

دانشگاه تهران
تهران - ایران

مؤسسهٔ مطالعات اسلامی



دانشگاه مک گیل
مونترال - کانادا

مقدّمة الأدب

علّامه جارالله ابوالقاسم محمود زمخشری خوارزمی

از روی چاپ لیپزیک آلمان ۱۸۴۳ میلادی

با مقدّمهٔ

دکتر مهدی محقّق

تهران ۱۳۸۶


McGill University
Library

بسم الله الرحمن الرحيم



دانشگاه تهران
تهران - ایران

مؤسسهٔ مطالعات اسلامی



دانشگاه مک گیل
مونترآل - کانادا

مقدّمة الأدب

علّامه جار اللّه ابوالقاسم محمود زمخشری خوارزمی

از روی چاپ لیپزیک آلمان ۱۸۴۳ میلادی

با مقدّمهٔ

دکتر مهدی محقّق

تهران ۱۳۸۶

مجموعهٔ انتشارات انجمن ترویج زبان و ادب فارسی ایران
۱۸
زیر نظر و اشراف: دکتر مهدی محقق
ناشر
مؤسّسهٔ مطالعات اسلامی دانشگاه تهران ـ دانشگاه مک‌گیل
خیابان انقلاب، شمارهٔ ۱۰۷۶، طبقهٔ ۷
تلفن ۶۶۷۰۷۲۱۳ ـ ۶۶۷۲۱۳۳۲
دورنگار ۸۸۰۰۲۳۶۹، صندوق پستی ۱۳۳ ـ ۱۴۵ ـ ۱۳، تهران
تعداد ۱۰۰۰ نسخه از چاپ اوّل
مقدّمة‌الأدب
تألیف: ابوالقاسم محمود زمخشری خوارزمی با مقدّمهٔ دکتر مهدی محقّق
لیتوگرافی: پارسیان، چاپ: دالاهو، صحافی: میثم

شابک: ۲-۳۷-۵۵۵۲-۹۶۴-۹۷۸ ISBN : 978-964-5552-37-2
قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان
تهران ۱۳۸۶

سرشناسه	زمخشری، محمود بن عمر، ۴۶۷-۵۳۸ق.
عنوان قراردادی	مقدمة‌الادب.
عنوان و نام‌پدیدآور	مقدمة‌الادب / جار اللّه ابوالقاسم محمود زمخشری خوارزمی؛ با مقدمه مهدی محقق.
مشخصات نشر	تهران: مؤسسهٔ مطالعات اسلامی دانشگاه تهران ـ دانشگاه مک‌گیل، ۱۳۸۶.
مشخصات ظاهری	شانزده، ۳۰۰، 269 ص.
فروست	مجموعه انتشارات انجمن ترویج زبان و ادب فارسی ایران ؛ ۱۸.
شابک	۱۵۰۰۰۰ ریال : 978-964-5552-37-2
وضعیت فهرست‌نویسی	فیپا
یادداشت	متن کتاب فارسی – عربی به همراه نمایه عربی ـ لاتین.
یادداشت	پشت جلد لاتینی شده: Abu al-Qasim Mahmud Zamakhshari kharazmi. Muqaddimat al-Adab:
یادداشت	اِی. جی. وتزشتاین فهرستی از واژه‌های عربی کتاب را همراه با معادل لاتینی آن به کتاب پیوسته است
یادداشت	چاپ عکسی از روی چاپ لیپزیک آلمان در سال ۱۸۴۳م.
موضوع	زمخشری، محمود بن عمر، ۴۶۷-۵۳۸ق. مقدمة‌الادب -- کشف‌اللغات.
موضوع	زبان عربی -- واژه نامه‌ها -- فارسی.
موضوع	زبان عربی -- واژه نامه‌ها -- لاتین.
شناسه افزوده	محقق، مهدی، ۱۳۰۸ - ، مقدّمه‌نویس
شناسه افزوده	وستنشتاین، یوهان گوتفرید، ۱۸۱۵-۱۹۰۵م.
شناسه افزوده	Wetzstein, Johann Gottfrid.
شناسه افزوده	موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران، دانشگاه مک گیل.
رده‌بندی کنگره	۱۳۸۶ ۸م۲ز/۶۶۳۶ PJ
رده‌بندی دیویی	۴۹۲
شمارهٔ کتابشناسی ملّی	۱۱۳۶۵۹۷

انتشارات
انجمن ترویج زبان و ادب فارسی ایران
زیر نظر و اشراف: دکتر مهدی محقق

۱ـ *گزارش نخستین مجلس علمی انجمن استادان زبان و ادبیّات فارسی*، مشتمل بر سخنرانی‌های ایراد شده، به کوشش دکتر مهدی محقّق، (تهران ۱۳۵۴).

۲ـ *قرّة‌العین*، مشتمل بر امثال قرآن و احادیث و اندرزهای فارسی و عربی و نوادر حکایات، به کوشش دکتر امین پاشا اجلالی با مقدّمهٔ دکتر مهدی محقّق، (تبریز ۱۳۵۴).

۳ـ *همایی‌نامه*، مشتمل بر شرح احوال و آثار مرحوم استاد جلال‌الدّین همایی و بیست و پنج مقالهٔ علمی و ادبی به زبانهای فارسی، عربی، انگلیسی و فرانسه تقدیم شده به ایشان، زیرنظر دکتر مهدی محقّق، (تهران ۱۳۵۵).

۴ـ جشن‌*نامهٔ مدرّس رضوی*، مشتمل بر شرح احوال و آثار مرحوم استاد سیّد محمّدتقی مدرّس رضوی و سی مقالهٔ علمی و ادبی تقدیم شده به ایشان، زیرنظر دکتر سیّد ضیاءالدّین سجادی با همکاری دکتر اسماعیل حاکمی و محمّد روشن، (تهران ۱۳۵۶).

۵ـ *ظرائف و طرائف یا مضاف و منسوب‌های شهرهای اسلامی و پیرامون*، این فرهنگ که در نوع خود بی‌نظیر است، مشتمل است بر متجاوز از هشتصد واژهٔ مضاف یا منسوب با ذکر شواهد از نظم و نثر و اطّلاعات تاریخی و جغرافیایی شهرهای اسلامی، تألیف دکتر محمّد آبادی باویل با مقدّمهٔ دکتر مهدی محقّق، (تبریز ۱۳۵۷).

۶ـ *حواشی دکتر محمّد معین بر دیوان خاقانی به پیوست سه مقاله دربارهٔ آن شاعر*، به کوشش دکتر سیّد ضیاءالدّین سجادی، (تهران ۱۳۵۸).

۷ـ *بوستان سعدی*، با مقدّمه و توضیحات و شرح نسخهٔ بدل‌ها، به کوشش دکتر غلامحسین یوسفی به مقدّمهٔ دکتر مهدی محقّق، (تهران ۱۳۵۹).

۸ـ *آرام‌نامه*، مشتمل بر شرح احوال و آثار استاد احمد آرام و مقالات علمی و ادبی تقدیم شده به ایشان، زیرنظر دکتر مهدی محقّق، (تهران ۱۳۶۱).

۹ـ ینبوع *الاسرار فی نصائح الابرار*، از کمال‌الدّین حسین خوارزمی، با مقدّمه و حواشی و تعلیقات، به کوشش دکتر مهدی درخشان با مقدّمهٔ دکتر مهدی محقّق، (تهران ۱۳۶۰).

۱۰ـ *یادنامهٔ ادیب نیشابوری*، مشتمل بر شرح احوال و آثار مرحوم شیخ محمّدتقی ادیب نیشابوری معروف به ادیب ثانی و مقالات علمی و ادبی تقدیم شده به ایشان، زیرنظر دکتر مهدی محقّق، (تهران ۱۳۶۵).

۱۱ـ *نکته‌ها* و *نقدها* در پنجاه و پنج مقاله، به قلم دکتر حمید فرزام و مقدّمهٔ دکتر مهدی محقّق، (تهران ۱۳۸۰).

۱۲ـ *جهانگیرنامه*، سرودهٔ قاسم مادح، به کوشش و تصحیح دکتر سیّد ضیاءالدّین سجّادی و مقدّمهٔ دکتر مهدی محقّق، (تهران ۱۳۸۰).

۱۳ـ *دیوان غزلیّات و رباعیّات فتّاحی نیشابوری* (سیبک)، به اهتمام دکتر مهدی محقّق و کبریٰ بستان‌شیرین، (تهران ۱۳۸۱).

۱۴- فرهنگ بیست *هزار مثل* و حکمت و *اصطلاح*، گردآوری و تدوین دکتر مهندس صادق عظیمی، با پیشگفتار و مقاله‌ای از دکتر مهدی محقّق، (تهران ۱۳۸۲).

۱۵- *نصاب انگلیسی یا زبان‌آموز سنّتی ایران*، معتمدالدّوله فرهاد میرزا، به اهتمام دکتر مهدی محقق، (تهران ۱۳۸۴).

۱۶- مثنوی معنوی، مولانا جلال‌الدّین محمّد بلخی، با حواشی و تعلیقات و توضیحات مرحوم استاد جلال‌الدّین همائی، با مقدّمهٔ فارسی و انگلیسی از دکتر مهدی محقّق، (تهران ۱۳۸۵).

۱۷- رحمت و غضب *الٰهی* در مثنوی معنوی، تألیف حمیده حجازی، با مقدّمهٔ فارسی و انگلیسی دکتر مهدی محقّق، (تهران ۱۳۸۵).

۱۸- *مقدّمة‌الأدب*، محمود بن عمر بن محمّد زمخشری، برگرفته از نسخهٔ فاکسیمیلهٔ چاپ شده در سال ۱۸۴۳ در لایپزیک به وسیلهٔ ای. جی. و تزشتاین، با مقدّمهٔ دکتر مهدی محقّق، (تهران ۱۳۸۶).

سرآغاز
از خدا جوئیم توفیق ادب

علاّمةالزّمان و نسّابةالعرب، جارالله زمخشری، از نوادر دهر است و مصنّفات و مؤلّفات وی، هر یک در نوع خود کم نظیر و مثال‌زدنی است. او مسلماً دارای روحی متعالی و از فیض حضرت اقدس ربوبی مستفیض بوده، زیرا آنچه از آثار وی مستفاد است، وی در زمینهٔ جلای دل، مضایق سلوک و عقبات طریقت را به جان خریدار بوده، به طوری که نام و نشان جار اللّهی را در این مقام کسب کرده است.

هوای کعبه چنان می‌کشاندم به نشاط — که خارهای مغیلان حریر بنماید

امّا، آن چه این بنده را بر آن داشت تا عرض ادبی به ساحت علم و دانش داشته باشد، مشاهدات و معایناتش بود در تلاش پی‌گیر و مستمر و بی‌دریغ حضرت استادی جناب آقای دکتر مهدی محقق در تعلیم و تدریس و نشر و اشاعهٔ معارف و فرهنگ اسلامی ـ ایرانی.

در این مقام بر خود روا می‌داند، آنچه در ضمیر دارد، و بر لوح دلش نشسته، گوشه‌ای از آن را بر این صفحه قلمی کند.

جناب استاد مهدی محقق به حق از بقیّةالماضین می‌باشند، زیرا سیرهٔ علمی و عملی ایشان و وجود ذی‌جودشان یادآور نام بزرگان و اساطین علم و حکمت مملکت عزیزمان ایران است، همچون اسوه و نقاوهٔ فضل و فضیلت، حکیم متألّه، سیّد سند، محمّد کاظم عصّار و استاد بزرگ و بی‌بدیل جلال‌الدّین همائی و فقیه فیلسوفان و فیلسوف فقیهان شیخ محمّد تقی آملی. دوستان و شاگردان ایشان از سر صدق و اخلاص از درگاه حضرت احدیّت مسألت دارند وجود نازنین و پر برکت ایشان را حفظ کناد، و سلامتشان بداراد، و تنش را بیش از این گرفتار ناز طبیبان نکناد.

حقیر، مسلّماً در رهگذر ایّام به ویژه در نشر این کتاب،مشمول خاصّ‌الخاصّ برکات حضرت

پروردگار قرارگرفته است، زیرا جناب دکتر محقّق سلّمه‌الله تعالی، در جلسه‌ای که برای مشاوره در کیفیّت برپائی و برگزاری مجلسی برای تکریم مولانا و رونمائی نشر تازۀ مثنوی شریف محشّی به حواشی مرحوم همائی به مناسبت هشتصدمین سال ولادتِ خداوندگار معرفت حضرت مولانا جلال‌الدّین محمّد بلخی در منزل خویش، آن هم در دوران نقاهت خود بر پا نمودند و از چند تن از اولیای انجمن ترویج زبان و ادب فارسی ایران دعوت کرده بودند و به ارشاداتی از سر تنویر اذهان حاضران در مورد احیای آثار علمی بزرگان کشور اشارت‌ها داشتند، در اثنای سخنان خود رَمْیَةٌ مِنْ غَیْرِ رَامٍ، نام این بنده را جزو دوستداران عرفان و ادب بر زبان جاری کردند که نتیجۀ آن، فرود فیض ربّانی بر این شاگرد و به طبع‌رسیدن کتاب حاضر بود. الحمدُلله ربّ العالَمین.

محمد موقّتیان

تهران آذر ماه ۱۳۸۶ هجری شمسی

زمخشری و مقدّمةالأدب

ابوالقاسم محمود بن عمر بن محمّد خوارزمی زمخشری از بزرگان لغت و نحو و تفسیر و ادبیّت و عربیّت در جهان اسلام است که دانشمندان، او را با اوصاف و القاب: جارالله، علاّمةالزّمان، نسّابةالعرب، ضرب‌المثل در ادب و نحو و لغت، واسع‌العلم، کثیرالفضل، غایةالذّکاء، جودةالقریحة،متفنّنا فی کلّ علم، نسّابةالعرب یاد کرده‌اند. لقب جارالله بدان جهت بود که او سالیان دراز در مکّهٔ مکرَّمه مجاور و ساکن بوده و کتاب تفسیر خود یعنی کشّاف را در حَرَم شریف مدوَّن ساخته است.

زمخشری در سحرگاه روز چهارشنبه بیست و هفتم رجب سال چهارصد و شصت و هفت هجری مطابق با نوزدهم مارس ۱۰۷۵ میلادی در یکی از روستاهای گمنام خوارزم به نام «زمخشر» چشم به جهان گشود و در شب عرفهٔ سال پانصد و سی و هشت مطابق با چهاردهم ژوئن سال ۱۱۴۴ میلادی در شهر گرگانج (= جرجانیّه) از قصبات خوارزم دیده از جهان فروبست. خوارزم از شهرهای علم‌خیز و ادب‌پرور در عالم اسلام بود و طلاّب خوارزمی در هر حوزه‌ای از حوزه‌های علم همچون ستاره‌های تابان می‌درخشیدند ولی زمخشر زادگاه زمخشری ناشناخته بود و حتّی نام آن برای عوام غریب می‌نمود. می‌گویند مردی عرب از روستای زمخشر می‌گذشت و از اسم آن روستا و بزرگ آن سؤال کرد. گفتند «زمخشر» و «ردّاد». مرد گفت: در «شرّ» و «ردّ» خیری نیست و وارد آن روستا نشد.

زمخشری از نظر جسمی معلول بود و یک پای بیشتر نداشت و پای دیگرش چوبین بود. وقتی وارد بغداد شد، دامغانی فقیه حنفی از علّت آن جویا شد. او پاسخ داد نفرین مادرش؛ وآن اینکه در کودکی گنجشگی را گرفت و پای آن را چنان محکم با نخ بست که پای او قطع گردید. مادرش از این رُخداد اندوهناک شد و گفت:«خدا پایت را قطع کند». سپس در یکی از سفرها که به خوارزم می‌رفت، از چهارپائی که بر آن سوار بود، افتاد و پایش شکست و عملی بر روی پا انجام شد که موجب بریدن آن گردید.

او قبل از سال پانصد وارد بغداد شد و از درسهای بزرگان آن شهر همچون ابوالحسن علی بن مظفّر نیشابوری و ابونصر اصفهانی استماع کرد. سپس به سوی حجاز رفت و مدّتی در آنجا اقامت گزید و به «تقیید علم» و «استفاده از مشایخ» پرداخت و سپس به خوارزم بازگشت و پس از زمانی در سال پانصد و

سی مجدداً به بغداد رفت. در آنجا به دیدار شریف ابوالسّعادات هبةاللهبن‌علی معروف به ابن‌الشّجری و ابومنصور جوالیقی نیشابوری نائل گشت. در این هنگام شریف ـکه به محضر زمخشری رسید و با او به گفتگو پیوست ـاین بیت معروف متنبّی را انشاد کرد:

و استکبر الأخبار قبل لقائه　　　　فلمّا التقینا صغّر الخبرَ الخُبرُ

یعنی:

می‌شنیدم که جان جانانی　　　　چون بدیدم هزار چندانی

علمای بغداد به فضل وکمال او اعتراف کردند و در فتاوی خود از علم سرشار او بهره‌مند شدند. کتاب کشّاف زمخشری به وسیلهٔ بزرگان مکّه از جمله یحیی بن عبدالرّحمن بن علی شیبانی قاضی مکّه و ابوالمعالی ماجد بن سلیمان فهری وگروهی دیگر در حرم شریف مورد روایت قرارگرفت. آخرین کسی که کشّاف را از او روایت کرد، امّ‌المویّد زینب دختر عبدالرّحمن شَعْری بود که اجازه‌ای خاص نیز از زمخشری دریافت کرد. او بارها به خراسان آمد و هر بار که می‌آمد، علما گرد او جمع می‌شدند و از محضر پرفیضش بهره‌مند می‌گردیدند.

زمخشری در اصول، معتزلی‌مذهب و در فروع، حنفی بود و مذهب اعتزال را به صورت آشکار اظهار می‌داشت و قرآن را با این جمله: الحمدُللهِ الّذی خَلَقَ القران آغازکرد و سپس یاران او این جمله را به جملهٔ: الحمدُللهِ الّذی أنزل القران تبدیل کردند.

دانشمندان کتاب کشّاف راگرامی می‌داشتند و تأویلاتی راکه او برای تنزیلات آورده بود، می‌ستودند هر چندکه برخی معتقد بودندکه اندیشه‌های اعتزالی، او را به تعصّبات سرد کشانده است.

در جلالت قدر تفسیرکشّاف همین بس که طبرسی عالم بزرگ شیعی پس از نگارش تفسیر مجمع‌البیان، تفسیرکشّاف به دستش رسید و چون بر لطائف و ظرائف آن واقف گشت،تفسیر دیگری با عنوان جمع‌الجوامع نوشت و مطالب برجسته و ارزنده‌ای راکه از مطالعهٔ کشّاف آموخته بود، در آن درج کرد. او خود دربارهٔ تفسیرش چنین گفته است:

إنَّ التَّفاسِیرَ فِی الدُّنیا بِلاَ عَدَدٍ　　　　وَ لَیْسَ فیها لَعَمریْ غَیْرُکشّافِی
إنْ کُنتَ تَبغِی الهُدیٰ فالزم قِراءتَهُ　　　　وَ الجَهْلُ کَالدَّاءِ وَ الکشّافُ کَالشّافِی

زمخشری در نحو، کتاب مفصّل خود را تألیف کرد که پس از الکتاب سیبویه از مهم‌ترین کتابهای نحوی به شمار می‌آید که متجاوز از صد شرح و تلخیص در اقطار جهان اسلام بر آن نوشته شده و حتی برخی از دانشمندان همچون ابن مالک اندلسی صاحب الفیّه آن را به نظم در آورده است. او خود بر این عقیده بود که چیزی در الکتاب سیبویه نیست مگر اینکه کتاب مفصّل آن را در بر دارد. برخی از ادیبان این نظر او را انکارکردند و مسأله‌ای را نشان دادند که در الکتاب نبود. او پاسخ داد که هر چند آن مسأله به صورت مستقل در مفصّل نیامده ولی در ضمن مسألهٔ دیگری درکتاب او موجود است. یکی از شارحان بزرگ کتاب مفصّل به نام صدرالأفاضل قاسم بن الحسین الخوارزمی متوفّی ۶۱۷ هجری دربارهٔ آن می‌گوید: إنّه باکتنازه و اختصاره خیر من الکتاب مع سعته و انتشاره.

زمخشری در لغت، کتابهای متعدّدی نوشته است که از میان آنها می‌توان ازکتاب مهمّ او الفائق فی غریب الحدیث یاد کرد که در آن لغات و واژه‌های دشوار احادیث نبوی را شرح و توضیح داده است. این کتاب همیشه مورد استفاده و استناد راویان حدیث و آنانکه به شرح و تفسیر احادیث می‌پردازند، بوده است.

زمخشری در فنون مختلف دارای تألیف است: در لغت: جواهر اللّغة، اساس البلاغة، الاسماء فی اللّغة. در نحو: المفرد و المؤلّف فی النّحو، صمیم العربیّة، الانموذج فی النّحو. در امثال عرب: المستقصی فی امثال العرب، سوائر الأمثال، دیوان التّمثیل. دربارهٔ فقهای اهل سنّت: شقائق النّعمان فی حقائق النّعمان، شافی العیّ من کلام الشّافعی. در فقه: الرّائض فی علم الفرائض، رؤوس المسائل فی الفقه، در مواعظ: اطواق الذّهب فی المواعظ. الکلم النّوابع فی المواعظ، در موضوعات مختلف: فی الادب و المحاضرات، ربیع الابرار و فصوص الاخبار، در اصول فقه: المنهاج فی الاصول، در عروض: القسطاس فی العروض، در شرح متون: اعجب العجب فی شرح لامیّة العرب. او برخی ازکتابهای خود را همچون شرح مفصّل و شرح المقامات مورد تفسیر و توضیح قرار داده است.

از میان کتابهای زمخشری کتاب **مقدّمةالأدب** او از شأن و منزلت خاصّی برخوردار است. او با تألیف این کتاب خدمت شایانی به ایران و ایرانی و فارسی‌زبانان کرده است. او با دقّت فراوانی کلمات فارسی خالص و سره را در برابر کلمات عربی برگزیده است. بسیاری از لغات مهجور و نادر فارسی را درکتاب زمخشری می‌توان یافت. به‌طورکلّی می‌توان گفت این کتاب ازگنجینه‌های پر ارزش برای لغت‌شناسان و ادیبان فارسی و عربی است. در مقایسه با فرهنگ‌های مشابه همچون بلغه و مرقاة و السّامی فی الأسامی و دستورالإخوان و قانون الأدب این کتاب از جهات مختلف برتری دارد.

این کتاب مورد عنایت و توجّه خاورشناسان بوده چنانکه نخستین چاپ آن با کوشش ای .جی وتزشتاین **I.G Wetzstein** در سال ۱۸۴۳ بر پایهٔ نسخه‌های مختلفی که در اروپا به دست آورده، در لایپزیک آلمان چاپ شده است.

دانشمند نامبرده فهرستی از واژه‌های عربی کتاب را همراه با معادل لاتینی آن به کتاب پیوسته است که می‌تواند برای استفاده‌کنندگان ازکتاب مفید باشد.

پروفسور زکی ولیدی طوغان نسخه‌ای از ترجمهٔ ترکی کتاب راکه در استانبول موجود بوده، در سال ۱۹۵۱ به صورت عکسی چاپ کرده است. صاحب کشف الظّنون این ترجمه راکه به نام اقصی الارب فی شرح مقدّمة الادب خوانده شده، به خواجه اسحق افندی متوفّی ۱۱۲۰ هجری منسوب می‌دارد.

مرحوم سیّد محمّدکاظم امام معلّم دانشکدهٔ علوم معقول و منقول که کتاب را در سه مجلّد به نام پیشرو ادب به وسیلهٔ دانشگاه تهران در سال ۱۳۴۳ هجری شمسی منتشر ساخته، جلد اول را اختصاص به اسماء داده، و جلد دوم را به فهرست الفبائی واژه‌های عربی و فارسی مختص گردانیده، وجلد سوم کتاب را ویژهٔ افعال گردانیده است. در چاپ دانشگاه فهرستی موضوعی ازلغات به چشم می‌خوردکه در نسخهٔ عکسی لایپزیک وجود ندارد و ما آن را به ترتیب زیر به این چاپ افزوده‌ایم.

القسم الأوّل و هو قسم الأسماء، بهرهٔ نخستین و این بهرهٔ نامهاست.

چاپ دانشگاه از مقدّمة الادب هر چند که به دست آوردن معانی فارسی لغات عربی را با دو فهرستی که دارد، آسان می‌سازد ولی تصحیحات قیاسی نادرست که مصحّح در برخی از لغات انجام داده، اعتماد جوینده را نسبت به آن چاپ سلب می‌کند و دیگر برخی از حواشی بارد و نادرست که مصحّح بر کتاب افزوده است، آدمی را نسبت به تحقیق او دچار تردید می‌کند. در مورد اوّل شاهد زیر نمونهٔ روشن است:
۱. در صفحهٔ ۳ از چاپ لیپزیک ـ یعنی همین کتاب که در دسترس داریم ـ در برابر کلمهٔ خریف آمده: تیرماه، پائیز (ص ۳). در چاپ دانشگاه ما چنین می‌بینیم: مهرماه، پائیز (ص ۸) مصحّح کتاب توجّه به معنی دیگر تیر که پائیز باشد، نداشته و مهر ماه را مناسب با خریف دانسته در حالی که این معنی در اشعار فارسی یعنی تیر به معنی پائیز در برابر بهار بسیار دیده می‌شود مانند:

تا کی گله کنی که نه خوبست کار من　　وز تیرماه تیره‌تر آمد بهار من
(دیوان ناصرخسرو، ص ۲۹۸)

اگر به تیرمه از جامه بیش باید تیر　　چرا برهنه شود بوستان چو آید تیر
(دیوان عنصری، ص ۷۳)

تا سپاه گل هزیمت شد ز خیل ماه تیر
از ترنج افروخت بستان چون سپهر از ماه تیر
(دیوان قطران، ص ۱۳۳)

در مورد دوم عبارت زیر شاهدی صادق است:
در صفحهٔ ۲۴۷ آنجا که کلمهٔ «رشوه» به پای‌مزد معنی شده، در حاشیه نوشته است:
این واژه یکی دیگر از کرشمه‌های اهریمنی تازیان که بهمراهی خویش به این مرز و بوم آورده و خوی

پاکیزه و آراستهٔ مردم کشور پارس را بدان پلیدی بیالوده‌اند. زیرا مردم پاک‌نهاد و به‌دین سرزمین پهناور پارسی که به خوی گفتار نیک، پندار نیک، کردار نیک آراسته بود، ازین واژه و کردار اهریمنی آن گریزان بوده و با چنین گفتار و کردار ناهنجار آشنائی نداشته‌اند. ازین رو در زبان فارسی دری و نه در زبان پهلوی یا اوستائی یا زبانهای بومی ایران چنین واژهٔ اهریمنی هرگز نبوده است زیرا بدان نیازی نداشته‌اند.

این عبارات که نه در شأن یک استاد است و نه مناسب کتابی که نشانهٔ دانشگاه بر روی آن است، حکایت از یک نوع تعصّب و شعوبیگری دارد که با موازین علمی هم منطبق نیست زیرا کلمهٔ «پارک ستانشنیه» پهلوی یعنی پاره‌ستانی همان رشوه است و هیچ قوم و طایفه‌ای از آن مبّرا نبوده‌اند و در هر زبانی کلمه‌ای در برابر آن موجود است و در ادب فارسی هم دیده می‌شود:

چون نار پاره پاره شود حاکم   گر حکم کرد باید بی‌پاره

(دیوان ناصرخسرو، ص ۲۹۷)

گذشته از این در فهرست کلمات فارسی ـ که باید فقط کلماتی که خود زمخشری در برابر واژه‌های عربی یاد کرده، بیاید ـ گاهی کلماتی دیده می‌شود که از زمخشری و اصل کتاب نیست بلکه در متن مقدّمهٔ نویسنده آمده و با کلمات مؤلّف مخلوط شده است. مانند کلمهٔ «همگی» که در زیرنویس مصحّح در صفحهٔ ۳۴۳ آمده و از مؤلّف نیست.

انجمن ترویج زبان و ادب فارسی ایران بسیار مفتخر است که این کتاب نفیس و پرارزش را ـ که برای زبان‌شناسان و ادب‌پژوهان بسیار بسیار سودمند است و نسخه‌های آن که یکصد و شصت و چهار سال پیش در شهر لایپزیک آلمان چاپ شده، نایاب گردیده است ـ در اختیار اهل دانش و تحقیق قرار می‌دهد تا هم یکی از دانشمندان بزرگ ایرانی یعنی زمخشری را به اهل دانش و علم معرّفی کرده باشد و هم خدمت او را به زبان فارسی در دسترس استادان و دانشجویان زبان و ادب فارسی نهاده باشد. امید است که اعضای محترم انجمن ترویج زبان و ادب فارسی ایران و سایر دوستداران زبان و ادب فارسی از این اثر شریف حداکثر استفاده را بنمایند. بعون الله تعالی و توفیقه.

در پایان از دوست عزیز جناب آقای دکتر محمد موقّتیان عضو محترم انجمن ترویج زبان و ادب فارسی ایران و مدیر پیشین مجلهٔ معارف اسلامی، که همهٔ هزینه‌های چاپ این کتاب را عهده‌دار شدند، تشکّر و سپاسگزاری می‌نماید.

مهدی محقق

رئیس انجمن ترویج زبان و ادب فارسی ایران
شانزدهم مهر ماه ۱۳۸۶

كِتَابُ

مُقَدِّمَةِ الادَبِ

لجار الله العلّامة ابي القاسم محمود بن عمر الزمخشري
صاحب الكشاف

طُبع سنة ١٨٤٣ المسيحيّة في مدينة لِبسيا المحروسة عند اوغست
ابن قنيّسل الطبّاع ويُباع عند ابروسيوس
ابن بارت الصحّاف

تنبيه للقارئ من جهة المحرّر

اعلم حفظك الله تعالى انه حصل عندي لتحرير هذا الكتاب نسخ مختلفة متخالفة في كثير من اللغات العربية فان الموجود منها في بعضها مفقود في بعضها وايضا ما في بعضها من الحركات غير موافق لما في بعضها وكذلك التفاسير الفارسية بل كل واحدة من النسخ تارة بعد تارة يكون فيها تفسير مخصوص فكثيرا ما لا يعيّن ما كتبه المصنف رح وإن عُيّن فكأنّ ما زاده غيره فيه فوائد لا يغفلها العاقل فلاجل ذلك انتقيت من اللغات والتفاسير المتفق على انها للمصنف ثم الحقت غير المختلف فيها ثم غير المجزوم بانها لغيره واكثر ما تختص به نسخة من النسخ رسمته برقم هندي علامةً لها فاما ارقام ٢ و٣ و٤ فالمراد بها ثلاث نسخ في خزانة الكتب المسمّاة بالبُدْلِيانة الكائنة في مدينة أُكْسْفُورْد والنسخة المرسومة برقم ٣ ليس فيها الا القسم الاول من هذا الكتاب وهي ايضا التي اخذت منها حواشي كثيرة واما رقم ٥ فهو علامة نسخة اشتريتها في مدينة لُنْدرا واما رقم ٦ فمن مبتدا الكتاب يشير الى نسخة في خزانة الكتب القيصرية الكائنة في مدينة بَجّ ومن صحيفة ٥٠ الى منتهى الكتاب يشير الى نسخة في خزانة الكتب الملكية الكائنة في مدينة بَرْلِين واما رقم ٧ فالمعنى به نسخة في خزانة الكتب البلدية الكائنة في مدينة لِبْسيا والمراد بعلامة التفصيل التي صورتها ، هو ان المكتوب بعدها زيادة اخرى من النسخة التي منها ما قبل تلك العلامة واما ما لم ارسمه برقم من الارقام فهو قول المصنف على الظنّ الغالب والله اعلم بالصواب



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي فَضَّلَ عَلَى جَمِيعِ الْأَلْسِنَةِ لِسَانَ الْعَرَبِ كَمَا فَضَّلَ الْكِتَابَ الْمُنْزَلَ

سپاس مر خدایرا آن خدایرا که افزون کرد بر همه زبانها زبان تازی را چنانکه افزون کرد کتاب فرود آورده

بِهِ عَلَى سَائِرِ الْكُتُبِ وَالصَّلٰوةُ عَلَى النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الْعَرَبِيِّ وَعَلَى آلِهِ أَشْرَفِ الْعَرَبِ بَعْدَ النَّبِيِّ

بوی بر دیکر کتابها ودرود بر بیغامبر نانویسنده عربی وبر خاندان وی بهترین عرب پس از بیغامبر

وَلِجَلَالَةِ هٰذَا اللِّسَانِ وَمَا جَعَلَ اللّٰهُ لَهُ مِنْ نَبَاهَةِ الشَّأْنِ وَأَنَّ الْحَاجَةَ إِلَيْهِ سَائِحَةٌ

واز بزرکواری این زبان وآنچ کرد خدای اورا از ناموری کار وبدرستی که حاجت بوی پوییده است

فِي الْمِلَّةِ الْإِسْلَامِيَّةِ فِي أَنْوَاعِ عُلُومِهَا وَفُنُونِ آدَابِهَا كَانَ الْمُتَعَاطُونَ لِإِتْقَانِهِ وَالتَّبَحُّرِ فِيهِ

در دین مسلمانی در کوناکون دانشهای او وکوناکون فرهنکهای او بودند دست فراز کنندکان برای شناختن

مَعْدُودِينَ فِي عُلَمَاءِ هٰذِهِ الْأُمَّةِ مَذْكُورِينَ فِي طَبَقَاتِ الْأَئِمَّةِ وَمِنْ صُنْعِ اللّٰهِ تَعَالَى لِهٰذِهِ

ودرون رفتن درین شمردکان در دانایان این امت یاد کردکان در کروهها امامان واز کردار نیک خدای

المطبقة أن الملوك لم تمطر سحائبهم ولا فاضت أعطياتهم ومواهبهم على أحد فيضها على

حق كروها اين بود كه پادشاهان نباريد ابرهاى ايشان ونه رغبت عطاهاى ايشان وبخششهاى ايشان بر كسى چون ريختن

هؤلاء من أدبائهم وخطبائهم ومترسليهم وشعرائهم ولم يخل بعد انقضاء دولة العرب

آن برين همه از اديبان ايشان وخطيبان ايشان ودبيران ايشان وشاعران ايشان وخالى نكرد پس از كذشتن دولت عرب

عصر من الأعصار من ملك فاضل جواد يرغب فيهم ويصطفيهم ويكفلهم ويكفيهم

روزكارى از روزكارها از پادشاهى فاضل جوانمرد كه رغبت مى كند در ايشان ومى كزيند ايشانرا وپذيرفتارى مى كند ايشانرا وكفايت

ويتعصب لصناعتهم ويحرص على تنفيق بضاعتهم والذي اصطفاه الله في زماننا لنصرة الأدب

مى كند او كارهاى ايشان وتعصب مى كند از بهر صناعت ايشان وآز مى نمايد بر روان كردن بضاعت ايشان وآنك بركزيد

وقذف في قلبه الرغبة في كلام العرب الأمير الأجل الإسفهسالار بهاء الدين علاء

خداى اورا در روزكار ما از بهر نصرت ادب وانداخت در دلش رغبت را در كفتار عرب امير بزرك سپهسالار

الدولة أبو المظفر أتسز بن خوارزم شاه أدام الله علاءه ونصر لواءه فغاية لذته في

بهاء الدين علاء الدولة ابو المظفر أتسز بن خوارزم شاه دايم كند خداى تعالى بلندى اورا وپيروز كند علم اورا پس انجام

مجالسته الأفاضل وقصارى لهوه في منادمته الأماثل ولا يزال ظل كرمه الواسع عليهم ممدودا

مزهٔ او در هم نشستن فاضلان وحد طرب وى در هم كاسكى مهتران وهميشه باد سايهٔ كرم او كه فراخ

وجنابهم بإنعامه الفائض مجودا وصلاته وخلعه مترادفة عندهم متوالية رائحة

است بر ايشان كشيده وبارگاه ايشان بكردار نيك وى كه ريزان است باريده وبخششهاى وى وخلعتهاى وى پياپى نزديك

إليهم غادية وقد رسم لي أمره العالي زيد علوا بتحرير نسخة من كتاب مقدمة الأدب

ايشان پى يكديكر شبانكاه آينده بايشان بامداد آينده وبدرستى نشان كرد مرا فرمان وى بلند افزون كرده باد بجهت

لخزانة كتبه المعمورة ففعلت على رسمه وجعلت الكتاب موسوما باسمه لأن

بلندى بنوشتن نسختى از كتاب پيش رو ادب از براى كتابخانهٔ او ابادان كرده پس كار كردم بر فرمان دارى نشان وى وكردم

هذا الكتاب قد أصاب قبولا من القلوب وهب في البلاد مهب الصبا والجنوب فأردت

كتابرا نام زده بنام او زيرا كه اين كتاب هر آينه يافت پذيرفتن از دلها ووزيد در شهرها همچو وزيدن باد صبا

أَنْ لَا يَزَالَ مَذْكُوراً فِي كُلِّ مَكَانٍ وَزَمَانٍ وَيَكُونَ اسْمُهُ الْعَزِيزُ جَارِياً عَلَى كُلِّ لِسَانٍ وَاللّٰهُ مُوَفِّقُهُ لِمَا

وباد جنوب پس خواستم که همیشه باشد یادکرده درهر جائی و هر روزکاری وباشد نام او عزیز روان بر هر زبانی وخدای توفیق

يَرْفَعُ الذِّكْرَ الْجَمِيلَ وَيَكْسِبُ الثَّوَابَ الْجَزِيلَ إِنَّهُ خَيْرُ مُوَفِّقٍ وَمُعِينٍ ، وَهُوَ عَلَى خَمْسَةِ

دهندهٔ اوست هر انرا که بردارد و بلند کند یاد نیکو را وبدست آورد پاداش بزرگوار را بدرستی او بهترین توفیق دهندکان ویاری

أَقْسَامٍ الْقِسْمُ الْأَوَّلُ فِي الْأَسْمَاءِ الْقِسْمُ الثَّانِي فِي الْأَفْعَالِ الْقِسْمُ الثَّالِثُ فِي الْحُرُوفِ الْقِسْمُ

دهندکان است واین کتاب بر پنج بهره است بهرهٔ نخستین در نامها بهرهٔ دوم در فعلها بهرهٔ سیم در حرفها بهرهٔ چهارم

الرَّابِعُ فِي تَصْرِيفِ الْأَسْمَاءِ الْقِسْمُ الْخَامِسُ فِي تَصْرِيفِ الْأَفْعَالِ ،

درکردانیدن نامها بهرهٔ پنجم درکردانیدن فعلها ،

الْقِسْمُ الْأَوَّلُ وَهُوَ قِسْمُ الْأَسْمَاءِ

بهرهٔ نخستین واین بهرهٔ نامهاست

بابـــــــــ وَقْتٌ هنکام أَوْقَاتٌ ج حِينٌ م أَحْيَانٌ ج أَجَلٌ م آجَالٌ ج أَوَانٌ

م آوِنَةٌ ج إِبَّانٌ م أَبَابِينُ ج دَهْرٌ روزکار دُهُورٌ م أَدْهُرٌ ج حُقُبٌ معا م أَحْقَابٌ ج حِقْبَةٌ م حِقَبٌ

ج بُرْهَةٌ معا م مَنُونٌ م سَنْبَةٌ م عَصْرٌ ملك وعُصُرٌ م أَعْصَارٌ ج أَعْصُرٌ ج عُصُورٌ ج زَمَنٌ م أَزْمَانٌ

ج زَمَانٌ م أَزْمِنَةٌ ج أَزْمُنٌ ج صَرْفٌ کردش روزکار صُرُوفٌ ج رَيْبٌ م رُيُوبٌ ج رَيْبُ الْمَنُونِ حوادث روزکار

فَتْرَةٌ درنك درمیان دو پیغامبر فَتَرَاتٌ ج قَرْنٌ هشتاد سال نیز کویند سی سال قُرُونٌ ج سَنَةٌ سال

سَنَوَاتٌ ج ٦ سَنَهَاتٌ ج سِنُونٌ ملك ج حَوْلٌ م أَحْوَالٌ ج حِجَّةٌ م حِجَجٌ ج عَامٌ م أَعْوَامٌ ج الْعَامَ امسال

عَامٌ أَوَّلُ پارسال عَاماً أَوَّلَ درین سال الْقَابِلُ سال ٢ آینده فَصْلٌ یك فصل از چهار فصل سال ٤ یا بهار یا تابستان

یا پایز یا زمستان فُصُولٌ ج رَبِيعٌ بهار صَيْفٌ تابستان خَرِيفٌ تیرماه ٤ پایز شِتَاءٌ زمستان شَتْوَةٌ م

أَشْتِيَةٌ ج مَشْتًا م شَهْرٌ یك ماه أَشْهُرٌ ج شُهُورٌ ج غُرَّةٌ اول ماه غُرَرٌ ج مُنْتَصَفُ الشَّهْرِ میان

ماه ٤ نیمهٔ ماه أَوَاسِطُ الشَّهْرِ م مُحَاقٌ ملك آخر ماه سِرَارٌ معا م ٤ آخر شب از ماه سَلْخٌ م ٢٦ آخر روز

از ماه الْمُحَرَّمُ ماه محرم صَفَرٌ ف شَهْرُ رَبِيعٍ الْأَوَّلِ ف شَهْرُ رَبِيعٍ الْآخِرِ ف جُمَادَى الْأُولَى ف جُمَادَى

الْأُخْرَى ف رَجَبٌ ف شَعْبَانُ ف رَمَضَانُ ف شَوَّالٌ ف ذُو الْقَعْدَةِ معا ف ذُو الْحِجَّةِ

ف جَدِيدَانِ شب وروز مَلَوَانِ م عَصْرَانِ م دَائِبَانِ م لَيْلَةٌ یك شب لَيْلٌ ج لَيَالٍ ج قِطْعَةٌ

پارهٔ ازشب ۴ یک بخش از سه بخش شب ، سیاهی آخر شب تاریکی قِطَعٌ ح زُلْفَةٌ م زُلَفٌ ح ۴ زُلَفَاتٌ ح هَزِيعٌ م
طَائِفَةٌ م وَهْنٌ نیم شب ۲ میان شب مَوْهِنٌ م بُهْرَةٌ ۰ البهرة وسط اللیل ووسط کل شیء ۶ بُهْرٌ ح سَحَرٌ
سحرگاه أَسْحَارٌ ح اَللَّيْلَةُ امشب لَيْلَةُ غَدٍ فردا شب اَلْبَارِحَةُ دوش ۴ شب کذشته ۵ دوشینه اَلْبَارِحَةُ
اَلْأُولَى پرندوش لَيْلَةُ السَّذَقِ شب سذه ۵ واین شب چهلم از زمستان است لَيْلَةُ الْقَدْرِ شب قدر
۶ واین شب بیست وهفتم از رمضان است لَيْلَةُ الْقَضَاءِ شب برات ۶ شب حکم يَوْمٌ روز أَيَّامٌ ح نَهَارٌ
م ۴ روز ۱ روشنائی بُهْرٌ م نَحْرُ النَّهَارِ اول روز صَدْرُ النَّهَارِ م وَجْهُ النَّهَارِ م ۶ يَوْمٌ صَحْوٌ روز بی میغ
۶ يَوْمٌ دَفِئٌ روز کرم ۶ يَوْمٌ صِرٌّ روز سرد ۶ يَوْمٌ مُعْتَدِلٌ روز میانه نه زیاده ۶ يَوْمٌ عَصِيبٌ روز سخت ۶ يَوْمٌ
عَصَبْصَبٌ م ۶ يَوْمٌ عَسِيرٌ روز دشوار ۶ يَوْمٌ عَبُوسٌ روز ناخوش ۶ قَمْطَرِيرٌ م ۶ لَيْلٌ دَامِسٌ شب تاریک ۶ دَجُوجِيٌّ
م ۶ يَوْمٌ أَيْوَمُ روز روشن ۶ لَيْلٌ أَسْحَمُ شب سیاه يَوْمٌ يَوْمٌ هر روزی ۴ هر روز هر روز اَلْيَوْمَ امروز أَمْسِ دی
أَوَّلُ مِنْ أَمْسِ پریروز ۴ پریر پریروز أَوَّلُ مِنْ أَوَّلِ مِنْ أَمْسِ پرپریر غَدًا فردا بَعْدَ غَدٍ پس فردا تَبَاشِيرُ الصُّبْحِ آغاز
سپیده دم ۲ روشنائی بامداد ۴ نشان صبح ۵ روشنائی اول سپیده عَمُودُ الْفَجْرِ م نشان صبح ۶ روشنائی سپیده
دم ، صبح صادق ذَنَبُ السِّرْحَانِ م فَجْرٌ كَاذِبٌ م بَلْجَةٌ م فَلَقٌ بامداد ۴ اول روز بُكْرَةٌ م صُبْحٌ م صَبَاحٌ م
فَجْرٌ م غَدَاةٌ م غَدَوَاتٌ ح غُدْوَةٌ م غُدُوٌّ م اَلْغَدَاةُ امروز بامداد غَدَاةَ غَدٍ فردا بامداد ضُحًى چاشت
۴ چاشتگاه ضَحْوَةٌ م ۴ چاشت بلند ظُهْرٌ وقت نماز پیشین ۴ نیم روز ظَهِيرَةٌ م ۴ نیم روز یا کذشته ظَهَائِرُ ح
۶ قَائِلَةٌ م ۶ رَوَاحٌ پس از نماز پیشین عَصْرٌ معاوقت نماز دیگر مَغْرِبٌ وقت نماز شام ۴ شام مَسَاءٌ
شبانگاه ۴ از نیم روز تا شب أَصِيلٌ آفتاب زرد ۴ تا پسین ۵ نزدیک بفروشدن آفتاب ۶ پس از نماز دیگر
أُصُلٌ ۴ م یا ح أَصَالٌ ح أَصَائِلُ ح أُصْلَانٌ ح ۶ طَفَلٌ م عِشَاءٌ پس از فرو رفتن آفتاب ۵ پس از نماز شام
تا خفتن ۶ وقت نماز خفتن عَشِيَّةٌ م عَشِيَّاتٌ ح عَشِيٌّ م عَشَايَا ح عَتَمَةٌ وقت نماز خفتن صَبَاحَ
صَبَاحَ هر بامدادی مَسَاءَ مَسَاءَ هر شبانگاه صَبَاحَ مَسَاءَ هر بامداد و هر شبانگاه يَوْمُ السَّبْتِ روز
شنبه يَوْمُ الْأَحَدِ روز یکشنبه ۴ یکشنبه يَوْمُ الْإِثْنَيْنِ روز دوشنبه ۴ دوشنبه يَوْمُ الثُّلَاثَاءِ روز
سشنبه ۴ سه شنبه ۶ ثُلَاثَاوَاتٌ ح يَوْمُ الْأَرْبِعَاءِ روز چهارشنبه ۴ چهار شنبه ۶ أَرْبِعَاوَاتٌ
ح يَوْمُ الْخَمِيسِ روز پنجشنبه ۶ أَخْمِسَةٌ ح ۶ أَخْمِسَاءُ ح يَوْمُ الْجُمُعَةِ روز جمعه ۵ روز آدینه
۶ آدینه ۶ جُمُعَاتٌ م ح أُسْبُوعٌ یک هفته أَسَابِيعُ ح يَوْمُ الْعَشُورَاءِ و يَوْمُ الْعَاشُورَاءِ روز دهم از ماه

مهرگان ۲ وقت خزان مِهْرَجانٌ م نَوْرُوزٌ از بهار روز نخستین ۲ سال نخستین روز ٥ نوروز نَيْرُوزٌ محرم

عید بزرگ عید ۴ رمضان عید ۲ روزه کشادن عید الْفِطْرِ عِيدُ ح أَعْيَادٌ جشن ۲ ف عِيدٌ پاییز ، تیرماه

ذی الحجه ، هشتم روز ماه از یَوْمُ التَّرْوِيَةِ دو عید میان مَعْلُومَاتٌ أَشْهُرٌ م النَّحْرِ یَوْمُ عید قربان الْأَضْحَى

ذی الحجه اول روز ده الْمَعْلُومَاتُ الْأَيَّامُ ذی الحجه ماه از نهم روز ۲ عرفه روز عَرَفَةَ یَوْمُ

أَيَّامُ التَّشْرِيقِ تکبیر روزهای ۲ قربان عید از پس روز سه الْمَعْدُودَاتُ الْأَيَّامُ م ذِي الْحِجَّةِ عَشْرُ

فَيْنَاتٌ ح فَيْنَةٌ م آنَاءٌ ح إِنًى معا م سَاعَاتٌ ح سَاعَةٌ ف مُدَدٌ ح مُدَّةٌ وقت دور روزگار و پاره از روزگار م

أَيَّانَ متی کی از اکنون ترک پیش آنِفًا م الْآنَ اکنون السَّاعَةُ دوشیدن دو میان مقدار معا فُوَاقٌ

وقت باز از آن مُذْ م أَبَدَ الدَّهْرِ همیشه أَبَدًا م نِهَايَةٌ م غَايَةٌ م ملک آمد ح پایان کار أَمَدٌ م

م مَرَّةٌ ح دَفَعَاتٌ یک بار دَفْعَةٌ م إِذَا در زمان گذشته ۲ آینده وقت ۴ آنگاه إِذْ م مُنْذُ

در باری مَرَّةٍ ذَاتَ ح أَطْوَارٌ م طَوْرٌ ح تَارَاتٌ م تَارَةٌ ح كِرَارٌ ح كَرَّاتٌ م كَرَّةٌ ح مِرَارٌ ح مَرَّاتٌ

غَدَاةٍ ذَاتَ روزی در يَوْمٍ ذَاتَ شبی در لَيْلَةٍ ذَاتَ ماهی در شَهْرٍ ذَاتَ سالی در سَنَةٍ ذَاتَ

بامداد در آن غَدَاتَئِذٍ سال در آن عَامَئِذٍ گاه در آن حِينَئِذٍ شبانگاهی در عِشَاءٍ ذَاتَ بامدادی در

رستخیز السَّاعَةُ ساعت در آن سَاعَتَئِذٍ روز در آن يَوْمَئِذٍ شب در آن لَيْلَتَئِذٍ شبانگاه در آن عَشِيَّتَئِذٍ

يَوْمُ الْحَشْرِ م يَوْمُ الْخُرُوجِ م يَوْمُ النُّشُورِ م يَوْمُ الدِّينِ م يَوْمُ الْبَعْثِ م يَوْمُ الْقِيَامَةِ روز قیامت

الْوَاقِعَةُ م الْقَارِعَةُ م الْحَاقَّةُ م يَوْمُ النَّدَامَةِ م يَوْمُ الْحَسْرَةِ م يَوْمُ الْعَرْضِ م يَوْمُ الْحِسَابِ م يَوْمُ الْجَمْعِ م

این جهان دُنْيَا رستخیز نشانهای أَشْرَاطُ السَّاعَةِ م الْآزِفَةُ م الْغَاشِيَةُ م الصَّاخَّةُ م الطَّامَّةُ م

عَاجِلَةٌ آن جهان أُخْرَى این جهان أُولَى آن جهان آخِرَةٌ آرایش این جهان معا زَهْرَةُ الدُّنْيَا

از پس ٥ دو بوق در میان درنگ ۲ و خاستن مرگ میان رَقْدَةٌ آن جهان آجِلَةٌ این جهان

سَمَاءٌ ــــــــــــــ باب م هَدْأَةٌ دو صور میان ۲ رستخیز روز تا مرگ م بَرْزَخٌ

بُرْقُعٌ ح أَرْقِعَةٌ ۲ نخستین آسمان ۲ م رَقِيعٌ م جَرْبَاءُ ۲ م خَضْرَاءُ ح أَسْمِيَةٌ ۲ ح سَمَوَاتٌ آسمان

مَشْرِقٌ ح آفَاقٌ آسمان کرانه ۲ آسمان کناره معا أُفُقٌ ح عُرُوشٌ تخت عَرْشٌ هفتم آسمان ۲ م

م غُرُوبٌ ح مَغَارِبُ آفتاب زو رفتن جای مَغْرِبٌ م شُرُوقٌ ح مَشَارِقُ آفتاب برآمدن جای

آسمان رود ۴ م حَبِيكَةٌ آسمان میان كَبِدُ السَّمَاءِ و مغرب مشرق ۴ آسمان دو کناره خَافِقَانِ

رود کهکشان ٦ راه آسمان حَبَائِکُ ج حِبَاکٌ م حُبُکٌ ج ٦ عَوْهَقٌ رنگ آسمان ٦ بَطْنُ السَّمَاءِ آنچه بسوی ماست
ظَهْرُ السَّمَاءِ آنچه بسوی آسمان ٦ أَعْنَانُ السَّمَاءِ دو سوی آسمان قَوْسُ قُزَحَ کمان رستم ١ قاقوزه مَجَرَّةٌ راه
کهکشان ٢ راه کاه کشان ٤ راه حاجیان فَلَکٌ ف ٤ چرخ فلک ٥ مجری الکواکب ٦ سپهر ، مدار النجوم أَفْلَاکٌ
ج فُلُکٌ ج ٦ قُطْبٌ نقطهٔ که مدار فلک بروی است بُرْجٌ ف ٤ جای ستاره ١ خانهٔ ستاره بُرُوجٌ ج أَبْرَاجٌ
ج حَمَلٌ برج بره ثَوْرٌ برج گاو جَوْزَاءُ برج گردکان ٦ برج کوزه ٥ دو پیکر سَرَطَانٌ برج خرچنگ أَسَدٌ
برج شیر سُنْبُلَةٌ برج خوشهٔ گندم مِیزَانٌ برج ترازو عَقْرَبٌ برج کژدم قَوْسٌ برج کمان جَدْیٌ برج
بزغاله دَلْوٌ برج دلو ٦ برج دول حُوتٌ برج ماهی شَارِقٌ آفتاب شَوَارِقُ ج شَمْسٌ م شُمُوسٌ ج ٦ لَاهَةٌ
م ٦ إِلَاهَةٌ م اَبْیَضَاءُ م ٦ غَزَالَةٌ م ٦ ذُکَاءُ م قُرْصُ الشَّمْسِ کردهٔ آفتاب ٤ کرداکرد آفتاب عَیْنُ الشَّمْسِ
چشمهٔ آفتاب ٤ م حَاجِبُ الشَّمْسِ آنچه اول پیدا می شود از آفتاب در وقت طلوع ٦ حَوَاجِبُ الشَّمْسِ کرانها
آفتاب قَرْنُ الشَّمْسِ م دَارَةٌ خرمن آفتاب ٤ روشنائی آفتاب وماهتاب دَارَاتٌ ج ٦ طُفَاوَةٌ م طُفَاوَاتٌ
ج قَمَرٌ ماه أَقْمَارٌ ج ٦ زِبْرِقَانٌ م هَالَةٌ خرمن ماه ٤ روشنائی ماه هَالَاتٌ ج هِلَالٌ ماه نو أَهِلَّةٌ م بَدْرٌ ماه
شب چهاردهم ٤ ماه تمام بُدُورٌ ج نَحْتٌ ماهتاب نُحُوتٌ ج ٦ قَمْرَاءُ م سَمَرٌ م نَیِّرَانِ آفتاب وماه قَمَرَانِ
م نَجْمٌ ستاره نُجُومٌ ج ٤ أَنْجُمٌ ج کَوْکَبٌ م کَوَاکِبُ ج دُرِّیٌّ ستارهٔ تابان ٤ ستارهٔ روشن دَرَارِیُّ ج طَارِقٌ
ستارهٔ بامداد شِهَابٌ ستارهٔ دیو انداز شُهُبٌ ج زُحَلُ کیوان ٤ رصاص مُشْتَرِی برجیس ٤ ارزیز مِرِّیخٌ
بهرام ٤ مس عُطَارِدُ تیره ٤ جیوه زُهَرَةٌ ناهید ٤ چنگ ، نحاس روح توتیا شِعْرَی ستارهٔ که بنی خزاعه
اورا پرستیدند ، ستارهٔ بزرگ دَبَرَانُ کوکرد سُهَیْلٌ ستارهٔ که از سوی یمن برآید ٦ ستارهٔ یمنی أَلنَّجْمُ
پروین ٤ روزکار أَلثُّرَیَّا م بَنَاتُ النَّعْشِ هفتورنک ٤ هفت ستاره ٥ هفت برادران أَلسُّهَی ستارهٔ که مردمان بدو
چشم تجربه کنند ٦ ستارهٔ خرد پیش بنات النعش أَلْفَرْقَدَانِ دو برادران أَلْعَیُّوقُ ستارهٔ نیک بلند ٦ ستارهٔ روشن
نزدیک ثریا أَلسِّمَاکُ م شَفَقٌ ف ٢ سرخی بعد از فرو شدن آفتاب ضَوْءٌ روشنی ٢ پرتو ٤ روشنائی اول شب
٥ فروغ ١ روشنائی ٦ أَضْوَاءٌ ج ضِیَاءٌ م سَنَا م شُعَاعٌ م ٦ پرتو آفتاب أَشِعَّةٌ ج نُورٌ
روشنائی أَنْوَارٌ ج ظُلْمَةٌ تاریکی ظُلَمٌ ج ظُلُمَاتٌ ج ظَلَامٌ م جِنْحٌ م دُجْیَةٌ م دُجًی
ج ٦ دُجْنَةٌ م دُجُنٌ ج دُجُنَّاتٌ ج غَیْهَبٌ م غَبَشٌ م ٦ تاریکی آخر شب غُبْشٌ م أَغْبَاشٌ
ج غُبْشَةٌ م ٥ غَشْمٌ م حِنْدِسٌ م غَلَسٌ م تاریکی آخر شب ٥ تاریکی بامداد غَسَقٌ

افیاء زوال از پس سایه ۶ رسیده سایهٔ م ۴ فیء ج ظلال سایه ظل آفتابگاه مشرقة شب اول تاریکی
ج ۶ ظل ظلیل سایهٔ تمام برق درخش بروق ج ۶ ابرق خلب درخش بی باران صاعقة آتش آسمانی
۴ آتش از آسمان بجهت عذاب ۵ آتش که از آسمان فرود آید صواعق ج حسبان م صاقعة م صواقع ج
رعد تندر ۴ تندر غرنبش آسمان است رعود ج عارض ابر عوارض ج غیم م غیوم ج ۶ غین م
غیون ج سحابة م سحاب ج سحائب ج سحب ج غمامة م غمائم ج مزنة ابر سپید ۴ ابر سفید مزن ج
مجلجل ابر با رعد جهام ابر بی باران کسفة پارهٔ ابر کسف ج ضبابة تارمیغ ۴ خرد ۶ ضباب ج
مطر باران امطار ج حیا م غیث م غیوث ج رجع م ودق م ۵ باران پیاپی عهدة باران از پس باران
۶ عهاد ج عهد ج ۶ عهود ج وسمی باران نخستین در بهار ولی ۶ ولی باران دوم ۴ باران دوم بهار ۵ ثادق باران
ریزان طل باران خرد قطره ۶ باران هر دو قطره طلال ج رهمة م رهم ج رهام ج رذاذ م ۵ وهو اقل من
الطل وابل باران بزرگ قطره ۶ وبل ج جود باران نیک دیمة باران شبانروزی دیم م قطرة یک قطره قطر ج
قطور م اقطار م قطار ج ۶ قطار م قطرات ج ۶ اقطر ج شؤبوب شتاب باران ۵ سر سیل، تیزی اول باران
۶ باران باشتاب شآبیب ج بعاق م غدیر آب باران جمع شده ۵ آبگیر غدران ج ۶ غدر ج نهی معا م نهاء
ج ثلج برف ثلوج ج برد تکرک ۷ سنکچه ۶ سکنجه، یخچه برود ج ۶ دمق دمه جلید م ۶ پژم ۷ شبنم صقیع
م سقیط م ۶ سقیع م ضریب م ندی شب نم ۵ پشک انداء ج ۶ سدی م هواء میان آسمان و زمین
اهویة ج جو م اجواء ج ۶ لوح م حر گرما برد سرما هجیر گرمگاه ۶ گرماء میان روز ۶ گرماء نماز پیشین هاجرة
م هواجر م فورة الحر سختی گرما ریح باد ۶ ارواح ج ارياح ج ریاح ج قبول باد مشرق صبا م ۶ اصباء
ج ۶ صبوات ج دبور باد مغرب جنوب باد قبله ۵ انك از دست راست چهد شمال معا باد زمستان ۶
باد شمال ۶ شمل معا م ۶ شمائل ج ۶ شمائل وشمال م ۵ انك از دست چپ چهد نکباء باد کژ ۵ باد کج
نسیم باد خوش رخاء باد نرم عقیم باد بی منفعت ۴ قاصف باد درخت شکن و ابر نیاورند عقام م ۶ عقم ج
۶ عقم م لاقح ابرآور ۶ بادی که درخت را میوه دار کند ۶ باد باردار کننده لواقح ج حرور باد گرم بشب
۴ باد گرم در روز سموم باد گرم بروز ۴ باد گرم یا در شب یا در روز ۶ باد گرم بشب صرصر باد سرد و سخت
صر آواز باد سرد ۴ آواز باد و سرد باد ۶ م اعصار گرد باد اعاصیر ج ۶ زوبعة م ۶ دقعاء خاك نرم ۶
رغام خاك ریك آمیز ۶ کثکث معا خاك و سنك ریزه سباطة خاك روبه ۶ کناسة م غبار گرد هباء م هبوة

عَجَاجٌ م نَقْعٌ م عَبَرَةٌ م قَتَرَةٌ معا م قَتَامٌ م قَسْطَلٌ م ۶ قَصْطَلٌ م ۲ عِثَارٌ م عِثْيَرٌ م رَهَجٌ معا م

باب ——— تُرَابٌ خاك ۶ تَوْرَابٌ م تَوْرَبٌ م ۶ تَيْرَبٌ م ۶ تُرْبٌ معا م تَرْبَاءُ

م تُرْيَاءُ م تُرْبَةٌ م تُرَبٌ ج بَرَى خاك زبر زمين ۶ خاك روى زمين ثَرَى خاك زير زمين ۴ خاك ريزه

أَرْضٌ زمين أَرَضُونَ معا ج ۶ آرَاضٌ ج أَرَاضِي ج غَبْرَاءُ م جَدَالَةٌ م بَسَاطٌ م ۴ زمين فراخ

بَسِيطَةٌ م بَسَائِطُ ج غَضْرَاءُ كل شخ طِينٌ كل أَطْيَانٌ ج وَحَلٌ معا كل محله ۴ كل نرم ۶ كل كوى

۷ كل لاى أَوْحَالٌ ج وُحُولٌ ج ۶ وَرْطَةٌ كل كه ستور دروى افتد رَدْغَةٌ معا كل تنك رَدْغٌ معا ج ۶ رِدَاغٌ ج

حَمْأَةٌ كل سياه حَمَأٌ ج مَغْرَةٌ معا كل سرخ مَغَرَاتٌ ج صَلْصَالٌ كل خشك فَخَّارٌ سفال ۶ خَزَفٌ م

سُلَالَةٌ كل ويژه ۴ پاره كل ه پاره كل صافى ۲ كل خالص صَعِيدٌ روى زمين ۶ عَفَرٌ م سَاهِرَةٌ م جَدَدٌ زمين

راست ۶ ارض مستويه إِقْلِيمٌ كشور ۴ از هفت حصه زمين يكحصه أَقَالِيمُ ج سَبْخَةٌ شورستان ۴

زمين شوره ۶ شوره زار ۶ سَبْخَةٌ شوره سِبَاخٌ ج أَرْضٌ يَبَابٌ زمين ويران رِيفٌ زمين اباذان ۴ زمين

سبزه وآبكاه أَرْيَافٌ ج جُرُزٌ معا زمين بى باران ۴ زمين درشت ۶ جَرَزٌ معا م سَهْلٌ زمين نرم

سُهُولٌ ج ۴ سُهُولَةٌ ج حَزْنٌ زمين درشت حُزُونٌ ج ۴ حُزُونَةٌ ج ۶ مَيْثَاءُ زمين بى ريك ونرم مِيثٌ ج

أُخْدُودٌ شكاف زمين ۶ أَخَادِيدُ ج سَرَابٌ مانند آب ۵ كوراب ۶ كوراب ونمايش آب ۷ نمايش آب آلٌ م

قَاعٌ هامون ۶ أَقْوَاعٌ ج قِيعَةٌ م قِيعَانٌ ج صَفْصَفٌ م ۴ زمين نرم ۶ زمين هموار ۴ صَحْصَحٌ م ۶ صَحْصَاحٌ م

صَحْصَحَانٌ م صَحْرَاءُ م ۴ بيابان ۶ زمين بى پوشش ۶ صَحَارَى معا ج بَرَازٌ م ۴ صحراء غير معمور بَرَاحٌ م فَضَاءٌ

م ۴ صحراى فراخ عَرَاءٌ م ۴ صحراى ويران ۵ قِرْوَاحٌ م مَفَازَةٌ بيابان ۴ بيابان، باديه مَفَازَاتٌ ج مَفَاوِزُ ج

مَوْمَاةٌ م بَرِّيَّةٌ م ۴ صحرا بَرَارِي ج فَلَاةٌ م ۵ بيابان بى آب فَلَوَاتٌ ج فَلًا ج أُمْسُحٌ م فَدْفَدٌ م ۶ فَدَافِدُ ج

سَبْسَبٌ م سَبَاسِبُ ج عَيْهَبٌ م ۶ تَيْهَاءُ م بَيْدَاءُ بيابان هلاك كننده بِيدٌ ج مَهْمَةٌ م مَهَامِهُ ج

۶ تَيْهُورٌ م فَيْفَاءُ م فَيَافِي ج مَعْلَمٌ جاى با نشان ۴ بيابان با نشان مَعَالِمُ ج مَجْهَلٌ بيابان بى نشان ۲ جاى

بى نشان مَجَاهِلُ ج ۶ غُفْلٌ م ۴ دَكَّاءُ جاى بلند ۴ حَدَبٌ م رَمْلَةٌ ريك رَمْلٌ ج أَرْمُلٌ ج رِمَالٌ ج كَثِيبٌ توده

ريك كُثْبَانٌ ج كُثُبٌ ج نَقًا م أَنْقَاءٌ ج حِقْفٌ ريك كژ أَحْقَافٌ ج نَجْدٌ جاى بلند نِجَادٌ ج أَنْجَادٌ ج نُجُودٌ ج

يَفَاعٌ م ۴ توده بلند وَهْدَةٌ جاى نشيب وَهْدٌ ج وِهَادٌ ج هُبُوطٌ م غَوْرٌ م حَدُورٌ م عَقْوَةٌ م ۵ پيش

در تَلٌّ توده تِلَالٌ ج رُبْوَةٌ بلند م ۶ توده بلند رُبًى ج رَابِيَةٌ م رَوَابِي ج ۶ نَجْوَةٌ فراخى ميانه دوكوه أَكَمَةٌ

تودهٔ بلند أَكَمٌ ح آكَامٌ ح إِكَامٌ ح أُكُمٌ ح نَجْوَةٌ م جَبَلٌ كوه جِبَالٌ ح أَجْبَالٌ ح ٥ طُورٌ م أَطْوَارٌ ح
طَوْدٌ كوه بزرگ أَطْوَادٌ ح أَخْشَبُ معا م أَخَاشِبُ ح ٦ أَشْيَبُ كوه برفناك شَاهِقٌ كوه بلند شَوَاهِقُ ح
عَلَمٌ م أَعْلَامٌ ح ٤ سَدٌّ م ١ شَامِخٌ م هَضْبَةٌ كوه پست ٦ كوه نشيب هَضَبَاتٌ ح هِضَابٌ ح هَضْبٌ
ح قُنَّةٌ سركوه قُنَنٌ ح قُلَّةٌ م قُلَلٌ ح نِيقٌ بلند سركوه ذِرْوَةٌ معا م بالای كوه ذُرًى ح سَفْحٌ دامن
كوه ٤ جانب كوه ٥ پهلوی كوه ٧ پایان كوه سُفُوحٌ ح ٤ خَيْفٌ م خُيُوفٌ ح حَضِيضٌ بن كوه ٤ دامن كوه
مَغَارَةٌ سوراخ كوه ٥ شكاف دركوه مَغَارَاتٌ ح غَارٌ م غِيرَانٌ ح كَهْفٌ م ٦ شكاف دركوه كُهُوفٌ ح
وَادِی اندرون كوه ٧ درّه دركوه بَطْنُ الْوَادِی اندرون رودخانه ٦ اندرون رود بُطُونٌ ح شِعْبٌ دربند
٢ درغاله یعنی راه تنگ دركوه ٤ میان دوكوه ٥ شاخ ازكوه شِعَابٌ ح ثَنِيَّةٌ راه دشوار دركوه ثَنَايَا
ح ثَنِيَّاتٌ ح عَقَبَةٌ م عِقَابٌ ح عَقَبَاتٌ ح صَعُودٌ م ٦ كوه دشوار صَعَائِدُ م صُعُدٌ ح كَؤُودٌ م ٦ رَعْنٌ
م رِعَانٌ ح حَجَرٌ سنگ أَحْجَارٌ ح حِجَارَةٌ ح ٥ حجارة جمع علی غير قياس ٦ أَحْجُرٌ م جَلْمَدٌ سنگ بزرگ ٦
سنگ گرد جَلَامِدُ م جُلْمُودٌ م جَلَامِيدُ ح فِهْرٌ سنگ درزی ٢ آن سنگ كه بدو مشك سایند ٦ سنگ
درزی دسته سنگ فُهُورٌ ح أَفْهَارٌ ح جَنْدَلٌ سنگ گرد ٤ سنگ مُدَوَّر ٧ سنگ سخت گرد جَنَادِلُ ح
صَفْوَانٌ سنگ لغزان ٤ سنگ نرم سِجِّيلٌ سنگ بزرگ صَخْرَةٌ سنگ سخت وبزرگ صُخُورٌ م صَخْرٌ ح صَلْدٌ
سنگ سخت ٤ سنگ خشك مِغْنَاطِيسٌ مقناطيس ٢ سنگ آهن‌كش ٥ سنگ آهن ربا حَصْبَاءُ سنگ ریزه
٤ سنگ ریزه یا زمين سنگدار حَصَبَاتٌ ح حَصَاةٌ م ٤ یك سنگ ٥ سنگ ریزهٔ خرد حَصًى ح رَمْضَاءُ سنگ
گرم ٤ رَضْفَةٌ م جَمْرَةٌ سنگی كه حاجيان اندازند جَمَرَاتٌ ح جَمَرٌ ح جِمَارٌ ح مَرْوَةٌ سنگ سپيد ٤ سنگ
سفيد ٦ سنگ سپيد تابان مَرْوٌ ح رُخَامٌ ف ٢ سنگ سست ٤ سنگ سپيد ، مرمر ٦ سنگ سپيد نرم
مَدَرَةٌ كلوخ مَدَرٌ ح قُلَاعَةٌ و قُلَّاعَةٌ كلوخ بزرگ ٥ پارهٔ كلوخ ، سنگ فلاخن بُنْدُقَةٌ سنگ كمان
گروهه ٥ گروههٔ كمان گروهه ٦ بُنْدُقٌ ح بَنَادِقُ م با ب ———— مَعْدِنٌ كان
٤ كان هر چيز مَعَادِنُ ح ٦ فِلِزٌّ جوهری كه از كان خيزد فِلِزَّاتٌ معا و فُلُزَّاتٌ ح صُفْرٌ روی ٤ غوله ،
صَفَّارٌ روی‌گر ٤ ریخته‌گر شَبَهٌ و شِبْهٌ برنج ٤ توج نُحَاسٌ مس قِطْرٌ مس گداخته ٦ مُهْلٌ م
لُجْلُمٌ معا كفشير ٤ كه از آنك سرب أُسْرُبٌ م علابٌ ارزيز ٤ سرب سفيد ٦ ارزيز سپيد رَصَاصٌ م
٤ ارزيز سپيد قَلْعِیٌّ ف ٤ قَزْدِيرٌ م ٤ قَصْدِيرٌ م نَضْرٌ زر ٥ زر پخته نُضَارٌ م ٤ زر خالص ذَهَبٌ

م عَيْنٌ م ٤ طلاء مبغ زده ٤ إبْرِيزٌ طلاء خالص عَسْجَدٌ م زُخْرُفٌ م عِقْيَانٌ زر رسته ٤ زر رشته

تِبْرٌ زر ساوه ٤ سيم وزر ناكداخته ٥ زر ناكداخته ٦ زر خالص وصاف ٧ زر ساو شَذَرَةٌ ريزه

ريزه ٤ ريزهٔ زر شَذَرٌ ح شُذُورٌ ح كِبْرِيتٌ كوكرد فِضَّةٌ سيم ٥ نقره لُجَيْنٌ م ٤ نُقْرَةٌ م نُورَةٌ

آهك ٧ نُورٌ ح كِلْسٌ ساروج ٤ كج پخته ٥ آرزه ٧ آژه جِصٌّ معا كچ ٧ كرج إِثْمِدٌ معا سنك توتيا ٤ سنك

سرمه ٥ راسخ زِئْبَقٌ معا سيماب ٤ جيوه ٥ قاتل القمله زَاوُوقٌ م ٥ كل زرد زِرْنِيخٌ ف ٦ سنك زرد مُرْتَكٌ

ملك مردسنك ٤ مرداسنج ٦ مرداسنك ٧ مردارسنك زَاجٌ زاك نِفْطٌ معا ف ٧ نفت قِطْرَانٌ معا ف ٧

كتران لَلْأَف قِيرٌ زفت ٤ سياهي كازر ٧ سياه ٥ كازران قَارٌ م مَلَّاحَةٌ نمك زار ٤ نمكستان مَلَّاحَاتٌ

ح مِلْحٌ نمك مَلَّاحٌ نمك فروش ٢ مِلْحِيٌّ م مِينَاءٌ ومِينًا كوهر آبكينه ٤ پيرايهٔ كاسه حِلْيَةٌ پيرايه حُلًى ح

حُلًى پيرايهٔ زنان ٦ حُلِيٌّ ح خَرَزَةٌ مهره ٢ مورچه خَرَزٌ ح خَرَزَاتٌ ح خَرَّازٌ مهره فروش سَبَجَةٌ مهرهٔ

سياه ٥ شبه سَبَجٌ ح جَزْعَةٌ مهرهٔ يمنى جَزْعٌ ح وَدَعَةٌ معا كوش ماهي ٤ مهرهٔ مار وَدَعٌ ح وَدَعَاتٌ

ح بُلُورٌ معا وبِلَوْرٌ وبِلَّوْرٌ ف جَوْهَرَةٌ كوهر جَوْهَرٌ ح جَوَاهِرُ ح جَوْهَرِيٌّ كوهر فروش ٦ كوهر شناس يَاقُوتٌ

ف يَوَاقِيتُ ح عَقِيقٌ ف لَعْلٌ ف بَدَخْشَانِيٌّ ف ٤ لعل بدخشاني فَيْرُوزَجٌ پيروزه ٥ فيروزه زُمُرُّدٌ

معا ف زَبَرْجَدٌ ف جُمَانَةٌ خرزه ٦ مهرهٔ سيمين جُمَانٌ ح مَرْجَانَةٌ ف ٥ مرواريد خرد مَرْجَانٌ ح بُسَّذٌ

معا مهرهٔ سرخ ٦ مرجان قَهْرَبَانٌ كهربا بِجَاذَةٌ معا ف ٤ مهرهٔ كوهر ٦ بيجاده بِجَيْذَقٌ م سِمْطٌ رشتهٔ

مرواريد سُمُوطٌ ح رِشْوَةٌ دستينه ٢ دستينهٔ آهن ٤ دست بند آهن رِسَاحٌ سِوَارٌ دست ابرنجن ٧ دست

برنجن أَسْوِرَةٌ ح أَسَاوِرُ ح أُسْوَارٌ م أَسَاوِرُ ح أَسَاوِرَةٌ ح دُمْلُجٌ بازوبند ٣ بازبند دَمَالِجُ ح ٦ دُمْلُوجٌ

م دَمَالِيجُ ح يَارَقٌ باره ٤ دست بند ٧ منكل قِلَادَةٌ كردن بند قَلَائِدُ ح عِقْدٌ م ٥ بند مورچه عُقُودٌ

ح طَوْقٌ م أَطْوَاقٌ ح مِخْنَقَةٌ كلوبند ٦ كردن بند پهن مَخَانِقُ ح تِقْصَارٌ م تَقَاصِيرُ ح وِشَاحٌ معا

سينه بند ٣ بربند زنان ٤ ميان بند ٦ ميان بند زنان ٧ انچه در بر افكنند، وفي الصحاح ينسج من اديم

عريضًا ويرصّع بالجواهر تشدّه المرأة بين عاتقها وكشحيها وفي القانون كردن بند دراز تا بر أُوتِجَةٌ ح قُرْمُولٌ

كيمو بند ٧ انچه اندر سر افكنند قَرَامِيلُ ح قَرَامِلُ ح وَاسِطَةٌ اي وَاسِطَةُ القِلَادَةِ ميان كردن بند

٤ ميانهٔ عقد ٦ ميانه أَوْسِطٌ ح ٦ شَمْسُ القِلَادَةِ م عُوذَةٌ تعويذ ٣ هيكل عُوَذٌ ح ٤ مَعَاذَةٌ م تَمِيمَةٌ م

تَمَائِمُ ح سُبْحَةٌ مهرهٔ تسبيح ٧ سُبَحٌ ح إِكْلِيلٌ سربند ٣ هو شبه عصابة مزيّن بالجواهر ويسمّى التاج ايضا

الکلیلا أکالیلُ ح عِصَابَةٌ پیشانی بند ۳ قصبه عَصَائِبُ ح خَاتَمٌ معا ۱ انکشتری ۶ انکشترین ۲ خَوَاتِمُ ع
خَاتَامٌ م خَیْتَامٌ م ۳ حِلَقٌ م فَتَخَةٌ معا انکشترین بی نکین ۶ فَتَخٌ ح فَتَخَاتٌ ح فَصٌّ معا نکین فُصُوصٌ
ح خَلْخَلٌ پای برنجین خَلَاخِلُ ح ۶ خَلْخَالٌ م تَاجٌ افسر ۶ ف تِیجَانٌ ح شَنْفٌ درکوش چند هلال
۳ کوشوارهٔ زبرین ۶ کوشواره ۵ حلقهٔ کوش از طرف بالا ۱ درکوش بالاطرف شُنُوفٌ ح قُرْطٌ کوشواره ۳ کوش
وارهٔ زیرین ۶ حلقهٔ کوش قِرَطَةٌ ح رَعْثَةٌ معا م رِعَاثٌ ح صَائِغٌ زرکر صَاغَةٌ ح ۳ صَوَائِغُ ح

باب ——— طَرِیقٌ راه طُرُقٌ ح مَذْهَبٌ م مَذَاهِبُ ح صِرَاطٌ م سِرَاطٌ م
زِرَاطٌ م سَبِیلٌ م سُبُلٌ ح سَرَبٌ م فَجٌّ راه فراخ درمیان دوکوه ۶ فِجَاجٌ ح مَشْعَبٌ م نَجْدٌ راه راست
بالا ۵ راه بلند أَنْجِدَةٌ ح ۳ أَنْجُدٌ ح سَنَنٌ راه راست ۶ میان راه سَمْتٌ م نَهْجٌ راه روشن ۶ راه پیدا
مِنْهَاجٌ م مَنَاهِیجُ ح مَنْهَجٌ م مَنَاهِجُ ح إِمَامٌ م جُدَّةٌ خطهای که چون راه باشد درکوه جُدَدٌ ح جَادَّةٌ
میان راه ۶ راه راست مَحَجَّةٌ م لَحْبٌ م لَاحِبٌ م خَیْدَبٌ م شَارِعٌ شاه راه ۶ راه بزرگ شَوَارِعُ ح
مَنَارَةٌ نشان راه ۵ راه با نشان مَنَارٌ ح أَمَارَةٌ م أَمَارَاتٌ ح عَلَمٌ م أَعْلَامٌ ح ۶ عَلَامَةٌ م عَلَامٌ
ح عَلَامَاتٌ ح أَثَرٌ پی ۳ نشان پای ۶ پی پای ۷ پی نشان راه آثَارٌ ح قَارِعَةُ الطَّرِیقِ چهارسوی راه
۳ سر راه ۶ راه کفته. چارسوی راه مِرْصَادٌ راهی که درو نکهبان باشد فَرْسَخٌ فرسنک فَرَاسِخُ ح مِیلٌ ف
۶ نیم فرسنک یا سیک فرسنک ۷ سه یک فرسنک أَمْیَالٌ ح غَلْوَةٌ یک تیر پرتاو ۳ یک بانک زمین ۶ یک تیر پرتاو
راه ۷ زمین معدار یک تیر انداختن غَلَوَاتٌ ح بَرِیدٌ دوازده میل ۳ دو ازده میل دَلِیلٌ راه بر هَادٍ م خِرِّیتٌ
راه براستاد فُرَانِقٌ راه بر لشکر مَسَافَةٌ دوری میان دو منزل ۵ دوری میان دو جای ۶ دوری میان
چیز مَسَافَاتٌ ح شُقَّةٌ معا راه دور ۳ راه دور وراه دشوار ۶ راه دشوار ۶ سفر دور ودشوار مَرْحَلَةٌ
منزلکاه مَرَاحِلُ ح مَنْزِلٌ م مَنَازِلُ ح إِبْنُ السَّبِیلِ راه کذری ۳ راه رو أَبْنَاءُ السَّبِیلِ ح سَابِلَةٌ م ۶ راه
روان ۵ راه کذری ۶ راه کذریان سَوَابِلُ ح ۳ رَفِیقٌ همراه رُفْقَةٌ ح ۳ همراهان رِفَاقٌ ح قَافِلَةٌ کروان حاجیان
۶ کروان قَوَافِلُ ح عِیرٌ کاروان غله أَعْیَارٌ ح سَیَّارَةٌ م ۶ کروان رونده ۶ سَیَّارَاتٌ ح لَطِیمَةٌ کاروان بوی خوش
بار ۶ کاروان بوی خوش وبازار عطاران ۶ لَطِیمٌ ح لَطَائِمُ ح ثَقَلٌ بار مسافر ۶ رخت مسافر وخدمتکاران او
أَثْقَالٌ ح حِمْلٌ بار أَحْمَالٌ ح ثِقْلٌ م وِقْرٌ بار کران ۶ م أَوْقَارٌ ح سَائِرَةٌ کروان عِدْلٌ تنک أَعْدَالٌ ح عِلَاوَةٌ
سربار

باب ——— مَاءٌ آب مِیَاهٌ ح أَمْوَاهٌ ح ثَمَدٌ معا آب اندک ثِمَادٌ ح وَشَلٌ

آب غَدَقٌ م حَمِيمٌ ٦ م مُسْخَنٌ آب گرم سَخِينٌ م مَسْكُوبٌ آب ریزان پیوسته سَكْبٌ ماءٌ ع وَشَالٌ م
بسیار یا سودمند ٢ ضَفَقَةٌ معا آبجوی ٢ غُدْوَةٌ آب زمین نَمْرَةٌ آب سودمند نَمِرٌ ع نِمَارٌ ع ضَحْضَاحٌ
آب تا بشتالند ضَحَاضِحُ ع حَبَابَةٌ غُنْجُهٔ آب ٣ قبهٔ آب ٦ قبه چه بر سر آب حَبَابٌ ع ٢ نُفَّاخَةٌ
م جُرْعَةٌ یك شربت آب ٤ بکبار خوردن آب ٥ یك دم آب جُرْعٌ ع صُبَابَةٌ باقیٔ آب در مشك شُفَافَةٌ
باقیٔ آب در خنور ٥ باقیٔ آب در کوزه فُرَاتٌ آب خوش ٤ آب شیرین عَذْبٌ م شَبِمٌ آب سرد ٥ آب
خنك زُلَالٌ آبی که آسان بگلو فرو رود ٣ آب آسان گوار ٦ آب صافی که بگلو خوش فرو رود ٧ آب خوش
سَلْسَلٌ م سَلْسَالٌ م جَارٍ آب روان سَیْحٌ م رَاكِدٌ آب ایستاده ٦ آب استاده نُقَاخٌ آب سرد ٣ آب
سرد و دلگشای آجِنٌ آب طعم بگردیده ٣ یعنی مُتَغَیِّر شده ٦ آب طعم گردیده آسِنٌ م مِلْهٌ غَوْرٌ آب پنهان
در زیر زمین غَائِرٌ م نَمِیرٌ آب گوارنده أَزْرَقٌ آب صافی زَرْنَقٌ بلد آب تیره كَدِرٌ معا م مَعِینٌ آب
روان بر روی زمین ٢ آب روان مِلْحٌ آب شور أُجَاجٌ آب تلخ ٤ زُعَاقٌ م طَرْقٌ آب ستور در رفته و میزك
کرده قَرَاحٌ آب خالص ٣ الماء الذی لا یشوبه الشئ جَمَدٌ یخ جَمْدَةٌ یخدان مَثْلَجَةٌ برفدان بَرٌّ خشکی
٢ دشت ٤ جای بی آب ٥ دشت خشك بَحْرٌ دریا بُحُورٌ ع بِحَارٌ ع أَبْحُرٌ ع ٦ رَجَّافٌ م یَمٌّ م طَمٌّ م
لُجَّةٌ میان دریا ٢ سیان دریا و فراخی دریا و عمیق دریا لُجَجٌ ع مَوْجٌ خیز آب ٤ گرداب دریا ٦ آهنك دریا
أَمْوَاجٌ ع لَطِیمٌ م خُضَارَةٌ م قَلَمَّسٌ م قَمْقَامٌ م آذِیٌّ م تَیَّارٌ م ٦ گرداب دُرْدُورٌ گرداب تَیْهُوَرٌ م زَبَدٌ
کفك دریا ٢ کف أَزْبَادٌ ع طُوفَانٌ ف ٦ ابرانی که بهمه جا برسد جَزِیرَةٌ خشکی در میان دریا جَزَائِرُ ع صَدَفٌ
غلاف مروارید أَصْدَافٌ ع دُرَّةٌ مروارید ٦ مروارید بزرك ٦ دُرٌّ ع دُرَرٌ ع لُؤْلُؤَةٌ مروارید خرد ٢ مروارید بزرك
٥ اصل اللؤلؤ من الماء عند بعضهم فان مطر الربیع یقع فی الصدف فیصیر لؤلؤة لُؤْلُؤٌ ع لَآلِئُ ع سَمَكَةٌ
ماهی سَمَكٌ ع ٦ سُمُوكٌ ع سِمَاكٌ ماهی فروش شِصٌّ دام ماهی حُوتٌ ماهی بزرك حِیتَانٌ ع نُونٌ م نِینَانٌ ع كَنْعَدٌ
خار ماهی كَنَاعِدُ ع بُنَیَّةٌ ماهی کول ٥ ماهی شیم دراز بُنَیَّاتٌ ع بَنَانِیُّ ع دُلْفِینٌ معا ف ٤ ماهی یونس
تِمْسَاحٌ نهنك تَمَاسِیحُ ع ٣ بَهَمُوتٌ ماهی که بروزمین زَجْرٌ ماهی شیم شَبُّوطٌ معا ماهی کرد ٦ نوعیست
از ماهی خیش مو ٧ جباغ شَبَابِیطُ ع بِیَاحَةٌ و بَیَّاحَةٌ ماهی خورد ٥ ماهی ریزه بِیَاحٌ و بَیَّاحٌ ع رَبِیثَا
ماهی ریزه جِرِّیٌّ مار ماهی جَرَارِیٌّ جِرِّیتٌ م إِنْقَلِیزٌ م حُسَاسَةٌ ماهی خشك حُسَاسٌ ع حُسَاسَاتٌ ع
عَرْشَفٌ بشیز ماهی ضِفْدِعٌ بلد چغز ضَفَادِعُ ع عُلْجُومٌ چغز نر دُعْمُوصٌ کفچلیزك ٤ سکه ماهی ٢ کفلیزك

دعامیص ح سرطان خرچنگ وادی رود ۳ دره اودیة ح خلیج شاخ از رود خلجان ح نهر معا جوی ۶
جوی بزرگ انهار ح فوهة النهر سرجوی فم النهر م ۷ دهان جوی ذنابة معا پایان جوی ۴ پای جوی ذنا
ح ۶ ذنائب ح ۶ ذنبة م ساقیة جوی خرد سواقی ح قاصیة م قواصی ح جدول جوی‌چه جداول
ح نؤی جوی گرداگرد خیمه ۴ جوی که در دور خیمه کنند نوی ح ترعة راه گذر آب بسوی نشیب
۵ راه گذر آب از پستی ترع ح تلعة راه گذر آب بر بالا ۴ سرجوی‌چه ، راه گذر آب بری ۶ راه
گذر آب بر بالا بسوی نشیب تلاع ح مسیل راه گذر آب بنشیب ۵ راه گذر سیل مسایل ح ابطح
رود فراخ که درو سنگ ریزها باشد ۴ رودخانهٔ فراخ اباطح ح بطحاء م بطاح ح بطیحة م ۴ رودخانهٔ
فراخ سنگستان بطائح ح بثق ۶ ثبق معا بند گشاده وجای که سیل خراب کند ۴ بند
گشاده بثوق ۶ ثبوق ح سکر معا بند آب بسته ۴ بند آب سکر ف ۷ هین سیول ح دفعة
آب تیز رو ۴ اندک باران ۶ آب تیز رو وسریع ۷ تیز آب ، اول سیل دفع ح نز معا زهاب ۲ سزندی
۴ سزاب حمة چشمهٔ آب گرم ۵ آب گرم عین چشمه ۵ چاهچه عیون ح ینبوع م ینابیع ح منهل
آبگاه ۵ آب خور ۶ آبگاه حیوانات مناهل ح ورد م مورد م موارد ح رکیة چاه با آب ۳ چاه نا
پیراسته ۵ چاه بی خشت ۷ چاه نابرآورده رکایا ح بئر چاه آبار ح حریم البئر گرداگرد چاه ۴ کنارهٔ
چاه قلیب چاه کهنه ۵ چاه نابرآورده قلب ح رس م جب چاهی که تکش نزدیک نباشد ۴ چاه زرف
۶ چاه نابرآورده ۷ چاه کهنه طویة چاه پیراسته ۳ چاه برآورده تعر بن چاه ۴ زرف چاه ۵ تک چاه
تعور ح غیابة م ۴ چاهگاه ۶ غیابات ح شفیر لب چاه ۴ کنارهٔ چاه بکرة چرخ چاه ۴ دولاب چاه
۷ جمع چاه بکرات ح دلو دول دلاء ح سجل دول پر آب ۴ دلو از پوست سجال ح ذنوب م غرب دول بزرگ
غروب ح رشاء رسن چاه ۴ رسن دلو ارشیة ح تبطیل م دالیة چرخ آب ۴ چرخ آب کش ۶ چرخ
آبی که بدست کشند ۷ دولاب دوالی ح دولاب ف ۱ چرخ آب که بستور کشند دوالیب ح عصور کوزهٔ
دولاب عصامیر ح راقود موری ۴ موریا ۷ راه گذر آب رواقید ح حوض آبدان حیاض ح مقراة
حوض بزرگ ۷ حوض دولاب مقاری ح ناعور م ۶ نواعیر ح مصنعة معا حوض که از برای آب باران
کنند ۳ آبگاه بسنگ برآورده ۵ آبگاه ۶ حوض بزرگ که بسنگ ساخته مصانع ح جبة حوض تخت بزرگ
جبات ح جیئة م جابیة م جوابی ح قطابة کاریزه کظامة چاه کاریز قناة م ۳ کاریزه قنی ح

قنوات ج طحلب چغزواره ٢ جامهٔ غوك ٤ چادر چغز ٦ چغزلاوه طحالب ج ٤ علفق م
٤ عرمض م غثاء خاشاك برسرآب جفاء خاشاك برلب آب ٣ خاشاك بر سر رود يعنى آنكه
سيل بر كنار افكند ٤ آب بدر انداخته يا خاشاك باكف مسناة چمن ٢ چمن بند ٣ بندآب
از چمن ٥ كنارهٔ آب مسنيات ج عرم م شط لب جوى ٥ كنارهٔ رود شطوط ج ساحل لب
دريا سواحل ج شاطئ لب رود شواطئ ج عدوة م جرف معا باره ٥ الجرف هو ما جرفه
الوادى الهائر ٦ آبكند فرضة كشتى كاه ٤ كذركاه كشتى جسر پل خرد جسور ج قنطرة پل
بزرك قناطر ج ٦ قناطير ج باب ـــــ نبت كياه نبات ج نباتات
ج عشب كياه تر عشاب ج اعشاب ج زرع كشت زروع ج مزرعة كشت زار مزارع ج عصفة
برك كشت عصوف ج عصف ج حبة دانه حب ج حبوب ج بذر تخم غله ٥ تخم كشت بذور ج
بزر تخم تره بزور ج قصبة پوست كندم قصبات ج سنبلة خوشهٔ كندم سنبل ج سنابل
ج سفا خار خوشهٔ كندم ٤ شوك سنبله حنطة كندم فوم م قمح م بر م حناط كندم فروش
شعير جو ٢ قضيم جو ستور قصيل جو تر ٦ جو بد ارزن ف ٤ جاورس ٦ كاورس ٧ طاروجز معا
مانده از ساق كندم ٦ نجلة سيارى زار دخن ارزن ذرة م حطام م هشيم م سلت پوست
جو جاورس كاورس ٦ نوع از ارزن باقلى ف باقلاء م فول م ٤ باقله ٥ جرجر ملف م باقلانى باقلا
فروش حمص نخود الخوز عدس نرسنك ٤ مژو ٥ نسك شامانج كاورس برنج ٥ برنج يا ارزن
٦ بلسن م ارز برنج نج مرد سك ماش م لوبياء ف ٤ كندم ماش ٢ خنند ماش ملك ف ٦ بورجاق
جلبان م ٢ ملك لبان قنب كنب شهدانج تخم كنب ٢ كنبدانه كمون زيرهٔ چمن جلجلان
كنبدان خشد سمسم كنجد بزر الكتان ف بزر قطونا تخم اسپغول عصفر كل معصفر ٦ كازيره
قرطم تخم او ٤ تخم ماسفار ٦ تخم كازيره ٥ تخم كاكبان ٦ كاكنج تخم قنبيل ٥ كتان زغير ضغث
دستهٔ كياه ٢ آغاش ٤ كياه دسته ٥ آغوش بستهٔ كندم ٤ اضغاث ج تبن كاه ٦ اتبان ج متبنة
كاه دان ٥ تبان كاه فروش كعبرة بند نايژه ٦ كفه كعابر ج ٥ قصارة م زوان سياهچه كندم ٥ سياهچه
غله بيدر خرمنگاه بيادر ج كدس خرمن ناكوفته اكداس ج عرمة خرمن كوفته عرم ج صبرة چاش
٤ تودهٔ خرمن ٥ تودهٔ كندم پاك كرده صبر ج طابع معا مهر خرمن ٥ مهر خاتم معا م ٦ خاتام وختام

فَلَاٰنٌ ع فَوَالِيزُ پالیز فَالِيزُ ع مَبَاطِخُ پالیززار مُبَطَّخَةٌ پالیزگاه ۶ جَلَاوِبُ خرمن ع معا رُوَيْشِرُ م
پالیزبان ۶ فَالِيزِيٌّ م رُكَيْبٌ بشتهٔ پالیز ۲ دوله ۵ مرز تَجْذَارٌ ۶ تَجْذَارَةٌ هراسه ۱ هراسهٔ بوستان
۵ خوسه فَزَّاعَةٌ ۴ قُذَّاعَةٌ م ۱ هراسهٔ که درصورت آدمی باشد بَيْهُوجٌ م لَعِينٌ ۲ بِطِّيخَةٌ خربزه
بِطِّيخٌ ع بَطَاطِيخُ ۱ اِطِّبِّيخٌ م بَطْرَقَةٌ م ۵ خربوز ۷ هندوانه بَطَارِقُ ع ۵ حَبْحَبٌ م ۵ هِنْدِيٌّ م
رَقِّيٌّ م جَافُوفٌ م ۵ خربزهٔ سیاه تهی جَاتُوتٌ م ۱ هندوانه ۵ فَقُّوصٌ دستنبو ۵ فِجٌّ خربوز دَابُوغٌ م
حَدَجَةٌ سبحه ۲ کالک حَدَجٌ ع شَرِيدَةٌ پوست خربزه ۱ پهلوی خربزه قِشْرٌ م قُشُورٌ ع قِثَّاءَةٌ
خیار قِثَّاءٌ ع قَنْدَةٌ خیار بادرنگ قَنْدٌ ع قَرْعَةٌ کدو م کدو تر قَرْعٌ ع دُبَّاءَةٌ کدوی کرد ۲ کدوی خشک
۵ کدوی دراز دُبَّاءٌ ع يَقْطِينٌ درخت کدو بَاذَنْجَانَةٌ وَبَاذِنْجَانَةٌ بادنکان ۲ باتنکان بَاذَنْجَانٌ ع كَهْكَبٌ م
بَصَلَةٌ پیاز بَصَلٌ ع بَصَلٌ حِرِّيقٌ پیاز تیز ۱ پیاز تیز زیاده عُنْصُلٌ پیاز دشتی ثُومَةٌ سیر ثُومٌ ع
ثُومٌ عَنِيفٌ سیر تیز ۱ سیر تیز زیاده فُجْلٌ ترب جَزَرٌ کزر شَرْجَمٌ معا شَلْغَمٌ شَلْجَمٌ معا م
لِفْتٌ شلغم کرد ۱ کرم ۲ لُفَّاطٌ ۲ مَكْلُوفٌ لخانه ۲ قَنَّبِيسٌ م اِشْوَلٌ م قُنْبِيطٌ کرنب ۵ کرم کَرْنَبٌ
م سِلْقٌ جغندر ۲ چکندر مَقْطَنَةٌ پنبه زار ۱ پنبه زار ۲ جای پنبه قُطْنٌ پنبه قَطَّانٌ پنبه فروش جَوْزَقَةٌ
غوزه جَوْزَقٌ ع جَوْزَقِيٌّ غوزه فروش بَنْبَلَمٌ غوزهٔ نا شکافته ۲ غوزهٔ بد نا شکافته ۵ غوزهٔ نا رسیده
عُلَّاقَةٌ غوزهٔ شکافته ۱ حوزقه کشاده ۵ غوزهٔ رسیده مُنْفَتِقَةٌ غوزهٔ شکافته ۳ غوزهٔ کشاده دهن
حَبُّ الْقُطْنِ دانهٔ پنبه ۶ خَيْسَفُوجٌ م

باب ـــــــــ بُسْتَانٌ ف

بَسَاتِينُ ع جَنَّةٌ بوستانی که درو درخت بسیار باشد جَنَّاتٌ ع جِنَانٌ ع رَوْضَةٌ مرغزار ۲ گلزار رَوْضٌ ع رَوْضَاتٌ ع رِيَاضٌ ع رَوْضَةٌ أُنُفٌ مرغزار تازه ۲ گلزار تازه وَرْدَةٌ گل وَرْدٌ ع بُرْعُمَةٌ
غنچهٔ گل سرخ ۵ بُرْعُمٌ ع ۵ مُضَاعَفٌ گل صد برگ خَوْجَمَةٌ گل سرخ خَوْجَمٌ ع وَتِيرَةٌ گل سپید
وَتِيرٌ ع وَغَاطَةٌ معا گل زرد وَغَاطٌ معا ع بَهَارٌ گل زرد که اول ربیع بروید ۵ گل گاوچشم نُوَّرَةٌ
شکوفه درخت ۲ گل درخت نَوْرٌ ع أَنْوَارٌ ع زَهْرَةٌ معا شکوفهٔ کشاده زَهْرٌ ع أَزْهَارٌ ع ۶ أَزَاهِيرُ ع
كِمٌّ معا غلاف شکوفه أَكْمَامٌ ع أُقْحُوَانٌ بابونه ۲ بابونج سفید ۵ گل خار مغیلان ۶ گل بابونه أَقَاحِيٌّ
ع نَرْجِسٌ نرگس عَبْهَرٌ م بَنَفْسَجٌ بنفشه شَقَائِقُ النُّعْمَانِ لاله کوهی رَيْحَانٌ سپرم ۲ شاه سپرغم ۵
شاه شَفْرَغَم رَيَاحِينُ ع ۵ أُرْجُوَانٌ ارغوان ۵ شَمَّامَةٌ دست انبوی لُفَّاحٌ م عَرَارٌ گل گاوچشم

ضَيْمُرانٌ گل بستان افروز ٤ شاهسفرم خِيرِيٌّ گل خیرو ٧ خطمی آسٌ برگ مورد ١ مُرْتٌ ٥ مورد دندم

١ مورد مرسین عَمَّارٌ م خِطْمِيٌّ معا خیرو ٥ گاکنج ف ٢ آذَرْيُونٌ شکوفهٔ زرد باب ———

مَبْقَلَةٌ تره زار مَبَاقِلُ ج بَقْلٌ تره بُقُولٌ ج بَقَّالٌ تره فروش حَمْضٌ کیاه شور تره تلخ ١ تره تَرَرٌ خُلَّةٌ

کیاه شیرین ٢ تره شیرین بَاقَةٌ دسته تره ٤ یکبز تره ٧ بستهٔ تره بَاقَاتٌ ج كُرَّاثٌ کندنا كَرَفْسٌ ف ١ کوه

ویز رَاسَنٌ ف ٤ أَنْدُزُ ٦ اندیز ٧ أَنْدُوزُ بُصَيْلَاءُ پیوز ١ پیاز صحرای ٥ پیاز دشتی ١ پیاز کوهی ٧ بدپیاز

جرجیرٌ تره تیز کردمه ٢ انداو ٤ تره تیزك ٥ وَنْداو نُعْنُعٌ پودینه ١ پوزینه نَعْنَاعٌ م سَذَابٌ ف ٦ سداب

فَيْجَنٌ م طَرْخُونٌ ف ٥ ارتبیز ٦ غرمانوش خَسٌّ کواد ٤ مارول ٦ کواد مارول ٧ کاهو حُنْدُقُوقَى سپست

٤ کواد دیو سپست یعنی دانهٔ سیاه در گندم ٥ شنبلیله ٦ سپست دشتی حَوْكٌ بادرو كُزْبَرَةٌ کشنیز

٤ کشنیج ٥ کشنیز تر جُلْجُلَانٌ کشنیز خشك ٤ تره کشنیز إِسْفَانَاخٌ ف ٦ سپاناخ إِسْفَانَاخٌ م شَبِثٌ

بلایان ٤ وَادِيَانٌ هِنْدِبَاءُ معا کاسنی ٢ کسنی ٤ هِنْدَبٌ م يَعْضِيدٌ کاسنی تلخ ٥ تلخ کواد بَقْلَةُ الْحَمْقَاءِ خرفه

تخمکان ٤ زفین، فرفیون ٦ رِجْلَةٌ م حَبُّ الْفَرْفَخِ تخم خرفه فَرْفَخٌ م حُلْبَةٌ بوی شنبلید ٥ شملیت،

شونیز حَبَّةُ الْخَضْرَاءِ دانهٔ سبز شکم را نرم کند ٤ میوهٔ درخت بطمه صَابٌ کیاه تلخ ٤ درمنه ١ تلمه

حنظل بُطْمٌ م مُرَارٌ م عُذَامَةٌ معا اشترپای ٢ خیارك عُذَّامٌ معا ج عُنْطُوَانَةٌ م ٥ مهر تلخ عُنْطُوَانٌ

ج كَمْأَةٌ سماروغ ٤ زمارغ كَمْأَةٌ ج حَرْمَلٌ جَوْمَلٌ سپند ٤ اسفند ٦ سفندان خَرْدَلٌ سپندان ٥ سفندان

١ ف حَبُّ الرَّشَادِ دانهٔ سپندان ٤ بزر اسفندان حُرْفٌ سفند تیز ٤ تیز خردل سَعْتَرٌ آویشن ٤

پوزینه صحرای ٥ پودنهٔ کوهی ٦ کاکول حَرْشَفٌ کنگر ٤ عَكُوبٌ م قَتٌّ سپست خشك رَطْبَةٌ سپست تر

فِصْفِصَةٌ کیاه آب ٥ م خِرْوَعٌ بیدانجیر ١ خَشْخَاشٌ کوکنار بزر الْخَشْخَاشِ تخم کوکنار ،

باب ——— كَلَأٌ کیاه تر ٤ کیاه تر یا خشك ٤ رُطْبٌ کیاه تر ٥ خَلًى م

حَشِيشٌ کیاه خشك مَرْعًى چراگاه مَرَاعِي ج أَبٌّ م أَبُوتٌ م مَسْرَبَةٌ م مَرْجٌ مرغزار مُرُوجٌ

ج أَيْكَةٌ بیشه ٦ نیستان أَيْكٌ ج أَجَمَةٌ م أُجُمٌ ج آجَامٌ ج غِيلٌ م أَغْيَالٌ ج غَابَةٌ م غَابٌ ج

غَابَاتٌ ج غَيْضَةٌ م غِيَضٌ ج غِيَاضٌ ج ٦ شرکم عَرِينٌ م ٥ غَيْطَلٌ م غَيَاطِلُ ج عَلْقَمَةٌ درخت

خوزهره ٤ شجر مُرٌّ ٥ درخت حنظل عَلْقَمٌ ج عَلَاقِمُ ج حَنْظَلَةٌ خوزهره حَنْظَلٌ ج حَنَاظِلُ ج شِيحٌ

درمنه ٥ درمنه وحشیش لَبْلَابٌ آبیچه ٢ پیچه ٥ مهربانك رِيبَاسٌ جوکر ٤ ریواج ٥ جکری رِيبَاسٌ م

حَلْفَاءُ غیشه ۴ نی ۵ بیشستان ، کیاه کرداکرد بردی ۲ دوخ بَرْدِیٌّ دوخ تر ۴ دوخ ۵ کیاه مسجد
لوخ قَصَبَةٌ نی قَصَبٌ ج یَرَاعَةٌ قلم نا تراشیده ۲ نی استبره نی بفم ۶ نی کلان . بَرَّاعٌ ح سُوسْ بویان
۶ ف خُرَّاطٌ سر دوخ ۲ کرزماره سر لوخ فُوفٌ م طُوطٌ م ۲ دوخ مَسَدٌ لیف خرما ۴ رسن
از بست خرما درخت ، حَبْلُ الحَكَم کُولَانٌ سولره ۶ کیاه مسجد شَوْكَةٌ خاره خار سپید شَوْكٌ
ح قَتَادَةٌ خار مغیلان قَتَادٌ ح حَاجَةٌ خار سپید ۵ خار تری حَاجٌ ح سَمُرَةٌ م سَمُرٌ ج عَوْسَجَةٌ م
عَوْسَجٌ ج حَسَكَةٌ خار سه سو حَسَكٌ ج عِرْفِجَةٌ خار زرد ۶ عِرْفَجٌ ح عَرَافِجُ ح
ضَرِیعٌ خار تیز خشک شده نَبْعَةٌ درخت کمان ، چوب کمان ۵ چوب خدنک نَبْعٌ ح عَفَارَةٌ بید
سرخ صَفْصَافٌ بید سپید ۵ م ۶ بید زرد خِلَافٌ بید سیاه مَخْلَفَةٌ بیدستان مَرْخٌ
بید دشتی ۶ بید سرخ زاری غَرَبٌ بیده ۷ سپیدار ۷ سپید از توق رِمْثٌ کنده سوز ۴ تنه
درخت ۵ درخت سوکسوک ، کنده سوس ۶ شوره کز أَرْمَاثٌ ح رِمَاثٌ ح جِذْلٌ کنده هیزم ۴
تنه درخت ۵ بن درخت أَجْذَالٌ ج جُذُولٌ ح جِذْمٌ معا م جُذُومٌ ج أَجْذَامٌ ح عَجُزٌ م
أَعْجَازٌ ج دُلْبَةٌ چنار دُلْبٌ ج مَدْلَبَةٌ چنارستان أَرْطَى شورتاغ ۴ کز سرخ ۶ شورطاغ سپید
حَطَبٌ هیزم أَحْطَابٌ ج حَطَّابٌ هیزم فروش جَزْلٌ هیزم ستبر وخشک ۴ هیمه ستبر خشک ۶
هیزم ستبر جُزُولٌ م أَجْزَالٌ طَرْفَاءُ کز ۷ کزم غَضًا تاغ ۳ درخت چنار ، درخت سوکسوک وفی
القانون درختهاء امرود کوهی وفی مشکلات السامی درختیست آتشش بسیار نماند حُزْمَةٌ بند
هیزم ۴ یکبز هیزم یا دسته حُزَمٌ ج طُنٌّ بست واره أَطْنَانٌ ح إِبَالَةٌ سر باری ۶ بند کلان

باب ضَیْعَةٌ زمین خشک ۲ باغ وزمین ۴ کشت زار ۶ زمین خشک
ضِیَاعٌ ح عَقَارٌ سرای وزمین ۲ جای هرچه باشد ۶ باغ وزمین وسرای بَاغٌ ف بیغانٌ ح کُرْدَةٌ
ترکز ۲ پاره زمین ۵ مرزه ۶ یک کرد زمین کُرَدٌ ح مِجْدَمٌ م مَجَادِمُ ح ۵ جَدْرٌ مرز جُدُورٌ ح ۶ مَشَارَةٌ
م حَرَّاثٌ برزگر ۲ کارکیره ۵ برزه کر حَرَثَةٌ ح ۳ زَرَّاعٌ م ۳ کَافِرٌ م ۳ فَلَّاحٌ م أَكَّارٌ م أَكَرَةٌ ح ۶ قِطْعَةٌ پاره
زمین قِطَعٌ ح دَبْرَةٌ یک تخته زمین ۴ ترکز خرد دِبَارٌ ح ۳ الصحیح بفتح الدال جَرِیبٌ جای صد منی ۶
کزی بر دونم ۷ دنم أَجْرِبَةٌ ح قَرَاحٌ زمین بی شوره فَدَّانٌ جفت کاو ۲ با آلات جفت ۳ وقال ابو
عمرو الفدان البقرة الة الحرث فَدَادِینُ ح هَادِیٌّ کاو اندرونی ۶ کاو اندرونین که در خرمن بسته

باشد راکس کاو بیرونی طائف م ٥ کاو بیرونین مشارة م مکرب ۲ مکوف شیاره امام مکارب ح ویج

چوب شیار سنة آهن شیار ٤ ایمر سنن ح نیر یوغ ٤ بالهند مملسة ۲ مجلسة ماله ۱ جاروب

زمینی هموار ممالس ح ٤ مالق م مجرة خاککش ۱ خاکش ۳ کشن مجرف م ٤ پارو ۱ بیل چوبین

مقوم دستهٔ شیار ٥ انك بدست مرد باشد تا راست دارد ٥ مقائم ح مر کلند ۷ کلنك مرور

ح منجنون چرخ غله ۱ جمع غله ۲ جاه کندم جرجر م ٥ کردون غله نورج م رفش بیل چوبین ٤

پارو رفوش ح مذری سه شاخه ۱ سه شانه ۲ شانه ۳ سه انکشت ٥ مکو ۱ پنج انکشت ٦ مذاری ح

منقل زنبیل ازبیر ۳ زبیر مناقل ح منجل داس مناجل ح محصد م مخلب داس بی دندان ٦ داس

که، داسکاله مستذب داس رز برجشة کیاه بر ۱ داس کیاه مسحاة بیل آهنین ۲ بیل مساحی

ح مجلة کردون عجلات ح عجال کردون کر دوارة چرخ کردون ۲ جرخ ۰ ریشه نحاس چنبر چرخ کردون ۲

چنبرچه ۱ چوب خمانیده که در چرخ کردون اندر کنند تا سوراخ تنك شود قب تیر کردون ٥ چنبر

چوبکه در کردون فرابندند قبوب ح زارة میخ تیر کردون ٥ چوبك چرخ کردون ۲ چوبی که در سوراخ

چرخ کردون کنند چون فراخ شود ۲ زازات ح سبر م ۱ تیشهٔ خرد ۳ مسمل دو باوی کردون

مدهن دبهٔ روغن ۱ روغن دان کردون باب ______ حدیقة

بستان با دیوار حدائق ح محدقة م محادق ح شجرة درخت ٤ درخت تر شجر ح أشجار ح شجراء

درختستان ۲ موضع الاشجار خشبة چوب خشك ۲ چوب خشب ح خشب ح خشاب

چوب فروش متجر جای با درخت جناء بار درخت قطف م قطوف ح أكل م ۱ حمل م أحمال ح

عود درخت عود ۳ چوب عود ۱ شاخ خشك أعواد ح عیدان ح عرق بیخ درخت ٤ ریشهٔ درخت

أعراق ح عروق ح ساق پایهٔ درخت ۱ تنهٔ درخت سوق ح جذم تن درخت غصن شاخ درخت

۱ شاخ تر درخت أغصان ح غصون ح قضیب شاخ باریك قضبان ح ٥ قنو م خوط شاخ یك

پایه ۳ شاخ ستبر، شاخ تر ۲ شاخ نرم ٥ شاخ خرد ۱ م اخوص م فرع سر شاخ ۲ شاخ بزرك ۱ شاخ

هر چیزی فروع ح شعبة م ۳ شاخشاخ ٥ شاخ بزرك شعب ح ۳ عن ابی الهیثم الشعب فی الاغصان

والاغصان فی الافنان والافنان فی السوق فنن م ۲ شاخی که از بیش بیرون آید أفنان ح صنو شاخی که از

بیخ جهد ۲ درخت خرما که دو سه تنه دارد هر تنه را از آن صنو گویند صنوان ح ورقة برك درخت

وَرَقٌ ح أَوْرَاقٌ ح ثَمَرَةٌ میوه ثَمَرٌ ح أَثْمَارٌ ح ثِمَارٌ ح ثُمُرٌ ح ثَمَرَاتٌ ح ٥ الثمر جمع ثمار والاثمار جمع
ثُمُرٌ ثَمَّارٌ میوه فروش فَاكِهَةٌ میوهٔ تر ٢ میوهٔ خشك فَوَاكِهُ ح ٦ فَاكِهَانِيٌّ فاکهه فروش لِحَاءٌ پوست درخت
غِرَاسٌ نهال أَغْرَاسٌ ح دَوْحَةٌ درخت بزرگ ٤ درخت نَزْوَانٌ ٦ ناروان و درخت نزرك ٣ هی شجرة عظیمة
ای شجرة كانت دَوْحٌ ح كَوْمَةٌ درخت مُقل ٣ درخت مغلان دَوْمٌ ح عَرْعَرٌ درخت ناژ ٢ سرو ٤ کاج ١ درخت
سرو جبلی سَرْوٌ م خَمْطٌ درخت اراك ٤ درخت مِسْواك أَثْلٌ شوره کز ٢ شوره کز ٣ نوع من الطرفاء سِدْرٌ
درخت کنار ٣ کُنار درخت بادیه، گیاه خوش بوی زَيْتُونٌ ف هَشِيمَةٌ درخت خشك شده هَشِيمٌ ح
مَيْسٌ درخت کژم ٢ کژم شیردار ٣ کژدوم درخت چهار مغز ٧ درخت چارمغز ٦ میس درختی
که ازو پالان کنند بَرْقُوقٌ آلوی چینی ٣ درخت توله ٤ درخت تیره تلی ٢ درخت چاکشو فِرْصَادٌ خرتوت ٣ وهو
توت الاحمر تُوتٌ ٥ تُوثٌ ف مِشْمِشٌ زرد آلو إِذْرِدٌ آلوی کوهی ٣ آلوچهٔ کوهی ٤ آلوی زرد و تلخ ٦ آلوی سیاه
٧ پلك نَبِقَةٌ میوهٔ کنار ٣ میوهٔ درخت سدره ٥ لوکچه نَبِقٌ ح خَوْخَةٌ شفتالو ٦ شفتالوی با موی
خَوْخٌ ح فِرْسِكٌ شفتالوی بی موی ٣ الفرسك اجود من الخوخ مُفَلَّقٌ کشته إِجَّاصٌ آلوی سیاه تِينٌ انجیر
رُمَّانٌ انار ٤ نار سَفَرْجَلٌ آبی ٦ سَفَارِجُ ح أُتْرُجٌّ ترنج ٤ أُتْرُنْجٌ نَارِنْجٌ ف ٦ نَارَنْجٌ نارنك نَخْلَةٌ درخت خرما
نَخْلٌ ح نَخِيلٌ ح خُوصٌ سعا برگ درخت خرما ٢ بفتح الخاء افصح جِذْعُ النَّخْلَةِ تنهٔ درخت خرما عُرْجُونٌ
چوب خوشهٔ خرما ٤ بن خوشهٔ خرما عَرَاجِينُ ح قِنْوٌ خوشهٔ خرما قِنْوَانٌ ح عِذْقٌ م أَعْذَاقٌ
ح كِبَاسَةٌ م كَبَائِسُ ح عِثْكَالٌ ٣ عُثْكُولٌ م ٣ إِثْكَالٌ م ٣ أُثْكُولٌ م رُطَبَةٌ خرمای تر رُطَبٌ ح تَمْرَةٌ خرمای
خشك تَمْرٌ ح تِمَارٌ ح ٦ تَمَرَاتٌ ح فَسِيلَةٌ نهال خرما فَسِيلٌ ح فُسْلَانٌ ح تَالَةٌ م تَالٌ ح وَدِيَّةٌ م وَدِيٌّ ح
لِينَةٌ درخت خرمای نیك ٢ اللينة النخلة الكريمة لِينٌ ح حَشَفٌ خرمای بد ٥ خرمای بن بد ٦ قَسْبٌ م دَقَلٌ م
فُسْتُقٌ پسته لَوْزٌ بادام جَوْزٌ گوز ٣ گوز گردکان ، گوز چهار مغز ١ جلغوزه جِلَّوْزٌ م جِلَّوْزٌ جلغوزه
٣ گوز هندی ، چهلغوزه رَانِجٌ کوك نارجیل ٤ گوز هندی فُنْدُقٌ ف عَجَّازَةٌ جای گردکان
عُنَّابٌ ف ٢ سنجد جیلانی ٣ سنجد غُبَيْرَاءُ سنجد کلانی تُفَّاحٌ سیب كُمَّثْرَى امرود ٢
مرود مُفَلَّقٌ و مُعَلَّقٌ ٣ مُعَلَّقٌ امرود خشك كَرْمٌ رز كُرُومٌ ح كَرَّامٌ رزبان ٤ باغبان ، باغدار
نَاطُورٌ ٣ نَاطُورٌ م ٣ حافظ الكرم ٥ دشتبان نَاطِرٌ ٣ نَاطِرٌ م نَوَاطِرُ ٣ نَوَاطِرُ ح حِصْرِمَةٌ غوره حِصْرِمٌ
ح بُسْرٌ غورهٔ خرما ٦ خرمای خام و نارسیده عَرْزَالٌ نشیمن گاه باغبان عِنَبٌ انگور أَعْنَابٌ ح بَاكُورَةٌ

نوباوه ۳ ناوباوه یعنی میوهٔ نو عُنقودٌ خوشهٔ انگور عَنَاقِیدُ ح مَعلُوقٌ خوشهٔ اویخته مَعَالِیقُ ح ۴ قِطعٌ

م شِمرَاخٌ شاخ خوشهٔ خرما وانگور ۲ شاخ انگور ۱ خوشهٔ انگور شَمَارِیخُ ح ثُفرُوقٌ چوب انگور وخرما ۲ دیچهٔ

انگور ۳ چوب خوشهٔ انگور ۴ بند خرما ۵ بن خوشهٔ خرما ثَفَارِیقُ ح عُجمَةٌ دانهٔ انگور ۲ دانهٔ خرما وانگور

۴ دانهٔ هرچیز نَوَاةٌ دانهٔ خرما ۴ استخوان خرما نَوًی ح نَقِیرٌ کو آستهٔ خرما ۲ کو دانهٔ خرما ۴ شکافهٔ

خرما ۰ ژرفی ۵ ناوهٔ دانهٔ خرما ۲ جویچهٔ دانهٔ خرما فَتِیلٌ رشتهٔ خرما ۲ رشتهٔ کو دانه ۳ رشتهٔ

دانهٔ خرما ۴ رشته که در شکافهٔ خرماست ۵ رشتهٔ ناوهٔ خرما قِطمِیرٌ پوست دانهٔ خرما ۳ پوست

آستهٔ خرما ۵ پردهٔ دانهٔ خرما مَوزٌ انگور شامی ۴ انگور بزرگ ۵ انگور مویزی طَائِفِیٌّ انگور طایفی ۲ نوع از

انگور مُلَاحِیٌّ انگور سپید یَاقُوتِیٌّ انگور سرخ دِعَامَةٌ ستون باغ ۵ استون باغ ۲ ستون رز دَعَائِمُ ح

۴ وَنِیَّةٌ انگور سیاه وَنِیٌّ ح وَهطِیٌّ م قَائِمَةٌ پایهٔ رز ۲ قَوَائِمُ ح وَثِیلَةٌ وارغ ۳ رسنی که از پوست خرما

سازند ۲ وارغ خرما وَثَائِلُ ح حَائِطٌ دیوار باغ حِیطَانٌ ح خُصٌّ خانه از نی ۴ بیت از قصب ۵ کازه

دیوار از نی خُصُوصٌ ح سِیَاجٌ دیوار از خار ۲ دیوار خارین ۴ خاری که بر سر دیوار باغ نهند ۵ دیوار

وخار سر دیوار أَسوِجَةٌ ح أَسیَاجٌ ح عَرِیشَةٌ جفتهٔ رز ۳ خرک ۵ وابج عَرِیشٌ ح شَرِیجَةٌ درباغ از نی ۵

شاخی که درهم بافته باشند در باغها وهم فرو گرفته عَالَةٌ باران گریز ۲ سایه بان باب

بُقعَةٌ پارهٔ زمین ۵ بقع ح ۵ بَقعَةٌ م مَکَانٌ جای أَمکِنَةٌ ح أَمَاکِنُ ح مَوضِعٌ م مَوَاضِعُ

ح کُورَةٌ شهر ۳ شهر خرد ۴ الکا کُوَرٌ ح بَلدَةٌ شهر بَلَدٌ م ۲ شهر خرد بِلَادٌ ح بُلدَانٌ ح مَدِینَةٌ شهر بزرگ مَدَائِنُ

مُدُنٌ معا ح مِصرٌ م أَمصَارٌ ح قَریَةٌ دیه قُرًی ح أُمُّ القُرَی مکه ۲ مکه واصل مکه بَکَّةُ اندرون مکه بَطنُ

مَکَّةَ م ۴ صَفَا ومَروَةُ دو کوه نزدیک بمکه أَلمَشعَرُ الحَرَامُ م ۴ أَلمَدِینَةُ زیارت پیغامبر یَثرِبُ م طِیبَةُ م أَلمَسجِدُ

الحَرَامُ مزکت مکه کَعبَةُ م بَیتُ الحَرَامِ م أَلبَیتُ العَتِیقُ م أَلمَسجِدُ الأَقصَی مزکت شام رَبَضٌ گرداگرد شهر ۱ دیوار گرداگرد

أَربَاضٌ ح سَوَادٌ آبادانی بیرون شهر ۲ گرداگرد شهر ۵ پیراستهٔ شهر ۴ رِبَاطٌ م ۴ رُبَاطَاتٌ ح رُستَاقٌ رستای ۴ روسته رَسَاتِیقُ ح

رُزدَاقٌ م رَزَادِیقُ ح حِصنٌ پناه ۳ پناه استوار ۲ پناهگاه ۵ حصار حُصُونٌ ح صِیصِیَةٌ م ۲ شارستان صَیَاصِی

ح قَلعَةٌ ف ۴ راه درمیان دو کوه ۵ پناه ۰ دز ۰ جای پناه قِلَاعٌ ح مَعقِلٌ م ۲ جای پناه مَعَاقِلُ ح

وَزَرٌ م ۴ پناهگاه أَوزَارٌ ح حِرزٌ م ثَغرٌ سرحد ۳ دربند ۰ درو بند ثُغُورٌ ح نَاحِیَةٌ سوی نَوَاحِی ح جَانِبٌ

م جَوَانِبُ ح جَنَابٌ م جَنبَةٌ م جَنَبَاتٌ ح ۲ جَنبٌ م وَجهٌ م وُجُوهٌ ح أَوجُهٌ ح وِجهَةٌ م ۳ وِجهَةٌ ح

جِهَةٌ م جِهَاتٌ ح قُطْرٌ م ٥ کناره أَقْطَارٌ ح ٢ قُتْرٌ م أَقْتَارٌ ح رَجًا م ٣ کناره ٦ کرانه أَرْجَاءٌ ح عُرْضٌ م
أَعْرَاضٌ ح شَفًا کناره ٢ طَرَفٌ م أَطْرَافٌ ح حَافَةٌ م حَافَاتٌ ح کَنَفٌ پناه پوشش خانه ٢ پناه أَکْنَافٌ
ح ذرگی م ١ پوشش پیش سرای أَذْرَاءٌ ح وَسَطٌ میانه أَوْسَاطٌ ح أَوَاسِطُ ح سُورٌ دیوار شهر ٤ حصار
٧ باره أَسْوَارٌ م سِيرَانٌ ح حِصَارٌ م بُرْجٌ ف ٦ کوشك أَبْرَاجٌ ح بُرُوجٌ ح دَرْبٌ دروازه ٣ در شهر ٧ دروازهٔ
شهر دُرُوبٌ ح دَرَّابٌ دروازه بان خَنْدَقٌ ف ٣ کنده ١ هندك خَنَادِقُ ح ظَاهِرُ ٱلْبَلَدِ بیرون شهر خَارِجُ
ٱلْبَلَدِ م بَاطِنُ ٱلْبَلَدِ اندرون شهر دَاخِلُ ٱلْبَلَدِ م قَصَبَةٌ میان شهر قَصَبَاتٌ ح بَيْضَةٌ م سُوقٌ بازار ٤ جای
که خواجیان جمع میشوند در بازار أَسْوَاقٌ ح ٥ سُوقَةٌ مردم بازار، سوق کاسدة وغارّة مَوْسِمٌ بازار
عرب ٢ بازار حاجیان مَوَاسِمُ ح مُرَبَّعَةٌ چهار سوی مَحَلَّةٌ کوی ٤ کوچه مَحَلَّاتٌ ح مَحَالٌّ حَمَّامٌ گرمابه
حَمَّامَاتٌ ح ٦ دِيمَاسٌ ح حَمَّامِيٌّ گرمابه بان ٣ گرمابه وان آتُونٌ وأَتُّونٌ گلخن ٦ أَتَاتِينُ ح حَانُوتٌ
دوکان حَوَانِيتُ ح خَانٌ کاروان سرای ٥ تیم ٦ تیم کروان خَانَاتٌ ح حَانَةٌ دکان می فروش ٤ میخانه حَانَاتٌ
ح ٦ بَيْتُ ٱللُّطْفِ م مَاخُورٌ خرابات خانه ٧ خرابات ٦ م مَوَاخِيرُ ح حِيَاكَةٌ دکان جولاهه ٣ دوکان جولاه
٤ دوکان خرابات ٥ دوکان با فندکی مَصْطَبَةٌ جای غریبان ٣ جایگاه گدایان ٧ جایگاه غریبان ٣
المسطبة بالسين والصاد دوکان حول المسجد ٥ المصطبة لغة بغدادية مُشَرَّقٌ نمازگاه عید مُصَلًّى
م جَبَّانَةٌ نمازگاه مرده گان ٢ دشت نمازگاه ٥ نمازگاه جنازه مَسْجِدٌ ف ٣ مزگت ٦ مزگت مَسَاجِدُ ح
جَامِعٌ مسجد آدینه ٧ مسجد جمعه ٦ مزگت آدینه مِحْرَابٌ جای امام مَحَارِيبُ ح قِبْلَةٌ ف مَقْصُورَةٌ
جای حافظان ٣ جای زنان ٦ جای نشستن حافظان مِنْبَرٌ ف مَنَابِرُ ح قِنْدِيلٌ معاف قَنَادِيلُ ح
كَعْبَةٌ ف ٦ بَنِيَّةٌ م سَادِنٌ خدمتکار کعبه ٧ خادم کعبه سَدَنَةٌ ح صَوْمَعَةٌ عبادتگاه ٤ جای عباد
٦ حجره وعبادتگاه ترسایان صَوَامِعُ ح دَيْرٌ صومعهٔ ترسایان ٤ جای که زاهد ترسایان وجهودان در آنجا
باشند ٥ جای عبادت جهودان مَنَارَةٌ ف مِئْذَنَةٌ جای مؤذن ٥ مؤذن خانه ٦ م مَآذِنُ ح مَدْرَسَةٌ
ف ٣ جای درس گفتن ٦ جای علم خواندن مَدَارِسُ ح مَكْتَبٌ دبیرستان مَكَاتِبُ ح كَاتِبٌ نویسنده
كُتَّابٌ نویسندگان ٧ او المکتب او الصبيان مَارِسْتَانٌ بیمارخانه ٤ بیمارستان ٦ دَارُ ٱلْمَرْضَى م دَارُ
ٱلشِّفَاءِ م ٣ تیمارستان كَنِيسَةٌ کلیسه ٣ کنشت یا کلیسا كَنَائِسُ ح فُهْرٌ مدرسهٔ جهودان صُومٌ کنیسهٔ
جهودان صَلَوٰةٌ کنشت جهودان صَلَوَاتٌ ح بِيعَةٌ کنشت ترسایان بِيَعٌ ح صَوْمٌ م دَارُ ٱلضَّرْبِ سرای

درم زدن ۴ سکه خانه ۵ سرای زر ۶ خانه درهم زدن دِیوَانٌ ف دَوَاوِینُ ح مَجْلِسٌ جای نشستن ۲
نشستنگاه ۶ انجمن گاه مَجَالِسُ ح مَحْفِلٌ انجمن گاه مردمان ۳ جای انجمن مردان ۴ جای جمع آمدن مردم
مَحَافِلُ ح مَجْمَعٌ م مَجَامِعُ ح مَأْتَمٌ انجمن زنان ۲ انجمن زنان از برای مصیبات ۴ جای جمع شدن
زنان بجهت ماتم و تعزیه ۵ انجمن تعزیت ۶ انجمن زنان برای سوک سِکَّةٌ کوی ۲ محله سِکَکٌ ح زُقَاقٌ
کوچه ۲ کوچه أَزِقَّةٌ ح مَیْدَانٌ معا ف مَیَادِینُ ح مِیطَانٌ م مَیَاطِینُ ح مِسْوَارٌ بازار ستوران
۲ شور ۳ بازار ستور وفی السامی المشوار آنجاکه ستور را عرضه کنند ۵ بازار استور ۶ بازار ستوران چهارپا
مَعْرِضٌ نخاس خانه ۲ جای فروختن برده مَعَارِضُ ح مَرْقَبٌ جای دیدبان ۲ خانه دیدبان مَرَاقِبُ ح عَیْنٌ
دیدبان ۶ دیده بان عُیُونٌ ح دِیدَبَانٌ و دَیْذَبَانٌ م سِجْنٌ زندان سُجُونٌ ح سَجَّانٌ زندان بان دَهَقٌ
شکنجه ۲ اشکنجه قَیْدٌ بند قُیُودٌ ح ۲ وَهَقٌ م ۴ صَفَدٌ م غُلٌّ گردن بند ۵ بند دست یا گردن أَغْلَالٌ
ح مِقْطَرَةٌ معا کنده ۷ کنده دزد جِزْعٌ معا دار ۲ پردو مَقْبَرَةٌ معا کورستان مَقَابِرُ ح قَبْرٌ
کور قُبُورٌ ح جَدَثٌ م أَجْدَاثٌ ح جَدَفٌ م أَجْدَافٌ ح ضَرِیحٌ کور بی لحد حُفْرَةٌ سوراخ کور حُفَرٌ ح
حَفِیرَةٌ م حَفَائِرُ ح لَحْدٌ ف لُحُودٌ ح تَابُوتٌ ف تَوَابِیتُ ح تَخْتَةٌ و تَخْتٌ تختهٔ مرده ۲ تخته که
مرده را در روی آن میشویند تُخُوتٌ ح نَعْشٌ جنازهٔ برداشته ۳ النعش سریر المیت عند العرب
وعند العامة النعش للمرأة والسریر للرجل جِنَازَةٌ م جَنَائِزُ ح رَمْسٌ خاک کور رُمُوسٌ ح کَفَنٌ ف
أَکْفَانٌ ح جُحْرَةٌ سوراخ در زمین ۵ سوراخ جُحْرٌ ح أُجْحُوحٌ آشیانهٔ سنگ خوره ۲ آشیانهٔ سفرود ۴ آشیان سنگ
خواره ۵ خانهٔ سنگ خوارک ، آشـ ۱ . سفرود أَفَاحِیصُ ح عُشٌّ آشیانهٔ مرغ در درخت ۵ آشیانهٔ مرغ
در پوشش أَعْشَاشٌ ح عِشَاشٌ ح أُدْحِیٌّ اشیانهٔ شتر مرغ ۳ اشیانهٔ اشتر مرغ أَدَاحِیُّ ح وَکْرٌ آشیانهٔ
مرغ در دیوار ۴ آشیانهٔ مرغ که درخانه یا در کوه باشد أَوْکَارٌ ح وُکُورٌ ح عَرِینٌ جایگاه شیر ۲ آرامگاه شیر
۴ خانهٔ شیر وِجَارٌ گرگ جایگاه ۲ آرام گاه گرگ ۳ جای گاه گرگ و کفتر ۴ خانهٔ کفتر ۵ خانهٔ گرگ کِنَاسٌ جایگاه آهو
کُنُسٌ ح قَرْیَةٌ جایگاه مورچه ۴ خانهٔ مورچه ۵ سوراخ مور قُرًی ح حَظِیرَةٌ جای گاه گوسفندان ۴
جای شتر حَظَائِرُ ح زَرْبٌ م ۴ حظیرهٔ گوسفندان ۵ اغل گوسپندان زُرُوبٌ ح زَرِیبَةٌ م زَرَائِبُ ح
زِبْلٌ سرگین سِرْجِینٌ م سِرْقِینٌ م سَمَادٌ سرگین خاک آمیز ۴ خاک سرگین آمیخته ۵ سُمْدُ الارض اذا جعل
فیها السماد وهو سرجین و رماد نَجْوٌ پلیدی سگ ۴ پلیدی مردم یا جانور ۷ پلیدی سگ سرگین عَذِرَةٌ

پلید مردم ٧ پلیدی بردم سرکین غائط ٧ غائط م دِمْنَة سرکین غند شده ٢ سرکین زار ٣ سرکین دان
٤ سرکین بجای جمع شده دِمَن ح مَزْبَلَة سرکین دان مَزَابِل ح مِرْبَد جای کاه شتر ٣ هو الموضع الذی
تربد فیه الإبل ٤ جای شتران مَرَابِد ح عَطَن جای کاه اشتر بپیش آب ٣ جای شتر نزدیك آب ٥ جای
کاه اشتر بر لب آب أعْطَان ح مَعْطِن م مَعَاطِن ح مَطْمُورَة جاه غله ٣ المطمورة حفرة یطمر فیها
الطعام ای یخبأ مَطَامِیر ح مَنْهَرَة خاکدان ٢ خاك روبه دان ٣ خاك دان یعنی جای خاشاك ٥ جای که
درو خاك افکنند مَنَاهِر ح حَارَة سرای کاه ٤ منزل قدیمی عَرْصَة میان سرای ٤ جای سرای عَرَصَات
ح عِرَاص ح عَامِر جای اباد غَامِر جای ویران ٢ جای خراب بَلْقَع م ٤ بیابان خالی جای غیر معمور بَلَاقِع
ح خَرِبَة م ٣ جای میل کرده خَرِبَات ح ٤ قَفْر م ٤ قِفَار ح طَلَل نشان سرای ویران شده ٤ نشان جای
سرای أطْلَال ح طُلُول ح رَسْم نشان سرای ٣ نشان خانه بر زمین ٤ بنای جای سرای ٥ نشان چفسیده بر
زمین رُسُوم ح باب ———— خِطَّة جای فراکرفته ٣ والخطة من الارض هی
التی یختطها الرجل لنفسه وهو لیعلم بها انه قد اختارها لیبنیها دارا ٥ جای کرد درکرفته خِطَط ح
بِنَاء ف ٢ بنیاد أبْنِيَة ح أبْنِيَات ح ٣ بَنَّاء بناکر رَهَّاص آخیزکر ٣ مهره زن ٥ دیوار زن
رَهْص آخیز ٣ آخیر مهره دیوار ٤ بنیاد دیوار ٥ باخزه أُسّ بنیاد ٢ بنیاد اول ، اصل بنیاد ٤ بنوره دیوار
إسَاس ح أُسُس ح أسَس م آسَاس ح قَاعِدَة م قَوَاعِد ح عَرْق یك رشته نورد ٢ یك زده از خشت کل ٣ یك رشته
نورده ٤ دیوار که از خشت وکل بوده باشد ٥ العرق والساف کل صف من اللبن والطین ٧ براورده أعْرَاق ح
عُرُوق ح سَاف م ٢ یك رشته از خشت باکل جِدَار دیوار جُدُر ح جُدْرَان ح مِلَاط کل میان دو خشت
أزَج خانه دراز ٣ بیت بنی طویلا ٥ طاق آزَاج ح دَار سرای دِیَار ح دُور ح دَارِی مقیم خانه ٣ مقیم سرای
٥ دَیَّار م مَغْنَی جای باشش ٢ خانه باشش ٣ جای باشستن ٥ جای فروآمدن مَغَانِی ح مَوْطِن م ٥ جای کام
زود آمدن مَوَاطِن ح وَطَن م أوْطَان ح رَبْع م ٢ منزل رُبُوع ح رِبَاع ح مَسْکَن معام مَسَاکِن ح بَیْت
خانه بُیُوت ح مَرْبَع خانه بهاری مَصِیف خانه تابستانی مَشْتًی خانه زمستانی قَصْر کوشك قُصُور ح صَرْح
کوشك بزرك ٢ بنای بلند ٣ کاخ یعنی کوشك بلند ٥ کاخ ٦ خانه زجاج صُرُوح ح سُدَّة بام پیش سرای ٢ پیش در
سرای ٣ درکاه ٤ چیزی که در بالای در بجهت سایه مسازند ٥ دکان سُدَد ح دَکَّة دکانچ ٣ دکانچه سکو ٥ دکان
سرای دِکَاك ح دُکَّان م دَکَاکِین ح سِفْلُ الدَّار زیر سرای ٤ پایین خانه عِلْوُ الدَّار زبر سرای ٤ بالای خانه

أَسْفَلُ زیرین ۱ زیر ۴ پایین ۵ زیرتر أَعْلَى زبرین ۱ زبر ۴ بالا ۵ زبرتر رُکْنٌ کنارهٔ دیوار ۴ کنج دیواره گوشه
أَرْکَانٌ ج سَابَاطٌ پوشش درمیان دو دیوار ۲ سایه بان ۳ پوشش درمیان دوخانه ، السَاباط سقیفة بین الحائطین
تحتها ممرّ وسقیفة ظلّة فی مقدم الدّار وفی مقدمة الاب پوشش بازار سَقِیفَةٌ پوشش بر
دَرِ سرای ۲ پوشش در ۴ پوشش درمیان دو دیوار سَقِیفٌ ج جَنَاحٌ پوشش در رَوْشَنٌ ف
۴ روزن ۵ تُوَارم جُنْبُذَةٌ کنبد پنجره ۴ کنبت جَنَابِذُ ج طَارِمَةٌ خانه ازچوب ۳ الطارمة بیت من
الخشب کالقبّة وکذلك کل بناء مستدیر ۵ طَارِمُ م قُبَّةٌ ف قِبَابٌ ج شُرْفَةٌ کنکره ۴ کنکر شُرَفٌ
ج جَوْسَقٌ م جَوَاسِقُ ج فِنَاءٌ پیرامن سرای ۲ پیش آستانهٔ در ۴ پیش در أَفْنِيَةٌ ج سَاحَةٌ آستانهٔ
سرای ۵ ی سَاحَاتٌ ج رَحْبَةٌ م ۲ پیش آستانه در ۴ پیش خانه رَحَبَاتٌ ج بَاحَةٌ م وَصِیدٌ م ۴ پیش
خانه خرگی معا م عَقْوَةٌ م ۴ مَاحَةٌ م رُوَاقٌ ىلىب ف ۴ جای که درباران آنجا پناهی آورند ۵ سقف
فی مقدم البیت ، پیش در أَرْوِقَةٌ ج صُفَّةٌ ف صُفَفٌ ج بَهْوَةٌ سرای زنان ۲ خانه در پیش خانها ۳ صفه
زنان ۵ سرای حرم بَهْوٌ ج صَحْنٌ میان سرای صُحُونٌ ج سِرْدَابٌ معا سرداب خانه ۳ کور باشد که در زیر
زمین کنند ۴ زیرزمین سَرَادِیبُ ج سَرَبٌ خانهٔ زیر زمین ۱ جای بی منفذ در زیر زمین ۵
سُنب أَسْرَابٌ ج نَفَقٌ آنك دو در دارد ۲ خانهٔ با منفذ در زیر زمین ۳ النفق سرب له منفذ یمکن
الخروج منه ۴ سوراخ از میان دیوار بجهة راه آب ۵ خانهٔ دو در قُرْمُوصٌ خانهٔ صیاد ۲ خانهٔ اندرونی
زمین ۴ جایی که درو صیاد پنهان میشود قَرَامِیصُ ج صَدْرُ البَیْتِ پیشگاه خانه کِسْرُ البَیْتِ
یك سوی خانه مقدم البیت پایکاه خانه رَصَفٌ خشت خُرّه ۲ خرهٔ خشت ۳ خشت کستر انید ۴ ۵ م
سَاجَةٌ چوب کرداکرد آتش دان ۴ چوبی درکنار کلاه نَجِیرٌ منجیر زَاوِیَةٌ پینغوله ۲ یعنی کوشهٔ خانه ۴ کنج
زَوَایَا ج قَیْطُونٌ مهمان خانه ۳ ادب خانه ، القیطون المخدع بلغة اهل مصر ۵ کاشانه طِرَزٌ خانهٔ دراز
۴ خانه بزرگ مُخْدَعٌ معا کنجینه ۴ خزینهٔ خانه إِفْرِیزٌ طاق خانه ۲ طاق ۴ پیش حایط ۵ رَفٌّ ف ۳ آنچ
در دیوار سازند برای کفش ، وفی الصحاح یشبه الطاق والطاق ما عطف من الابنیة رُفُوفٌ ج مُخْبَأٌ نهان
خانه ۵ خانه نهانی مَخَابِئُ ج مَطْبَخٌ ف مَطَابِخُ ج مَخْبَزٌ تنور خانه مَخَابِزُ ج مَحْطَبٌ هیزم خانه ۴ هیزم دان
مَحَاطِبُ ج أَنْبَارٌ ف ۴ انبار ۳ جای کندم أَنَابِیرُ ج أَنْبَارِیٌّ انباردار ۳ انبار بان إِصْطَبْلٌ ستورکاه ۲ ستورخانه
۴ اخور ۴ کمیل ، طویله ۷ سترخانه مَرْبَطٌ م مُتْبَنَةٌ کاه دانه ۲ کاه دان خَلَاءٌ ادب خانه ۳ آب خانه

قدمگاه ۵ مبرز مَذْهَبٌ م مَذَاهِبُ ح مَخْرَجٌ م مَخَارِجُ ح كَنِيفٌ م كُنُفٌ ح حَشٌّ م مُسْتَرَاحٌ م ۳
مَبْهَرَزٌ آب خانه بَيْتٌ م كِرْيَاسٌ الخلاء ۳ برزآم بَالُوعَةٌ تنشوى ۳ تن شوى بَلُّوعَةٌ م دِهْلِيزٌ ف ۲ باران
اندرونى ۳ ما بين الباب والدار فارسى معرب ۴ ميان دو در دَهَالِيزُ ح سَقْفٌ آسمان خانه سُقُوفٌ ح
سَمْكٌ بلندى ۵ م جَائِزٌ تيرخانه جَوَائِزُ ح سَهْمٌ تيرهٔ خرد ۲ م ۳ تره خورد جِذْعٌ م ۳ الجذع الذى يقال له
بالفارسية تير وهو سهم البيت ۵ بالارخانه جُذُوعٌ ح عَارِضٌ بلوازه ۳ پردهٔ خرد ، آن چوب كه برجايز فكنند
وفى القانون الجايزة والعارضة تيرخانه ۵ نردره عَوَارِضُ ح سَارِيَةٌ ستون ۷ استون سَوَارِي ح أُسْطُوَانَةٌ م
أُسْطُوَانَاتٌ ح ۵ أَسَاطِينُ ح عِمَادٌ م أَعْمِدَةٌ ح ۲ أَعْمُدٌ ح عُمُدٌ معا ح سَطْحٌ بام سُطُوحٌ ح حُجْرَةٌ خانهٔ خرد
۴ خانهٔ كوچك حُجُرَاتٌ ح حُجَرٌ ح غُرْفَةٌ بروارهٔ ۲ درواره ۳ بربام حجره ۴ تابخانه ۷ برواره غُرَفٌ ح غُرُفَاتٌ ح عُلِّيَّةٌ
ملــ م ۴ تابخانه عَلَالِيُّ ح كُوَّةٌ معا روزن ۳ باجه درجه كِوَاءٌ ح كُوًى ح مِرْقَاةٌ نردبان ۲ پايه ۲ نردبان از خشت ۵
پايه نردبان مَرَاقِي ح رُتْبَةٌ يك پايهٔ نردبان رُتَبٌ ح مَرْتَبَةٌ م مَرَاتِبُ ح دَرَجَةٌ م ۴ بلندى جاى دَرَجَاتٌ ح دَرَجٌ ح ۳
عَتَبَةٌ م عَتَبٌ ح سُلَّمٌ نردبان ۲ نردبان چوبين سَلَالِيمُ ح ۳ مِعْرَاجٌ م مَعَارِيجُ ح مَثْعَبٌ معا ناودان مَثَاعِبُ
ح مِيزَابٌ م مَوَازِيبُ ح ۴ مَآزِيبُ ح بَابٌ در أَبْوَابٌ ح بَوَّابٌ دربان خَوْخَةٌ دريچه ۳ پنجره ۷ درچه مِصْرَاعٌ
يك پاره از در تخته ۵ در دو طبقه مَصَارِيعُ ح رِتَاجٌ در بزرگ صَفِيحَةٌ تختهٔ در صَفَائِحُ ح ۳ صَحِيفَةٌ
م صَحَائِفُ ح عِضَادَةٌ بازوى در عِضَادَاتٌ ح عِضَادٌ ح عَارِضَةٌ م ۳ دَائِرَةٌ بينى در أُسْكُفَّةٌ آستانهٔ زبرين
عَتَبَةٌ آستانهٔ زيرين ۳ آستانه از برين ۵ فَائِزٌ م فُرْضَةُ الْبَابِ جاى پاشنهٔ در جَارُورَةٌ م ۳ الجارورة
والنجران الخشبة التى عليها دوران رجل الباب ۴ چوبى كه برو گرد پاشنهٔ در است نَجْرَانٌ م ۴ پشت
در غَلْقُ الْبَابِ ترس رِجْلُ الْبَابِ پاشنهٔ در مُكْبَّةٌ آهن در ۴ حلقهٔ در ضَبَّاتٌ ح سِلْسِلَةٌ زنجير در سَلَاسِلُ
ح حَلْقَةٌ ف ۴ حلقهٔ در حِلَقٌ معا ح عِتَاجٌ در آهنين مِغْلَاقٌ كليددان ۳ سُرْمَهٔ كليد ۷ كليددان
مَغَالِيقُ ح ۲ غَلَقٌ م ۴ مِغْلَقٌ كليد ۴ مِزْلَاجٌ كليد ، المزلاج المغلاق الّا انه يفتح باليد والمغلاق لا
يفتح الا بالمفتاح كذا فى السامى إِقْلِيدٌ كليد در مِقْلَدٌ م مِقْلَادٌ م مَقَالِيدُ ح سِنٌّ دندانهٔ كليد أَسْنَانٌ
ح قُفْلٌ أَقْفَالٌ ح قَفَّالٌ قفل گر فَرَاشَةٌ برّه قفل ۴ برّ قفل فَرَاشٌ ح فَرَاشِشُ ح مِفْتَاحٌ كليد قفل
مَفَاتِيحُ ح ا ب ———— أَثَاثُ الْبَيْتِ قماش خانه مَاعُونٌ آنچ بعاريت
دهند ، الماعون والأثاث قماش خانه چون ديك وتبر وآتش زنه ، لا جمع للماعون ولا واحد للأثاث رحا آسياه

سنگ آسیا أَرْحَاءٌ ج رَحَا الْيَدِ دست آسیا مَرْحًى آسیا خانه ۲ جایگاه آسیا ۵ جای سنگ آسیا
مَرَاحٍ ج نَقَّارٌ آسیا زن خُرْتٌ سوراخ آسیا ۵ سوراخ سنگ آسیا ۷ قُطْبٌ میخ آسیا ۲ الحدیدة
التی یدور علیها الرحا ۴ أَقْطَابٌ ج لُهْوَةٌ خورش آسیا ۵ خورهٔ آسیا لُهًى ج ۲ لهوة آنچه بدست در
آسیا افکنند جَاجِلَةٌ چرخ آسیا ۴ آسیای خر جَوَاجِلُ ج طَاحُونَةٌ آسیا که بآب گردیده است ۴ آسیای
آب طَوَاحِينُ ج طَحَّانَةٌ آنکه بستور می گردد رَائِدٌ چوب دستاس قَعْسَرِیٌّ م ۳ چوب خراسه آن
چوبی که برآن استر بندند مَجْشَةٌ دستاس بلغور ۳ المجشة رحا الید والثقالة ما یبسط تحتها و
القعسری الرائد ۴ دستاسیا بلغور مِهْرَاسٌ هاون چوبین ۴ هاون چوبین یا سنگین ۵ هاون، جواز
چوبین مِقْبَضٌ دستهٔ او مَقَابِضُ ج هَاوَنٌ ۴ هَاوُونٌ ف ۲ هاون روئین ۳ اصله هاوون لأن
جمعه هواوین کقانون وقوانین فحذف الواو الثانیة استثقالا وفتحوا الاول لأنه لیس فی کلامهم
فاعل بالضم مِنْجَازٌ دستهٔ او ۲ هاون روئین مَلَدٌ م ۲ دستهٔ هاون روئین مَادِنٌ م مِدَقَّةٌ م ۴ سیرکوب
مَدَاقٌّ ج غِرْبَالٌ غربیل غَرَابِیلُ ج كِرْبَالٌ م ۲ تیر ۷ تیرگذار کَرَابِیلُ ج إِطَارٌ جنبر او أُطُرٌ ج أَطَارٌ جنبرکر
مِنْسَفٌ بیکن ۲ غربال تنگ چشمه ۴ غربال گندم مَنَاسِفُ ج هَلْهَلٌ بیکن فراخ ۲ غربیل فراخ
چشمه ۵ ناسفته ۲ پرویزن فراخ سوراخ هَلَاهِلُ ج مُنْخُلٌ ملک پرویزن مَنَاخِلُ ج تَنُّورٌ ف ۳
تندور تَنَانِیرُ ج مِسْعَرٌ تنور آشوب ۵ تنور شور مَسَاعِرُ ج مِحْرَاثٌ م مَحَارِیثُ ج مِخْوَرٌ چوبهٔ
نان ۲ دستوره ۴ وَرَدَنَه ۵ چوبه مَخَاوِرُ ج مِرْقَاقٌ تیرنان ۵ نغروج شَوْبَقٌ م شَوَابِجُ م ۲ صُوبَجٌ م سَقِيبَةٌ
تختهٔ نان ۴ خونه ۵ خوانه مِنْسَغَةٌ بیرنان مِرْقَمٌ م مَرَاقِمُ ج نَقِيرٌ ناوهٔ خمیر غِطَاءٌ سرپوش دیگ أَغْطِيَةٌ
ج غِشَاوَةٌ بلس غِشَاءٌ كَرَامَةٌ م كِرَامٌ ج قِدْرٌ دیگ قُدُورٌ ج غُمَامٌ سیاهی دیگ بُرْمَةٌ دیگ سنگین
بُرَمٌ ج بِرَامٌ ج مُعَرَّسٌ دیگدان طِنْجِيرٌ پاتله ۵ باطگه طَنَاجِيرُ ج نَجْبَصَةٌ کفچهٔ حلوا ۵ کیچهٔ افروشه
مَخَابِصُ ج طَيْجَنٌ تاوهٔ روغن ۳ تابهٔ روغن جوش ۴ روغن جوشی ۵ تابه طَيَاجِينُ ج طَاجَنٌ ج مِقْلَاةٌ تابه
۲ قلیه مَقَالِي ج مِرْجَلٌ خارغان ۳ فی جامع اللغة المرجل قدر من نحاس ۵ دیگ روئین مَرَاجِلُ ج ۳
مِرْجَلِيٌّ خارغانگر شَكِيمَةٌ گوشهٔ خارغان شَكِيمٌ ج شَكَائِمُ ج أُثْفِيَّةٌ معا دیگ پایهٔ سنگین ۵ دیگ پایه
أَثَافِيُّ ج ۵ صَالِيَةٌ م مِنْصَبٌ دیگ پایهٔ آهنین مَنَاصِبُ ج سَفُّودٌ سیخ آهنین ۵ بلب زن سَفَافِيدُ
ج وَطِيسٌ تنور آهنین ۳ تندور آهنین وُطُسٌ ج كَانُونٌ آتش دان كَوَانِينُ ج نَارٌ آتش ۳ آتاش نِيرَانٌ

ح شُواظ زبانهٔ آتش لَهَب م مارج م ۳ الشواظ والمارج اللهب الصافی الذی لا دخان فیه وقیل المارج المختلط
بسواد النار ضِرام م شَرَرَة ستارچهٔ آتش ۲ جِذوهٔ آتش شَرَر ح شَرارَة م شَرار ح دُخان دود دَواخِن
ح اَدْخِنَة ح یَحْمُوم دود کرم سیاه جَمْرَة اخ کر ۳ اخکر ه لخشه جَمْر ح جِمار ح مَلَّة خاکستر کرم رَماد
خاکستر ۳ م ۵ خاکستر سرد شِهاب پارهٔ آتش شُهُب ح شُهْبان ح قَبَس م مِقْبَس م مَقابِس ح
مِقْباس م مَقابِیس ح شُعْلَة آتش افروخته ۵ م شُعَل ح جِذْوَة ملد نیم سوخته ۷ یک سوخته
نیم قَدّاعَة سنگ آتش زنه قَدّاح ح مِقْدَحَة آتش زنه ۵ آتش زنهٔ آهنین ۶ مِقْدَح م زَنْد آتش زنهٔ
چوبین ۶ زیر چوبهٔ آتش زنه زِناد ح زَنْدَة م سُقْط ملد آتش از و ۶ آتش کراز آتش زنه جهد ۷
زَنْد یَشْم آتش زنهٔ چوبین حُرّاق و حُراق سوخته جُعال رکوی دیک ۲ دستمال دیک اِسْطام م
کفچهٔ آتش ۶ کفچی ۵ کبچهٔ آتش دان مِغْرَفَة کف کیر ۳ کفجلیز، کفکیر، کوکیر ۴ کفچکیر ۵ کفلیز
مَغارِف ح مِلْعَقَة کفچهٔ دارو ۳ کفچهٔ داروخواره، کفچهٔ طعام ۵ کفچهٔ خرد مَلاعِق ح راوُوق پالونه
پالیکاهی از کرباس وغیره که دروی چیزی پالایند ۳ الراووق و المِصْفاة بمعنی واحد والمِبْزَل ما یصفی به
الشراب مِصْفاة م مِبْزَل م مَبازِل ح غَضارَة معا کاسهٔ سفالین ۳ کاسهٔ سنگین، کاسهٔ بزرگ از خاک
۵ کاسهٔ بزرگ غَضائِر ح قَصْعَة کاسه قِصاع ح صَحْفَة کاسهٔ بزرگ ۵ کاسهٔ خرد صِحاف ح سُکُرُّجَة
سکره ۲ نیم کاسه ۳ اسکره ۵ سکرنه فَیْخَة م تُفُوَّة معام جَفْنَة کاسهٔ چوبین ۳ الجفنة اعظم القصاع
والصحفة التی تشبع الخمسة ۴ کرسان جِفان ح عُلْبَة کاو دوشه ۳ العلبة المحلب یکون من الجلود مِحْلَب
خنور شیر ۲ کاو دوشه ۴ شیر دوش مَحالِب ح اِمْلَبن کاو دوشه وَطْب مشک شیر ۳ خیکی که در وماست
را بجنبانند تا روغن برآید وِطاب ح نِحْی مشک روغن ۴ خیک روغن غَضارَة تغاره ۴ تغارهٔ فراخ
دهن وتنگ اسفل ۷ تغاره بطبه مَخار ح بُسْتُوقَة خنبره بَساتِیق ح بَرْنِیَّة خنبرهٔ آب کیفه ۳ وفی الاقناع
البرنیة بفتح الباء من القواریر وفی الدیوان غضارة خضراء ۵ م بَرانِی ح ساطُور ف ۲ کوشت کوب مِعْلاق
کوشت آویز ۳ چیزی که باوی کوشت وغیر او خورند مَعالِیق ح مائِدَة خوان آراسته ۴ کاسه که طعام
برو کذارند مَوائِد ح خِوان خوان نا آراسته ۵ خوانچهٔ نا آراسته خُوُن ح سُفْرَة ف سُفَر ح سَبَدَة
سبد نان ۴ چیزی که بروی نان کذارند سَبَذ ح مِنْدِیل الغَمَر دستار خوان مَنادِیل ح مِدْقاق
سیر کوب مَداقِیق ح مَلْحَة نمکدان مَمالِح ح نُوَیْلَة م مِهْدَی طبق هدیه ۳ طبق بخشیش نانور

طبق سیمین ۳ الفاثور الطستخان عند العامة وفی الاقنام الفاثور والدَّیسق الطستخان وعند اهل الشام
خوان من رُخام ۴ طشت خان ۵ ناوچه دُقَّةٌ نما کوفته دُقٌّ ح طَبَقٌ ف أَطْبَاقٌ ح قَدَحٌ ف أَقْدَاحٌ
ح قَعْبٌ قدح چوبین ۵ قدح خرد قِعَابٌ ح مِشْرَبَةٌ ف ۴ چیزی که ازو آب خورند ۵ شرابی مَشَارِبُ
ح صَاخِرَةٌ سلغر ۴ آب خوارهٔ سفالین صَوَاخِرُ کُوزٌ کوزه ۲ کوزهٔ آویز کِیزَانٌ ح بَرَّادَةٌ کوزهٔ آویز
۴ کوزهٔ آویز جهه سرد شدن آب جَرَّةٌ سبوی ۳ سبوی چوب ۵ سبوی بزرگ ۲ جَرٌّ ح جِرَارٌ ح غُمَرٌ
قدح بزرگ غُمَرٌ قدح خرد قُلَّةٌ سبوی بزرگ قِلَالٌ ح حُبٌّ خم ۳ خنب ۵ خمری حِبَابٌ ح
خَابِيَةٌ م خَوَابِي ح حَنْتَمَةٌ سبوی سبز ۴ سبوی کوچک حَنْتَمٌ ح حَنَاتِمُ ح دَنَّةٌ خنب می
۴ خم می دَنٌّ ح دِنَانٌ ۴ حَشْرَجَةٌ م خَزَفٌ سفال خَزَّافٌ سفال فروش زُجَاجَةٌ ملد آب
کینه زُجَاجٌ ح زَجَّاجٌ آبکینه فروش ۴ آبکینه گر تَفْسِرَةٌ آبکینهٔ بیمار ۳ آبکینهٔ طبیب، وفی القانون والتقدمة
التفسرة آب که بطبیب نمایند ۵ شیشهٔ دلیل قَارُورَةٌ شیشه ۴ قرابه قَوَارِيرُ ح ۲ کُنْدُلٌ کوکم قُمْقُمَةٌ
آفتابه قَمَاقِمُ ح مِحَمَّةٌ آفتابهٔ آتش ۲ افتابهٔ آب کرم کردنی ۵ آفتابهٔ بزرگ طَسْتٌ تشت ۳ لکنچه
۷ تشت سینی طِسَاسٌ ح ۵ طُسُّاسٌ طشت گر دَيْسَقٌ تشت خوان ۳ وفی الدیوان الدیسق اسم حوض ملآن
۴ طستخان مَشْعَلَةٌ ف ۴ چراغ بزرگ ۵ مشعلهٔ آتش مَشَاعِلُ ح مُسْعَطٌ دارودان لَگَنٌ ف أَلْگَانٌ ح لَقَنٌ
م أَلْقَانٌ ح مِرْكَنٌ نیم لکن ۴ تشت کوچک و پیاله ۵ لکنچه مَرَاكِنُ ح مِخْضَبٌ ناوهٔ رنگ ۵ خضاب دان مِحْرَضَةٌ
ناوهٔ اشنان ۴ اشنان دان مَحَارِضُ ح غَسُولٌ دست شوی ۵ هرچه بدان دست بشویند إِبْرِيقٌ کوزهٔ با
کوشه ۲ یا آب دستان ۴ کوزه با دسته أَبَارِيقُ ح ۵ قُطُلٌ کلاب دان کُوبٌ کوزهٔ بی کوشه ۴ کوزهٔ بی
دسته أَكْوَابٌ ح إِجَّانَةٌ پنگان ۴ پیاله ، الاجانة المرکن وهو یشبه اللقن یغسل به الثیاب أَجَاجِينُ
ح سَطْلٌ ساغر گرمابه ۲ پنگان مسین ۳ طاس بزرگ ۴ طاس حمام سُطُولٌ ح مَنَارَةٌ چراغ پایه مَنَارٌ
ح مَائِلَةٌ م مَسْرَجَةٌ چراغدان ۴ جای چراغ مَسَارِجُ ح مِشْكَاةٌ چراغ خانه ۳ وفی القانون طاق چراغ یعنی
جای چراغ ۵ چراغوار مَشَاكِيُّ ح مِصْبَاحٌ چراغ افروخته ۴ چراغ با سوز ۵ چراغ مَصَابِيحُ ح
سِرَاجٌ م سُرُجٌ ح سُرُوجٌ ح فَتِيلَةٌ پلیته ۲ پلیته بی آتش فَتَائِلُ ح ذُبَالَةٌ پلیتهٔ افروخته ۳ م ذُبَالٌ
ح شُعَيْلَةٌ م ۴ پلیتهٔ با آتش شَعَائِلُ ح جُعْبُوبٌ سر پلیته جَعَابِيبُ ح ذُبَّةٌ کوزهٔ روغن ذِبَابٌ ح
مَشْمَعَةٌ شمعدان مَشَامِعُ ح شَمْعٌ ف مِجْمَرٌ عود سوز مَجَامِرُ ح با

صُنْدُوقٌ ف صَنَادِيقُ ح تَخْتٌ ف ٣ تخت زنان ، تخت سلاطين ٧ تختهٔ جامه صُوَانٌ معا
٧ صِنْوَانٌ تختهٔ جامه ٣ جامه دان ، وفي الديوان الصوان لغة في الصنوان وهو تخت يصان فيه المتاع
وكل شيء ، يقال جعلت الثوب في صوانه ٤ رحل كه كتاب يا رخت درو نهند كه تاه خورد أَصْوِنَةٌ ح
مِشْجَبٌ سرپايه ٤ سه پايه كه جامه بران نهند ٥ سه پايهٔ جامه مَشَاجِبُ ح مَهْدٌ كاهواره مُهُودٌ ح مِهَادٌ
كهواره وفرش مِعْوَزٌ جامهٔ كهواره ٢ دست بند ٤ لفافهٔ كودك . المعوز الخرقة يلف فيها الصبي ٥ دست
پيچ مَعَاوِزُ ح قِمَاطٌ دست بند كودك ٣ رشته بند ٥ بند كاهواره يا بند كودك ٧ قُمُطٌ ح هَوْدَجٌ عمارئ
زنان ٣ محفهٔ زنان ، بيت على المركب للنساء كالمحافة ٤ كجاوه ٥ عماره ، كژابه هَوَادِجُ ح حِدْجٌ م ٢ كجاوه ٣
كژابه ٤ كجاوهٔ پوشيده حِدَجٌ ح حُدُوجٌ ح أَحْدَاجٌ ح مِحَفَّةٌ ف ٣ المحفة مركب النساء كالهودج الا انها
لا تقتب كما يقتب الهودج قُبَّةٌ ف كِلَّةٌ پشه خانه كِلَلٌ ح خَيْمَةٌ ف ٤ چادر ٧ طراف خِيَمٌ ح خَيْمٌ
م خِيَامٌ ح خَيَّامٌ خيمه دوز عَمُودٌ ستون خيمه ٢ چوب خيمه عُمُدٌ ح ٤ أَعْمِدَةٌ ح طِرَافٌ خيمهٔ اديمين ٢
خيمه از چرم طَرَائِفُ ح فُسْطَاطٌ خيمهٔ بزرك ٤ خيمهٔ بزرك از موى طُنُبٌ رسن خيمه ٥ طناب خيمه
أَطْنَابٌ ح وَتِدٌ ميخ خيمه أَوْتَادٌ ح شُقَّةٌ يكپارهٔ خيمه ٤ يكتختهٔ خيمه شِقَاقٌ ح خِبَاءٌ خيمهٔ پشمين
أَخْبِيَةٌ ح سُرَادِقٌ سراپرده سُرَادِقَاتٌ ح ٥ قُسْطَاسٌ م خَرْكَاهَةٌ وهَرْقَاهَةٌ وخَرْقَاهَةٌ خركاه ٤
سياه خيمه ٧ اوتاخ دِهْلِيزٌ خيمهٔ بزرك سَرِيرٌ تخت سُرُرٌ ح أَسِرَّةٌ ح ٢ عَرْشٌ م عُرُوشٌ ح أَرِيكَةٌ تخت
آراسته أَرَائِكُ ح كُرْسِيٌّ ف كَرَاسِيُّ ح مَقْصُورَةٌ پردهٔ زنان ٤ پردهٔ عروسان ٥ زنان در پرده وِعَاءٌ آوند
أَوْعِيَةٌ ح ظَرْفٌ م ظُرُوفٌ ح إِنَاءٌ م ٢ جاى آب ٤ خنور آب ٥ آب جامه آنِيَةٌ ح أَوَانِي ح ٥ وَلِيجَةٌ جوال
بزرك وَلَائِجُ ح غِرَارَةٌ ف ٣ خرار ٤ جوال بزرك از مو وغيره غَرَائِرُ ح كُرْزٌ جوال خرد جُوَالِقٌ جوال
جَوَالِقُ ح جَوَالِيقُ ح خُرْجٌ خرجين ٣ الخرج بالضم من الاوعية وهو عربي والجمع خرجة مثل جحرة عِدْلٌ
تنك ٣ تنك بار م تنك با جوال ، عدل المتاع عِكْمٌ وهما عدلان وعكمان عِكْمٌ م أَعْكَامٌ ح مِكْتَلٌ زنبيل ٣
المكتل شبه الزنبيل يسع خمسة عشر صاع مَكَاتِلُ ح زَبِيلٌ وزِنْبِيلٌ م زُبُلٌ وزَنَابِيلُ ح قِرْطَالَةٌ آنچ ميوه
دروى چينند قُفَّةٌ كاله دان ٣ كلادان زنان ، القفة للغزل ظرف النساء يعني ظرف پنبه ، كالادان سبد
قُفَفٌ ح دَوْخَلَّةٌ ودَوْخَلَةٌ كواره ٢ كوارهٔ ميوها ٣ تنك خرماى تر ، پوست خرماء تر ٤ زنبيل خرما قَوْصَرَّةٌ
تنك شكر ٣ وفي الاقناع القوصرة وعاء الشكر والدوخلة للرطب والجلة للتمر والقرطالة المخرف وهما ما يختفي فيه الثمار

ثلة تنك خرما خشك ٢ تنك خرما جراب انبان ٧ انبان خشك اجربة ح جرب ح سلف
انبان بزرك سلوف ح مزود توشه دان ٥ خاشاك دان مزاود ح مكنسة جاروب مكانس ح محوقة
م المحاوق ح مقمّة م مخمّة م فأس تبر فؤس وفؤوس ح حذأة تبر دو سر ٣ تبر دو روى
٤ تبر بزرك ، تبر دو دم ٣ حذأ ح معول م معاول ح خرت سوراخ تبر ٣ اخرات ح يد الفأس
دسته تبر مسلّة جوال دوز مسالّ ح مقصّ ناخن بر ٢ ناخن بر ٥ ناخن بره ٤ ناخن چين ٥ ناخن پيرا
مقاش ح منقاش موى چينه ٢ موى چين ٥ خار چينه منتاش خار چينه ٢ منتاخ م منماص ٢
موى چين مكحلة سرمه دان ٤ سرمدان مكاحل ح مرود سرمه كش ٣ چوب سرمه دان ٤ ميل سرمه
٥ ميل مراود ح ميل ف ميول ح ململ م مخراف ميل جراحت مسبار بلينة جراحت ٣ وفى الديوان
لفتيلة التى يسبر بها الجراحة خلال ف ٧ دندان كام مشط شانه امشاط ح مروحة باد وبزن
٥ باد بيزن مراوح ح ٣ مذبة م مذاب ح مرآة آينه مرائى ح مجنجل آينه چينى صيقل آينه
زداى صياقل ح صياقلة ح ربعة آينه دان جهين چرك آينه ٥ چرك او درج ف ٣ صندوق
٥ صندوقچه سفط سلة ٢ جامه سله ٧ سبد اسفاط ح جونة بويدان ٥ طبلك جون ح حقة
ف حق ح حقاق حقه كر خراط م ٥ ف عاج استخوان پيل ساج آبنوس ٤ درخت
بزرك ٧ عبنوس ساسم آبنوس سياه ململع ٧ ململعة آبنوس سپيد ٤ آبنوس پيسه

باب ــــــ الله خداى بحق ٣ واصله إله من أله إلهة اى عبد عبادة
والإله من اسماء الاجناس كالرجل والفرس اسم يقع على معبود بحق او باطل ثم غلب على المعبود بحق
بحق كما النجم اسم لكل كوكب ثم غلب على الثريا واما الله بحذف الهمزة فمختص بالمعبود بحق لم يطلق
على غيره إله خداى ٥ معبود آلهة ح ٣ والمراد منه المعبودات الباطلة لأن الإله ليس إلا الله رب
پروردكار سلام بى عيب ٤ بى غيب كننده برية آفريده برايا ح خليقة م خلائق ح ٢ خلق
آفريدكان ورى م بشر م ٣ آدمى أنام م ٣ الانام الخلق عن الحسن الجن والانس وقيل الملائكة وعن
ابن عباس كل شئ فيه روح جبلة م ٣ الجبلة الخلقة وقرأها الحسن بالضم والجمع الجبلات عالم
يذ كونه از خلق ٣ هو ما سوى الله تعالى وقيل الفلك وما حوله على طريق التبع عالم ٥ كشور عالمون
ح عوالم ح ملك فريشته ملائكة ح جبرائيل فريشته وحى ٤ وحى آورنده ٥ امين وحى روح القدس

مَلَكُ الْمَوْتِ جان گیرنده فریشتهٔ مرگ ۲ عِزْرَائِيلُ فریشته م رُوحُ الْأَمِينِ م نَامُوسُ الْأَكْبَرُ م بَرِيدُ م
إِسْرَافِيلُ فریشتهٔ روزی فرشته روزی آورنده ۵ رزق آورنده ۵ مِيكَائِيلُ فریشتهٔ روزیها ۲ جان ستاننده م جان قَابِضُ الْأَرْوَاحِ م
الْمَلَائِكَةُ الْمُسْتَادِبَاتُ ۲ بودند در زمان سلیمان دو فرشته که هَارُوتُ وَمَارُوتُ صُورِ صاحب صور م
بهشت خازن رِضْوَانُ در قبر سوال کنندگان مُنْكَرُ وَنَكِيرُ مُقَرَّبُونَ گَرُوبِيُّونَ حُفَّاظُ الانسان
زَبَانِيَةُ دوزخ خزینه دار ۵ کلیددار دوزخ م مَالِكُ خازن دوزخ خزینه دار بهشت ۵ بلغبان بهشت
أَبُو الْبَشَرِ م آدَمُ ف پیغامبری نُبُوَّةٌ ح نَبِيُّونَ م أَنْبِيَاءُ پیغامبر نَبِيٌّ ح زَانِيَةٌ عذاب فرشته
م إِنْسِيٌّ ح أُنَاسٌ إِنْسٌ مردمان نَاسٌ مرد مردم إِنْسَانٌ م أُمُّ الْبَشَرِ م حَوَّاءُ ف م
م نِسْوَانٌ ح نِسْوَةٌ زنان نِسَاءٌ م امْرَأَةٌ زن مَرْأَةٌ م امْرُؤٌ مرد مَرْءٌ م آدَمِيٌّ ح أَنَاسِيُّ
عَرَبٌ شخصی که پدر ومادر او عرب باشد ۲ تازی زبان عَرَبِيٌّ ح أَقْوَامٌ مردمان قَوْمٌ ح رِجَالٌ مرد رَجُلٌ
اهل البدو والاعراب اهل الامصار العرب ۵ بادیه عرب بیابانی ۲ عرب بدوی أَعْرَابِيٌّ ح عُرْبٌ ح
منسوب هو من العجم ۵ أَعْجَمِيٌّ ف م عُجْمٌ ح عَجَمٌ هر که عرب نباشد عَجَمِيٌّ ح أَعَارِيبُ م أَعْرَابٌ
زَنْكِي زَنْجِيٌّ ح حَبَشٌ ف حَبَشِيٌّ م أَعَاجِيمُ غير الفصيح وهذا فرق حسن بينهما الى العجم والاعجمى
رُومِيٌّ شهریست در طرف هند ۲ سِنْدٌ ح سِنْدِيٌّ ف هُنُودٌ ح هِنْدٌ ف هِنْدِيٌّ ح زُنُوجٌ ح زَنْجٌ
ح أَتْرَاكٌ ح تُرْكٌ ف تُرْكِيٌّ ح دَيْلَمٌ فرنك دَيْلَمِيٌّ م فُرْسٌ ح فُرُوسٌ ح فَارِسٌ پارسی ۲ فَارِسِيٌّ م رُومٌ ف
فَرِيقٌ جمعی از مردم ۲ حَوْزَةٌ مهتران مردم ۲ مَلَأٌ م جَمَاعَةٌ گروه م مُحَمَّلٌ ح أَكْرَادٌ ح كُرْدٌ ف كُرْدِيٌّ
مَعَاشِرُ ۲ م مَعْشَرٌ م زُمَرٌ ح زُمْرَةٌ م أُمَمٌ ح جماعتی ۲ م أُمَّةٌ م طَائِفَةٌ م جِيلٌ م فِرَقٌ ح فِرْقَةٌ م
تا چهل جمعی از ده ۲ م عُصْبَةٌ ح عَصَائِبُ جماعت پیادهٔ و از اسپان و از لشکر از مردم م عِصَابَةٌ ح
قَمْقَمٌ قليم جوانان ۲ م بَيْطَةٌ جماعت قلیله گروه ۲ م شِرْذِمَةٌ م قَبِيلٌ ح حَلَقٌ م حَلْقَةٌ ح عُصَبٌ
أَحْزَابٌ ملازمان ۲ م حِزْبٌ م طَبَقَةٌ ح ثُبَاتٌ م ثُبَةٌ ح عِزُونَ م عِزَةٌ م فِئَةٌ جماعت بزرگ ۲ م
کم از نَفِيرٌ ۲ نوح پسر یافث فرزندان از طایفه دو مَأْجُوجُ وَيَأْجُوجُ ۲ ح ثُلَلٌ م ثُلَّةٌ ح أَفْوَاجٌ م فَوْجٌ ح
از سه ۲ تا ده از سه بِضْعٌ ح شِيَعٌ م شِيعَةٌ ح قِدَدٌ م قِدَّةٌ م رَهْطٌ جماعت تا ده از سه ۲ م نَفَرٌ ده
پدر از یک که جمع ۲ م قَبِيلَةٌ ح عَشَائِرُ مرد خویشاوندان ۵ خویشان دودمان ۲ عَشِيرَةٌ تا ده
خویش ۲ پدر خویشاوندان عِتْرَةٌ ح أَحْيَاءٌ م حَيٌّ ح قَبَائِلُ خاندان ۵ خانه دان ۲ باشد ومادر

نزديكتر مرد ٣ عترة الرجل واسرته وعشيرته وفصيلته بنو ابيه أُسْرَةٌ م آلٌ م ٤ قبيله أَهْلٌ
م ٥ الآل يقال هذا للأشراف والأهل لما دون الاشراف ٢ أُصُولٌ ح فَصِيلَةٌ م بَطْنٌ كروهى از قبيله
٢ قبيلهٔ خرد ٤ قبيلهٔ كوچك بُطُونٌ ح شَعْبٌ دودمان بزرگ شُعُوبٌ ح جَانٌّ پدر پريان جِنِّيٌّ
پرى جِنٌّ ح جِنَّةٌ ح ثِقْلَانِ پرى وآدمى ٥ آدميان وپريان رُوحَانِيُّونَ فرشتكان شَيْطَانٌ ديو
٤ دور مرحمت خداى شَيَاطِينُ ح إِبْلِيسُ مهتر پريان م پدر شياطين أَبَالِيسُ ح أَبَالِسَةٌ
ح عِفْرِيتٌ ديو با نيرو ٣ ديو سِتَنْبَه ٥ ديو با قوت كَابُوسٌ سكاجه ٢ انچه آدم را در شب فرو گيرد
جَاثُومٌ م ٣ الجاثوم الذى يقع بالليل على الرجل فلا يقدر أن يتكلم غُولٌ ديو بيابان ٣ جادوى پريان ٤ اردو
أَغْوَالٌ ح غِيلَانٌ ح سِعْلَاةٌ غول ماده ٤ ديو ماده سَعَالِى ح صَدًى آواز كوه ٢ غول نر ٥ آواز ديو از كوه
أَصْدَاءٌ ذَكَرٌ نر ٢ نرينه ذُكُورٌ ح ذُكْرَانٌ ح أُنْثَى ماده م زن ٥ إِنَاثٌ ح دَابَّةٌ جُنبنده ٣ الدابة ما
يتحرك على الأرض ٤ جانورى جنبنده دَوَابُّ ح حَيَوَانٌ جانور ٢ باجان ٣ جانور وآنچه جاندار يست
مَوَتَانٌ آنچه جان ندارد ٢ جَمَادٌ م حَيٌّ زنده أَحْيَاءٌ ح مَيِّتٌ مرده مَيْتٌ م أَمْوَاتٌ ح مَوْتَى ح مَيْتَةٌ
مردار جِيفَةٌ م ٣ الجيفة جثة الميت المنتنة جِيَفٌ ح أَجَلٌ وقت مرگ م مرگ آجَالٌ ح
حِمَامٌ مرگ حَتْفٌ م حُتُوفٌ ح حَتْمٌ م مَنِيَّةٌ م مَنَايَا ح مَنُونٌ م وَاعِيَةٌ بانگ بر مرده ٤ سخت
كريستن بر مرده ٥ بانگ وفرياد بر مرده عَوِيلٌ م نَحِيبٌ كريستن بر مرده سَكْرَةُ الْمَوْتِ دشوارى
مرگ غَمْرَةُ الْمَوْتِ م نَزْعٌ جان كندن ٢ جان دادن باب ــــــــــ صُورَةٌ
پيكر صُوَرٌ ح تِمْثَالٌ صورت نكاشته ٣ تنديس التمثال ما له ظِلٌّ وصورة ما لا ظل له ٤ صورت مانندهٔ
آفريده تَمَاثِيلُ ح دُمْيَةٌ صورت منقش حِلْيَةٌ نشان روى ٢ پيرايه حُلًى ح زِيٌّ م آرايش هَيْئَةٌ
م ٤ كشادكى حال شَارَةٌ م ٤ خوشى حال سَحْنَةٌ معا م ٣ حلية الرجل صفته وما يُرى منه والزى
الزينة والهيئة الحالة الظاهرة والسحنة بالتحريك والتسكين مثله والشارة حسن الهيئة سَحَنَاتٌ
ح رَوْنَقٌ خوبى روى ٢ رنگ روى ٥ آب كار عِرْضٌ آب روى ٣ وهو ما يصونه الرجل من قدره
واصله أَعْرَاضٌ ح جَسَدٌ تن أَجْسَادٌ ح جِرِشَّى م جِسْمٌ م أَجْسَامٌ ح نَسَمَةٌ م نَسَمٌ ح حَوْبَاءُ
م نَفْسٌ م ٤ يا جان يا دل يا خود نُفُوسٌ ح أَنْفُسٌ ح جِرْمٌ م أَجْرَامٌ ح بَدَنٌ م ٤ از سر
تا پا أَبْدَانٌ ح شَخْصٌ كالبد تن ٤ سياهى كه از دور نمايد ٥ كالبد مردم أَشْخَاصٌ ح شَبَحٌ م

۳ الشبح سواد الانسان وغیره تراه من بعید أشباحٌ ح ۲ سَوَادٌ م جُثَّةٌ م ۲ بالای نشینه ۳ بالای
نشسته یا خفته ۴ کالبد ۵ بالای نشسته جُثَثٌ ح جُثمانٌ م خَیَالٌ ف ۲ همانا ۳ صورت
وهمی، صورت که بخواب ببینند طَیفٌ م قَدٌّ بالای مردم قُدُودٌ ح قَامَةٌ م قَامَاتٌ ح قَوَامٌ م
نَفَسٌ دم أنفاسٌ ح رُوحٌ جان أرواحٌ ح حُشَاشَةٌ باقی جان حُشَاشٌ ح رَمَقٌ م أرمَاقٌ م نَسِیسٌ
م ذَمَاءٌ م دَمٌ خون دِمَاءٌ ح نَجِیعٌ قَضَّةٌ خون بکارت ۳ خون تازه مِرَّةٌ کثر ۲ صفراء زرد ۴ زرد
آب ۷ صفرا بَلغَمٌ ف عَلَقَةٌ خون بسته مُضغَةٌ پاره گوشت ۵ گوشت خاینده ۷ گوشت بسته
غُضرُوفٌ استخوان نرم ۲ کرکری چرنده ۴ چرنده غَضَارِیفُ ح غُرضُوفٌ م عَظمٌ استخوان أعظُمٌ
ح عِظَامٌ ح مَفصِلٌ پیوند ۲ پیوند بند اندام مَفَاصِلُ ح وِصلٌ م أوصَالٌ ح مُخٌّ مغز ۳
مغز استخوان ۵ نِقیٌ م أنقَاءٌ ح لَحمٌ گوشت لُحُومٌ ح لِحَامٌ ح لُحمَانٌ گوشت فروش غُدَّةٌ
کُرّه ۲ و ۴ غدود غُدَدٌ ح صَدِیدٌ زرد آب ۲ زرداب که از سر بیرون آید قَیحٌ ریم مِدَّةٌ م ۴
خون باریم ۵ خون آبه، خونابه مِدَدٌ ح عَصَبَةٌ پی زرد عَصَبٌ ح عَقَبَةٌ پی پاشنه ۲ پی زرد
۵ پی سفید عَقَبٌ ح عِرقٌ رگ أعرَاقٌ ح عُرُوقٌ ح عُضوٌ اندام أعضَاءٌ ح جَارِحَةٌ م جَوَارِحُ
ح شِلوٌ م ۲ نیم اندام أشلَاءٌ ح إِربٌ م آرَابٌ ح جِلدٌ پوست جُلُودٌ ح مَسکٌ م ۲ پوست
دباغ نی خورده بَشَرَةٌ پوست بیرونی ۳ روی بیرونین پوست ۵ بیرون پوست مردم أدَمَةٌ پوست اندرو
۴ سوی اندرون از پوست، الادمة باطن الجلد الذی یلی اللحم ۵ اندرون پوست مردم أدَمٌ ح رَأسٌ
سر رُؤُسٌ ح رُؤُوسٌ ح نِقیٌ مغز سر دِمَاغٌ مغز سر أدمِغَةٌ ح ۳ أُمُّ الدِّمَاغِ هو جلدة دقیقة
تجمع الدماغ شَوَاةٌ پوست سر شَوًی ح فَروَةٌ م ۲ کاسه سر جُمجُمَةٌ کاسه سر جَمَاجِمُ ح شَأنٌ بند سر
۲ درز سر شُؤُنٌ ح ۵ شُؤُونٌ ح قَفًا پس گردن ۲ پس سر ۴ پس سر حیره أقفَاءٌ ح أقفِیَةٌ ح
قُفِیٌّ ح قَذَالٌ دو سوی قفا ۲ هر دو سوی سر قُذُلٌ ح أقذِلَةٌ م فَودٌ یک سوی سر مَفرِقٌ جای
بخش موی سر ۲ فرق سر ۳ جای فرق ۴ تارک سر مَفَارِقُ ح ۵ فُرُوقٌ ح فَرقٌ م ۲ الفرق المفرق و
المشقا . جای بخش موی از سر هَامَةٌ تارک سر ۲ تارک چکاد سر ۳ میانی بالای سر ای المقام الذی
دون الدماغ وفی القانون بالای پیشانی هَامَاتٌ ح هَامٌ ح یَافُوخٌ افراز پیش سر ۲ زبر تارک سر ۳ الموضع
الذی یتحرک من رأس الصبی ۵ پیش سر، روزنک سر ۷ نرمی سر یَوَافِیخُ ح ۲ یآفیخ ح قِمَّةٌ میانک

زور سر ۳ القمة اعلى الرأس واعلى كل شيء ۴ ميان سر قِمَم ح قِحْف كرداگرد سر ۳ كَلّه ۴ كلهٔ سر أَقحاف

ح حَزازة سپوسهٔ سر حَزاز ح شَعْرَة موى ۵ يك تار موى شَعْر ح شُعُور ح أَشْعار ح فَرْع موى دراز

۵ گيسوى زن فُرُوع ح فاحِم موى سياه جُفالة موى انبوه ۵ انبوه موى جُفال ح ۲ أَسْحَم موى

سياه خَلِيس موى سياه وسپيد ۵ دو موى ذُؤابة گيسوى مرد ۴ گيسوى مرد بافته شده ذَوائب

ح غَدِيرة گيسوى زن ۴ گيسوى زنان بافته غَدائر ح ضَفِيرة م ضَفائر ح ۵ قَرْن م قُرُون ح صُدْغ

زلف ۳ بالصاد والسين ما بين العين والاذن ويسمى أيضًا الشعر المتدلى عليه صدغًا وسدغًا ۴ أَصْداغ ح

شاهِد م شَواهِد ح طُرَّة پيچه ۳ پيچه حلقهٔ موى پيشانى الطرة والناصية بمعنى واحد وقيل طرة الجارية

ان تقع من مقدم ناصيتها ۴ زلف پيچيده شده طُرَر ح ناصِيَة موى پيشانى نَواصِى ح جُمَّة موى تا گوش

آمده جُمَم ح وَفْرَة م ۳ موى تا نرمهٔ گوش لِمَّة موى تا دوش لِمَم ح قُصاص الشَّعر كنارهٔ رستگاه

موى ابن موى ۳ يعنى دايرهٔ موى، قصاص الشعر بضم القاف وهو حيث ينتهى اليه شعر الرأس ۵ كرانهٔ موى

زَغَب موى مادر زاد عَقِيقَة م زَكِين م ۲ سَكِين م حاسَّة اندام دانا ۲ دانا ۳ الحاسة احدى الحواس

الخمس وهى السمع والبصر والشم والذوق واللمس ۴ يك از اندامهاء شناسنده حَواسّ م أُذُن گوش

آذان ح شَحْمَة الأُذُن نرمهٔ گوش صِماخ سوراخ گوش ۳ حَجَبَة م صِمَاخ شوخ گوش ۴ ريم گوش ذِفْرَى بناء گوش

ذَفارِى ح وَجْه روى وُجُوه ح أَوْجُه ح طَلْعَة م ۳ نشان روى مُحَيّا م ۴ مَنظَر م رُواء م صَفْح يك

سوى روى ۴ يك جانب روى ۵ م صَفْحَة الوَجْه يك سوى روى ۵ صَفِيحة الوجه م ۲ تختهٔ روى ۳ ظاهر

روى شامَة خال بزرگ در تن م خال كه در تن باشد ۵ خال كه نيكو نباشد شام ح جَبْهَة پيشانى

۵ يكسوى پيشانى جِباه ح ۴ جَبِين يك سوى پيشانى جَبِينان دو سوى پيشانى ۴ دو طرف پيشانى

غَضْن الجوع پيشانى ۵ آژنگ پيشانى غُضُون ح ۲ أَغْضان ح سِرّ ۲ سِرَّة خط پيشانى أَسِرَّة ح أَسْرار ح أَسارِير

ح وَجْنَة بلند رخساره ۳ ما ارتفع من الخدين ۴ رخسار وَجَنات ح خَدّ رخ خُدُود ح خال أف

۵ كنجده خيلان ح ناظِران دو رگ كه زير چشم باشند ۴ عِرْقان م حاجِب ابرو حَواجِب ح حِجاج استخوان

ابرو أَحِجَّة ح عَيْن چشم عُيُون ح أَعْيُن ح طَرْف م مَحْجِر خانهٔ چشم مَحاجِر ح جَفْن پلك چشم أَجْفان

جُفُون ح شُفْرَة جايگاه مژه أَشْفار ح هُدْب مژه أَهْداب ح مُقْدِم العَيْن گوشهٔ چشم از سوى بينى

مُؤْق م مُوق م مَأْق م ماق م ۲ آماق ح م مَأْقِ م مآق ح مُؤْخِر العَيْن گوشهٔ چشم از سوى گوش

حِمْلَاقٌ کرداکرد اندرون چشم ۴ اندرون پِلْکِ چشم ۵ کرداکرد درون چشم حَمَالِيقُ ح مُقْلَةٌ سپید
چشم ۵ سپیدی و سیاهی چشم مُقَلٌ ح حَدَقَةٌ سیاهی چشم حَدَقٌ ح أَحْدَاقٌ ح حِدَاقٌ ح نَاظِرٌ
دیدهٔ چشم ۴ دیدهٔ اندرون چشم ۵ مردمک چشم نَوَاظِرُ ح إِنْسَانُ الْعَيْنِ مردم چشم ۴ مردمک چشم
أَنَاسِيُّ ح لُعْبَةُ الْعَيْنِ م لُجَّةُ الْعَيْنِ م بَصَرٌ روشنائی چشم ۳ روشنائی دیده ، البصيرة نور القلب الذی
به يستبصر كما ان البصر نور العين الذی به يبصر ۷ دیده أَبْصَارٌ ح كَوْكَبٌ نقطهٔ سپید که بر
سیاهی چشم افتد كَوَاكِبُ ح ۵ غَمَصٌ ریم چشم ۵ رَمَصٌ ریم خشک قَذَاةٌ خاشاک چشم قَذًى
ح دَمْعَةٌ اشک ۴ اشک چشم دَمْعٌ ح أَدْمُعٌ ح دُمُوعٌ ح عَبْرَةٌ م عَبَرَاتٌ ح ۴ شَأْنَانِ دو رگ اشک را
آورنده أَنْفٌ بینی أُنُوفٌ ح ۴ آنُفٌ ح ۴ آنَافٌ ح خُرْطُومٌ بینی کلان ۳ بینی بلند یا بینی بزرگ خَرَاطِيمُ ح
عِرْنِينٌ بن بینی ۳ العرنين تحت مجتمع الحاجبين وهو اول الانف حيث يكون فيه الشمم وعرنين اول
كل شیء ۷ بن بینی عَرَانِينُ ح ۲ مَعْجِسٌ م مَعَاجِسُ ح قَصَبَةٌ نای بینی قَصَبَاتٌ ح قَصَبٌ ح أَرْنَبَةٌ
سر بینی أَرَانِبُ ح مَارِنٌ نرمهٔ بینی مَنْخِرٌ سوراخ بینی مَنَاخِرُ ح وَتَرَةٌ دیوار بینی ۳ هی حجاب ما بين
المنخرين ۵ کوشت میان بینی خَيْشُومٌ اندرون بینی خَيَاشِيمُ ح مُخَاطٌ خلم بینی ۴ آب بینی ۵ أَمْخِطَةٌ ح ۵
نَغْفَةٌ م رُعَافٌ خون بینی شَفَةٌ لب شِفَاهٌ ح فَمٌ دهان أَفْوَاهٌ ح ۴ فَلْقُ الْفَمِ شکاف دهان نَكْهَةٌ بوی
دهان ۵ بوی دهان از نیک و بد حَنَكٌ کام أَحْنَاكٌ ح لَحْيٌ استخوان زنخ لُحِيٌّ ح مَاضِغٌ م فَكٌّ م ۲ بند
زنخ فُكُوكٌ ح شِدْقٌ کوشهٔ دهان أَشْدَاقٌ ح لُعَابٌ آب دهان ۲ آن آب که از دهان آید ۳ اللعاب ما سال
من الفم والرضاب الريق ما دام فی الفم ۵ خیو بُصَاقٌ م ۳ خیو بزاق م رِيقٌ م رُضَابٌ م سِنٌّ دندان
أَسْنَانٌ ح ضِرْسٌ م ۴ دندان آرد أَضْرَاسٌ ح ثَغْرٌ دندان پیشین ۴ جمع دندانها که نیفتاده اند ۳ الثغر
ما يقدم من الاسنان و اسنان الرجل اثنان وثلثون بهذا الترتيب اربع ثنايا واربع رباعيات واربع
انياب واربع ضواحك واثنى عشر رحا فی كل شق ثلث واربع نواجذ وهی اقصاها ويقال لما بعد الثنايا الی
الطواحن وهی الارحا عوارض ولما بقی اضراس ويقال العارض الانياب والضرس ما يليه ويقال العارض ما بين
الثنية الی الضرس ثُغُورٌ ح رَاضِعٌ دندان شیرخور ۲ دندان شیرخواره ۵ دندان شیر رَوَاضِعُ ح ثَنِيَّةٌ
یکی از چهار دندان پیشین ۲ دندان پیشین ثَنَايَا ح رَبَاعِيَةٌ یکی از چهار دندان پسین ۲ که از پس ثنایا بود
رَبَاعِيَاتٌ ح نَابٌ دندان نیشتر ۵ دندان نشتر أَنْيَابٌ ح عَارِضٌ م ۲ یک از شانزده دندان که از لب پیدا

شود ۴ دندان زیاده عَوَارِضُ ح ضَاحِكَةٌ یکی از چهار دندان که از پس نیشتر بود ۴ دندان که در خنده
بدید آید ۵ دندان خنده ضَوَاحِكُ ح طَاحِنَةٌ یکی از چهار دندان که از پس ضواحك بود ۳ یکی از دوازده دندان
که از پس ضواحك بود ۴ دندان خاینده ۵ دندان نرم کننده طعام طَوَاحِنُ ح رَحًا م أَرْحَاءٌ ح نَاجِذٌ یکی از
چهار دندان که از پس طواحن بود ۴ دندان خرد نَوَاجِذُ ح جِذْمٌ اصل دندان سِنْخٌ م لِثَةٌ کوشت بن
دندان لِثَاتٌ ح شَوَصٌ درد دندان ۴ لَوَصٌ م لِسَانٌ زبان ۲ زفان أَلْسِنَةٌ ح أَلْسُنٌ ح مِقْوَلٌ م مَقَاوِلُ ح
لَهْجَةٌ معا جایگاه سخن از زبان ۴ سر زبان ۵ م عَذَبَةٌ سر زبان عَذَبَاتٌ ح أَسَلَةٌ م أَسَلَاتٌ ح عَكَدَةٌ بن
زبان عَكَدَاتٌ ح حَلْقٌ گلو ۲ نای گلو حُلُوقٌ ح حَنْجَرَةٌ نای گلو حَنَاجِرُ ح حُلْقُومٌ م حَلَاقِيمُ ح بُلْعُومٌ راه گذر
طعام و شراب ۴ نای حلق که روده سرخ است بَلَاعِيمُ ح مَرِيءٌ م غَلْصَمَةٌ سر گلو ۲ م ۵ استخوان گلو لَهَاةٌ
ملازه ۳ ملازه لَهَوَاتٌ ح لُهًى ح ذَقَنٌ زنخ ۷ زنخه أَذْقَانٌ ح نُونَةٌ کو زنخ ۴ چاه زنخ ۵ چاه زنخدان
عَنْفَقَةٌ ریش ۲ ریش بچه ۳ ریش زنخ یعنی ریش لب زیرین ۵ موی لب زیرین لِحْيَةٌ ریش لُحًى معا ح
شَارِبٌ بروت ۴ پیش بروت ۶ باد بروت شَوَارِبُ ح سَبَلَةٌ م ۳ موی بروت ۵ موی سبلت سِبَالٌ ح عُثْنُونٌ
سر ریش ۵ عَثَانِينُ ح عُنُقٌ گردن أَعْنَاقٌ ح ۴ هَادٍ م هَوَادِي ح ۴ تَلِيلٌ م رَقَبَةٌ م رِقَابٌ ح جِيدٌ م أَجْيَادٌ
ح نُقْرَةٌ مغاک قفا ۲ مغاک گردن ۳ کو قفا ۴ کود قفا أَخْدَعُ رگ گردن ۴ رگ گردن یا رگ حجامت أَخَادِعُ
ح حَبْلُ الْوَرِيدِ م طُلْيَةٌ پیش گردن طُلًى ح طُلَاةٌ م مُقَلَّدٌ جای گردن بند مَنْكِبٌ دوش مَنَاكِبُ ح
عِطْفٌ یک سوی گردن أَعْطَافٌ ح عَاتِقٌ میان گردن و دوش ۵ میان دو دوش و گردن عَوَاتِقُ ح كَاهِلٌ
میان دو شانه ۲ میان دوش گردن كَوَاهِلُ ح غَارِبٌ م ۴ میان دوش گردن غَوَارِبُ ح تَرْقُوَةٌ
چنبر گردن ۴ دور گردن تَرَاقِي ح يَدٌ دست أَيْدٍ ح ۴ أَيَادِي ح يَمِينٌ دست راست ۴ أَيْمَانٌ م يُمْنَى
م مَيْمَنَةٌ سوی راست الْجَانِبُ الْأَيْمَنُ م شِمَالٌ دست چپ ۴ أَشْمُلٌ ح شَمَائِلُ ح يَسَارٌ م مَيْسَرَةٌ سوی
چپ مَشْأَمَةٌ م ۴ الْجَانِبُ الْأَيْسَرُ م كَتِفٌ شانه ۴ أَكْتَافٌ ح إِبْطٌ بغل آبَاطٌ ح صُنَانٌ گند بغل ۴ رَائِحَةُ
الْإِبْطِ نُغْرَةٌ موی بغل عَضُدٌ بازو ۴ العضد من المرفق الی الکتف أَعْضَادٌ ح ضَبْعٌ میان بازو ۵ م أَضْبَاعٌ ح
عَضَلَةٌ گوشت بازو ۵ گوشت میان بازو عَضَلٌ ح فَرِيصَةٌ گوشت میان پهلو و شانه ۲ گوشت در پهلو ۳ الفریصة هی لحمة بین الکتف والجنب ترتعد عند عروض الخوف فَرِيصٌ ح فَرَائِصُ ح مِرْفَقٌ وارنج ۳
وارن ۴ آرنج ۵ ورنج مَرَافِقُ ح سَاعِدٌ ارش ۳ وفی التهذیب الساعد ما بین المرفق والکف والذراع من

المرفق الى الاطراف والأَسَامِرُ والزندان عظما الساعد احدهما ادقّ من الآخر وطرف الزندين الذى يلى
الابهام كوعٌ وطرف الزندين الذى يلى الخنصر كرسوعٌ والرسغ مجتمع الزندين ومن عندهما يقطع يد
السارق ، استخوان وارين ۵ ساق دست سَوَاعِدُ ح ذِرَاعٌ م ۳ ار وارن تا سر انكشتان ۶ كز
أَذْرُعٌ ح بَاعٌ بازٌ أَبْوَاعٌ ح مِعْصَمٌ جاى دست برنجين ۲ جايكاه دست بند مَعَاصِمُ ح رُسْغٌ خرد ۶
دست ۶ بند دست أَرْسَاغٌ ح أَكْحَلُ رك تن ۵ رك سراروى قِيفَالٌ رك سر ۵ رك هفت اندام
بَاسِلِيقٌ رك زيرين ۲ رك زير ۶ رك بشت وبايى ۵ رك بايى كَفٌّ بنجه أَكُفٌّ ح ۶ خُفْنَةٌ م ظَهْرُ الكَفِّ بيرون
۶ مع الاشاجع والعصبة جُمْعُ الكَفِّ مشت ۳ مشت أَجْمَامٌ ح رَاحَةٌ اندرون بنجه ۵ كف دست رَاحٌ
ح ۶ بَطْنُ الكَفِّ م سِرٌّ خط بنجه ۲ خط كف ۶ خطا اندرون بنجه كف أَسْرَارٌ ح إِصْبَعٌ بلك انكشت
أَصَابِعُ ح أُصْبُوعٌ م أَصَابِيعُ ح إِبْهَامٌ انكشت بزرك ۲ انكشت سترك ۵ انكشت نر ۶ أَبَاهِيمُ ح سَبَّابَةٌ
انكشت دعا كننده ۳ انكشت تسبيح ۶ انكشت دومين ۵ انكشت دشنام دهنده ۵ سَبَّاحَةٌ آن
انكشت كه بدو تسبيح كنند مُسَبِّحَةٌ م ۳ انكشت تسبيح ، انكشت شهادت دَعَّاءَةٌ انكشت دعا كننده
۶ مُشِيرَةٌ م وُسْطَى انكشت ميانكى ۲ انكشت ميانين ۶ انكشت ميانه بِنْصِرٌ انكشت چهارم ۶ انكشت چارمين
۶ رَتِيمَةٌ خيط يُشَدّ فى الاصبع ليذكر الحاجة رَتْمَةٌ م خِنْصِرٌ انكشت بنجم ۲ انكشتك ۵ انكشت خردك
بُرْجُمَةٌ بند انكشت بَرَاجِمُ ح سُلَامَى استخوان انكشت سُلَامَيَاتٌ ح ۶ مَفْصِلٌ بندهاء انكشت أُنْمُلَةٌ
سر انكشت أَنَامِلُ ح بَنَانَةٌ م بَنَانٌ ح ظُفْرٌ ناخن أَظْفَارٌ ح فُوفَةٌ سپيدى ناخن ۶ سفيدى بر سر
ناخن ۷ نقطهٔ سپيد كه بر ناخن افتد ، كِل ناخن فُوفٌ ح تُفٌّ شوخ ناخن ۵ ريم ناخن أَتْفَافٌ ح
شِبْرٌ بدست ۶ وجب أَشْبَارٌ ح فِتْرٌ نيم بدست ۳ الفتر ما بين السبابة والوسطى اذا فتحتها ۵ ميان
سبابه وابهام ، نيم بدست انكشت بزرك ومسبحه أَفْتَارٌ ح فُرْجَةٌ ميانهٔ انكشتان عَصَبٌ پى تن أَعْصَابٌ
ح ظَهْرٌ پشت ظُهُورٌ ح قَرًا م أَقْرَاءٌ ح سَرَاةٌ م مَطَا ۶ الحَقِّ م صُلْبٌ پشت ناو ۲ پشت مازه ۲ بازو ۶
پشت مازو ۵ م أَصْلَابٌ ح مَتْنٌ يك سوى پشت مُتُونٌ ح ثَبَجٌ ميان پشت ۵ مغز پشت مازه أَثْبَاجٌ ح
نُخَاعٌ بلك مغز پشت ۶ حرامه مغز خَيْطُ الرَّقَبَةِ م فَقْرَةٌ بلك مهرهٔ پشت ۶ استخوان پشت
۵ مهرهٔ پشت مازه فِقَرٌ ح فَقَارَةٌ م فَقَارٌ ح مِحْجَمَةٌ جاى حجامت ۳ حجامت كاه ۶ جايكاه حجام
مَحَاجِمُ ح جَنْبٌ پهلو ۶ پهلو وسوى هر چيز جُنُوبٌ ح شِقٌّ يك سوى تن ۵ م ۲ دَفٌّ م دُفُوفٌ ح ۶ دَفَّةٌ

م ضِلَعٌ استخوان پهلو أَضْلَاعٌ ح ضُلُوعٌ ح أَضْلُعٌ ح أَضَالِعُ ح شُرْسُوفٌ سر استخوان پهلو از سوی
شکم شَرَاسِيفُ ح سِنْسِنٌ سر استخوان پهلو از سوی پشت ٢ قُصَيْرَى پهلو كژ طَفْطَفَةٌ گوشت پهلو
٤ در سر پهلو پارهٔ گوشت نرم ٥ گوشت پهلو کجی بر استخوان بود طَفَاطِفُ ح كَشْحٌ تهیگاه كُشُوحٌ ح
خَاصِرَةٌ م ٤ گوشت که در سر پهلو است خَوَاصِرُ ح خَصْرٌ م ٤ پهلو خُصُورٌ ح ٥ قُرْبٌ م قُرُوبٌ
ح حَشًا اندرون تهیگاه أَحْشَاءٌ ح نَحْرٌ سینه نُحُورٌ ح صَدْرٌ م صُدُورٌ ح مَسْرُبَةٌ موی سینه
لَبَّةٌ میان سینه ٣ اللبة النحر وكذلك اللبيبة وهو موضع القلادة من الصدر من كل شیء
لَبَّاتٌ ح كَلْكَلٌ سر سینه كَلَاكِلُ ح حَيْزُومٌ گرداگرد سینه ٤ میان سینه ٥ تختهٔ سینه یا میانهٔ سینه
حَيَازِيمُ ح تَرِيبَةٌ استخوان سینه تَرَائِبُ ح ثُغْرَةٌ گو سینه ٤ گودِ سینه ٤ چاهك سینه ثُغَرٌ ح
جَانِحَةٌ پهلوی سینه ٤ پهلو کوچك که کوتاه‌ترین همه است جَوَانِحُ ح ثَدْيٌ پستان ٥ پستان زنان
ثُدِيٌّ ح ثُنْدُوَةٌ پستان مرد ٤ گوشت پستان مرد یا زن حَلَمَةٌ سر پستان حَلَمَاتٌ ح إِحْلِيلٌ سوراخ
پستان أَحَالِيلُ ح قَلْبٌ دل قُلُوبٌ ح جَنَانٌ م أَجْنِنَةٌ ح رُوعٌ م بَالٌ م خَلَدٌ م ضَمِيرٌ م ضَمَائِرُ ح
فُؤَادٌ م أَفْئِدَةٌ ح حَبَّةُ الْقَلْبِ دانهٔ دل ٣ سیاهی دل، وفی السامی میان دل سُوَيْدَاءُ م فُؤَادٌ
م مُهْجَةٌ خون دل مُهَجٌ ح بَصِيرَةٌ چشم دل ٤ بینائی دل بَصَائِرُ ح شَغَافٌ پردهٔ دل ٤ خِلْبٌ
م حِجَابُ الْقَلْبِ م غِشَاوَةٌ م وَتِينٌ رگ دل ٥ وُتُنٌ ح نِيَاطٌ م بَطْنٌ شکم بُطُونٌ ح جَوْفٌ م
٤ اندرون شکم ٥ کاواکی أَجْوَافٌ ح حَشْوَةٌ هرچه اندرون شکم باشد حَشْوٌ ح قِبَةٌ هزارخانه
فَحِثٌ م ٢ وسرگین او حَفِثٌ م ٣ حَفِتٌ م ٣ جَفِتٌ ٣ مُجْفِفٌ م ٣ فَجٌّ م ٣ خَتْوٌ م جَتْوٌ م
٤ رُمَّانَةٌ م قَطْنَةٌ م كِرْشٌ م كَرُوشٌ ح عِفْجٌ روده کلان فراخ ٥ روده کلان أَعْفَاجٌ ح سُرَّةٌ ناف سُرَرٌ ح
عُكْنَةٌ شکن شکم أَعْكَانٌ ح عُكَنٌ ح كَبِدٌ جگر أَكْبَادٌ ح طِحَالٌ سپرز طُحُلٌ ح رِئَةٌ شش مَعِدَةٌ
معا جای طعام كُلْيَةٌ گرده كُلًى ح مِعًى روده أَمْعَاءٌ ح ٣ قُصْبَةٌ م قُصْبٌ م أَقْصَابٌ ح ٤
قِتْبٌ م أَقْتَابٌ ح مَصِيرٌ م مُصْرَانٌ ح مَصَارِينُ ح حَوِيَّةٌ چرب روده حَوَايَا ح شَحْمٌ پیه ٤ چربی
شُحُومٌ ح ٥ پِیٌّ م مَرَارَةٌ زهره مَثَانَةٌ کمیزدان ٣ کمیزدان ٥ جایگاه بول بَوْلٌ کمیز ٣ کمیز مَنِيٌّ
آب مردی ٢ آب پشت ٥ ماء الانسان الذی یخرج منه علی سبیل الشهوة مَذْيٌ آب نشاط ٣
المذی یخرج عند ملاعبة الاهل وَدْيٌ آب سردی ٢ آب از پس بول نُطْفَةٌ ف ٢ یك قطره

مَشِیمَةٌ م ۲ اَرْحَامٌ ح زِهدان ۳ زهدان رَحِمٌ ح نُطَفٌ پشت آب ۴ آید از آن بچه که آب ۲ منی

نهان اندام ۳ ف عَوْرَةٌ م اَوْرَاكٌ ۴ سرون سرین وَرِكٌ ح اَسْلَاءٌ بود بچه درو که پوستی ۴ سَلًا م

مردم ، العورة هی سَوْءَةُ الإنسان وکل ما تستحی منه عَوْرَاتٌ ح ۳ والجمع عَوْرَاتٌ بالتسکین وانما

یحرك الثانی من فَعْلَة فی جمع الاسماء إذا لم یکن یاء او واو وقرأ بعضهم عَوَرَات النساء بالتحریك وعورات

الجبال شقوقها سَوْءَةٌ م ۲ وهی سوءة الانسان وکل ما یستحی منه وهی فرج الرجل والمرءة سَوْآتٌ

ح فَرْجٌ ف فُرُوجٌ ح قُبُلٌ معا فرج پیشین ۲ اندام پیشین دُبُرٌ معا فرج پسین ۲ اندام

پسین ۲ پس ۵ اندام پس مَقْعَدٌ نشستگاه ۳ سغری اسب مَقَاعِدُ ح كَفَلٌ کونشته ۲ میان

دو سرون ۴ سغری ۵ سرِ کون اَكْفَالٌ ح عَجِيزَةٌ کونسته زن ۲ میان سرون زن ۴ میانه سرونهای

زن ۵ دنبه زن عَجَائِزُ ح عَجُزٌ م کونسته مرد ۲ میان سرون مرد و زن ۳ سغری مرد ۴ میانه سرونهای

مرد ۵ دنبه مرد اَعْجَازٌ ح رِدْفٌ میان سرون ۴ میان سرونها ۵ سپس اَرْدَافٌ ح اِسْتٌ کون ۳

بن مردم ۲ بن اَسْتَاتٌ ح ۴ سَهٌ م ۴ سَبَّةٌ م ۳ دَمَارَةٌ م فَقْحَةٌ سوراخ بن ۳ سوراخ دُبُر ۴

سوراخ کون ۵ گرداگرد کون فِقَاحٌ ح سُرْمٌ اندرون بن ۲ اندرون سوراخ ۳ درون کون ۴ اندرون کون

اَسْرَامٌ ح عَانَةٌ زهار شَعْرَةٌ موی زهار ۴ إِسْبٌ م اَيْرٌ نر ، ذکر ۲ نره مرد ۳ کیر ۵ اندام مرد اُيُورٌ

ح ذَكَرٌ م مَذَاكِرُ ومَذَاكِيرُ ح ذُكْرَانٌ ح زُبٌّ نره کودکی ۴ ذکر کوچك ۵ اندام کودك زُبَبَةٌ ح

اَزْبَابٌ ح إِحْلِيلٌ سوراخ نره ۴ سوراخ ذکر اَحَالِيلُ ح كَمَرَةٌ سر نره ۴ سر ذکر كَمَرَاتٌ ح حَشَفَةٌ

م حَشَفَاتٌ ح حَشَفٌ ح فَيْشَلَةٌ م فَيْشَلٌ فَيَاشِلُ ح فَيْشَةٌ م فَيْشٌ ح اَقْلَفُ ختنه ناکرده

بی سنت قُلْفٌ ح اَغْلَفُ غُلْفٌ ح ۴ اَغْرَلُ غُرْلٌ ح قُلْفَةٌ پوست ختنه ۳ غلاف ایر

که در حین سنت می برند ۵ پوستی که میبرند در ختنه غُلْفَةٌ م خُصْيَةٌ خایه ۴ خایهای مرد

خُصًى ح ۴ خُصْيَانِ دو خایه مرد ۴ اُنْثَيَانِ م بَيْضَةٌ تخم خایه بَيْضٌ ح صَفَنٌ پوست خایه

اَصْفَانٌ ح خَصِيٌّ خایه کشیده ۳ خواجه سرا کشیده ۳ خادم ۵ مرد خایه برکشیده خِصْيَةٌ ح

خِصْيَانٌ ح ۵ مَجْبُوبٌ م مُخَنَّثٌ حیز ۲ سست اندام خُنْثَى نه نر و نه ماده ۴ هم نر و هم

ماده ۵ آنکه هر دو آلت دارد عِنِّينٌ آنکه جماع نتواند کردن ۳ آنکه کار نتواند کردن ۷ سست

اندام رَكَبٌ زهار زن ۵ پشت فرج زن اَرْكَابٌ ح حِرٌ ۲ احراح كُس ۴ فرج زن ۵ فرج پیشین

أَخْرَازٌ ٢ أَخْرَاجٌ ح ٤ بُضْعٌ م إِسْكَةٌ كنارهٔ كس ٤ كرانهٔ فرج بَظْرٌ ٧ بَضَرٌ خروسه ٤ خروسك ٧
خروس ٥ كندمك فرج بَظْرَاءُ ٧ بَضْرَاءُ زن بزرگ خروسه ٤ آنكه خروسك بزرگ دارد ٥ زن بزرگ
كندمك عِجَانٌ ميان دو فرج ٣ ميان دو فرج بين الدبر والفرج رُفْغٌ ميان دو ران ٥ پشت
ران أَرْفَاغٌ ح فَخِذٌ ران أَفْخَاذٌ ح نَسًا رگ ران أَنْسَاءٌ ح رُكْبَةٌ زانو رُكَبٌ ح رَضْفَةٌ معا كرد ناى
زانو ٥ چشمهٔ زانو رَضَفٌ معاح ٥ دَاغِصَةٌ م مَأْبِضٌ كوى زير زانو ٤ اندرون زانو ٥ خم زانو
٧ كودناى زانو مَآبِضُ ح سَاقٌ ف ٤ شتالنگ سُوقٌ ح أَسْوُقٌ ح ظُنْبُوبٌ استخوان ساق
ظَنَابِيبُ ح وَظِيفٌ جاى برنجين ٤ جاى پاى برنجين ٥ استخوان باريك بر ساق خَلْخَلٌ م كَعْبٌ
شتالنگ ٤ چنگالهٔ كوب ٧ برزول كِعَابٌ ح كُعُوبٌ ح عُرْقُوبٌ پى پاشنه عَرَاقِيبُ ح رِجْلٌ پاى
أَرْجَالٌ ح أَرْجُلٌ ح قَدَمٌ زير پاى ٥ پيش پاى أَقْدَامٌ ح حِمَارَةٌ پشت پاى ٤ مُشْطٌ زير پاى كه بر
زمين برسد أَخْمَصُ زير پاى كه بزمين برسد ٥ كف پاى كه بر زمين برسد أَخَامِصُ ح إِنْسِيٌّ
سوى اندرونى پاى ٥ پهلوى درون پاى وَحْشِيٌّ سوى بيرونى پاى ٥ پهلوى بيرونى پاى عَقِبٌ پاشنه
أَعْقَابٌ ح باب ——— أَرْأَسُ مردى بزرگ سر ٥ رُؤَاسِيٌّ م ٥ قَنَوَّرٌ م
٥ كَرَوَّسٌ م ٥ كُبَاسٌ م صَعْلٌ خرد سر ٥ أَصْعَلُ م أَفْرَعُ دراز موى أَصْمَعُ خرد كوش أَزْهَرُ
سپيد روى ٤ سرخ وسفيد روى أَغَرُّ م وَقَاحٌ بى شرم ٤ سخت روى ٥ سترك عَبُوسٌ
ترش روى جَهْمٌ م ٥ كَالِحٌ م بَاسِرٌ م مَخْرُوطُ الْوَجْهِ دراز روى مُكَلْثَمٌ كرد روى ٤ بزرگ روى
كُلْثُومٌ م مُسْتَدِيرُ الْوَجْهِ م أَخْيَلُ با خال ٤ با توته أَشْيَمُ م ٥ خال كه بروى مرد باشد أَصْلَمُ بريده
كوش ٤ أَعْظَمُ الْأُذُنِ بزرگ كوش أَجْدَعُ بريدهٔ بينى أَهْدَلُ آويخته لب أَلْعَسُ سياه لب أَحْوَى م
أَلْمَى م لَسِنٌ معا زبان آور ٥ فَصِيحٌ م أَفْصَحُ م أَلْسَنُ م جَهْوَرِيٌّ بلند آواز رَخِيمٌ نرم آواز
سِنَاطٌ كوسه أَثَطُّ م كَوْسَجٌ م أَعْسَرُ مرد چپ ٣ چپه ٤ با دست چپ كار كننده ٥ مرد چپ و
راست أَعْسَرُ يَسَرٌ آنكه بدو دست كار كند ٤ با هر دو دست كار كننده ٥ مرد چپ وراست
أَضْبَطُ م أَقْطَعُ بريدهٔ دست مَقْدُودٌ دراز بالا رَبْعَةٌ ميان بالا مَرْبُوعٌ م أَفْيَحُ فراخ كام
مُبَطَّنٌ بزرگ شكم ٤ باريك ميان ٥ تهى شكم باريك أَبْطَنُ بزرگ شكم بَطِينٌ م مُهَفْهَفَةٌ زن
باريك ميان ٣ أَزَلُّ م مَنْهُومٌ آنكه سير نشود ٤ آنكه شكمش سير وچشمش گرسنه باشد عُتُلٌّ

درشت کار ۴ درشت خوی عِلَجٌ درشت خوی ۴ درشت خو وتوانا ۵ زفت خلی عُلُوجٌ ح جِلْفٌ
ناکس ۴ بی اصل ۵ روستائی جُلُوفٌ ح أَجْلَافٌ ح أَقْرَعُ کل أَجْلَحُ کل جکاد ۴ آنکه موی او ازدو
جانب پیشانی رفته است أَجْلَى بیش سر شکافته ۴ آنکه اورا ازدو جانب موی پیشانی رفته است
پیش سر شکاده أَصْلَعُ بی موی ۵ موی پیشانی رفته أَزْعَرُ ریخته موی ۵ درازموی ۷ تمام موی
شَابِبٌ سپید موی کثّ انبوه موی جَعْدٌ پشك موی ۵ قَطَطٌ م سَبِطٌ فروهشته موی أَخْطَلُ
دراز گوش ۵ آویخته گوش أَصَمُّ کر أُطْرُوشٌ سخت کر حَسَنٌ خوب قَبِيحٌ زشت طَلِيقٌ کشاده
روی ۵ طُلُقٌ ح وَضِیٌّ روشن روی أَسْمَرُ کندم گون أَسْوَدُ سیاه چرده أَبْيَضُ سپید پوست أَقْرَنُ
پیوسته ابرو ۵ مَقْرُونُ الْحَاجِبَيْنِ م أَبْلَجُ کشاده ابرو ۵ أَبْلَدُ م أَزَبُّ بزراد ابرو أَنْجَلُ فراخ چشم
أَحْوَرُ سیاه چشم أَزْرَقُ کبود چشم ۵ کَزَبَه چشم ۵ أَدْعَجُ سیاه چشم ، وأَحْوَرُ سیاه وسپید
چشم أَكْحَلُ م أَشْهَلُ میش چشم أَشْكَلُ سرخ چشم أَحْوَلُ کژ چشم ۴ شاشی أَعْمَى نا بینا
۵ بَصِيرٌ بینا ۵ ضَرِيرٌ نابینا أَخْفَشُ تنك چشم أَعْشَى شب کور أَعْمَشُ آنکه از چشم وی آب
رود ۵ یا مردم یا جانور که از چشمش آب آید أَجْهَرُ روزکور أَعْوَرُ یك چشم ۳ أَخْيَفُ م أَكْمَهُ
نا بینا مادرزاده ضَرِيرٌ م أَشْوَسُ آنکه بگوشهٔ چشم نگرد م آنکه بگوشهٔ چشم بیند أَشَمُّ بلند
بینی أَفْطَسُ پهن بینی أَفْلَحُ لب زیرین شکافته أَعْلَمُ لب زبرین شکافته ۳ لب زورین شکافته
أَفْوَهُ فراخ دهن أَفْقَمُ کژ دهن أَخْرَقُ شکافته گوش أَخْنَسُ آنکه بینی آویخته دارد ۴ مار بینی
۵ استخوان بینی شکسته أَكَسُّ کوتاه دندان ۵ کز کلو أَرْوَقُ دراز دندان مُفَلَّجُ الْأَسْنَانِ کشاده دندان
أَدْرَدُ پوسیده دندان ۴ دندان افتاده ۳ دُرْدٌ ح أَقْلَحُ زرد دندان مِكْثَارٌ بسیار گوی أَلْثَغُ
شکسته دندان ۳ شکسته زبان ۵ آنکه سین را تا گوید مِهْذَارٌ هرزه گوی ۳ بیهوده گوی عَيِيٌّ
آنکه سخن نتواند گفتن أَبَحُّ گرفته آواز أَجْيَدُ دراز گردن أَغْلَبُ ستبر گردن أَقْعَسُ سینه بیرون آمده
أَحْدَبُ کوز پشت طَوِيلٌ دراز طِوَالٌ ح ۵ طُوَالٌ م عَرِيضٌ پهن عِرَاضٌ ح سَمِينٌ فربه سِمَانٌ ح
قَصِيرٌ کوتاه قِصَارٌ ح صَغِيرٌ م صِغَارٌ ح ضَخْمٌ ستبر ضِخَامٌ ح غَثٌّ لاغر غِثَاثٌ ح ۷ أَعْجَفُ م
عَمِيدٌ بیمار از عشق مُقْعَدٌ برجای مانده زَمِينٌ م ۳ زَمِنٌ م مُضْطَرٌّ بیچاره ۵ أَذْلَفُ همولر
بینی أَخْرَسُ گنك أَعْيَى م بی زبان أَبْكَمُ م لِحْيَانِيٌّ دراز ریش ۴ بزراد ریش ۵ عِلَجٌ م وهو کافر

من کفار العجم ایضا وحمار الوحش علوج ح کبیر بزرگ کبار ح کبار م جسیم ستبر جسام ح
جسام م ضخم م ضخام ح ضخام م اعرج لنگ دحداح خرد جبان بد دل شجاع یلب دلیر سمیدع
م وسید القوم حلاحل م اریحی جوانمرد همام بلند همت جواد راد شحیح بخیل بخیل م ضنین
م فسل م نکس سفله سفیل م سفلة م دنی م کریم ف کرماء ح ثقیل گران ثقلاء ح ثقال ح
م اخمص پیشانی ستبر آدم گندم گون اثبج پهن پشت اثجر دراز ناف ابزخ پشت باندرون وسینه
بیرون رفته ابرج بزرگ چشم ابزی م اتلع دراز گردن اثعل دندان زیاده اثرم دندان پیش افتاده
اخذل بی منزه مجذوم جذام دار اجرب گردار اجلع آنکه او را در سخن لب هم نرسد مجتمع تمام ریش
اخن در بینی حرف زننده اجهر روزکور احدب شخص محدب اجنا سینه وپشت باندرون
رفته اعطب بسیار لاغر احص کم موی اخرم نرمهٔ گوش سوراخ اخسب سر سرخ موی اروع
دل ترس اذوط کوچک چانه اذن آب بینی چکنده ادن قوز پشت، سینه وپشت باندرون رفته
ادلح در رفتن زانو بهم دارنده ادلم دراز چانه ادرم از فربهی قاب پا نمودار نشده اخیف یک چشم
سیاه ودیگر کبود اخوص یک چشم تنگ اخطم دراز بینی اخضع گردن نزدیک بپا دارنده اخشم
هموار بینی اخشم آنکه بینی او بوی نداند اخرم بریده بینی اخزر بگوشهٔ چشم نگاه کننده ارکب
ستبر زانو ارص تنگ دندان ارعن دراز بی عقل، احمق دراز اربد رنگ گرفته روی اصلخ کر اشغی
دراز دندان آنف بزرگ بینی اجذم بیدست اشرج یک خایه احوذی آنکه زر را درمیان دو انگشت
برزد احوزی م المعی م یلمعی م آثل مرد اصیل مأسور کمیز گرفته شده مأبون آنکه مردی ندارد،
بلوج ابرص برص دار مجدود با بخت مجدولة زن قوی اعضا جریم مردی قوی تن اجرم گنه کار
اجزل بزرگ وقوتدار جزل بزرگ وعاقل جزیل م جزوع بی صبر مبخوت بختیار مجود رقاص اجودی
مدبر، فکردار محدود بی بخت مجاج مرد بزرگ احوس بهادر محتلم بالغ جرضة مردی فربه
مخبول کم عقل باب ———— جنین کودک اندر شکم مادر ع بچه کر در شکم
است اجنة ح سقط بچهٔ افتاده طفل کودک خرد ع بچهٔ نا رسیده اطفال ح رضیع شیر خواره
رضعاء ح م رضاع ح مستهز کودک یکماهه محول یکساله ولد فرزند ع الولد یقع علی الذکر والانثی والولد
بالضم لغة ع اولاد ح سلیل م نجل م نسل م ذریة معا م ذریات ح ذراری ح صبی کودک

نره کودک خرد ، کودک نرینه صِبْیَانٌ ح ٥ صِبْیَةٌ ح وَلِیدٌ م ٤ کودک نا رسیده وِلْدَانٌ ح صَبِیَّةٌ کودک
ماده ٥ دختر صَبَایَا ح وَلِیدَةٌ م وَلَائِدُ ح وَصِیفٌ غلام نا رسیده ٣ الوصیف الخادم غلاما کان او جاریة
یقال وَصُفَ الغلامُ اذا بلغ الخدمةَ فهو وصیف بیّن الوصافة وُصَفَاءُ ح وَصِیفَةٌ کنیزک نا رسیده ٥ کنیز یا
خرد وَصَائِفُ ح بَالِغٌ رسیده مُرَاهِقٌ ببلوغ نزدیک رسیده ٤ نزدیک شده بمردی أَمْرَدُ بی ریش مُرْدٌ ح
حَدَثٌ جوان أَحْدَاثٌ ح شَابٌّ م شُبَّانٌ ح شَبَابٌ ح فَتًى م ٥ وقد یعبّر بالفتی عن الرجل الکامل الجامع
لمکارم الاخلاق وان کان مسنّا ، والعرب تسمّی المملوک شابّا کان او شیخا فتًی فِتْیَانٌ ح فِتْیَةٌ ح
فُتُوَّةٌ جوانی رَوْقُ الشَّبَابِ اول جوانی رَیِّقُ الشَّبَابِ معا م رَیْقُ الشَّبَابِ م رَیْعَانُ معا م ٥
بسکون الیاء اصح عُنْفُوَانٌ م شَرْخٌ م شَرْخُ الشَّبَابِ م شَارِخٌ جوان با ریش کَهْلٌ مرد دو موی
٥ مرد دو مویه ، نیم عمر ، میانه سال کُهُولٌ ح کَهْلَةٌ زن دو موی ٤ زن میانه سال کَهْلَاتٌ ح کَهَالَةٌ
م شَیْخٌ پیر أَشْیَاخٌ ح شُیُوخٌ ح مَشْیَخَةٌ ح مَشَایِخُ ح شَهْلَةٌ م ٥ پیره زن هَرِمٌ سخت پیر هَرْمَی ح
شَیْخَةٌ زن پیر ٤ أَشْمَطُ دو موی با ـــــــــــ طَبْعٌ سرشت مردم ٢ آن چیزی که آدم
بران حال آفریده میشود طِبَاعٌ ح طَبِیعَةٌ م طَبَائِعُ ح غَرِیزَةٌ م غَرَائِزُ ح ٤ سَلِیقَةٌ م ٢ نَحِیرَةٌ م
ضَرِیبَةٌ م عَقْلٌ خرد عُقُولٌ ح بَصِیرَةٌ م ٤ یا دیدهٔ دل بَصَائِرُ ح لُبٌّ م أَلْبَابٌ ح نُهْیَةٌ م نُهًی ح ذِهْنٌ م
أَذْهَانٌ ح حِجْرٌ م حُجُورٌ ح حُجْرَةٌ م حِجًی م شِمَالٌ خوی ٤ خو شَمَائِلُ ح خُلْقٌ م أَخْلَاقٌ ح خَلِیقَةٌ م خَلَائِقُ
ح شِیمَةٌ م شِیَمٌ ح خِیمٌ م سَجِیَّةٌ م سَجَایَا ح عَادَةٌ ف ٣ قاعده ، العادة والوتیرة والدأب بمعنی واحد
٤ روش عَادَاتٌ ح سِیرَةٌ روش ٥ م سِیَرٌ ح طَرِیقَةٌ م شَاکِلَةٌ م وَتِیرَةٌ م دَأْبٌ م هِجِّیرَةٌ م هِجِّیرَی م بَلْبَالٌ
اندوه دل غُلَّةٌ سوزش دل ٢ جوش دل ٥ سوز دل غُلَلٌ ح غَلِیلٌ م ٤ بَثٌّ الحزن الذی لا یَصْبِرُ علیه
صاحبه حتی یبثّه ای ینشره ضِغْنٌ کینه ٤ کین أَضْغَانٌ ح ضَغِینَةٌ م ضَغَائِنُ ح دَخْلَةٌ دَخَلٌ م
دُخْلُلٌ ٥ دُخُولٌ ح تَبْلٌ م تُبُولٌ ح إِحْنَةٌ م إِحَنٌ ح أَوَاحِنُ ح وِتْرٌ م أَوْتَارٌ ح تِرَةٌ م تِرَاتٌ ح غِلٌّ م
حِقْدٌ م حُقُودٌ ح غِمْرٌ م ثَأْرٌ م ٤ طَایِلَةٌ م سَخِیمَةٌ م باب ـــــــــــ بِکْرٌ
دوشیزه ٤ دوشیزه دختر یا پسر أَبْکَارٌ ح عَاتِقٌ م عَوَاتِقُ ح عَذْرَاءُ م ٤ دختر عَذَارِی ح عُذْرَةٌ
دوشیزگی ٤ بَکَارَةٌ م ٢ کَاعِبٌ با پستان کَوَاعِبُ ح عَانِسٌ دختر پیر در خانه ٥ دختر پیر شده در
خانهٔ پدری ٥ عَوَانِسُ ح حَصَانٌ زن پارسا نَصَفٌ زن میانه ٢ بنیمهٔ عمر رسیده ٤ زن میان سال

عَوَانُ م ۵ آنکه بخانهٔ مادر وپدر بزرگ شده باشد عَجُوزٌ پیرزن عَجَائِزُ ح عَرُوسٌ زن آراسته ۴ داماد یا
نوعروس عَرَائِسُ ح عُرْسٌ مهمانی عروس أَعْرَاسٌ ح جَهَازٌ معا ف ۲ جهیز ۴ رخت زن زَلَّاءُ زن باریک
کمر میان عَجْزَاءُ زن ستبر میان عَرُوبٌ زن شوی دوست عُرُبٌ ح فَرُوكٌ زن شوی دشمن ۵ آنکه شوهر
را دشمن دارد فُرُكٌ ح عَقِيمٌ نا زاینده عُقُمٌ ح مِذْكَارٌ نر زاینده ۲ آنکه همه نر زاید ۵ زن پسر زاینده
مِئْنَاثٌ ماده زاینده ۲ آنکه همه ماده زاید ۵ زن دختر زاینده نَزُورٌ اندک زاینده نَثُورٌ بسیار
زاینده مِعْقَابٌ زن بنوبت دختر بنوبت پسر زاینده مِتْآمٌ در هر نوبت دو زاینده زن مِقْلَاتٌ
زن کودک نمانده أَرْمَلَةٌ بیوه زن ۳ الارملة الفقيرة التی مات زوجها والايم التى لا زوج لها بكرا كان او ثيبا
والايامى من الرجال والنساء الذين لا زوج لهم ۴ زن بیوه و بی مال أَرَامِلُ ح أَيِّمٌ م ۷ بی شوی أَيَامَى ح
ثَيِّبٌ شوی دیده ثَيِّبَاتٌ ح خَرِيدَةٌ زن شرمگین خَرَائِدُ ح خُرَّدٌ ح خَوْدٌ زن نیک خوی ۴ زن نیکو خود
ح ۳ خُرُّ م غَانِيَةٌ بی نیاز از آرایش غَوَانِي ح قَحْبَةٌ پلید کار ۲ روسپی ۳ زانیه ۵ زن جلب قِحَابٌ ح
سَلِيطَةٌ زن دراز زبان سَلَائِطُ ح عَزَبٌ زن بی شوهر ۴ بی زن ۳ زُنْبُوبَةٌ سپید و دراز بالا زن
باب ———— قَرِيبٌ خویشاوند أَقْرِبَاءُ ح أَقَارِبُ ح قُرْبَى خویشاوندی قَرَابَةٌ م
رَحِمٌ خویشی نزدیک ۲ خویشی أَرْحَامٌ ح مَقْرَبَةٌ م رَحِيمٌ خویش نزدیک ۳ دوست خالص حَمِيمٌ م ۳
الحميم القريب الذی له حرارة وشفقة والحرور تدل على الرقة والتعطف ۵ خویشاوند نزدیک أَجْنَبِيٌّ
بیگانه أَجَانِبُ ح حَسَبٌ خوشاوندی پدر ۳ گوهر نیک ، الحسب ما يعده من مفاخر آبائه ۷ مرد با نسب
نَسَبٌ خویشاوندی مادر أَصْلٌ نژاد گوهر مرد ۳ گوهر مردم ۵ اصل مردم أُصُولٌ ح مَنْصِبٌ م مَنَاصِبُ
ح عُنْصُرٌ م عَنَاصِرُ ح نِجَارٌ معا م ۳ النجار الاصل والحساب واللون ايضا وكذلك النُّجار والنِّجار
نِصَابٌ م مَحْتِدٌ م أُرُومَةٌ م جُرْثُومَةٌ م جُرْثُومٌ م أَبٌ پدر آبَاءٌ ح وَالِدٌ م أُمٌّ مادر أُمَّهَاتٌ ح
۳ الامهات آدمی را و أُمَّات بهایم را گویند وَالِدَةٌ م وَالِدَاتٌ ح أَبَوَانِ پدر و مادر وَالِدَانِ م
جَدٌّ پدر کلان ۵ پدر پدر و پدر مادر أَجْدَادٌ ح جُدُودٌ ح جَدَّةٌ مادر کلان ۵ مادر پدر و مادر
مادر جَدَّاتٌ ح عَمٌّ برادر پدر أَعْمَامٌ ح عَمَّةٌ خواهر پدر ۴ خواهر پدر عَمَّاتٌ ح خَالٌ برادر
مادر أَخْوَالٌ ح خَالَةٌ خواهر مادر خَالَاتٌ ح إِبْنٌ پسر بَنُونَ ح أَبْنَاءٌ ح سِبْطٌ نبیره ۲ نبیسه ۳ نبیره
نبسه ۵ پسر پسر ، السبط واحد الاسباط وهم اولاد الولد والأسباط من بنی اسرایل کالقبایل من العرب

أَسْبَاطٌ ح نَافِلَةٌ م نَوَافِلُ ح حَافِدٌ م حَفَدَةٌ ح ٥ حَوَافِدُ ح بِنْتٌ دختر بَنَاتٌ ح إِبْنَةٌ م إِبْنُ رِشْدَةٍ حلال
زاده إِبْنُ غَيَّةٍ حرام زاده إِبْنُ زَنْيَةٍ معام ٢ زنازاده ٣ آنك پدراوندانسته شود ٤ زنا بچه دَعِيٌّ پسر
خوانده أَدْعِيَاءُ ح مُلْصَقٌ م ٣ الملصق الدعى، پسرچسبانيده شده ٥ فرزندى چفسانيده، آنك
پدراو دانسته نمى شود زَنِيمٌ م ٢ آنك پدراو دانسته نشود ٣ الزنيم والحميل الملصق بالقوم وليس من
القوم والدعى مثله ٤ پسرى برداشته حَمِيلٌ بچهٔ برداشته ٧ بچه برداشته از زمين لَقِيطٌ م ٥ فرزند
افكنده أَخٌ برادر إِخْوَةٌ ح إِخْوَانٌ ح شَقِيقٌ م ٤ همشير صِنْوٌ م أُخْتٌ خوهر ٥ خواهر أَخَوَاتٌ ح
رَبِيبٌ پسر اندر ٥ پسر زن أَرِبَّاءُ ح رَبِيبَةٌ دختر اندر ٥ دختر زن رَبَائِبُ ح رَابٌّ پدر اندر ٣ شوى
مادر رَابَّةٌ مادر اندر ٥ زن پدر عَلَّةٌ م عَلَّاتٌ ح أَوْلَادُ عَلَّاتٍ فرزندان مادر اندر ٣ فرزندان پدر
اندران ٥ فرزند ان زنان پدر أَوْلَادُ أَخْيَافٍ فرزندان مادر يك و پدران مختلف ٣ يقال للاخوة اذا كانوا
من اب واحد وامراة واحدة بنو الاعيان واذا كانوا من رجال شتى وامرأة واحدة بنو الاخياف واذا
كانوا من نساء شتى بنو العلات بَعْلٌ شوى ٢ شوهر ٤ شوى زن بُعُولٌ ح زَوْجٌ م ٤ نر و ماده، يا شوى
زن يا زن شوى ٥ جفت أَزْوَاجٌ ح خَلِيلٌ م أَخِلَّاءُ ح حَلِيلَةٌ زن شوى ٤ زن مرد ٥ زنِ شوى حَلَائِلُ ح
٤ بَعْلَةٌ زَوْجَةٌ م زَوْجَاتٌ ح عِرْسٌ م أَعْرَاسٌ ح ٣ طَلَّةٌ م ٣ صَاحِبَةٌ م ٤ خُضُلَّةٌ م قَعِيدَةٌ م ظَعِينَةٌ
م ظَعَائِنُ ح ضَرَّةٌ زن رشك خوارنده ٢ وَسْنَى ٤ ضرة المرأة امرأة زوجها وضِرٌّ بالكسر تزوج المرأة
على ضرة ٥ بنانج ضَرَائِرُ ح ضَرَّاتٌ ح خَتَنٌ داماد ٣ الختن كل من كان من قبل المرأة مثل الاب والاخ
وهم الاختان كذا عند العرب وعند العامة الختن زوج البنت أَخْتَانٌ ح صِهْرٌ پدر زن ٣ وفى
القانون پدر زن و داماد ٥ خسر أَصْهَارٌ ح حَمٌ پدر شوى ٤ پدر و مادر داماد أَحْمَاءُ ح حَمَا م حَمَاةٌ
مادر شوى صِهْرَةٌ م ٢ مادر زن ٥ مادر شوى و زن صِهْرَاتٌ ح سِلْفٌ شوهر خواهر زن ٢ شوى خواهر
كَنَّةٌ عروس پسر ٢ زن پسر ٣ عروس پسر و برادر حَنَّةٌ خواهر شوى با ب
حَبِيبٌ دوست أَحِبَّاءُ ح خَلِيلٌ م أَخِلَّاءُ ح صَدِيقٌ م أَصْدِقَاءُ ح خَلِيطٌ م ٣ الخليط الشريك فى
الماشية والمحال فى موضع وفى التنزيل وان كثيرا من الخلطاء هم الشركاء الذين خلطوا اموالهم وقد
غلبت فى الماشية خُلَطَاءُ ح أَخٌ م إِخْوَانٌ ح خِدْنٌ م أَخْدَانٌ ح حِبٌّ م أَحْبَابٌ ح عَدُوٌّ دشمن
٤ دشمان أَعْدَاءُ ح أَعَادِى ح عِدًى معا ح عُدَاةٌ ح ٥ كَاشِحٌ م ٤ قَلِىٌّ م قَالٍ م وَلِىٌّ يار أَوْلِيَاءُ ح

لِدَةٌ همزاد لِدَاتٌ ح تِرْبٌ م أَتْرَابٌ ح ۴ سِنٌّ م قِرْنٌ م ۵ بِطَانَةٌ رازدار تَوْأَمٌ هم شکم تَوْأَمٌ ح ۴ تَوَائِمُ ح
مِثْلٌ مانند ۴ هم مثل أَمْثَالٌ ح شِبْهٌ م أَشْبَاهٌ ح شَبِيهٌ م نَظِيرٌ م نُظَرَاءُ ح سِيٌّ م شَكْلٌ م أَشْكَالٌ
ح نِدٌّ مانند مخالف ۳ مانند أَنْدَادٌ ح كُفُوٌّ همتا أَكْفَاءُ ح شَرْوَى م نَقِيضٌ نا همتا ضِدٌّ م
أَضْدَادٌ ح سَمِيٌّ هم نام أَسْمِيَاءُ ح كُنًى هم كنيت ۳ هم لقب أَكْنِيَاءُ ح حَرِيفٌ هم پیشه حُرَفَاءُ ح جَارٌ
همسایه جِيرَانٌ ح جَارَةٌ زن همسایه جَارَاتٌ ح بَلَدِيٌّ همشهری قَرَوِيٌّ هم قریه ۲ هم دهی ۳ هم دیه ۴
یکدهی جَلِيسٌ همنشین جُلَسَاءُ ح نَدِيمٌ هم شراب نُدَمَاءُ ح ۲ نِدَامٌ ح نَدْمَانٌ م ۴ نَدَامَى ح ۴ غَرِيبٌ
بیگانه غُرَبَاءُ ح حُرٌّ مرد آزاد أَحْرَارٌ ح حُرَّةٌ زن ازاد حَرَائِرُ ح مَهِيرَةٌ زن کدبانو ۴ اصل زاده زن مَهَائِرُ
ح ابْنُ الْمَهِيرَةِ پسر زن کدبانو أَبْنَاءُ الْمَهَائِرِ کدبانو زادگان ۵ اصل زادگان باب ________
أُسْتَاذٌ ف أَسَاتِيذُ ح أَسَاتِذَةٌ ح أُسْتَاذُونَ ح أَجِيرٌ مزدور أُجَرَاءُ ح أَسِيرٌ ف أَسْرَى ح أُسَارَى ح
صَمِيمُ الْقَوْمِ بهترین مردمان ۴ گزیدهٔ مردمان ۵ خالص ترین مردمان غُمْرٌ مردکار نا آزموده أَغْمَارٌ ح
مُغَمَّرٌ م دَيُّوثٌ بی عار ۴ بی غیرت ۵ بی رشک قَوَّادٌ ف ۷ قلتبان لِصٌّ دزد لُصُوصٌ ح طَالِحٌ مرد بد ۲ مرد
بدکار صَالِحٌ مرد نیک ۴ مرد نیکوکار غَوْغَاءُ شرانگیزان ۴ شرانگیز ۵ رندان ۶ جوشش أُشَابَةٌ جمعی
از مردمان سفله أَوْبَاشٌ م أَخْلَاطٌ م أَنْوَكُ احمق با ________ سُلْطَانٌ ف ۴ پادشاه
سَلَاطِينُ ح مَلِكٌ پادشاه مُلُوكٌ ح أَمِيرٌ ف ۳ نژاده ۴ میر أُمَرَاءُ ح وَزِيرٌ دستور وُزَرَاءُ ح وَلِيٌّ خداوند
أَوْلِيَاءُ ح مَوْلًى م ۳ المولى العتيق و المعتق و الحليف و الجار و الولى و ابن العم و الناصر ۴ آزاد شده یا ازادکننده
یا هم عهد یا همسایه مَوَالِي ح صَاحِبٌ یار ۳ حَاجِبٌ ف حَوَاجِبُ ح عَمِيدٌ خواجه ۴ سيّد رَئِيسٌ سرور
۴ سردار رُؤَسَاءُ ح سَيِّدٌ مهتر سَادَةٌ ح سَادَاتٌ ح قَرْمٌ م ۲ مهتر بزرگ قُرُومٌ ح سَتَّارٌ پرده دار
دَوَاتِيٌّ دویدار ۴ صاحب الدواة حَشَمٌ خدمت کاران خاص خَيْلٌ م خُيُولٌ ح خَدَمٌ م شُرْطِيٌّ امیر
بازار ۳ امیر بازار و لشکر ۴ امیر لشکر شُرَطٌ ح ۳ الشرط خيرة الجند الواحد شرطة والشرطى صاحبهم شِحْنَةٌ معا
ف ۴ عمل دار ۴ شِحَنٌ ح عَامِلٌ عمل دار ۴ کاردار عوامل ح عُمَّالٌ ح عَشَّارٌ باج ستان ۲ از ده یکی ستاننده
۳ باژستان ۴ ده یک ستان ۵ باج بان ۶ باج دار مَكَّاسٌ م ۲ باژبان ۳ خراج ستان ۴ باج و خراج گیر مَكْسٌ باج ۲
باژ ۳ باژ م خراج عَوْنٌ عوان ۵ یاری گر أَعْوَانٌ ح ضَرِيبَةٌ قسمت نهر ۳ الضريبة ما يضرب على عبد
او ذمّى او غيره من الخراج او نحوه ضَرَائِبُ ح ۴ سُوقَةٌ خلاف الملك جُعْلٌ پای مزد أَجْعَالٌ ح جِعَالَةٌ ح

م جعيلةٌ م جعائلُ ح رِشوةٌ معاف رُشى معاح رَعيّةٌ زيردست رَعايا ح خَراجٌ ف م مالى كه از يمين
دهند أخرجةٌ ح خَرجٌ م جزيةٌ سر كزيت ٣ سر خراج م مالى از اهل ذمّة ٥ سر كزيد ، كاى ركزيت
جزىً ح مالٌ خواسته أموالٌ ح نشبٌ مال بسيار ٣ المال كلما يتملكه الناس ويعدّ ليوم الحاجة وَفرٌ م وُفورٌ
ح عِلقٌ مال كران مايه م مال كران بها أعلاقٌ ح نفيسٌ م نفائسُ ح رغيبةٌ م م عطائى بسيار رغائبُ ح
ركازٌ كنج ٣ الركاز دفين الجاهلية والمعدن ما خلق الله تعالى فى الارض وقد يقال لها ركاز لان كلّا منهما مركوز
اي ثابت فى الارض بضاعةٌ سرمايه ٣ پارهٔ مال كه بجاى فرستادند ، مال امانت ومال تجارت وكسب كرده ها
صامِتٌ زر وسيم م مال بيجان ناطِقٌ ستور وبنده م مال جاندار ٥ ستور وضياع وبنده ٧ چهار پاى
تِلادٌ مال كهنه م مال كه از ميراث واز كهنه باشد ٥ مال كهن تالِدٌ م تليدٌ م طارِفٌ مال نو طريفٌ ح فاقةٌ
درويشى م فاقاتٌ ح عَيلةٌ م م فقرٌ م ظَلَفٌ م خصاصةٌ م ٢ تنكى شِدّةٌ سختى شدائدُ ح بأسٌ
م بؤسٌ م بأساءُ م معيشةٌ زندكانى معائشُ ح ٥ معيشة ضَنكٌ زندكانى تنك كفافٌ بسندكى
م نيكوحال بُلغةٌ م ٥ مقدار كفاف نِعمةٌ ف نِعَمٌ ح نَعماءُ م نُعمى م غَيطَلةٌ م غياطِلُ ح إلٌّ م آلاءٌ ح
م رَخاءٌ تبارکى عيش رَخاءٌ فراخى عيش ٥ فراخى واسانى ٥ إرتخاءٌ م مزيّةٌ افزونى ٥ زيادتى مزايا ح
حُرمةٌ ف حُرَمٌ ح مرتبةٌ ف م درجه ، پايكاه مراتِبُ ح منزِلةٌ م منازِلُ ح دَولةٌ ف دِوَلٌ ح غضارةُ
العيش تازكى زندكانى م خوشى زندكانى تازكى ٥ تازكى عيش عَيشٌ رَخِيٌّ زندكانى فراخ ٥ عيش فراخ
لطف هديّه ٣ بخشش ألطافٌ ح هديّةٌ م هدايا ح تُحفةٌ م تُحَفٌ ح سَيبٌ دادنى م نصيب م
بخشش ٥ عطا عُرفٌ نيكوئى عارِفةٌ م عوارِفُ ح عَرَضٌ كالا ٣ قماش ، فايدهٔ اين جهان ، العرض جميع اموال
الناس واما العروض فالامتعة لا يدخلها كيل ولا وزن ولا يكون حيوانا وعقارا فى الديوان العرض حُطام
الدنيا يصيب منها الانسان م مال ومتاع وفايدهٔ اين جهان ٥ سوزيان أعراضٌ ح حُطامٌ م متاعٌ
م ٣ المتاع يتمتع به مع بقاء عينه وقال على بن عيسى رضى الله عنه المتاع نفع التجارة وما يصلح له فالطعام
متاع والبرّ متاع واثاث البيت متاع واصله النفع الحاضر أمتعةٌ ح سَقَطٌ كالاى بد ٢ كالاى بى قدر
م كالاى بى قيمت ٥ كالاى سهل أسقاطٌ ح سِلعةٌ م ٣ كالاى فروختنى ٥ خريدنى سِلَعٌ ح قماش رخت
خانه م كالاى خانه ٥ كالاى خانه أقمِشةٌ ح ثَمَنٌ بها م قيمت أثمانٌ ح تَبِعةٌ پرخاش ٣ تاوان م چيزى بازور
كرفتن ٥ خصومت دركٌ تاوان ٥ خصومت در بيع م بك چندى از كرفتها عِينةٌ نسيه قيمةٌ ف

ثمان رایگان عُرْبُونٌ کربون ۳ العربون والعُرْبَان ان تشتری السلعة وتدفع نسئًا درهما او دینارا علی
انه ان تم البیع حسب ذلک من الثمن وان لم یتم کان للبائع م چیزی پیشین به بیع فروختن ۵ دست
لاف ۵ أُرْبُونٌ م أُنْمُوذَجٌ نمونه ۲ نمودار ۳ نموده با ب ـــــــــــ عَبْدٌ بنده عَبِیدٌ ج
عِبَادٌ ج عُبْدَانٌ ج عِبِدّی ج ۳ عِبِدَّاءُ ج رَقِیقٌ م أَرِقَّاءُ ج أَمَةٌ کنیزک ۵ پرستار إِمَاءٌ ج قَیْنَةٌ
کنیزک خنیاگر م کنیزک سرودگوی قَیْنَاتٌ ج قِیَانٌ ج جَارِیَةٌ کنیزک جوان ۵ کنیزک جَوَارِی ج
ظِئْرٌ دایه أَظْآرٌ ج أَظَائِرُ ج حَاضِنَةٌ زن پیشکاره ۵ پیشکار حَوَاضِنُ ج غُلَامٌ بنده جوان م کودک
سُبلت رسیده ۵ بنده جوان رسیده غِلْمَانٌ م غِلْمَةٌ م خَادِمٌ خدمتکار خُدَّامٌ ج مَمْلُوکٌ درم خرید
۵ بنده مَمَالِیکُ ج خَوَلٌ بندگان ۴ غلامان ۵ نژ بنده ، المملوک والفتی والامة والفتاة بمعنی واحد
فَتَاةٌ کنیزک ۵ زن جوان فَتَیَاتٌ ج حَاجِبٌ ف حُجَّابٌ ج قَائِدٌ سرهنگ قُوَّادٌ ج تِلْمِیذٌ شاگرد تَلَامِذُ م تَلَامِیذُ
ج تَلَامِذَةٌ م تَابِعٌ م ۵ چاکر تَوَابِعُ ج شَاکِرِیٌّ م شَاکِرِیَّةٌ ج رِکَابِیٌّ رکابدار ۲ رکیب دار رِکَابِیَّةٌ ج فَیْجٌ
پیک فُیُوجٌ ج بَرِیدٌ م دَلِیلٌ راه نما ۴ أَدِلَّاءُ ج رَسُولٌ فرستاده ۵ پیغام بر رُسُلٌ ج ۲ رِسَالَةٌ پیغامبری
أَلُوکَةٌ م عَاسٌّ ف ۳ پاسبان شب ، شب رَو ۵ بکه دار عَسَسٌ ج پاسداران در شب مَسْخَرَةٌ
ف مَسَاخِرُ ج صَفْعَانٌ سیلی خواره ۴ سیلی خوار صَفَاعِنَةٌ ج ضُحَکَةٌ برمردم خندنده ، بسیار
خندنده قُرْضُوبٌ دُزدٌ مُعَوَّةٌ دروغگو باب ـــــــــــ دِینٌ کیش ۲ کیش کنا أَدْیَانٌ
ج مِلَّةٌ م مِلَلٌ ج شَرِیعَةٌ راه دین شَرَائِعُ ج حَنِیفٌ مسلمان ۲ مسلمان نیک ۴ راست مسلمان ۵ مسلمان
ثابت حُنَفَاءُ ج وُضُوءٌ ابدست ۲ دست و روی شستن ۴ شستن ۵ چهار اندام شستن غُسْلٌ ف ۳ سر و تن
شستن أَغْسَالٌ ج لُمْعَةٌ جای از تن که بدو آب نرسد ۳ آنجا که آب نرسد در غسل صَلَوٰةٌ نماز
صَلَوَاتٌ ج زَکَوٰةٌ ف زَکَوَاتٌ ج ۴ مَاعُونٌ م صدقة ف صَدَقَاتٌ ج فَرِیضَةٌ فرموده خدای فَرَائِضُ
ج سُنَّةٌ فرموده رسول سُنَنٌ ج نَفْلٌ طاعت افزونی ۴ طاعت زیاده نُفُولٌ ج نَافِلَةٌ م نَوَافِلُ ج سَمْتٌ
راه راست ذِمَّةٌ زنهاری ۳ زنهار امان ۴ عهد ذِمَمٌ ج ۵ ذِمَامٌ م عَهْدٌ ف عُهُودٌ ج ذِمَارٌ م ۳ هو
ما یجب علیک حفظه عَقْدٌ م عُقُودٌ ج مِیثَاقٌ م مَوَاثِیقُ ج مَوْثِقٌ م مَوَاثِقُ ج وَثِیقَةٌ م ۲
استواری وَثَائِقُ ج أَمَانَةٌ ف أَمَانَاتٌ ج مَعْرُوفٌ کار نیک مُنْکَرٌ کار بد مَنَاکِرُ ج نَکِیرٌ م ۴ با
انکار نُکْرٌ م سُحْتٌ حرام ۴ کار حرام حَسَنَةٌ کردار نیک ۴ کار نیکوی حَسَنَاتٌ ج ثَوَابٌ پاداش

نیك مَثُوبَةٌ م سَيِّئَةٌ کردار بد سَيِّئَاتٌ ح فَحْشَاءُ کار زشت ۳ کل سوء جاوز الحد فهو فحشاء وفاحشة
۵ هر کار که بد باشد فَاحِشَةٌ م فَوَاحِشُ ح فَحَّاشٌ کار بد کننده خَيْرٌ نیکی ۲ نیکوی ۴ کار نیك أَخْيَارٌ ح
خِيَارٌ ح خَيِّرٌ مرد بسیار خیر ۷ نیکوی کار شَرٌّ بدی ذَنْبٌ گناه ذُنُوبٌ ح جَرِيمَةٌ م ۴ بسیار شر جَرَائِمُ
ح جَرِيرَةٌ م جَرَائِرُ ح جُرْمٌ م أَجْرَامٌ ح جُنَاحٌ م وِزْرٌ م أَوْزَارٌ ح زُورٌ دروغ باب ــــــــــ
قُرْآنٌ نبی ۴ کتابی که بر محمد نازل شد قُرْآنٌ م مُفَصَّلٌ سورهای کوتاه ۵ سورهای خرد أُمُّ الْكِتَابِ سورة
نخستین ۲ الحمد ۳ سورة فاتحه ۴ سورة الحمد فَاتِحَةُ الْكِتَابِ م ۴ سَبْعُ الْمَثَانِي م سُورَةٌ ف ۴ یك سخن
سُوَرٌ ح آيَةٌ ف ۳ نشان آيَاتٌ ح حُجَّةٌ ف ۲ دلیل حُجَجٌ ح بُرْهَانٌ م بَرَاهِينُ ح مِصْدَاقٌ م مَصَادِيقُ ح
بَيِّنَةٌ م ۲ گواه ۳ البينة الحجة فعيلة من البين لانه بها يقع الفصل بين الصادق والكاذب او من البيان
لانها دلالة واضحة يظهر بها الحق من الباطل ۴ حجت کشاده بَيِّنَاتٌ ح دَلِيلٌ م دَلَائِلُ ح حِكْمَةٌ سخن
راست ۵ دانش حِكَمٌ ح مَثَلٌ داستان ۳ دستان ۵ م أَمْثَالٌ ح خَبَرٌ ف ۲ آگاهی أَخْبَارٌ ح نَبَأٌ م أَنْبَاءٌ
ح أَثَرٌ سخن صحابه ۲ گفتار صحابه، گفته اصحاب آثَارٌ ح حَدِيثٌ سخن پیغامبر ۵ گفتار رسول أَحَادِيثُ
ح مُصْحَفٌ کراسه مَصَاحِفُ ح باب ــــــــــ أَدَبٌ فرهنگ ۳ هنر آدَابٌ ح لُغَةٌ زبان
هر قومی ۵ زبان تازی لُغَاتٌ ح نَحْوٌ ف ۳ ترازوی سخن مَنْقَبَةٌ هنر مَنَاقِبُ ح مَأْثَرَةٌ م مَآثِرُ ح كِتَابٌ
نامه ۴ نوشته كُتُبٌ ح دَفْتَرٌ ف ۴ کاغذها بیك اندازه بریده و نوشته دَفَاتِرُ ح سِفْرٌ م أَسْفَارٌ ح
صَحِيفَةٌ م ۳ الصحيفة القرطاس المكتوب وفي الاقناع الكراسة والمصحف والصحيفة والكتاب والدفتر
واحد ۴ نامهٔ نبشته صَحَائِفُ ح صُحُفٌ ح ۴ رِقٌّ م حَجْمُ الْكِتَابِ ستبری کتاب وَرَقَةٌ یك ورق
وَرَقٌ ح أَوْرَاقٌ ح وَرَّاقٌ کتاب فروش ۲ کراسه نویس ۳ کراسه فروش مُجَلِّدٌ جلد کننده، جلدگر
صَفْحَةٌ یك سوی ۴ یك روی کاغذ ۵ یك سوی ورق صَفَحَاتٌ ح فَصْلٌ جدائی میان دو سخن فُصُولٌ
ح ۴ فَصَّالٌ سخن گوی در هر جا ۴ فَصْلُ الْخِطَابِ جدائی سخن تَارِيخٌ وقت کار را پیدا کردن ۴ تَوَارِيخُ
ح وِرْدٌ آنچ هر روز خوانند ۴ کار هر روزه أَوْرَادٌ ح إِمَامٌ پیش رو ۵ پیشوا وَظِيفَةٌ ف سر کار هر
روز ۵ هر روزه وَظَائِفُ ح حَاشِيَةٌ کنارهٔ کتاب ۳ الحاشية واحد حواشي الثوب وهي جوانبه حَوَاشِي
ح كَلِمَةٌ یك سخن كَلِمَاتٌ ح كَلِمٌ ح ۴ سَطْرٌ یك خط سُطُورٌ ح أَسْطَارٌ ح لَفْظَةٌ یك لفظ لَفْظٌ م نُقْطَةٌ
ف نُقَطٌ ح ۴ شَكْلٌ اعراب أَشْكَالٌ ح حَرْفٌ یك حرف حُرُوفٌ ح قَبَالَةٌ ف ۳ نامهٔ قاضی ۴ چك

قبالات ح ۵ صك جك صكوك ح رقعة يك پارهٔ كاغذ ۳ نامهٔ خرد ۴ پارهٔ نوشته رقاع ح جريدة
دفتر حساب ۲ دفتر نويسنده جرائد ح خريطة خليته ۳ كيسهٔ مصحف ۵ كيسه ، الخريطة وعاء
من اديم وغيره يسرج على ما فيه خرائط ح رق ف ۲ كاغذ از پوست ۳ كاغذ از پوست آهو
۵ كاغذ قرطاس كاغذ قراطيس ح طرس م أطراس ح طومار ف ۳ كاغذ پيچيده طوامير ح ۴ سجل
م سجل ح سجل م إضبارة معا بند كاغذ ۲ تودهٔ كاغذ ۴ دستهٔ كاغذ أضابير ح قصيدة
ف ۳ شعر دراز قصائد ح قصيد ح هجو نكوهش كسى غزل ستايش كسى ۴ ثناى كسى شعر ف
۳ سخن موزون أشعار ح ۴ شاعر شعر كوى بيت ف ۴ أبيات ح ۴ قطعة شعر كوتاه مصراع
نيم بيت قافية پايان بيت ۴ آخر بيت قوافي ح مقلمة قلم دان ۴ خامه دان مقالم ح
قلم ف ۵ خامه أقلام ح جلفة تراش قلم ۳ تراشهٔ قلم براية م سن دندان قلم ۴ سر قلم
أسنان ح مبراة قلم تراش ۴ كزلك مبارى ح محراك دويت آشور ۴ چوبى كه دران برسن ميزنند
۷ مسباك م مقطة و مقط قلم زن ۵ آنچ بران قط زنند ۲ شق زن ۷ قلم زنه مقاطّ ح دواة
ف ۵ دويت دوًى ح دويّ ح دويّ ح فرضة سوراخ دويت ليقة ف ۲ صوف دويت ۴ سفت
۵ پشم دويت وقيعة ووقيعة ركوى قلم ۵ ركوى كه بدان قلم را پاك كنند مداد ف ۳
سياهى دويت نقس ف ۴ مركب خوب أنقاس ح حبر معا م ۴ مركب أحبار ح محبرة معا حبر
دان ۴ دويت يا مركب دان محابر ح وفعة غلاف دويت ۴ قلم پاك كن صمام سر بند دويت
۳ الصمام ما يدخل فى فم القارورة ۷ پوست دويت سداد م لوح تخته ألواح ح باب ——
جنة بهشت ۶ الجنة والعدن علمان جنات ح جنان ح فردوس م دار السلام م دار المقامة
م حضرة الفردوس جاى بهترين در ميان بهشت ۲ خطيرة القدس ميان بهشت تسنيم چشمهٔ
بهشت كوثر چشمهٔ بزرگ ۴ جوى بهشت ۵ نام حوضى است در بهشت سلسبيل رود بهشت
۳ چشمهٔ ديگر بهشت ۴ رحيق م زنجبيل شربت بهشت ۳ آميزش شراب بهشت ۴ جوى بهشت
رفرف بسترهاء بهشت ۷ خاليها بهشت بحبوحة الجنة ميان بهشت ۷ بستر بهشت بطنان الجنة
م دار الجلال م ۳ جنة الخلد م جنة المأوى م ۵ جنة النعيم م جنة العدن م ۳ بهشت معين
۵ بهشت جاويدى نعمة الجنة نعمت بهشت طوبى درختست در ميان بهشت سدرة

اَلْمُنْتَهٰی درخت بهشت در آسمان هفتم ۴ درخت است در آسمان پنجم عَدْنٌ بهشت آشکاره
۳ بهشت مُعَیَّن ۴ عُرْفٌ دیوار درمیان بهشت ودوزخ اَعْرَافٌ ح عِلِّیُّوْنَ بالای بهشت ۳
دیوان نیکها در آسمان هفتم ، علیون عَلَمٌ الدیوان الخیر الذی دوّن فیه کل ما عملته الملائکة
وصلحاء الثقلین فنقول هو جمع علّی فِعّیل من العلو کسجّین من السجن سمّی بذلک لمّا لانّه
سبب الارتفاع الی اعلی الدرجات فی الجنة وامّا لانه مرفوع فی السماء السابعة حیث یسکن
الکروبیون تکریما له وتعظیما باب ——— زِنْدِیْقٌ منکر قیامت ۲ بد مذهب
۵ بی دین زَنَادِیْقُ ح زَنَادِقَةٌ ح نَصْرَانِیٌّ ترسا نَصَارٰی ح ۳ النصاری جمع نصران یقال رجل نصران
وامرأة نصرانة والثانی نصرانی للمبالغة کما فی احمری سموا بذلک لانهم نصروا المسیح ۵ وقیل واحد
النصاری نصری کما یقال بعیر مهری وابل مهاری قَسٌّ دانشمند ترسایان ۴ عالم ترسا وجهودی قُسُوْسٌ
ح قِسِّیْسٌ م قِسِّیْسُوْنَ ح رَاهِبٌ زاهد ترسایان ۴ عالم ترسایان وجهودیان رُهْبَانٌ ح اُسْقُفٌ
قاضی ترسایان ۴ حاکم النصاری صَلِیْبٌ چلیپا ۴ صورتی چوبی که ترسایان بدو تعظیم می کنند صُلْبَانٌ
ح ۵ جَاثَلِیْقٌ حکیم ایشان زُنَّارٌ نشان ترسایان ۳ نشان اهل ذمّه یعنی میان بند کافران غِیَارٌ نشان
جهودان اِنْجِیْلٌ کتاب عیسی ۴ کتابی که بر عیسی نزول شد زَبُوْرٌ کتاب داود ۴ کتاب که بر داود نزول
شد تَوْرَاةٌ کتاب موسی فِصْحٌ عید ترسایان ۳ الفصح بالکسر عید النصاری وفی ذلک اکلوا اللحم وافطروا
یَهُوْدِیٌّ جهود یَهُوْدٌ ح حَبْرٌ دانشمند جهودان ۴ عالم جهودان اَحْبَارٌ ح مَجُوْسِیٌّ کبر ۵ موغ ۷ کبر آتش
پرست مَجُوْسٌ ح صَنَمٌ بُت ۴ بت بی تن اَصْنَامٌ ح وَثَنٌ م ۳ الوثن الصنم والجمع وُثْنٌ واوثان
مثل اُسْد وآساد ۴ بت با جثّه اَوْثَانٌ ح نَصَبٌ م ۵ هرچه بپای کنند از جهت پرستش ، النَّصْب
والنُّصُب والنَّصَبُ کل ما نُصِبَ لِیُعْبَدَ من دون الله تعالی نُصُبٌ ح اَنْصَابٌ ح باب ———
جَهَنَّمُ دوزخ جَحِیْمٌ م سَعِیْرٌ م ۳ السعیر آتش افروخته ودوزخ سَقَرُ م ۶ السقر عَلَمٌ حُطَمَةٌ م هَاوِیَةٌ
م دَرْکٌ زیرترین دوزخ ۴ قَعْرِ دوزخ ۵ طبقهٔ زیرین ۶ الدرج الی فوق والدرک الی اسفل ومنه قیل ان
للجنة درجات وللنار درکات حَمِیْمٌ آب سخت گرم ۵ شراب دوزخیان از مس گداخته غَسَّاقٌ ریم
دوزخیان ۳ الغساق بالتشدید والتخفیف ما یغسق من صدید اهل النار یقال غسقت العین اذا سال
دمعها غِسْلِیْنٌ م ۳ الغسلین غسالة اهل النار وما یسیل من ابدانهم من الصدید والدم فِعْلِیْن من الغسل

مِقْمَعٌ دبوس آهنین ۲ دبوس دوزخیان ۳ دبوس آتشین ۴ کرز مَقَامِعُ ح عَذَابٌ ف ۴ شکنجه رِجْزٌ م
۵ رِجْسٌ م ۴ بَأْسٌ م نَكَالٌ م ۵ عذابی که بدو بندگان عبرت گیرند أَنْكَالٌ ح عُقُوبَةٌ م مَثُلَةٌ م ۵ عذاب
عبرت ۴ زَقُّومٌ درخت عذاب باب ــــــ أَدَاةٌ ساز کار ۴ ساز ۵ دست افزار ۶ آلة لاجل
العمل أَدَوَاتٌ ح آلَةٌ م آلَاتٌ ح فِرْجَارٌ پرکار ۴ برکار ۷ پرکاله دَوَّارَةٌ م دَوَّارَاتٌ ح مِطْمَرٌ رشته شبار
۴ ریسمان ۵ رشته درودگری تُرٌّ م مِسْيَعَةٌ ماله ۵ انداوه سِيَاعٌ کاه گل مُلَبِّنٌ خشت زن مِلْبَنٌ
کالبد خشت لَبِنَةٌ خشت خام لَبِنٌ ح ۲ لِبْنَةٌ م لِبَنٌ ح آجُرَّةٌ خشت پخته آجُرٌّ ح قِرْمِيدٌ م ۵ خشت
تابه قَرَامِيدُ ح نَقِيرٌ ناوه گل ۴ خشت دیوار باب ــــــ حَذَّاءٌ نعلین گر حِذَاءٌ
نعلین نَعْلٌ ف ۴ کفش چوب نِعَالٌ ح ۶ الجبأة والقرزوم بالفار الخشبة التي يحذى عليها الحذاء
إِشْفَى درفش أَشَافِي ح ۴ مِخْصَفٌ م إِزْمِيلٌ نشکرده ۳ يعني ما يقطع به الجلد ۳ شَفْرَةٌ م مِحْذَاءٌ م
سَيْرٌ دوال ۳ پای دواله ، دوال کفشگر ۵ دوال باریک سُيُورٌ ح قِدٌّ م قُدُودٌ ح شِرَاكٌ دوال نعلین
۴ دوال کفش ۵ بند نعلین شُرُكٌ ح شِسْعٌ م ۴ دوال زمام نعلین ۵ دوال میان انگشت ۶ الشسع ما
يُشَدُّ الى الزمام شُسُوعٌ ح خُفٌّ موزه خِفَافٌ ح خَفَّافٌ موزه دوز إِسْكَافٌ کفشگر كُرْثٌ کفش
أَكْرَاثٌ ح شُرْبُةٌ شمام ۳ سر موزه مِكْعَبٌ م ۳ سرموزه پای ۵ سر مَكَاعِبُ ح شُمْشُكٌ م ۵ مَدَاسٌ م
مُوقٌ پیش بند ۵ چاپاتان ۷ سرموزه أَمْوَاقٌ ح جُرْمُوقٌ م ۵ الموق والجرموق يلبس فوق الخف ۵ صَنْدَلٌ
م صَنَادِلُ ح إِهَابٌ پوست خام ۴ چرم خام ۵ پوست نا پیراسته أُهُبٌ ح ۵ الجمع بالفتحتين ۵ زَرْغَبُ
کیمخت ۵ زَرْغَبِيٌّ کیمخت گر كَيْمُخْتٌ ف صَرْمٌ چرم صُرُومٌ ح صَرَّامٌ چرم گر ۳ چرم فروش دَارِشٌ
چرم سیاه ۵ رنده يَرَنْدَجٌ م ۷ مخشیان ف خَوْرَةٌ م ۴ میشین ۵ چرم سپید خُوَرٌ ح أَدِيمٌ ف
أُدُمٌ ح ۴ دِهَانٌ ادیم احمر حَمِيرَةٌ پوست کاله ۴ پوست سیاه ۵ میغی الحميرة الاشكز وهو سير
ابيض مقشور الظاهر تؤكد به السروج أَشْكَزٌ آستر موزه قَالَبٌ معاف ف ۴ کالب ۵ کالبد قَوَالِبُ
ح هُلْبٌ ف ۴ شعر الخنزير الذي يخرز بها جمع هُلْبَةٌ ۵ سوی که بدان دوزند مِخْيَطٌ سوزن
باب ــــــ سَقَّاءٌ آب کش ۷ مشک گر سِقَاءٌ مشک آب ۴ خیک آب یا غیر ۶ خیک أَسْقِيَةٌ
ح ۶ أَسَاقِي ح قِرْبَةٌ ف ۴ خیک کوچک قِرَبٌ ح عَزْلَاءُ دهن مشک عَزَالِي ح شَنٌّ مشک کهنه ۲ مشک
کهنه خشک شده شَنَّةٌ م شِنَانٌ م ۴ مِشْنَقٌ م وِكَاءٌ بند مشک أَوْكِيَةٌ ح رَكْوَةٌ مشک خرد ۲ نیم

مسند ٥ خاشکدان ١ کوزهٔ چرمین رکاء ح شکوة م شکاء ح مزادة توشه دان ٢ مثاره بزرگ ٥ مطهره

٦ مسند بزرگ مطهرة معا مثاره ٢ توشه دان ٧ ابریق چرمین إداوة م اداوی ح راویة خیک آب ع

مشک آب با ب ــــــ فراء پوستین دوز فرو پوستین فراء ح منجاب ف فنک ف ٢ فنه ٣

فرسان ٥ آس قاقم ف ٧ آس سمور ف ٣ کیش ٧ سکه دلق دله ثعلب روباه ثعالب ح قضاعة سگ آبی

٥ قندز با ب ــــــ حائک جولاه نساج م حف پفتری بافنده ٣ الحف الخشبة العریضة

التی هی بمنزلة المشط ٥ چوبی که بافته را راست کند ٧ چوب عتابی بافتن منسج شانهٔ کرباس م مشطم

نفهرق چرخ جولاه ٢ چرخ بت ٣ چرخ ریسمان م کلابه ٥ چرخچهٔ کلاوه منوال نورد ٥ چوب نوردن

حفة م مرشة غرواشه م ماله. مرائق ح ممنحة م نجیز آهار ٥ بط کرباس ٦ بت سریش ٧ بت چریش

وشیعة کلاوه ٣ کلابهٔ زنان ٤ ماکو ٥ مکو ٦ مکوکرد کلابه با ماسوره إستیج ماسوره ٣ دست شانه ٥

ماشوره قلبهم ماکوک ٤ ماکوه سنج مبشعة م سدی تار آرش م آرش ٥ تار حابل م لحمة پود م اشتی

غزل ریسمان غزال ریسمان فروش مجاجة از دهن انداخته ٢ خایسته ٣ خایستهٔ ریسمان م ریسمان که اشتی

بر از دهن می اندازد م غدیرة چاهی که در زیر پای جولاه است ، الغذیرة حفرة الحائک المعلی ما تحت

رجلیه صیصة جار جولاه مجرتان ف ٩٢ المجرتان حدیدتان إبریسم ابرشیم ٣ ابریشم ٥ اوریسم دمقس

ابرشیم سپید إبریسمی ابرشیم فروش ٢ اوریسم فروش فیلق پیله ٢ دود القز ٤ بادامه نقایة پیلهٔ نیک

نفایة پیلهٔ بد نیر علم جامه علم م اعلام ح طراز م مطرز علم کر با ب ــــــ

ملاح کشتیبان نوتی مهتر کشتیبان ٤ ناخدا ٦ النوتی بغیر همز ٣ نواتی ح سفان کشتی کر م کشتی

ساز سفینة کشتی سفین ح سفائن ح سفن ح جاریة کشتی بزرگ ٣ کشتی روان جواری ح فلک م

٥ کشتی دریا فلک ح ٦ فلک ح زورق کشتی خرد قارب م حیزوم سینهٔ کشتی ٦ صدر السفینة

جؤجؤ م سکان دنبالهٔ کشتی ٦ ذنب السفینة معبر کشتی گذرگاه معابر ح شراع بادبان ٤ قلع

بادبان کشتی ٦ مقذاف پاروی کشتی مجذاف م قلس رسن کشتی ٣ في الديوان القلس حبل ضخم من

صوف او خوص قلوس ح ٦ جمالة م جمالات ح جمل م دقل تیر کشتی ٤ ستون مردی خلهٔ کشتی ٣ المردی

خشبة یرنع بها الملاح السفینة ٥ رسن کشتی مجداف بیل کشتی مجادیف ح مرساة لنگر کشتی

مراسی ح انجر م انجرة م رمث عمد کرمات ح رماث عمدکر ٥ عمدکش با ب ــــــ

قَیْنٌ آهنکر حَدَّادٌ م حَدِیدٌ آهن ذَکَرٌ بولاد ۶ الذکر من الحدید خلاف الانیث فُولَاذٌ م
أَنِیثٌ آهن نرم زُبْرَةٌ پارهٔ آهن وسَحَة صداعلاةٌ سندان م علی ح سَنْدَانٌ م فرزوم ۳ قرزوم
چوب سندان مِطْرَقَةٌ خایسک مَطَارِقُ ح مِدْوَسٌ مالهٔ آهنکر ۵ چرخ سُتره مِیقَعَةٌ م ۵ المسن
الطویل مَوَاقِعُ ح مِلْزَمٌ م دو چوب قایم در میان مهره مِقْرَضٌ ۳ مِسْقَرِضٌ ۶ مِقْرَضٌ کاز م چیزی
است که بدو نقره وطلا میبرند مَقَارِضُ ۳ مَسَاقِرُضُ ۶ مَقَارِضُ ح مِقْرَاضٌ ۶ مِقْرَاضٌ م مِسْمَارٌ
مَاسُ الماس فِطِّیسٌ خایسک بزرک م پتک بزرک کَلْبَتَانِ ابور ۳ هوما یأخذ به الحدّاد الحدید ۵ انبر
مِبْرَدٌ سوهان بُرَادَةٌ سونش آهن ۲ اساو آهن م ریزه که از دهن سوهان ریزد کِیرٌ انبان آهنکر م دم ۵ دم
آهنکری کُورٌ آتش دان آهنکر ۲ تنور آهنکر ۳ کلانهٔ آهنکر مِنْفَاخٌ دمهٔ آهنکر م لِی زرکر ۵ دم
زرکری ۶ دم فَحْمٌ انکشت م زغال فُحُومٌ ح فَحَّامٌ انکشت کر ۵ انکشت فروش حُمَمٌ انکشت ریزهٔ خرد
۲ خاک انکشت ۳ خاکستر یا ریزهٔ زغال ۶ الحمم الرماد والفحم وکل ما احترق من النار الواحدة حُمَمَةٌ
۷ نیم سوخته کَلُّوبٌ آهن کدا خته ، حدیدة معطوفة باب ـــــــ صَیَّادٌ شکار کیر
صَیِّدٌ شکر عَرَکِیٌّ صیاد ماهی که در دست دارد آهن پنج آنکشت ۳ عَرَکٌ ح ۳ عَرَکَةٌ ح ۳ قَنِیصٌ م سَانِحٌ ۶
م بَارِحٌ م ۳ قَعِیدٌ م ۳ نَاطِحٌ م شَبَکَةٌ دام شَبَکٌ شِبَاکٌ ح شَرَکَةٌ م شَرَکٌ ح م شِرَاکٌ أَشْرَاکٌ ح مِصْیَدَةٌ م
حِبَالَةٌ پای دام حَبَائِلُ ح کِفَّةٌ حلقهٔ دام کِفَفٌ ح جُرَّةٌ دو چوب که در سر دام است جُرَرٌ ح مِلْوَاحٌ
خروهٔ دام ۳ خوردنی در دام م خورد دام قُتْرَةٌ مغاخانه صیاد م خانهٔ صیاد که درو پنهان میشود ۵
کازهٔ صیاد نَامُوسٌ م نَوَامِیسُ ح فَخٌّ دام کنجشک ۷ دام پنجشک زُبْیَةٌ جای که صیاد از خوف شیر
درو پنهان میشود باب ـــــــ مُطْرِبٌ خُنیاکر عَوَّادٌ بربط زن م کران نواز عُودٌ بربط
م کران مِزْهَرٌ م مَزَاهِرُ ح وَتَرٌ رودهٔ بربط ۵ ابریشیم رباب وچنک أَوْتَارٌ ح م قَرِیعَةٌ م شَرِیعٌ ح زِیرٌ تیز
روده ۳ آواز تیز م رودهٔ باریک بَمٌّ نرم رود ۵ م رودهٔ ستبر مِضْرَابٌ زخمه م چیزی که بالو سازرا میزنند
صَنَّاجٌ چنک زن م چنک نواز صَنْجٌ چنک ۳ الصنج الذی تعرفه العرب هو الذی یتخذ من صُفْرٍ یضرب
احدهما بالآخر واما الصنج ذو الاوتار فیختص به العجم وهو معرب ۷ صُنُوجٌ ح الصنوج هنا مدوّر
من صفر یکون فیها صوت صَغَانَةٌ چغانه م کمانچه رَبَابٌ ف م رَبَابِیٌّ رباب زن طُنْبُورٌ ف م دوتای ۵ طَنَابِیرُ
ح م طُنْبُورِیٌّ طنبور زن مِزْمَارٌ نای م مَزَامِیرُ ح یَرَاعَةٌ سُرنای ۲ نای نی م مُوسِیقَارٌ م یَرَاعٌ ح دُفٌّ معا

ف ۴ تبزك دُفُوفٌ ح دَفَّافٌ دف زن جُلْجُلٌ سبج دف ۲ زنك دف ۳ زنگئ دف ۵ جَلْجَلٌ جَلَاجِلُ ح
كُوبَةٌ طبلك ۴ طبل خرد ۷ دُبلك غِنَاءٌ سرود أُغْنِيَةٌ ح ۵ أُغْنِيَّةٌ ح ۵ أَغَانِيُّ ح غِنَاءٌ سرود كوى
۴ مُثَنَّاةٌ دوبيتى باب ـــــــــ لُعَابٌ بازى كر لُعْبَةٌ بازى ۲ بازيچه لُعَبٌ ح بِنْتٌ ۴ ۵
لعبت دختركان بَنَاتٌ ح دُمْيَةٌ ۴ دُمًى ح قُلَةٌ دودله ۳ القلة بترقيق اللام عود او خشب يلعب بها
الصبيان قُلُونَ ح كُرَةٌ كوى كُرَاتٌ ح صَوْلَجَانٌ چوكان صَوَالِجُ ح ۳ صَوَالِجَةٌ ح والتاء للدلالة على العجمة
كجوارية ومواربجة طَبْطَابٌ دوشاخ كوى باز أُرْجُوحَةٌ زموره ۵ لوكانى ، غنلوه أَرَاجِيحُ ح دَرِيَّةٌ حلقة
نيزه ۲ حلقهٔ هدف ۳ حلقهٔ نيزه بلختن ۵ حلقهٔ سواران كه نيزه ربايند قُذَّافَةٌ فلاخن قُذَّافَاتٌ
ح صَفَّارَةٌ سُورناى ۲ شيپنه كلبك ۴ سورناى بُرغو خُذْرُوفٌ بادبره ۳ خذروف شىء يدوّره الصبى بخيط
۵ چوبك بازى ، بادريسه خَرَّارَةٌ ۴ دُوَّامَةٌ ۴ ۳ الدوامة بالضم والتشديد هو فلكة يرميها الصبى بخيط فيدوّمه
على الارض اى يُدَوّره ۵ كردناى مِخْرَاقٌ شمشير چوبين جُلَاهِقٌ كمان كُرُوهه ۲ قَوْسُ الْجُلَاهِقِ بُنْدُقَةٌ سنك كمان
۵ كروهه بَنَادِقُ ح خَطَرٌ كروبستن پيمان ۲ كروبستن نَدَبٌ ۴ سَبَقٌ ۴ خَصَلٌ ۴ شِطْرَنْجٌ ف نَرْدٌ ف
بَيْذَقٌ ف ۵ پياده شطرنج بَيَاذِقُ ح فِيلٌ ف ۳ پيل شَاهٌ ف فِرْزَانٌ ف ۳ فرزين يعنى فرزند
فَرَازِينُ ح فَرَازِنَةٌ ح رُخٌّ ف رِخَاخٌ ح رُقْعَةٌ بساط شطرنج ۳ كرباس شطرنج ، بستر شطرنج رِقَاعٌ ح قِدْحٌ تير
قمار ۵ نير قمار عرب أَقْدَاحٌ قِدَاحٌ ح زَلَمٌ ۴ أَزْلَامٌ ح قَلَمٌ ۴ أَقْلَامٌ ح آبِدَةٌ چيستان ۳ مَثَلٌ ۴ حكايت
أَوَابِدُ ح أُحْجِيَّةٌ ۴ أَحَاجِيُّ ح ۲ أُدْعِيَّةٌ ۴ ۵ لُغْزَةٌ ۴ حَزْزُ الجوز المحكوك ۴ مَرْدَاةُ الحُفَيْرَةِ باب ـــــــــ
عَقَّارٌ بوى فروش عِطْرٌ بوى خوش طِيبٌ ۴ فُوهٌ ۴ أَفْوَاهٌ ح أَفَاوِيهُ ح نَشْرٌ ۴ نُشُورٌ ح رَيَّا ۴ عَرْفٌ ۴ بوى
خوش يا ناخوش رَائِحَةٌ بوى رِيحٌ ۴ بَخُورٌ بوى افروختنه ۵ هرچه بدان بوى كنند دُخْنَةٌ ۴ فَارَةٌ
نافهٔ مشك ۵ فَأْرٌ ح نَافِجَةٌ ۴ مِسْكٌ ف ۴ بوى مشك ۵ مشك رَامِكٌ ف عَشَّةٌ ف عَنْبَرٌ وع نَدٌّ
عَبِيرٌ ف عُودٌ ف ۴ أَلُوَّةٌ ۴ غَالِيَةٌ ف ۳ مشك آميخته ۴ مشك بُخْتَه كَافُورٌ ف ۴ جَادِيٌّ ۴ جِسَادٌ
زعفران ناكوفته ۴ جَسَدٌ ۴ زَعْفَرَانٌ ف لَخْلَخَةٌ بويها آميخته ۵ معجونى خوش بوى ۶ معجون بوى
فِهْرٌ سنك زبرين صلايه ۴ سنك صلايه مَدَاكٌ سنك زيرين صلايه ۵ سنك عطار كه بروى عطر سايند
صَلَايَةٌ ۴ ۳ الصلاية والصلاءة والمداك الحجر الذى يُسْحَق عليه والمِدْوَك ما يُسحق به ومثله الفِهْر صَلَايَاتٌ
ح صَلَاءَةٌ ۴ مِدْوَكٌ سنك زورين باب ـــــــــ فُقَّاعِىٌّ فقاع فروش فُقَّاعٌ ف فَقَاقِيعُ ح

شَرَابِیٌّ شراب دار ۳ شَرَاب فروش شَرَابٌ ف أَشرِبَةٌ ج جُلَّابٌ ف سِکَنْجَبِینٌ سکنگبین ۳ سِرْکَنکُبِینٌ ۴ سرکه
با عسل خَمَّارٌ می فروش ۴ خمر فروش خَمْرٌ ٦ رَاحٌ م قَهوَةٌ م حُمَیَّا م ۴ تیزیٔ خمر عُقَارٌ م سُلَافَةٌ م ۴ پیش
از فشردن سُلَافٌ ج سُلَافَاتٌ رَحِیقٌ م ٧ می صافی مُدَامَةٌ م مُدَامٌ ج شَمُولٌ م صَهْبَاءُ می سرخ صُرَاحٌ می
بی آب ۵ می صافی نَبِیذٌ می خرما ۴ شراب خرما ۴ أَنبِذَةٌ ج سَکَرٌ شراب مست کننده ۲ می انکبین ۴ مست
کاره ۵ م صُرَاحِیَّةٌ صراحی ۳ شیشهٔ خرد ۴ کوزهٔ دراز کردن قِنِّینَةٌ صراحیٔ بزرك ۳ شیشهٔ بزرك ، بالکسر والتشدید
کوزه یعنی شیشهٔ دراز کردن ۴ خم می نُقْلٌ میوهٔ شراب بَاطِیَةٌ بادیه ۲ جامی که درو شراب خورند ۳ پیالهٔ بزرك
۵ ساتکینی قَازُوزَةٌ پیالهٔ تهی قَازُوزٌ ج قَارُورَةٌ شیشه ۴ قدح شراب قَارُورٌ ج قَاقُوزَةٌ م جَامٌ ف ۴ خیك کَأْسٌ م کُوزٌ
ج طَاسٌ ف دِهَاقٌ م ۴ قرابهٔ پر از شراب نَاجُودٌ طبق جام ۲ جایکاهی که درو شراب کنند ۳ پیالهٔ بزرك ۵ کلاجو
طبقی که پیاله را برو نهند نَاطِلٌ پیمانه نَیَاطِلُ ج آمِصٌ نَمِیزٌ خامیز مِزْرٌ بُوزَه زُغْلَةٌ جُرعه ۳ افزون شراب
زُغَلٌ ج مَزْغَلَةٌ جرعه دان زِقٌّ خیك می ۴ أَزْقَاقٌ م ۳ زِقَاقٌ خیك فروش رَکْوَةٌ خیك شراب ٦ زُقَیْقُ الشراب
مَاخُورٌ مجلس فسق ٦ مجلس الفساق ۵ فِدَامٌ موی که بر سر صراحی نهند ۵ مِعْصَرٌ دهق با ب ـــــــ
قَصَّارٌ کازر تُبَیْزٌ کُذِینَةٌ ۲ کودینه بَیَازِرُ ج مِیجَنَةٌ م مَوَاجِنُ ج کُذَینَقٌ م وَبِیلٌ م مِصْقَلَةٌ مهرهٔ کازر
کُلَّهٔ پشت وارهٔ کازر ۴ پشتهٔ بار کازر ۵ پشتوارهٔ جامه رُزْمَةٌ بلد بندجامه ۵ دستهٔ کرباس رُزَمٌ بلد
ج أَتَانُ الْمُحَلِّ سنك کازران مِیقَعَةٌ چوب جامه با ب ـــــــ نَجَّارٌ درود کر قَدُومٌ تیشه
قُدُمٌ ج مِنْحَاتٌ تیشهٔ بزرك نُشَارَةٌ خوردهٔ چوب مِنْشَارٌ اره مَنَاشِیرُ ج مِئْشَارٌ م ٧ دستاره مَیَاشِیرُ
ج ثِقَافٌ چوب راست کننده ۳ رَنْدَه ۴ ثِقَابٌ م مِثْقَبٌ بَرْمَه ۳ سوراخ کننده مَثَاقِبُ ج عَتَلَةٌ سکنهٔ بزرك
۲ اسکنهٔ بزرك ۴ کُرْدَه بُرٌ بَیْرَمٌ سکنهٔ خرد ۲ اسکنهٔ خرد مِیتَدَةٌ میخ کوب با ب ـــــــ
قَصَّابٌ ف ۲ کوشت فروش مُشَقِّصٌ م وَضَمٌ خوان قصاب ۳ وهو کل شیٔ یوضع علیه اللحم من خشب او حجر
۵ خوان کوشت مُدْیَةٌ کارد بزرك مُدًی ج قِنَّارَةٌ آویز قصاب ۲ کوشت آویز با ب ـــــــ
بَیْطَارٌ پزشك ۵ آنك ستوررا علاج کند ٧ پجشك ستور زِیَارٌ لویشه ۵ لبیشه مِبْضَعٌ نیشتر ۵ نشتر مِبْزَغٌ
م مِجَدَّةٌ م مِخْلَبٌ م فَصَّادٌ رك زن مِفْصَدٌ نیشتر او ۲ نیشتر او ۳ نشتر شِکَالٌ ف م پا بند شُکُلٌ ج شِظَاظٌ
چوب شظاظ أَشِظَّةٌ ج با ب ـــــــ حَجَّامٌ ف ۴ حجامت کیرنده حَلَّاقٌ م مُزَیِّنٌ موی تراش
۲ آینه دار یا موی ستر دَلَّاکٌ م مِحْجَمَةٌ سیشهٔ حجام ۴ قارورهٔ حجام مَحَاجِمُ ج مَحْجَمَةٌ دکان وی

مِشْرَطٌ نیشتر او م المشرط للحجام کالمبضع للفصّاد والمبزغ للبیْطار مَشَارِطُ ع مِفْصَدٌ م ضِمادٌ ف ۳ رکوی
کہ بر جراحت نهند م داروی جراحت ۵ پنبۂ حجامت گاه مُوسَی سُتْرَہ ۳ اُستُرَہ م تیغ دلّاک مَوَاسِی ح
مِسَنٌّ سنگ افسان م سنگ دلّاکی مِسَانٌّ ح مُجَبِّرٌ استخوان بند ۵ شکسته بند جَبِیرَةٌ چوبهاء بند
۳ تلۂ استخوان بند م چوب شکسته بند ۵ چوبك بند ، آنچ بدو شکسته بندند جَبَائِرُ ح جِبَارَةٌ م ۱ بالکسر
۷ غیر با ب ———— دَهَّانٌ روغن فروش ۷ روغن گر دُهْنٌ روغن حَلٌّ روغن کنجد شَیْرَجٌ روغن
شیر بخت ۳ الشیرج الدهن الابیض ۵ روغن شیره رَهْشٌ کنجد آرد کرده ۵ آردۂ کنجدۂ سیاه لَکَدٌ آرد سپید
۵ آردۂ کنجدۂ سفید کُسْبٌ کنجاره م کُسْبَه قِمَعٌ ف ۷ روغن ریز ۴ أَقْمَاعٌ ح ۵ قِمَعٌ م مُدْهُنٌ روغن دان
مَدَاهِنُ ح مَدْهَنَةٌ نارکاه روغن ۵ تنگ گاه کَعْدَلٌ کوپین ۳ سلۂ روغن م زنبیل روغن ۵ چپین کَعَادِلُ
ح قَفْعَةٌ م ۳ القفعة شیٔ من خوص یجتنی فیه الرطب م زنبیل روغن قُسْطَانٌ کیستان ۳ اِشْکَنْجَه م
چوب شکنجه ۵ جای سنگ مُعْصَرٌ روغن کپر جَائِزٌ تیر روغن کر ۵ تیر خراش جَوَائِزُ ح مِلْطَاطٌ آسیاء
کنجد م رحی البزر با ب ———— إِبَّارٌ معا سوزن گر إِبْرَةٌ سوزن إِبَرٌ ح مِخْیَطٌ م خِیَاطٌ م
سُمٌّ سوراخ سوزن سُمُومٌ ح عُطْلٌ سوزن بی رشته ذَیَّالَةٌ سوزن با رشته کِنْفٌ تلۂ سوزن م سوزن
دان ۵ تلۂ درزیان أَکْنَافٌ ح خَلِیَّةٌ تلۂ درزی مِئْبَرٌ نیام سوزن ۳ سوزن دان با ب ————
خَیَّاطٌ درزی نَصَّاحٌ م قَوَارِیٌّ م ۴ خَرَّازٌ م خَیْطٌ رشته خُیُوطٌ ح کُبَّةٌ گروهۂ ریسمان جَرْوَهَقٌ معا م
م خَتِیعَةٌ انگشتوانه ۷ زه گیر ۶ وَشِیعَةٌ گروهۂ ریسمان م سَحِیلٌ ذو طاق واحد مُبْرَمٌ ذو طاقین
مِقْرَاضٌ دوکارد مَقَارِیضُ ح با ب ———— مِغْزَلِیٌّ دوك تراش مِغْزَلٌ دوك مَغَازِلُ ح
دَرَّارَةٌ م طَرِیدَةٌ ناوۂ دوك تراش ۳ الطریدة خشبة یجعل فی رأسها حدیدة م ناوك دوك ۷ پیله
صِنَّارَةٌ آهن بسر دوك ۳ وفی السامی سر دوك وهذا اصح لانه موافق لما ذکر فی الصحاح فَلْکَةٌ
بادریسه مِفْتَشٌ دوك دان أَحْفَاشٌ ح مِصْرَمٌ مِخْلَبٌ معزلی با ب ———— حَلَّاجٌ ف
۳ پنبه کن م پنبه زن مِحْلَجَةٌ تختۂ حلاج مِحْلَجٌ م مِخْبَطٌ آهن حلاج ۴ مُشْطٌ حلاج مِقْبَضٌ دستۂ حلاج
نَدَّافٌ پنبه زن م محلوج کننده مِنْدَفَةٌ کمان او مِنْجَفَةٌ م مِنْبَضٌ م وَتَرٌ زه کمان أَوْتَارٌ ح مَرِیرَةٌ م
مِدْعَسٌ م قَصِیبَةٌ م با ب ———— صَیْدَلَانِیٌّ بیلور ۲ خاشاك دارو فروش م دارو فروش ۵ عطّار
صَیَادِلَةٌ ح ۳ والهاء فیه للدلالة علی النسب کالمهالبة والاشاعرة صَیْدَنَانِیٌّ م عَقَّارٌ آمیزهاء دارو ۵ خاشاك

دارو ٦ العقار اصول الادویة عَقَاقِیرُ ح دَوَاءٌ دارو أَدْوِیَةٌ ح سُعْدٌ مشك زمین ٥ مشك زیر زمین قسط

ف ٦ هو من عقاقیر البحر، فی الدیوان جزر البحر صَنْدَلٌ ف ٣ چوب خوش بوی ٦ وفی الدیوان خشب احمر

وابیض طیب الریح جُلَنْجَبِینٌ گلنگبین ٢ گل انگبین وَرْدٌ مُرَبًّا گل با شکر ٢ داروی نیك ٦ گلشکر م إِطْرِیفَلٌ

ف ٣ معجون هلیله ، داروی شکم ران ٦ داروی معده قوی کننده مُفَرِّحُ الْقَلْبِ داروی دل کشای مُفَرِّحُ

الْقُلُوبِ م جُوَارِشٌ گوارش ٣ الذی یؤکل لهضم الطعام إِهْلِیلَجٌ هلیله ٣ داروی سردی ، داروی چشم ٣ بَلِیلَجٌ بلیله

داروی کری أَمْلَجٌ آمله إِیَارَجٌ یاره ٣ هو عطر مرکب من تسعة اشیاء مُرْقِدٌ داروی بیهوش ٢ داروی خواب

٢ مُهَابُولٌ ٥ داروی بیهوشانه زَنْجَبِیلٌ ف ٦ گیاه تلخ صَبِرٌ داروی تلخ وَجٌّ ف عَنْزَرُوتٌ ف ٢ داروی

چشم قِنَّةٌ بیرزد ٧ دانه چادر حِلْتِیتٌ معا وحِلْتِیتٌ انگژد طَرَنْجُبِینٌ ترانگبین ٣ عسل گزنگو وهو

شیءٌ یسقط من السماء علی الشجر یُشبه العسل فیجتنی مَنٌّ ف ٢ گزنگبین کَثِیرَاءُ ی ٣ کُنْدُورٌ مُقْلٌ ف

٣ صمغ ، درخت مغیلان ، کندور با ب دَاءٌ درد ٦ عِلَّتٌ ، رَنْجٌ أَدْوَاءٌ م آفَةٌ

م آفَاتٌ ح عَاهَةٌ م عَاهَاتٌ عَارِضٌ م عَرَضٌ م قَارِعَةٌ م غَاشِیَةٌ م ٣ عُقَامٌ عِلَّتِ بی دارو حُمَّی تب حُمَیَّاتٌ

ح صَالِبٌ تب گرم ٦ رَسِیسٌ اول تب نَافِضٌ تب لرزه وِرْدٌ تب هرروزی غِبٌّ تب روز افگن ٢ تب روز سیم

آینده ٧ تب روز فکن رِبْعٌ تب چهار روزی ٢ تب روز چهارم آینده سُطْوَاءٌ یازیدن بدست ٣ فنجا توبله

یازیدن بدهن ٣ آسا ٢ دهان دره ٥ خامیازه صُدَاعٌ درد سر شَقِیقَةٌ درد نیم سر دُوَارٌ گردش سر

٥ سر گردان ٢ دَوَرَانٌ م عَائِرٌ درد چشم رَمَدٌ م رُحَضَاءُ عَرَقٍ تب عُرَوَاءُ قوت تب یَرَقَانٌ ف أَرَقَانٌ ف

صُفَارٌ ف سُلَاقٌ خستگی زبان ٥ دمیدگی زفان ٦ خشکی زبان ضُرَاسٌ درد ضرس خُنَاقٌ تسبانیدن

فُوَاقٌ دغندك ٣ یعنی الریح الذی یرتفع من صدر الانسان ٢ شَهِقٌ ٥ سکزه تُخَمَةٌ ناگوارد ٢ ناگوار ٦ ناگواره

هَیْضَةٌ رفتن شکم ٧ روانی شکم خِلْفَةٌ نرمی تن ٦ لِینُ الْبَدَنِ قُولَنْجٌ ف بَرَصٌ پیس ٢ پیسی جَرَبٌ گر عَرٌّ م بَهَقٌ

ف ٣ مانند پیسکی ، نقطها سیاه یا سپید که بر تن آمدند ، هو بیاض مخالف لون الجلد ولیس من البرص

یشبه الجذام ٢ سفیدی در تن ٥ گش بهك ١ پیسی جُدَرِیٌّ آبله ٦ داء یتنقب منه الجلد بِرْسَامٌ ف ٣ درد

سر از سردی ٦ ریح سینه سِرْسَامٌ ف ٣ درد سر از گرما ، تب گرم پیوسته با گرانی سر وچشم وسیاهی زبان

لَقْوَةٌ ف ٣ گژ دهان ، درد دهان ٦ سُعَالٌ سرفیدن ، سلفیدن نِقْرِسٌ درد پای دُمَّلٌ دنبل بُنَاوَرٌ

سَعْفَةٌ شرینه ٢ شرینه سر ٣ هی قرحة تخرج برأس الصبی ٢ خستگی سر ثُؤْلُولٌ آژخ ٣ بالو ثَوَالِیلُ ح

سِلْعَةٌ درد کلو ذُبْحَةٌ خفتکی بای نُقْرَةٌ هَشَبَث ۲ سُرْخَجه حَصْبَةٌ حَكَدَةٌ م خوار ناخن ۵ ناخن درد دَاحِسٌ

ازرن چون آید بیرون مردم اندام از هرچه ۵ جهد مردم تن از هرچه بَثْرٌ بُجّج خوك ۵ خوکک ۴ داغول

شکستکی ۲ سر شکاف شَجَّةٌ م قَرْحٌ ح قُرُوحٌ م قَرْحٌ جراحت ۴ ریش قَرْحَةٌ م خُرَاجٌ م بَوَاسِيرُ م بَاسُورٌ م بُثُورٌ ح

ح أَنْدَابٌ ح نُدُوبٌ جراحت موضع ۴ ریش نشان نَدَبٌ ف طَاعُونٌ ریش جِرَاحَةٌ م سَلْعَةٌ م شِجَاجٌ سر

شکر سُكَّرٌ فروش میوه فَامِيٌّ م بَيِّعٌ فروشنده هرچیز ۴ فروش کاله بَيَّاعٌ ــــــــــ ب با

لُبَابٌ ۵ میوه مغز لُبٌّ دبس مانند ۳ پانید معا فَانِيذٌ ف قَنْدٌ ف نَبَاتٌ پخته شکر ۴ ف طَبَرْزَذٌ

قِشْمِشٌ مویز زَبِيبٌ تَنْرِي ۳ تُنُمٌ ۲ ف تُمَاقٌ آورده بیرون دانه مویز مُنَقًّى فراته ۳ فلاته فُرَاتِقٌ م

دوشاب دِبْسٌ فروش شیره طِلَاءٌ رُبٌّ م عَصِيرٌ م دوشاب ۵ پخته شیرهٔ ۴ شیره طِلَاءٌ م عُنْجُدٌ کشمش

۴ نَشًا بُلْغُوزٌ جَشِيشٌ غرمج سَلِيقٌ بُسْت سَوِيقٌ سپید انکبین شَهْدٌ م مَاذِيٌّ م أَرْيٌ انکبین عَسَلٌ

المنا للمنازل قالو کما تخفیفا شطره حذف معرّب فارسی وهو النشاستج هو النشا ۳ نشاسته نَشَاسْتَجٌ

دیلا التهاء ۳ افزار دیك تَابَلٌ سَعُوطٌ سوخته شمع ۴ افروخته شمع سَعُوطٌ شُمُوعٌ ح شَمْعٌ ح موم ۲ ف شَمْعَةٌ ف مُومٌ

درخت صمغ دِبْقٌ روی علاد ۳ مَصْطَكَى مردی ۶ كُنْدُرٌ عِلْكٌ ح أَبَازِيرُ م أَبْزَارٌ م تَوَابِلُ ح کنند دیك در آلك ۴

ماهی سریشم ۴ سریشم غِرَاءٌ سریشم ۵ سریش تَرْطٌ شِلِمْ ۵ الطیر به یصاد کالغراء یلتزق شئ الدبق ۳

عَنْدَمٌ بالعفص یدبغ کما الادیم به یدبغ السلم ورق القرظ ، تنری برك ۳ ادیم خوردهٔ قَرَظٌ مازو عَفْصٌ

نویسند بدوی سرخی که زنجفر یعنی سرخ ۳ شنکرف سِنْجَرْفٌ زرداب ۷ سِبَرْكٌ ۵ چوبه زرد ۴ زریر

برنیان ف بَقَّمٌ لاژیرد ۲ مُعَصْفَرٌ عُصْفُرٌ روینه ۵ روین فُوَّةٌ زنکار زِنْجَارٌ لاجورد ۱ شنکرف سیم سِيمْسِنْجَرْفٌ

پوست ۵ ناربوست قِرْفَةٌ واشباهه الزاج منها حجارة الشب ۶ ف شَبٌّ ف الأَخَوَيْنِ دَمُ برنیان دار ۵

ف وَسْمَةٌ ف نِيلٌ ف حِنَّاءٌ تیماه کیاه ۱ چشم توتیا ۴ توتیا ۳ چشم داروی بَرُودٌ سرمه كُحْلٌ م قِرْفٌ انار

زنان که سرخ پنبهٔ ۳ کلغونه ۲ غازه غُمْرَةٌ آب سفید ۴ زنان سپیدهٔ معا إِسْفِيذَاجٌ ف معا نُوشَاذُرٌ

حُرُضِيٌّ م حُرُضٌ ف أُشْنَانٌ اخشار ۳ خشار تِلِي ف صَمْغٌ م ذَرِيرَةٌ مردکان بوی حَنُوطٌ سرشك ۲ مالند روی در

ــــــــــ باب الثوب به یغسل نبت ، الاشنان من نَوْرٌ ۳ غوشنه كُلْغُبٌ ف صَابُونٌ فروش اشنان معا

عَذِيرَةٌ عروس مهمانی وَلِيمَةٌ باشد مانده مهمانی از که طعامی ۴ نواله ۲ ف زَلَّةٌ ح مَآدِبُ مهمانی مَأْدُبَةٌ

مهمانی عَقِيقَةٌ آمدن باز سفر از مهمانی نَقِيعَةٌ مصیبت مهمانی وَضِيمَةٌ بنا مهمانی وَكِيرَةٌ ختنه مهمانی

موی باز کردن از کودک خُرسٌ مهمانیِ زادن ٥ مهمانیِ ولادت ضَیفٌ مهمان اَضیافٌ ح ضُیُوفٌ ح ضِیافٌ
ح ۳ یستوی فیه التثنیة والجمع جوازاً لانه مصدر فی اصله ضِیفانٌ ح ضَیفَنٌ مهمان ناخوانده ٦ طُفَیلیٌّ م وارِشٌ م
الداخل علی طعام لم یدع الیه لُقمةٌ ف لُقَمٌ ح لُهنةٌ نهاری م چاشتنیٔ بامداد ٥ آنکه کفاف نباشد ٧ سُلفةٌ م
غَداءٌ آش چاشت م طعام بامداد عَشاءٌ آش شام ٥ آش شبانگاه شِواءٌ بریان کَبابٌ ف سَخفةٌ چربوی پشت ۲
فربهیٔ گوشت قَدیرٌ گوشت پخته در دیگ قَدیدٌ گوشت خشک م گوشت قاق طَباهِجةٌ خاگینه م طعامی که از گوشت
وتخم مرغ کنند عُجّةٌ م ۲ خاگینه از زرده ٥ خاگینه با گوشت صُهارةٌ جزدهٔ پیه ۲ جزدهٔ پیه ۳ جزد پیه م
روغن چربُشته جَمیلٌ م حَمٌّ جزدهٔ دُنبه ۳ جزدهٔ دنبه مَرَقةٌ شوربا ۲ خوردی مَرَقٌ ح مَرّاقٌ شوربا فروش
۲ خوردی پز ٥ خوردی فروش قُتارٌ بوی دیگ ۲ تف دیگ ٥ بوی دیگ وبریان بُخارٌ دود دیگ ٥ تف دیگ إهالةٌ
چربوی دیگ ۲ چرب دیگ ٦ دَسَمٌ روغن وَدَکٌ ف م روغن گوشت وروغن چربُشته طُفاحةٌ کفک دیگ سِکباجٌ
سکبا م آش با سرکه زِیرباجٌ زیربا م آش دوشاب با زیره نارباجٌ ناربا م آش ناردان إسفیذباجٌ معا سپیدبا
۳ سفیدبا ٦ آش اسفناخ یعنی آش اسفناخ با ماست شُورباجٌ شوربا مَضیرةٌ دوغبا م ماستبا مَصلیّةٌ
ف بترکیه یلداق شورباسی کَبَریّةٌ ف م بترکیه کفول شورباسی لِفتیّةٌ ف م بترکیه سرهوق شورباسی کُرُنبیّةٌ ف
م بترکیه خای شورباسی حِصرِمیّةٌ ف بترکیه عوزه شورباسی کَشلیّةٌ معا ف م بترکیه آریه کوخاسی نک شورباسی
جُنبُجیّةٌ ف م بترکیه سختو شورباسی طَفشیلٌ ف ۳ تفشیره م آش مزو ٥ عدس ابا قَلیّةٌ ف قَلایا ح
مُطَنجَنةٌ گوشت ابه ۳ گوشتابه با تاوا بریان م گوشتی که با آب وغیر بزند ٥ قلیهٔ پنجشله مُطَجَّنةٌ م جوکاب
کوداب ۳ برنج در زیر بریان عَصیبٌ گوشت آگنده جُنجُبةٌ معا شکنبه ۳ اِشکَنبَةٌ م سُختو ٥ شکمبه ابا
لُکانةٌ سختو با سَخینةٌ آردهاله ۴ کاچی حَساءٌ م لاخِشةٌ تتماج ٥ لاکچه ۷ تتماج ۲ طُودماجٌ م إطریةٌ
رشته ۳ اَرشتهٔ م آش مثل ارشته ٥ اُکرا قَنقَریصٌ خوشبیره ۳ خوشبره م قطاف بَهَطّةٌ م بَهَطّا برنج با شیر
پخته ۲ گرنج بشیر م شیربرنج هَریسةٌ ف هَرائِسُ ح ٥ هَریسٌ ح ٥ هَرّاسٌ هریسه پز عَوِیثةٌ ترینه ۲ ترخینه
۳ ترخانه ٥ آب کشک عَبیثةٌ م غُورثیّةٌ طعامی که با ملخ بزند ٦ طعامی یطبخ ویجعل فیه الجرادُ قَریسٌ
ماهی در سرکه پخته ۲ ماهیاوه م ماهی در آب پخته ٥ ماهیابه مَصوصٌ کبوتربچه بسرکه پخته م ماهی در
سرکه کرده ۷ مرغ در سرکه پخته مُرّیٌّ ۳ مُرِیٌّ ومُرّیٌّ آبکامه صِنابٌ سپندان ومویز بهم کوفته ۷ آب
انگور رِیصارٌ پیاز با سرکه ۲ آچار رَواصیرُ ح صِیرٌ م صِحناةٌ م زُماوَردٌ نواله ۲ بزماورد ۳ نواله بزرگان

وَسَطٌ م أَوْسَاطٌ م مُتَّكَأٌ م ٦ وقيل الأُتْرُجّ سُنْبُوسَقٌ سنبوسه لُفَّةٌ م لُفَافَاتٌ ح حَلْوَى وحَلْوَاءُ ف حَلَاوِيُّ ح
حُلْوٌ شيرين مُرٌّ تلخ ٦ شور مُزٌّ ميان ترش وشيرين ٣ نه ترش ونه شيرين ٥ ترش شيرين زُلَابِيَةٌ ف ٥ زليبيا زُلَنْبِجٌ
روغن جوش ٦ حلواء صابوني شُغَارِجٌ پيش پاره ٢ پيشباره ٣ حلواى بريده مَازِيَارِجٌ مازيارى ٢ نوعى از حلوى
شُكَّرِيَّةٌ شكر پيره ٣ شكر بوره ٤ شكر بورك ٦ شكر بوره ٥ شكر بيزه ٥ قُطَاعٌ م خَزِيرَةٌ ف ٤ آردهاله ٥ حريره از آرد خَزِيرَةٌ
م ٢ حريره از سبوس ٣ سبوسابه ٤ آردهاله كه بشير وروغن كنند فَالُوذَجٌ وفَالُوذَقٌ وفَالُوذٌ معا پالوده خَبِيصٌ
آفروشه ٣ حلواى خانكى ٤ حلوى سفيد عَصِيدَةٌ كاچيك ٣ خوش نرم ٤ كوله نَجِيعٌ خرما بشير آميخته
لَوْزِينَجٌ لوزينه جَوْزِينَجٌ كوزينه قَطَائِفُ ف ٢ نان كردكان قُبَيْطَاءُ وقُبَّيْطَى بركينج سپيده ٥ قميتا ٧ بركنج
نَاطِفٌ م نَاطِفِيٌّ بركينج فروش ٥ قميتا فروش قُرْصٌ يكنان ٥ كليچه أَقْرَاصٌ ح رَغِيفٌ نان ستبر ٥ كرده ٧
كرده نا تنك رُغْفَانٌ ح جَرْدَقَةٌ كرده ٤ الجردقة الرغيف وهو فارسى مُعَرَّبٌ جَرَادِقُ ح رُقَاقَةٌ نان تنك
رُقَاقٌ حُوَّارَى نان سپيد فُرْنِيَّةٌ كاك فُرْنِيٌّ م ٣ نان ستبر فَرَانِيُّ ح خُشْكَارٌ نان درشت ٥ نان سپوسين
طَهَفٌ نان ارزن كَعْكٌ كاك ٣ نان خشك قَفَارٌ نان خشك ٣ يعنى خُبْزٌ بلا إِدَام ٥ نان تهى خُبْزَةٌ نان
خُبْزٌ ح ٥ أَخْبَازٌ كِسْرَةٌ نان پاره سُرَّتَنٌ نان با پيه آكنده دَقَّاقٌ آرد فروش ٥ دَقِيقِيٌّ م دَقِيقٌ آرد طَحَّانٌ
آسياباه نُخَالَةٌ سبوس عَجِينٌ سرشته ٣ آرد سرشته ٧ خمير خَمِيرٌ ف ٥ خمير با مايه فَطِيرٌ بى مايه فَتَاقٌ
خمير مايه فَرْزَدَقَةٌ زواله ٣ هو القطعة من العجين ٧ خمير كنده فَرَازِدُقُ ح إِدَامٌ نان خورش أُدُمٌ ح زَيْتٌ روغن
زيت ٧ روغن زيتون خَلٌّ سركه خَلٌّ ثَقِيفٌ سركه تيز خَلَّالٌ سركه فروش لَبَنٌ شير أَلْبَانٌ ح لَبَّانٌ شير فروش
لِبَأٌ فلم صُقَرَاءُ ٢ صُغَرَاءُ ماست ٢ چغرات قَارِصٌ ماست ترش صَرِيحٌ شير تازه ٥ چغرات صافى مَحْضٌ شير
ويژه ٢ شير بى آب ٣ شير بى آميزش، المحض اللبن الخالص وهو الذى لم يخالطه الماء حلوا كان او ماضرا
ولا يسمى اللبن محضا الا اذا كان كذلك ٥ چغرات بى آب مَذِيقٌ شير با آب آميخته ٥ چغرات با آب آميخته رَغْوَةٌ
بلد كفك شير دُوَايَةٌ معا سرشير ٣ ما يكون على وجه اللبن كالجليدة شِيرَازٌ ف ٤ ماست پالود ٧ شير پالوده
زُبْدٌ مسكه مَخِيضٌ دوغ سَمْنٌ روغن گاو جُبْنٌ پنير مَصْلٌ ترف ٥ كَشْكٌ رخبين رَخْبِينٌ ترف سياه أَقِطٌ
پينو ثُفْلٌ تيركى شير ٢ بريده شير دُرْدِيٌّ م با ب ———— ثَوْبٌ جامه أَثْوَابٌ ح ثِيَابٌ
ح كِسْوَةٌ م لِبَاسٌ م رِيَاشٌ بَزٌّ م بِزَّةٌ م بَزَّازٌ جامه فروش كِرْبَاسٌ ف كَرَابِيسُ ح كَرَابِسِيٌّ كرباس فروش
مُلْحَمٌ جامه تار بريسم ٣ هو ثوب لحمته غير ابريسم وسداه ابريسم خَزٌّ جامه تار وپود بريسم خُزُوزٌ ح

خزّاز خز فروش قزّ خز ۳ کژی قزوز ح شعرف ۲ هو ثوب من الابریسم توزی ف ۳ نوعی جامه، التوز اسم
قبیلة من الیمن ینسب الیها الثیاب التوزی قصب ف ۲ کتان باریك ۳ القصب ثیاب من کتان ناعمة
دقاق برکاد وبرکان بقیار ۲ کلیم سیاه ۳ جامهٔ با قیمت سندس دیبای تنك ۲ دیباه تنك إستبرق دیبای
ستبر ۶ دیباه سطبر برد آلاجه برود ح کتان ف خیش کتان ستبر ۳ هو اردأ الکتان خیوش ح دیباج دیبا
۳ الدیباج ثوب سداه ولحمته ابریسم دیباجی دیبای فروش أطلس ف ۳ هو الدیباج سداه ولحمته ابریسم
حریر ف عمامة ف ۳ دستار سر، دلبند ۵ دستار بی ریشه عمائم ح ۵ محبسة م سبّ م مندیل دستار
با ریشه نقبة میان بند مکبة طبق پوش کیس کیسه فوطة ف فوط ح مسحة دستار روی ۲ خشك کننده
مشوش دستار خوان ۳ دستمال خبّة رك بند خبب ح خبیبة م شسجة دستارچه قلنسوة کلاه قلانس
ح قلاس کلاه دوز برنس کلاه زاهدان برانس ح دراعة پیراهن فراخ ۲ جبهٔ بزرك دراریع م قمیص پیراهن
قمص ح أقمصة ح سربال م سرابیل ح غلالة پیراهن کوتاه ۳ هو ما یلبس تحت الخفتان ۵ ساماکچه غلائل
ح ذیل دامن ذیول ح أذیال ح قامة تنه ۵ تنهٔ پیراهن جیب گریبان جیوب ح زیق زه گریبان زرّ گوزکره ۳
انکله ۷ بندینه أزرار ح عروة کوشه ۳ تکمه عری ح دخریص تیریز دخاریص ح بنیقة خشتك بنائق ح لبنة م
لبنات ح کمّ آستین أکمام ح ردن بن آستین ۷ سر آستین أردان ح کفّة نورد جامه ۲ کفة القمیص مکفوف ذیله
وهو ما استدار حول الذیل ۵ عطف جامه طرّة کنارهٔ جامه ۲ طرة الثوب الحاشیة التی لا هدب علیها حاشیة کنارهٔ
گریبان ۵ کناره از درازا حواشی ح صنیفة کنارهٔ ازار ۲ وقری فی بعض النسخ الصنیفة بالیاء بعد النون وهو سهو
من الکاتب ۵ کناره از پهنا حجز معا کنارهٔ دامن ۳ کنار جامه حجوز ح درز ف ۳ دوخته دروز ح غرزة
بخیه ۷ غرز ح خرزة م خرز ح شقّة پارهٔ جامه شقق ح جبّة ف جباب ح مدرعة دراعهٔ پشمین ۴ قباء
پشمین مدارع ح بطانة آستر بطائن ح ظهارة ابره ۲ آوره ظهائر ح دوّاج ودواج جامهٔ زورین ۶ فرجی
فرجیّ ف ۴ م صدرة لباچه ۳ درلك ۴ نیم تنه ، شاماك نقبة میا بند قباء ف ۴ قباء دوطاق أقبیة
ح شقشقة بند قبا یلمق یلمه ۵ یغلتاق یلامق ح تفرجة چاك قبا ۶ شق الفرجی تفارج ح قرطق گرته
۳ درلك ، یك تاهی ۴ یکتای قراطق ح لبادة نمد قبا ۴ قباء نمدین ممطر بارانی مماطر ح مبذلة جامهٔ هر روزی
۴ قبای که هر روز بپوشند مباذل ح مبذل م ۴ مفضل م مطرق جامهٔ دو علم ۵ کلیم ۷ جامهٔ با علم
مطارف ح سراویل سروال ۲ شلوار ۳ ازار ۴ زیر جامه حجزة جای شلوار بند ۲ نورد شلوار ۷ جای بند زیر جامه،

موضع التكّة نَيفَق نيفه ٣ بفتح النون والعامّة تقول بكسر النون ٤ خشتك زير جامه قُنان پاچه ٥ شلوار پاچه
٦ الكمر والقناة واحد تِكّةٌ شلوار بند ٣ بند ازار تِكَك م تِكّات شلواربند فروش خِرقَةٌ ف ٢ ركوى خِرَق ج
رُقعَةٌ پاره ٣ وزنله يعنى پاره كه در جامه افكنند م پينه رِقاع ج رِاقٌ رغنين لِفافَةٌ پايتابه جَورَب ف جَوارِب
ج اِزارٌ ف ٣ جامه اندرون ٧ دستار اُزُر ج مِئزَر م مآزِر ج مِرطٌ ازار از خز رِداءٌ ف ٣ جامه زورين
٤ كليم اَردِيَة ج طَيلَسانٌ رداء بزرگ طَيالِسَة ج بُرقُعٌ روى پوش بَراقِع ج وَصواصٌ بُخنُق م وَصوَص سوراخ
برقع ٤ الوصواص والبخنق البرقع الصغير والوصوص ثقب البرقع والستر نِقابٌ روى بند ٦ النقاب ما على المَحجِر
واللِّفام ما على الانف واللِّثام ما على الفم ولم يبلغ الانف نُقُبٌ ج عِصابَةٌ سربند عَصائِب م غِفارَةٌ سرابو ج
٦ سرغوش ٥ غلاف موى صِقاعٌ ابرو بند ٤ سرانداز بجهت پاك داشتن سر خِمارٌ سرپوش ٢ باشامه ٥ مِعجَر خُمُر ج
مِقنَعَةٌ م ٢ سرانداز مَقانِع ج قِناعٌ م مِعجَر م حُلّةٌ ف ٣ يعنى يكى ازار ٤ ازار ورداء حُلَل ج مِلحَفَةٌ چادر شب
٥ چادر شب يا ترانند مَلاحِف ج رَيطَةٌ چادر يك لخت رَيطٌ ج رِياطٌ ج مُلاءَةٌ چادر شب ٤ چادر شبى
٥ چادر دو لخت ٥ مُلاءٌ ج عَيبَةٌ جامه دان ٢ حقيبه عِياب ج شَرَجٌ بند جامه دان ٢ بند حقيبه شُرُوج
ج باب ——— كِساءٌ كليم اَكسِيَةٌ ج قَطيفَةٌ كليم بزرگ ٣ يعنى كليم شب پوش ٤ پوشيدنى قَطائِف ج
قُطُف ج شَملَةٌ م ٦ بپيچيدنى سِترٌ پرده سُتُور ج اَستار ج سِتارَةٌ م سَتائِر ج سُترَةٌ م سُتَر ج ٢ سِجف م
خِدرٌ م خُدُور ج حِجابٌ م ٣ پرده ملوك حُجُب ج حَجَلَةٌ پرده عروس حِجالٌ ج شِفٌّ معا پرده تنك شُفُوف
ج بِساطٌ بستر ٤ شادروان ٥ گستردنى بُسُطٌ ج ٤ فِراش م نَمَطٌ نهالى ٢ غلاف ، وفى المغرب النمط ثوب من
صوف يطرح على الهودج اَنماطٌ ج زُربِيَّةٌ معا ششتر علم ٢ شادروان ٣ ششتر علم يعنى زيلوى بزرگ كه در سراى
پادشاهان واميران مى گسترانند ٤ بستر ٥ كليم سرخ وسپيد زَرابِيّ ج طُنفُسَةٌ بلند نهاليچه ٢ تنفسه ٣
تنبسه يعنى قالى كوچك كه موى دراز دارد طَنافِس ج مَحفُورٌ ومَحفُورِيٌّ نهالى بزرگ ٢ قالى بزرگ قالىٌ ف
٦ زيلو مِسحٌ پلاس ٣ پلاس رهبان ٤ پوشش زاهدان مُسُوح ج حِلسٌ م ٢ پلاس ستر م نشستنى اَحلاس ج
عَباءَةٌ پلاس ستبر ٢ پلاس كردون ٥ پلاس سطبر از موى عَباءٌ ج لِبدٌ نمد لُبُود ج لِبادٌ نمد كر ٣ نمد فروش
٤ نمد مال نِطعٌ ف ٣ فيه اربع لغات نطع مثل فلس ونطع مثل فرس ونطع مثل قرد ونطع مثل عنبه
بساط من اديم وفى القانون مستك از اديم اَنطاعٌ ج نُطُوعٌ ج حَصيرٌ بوريا ٥ حُصُر ج بارِيٌّ م ٥ بَوارِيّ ج خُمرَةٌ
سجاده ٣ جاى نماز ٥ مصلّى خُمَر ج مَسجَدَةٌ م سَجّادَةٌ م مُصَلًّى م دستٌ چهار بالش ٢ بالش اميران دُسُوت ج وِسادَةٌ

بالش وَسَائِدُ ح مِرْفَقَةٌ بالش تکیه مَرَافِقُ ح مِخَدَّةٌ بالش سر ٥ ناز بالش مِصْدَغَةٌ م مِسْوَرَةٌ بالش نشستنی
٧ نهالیچه مِسْنَدَةٌ بالش پشت ٣ بفتح المیم وضمها بالش پشت وفی الشافی والقاموس بالفتح بزرگ م بالش تکیه نُمْرُقَةٌ
ملف نیم بالش ٣ بالش نشستنی ٤ بالش کوچك ٦ بالش افکندنی نَمَارِقُ ح حَشِيَّةٌ بالش خواب آکنده ٢ جامهٔ آکنده ٣ بستر
م نهالی پر شده حَشَايَا ح فِرَاشٌ بستر م نشستنی فُرُشٌ ح مِثَالٌ م جامهٔ خواب أَمْثِلَةٌ ح مُضَرَّبَةٌ جامهٔ خواب
پنبه آکنده ، قزاغند كُرْسُفٌ پنبهٔ كُهْنَه ٥ بخته کهنه كَرَاسِفُ ح نِجَادٌ جامهٔ کهنه ٢ زنده ٤ نهالی نَجَّادٌ
کهنه فروش لِحَافٌ ف ٢ کزاغند ٥ قزاغند لُحُفٌ ح شِعَارٌ جامهٔ اندرونی دِثَارٌ جامهٔ بیرونی دُثُرٌ ح مِقْرَمٌ
بستر آهند ٢ مخدیلی که بستر را بدان پوشانند ٤ پردهٔ مُنَقَّشٌ ٥ چادر شب مَقَارِمُ ح قِرَامٌ م قُرُمٌ ح مِحْبَسٌ
دستار سر ٣ المحبس والمقرمة ثوب یطرح علی ظهر الفراش والقرام والمقرم الستر المنقش ٥ المحبس ما یبسط
فوق المثال الذی ینام علیه مَحَابِسُ ح مِقْرَمَةٌ م هُدْبٌ ریشهٔ دستار أَهْدَابٌ ح هُدَّابٌ م خَمْلَةٌ م خَمْلٌ ح

باب ——— عَدَدٌ شمار أَعْدَادٌ ح وَاحِدٌ یکی إِثْنَانِ دو ثَلَاثَةٌ سه أَرْبَعَةٌ چهار خَمْسَةٌ پنج
سِتَّةٌ شش سَبْعَةٌ هفت ثَمَانِيَةٌ هشت تِسْعَةٌ نه عَشَرَةٌ ده ٦ وفی المؤنث وَاحِدَةٌ إِثْنَتَانِ او ثِنْتَانِ ثَلَاثٌ أَرْبَعٌ
خَمْسٌ الی العشر أَحَدَ عَشَرَ یازده إِثْنَا عَشَرَ دوازده ثَلَاثَةَ عَشَرَ سیزده أَرْبَعَةَ عَشَرَ چهارده خَمْسَةَ عَشَرَ پانزده سِتَّةَ
عَشَرَ شانزده سَبْعَةَ عَشَرَ هفده ثَمَانِيَةَ عَشَرَ هشده تِسْعَةَ عَشَرَ نوزده ٦ وفی المؤنث إِحْدَى عَشْرَةَ بتسکین الشین
وکسرها واثْنَتَا عَشْرَةَ وثَلَاثَ عَشْرَةَ الی تِسْعَ عَشْرَةَ عِشْرُونَ بیست أَحَدٌ وَعِشْرُونَ بیست یك إِثْنَانِ وَعِشْرُونَ
بیست دو ثَلَاثَةٌ وَعِشْرُونَ بست سه أَرْبَعَةٌ وَعِشْرُونَ بست چهار خَمْسَةٌ وَعِشْرُونَ بست پنج سِتَّةٌ وَعِشْرُونَ
بست شش سَبْعَةٌ وَعِشْرُونَ بست هفت ثَمَانِيَةٌ وَعِشْرُونَ بست هشت تِسْعَةٌ وَعِشْرُونَ بست نه ثَلَاثُونَ سی
أَرْبَعُونَ چهل خَمْسُونَ پنجاه سِتُّونَ شصت سَبْعُونَ هفتاد ثَمَانُونَ هشتاد تِسْعُونَ نود مِائَةٌ صد مِائَتَانِ
دو صد ٢ دویست ثَلَاثُمِائَةٍ سه صد أَرْبَعُمِائَةٍ چهار صد خَمْسُمِائَةٍ پنج صد ٢ پانصد سِتُّمِائَةٍ شش صد سَبْعُ
مِائَةٍ هفت صد ثَمَانُمِائَةٍ هشت صد تِسْعُمِائَةٍ نه صد أَلْفٌ هزار أَلْفَانِ دو هزار ثَلَاثَةُ آلَافٍ سه
هزار أَرْبَعَةُ آلَافٍ چهار هزار خَمْسَةُ آلَافٍ پنج هزار سِتَّةُ آلَافٍ شش هزار سَبْعَةُ آلَافٍ هفت هزار
ثَمَانِيَةُ آلَافٍ هشت هزار تِسْعَةُ آلَافٍ نه هزار عَشَرَةُ آلَافٍ ده هزار أَحَدَ عَشَرَ أَلْفًا یازده هزار إِثْنَا عَشَرَ
أَلْفًا دوازده هزار ثَلَاثَةَ عَشَرَ أَلْفًا سیزده هزار أَرْبَعَةَ عَشَرَ أَلْفًا چهارده هزار خَمْسَةَ عَشَرَ أَلْفًا پانزده هزار
سِتَّةَ عَشَرَ أَلْفًا شانزده هزار سَبْعَةَ عَشَرَ أَلْفًا هفده هزار ثَمَانِيَةَ عَشَرَ أَلْفًا هشده هزار تِسْعَةَ عَشَرَ أَلْفًا نوازده هزار عِشْرُونَ

أَلْفًا بیست هزار ثَلَاثُونَ أَلْفًا سی هزار أَرْبَعُونَ أَلْفًا چهل هزار خَمْسُونَ أَلْفًا پنجاه هزار سِتُّونَ أَلْفًا شصت هزار
سَبْعُونَ أَلْفًا هفتاد هزار ثَمَانُونَ أَلْفًا هشتاد هزار تِسْعُونَ أَلْفًا نود هزار مِائَةُ أَلْفٍ صد هزار مِائَتَا أَلْفٍ
دو صد هزار ثَلَاثُمِائَةِ أَلْفٍ سه صد هزار أَرْبَعُمِائَةِ أَلْفٍ چهار صد هزار خَمْسُمِائَةِ أَلْفٍ پنجصد هزار ۲ یا پانصد
هزار سِتُّمِائَةِ أَلْفٍ ششصد هزار سَبْعُمِائَةِ أَلْفٍ هفتصد هزار ثَمَانُمِائَةِ أَلْفٍ هشت صد هزار تِسْعُمِائَةِ أَلْفٍ
نهصد هزار أَلْفُ أَلْفٍ هزار هزار ۷ هزار بار هزار وِتْرٌ طاق شَفْعٌ جفت خَسًا طاق زَكًا جفت ۵
خَسًا او زَكًا یعنی اندك یا بسیار با ب ــــــ حِصَّةٌ بهره حِصَصٌ ج شِقْصٌ م أَشْقَاصٌ
ج قِسْطٌ م أَقْسَاطٌ جُزْءٌ م پارهٔ چیزی أَجْزَاءٌ ج سَهْمٌ م پاره سِهَامٌ ج سُهْمَانٌ ج أَسْهُمٌ ج نَصِيبٌ
م أَنْصِبَاءُ ج ذَنُوبٌ م ۳ واصله الدلو الملاء بالماء ذَنَائِبُ ج خَلَاقٌ م كِفْلٌ م حَظٌّ م حُظُوظٌ ج قِسْمٌ م
أَقْسَامٌ ج بَعْضٌ پاره ۲ نَزْعٌ ۵ لختی أَبْعَاضٌ ج نَبْذٌ اندك م اندك چیزی ۵ بهرهٔ اندك يَسِيرٌ م نَزْرٌ م قَلِيلٌ م
نِصْفٌ نیم ۷ نیم شِقٌّ م شَطْرٌ م ثُلُثٌ سیك ۷ سه يك رُبْعٌ چهار يك خُمْسٌ پنجيك سُدْسٌ ششيك سُبْعٌ هفت
يك ثُمْنٌ هشت يك تُسْعٌ نه يك عُشْرٌ ده يك عَشِيرٌ م مِعْشَارٌ م مَوْحَدُ يكان يكان أُحَادُ م مَثْنَى دوكان دوكان
ثُنَاءُ م ثُلَاثُ سه كان سه كان مَثْلَثُ م رُبَاعُ چهاركان چهاركان مَرْبَعُ م خُمَاسُ پنجكان پنجكان مَخْمَسُ م سُدَاسُ
ششكان ششكان مَسْدَسُ با ب ــــــ عَيْنٌ زر م زر میخ زده شَعِيرَةٌ يك جو حَبَّةٌ ۵ دو
جو طَسُّوجٌ تسوی قِيرَاطٌ نیم دانك ۲ تسو ويك جو ۲ طَسُّوجَانِ م ۲ نِصْفُ سُدْسٍ ثُمْنٌ سه تسو دَانِقٌ دانكی سُدْسٌ م
رُبْعُ دانكی ونیم ۵ دانكی نیم ثُلُثٌ دو دانك نِصْفٌ ونِصْفُ دِينَارٍ نیم دینار ثُلُثَانِ چهار دانك ثُلُثٌ ورُبْعٌ نیم دینار ونیم
دانك نِصْفٌ ورُبْعٌ چهار دانك ونیم نِصْفٌ وثُلُثٌ پنج دانك ۲ ثُلُثَانِ ورُبْعٌ پنج دانك ونیم دِينَارٌ يك دينار دَنَانِيرُ
ج مِثْقَالٌ هم سنك دينار ۲ مقدار دينار ۵ المثقال بحساب الدراهم درهم وربع وسدس وثلثا شعيرة وبحساب
الطساسيج اربعة وعشرون طسوجا وبحساب الشعير مائة وثماني شعيرات اصطلاحا مَثَاقِيلُ ج بَدْرَةٌ ده هزار
درم بِدَرٌ ج صُرَّةٌ كيسهٔ زر ۲ زر بسته در ركوی ۵ كيسهٔ سیم وزر ۲ يك مهر زر صُرَرٌ ج قِنْطَارٌ پوست گاو پر از
زر قَنَاطِيرُ ج وَرِقٌ پلید سیم ۲ نقرهٔ میخ زده أَوْرَاقٌ ج رِقَةٌ م ۲ الورق والرقة المضروب من الفضة كالعين من
الذهب رِقُونَ ج دِرْهَمٌ درم ۵ الدرهم ست دوانيق والدانق ستة حبات والحبة شعيرتان دَرَاهِمُ ج أُوقِيَّةٌ
چهل درم ۷ چل درم ۵ چهل درم سنك أَوَاقِيُّ ج ۶ بالتشديد والتخفيف ۲ نَشٌّ نصف اوقية ای بیست درم
طَازَجَةٌ درست زر ۶ درست درم طَوَازِجُ م ۶ بَهْرَجٌ الدرهم الذی فضته غالبة ۲ سَتُّوقٌ زر ناقص فَلْسٌ

سِکَّةٌ م سیخ بُوتَقَةٌ وبُوطَقَةٌ بوته بُوطَةٌ بوته دِرم زن ضَرَّابٌ ح ضَرَّابَاتٌ قُرَاضَاتٌ زر ریزه قُرَاضَةٌ ریزه زر ۲ پاره زر فُلُوسٌ ح أَفْلُسٌ م پشیز

درم ٥ نشان زر صَیْرَفِیٌّ صراف صَیَارِفَةٌ ح سَاجَةٌ لوح صراف مِعْیَارٌ ترازوی زر مَعَائِیرُ ح با ب

وَزَّانٌ سنجنده مِیزَانٌ ترازو مَوَازِینُ ح مِنْجَمٌ شاهین ترازو ۳ شاهین ۷ شاخ ترازو لِسَانُ الْمِیزَانِ زبانه ترازو ۲ زفانه ترازو

فِیرَانِ ف ۶ الفیران اللذان یکتنفان لسان المیزان عَیْنُ الْمِیزَانِ چشمه ترازو ۳ طرف عمود عَذَبَةٌ رشته ترازو م بند او عذبات

ح کِفَّةٌ پله ترازو کِفَفٌ ح صَنْجَةٌ سنگ ترازو عَمُودٌ ف ۳ العمود والمنجم بمعنی الا ان العمود فی القبان غالب ۴ شاهین

٥ چوب ترازو قَبَّانٌ کپان ۲ کپان راست ۷ کپان ترازوی بزرگ قُسْطَاسٌ معا م ۳ المیزان المستقیم ۲ کپان بزرگ

رُمَّانَةٌ سنگ کپان ۳ وهی حدیدة تمسک بها عند الوزن قَفِیزٌ پیمانه ٥ إِرْدَبٌّ م لاهل الشام کالقفیز لاهل العراق

مِکْیَالٌ م ٥ رُبْعُ الصاع ٥ مَکَائِیلُ ح کَیْلٌ م مَنٌّ یک من أَمْنَانٌ ح مَنًا م أَمْنَاءٌ ح سُخٌ بیست وچهار من غُوزٌ

دوازده سخ صَاعٌ پیمانه چهار منی ۷ چار من شرعی صِیعَانٌ ح صُوَاعٌ م ۶ ویقال صواناء یشرب فیه مُدٌّ پیمانه

یک منی ٥ المد رطل وثلث عند اهل الحجاز ورطلان عند اهل العراق أَمْدَادٌ ح رِطْلٌ نیم من ٥ پیمانه نیم منی

أَرْطَالٌ ح إِسْتَارٌ یک استیر أَسَاتِیرُ ح ٥ قِسْطٌ نیم صاع ٥ وَسْقٌ شصت صاع ٥ کُرٌّ دوازده وسق نَوَاةٌ پنج درم

٥ نَسَقٌ بیست درم با ب فَرَسٌ اسب أَفْرَاسٌ ح خَیْلٌ اسبان ۴ اسبها خُیُولٌ ح کُرَاعٌ م

عِرَابٌ اسبان تازی ۴ اسبهاء عربی والواحد عَرَبِیٌّ حِصَانٌ اسب نر ۲ اسب آیغر ٥ اسب کشن حُصُنٌ ح حِجْرٌ

مادیان حُجُورَةٌ ح رَمَکَةٌ م رَمَکٌ ح رِمَاکٌ ح هَجِینٌ جرده ۳ اسبی که پدرش تازی بود ومادرش دیگر، اسب بی اصل

٥ اسب بد نژاد ۷ اسب کوتاه موی مُقْرِفٌ م ٥ هِجَانٌ اسب نیک نژاد طِرْفٌ م ۲ آزاده ۳ گران مایه ، اسب پادشاهی

کَوْدَنٌ اسب پالانی بِرْذَوْنٌ اسب ترکی م اسب عجمی ۷ م بَرَاذِینُ ح مُهْرٌ کُرَّهٔ اسب ۷ کوره اسب أَمْهَارٌ ح مِهَارٌ ح ۲ مِهَارَةٌ

ح مُهْرَةٌ کره ماده ۷ اسب کوره ماده مُهُرَاتٌ ح حَوْلِیٌّ یک ساله اسب حَوَالِیُّ ح جَذَعٌ دو ساله اسب جِذَاعٌ ح

جُذْعَانٌ ح ثَنِیٌّ سه ساله اسب ثُنْیَانٌ ح ثِنَاءٌ م رَبَاعٌ معا چهار ساله اسب رُبَاعٌ معا ح قَارِحٌ نه ساله اسب

۳ اسب پیر قَوَارِحُ ح قُرَّحٌ ح مَرْکَبٌ بر نشستنی ۴ اسب سواری ۷ بر نشستنی نیک اسب مَرَاکِبُ ح حُمْلَانٌ اسب

خِلْعَتِی ۳ یعنی اسب هبه ۲ اسب پیشکش جَوَادٌ اسب نیک ۳ نیک رو ۳ شَمُوسٌ توسن ۳ قَشُودٌ اسب نرم جَنِیبَةٌ

اسب پهلوی کشیده هِمْلَاجٌ راه وار هَمَالِیجُ ح حَرُونٌ اسب بی فرمان ۲ اسب توسن ۴ اسب کاه گیر صَلُودٌ بی خوی

۴ اسب عرق نکننده ۷ اندک خوی هِضَبٌّ اسب بسیار خوی ۴ اسب عرق کننده طِمِرٌّ اسب جهنده ۳

أَجْرَدُ اسب بی موی ۴ اسب کوتاه موی جُرْدٌ ح عَقُوقٌ اسب آبستن ۳ اسب زاینده ۴ مادیان آبست عِقَاقٌ

ح نَتُوجٌ م ٦ دنا نتاجها باب ———— جَحْفَلَةٌ لب اسب جَحَافِلُ ح قَوْنَسٌ سیان دو گوش اسب
م موی پیشانی اسب قَوَانِسُ ح عُرْفٌ پُش اسب م یال اسب أَعْرَافٌ ح لَبَانٌ سینهٔ اسب صَهْوَةٌ نشستگاه
اسب صَهَوَاتٌ ح ذَنَبٌ دنبال اسب م دُم اسب أَذْنَابٌ ح سَبِيبٌ موی پُش وپیشانی ودنبال اسب هُلْبٌ
موی دنبال اسب م موی دم اسب عَجْبٌ اصل دُم م استخوان دنبال اسب عُكْوَةٌ پایین دم ٦ هو الاسفل من
الذنب حیث عرى من الشعر عَسِيبٌ جای استخوان دم ٦ هو حیث ینبت الذنب مَحْزِمٌ جایگاه تنگ اسب أَيْطَلٌ
تهیگاه اسب جُرْدَانٌ نرهٔ اسب ٢ نر اسب م ایر اسب غُرْمُولٌ نرهٔ خر ٦ م قُنْبٌ غلاف نراو ظَبْيَةٌ فرج رمکة گرش
درهٔ اسب گروش ح فَرْثٌ سرکین اسب در شکم ٢ سرکین در م سرکین فُرُوثٌ ح قَائِمَةٌ یك پای اسب م پایهای
اسب ٥ دست وپای اسب قَوَائِمُ ح شَوًى چهار پای اسب م اطراف ذبح او وپایهای اسب ٥ کنارهٔ سم حَافِرٌ
سم اسب م سُنْبُكُ اسب حَوَافِرُ ح سُنْبُكٌ پیش سنب اسب ٢ میان سنب اسب سَنَابِكُ ح دَابِرَةٌ پس سنب
٥ سپس سم حَامِيَتَانِ جانب سنب م ثُنَّةٌ عقب جای موی با ب ———— شِيَةٌ نشان اسب
م یعنی نشان آتش شِيَاتٌ ح أَرْخَمُ سپید سر أَصْقَعُ زبر سر سپید ٢ زور سر سفید م فرق سر سپید
اسب أَقْنَفُ اسب سپید قفا م اسب گردن سفید أَغَرُّ سپید روی م پیشانی سفید لَطِيمٌ یك سوی روی
سپید اسب أَرْثَمُ لب زبرین سپید اسب م لب بالایین سفید أَلْمَظُ لب زیرین سپید أَرْحَلُ سپید پشت
أَنْبَطُ شکم سپید أَخْصَفُ سپید پهلو م جانب وخاصره سپید مُحَجَّلٌ دست وپای سپید اسب م چهار
پای سفید مُجَبَّبٌ پایها تا بزانو سپید ٥ تا زانو سفید بدو دست وپا مُسَرْوَلٌ پایها تا بران سپید م تا ران
سفید أَعْصَمُ سپید دست م هر دو دست سفید أَرْجَلُ پای سپید م یکپا سفید أَصْبَغُ سپید دنبال
٥ سفید دم أَشْقَرُ سرخ پُش ودنبال م یال ودم سرخ كُمَيْتٌ سیاه پش ودنبال م اسب سرخ وسیاه
وَرْدٌ ف ٥ زرده ٦ هو ما بین الاشقر والكميت بتركيه قولا وَرْدَةٌ مادهٔ او أَغْبَسُ گل رنگ اسب م ابرش
أَخْضَرُ دیزه م سبز أَدْهَمُ اسب سیاه صِنَابِيٌّ سرخ وزرد اسب ٢ بوز ٥ سپید بازو أَشْهَبُ خنگ م ابلق
سپیدی غلبه دارد بر سیاهی ٢ بوز أَبْلَقُ پیسه أَنْمَرُ پلنگ رنگ م پلنگی بَهِيمٌ یك رنگ نُكْتَةٌ خال اسب ٦ نقطه
که بر اسب بود نُكَتٌ ح با ب ———— مِضْمَارٌ جای تاختن اسب ٢ جایگاه تاختن مَضَامِيرُ ح حَلْبَةٌ
اسبان تاختنی ٥ اسپها در میدان حَلَبَاتٌ ح مُجَلٍّ اسب نخستین مُصَلٍّ است دوم ٤ دومین مُسَلٍّ اسب
سوم م سیمین تَالٍ اسب چهارم ٤ چارمین مُرْتَاحٌ پنجم م پنجمین عَاطِفٌ اسب ششم م ششمین مُؤَمَّلٌ اسب

هفتم ۶ هفتمین حَظِیٌّ اسب هشتم ۶ هشتمین لَطِیمٌ اسب نهم ۶ نهمین سُکَیْتٌ ۵ سُکَّیْتٌ اسب دهم قافُورٌ م دهمین

فِسْکِلٌ م ۳ وایسین همه ۷ یسین باب ——— عِذَارٌ افسار عُذُرٌ ح لِجامٌ لگام لُجُمٌ ح شِظَاظٌ

چوب کوفه افسار أَشِظَّةٌ ح عِنَانٌ ف ۲ دوال ۳ دوالِ کرفتن أَعِنَّةٌ ح مِقْوَدٌ بالهند ۶ هو حبل یشدّ فی الزمام او اللجام

یُقَادُ به مَقَاوِدُ ح شَکِیمَةٌ دهنه لگام ۵ حلقه لگام شَکِیمٌ ح شَکَائِمُ ح فَأْسٌ تبر لگام حَکَمَةٌ حلقه لگام ۵ حلقه

لگام زیرین حَکَمَاتٌ ح عَقْرَبَةٌ زبانه لگام ۲ میخ لگام عَقْرَبٌ م ۷ زُفَانَةٌ م ۴ سَرَّاعٌ زین دوز سَرْجٌ زین سُرُوجٌ ح حِنْوٌ

چوب زین أَحْنَاءٌ ح قَرَبُوسٌ پیش کوهه زین ۴ پیش زین قَیْقَبٌ پس کوهه زین ۴ عقب زین وِکَادٌ بند زین ۳ اولاد

احد الوکائد وهی سیور یشدّ بها القربوسان الی الوَرِکَتَیْن ۵ دوال زین أَوْرِکَةٌ ح دَفَّتَانِ هر دو سوی زین صُفَّةٌ

میانه دو قربوس مِیثَرَةٌ بالش زین مَیَاثِرُ ح غَاشِیَةٌ زین پوش غَوَاشِی ح لَبَبٌ بر بند ۶ پیش بند ۷ سینه بند

إِبْزِیمٌ زبانه بر بند ۴ حلقه سینه بند ۵ أَبَازِیمُ ح ثَفَرٌ پاردم أَثْفَارٌ ح حِزَامٌ تنگ حُزُمٌ ح حِیَاصَةٌ حلقه تنگ

بَرْطَنْجٌ زیر تنگ رِکَابٌ ف ۲ رکیب رُکُبٌ ح غَرْزٌ رکاب چوبین ۶ رکاب شُتُر، الغرز للجمل کالرکاب للفرس الغُرْضَة

للبعیر کالحزام للدابّة مِعْلَاقٌ دوال رکاب ۴ دواله رکیب مَعَالِیقُ ح سِمْطٌ م سُمُوطٌ ح بِدَادٌ بال زین بُونٌ وبُونٌ

جناغ ۲ یونه ۷ م طُهْفَةٌ م جَدْیَةٌ نمد زین ۳ نمد برابر زین از بهر خوی مِرْشَحٌ خوی چین ۲ نمد زین اسب مَرَاشِحُ ح

جُلٌّ ف جِلَالٌ ح فَرْجُوْنٌ شانه اسب فَرَاجِینُ ح مِحَسَّةٌ م ۳ کفه بیسم داغ اسب ۶ آهن داغ مِکْوَاةٌ م مَکَاوِی ح

باب ——— مَعْرَکَةٌ حربگاه ۲ لشکرگاه ۳ حَوْمَةٌ میان حربگاه فَارِسٌ سوار فَوَارِسُ ح فُرْسَانٌ ح قِرْنٌ همتا

در جنگ أَقْرَانٌ ح شُجَاعٌ دلیر شُجْعَانٌ ح بَطَلٌ م أَبْطَالٌ ح کَمِیٌّ م کُمَاةٌ ح ۵ بَاسِلٌ م عَسْکَرٌ لشکر عَسَاکِرُ ح جُنْدٌ م ۲

سپاه جُنُودٌ ح جَیْشٌ م جُیُوشٌ ح کَتِیبَةٌ لشکر گرد کرده ۲ گروهی سواران ۵ از صد تا هزار کَتَائِبُ ح مَوْکِبٌ

م مَوَاکِبُ ح مُقَدِّمَةٌ معا پیش لشکر ۲ پیش آهنگ لشکر سَاقَةٌ پس لشکر مَیْمَنَةٌ راست لشکر مَیْسَرَةٌ چپ لشکر جَنَاحٌ

یک سوی لشکر جناحان دو کناره لشکر قَلْبٌ میان لشکر طَلِیعَةٌ تلایه ۲ طلایه یعنی دیدبان طَلَائِعُ ح بَعْثٌ لشکر بجای

فرستاده بُعُوثٌ ح جَاسُوسٌ خبرجوی جَوَاسِیسُ ح رَبِیئَةٌ دیدبان رَبَایَا ح خَیَّالَةٌ سواران رَجَّالَةٌ پیادگان سَرِیَّةٌ

چهارصد مرد ۵ چهارصد سوار سَرَایَا ح صَفٌّ ف صُفُوفٌ ح سِمَاطٌ م عُدَّةٌ ساز لشکر عَدَدٌ ح عَتَادٌ

م أُهْبَةٌ م رِزْقٌ جامگی لشکر أَرْزَاقٌ ح حَرْبٌ جنگ حُرُوبٌ ح هَیْجَاءُ م وَغًی م کَرِیهَةٌ م ۳ لِقَاءٌ م وَقْعَةٌ م ۳

وَقِیعَةٌ م مَأْزِقٌ م مَأْزَمٌ م سِلْمٌ معا آشتی ۳ صُلْحٌ نَفَلٌ معا غنیمت أَنْفَالٌ ح نُفُولٌ ح فَیْءٌ م أَفْیَاءٌ

م غَنِیمَةٌ م غَنَائِمُ ح مَغْنَمٌ م مَغَانِمُ ح غُنْمٌ م غَارَةٌ تاراج غَارَاتٌ ح باب ———

طَبْلٌ دهل طُبُولٌ ح مِقْرَعَةٌ چوکان طبل مَقَارِعُ ح صَنْجٌ چنك ٣ زنج صُنُوجٌ ح دَبْدَبَةٌ طبلك ٥ دمامه دَبَادِبُ

ح كُوسٌ ف ٣ طبل بزرك ٥ دهل بُوقٌ ف ٧ بوری بیقانٌ ح صُورٌ ف صیرانٌ ح ٥ نَاقُورٌ م تَمْبُورٌ خرنای ٣ سپید

مهرۀ ترسایان ٧ سپید مهره عَلَمٌ ف ٥ نشان أَعْلَامٌ م رَايَةٌ علم خرد رَايَاتٌ ح لِوَاءٌ علم بزرك ٥ بند أَلْوِيَةٌ

ح بُنُدٌ م مَنْجَنِيقٌ ف ٣ هی التی ترمی بها الحجارة معرب واصله بالفارسية منجنيك عَرَّادَةٌ منجنيق خرد نَفَّاطَةٌ

نفت انداز با ب ـــــــ مَسْلَحَةٌ سلاح داران ٣ مردمان با سلاح مَسَالِحُ ح سَائِفٌ شمشير

دار أَمْيَلُ مرد بی شمشير رَامِحٌ نيزه دار أَجَمُّ مرد بی نيزه تَارِسٌ سپر دار أَكْشَفُ مرد بی سپر مُقَنَّعٌ خود دار

حَاسِرٌ مرد بی خود دَارِعٌ زره دار مُسْتَلْئِمٌ م نَابِلٌ تير دار شَاكٌ تمام سلاح أَعْزَلُ بی سلاح باب ـــــــ

سِلَاحٌ ساز جنك أَسْلِحَةٌ ح بِزَّةٌ م شِكَّةٌ م سَيْفٌ شمشير سُيُوفٌ ح ٥ أَسْيَافٌ ح مُنْصُلٌ م مَنَاصِلُ ح صَمْصَامٌ

شمشير بُرَّان مَشْرَفِيٌّ شمشير مشرفی ١ شمشير شامی ٣ مشرفی هو منسوب الى مشرف الشام وهی قرى من ارض العرب

تدنو الى الريف مُهَنَّدٌ شمشير هندی ٢ تيغ هندی ٣ هو المطبوع من حديد الهند ٥ شمشير هندوی هُنْدُوَانِيٌّ

م حُسَامٌ شمشير بران مُذَكَّرٌ شمشير كناره پولاد ٥ شمشير روی پولاد وميانه نرم حَدِيدٌ تيغ تيز نَصْلُ

السَّيْفِ تيغ شمشير ٥ تيزی شمشير نِصَالٌ ح نُصُولٌ ح شَفْرَةُ السَّيْفِ كناره شمشير ١ تيزی شمشير شِفَارٌ ح جَدٌّ

روی شمشير ٢ م غِرَارٌ ١ ظُبَةٌ م ظُبًى ح ظُبَاتٌ ح كَلٌّ شمشير كند فِرِنْدٌ كوهر شمشير مِقْبَضٌ دستهٔ شمشير مَقَابِضُ

ح قَائِمَةٌ م قَوَائِمُ ح غِمْدٌ نيام شمشير أَغْمَادٌ ح مِحْمَلٌ دوال شمشير مَحَامِلُ ح حِمَالَةٌ م حَمَائِلُ ح نِجَادٌ م ٥ عِلَاقَةٌ م

باب ـــــــ رُمْحٌ نيزه رِمَاحٌ ح أَرْمَاحٌ ح أَسَلَةٌ نيزهٔ دراز ٢ سر نيزه أَسَلٌ م ٥ أَسَلَاتٌ ح قَنَاةٌ

نيزهٔ بی آهن ٢ چوب نيزه ٥ نيزهٔ بی سنا قِنَاءٌ ح قَنَوَاتٌ ح قُنِيٌّ ح صَعْدَةٌ نيزهٔ راست رسته صِعَادٌ ح

رُدَيْنِيٌّ نيزهٔ ردينی ٥ نيزهٔ منسوب بزنی ردينه نام ٧ رُدَيْنٌ اسم قبيلة سَمْهَرِيٌّ نيزهٔ سمهری ٢ نيزهٔ هندی ٥ نيزهٔ

منسوب بمردی سمهر نام وَشِيجٌ درخت نيزه خَطِّيٌّ نيزهٔ خطی ٧ خط اسم قبيلة حَرْبَةٌ نيم نيزه ٥ نيزهٔ خرد حِرَابٌ

ح نَيْزَكٌ م ٢ نيزهٔ كوتاه نَيَازِكُ ح مِزْرَاقٌ زوبين مَزَارِيقُ ح سِنَانٌ آهن سر نيزه أَسِنَّةٌ ح شَبَاةُ الرُّمْحِ سر نيزه شَبًا ح

كَعْبٌ بند نيزه ٥ بيخ نيزه ، سر بند نيزه كُعُوبٌ ح أُنْبُوبٌ ميان دو بند نيزه ٥ ميان دو بيخ نيزه أَنَابِيبُ ح عَامِلٌ

نود نيزه ٢ بن نيزه ٣ وفی الديوان هو صدر الرمح دون السنان ٤ سينهٔ نيزه بيرون از آهن ٥ آهن زبر سنان عَوَامِلُ

ح زُجٌّ آهن بن نيزه ٥ آهن زير نيزه زِجَاجٌ ح باب ـــــــ قَوْسٌ كمان قِسِيٌّ ح م حَنِيَّةٌ م حَنَايَا ح

قَوَّاسٌ كمان كر مُقَوِّسٌ كمان دان وَتَرٌ زه كمان أَوْتَارٌ ح مَجْمَرٌ بلد دستهٔ كمان ٤ مقبض كمان مَعْجِسٌ م كَبِدٌ م ٢ ميان

كمان ٣ وفی الاقناع موضع السهم وفی الدیوان ما بین طرفی العلاقة سِیَةٌ خم گوشهٔ کمان سِیَاتٌ
ح فَرْضٌ رخنهٔ کمان ٥ جای زه کمان با ـــــــــــ سَهْمٌ تیر سِهَامٌ ح مِنْزَعٌ م نَبْلٌ م نِبَالٌ
ح سِهَامٌ تیرگر نَبَّالٌ م مِرْمَاةٌ تیر نشانه ٢ تیر نشانکی مَرَامِی ح مِرِّیخٌ تیر پرتاو ٤ تیر دراز چهار پر ٧
تیر پرتاب نُشَّابَةٌ تیر تُرْکَانٌ ٥ تیر بی پیکان نُشَّابٌ ح قِدْحٌ چوب تیر ٦ القدح عود السهم المبری
قبل ان یُراش وینصّل حُسْبَانَةٌ تیر خرد نَصْلٌ پیکان نُصُولٌ ح نِصَالٌ پیکان گر مِشْقَصٌ پیکان دراز
٥ مَشَاقِصُ ح مِعْبَلَةٌ پیکان پهن قِتْرٌ پیکان گرد ٤ پیکان کوچك رِیشَةٌ پر تیر رِیشٌ ح قُذَّةٌ م قُذَذٌ
فُوقٌ سوفار تیر أَفْوَاقٌ ح سَهْمٌ نَاصِلٌ تیر بی پیکان سَهْمٌ أَفْوَقُ تیر بی سوفار سَهْمٌ أَقَذُّ تیر بی پر خَتِیعَةٌ
انکشتوانه ٢ انکشت بانه ٤ زه گیر ٦ الختیعة ما یجعله الرامی فی ابهامه خَتَائِعُ ح هَدَفٌ نشانهٔ تیر
أَهْدَافٌ ح غَرَضٌ م أَغْرَاضٌ ح جَعْبَةٌ تیردان جِعَابٌ ح جَعَّابٌ تیردان دوز ٤ صدف دوز قَرَنٌ
تیردان ٤ جعبهٔ از پوست دوخته أَقْرَانٌ ح کِنَانَةٌ م کَنَائِنُ ح وَفْضَةٌ م وِفَاضٌ ح جَفِیرٌ تیردان بزرك
٦ الکنانة الواسعة ٣ خَصْلٌ پیمانهٔ تیر ٣ رِشْقٌ تیر یکدسته با ـــــــــــ سَکَّاکٌ کاردگر سِکِّینٌ
کارد سَکَاکِینُ ح شَفْرَةٌ کارد بزرك ٢ کارد کلان شِفَارٌ ح خَنْجَرٌ دشنه ٢ سیخ کارد خَنَاجِرُ ح شَعِیرَةٌ کارد
پرازوانه ٢ میان کارد ٤ میانهٔ دسته ، شیرازهٔ زه ، الشعیرة ما بین السیلان والنصاب شَعَائِرُ ح قَبِیعَةٌ
بند کارد ٣ القبیعة ما علی رأس السکین من فضة او غیرها وقد یقال لما فوق الشعیرة قَبَائِعُ ح سِیلَانٌ
دنبال تیغ کارد ٦ هو حدیدة وهی التی تدخل فی النصاب نِصَابٌ دستهٔ کارد قِرَابٌ نیام کارد ٢ غلاف
قُرُبٌ ح با ـــــــــــ دَبُّوسٌ ف ٤ گرز جُرْزٌ گرز ٣ وهو عمود من حدید مِرْزَبَةٌ و مِرْزَبَّةٌ
چوب دستی ٤ عصای آهن إِرْزَبَّةٌ م هِرَاوَةٌ عصاء ستبر هَرَاوَی ح عَصًا ف عِصِیٌّ ح عُکَّازَةٌ عصای با آهن
٤ عصای سر با آهن عَکَاکِیزُ ح ٦ اذا طالت قلیلا واستظهر بها الراعی والاعرج والشیخ وغیرهم فهی العصا فاذا استظهر
بها المریض والضعیف فهی المنسأة فاذا کانت فی طرفها عُقَّافَةٌ فهی محجن فاذا طالت فهی الهراوة فاذا کانت فیها
سنان صغیر فهی العکازة فاذا طالت شیئا وفیها سنان دقیق فهی المطرد فاذا زادت طولها وفیها سنان
عریض فهی آلة وحربة فاذا اجتمع فیها الطول والاستواء والسنان فهی القناة والصعدة والرمح سَوْطٌ تازیانه
سِیَاطٌ م أَسْوَاطٌ ح عَذَبَةٌ دوال تازیانه ٥ علاقهٔ تازیانه ٦ زفانه عَذَبَاتٌ ح م عُقْدَةٌ بند که بر دسته میزنند
عِلَاقَةٌ دوال انکشت ٤ تسمه که در دسته میکنند عَلَائِقُ ح مِخْفَقَةٌ دره دِرَّةٌ م با ـــــــــــ

زَرَدٌ زره حَلَقَةٌ م حَلَقٌ ح بغیر قیاس دِرْعٌ م دُرُوعٌ ح سَنَوَّرٌ م لبوس من قِدٍّ او کل سلاح من حدید سَابِغَةٌ
زره تمام م زره فراخ سَوَابِغُ ح مُفَاضَةٌ م ا فَاضَةٌ م فَضْفَاضَةٌ م ۶ نَثْرَةٌ م نَثْلَةٌ م زَغْفَةٌ زره نرم آهن
زَغْفٌ ح بَدَنَةٌ زره کوتاه بَدَنٌ ح ذَائِلٌ زره دراز دامن جَوْشَنٌ ف ا جبه م دراز دامن جَوَاشِنُ ح خَفْتَانٌ ف
۳ کژاکند م زره که در میان لباسی دیگر بدوزند تِجْفَاف برکستوان ۲ برکستوان اسب تَجَافِيفُ ح بَيْضَةٌ خود
بَيْضٌ ح مِغْفَرٌ م مَغَافِرُ ح تَرِكَةٌ م تَرِكٌ ح قَوْنَسٌ زبرین او قَوَانِسُ ح تَسْبِغَةٌ زبرین او مِنْطَقَةٌ کمر ۳ وفی الاقنام
المنطق والنطاق ما یشدّ به الوسط ۵ کمر اندرونی مَنَاطِقُ ح نِطَاقٌ م ۵ کمر بیرونی هِمْيَانٌ معاف طَبْيَةٌ
شانه دان ۲ کیسه چرمین تِرَاسٌ ۳ سپرکر تُرْسٌ سپر تِرَسَةٌ ح مِجَفَّةٌ م مَجَفٌّ ح جُنَّةٌ م ۵ سپر فراخ جُنَنٌ
ح مِجَنٌّ م مَجَانٌّ ح دَرَقَةٌ کلو سپر ۲ سپر چرمین ۳ سپر از پوست کلو دَرَقٌ ح باب ——— بَهِيمَةٌ چهار
پای ۵ چارپای بَهَائِمُ ح نَعَمٌ م ۲ ستوران ۵ شتر وگاو وگوسپند وبز اَنْعَامٌ ح اَنَاعِيمُ ح بَعِيرٌ اشتر ۵ شتر
بُعْرَانٌ ح اِبِلٌ اشتران آبَالٌ ح اِبِلٌ سُدًى اشتران فروگذاشته اَعْيَسُ اشتر سپید عِيسٌ ح صِرْمَةٌ گله
اشتر از ده تا چهل ۵ صِرَمٌ ح ذَوْدٌ اشتران از سه تا ده اَذْوَادٌ ح جَمَلٌ اشتر نر اَجْمَالٌ ح جِمَالٌ ح جِمَالَةٌ
معاً ح جِمَالَاتٌ معاً ح جَمَّالٌ اشتربان نَاقَةٌ اشتر ماده نُوقٌ ح نِيَاقٌ ح اَنْيُقٌ ح ۲ اَيْنُقٌ ح اَيَانِقُ ح بَوٌّ
اشتر بچه آکنده ۳ اشتر بچه مرده م پوست بچه اشتر وکاه آکنده بَكْرٌ اشتر جوان ۲ اشتر بچه ، نو زاده بَكْرَةٌ
ح اَبْكُرٌ ح بِكَارٌ ح ۵ فیه نظر فَصِيلٌ شتر بچه از شیر باز کرده فُصْلَانٌ ح رُبَعٌ بچه اشتر بهاری ۲ بگاه زاده
رِبَاعٌ ح اَرْبَاعٌ ح هُبَعٌ اشتر بچه تیرماهی ۳ بیگاه زاده ۲ نابگاه زاده هِبَاعٌ ح اِبْنُ مَخَاضٍ اشتر نرینه یک سال بدوم
درآمده بِنْتُ مَخَاضٍ ماده همچنین اِبْنُ لَبُونٍ دو ساله نر در سوم درآمده م شتر نرینه سه ساله بِنْتُ لَبُونٍ
ماده همچنین م شتر مادینه سه ساله بَنَاتُ لَبُونٍ ح حِقٌّ سه ساله نر بچهارم درآمده م شتر چهار ساله حِقَاقٌ ح
حِقَّةٌ ماده همچنین حِقَاقٌ ح جَذَعٌ چهار ساله به پنجم درآمده م شتر نرینه پنج ساله ثَنِيٌّ پنج ساله بششم در
آمده م شتر نر شش ساله ثُنْيَانٌ ح ثِنَاءٌ ح رَبَاعٍ شش ساله در هفتم درآمده ۶ هفت ساله سَدِيسٌ هفت
ساله بهشتم درآمده ۶ هشت ساله سُدُسٌ ح سَدَسٌ م سُدُسٌ ح بَازِلٌ هشت ساله بنهم درآمده بُزْلٌ ح مُخْلِفٌ
۹ ساله بدهم درآمده ۶ ده ساله مُخْلِفُ عَامٍ یازده ساله مُخْلِفُ عَامَيْنِ دوازده ساله عَوْدٌ اشتر پیر عِوَدَةٌ
ح فَحْلٌ گشن اشتر فُحُولٌ ح فِحَالٌ ح فِحَالَةٌ ح فُحُولَةٌ ح فَنِيقٌ م مُصْعَبٌ م قَرِيعٌ م فَحِيلٌ م قَرْمٌ م مُقْرَمٌ م شِقْشِقَةٌ
لهاة گشن ۶ لهاة الفحل یخرجها من فیه اذا هاج لُغْلُمٌ کفک گشن م کف دهان شتر طَرُوقَةٌ اشتر ماده بگشن رسیده

٥ جفت کشن خلفة معا اشتر آبستن مخاض نزدیک بزادن عشراء ده ماهه آبستن عشار ح قلوص اشتر
مادهٔ جوان قلائص ح ناب اشتر مادهٔ پیر انیاب ح شارف م شرف ح بدنة اشتر قربانی ٥ اشتر مادهٔ قربانی
بدن ح جلس اشتر قوی وبزرگ ٥ شتر مادهٔ قوی اجدم عنس م عذافر م اموون آن اشتر که نا الغود
حرف اشتر نزار ٣ وفی الدیوان الحرف الناقة المهزولة تشبهت بحرف الکتاب ٤ شتر لاغر نضو م انضاء
ح حلوب اشتر دوشا ٤ شتر دوشیدنی حلوبة م صفی م صفایا ح لقوح اشتر کشن افکنده لقاح ح لقحة
م لقح راحلة اشتر برنشستنی ٤ شتر سواری رواحل ح رحول م ٢ بارکش رحولة م رکوب م مطیة م مطایا
ح مطی م قعود م ٤ شتر که ساربان سوار میشود قعدة م زاملة اشتر طعام کش راویة اشتر مشک بر حمولة شتر
بارکش قرن بار ناکش اشتر شملة اشتر مادهٔ دونده ٥ بشتاب دونده شملال م عیرانة اشتر مادهٔ سخت دو نده
٢ اشتر باقوت بختی اشتر خراسانی بخت ح بختیة مادهٔ او بخاتی ح عراب شتر تازی دف بشم و نجیبه
وشیر اشتر باب ——— مشفر لب اشتره لفج شتر مشافر ح ٣ مشرف م مشافر ح حیلة
الناقة فرج اشتر ماده مقلم زه اشتر ثیل غلاف زه او کرکرة سینهٔ اشتر ٣ هی اعلی صدر البعیر ما اصاب
الارض اذا اناخ کراکر ح کلکل م کلاکل ح جران اندرون کردن اشتر ثفنة زانوی اشتر ٣ آنچ بزمین
رسد از اشتر در وقت خفتن ثفنات ح فرسن سم اشتر ٢ سنب اشتر ٣ الفرسن من البعیر بمنزلة الحافر من
الفرس فراسن ح منسم ناخن اشتر ٦ المنسم للبعیر بمنزلة الظفر للانسان والسنبك للدابة والمخلب للطائر
سنبك الفرس ظلف الثور برثن السبع مناسم ح خف نعل اشتر ٢ ژنکلهٔ اشتر ٥ موزهٔ او ، دست وپای او
اخفاف ح بعرة معا پشك اشتر ٧ پشکل شتر بعر معا ح جلة م سنام کوهان اشتر اسنمة ح تحدة بن
کوهان سدیف شحم کوهان باب ——— عرانة برس اشتر ٢ مهار چوبین ٢ برس چوبین ٥
چوب بینی شتر خشاش م اخشة ح خزامة برس موبین خزائم ح زمام مهار ازمة ح خطام م ٤
ریسمانی که یکسرش بکردن وسر دیکر ربینی شتر بسته میشود خطم ح جرس درای ٦ درای چنك اجراس
ح نسع نوار انساع ح حبال رسن تاب حبل رسن حبال ح شطن رسن دراز اشطان ح رسن ف م
ریسمان ارسان ح مثلوث رسن سه تاه مربوع رسن چهار تاه ٧ چهار تا رمة پارهٔ رسن کهنه ربقة رسن
کردن بند فریش حلقهٔ رسن ٣ الربقة الحلقة تعقد بها البهیمة والفریس حلقة من خشب تشد فی رأس
الحبل ٤ حلقهٔ چوبین ٥ چنبر نوار عقال زانو بند بطان شکم بند ٤ تنك زین بطن ح غرض م

غُرضَةٌ م تَصدِیرٌ شکم بند پیشین حَقَبٌ شکم بند پسین رَحلٌ پالان شتر رِحالٌ ج قَتَبٌ پالان

خرد ۵ م اَقتابٌ ج کورٌ پالان با مارها اَکوارٌ ج کیرانٌ ج ۴ غَبیطا پالان هودج غُبُطٌ ج قادِمَةٌ پیش پالان

قَوادِمُ ج آخِرَةٌ پس پالان شَرخانِ پیش و پس پالان قَتَدٌ چوب پالان حَقیبَةٌ ف ۳ جامه دان حَقائِبُ

ج حَوِیَّةٌ حویت ۶ کساء حَولَ السنام با ب ـــــــ بَغلٌ استر بِغالٌ ج بَغلَةٌ استر ماده بَغالٌ

استربان مُکارٍ کرای کش ۵ خربنده کَرِیٌّ م حِمارٌ خر حُمُرٌ ج اَحمِرَةٌ ج حَمِیرٌ ج عَیرٌ خرکوره ۲ خرکوره

اَعیارٌ ج فَرَأٌ م خرکوره نر فِراءٌ ج جُدَّةٌ خط بر پشت خرکوره ۳ خطّ سیاه بر پشت جُدَدٌ م اَتانٌ

خرماده اُتُنٌ ج آتُنٌ ج بَیدانَةٌ خرکوره ماده جَحشٌ خرکره نر جِحاشٌ ج جَحشَةٌ خرکره ماده

تَولَبٌ کره خرکوره ۱ خرکوره بچه با ب ـــــــ مِعلَفٌ آخور مَعالِفُ ج آرِیٌّ میخ آخور ۲

ستورگاه ۴ ستوربند اَوارِیُّ ج آخِیَّةٌ اَواخِیُّ ج عَلَفٌ ۴ خوراک چهارپایان ۲ طعام چارپا عُلُوفَةٌ ج

عِلافٌ علف فروش نَشوارٌ نشخوار رَوثٌ سرگین اسب واستر وخر اَرواثٌ ج قَضِیمٌ جو ستور ۲ جو

اسب قُضمانٌ ج عَلِیقٌ م عَلائِقُ م مِخلاةٌ توبره مَخالِی ج اِکافٌ پالان خر اُکُفٌ ج آکافٌ پالان دوز

بَرذَعَةٌ پشماکنده ۴ پشماکنده یعنی یونه ۷ یون براذع ج حِملٌ بار اَحمالٌ ج عِبءٌ م ۵ بار پشت اَعباءٌ ج

وِقرٌ م ۲ خروار ۳ خربار اَوقارٌ ج وَسقٌ م ۲ وبار خر اَوساقٌ ج با ب ـــــــ ثَورٌ گاو وگاو نر

ثِیرانٌ ج بَقَرَةٌ گاو ماده بَقَرٌ ج باقِرٌ ج بَقّارٌ گاوبان عِجلٌ گوساله ۲ گوساله نر عِجَّولٌ م عَجاجِیلُ ج عِجلَةٌ

گوساله ماده تَبِیعٌ یک ساله جَذَعٌ دوساله ثَنِیٌّ سه ساله رَباعٌ ورَباعٍ چهار ساله سَدِیسٌ پنج ساله صالِغٌ

شش ساله قَرنٌ شاخ او قُرُونٌ ج رَوقٌ م اَرواقٌ ج غَبغَبٌ چیزی که در زیر چانهٔ گاو آویخته است

غَباغِبُ ج غَبغَبٌ م ظِلفٌ سم گاو ۳ زنگلهٔ گاو وگوسفند وآهو ۴ سنب گاو اَظلافٌ ج کُراعٌ ساق گاو

۶ مستدق الساق اَکرُعٌ ج اَکارِعُ ج خِثیٌ سرگین گاو اَخثاءٌ ج جامُوسٌ گاو میش جَوامِیسُ ج ۵

نَمِشٌ آن گاو که نقطها دارد با ب ـــــــ شاةٌ گوسفند ۵ گوسپند شِیاهٌ ج شاءٌ

گوسفندان شِوَیٌّ ج غَنَمٌ م اَغنامٌ ج ضائِنٌ میش نر ضَأنٌ معاج ضَئِینٌ ج ضائِنَةٌ میش ماده نَعجَةٌ

م نِعاجٌ ج کَبشٌ میش کشن کِباشٌ ج ماعِزٌ بز نر مَعزٌ بزان مِعزَی م ماعِزَةٌ بز ماده مَواعِزُ ج عَنزٌ

م اَعنُزٌ ج عُنُوزٌ ج تَیسٌ گشن بز ۲ نهاز ۵ تکه تُیُوسٌ ج کَرّازٌ نهاز ۵ بزی که شبان رخت خود

بروی نهد قَطِیعٌ رمهٔ گوسفند ثَلَّةٌ م داجِنٌ دست آموز راجِنٌ م رَواجِنُ ج سَخلَةٌ برهٔ نو

زاده ۲ برهٔ شیر مست ۳ برهٔ شیر خواره ۵ بزغالهٔ خرد سِخَالٌ ح بَهْمَةٌ م ۴ بَرَّةٌ بزرگ از نو زاده ۵ بزغالهٔ
شیر مست بِهَامٌ ح بَذَجٌ م ۶ مَاقِئٌ وَرَئِيٌّ نَقَدَةٌ کوسفند خرد نَقَدٌ ح نِقَادٌ ح جَدْيٌ بزغاله بزر
غالهٔ بزرگ جِدَاءٌ ح عَنَاقٌ بزغالهٔ ماده عُنُوقٌ ح عَتُودٌ بزغالهٔ کیاه خورده ۴ بزغالهٔ علف خواره ۵ بچرا
آمده حَمَلٌ بره ۴ بَرَّةٌ حُمْلَانٌ ح رِخْلٌ برهٔ ماده رِخَالٌ ح جَفْرٌ چهار ماهه بَرَقٌ یك ساله بِرْقَانٌ ح خَرُوفٌ
م ۳ برهٔ کیاه خواره ۵ برهٔ تیرماهی برهٔ بچرا آمده خِرْفَانٌ ح جَذَعٌ کوسفند دو ساله ۲ بدوم در آمده
ثَنِيٌّ سه ساله ۲ بسیوم در آمده رَبَاعٍ و رَبَاعٌ چهار ساله ۲ بچهارم در آمده سَدِيسٌ پنج ساله ابپنجم
در آمده صَالِغٌ شش ساله ۲ بششم در آمده باب ـــــــــ رَقْطَاءُ کوسفند سیاه سپید
۴ کوسفند پیسه رَأْسَاءُ کوسفند سیاه سر ۴ سر سیاه واعضا سفید رَخْمَاءُ سپید سر ۵ سر سپید
وتن سیاه خَوْصَاءُ یك چشم سیاه ودیکر سپید ۴ یك چشم سیاه ویك چشم کبود دَرْعَاءُ سیاه
کردن رَحْلَاءُ سیاه پشت جَوْزَاءُ سپید میان نَبْطَاءُ سپید پهلو ۲ سپید شکم شَكْلَاءُ
سپید تهیگاه خَرْجَاءُ پایها تا تهیگاه سپید عَصْمَاءُ سپید دست ۵ یك دست سپید رَجْلَاءُ یك پای سپید
عَقْصَاءُ سروں واپس پیچیده ۲ شاخ پس پیچیده ۵ سر و سپس پیچیده قَبْلَاءُ سروں در پیش
پیچیده ۴ شاخ در پیش کج شده نَصْبَاءُ راست سرو قَصْمَاءُ شکسته سروں جَمَّاءُ بی سرو ۲
بی شاخ ۴ کوسفند بی منشور ۴ عَضْبَاءُ شاخ چپ شکسته شَرْقَاءُ کوشش بدراز شکافته جَدْمَاءُ
کوشش بیپهنا شکافته قَصْوَاءُ کرانهٔ کوش بریده خَرْقَاءُ کوشش سوراخ کرده ۴ قَرْنَاءُ کوسفند
بامنشور ثَوْلَاءُ کوسفند دیوانه أَلْيَةٌ دنبه کَبْشٌ أَلْيَانٌ میش کشن دنبه ۴ کشن دنبه آوره نَعْجَةٌ
أَلْيَانَةٌ میش دنبه آور أَمِيهَةٌ آبله کوسفند ۳ جُدَرِيٌّ م باب ـــــــــ صُوفٌ پشم کوسفند
أَصْوَافٌ ح لِبَدٌ م وَبَرٌ پشم اشتر أَوْبَارٌ ح شَعْرٌ موی بز سَبَدٌ م مِرْعِزَاءُ پشم بز مِرْعِزَّى م عِهْنٌ پشم
رنکین عُهُونٌ ح جِزَّةٌ پشم بریده وبرهم پیچیده جَلَمَانِ دو کارد وَذَحٌ آنچ بدنبال کوسفند از سرکین
وغیره ما یتعلق فی اذناب الشاء وارفاغها من ابعارها وابوالها فیجف باب ـــــــــ خِلْفٌ پستان
پستان معلق ۴ پستان شتر ۵ پستان کوسفند أَخْلَافٌ ح ضَرْعٌ م ضُرُوعٌ ح طُبْيٌ سعام ۲
پستان سباع واسب وخر ۳ پستان آهو ۴ پستان کاو وکوسفند أَطْبَاءٌ ح باب ـــــــــ
وَحْشِيٌّ چهارپای دشتی ۴ جانور دشتی وَحْشٌ ح وُحُوشٌ ح ظَبْيٌ آهو ظِبَاءٌ ح ظَبْيَةٌ آهوی ماده

ظَبَيَاتٌ ح غَزَالٌ بچهٔ آهو غِزْلَانٌ ح خِشْفٌ م بچهٔ آهو نو زاده رَشَأٌ م آهو بچهٔ شاخ نو سر زده
شَادِنٌ م ٣ هو الذی طلع قرناه م آهو بچهٔ یکساله ٤ الطلا ولد الظبیة اوّل ما یُولَد ثم الخِشف
والیعفور ثم الرشأ ثم الجدایة والغزال والشادن ثم الجذع ثم الثنی الی ان یموت رِئْمٌ آهو سپید
أَرْآمٌ ح أَعْفَرُ آهوی سرخ عُفْرٌ ح مَهَاةٌ ماده گاو دشتی ٣ المهاة بقرة الوحشی الانثی والذکر
٤ گوزن ماده مَهًا ح شَاةٌ گاو دشتی نر م گوزن نر شِيَاةٌ ح جُؤْذُرٌ معا بچهٔ گاو دشتی م گوساله گوزن
جَآذِرُ ح صُوَارٌ معا رمهٔ گاو دشتی ٤ رمهٔ گوزن رَبْرَبٌ م إِجْلٌ م آجَالٌ ح سِرْبٌ م ٤ أَسْرَابٌ ح
أَرْنَبٌ خرگوش أَرَانِبُ ح خُزَزٌ خرگوش نر خِزَّانٌ ح عِكْرِشَةٌ خرگوش ماده خِرْنِقٌ بچهٔ خرگوش وَعْلٌ بز
کوهی أَوْعَالٌ ح وُعُولٌ ح إِيَّلٌ معا نر بز کوهی أُرْوِيَّةٌ ماده بز کوهی أَرَاوِيُّ ح أَرْوَى ح عُفْرٌ بچهٔ بز کوهی أَعْفَارٌ
ح صَدَعٌ معا بز کوهی رسیده صُدُوعٌ ح باب سَبُعٌ دد ٢ دده م درنده سِبَاعٌ ح
أَسَدٌ شیر أُسُودٌ ح أُسْدٌ ح لَيْثٌ م لُيُوثٌ ح ضِرْغَمٌ م ضَرَاغِمُ ح ضِرْغَامٌ م رِئْبَالٌ م غَضَنْفَرٌ م ضَيْغَمٌ
هِزَبْرٌ م ضُبَارِمٌ م هُبَارِمَةٌ م خُبَعْثِنَةٌ م عَنْبَسٌ م حَيْدَرٌ م حَيْدَرَةٌ م حَارِثٌ م دِلْهَاثٌ م لَبُؤَةٌ ولَبْوَةٌ
شیر ماده شِبْلٌ بچهٔ شیر أَشْبَالٌ ح بُرْثُنٌ چنگال درندها ٣ چنگال شیر ٥ پنجهٔ شیر بَرَاثِنُ
ح مِخْلَبٌ م مَخَالِبُ ح ذِئْبٌ گرگ ذِئَابٌ ح ذُؤْبَانٌ ح سِيدٌ م سِيدَانٌ ح أَوْسٌ م عَسْعَسٌ م خَمْعٌ
أَخْمَاعٌ ح سِرْحَانٌ م سَرَاحِينُ ح ٥ أَبُو جَعْدَةَ کنیت گرگ سِمْعٌ بچهٔ گرگ ٤ بچهٔ گرگ که از کفتار بوده باشد
سِلْقَةٌ گرگ ماده ثَعْلَبٌ روباه ثَعَالِبُ ح ثَعْلُبَانٌ روباه نر ثُرْمُلَةٌ روباه ماده ٥ صَيْدَنَةٌ م تُتْفُلٌ معا
بچهٔ روباه ضَبُعٌ کفتار ٤ کفتار ماده ضِبَاعٌ ح ضِبْعَانٌ کفتار نر فُرْعُلٌ بچهٔ کفتار زُرَافَةٌ معا اشترگاو
پلنگ دُبٌّ خرس دِبَبَةٌ ح دَيْسَمٌ بچهٔ خرس فَهْدٌ یوز ٦ پارس فُهُودٌ ح فَهَّادٌ یوزبان نَمِرٌ پلنگ نُمُورٌ ح
فِيلٌ پیل فُيُولٌ ح فَيَّالٌ پیلبان دَغْفَلٌ بچهٔ پیل خِنْزِيرٌ خوک خَنَازِيرُ ح هُلْبٌ موی خوک ٦ پشم
خوک ٥ سِرْخَابٌ موی خوک که بدان چیزی دوزند خِنَّوْصٌ بچهٔ خوک خَنَانِيصُ ح قِرْدٌ کپی ٤ حمدونه ٥ میمون
قِرَدَةٌ ح قُرُودٌ ح قِشَّةٌ حمدونه ماده ٤ کپی ماده ٤ میمون ماده رُبَّاحٌ حمدونه نر ٢ کپی نر ٤ میمون نر
كَلْبٌ سگ كِلَابٌ ح ٦ أَكْلُبٌ ح أَكَالِبُ ح كَلْبَةٌ سگ ماده كَلَّابٌ سگ بان كَلَابِزِيٌّ م كَلَابِزَةٌ ح زِئْنِيٌّ
سگ خرد ٢ سگ بچه ٣ یوزک ٤ سگ زغر عُزْبُجٌ معا سگ شکاری ضِرْوٌ م ضِرْوَةٌ ماده او أَضْرٍ ح ضِرَاءٌ
ح سَلُوقِيَّةٌ سگ سلوقی ٦ وهی منسوبة الی سلوق قریة بالیمن جِرْوٌ ملد سگ بچه ٦ ولد کل سبع جِرَاءٌ

ولد کل طائر فرخ ولد کل وحشیة طلا ولد کل انسان طفل جراء ح أجرٍ ح بساجور کردن بند سگ ۲ پلهنگ
سگ سواجیر ح إبن آوی شغال بنات آوی ح ابن عرس راسو بنات عرس ح ظربان شغاره سنور گربه
سنانیر ح هرّ م ۵ گربهٔ نر هررة ح هرّة گربهٔ ماده هرر ح ضیون گربهٔ دشتی ۵ سمسم گربه یتبوع بچهٔ
گربه یتابیع ح با ب ــــــــ هامة جنبنده ۳ الهامة ما یقتل من ذوات السموم والسامّة
ما لا یقتل منها ۴ همه جانور زهردار هوام ح ضبّ سوسمار ضباب ح ضبّة ماده او اهی انثی الضب
ولها فرجان وللضب نزکان النزک ذکره المکن بیضه الکشیة شحمه المکون والممکن الضبة التی جمعت
بیضها فی بطنها حسل بچهٔ سوسمار حسول ح ورل مانند سوسمار ۳ وفی السامی چیزیست کهتر از سوسمار
ودراز دنبال دارد ۵ نوعیست از سوسمار ورلان ح قنفذ خار پشت قنافذ ح شیهم ذکر خار پشت
سلحفاة سنگ پشت ۵ باخه ، کشف سلاحف ح غطاءة غنده ، کرباسو ۳ دابة اکبر من الوزغة ۴ کرباسوی کلان
۵ کربسه عظاءة ح سام أبرص کرباسه ۲ خرصوله ۵ نوعیست از کربسه سوامّ أبرص ح وزغة بچهٔ کرباسه ۵ م وزغ
م ۲ ضفدع وزغ ضفادع ح ۲ تحیلة کرباسوک سبز ۲ حرذون ۵ م حرادین ح حرباء آفتاب پرست حرابی
ح حرباءة ماده او أم حبین م عقرب کژدم عقارب ح عقربان کژدم نر شبدعة م ۵ جرارة کژدم ماه
زبانی سرو کژدم ۶ سرون کژدم ۵ شاخ کژدم شولة دم کژدم شوکة نیش کژدم ۴ نیشتر کژدم شباة م ۲ سر نیش
کژدم إبرة م ۲ سوزن کژدم إبر ح حمة زهر کژدم تریاق ودریاق فادزهر ۵ تریاک حیّة مار حیّات ح
أیم معام حنش م ۶ کل ما یصاد من الطیر والهوام شجاع ۲ أشجع م ۱ وهو الذکر الجری من الحیّات سلخ الحیّة
پوست مار أفعی مار ماده ۲ تیر مار أفاعی ح أسود مار سیاه أساود ح أرقم مار پیسه ۴ مار ابلق ۵ مار
سیاه سپید أراقم ح صلّ مار کشنده ۴ مار فسون کار نکننده أصلال ح صلال ح تنّین اژدرها ثعبان
م ۴ مار بزرگ ثعابین ح حفّاث مار بی زهر ۴ عثمان مار بچه شیطان مار سپید م وهو ذو العرف
قبیح الوجه جانّ مار سپید خرد دورمغ مار ۲ دورماز م خرشاء پوست مار حراشیّ ح سمّ زهر
مار سموم سمام ح فأرة موش فار ح ۵ أم راشد کنیت موش جرذ موش نر ۵ موش دشتی ، موش خرد
جرذان ح درص بچهٔ موش درصة ح أدراص ح یربوع موش دشتی یرابیع ح زبابة کر موش زباب ح
خلد کور موش ۵ خلدة ح جیهبوق ۵ جیهقون سرکین موش ۳ رهطاء سوراخ موش ۵ دیلم هر کجا که موش
گرد آید با ب ــــــــ حشرة جنبندگان خرد ۵ جانور خرد حشرات ح نملة مور نمل ح نمال

ح ذرّة مورخرد ٧ مورچهٔ خرد ذرّ ح سمسمة مورچهٔ سرخ سماسم ح مازة خایهٔ مور زبانا آنچ مور
در دهن وی آورد نملة شبش قمل ح صؤاب رشك صئبان ح برغوث کیک براغیث ح قراد کنه
قردان ح حلمة کنهٔ بزرگ حلم ح ٦ قال الاصمعی اوله قمقامة صغیر جدا ثم حمنانة ثم قراد ثم حلمة
ثم علّ وطلح ٥ حمنانة کنهٔ خرد عنکبوت تننده عناکب ح خدرنق تننده ز سرفة چوب
خور ٢ کرم درخت ٤ چوب خواره ٥ کرم چوب ، کنژهٔ چوب أرضة م دابة الارض سوسة دیوك جامه
٢ شبشهٔ گندم ٤ دیوچك جامه ، شبشه ه کنژهٔ غله ٧ کرم جامه سوس ح عثة م حمار قبان معا
خرك زمینی ٨ خرك زمین ٧ جانوری بود مانند ملخ نبر نوعیست از قراد ٤ النبر دویبة شبیهة
بالقراد اذا دبت علی البعیر تورّم مدبّها أنبار ح نبار ح دودة کرم دود ح دیدان ح بنات وردان
آنچ در نجاست از کرمها علق زلو ٢ دیوچه ٥ زروك ٧ زالو شبث چهل پای ١ هزار پای ٣ وهو دود یسقط
من شجر الخلاف فیشبث بما دبّ علیه شبثان ح جعل سرگین گردان ٢ خبزدوك نر جعلان
ح خنفساء معا مادهٔ او م خبزدوك ماده خنافس ح ذروح عروسك ٣ کاغنه ذراریح ح ذرحرح
م جرادة ملخ جراد ح دباة ملخ خرد ٤ ملخ نپرنده دبی ح جندب معا ملخ نر جنادب ح زنبور
ف ٢ منج ٤ منج بزرگ زنابیر ح خشرم خانهٔ زنبور کوارة م خلیّة م نحلة زنبور انگبین نحل ح یعسوب
زنبور نر ٢ شاه زنبوران ٣ الیعسوب ملك النحل ومنه قیل للسیّد یعسوب قومه ٤ امیر منج یعاسیب
ح دبر جماعت نحل دبار ح أدبر ح نملة دیوك کندم ٤ شبش کندم نمل ح صرار اللیل آنك بشب
بانگ کند ٣ الصرار جزد وفی الساهی تزّد وهو جراد اسود یکون فی الزرع فراشة پروانه فراش ح
ذباب مکس ٤ مکس سیاه ذبان ح قمعة مکس اشتر قمع ح شذاة مکس سگ شذی ح نعرة مکس خر
نعر ح همجة مکس گاو ٦ الهمجة ذباب صغیر کالبعوض یسقط علی وجوه الغنم والحمیر واعینها همج ح قرقس مکس
بیابان بعوضة پشه بعوض ح بقّة پشهٔ بزرگ ٢ پشهٔ خرد بقّ ح با ——— طائر مرغ پرنده
طیر ح اطیار ح طیور ح جارحة مرغ شکاری جوارح ح باز باز بیزان ح بزاة ح أبواز ح سباقا البازی
دو پای بند باز ٥ دوالهاء پای باز بیزار بازیار بیازرة ح صقر چرغ ٣ واسمه لشدة صوته صقور ح
أجدل ٤ چرغ أجادل ح سوذق معا م سوذنیق م سوذانق م غطاب م حادج م زرّق شاهین ٤ باز سپید
٥ جوزه ژکای عقاب مردار خوار عقبان ح باشق باشه ٤ واشه بواشق ح صرد ستوچه ٢ ستوچهٔ کرنه

٥ وركاك ٦ شير كنجشك صِرّدانٌ ح أَخطَبُ م حِدَأَةٌ زغن ٤ بازك ترکی ٥ غليواج حِدَأٌ ح يُؤيُؤٌ ازك
تركى ٦ طائر من الجوارح يشبه الباشق يَآئٌ ح نَسْرٌ كركس نُسُورٌ ح قَشْعَمٌ كركس پير قَشَاعِمُ
ح مَضْرَحِیٌّ كركس سپيد مَضْرَحِيَّاتٌ ح بابـــــــــــــــ بُغَاثٌ مرغان خرد عُصْفُورٌ
كنجشك عَصَافِيرُ ح نُغَرَةٌ كنجشك بچه نُغَرٌ ح نِغْرَانٌ ح قُبَّرَةٌ چكاوك ٣ وفى السامى چكوك قُبَّرٌ ح
حُمَّرَةٌ سرخك ٣ كنجشك سرخ ، وفى القانون بنجشك سرخ ٥ سرخ سر حُمَّرٌ ح دُخَّلٌ نوعيست از مرغان
خرد سُودَانِيَّةٌ ق م طويلة الذنب وقد تسمى العصفور الاسود تاكل العنب والجراد دَخَاخِلُ ح صِفْرِدٌ زول
٣ طائر يسميه العامة ابا المليح ٥ بنجشك زرد ٧ خول صَفَارِدُ ح وَصْعَةٌ دالك وزه ٣ طيرغله ٤ دال بزه ٦
كاسكنه وَصَعٌ ح صَعْوَةٌ كنجشك كوچك ٢ دال بزه ٥ ف صَعْوٌ ح صِعَاءٌ ح صُفَارِيَّةٌ مرغ زرد ٢ زرد چغو
٣ كنجشك زرد ٤ زردك ٥ چكاوك ٦ زردج مُكَّاءٌ شبا وريب ٤ شباويب تُنَوِّطٌ كيبو ٢ كيّو ٥ كبوك
خُفَّاشٌ شب پره ٤ شپَره ٥ شپره خَفَافِيشُ ح خُطَّافٌ فراستوك ٢ فراشترك ٣ فاشترك ٤ پرستو ٥ فراشتو
٧ پرستك خَطَاطِيفُ ح وَطْوَاطٌ م عُوَّارٌ م عُوَصْقٌ وعَوْهَقٌ جَبَلِيٌّ پرستوی کوهی زُرْزُورٌ وزُرَزُورٌ سار
تَمَامَةٌ فاشترك كوهى ٢ مانند فراشترك ٥ خر فراشتوك ٧ بائز ترك كوهى جَصَّانَةٌ مرغ آبى ٦ زرد پاى
قَارِيَةٌ سار سبز ٣ طائر قصير الرجل طويل المنقار اخضر الظهر قَوَارِي ح حَمَامَةٌ كبوتر حَمَامٌ ح حَمَائِمُ
ح يَمَامَةٌ كبوتر خانگى يَمَامٌ ح يَمَائِمُ ح ٣ اليمام الحمام الوحشى وهو طير صحراء وهذا قول الاصمعى وكان الكسائى
يقول الحمام هو البرىّ واليمام هو الذى يألف البيوت هَدِيلٌ كبوتر نر عِكْرِمَةٌ كبوتر ماده عَكَارِمُ ح جَوْزَلٌ
كبوتر بچه جَوَازِلُ ح قُمْرِيٌّ ف قَمَارِيُّ ح سَاقُ حُرٍّ قمرى نر قَفَصٌ ف أَقْفَاصٌ ح جَدِيلَةٌ م ٥ جَدَائِلُ
ح تِمْرَادٌ كبوتر خانه ٣ آشيانه كبوتر تَمَارِيدُ ح قَبْجَةٌ كبك قَبْجٌ ح قِبَاجٌ ح حَجَلَةٌ كبك ماده حَجَلٌ ح حِجْلَى ح
يَعْقُوبٌ كبك نر يَعَاقِيبُ ح تَيْهُوجٌ م تيهو دُرَّاجٌ تذرو ٣ طائر اصغر من الطاووس له صوت مليح
٧ تذرو چك دَرَارِيجُ ح حَيْقُطَانٌ تذرو نر تَذْرُجٌ سعام تَذَارِجُ معاح تَذْرُجَةٌ معاح قَطَاةٌ سفرود
٣ اسفرود قَطًا ح حُبَارَى خرجال ٢ جرز ٤ حُبَارَيَاتٌ ح خَرَبٌ خرجال نر ٢ جرز نر خِرْبَانٌ ح نَهَارٌ جوجه
جرز نُهُرٌ ح نَعَامَةٌ اشتر مرغ ٥ شتر مرغ نَعَامٌ ح نَعَائِمُ ح ظَلِيمٌ اشترمرغ نر ظِلْمَانٌ ح هَيْقَمٌ م هَيْقٌ
م هَيْقَةٌ اشترمرغ ماده رَأْلٌ بچه او رِئَالٌ ح رِئْلَانٌ ح إِوَزَّةٌ مرغ آبى بزرك إِوَزٌّ ح قَلَوْلَى م بَطَّةٌ ف ٥
بَطٌّ ٦ مرغ آبى كوچك بِطَاحٌ نُحَامٌ مرغ آبى سرخ ٢ سرخاب ٤ سرخ آبى طير مثل القمرى دُبْسِيٌّ سوسيچه

كُرْكِيٌّ كلنك لَقْلَقٌ ف ٣ لكلك ٣ قَعْقَعٌ م كَرَوَانٌ چوبینه ٢ جوینه كِرْوَانٌ ح كِرَاجوبينه ٢ نر لَيْلٌ بچه ٢ لو

هُدْهُدٌ پوپو ٢ پوبش هَدَاهِدُ ح هَامَةٌ جُغْد ٢ كوف هَامٌ ح صَدًى جغد نر ٢ كوف نر ٢ أَصْدَاءٌ

ح بُومَةٌ ف ٣ ولم يَفْصِل صاحب الصحاح بينهما. فقال الهامة طائر من طير الليل وهو الصدا ثم قال في

باب الياء الصدا ذكر البوم بُومٌ ح فَيَّادٌ. بوم نر شِقِرَّاقٌ معا كاسكينه ٢ مرغ سياه ٦ شِرِقْرَاقٌ م

أَخْيَلُ م ٣ مرغ كافر ٥ كرايه سُمَانَى ورتيج سَلْوَى م طَاوُسٌ وطَاوُوسٌ ف طَوَاوِيسُ ح فَاخِتَةٌ ف فَوَاخِتُ

ح بُلْبُلٌ هزار دستان بَلَابِلُ ح عَنْدَلِيبٌ هزار دستان نر عَنَادِبُ ح بَبْغَاءُ طوطى ٢ طوطك بَبْغَاءٌ

م عَنْقَاءُ سيمرغ ٣ طائر معروف الاسم مجهول الجسم رَخَمَةٌ استخوان رند ٢ استخوان خوار رَخَمٌ ح

أَنُوقٌ استخوان رند نر ٣ استخوان خور نر غُرَابٌ كلاغ ٧ زاغ غِرْبَانٌ ح حَاتِمٌ كلاغ سياه نُحَافٌ م غراب

القَيْظ ٥ كلاغ تابستانى أَبْقَعُ كلاغ پيسه ٢ زاغ پيسه زَاغٌ ف زِيغَانٌ ح وَرَشَانٌ كبوتر با طوق ٢ نر

كبوتر ٢ كبوتر دشتى وِرْشَانٌ ح مَالِكُ الحَزِين بوتيمار عَقْعَقٌ عكه ٢ كلاج عَقَاعِقُ ح كُنْدُشٌ ٢

ضُوَعٌ مرغ شب ٥ درخت آويز ٦ الضوع الذكر من البوم او من الهام شُرْشُورٌ ستور بانك ٢ ستور بانك لوا

دَجَاجَةٌ ماكيان ٧ ماكيانه دَجَاجٌ ح ٥ دَجَاجَاتٌ ح فُرُّوجٌ چوزه ٢ ماكيان ٢ چوچه ٢ ماكيان ٧ چوزه

فَرَارِيجُ ح دِيكٌ خروس ٥ خروس نر دِيَكَةٌ ح عِفْرِيَةٌ تاج خروس ٢ خوزه خروس ٢ خواجه خروس ٢ عفرية

الديك وعُرْفُهُ لحمة اعلى رأسه الرعثتان اللحمتان تحت منقاره البُرَائِلُ ريش عُنُقِه مِنْقَارٌ

تك مرغ ٥ نول مرغ مَنَاقِيرُ ح حَوْصَلَةٌ علف دان مرغ ٥ چينه دان مرغ حَوَاصِلُ ح قَانِصَةٌ اندرون

مرغ قَوَانِصُ ح مِخْلَبٌ چنك مرغ ٥ چنكال مرغ صِيصَةٌ ٦ صِيصِيَةٌ چنكال كه در عقب پا بست

٢ الصبع الطائر خلف رجله جَنَاحٌ بال مرغ أَجْنِحَةٌ ح زِفٌّ پر كوچك ٦ صغار ريش الطائر والنعام

قَادِمَةٌ پر پيشين ٢ شَهِيرٌ ٥ پر پيش بال قَوَادِمُ ح خَافِيَةٌ پر پسين ٢ پرى كه در عقب شهير است

٥ پر خرد پس بال خَوَافِي ح ذُنَابَى دنبال مرغ ٢ دم مرغ زِمِجَّى منبت دنبال مرغ زِمِكَّى م بَيْضَةٌ تخم مرغ

٢ خايه مرغ ٢ مرغانه بَيْضٌ ح قَيْضٌ پوست بيرونى خايه ٢ پوست تخم مرغ غِرْقِئٌ پوست اندرونى خايه

٢ پرده مرغانه مَاحٌ سپيده خايه ٢ سفيده تخم مرغ مُحٌّ زرده او ٢ زردى مرغانه فَرْخٌ چوزه مرغ فِرَاخٌ

ح أَفْرَاخٌ ح أَفْرُخٌ ح با ــــــــــ أَبْيَضُ يَقَقٌ معا سخت سپيد أَبْيَضُ نَاصِعٌ ٢

أَسْوَدُ أَسْفَعُ سخت سياه أَسْوَدُ غِرْبِيبٌ م أَسْوَدُ حَالِكٌ م أَسْوَدُ يَحْمُومٌ ٢ أَصْفَرُ فَاقِعٌ سخت زرد أَصْفَرُ نَاصِعٌ م

أَحْمَر قَانِئٌ سخت سرخ ٣ أَخْضَر نَاضِرٌ سخت سبز أَكْهَب لَامِعٌ سخت كبود با ب ــــــــــ
بَابَةٌ گونه ٦ البابة الوجه يقال هذا من بابتى اى من الوجه الذى اريده او يصلح لى جِنْسٌ م أَجْنَاسٌ ح
نَوْعٌ ف ٦ الجنس هو المقول على كثيرين مختلفين بالحقائق كالحيوان والنوع هو المقول على كثيرين مختلفين
بالعدد كالانسان هذا هو الاصل أَنْوَاعٌ ح صِنْفٌ معا م أَصْنَافٌ ح صُنُوفٌ ح طَوْرٌ م أَطْوَارٌ ح طَرْزٌ م أَطْرَازٌ
ح طُرُوزٌ خِيفٌ م أَخْيَافٌ ح فَنٌّ م فُنُونٌ ح ضَرْبٌ م ضُرُوبٌ ح لَوْنٌ م أَلْوَانٌ ح إِسْمٌ نام أَسْمَاءٌ ح أَسَامِي ح
شَيْءٌ چيز أَشْيَاءٌ ح هَنَةٌ چيزك هَنٌ ح مُصْمَتٌ چيزيك رنك م يكنوع چيزى غُفْلٌ بى نشان ٤ چيزى كه
بى نشان است أَغْفَالٌ ح صِيتٌ آوازه ٢ جاو دَخَلٌ معا عيب ٤ عيب وفساد شَنَارٌ م عُوَارٌ معا م
غَرَضٌ مقصود ٤ خواست ٥ مُراد أَغْرَاضٌ ح حَاجَةٌ نياز حَاجَاتٌ ح حَوَائِجُ ح مَأْرَبَةٌ معام مَآرِبُ ح لُبَانَةٌ
م لُبَانَاتٌ ح وَطَرٌ م أَوْطَارٌ ح شُفْعَةٌ ف ٦ حق همسايه غَايَةٌ پايان ٢ سر انجام ٥ نهايت ٢ پايان كار غَايَاتٌ
ح غَايٌ ح نِهَايَةٌ م ٦ عاقبه نِهَايَاتٌ ح حَدٌّ م ٦ الحد الحاجز بين الموضعين ومنه حدود الحرم والدار وقول
العلماء لحقيقة الشيء حد لانه جامع مانع وحدود الله احكامه الشرعية لانها مانعة من التخطى الى ما وراءها
ويقال لمحارمه ومناهيه حدود لانها ممنوع عنها ومنه تلك حدود الله فلا تقربوها حُدُودٌ ح ٥ مَرٌّ
م قُصَارَى م قُصْوَى م مَدًى م شَأْوٌ م أَمَدٌ م آمَادٌ ح طَوْرٌ م أَطْوَارٌ ح مَغَبَّةٌ ٧ مَغَبٌّ م ٢ عاقبت ٢
غِبٌّ م عَاقِبَةٌ م عَوَاقِبُ ح أَوَّلٌ آغاز كار أَوَائِلُ ح آخِرٌ پس كار أَوَاخِرُ ح آخَرُ ديكر مرد ٢ شوهر دومين
آخَرُونَ ح أُخْرَى ديكر زن م زن دومين أُخْرَيَاتٌ ح أُخَرُ ح فَاتِحَةٌ اول كار خَاتِمَةٌ آخر كار حَالٌ ف
أَحْوَالٌ م حَالَةٌ م حَالَاتٌ ح بَالٌ م طَوْرٌ م أَمْرٌ كار أُمُورٌ ح شَأْنٌ م شُؤُونٌ ح خَصْلَةٌ كار نيك خِصَالٌ ح
خَلَّةٌ م خِلَالٌ ح خَطْبٌ كار بزرك خُطُوبٌ ح خُطَّةٌ م ٥ كار دشوار وَرْطَةٌ كار دشوار ٤ كار زور هلاك
بَأْسٌ م ٥ تنكى يَأْسٌ ف اميدى ٧ نوميدى غَمْرَةٌ دشوارى ٤ تنكى ٤ الغمرة الشدة والرجاء ضدها غَمَرَاتٌ
ح غِمَارٌ ح دِيَةٌ خون بها ٥ مالى كه در عوض خون ستانند دِيَاتٌ ح حَمَالَةٌ ديت بلو داشتنم ٤ بر دمان
بار شدة خون بها ٥ م أَرْشٌ ديت جراحت ٤ ديت زخم أُرُوشٌ ح مُؤْنَةٌ رنج ٤ زحمت سعى ٢ زحمت مَؤُونَةٌ
ح مَؤُونَةٌ م مُؤُونَاتٌ ح عَوْرَاءُ سخن زشت ٢ سخن بد ٤ سخن بى عقل عَيْنَاءُ سخن نيك ٤ سخن با عقل ٥
سخن خوب تُرَّهَةٌ سخن بيهوده ٤ سخن باطل تُرَّهَاتٌ ح أُحْدُوثَةٌ كار نو بَرْزَخٌ جدايى ميان
دو چيز ٤ ميان مرده وزنده شدن بَوْنٌ دورى ميان دو چيز بَيْنٌ م ميان وجدايى ميان و دورى

المضمرات با طاقةٌ ١ تا ٢ قُوّةٌ تا ٢ اُثْناءٌ ٣ ثِنْيٌ ٣ اَضْعافٌ ٣ دو چندان ٥ دو تا ضِعْفٌ

مرفوع منفصل، هُوَ او مرد ٣ آن یك مرد هُما ایشان دو مرد هُمْ ایشان همه مردان

٢ ایشان کروهی مردان هِيَ او زن ٣ آن زن هُما ایشان دو زن هُنَّ ایشان همه زنان ٢ ایشان کروهی زنان

اَنْتَ تو مرد اَنْتُما شما دو مرد اَنْتُمْ شما همه مردان اَنْتِ تو زن اَنْتُما شما دو زن اَنْتُنَّ شما همه زنان

اَنَا من ٣ من مرد و زن نَحْنُ ما ٣ ما مردان وزنان منفصل منصوب، اِيّاهُ او مردرا

٣ آن مردرا اِيّاهُما ایشان دو مردرا اِيّاهُمْ ایشان همه مردانرا ٣ آن مردانرا اِيّاها او زنرا اِيّاهُما ایشان دو زنرا

اِيّاهُنَّ ایشان همه زنانرا اِيّاكَ تو مردرا اِيّاكُما شما دو مردرا اِيّاكُمْ شما همه مردانرا اِيّاكِ تو زنرا اِيّاكُما شما دو

زنرا اِيّاكُنَّ شما همه زنانرا اِيّايَ مرا ٢ سرمرا اِيّانا مارا ٢ سرمارا متصل مجرور،

غُلامُهُ غلام او مرد غُلامُهُما غلام ایشان دو مرد غُلامُهُمْ غلام ایشان همه مردان غُلامُها غلام او زن غُلامُهُما

غلام ایشان دو زن غُلامُهُنَّ غلام ایشان همه زنان غُلامُكَ غلام تو مرد غُلامُكُما غلام شما دو مرد غُلامُكُمْ

غلام شما همه مردان غُلامُكِ غلام تو زن غُلامُكُما غلام شما دو زن غُلامُكُنَّ غلام شما همه زنان غُلامِي غلام

من غُلامُنا غلام ما متصل مرفوع، ضَرَبَ بزد او مرد ضَرَبا بزدند ایشان دو

مرد ضَرَبُوا بزدند ایشان همه مردان ٢ بزدند ایشان کروهی مردان ضَرَبَتْ بزد او زن ضَرَبَتا بزدند ایشان دو زن

ضَرَبْنَ بزدند ایشان همه زنان ضَرَبْتَ بزدی تو مرد ضَرَبْتُما بزدید شما دو مرد ضَرَبْتُمْ بزدید شما همه مردان

ضَرَبْتِ بزدی تو زن ضَرَبْتُما بزدید شما دو زن ضَرَبْتُنَّ بزدید شما همه زنان ضَرَبْتُ بزدم من ٢ بزدم مرد وزن

ضَرَبْنا بزدیم ما ٢ بزدیم ما مردان وزنان متصل منصوب، ضَرَبَهُ بزد آن

مرد او مردرا ضَرَبَهُما بزد او ایشان دو مردرا ضَرَبَهُمْ بزد او ایشان همه مردانرا ضَرَبَها بزد او زنرا ٣

بزد آن یك مرد آن یك زنرا ضَرَبَهُما بزد ایشان دو زنرا ضَرَبَهُنَّ بزد ایشان همه زنانرا ضَرَبَكَ بزد او تو

مردرا ضَرَبَكُما بزد او شما دو مردرا ضَرَبَكُمْ بزد او شما همه مردانرا ضَرَبَكِ بزد او تو زنرا ضَرَبَكُما بزد او شما دو زن

ضَرَبَكُنَّ بزد شما همه زنانرا ضَرَبَنِي بزد مرا ضَرَبَنا بزد مارا با ــــــ قَبْلَ پیش

بَعْدَ پس فَوْقَ زبر تَحْتَ زیر قُدّامَ فراپیش اَمامَ ٣ دُونَ فروترم فروتر وفراپیش ودیکر وغیر ٥ فرود

وَراءَ پس وپیش ٥ پس خَلْفَ پس ٣ قُبالَةَ برابر تُجاهَ ٣ اِزاءَ ٣ حِذاءَ ٣ تِلْقاءَ ٣ كَيْتَ وَكَيْتَ چنین وچنین

٣ اینقدر اینقدر، مثل این مثل این ٥ ایدون ایدون ذَيْتَ وَذَيْتَ ٣ حَيْثُ آنجا ٣ کجا حَيْثُما هرکجا ٣

آنجا ل۷ آنجا که مَهْمَا هرچه ۲ هرچ ۲ هر وقت باشد ۵ هرچند که چند هُنَا اینجا هَاهُنَا م هُنَاكَ آنجا هُنَالِكَ م هَنَّا م

ثَمَّ ۲ قَطُّ معا هرگز اَلْبَتَّةَ ناچار ۵ هیچ اَبَدًا همیشه سَرْمَدًا م ۵ پیوسته لَمَّا چون ۲ لِمَاذَا چرا قِبَلَهُ بر وی نزدیک

۲ نزد او عِنْدَهُ م عِنْدِي نزد من عِنْدَنَا نزد ما عِشْرُونَ دِرْهَمًا فَصَاعِدًا بیست درم و زیادت لَدَيْهِ نزدیک وی

لَدَى رَجُلٍ نزدیک مرد ۵ در پیش مرد لَدَيْكَ نزدیک تو لَدَيَّ نزدیک من ۵ در پیش من لَدَيْنَا نزد ما ۵ در پیش

ما مَعَهُ با او مَعَكَ با تو مَعِي با من مَعَنَا با ما نَحْوَهُ سوی او ۲ برابر او شَطْرَهُ م بَيْنَ الْقَوْمِ میان مردمان ۴ در

میان جماعت وَسْطَ الْقَوْمِ م خِلَالَ الْقَوْمِ م بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ درمیان ایشان ۷ میان پشت ایشان بَيْنَ ظَهْرَيْهِمْ م

بَيْنَ ظَهْرَانَيْهِمْ م وَسْطَ الشَّيْءِ معا میان چیز حَوْلَهُ گرداگرد او ۴ در دایرهٔ او حَوَالَيْهِ م حَوْلَيْهِ م يَمْنَةً سوی

دست راست ۵ سوی راست يَسْرَةً سوی دست چپ ۵ سوی چپ نُبْذَةً درجانب ۲ یقال جلس نبذةً نُجْرَةً م

با ب اسماء الاشارات ذَا این مرد ذَا م هٰذَاكَ م ذَانِ این دو مرد ذَيْنِ م هٰذَانِ م ۲ هٰذَيْنِ م أُولَاءِ

این همه مردان أُولَى ح هٰؤُلَاءِ ح هٰؤُلَى ح تَا این زن تِي م هَاتَا م هَاتِي م ۴ هَاتِيكَ م تَانِ این دو زن تَيْنِ

م هَاتَانِ ۳ هَاتَيْنِ م أُولَاءِ این همه زنان ۵ این گروهی زنان أُولَى ح هٰؤُلَاءِ ح هٰؤُلَى ح ذِهْ معا این زن تِهْ معا

م ذِي م هٰذِهِ م هٰذِي م ذَاكَ آن مرد ذَلِكَ م ذَانِكَ آن دو مرد ذَيْنِكَ م ذَانِّكَ م أُولٰئِكَ آن همه مردان ۵ آن گروهی

مردان أُولَاكَ م ذِيكَ آن زن تِيكَ م ۴ تَاكَ م تِلْكَ م تَانِكَ آن دو زن تَيْنِكَ م تَانِّكَ م أُولٰئِكَ آن همه زنان ۵ آن گروهی زنان

هَا أَنَا ذَا و هَا أَنَاذَا اینکم من مرد ۲ من خود مرد ۵ اینک من مرد هَا نَحْنُ ذَانِ اینکیم ما دو مرد ۵ اینک ما دو

مرد هَا نَحْنُ هٰؤُلَاءِ اینکیم ما همه مردان ۵ اینک ما همه مردان هَا نَحْنُ أُولَاءِ م هَا أَنَا ذِي و هَا أَنَاذِي اینکم من

زن ۵ هَا أَنَا تَا م هَا نَحْنُ تَانِ اینکیم ما دو زن هَا نَحْنُ أُولَاءِ اینکیم ما همه زنان هَا أَنْتَ ذَا اینکی تو مرد ۵

اینک تو مرد هَا أَنْتُمَا ذَانِ اینکید شما دو مرد ۵ اینک شما هر دو مرد هَا أَنْتُمْ أُولَاءِ ۵ هَا أَنْتُمْ أُولَاءِ اینکید شما

همه مردان ۵ اینک شما مردان هَا أَنْتِ ذِهْ اینکی تو زن ۵ اینک تو زن هَا أَنْتُمَا تَانِ اینکید شما دو زن هَا أَنْتُنَّ

أُولَاءِ اینکید شما همه زنان هَا هُوَ ذَا اینکست آن مرد ۲ اینک او مرد هَا هُمَا ذَانِ اینکند ایشان دو مرد ۵ اینک ایشان

هر دو مرد هَا هُمْ أُولَاءِ اینکند ایشان همه مردان هَا هِيَ تَا اینکست آن زن م اینک او زن هَا هُمَا تَانِ اینکند ایشان

دو زن ۵ اینک ایشان هر دو زن هَا هُنَّ أُولَاءِ اینکند ایشان همه زنان با ب ــــــــ مَنْ اَنکر

مَا آن چیز اَلَّذِي آن مرد اَللَّذَانِ آن دو مرد اَللَّذَيْنِ م اَلَّذِينَ آن همه مردان ۲ اَلْأُولَى م ۳ اَللَّاؤُونَ م ۳ اَللَّائِينَ م

اَلَّتِي آن زن اَللَّتَانِ آن دو زن اَللَّاتِي آن همه زنان اَللَّاتِ م اَللَّوَاتِي م اَللَّوَاتِ م اَللَّاءِ م اَللَّائِي م اَللَّائِي م اَلْأُلَاءِ م

با ب ——— مَن کیست ۴ کدام این مَا چیست ۴ چه این أَیُّ شَیْءٍ ۲ أَیْشٍ چه چیز ۷ چه چیز
است أَیْنَ کجا ذُو مَالٍ مرد خداوند مال ۲ مرد با مال ۴ مرد توانگر ۵ مرد با خواسته ذَوَا مَالٍ دو مرد خداوندان
مال ذَوُو مَالٍ همه مردان خداوندان مال ذَاتُ مَالٍ زن خداوند مال ۲ زن با مال ۴ زن توانگر ۵ زن با خواسته
ذَوَاتَا مَالٍ دو زن خداوندان مال ذَوَاتُ مَالٍ همه زنان خداوندان مال أُولُو مَالٍ مردان خداوندان مال ۵ همه مردان
با خواسته أُولَاتُ مَالٍ زنان خداوندان مال ۵ همه زنان با خواسته با ب ——— أَيُّهُمَا کدام
ازین دو مرد أَيُّهُمْ کدام ازین همه مردان أَيَّتُهُمَا کدام ازین دو زن أَيَّتُهُنَّ کدام ازین همه زنان أَيُّ رَجُلٍ کدام مرد
أَيَّةُ امْرَأَةٍ کدام زن رُوَيْدَ زَيْدًا مهلت ده زیدرا رُوَيْدَكَ زَيْدًا مهلت ده تو مرد زیدرا رُوَيْدَكُمَا زَيْدًا مهلت دهید
شما دو مرد زیدرا رُوَيْدَكُمْ زَيْدًا مهلت دهید شما همه مردان زیدرا رُوَيْدَكِ هِنْدًا مهلت ده تو زن هندرا
رُوَيْدَكُمَا هِنْدًا مهلت دهید شما دو زن هندرا رُوَيْدَكُنَّ هِنْدًا مهلت دهید شما همه زنان هندرا مَهْلًا
آهسته باش عَلَى رِسْلِكَ بهش باش ۲ بهوش باش م إِلَيْكَ ۷ إِلَيْكَ عَنِّي دور باش ۲ دور شو از من عَلَيْكَ الْأَمْرَ ۷
عَلَيْكَ الْأَمْرَةَ برکار باش عَلَيْكَ بِالْأَمْرِ ۷ عَلَيْكَ بِالْأَمْرَةِ م عَلَيَّ بِكَذَا بیار برمن فلان چیزرا ۴ بمن چیزرا ۶
بمن آر فلان چیزرا بَلْهَ زَيْدًا رها کن زیدرا ۴ ترک کن زیدرا ۲ دست بدار از زید حَيَّ شتاب ۲ بشتاب
۳ بشتاب بیا ۴ زودتر باش حَيَّهَلَ معا ۷ حَيَّهَلًا م بیا ۲ ۱ هَيْتَ بیا هَيْتَ لَكَ م ۲ فراتر آی ۳ بیا زودتر ۴ زود
باش ۵ فراز آی هَلُمَّ بیا هَلُمَّ زَيْدًا بیار زیدرا هَيْهَاتَ معا چه دور است ۳ چه مایه دور است ۵ دورا
أَيْهَاتَ معا م شَتَّانَ چه جدا است ۳ چه مایه جدا است ۴ چه پراکنده شد وَشْكَانَ چه نزدیک است
۳ چه مایه نزدیک است ۵ زود ا ۶ چه شتابنده شت سَرْعَانَ م صَهْ معا خاموش باش ۲ خپ شین مَهْ
معا مکن إِيهٍ سخن بگو ۲ سخن گوی ۶ ای حَدِّثْ إِيهًا خپ باش ۲ لا تَكَلَّمْ أَيْهًا بیش کن وَيْهًا زود باش
۲ زیاده کن مِصْ نخواهم آمِينَ همچنین باد ۴ چنین باد لَعًا برپای باش ۵ درست خیز قَدْ بس قَطْ م بَجَلْ م
حَسْبُ م دُونَكَ بگیر تو مرد ۶ ای خُذْ هَاكَ م هَاكُمَا بگیرید شما دو مرد هَاكُمْ بگیرید شما همه مردان هَاكِ بگیر تو زن
۶ ای خُذِي هَاكُمَا بگیرید شما دو زن هَاكُنَّ بگیرید شما همه زنان هَاءَ بگیر تو مرد هَاؤُمَا بگیرید شما دو مرد هَاؤُمْ بگیر
شما همه مردان هَاءِ بگیر تو زن هَاؤُمَا بگیرید شما دو زن هَاؤُنَّ بگیرید شما همه زنان أُفٍّ کلمهٔ کراهیتست ۶ کلمة
يتضجر بها يقال أُفًّا له وأُفَّةً له أي قذرًا له والتنوين للتنكير ۵ تُفٍّ م أَخٍّ م ۳ چنین مکن ۴ در وقت ملامت
کوینده مکن ۶ يقال أَخٍّ عند التكرّه حَسِّ کلمهٔ درد ۲ م آوَّهْ وای ۲ م ۴ آوخ ۵ کلمهٔ لذوه ۶ در وقت مصیبت

کویند ۷ کلمهٔ وجع آه ۸ أوه ۸ أوّه ۸ وَیْ عجبا وَاهًا خوشا ۲ احسنت ۵ ۸ بَخٍ بَخٍ معا نیکا نیکا ۴ در وقت رضا
کویند ۵ احسنت احسنت لِلّٰهِ أنتَ خدای ترا نکاه دار باد لِلّٰهِ أبوكَ خدای بدرت را نکاه دار باد لَبَّیْكَ اجابت باد
ترا ۳ ایستاده ام فرمان ترا ۴ مطیع ترا سَعْدَیْكَ نیك بختی باد ترا حَنَانَیْكَ رحمت باد ترا ۲ رحمت کن ۴ رحمت شود
بر تو لِلّٰهِ دَرُّكَ خیر تو بسیار باد ۴ خوشی باد ترا ۷ نیکت باد ۵ خیرت باد لَا دَرَّ دَرُّكَ خیر تو مباد ۴ خوشی مباد ترا
لَكَ اللّٰهُ خدای نکاه دار باد ترا ۵ ترا خدای باد طُوبَى لَكَ خنکی باد ترا ۴ خوبی باد ترا سَمْعًا وَطَاعَةً فرمان بردارم
۴ فرمان برداری باد ترا حُبًّا وَكَرَامَةً دوستی و کرامت باد ترا ۲ سپاس دارم ۴ ۸ بُؤْسًا لَكَ سختی باد ترا
۵ تنکی باد ترا خَیْبَةً لَكَ نا امیدی باد ترا ۲ نومیدی باد ترا سُحْقًا لَكَ دوری باد ترا تَعْسًا لَكَ هلاکی باد
ترا ۳ دشواری باد ترا سَقْیًا لَكَ سیرابی باد ترا ۳ برکت باد ترا ۴ سقای بر تو ، راحت بر تو هَنِیئًا مَرِیئًا کوارنده
باد ترا أَهْلًا بِكَ وَسَهْلًا آبادانی باد ترا و آسانی مَرْحَبًا بِكَ فراخی باد ترا أَجِدَّكَ حقیقت هست اللّٰهَ اللّٰهَ بترس
از خدای الأسَدَ الأسَدَ بترس از شیر ۶ ای عَنِّ مِنَ الأسَدِ الطَّرِیقَ الطَّرِیقَ راه دار ۳ راه نکاه دار ۴ در راه باش سُبْحَانَ
اللّٰهِ پاکا خدای ۳ خدای پاك است ۴ پاکی بر خدای مَعَاذَ اللّٰهِ پناه می کیرم بخدای عَمْرَكَ اللّٰهَ از خدای می
خواهم که عمرت دراز کند ۲ عمری میخواهم ترا از خدای ۵ خدای ترا زندکانی دهاد أَخَاكَ أَخَاكَ لازم باش بر
برادرت ۶ ای الزمه یَمِینَ اللّٰهِ سوکند بخدای ۵ بخورم بخدای لَعَمْرُ اللّٰهِ ۴ ببقای خدای قسم میخورم
لَعَمْرِی سوکند بعمر من ۵ بجان من لَعَمْرُكَ سوکند بعمر تو ۴ بجان تو ۵ بجان و زندکانی تو وَیْحَكَ وای بر تو وَیْلَكَ
۸ وَیْهَكَ ۸ أَوْلَى لَكَ سزاوار ترا مِنْ أَجْلِكَ از بهر تو ۲ برای تو مِنْ أَجْلِهِ از بهر او ۲ برای وی مِنْ أَجْلِی از بهر
من ۲ برای من مِنْ جَرَّاكَ از بهر تو ۲ برای تو وَحْدَهُ تنها او مرد وَحْدَهُمَا تنها ایشان دو مرد ۴ تنها آن دو
مرد وَحْدَهُمْ تنها ایشان همه مردان وَحْدَهَا تنها او زن وَحْدَهُمَا تنها ایشان دو زن وَحْدَهُنَّ تنها ایشان همه
زنان وَحْدَكَ تنها تو مرد وَحْدَكُمَا تنها شما دو مرد وَحْدَكُمْ تنها شما همه مردان وَحْدَكِ تنها تو زن وَحْدَكُمَا تنها
شما دو زن وَحْدَكُنَّ تنها شما همه زنان وَحْدِی تنها من وَحْدَنَا تنها ما حَسْبُكَ بس ترا ۷ بسندست ترا
أَجْمَعُونَ همه ۴ همه ها ۷ همه مردان أَكْتَعُونَ ۸ قَاطِبَةً ۸ طُرًّا ۸ كَافَّةً ۸ عَامَّةً ۸ جَمِیعًا ۸ كُلُّ الْقَوْمِ همه مردان
الْقَوْمُ كُلُّهُمْ ۸ سَائِرُ النَّاسِ الرَّجُلُ نَفْسُهُ مرد خود الرَّجُلَانِ أَنْفُسُهُمَا ایشان دو مرد خود الرِّجَالُ
أَنْفُسُهُمْ ایشان همه مردان خود ۴ ایشان مردان خود شان الْمَرْأَةُ نَفْسُهَا او زن خود الْمَرْأَتَانِ أَنْفُسُهُمَا
ایشان دو زن خود النِّسَاءُ أَنْفُسُهُنَّ ایشان همه زنان خود هُوَ بِعَیْنِهِ او خود است ۴ وی بعین اوست ۵ او خود تمام

است دِرْهَمِي بِعَيْنِهِ درم من خود ٥ درم من بخودی هُوَ عَيْنُ الرَّجُلِ او است مرد خود ٥ او خود تمام مرد ست . كِلَا الرَّجُلَيْنِ هر دو مرد ٤ آن دو مرد خود شان ٥ هر یکی از هر دو مرد كِلَاهُمَا م كِلَيْهِمَا م كِلْتَا الْمَرْأَتَيْنِ هر دو زن ٤ آن دو زن خود شان ٥ هر یکی از هر دو زن كِلْتَاهُمَا م كِلْتَيْهِمَا م كَفَّةً كَفَّةً روباروی هُوَ جَارِي بَيْتَ بَيْتَ او همسایهٔ منست خانه بخانه بَادِيَ بَدِيَ پیش از همه کارها حَبَّذَا الرَّجُلُ چه دوستداره مرد است ٥ چه دوست مرد لَا بُدَّ چار نیست ٤ علاج نیست لَا مَحَالَةَ م لَا جَرَمَ ٢ هر آینه لَا سِيَّمَا خاصه گیف چگونه أَنَّى م مَهْمَا چه چیزیست ٥ چه بود غَيْرُ دیگر ٥ جز ٧ چیزی دیگر سِوَى م تَوَلَّكَ چنین باید ترا ٥ باید که چنین کنی ٧ چنین میباید جَاءُوا فُرَادَى آمدند بکان یکان ٤ آمدند تنها تنها ٧ بیامدند یک یک جَاءُوا بِأَسْرِهِمْ آمدند همه ٤ آمدند همشان جَاءُوا بِأُخْرَةٍ امدند از بس ٤ آمدند پستر ٧ بیامدند بآخر فَوْضَى آمیخته شَتَّى پراکنده تَتْرَى پیاپی ٤ پیوسته ٥ دمادم مَلِيًّا دیر ٤ زمانهٔ دراز ٧ یک چندی زُهَاءُ مِائَةٍ نزدیک صد ٧ تا صد زُهَاءُ أَلْفٍ نزدیک هزار مِائَةٌ وَنَيِّفٌ صد واند ٤ صد نیز زیاده ٧ صد وچهار چندین قَابَ قَوْسَيْنِ مقدار دو کمان قِيدُ رُمْحٍ مقدار نیزه قِيسُ شِبْرٍ مقدار بدست قَدْرُ رَاحَةٍ مقدار پنجه ٧ مقدار کف دست مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مقدار همسنگ مورچهٔ خورد ٢ مقدار ذره ٤ بقدر ذره عَلَى حِدَةٍ تنها ٢ جدا گانه ٤ یقال اعطِ كلّ واحدٍ منهم على حِدَةٍ وعلى حِيَالِهِ ٢ على حِيَالِهِ م اَللّٰهُمَّ ای بار خدای ٧ ای خدای که لائق سجود است لَاهُمَّ م ٦ المیم فی لاهمّ و اللّهمّ بدلٌ من حروف النِّداء ٥ مِنْ حَسَدِكَ وَبَسِّكَ از کفت وکوی تو

تمّ القسم الاوّل من کتاب مقدّمة الأدب

وهو قسم الأسماء

القسم الثانی وهو قسم الافعال

باب ـــــــ فَعَلَ يَفْعُلُ ۱ هَنَأَهُ الطَّعَامُ بگوارید بروی طعا
۷ بگواریدش طعام يَهْنِئُهُ می گوارد بروی ۷ می گواردش يَهْنُؤُهُ م يَهْنَأُ ۷ يَهْنُؤُهُ م هَنِئَهُ بگوارید
بروی يَهْنَأُ ۷ يَهْنُؤُ هَنُوًا گواریدن وهَنَأً وهَنُؤَ الطَّعَامُ گوارنده شد طعام ۵ خود گوارنده
شد طعام يَهْنُؤُ گوارنده می شود هَنَاءً گوارنده شدن وهَنَاءَةً وهو هَنِيءٌ واین گوارنده وهَنَأَ
البَعِيرَ بِالقَطِرَانِ بمالید اشتر را بکتران ۵ بیندود اشتررا بقطران ۶ لمس بالید يَهْنِئُهُ ۷ يَهْنُؤُهُ می
مالدش ويَهْنُؤُهُ م ويَهْنَأُ ۷ يَهْنَؤُ م هَنْأً مالیدن ۷ مالیدن یا اندودن ۶ لمسا وهو الهِنَاءُ
واین کتران ب ثَلَبَهُ عیب نهاد اورا ۵ عیبش کرد ۶ عاب له يَثْلِبُهُ معا عیب می نهد اورا
ثَلْبًا وهی المَثْلَبَةُ واین عیب والمَثَالِبُ ج جَذَبَهُ بکشید اورا جَذْبًا کشیدن وهی الجَذْبَةُ کشیده
جَلَبَهُ بیاورد اورا از شهر بشهر ۶ اَوْرَدَهُ مِن بَلَدٍ اِلى بَلَدٍ ۷ بیاوردش از جای بجای يَجْلِبُهُ معا جَلْبًا
آوردن وجَلَبًا وهو الجَلِيبُ آورده از جای بجای حَصَبَهُ بِالحَصْبَاءِ بینداخت اورا بسنگ ریزه ۶ رمی
له بالحجر الصغیر حَصْبًا وهو الحَصَبُ سنگ ریزه ۵ ما یرمی به فی النار ۶ ما تحصبه فی النار من الحطب
حَطَبَ هیزم کرد ۶ قطع الحطب ۷ هیزم زد حَطْبًا ۵ وهو الحَطَبُ هیزم خَضَبَ الشَّعْرَ رنگ کرد موی را
۶ جعله احمر او غیره خَضْبًا وهو الخِضَابُ رنگ موی اَحْمَرَ الشعر صَلَبَهُ بیاویخت اورا يَصْلِبُهُ معا
صَلْبًا ضَرَبَ مَثَلًا مثل زد ۶ پیدا کرد مثل را ۷ بیان کرد مثل را وضَرَبَ فِی الأَرْضِ برفت در
زمین وضَرَبَ فِی المَاءِ شنا کرد در آب ۵ آشنا کرد در آب ۶ شناو کرد در آب ای سار فی الماء
بالیدین وضَرَبَ عَلَى اُذُنِهِ بخوابانید اورا ۶ انام ۷ بخوابانیدش برکوشش وضَرَبَهُ بِكَذَا بزد اورا
بفلان چیزی ضَرْبًا وهی مَضْرِبَةُ السَّيْفِ زخمگاه شمشیر ۶ ای مکان مجروح بالسیف والمَضَارِبُ ج ۶
ضَرَبَ عَلَى يَدِهِ ای حَجَرَ علیه ضَرَبَ الفَحْلُ النَّاقَةَ اشتر کشن اشتر ماده را کشنی کرد ۶ نشست کشن
اشتر ماده را ای رکب لاجل الوطء ضِرَابًا ۵ ضَرَبَ اللَّبِنَ خشت زد ۵ ضَرَبَ عَلَيْهِ كَذَا ای وَجَبَ
۵ ضَرَبَ الوَتِدَ میخ کوفت ۵ ضَرَبَ الدَّهْرُ بَيْنَنَا جدائی افکند ۵ ضَرَبَ خَاتَمًا انگشترین ساخت

ضرب الجرح بخست ریش ۶ بطبید جراحت ، تحرک الجرح مع الزحمة ضربانا ۶ ضربت علیه الذلة
ای الزمت ۶ ضرب لهم طریقا ای جعله ۶ ضرب عنه الذکر ای انحاه وذاده عتب علیه خشم
کرد بروی ۵ خشم کرفت بروی ۱ غضب یعتب معا عتبا خشم کردن ومعتبة معا عزب عنی
دور شد از من ۶ غایب شد از من ، غاب یعزب معا عزوبا عصب رأسه بالعصابة ببست
سرش را بسربند ۶ عقد رأسه عصبا غصبه الشیء غصب کرد ازوی چیزی ۶ بستم بستد ازوی
چیزرا ، ای اخذ منه الشیء بالظلم وغصب منه الشیء م وغصبه علی الشیء م غصبا غلبه
علی الشیء چیره شد بروی بچیزی ۶ غلب کرد اورا بر چیز ، اخذه بالغلبة غلبا معا وغلبة وغلبة
معا قضبه معا برید اورا قضبا معا قطب الشراب بیامیخت شراب را ۶ اختلط یقطب معا
وقطب بین عینیه فراهم کشید میان دو چشم را ۵ روی ترش کرد ۶ غند کرد درمیان دو چشمش
ای ضم قطبا ۷ قطوبا م قلبه بکردانید اورا ۶ ای حوله قلبا کذبه دروغ کفت اورا ۵ دروغ
کفت بوی ۶ تکلم له کذبا یکذبه وکذبه م یکذبه کذبا وکذبا وکذابا م کسب المال کسب کرد
مال را وکسبه کذا کسب کرد اورا فلان چیزرا ۵ بکسب کردن دلد اورا فلان چیز ۶ حصل ۷
یاری دادش فلان چیزرا ، حاصل کرد از برای او فلان چیزی کسبا نحب بکریست ۶ بکی نحیبا
نسب بالمرأة غزل کفت بزن ۶ بستود زن را ، مدحها ینسب معا نسیبا نصب الشیء برپای کرد
چیزرا ۶ اقام ونصب الحرف نصب کرد حرف را ۵ بر بالا کرد حرف را ونصب له دشمنی کرد اورا
۶ صار عدوا له نصبا نضب الماء آب فرو شد ۶ آب بزمین فرو شد ۶ غاب فی الارض ینضب
معا نضوبا نعب الغراب ۵ نعب الغراب والدیک بانگ کرد کلاغ ۵ بانگ کرد کلاغ وخروه ینعب
معا نعیبا

ت

ألته حقه کم کردش حق اورا ۶ نقصه ألتا أمت السقاء تمام
کرد مشک را ۶ پر کرد مشک را ، املأه وأمت الشیء اندازه کرد چیزرا ۶ تقدیر کرد چیزرا ،
قدر أمتا خفت صوته نرم شد آواز او ۶ صار صوته خفیا یخفت معا خفوتا رفت العظم
۷ رفت العظم ریزه کرد استخوان را ۷ ریزه شد استخوان یرفت معا رفتا وهو الرفات ریزه
استخوان ۶ عظم منکسر سبتت الیهود شنبه کردند جهودان ۶ ترکت العمل تسبت معا سبتا و
سبت بیاسود ۶ نام واستراح سباتا کبته الله هلاک کردش خدای ۵ نکوسار کرد اورا خدای ۶ أهلکه

كَبْتًا ٦ كَفَتَ المَتَاعَ اى جمعه وضمّ بعضه الى بعض لَفَتَ عَنْهُ وَجْهَهُ بكردانيد ازوى رويش را

٦ صرف لَفْتًا نَحَتَ الخَشَبَةَ بتراشيد چوب را ٦ نحت بالمنشار وغيره يَنْحِتُ ملـ نَحْتًا ث

ثَلَثَ القَوْمَ سيوم شد قوم را ٥ سيم مردمان شد ٦ اخذ ثُلُثَ أموالهم ثَلْثًا رَفَثَ لحش كفت يَرْفُثُ

معا رَفْثًا معا طَمَثَ المَرْأَةَ جماع كرد زن را يَطْمُثُ معا طَمْثًا نَفَثَ فِى العُقْدَةِ دميد در كره نَفْثًا

ج حَلَجَ القُطْنَ فلخميد پنبه را ٥ پنبه از دانه بزد ٦ فلخيد پنبه را ، اخرج من النواة حَلْجًا وهو

الحَلِيجُ پنبهٔ فلخميده ٦ بخته ، القطن المحلوج خَدَجَتِ النَّاقَةُ وَلَدَهَا بى وقت افكند اشتر ماده

بچه را ٦ ولدت بلا وقت ، أسْقَطَت خَدْجًا وخِدَاجًا خَلَجَتْ عَيْنُهُ بجست چشم او ٦ اثبت تَخْلِجُ معا

خُلُوجًا وخَلَجَانًا وخَلِجَتْ م تَخْلَجُ خَلَجًا وهى خَلِجَةٌ چشم جهنده ٦ چشم جنبنده ، عينٌ متحركة شَحَجَ

البَغْلُ بانك كرد استر ٦ صاح يَشْحَجُ ملـ و شَحَجَ الغُرَابُ بانك كرد كلاغ ٧ بانك كرد زاغ شَحِيجًا وشُحَاجًا

مَشْجَهُ ٥ مَشَجَ التُّرَابَ بياميخت خاك را ٥ بياميخت اورا ٦ مزجه يَمْشُجُ معا مَشْجًا نَتَجَ النَّاقَةَ بچه

آورد اشتر ماده را ٥ تعاهد كرد اشتر ماده را ٦ بچه كرفت از اشتر ماده نَتْجًا ونُتِجَتِ النَّاقَةُ خود بچه

آورد اشتر ماده ٥ بزاد اشتر ماده ٦ خود بچه كرفت ، ولدت بنفسها نِتَاجًا نَسَجَ الثَّوْبَ بباقت جامه

را ٦ بتافت جامه را نَسْجًا وهو النَّسِيجُ بافته وهو نَسِيجُ وَحْدِهِ واو بى همتاست ٥ او تنهاست ٦ بلا نظير

اى بلا كفؤ ح جَنَحَ إلَيْهِ وَلَهُ ميل كرد بوى ٦ ميل كرد سوى او ، مال اليه يَجْنَحُ ملـ جُنُوحًا

رَجَحَ المِيزَانُ بچربيد ترازو ٦ زاد احدُ طرفَيْه يَرْجَحُ ملـ رُجْحَانًا مَلَحَ القِدْرَ نمك كرد ديك را يَمْلَحُ

معا مَلْحًا مَنَحَهُ عطا داد اورا ٦ أعطا له يَمْنَحُ معا مَنْحًا وهى المِنْحَةُ عطا والمَنِيحَةُ م والمِنَحُ ح

والمَنَائِحُ ح نَبَحَ الكَلْبُ بانك كرد سك ٦ صاح يَنْبَحُ معا نَبْحًا ونُبَاحًا نَضَحَهُ بِالْمَاءِ بزد اورا باب

٥ آب بروى فشاند ٦ ضَرَبَهُ بالماءِ يَنْضَحُ معا نَضْحًا نَطَحَهُ الثَّوْرُ بشاخ بزد اورا كاو ٦ ضربه بالقرن

٧ بسرون زدش كاو يَنْطَحُ معا نَطْحًا نَكَحَ المَرْأَةَ نكاح كرد زن را ٥ نكاح كرد زن را وجماع كرد ٦ تزوج

او وطئ نِكَاحًا د جَلَدَهُ السُّلْطَانُ بتازيانه زد اورا سلطان ٦ ضربه بالسوط جَلْدًا حَسَدَهُ

حسد كرد اورا يَحْسُدُ معا حَسَدًا معا وحُسُودًا حَشَدَ القَوْمَ كرد كرد مردمان را ٦ جمع

يَحْشُدُ معا حَشْدًا وحَشَدُوا بِأَنْفُسِهِمْ خود كرد شدند يَحْشُدُونَ معا حُشُودًا حَفَدَ بشتافت

در خدمت ٦ اسرع الى الخدمة حَفَدَانًا وهم الحَفَدَةُ خدمتكاران ٥ خدمتكاران بخدمت شتابنده

حَقَدَ عَلَيْهِ كينه ور شد بروى ٦ اخذ في قلبه عداوة يَحْقِدُ وحَقِدَ م يَحْقَدُ حِقْدًا معا خَضَدَ
الشَّجَرَةَ خار از درخت برزد ٦ قطع خَضْدًا رَفَدَهُ عطا دادش ٦ اعطا له رَفْدًا وهو الرِّفْدُ عطا سَرَدَ
الدِّرْعَ ببافت زره را ٦ بتافت زره را وسَرَدَ القِرَاءَةَ وَالحَدِيثَ بپيوسته كرد خواندن را وسخن را
٦ داوَمَ على القراءة يَسْرُدُ معا سَرْدًا سَفَدَ الطَّائِرُ أُنْثَاهُ برجست مرغ ٥ برماده شد مرغ ٦ مرغ
بر ماكيان شد ، طاف حوله يَسْفِدُ وسَفِدَ م يَسْفَدُ سِفَادًا شَرَدَ البَعِيرُ بكريخت اشتر ٦ فَرَّ
شِرَادًا صَفَدَهُ بند نهاد اورا ٦ اغلقه بالصفاد حتى لا يفرّ صَفْدًا وهو الصَّفْدُ بند والصِّفَادُ
ضَمَدَ الجُرْحَ مرهم نهاد جراحت را ٥ ببست ريش را ٦ وضع على الجرح الأدوية ضَمْدًا وهو الضِّمَادُ
مرهم ٥ ركوى جراحت عَقَدَ العُقْدَةَ ببست كره را وعَقَدَ الحِسَابَ بانكشت كرفت حساب را ٥
عقد كرد حساب را ٦ عدّ الحساب بالاصبع ٧ شمار كرفت بانكشتها عَقْدًا وهي عُقُودُ الحِسَابِ جملكى حساب
٥ عقدهاء حساب ٦ كل الحساب ٧ كرفتهاء شمار عَمَدَهُ وعَمَدَ إِلَيْهِ وَلَهُ آهنك كرد سوى او ٦ عزم وعَمَدَ الحَائِطَ
ستون نهاد ديوار را ٦ اقام البيت عِمَادًا وعَمَدَ المَرِيضَ بالش نهاد بيمار را ٥ پشتى نهاد بيمار را ٦ وضع للمريض
وِسَادَةً عَمْدًا وهو العِمَادُ ستون والعَمِيدُ بالش بيمار ٦ وساد غَمَدَ السَّيْفَ در نيام كرد شمشير را ٦
أَدْخَلَ السيفَ في الغمد غَمْدًا وهو الغِمْدُ نيام فَصَدَ العِرْقَ بزد رك را فَصْدًا وهو الفَصِيدُ خون رك
٦ ارك پر خون ، دم العرق فَقَدَهُ كم كردش ٦ اضاع فَقْدًا وفِقْدَانًا قَصَدَهُ وقَصَدَ إِلَيْهِ وقَصَدَ لَهُ
آهنك كردش ٦ عزمه قَصْدًا نَضَدَ الثِّيَابَ بريك ديكر نهاد جامها را ٥ برهم نهاد جامها را
٦ وضع على بعضها بعضها يَنْضِدُ معا نَضْدًا وهو النَّضَدُ جامها بر يكديكر نهاده ٥ جامها برهم نهاده ٦ ثياب
متركمة بعضها على بعض والنَّضِيدُ م ذ حَنَذَ اللَّحْمَ بريان كرد كوشت را ٦ شوى يَحْنِذُ معا
حَنْذًا وهو حَنِيذٌ كوشت بريان كرده نَبَذَ الشَّيْءَ بينداخت چيز را ٦ تركه ونَبَذَ النَّبِيذَ نبيذ كرد
خرما را نَبْذًا ر أَبَرَتْهُ العَقْرَبُ بكزيد اورا كژدم ٥ بنيش زد اورا كژدم أَبْرًا وهو المِئْبَرُ نيش
كژدم ٦ نشتر عقرب وأَبَرَ النَّخْلَةَ كشنى كرد درخت خرما را ٧ باردار كرد درخت خرما را إِبَارًا أَجَرَهُ
اللهُ مزد داد اورا خداى ٦ اعطاه الله ثوابا يَأْجُرُهُ معا أَجْرًا أَسَرَهُ اسير كرد اورا ٦ اخذه أَسِيرًا
أَسْرًا وإِسَارًا وهو الأَسِيرُ ٥ برده كرده وهم الأَسْرَى ح والأُسَارَى ح وأَسَرَهُ اللهُ قوى آفريد اورا خداى
٥ خداى اورا خوب آفريد ٦ خلقه اللهُ قَوِيًّا أَسْرًا جَزَرَ الجَزُورَ بكشت اشتر را ٦ بكشت اشتر قربانى را ، ذبحه

يَحْزُرُ معا جَزَرًا حَزَرَةً اندازه كرد اورا ٥ قياس كرد ش ٦ قدّره يَحْزُرُ معا حَزْرًا حَسَرَ عَن رَأسِهِ
ومن ذِرَاعَيْهِ برهنه كرد سرش را ودو دستش را ٥ برهنه كرد از سروى عمامه واز دو ارش وى يَحْسِرُ
معا وحَسَرَ البَعِيرَ مانده كرد اشتررا ٦ أعياه حَسْرًا وحَسِرَ بِنَفْسِهِ معا مانده شد بخويشتن ٦ اعيى
بنفسه يَحْسَرُ معا حَسَرًا معا وهو حَسِيرٌ مانده شده وحَسَرَ البَصَرُ مانده شد ديده ٦ اعيت العين
من النظر ٧ مانده شد بينائى چشم حُسُورًا حَشَرَ اللهُ النَّاسَ گرد كرد خداى مردمانرا ٦ جمعهم الله
يَحْشِرُ معا حَشْرًا وهو يَوْمُ المَحْشَرِ معا روز رستخيز ٦ روز قيامت حَفَرَ البِئْرَ بكند چاه را حَفْرًا
حَقَرَهُ خُرْدْ داشت اورا ٥ حقير داشت اورا حَقْرًا حَقُرَ خور شد ٥ خود حقير شد حَقَارَةً خَطَرَ
البَعِيرُ دنبال بجنبانيد شتر ٦ حرك ذنبه ٧ دم بجنبانيد اشتر خَطْرًا وخَطَرَ الرَّجُلُ بخراميد مرد
٥ فى التكبر ٦ مشى بالفرح خَطَرًا وخَطَرَ الرُّمْحُ بجنبيد نيزه ٦ بلرزيد نيزه ، تحرك خَطَرَانًا
خَفَرَ بالعَهْدِ وفا داشت بعهد ٧ وفا كرد عهدرا خَفْرًا وهى الخِفَارَةُ معا عهد ٥ زينهار والخَفِيرُ
وفا دارنده ٦ ميانجى ، نگاه بان ، المجير والخُفَرَاءُ ح خَمَرَ العَجِينَ مايه دركرد خميررا ٦ مايه كرد اتّك
خمير ، جعل فيه شيء ٧ بسرشت خميررا يَخْمُرُ خَمْرًا زَأَرَ الأَسَدُ بانگ كرد شير ٦ صاح يَزْئِرُ
ويَزْأَرُ زَأْرًا وزَئِيرًا زَبَرَ نبشت ٦ كتب يَزْبُرُ معا زَبْرًا وهو الزِّبْرُ نامه ٦ كتاب والزَّبُورُ م والزُّبُرُ
ح والمِزْبَرُ قلم ٦ خامه زَخَرَ بناليد ٦ تضرّع يَزْخَرُ معا زَخْرًا وزَحِيرًا زَفَرَ بناليد ٦ دم زد زَفِيرًا
زَمَرَ نای زد ٦ نفخ الصور يَزْمِرُ معا زَمْرًا وزَمِيرًا سَفَرَ البَيْتَ برُفت خانه را ٦ كنس وسَفَرَ الكِتَابَ
نبشت كتاب را سَفْرًا وهو السِّفْرُ كتاب والأَسْفَارُ ح وسَفَرَتِ المَرْأَةُ وَجْهَهَا بكشاد زن روى
خودرا ٥ زن روى برهنه كرد ٦ فتحت سُفُورًا وهى سَافِرٌ زن كشاده روى ٥ روى برهنه كننده ٦
فاتحة الوجه وسَفَرَ بَيْنَهُمْ صلح كرد درميان ايشان سِفَارَةً وهو السَّفِيرُ صلح كننده ٥ مصلح
والسُّفَرَاءُ ح شَبَرَ الثَّوْبَ بدست كرد جامه را ٦ قدّر بالاصابع يَشْبِرُ معا شَبْرًا صَبَرَ عَلَى المُصِيبَةِ
شكيبائى كرد بر مصيبت صَبْرًا صَفَرَ بشخوليد ٦ بشخوليد ، بانگ كرد مرغ ، صاح صَفِيرًا ضَفَرَ
الشَّعَرَ بيافت موى را ٦ برتافت موى را ، لَفَّ بعض الشعر ضَفْرًا وهى الضَّفِيرَةُ كيسوى بافته ٥ موى
بافته ٦ كيسوى تافته ، ملفوف والضَّفَائِرُ ح ظَفَرَ بجست ٥ برجست ٦ وثب ظُفُورًا عَثَرَ بلغزيد
٥ بروى درافتاد پاى در سنك آمده ٦ سقط على وجهه يَعْثُرُ معا عُثُورًا وعَثْرَةً وعِثَارًا عَذَرَ الفَرَسَ

انفسار نهاد براسب يَعْذِرُ معا وعَذَرَ الصَّبِيَّ ختنه كرد كودك را ٦ قطع رأس الذكر عَذْرًا وعَذَرَهُ عن
الشيءِ معذور داشت اورا از چیزی عُذْرًا ومَعْذِرَةً وعِذْرَةً عَشَرَ القَوْمَ دهم شد بمردمان ٦ اخذ عُشْرَ
اموالهم عَشْرًا عَصَرَ العِنَبَ بیفشارد انکوررا عَصْرًا عَقَرَ النَّاقَةَ بی برید اشتر ماده را ٥ ذبحها ایضًا
٦ قطع عرقها عَقْرًا وهو العَقِيرُ اشتر پی بریده وعَقَرَ السَّرْجُ الدَّابَّةَ ریش کرد زین پشت ستوررا
٦ جرح عَقْرًا وهو سَرْجٌ مِعْقَرٌ زین ریش کننده ٦ سرج جارح ٥ وعاقِرٌ م غَدَرَ بِهِ خیانت کرد
بدو ٦ خانه غَدْرًا غَفَرَ اللّٰهُ لَهُ ذَنْبَهُ بیامرزید خدای کناهش را مَغْفِرَةً وغُفْرَانًا وغَفْرًا فَطَرَ
اللّٰهُ الخَلْقَ بیافرید خدای خلق را ٦ خلق يَفْطِرُ معا فَطْرًا وفِطْرَةً قَبَرَ المَيِّتَ در کور کرد مرده
يَقْبِرُ معا ٦ دفنه قَبْرًا قَتَرَ فِي المَعِيشَةِ تنگی کرد در زندگانی يَقْتِرُ معا قَتْرًا قَدَرَ عَلَيْهِ توانا شد
بروی ٦ قَوِيَ يَقْدِرُ وقَدِرَ م يَقْدَرُ قُدْرَةً وقُدْرَانًا وقَدْرًا ومَقْدِرَةً مثلث وهو القَدِيرُ توانا وقَدَرَ
الشيءَ اندازه کرد چیزرا ٦ قدّره يَقْدِرُ معا قَدْرًا وهو المِقْدَارُ اندازه والمَقَادِيرُ ح و
القَدَرُ م والأَقْدَارُ ح وقَدْرُ الشيءِ اندازهٔ چیزی و مِقْدَارُهُ م قَسَرَهُ عَلَى الأَمْرِ سختی کرد بوی
برکار ٥ قهر کرد اورا ٦ أَكْرَهَهُ ، قَهَرَهُ قَسْرًا قَشَرَ العُودَ پوست باز کرد چوب را ٦ نزع عنه قِشْرَهُ
قَشْرًا كَسَرَ الشيءَ بشکست چیزرا كَسْرًا وعُودٌ صُلْبُ المَكْسِرِ چوبی سخت شکن ٥ زود نشکننده
٦ خشب شديد المنكسر كَشَرَ عَنْ أَنْيَابِهِ برهنه کرد دندانهایش را ٥ بخندید بشرم ٦ بخندید ،
تبسّم كَشْرًا نَجَرَ الخَشَبَةَ بتراشید چوب را ٦ نحت يَنْجُرُ معا نَجْرًا نَخَرَ الحِمَارُ بینی خر بانگ کرد ٦ قال نخ
يَنْخِرُ معا نَخِيرًا وهو المَنْخِرُ معا سوراخ بینی نَذَرَ الشيءَ نذر کرد چیزرا ٦ أَوْجَبَ لنفسه شيئًا يَنْذِرُ
معا نَذْرًا نَشَرَ الشيءَ پراکنده کرد چیزرا ٥ چیزرا از نورد باز کرد ٦ بگسترد چیزرا ، بسطه يَنْشُرُ معا
نَشْرًا نَعَرَ نعیر کرد ٦ صاح يَنْعِرُ معا نَعِيرًا ٥ ونُعَارًا نَفَرَتِ الدَّابَّةُ بگریخت استور تَنْفِرُ معا نِفَارًا
ونَفْرًا ونُفُورًا وهم النَّفِيرُ گروهی گریزندگان ٦ الجماعة يذهبون الى العدوّ ٧ مردمان رونده وهي لَيْلَةُ
النَّفْرِ معا شب رفتن حاجیان از منا ٦ آن شب که حاجیان از منا بمکه روند ٦ لَيْلَةٌ يذهبون من جبل
منا الى مكة هَدَرَ البَعِيرُ بانگ کرد شتر ٦ صاح ٧ بانگ کرد اشتر در وقت کشتی کردن ٥ يَهْدِرُ معا
هَدْرًا وهَدِيرًا هَذَرَ فِي المَنْطِقِ بیهوده گفت در سخن ٦ تكلّم قبيحا يَهْذِرُ معا هَذْرًا معا وهو
المِهْذَارُ بیهوده گوی ٦ اسم فاعل بسیار بیهوده گوی ز جَمَزَ البَعِيرُ بدوید اشتر ٦ عدا ،

مغی سریعا . يَجْمِزُ معا جَمْزًا وهى الجَمَّازَةُ جمازه ٦ ناقة تعجل المغى والمجمز جمازه بان خَبَزَ الخُبْزَ بپخت نانرا

٦ طبخ وخَبَزَ القَوْمَ نان داد مردمان را ٦ اعطا لهم خبزا خَبْزًا خَرَزَ الخُفَّ وغَيْرَهُ بدوخت موزه را ٦ خاط

يَخْرُزُ معا خَرْزًا رَكَزَ الرُّمْحَ بپای کرد نیزه را ٥ بر زمین زد نیزه را ٦ اقام الرمح ٧ بپا کرد نیزه

يَرْكُزُ معا رَكْزًا وهو فى مَرْكَزِ عِزِّهِ درجايگاه عز خویش است ٦ والرِّكْزُ الصَّوْتُ الخَفِىُّ رَمَزَ إِلَيْهِ

اشارت کرد بوى ٦ اشارت کرد بسوى او يَرْمِزُ معا رَمْزًا عَجَزَ عَنِ الشَّىْءِ عاجز شد از چيزى عَجْزًا ١

غَرَزَهُ بِالإِبْرَةِ بزدش بسوزن ٦ بخست اورا بسوزن ، طعنه بها غَرْزًا غَمَزَهُ بِالعَيْنِ بچشم زد اورا

غَمْزًا فَرَزَ لَهُ نَصِيبَهُ جدا کرد اورا نصیبش را ٦ فرق نصيبه فَرْزًا قَفَزَ بجست ٥ برجست ٦ وثب

قَفْزًا وقَفَزَانًا كَنَزَ المَالَ گرد کرد مالرا ٦ جمع ٧ گنج نهاد مالرا كَنْزًا وهو الكَنْزُ گنج والكُنُوزُ

ج لَمَزَهُ عیب نهاد اورا ٦ اعاب له يَلْمِزُ معا لَمْزًا وهو اللُّمَزَةُ عیب نهنده ٦ ضارب العیب نَبَزَهُ

لقب بد نهاد اورا ٦ بلقب بد خواند اورا ، وضع له اسما قبيحا نَبْزًا وهو النَّبْزُ لقب بد ٦ اسم قبيح

نَشَزَ مِنْ مَكَانِهِ برخاست ازجاى خود ٦ قام ونَشَزَتْ عَلَى زَوْجِهَا زن دشمن شد بر شوهرش ٦ دشمن

داشت زن شوهرش را ٦ لا تحبه ٧ ناسازوارى کرد زن بروى تَنْشِزُ معا نُشُوزًا وهى نَاشِزَةٌ زنى که

شوهررا دشمن دارد ٧ زن ناسازوار نَقَزَ بجست ٥ برجست ٦ وثب يَنْقِزُ معا نَقَزَانًا هَمَزَهُ عیب

زد اورا ٧ عیب نهاد بروى ٦ وضع له عيبا ، ضرب له عيبا وهو الهُمَزَةُ عیب کننده ٦ ضارب العیب ،

اسم فاعل للزوج والمرأة وهَمَزَ الحَرْفَ همز کرد حرف را وهَمَزَ السِّنَّوْرُ الفَأْرَةَ بگرفت گربه موش را

٦ بکشت گربه موش را ٦ خرقها او قتلها ٦ وهَمَزَاتُ الشَّيَاطِينِ وَسَاوِسُهُم هَمْزًا س أَنِسَ بِهِ

انس گرفت بدو يَأْنَسُ وأَنِسَ بِهِ م ٦ سكن معه يَأْنَسُ أُنْسًا وأَنَسَةً وهى الآنِسَةُ زن انس دهنده

٦ زن خوب ، امرأة جيدة وهن الأَوَانِسُ ج وهم الأَنَسُ اهل انس گیرنده ٥ خداوندان خانه ٦ اهل

خانه ، رجال مقيم ، اهل البيت والأَنِيسُ مُونِس ١ اسم فاعل ومَكَانٌ مَأْنُوسٌ جاى آبادان ٦ ارض عمارة

مع الخلائق جَلَسَ بنشست جُلُوسًا حَبَسَهُ باز داشت اورا ١ منعه حَبْسًا حَدَسَ گمان برد

الظن حَدْسًا خَمَسَ القَوْمَ پنجم شد مردمان را ٦ اخذ خمس أَمْوَالِهِم خَمْسًا خَنَسَ واپس

ماند ٥ پس وازشد ٦ تأخر و اختفى يَخْنُسُ معا خُنُوسًا وخِنَاسًا وهى الخُنَّسُ ستارگان

واپس رونده ٥ هفت ستاره ٦ زحل مشترى مريخ زهرة وعطارد والخَنَّاسُ ابليس رَفَسَهُ

برجله لگد زد اورا ٦ ضربه بالرجل ٧ بزدش بپای رفسا سدس القوم ششم شد مردمان را سدسا
شمس یومنا بافتاب شد روزما ٥ آفتابگین شد روزما ٦ حرّ یومنا یشمس معا شموسا وشمِس م
یشمَس شمسا ویوم شامس روز بافتاب وشمِس م طمس الشیء نابدید کرد چیزرا ٦ بشست ، غسل
وطمس علیه م طمسا وطمس الطریق نابدید شد راه ٥ نا پیدا شد راه یطمس معا طموسا عبس ترش
روی شد ٦ صار وجهه مُرّا عبوسا عطس عطسه داد . یعطس عطاسا ٦ النثیر للدواب کالعطاس للناس
وهو المعطس معا بینی ٥ عطسه دهنده ٦ انف عکس الشیء والکلام بکردانید چیزرا وسخن را ٥
بازگونه کرد چیزرا وسخن را ٦ قلبه ، فجعل اوّله آخرًا وآخره اوّلا عکسا غرس درخت بنشاند
٦ اقام فرع الشجرة ٧ نهال نشاند یغرس معا غرسا وهو الغرس معا درخت نشانده ٦ غصن
غطسه فی الماء فرو برد اورا درآب ٦ غمسه غطسا وغطس بنفسه خود فرو شد ٧ خود فرو رفت ،
غطوسا غمسه م غمسا وهو الیمین الغموس سوکند فرو برنده بکناه ٥ سوکند بزرک است که بکناهش
فرو برد ٦ یمین یدخل الناس فی الذنوب ، أن یحلف وهو یعلم انه خلاف ما یقوله فرسه الأسد
شکار کرد اورا شیر ٥ شکست شکاررا شیر ٦ صاد له ، خرقه ٧ بدریدش شیر فرسا وهی الفریسة شکا
شکسته ٧ شکاری شیر قبسه نارا وعلما بداد اورا آتش را ودانش را ٥ آتش داد اورا وعلم آموخت
قبسا قلس قی کرد قلسا وهو القلس معا قی ٦ مخرج کبس النهر بیاکند جوی را ٥ ملأه ترابا
٦ دفنه ٧ انباشت جوی را کبسا کنس الظبی بارامکاه شد آهو ٦ دخل فی بیته ٧ آهوان بارامکاه شد
یکنس معا کنوسا وهی الکنس ستارکان فرو شونده ٦ نجوم مخفیة ٧ ستارکان در آینده وکنس البیت
برفت خانه را یکنس معا کنسا ٦ وکنوسا لبس الحق بالباطل بیامیخت حق را بباطل ٦ خلطه ٧
پوشید حق را بباطل لبسا ٦ ولبس علیه الأمر ای خلطه لمسه بپسودش ٦ مسّه بالید یلمس معا
لمسا ما نبس بکلمة هیچ سخن نکفت ٦ ما تکلم قط نبسا نخسه بخستش ٥ درجنبانید اورا ٦
غرزه ینخسه بلد نخسا هجس فی صدره شیء افتاد در دلش چیزی ٦ خطر ، وقع فی قلبه شیء
٧ کذشت در دلش چیزی هجسا همس الکلام سخن نرم کفت ٥ پوشیده کفت سخن را ٦ تکلم خفیاء
اخفاه ٧ نرم کرد همسا ش بطش به سخت کرفتش ٥ سخت زد اورا ٦ اخذه اخذا شدیدا یبطش
معا بطشا ٦ البطش علی وجهین احدهما بمعنی العقوبة والثانی بمعنی القوة حرش الضب شکار کرد سوسمار

را ٦ صاد خرشا خدش الوجه ٥ وغيره بخراشيد روى را ٦ خرق الوجه باليد خدشا وخمشه م يخمشه
معا خمشا عرش الكرم بپاى كرد رزرا ٥ برداشت رزرا برچوب كرفت ٦ جفته كرد رزرا ٥ اقام الخشب على
البستان يعرش معا عرشا ٦ ومعنى معروشات مسموكات وغير معروشات هى على وجه الارض ومعنى خاوية على
عروشها ساقطة حيطانها على سقوفها ص حرص على الشئ حريص شد بر چيزى ٦ عشق ٧
آرزومند شد بر چيزى يحرص معا وحرص م يحرص حرصا وهو حريص آرزومند قبص بسر انكشتان
كرفت ٦ اخذ بالاصابع قبصا ٥ وهى القبصة معا شئ مقبوض بانملة قرصه باصبعيه كرفت اورا
بدو انكشت ٦ اخذه بالانملة ٧ بشكنجيدش بدو انكشت يقرص معا قرصا قلص الظل والثوب
كوتاه شد سايه وجامه ٦ قصر الظل والثوب بالغسل يقلص معا قلوصا قمص العير بجست خركوره ٥
برجست كور يقمص معا قماصا قنص شكار كرد ٦ اصاد قنصا وهو القنص شكار والقنيص م
٥ القنيص جمع القنيصة شكار نشصت على زوجها دشمن داشت زن شوهرش را ٦ ناسازوارى كرد،
نشزت اى تخالفه ٧ زنى ترش روى شد بر شوهرش تنشص معا نشوصا وهى ناشص زن شوهررا
دشمن دارنده ٦ عدق ٧ زن ترش روى نكص على عقبيه واپس رفت بردو پاشنه او ٦ رجع ٧ بازپس
رفت بر پاشنه خويش ينكص معا نكوصا ونكصانا ض خفض الشئ فروكرد چيزرا ٥ پست كرد
چيزرا ٦ ضد رفعه خفضا ٦ وخفض العود عطفه ٦ وخفض له جناحه تواضع له ربض السبع
٥ والطائر بخفت دد ٥ بخفت دد ومرغ ٦ جلس، استناخ ربوضا رفض الشئ رها كرد چيزرا
٦ تركه ٧ انداخت چيزرا يرفض معا رفضا ٧ وهم الرافضة مردمان حق كذارنده والروافض
م عرض له امر پيش آمد اورا كارى ٦ اقبله الامر، جاءه يعرض عروضا وعرض م يعرض عرضا
وهى العارضة كار پيش آمده ٦ الآفة والعوارض م وعرض العود على الاناء بنهاد چوب را بر
چيزى ٥ پيهنا نهاد بر سر چيزى چوب ٥ ترك العود ٧ چوب نهاد برخنور يعرض معا وعرض
عليه الشئ عرضه كرد بروى چيزى ٦ قال له الشئ اى حاله عرضا فرض الله الصلوة فريضه كرد
خداى نمازرا فرضا وفرضت البقرة پير شد كاوماده ٦ كبر، شاخ تفرض معا وفرضت م تفرض
فروضا وهى فارض كاو مادهٔ پير ٦ بقرة شيخة قبض الشئ بستد چيزرا ٦ اخذه وقبض يده بكرفت
دستش ٦ اخذ يده وقبض بيد صاحبه بكرفت دست يار خودرا قبضا وهو فى قبضته در دست

غرفةً ٦ چیزی از فلان مشت مرا بداد معا مِن کذا قبضةً وأعطانی یده ٦ هوی است وی

من الشیء ، القبض خلاف البسط والقبض بالیه ضم الید علی الشیء یقال قبض علیه بیده وقبض

الإنسان مات قرضت الفأرة الثوب ببرید موش جامه را ٦ قطع وقرض الشعر بکفت شعر را قرضًا

وهو القریض شعر ٦ شعر مقول مخض اللبن بجنبانید شیر را ٥ دوغ کرد ١ حرّک اللبن ٧ بزد شیر را

یمخض بلـ وهو المخیض دوغ ٦ لبن مأخوذ شحمه والمخضة شیرزنه ٦ چوبی که بوی شیر

جنبانند ، اسم الآلة خشب یحرّک به اللبن ٧ شیرزن نبض العرق بجست رگ ٦ تحرّک نبضانًا

نغضت السنّ بجنبید دندان ٦ تحرّک تنغض بلـ نغضانًا ط ثلط البعیر ریخ زد شتر

٦ غاط ، ریخ انداخت اشتر ، خرج نجاسته ثلطًا خبط الشجرة برگ افکند از درخت ٦ اوقع الورقة

بالتحریک وخبط البعیر بدست زد اشتر ٥ اشتر پای بر زمین زد ٦ ضرب برجله علی الارض خبطًا خلط الشیء

بالشیء بیامیخت چیز را بچیز خلطًا وهو الخلط آمیخته ٦ آمیز والأخلاط ح ربط الفرس ببست اسب را

٦ عقد ربطًا وهو الرباط اسبا بسته ٦ حبل وربط الله علی قلبه خدای دلش قوی کرد ٦ قوّی الله قلبه

وهو رابط الجأش قوی دل وربیط الجأش م سرطه بگلو فرو برد اورا ٦ اذهبه الی حلقه یسرطه معا

وسرطم یسرطه سرطًا وسرطانًا شرط علیه الشیء ٦ شرط نهاد بروی وهی الشریطة شرط والشرائط ح

والشرط م والشروط ح وشرطه الحجام بالمشرط بزد او حجام بنیش ٦ بنشتر زدش حجام یشرط معا شرطًا

ضبطه استوار کرد اورا ٦ یاد گرفت اورا ، حفظه ضبطًا ضرط تیز کرد ٥ ببن بینی تیز کرد ضرطًا

وضرطًا وضراطًا عبط البعیر بی علت کشت اشتر را ٦ ذبحه بلا علة عبطًا ٧ وعبطة غبطه شاد

کرد اورا ٦ آرزو کرد اورا ٧ شادمان کرد اورا غبطًا وغبطة قسط ستم کرد ٦ جار قسوطًا قمط الصبی

بالقماط کودک را ببست برشته گهواره ٦ عقد ٧ ببست کودک را بسینه بند یقمط معا قمطًا قنط

من کذا نومید شد از فلان چیز یقنط بلـ قنوطًا وهو قنوط ٧ قنیط نومید شده کشط جلد البعیر

باز کرد پوست اشتر را ٥ بیاهخت پوست اشتر ٦ فرق من اللحم وکشط الجل عن الفرس دور کرد جل را

از اسب ٥ جل از اسب برداشت ٦ أبعد کشطًا ٥ قشط م قشطًا نشط الحبل گره کرد رسن را ٥ گره

زد رسن را سُست ٦ ببست رسن را ، عقده نشطًا وهی الأنشوطة گره سست ٦ گره گشاده ،

عقدة مفتوحة هبط فرو آمد ٦ فرو شد ، نزل هبوطًا ظ لفظ اللقمة من فیه بینداخت

لقمه را از دهن خود ٥ بیفکند لقمه از دهن خود ٦ رمی ولَفَظَ بِكَذَا سخن گفت بفلان چیزی لَفْظًا وهو اللَّفْظُ
سخن ٦ کلمه والأَلْفَاظُ ح رَجَعَهُ باز گردانید اورا ٥ باز آوردش ٦ حوّله رَجْعًا ورَجَعَ بِنَفْسِهِ خود
باز گشت ٥ بخویشتن باز گشت رُجُوعًا ورُجْعَى رَضَعَ الثَّدْيَ مکید پستان را ٦ مصّه يَرْضِعُ و
رَضِعَ م يَرْضَعُ رَضْعًا ورِضَاعًا معا ورَضَاعَةً معا ورَضِعًا نَبَعَ الْمَاءُ مِنَ الْأَرْضِ بیرون آمد آب
از زمین ٦ خرج يَنْبِعُ معا ويَنْبُعُ نَبْعًا نَزَعَ الدَّلْوَ مِنَ الْبِئْرِ بکشید دلو را از چاه ٦ مدّ نَزْعًا ونَزَعَ
عَنِ الْأَمْرِ بکشید خود را از کار ٥ دست کوتاه کرد از کار ٦ کفّ ٧ باز ایستاد از کار نُزُوعًا ونَزَعَ إِلَى
أَهْلِهِ آرزومند شد باهل خویش ٦ آرزو کرد سوی اهلش ، طلب نِزَاعًا غ دَبَغَ الْجِلْدَ بپیراست
پوست را يَدْبُغُ مثلث دَبْغًا ودِبَاغًا ودِبَاغَةً وهو الدِّبَاغُ علف دیم ٥ والدَّبَّاغُ پیراینده نَزَغَ
الشَّيْطَانُ بَيْنَهُمَا فساد افکند دیو درمیان ایشان دوکس ٥ ناخوشی افکند ابلیس میان دوکس
٦ اوقع الفساد بینهما ٧ تباهی افکند دیو میان ایشان نَزَغَهُ الشَّيْطَانُ وسوسه کرد اورا دیو
٦ از راه بُرد اورا دیو ، اذهبه الی المعصیة يَنْزِغُ معا نَزْغًا ف جَذَفَ السَّفِينَةَ بِالْمِجْذَافِ معا
براند کشتی را بپارو ٦ براند کشتی را بفیه ، اجری السفینة بالخشبة ٧ راند کشتی را ببیل جِذْ فا
معا حَذَفَ الْحَرْفَ مِنَ الْحَرْفِ بیافکند حرف را از حرف ٦ ترك حَذْفًا حَلَفَ بِاللهِ سوگند بخورد بخدای
حَلِفًا معا وهو الْحَلِفُ معا سوگند ٦ والحَلِيفُ هم سوگند والحُلَفَاءُ ح والأَحْلَافُ ح خَسَفَ
اللهُ بِهِمِ الْأَرْضَ فرو برد ایشان خدای بزمین خَسْفًا وخَسَفَ الْقَمَرُ گرفته شد ماه ٦ ذهب
نوره خُسُوفًا خَصَفَ النَّعْلَ بدوخت نعلین را ٦ چرم دوخت نعلین را ٦ خاط ، خرزها خَصْفًا وهو
الْمِخْصَفُ درفش ٥ درفش نعلین ٦ اسم الآلة يخاط به الخف خَطَفَهُ بربود اورا ٦ اخذه بسرعة يَخْطِفُهُ
وخَطِفَهُ م يَخْطَفُهُ خَطْفَةً وخَطْفًا وبَرْقٌ خَاطِفٌ درخش رباینده ٦ ای آخذ العين دَلَفَ الشَّيْخُ
٥ والمُقَيَّدُ نرم رفت پیر ٥ نرم رفت پیر وقید کرده ٦ ذهب بلا سرع ، مشی مشیا رُوَيْدًا
دَلِيفًا ذَرَفَتْ عَيْنُهُ اشك بارید چشم وی ٥ آب راند چشم وی ٦ اخرجت ، اسالت عينه دمعا ٧ اشك
روان کرد چشم او ذَرِيفًا وذَرَفَانًا رَسَفَ فِي قَيْدِهِ رفت با بندش ٥ وابند رفت ٦ جهنده رفت
یا آهسته رفت يَرْسِفُ معا رَسْفًا ورَسَفَانًا رَشَقَ الْمَاءَ بمکید آب را ٧ بکند آب را ٦ مصّه
بشفتیه يَرْشُفُ معا رَشْفًا ٥ ورَشِيفًا صَدَفَ عَنْهُ روی از وی بگردانید ٦ أعرض ، حوّل وجهه

صُدُوفًا صَرَفَهُ عَنْهُ باز گردانید اورا ازوی ٦ رجعه صَرْفًا ظَلَفَ بِنَفْسِهِ باز داشت خود را از شهوت ٦
منع نفسه عن الطلب ظَلْفًا عَرَفَهُ بشناخت اورا ٦ بدانست اورا ، علم مَعْرِفَةً وعِرْفَانًا عَزَفَتِ الجِنُّ
بانگ کردند پریان ٦ صاحت عَزِيفًا وعَزَفَ عَنِ الشَّيْءِ باز استاد از چیزی يَعْزِفُ معا عُزُوفًا عَسَفَ ستم
کرد ٦ ظلم عَسْفًا ٥ وعَسَفَ الفَلَاةَ ببرید بیابانرا عَسْفًا عَصَفَتِ الرِّيحُ باد سخت بجست ٦ سخت
وزید باد ٦ هاجت الريحُ شديدًا عَصْفًا وريحٌ عَاصِفٌ باد سخت ٦ ريح شديد ٧ باد سخت جهنده
عَطَفَ العُودَ کژ کرد چوب را ٥ بجنبانید چوب را ٦ ثَنَاهُ ٧ خنبانید چوب را وهی العَطَفَةُ چوب
خنبانیده وعَطَفَ عَلَيْهِ مهربانی کرد بروی ٦ رَحِمَهُ عَطْفًا وهی العَاطِفَةُ مهربانی ٦ رحمت عَكَفَ
عَلَى الشَّيْءِ پیوستگی کرد بر چیزی ٦ دام يَعْكِفُ معا عُكُوفًا عَلَفَ الدَّابَّةَ علف داد ستور را ٦ اعطى
عَلْفًا غَرَفَ المَاءَ بِيَدِهِ بگرفت آبرا بدست خویش غَرْفًا وهی الغُرْفَةُ یك مشت آب ٧ آب داشته
بمشت قَذَفَهُ بِالحِجَارَةِ بزد اورا بسنگ وقَذَفَ المُحْصَنَةَ دشنام داد زن پارسارا قَذْفًا قَصَفَ
الشَّيْءَ بشکست چیز را وقَصَفَتِ العِيدَانُ آواز کردند بربطها ٧ بانگ کردند بربطها قَصْفًا
وقَصَفَ الرَّعْدُ بانگ کرد تندر قَصِيفًا قَطَفَ العِنَبَ ببرید انگور را ٥ برید انگور را از رز قَطْفًا
وهو القِطْفُ خوشه برید، والقُطُوفُ ح كَتَفَ الرَّجُلَ واپس بست دست مرد را كَتْفًا وكِتَافًا كَرَفَ
الحِمَارُ خر سرگین ببویید ٧ بوی کرد سرگین را خر يَكْرُفُ معا كَرْفًا كَسَفَ اللهُ الشَّمْسَ گرفته کرد
خدای آفتاب را كَسْفًا ٧ كِسْفًا وكَسَفَتِ الشَّمْسُ خود گرفته شد آفتاب كُسُوفًا كَشَفَ عَنْهُ
الثَّوْبَ باز کرد ازوی جامه را كَشْفًا نَتَفَ الشَّعْرَ برکند موی را نَتْفًا وهی النُّتْفَةُ مِنَ العِلْمِ نکته
از دانش ورَجُلٌ نُتَفَةٌ مرد نکته گوی ٥ مرد بسیار نکته گوی نَدَفَ القُطْنَ بزد پنبه را نَدْفًا نَزَفَهُ
الدَّمُ ضعیف کردش خون رفتن ٥ خون ازوی بیرون آمد تا ضعیف شد يَنْزِفُهُ معا ونَزَفَ البِئْرَ
تهی کرد چاه را از آب نَزْفًا نَسَفَ الطَّعَامَ پاك کرد طعام را ٧ پاك کرد غله را نَسْفًا ونَسَفَ البِنَاءَ
برکند بنارا نَسْفًا نَطَفَ المَاءُ بچکید آب يَنْطُفُ معا نِطَافًا ٧ ونَطَفَانًا وهی النُّطْفَةُ آب چکیده
٧ قطره هَتَفَ بِهِ بانگ کرد بدو هَتْفًا وهُتَافًا ٧ وهَتَفَتِ الحَمَامُ بانگ کرد کبوتر ق أَبَقَ
العَبْدُ بگریخت بنده يَأْبُقُ معا إِبَاقًا ٧ وهی الآبِقُ بندهٔ گریزنده حَبَقَتِ العَنْزُ تیز داد بز ٧
تیز داد بز ماده حُبَاقًا حَذَقَ القُرْآنَ بیاموخت قرآنرا ٧ نیك یاد گرفت قرآن را يَحْذِقُ وحَذِقَ

م يَحْذَقُ حِذْقًا معا وحِذاقةً وحَذَقَ فى صَنْعَتِهِ استاذ شد در صنعت خويش حِذْقًا وحَذاقةً وهو
الحَاذِقُ نيك استاد حَرَقَ نَابَهُ برهم زد دندانش را ٧ بريد ديكر زد دندان را يَحْرِقُ معا حَرْقًا حلَقَ
الرَّأْسَ بتراشيد سر را ٧ بسترد سر را حَلْقًا خَرَقَ الثَّوْبَ بدريد جامه را خَرْقًا وهو الخَرْقُ سوراخ
٧ دريده والخُرُوقُ ح خَزَقَ السَّهْمُ ٧ الغَرَضَ تير بنشانه بكذشت خَزْقًا خَفَقَ الفُؤادُ بطپيد دل يَخْفِقُ
معا خَفَقَانًا ٧ وخَفَقَ النَّجْمُ فرو شد ستاره وخَفَقَتِ الرَّايَةُ بجنبيد عَلَم تَخْفِقُ معا خُفُوقًا خَلَقَ
اللّٰهُ الشَّىْءَ بيافريد خداى چيزرا يَخْلُقُهُ معا خَلْقًا وهى الخِلْقَةُ آفريده ٧ آفرينش دَفَقَ الماءَ ٥ دَفَقَ
الماءُ بريخت آب را ٥ آب بريخت يَدْفُقُ معا دَفْقًا ذَرَقَ الطَّائِرُ ريخ زد مرغ يَذْرِقُ معا ذَرْقًا رَتَقَ الشَّىْءَ
برهم بست چيزرا ٥ بدوخت چيزرا ٦ ضمه ٧ فراهم آورد چيزرا يَرْتُقُ معا رَتْقًا ٦ ضِدُّ الفَتْقِ سَبَقَهُ إِلَى
الغَايَةِ پيشى كرد بروى بغايت ٥ ازوى بكذشت بغايت ٦ پيش رفت بسوى غايت سَبْقًا ولَهُ سَابِقَةٌ
مردرا پيش دستى است ٦ اورا پيشى است ، كان له فَضْلٌ ٧ اورا حقوق كذشته است وسَوَابِقُ ح
سَرَقَ مِنْهُ مَالًا بدزديد ازوى مالرا سَرِقَةً ٧ وسَرِقًا معا سَلَقَهُ بِلِسَانِهِ بيازرد ش بزبان وى ٦ بيازارد
اورا بزفان او ، اذاه وسَلَقَ البَيْضَ بريان كرد خايه را ٦ شواه يَسْلِقُ معا سَلْقًا شَهَقَ الحِمَارُ بانك كرد
خر ٦ صاح يَشْهِقُ معا وشَهِقَ م يَشْهَقُ شَهِيقًا عَتَقَ العَبْدُ آزاد شد بنده يَعْتِقُ وعَتُقَ م يَعْتُقُ عِتْقًا
وعَتَاقًا وهو عَتِيقٌ آزاد وهم عِتَاقٌ ح وعُتَقَاءُ ح عَرَقَ العَظْمَ بخاييد استخوان را يَعْرُقُ معا عَرْقًا
وهو العُرَاقُ استخوان خاييده ٦ استخوان خاييدنى ، العظم الذى أُخِذَ عنه اللحم غَسَقَ اللَّيْلُ تاريك
شد شب ٦ اشتدَّ ظلامُه غَسْقًا وغُسُوقًا ٥ وهو الغَسَقُ تاريكى اول شب فَتَقَ الشَّىْءَ جدا كرد
چيزرا ٥ بشكافت چيزرا ٦ ضِدُّ رَتْقِهِ يَفْتِقُ معا فَتْقًا فَسَقَ عن أَمْرِ اللّٰهِ بيرون شد از فرمان
خداى ٦ خرج يَفْسُقُ معا فِسْقًا وفُسُوقًا فَلَقَ الشَّىْءَ بشكافت چيزرا ٦ شَقَّهُ فَلْقًا وسَمِعْتُ كذا
مِنْ فَلْقِ فِيهِ ٦ سَمِعْتُ مِنْ خَرْقِ الفَمِ وفَلْقِهِ شنيدم فلان چيز از شكاف دهن او نَطَقَ سخن كفت
٦ تكلم يَنْطِقُ معا نُطْقًا ومَنْطِقًا نَعَقَ الرَّاعِى بالغَنَمِ بانك كرد شبان بر كوسفندان ٦ بانك كرد چوبان
كوسپندان را ، صاح الغنمَ نَعِيقًا نَعَقَ المُؤَذِّنُ بانك كرد موذن نَعِيقًا ونُعَاقًا نَعَقَ الغُرَابُ ٧ نَغَقَ
الغُرَابُ بانك كرد كلاغ يَنْغِقُ ملــ ٧ يَنْعِقُ نَعِيقًا ٧ نَعِيقًا ونُغَاقًا ٧ نُعَاقًا نَهَقَ الحِمَارُ بانك كرد خر
يَنْهِقُ ملــ نَهِيقًا ونُهَاقًا ك أَفَكَ دروغ كفت ٦ كَذَبَ إِفْكًا وأَفَكَهُ عن الرَّأْىِ بكردانيد

اورا از رای ۶ صرفه أَفَكًا سَبَكَ الذَّهَبَ والفِضَّةَ كداخت زررا وسيمررا ٥ كداخته كرد زررا ونقره

را ۶ بپالید زررا وسیمررا ، خلّصه من الخبث سَبْكًا وهي السَّبِيكَةُ زر وسیم كداخته ٥ خالص سَفَكَ

دَمَهُ بریخت خونش را ۶ صَبَّ سَفْكًا فَتَكَ بِهِ ناكاه بكشت اورا ۶ قتله على غَفْلَةٍ يَفْتُكُ معا

فَتْكًا وفُتُوكًا وفَتَاكَةً مَلَكَ الشَّيْءَ در دست كرد چیزرا ۶ ملك كرد چیزرا ، أدخل ملكه مِلْكًا

معا ۶ الفتح افصح ومَلَكَةً ۷ ومَمْلَكَةً وهو المملوك بندهٔ خریده ٥ بندهٔ زیر دست ۶ بدرم خریده ،

عَبْد والمَمَالِيكُ ح وهي المَمْلَكَةُ پادشاهی والمُلْكُ م والمَلَكُوتُ م وهو مِلاكُ الأَمْرِ قوام كار ۶ محكم الأمر

۱۷ استوار كار ومَلَكَ العَجِينَ نیك بمالید آردرا ۶ نیك بسرشت خمیررا ، شدّ عجينه مَلْكًا نَسَكَ لِلّٰهِ

قربان كرد خدایرا ٥ طاعت كرد اورا ۶ ذبح لوجهه ، قتل قربانا لله ۷ ترسید خدایرا يَنْسُكُ معا

نُسْكًا ومَنْسِكًا معا هَتَكَ سِتْرَهُ بدرید پردهٔ اورا ۶ خرّق هَتْكًا هَلَكَ هلاك شد ٥ تلف شد

هُلْكًا وهَلَكَةً وتَهْلُكَةً وهَلاكًا ومَهْلَكَةً ل أَفَلَتِ الشَّمْسُ فرو شد آفتاب ٥ فرو رفت آفتاب

۶ غروبت تأفُلُ معا أُفُولًا أَهَلَتِ الدَّارُ آبادان شد خانه تأهِلُ أُهُولًا وهي آهِلَةٌ سرای آبادان أَهَلَها

الرَّجُلُ آبادان كردش مرد ۶ آبادان كرد مرد سرایرا يأهِلُها أَهْلًا وهو آهِلٌ آبادان كننده ۶ عامر

وهي مأهُولَةٌ سرای آبادان كرده وأَهَلَ زن خواست ۶ تزوّج ۷ كدخدا شد مرد يأهِلُ بلت أَهْلًا

وأُهُولًا بَتَلَ ببرید ۶ قطع بَتْلًا وبَيْعٌ بَتْلٌ فروختی بریده وصَدَقَةٌ بَتْلَةٌ صدقهٔ بریده ٥ م تَفَلَ في

وَجْهِهِ خیو انداخت در رویش ٥ تفو كرد در روی او ۶ رمى في وجهه البزاق يَتْفُلُ معا تَفْلًا

حَجَلَ الطَّائِرُ جهان جهان رفت مرغ ٥ دوان دوان رفت مرغ ۶ صار يرفع رِجْلًا ويمشي

على الأخرى ۷ برجهان رفت مرغ وحَجَلَ الغُلامُ جهان جهان رفت كودك ۷ برجهان رفت كودك

يَحْجِلُ معا حَجَلانًا حَمَلَ الشَّيْءَ على ظَهْرِهِ أو على رأسه بركرفت چیزرا بر پشتش یا بر

سرش ۶ برداشت چیزی بر پشت یا بر سر ، رفع وحَمَلَتِ المَرْأَةُ والشَّجَرَةُ باردار شد زن ودرخت

٥ بار بركرفت زن ودرخت وهي حامِلٌ آبستان زن ۷ بار بركرفته درخت وحَمَلَ عَلَيْهِ فِي الحَرْبِ

حمله كرد بروی در جنك وحَمَلَ على نَفْسِهِ في السَّيْرِ بار نهاد برخود در رفتن ٥ رنجه كرد در

رفتن خویشتن را ۷ أتعب حَمْلًا وهو حِمْلٌ بار پشت ۶ حمل الرأس او حمل الظهر وحَمْلٌ بار

شكم ٥ بار زن ودرخت ۶ حمل المرأة وثمرة الشجرة وما على فُلانٍ مَحْمِلٌ نیست بر فلان اعتماد

خَبَلَهُ الحُبُّ تباه کرد اورا دوستی ٦ أَفْسَدَهُ يَخْبُلُهُ معا خَبْلًا وهو الخَبَالُ تباهی ٦ الفساد خَتَلَهُ بفريفت
اورا يَخْتِلُهُ معا خَتْلًا ذَمَلَ البَعِيرُ بدويد اشتر يَذْمُلُ معا ذَمِيلًا وذَمَلَانًا صَهَلَ الفَرَسُ بانك كرد
اسب ٦ صاح يَصْهِلُ معا صَهِيلًا ٧ وصُهَالًا عَتَلَهُ إِلَى السُّلْطَانِ بكشيد اورا بسلطان ٦ برد اورا بسوی
سلطان، قَادَهُ بعُنْفٍ يَعْتِلُ معا عَتْلًا عَدَلَ فِي القَضِيَّةِ راستی كرد در حكم ٦ داد كرد در حكم وعَدَلَ
الشَّيْءَ بالشَّيْءِ برابر كرد چيزرا بچيزی ٦ راست كرد چيزرا بچيز عَدْلًا وعَدَلَ عَنِ الطَّرِيقِ ميل كرد از راه
٥ باز كشت از راه ٦ مال ٧ بكشت از راه عُدُولًا عَذَلَهُ ملامت كرد اورا ٦ لامه يَعْذِلُهُ معا عَذْلًا
عَزَلَهُ عَنِ الجُمْلَةِ دور كرد اورا از همه ٦ جدا نهاد اورا از جمله، فرّقه، نحّاه ٧ دور كردش از كرد
وهو بمَعْزِلٍ مِنْ كَذَا دور است ازين ٦ جدا است ازوی، هو بعيد منه، متنحٍّ وعَزَلَ الأَمِيرُ عَنِ
العَمَلِ معزول كرد امير عامل را از عمل ٥ دور كرد امير عامل را از عمل ٦ معزول كردش از كار،
منع عَزْلًا عَسَلَ الرُّمْحُ بجنبيد نيزه ٦ بلرزيد نيزه، اهتزّ عَسَلَانًا عَضَلَ الأَيِّمَ عَنِ الزَّوْجِ باز
داشت بيوه را از شوی ٦ المنع من الزوج يَعْضِلُ معا عَضْلًا عَقَلَ الغُلَامُ هوشمند شد غلام
٦ عاقل شد كودك، صار عاقلا ٧ خردمند شد غلام وعَقَلَ القَتِيلَ ديت داد از كشته ٧ ديت داد
كشته را، أعطى المقتولَ الدِّيَةَ وعَقَلَ عَنِ القَاتِلِ ديت داد از كشنده ٦ أدّى عنه ٧ ديت ستاند
از كشنده وهو العَقْلُ ديت والمَعْقُلَةُ م وعَقَلَ البَعِيرَ بالعِقَالِ ببست اشتر را بزانو بند ٦ شدّه
بالعِقَالِ وهي العُقْلَةُ بستكی زبان ٧ زانو بند وعَقَلَ الدَّوَاءُ البَطْنَ ببست دارو شكم را ٦ امسكه،
عَقْلًا وهو العَاقُولُ داروی كه شكم بند عَزَلَتِ المَرْأَةُ القُطْنَ برشت زن پنبه را غَزْلًا غَسَلَ الشَّيْءَ
بالماءِ بشست چيزرا باب غَسْلًا وهي الغُسَالَةُ آبی كه چيزی بدو شسته باشند ٧ آب شسته فَتَلَ
الحَبْلَ بتافت رسن را فَتْلًا فَصَلَ القَاضِي الخُصُومَةَ جدا كرد قاضی در ميان ايشان خصومت را فَصْلًا
وهو فَيْصَلٌ جدا كننده ٥ حكم كننده وفَصَلَ الرَّضِيعَ عَنْ أُمِّهِ جدا كرد شيرخواره را از مادرش
٧ باز داشت شيرخوره را از مادروی فِصَالًا وفَصَلَ عَنِ المَكَانِ جدا شد از جای ٥ از استر شست
از جايكاه فُصُولًا قَبِلَ بِهِ پذرفتاری كردش ٥ پايندانی كرد اورا يَقْبَلُ معا قَبَالَةً وهو قَبِيلٌ
پذرفتار وقُبُلٌ ح وقُبَلَاءُ ح كَمَلَ تمام شد يَكْمِلُ معا كَمَالًا وكُمُولًا وكَمِلَ يَكْمَلُ وكَمُلَ م يَكْمُلُ
كَمَالًا وشَيْءٌ كَامِلٌ چيزی تمام وكُمَّلٌ م وكَمِيلٌ م نَزَلَ فرو آمد ٧ فرود آمد نُزُولًا وهي النَّازِلَةُ

بلا فرو آینده ۷ فرود آینده والنَّوازِلُ ح والمَنزِلُ جایگاه والتَّنزِیلُ مهمان والمَنزِلَةُ مرتبه نَسَلَ
الذِّئبُ بدوید گرد یَنسِلُ معا نُسُولًا ونَسَلانًا نَكَلَ عَنِ الیَمِینِ باز استاد از سوگند یَنكُلُ معا
نُكُولًا هَدَلَ القُمرِیُّ بانگ کرد قمری هَدِیلًا هَزَلَ الرَّجُلُ مزح گفت مرد وهَزَلَ دابَّتَهُ لاغر کرد ستور را
هَزْلًا وهَزَلَتِ الدّابَّةُ خود لاغر شد ستور ٥ لاغر شد بخویشتن اسب هُزالًا وهی دابَّةٌ هَزِیلٌ ستور لاغر
ودَوابُّ هَزْلَی ح هَطَلَ المَطَرُ پیوسته بارید باران ٥ بچکید باران، ریخته شد هَطْلًا وهَطَلانًا وهو
هَطِلٌ باران پیوسته ۷ باران بارنده وهاطِلٌ م هَمَلَتْ عَیْنُهُ اشک دوانید چشمش ٥ پر اشک شد چشم وی
تَهْمِلُ معا هَمْلًا وهَمَلانًا وهُمُولًا م أَدَمَ الطَّعامَ نان خورش کرد بطعام ۷ نان خورش کرد طعام را یَأْدِمُ
معا أَدْمًا وهو الإِدامُ نان خورش ۷ خورش بَسَمَ بکمارید ٥ تبسم کرد بَسْمًا وهو المَبْسِمُ دهن والمَباسِمُ
ح ثَلَمَ الحائِطَ رخنه کرد دیوار را ثَلْمًا وهی الثُّلْمَةُ رخنه جَثَمَ الطّائِرُ بنشست مرغ یَجْثِمُ معا جُثُومًا جَرَمَ
النَّخْلَ ببرید خرما را جِرامًا جَزَمَ المُضارِعَ جزم کرد مضارع را جَزْمًا حَتَمَ الأَمْرَ واجب کرد کار را حَتْمًا
حَرَمَهُ العَطاءَ محروم کرد اورا از دادن ۷ محروم کردش از عطا حِرْمانًا وحَرِمًا حَزَمَ استوار کاری کرد
٥ بیدار شد حَزْمًا ۷ وحَزامَةً ۷ وحَزِیمَةً وحَزُمَ م حَزامَةً وحَزَمَ الدّابَّةَ بالحِزامِ بتنگ ببست ستور را
حَزْمًا حَسَمَهُ ببریدش وسَیْفٌ حُسامٌ شمشیر برنده وأَیّامٌ حُسُومٌ برنده روزها ۷ روزهاء هلاک کننده وحَسَمَ
العِرْقَ ببرید رگ را ۷ داغ نهاد رگ را حَسْمًا حَطَمَ الشَّیْءَ بشکست چیز را وحَطَمَ الحالُومُ گوارنده کرد دلو
طعام را ۷ بگوارید گوارش طعام را حَطْمًا خَتَمَ القُرْآنَ ختم کرد قرآن را وخَتَمَ عَلَى الشَّیْءِ مهر کرد بر چیزی
خَتْمًا خَطَمَ البَعِیرَ مهار نهاد اشتر را خَطْمًا وهو الخِطامُ مهار والخَطْمُ بینی والمَخْطِمُ م رَدَمَ الحائِطَ رات
کرد دیوار را ٥ اصلاح کرد دیوار را رَدْمًا شَتَمَهُ دشنام داد اورا شَتْمًا وهی الشَّتِیمَةُ دشنام صَدَمَنی
کَذا رسید بمن فلان چیزی ٥ فرو آمد بمن فلان چیزی صَدْمًا صَرَمَ النَّخْلَ ببرید خرما را صِرامًا
وصَرَمَ صَدِیقَهُ ببرید از دوست خویش ۷ برید از دوست دوستی او صَرْمًا ۷ صَرْمًا وهی الکَرِیهَةُ
بریدگی ۷ از دوست بریده والصَّرْمُ ح ظَلَمَهُ ستم کردش ظُلْمًا معا وهی الظُّلامَةُ آنچ بستم گرفته
شد ٥ چیزی بزور ستده والمَظْلِمَةُ م ویَوْمُ المَظالِمِ روز جزا ۷ روز داد خوستن عَرِمَ الصَّبِیُّ
شوخی کرد کودک یَعْرِمُ عُرامًا عَزَمَ عَلَى الشَّیْءِ عزم کرد بر کار ۷ دل نهاد بروی عَزْمًا وهی العَزِیمَةُ
قصد عَصَمَهُ اللهُ نگاه داشت اورا خدای عِصْمَةً غَشَمَ ستم کرد ۷ ظلم کرد غَشْمًا فَصَمَ الشَّیْءَ بشکست

را ٦ صاد خَرْشًا خَدَشَ الوَجْهَ ٥ وغَيْرَهُ بخراشید روی را ٦ خرق الوَجْهَ بالید خَدْشًا وخَمْشَهُ م يَخْمُشُهُ

معا خَمْشًا عَرَشَ الكَرْمَ بپای کرد رزرا ٥ برداشت رزرا برچوب کرفت ٦ جفته کرد رزرا ٠ اقام الخشب على

البستان يَعْرِشُ معا عَرْشًا ٦ ومعنى مَعْرُوشَاتٍ مسموکات وغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ هي على وجه الارض ومعنى خَاوِيَةٌ على

عُرُوشِهَا ساقطة حيطانها على سُقُوفِهَا ص حَرَصَ عَلَى الشَّيْءِ حریص شد بر چیزی ٦ عشق ٧

آرزومند شد بر چیزی يَحْرُصُ معا وحَرِصَ م يَحْرَصُ حِرْصًا وهو حريص آرزومند قَبَصَ بسر انکشتان

کرفت ٦ اخذ بالاصابع قَبْصًا ٥ وهي القُبْصَةُ معا شَيْءٌ مَقْبُوصٌ بِأَنْمُلَةٍ قَرَصَهُ بِإِصْبَعَيْهِ کرفت اورا

بدو انکشت ٦ اخذه بالانملة ٧ بشکنجید ش بدو انکشت يَقْرُصُ معا قَرْصًا قَلَصَ الظِّلُّ والثَّوْبُ

کوتاه شد سایه وجامه ٦ قصر الظل والثوب بالغسل يَقْلِصُ معا قُلُوصًا قَمَصَ العَيْرُ بجست خر کوره ٥

برجست کور يَقْمِصُ معا قِمَاصًا قَنَصَ شکار کرد ٦ صاد قَنْصًا وهو القَنَصُ شکار والقَنِيصُ م

٥ القَنِيصُ جمع القَنِيصَةِ شکار نَشَصَتْ عَلَى زَوْجِهَا دشمن داشت زن شوهرش را ٦ ناسازواری کرد

نشزت ای تُخَالِفُهُ ٧ زنی ترش روی شد بر شوهرش تَنْشُصُ معا نُشُوصًا وهي نَاشِصٌ زن شوهررا

دشمن دارنده ٦ عدو ٧ زن ترش روی نَكَصَ عَلَى عَقِبَيْهِ وا پس رفت بر دو پاشنه او ٦ رجع ٧ بازپس

رفت بر پاشنهٔ خویش يَنْكِصُ معا نُكُوصًا ونَكْصَانًا ض خَفَضَ الشَّيْءَ فرو کرد چیزرا ٥ پست کرد

چیزرا ٦ ضد رفعه خَفْضًا ٦ وخَفَضَ العُودَ عطفه ٦ وخَفَضَ لَهُ جَنَاحَهُ تواضع له رَبَضَ السَّبُعُ

٥ والطَّائِرُ بخفت دد ٥ بخفت دد ومرغ ٦ جلس استناخ رُبُوضًا رَفَضَ الشَّيْءَ رها کرد چیزرا

٦ ترکه ٧ انداخت چیزرا يَرْفِضُ معا رَفْضًا ٧ وهم الرَّافِضَةُ مردمان حق کذارنده والرَّوَافِضُ

م عَرَضَ لَهُ أَمْرٌ بپیش آمد اورا کاری ٦ اقبله الامر جاءه يَعْرِضُ عُرُوضًا وعَرِضَ م يَعْرَضُ عَرَضًا

وهي العَارِضَةُ کار بپیش آمده ٦ الآفة والعَوَارِضُ ج وعَرَضَ العُودَ عَلَى الإِنَاءِ بنهاد چوب را بر

چیزی ٥ بپهنا نهاد بر سر چیزی چوب ٥ ترد العود ٧ چوب نهاد بر خنور يَعْرِضُ معا وعَرَضَ

عَلَيْهِ الشَّيْءَ عرضه کرد بروی چیزی ٦ قال له الشی ای حاله عَرْضًا فَرَضَ اللهُ الصَّلَوٰةَ فریضه کرد

خدای نمازرا فَرْضًا وفَرَضَتِ البَقَرَةُ پیر شد کاو ماده ٦ کبر شاخ تَفْرِضُ معا وفَرُضَتْ م تَفْرُضُ

فُرُوضًا وهي فَارِضٌ کاو ماده پیر ٦ بقرة شيخة قَبَضَ الشَّيْءَ بستد چیزرا ٦ اخذه وقَبَضَ يَدَهُ بکرفت

دستش ٦ اخذ يده وقَبَضَ بِيَدِ صَاحِبِهِ بکرفت دست یار خودرا قَبْضًا وهو في قَبْضَتِهِ در دست

وی است ۶ هوی یده وأعطانی قبضة من كذا معا بداد مرا یك مشت از فلان چیزی ۶ غرفة
من الشیء ، القبض خلاف البسط والقبض بالید ضم الید علی الشیء یقال قبض علیه بیده وقبض
الإنسان مات قرضت الفأرة الثوب ببرید موش جامه را ۶ قطع وقرض الشعر بگفت شعر را قرضا
وهو القریض شعر ۶ شعر مقول مخض اللبن بجنبانید شیر را ۵ دوغ کرد ۱ حرك اللبن ۷ برد شیر را
یمخض ملـ وهو المخیض دوغ ۶ لبن مأخوذ شحمه والمخضة شیر زنه ۶ چوبی بوی شیر
جنبانند ، اسم الآلة خشب یتحرك به اللبن ۷ شیرزن نبض العرق بجست رگ ۶ تحرك نبضانا
نغضت السن بجنبید دندان ۶ تحرك تنغض ملـ نغضانا ط ثلط البعیر ریخ زد شتر
۶ غاط ، ریخ انداخت اشتر ، خرج نجاسته ثلطا خبط الشجرة برگ افکند از درخت ۶ اوقع الورقة
بالتحرید وخبط البعیر بدست زد اشتر ۵ اشتر پای بر زمین زد ۶ ضرب برجله علی الارض خبطا خلط الشیء
بالشیء بیامیخت چیز را بچیز خلطا وهو الخلط آمیخته ۶ آمیز والأخلاط ح ربط الفرس ببست اسب
۶ عقد ربطا وهو الرباط اسبان بسته ۶ حبل وربط الله علی قلبه خدای دلش قوی کرد ۶ قوی الله قلبه
وهو رابط الجأش قوی دل وربیط الجأش م سرطه بگلو فرو برد اورا ۶ اذهبه الی حلقه یسرطه معا
وسرطام یسرطه سرطا وسرطانا شرط علیه الشیء شرط نهاد بروی وهی الشریطة شرط والشرائط ح
والشرام والشروط ح وشرطه الحجام بالمشرط برد او حجام بنیش ۶ بنشتر زدش حجام یشرط معا شرطا
ضبطه استوار کرد اورا ۶ یاد گرفت اورا ، حفظه ضبطا ضرط تیز کرد ۵ ببن بینی تیز کرد ضرطا
وضرطا وضراطا عبط البعیر بی علت کشت اشتر را ۶ ذبحه بلا علة عبطا ۷ وعبطة غبطه شاد
کرد اورا ۶ آرزو کرد اورا ۷ شادمان کرد اورا غبطا وغبطة قسط ستم کرد ۶ جار قسوطا قمط الصبی
بالقماط کودك را ببست برشته ۶ گهواره ۶ عقد ۷ ببست کودك را بسینه بند یقمط معا قمطا قنط
من کذا نومید شد از فلان چیز یقنط ملـ قنوطا وهو قنوط ۷ قنیط نومید شد ، کشط جلد البعیر
باز کرد پوست اشتر را ۵ بیاهخت پوست اشتر ۶ فرق من اللحم وکشط الجل عن الفرس دور کرد جل را
از اسب ۵ جل از اسب برداشت ۶ ابعد کشطا ۵ قشط م قشطا نشط الحبل گره کرد رسن را ۵ گره
زد رسن را سست ۶ ببست رسن را ، عقده نشطا وهی الأنشوطة گره سست ۶ گره گشاده ،
عقدة مفتوحة هبط فرو آمد ۶ فرو شد ، نزل هبوطا ظ لفظ اللقمة من فیه بینداخت

لقمه را از دهن خود ٥ بیفکند لقمه از دهن خود ٦ رمی ولفظ بکذا سخن کفت بفلان چیزی لفظاً وهو اللفظ
سخن ٦ کلمه والالفاظ ج ع رجعه باز کردانید اورا ٥ باز آوردش ٦ حوله رجعاً ورجع بنفسه خود
باز کشت ٥ بخویشتی باز کشت رجوعاً ورجعی رضع الثدی مکید پستان را ٦ مصّه یرضع و
رضع م یرضع رضعاً ورضاعاً معا ورضاعة معا ورضعاً نبع الماء من الارض بیرون آمد آب
از زمین ٦ خرج ینبع معا وینبع نبعاً نزع الدلو من البئر بکشید دلو را از چاه ٦ مدّ نزعاً ونزع
عن الامر بکشید خود را از کار ٥ دست کوتاه کرد از کار ٦ کفّ ٧ باز ایستاد از کار نزوعاً ونزع الی
اهله آرزومند شد باهل خویش ٦ آرزو کرد سوی اهلش، طلب نزاعاً غ دبغ الجلد بپیراست
پوست را یدبغ مثلث دبغاً ودباغاً ودباغة وهو الدباغ علق دیم ٥ والدبّاغ پیراینده نزغ
الشیطان بینهما فساد افکند دیو درمیان ایشان دوکس ٥ ناخوشی افکند ابلیس میان دو کس
٦ اوقع الفساد بینهما ٧ تباهی افکند دیو میان ایشان نزغه الشیطان وسوسه کرد اورا دیو
٦ از راه برد اورا دیو، اذهبه الی المعصیة ینزغ معا نزغاً ف جذف السفینة بالمجذاف معا
براند کشتی را بپارو ٦ براند کشتی را بغیه، اجری السفینة بالخشبة ٧ راند کشتی را ببیل جذفاً
معا حذف الحرف من الحرف بافکند حرف را از حرف ٦ ترک حذفاً حلف بالله سوکند بخورد بخدای
حلفاً معا وهو الحلف معا سوکند ٦ والحلیف م سوکند والحلفاء ج والاحلاف ج خسف
الله بهم الارض فرو برد ایشان خدای بزمین خسفاً وخسف القمر کرفته شد ماه ٦ ذهب
نوره خسوفاً خصف النعل بدوخت نعلین را ٦ چرم دوخت نعلین را ٦ خاط، خرزها خصفاً وهو
المخصف درفش ٥ درفش نعلین ٦ اسم الآلة یخاط به الخف خطفه بربود اورا ٦ اخذه بسرعة یخطفه
وخطفه م یخطفه خطفة وخطفاً وبرق خاطف درخش رباینده ٦ ای آخذ العین دلف الشیخ
٥ والمقیّد نرم رفت پیر ٥ نرم رفت پیر وقید کرده ٦ ذهب بلا سرع، مشی مشیاً رویداً
دلیفاً ذرفت عینه اشک بارید چشم وی ٥ آب راند چشم وی ٦ اخرجت، اسالت عینه دمعاً ٧ اشک
روان کرد چشم او ذریفاً وذرفاناً رسف فی قیده رفت با بندش ٥ وابند رفت ٦ جهنده رفت
یا آهسته رفت یرسف معا رسفاً ورسفاناً رشف الماء بمکید آب را ٧ بکند آب را ٦ مصّه
بشفتیه یرشف معا رشفاً ٥ ورشیفاً صدف عنه روی ازوی بکردانید ٦ اعرض، حوّل وجهه

صُدُوفًا صَرَفَهُ عَنْهُ باز كردانيد اورا ازوى ٦ رجعه صَرْفًا ظَلَفَ بِنَفْسِهِ باز دشت خودرا از شهوت ٦
منع نفسه عن الطلب ظَلْفًا عَرَفَهُ بشناخت اورا ٦ بدانست اورا ، علم مَعْرِفَةً وعِرْفَانًا عَزَفَتِ الجنُّ
بانك كردند پريان ٦ صاحت عَزِيفًا وعَزَفَ عَنِ الشَّيْءِ باز استاد از چيزى يَعْزِفُ معا عُزُوفًا عَسَفَ سِتَمْ
كرد ٦ ظلم عَسْفًا ٥ وعَسَفَ الفَلَاةَ ببريد بيابانرا عَسْفًا عَصَفَتِ الرِّيحُ باد سخت بجست ٦ سخت
وزيد باد ٦ هاجت الريحُ شديدًا عَصْفًا وريحٌ عَاصِفٌ باد سخت ٦ ريح شديد ٧ باد سخت جهنده
عَطَفَ العُودَ كژ كرد چوب را ٥ بجنبانيد چوب را ٦ ثناهُ ٧ خنبانيد چوب را وهي العَطَفَةُ چوب
خنبانيده وعَطَفَ عَلَيْهِ مهربانى كرد بروى ٦ رَحِمَهُ عَطْفًا وهي العَاطِفَةُ مهربانى ٦ رحمت عَكَفَ
عَلَى الشَّيْءِ بپيوستكى كرد برچيزى ٦ دام يَعْكِفُ معا عُكُوفًا عَلَفَ الدَّابَّةَ علف داد ستور را ٦ اعطى
عَلْفًا غَرَفَ المَاءَ بِيَدِهِ بكرفت آبرا بدست خويش غَرْفًا وهي الغُرْفَةُ يك مشت آب ٧ آب داشته
بمشت قَذَفَهُ بِالحِجَارَةِ بزد اورا بسنك وقَذَفَ المُحْصَنَةَ دشنام داد زن پارسارا قَذْفًا قَصَفَ
الشَّيْءَ بشكست چيزرا وقَصَفَتِ العِيدَانُ آواز كردند بربطها ٧ بانك كردند بربطها قَصْفًا
وقَصَفَ الرَّعْدُ بانك كرد تندر قَصِيفًا قَطَفَ العِنَبَ ببريد انكوررا ٥ بريد انكوررا از رز قَطْفًا
وهو القِطْفُ خوشهٔ بريده والقُطُوفُ ح كَتَفَ الرَّجُلَ واپس بست دست مردرا كَتْفًا وكِتَافًا كَرَفَ
الحِمَارُ خر سركين ببوييد ٧ بوى سركين را خر كرد يَكْرُفُ معا كَرْفًا كَسَفَ اللّٰهُ الشَّمْسَ كرفته كرد
خداى آفتابرا كَسْفًا ٧ كِسْفًا وكَسَفَتِ الشَّمْسُ خود كرفته شد آفتاب كُسُوفًا كَشَفَ عَنْهُ
الثَّوْبَ باز كرد ازوى جامه را كَشْفًا نَتَفَ الشَّعَرَ بركند موى را نَتْفًا وهي النُّتْفَةُ مِنَ العِلْمِ نكته
از دانش ورَجُلٌ نُتَفَةٌ مرد نكته كوى ٥ مرد بسيار نكته كوى نَدَفَ القُطْنَ بزد پنبه را نَدْفًا نَزَفَهُ
الدَّمُ ضعيف كردش خون رفتن ٥ خون ازوى بيرون آمد تا ضعيف شد يَنْزِفُهُ معا ونَزَفَ البِئْرَ
تهى كرد چاه را از آب نَزْفًا نَسَفَ الطَّعَامَ پاك كرد طعام را ٧ پاك كرد غله را نَسْفًا ونَسَفَ البِنَاءَ
بركند بنارا نَسْفًا نَطَفَ المَاءُ بچكيد آب يَنْطِفُ معا نِطَافًا ٧ ونَطَفَانًا وهي النُّطْفَةُ آب چكيده
٧ قطره هَتَفَ بِهِ بانك كرد بدو هَتْفًا وهُتَافًا ٧ وهَتَفَتِ الحَمَامُ بانك كرد كبوتر

ق

أَبَقَ العَبْدُ بكريخت بنده يَأْبُقُ معا إِبَاقًا ٧ وهي الآبِقُ بندهٔ كريزنده حَبَقَتِ العَنْزُ تيز داد بز ٧
تيز داد بز ماده حُبَاقًا حَذَقَ القُرْآنَ بياموخت قرانرا ٧ نيك ياد كرفت قران را يَحْذِقُ وحَذِقَ

م يَحْذَقُ حِذْقًا معا وحِذاقةً وحَذَقَ فی صَنْعَتِهِ استاد شد در صنعت خویش حِذْقًا وحَذاقةً وهو
الحاذِقُ نیك استاد حَرَقَ نابَهُ برهم زد دندانش را ٧ بریك دیگر زد دندان را یَحْرُقُ معا حَرْقًا حلق
الرَّأْسَ بتراشید سررا ٧ بسترد سررا حَلْقًا خَرَقَ الثَّوْبَ بدرید جامه را خَرْقًا وهو الخَرْقُ سوراخ
٧ دریده والخُروقُ ج خَزَقَ السَّهْمُ ٧ الغَرَضَ تیر بنشانه بگذشت خَزْقًا خَفَقَ الفُؤادُ بطپید دل یَخْفُقُ
معا خَفَقانًا ٧ وخَفَقَ النَّجْمُ فرو شد ستاره وخَفَقَتِ الرّايةُ بجنبید عَلَم تَخْفُقُ معا خُفُوقًا خَلَقَ
اللهُ الشَّیْءَ بیافرید خدای چیزرا یَخْلُقُهُ معا خَلْقًا وهی الخِلْقَةُ آفریده ٧ آفرینش دَفَقَ الماءَ ٥ دَفَقَ
الماءُ بریخت آب را ٥ آب بریخت یَدْفُقُ معا دَفْقًا ذَرَقَ الطّائرُ ریخ زد مرغ یَذْرُقُ معا ذَرْقًا رَتَقَ الشَّیْءَ
برهم بست چیزرا ٥ بدوخت چیزرا ٦ ضمه ٧ فراهم آورد چیزرا یَرْتُقُ معا رَتْقًا ٦ ضِدُّ الفَتْقِ سَبَقَهُ إلی
الغایةِ پیشی کرد بروی بغایت ٥ ازوی بگذشت بغایت ٦ پیش رفت بسوی غایت سَبْقًا وله سابِقَةٌ
مردرا پیش دستی است ٦ اورا پیشی است ٬ کان له فَضْلٌ ٧ اورا حقوق گذشته است وسَوابِقُ ج
سَرَقَ مِنْهُ مالًا بدزدید ازوی مالرا سَرِقَةً ٧ وسَرَقًا معا سَلَقَهُ بِلِسانِهِ بیازردش بزبان وی ٦ بیازارد
اورا بزفان او ٬ اذاه وسَلَقَ البَیْضَ بریان کرد خایه را ٦ شواه یَسْلُقُ معا سَلْقًا شَهَقَ الحِمارُ بانگ کرد
خر ٦ صاح یَشْهَقُ معا وشَهِقَ م یَشْهَقُ شَهِیقًا عَتَقَ العَبْدُ آزاد شد بنده یَعْتِقُ وعَتُقَ م یَعْتُقُ عِتْقًا
وعَتاقًا وهو عَتِیقٌ آزاد وهم عِتاقٌ ج وعُتَقاءُ ج عَرَقَ العَظْمَ بخایید استخوان را یَعْرُقُ معا عَرْقًا
وهو العُراقُ استخوان خاییده ٦ استخوان خاییدنی ٬ العظم الذی أُخِذَ عنه اللحم غَسَقَ اللَّیْلُ تاریك
شد شب ٦ اشتدّ ظلامه غَسَقًا وغُسُوقًا ٥ وهو الغَسَقُ تاریکی اول شب فَتَقَ الشَّیْءَ جدا کرد
چیزرا ٥ بشکافت چیزرا ٦ ضِدُّ رَتْقِهِ یَفْتُقُ معا فَتْقًا فَسَقَ عن أَمْرِ اللهِ بیرون شد از فرمان
خدای ٦ خرج یَفْسُقُ معا فِسْقًا وفُسُوقًا فَلَقَ الشَّیْءَ بشکافت چیزرا ٦ شَقَّهُ فَلْقًا وسَمِعْتُ كَذا
مِنْ فَلْقِ فیهِ ٦ سَمِعْتُ مِنْ شَقِّ الفَمِ وفَلْقِهِ شنیدم فلان چیز از شکاف دهن او نَطَقَ سخن گفت
٦ تکلم یَنْطِقُ معا نُطْقًا ومَنْطِقًا نَعَقَ الرّاعی بالغَنَمِ بانگ کرد شبان بر گوسفندان ٦ بانگ کرد چوپان
گوسپندان را ٬ صاح الغنم نَعِیقًا نَعَقَ المُؤَذِّنُ بانگ کرد موذن نَعِیقًا ونُعاقًا نَعَقَ الغُرابُ ٧ نَغَقَ
الغُرابُ بانگ کرد کلاغ یَنْغِقُ بلــ ٧ یَنْعِقُ نَعِیقًا ٧ نَعِیقًا ونُغاقًا ٧ نُعاقًا نَهَقَ الحِمارُ بانگ کرد خر
یَنْهِقُ بلــ نَهِیقًا ونُهاقًا ك أَفَكَ دروغ گفت ٦ كَذَبَ إفْكًا وأَفَكَهُ عن الرّأْیِ بگردانید

اورا از رای ۶ صرفه أَفْكًا سَبَكَ الذَّهَبَ والفِضَّةَ كداخت زررا وسيمررا ٥ كداخته كرد زررا ونقره را ۶ بپالید زررا وسیمرا ، خلّصه من الخبث سَبْكًا وهي السَّبيكَةُ زر وسيمر كداخته ٥ خالص سَفَكَ دَمَهُ بريخت خونش را ۶ صبّ سَفْكًا فَتَكَ بِهِ ناكاه بكشت اورا ۶ قتله على غَفْلَةٍ يَفْتُكُ معا فَتْكًا وفُتُوكًا وفَتاكَةً مَلَكَ الشَّيْءَ دردست كرد چیزرا ۶ ملك كرد چیزرا ، أدخل ملكه مُلْكًا معا ۶ الفتح افصح ومَلَكَةً ٧ ومَمْلَكَةً وهو المملوك بندهٔ خریده ٥ بندهٔ زیر دست ۶ درم خریده ، عَبْد والمَمالِيكُ ح وهي المَمْلَكَةُ پادشاهی والمُلْكُ م والمَلَكُوتُ م وهو مِلاكُ الأَمْرِ قوام كار ۶ محكم الأمر ٧ استوار كار ومَلَكَ العَجينَ نيك بمالید آردرا ۶ نیك بسرشت خمیررا ، شدّ عجينه مَلْكًا نَسَكَ لِلّهِ قربان كرد خدایرا ٥ طاعت كرد اورا ۶ ذبح لوجهه ، قتل قربانا لله ٧ ترسید خدایرا يَنْسُكُ معا نُسْكًا ومَنْسَكًا معا هَتَكَ سِتْرَهُ بدرید پردهٔ اورا ۶ خرق هَتْكًا هَلَكَ هلاك شد ٥ تلف شد هُلْكًا وهَلَكًا ونُهْلُكَةً وهَلاكًا ومَهْلَكَةً ل أَفَلَتِ الشَّمْسُ فروشد آفتاب ٥ فرو رفت آفتاب ۶ غربت تأفُلُ معا أُفُولًا أَهِلَتِ الدّارُ آبادان شد خانه تأهَلُ أُهُولًا وهي آهِلَةٌ سرای آبادان أَهَلَها الرَّجُلُ آبادان كردش مرد ۶ آبادان كرد مرد سرایرا يأْهِلُها أَهْلًا وهو آهِلٌ آبادان كننده ۶ عامر وهي مَأْهُولَةٌ سرای آبادان كرده وأَهَلَ زن خواست ۶ تزوج ٧ كدخدا شد مرد يأْهِلُ ىلْ أَهْلًا وأُهُولًا بَتَلَ ببرید ۶ قطع بَتْلًا وبَيْعٌ بَتْلٌ فروختی بریده وصَدَقَةٌ بَتْلَةٌ صدقهٔ بریده ٥ م تَفَلَ في وَجْهِهِ خيو انداخت در رویش ٥ تفو كرد در روی او ۶ رمى في وجهه البزاق يَتْفُلُ معا تَفْلًا حَجَلَ الطّائِرُ جهان جهان رفت مرغ ٥ دوان دوان رفت مرغ ۶ صوان يرفع رِجْلًا ويمشي على الأُخْرَى ٧ برجهان رفت مرغ وحَجَلَ الغُلامُ جهان جهان رفت كودك ٧ برجهان رفت كودك يَحْجُلُ معا حَجَلانًا حَمَلَ الشَّيْءَ عَلَى ظَهْرِهِ أَوْ عَلَى رَأْسِهِ بركرفت چیزرا بر پشتش یا بر سرش ۶ برداشت چیزی بر پشت یا بر سر ، رفع وحَمَلَتِ المَرْأَةُ والشَّجَرَةُ باردار شد زن ودرخت ٥ بار بركرفت زن ودرخت وهي حامِلٌ آبستان زن ٧ بار بركرفته درخت وحَمَلَ عَلَيْهِ في الحَرْبِ حمله كرد بروی در جنك وحَمَلَ عَلَى نَفْسِهِ في السَّيْرِ بار نهاد برخود در رفتن ٥ رنجه كرد در رفتن خویشتن را ٧ أتعب حَمْلًا وهو حِمْلٌ بار پشت ۶ حمل الرأس او حمل الظهر وحَمْلٌ بار شكم ٥ بار زن ودرخت ۶ حمل المرأة وثمرة الشجرة وما عَلَى فُلانٍ مَحْمِلٌ نیست بر فلان اعتماد

خَبَلَهُ الحُبُّ تباه کرد اورا دوستی ٦ أَفْسَدَهُ يَخْبُلُهُ معا خَبْلاً وهو الخَبَالُ تباهی ٦ الفساد خَتَلَهُ بفریفت
اورا يَخْتِلُهُ معا خَتْلاً ذَمَلَ البَعِيرُ بدوید اشتر يَذْمُلُ معا ذَمِيلاً وذَمَلاناً صَهَلَ الفَرَسُ بانگ کرد
اسب ٦ صاح يَصْهَلُ معا صَهِيلاً ٧ وصُهَالاً عَتَلَهُ إِلَى السُّلْطَانِ بکشید اورا بسلطان ٦ برد اورا بسوی
سلطان ، قَادَهُ بعُنْفٍ يَعْتِلُ معا عَتْلاً عَدَلَ فِي القَضِيَّةِ راستی کرد درحکم ٦ داد کرد درحکم وعَدَلَ
الشَّيْءَ بالشَّيْءِ برابر کرد چیزرا بچیزی ٦ راست کرد چیزرا بچیز عَدْلاً وعَدَلَ عَنِ الطَّرِيقِ میل کرد از راه
٥ باز گشت از راه ٦ مال ٧ بگشت از راه عُدُولاً عَذَلَهُ ملامت کرد اورا ٦ لامه يَعْذِلُهُ معا عَذْلاً
عَزَلَهُ عَنِ الجُمْلَةِ دور کرد اورا از همه ٦ جدا نهاد اورا از جمله ، فَرَّقَهُ ، نَحَّاهُ ٧ دور کردش از کرد
وهو بِمَعْزِلٍ مِنْ كَذَا دور است ازین ٦ جدا است ازوی ، هو بعيد منه ، متنح وعَزَلَ الأَمِيرُ عَنِ
العَمَلِ معزول کرد امیر عامل را از عمل ٥ دور کرد امیر عامل را از عمل ٦ معزول کردش از کار
منع عَزْلاً عَسَلَ الرُّمْحُ بجنبید نیزه ٦ بلرزید نیزه ، اهتز عَسَلاناً عَضَلَ الأَيِّمَ عَنِ الزَّوْجِ باز
داشت بیوه را از شوی ٦ المنع من الزوج يَعْضُلُ معا عَضْلاً عَقَلَ الغُلامُ هوشمند شد غلام
٦ عاقل شد کودک ، صار عاقلا ٧ خردمند شد غلام وعَقَلَ القَتِيلَ دیت داد از کشته ٧ دیت داد
کشته را ، أعطى المقتولَ الدية وعَقَلَ عَنِ القَاتِلِ دیت داد از کشنده ٦ ادّى عنه ٧ دیت ستاند
از کشنده وهو العَقْلُ دیت والمَعْقُلَةُ م وعَقَلَ البَعِيرَ بِالعِقَالِ ببست اشتر را بزانو بند ٦ شدّه
بالعِقَالِ وهي العُقْلَةُ بستگی زبان ٧ زانو بند وعَقَلَ الدَّوَاءُ البَطْنَ ببست دارو شکم را ٦ امسکه ،
عَقْلاً وهو العَاقُولُ داروی که شکم بند غَزَلَتِ المَرْأَةُ القُطْنَ برشت زن پنبه را غَزْلاً غَسَلَ الشَّيْءَ
بالماءِ بشست چیزرا باب غَسْلاً وهي الغُسَالَةُ آبی که چیزی بدو شسته باشند ٧ آب شسته فَتَلَ
الحَبْلَ بتافت رسن را فَتْلاً فَصَلَ القَاضِي الخُصُومَةَ جدا کرد قاضی در میان ایشان خصومت را فصلا
وهو فَيْصَلٌ جدا کننده ٥ حکم کننده وفَصَلَ الرَّضِيعَ عَنْ أُمِّهِ جدا کرد شیرخواره را از مادرش
٧ باز داشت شیرخوار را از مادروی فِصَالاً وفَصَلَ عَنِ المَكَانِ جدا شد ازجای ٥ زاستر شست
ازجایگاه فُصُولاً قَبَلَ بِهِ پذیرفتاری کرد بدو ٥ پایندانی کرد اورا يَقْبُلُ معا قَبَالَةً وهو قَبِيلٌ
پذیرفتار وقُبُلٌ ح وقُبَلاءُ ح كَمَلَ تمام شد يَكْمُلُ معا كَمَالاً وكُمُولاً وكَمِلَ يَكْمَلُ وكَمُلَ م يَكْمُلُ
كَمَالاً وشَيْءٌ كَامِلٌ چیزی تمام وكَمُلٌ م وكَمِيلٌ م نَزَلَ فرو آمد ٧ فرود آمد نُزُولاً وهي النَّازِلَةُ

بلا فزو آینده ٧ فرود آینده والنَّوازِلُ ح والمَنزِلُ جایگاه والنَّزِیلُ مهمان والمَنزِلَةُ مرتبه نَسَلَ
الذِّئبُ بدوید. کرد یَنْسِلُ معا نُسُولاً ونَسَلاناً نَکَلَ عَنِ الیَمِینِ باز استاد از سوگند یَنْکُلُ معا
نُکُولاً هَدَلَ القُمْرِیُّ بانگ کرد قمری هَدِیلاً هَزَلَ الرَّجُلُ مزح کفت مرد وهَزَلَ دابَّتَهُ لاغر کرد ستور را
هَزْلاً وهُزِلَتِ الدّابَّةُ خود لاغر شد ستور ٥ لاغر شد بخویشتی اسب هُزالاً وهی دابَّةٌ هَزِیلٌ ستور لاغر
ودَوابُّ هَزْلَی ح هَطَلَ المَطَرُ پیوسته بارید باران ٥ بچکید باران، ریخته شد هَطْلاً وهَطَلاناً وهو
هَطِلٌ باران پیوسته ٧ باران بارنده وهاطِلٌ م هَمَلَتْ عَیْنُهُ اشک دوانید چشمش ٥ پر اشک شد چشم وی
تَهْمِلُ معا هَمْلاً وهَمَلاناً وهُمُولاً م أَدَمَ الطَّعامَ نان خورش کرد بطعام ٧ نان خورش کرد طعام را یَأْدِمُ
معا أَدْماً وهو الإِدامُ نان خورش ٧ خورش بَسَمَ بکمارید ٥ تبسم کرد بَسْماً وهو المَبْسِمُ دهن والمَباسِمُ
ح ثَلَمَ الحائِطَ رخنه کرد دیوار را ثَلْماً وهی الثُّلْمَةُ رخنه جَثَمَ الطّائِرُ بنشست مرغ یَجْثِمُ معا جُثُوماً جَرَمَ
النَّخْلَ ببرید خرما را جِراماً جَزَمَ المُضارِعَ جزم کرد مضارع را جَزْماً حَتَمَ الأَمْرَ واجب کرد کار را حَتْماً
حَرَمَهُ العَطاءَ محروم کرد اورا از دادن ٧ محروم کردش از عطا حِرْماناً وحَرْماً حَزَمَ استوار کاری کرد
٥ بیدار شد حَزْماً وحَزامَةً ٧ وحَزِیمَةً وحَزُمَ م حَزامَةً وحَزَمَ الدّابَّةَ بالحِزامِ بتنگ ببست ستور را
حَزْماً حَسَمَهُ ببریدش وسَیْفٌ حُسامٌ شمشیر برنده وأَیّامٌ حُسُومٌ برنده روزها ٧ روزهای هلاک کننده وحَسَمَ
العِرْقَ ببرید رگ را ٧ داغ نهاد رگ را حَسْماً حَطَمَ الشَّیْءَ بشکست چیز را وحَطَمَ الحالُومُ گوارنده کرد دلو
طعام را ٧ بگوارید گوارش طعام را حَطْماً خَتَمَ القُرْآنَ ختم کرد قرآن را وخَتَمَ عَلَی الشَّیْءِ مهر کرد بر چیزی
خَتْماً خَطَمَ البَعِیرَ مهار نهاد اشتر را خَطْماً وهو الخِطامُ مهار والخَطْمُ بینی والمَخْطِمُ م رَدَمَ الحائِطَ راست
کرد دیوار را ٥ اصلاح کرد دیوار را رَدْماً شَتَمَهُ دشنام داد اورا شَتْماً وهی الشَّتِیمَةُ دشنام صَدَمَنی
کَذا رسید بمن فلان چیزی ٥ فرو آمد بمن فلان چیزی صَدْماً صَرَمَ النَّخْلَ ببرید خرما را صِراماً
وصَرَمَ صَدِیقَهُ ببرید از دوست خویش ٧ برید از دوست دوستی او صَرْماً ٧ صُرْماً وهی الصَّرِیمَةُ
بریدگی ٧ از دوست بریده والصُّرُمُ ح ظَلَمَهُ ستم کردش ظُلْماً معا وهی الظُّلامَةُ آنچ بستم گرفته
شد ٥ چیزی بزور ستده والمَظْلِمَةُ م ویَوْمُ المَظالِمِ روز جزا ٧ روز داد خوستن عَرِمَ الصَّبِیُّ
شوخی کرد کودک یَعْرَمُ عُراماً عَزَمَ عَلَی الشَّیْءِ عزم کرد بر کار ٧ دل نهاد بروی عَزْماً وهی العَزِیمَةُ
قصد عَصَمَهُ اللّهُ نگاه داشت اورا خدای عِصْمَةً غَشَمَ ستم کرد ٧ ظلم کرد غَشْماً فَصَمَ الشَّیْءَ بشکست

فَطَمَ الصَّبِيَّ عَنْ أُمِّهِ باز کرد کودک را از مادرش ٥ از شیر باز کرد کودک را ٦ فصل فَطْمًا وفِطَامًا وهو الفَطِيمُ باز داشته از شیر ٦ صبی مفرّق فَصَمَ چیزرا ٦ بشکست چیزرا وجدا نکرد ، کسره ولم یفرّق فَصْمًا

قَسَمَ المَالَ بخش کرد مال را ٥ بخش کرد خواسته را قَسْمًا وقِسْمَةً وهو القِسْمُ بخش ٥ بهره ٦ الحظّ والمَقْسِمُ م ٦ النصیب ، بفتح المیم مَوْضِعُ القِسْمَةِ قَصَمَ الشَّیْءَ شکست چیزرا وجدا کرد قَصْمًا قَلَمَ

الظُّفُرَ ببرید ناخن را ٦ قطع قَلْمًا وهی القُلَامَةُ ناخن بریده ٥ ناخن برچیده كَدَمَ الحِمَارُ بگزید خر یَكْدُمُ معا كَدْمًا كَظَمَ غَيْظَهُ بنشاند خشم را ٦ أكل غيظه وسكت ٧ فرو خورد خشمش را

وكَظَمَ عَلَى غَيْظِهِ م ٦ فرو برد خشمش ٧ فرو خورد خشمش را كَظْمًا وهو الكَاظِمُ فرو خوارنده خشمش را ٥ کم فرو برد خشم را ٦ رجل محزون ٦ وكَظَمَهُ الغَيْظُ اي أخذ بكظمه وهو مخرج النفس كَلَمَهُ جراحت

کرد اورا كَلْمًا وهی الكِلَامُ جراحتها والكُلُومُ م لَثَمَتِ المَرْأَةُ روی ببست زن ٥ روی بند ببست زن ٦ شدت اللثام لِثَامًا لَدَمَتْ وَجْهَهَا بزد روی خویش را ٦ ضربته لَدْمًا لَطَمَهُ تبانچه زد اورا لَطْمًا

٦ وهو الضرب على الوجه بباطن الراحة لَكَمَهُ بمشت زد اورا ٦ وهو الضرب بجمع الكف لَكْمًا نَسَمَتِ الرِّيحُ خوش وزید باد ٦ هبت لينة ٧ نرم جست باد نَسِيمًا ونَسَمَانًا نَظَمَ اللُّؤْلُؤَ بر رشته کرد مروارید را

٥ بریسمان پیوست مروارید را ٦ نظمه فی الحبل ٧ در رشته کشید مروارید را نَظْمًا وهو النِّظَامُ پیوسته کی مروارید ٥ رشته پیوسته ٦ حبل اللؤلؤ نَغَمَ سرود گفت ٦ نرم سخن گفت ، تکلم خفيًا يَنْغُمُ معا

نَغْمًا ونَغْمَةً نَقَمَ مِنْهُ كَذَا ٧ وعَلَيْهِ کینه کشید ازوی بفلان چیزی ٦ عاب منه شيئًا ٧ کینه ور شد ازوی يَنْقِمُ ونَقِمَ م يَنْقَمُ نَقْمًا ونَقِمَةً معا هَدَمَ الدَّارَ ویران کرد خانه را ٦ بیفکند خانه را ،

خربها هَدْمًا وهو الهَدْمُ سرای افکنده ٥ ویران ٦ الدار المهدم ٧ فرو افتاده هَزَمَ الجَيْشَ هزیمه کرد سپاه را ٦ شکست لشکر را ، کسر هَزْمًا وهی الهَزِيمَةُ ف ٧ شکست هَشَمَ الثَّرِيدَ نان ترید کرد ٦

نان ترید کرد ، قطع الخبز قِطَعًا هَشْمًا هَضَمَ الطَّعَامَ بگوارید طعام را ٦ هنأه ، سکن فی معدته هَضْمًا وهو الهاضوم جوارش ٦ هو علف يفعل الطعام هنيئًا مريئًا ف أَجَنَ المَاءُ گندیده

شد آب ٦ تغیر کرد آب ، تغیر لونه ٧ رنگ گردانید آب يَأْجِنُ معا أُجُونًا وأَجِنَ م يَأْجَنُ أَجَنًا معا وماء آجِنٌ آب گندیده ٧ رنگ گردانیده وأَجِنٌ م خَتَنَ الصَّبِيَّ ختنه کرد کودک را

يَخْتِنُ معا خَتْنًا وخِتَانًا خَزَنَ المَالَ خزینه نهاد مال را ٧ خزینه کرد خواسته را وخَزَنَ اللِّسَانَ

باز داشت زبانرا ٧ نكاه داشت زبان را يَخْزُنُ معا خَزْنًا وخِزَانَةً وهى الخِزَانَةُ خزينه و الخزائن ح
دَفَنَهُ بزمين كرد اورا ٧ بزير خاك كردش دَفْنًا زَبَنَهُ دفع كردش زَبْنًا وناقةٌ زَبُونٌ اشتر ماده دفع
كننده صَفَنَ الفَرَسُ بسر پاى استاد اسب صُفُونًا عَجَنَ العَجِينَ بماليد خميررا ٧ سرشت خميررا عَجْنًا عَدَنَ
بالمَكَانِ درنك كرد بجاى ٥ دير ماند بجاى عَدْنًا غَبَنَهُ فى البَيْعِ بفريفت اورا در بيع غَبْنًا وغَبِنَ رَأْيَهُ
٥ رَأْيُهُ معا سُست شد راى او ٧ ضعيف شد راى او غَبَنًا وهو غَبِينُ الرَّأْىِ والعَقْلِ سست راى
وعقل ٧ ضعيف راى وعقل فَتَنَهُ در فتنه افكند اورا فُتُونًا وهى الفِتْنَةُ فى قَرَنَ بَيْنَهُمَا نزديك كرد
يكديكررا ٧ يارى كرد هردو يَقْرِنُ معا قَرْنًا وقِرَانًا وهو القَرِينُ يارى ٥ يار يا نزديك كرده والقُرَنَاءُ ح

المُضَاعَف ٠،، ب تَبَّ هلاك شد يَتِبُّ تَبَابًا وتَبًّا دَبَّ ٧ فى قَيْدِهِ نرم رفت
٧ نرم رفت در بندش دَبِيبًا شَبَّ الغُلَامُ جوان شد كودك شَبَابًا وشَبِيبَةً وهو شَابٌّ جوان
وهم شُبَّانٌ ح وشَبَابٌ م وشَبَّ الفَرَسُ دو پاى بر زمين زد اسب ٥ بدويد اسب يَشِبُّ معا
شِبَابًا وشَبِيبًا غَبَّتِ الحُمَّى تب روزى كرفت وروزى نه وغَبَّ اللَّحْمُ بپوسيد كوشت ٧ بوى
كرفت كوشت غِبًّا نَبَّ التَّيْسُ بانك كرد بز نَبِيبًا ت بَتَّهُ ببريدش يَبُتُّهُ معا
بَتًّا شَتَّ پراكنده شد شَتًّا وشَتَاتًا وشُتُوتًا وهو شَتٌّ پراكنده وشَتِيتٌ م وهم
أَشْتَاتٌ ح ٥ پراكندكان وهما شَتَّى ح ث أَثَّ الشَّعَرُ انبوه شد موى يَئِثُّ
ويَؤُثُّ أَثًّا وأَثَاثَةً رَثَّ الثَّوْبُ كهنه شد جامه يَرُثُّ معا رَثَاثَةً ورُثُوثَةً وثَوْبٌ رَثٌّ
جامهٔ كهنه غَثَّتِ الشَّاةُ لاغر شد كوسفند تَغِثُّ معا غَثَاثَةً وغُثُوثَةً وشاةٌ غَثَّةٌ كوسفند
لاغر وغَثَّ الحَدِيثُ ناخوش شد سخن غُثُوثَةً وحَدِيثٌ غَثٌّ سخن ناخوش ج
أَجَّتِ النَّارُ ١ افروخته شد آتش تَئِجُّ وتَؤُجُّ أَجِيجًا ثَجَّ المَطَرُ والدَّمُ بريخت باران وخون
يَثِجُّ ثَجِيجًا وثَجَّ المَاءَ بريزانيد آبرا ٧ بريخت آبرا يَثُجُّهُ ثَجًّا شَجَّ رَأْسَهُ بشكست
سروى ٥ ريش كرد سرلو يَشُجُّ معا شَجًّا وشَجَّ جَبِينُهُ شكسته شد پيشانى وى ٥ راست
شد پيشانى وى از شكن يَشَجُّ معا شَجَجًا وشَجِيجًا وجَبِينٌ أَشَجُّ پيشانى شكسته ضَجَّ البَعِيرُ بانك
كرد اشتر ضَجِيجًا وضَجَّ القَوْمُ بانك كردند مردمان ضَجَاجًا عَجَّ الرَّعْدُ بانك كرد تندر عَجِيجًا
لَجَّ فى الأَمْرِ بستهيد در كار ٥ لجاج كرد در كار ٦ بستيهيد يَلَجُّ معا لَجَاجًا ولَجَاجَةً وهو

لَجُوجٌ ستهنده ٦ ستیهنده ، داخِلٌ فی الأمر بالجِدّ ح شَحَّ ٧ عَلَی الشَّیءِ بخل کرد ٦ بَخِلَ
وحَرِصَ ٧ بخیلی کرد بر چیزی یَشُحُّ ملک شُحًّا ٦ هو بُخْلٌ مع حِرْصٍ وهو شَحِیحٌ بخیل ٧ حریص وهم
أَشِحَّةٌ ح صَحَّ درست شد ٧ تندرست شد یَصِحُّ معا صِحَّةً وهو صَحِیحٌ درست ٧ تندرست
فَحَّتِ الأَفْعَی بانگ کرد مار ماده تَفِحُّ معا فَحِیحًا خ فَخَّ النَّائِمُ خرخر کرد خفته ٦ بُخْرِیدُ
خفته فَخِیخًا د جَدَّ فِی الأَمْرِ بکوشید در کار ٦ دخل فی الامر بالرغبة یَجُدُّ معا جِدًّا وجَدَّ الشَّیءُ
نو شد چیزی ٦ صار جَدِیدًا جِدَّةً وشَیءٌ جَدِیدٌ چیزی نو وأَشیاءُ جُدُدٌ ح حَدَّ السَّیْفُ تیز
شد شمشیر ٦ صار قاطِعًا حِدَّةً وسَیْفٌ حَدِیدٌ شمشیر تیز وسُیُوفٌ حِدادٌ ح سَدَّ قَوْلُهُ راست
شد سخن او ٥ راست شد گفتار وی ٦ صَحَّ کلامُه سَدادًا وقَوْلٌ سَدِیدٌ سخن راست ٦ قول صحیح
وسَدَّ الأَمْرُ راست شد کار ٦ نظم یَسِدُّ معا سَدَدًا وهو سَدِیدٌ کار راست وأَسَدُّ م شَدَّهُ
ببست اورا ٥ ببست اورا سخت ٦ عقده یَشُدُّهُ معا شَدًّا ٧ وشَدَّةً صَدَّ بانگ کرد یَصِدُّ معا
صَدِیدًا نَدَّ البَعِیرُ بگریخت اشتر ٥ برمید اشتر ٦ فَرَّ نُدُودًا ذ شَذَّ عَنْهُ جدا شد
ازوی ٥ دور شد ازوی ٦ تنها شد ، تفرق عنه یَشِذُّ معا شُذُوذًا ٧ وشَذًّا ر حَرَّ یَوْمُنا
گرم شد روزما یَحَرُّ ملک حَرًّا خَرَّ لِلّٰهِ سجود کرد خدایرا ٦ بروی افتاد خدایرا ، سجد
خُرُورًا وخَرَّ الماءُ بانگ کرد آب ٦ صاح خَرِیرًا دَرَّ اللَّبَنُ پیوسته آمد شیر از پستان
٥ روان شد شیر پیوسته ٦ سال من اللبن یَدِرُّ معا دَرًّا ودُرُورًا صَرَّ القَلَمُ والبابُ بانگ
کرد قلم ودر ٦ صوّت صَرِیرًا وهی الصَّرَّةُ بانگ قلم ودر ٦ صوت القلم والباب ، الصَّیْحَة
والزَّلْزَلَة غَرَّ کمهوش شد ٦ نا آزموده کار شد یَغِرُّ معا غَرارَةً ورَجُلٌ غِرٌّ مردی نا
آزموده کار ٦ رجل لم یُجَرَّبْ فی العمل وغَرِیرٌ م فَرَّ بگریخت فِرارًا قَرَّ فِی المَکانِ
قرار کرد در جای ٦ سکن یَقِرُّ معا قَرارًا وهو القَرارُ ف ٥ جای آرام وقَرَّتْ بِهِ
عَیْنُهُ روشن شد بوی چشم وی ٦ ضَوَّءَتْ تَقَرُّ معا قُرَّةً وهو قَرِیرُ العَیْنِ
روشن چشم ٦ رجل ضَوءُ العین هَرَّ الکَلْبُ بانگ کرد سگ ٦ صاح هَرِیرًا . ز
أَزَّتِ القِدْرُ بجوشید دیگ ٥ بانگ کرد دیگ ٦ غَلَتْ أَزِیزًا عَزَّ عزیز شد ٦ بزرگوار شد،
کَبُرَ عِزًّا وعِزَّةً وعَزازَةً وهو العزیز ف ٥ ارجمند وعَزَّ الشَّیءُ دشوار یافته شد چیزی

٦ لم يوجد من القلّة ٧ نا يافته شد عِزّةً **س** خَسَّ فرومايه شد ٦ ضدّ عزّ، حقُرَ وخسر
يَخُسُّ معا خِسَّةً وخَسَاسَةً وخُسُوسَةً ورَجُلٌ خَسِيسٌ مرد فرومايه ٥ مرد ناكس وخَسَّ
نَصِيبَهُ كم كرد نصيب اورا ٥ اندك كرد بهرهٔ وى ٦ أَنْقَصَه يَخُسُّهُ خَسًّا **ش** نَشَّ الغَدِيرُ
خشك شد حوض ٥ آب فروغد ٦ اخذ فى النُضُوبِ، صار يابسًا ٧ بزمين فروشد آب نُشُوشًا
ونَشَّ الماءُ بانك كرد آب در كوزهٔ نو ٦ صَوَّتَ فى الكوز الجديد نَشِيشًا ٧ ونَشَّ الخُبْزُ فى التَّنُّور فرو
افتاد نان در تنور **ص** بَصَّ بدرخشيد ٥ رخشيد ٦ برق بَصِيصًا **ض** بَضَّ نازك
پوست شد ٦ صار جلده ليّنًا يَبَضُّ معا نَضَاضَةً وهو بَضٌّ مرد پوست نازك ٦ رجل ليّن
الجلد وهى بَضَّةٌ زن نازك پوست **ط** أَطَّ الرَّحْلُ بانك كرد پالان ٥ آواز كرد پالان ٦ صَوَّتَ
أَطِيطًا شَطَّ دور شد ٦ بعُد يَشُطُّ معا شَطًّا وشَطَاطًا وشُطُوطًا غَطَّ النَّائِمُ خفته خرخر
كرد ٦ خفته خر كرد، قال فى النوم خرّ ٧ خر كرد خاب كننده غَطِيطًا **ف** جَفَّ خشك
شد يَجِفُّ معا جُفُوفًا وجَفَافًا حَفَّ الفَرَسُ آواز كرد اسب در رفتن ٦ صوّت فى المشى حَفِيفًا
وحَفُّوا بِهِ گرد آمدند بروى ٦ داروا حوله يَحُفُّونَ معا حَفًّا وحُفُوفًا وحَفَّهُ بالقومِ گرد
آورد بروى مردمان را ٥ بگردانيد بروى مردمان را ٦ دار حوله مع الناس يَحُفُّهُ حَفًّا خَفَّ
سبك شد ٦ صار خَفِيفًا، ضدّ ثَقُلَ خِفَّةً وهو خَفِيفٌ سبك وخَفُّوا عن الدّار برفتند از
سراى ٥ برفتند از خانه زود ٦ ارتحلوا مسرعين خُفُوفًا رَفَّ لَوْنُهُ بدرخشيد رنگ وى ٥ درخشان
شد لون او رَفِيفًا زَفَّ بشتافت ٥ شتاب كرد در رفتن ٦ اشتابى كرد، اسرع
زَفِيفًا شَفَّ ثَوْبُهُ تنك شد جامهٔ او ٦ صار رقيقًا يُرى بدنه وشَفَّ جِسْمُهُ لاغر
شد تن او ٦ نزار شد تن او، هزل من الحزن يَشِفُّ شُفُوفًا وشَفَّهُ الحُبُّ نزار كرد
ويرا دوستى ٦ اجهده الحبّ ٧ لاغر كردش دوستى يَشِفُّهُ شَفًّا عَفَّ عن القَبِيحِ پرهيز كرد از
زشتى ٦ بعُد، اجتنب عَفَافَةً وعَفَافًا وعِفَّةً وهو عَفِيفٌ پرهيزكار ٦ مُجْتَنِبٌ **ق**
حَقَّ الشَّىءُ واجب شد چيزى ٥ راست شد چيزى ٦ ثبت ووجب يَحِقُّ معا حَقًّا وهى الحقيقة
راستى وهو الحقّ درست والحُقُوق ح دَقَّ باريك شد دِقَّةً وهو دَقِيقٌ باريك رَقَّ تنك شد رِقَّةً
وهو رَقِيقٌ تنك نَقَّ الضِّفْدَعُ معا بانك كرد چغز ٥ بانك كرد وزغ ٦ صوّت الضفدع نَقِيقًا

ل جَلَّ بزرگ شد ۶ عَظُمَ جَلَالًا وجَلَالَةً وهو جَلِيلٌ بزرگ وجُلُّ الشَّيْءِ بزرگ ترین
چیزی ۶ اَکْبَرُ الشیءِ وهي الجُلّى كار بزرگ ۶ امر كبير ، الخَطْب حَلَّ له الشَّيْءُ حلال شد اورا
چیز حِلًّا وهو حَلَالٌ ف وحَلَّ الدَّيْنُ حال شد وام ٥ وقت آمد دين را ۶ وصل يوم الدَّين
وحَلَّ عَلَيْهِ العَذَابُ فرو آمد بروی عذاب ۶ نزل و وجب وحَلَّ الهَدْيُ رسيد بجای اشتر
قربانی ٥ رسيدند بمنى ۶ وصل الهدى مكانه ۷ بجای كشتن رسيد اشتر قربانی حُلُولًا وحَلَّ
المُحْرِمُ از احرام بيرون شد مُحْرِم ٥ حلال شد محرم ۶ خرج من الإحرام ورجُلٌ حِلٌّ مردی
حلال ۷ مردی از حرام بيرون شده ذَلَّ خوار شد ذُلًّا وذِلَّةً ومَذَلَّةً وهو ذَلِيلٌ خوار ۶ خوار
وذَلَّ الحِمَارُ رام شد خر ٥ نرم شد خر در كار ۶ عَلِمَ الحَمْلَ اي حمل الوقر ذُلًّا وهو ذَلُولٌ خر
رام ۶ عالم الحمل زَلَّتْ قَدَمُهُ بلغزيد پای او ۷ بلغزيد زير پاش تَزِلُّ معا زَلِيلًا وزَلَّ في مَنْطِقِهِ
خطا كرد در سخنش ۶ خطا افتاد در سخن گفتن او ، أَخْطَأَ يَزِلُّ معا زَلَلًا صَلَّ المِسْمَارُ
بانگ كرد ميخ آهن ۶ صوتت ۷ بانگ كرد ميخ آهن در وقت كوفتن صَلِيلًا ضَلَّ گم راه شد ۶
فسق ، ضلّ من الطريق اي خرج ۷ بيراه شد يَضِلُّ معا وضَلَّ المَنْزِلَ گم كرد منزل را ۶
گم كرد خانه را ، ما وجد البيت ضَلَالًا وضَلَالَةً عَلَّهُ دوم بار شراب داد اورا ٥ ديگر باره
آبش داد ۶ سقاه ثانيةً يَعُلُّهُ معا عَلًّا وعَلَّ بِنَفْسِهِ خود دوم بار شراب خوارد ٥ ديگر
باره آب خورد خود يَعِلُّ معا عَلَلًا غَلَّ قَلْبُهُ كينه ور شد دل او ٥ با كين شد دلش ، با
كين ورى شد غِلًّا قَلَّ الشَّيْءُ اندك شد چيز قِلَّةً وقُلًّا وهو قَلِيلٌ اندك كَلَّ السَّيْفُ كند
شد شمشير ٥ كند شد تيغ ۶ ضِدُّ الحَدِّ كِلَّةً وهو كَلِيلٌ كند وكَلَّ البَعِيرُ مانده شد
اشتر ۶ أَعْيى ۷ كند شد اشتر كَلَالَةً وكَلَالًا وكَلَّ البَصَرُ كند شد بينائی ۶ مانده شد ديده
اي اعيي من النظر او من الشيخ كِلَّةً وكُلُولًا وكَلَّ الرَّجُلُ بی پدر وبی فرزند شد مرد ۶ صار
الرجل بلا اب وولد كَلَالَةً وكَلَّ آنك بی پدر وبی فرزند است ۶ بلا اب وولد ۷ بی عيال

م تَمَّ تمام شد تَمَامًا جَمَّ الفَرَسُ بياسود اسب ۶ استراح يَجِمُّ معا جَمَامًا وجَمَّتِ البِئْرُ
بسيار آب شد چاه ٥ پر شد آب چاه تَجِمُّ معا جُمُومًا وهي الجَمَّةُ بسيار آب ۶ بئر كثيرة
الماء والجَمَامُ ح دَمَّ ۶ ذَمَّ بالدال والذال زشت روی شد ۶ صار قبيح الوجه ، صار قبيحًا يَدِمُّ معا

وبَدَمَ دَمامةً وهو دَمِيمٌ زشت روی رَمَّ العَظْمُ پوسید استخوان ٥ کهنه شد استخوان ٦ بلی
رِمَّةً وهو رَمِيمٌ پوسیده ، استخوان پوسیده نَمَّ عَلَيْهِ الحَدِيثَ آشکارا کرد بروی حدیث ٦
أوصله كالأمًا ٧ غمز کرد بروی سخن يَنِمُّ معا نَمًّا ونَمِيمًا ٥ ونَمِيمَةً ن حَنَّ إليهِ
آرزومند شد بوی ٦ اشتاق وحَنَّتِ النَّاقَةُ بنالید اشتر ماده ٥ آرزومند شد شتر ماده بفرزند
٧ بانگ کرد اشتر ماده حَنِينًا وحَنَّ عَلَيْهِ رحمت کرد بروی ٦ ترحّم حَنَانًا ويُقال حَنَانَكَ وگفته
می شود رحمت باد ترا ٥ رحمت باد برتو وحَنَانَيْكَ م ذَنَّ أنْفُهُ روان شد آب از بینیء وی
٦ سَالَ ٧ آب رفت از بینیء وی يَذِنُّ ذَنِينًا وهو ذَانٌّ بینی رونده ٥ مرد بینی چکنده ٦ انف
سائل وذَنَّ الرَّجُلُ روندهٔ بینی شد مرد ٥ رخم ناک شد مرد يَذَنُّ ذَنَنًا وهو أذَنُّ مرد
بینی رونده ٥ سیال الانف رَنَّتِ المَرْأةُ بنالید زن ٥ بانگ کرد زن در وقت زادن ٦ أنَّتْ
رَنِينًا ضَنَّ بالشَّيْءِ بخیلی کرد بچیزی يَضَنُّ معا ضِنًّا وضَنَانَةً ورجلٌ ضَنِينٌ مرد بخیل
طَنَّ الذُّبابُ والطَّسْتُ بانگ کرد مگس وتشت ٦ صوّت طَنِينًا عَنَّ له أمْرٌ پیش آمد اورا
کاری ٦ اقبله ، جاءه يَعُنُّ معا عَنَنًا وعَنًّا وعُنُونًا

المُعتلّ الفاء بالواو ،

ب وَثَبَ بجست ٥ برجست يَثِبُ وَثْبًا ووُثُوبًا ووَثِيبًا و وَثَبانًا وَجَبَ
عَلَيْهِ الشَّيْءُ واجب شد بروی چیزی وُجُوبًا ووَجَبَتِ الشَّمْسُ فرو آمد آفتاب ٦ در آمد
آفتاب وَجْبَةً ووَجَبَ بجَنْبِهِ افتاد بر پهلوش وَجْبَةً و وَجَبَ قَلْبُهُ بطپید دلش
٦ اضطرب ، تحرّك وَجِيبًا ٦ وَجَبَ الحَائِطُ ای سَقَطَ وَصَبَ الشَّيْءُ همیشه شد چیز
٦ پیوسته شد چیز ، دایم شد ، دَامَ ووَصَبَ وُصُوبًا ٦ ومعنی وله الدِّينُ واصِبًا الطاعةُ
وَاجِبًا او الجزاءُ ثابتًا سَرْمَدًا وَقَبَ اللَّيْلُ تاریک شد شب ٦ دخل ظلامه كلَّ شيءٍ وُقُوبًا
ت وَقَّتَ اللهُ الصَّلوٰةَ وقت نهاد خدای نمازرا ٥ واجب کرد خدای نماز را ٦ ترك قوتًا
٦ هو المِيقَاتُ وقت نهاده ج وَدَجَ أوْدَاجَ الدَّابَّةِ بگشاد رگهاء ستوررا ٥
ببرید رگهاء اسب ٦ فصد وَدْجًا وَلَجَ در آمد ٦ دخل وُلُوجًا ٦ ومنه وَلِيجَةُ الرَّجُلِ
خاصّته وبطانته وَهَجَتِ النَّارُ افروخته شد آتش ٦ فروخته شد آتش ، توقّدت ٧ زبانه
زد آتش تَهِجُ ووَهِجَتْ م تَوَهَّجُ وَهْجًا ٦ بالتحريك حرّ النّار ووَهَجَانًا ح وَضَحَ الأمْرُ

پیدا شد کار ۵ ظاهر شد کار ۶ ظَهَرَ وُضُوحًا د وَأَدَ ٱبْنَتَهُ زنده بگور کرد دختررا ۶ دفنها
حَيَّةً وَأْدًا وَجَدَ الشَّيْءَ بیافت چیزرا یَجِدُهُ معا وُجُودًا ووِجْدَانًا ووَجَدَ عَلَيْهِ مَوْجِدَةً
خشم کرد بروی ۶ غضب ۵ یَجُدُ معا ووَجَدَ بِهِ اندوهگین شد بوی وَجْدًا ووَجَدَ بی
نیاز شد ۵ توانگر شد وُجْدًا ملـ وجِدَةً وَحَدَ تنها شد وَحْدًا ووَحْدَةً وحِدَةً
وهو وَحِيدٌ تنها و وَحُدَ ملـ م وَخَدَ البَعِيرُ بدوید اشتر ۶ اسرع ۷ سخت بدوید اشتر
وَخْدًا ووَخَدَانًا وَرَدَ المَاءَ بیامد بر آب ۶ رسید بآب ، جاء وُرُودًا ووِرْدًا ومَوْرِدًا وهو الوِرْدُ
آبگاه ۶ مَوْضِعُ المَاءِ ، ومعنی الی جهنم وِرْدًا عِطَاشًا والمَوْرِدُ م وَعَدَهُ الشَّيْءَ وعده کرد اورا چیزی
وَعْدًا ومَوْعِدًا وعِدَةً وهو المِيعَادُ وعده ۶ اسم مفعول، وقت الوعدة او مکان الوعدة وَفَدَ القَوْمُ
عَلَى الأَمِيرِ بیامدند مردمان بر امیر وُفُودًا ۵ ووَفْدًا ۵ ووِفَادَةً وهم وَفْدٌ گروه آیندگان ۵ گروه
۶ قَوْمٌ یجیئون علی الامیر و وُفُودٌ ح وَقَدَتِ النَّارُ افروخته شد آتش ۶ توقدت وُقُودًا وهو الوَقُودُ
آتش افروخته ۵ هیزم افروخته ۶ نارٌ مُتَوَقِّدَةٌ وَلَدَتِ المَرْأَةُ بزاد زن ۶ فرزند آورد زن وِلَادَةً
ووِلَادًا وهو المِيلَادُ وقت زادن ۵ جای زادن ۶ الوقت الذی وُلِدَ فیه ذ وَقَذَهُ مانده
کرد اورا ۶ أَتْعَبَهُ مِنَ الضَّرْبِ وَقْذًا وهو وَقِيذٌ مانده شده ر وَتَرَهُ حَقَّهُ کم کرد حق
ویرا ۶ نقصه وَتْرًا ووَتَرَهُ کینه گرفت بروی ۵ کینه ور شد بوی ۶ حقده تِرَةً وَجَرَهُ الدَّوَاءَ
بدهن وی کرد دارورا ۶ دارو بدهانش فرو ریخت ، صَبَّ فی الفَمِ وَجْرًا وهو الوَجُورُ
داروی دهن ۵ داروی که بدهن باز کنند ۶ ما یُصَبُّ من الأَدْوِيَةِ فی الفم وَزَرَ الوِزْرَ
بار برگرفت ۶ برداشت گنه را وبار را ، حَمَلَ الحِمْلَ ۷ برداشت گناه را ووَزَرَ الأَمِيرَ
وزیری کرد امیررا ۵ ووَزَرَ م یَوْزَرُ وِزَارَةً وهو وَزِيرٌ ف ۵ دستور وَشَرَتِ المَرْأَةُ
أَسْنَانَهَا تیز کرد زن دندانهای خودرا ۵ سخت کرد زن دندانها ۶ حَدَّدَتْ ووَشَرَ الخَشَبَةَ
ببرید چوبرا ۵ ببرید چوب را باره وَشْرًا وَعَرَ الطَّرِيقُ دشوار شد راه ۶ عَسُرَ یَعِرُ ووَعِرَ
م یَوْعَرُ ووَعُرَ م یَوْعُرُ وُعُورَةً وطَرِيقٌ وَعْرٌ راه دشوار ۶ طریق مشقة وطُرُقٌ أَوْعَارٌ ح وَفَرَهُ
تمام کرد اورا وَفْرًا ووَفَرَ بِنَفْسِهِ خود تمام شد وُفُورًا وَقَرَ الرَّجُلُ آهسته شد مرد ۵ بیارامید
مرد یَقِرُ ووَقُرَ م یَوْقُرُ وَقَارًا ووَقَارَةً وهو وَقُورٌ آهسته ۶ حلیم ز وَخَزَهُ بإبْرَةٍ

بخشتش بسوزن ٥ بسوزنش بخلید وَخَزًا وَكَزَهُ بمشت زدش ٦ بسر مشت زد اورا ، ضربه بجمع كفه وقيل بأطراف أصابعه وَكَزًا ص وَبَصَ بدرخشيد ٥ درخشان شد ٦ برق وَبِيصًا وَقَصَهُ بشكست كردن اورا ٦ بكوفت كردنش را وَقْصًا ض ومض البرق بدرخشيد برق ٦ بتافت درخش وَمْضًا ووَمِيضًا ووَمَضَانًا ط وَبَطَ ضعيف شد ٦ ضعف يَبِطُ ووَبِطَ م يَوْبَطُ وُبُوطًا وَخَطَهُ الشَّيْبُ بياميخت بوى دو موى ٦ اختلط الشيب ٧ آميخت بوى سپيد موى ، دو موى شد وَخْطًا وَسَطَ القَوْمَ بميان مردمان شد ٥ ميانجى شد ٦ كان بين القوم ٧ وَسْطًا وسِطَةً ظ وَعَظَهُ پند دادش ٦ نصحه وَعْظًا وعِظَةً ومَوْعِظَةً ع وَزَعَهُ باز داشت اورا ٦ كَفَّهُ ، منعه يَزَعُهُ معا وَزْعًا غ وَلَغَ الكَلْبُ فِي الإِنَاءِ درخنور دهانش كرد سك ٥ سك دهن درجاى آب زد ٦ شرب ما فيه بأطراف لسانه يَلَغُ معا وُلُوغًا ف وَجَفَتِ الإِبِلُ بدويد اشتران ٥ رميده شدند شتران ووَجَفَ قَلْبُهُ طپيد دلش ٦ خفق وَجِيفًا ورَفَ النَّبْتُ تازه شد كياه ٦ زيبا شد ، اِخْضَرَّ ، صار جَيِّدًا ٧ سبز زيبا شد كياه ووَرَفَ الظِّلُّ فراخ شد سايه ٥ خوش شد سايه ٦ صار وَاسِعًا وَرِيفًا وظِلٌّ وَارِفٌ سايهٔ فراخ ٥ سايهٔ خوش ، واسع وَصَفَهُ صفت كردش وَصْفًا وصِفَةً وَقَفَهُ بيستانيدش ، باز داشت اورا ، أسكنه ، كفه وَقْفًا وَوَقَفَ بِنَفْسِهِ خود بيستاد ٥ بايستاد بخويشتن ٧ خود باز ايستاد وُقُوفًا ووَقَفَ عَلَيْهِ الدَّارَ وقف كرد بروى سرايرا وَقْفًا وَكَفَ البَيْتُ بچكيد خانه ٦ نزل الماء من البيت قَطْرًا وَكِيفًا ووُكُوفًا ق وَبَقَ هلاك شد ٦ هلك يَبِقُ ووَبِقَ م يَوْبَقُ ويَيْبَقُ وُبُوقًا ودَقَ المَطَرُ ريخته شد باران ٥ سخت شد باران ، بزرك قطره شد ٦ وقع وَاجِدًا وَاحِدًا وَدْقًا ووَدَقَتِ الإِتَانُ كشن خواست خرماده ٦ طلبت ذكرًا ٧ كشن خواه شد خرماده وِدَاقًا وهى الوَادِقُ كشن خواهنده ٥ آن خر كه كشن طلب ميكند ٦ طَالِبَةٌ وَسَقَ بار برگرفت ٦ اجمعه وحمله ٧ بار برداشت وَسْقًا وهو الوَسْقُ بار ٦ شتر بار ، حمل البعير ٧ بار برداشته ٦ وَلَقَ البَعِيرُ اى اسرع وَلْقًا والوَلْقُ أيضًا الاستمرار فى السير والكذب ل وَأَلَ إِلَى المَكَانِ پناه كرفت بجاى ٥ باز كشت بجايكاه ٦ پناه كرد ، لجأ وَأْلًا وهو المَوْئِلُ پناه ٥ جاى باز كشتن ٦

مَلجأٌ ووأَلَ مِنهُ بَرَستَ از او وَألاً وَبَلَتِ السَّماءُ باران بزرك بارید آسمان ٦ امطرت وَبْلاً وَصَلَ الشَّئَ
پیوست چیزرا ٦ رسانید چیزرا وَصْلاً ووَصَلَ إلَیهِ الکِتابُ رسید بوی نامه ٦ بلغ وُصُولاً
ووَصَلَ إلَى القَومِ پیوستکی کرد مردمان را ٦ نِسْبَتْ کرد خود بمردمان ، انتسب ، قرب
وُصْلَةً ووَصَلَهُ بِکَذا بداد اورا چیزی ٦ اعطاه ٧ بخشیدش فلان چیزی صِلَةً وَغَلَ عَلَى
الشُّرْبِ بی خوانده در شد بر شراب خواران ٦ دخل علیهم من غیر دعوة ٧ نا دستور درامد
بر شراب خوران وَغْلاً وَکَلَ إلَیهِ الأَمْرَ بگذاشت بوی کاررا ٥ بروی فکند کارها
٦ ترك ، فَوَّضَ . ووَکَلَهُ إلَى نَفْسِهِ بگذاشت اورا بحق خویشتن ٥ برخویشتنش رها کرد ٦
ترکه ٧ باز داشت اورا بخود وَکْلاً م وَجَمَ خاموش شد از اندوه ٥ خاموش شد پیش
اندوه ٦ سکت مع حُزْنٍ وُجُوماً وَسَمَهُ داغ نهادش ٦ کواه بالمیسم وَسْماً وسِمَةً
وهو المِیسَمُ داغ وَشَمَ یَدَهُ نکار نهاد دستش را ٦ زینها ، وخزها بالإبرة للزینة وَشْماً
وَنَمَ الذُّبابُ برید مکس ٦ سلح ، غاط وَنِیماً ن وَزَنَهُ بسنجیدش ٥ بسختش ٦ کاله
وَزْناً وزِنَةً وَسَنَ بغنود ٦ ضم عینیه للنوم یَسِنُ ووَسِنَ م یَوْسَنُ سِنَةً ووَسْناً
وهو وَسْنانُ غنوده ٦ مرد غنوده ، فاعل لا ینصرف ووَسِنٌ م وهی وَسْنَى زن غنوده ٦ زن
غنوده وَضَنَ النِّسْعَ ببافت نواررا ٦ فتل الحبلَ والنِّسْعُ حَبْلٌ یُلَفُّ على الحِمْلِ ٧ بتافت نواررا
وَضْناً وهو الوَضِینُ نوار ٦ نوار بافته ٧ نوار تافته وَهَنَ فی الأَمْرِ سست شد در کار ٦ ضَعُفَ
یَهِنُ ووَهِنَ م یَوْهَنُ وَهْناً معا ه مَا وَبَهْتُ لَهُ باك نداشتم ازوی ٦ ما عرفته
٧ هیچ باك نداشتم ازو وَمَا وَبِهْتُ لَهُ م المُعْتَلّ الفاء بالیاء ، ر

یَسَرَ قمار باخت ٦ لعب قمارا یَیْسِرُ یَسْراً ٧ یُسْراً وهو المَیْسِرُ قمار یَعَرَتِ الماعِزَةُ
بانك کرد بز ماده ٦ صاحت تَیْعِرُ معا یَعَاراً ویُعاراً ٦ ع یَنَعَ الثَّمَرُ ای نَضِجَ یُنْعاً
معا المُعْتَلّ العَیْن ، جاءَ إلَیهِ وجاءَهُ آمد بروی ٥ آمدش مَجِیئاً وجَیْئاً
صَاءَ الفَرْخُ بانك کرد جوزه صَیْئاً فَاءَ الظِّلُّ بکشت سایه ٥ میل کرد سایه فَیْئاً قَاءَ
قی کرد ٦ خرج من الفم شئ قَیْئاً ب آبَ بازکشت ٦ رجع یَئُوبُ أَیْبَةً
ویَئُوبُ أَوْبَةً وأَوْباً وإیاباً ٥ جَابَ القَمِیصَ جیب کرد پیراهن را یَجِیبُ ویَجُوبُ

جَيْبًا وجُؤبًا خَابَ أَمَلُهُ نومید شد ٥ کم شد امیدوی ٦ نومید شد ازوی ، قنط
خَيْبَةٌ رَابَهُ بگمان افکند اورا ٦ اوقعه فی الشك رَيْبًا ٦ سَابَ المَاءُ ای جری ومنه
عَبْدُهُ سَائِبَةٌ ای مُعْتَق ولا وَلَاءَ بینهما والسَّائِبَةُ ایضا كل ناقة تُسَيَّبُ لنذر
ای تُهْمَل تُرْعَى أَنَّى شَاءَتْ شَابَ دو موی شد ٦ پیر شد ٧ سپید موی شد. شَيْبًا وشَيْبَةً
ومَشِيبًا وهو شَائِبٌ دو موی ٦ پیر، رَجُلٌ شَيْخٌ ٧ سپید موی وأَشْيَبُ م وهم شِيبٌ ح صَابَ
السَّهْمُ ٦ الغَرَضَ بنشانه رسید تیر يُصِيبُ ويَصُوبُ صَيْبًا وصَوْبًا ومَصَابًا وصَيْبُوبَةً طَابَ
خوش شد ٦ صار جَيِّدًا طِيبًا وفَعَلَهُ بِطِيبَةٍ مِنْ نَفْسِهِ بکردش کار در خوش دلی ٦ ای بجيّد القلب
عَابَهُ عیب نهاد بروی ٥ عیبش کرد عَيْبًا وعَابًا ومَعَابًا ومَعِيبًا ورَجُلٌ عَيَّابٌ مرد بسیار
عیب نهنده وعَيَّابَةٌ م غَابَ عَنْهُ غایب شد ازوی غَيْبَةً. ومَغِيبًا وغَيْبُوبَةً وهو الغَيْبُ ف
٥ کار دور والغُيُوبُ ح وهم غَيَبٌ غایبان وغُيَّبٌ م ٦ وغَيَابَةُ الجُبِّ قَعْرُهُ ای أَسْفَلُهُ وغَابَ فِيهِ
الرُّمْحُ درامد دروی نیزه ٥ درشد دروی نیزه ٦ دررفت دروی نیزه ، دخل غُيُوبًا وغَابَتِ الشَّمْسُ درامد
آفتاب ٥ فرو شد آفتاب غِيَابًا وغِيَابَةً وغُيُوبًا وغَيْبُوبَةً ت بَاتَ يَفْعَلُ كَذَا شب
گذرانید فلان کار می کند ٥ شب گذرانید بفلان کار ٦ أَمْضَى اللَّيْلَ بالعمل ٧ شب گذشت می کند
فلان چیز يَبِيتُ ويَبَاتُ بَيْتُوتَةً ومَبِيتًا ومَا لَهُ بِيتُ لَيْلَةٍ نیست اورا قُوتِ یك شبه و
بِيتَةُ لَيْلَةٍ م لَاتَ الشَّيْءَ كم کرد چیزرا ٥ بكاهید چیزرا ٦ لَاتَهُ حَقَّهُ ای نقصه ولَاتَهُ
عن حَاجَتِهِ صرفه لَيْتًا ث رَاثَ درنك کرد ٦ أَبْطَأَ رَيْثًا عَاثَ الذِّئْبُ فِي
الغَنَمِ فساد کرد کرگ در گوسفندان ٥ گزند رسانید گرگ در گوسپند ٦ أَفْسَدَ عَيْثًا
٦ غَاثَ اللهُ النَّاسَ ای انزل الغَيْث وغاث الغَيْثُ الأَرْضَ ای أصابها ج هَاجَ
غُبَارًا برانگیخت گرد را ٦ بینگیخت گرد را وهَاجَ حَرْبًا وفِتْنَةً بینگیخت جنگ را وفتنه
را هَيْجًا وهَاجَ بِنَفْسِهِ خود انگیخته شد هَيْجًا وهِيَاجًا ٥ هَاجَ البَعِيرُ بهم برامد
اشتر ، کف کرد ، بغ بغ کرد ٦ وهَاجَ النَّبْتُ خشك شد گیاه ح تَاحَ لَهُ اندازه
کرد اورا ٥ تقدیر کرد اورا ٦ قدّره تَيْحًا زَاحَتِ العِلَّةُ دور شد علت ٦ ذهب ، بعد
٧ دور شد بهانه یا علت زَيْحًا وزُيُوحًا وزَيَحَانًا سَاحَ فِي الأَرْضِ برفت در زمین ٦ سَارَ

سِيَاحَةً ورَجُلٌ سَيَّاحٌ مردی رونده ٥ مردی بسیار کردنده ٦ سَيَّارٌ وسَاحَ المَاءُ روان شد
آب ٥ برفت آب ٦ جری علی وَجه الأرض سَيحًا ومَاءٌ سَائِحٌ آب روان ٦ ماءٌ جَارٍ وسَيحٌ م
٦ ومعنی سَائِحَات مُهَاجِرَات وقیل صَائِمَات صَاحَ بانگ کرد صَيحَةً وصِيَاحًا طَاحَ هلاك شد
٥ تحیر شد ٦ هلك يَطِيحُ ويَطُوحُ طَيحًا وطَوحًا فَاحَ المِسكُ بوی داد مشك ٦ خرج روحه
يَفِيحُ فَيحًا ويَفُوحُ فَوحًا مَاحَ المَاءَ برداشت آب را ٥ بریخت آب را ٦ بدست کرفت آب
را ، غرفه بیده ومنه مَاحَه أعطاه ٧ بکشید آب از چاه يَمِيحُ مَيحًا ويَمُوحُ مَوحًا خ
سَاخَ فِي التُّرَابِ فروشد در خاك ٥ درشد در خاك ٦ غاب يَسِيخُ سَيخًا ويَسُوخُ سَوخًا شَاخَ
پیر شد ٦ هرم شَيخًا وشَيخُوخَةً وشَيخُوخِيَّةً د بَادَ هلاك شد بُيُودًا حَادَ بکشت
٥ کرایید ، باز کشت ٦ مال حُيُودًا وحَيدُودَةً ٦ آدَ قَوِيَ أيدًا ورَجُلٌ أيِّدٌ قوی والأيدُ
القُوَّةُ والآدُ م زَادَهُ بیفزود اورا ٥ افزون کرد اورا ٦ جعله زيادةً زَيدًا وزَادَ بِنَفسِه
خود بیفزود ٥ زیادت شد بخویشتن ٧ خود افزوده شد زِيَادَةً ومَزِيدًا شَادَ القَصرَ بالشِّيدِ
بیندود کوشك را بکج ٥ بیندود قصر را بکرج شَيدًا ٦ وقَصرٌ مَشِيدٌ مُجَصَّص او مَرفُوع
بالبُنيَان صَادَهُ شکار کرد اورا يَصِيدُهُ ويَصَادُهُ صَيدًا وهي المَصِيدَةُ دام ٦ حبلٌ او خشبٌ
ما يُصَادُ به والمَصَائِدُ ح فَادَ بمرد ٦ مات يَفِيدُ فَيدًا ويَفُودُ فَودًا كَادَهُ حیله کردش
٥ چاره کرد اورا ٦ مکره كَيدًا ومَكِيدًا وكَيدُودَةً مَادَ میل کرد ٦ بکشت ، مال او ذهب
مع الفخر مَيدًا ومَيَدَانًا هَادَ السَّقفَ بساخت آسمانهٔ خانه را ٦ بجنبانید آسمان
خانه را ٦ حرکه هَيدًا ر خَارَ اللهُ لَهُ اختیار دادش خدای ٦ کزینی کرد اورا ٧ کزیده
کرد خدای اورا خِيَرَةً سَارَ برفت ٦ ذهب ٧ بروز رفت سَيرًا ومَسِيرًا وبَينَهُمَا مَسِيرَةُ
يَومٍ ولَيلَةٍ درمیان ایشان رفتن روزی وشبی است ٦ درمیان ایشان شباروزی است
صَارَ الفَقِيرُ غَنِيًّا توانکر شد درویش صَيرُورَةً ومَصِيرًا ضَارَهُ زیان کرد بروی ٦ ضَرَّهُ
ضَيرًا طَارَ بپرید طَيَرَانًا وطَيرُورَةً ومَطَارًا عَارَ الفَرَسُ آمد شد اسب ٥ برمید اسب
٦ چنین وچنان رفت اسب ، ذهب بالحيلة ٧ آمد شد کرد اسب عِيَارًا مَارَ الطَّعَامَ آورد طعام
را از شهر بشهر ٦ أورَدَ ، اجاء ٧ بیاورد غلّه را از جای بجای مَيرًا وهي المِيرَةُ طعام آورده

۵ کاروان طعام ۶ طعام مُجیءُ ۷ غلّه آورده ض ضَارَهُ ستم کردش ۶ نقصه یَضِیرُهُ ویَضُورُهُ ضَیْرًا
وضَوْرًا وقِسْمَةٌ ضِیزَی بهرهٔ کم کرده ۶ بهرهٔ ناراست ، قسمة ناقصة ، قِسْمَةٌ تُؤخَذُ بالظلم ۷ قِسمتِ
قسم کرده مَازَ الشَّیْءَ مِنَ الشَّیْءِ جدا کرد چیزرا از چیزی ۶ فرّق مَیْزًا س خَاسَ بِهِ بفریفتش
۵ از راه بردش ۶ خیانت کرد اورا ، خان ۷ غدر کرد بوی وخَاسَتِ الجِیفَةُ کنده شد مُرْدار ۵
پوسیده شد مردار ۶ نتنت خَیْسًا قَاسَ الشَّیْءَ عَلَی الشَّیْءِ قیاس کرد چیزی بر چیزی وقَاسَ الشَّیْءَ
بِالشَّیْءِ م ۶ قدّره یَقِیسُ قِیَاسًا وقَیْسًا ویَقُوسُ قَوْسًا وهو المِقْیَاسُ اندازه مَاسَ بخرامید ۵
خِرامان رفت ۶ تبختر مَیْسًا ومَیَسَانًا ش جَاشَتْ نَفْسُهُ بجوشید تنش ۶ بجوشید
دلش ، تحرّکت وجَاشَتِ القِدْرُ بجوشید دیگ ۶ غلت جَیْشًا وجَیَشَانًا رَاشَ السَّهْمَ پر نهاد
بر تیر ۶ وضع بالسَّهْمِ رِیشًا ای رِیشَ الطَّیْرِ رَیْشًا طَاشَ السَّهْمُ عَنِ الغَرَضِ بگذشت تیر از نشانه
۶ بگشت تیر از نشانه ، مال وعدل طَاشَ الرَّجُلُ سبکساری کرد مرد ۵ سبک طبع شد مرد ۶
صار عقله خفیفا ۷ سبکسار شد مرد طَیْشًا عَاشَ بزیست ۵ زندگانی کرد ۶ ضدّ مات عِیشَةً
وعَیْشًا ومَعَاشًا ومَعِیشَةً ص حَاصَ عَنْهُ بگریخت ازوی ۶ مَالَ او فرّ حَیْصًا و
مَحِیصًا ض آضَ الأَمْرُ بوده شد کار ۶ پیدا شد کار ، ظهر ۷ شد کار أَیْضًا بَاضَتِ
الدَّجَاجَةُ خایه نهاد ماکیان ۶ اخرجت البیضة بُیُوضًا وهی بَیُوضٌ خایه کننده ۶ خایه کر
۷ ماکیان بسیار خایه کننده جَاضَ هزیمت شد ۵ بهزیمت رفت جُیُوضًا حَاضَتِ المَرْأَةُ
حایض شد زن حَیْضًا ومَحِیضًا وهی حَائِضٌ زن حایض غَاضَ المَاءُ ۵ والماء کم شد آب ۵
کم شد آب وکم کردش ۶ نقص ۷ فرو شد آب غَیْضًا وغُیُوضًا فَاضَ المَاءُ بسیار شد
آب ۵ زیادت شد آب ۶ کثر المَاءُ ۷ ریخته شد آب فَیْضًا وفُیُوضًا هَاضَ العَظْمَ بَعْدَ
الجَبْرِ بشکست استخوان را پس از وابستن ۵ کسره بعد الجبور ۶ بشکست استخوان را
پس درست کردن هَیْضًا ط خَاطَ ۷ الثَّوْبَ بدوخت ۷ بدوخت جامه را خِیَاطَةً
ظ غَاظَهُ القَوْلُ بخشم آوردش سخن ۵ خشم آلود کرد اورا سخن ۶ اغضبه
غَیْظًا فَاظَ بمرد ۶ مات یَفِیظُ فَیْظًا ویَفُوظُ فَوْظًا قَاظَ فِی البَلَدِ گرما گذاشت در
شهر ۵ گرما شد در شهر ۶ قضی الحرّ فیه ۷ تموز گذاشت در شهر قَیْظًا ع بَاعَ

مِنْهُ الشَّيْءَ بفروخت اورا چيزى ٥ فروخت بوى چيزى ٦ باع او اشترى منه وَبَاعَهُ الشَّيْءَ م بَيْعًا

ذَاعَ السِّرُّ آشكار شد راز ٦ ظهر ذُيُوعًا وشَاعَ م شُيُوعًا ضَاعَ الشَّيْءُ ضايع شد چيزى ٥

كم شد چيزى ضَيْعَةً وضَيَاعًا مَاعَ الشَّيْءُ بكداخت چيزى ٥ روان شد وكداخته شد چيزى

٦ ذاب وسال مَيْعَةً ومَيْعًا غ زَاغَ بكشت ٥ ميل كرد ٦ مال عنه زُيُوغًا وزَيْغًا ف

حَافَ عَلَيْهِ ستم كرد بروى ٦ ظلم حَيْفًا زَافَتِ الدَّرَاهِمُ تباه شد درمها ٥ بد شد درمها

٦ وزَافَ البَعِيرُ اي تبختر زَيْفًا وزُيُوفًا سَافَهُ بشمشير زدش ٦ ضربه بالسيف سَيْفًا صَافَ

الرَّجُلُ فِي البَلَدِ تابستان كذاشت مرد در شهر ٥ تابستان كذرانيد مرد در شهر ٦ اقام به الصَّيْفَ

٦ وصَافَ السَّهْمُ عَنِ الرَّمِيَّةِ اى مال صَيْفًا ضَافَهُ مهمانى كردش ٦ فرو آمد پيش وى مهمانَ

نزل عليه ضِيَافَةً وضِيَافًا وضَافَهُ الهَمُّ فرو آمد بروى اندوه ٥ رسيدش غم ٦ وصل او جاءَ

٧ فرو آمدش بيمارى يا اندوه ضَيْفًا طَافَ الخَيَالُ فرو آمد خيال ٦ جاءه فى النوم، طَيْفُ الخَيَالِ مجيئه

فى النوم طَيْفًا ٦ ومَطَافًا وبه طَيْفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ ف وطَائِفٌ اي مَسٌّ عَافَ الطَّيْرَ فال كرد بمرغ

٥ زائد مرغ را وفال زد ٦ نعل فألا بالطير يَعِيفُ ويَعَافُ عِيَافَةً ق حَاقَ بِهِ المَكْرُ ٥

الشَّيْءُ فرو آمد بوى مكر ٥ فرو شد بوى مكر زشت ٦ بكرديد بوى مكر حُيُوقًا ضَاقَ تنك

شد ٦ صار ضَيِّقًا ضِيقًا وهو ضَيِّقٌ تنك وضَيْقٌ م ٦ الضَّيْقُ بالفتح ما ضاق عنه صدرك وبالكسر

فى الدَّارِ والثَّوْبِ ونحوهما لَاقَ الدَّوَاةَ بساخت كرد دويت را ٦ عمله جيدًا ٧ تنك كرد دويت را

٦ وهى دَوَاةٌ مَلِيقَةٌ مصلحة مدادها، ويقال للمرأة اذا لم تحظ عند زوجها ما عاقت ولا لاقت

اى ما لَصِقَتْ بقلب الزَّوْجِ ولَاقَ بِهِ الأَمْرُ لايق شد بدو كار ٦ زيبا شد بروكار، صار جيدًا

له لَيْقًا ك حَاكَ الثَّوْبَ ببافت جامه را ٦ نسج يَحِيكُ ويَحُوكُ حِيَاكَةً وحَيْكًا وحَوْكًا وحَاكَ

الشِّعْرَ شعر كفت ٥ بيت كفت ٦ قال الشعر يَحُوكُهُ حَوْكًا لَاغَيْرُ ديكر نيست ٦ يعنى ليس

مَصْدَرُ غيره وحَاكَ فِيهِ الكَلَامُ اثر كرد دروى سخن ٦ أَثَّرَ اى جلس حَيْكًا ٦ حَاكَ فِيهِ المَلَامُ

اى عمل فيه واثر نَاكَ جماع كرد ٦ وطئ نَيْكًا ل سَالَ المَاءُ روان شد آب سَيْلًا وسَيَلَانًا

عَالَ درويش شد ٦ افتقر عَيْلًا وعَيْلَةً قَالَ نيم روز خفت ٥ قيلوله كرد ٦ نام وقت الظهر قَيْلُولَةً

ومَقِيلًا ٧ مَقَالًا وقَائِلَةً كَالَ الطَّعَامَ بپيمود طعام را كَيْلًا مَالَ ميل كرد ٦ بكشت مَيْلًا

مَمِيلًا ومَيْلُولَةً هَالَ الطَّعَامَ فرو ريخت طعام را ٥ از انبان بانبان كرد طعام را، بگرفت طعام را
از كيل ٦ صبّه ٧ از جاى بجاى ريخت طعام را وهَالَ الرَّمْلَ فرو ريخت ريگ را ٥ فرو هشت ريگ
را ٦ بريخت ريگ را ، صبّه هَيْلًا ٦ وهَالَ الدَّقِيقَ فِي الجِرَابِ اى صبّه وكَثِيبٌ مَهِيلٌ سَائِلٌ م
تَامَهُ عاشق كردش ٦ فعله عَاشِقًا تَيْمًا ذَامَهُ عيبش كرد ٦ فعله عَيْبًا ذَيْمًا شَامَ البَرْقَ بنگريست
بدرخش شَيْمًا ضَامَهُ ستم كردش ٦ ظلمه ضَيْمًا عَامَ إِلَى اللَّبَنِ آرزومند شد بشير ٦ اِشْتَهَاهَا
اى طَلَبَهُ يَعِيمُ ويَعَامُ عَيْمَةً وهو عَيْمَانُ مرد آرزومند بشير ٦ رجل طالب اللبن وهى عَيْمَى
زن آرزومند بشير غَامَتِ السَّمَاءُ ابر گرفت آسمان ٥ ابرناك شد آسمان ٦ فعلت السماء سحابًا
غَيْمًا هَامَ فِي البَرِّيَّةِ شيدا شد در بيابان ٦ حيران شد در بيابان، ذَهَبَ على وجهه ٧
سرگشته شد در بيابان وهَامَ فُؤَادُهُ عاشق شد دلش هُيُومًا ٦ وهَامَ عَطِشَ وإِبِلٌ هَائِمٌ عِطَاشٌ
ن آنَ ٧ أَنَى لَكَ أَنْ تَفْعَلَ كَذَا وقت آمد ترا كه فلان كار كنى ٥ وقت شد ترا كه فلان
كار بكنى ٦ جاء لك وقت ان تفعل عملًا أَيْنًا بَانَ مِنْهُ جدا شد ازوى ٦ تفرقت منه المرأة بَيْنُونَةً
وبَانَ لَهُ الأَمْرُ پيدا شد اورا كار ٦ ظهر بَيَانًا وهو بَيِّنٌ پيدا ٦ كار پيدا ، أَمْرٌ ظَاهِرٌ حَانَ
لَكَ أَنْ تَفْعَلَ كَذَا وقت آمد ترا كه فلان كار كنى ٥ وقت شد ترا كه بكنى چيزى حَيْنُونَةً
وحَانَ هلاك شد حَيْنًا دَانَ لَهُ فروتنى كرد اورا ٥ فرمان بردارى كرد اورا ٦ انقاد له ، صَارَ مُطِيعًا
له ودَانَهُ بِالصَّنِيعَةِ بجازاة كرد بنيكوئى ٦ مكافاتش كرد بنيكوئى ، جزاه ، اعطاه لصنيعته ٧ پاداش
دادش بكار دِينًا ودَانَ مِنْهُ الدَّيْنَ وام كرد ازوى ٦ استقرض ، اخذ منه ودَانَهُ غَيْرَهُ وام داد
اورا ديگرش ٥ دينش داد ديگرى ٦ اعطاه غيره ، اقرضه دَيْنًا ورَجُلٌ دَائِنٌ مردى وام دار ومَدِينٌ
م ومَدْيُونٌ م وهو الدَّيْنُ وام والدُّيُونُ ج رَانَ عَلَيْهِ السُّكْرُ وغَيْرُهُ غالب كرد بروى مستى
وديگرش ٦ غلب ٧ اثر كرد بروى مستى وچيز ديگراو رَيْنًا ٧ رَانَ الذَّنْبُ عَلَى قَلْبِهِ غالب
شد گناه بر دل او رَيْنًا زَانَهُ بياراست اورا ٦ زيّنه ٧ آراستش زَيْنًا وهى الزِّينَةُ آرايش ٦
بيارسته شَانَهُ عيب نهاد بروى ٥ زشتش كرد ٦ با عيب كرد اورا ، فعله عيبًا شَيْنًا عَانَهُ
چشم رسانيد اورا ٦ أَصَابَهُ بالعين عَيْنًا ورَجُلٌ عَيُونٌ چشم رساننده ٦ مُصِيبُ العَيْنِ وعَيَّانٌ
م ٦ يقال غِينَتِ السَّمَاءُ الغَيْنَ وهو الغَيْمُ الرَّقِيقُ وقوله عليه السلام انه لَيُغَانُ على قلبى اى يُطْبَقُ

عليه إطباق الجفن لانَ نرم شد ٦ صار لَيِّنًا لِينًا وهو لَيِّنٌ نرم مَانَ دروغ گفت ٦ كذب ٧ دروغ
شد مَيْنًا ﻫ تاهَ تكبر كرد ٥ بزرگ دلى كرد ٦ تكبّر تَيْهًا وتاهَ في المفازة متحير شد در بيابان
٥ حيره ماند در بيابان ٦ گم شد در بيابان ، صار متحيّرًا ٧ سرگشته شد در بيابان تِيْهًا معا ٦ وبلادُ
التيه ما بين بيت المقدس الى قِنَّسرين وهى اثنا عشر فرسخا تاهت الرَّكِيَّةُ بسيار آب شد چاه
٦ كثر ماؤها تَمِيهُ وتَمُوهُ وتَمَاهُ مَيْهًا ومَوْهًا المعتلّ اللام ، ب جَبَى
الخَرَاجَ بستد خراج را ٦ جمعه يَجْبِى جَبْيًا وجِبَايَةً وجَبَى م يَجْبُو ويَجْبَى جِبَاوَةً سَبَى
الجارية اسير كرد كنيزك را ٥ بغنيمت گرفت كنيزك را ٦ اسرها سَبْيًا ت أتاهُ آمد
بروى ٥ بيامدش ٦ جاءه إتيانًا ٦ وأتوته لغة فيه أَتْوَةً وأَتْوًا وأتى اليه إحسانًا نيكوى كرد بوى
٦ وأتى عليه هلاك كرد اورا ، أهلكه أَتْيًا ث ٦ أثى به اى وشى يأثى ويأثو إثاوةً
وإثايةً حثى عليه التراب بيانداخت بروى خاك ٦ پراكند بروى خاك ، رشّه ، رمى ٧ بيفشاند
بروى خاك را يَحْثِى ويَحْثُو حَثْوًا ٦ خثى البقر سرگين كرد گاو خَثْيًا رَثَاهُ مرده را بگريست ٥ مرثيت
گفت پس از مرگ ٦ بكى ٧ ستود مرده را مَرْثِيَةً ورثى له رحمت كرد بروى ٦ رحمه رَثْيًا ومَرْثَاةً
غَثَتْ نفسه بجوشيد دلش ٥ دلش وركشت ٦ تحركت ، غلت غَثْيًا وغَثَيَانًا د ٦ أدى اللبن
اى خثر أُدِيًّا خَدَى بدويد اشتر ٦ اسرع ، عدا خَدَيَانًا رَدَى بدويد اسب ٦ هلاك شد رَدَيَانًا
فداه من الاسر بخريدش از اسيرى ٦ اشتراه من الاسر ٧ باز خريدش از اسيرى فِدْيَةً وفِدًى معا
وفِدَاءً هداه الطريق راه را نمودش ٥ راه راستش نمود ٦ أراه الطريق وهداه له م وهداه إليه م
هِدَايَةً وهداه للإسلام راهش نمود بسوى مسلمانى ٦ بنمودش راه با اسلام ، أراه هُدًى وهدى بنفسه
خود راه يافت ٥ خود راه راست يافت ٦ وجد الطريق هَدْيًا وهدى إليه العروس بفرستاد سوى او عروس
را هِدَاءً وهى الهَدِيُّ عروس ٦ وهدى هَدْىَ فلان سار سيرته ذ هذى بيهوده گفت ٥ تكلم قبيحًا
يَهْذِى ٧ هَذْيًا وهَذَيَانًا ويهذو هَذْوًا ٧ ورجل هَذَّاءٌ مرد بيهوده گوى ر برى القلم بالمبراة
بتراشيد قلم را بقلم تراش بَرْيًا جرى ٧ الماء رفت ٥ بدويد ٦ ذهب ، سال ٧ روان شد آب جَرْيًا
وجَرَيَانًا وهى الجارية كشتى بزرگ ٦ الفلك ، السفينة او الأمة ، كنيزك ٧ كشتى روان جوارى ح درى
بدانست ٦ علمه او عينه ٧ دريافت شد دِرْيَةً ودِرَايَةً ودَرَيَانًا ٧ درى الظبى بفريفت آهو را

ذَرَى البُرَّ بباد داد گندم را ٦ اعطاه الريح يَذرِى ويَذرُو ذَريًا وذَروًا زرى عَلَيهِ فِعلَهُ عيب نهاد
بروى كردارش را ٦ وضع زِرَايَة سَرَى ٧ باللَّيلِ بشب رفت ٦ ذهب بالليل سُرًى وسَرَى فِيهِ السَّمُّ كار
كرد دروى زهر ٦ اثر كرد بروى زهر سَريًا وسِرَايَةً وسَرَى عَنهُ الثَوبَ باز كرد ازوى جامه را ٥
جامه وى برداشت ٦ كشفه يَسرِى ويَسرُو سَريًا وسَروًا شَرَى بخريد وفروخت ٦ خريد يا فروخت ٥
باعَ او اشتَرى ومعنى ومن الناس من يشرى نفسه يبذلها فى الجهاد شِرًى وشِرَاءً وشَروى ٦ شُروى
معا صَرَى الماءَ كِرد كرد آب را ٦ عقده اوجمعه صَريًا وماءٌ صِرًى معا آب كرد كرده ٥ باز داشته ٦
مُستَنقِع، مجموع فَرَى ببريد ٦ قطع ٧ بريد بر وجه اصلاح فَريًا وشَيءٌ فَرِيٌّ عجيب وقيل
عظيم قَرَاهُ الطَعَامَ مهمانى كرد اورا بطعام ٦ اضافه قِرًى وقِرَاءً ٥ وقِرًى مهمانى وهو المِقرَى كاسهٔ
چوبين ٥م والإناءُ ٦ قدح من خشب وقَرَى الماءَ فى الحَوضِ كرد كرد آب را در حوض ٦ جمعه فى الحوض
قَريًا مَرَى گمان داشت ٦ شَكَّ فى الامر مِريَةً ومَرَى الناقةَ بدوشيد اشتر ماده را ٦ حلبها مَريًا
امرأهُ حقّهُ جحده ز جَزَاهُ عَلَى فِعلِهِ پاداش دادش بر كردار وى ٦ كافاه جَزَاءً ٦ هذا لا يجزى
عنك اى لا ينوب ولا يقضى عَزَاهُ إلى أبِيهِ نسبت كرد اورا بپدرش ٥ نسبت كردش سوى پدر
٦ نسبه يَعزِيهِ ويَعزُوهُ عَزيًا وعَزوًا ش مَشَى برفت مَشيًا ومِشيَةً ومَشَت بسيار فرزند
آورد ٦ كثرت ولدها تَمشِى ومُشِيَت م تَمشَى مَشَاءً وامرَأةٌ مَاشِيَةٌ زن بسيار فرزند ٦ كثيرة الاولاد
٦ ونَاقَةٌ مَاشِيَةٌ كثيرة الاولاد ومَوَاشِى م وهو مَشِىٌّ ومَشُوٌّ الدواءُ الذى يُسهِلُ ولا تقل قد شَرِبتُ
دَوَاءَ المَشِىِّ ص خَصَاهُ خصى كرد اورا ٦ فعل خَصِيًّا خِصَاءً وهو الخَصِىُّ خادم عَصَاهُ نا
فرمانى كرد اورا ٦ لا يُطِيعُ ٧ نا فرمان بردارى كرد اورا عِصيَانًا ومَعصِيَةً وهو عَصِىٌّ بى فرمان
٧ نا فرمان بردار ض قَضَى لَهُ عَلَيهِ حكم كرد اورا بروى ٦ حكم قَضَاءً وهى القَضِيَّةُ حكم
والقَضَايَا ح وقَضَى الصَّلَاةَ بگزارد نماز را ٦ ادّى او صلى وقَضَى نَحبَهُ بمرد ٥ نذر وفا كرد،
مات ٦ بمرد ناگاه وقَضَى عَلَيهِ بكشت اورا ٦ قتله قَضَاءً ٦ والقَاضِيَةُ المَنِيَّةُ ٦ وقَضَى الشَىءَ
قدّره وأتمّه وأحكمه ومنه فقضيهن سَبعَ سَمَوَاتٍ يعنى خلق مَضَى بگذشت ٦ مَرَّ يَمضِى و
يَمضُو مَضَاءً ومُضِيًّا غ بَغَى عَلَيهِ ستم كرد بروى ٦ ظلم بَغيًا وبَغَاهُ طلب كردش ٦ طلبه
بِغيَةً وبُغَاءً وبَغَتِ المَرأةُ زنا كرد زن ٦ زَنَت بِغَاءً وامرَأةٌ بَغِىٌّ زنى زنا كننده ٦ زَانِيَةٌ ٦ وهن بَغَايَا

ف ٦ خفيتُ الشيءَ اظهرتُه او كتمتُه سَفَتِ الريحُ الترابَ بيفشاند باد خاك را ٥ باد گرد را بپاشيد

٦ كنست سَفْيًا شَفَاهُ مِنَ المرضِ بهترى دادش از بيمارى شِفَاءً ٧ شفاء كفاهُ الشيءَ كفايت كرد بروى

چيز ٥ بسنده كرد ٦ اَتَمَّ لَهُ ٧ كفا كردش چيزرا وكفاهُ الشيءَ بَسْ بود اورا چيز ٥ بسنده شد اورا چيز

٦ تمّ له وكفى باللهِ وكيلًا بسنست خداى كارساز ٥ توكّل كرد بخداى ، بسنده آمد خداى ٦ تمّ له الله

لاصلاح العمل ٧ بسنده است خداى كارساز نفى اخاهُ او ابنَهُ دور كرد برادرش را يا پسرش را ٦ طرده

ونحاه وابعده ٧ و نفاه مِنَ البلدِ بيرون كردش از شهر نفيًا ق رقاهُ افسون كرد اورا

٦ قرأه وردى البزاق رُقْيَةً رقى الديكُ والهامةُ بالا كرد خروس وجغد ٦ صاح يرقى ويرقو رُقْيَةً

ورُقاءً سقاهُ الماءَ بدادش آب را ٦ اعطاه ماءً اواشربه وهى السقايةُ مشك وسقى بطنُهُ

آماس كرد شكمش ٦ آماسيد شكمش ، نفخ ، كبر يسقى سَقْيًا وسَقِيَ بطنُهُ يسقى سِقًى ٦ سقى وبطن

سقى شكم آماس كرده ٦ شكم آماسيده ك بكى بگريست بُكًى وبكاءً حكى الحديثَ ٧ عنه حكايت

كرد سخن را ٧ حكايت كرد سخن را ازوى وحكاهُ فى فعلِهِ مانست اورا در كار او ٥ كارى مانند كار او كرد ،

وماند اورا در كارش ٦ اشبهه ٧ مانندى كرد در فعلش حكايةً نكى فى العدوِّ زيان رسانيد در دشمن

٥ زيان كرد در دشمن ، انتقم منه ٦ ضَرّ فى العدوّ ، قتل العدوَّ كثيرًا نكايةً ل حلاها پيرايه نهاد

زن را ٦ بياراست زن را ، زيّنها ٧ پيرايه بست زن را حَلْيًا صَلَى اللحمَ بريان كرد گوشت را ٦

شوى يصليه صَلْيًا وصلى النارَ وبالنارِ بسوخت بآتش ٦ احترق بها ٧ بيفروخت آتش را يصلاها

صُلِيًّا صلى كالاجرب بيندود كركين را ٥ بماليد كركين را طليًا غلتِ القدرُ بجوشيد ديگ غليًا و

غليانًا فلى رأسَهُ بالسيفِ بشكافت سرش بشمشير ٦ شققه يفليه ويفلوه فَلْيًا وفلى رأسَهُ

وثيابَهُ شپش جست سرش را وجامه اش را ٦ طلب القملة فَلْيًا وفلايةً قلاهُ دشمن داشت

اورا ٦ ابغضه يقليه ويقلاه قِلًى وقلاءً ومقليةً وقلى البرَّ بالمقلاة بريان كرد گندم بتابه

٥ بريان كرد گندم بتاوه ٦ شوى يقلى ويقلو قَلْيًا م حماهُ نگاه داشت اورا حمايةً وهو الحمى

جاى نگاه داشته ٧ پناه ٦ والحامى الفحلُ اذا ركب ولدُ ولدِهِ وقيل اذا نتج من صلبه عشرة ابطن

قيل قد حمى ظهرُهُ فلا يركب ولا يحمل ولا يمنع من ماء ولا مرعى رماهُ بالشيءِ بينداخت اورا

بچيز رِمايةً ورميًا طمى الماءُ بسيار شد آب ٥ زياده شد آب ٦ كثر ، ارتفع يطمى ويطمو طميًا

وطُمُوًّا نَمَى افزون شد ٥ زیاده شد ٦ ازاد يَنمِي وَيَنمُو نَماءً وَنَمِيًّا وَنُمُوًّا وَنَماهُ حَسَبُهُ برداشت اورا
حسبش ٦ رفعه ٧ بلند کرد اورا حسب او ونَمَى الحَدِيثَ إِلَيهِ رسانید حدیث را بوی ٥ آشکارا کرد سخن را
بروی ٦ أَوصَلَ ، أَبلَغَ ٧ نسبت کرد سخن را بوی نَمِيًّا ٦ نُمِيًّا هَمَى السَّيلُ رفت سیل آب ٦ روان شد چنین ای
سیل هَمِيًّا ن أَنَى لَكَ أَن تَفعَلَ كَذَا وقت شد ترا که بکنی چیزی ٦ نزدیک شد ترا که فلان کار کنی ،
قَرُبَ لكَ أَن تَفعلَ عَمَلًا يَأنِي وَيَأنُو إِنًى وَأُنِيًّا بَنَى الدَّارَ بنا کرد سرایرا ٦ براورد خانه را ، رفعها بُنيًا
وبِنيَةً وبِناءً وبُنيَانًا وهو صَحِيحُ البِنيَةِ درست ترکیب ٥ درست بنیت وبَنَى عَلَى المَرأَةِ جماع کرد
زنش را ٦ دَخَلَ عَلَيهَا ٧ بخانه آورد زنش را بِناءً ثَنَاهُ عَنِ الأَمرِ بکردانید اورا از کار ٥ باز داشت اورا از
کار ، أَمَالَهُ ٦ صرفه وثَنَى جِيدَهُ بکردانید کردنش را ٦ بکردانید کردنش را ازوی ، صرف جیده لتکبر ثَنيًا
جَنَى عَلَيهِ شَرًّا بینکیخت بروی کار بد را ٦ أَقَامَ ٧ برانکیخت بروی شر وهي الجِنَايَةُ شر انکیخته ٦ ذنب
٧ بدی وجَنَى الثَّمَرَ میوه از درخت فرو کرد ٦ باز کرد میوه از درخت ، أَخَذَهُ مِنَ الشَّجَرِ ٧ بچید
میوه را جَنيًا وهي الجَنَاةُ میوه چیده ٦ میوه بازکرده از درخت ، ثمرة مأخوذة والجَنَى ح والجَنِيُّ م
٥ والجَنَايَا ح حَنَاهُ بخمانیدش ٥ کوژ کردش ٦ عطفه ای ثناه يَحنِيهِ حَنيًا ويَحنُوهُ حَنوًا
وهي المَحنِيَةُ کردش رود ٥ دوتاه کرده ، جای خم دادن ٧ خم والمَحَانِي ح زَنَى بِهَا زنا کرد با زن
زِنًى وزِنَاءً عَنَاهُ الأَمرُ تیمارکین کرد اورا کار ٥ رنجانیدش کار ٦ أَهَمَّهُ ٧ تیمارکین کردش کار
عِنَايَةً وَمَعنِيَةً وعُنِيَ بِكَذَا تیمارکین شد بفلان چیز ٥ رنجه شد یا تیمار شد ٧ خود تیمارکین شد بفلان
چیزی وهو مَعنِيٌّ بِهِ تیمارشده بچیز ٧ تیمارکین بوی وعَنَى بِقَولِهِ كَذَا میخواست بکفتارش فلان چیزی
٦ سَأَلَ ، أَرَادَ ٧ خوست سخن او فلان چیز مَعنًى وهو المَعنَى مُرَاد ٦ حاجت ٧ خوست والمَعنَاةُ م والمَعَانِي
ح ٦ مقصودها كَنَاهُ بکنیت خواند اورا ٥ کنیت نهادش ٦ دعاه بالكُنيَةِ ، قال له أبو عبد الله يَكنِيهِ
ويَكنُوهُ كُنيَةً وكَنَى عَنهُ کنایت کرد ازوی كِنَايَةً مَنَى الأَمرَ اندازه کرد کاررا ٥ تقدیر کرد کاررا ٦
قَدَّرَهُ مَنيًا ٦ ومنه المَنِيَّةُ ق ٦ ومَنَى النُّطفَةَ ای صبها وقذفها

المُعتَلُّ الفاءِ وَاللَّامِ

ا وَأَى وعده کرد وَأيًا ح وَحَى اشارت کرد ٥ کتب ٦ نبشت یا آهسته رفت یا الهام
کرد ٧ نبشت یا اشارت کرد وَحيًا د وَدَى القَاتِلُ المَقتُولَ دیت داد کشنده کشته را ٥
دیت داد کشنده از کشته ٦ دیت رسانید کشنده کشته را ، بلغ دِيَةً وَوَدَى الرَّجُلُ ودى کرد مرد ٦ آب

ودی فرو آورد مرد ، اخرج من الذکر ماءً ودْیًا وهو الوَدْیُ ف ۵ ماء یخرج عقیب البول ۷ آبی کہ از پس بول آید ۶ ووَدَی الفَرَسُ ادْلَی لِیَبُولَ او لِیَضْرِبَ ر وَرَی الزَّنْدُ آتش نالد شد آتش زنه ۶ با آتش شد آتش زنه یَرِی ووَرَی الدَّاءُ الجَوْفَ تباه کرد علت شکم را ۶ اَفْسَدَتِ العِلَّةُ البَطْنَ وَرْیًا. ووَرِیَ الجَوْفُ خود با علت شد شکم یَرِی وَرًی ش وَشَی الثَّوْبَ نقش کرد جامه را ۵ نگار کرد جامه را ۶ زیّنه وَشْیًا وشِیَةً ووَشَی بِهِ غمز کردش ۶ نَمَّ وِشَایَةً ع وَعَی العِلْمَ یاد گرفت علم را ۶ حفظه وَعْیًا ف وَفَی بِالعَهْدِ وفا داشت بعهد وهو وَفِیٌّ وفادار ۷ وفا کننده ووَفَی الشَّیْءُ تمام شد چیزی وَفَاءً ق وَقَاهُ الشَّرَّ نگاه داشتش از بدی ۶ حفظه من الشرّ وِقَایَةً ووَقْیًا وواقِیَةً وهو وِقَاءُ الشَّیْءِ نگاه دارندهٔ چیزی ۶ حافظُ الشَّیْءِ ل وَلَی المَطَرُ الأَرْضَ دوم بارید باران بر زمین ۵ دوم بار بارید باران در زمین ۶ اثنین مَطَرَ علی الارض وَلْیًا وأَرْضٌ مَوْلِیَّةٌ زمین دوم بار باریده ۷ زمین کہ بروی دوم بار باران آمد ن وَنَی سُسْت شد ۶ ضعیف شد یَنِی ووَنِیَ م ۶ ضَعُفَ یَوْنَی ووَنِیَ م یَنِی وَنْیًا ووُنِیًّا ووَنًی ووَنَی فی الأَمْرِ سستی کرد درکار ۶ ضَعُفَ وقَصَّرَ ۷ تقصیر کرد درکار وَنْیًا ولَا یَنِی یَفْعَلُ کذا همیشه فلان کار می کند ۵ نمی باشد اورا کہ نکند فلان کار ۶ دَاوَمَ علی الامر ه وَهَی سُسْت شد ۶ ضَعُفَ واسترخی ، وَهْیًا وَهْیًا

المعتلّ العین واللام

ا أَوَی إِلَیْهِ پناه گرفت بوی ۶ الْتَجَأَ ، اِنْضَمَّ أُوِیًّا وهو المَأْوَی پناه ۶ مُتَحَفَّظ ث ثَوَی بِالمَکَانِ دیر بجای ماند ۶ دیر دیر کرد بجای ، أَقَامَ بِهِ ثَوَاءً وهو المَثْوَی اقامت خانه ۶ المثوی وجوهٌ احدها بمعنی المأوی والثانی بمعنی المنزلة والثالث بمعنی الإقامة فی المکان ، ومعنی أَکْرِمِی مَثْوَاهُ اجعلی منزله ومقامه عندنا کَرِیمًا ای حَسَنًا مَرْضِیًّا ح حَوَی المَالَ گرد کرد مال را ۶ جمع حِوَایَةً وحَیًّا خ خَوَی المَنْزِلُ خالی شد خانه ۶ خَلَا البَیْتُ وخَوَی النَّجْمُ فرو شد ستاره ۵ فرو آمد ستاره ۶ غَرَبَ ، غاب خُوِیًّا وخَوَاءً وخَیًّا وخَوَتِ المَرْأَةُ تهی شکم شد زن از بچه ۵ بی فرزند شد زن ۶ خلت بطنها من الولد تَخْوِی خَیًّا وخَوَاءً وخَوِیَتْ م تَخْوَی خَوًی وهو الفصیح واین لغت فصیح است ۶ وفی الکشاف المراد بالفصاحة انه علی السنة الفصحاء من العرب الموثوق بعربیّتهم اد ور ذ ذَوَی العُودُ خشک شد چوب ۶ یبس یَذْوِی ذُوِیًّا وذَوَاءً وهو الفصیح واین لغت فصیح است

ز رَوَى الحَدِيثَ عَنْهُ روایت کرد سخن را ازو ٦ قالَ، تکلّم رِوَايَةً وذَوِيَ م يَذْوَى ذَوًى

ش شَوَى اللَّحْمَ بریان کرد گوشت را شَيًّا زَوَى وَجْهَهُ فراهم آورد رویش ٥ بهم کشید رویرا ٦ ضمّ ٧ ترش کرد رویشرا زَيًّا

ط طَوَى الكِتَابَ بپیچید نامه را ٥ در پیچید نامه را ٦ لفّ وطَوَى البِئْرَ برآورد چاه را ٦ رفعها، اقامها بالحجر وهى الطَوِيّ چاه براورده ٦ چاه براورده بخشت، وطُوًى فى قوله تعالى بالواد المُقَدَّسِ طُوًى اسم موضع وطَوَى الطَرِيقَ بسپرد راه را طَيًّا ومَضَى لِطِيَّتِهِ برفت بسوی حاجت خویش ٥ رفت در سفرش ٦ رفت آنجا که قصد کرده بود، ذهب الى مقصوده، الجهة التى يطوى اليها الطريق

ع عَوَى الذِئْبُ بانگ کرد گرگ عُوَاءً

غ غَوَى گمراه شد ٦ ضلَّ غَيًّا وغَوَايَةً وهو غَوِيٌّ گمراه ٦ اسم فاعل مُضِلُّ الطريقِ

ك كَوَى القَرْحَةَ داغ نهاد ریش را ٦ فعل المِكْوَاةَ على الجُرْحِ ٧ داغ نهاد بر جراحت كَيًّا وهو المِكْوَى داغ ٦ اسم الآلة والمِكْوَاةُ م

ل لَوَى الحَبْلَ بتافت رسن را ٦ فتل الحبلَ اى شدّه لَيًّا ولا يَلْوِى على أَحَدٍ میل نکند برکسی ٥ روی با کس نمی کند ٦ لا يُقِيمُ عليه ولا يَنْتَظِرُهُ ٧ هرگز میل نکند بریکی ولَوَى الغَرِيمُ الغَرِيمَ دَيْنَهُ تاخیر کرد غریم غریم را ٥ دفع داد وام دار وام دهنده را ٦ واپس انداخت غریم غریم را، قال له غدًا أُعطى مالك او بعد غدٍ ولَوَاهُ بِدَيْنِهِ م لَيًّا ولَيَّانًا

ن نَوَى الخُرُوجَ نیّت کرد بیرون رفتن را ٥ عزم کرد بیرون آمدن را ٦ نیّت کرد ببرون شدن نِيَّةً وهو النَّوَى جهت نیّت کرده ٥ الجهة المَنْوِيَّةُ ٦ مَنْوِىٌّ ٧ نیّت

هـ هَوَى الجَبَلَ برشد بکوه ٦ برآمد بکوه، اى صعد هُوِيًّا وهَوَى فى البِئْرِ فرو شد بچاه ٥ فرو رفت بچاه ٦ وقع ٧ افتاد درچاه هَوِيًّا

باب فَعَلَ يَفْعُلُ

ا بَرَأَ مِنَ المَرَضِ بهتر شد از بیماری ٦ صحّ يَبْرُؤُ ويَبْرَأُ ٧ يَبْرَءُ وبَرِئَ م يَبْرَأُ بُرْءًا وبُرُوءًا

ب ثَقَبَهُ سولاخ کردش ثَقْبًا وهو الثَّقْبُ معا سولاخ والثُّقُوبُ ح والثُّقَبُ ح والثُّقْبَةُ م وثَقَبَتِ النَّارُ افروخته شد آتش ٦ زبانه زد آتش، توقّد وثَقَبَ النَّجْمُ بدرخشید ستاره ٦ برق ثُقُوبًا ونَجْمٌ ثَاقِبٌ ستارهٔ تابان ٥ ستارهٔ تابنده ٦ بارق جَنَبَهُ الشَّرَّ نگاه داشتش از شر ٥ دور کردش از شر ٦ حفظه من الشرّ، أبعده منه جَنْبًا وجُنُوبًا وجَنَبَ الفَرَسَ جنیبت کرد اسب ٦ قاده الى جَنْبِهِ جَنَبًا وهى الجَنِيبَةُ ف اجُفت، شفع والجَنَائِبُ ح حَجَبَهُ باز داشتش ٦ منعه حَجْبًا وحِجَابًا حَرَبَهُ مال بستدش ٥ بغارت برش، تاراج بستد ازوى ٦ خواسته بر بود ازو، أخذ مالَهُ ٧ مال ستدش وگرسنه کردش يَحْرُبُهُ حَرْبًا وحَرَبَ

بِنَفْسِهِ خود بی مال شد ۶ خود غارت کرده شد ، صار رجلًا بلا مال ۷ خود گرسنه شد يَحْرَبُ حَرَبًا وهو
حَرِيبٌ مردی بی مال ۵ بی خواسته ۷ بی مال شده ومحروم ومَحْرُوبٌ م وهي الحَرِيبَةُ مال ستده ۵ بهترین مال
۶ خواسته کی بدو می زیند ، حريبة الرجل ماله الذی یعیش به ۷ مال ستده یا غارت کرده والحَرَائِبُ ج
حَسَبَ الشَيْءَ شمار کرد چیزرا ۶ حساب کرد چیزرا حَسْبًا وحِسَابًا وحِسَابَةً وحِسْبَةً وحُسْبَانًا وأَحْسَنْتُ
إِلَيْهِ حَسْبَ الطَاقَةِ وعلى حَسْبِ الطَاقَةِ نیکوی کردم بوی باندازهٔ طاقت ۵ نیکی کردم باوی بقدر طاقت ۶
فَعَلْتُ له جَيِّدًا قَدْرَ الطَاقَةِ ، وفی التنزيل على كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا ای يحاسبكم على كل شيء من التحية ای السلام
وغيرها ، ومعنى عطاءً حِسَابًا كَافِيًا او على حسب اعمالهم ای قدرها حَلَبَ بدوشید حَلْبًا وحَلَبًا وهو
الحَلَبُ شیر دوشیده ۶ شیر تازه ، اسم مفعول بمعنى محلوب والحَلِيبُ م خَطَبَ إِلَيْهِ بِنْتَهُ بخواست ازوی
دخترش را ۶ بدختر خواست ازوی ، اراد ، سأل مِنْهُ خِطْبَةً وخَطْبًا وخِطِّيبَى وخَطَبَ الخَطِيبُ
القَوْمَ خُطْبَه کرد خطیب مردمان را ۶ قال الخُطْبَةَ للقوم وخطب على القَوْمِ م خَطْبًا وخَطُبَ خَطِيب
شد ۶ صار خَطِيبًا خَطَابَةً بالفتح وهو الخُطْبَةُ ف ۵ وفی الديوان الخُطْبَةُ اسم المخطوب به والخِطَابَةُ
و ۵ خطیبی کردن ۶ خطیبی خَلَبَ بفریفت خَلْبًا وخِلَابَةً وبَرْقٌ خُلَّبٌ درخش فریبنده ۶ درخش
بی باران ، بلا مطر رَسَبَ فِي المَاءِ فرو شد در آب ۵ بآب فرو رفت ، غوطه کرد ۶ ذهب سِفْلًا رُسُوبًا رَقَبَهُ
نگاه داشت اورا ۶ حفظه وانتظره رَقْبًا ورِقْبَةً وهو رَقِيبٌ نگاه دارنده ۶ حافظ ، رقيب القَوْمِ حارسهم
۷ نگاه بان سَرَبَ فِي الأَرْضِ برفت در زمین ۶ مضى فيها ۷ برفت در زمین یا بر زمین سُرُوبًا سَغَبَ گرسنه
شد ۶ جاع يَسْغُبُ معا سُغُوبًا وسَغِبَ م يَسْغَبُ سَغَبًا ومَسْغَبَةً ۶ وفي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ ای ذی مجاعة
وهو سَاغِبٌ گرسنه ۶ جائع وسَغْبَانُ م سَكَبَ المَاءَ بریخت آب را ۶ صبّ سَكْبًا وسَكَبَ بِنَفْسِهِ خود
ریخته شد ۵ خود فرو ریخته شد سُكُوبًا سَلَبَ بربود ۶ أخذ ، اختلس ، سلخ الثوب منه ای کشفه سَلْبًا
معا وهو السَلَبُ چیزی ربوده ۶ ثوب المقتول او فرسه شَحَبَ لَوْنُهُ بگشت رنگ او ۶ بگردید رنگ وی ،
تغیّر يَشْحُبُ معا وشَحُبَ م يَشْحُبُ شُحُوبًا طَلَبَهُ مِنْهُ بجست چیزی ازوی ۶ اورا ازوی بجست وطَلَبَهُ إِلَيْهِ
م طِلَابَةً وطِلَابًا وطِلْبَةً ومَطْلَبًا وطَلَبًا عَقَبَ اللَيْلُ النَهَارَ پس روز آمد شب ۶ پس روز رفت
شب ، سار خلفه عَقْبًا وهي العَاقِبَةُ پس کار ۶ آخر الأمر والعُقْبَى م غَرَبَتِ الشَمْسُ در آمد آفتاب
۵ فرو شد آفتاب ۶ دخلت ۷ فرو رفت غُرُوبًا كَتَبَ بنبشت كَتْبًا وكِتَابًا وكِتْبَةً وكِتَابَةً كَرَبَ

الأرضَ ۷ فی الأرض کاشت زمین را ۵ بکارید زمین را ۶ ازرع ۷ شیار کرد در زمین کِرابًا وکَرَبَهُ الأمرُ اندوهگین
کردش کار ۵ اندوهگین کرد کار ویرا ۶ خشمگین کرد اورا کار ، غَمَّهُ کَرْبًا وهی الکُرْبَةُ اندوه ۶ حُزْنٌ شدیدٌ ،
والکُرَبُ ج والکَرْبُ م والکُرُوبُ ج وکَرَبَتِ الشَّمسُ نزدیک شد آفتاب بفروشدن ۶ نزدیک شد بدرآمدن
آفتاب ، قَرُبَ الی الغُرُوبِ کُرُوبًا کَعَبَتْ نارپستان شد زن ۶ نهدت ، کانت مُدَوَّرَةَ الثَّدیَیْنِ تَکْعُبُ معا
کُعُوبًا وکُعُوبَةً وکَعابَةً وهی کاعِبٌ زن نارپستان وکَعابٌ ۶ کِعابٌ معا م ۵ قائمة الثَّدی ۶ لَزَبَ الطِّینُ
ای لَصِقَ لُزُوبًا لَغَبَ مانده شد ۶ عَیِیَ یَلْغُبُ معا لُغُوبًا ۶ نَحَبَ ای نَذَرَ نَحْبًا ومنه قَضَی نَحْبَهُ ای مات
نَدَبَ المَیِّتَ نوحه کرد مرده را ۶ بکی ۷ بگریست مرده را نُدْبَةً ونَدْبًا ونَدَبَهُ لِلأمرِ بخواند اورا بکار ۶ دعاه ۷
بخواندش از برای کار ونَدَبَهُ إلی الأمرِ م نَدْبًا نَسَبَهُ إلی أبیهِ نسبت کرد اورا بپدرش نَسَبًا ونِسْبَةً معا
۷ وهو النَّسَبُ نِسْبَتْ ورَجُلٌ نَسّابَةٌ مرد بسیار نسبت دان ۵ مرد نسبت کننده ۷ مرد نسبت دان نَقَبَ
علی القومِ مهتر شد بر مردمان ۶ مهتری کرد بر مردمان ، صار رئیسًا علی القومِ ونَقُبَ م ۶ مهتر شد ، کَبُرَ
نَقابَةً وهو النَّقیبُ مهتر ۶ اکبر الناس وهم النُّقَباءُ ج ونَقَبَهُ سوراخ کردش ۶ سوراخ کرد اورا ، ثَقَبَهُ نَقْبًا
نَکَبَ عنِ الطَّریقِ بگردید از راه ۶ مال ۷ بگشت از راه یَنْکُبُ ونَکِبَ م یَنْکَبُ نُکُوبًا ونَکَبَهُ الزَّمانُ زیان رسانید
اورا زمان ۵ نکبت رسانیدش زمانه ۶ اضرّه ۷ آزرم رسانیدش زمان ۵ نَکْبًا وهی النَّکْبَةُ زیان زمانه ۵ نکبت
بلا ۷ آزرم زمانه والنَّکَباتُ ج والنُّکَبُ ج هَرَبَ بگریخت ۶ فَرَّ ، فَرَّ مذعورًا هَرَبًا ت ثَبَتَ بیستاد
۷ قرار گرفت ثَباتًا وثُبُوتًا سَکَتَ خاموش شد ۶ ما تکلم سُکُوتًا وسَکْتًا وسُکاتًا ورَجُلٌ سِکِّیتٌ مرد همیشه
خاموش ۵ خاموش ۷ مرد پیوسته خاموش وسَکَتَ عنه الغضبُ بیفتاد ازوی خشم ۵ ساکن شد از
غضب ۶ بعد سُکُوتًا صَمَتَ خاموش شد صَمْتًا وصُماتًا معا وصُمُوتًا قَنَتَ لِلّهِ طاعت کرد خدایرا ۵ فرمان بردار
کرد خدایرا ۶ اطاعه ، خلاف عصی قُنُوتًا مَقَتَهُ دشمن داشت اورا ۶ اخذه عدوًّا مَقْتًا نَبَتَ العُشْبُ
برآمد گیاه ۶ گیاه برآمد از زمین ، خرجت من الأرضِ نَبْتًا ونَباتًا نَکَتَ الأرضَ بالخَشَبَةِ بکوفت زمین را بچوب
۶ ضربها نَکْتًا ث ثَلَثَ القومَ سیم شد مردمان را ۵ سیک ستد از مردمان ، اخذ ثُلُثَ اموالهم
فی هذا الباب ثَلْثًا حَدَثَ الأمرُ نو شد کار ۶ صار العملُ جدیدًا حُدُوثًا وهی الحادِثَةُ کار نو ۶ عمل جدید
والحَوادِثُ ج والحَدَثانُ م حَرَثَ کِشت کرد ۶ زرع ۷ بکشت حَرْثًا وحِراثَةً وحَرَثَ النّارَ بالمِحْراثِ بشورانید
آتش را بتنور شور ۶ بسوزانید آتش را بتنور اشور ، أحرقَ النارَ بالمحراثِ حَرْثًا ۶ والحَرْثُ مزرعٌ ویستعار

لِلمَرْأَةِ طَمَثَتِ المرأةُ حايض شد زن ٦ صارَتْ حائِضًا تَطْمُثُ وطَمِثَتْ م طَمْثًا وهي طامِثٌ زن حايض مَكَثَ
درنگ کرد يَمْكُثُ ومَكُثَ م يَمْكُثُ مُكْثًا معا نَكَثَ العَهْدَ بشکست پیمانرا ٦ بد کرد عهدرا ، نقض ، فَرَقَ
نَكْثًا وهو النِكْثُ چیزی تباه کرده ٥ شکسته ، ریسمان تاب باز کرده ٦ ناقض العهد ، حبلٌ ضعيفٌ ٧ عهد
شکسته والأَنْكاثُ ج ج ثَلَجَتْنا السَّماءُ برف بارید برما آسمان ٦ آسمان برف بلرانید برما ، امطرت
ثلجا لنا ثَلْجًا وثَلَجَتْ نَفْسُهُ قرار گرفت تن او ٥ آرام گرفت تنش ٦ قرّ جسده ثُلُوجًا وثَلِجَتْ م تَثْلَجُ ثَلَجًا
خَرَجَ مِنَ الدّارِ بیرون شد از خانه ٧ بیرون آمد خُرُوجًا عَرَجَ فِي السُّلَّمِ برآمد بر نردبان ٥ برشد نردبان
٦ صعد عُرُوجًا فَرَجَ البابَ بگشاد دررا ٦ فتحه وفَرَجَ الغَمَّ گسارد غم را ٦ دور کرد غم را ، کشفه
٧ ببرد غم را فَرْجًا وهو الفَرَجُ راحت والفُرْجَةُ معا م فَلَجَ عَلى خَصْمِهِ ظفر یافت بر دشمنش ٥ فرصت
یافت بر خصم ٦ غلبه فُلْجًا معا وفَلَجًا مَرَجَ اللهُ البَحْرَيْنِ بیامیخت خدای دو دریارا ٦ روان کرد
خدای هر دو دریارا بهم ، خلّاهما ، أجرى ومَرَجَ الدّابَّةَ فِي المَرْجِ بچرانید ستوررا در مرغزار
٦ یله کرد ستوررا در مرغزار ، ارسلها ٧ بگذاشت ستوررا در مرغزار مَرْجًا مَزَجَ الشَّرابَ بیامیخت شراب
را ٦ خلطه بالماءِ مَزْجًا وهو المِزاجُ آمیز ٧ آمیزش ح صَلَحَ نیک شد ٥ باصلاح شد ٦ ضِدُّ فسد
يَصْلُحُ معا صَلاحًا ومَصْلَحَةً وصُلُوحًا وهو صالِحٌ مرد نیک ٦ والصّالِحاتُ الحَسَناتُ وصَلُحَ م يَصْلُحُ
صَلاحًا وصَلاحَةً وهو صَلِيحٌ مرد نیک شده ٥ مرد باصلاح ٦ رَجُلٌ جَيِّدٌ ، قَرَحَ الفَرَسُ پیر شد اسب
٥ نر سال شد اسب یعنی پیر شد يَقْرَحُ معا قُرُوحًا خ بَذَخَ الرَّجُلُ بزرگی کرد مرد ٦ تكبّر
کرد مرد ٧ لاف زد مرد يَبْذُخُ معا وبَذِخَ م يَبْذَخُ بَذْخًا صَرَخَ بانگ کرد يَصْرُخُ معا صُراخًا طَبَخَ الشَّيْءَ
بپخت چیزرا طَبْخًا نَفَخَ فِي الزِّقِّ والنّارِ بدمید در خیک وآتش نَفْخًا د بَرَدَ الحَدِيدَ بِالمِبْرَدِ بسود آهن
را بسوهان ٦ سوهان کرد آهن را بسوهان وبَرَدَ الشَّيْءَ سرد کرد چیزرا و ٦ بَرَدَ الشَّيْءُ سرد شد چیزی
بَرْدًا ٦ والبَرْدُ المَنامُ وغَنِيمَةٌ بارِدَةٌ طَيِّبَةٌ ثَرَدَ الخُبْزَ ترید کرد نان را ٦ قطعه قِطْعَةً قِطْعَةً ثَرْدًا و
هو الثَّرِيدُ ترید جَمَدَ الماءُ یخ شد آب ٥ بیفسرد آب ٦ یخ کرد آب جُمُودًا حَصَدَ الزَّرْعَ بدروید کشت
را ٧ بدرود کشت را حَصْدًا وحِصادًا معا وزَرْعٌ حَصِيدٌ کشت دروده ٦ اسم مفعول اي محصود خَلَدَ
جاویدانی شد ٥ جاویدان شد ٧ جاوید انه شد خُلُودًا وهو الخُلْدُ جاویدکی ٦ الجَنَّةُ ٧ جاودانه ٦ خَلَدَ فِي النَّعِيمِ
اي بقى فيه أبَدًا خَمَدَتِ النّارُ بمرد آتش ٥ بمرد زبانهٔ آتش ٦ سكن لهبها خُمُودًا رَشَدَ راه راست

یافت ٦ راست راه شد ، خلاف ضلّ یرشد ورشد م یرشد رشدًا ورشدًا ورشادًا ورشادةً وهو رشید
راه راست یافته ٦ مرد راه راستی رصده سر راه گرفت ازو ٦ اخذ رأس الطریق ، انتظره ٧ چشم داشتش برسر راه
وهو المرصد سر راه ٦ رأس الطریق والمرصاد م ٦ الرصد ای الحرس والرصد م رعدت السماء تندر کرد
آسمان ٦ صاحت ٦ فصل فی ترتیب صوت الرعد رعدت السماء فاذا زاد صوتها قیل قصفت فاذا زاد
قیل قعقعت فاذا اشتدت قیل ارتجست فاذا زاد قیل ارزمت فاذا بلغت النهایة قیل
جلجلت وهدهدت ورعد الرجل بترسانید مرد ٥ تهدید رسانید مرد ٦ تهدّد رعدًا رقد بخفت ٥
بغنود ٦ نام ٧ بخواب رفت رقودًا ورقدةً ورقادًا رکد الماء والریح اب بیستاد وباد ٥ بیاسود
آب وباد ٦ سکن رکودًا سجد سجود کرد سجودًا ومسجدًا وهی السجادة جای نماز ٥ مصلّی نماز ٦ ای موضع
السجود او أثره او آلة تبسط علی الأرض سمد سرود کفت ٥ سرود کفت وبازی کرد وغافل بود ٦ تغنّی
سمودًا ٦ قیل فی سمد اربعة أقوال علا ولها ورفع رأسه تکبّرًا وحزن قیل للساهی اللاهی سامد سهد
بیدار شد ٦ بیداری کرد ، سهر یسهد وسهد م یسهد سهدًا وسهدًا وسهادًا صمد إلیه آهنگ
کرد بدو ٦ عزم صمدًا وهو الصمد پناه نیازمندان ٥ آنکه بهر حاجت بدو بردارند یعنی خدای طرده
براند اورا ٦ نفاه او أبعده طردًا وطردًا وهی الطریدة اشتران رانده ٥ ستوران رمیده ٦ الوسیقة
٧ رانده عبد الله عبادت کرد خدایرا ٥ بندگی کرد خدایرا ٦ پرستید خدایرا عبادةً عضده یاری داد
اورا ٦ أعانه عضدًا عند گردن کشی کرد ٦ ما اطاع ، ردّ الحق عندًا وعنودًا وهو عنید گردن کش
٥ نافرمان ٦ گردن کشی کننده فسد تباه شد ٦ هلک فسادًا وفسودًا ومفسدةً وهو فاسد تباه ٥
تباه شونده وفسد م یفسد فسادًا وهو فسید تباه شده ٦ تباه قعد بنشست ٦ جلس قعودًا
٦ والقعید المقاعد کسد کاسد شد ٦ لا تجری السلعة کسادًا وسوق کاسد بازار کاسد کند النعمة
ناسپاسی کرد نعمت را ٦ لا یشکر کنودًا ٥ وهو الکنود ناسپاسی کننده مجد الرجل بزرگوار شد
مرد ٦ صار کبیرًا مجد ومجد م یمجد مجدًا ومجادةً وهو مجید مرد بزرگوار ٦ کبیر وماجد م
وهم امجاد ح مرد علی الأمر خو کرد برکار ٦ عادت کرد برکار ، تعوّد مرودًا نشد الضالة
بجست ستور کم شده را ٥ طلب کرد ستور کم کرده را ٧ بجست گمراه را نشدانًا ونشده بالله
سوکند داد اورا بخدای ٦ شفیع کردش خدایرا ٧ خدایرا بوی باز کرد ونشده الله م ٥ خدایرا بشفیع

آورد بوی ٦ شفعه زنشدة نقد الدراهم سره کرد درمها ٥ سره کرد سیم را ونقده الثمن
نقد داد اورا بهارا ٧ بدلاش درحال بها نقدًا وهو النقد ف والنقود ح نهدت نارستان
شد زن ٥ بستان کنیزك برآمد ٦ نار بستان شد زن ، کعبت ، دورت ثدیها تنهد معا نهودًا وهي
ناهد زن نارستان ٥ زن پستان برآمده ٦ مدورة الثدی همدت النار آتش مرد ٥ آتش خاکستر
شد ٦ طفیء جمرها ولم یبق منها شیء ٧ فرو مرد آتش همودًا ٦ وأرض هامدة لا نبات فیها
أخذ منه شیئًا بستد ازوی چیزی وأخذه الله بالذنب بگرفتش خدای بگناه وأخذ
في العمل آغاز نهاد درکار ٦ ابتدأ وأخذ حذره بیم گرفت ازو ٦ خویشتن نگاه داشت ،
استعد ، حفظ نفسه منه ٧ ترس گرفت ازوی أخذًا نفذ الأمر روان شد فرمان بکار
٥ روان شد کار ٦ جری نفوذًا ونفاذًا ونفذ الکتاب رسید نامه ٦ وصل أثر
الحدیث روایت کرد حدیث را ٦ روی أثارة وحدیث مأثور حدیث روایت کرده ٦ مروی ٦ وهو علی
أثارة من علم ای بقیة منه یأثرونها ٦ أجره علی فعله أثابه ومعنی فآتوهن أجورهن مهورهن ومنه
علی أن تأجرني ای تمهرني علی هذه المدة أشر الخشبة پاره برید چوب را ٥ بتراشید چوب را ٦ شقه و
أشر الأسنان تیز کرد دندانها را ٦ حددها أشرًا وبأسنانه أشر معا بدندانهای وی تیزی است
٦ هل في أسنانه حدة أمره بکذا بفرمودش بفلان کار أمرًا وأمر علی القوم امیری کرد بر
مردمان یأمر وأمر م یأمر إمارة وإمرة وهو أمیر ف وهم أمراء ح بتره ببریدش
٦ قطعه قبل الإتمام ٧ نیك ببریدش بترًا وسیوف بواتر شمشیرهاء برّان ٥ شمشیرهای برنده
٦ قاطعة بدر بشتافت ٦ اسرع بدورًا ٦ ومنه البادرة الحدة والبدیهة بذر البذر پراکند
تخم را ٦ بکاشت تخم را ، زرع بذرًا بسر ترش روی شد ٦ کلح وجهه بسورًا بشره مژده
دادش ٦ بشارت دادش بشرای ٥ بشرًا وبشارة معا ٦ والکسر افصح ، والبشارة ما یعطا المبشر
وهو البشیر مژد دهنده وهي البشارة مژدگانی ٧ مژده بقر بطنه بشکافت شکمش را بقرًا بکر
ببامداد رفت ٥ ببامدادان رفت ٧ بگاه رفت بکورًا تجر بازرگانی کرد تجارة ومتجرًا وهو تاجر
بازرگان وهم تجار ح وتجار ح وتجر ح تبره هلاك کردش تبرًا وتبورًا جبر العظم
وابست استخوان را ٧ ببست استخوان را جبرًا وجبر بنفسه خود بسته شد جبورًا وجبرانًا

جَزَرَ الماءُ فرو شد آب جَزْرًا حَبَرَهُ شاد كردش ٥ شادان كردش حَبْرًا وهو الحَبْرُ معا شادى ٧ شادمانه
والحَبْرَةُ م والحُبُورُ م حَجَرَهُ باز داشت اورا وحَجَرَ عَلَيْهِ القاضي باز داشت اورا قاضي از تصرف ٥ منعه
من التصرّف حَجْرًا وهو الحَجْرُ معا باز داشت ٧ حرام حَصَرَهُ باز داشت اورا حَصْرًا حَضَرَ
المكانَ حاضر شد بجاى حُضُورًا وكلّمتُهُ بحَضْرَةِ فُلانٍ سخن كفتم باوى بحضرت فلان وحِضْرَتِه
معام وحَضَرِهِ م ومَحْضَرِهِ م وهو المَحْضَرُ محضر نام ٥ محضر نبشته والمحاضِرُ ح حَظَرَهُ باز داشتش
٥ حرام كردش حَظْرًا خَبَرَهُ بياز مودش مَخْبَرًا وخِبْرَةً وخُبْرًا خَثَرَ اللَّبَنُ ستبر شد شير ٥ سطبر
شد ماست خُثُورًا وخَثْرًا م خُثُورَةً خَطَرَ الأمْرُ بِبالِهِ كار بدل وى افتاد ٧ بكذشت كار بدلش
وخَطَرَ على بالِهِ م خَطْرًا دَبَرَ اللَّيْلُ النَّهارَ شب پس روز آمد ٧ پس آمد شب روز را دُبُورًا دَثَرَ المَنْزِلُ
كهنه شد خانه دُثُورًا ذَكَرَهُ بِاللِّسانِ ياد كردش بزبان ذِكْرًا وذِكْرى وذَكَرَهُ في القَلْبِ ياد كردش در
دل ذُكْرًا زَجَرَهُ باز داشت اورا ٥ زجر كردش وزَجَرَ الطّائِرَ فال بمرغ كرد ٥ تفأل به ٧ فال زد بمرغ
زَجْرًا سَبَرَ الجُرْحَ بِالمِسْبارِ بيازمود ريش را بميل جراحت ٥ ميل در جراحت كرد ، بيازمود جراحت
را سَبْرًا سَتَرَهُ بپوشانيدش ٧ پوشيد اورا سَتْرًا وهو السِّتْرُ پرده والسُّتْرَةُ م والسِّتارَةُ م سَجَرَ
التَّنُّورَ برفروخت تنور را وسَجَرَ اللهُ البَحْرَ پر كرد خداى دريا را سَجْرًا سَطَرَ بنبشت سَطْرًا
وهو السَّطْرُ خط والسُّطُورُ ح والسَّطَرُ م والأسْطارُ ح والمِسْطَرُ خط كش سَكَرَ النَّهْرَ ببست
جوى را سَكْرًا وهو السِّكْرُ بند آب سَمَرَ افسانه كفت بشب سَمْرًا وهو السَّمَرُ افسانهٔ شب ٥ حديث
شب والأسْمارُ ح وهم السّامِرُ حديث كنندكان بشب ٥ مردى افسانه كوى والسُّمّارُ ح شَجَرَ الأمْرُ
بَيْنَهُمْ مختلط شد كار ميان ايشان ٥ خلاف يعنى جنك افتاد در ميان ايشان شَجْرًا وشُجُورًا شَطَرَ رند
شد شُطُورًا وشَطارَةً وهو شاطِرٌ رند وهم شُطّارٌ ح وشَطَرَ الشَّيْءَ دو نيمه كرد چيز را شَطْرًا
شَعَرَ بِهِ بدانست اورا ٧ نيك دانست اورا وشَعْرَةً م شِعْرَةً وشِعْرًا ومَشْعَرَةً ومَشْعُورًا ٧ مَشْعُورَةً
وليتَ شِعْري كاش دانستمى ٧ كاشكى دانستمى وشَعَرَ الرَّجُلُ شعر كفت مرد شِعْرًا وهو الشّاعِرُ ف
وهم الشُّعَراءُ ح شَكَرَ الرَّجُلُ النِّعْمَةَ سپاس دارى كرد مرد نعمت را ٧ شكر كرد نعمت را شُكْرًا وشُكْرانًا ٥
وشُكُورًا صَدَرَ عَنِ الماءِ باز كشت از آب صُدُورًا وصَدَرًا وهو المَصْدَرُ جاى باز كشتن والمَصادِرُ
ح ضَمَرَ باريك ميان شد ٥ لاغر شد وضَمُرَ م ضُمُورًا وضَمْرًا طَمَرَ بجست طُمُورًا طَهُرَتِ المَرْأَةُ زن

پاکیزه شد ۷ پاک شد زن از حیض تَطَهُّرٌ مط وطَهُرَتْ م تَطْهُرُ طَهارةً وطُهْرًا وهی طاهِرٌ زن پاک عَبَرَ
الوادیَ بگذشت رود را ۵ بگذشت از رود عُبُورًا وعَبَرَ الرُّؤیا خواب گزارد ۷ تعبیر کرد خواب را عِبارةً وعَبْرًا عَشَرَ
القَوْمَ دهه گرد مال شد ۵ اخذ عشر اموالهم ۷ ده یک ستد از مردمان عَشْرًا وعُشُورًا وهو العَشّارُ عُشر
ستاننده عَمَرَ الدّارَ آبادان کرد خانه را ۷ عمارت کرد خانه را عِمارةً وعَمَرَتْ بِنَفْسِها خود آبادان شد عِمارةً
وعُمْرانًا وعَمِرَتْ م تَعْمَرُ ۷ عَمَرًا ودارٌ عامِرَةٌ سرای آبادان ۷ سرای آبادان ومَعْمُورَةٌ م ورَجُلٌ مِعْمارٌ مردی
بسیار عمارت ۷ مردی بسیار عمارت کننده غَبَرَ بماند یا بگذشت ۵ بقی أو مضی غُبُورًا غَمَرَهُ الماءُ فرو
بردش آب ۵ آب وی را بزیر فرو برد غَمْرًا فَتَرَ سست شد ۷ فَتْرًا وفَتْرَةً وفُتُورًا فَجَرَ بدی کرد ۷
بدی کرد یا دروغ گفت فُجُورًا وفَجَرَ الماءَ فِی الکَرْمِ آب را در رز کرد ۷ بگذاشت آب را در رز فَجْرًا
فَطَرَ العَجِینَ بی مایه کرد خمیر را ۵ خمیر کرد آرد را فَطْرًا وفَطَرَ اللّهُ الشَّیءَ بیافرید خدای
چیز را وفَطَرَ العُودَ بشکافت چوب را فُطُورًا فَقَرَتِ الفاقِرَةُ بشکست پشت مازوی ۵ شکست مهره
پشت مرد فَقْرًا قَصَرَهُ باز داشت او را قَصْرًا وقَصَرَ بِنَفْسِهِ خود باز استاد قُصُورًا قَصَرَ القَصّارُ
الثَّوْبَ بشست گازر جامه را قَصْرًا وهی القِصارَةُ جامه شستن قَطَرَ الماءُ بچکید آب ۵ قَطَرَ الماءَ
بچکانید آب را قَطْرًا قَمَرَهُ المالَ ببرد مال را ازوی بقمار ۷ بردش مال را قَمْرًا وقِمارًا کَفَرَ النِّعْمَةَ ناسپاس
کرد نعمت را کُفْرًا وکُفْرانًا وکُفُورًا وکَفَرَ بِاللّهِ کافر شد بخدای ۵ ضِدُّ آمَنَ کُفْرًا مَطَرَتِ السَّماءُ
باران بارید آسمان مَطَرًا مَکَرَ مکر کرد مَکْرًا نَثَرَ الشَّیءَ بیفشاند چیز را ۵ فرو فشاند چیز را نَثْرًا ونِثارًا
نَدَرَ مِنْ فِیهِ کَلامٌ ناگاه از دهن وی سخن بیرون آمد نَدْرًا ونَدَرانًا وهی النّادِرَةُ ف ۷ سخن ناگاه
والنَّوادِرُ ج ولَقِیتُهُ نَدْرَةً بدیدمش ناگاه نَشَرَ اللّهُ المَیِّتَ زنده کرد خدای مرده را نَشْرًا ونَشَرَ
بِنَفْسِهِ خود زنده شد نُشُورًا ونَشَرَ الخَشَبَةَ ببرید چوب را باره نَشْرًا نَصَرَهُ اللّهُ عَلَی العَدُوِّ
پیروزی دادش خدای بر دشمن ونَصَرَهُ مِنَ العَدُوِّ م نَصْرًا ونُصْرَةً وهو النَّصِیرُ یاری دهنده وهم
الأَنْصارُ ج نَضَرَ العُودُ والوَجْهُ بشکفید چوب وروی ۵ الاوّل حقیقة والآخر مجاز ۷ تازه وسبز
شد چوب و زیبا شد روی یَنْضُرُ ونَضِرَ م یَنْضَرُ ونَضُرَ م یَنْضُرُ نَضْرَةً ونُضُورًا ونَضارَةً وهو
ناضِرٌ درخت شکفته وروی خوب ونَضِیرٌ م ونَضُورٌ م ونَضْرٌ م ۵ النَّضْرَةُ حُسْنُ اللَّوْنِ فی النِّعْمَةِ
ونَضَرَهُ اللّهُ خوب کردش خدای ۷ بیافریدش خدای خوب نَضْرًا نَظَرَ إِلَیْهِ نگریست بوی ونَظَرَ م

نظرا ونظرانا وهو المنظر نظرگاه ٥ خوب روی وهو المنظرانی مرد خوب روی ٥م ونظرة مهلت داد اورا
نظرة نقر الطائر الحب بچید مرغ دانه را ونقر الخشبة بکند چوب را ٥ نقش کرد چوب را ونقر
الرحا آسیا برازید ٧ نقر الرحاء تیز کرد آسیارا وهو المنقار خایسك آسیا ونقر فی الناقور
دم زد در صور ٧ بدمید در بوق نقرا هجره رها کردش هجرا وهجرانا وهجرة وهجر بیهوده
گفت ٥ فحش گفت هجرا ز برز بیرون شد ٧ پیدا شد بروزا حجزه باز داشت اورا وحجز
بین الشیئین باز دارنده شد میان دو چیز حجزا وبینهما حاجز میان دو باز دارنده است
٥ بینهما مانع رجز الشاعر شاعر رجز کرد ٥ نیم بیت گفت شاعر ٧ شعر کوتاه گفت شاعر رجزا وهو
الرجز شعر کوتاه وزن ٥ نیم بیت، والرجز اسم جنس یقع علی الواحد والجمع وهی الأرجوزة قصیده در بحر
رجز ٧ قصیده بوزن کوتاه والاراجیز ج طنز به فسوس داشت بوی ٧ افسوس کردش طنزا س
بأس درویش شد یبئوس وبئس م یبأس وبؤس م یبؤس بؤسا وهو بائس درویش حرسه
نگاه داشت اورا حراسة وهو حارس نگاه بان وهم حراس ج وحرس م واحراس ج خمس القوم
پنج یك از مردمان ستد ٧ پنجم مردمان شد خمسا درس الکتاب بخواند نامه را درسا ودراسة
ودرس الطعام بکوفت غله را ٥ بکوفت غله را وگندم کرد خوشه ودرست الریح الدار باد خانه را
نابدید کرد ٥ کهنه کرد درسا ودرست بنفسها خود نابدید شد دروسا دمس اللیل تاریک شد شب
دمسا معا ولیل دامس شب تاریک سدس القوم بستد شش یك از مردمان ٧ ششم مردمان شد سدسا
شمست الدابة پشت نداد ستور ٥ نا فرمانی کرد اسب شموسا وشماسا وهی شموس ستور پشت نا
دهنده نعس بغنود نعاسا نکس رأسه نگونسار کرد سرش را نکسا ش فرش الفراش بگسترد
بستر را فرشا وهو الفرش بستر والمفرش معا م والمفارش ج نفش الصوف بزد پشم را ونفشت
الغنم گوسپندان بشب بچراگاه شدند ٧ بچراگاه شد گوسفندان بشب بی شبان نفشا ونفاشا
٧ ونفوشا نقش الشیء نگار کرد چیزرا ونقش الشوکة من رجله ٥ بالمنقاش بیرون کرد خار را
از پای او ٥ بمنقاش نقشا ص خرص دروغ گفت خرصا وهم الخراصون دروغ گویان وخرص
النخل حزر کرد درخت خرما را خرصا معا خلص له الشیء خالص شد اورا چیز وهی الخلاصة
خالص ترین چیز وهم خالصتی دوستان خالص من وخلص الیه کذا رسید بوی فلان چیزی

خَلُوصًا خَمَصَ بَطْنُهُ باریك شد شكم او ۵ باریك شد میان او یَخْمُصُ خَمْصًا وَمَخْمَصَةً وهو خُمْصَانٌ باریك
شكم مرد ۵ بفتح الخاء باریك میان وهی خَمْصَانَةٌ زن باریك شكم از گرسنگی ۵ زن باریك میان وخَمِصَ
م یَخْمَصُ وخَمُصَ م یَخْمُصُ خَمْصًا وخُمُوصَةً وهو خُمْصَانٌ مرد باریك شكم یا گرسنه ۵ باریك میان وخَمِیصُ
البَطْنِ م ۵ نزار از گرسنگی ، ضَامِرٌ من الجوع وهی خُمْصَانَةٌ زن باریك شكم یا گرسنه ۵ زن باریك میان
وخَمِیصَةُ البَطْنِ م وهُمْ وهُنَّ خِمَاصٌ رَقَصَ پای كوفت رَقْصًا معا ورَقَصَانًا نَقَصَهُ كم كردش نَقْصًا ونَقَصَ
بنفسه خود كم شد نُقْصَانًا ومَنْقَصَةً ض حَمَضَ ترش شد وحَمُضَ م حَمْضًا وحُمُوضًا رَكَضَ
الدَّابَّةَ برِجْلِهِ بزد ستور را بدو پای خود ورَكَضَ البَعِیرُ برِجْلِهِ بزد اشتر بپای خود رَكْضًا غَمَضَ الكلامُ پوشیده
شد سخن ۵ تاریك شد سخن وغَمُضَ م غُمُوضًا نَفَضَ الثَّوْبَ بیفشاند جامه را ۵ بفشاندش ونَفَضَ الشَّجَرَةَ بیفشاند
درخت را ۵ بفشاندش وهو النَّفَضُ میوهٔ افشانده ونَفَضَتْهُ الحُمَّى بلرزانید شرتب نَفْضًا نَقَضَ العَهْدَ والبِناءَ
بشكست پیمان را وبنا فرو كرد نَقْضًا ط بَسَطَهُ بگسترد ش بَسْطًا وهی البَسِیطَةُ جای گسترده
۵ البَسْطَةُ زیادتی سَعَطَهُ فرو چكانید دارو را ۵ یعنی ویرا روغن كرد یَسْعَطُهُ معا سَعْطًا وهو المُسْعُطُ
دارو دان سَقَطَ بیفتاد سُقُوطًا وهو مَسْقِطُ الرَّأْسِ جای زادن ورَجُلٌ ساقِطٌ مردی فرومایه فَرَطَ
إلی الحوضِ پیش رفت سوی حوض وهو الفَرَطُ پیش رونده ۵ پیش دویده وفَرَطَ علینا ناگاه آمد برما
فَرْطًا لَقَطَ الشَّیْءَ برچید چیزرا لَقْطًا ولِقَاطًا وهی اللُّقْطَةُ معا چیزی برچیده واللُّقَاطُ مَرَطَ
شَعْرَهُ بریزانید مویش یَمْرُطُ مَرْطًا ومَرَطَ بنفسه خود موی ریزیده شد مرد مَرِطَ مَرَطًا وهو أَمْرَطُ
موی ریزیده مَشَطَ الشَّعْرَ شانه كرد موی را مَشْطًا نَقَطَ المُصْحَفَ نقطه زد كراسه را نَقْطًا وهی
النُّقْطَةُ ف ۵ قطره والنُّقَاطُ ع طَلَعَتِ الشَّمْسُ برآمد آفتاب ۵ طُلُوعًا ومَطْلَعًا وهو
المَطْلَعُ معا جای آفتاب برآمدن ۵ بالفتح اصح وطَلَعَ علی القومِ برآمد برمردمان ۷ دیده ورشد بر
مردمان طُلُوعًا نَقَعَ اللَّوْنُ روشن شد لون ۵ بگردید لون یَنْقَعُ معا نَقْعًا ونُقُوعًا غ بَزَغَتِ
الشَّمْسُ برآمد آفتاب ۵ طلعت بُزُوغًا بَلَغَهُ برسیدش ۷ رسید بوی وبَلَغَ إلیه م بَلاغًا وبُلُوغًا وشَیْءٌ
بالِغٌ چیزی رسیده سَبَغَ الثَّوْبُ تمام شد جامه یَسْبُغُ معا سُبُوغًا صَبَغَ الثَّوْبَ رنگ كرد جامه را
یَصْبُغُ معا صَبْغًا وصِبَاغَةً وهو الصِّبْغُ رنگ وصِبْغَةُ اللهِ دین خدای ۷ كیش خدای فَرَغَ من الشُّغْلِ
فارغ شد از كار یَفْرَغُ معا وفَرِغَ م یَفْرَغُ فَرَاغًا وفُرُوغًا ۷ وفَرَاغَةً مَضَغَ العِلْكَ بخایید علك را

يَمضَغُ معا مَضغًا ف خَرَفَ الثِّمَارَ بچید میوه را ۷ باز کرد میوه را از درخت خَرفًا وخِرَافًا
خَلَفَهُ خلافه کردش ۷ نیابه کرد ازو یا نایب بود خِلَافَةً وهو خَلَفُ صِدقٍ پس ماندهٔ نیك وهم
الأَخلَافُ ح وهو الخَلِيفُ ف ۷ نایب و الخُلَفَاءُ ح والخَلِيفَةُ م والخَلَائِفُ ح وخَلَفَ اللَّيلُ النَّهَارَ شب
آمد پس روز خَلفًا وخِلفَةً وخَلَفَ فَمُ الصَّائِمِ بوی کرد دهن روزه دار خُلُوفًا رَأَفَ رحمت کرد
يَرأَفُ ورَئِفَ م يَرأَفُ ورَؤُفَ م يَرؤُفُ رَأفَةً ورَآفَةً وهو رَؤُوفٌ رحمت کننده ۷ مهربان
ورَؤُفُ م رَجَفَ بجنبید ۵ بلرزید رَجفًا ورَجَفَانًا وهي الرَّجفَةُ زلزله رَعَفَ أَنفُهُ خون آمد از بینی او
يَرعُفُ معا رَعفًا ورَعُفَ م رَعَافَةً وهو الرُّعَافُ خون بینی ۵ دم الانف سَلَفَ بگذشت سَلَفًا وسُلُوفًا
وهم السَّلَفُ گذشتگان والأَسلَافُ ح عَرَفَ عَلَى القَومِ مهتر شد بر قوم ۷ مهتری کرد بر مردمان وعَرُفَ م
عَرَافَةً وهو العَرِيفُ مهتر ۷ مهتر مردمان قَطَفَ البِرذَونُ خرد گام شد اسب ترکی قِطَافًا نَصَفَ العُمُرَ
بنیمهٔ عمر رسید ۷ نیمه رسانید عمر را ونَصَفَ الإِزَارُ سَاقَهُ بنیمهٔ ساق او رسید ازار نَصفًا ق
بَثَقَ بگشاد بند را ۷ بگشاد بند آب را بَثقًا بَرَقَتِ السَّمَاءُ درخش کرد آسمان بَرقًا وبُرُوقًا وهي البَارِقَةُ
ابر با درخش ۵ میغ با برق والبَوَارِقُ ح بَرَقَ لَهُ الرَّجُلُ تهدید کرد اورا مرد بَرقًا وبَرَقَ الشَّيءُ بتافت
چیزی ۵ بدرخشید چیزی بَرِيقًا وبَرَقَ البَرقُ درخشید درخش بَرَقَانًا وبَرِقَ البَصَرُ خیره شد دیده
۵ خیره شد چشم يَبرَقُ وبَرُقَ م يَبرُقُ بَرقًا بَزَقَ البُزَاقَ بینداخت خیو را بَزقًا بَسَقَ النَّخلُ بلند
شد درخت خرما ۵ بن خرما دراز شد بُسُوقًا بَصَقَ البُصَاقَ بینداخت خیو را بَصقًا خَرَقَ القَصَّارُ
الثَّوبَ بشکافت گازر جامه را خَرقًا خَفَقَ النَّجمُ فرو شد ستاره خُفُوقًا خَلَقَ الأَدِيمَ اندازه گرفت ادیم را
وخَلَقَ الإِفكَ بساخت دروغ را خَلقًا خَنَقَهُ خبه کردش خَنِقًا معا رَزَقَهُ روزیش داد رِزقًا معا وهو
الرِّزقُ روزی والأَرزَاقُ ح رَفَقَ بِالأَمرِ چرب دستی کرد در کار ورَفُقَ م يَرفُقُ رِفقًا وهو رَفِيقٌ چرب
دست رَمَقَهُ بنگریستش ۷ نگریست بوی رَمقًا زَرَقَهُ بِالمِزرَاقِ بزوبین زدش زَرقًا سَحَقَ دور شد يَسحَقُ
وسَحُقَ م يَسحُقُ سُحقًا وهو سَحِيقٌ دور شده سَمَقَ بلند ودراز شد ۷ دراز شد سُمُوقًا شَرَقَتِ الشَّمسُ برآمد
آفتاب شُرُوقًا وشَرَقَ أُذُنَ الشَّاةِ بشکافت گوش گوسفند شَرقًا شَلَقَ المَرأَةَ جماع کرد زن را شَلقًا
صَدَقَهُ الخَبَرَ راست گفت اورا خبر صِدقًا وهو الصِّدِّيقُ همیشه راست گوی ۷ نیک راست گوی
طَرَقَهُ لَيلًا بشب آمدش ۷ آمد بوی بشب طُرُوقًا وطَرَقَ بِالمِطرَقَةِ ۷ الحَدِيدَ بزد بخایسك ۷ آهن را

وَطَرَقَ الحَصَى فا رزد بسنك ريزه وطَرَقَ الفَرَسُ جماع كرد اسب طَرْقًا طَلَقَتِ المَرْأَةُ زن هشته شد ٧ طلاق شد زن وطَلُقَتْ م تَطْلُقُ طَلَاقًا وهي الطَّالِقُ زن هشته ٧ از زن طلاق داده عَمُقَ المَكَانُ ژرف شد جای ٥ دور فرو شد جای وعَمَقَ م يَعْمُقُ عُمْقًا وعَمَاقَةً وهو عَمِيقٌ ژرف ٧ نشيب غَبَقَهُ الغَبُوقَ شرابِ شبانگاه دادش ٥ شراب شام داد اورا غَبْقًا فَرَقَ بَيْنَ الشَّيْئَيْنِ جدا كرد ميان دو چيز فَرْقًا وفُرْقَانًا مَرَقَ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ تير از نشانه گذر كرد ٧ بگذشت تير از نشانه ومَرَقَ الرَّجُلُ مِنَ الطَّاعَةِ بيرون شد مرد از طاعت مَرْقًا ومُرُوقًا وهم المَارِقَةُ خارجيان نَسَقَ اللَّآلِيَ برشته كرد مرواريد را نَسْقًا وهو النَّسَقُ برشته باز كرده ٧ مرواريد با رشته نَفَقَتِ الدَّابَّةُ بمرد ستور ٥ مانت نُفُوقًا ونَفَقَ المَتَاعُ خريدار يافت متاع ٥ روان شد متاع ٧ روان شد آخريان نَفَاقًا ك

بَرَكَ البَعِيرُ بخفت اشتر بُرُوكًا تَرَكَهُ رها كردش تَرْكًا ومَتْرَكًا ودَلَكَ الخَلْقَ عَلَى الأَرْضِ بماليد موزه را برزمين ودَلَكَ فِي الحَمَّامِ بالدَّلُوكِ بماليد در گرمابه بسنده پای دَلْكًا ودَلَكَتِ الشَّمْسُ فرو شد آفتاب ٥ غابت، رجعت او زالت دُلُوكًا سَلَكَ الطَّرِيقَ سپرد راه را سُلُوكًا وسَلَكَ الخَيْطَ فِي الإِبْرَةِ در كشيد رشته را در سوزن سَلْكًا وهو السِّلْكُ رشته سوزن ٧ رشته سَمَكَ بلند شد سَمْكًا وسُمُوكًا عَرَكَ أُذُنَهُ بماليد گوشش را عَرْكًا عَلَكَ الفَرَسُ اللِّجَامَ بخاييد اسب لگام را عَلْكًا فَرَكَ السُّنْبُلَ بماليد خوشه گندم را و فَرَكَ المَنِيَّ مِنَ الثَّوْبِ بماليد منی را از جامه فَرْكًا نَسَكَ لِلّٰهِ قربان كرد از بهر خدای نُسْكًا معا وهي النَّسِيكَةُ قربانی ل

أَكَلَ بخورد أَكْلًا وهي الأُكْلَةُ لقمه أَمَلَ مِنْهُ كذا اميد داشت از وی فلان چيز أَمَلًا وهو الأَمَلُ اميد والآمَالُ ح بَذَلَ لَهُ المَالَ بداد بوی مال را بَذْلًا بَزَلَ الجَمَلُ نه ساله شد اشتر بُزُولًا وجَمَلٌ بَازِلٌ اشتر نه ساله وناقَةٌ بَازِلٌ اشتر مادهٔ نه ساله ٥ اشتر ماده بنه ساله درامده بَقَلَ وَجْهُ الغُلَامِ موی براورد روی غلام ٥ ريش براورد روی غلام بُقُولًا بَطَلَ الشَّيْءُ باطل شد چيزی بُطُولًا وبُطْلَانًا حَصَلَ عَلَيْهِ باقی ماند بروی حُصُولًا وهو الحَاصِلُ باقی ٧ باقی مانده والمَحْصُولُ م خَذَلَهُ رها كردش ٥ تركه خِذْلَانًا دَخَلَ الدَّارَ وفِي الدَّارِ در امد خانه را دَخَلَ عَلَى امْرَأَتِهِ درامد بر زنش ودَخَلَ عَلَى فُلَانٍ وإِلَى فُلَانٍ در آمد بفلان كسی دُخُولًا ومَدْخَلًا وهي الدِّخْلَةُ اندرون كار والدَّخِيلُ دوست پنهان ٥ م والدُّخَلَاءُ ح و دَاخِلُ الدَّارِ اندرون خانه ذَبَلَ البَقْلُ بژمرد تره ذُبُولًا ٧ بژمرده شد تره رَفَلَ فِي ثَوْبِهِ بخراميد درجامهٔ وی ٧ باخرامان رفت در جامهٔ وی رَفْلًا ورُفُولًا رَكَلَ الدَّابَّةَ بِإِحْدَى رِجْلَيْهِ بزد ستور

را بیکرازدوپا رَکْلاً سَفَلَ بزیر فرو شد سَفَالاً وسُفُولاً وسَفُلَ فرومایه شد سَفَالَةً وسَفَالِيَةً وهو سَفِيلٌ فروما
وسِفْلَ م وهم سَفِلَةٌ ح وسِفْلَةٌ ح شَكَلَ الفَرَسَ شکال نهاد اسب را وشَكَلَ الكِتَابَ نقطه زد کتاب را ٥ قَيَّدَهُ
بالإعْرَابِ شَكْلاً وهو الشَكْلُ نقط ٥ الشَكْلُ المثل والشِكْلُ الدَلَالُ والشُكُولُ ح شَمِلَهُمُ الخَيْرُ نیکو رسید بمردمان
٥ فرو کرفت همه را خیر يَشْمَلُ وشَمَلَ يَشْمُلُ شُمُولاً ٧ وشَمْلاً صَقَلَ المِرْآةَ بزدود آینه را ٧ روشن کرد آینه را صَقْلاً
وصِقَالاً غَفَلَ عَنِ الشَيْءِ غافل شد از چیزی غُفُولاً وغَفْلَةً فَضَلَهُ افزون شد برو ٥ افزون آمد بروی وفَضَلَ عَلَيْهِ
م فَضْلاً وفُضُولاً وهي الفَضِيلَةُ افزونی والفَضَائِلُ ح قَبِلَتِ القَابِلَةُ الوَلَدَ پیش داری کرد پیش پیش داره یعنی
بچه را برداشت ٧ برداشت مام ناف فرزند را تَقْبَلُ وقَبِلَتْ م تَقْبَلُ قَبْلاً وقَبَالَةً وهي القِبَالَةُ مامائی
کردن ٥ قابلتی قَتَلَهُ بکشت اورا قَتْلاً وهو قَتِيلٌ کشته وهم قَتْلَى ح قَفَلَ عَنِ الغَزْوِ باز کشت از غزا
قُفُولاً وقَفْلاً كَحَلَ عَيْنَهُ سرمه کرد چشمش را ٧ سرمه کشید چشمش را كَحْلاً كَفَلَ بِهِ پایندانی
کرد اورا ٥ پذیرفتاری کرد اورا وكَفَلَ عَنْهُ م ٧ پذیرفتار شد از وی اورا كَفَالَةً ٧ وكَفْلاً ٧ وكُفُولاً وهو
كَفِيلٌ پایندان ٧ پذیرفتار وهم الكُفَلَاءُ ح وكَفَلَ اليَتِيمَ پذیرفتاری کرد یتیم را ٧ بنواخت یتیم را
كَفْلاً مَثَلَ بَيْنَ يَدَيْهِ برپای استاد پیش وی مُثُولاً ومَثَلَ بِهِ مثله کرد اورا مُثْلَةً مَجِلَتْ يَدُهُ آبله کرد دست
وی تَمْجَلُ مَجْلاً ومَجَلَتْ م تَمْجُلُ مَجْلاً ويَدٌ مَاجِلَةٌ دست آبله کرده ومَجِلَةٌ م مَطَلَهُ دفع کردش مَطْلاً نَخَلَ
الدَقِيقَ بیبخت آرد را نَخْلاً نَصَلَ الخِضَابُ رنگ برفت ٧ بیرون شد رنگ نُصُولاً نَقَلَهُ بگردانیدش از جای
٥ بجنبانیدش از جای م حَجَمَهُ الحَجَّامُ حجامت کردش حجام حَجْماً حَرُمَ الشَيْءُ حرام شد چیز
وحَرُمَ م حُرْمَةً وحُرْماً وهو حَرَامٌ ف وحِرْمٌ م حَكَمَ بَيْنَ القَوْمِ حکم کرد میان مردمان حُكْماً
وحُكُومَةً وهو حَاكِمٌ حکم کننده وحَكَمٌ م خَدَمَهُ خدمت کردش خِدْمَةً رَجَمَهُ سنگ زد اورا رَجْماً وهو
الرَجِيمُ سنگسار کرده ٥ بسنگ زده والرَجُومُ م ٥ ویقال للشیطان المَرْجُومُ الملعونُ
ورَجَمَ بالظَنِّ سخن گفت بگمان رَجْماً رَسَمَ لَهُ فِي كَذَا نشان نهادش در فلان چیز ورَسَمَ البُرَّ مهر نهاد
گندم را ٧ مهر نهاد برگندم ورَشَمَهُ م رَشْماً وهو الرَوْشَمُ معا مهر رَغِمَ أَنْفُهُ خاک آلود شد بینی وی
يَرْغَمُ ورَغِمَ م يَرْغَمُ رُغْماً معا ومَرْغَماً وهو الرَغَامُ خاک بینی رَقَمَ الكِتَابَ بنبشت نامه را ورَقَمَ التَاجِرُ
الثَوْبَ نشان کرد بازرگان جامه را رَقْماً رَكَمَ الأَشْيَاءَ بریکدیگر نهاد چیزها را رَكْماً وهو الرُكَامُ بریکدیگر
نهاده زَعَمَ بِهِ پایندانی کردش زَعَامَةً وهو زَعِيمٌ پایندان ٧ پذیرفتار وزَعَمَ الأَمْرَ وصف کرد کار را زُعْماً

معا ومَزَتْمًا سَجَمَ الدَّمْعَ اشك فرو ريخت ٧ اشك بريخت سَجْمًا وسَجَمَ بِنَفْسِهِ خود فرو ريخته شد
سُجُومًا سَهَمَ وَجْهُهُ زنك كردانيد روى وى ٥ كونهٔ روى وى بكشت وسَهُمَ م يَسْهُمُ وسَهِمَ يَسْهَمُ سُهُومًا
عَجَمَ العُودَ دندان برنهاد چوب را ٧ بيازمود سختى چوب را بدندان عَجْمًا قَدَمَهُ پيش رفت
ازوى قَدْمًا وقُدْمَةً كَتَمَهُ بنهان كردش كَتْمًا وكِتْمَانًا هَجَمَ عَلَيْنَا ناكاه آمد برما هُجُومًا ن
أَسَنَ المَاءُ رنك وبوى بكشت آب ٧ كنده شد آب يَأْسُنُ وأَسِنَ م يَأْسَنُ أُسُونًا بَدَنَ وبَدُنَ
تناور شد بُدْنًا وهو بَادِنٌ مرد تناور وهى بَادِنٌ وبَادِنَةٌ زن تناور بَطَنَ بنهان شد بُطُونًا
ثَمَنَ القَوْمَ هشتم شد ازمردمان ٥ اخذ ثُمْنَ أَمْوَالِهِمْ ثَمْنًا حَرَنَتِ الدَّابَّةُ حرون شد ستور
٧ نافرمان بردارى كرد ستور وحَرُنَتْ م تَحْرُنُ حِرَانًا وهو حَرُونٌ نا فرمان بردار ٧ اسب سركش
هٰذَا أَمْرٌ يَحْزُنُنِي اين كاريست كه اندوهكين مى كند مرا ورَجُلٌ مَحْزُونٌ مرد اندوهكين و
حَزِنٌ ٧ حَزِينٌ م وحَزِنْتُ اندوهكين شدم أَحْزَنُ حُزْنًا وحَزَنًا دَجَنَتِ العَنَاقُ دست آموز
شد بزغاله ماده دُجُونًا وهى دَاجِنٌ بزغالهٔ دست آموز دَخَنَتِ النَّارُ دود كرد آتش دُخُونًا دَهَنَ
رَأْسَهُ روغن كرد سرش را دَهْنًا رَزَنَ الشَّيْءَ بِيَدِهِ بركرايید چيزرا بدستش رَزْنًا رَطَنَ
بزبان عجمى سخن كفت رِطَانَةً معا رَكَنَ إِلَيْهِ ميل كرد بوى يَرْكُنُ ورَكِنَ م يَرْكَنُ رُكُونًا
سَجَنَهُ بزندان كرد اورا ٦ أَدْخَلَهُ فِي السِّجْنِ سَجْنًا سَخَنَ الشَّيْءُ كرم شد چيز ٦ صار حارًّا
وسَخُنَ م سُخْنًا وسُخُونَةً وماءٌ سُخْنٌ آب كرم ٦ ماء حارٌّ وسَخِينٌ م وهو السَّخُونُ خوردنى كرم
كرده ٦ خوردنى كرم كرده وسَخِنَتْ عَيْنُهُ كرم اشك شد چشمش ٦ صار دمع العين حارًّا تَسْخَنُ
سُخْنَةً وسَخِينُ العَيْنِ مرد چشم كرم اشك ٥ چشم آشفته سَدَنَهُ خدمت كرد اورا سِدَانَةً وهم
سَدَنَةُ الكَعْبَةِ خدمتكاران كعبه ٥ خادمان كعبه سَكَنَ بيارامید ٥ آرام كرفت ٦ قَرَّ سُكُونًا
وهى السَّكِينَةُ آرام ٥ آراميدن ، آهستكى ٦ قرار وسَكَنَ الدَّارَ باشيد درخانه ٧ ساكن شد در
سراى سُكُونًا وسُكْنَى ٦ وسَكَنًا طَعَنَهُ بِالرُّمْحِ بخستش بنيزه ٥ بنيزه زدش ٧ زخم كردش بنيزه
يَطْعُنُهُ معا طَعْنًا وهو مِطْعَانٌ نيزه زن ٦ ضَارِبُ الرُّمْحِ ٧ نيزه زننده وطَعَنَ عَلَيْهِ فِي حَسَبِهِ
طعنه كرد بروى درحسبش ٦ قال له ليس لك اصل طَعْنًا وطَعَنَانًا عَلَنَ الأَمْرُ آشكارا شد كار
٦ ظهر يَعْلُنُ عُلُونًا وعَلِنَ م يَعْلَنُ عَلَنًا وهى العَلَانِيَةُ كار آشكارا ٦ الامر الظاهر فَطَنَ

لِلْأَمْرِ هوش داشت کاررا ٦ عقل ٧ زیرک شد در کار یَفْطُنُ فِطْنَةً وفَطِنَ زیرک شد ٦ صار کَیِّسًا
یَفْطَنُ فَطَنًا وفَطَانَةً فَطَنَ الدَّارَ مقیم شد بخانه ٦ صار فی البَیْتِ دَائِمًا ، اَقَامَ قُطُونًا کَمَنَ لَهُ فِی
مَوْضِعِ کَذَا پنهان شد از بهر او در جای فلان ٧ کمین کرد اورا در جای فلان کُمُونًا وهو الکَمِینُ پنهان
شده ٦ جای که آنجا پنهان می‌شوند برای جنگ کَهَنَ فال گوی کرد ٥ فال گیری کرد ٦ نظر فی الفال
یَکْهَنُ معا وکَهِنَ م یَکْهِنُ کَهَانَةً مَجَنَ بی باک شد مُجُونًا ومَجَانَةً مَرَنَ عَلَی الْأَمْرِ خوی کرد بر کار
٦ تعوّد مُرُونًا مَهَنَهُ خدمت کردش یَمْهَنُهُ معا مَهْنًا ومِهْنَةً معا

المُضَاعَف ، ب

جَبَّهُ ببریدش ٦ ببُرید اورا ، قطعه جَبًّا خَبَّ الفَرَسُ بدوید اسب ٦ عدا خَبَبًا وخَبِیبًا
ذَبَّ عَنْهُ القَبِیحَ دور کرد ازوی زشتی ٦ اَبْعَدَ ذَبًّا رَبَّهُ بپرورد اورا رَبًّا ورَبَّ النِّحْیَ بالرُّبِّ
بپرورد خیک را بشیره ٦ شدّده رَبًّا ، والرُّبُّ الخَاثِرُ من الطِّلَاءِ سَبَّهُ دشنام داد اورا ٦ شتمه
سَبًّا ومَسَبَّةً وهی السُّبَّةُ دشنام ٦ شَتْم شَبَّ النَّارَ بیفروخت آتش را ٥ آتش را فروخت ٦
اَوْقَدَ شَبًّا صَبَّهُ بریختش صَبًّا عَبَّ الماءَ دمادم خورد آب را ٥ بگلو فروبرد آب را
٦ شربه من غیر مصّ ٧ بشتاب خورد آب را عَبًّا کَبَّهُ بروی افکند ویرا ٦ اَوْقَعَهُ علی الوجه
کَبًّا هَبَّتِ الرِّیحُ بجست باد ٦ هاجت هُبُوبًا وهَبَّ النَّائِمُ بیدار شد خفته ٥ بیدار شد خفته
گران ٦ یقظ ، سَهِرَ مِنَ النَّوْمِ هَبًّا

ت

٥ بَتَّهُ ببریدش بَتًّا حَتَّ الوَرَقَ
عَنِ الغُصْنِ فروافکند برگ را از شاخ ٦ بیفشاند برگ را از شاخ ـ اَوْقَعَ الوَرَقَ ٧ افکند برگ را از
شاخ درخت حَتًّا فَتَّهُ ریزه کرد اورا ٦ کسره فَتًّا وهو الفُتَاتُ ریزه لَتَّ السَّوِیقَ بالعَسَلِ
بیامیخت پشت را بانگبین ٦ مزجه لَتًّا

ث

بَثَّهُ بپراگند اورا ٦ فرّقه ٧ پراگنده کردش
بَثًّا حَثَّهُ عَلَی الْأَمْرِ برانگیخت اورا بر کار ٦ حرّض حَثًّا وسَیْرٌ حَثِیثٌ رفتن زود ٥ رفتنِ زود زود
٦ تعجیل ٧ رفتن بشتاب

ج

حَجَّ البَیْتَ حج کرد ٦ زیارت کرد خانه را ، طاف حَجًّا وحِجًّا وهم الحَاجُّ
حاجیان والحَجُّ م والحَجِیجُ م والحُجَّاجُ م رَجَّ اللّٰهُ الْأَرْضَ بجنبانید خدای زمین را ٦ حرّکها رَجًّا
مَجَّ الشَّیْءَ بینداخت چیز را از دهان ٥ بیفکند چیز را از دهن ٦ رمی مَجًّا وهو المُجَاجُ انداخته
از دهن ٥ آنچ از دهن بیفتد

ح

سَحَّهُ بریخت اورا ٦ صبّه سَحًّا وسَحَّ بِنَفْسِهِ
خود ریخته شد ٥ بخویشتن ریخته شد سُحُوحًا

خ

صَخَّتْهُ الصَّاخَّةُ کر کرد اورا

آواز کر کننده ٥ کر کردش بلاء کر کننده ٦ نعله اصمّ صوتٌ شدید ٧ کر کردش آواز سخت صخًّا
د أَدَّتْهُ الدَّاهِیَةُ رسیدش بلا ٦ جاء الیه بلاءٌ ٧ رسیدش بلاء سخت أَدًّا وشیءٌ إِدٌّ چیزی
عجب ٥ چیزی شدید جَدَّ النَّخْلَ ببرید خرمارا ٦ قطع جَدًّا وجِدَادًا معا حَدَّ السَّکْرَانَ حد زد
مست را ٦ ضربه وحَدَّ الدَّارَ حد پیدا کرد خانه را حَدًّا وهم حُدُودُ الدَّارِ حدود خانه ٥ کنارهای
خانه خَدَّ فی الأَرْضِ سوراخ کرد در زمین ٦ شقّها خدًّا وهو الخَدُّ سوراخ ٦ سولاخ، ثقب والأُخْدُودُ
م رَدَّهُ باز کردانید اورا ٦ رجعه رَدًّا ومَرَدًّا ودَرَاهِمُ رَدٌّ درمهاء بد وهی المَرْدُودَةُ زن طلاق داده
٥ رد کرده ٦ اِمْرَأَةٌ مُطَلَّقَةٌ سَدَّ البَثْقَ معا ببست بند آب را ٦ شدّ العَرِمَ سَدًّا وهو السُّدُّ
بند بسته ٦ عَرِم، ومعنی بلغ بین السَّدَّیْنِ هما جبلان سدّ ذو القرنین بینهما شَدَّ الشَّیْءَ
ببست چیزرا ٥ سخت ببست چیزرا ٦ عقد ٧ ببست یا قوی کرد چیزرا شَدًّا ٥ وشِدَّةً و
شَدَّ عَلَیْهِ حمله کرد بروی ٦ حمل علیه شَدَّةً صَدَّهُ باز داشت اورا ٦ منعه صَدًّا وصَدَّ بِنَفْسِهِ
خود باز استاد صُدُودًا عَدَّ الشَّیْءَ بشمرد چیزرا ٦ عدّه عَدًّا وهم عَدِیدُ الرَّمْلِ ایشان بشمار
ریگ اند وعِنْدَهُ عِدَّةُ أَشْیَاءَ نزد او شمار چیزها ٥ نزد اوست شمردهٔ چیزها قَدَّهُ برید اورا از بالا
٥ ببریدش بدرازا ٦ قطعه قَدًّا ٦ ومعنی کُنَّا طرائق قِدَدًا ای ذوی مذاهب مختلفة جمع قِدَّة
کَدَّهُ برنجانید اورا ٥ برنجانیدش وماندهٔ کردش ٦ أَتْعَبَهُ وکَدَّ بِنَفْسِهِ خود رنجیده شد ٥ خود
رنجور شد کَدًّا مَدَّ الثَّوْبَ بکشید جامه را ومَدَّ النَّهْرُ بسیار شد آب جوی ٥ پر شد جوی
٦ کثر ماؤه وخرج من النهر مَدًّا وهو المَدُّ آب افزونی والمُدُودُ ح هَدَّهُ بشکست
اورا ٦ کسره هَدًّا ذ بَذَّهُ غالب شد بروی ٦ غلب علیه بَذًّا جَذَّهُ ببریدش ٦ قطعه
جَذًّا ر جَرَّ الشَّیْءَ بکشید چیزرا ٦ فرو بکشید چیزرا ٦ مدّ جَرًّا ذَرَّ الدَّوَاءَ
عَلَی الجِرَاحَةِ پراکند دارورا بر جراحت ٦ رشّه ذَرًّا وهو الذَّرُورُ داروی پراکنده ٦
پراکنده کی وذَرَّتِ الشَّمْسُ برآمد آفتاب ٦ طلعت ذُرُورًا زَرَّ القَمِیصَ بندهٔ نهاد پیراهن
را ٥ کوزکرهٔ پیراهن ببست ٦ عقده زَرًّا ٧ بندینه پیراهن نهاده زَرًّا سَرَّهُ شادمان
کرد ورا ٥ شاد کردش ٦ فرّحه سَرًّا وسُرًّا ومَسَرَّةً وسُرُورًا وهی السَّرَّاءُ کار شاد کننده
٥ شادی ٦ عمل مفرح وسَرَّ الصَّبِیَّ ببرید ناف کودک را ٦ قطع سُرَّةَ الصبی سَرًّا صَرَّ

الدَّرَاهِمَ ببست درمهارا در صُرّه ٦ ببست درمهارا برکوی، شدّ الدراهم بالخِرْقة وصَرَّ الحمارُ أُذُنَيْهِ
برداشت خر دو گوشش را صَرًّا ضَرَّهُ زیان کرد اورا ٦ أضَرَّهُ ضَرًّا ومَضَرَّةً وهي الضَّرَّاءُ
زیان ٦ زیان یا دشواری، مُضِرّ ٧ کار زیان رساننده والضَّرَرُ م ٧ والضُّرُّ م طَرَّ شَارِبُهُ
برآمد سَبَلَتِ او ٦ نبت. طُرُورًا وطَرَّ السِّكِّينَ تیز کرد کاردرا ٢ حدّده وطَرَّ الطَّرَّارُ
کیسه ببرید طرّار ٥ طراری کرد طرابر، بشکافت طرار ٦ قطع الکِیسَ طَرًّا غَرَّهُ بفریفت
اورا ٦ غبنه، ختله غَرًّا وغُرُورًا وهو الغَرُورُ فریبنده ٦ إبلیس فَرَّ الأَسْنَانَ بدید دندانهارا
٦ نظر الیها فَرًّا كَرَّ بازگشت ٦ رجع كَرًّا وكَرَّةً وكُرُورًا وكَرَّهُ غَيْرُهُ باز گردانیدش دیگری
وكَرَّ عَلَيْهِ حمله کرد بروی ٦ حمل علیه كَرًّا مَرَّ ٧ عَلَيْهِ بگذشت ٧ بروی مَرًّا ومُرُورًا

ز

أَزَّهُ بجنبانید اورا ٢ حرّکه أَزًّا بَزَّهُ بربودش ٦ اختلسه، سلبه بَزًّا جَزَّ
الشَّاةَ ببرید پشم گوسفندرا ٦ بسترد موی گوسفندرا، حلق وجَزَّ الزَّرْعَ بدرید کشت را
٥ بدرود کشت را ٦ حصد جَزًّا وجِزَازًا معا حَزَّهُ ببریدش ٦ قطعه حَزًّا عَزَّهُ غالب شد
بروی ٦ غلب علیه عَزًّا هَزَّهُ بجنبانید اورا ٦ حرّکه هَزًّا وهِزَّةً

س

بَسَّ الحِجَارَةَ ریزه
کرد سنگ را ٦ کسر وقِطْعَةً قِطْعَةً بَسًّا جَسَّهُ برماسید اورا ٥ بمالیدش ٦ مسّه ٧ بسود
اورا جَسًّا وهي المَجَسَّةُ جای مالیدن ٦ مکانُ المَسّ ٧ جای سودن حَسَّهُ بکشت اورا ٦ قتله
او علمه حَسًّا وحَسَّ الدَّابَّةَ بالمِحَسَّةِ شانه کرد اسب را بشانه ٧ خارید ستوررا بشانه حَسًّا
ومعنی تَحُسُّونَهُمْ باذنه ای تستأصلونهم قتلاً والحَسِيسُ الصَّوْتُ الخفیّ دَسَّ الشَّيْءَ فِي التُّرَابِ
پنهان کرد چیزرا در خاک ٦ دفنه، اخفاه ودَسَّ إِلَيْهِ رَسُولاً پنهانی فرستاد. نوی فرستاده را
٦ أَرْسَلَ الیه رسولا بالخُفْيَة دَسًّا عَسَّ نگاه داشت بشب ٧ پاسبانی کرد بشب عَسًّا وهو العَاسُّ پاسبان
وهم العَسَسُ ج

ش

جَشَّ الحَبَّ بالمِجَشَّةِ بلغور کرد دانهارا بآسیا ٥ خرد کرد دانه را
بدستاس ٦ شقّه جَشًّا وهو الجَشِيشُ بلغور ٦ برغول، حِنْطَةٌ مَشْقُوقَةٌ والجَشِيشَةُ م حَشَّ
النَّارَ بفروخت آتش را ٥ برافروخت آتش را ٦ اوقد حَشًّا رَشَّ المَاءَ بزد آبرا ٦ ضرب الماءَ رَشًّا و
هو رَشَاشُ الدَّمْعِ والطَّعْنِ قطرهاء اشک وخستن ٦ مَرْيُ الدمع والدم طَشَّتِ السَّمَاءُ باران خرد بارید آسمان
٦ انزلت مطرا صغیرا صغیرا طَشًّا غَشَّ خیانت کرد ٦ خانَ غِشًّا معا فَشَّ الزِّقَّ بیرون کرد باد

را از خیلاء ۶ اخرج الروح من الرق فَشًّا هَشَّ الوَرَقَ علی غَنَمِهِ فرو ریخت برگ را بر گوسپندش
۶ بینداخت برگ را بر گوسپندش ، اوقع الورق من الشجر ۷ بیفشاند برگ درخت را از برای گوسفندان
هَشًّا ص حَصَّهُ بهره مند کرد اورا ۵ بهره دادش ۶ فعله ذا حظ حَصًّا خَصَّهُ بکذا خاصه
کرد اورا بفلان کار خُصُوصًا وخَصُوصِیَّةً ۵ بفتح الخاء وخاصَّةً رَصَّ البُنْیانَ مُحْکم کرد بنارا
۶ استوار کرد بنارا ، فعله مُحْکَمًا رَصًّا قَصَّ شارِبَهُ ببرید بروتش را ۷ ببرید سبلتش را وقَصَّ
أَظْفارَهُ بچید ناخنهایش را قَصًّا وقَصَّ الأَمْرَ قصه کرد کار را ۶ قصه گفت کار را ، قال القِصَّةَ
قِصَّةً ۶ والاسم ایضا القَصَصُ بالفتح والقِصَصُ بالکسر جمع القِصَّة التی تُکْتَب وقَصَّ العالِمُ مجلس
کرد دانشمند ۶ قال الوعظ وقَصَّ أَثَرَهُ از پی وی رفت ۶ بر پی او رفت ، تابعه قَصَصًا مَصَّ الماءَ
برمکید آب را ۶ بمکید آب را ، شربه بشفتیه یَمُصُّ ومَصَّ م یَمَصُّ مَصًّا نَصَّ الحَدیثَ روایت
کرد حدیث را ۶ برداشت حدیث را ، رفع ، اَسْنَدَ نَصًّا ض حَضَّهُ علی الأَمْرِ برانگیخت
اورا بر کار ۵ بینگیخت اورا بر کار ۶ رغّبه ، حرّضه حَضًّا رَضَّهُ ریزه کرد اورا ۶ کسره رَضًّا غَضَّ
بَصَرَهُ وصَوْتَهُ فروخوابانید چشمش را وآوازش را ۶ فروکرد چشم اورا وآواز اورا ، فعل عینه وصوته
اَسْفَل غَضًّا فَضَّ الخِتامَ بشکست مهر را ۶ کسره فَضًّا مَضَّهُ الأَمْرُ اندوهگین کرد اورا کار ۵ کار
بشورانیدش ۶ اَحزنه یَمُضُّهُ ومَضَّ مِنَ الأَمْرِ بسوخت از کار ۶ حزن من الامر ۷ اندوهگین شد از کار
یَمَضُّ مَضَضًا ط بَطَّ الجُرْحَ بشکافت ریش را ۶ شقّه بَطًّا حَطَّ لَهُ مِنَ الثَّمَنِ چیزی
کم کرد اورا از بها ۵ بینداخت اورا چیزی از بها ۶ نقصه ۷ افکند اورا از بها حَطًّا وهی الحَطِیطَةُ آنچه
از بها افکنده باشد ۵ افکنده ، کم کرده ۶ منقوص من الثمن خَطَّهُ بنبشت از برای او ۶ کتب خَطًّا
وهو الخَطّاف والخُطُوط ح عَطَّ الثَّوْبَ بشکافت جامه را بدرازی ۵ سیاه کرد جامه را ۶ خرّق الثوب
علی طُولِهِ عَطًّا غَطَّهُ فی الماءِ فرو بُرد اورا بآب ۶ غمسه غَطًّا قَطَّهُ از پهنا ببریدش ۶ قطعه
من عَرْضِهِ قَطًّا ۶ والقِطُّ صحیفة الجائزة والنصیب ایضا ظ کَظَّهُ الطَّعامُ رنجور کرد اورا
طعام ۶ امرضه الطعام ای لم یهنأه کَظًّا وهی الکِظَّةُ ناگوار ۵ شکم پُرّی وناگوار ع
دَعَّ الیَتیمَ براند یتیم را ۵ دور کرد یتیم را ، براند اورا بدست دَعًّا ف زَفَّها إلی زوجها
فرستاد زن را سوی شوهرش ۵ عروس را بشوهر فرستاد ۶ اَرسلها زَفًّا وزِفافًا صَفَّ القَومَ

صف نهاد مردمان را وَصَفُّوا بِأَنْفُسِهِمْ خود صف شدند ٥ خود صف زدند صَفًّا كَفَّهُ باز داشت اورا
٦ منعه كَفًّا وكَفَّ بِنَفْسِهِ خود باز استاد ٧ خود باز داشته شد كُفُوفًا لَفَّ الشَّيْءَ بِالشَّيْءِ بپيچيد چيزرا
بچيزی ٥ در پيچيد چيزرا بچيز لَفًّا ٦ واللَّفِيفُ مِنَ النَّاسِ الأَخْلاطُ ق حَقَّ الأَمْرَ حقيقت
كرد كاررا ٦ دانست كاررا ، عِلْمُ الأَمْرِ او أَوْجَبَ حَقًّا ٦ والحَقُّ خِلافُ البَاطِلِ والحَاقَّةُ القيامةُ دَقَّ
الشَّيْءَ بكوفت چيزرا دَقًّا وهو الدُّقَاقُ كوفته ٦ ريزه زَقَّ الطَّائِرُ فَرْخَهُ مرغ خورش داد چوزه را ٥
بگلو برد دانه مرغ بچه را ٦ اعطا ولده علفًا بالفم زَقًّا شَقَّهُ بشكافتش شَقًّا وهي الشُّقَّةُ پارهٔ
جامه ٥ شكافته وشَقَّ فُلَانٌ عَلَى فُلَانٍ سختی كرد فلان بر فلان وشَقَّ عَلَيْهِ الأَمْرُ دشوار شد بروی
كار ٦ كان عليه الأمرُ زَحْمَةً شَقًّا ٥ شِقًّا ومَشَقَّةً عَقَّ أَبَاهُ بيازارد پدرش را ٥ بيازرد پدرش را ٦ آذاه
مِن عُقُوقِ الوالدَيْنِ ٧ نافرمان برداری كرد پدرش را عَقًّا وعُقُوقًا ك حَكَّ الحَرْفَ بِالمِحَكِّ ٦ بالمحكة
بتراشيد حرف را بقلم تراش ٥ برگرفت حرف را بكارد ٦ نحت الحرف بالسكين ٧ بسترد حرف را بقلم تراش
وحَكَّ القَرْحَةَ بخاريد ريش را ٦ بخاييد ريش را وحَكَّ الحَجَرَ بِالحَجَرِ بسود سنگ را بسنگ ٦ لمس حَكًّا
دَكَّ الأَرْضَ بكوفت زمين را ٦ دقها اوضربها حتى تكون مُساويةً دَكًّا ٦ ومنه جعله دَكًّا يعنى
السَّدَّ مذكوكًا مُسَوًّى بالارض شَكَّ في الأَمْرِ گمان برد در كار ٥ گمان مند شد شَكًّا صَكَّ وَجْهَهُ بزد
رويش را ٦ ضرب وجهه وصَكَّ لَهُ بِكَذَا چك دادش بفلان كار ٥ قباله كرد اورا ٦ چك نبشت اورا ،
كتب له چكًّا صَكًّا وهو الصَّكُّ چك ٥ قباله والصُّكُوكُ ج فَكَّ الخِتَامَ بشكست مهررا ٥ برگرفت مهر
را ، بگشاد مهررا ٦ خرّبه او كسره وفَكَّ اليَدَ از بند دست را بگشاد ٥ بند دست بگشاد ٦
لخرج يده من الاعضاء وفَكَّ الأَسِيرَ باز خريد اسير را ٦ آزاد كرد اسير را ، اعتق وفَكَّ الرَّهْنَ باز
ستاد گرو را فَكًّا وفِكَاكًا معا ل ٦ أَلَّهُ طَعَنَهُ بِالأَلَّةِ وهي الحَرْبَةُ بَلَّهُ تر كرد اورا ٦ انعله
رُطْبًا بَلًّا تَلَّهُ بروی افكند اورا ٥ بيفكندش ٦ صرعه ، كبّه تَلًّا ثَلَّهُ رخنه كرد اورا ٦ ثقبه ثَلًّا .
حَلَّ الدَّارَ بخانه فرود آمد ٦ نزل وحَلَّ فيها م وبها م حُلُولًا وحَلَّ العُقْدَةَ بگشاد گره را حَلًّا خَلَّ
أَسْنَانَهُ بِالخِلَالِ پاك كرد دندانهايش را بخلال ٥ خلال كرد دندانش را ٦ طهرها خَلًّا دَلَّهُ على
الشَّيْءِ راه نمود اورا بر چيزی ٦ اراه طريقا على الشيء دَلًّا ودَلَالَةً وهو الدَّلِيلُ حجت
والأَدِلَّةُ ج والدَّلِيلُ راه نمای والأَدِلَّاءُ ج والدِّلَالَةُ راه نمايندگی سَلَّ السَّيْفَ بركشيد شمشيررا

۵ بکشید یا بیرون کرد شمشیررا ۶ اخرج سَلّاً شَلَّهُ برانداش ۶ طرده شَلّاً طَلَّتِ السَّمَاءُ الأَرْضَ باران خرد بارید
آسمان بر زمین ۶ امطرت صغیرًا صغیرًا علی الارض طَلّاً غَلَّ مِنَ الغَنِیمَةِ بدزدید از غنیمت ۵ سرق ۶ خان غَلّاً
وَغُلُولاً وَغَلَّهُ بالغُلِّ ببست اورا بغل غَلّاً فَلَّ العَدُوَّ هزیمت کرد دشمن را ۶ هزمه ، کسره وَفَلَّ السَّیْفَ رخنه
کرد شمشیررا ۶ ثلمه یَفُلُّهُ فَلّاً وَفَلَّ السَّیْفُ خود رخنه شد شمشیر یَفِلُّ فَلَلاً فهو أَفَلُّ شمشیر با رخنه
وَفَلُّ السَّیْفِ رخنهٔ شمشیر والفُلُولُ ج مَلَّ الخُبْزَةَ فی المَلَّةِ بپخت نان را درخاکستر ۵ نان را درخاکستر گرم
کرد مَلّاً وهی خُبْزَةٌ مَلِیلَةٌ نان بخاکستر پخته م أَمَّ القَوْمَ امامت کرد مردمان را أَمّاً وإمامةً
وهو الإمامُ پیش نماز والأَئِمَّةُ ج وأَمَّهُ آهنگ کردش ۶ آهنگ کرد بدو ، عزمه وأَمَّ رَأْسَهُ بشکست
سرش را ۵ سرش را شکافت ۶ بشکست سرش را تا بمغز ، کسر رأسه الی النخاع أَمّاً وهی الآمَّةُ جراحت
سر ۷ جراحت بمغز رسیده خَمَّ البَیْتَ برُفت خانه را ۶ بروفت خانه را ، کنس خَمّاً وهی الخِمَّةُ جارو
۵ جای روب ۶ مِکْنَسَة والخُمَامَةُ خاک رُوفته ۶ کل شیء یخرج من البیت ۷ خاشاک رُفته ذَمَّهُ نکوهید
اورا ۶ ملامت کرد اورا ، لامه ذَمّاً ومَذَمَّةً رَمَّ البِنَاءَ محکم کرد بنارا ۵ اصلاح کرد بنارا ۶ فاهم
آورد بنارا ، استوار آورد بنارا ، احکم وضم البناء رَمّاً ومَرَمَّةً زَمَّ البَعِیرَ مهار نهاد شتر را ۶ ضربه
زماماً زَمّاً سَمَّ عَدُوَّهُ زهر داد دشمنش را ۶ اعطاه سمّا سَمّاً وسَمَّ الطَّعَامَ زهر کرد در طعام ۶
خلط فی الطعام سمّا سَمّاً شَمَّهُ ببویید اورا ۷ بوی کردش یَشُمُّهُ وشَمَّهُ م یَشَمُّهُ شَمّاً وشَمِیماً وهی
الشَّمَامَةُ دستهٔ گل ضَمَّ الشَّیْءَ الی الشَّیْءِ بهم کرد چیزی بچیز ۷ آورد چیزی بچیزی ضَمّاً طَمَّ الماءُ بسیار شد آب
۶ کثر طُمُوماً وهی الطَّامَّةُ بلا ۵ روز قیامت عَمَّ القَوْمَ بالخَیْرِ یکسان کرد مردمان را بنیکی ۶ همه را نیکوئی
داد ، اعطی کلهم خیرًا عُمُوماً غَمَّهُ الأَمْرُ اندوهگین کرد اورا کار ۶ أحزنه غَمّاً وهی الغُمَّةُ اندوه ۶ حزن
قَمَّ البَیْتَ برُفت خانه را ۵ بروفت خانه را ۶ کنس قَمّاً وهی المِقَمَّةُ جاروب ۵ جای روب ۶ مکنسة و
القُمَامَةُ خاک روفته ۶ مثل الخُمَامَة ، متروک لَمَّهُ جمع کرد اورا ۵ باصلاح آورد اورا ۶ جمعه ۷
کرد کردش لَمّاً هَمَّ بالأَمْرِ آهنگ کرد بکار ۵ غمگین شد بکار ۶ عزمه هَمّاً وهِمَّةً ن جَنَّهُ
اللَّیْلُ تاریک شد برو شب ۶ أظلم علیه اللیل وجَنَّ عَلَیْهِ م جَنَاناً وجُنُوناً سَنَّ عَلَیْهِ الماءَ بریخت
بروی آب را ۵ سَنَّ الماءَ علی وجهه ای صبّه صبّاً سهلاً ۶ وحمأ مسنون مصبوب او مصور او
منتن وسَنَّ عَلَیْهِ الدِّرْعَ بپوشانید بروی زره را ۶ ألبسه وسَنَّ الحَدِیدَ تیز کرد آهن را ۵

بسود آهن را ۶ حدّده سَنًّا وسَنّ سُنّةً سنت نهاد سُنّةً شَنّ عليهم الغارةَ بپراكند بر ايشان
غارت را ۶ بسط شَنًّا ظَنّ به كذا گمان برد برو فلان چيزرا ظَنًّا كَنّهُ بپوشيد ۶ ستره وحفظه
كَنًّا وهو الكِنّ پوشش ۶ ملجأ او حجاب والأكِنّة ج مَنّهُ ببريد اورا ۶ قطعه مَنًّا ومَنّ عليه
منت نهاد بروى ۶ أحسن عليه مَنًّا ومِنّةً **المُعتل الفاء من المضاعف** ،،
د وَدّه دوست داشت اورا يَوَدُّهُ معا وُدًّا معا ومَوَدّةً ووِدادًا وهو وُدُّهُ ملك دوستش
۶ حبيبه ووَدِيدُهُ م وهم أوِدّاءُهُ ج **المُعتل العين** ،، ا بَاءَ بالإثم اقرار
آورد بگناه ۵ مُقِر شد بگناه ۶ أقرّ بالذنب ۷ برداشت گناه را وبَاءَ بغضب الله سزاوار شد بخشم
خداى ۶ أولى وأحق وباء بحقه اقرار آورد بحق او ۵ مقر آمد بحق وى ۶ أقرّ بَوْءًا ۵ بواءً ساءَهُ
كذا اندوهگين كرد اورا فلان كار يَسُوءُهُ سَوْءًا ومَساءَةً ومَسائِيَةً وساءَ فِعْلُهُ بد شد كارش
۶ قبح سُوءًا وهو سَيِّءُ الفعل مرد بد كار وله فعلُ سَوْءٍ اورا شد كار بد ۷ اورا شد كار زشت
۶ وله فعلٌ سَيِّءٌ م وأفعالٌ سَيِّئَةٌ ج وهي السَّوْءَةُ كار بد ۶ كل ما قبح إظهارُهُ والسُّوأى
م ۵ وامرأةٌ سَوْآءُ زنى بد ناءَ به حِمْلُهُ گرانى كرد بروى بار ۶ أثقله وناءَ بالحِمْلِ بار برداشت
برنج ۶ بحيله بار برداشت ، برداشت باررا ناءَ النجمُ وهو من الأضداد برآمد ستاره يا فروشد
۶ طلع اوغرب نَوْءًا ب تابَ إلى الله من الذنب توبه كرد بخداى از گناه ۶ رجع تَوْبةً
ومَتابًا وتابَ اللهُ عليه توبه قبول كرد ازوى خداى ۵ خدايش توبه داد تَوْبةً تابَ إليه عقلُهُ
باز آمد بوى هشيارش ۶ جاء اليه عقله ۷ باز گشت بوى خردش وثابَ إلى المكان بجاى
باز گشت ۶ رجع ثُؤُوبًا ومَثابًا وهي المَثابةُ جاء باز گشت ۶ مرجع جابَ الفلاةَ ببريد بيابان را
۶ وجابَ القميصَ گريبان كرد پيراهن را ۵ جيب كرد پيراهن را ۶ وصنع له جيبا جَوْبًا ۶ وجابوا الصخرَ
قطعوها للبيوت حابَ گناه كرد ۶ أذنب حَوْبًا وحُوبًا ذابَ الجَمَدُ بگداخت يخ ۶ صار ماءً ذَوْبًا
وذَوَبانًا رابَ اللبنُ ستبر شد شير ۵ ماست شد شير رَوْبًا ورُؤُوبًا ۵ رُوبًا ورَوَبانًا شابَ الماءَ باللبن
بياميخت آب را بشير ۵ آميخته كرد آب را بشير ۶ خلطه وشابَ الماءُ اللبنَ آميخته شد آب بشير
۶ آميخته شد آب شيررا ، اختلط شَوْبًا صابَ المطرُ باران بريخت ۵ فروريخته شد باران ۶ نزل صَوْبًا و
هو الصَيِّبُ باران ريخته ۵ ابر بارنده ۶ المطر مع السحاب او المطر نابَهُ أمرٌ برسيدش كارى ۶ وصله

نَوْبَةً ومَنَابًا وهي النَّائِبَةُ کار پیش آمده ۵ گردش روزگار ۷ کار رسیده والنَّوَائِبُ ج ونَابَ عَنِ الرَّجُلِ نیابت
کرد از مرد ۵ بجای کسی ایستاد نَوْبَةً ونِيَابَةً ت فَاتَنِي فُلَانٌ بگذشت از من فلان ۶ بگذاشت از من
فلان ۰ مَرَّ مِنِّي فلان ۷ فوت شد از من فلان وفَاتَ الوَقْتُ بگذشت وقت ۵ فوت شد وقت يَفُوتُ و
يَفَاتُ فَوْتًا وفَوَاتًا قَاتَهُ قوتش داد ۶ اعطاه قُوْتًا قَوْتًا وهو القُوتُ ف ۵ توشه والأَقْوَاتُ
ج مَاتَ بمرد يَمُوتُ ويَمَاتُ مَوْتًا ومَمَاتًا ومِيتَةً وهي المَيْتَةُ مردار والمَيِّتُ مرده والأَمْوَاتُ ج
ث رَاثَ الحِمَارُ سرکین کرد خر ۵ سرکین انداخت خر ۶ غائط رَوْثًا وهو الرَّوْثُ سرکین
خر والأَرْوَاثُ ج لَاثَ العِمَامَةَ عَلَى رَأْسِهِ بگردانید عمامه را بر سرش ۶ لفّه ۷ ببست دستار را بر
سرش لَوْثًا ج رَاجَ الدِّرْهَمُ روان شد درم ۶ جری ۰ مرّ بين الخلائق رَوَاجًا مَاجَ القَوْمُ
بیک دیگر در آمدند مردمان مَوْجًا ۷ ومَاجَ البَحْرُ موج زد دریا مَوْجًا ح بَاحَ السِّرُّ
آشکارا شد راز ۵ پیدا شد ۷ آشکار شد بَوَاحًا وبُؤُوحًا رَاحَ بشبانگاه رفت یا آمد ۵ بشبانگاه باد
گشت ۰ وفی البرهان ذهب او رجع بالعشی ۶ جاء او ذهب فی اللیل رَوْحَةً ورَوَاحًا لَاحَ الشَّيْءُ پیدا
شد چیز ۶ ظهر ولَاحَهُ الحَرُّ بسوزانید اورا گرمی ۵ بسوخت اورا گرما ۶ احرقه لَوْحًا نَاحَتْ
عَلَى المَيِّتِ نوحه کرد زن بر مرده نَوْحًا ونِيَاحَةً خ بَاخَتِ النَّارُ بیارامید آتش ۵ بمرد
آتش ۰ سکنت ۶ صارت مَلَّةً بَوْخًا د آدَهُ الأَمْرُ گرانی کرد اورا کار ۶ اثقله أَوْدًا جَادَتِ
السَّمَاءُ الأَرْضَ باران بزرگ بارید آسمان بر زمین وجَادَتْ عَلَى الأَرْضِ م جَوْدًا وجَادَ عَلَيْهِ بِمَالِهِ جوانمردی کرد
بروی بمالش جُودًا ورَجُلٌ جَوَادٌ مردی جوانمرد ۶ سخی وجَائِدٌ م وقَوْمٌ أَجْوَادٌ ج وجَادَ بِنَفْسِهِ
مُرد ۶ مات جُؤُودًا وجَادَ عَمَلُهُ نیک شد کار او ۶ صار جَيِّدًا جَوْدَةً وشَيْءٌ جَيِّدٌ چیزی نیک والأَشْيَاءُ
جِيَادٌ ج وجَادَ الفَرَسُ تازی شد اسب ۵ دونده شد اسب جُودَةً وفَرَسٌ جَوَادٌ اسب تازی ۵ اسب
تاختنی ۶ عربی وخَيْلٌ جِيَادٌ ج ذَادَ المَاشِيَةَ عَنِ المَاءِ باز داشت ستوران را از آب ۶ باز داشت چهار
پایان را از آب ۰ منع ۰ دفعها ذَوْدًا وذِيَادًا سَادَهُ مهتری کرد بروی سِيَادَةً وسِيَادًا وسُؤْدَدًا عَادَ إِلَيْهِ
باز آمد بوی ۶ رجع عَوْدًا ومَعَادًا وهي العَائِدَةُ فایده ۷ باز آینده والعَوَائِدُ ج وعَادَ المَرِيضَ بر سید
بیمار را ۶ عیادت کرد بیمار را عِيَادَةً فَادَ بمرد ۶ مات فَوْدًا قَادَهُ بکشید اورا ۶ سَاقَهُ قَوْدًا و
مَقَادًا ومَقَادَةً وقِيَادًا وقِيَادَةً وأَعْطَاهُ مَقَادَتَهُ گردن نهاد اورا ۵ مطیع شد ویرا ۷ فرمان

برداری کرد وقَادَ القَوَّادُ عَلَى المَرْأَةِ قلتبانی کرد قلتبان بر زن ٥ قوادکی کرد قواد بر زن
قِيَادَةً هَادَ جهود شد هِيَادَةً وهَادَ إِلَى اللهِ بازکشت بخدای ٦ رجع ذ عَاذَ بِاللهِ مِنَ
السُّوءِ پناه کرفت بخدای از بدی ٦ أَوَى ولَجَأَ عَوْذًا ومَعَاذًا وتَقُولُ مَعَاذَ اللهِ ی کوئی
پناه می کیرم بخدای ٦ ای أَعُوذُ بِاللهِ لَاذَ بِهِ پناه کرفت بوی لَوْذًا ولِيَاذًا ر بَارَ
هلاک شد ٦ هلک بَوَارًا وهو بَائِرٌ او هلاک شونده ٦ هلاک شده وبُورٌ م وهما بُورٌ دو هلاک شونده
وهم بُورٌ همه هلاک شوندکان ثَارَ برخاست ٦ قام ثُؤُورًا وثَوْرًا وثَوَرَانًا جَارَ عَلَيْهِ ستم کرد بروی
٦ ظلم وجَارَ عَنِ الطَّرِيقِ بکشت از راه ٦ مال جَوْرًا حَارَ بازکشت ٦ رجع حَوْرًا خَارَ الثَّوْرُ بانک
کرد کاو ٦ صاح خُوَارًا دَارَ کرد برکشت ٥ درکردید ٧ بکردید دَوْرًا ودَوَرَانًا وعَلَيْهِمْ دَائِرَةُ
السَّوْءِ برایشان است کردش بد ٥ الهزيمة والخَيْبَةُ وهي الدَّائِرَةُ کردش ٦ ومعنى ويتربص بكم
الدَّوَائِرَ صروف الزمان ، وما في الدار دَيَّارٌ ای أَحَدٌ ودُيِّرَ بِهِ سرکردان شد يُدَارُ بِهِ دُوَارًا
زَارَهُ زيارت کردش زِيَارَةً ومَزَارًا سَارَ عَلَيْهِ بجست برو ٥ حمله کرد بروی ٦ وثب سَوْرَةً وسُؤُورًا
شَارَ العَسَلَ بیرون کرد انکبین را از موم ٦ بیرون کشید انکبین را از جایش ، اخرجه من موضعه
شَوْرًا وشِيَارًا وشَارَ الدَّابَّةَ فی المِشْوَارِ عرضه کرد ستور را در بازار ستور ٦ عرضه کرد اسب را در شور
شَوْرًا عَارَ عَيْنَهُ کور کرد چشمش را ٦ فعل عينه عمياء يَعُورُهَا عَوْرًا وعَارَتْ عَيْنُهُ چشم وی
کور شد تَعَارُ عُوُورًا وهي عَائِرَةٌ چشم کور ٦ عمياء وعَوِرَتْ م تَعْوَرُ عَوَرًا وهي عَوْرَاءُ چشم کور
غَارَ المَاءُ فرو شد آب ٧ بزیر فروشد آب غَوْرًا وغَارَتْ عَيْنُهُ فرو شد چشم او ٥ بچشم خانه فرو
افتاد چشمش ، دخلت فی الرأس ٦ صار عميقة غُؤُورًا ٥ غُؤُورًا ٧ وغَارَتِ الشَّمْسُ فروشد آفتاب
وغَارَ الرَّجُلُ بغور رسید مرد غَوْرًا وهو الغَوْرُ ف ٥ الغور هو تِهَامَةُ ٦ اسم موضع ٧ زمین
نشیب فَارَتِ القِدْرُ بجوشید دیک ٦ غلی فَوْرًا وفَوَرَانًا ٦ وفَارَ المَاءُ نبع ، وذهبتُ ثم أتيتُ مِنْ
فَوْرِي اى قبل ان أسكن كَارَ العِمَامَةَ على رَأْسِهِ ببست عمامه را بر سرش ٥ بکردانیدش بر سر ٦ لفه
كَوْرًا مَارَ بکردید ٥ بجنبید ٦ آمد ورفت مَوْرًا ز جَازَ المَكَانَ بکذشت جای را ٥ بکذشت
از جایکاه ٦ مرّ جَوَازًا ومَجَازًا وهو المَجَازُ جای کذشتن ٥ جای کذشتی ٧ جای کذرکاه ٧ وجَازَ لَهُ الأَمْرُ
روان شد اورا کار جَوَازًا حَازَهُ کرد کرد اورا ٦ جمعه حَوْزًا وحِيَازَةً فَازَ بِكَذَا نیک بخت شد بفلان چیز

٥ پیروزی یافت بچیزی ٦ ظفر، صار سعیدًا فَوْزًا ومَفَازَةً ومَفَازًا وفَازَ المُقَامِرُ ببُرد مُقامر ٥ دست
یافت مقامر ٧ دست برد مقامر فَوْزًا س آسَهُ عوض داد اورا ٦ اَحْسَنَ الیه اَوْسًا بَاسَ لَهُ الاَرْضَ
از برای او زمین بوسه کرد ٦ بوسید اورا زمین را بَوْسًا جَاسُوا خِلَالَ الدِّیَارِ بگشتند در میان سرایها
٦ بگشتند در میان خانها از بهر غارت وجاسوا م جَوْسًا وحَوْسًا دَاسَ الکُدْسَ بکوفت خرمن را ٦ دقّ الکُدْسَ
دَوْسًا ودِیَاسًا ودِیَاسَةً ودَاسَ السَّیْفَ بالمِدْوَسِ بسود شمشیر را بماله دَوْسًا سَاسَ الخَیْلَ والرَّعِیَّةَ
سیاست کرد اسبان را وامیری کرد بر رعیت ٥ براند اسبان را ورعیت را زیر دست کرد ٦ علمها الحَمْلَ
وصار امیرا علی الرعیّة ٧ تیمار داشت اسبان را ورعیت را سِیَاسَةً کَاسَ البَعِیرُ برفت اشتر پی بریده
بسه پای ٥ بسه پای ایستاد اشتر پی بریده ٦ سار علی ثلاث ارجل کَوْسًا ص خَاصَ الثَّوْبَ
بدوخت جامه را ٦ خاطَ خِیَاصَةً وخَاصَ عَیْنَ البَازِی بدوخت چشم باز را خَوْصًا غَاصَ فی المَاءِ فرو شد
در آب ٥ غوطه خورد ٦ سر فرو برد بآب ، غَابَ فی المَاءِ غَوْصًا نَاصَ بگریخت ٥ باز پس شد ٦ واپس
شد ، فرّ ونجا ٧ بگریخت وخلاص شد مَنَاصًا ض خَاضَ المَاءَ در شد آب را ٦ دخل وهی
المَخَاضَةُ جای در رفتن آب وخَاضَ فی الحَدِیثِ در آمد در سخن ٥ شروع کرد در حدیث خَوْضًا
رَاضَ الصَّعْبَ نرم کرد ستور نا نرم کرده را ٥ رام کرد ستور را ٦ علّمه الحَمْلَ ٧ نرم کرد ستور درشت را
رَوْضًا ورِیَاضَةً عَاضَهُ مِنْ هِبَتِهِ عوض داد اورا از بخشیدهٔ او چیزی ٦ عوّضه عَوْضًا وعِیَاضًا وهو
العِوَضُ عوض حَاطَهُ نگاه داشت اورا ٦ حفظه حَوْطًا وحِیَاطَةً سَاطَ القِدْرَ بشورانید دیگ را ٥
بشورید دیگ را ٦ بجنبید دیگ را ، حرّکه بالمِسْوَطِ وهو المِسْوَطُ دیگ شور ٥ الذی یُضْرَبُ بِهِ الدقیقُ
والمِسْوَاطُ م وسَاطَ الدَّابَّةَ بالسَّوْطِ بزد اسب را بتازیانه ٦ ضربها بالسَّوْطِ سَوْطًا نَاطَ بِهِ کذا بیاویخت
بوی فلان چیز ٥ ازوی در آویخت چیزی ٦ علّقه نَوْطًا ومَنَاطًا ع جَاعَ گرسنه شد جُوعًا
وهی المَجَاعَةُ گرسنگی ٦ الجُوعُ رَاعَهُ بترسانید اورا ٦ خوّفه رَوْعًا ورَوْعَةً وفَرَسٌ رَائِعٌ اسب خوب
٦ اسب زیبا طَاعَهُ فروتنی کرد اورا ٦ اِنْقَادَ له ٧ فرمان برداری کردش وطَاعَ لَهُ م یَطُوعُ ویَطَاعُ
طَوْعًا وطَوَاعِیَةً لَاعَ الحُزْنُ قَلْبَهُ بسوزانید اندوه دلش را ٧ بسوخت اندوه دلش لَوْعًا ولَوْعَةً غ
رَاغَ الثَّعْلَبُ روباه بازی کرد ٥ بتافت روباه بجانب دیگر ٦ لعب رَوْغًا ورَوَغَانًا ورَاغَ عَلَیْهِ ضَرْبًا
روی نهاد بروی بزدن را ٥ روی سوی وی نهاد برای زدن ٦ اَقْبَلَ علیه یَضْرِبُهُ رَوْغًا سَاغَ لَهُ الشَّرَابُ

بكواريد وى را شراب ٥ كوارنده شد اورا شراب ٦ هنأه سَوْغًا ومَسَاغًا صَاغَ الحُلِىَّ زركرى كرد بيرايه را
٥ بساخت حلى را زركر صَوْغًا وصِيَاغَةً وهو الصَّائِغُ زركر والصَّوَّاغُ م ف ذَافَ الدَّوَاءَ بالدَّالِ
والذَّالِ معا بيا ميخت دارو را ٦ بَلَّهُ ذَوْفًا معا طَافَ بالبَيْتِ طواف كرد بكعبه طَوْفًا وطَوَافًا وطَوَفَانًا
قَافَهُ از پى وى رفت ٦ بر پى او رفت ، تبعه ٧ در پى او رفت قَوْفًا وقِيَافَةً ق تَاقَ إِلَيْهِ آرزومند
شد بوى ٦ إِشْتَاقَ تَوْقًا وتِيَاقًا وتِيَاقَةً وتَوَقَانًا ذَاقَ الشَّيْءَ بچشيد چيزرا ذَوْقًا وذَوَقَانًا ٦ ذَوَاقًا رَاقَنِى
الشَّيْءُ خوش آمد مرا چيز ٥ عجب آمد مرا چيز ٦ رَوْقًا سَاقَ الإِبِلَ براند شتران را ٦ طردها ، حثها
فى السير ٦ وسَاقَ إِلَيْهَا المَهْرَ رسانيد بعروس مهر را سَوْقًا وسِيَاقَةً ومَسَاقًا شَاقَهُ آرزومند كرد
٦ فعله مُشْتَاقًا شَوْقًا عَاقَهُ عَنِ الأَمْرِ باز داشت اورا از كار ٦ منعه عَوْقًا فَاقَهُ فى العِلْمِ بگذشت
ازو در دانش ٦ صار سَابِقًا منه فَوْقًا وفَاقَ زنندك گرفته شد ٥ سكته گرفت ٧ هلاك گرفت فُوَاقًا
ك بَاكَ الحِمَارُ الأَتَانَ جماع كرد خر ماده را ٥ خر نر بر ماده شد ٦ جامعها بَوْكًا سَاكَ أَسْنَانَهُ
مسواك كرد دندانهايش را ٧ سواك كرد دندانهارا سَوْكًا وهو المِسْوَاكُ ف والسِّوَاكُ م شَاكَتِ
الشَّوْكَةُ رِجْلَهُ در آمد خار بپايش شَوْكًا ورَجُلٌ مَشُوكَةٌ پاى خار در آمده وشَاكَ الرَّجُلُ الشَّوْكَةَ
مرد خار را از پاى بيرون كرد ٦ اخرج الشَّوْكَةَ من رِجْلِهِ يَشَاكُهَا شَوْكًا لَاكَ الفَرَسُ اللِّجَامَ بخاييد اسب
لگام را ٦ مضغ لَوْكًا ل آلَ أَمْرُهُ إِلَى الصلاح باز آمد كار او بصلاح أَوْلًا ومَآلًا بَالَ كميز كرد ،
بول كرد بَوْلًا جَالَ فى المَيْدَانِ بگشت در ميدان ٥ جولان كرد در ميدان جَوْلَةً وجَوَلَانًا حَالَ
فى مَتْنِ الفَرَسِ بجست در پشت اسب ٦ وثب على ظهر الفرس ٧ حُؤُولًا وحَالَ عَلَيْهِ الحَوْلُ سال برو
بگذشت ٦ مرّ وحَالَ بَيْنَهُمَا جدائى افكند در ميان ايشان ٦ فرّق بينهما حَوْلًا وحَالَ عَنِ العَهْدِ باز
گشت از عهد ٦ نكل حُؤُولًا وحَالَتِ النَّاقَةُ فارغ شد شتر ماده ٥ ستاغ شد شتر ماده ٦ صارت
بلا وَلَدٍ حِيَالًا وحُولًا ٥ حُولَةً وناقةٌ حَائِلٌ شتر ماده ستاغ ٥ اشتر ماده شكم تهى شده از فرزند
٦ اشتر ماده فارغ از بار دَالَتْ لَهُ الدَّوْلَةُ آمد اورا دولت ٥ دولت اورا شد ٦ صارت ودَالَتْ عَلَيْهِ
دور شد ازوى دولت ٥ دولت ازوى شد ٦ بعد عنه الدولة ، ذهب دَوْلًا وهى الدَّوْلَةُ ف و
الدُّولَةُ م والدُّوَلُ معا ح زَالَ عَنْهُ زايل شد ازوى ٦ دور شد ازو ، بعد عنه ٧ بگشت ازوى
زَوَالًا وزَالَتِ الشَّمْسُ برگشت آفتاب زَوَالًا وزُؤُولًا ٧ زُوُلًا شَالَ المِيزَانُ كم شد ترازو ٥ يا بالا

شد ٦ ارتفعتْ إحدى كفتَيْه وشَالَتِ النَّاقَةُ شير برداشت اشترماده ٥ شترماده بی شیر شد ٦ ارتفع لَبَنُها وهی شَائِلَةٌ شترماده شیر برداشته ٥ شتر بی شیر وهُنّ شُوَّلٌ ح وشَالَتْ بذَنَبِها شترماده دنبال برداشت ٦ دُم برداشت ، رفعت للسير او للعَدْو ذَنَبَها شَوْلًا وهی شَائِلٌ دنبال بردارنده وهُنّ شُوَّلٌ ح صَالَ عَلَيْهِ برجست بروی ٦ حمل عليه ثم وثب ٧ حمله كرد بروی يَصُولُ و يَصَالُ صَوْلَةً وصَوْلًا وصِيَالًا طَالَ عَلَيْهِ منّت نهاد بروی ٦ منّ طَوْلًا ولَيْسَ عِنْدَهُ طَائِلٌ نيست نزد او فايده ٥ نيست بيش او فايده ٦ ومعنى ومَنْ لَمْ يستطع منكم طَوْلًا ای زيادة فی المال يبلغ بها نكاح الحرّة عَالَ أولادَهُ نفقه داد فرزندانش را ٦ أنفق وعال الميزانُ والرجلُ كم شد ترازو وبا عيال شد مرد عَوْلًا ٦ ومنه ذلك أدنى أن لا تَعُولُوا ای ان لا تميلوا ولا تجُورُوا غَالَتِ المَفَازَةُ دور شد بيابان ٦ بعُدت وغَالَتْهُ الغُولُ ببُرْدش غول ٦ اهلكته ٧ ناكاه هلاك كردش غُول غَوْلًا وهی الغَائِلَةُ بلاء هلاك كننده ٥ كار هلاك كننده ٦ الشرّ ٦ ومعنى لا فيها غَوْلٌ صُدَاعٌ قَالَ بكفت قَوْلًا ومَقَالًا ومَقَالَةً وهو القِيلُ گفتار ٥ سخن ٦ الكلمة والقَالُ م والقَالَةُ م نَالَهُ عَطِيَّةً بداد اورا بخشش ٦ اعطاه نَوْلًا ونَوَالًا وهو النَّائِلُ بخشش ٥ دادنی ٦ عطاء والنَّوَالُ م هَالَهُ بترسانيد اورا ٦ خوّفه هَوْلًا وهی الأهْوَالُ بيمها ٥ ترسها م حَامَ العَطْشَانُ حولَ الماءِ كِرد بكشت تشنه كرد آب ٦ بكرديد تشنه كرد آب ، دَارَ حَوْمًا دَامَ الأمْرُ هميشه شد كار ٥ پيوسته شد كار ودَامَ الرَّجُلُ عَلَى الأمْرِ پيوستگی كرد مرد بر كار ٥ پيوسته شد مرد بر كار يَدُومُ ويَدَامُ ودَامَ المَاءُ إستاد آب ٥ آب بيارامید ٦ سكن ، لا يجری دَوْمًا ودَوَامًا ومَدَامًا وهو الماءُ الدائِمُ آب استاده ٦ ساكن رَامَ الشيءَ بجُست چيز را ٥ طلب كرد چيز را رَوْمًا ومَرَامًا سَامَتِ المَاشِيَةُ بچريدند ستوران ٦ رعَتْ ٧ چرا كردند ستوران وهی السَّائِمَةُ ستوران بچرا رونده ٦ ستوران چرا كننده والسَّوَامُ م وسَامَهُ خَسْفًا رسانيد بوی ستم ٥ كار سخت بچشانيد اورا ٦ أوصله ظُلْمًا او مذلّةً ٧ ستم نمود اورا وسَامَهُ بالسِّلْعَةِ بها كرد بدو تماش را ٧ بها كرد بدو آخريان را سَوْمًا صَامَ روزه داشت ٥ امسك من الأكل والشرب والجماع صَوْمًا وصِيَامًا وصَامَتِ الدَّجَاجَةُ ريخ زد ماكيان ٦ غاط صَوْمًا عَامَ فی الماءِ آشنا كرد در آب ٦ شناو كرد در آب ٧ شنا كرد در آب عَوْمًا قَامَ برخاست وقَامَ بكذا ايستادگی كرد بفلان كار ٦ بعمل العمل وهی المَقَامَةُ جای

استادن ٥ موضع القيام وقِوامُ الأمرِ باينده‌گی کار ٥ آنچ کار بدان راست شود ٦ صحيحُ الأمرِ ٧
استوار کار ودِينٌ قِيَمٌ کيشی راست وقَيِّمٌ م ٦ والقيّومُ الله وهو قيّمٌ بهذا الأمرِ او ايستا
است بدين کار ٦ قائم على الامر وقامَتْ عليه السِّلعةُ بكذا برآمد بروی کالا بچندين ٥ بروی آمد قما
بچندين ٧ برآمد بروی آخريادن بچندين وقامَتِ السُّوقُ روان شد بازار ٥ تيز شد بازار ٦ روان شد بازار يا
بکسيد ، کسد او جری وقامَتِ الدابّةُ ايستاد ستور ٥ مانده شد ستور ٦ لا تمشی قياماً كامَ الفرسُ
الحِجْرَ برشد کشن برماديان ٥ جماع کرد لسب ماديان را ٦ ركبها للوطئ كَوْماً لامَهُ على فعلِهِ ٥ وفی
فِعْلِهِ نکوهيد اورا برکردارش ٦ ذمّه لَوْماً ومَلاماً ومَلامةً وهی اللائمةُ ملامت ٧ کردار نکوهيده
ن خانَهُ خيانت کرد بروی خَوْناً وخِيانةً صانَهُ نگاه داشت اورا ٦ حفظه صَوْناً وصِيانةً كانَ
الأمرُ بود کار ٧ شد کار كَوْناً وكَيْنونةً مانَ عِيالَهُ نفقه داد عيالش را ، أنفق ٧ تيمار داشت عيالش
را مَوْناً هانَ عليه آسان شد بروی ٦ سهل هَواناً وهَوْناً ٥ هُوناً وهو هَيِّنٌ آسان وهانَ فی مِشْيَتِهِ
آهستگی کرد در رفتنش ٦ مشی بلا تعجيل هَوْناً وهِينةً وهی الهُوَيْنى رفتن آهسته ٦ المشی بلا تعجيل
ه فاهَ بالكلمةِ سخن گفت ٦ تكلّم فَوْهاً **المعتلّ اللام** ، ب حَباهُ الشیءَ بدادش
چيزی وحَباهُ بالشیءِ م حِباءً خَبَتِ النارُ بمرد آتش ٦ خمدت خُبُوّاً رَبا افزون شد ٥ زياده شد رُبُوّاً
ورَبا الزَّنْدُ برآمد کفک ٦ برآمد شد کفک ، ارتفع رُبُوّاً صَبا اليه ميل کرد بوی ٥ عاشق شد ٦ مال واشتهى
صَبْوةً وصُبُوّاً وصِباً وصَباءً كَبا الفرسُ بسر درآمد اسب ٦ عثر ٧ بلغزيد اسب كَبْوةً وكَبا الزَّنْدُ
بی آتش شد آتش زنه ٦ لا يخرج ناره كَبْواً وكُبُوّاً نَبا السيفُ عن الضريبةِ باز جست شمشير از چيز
زده ٦ برجست شمشير از نشانه ، لا يعمل فيها ونَبا به المكانُ قرار نکرد بدو جای ٥ بجنبانيد
اورا جای ٧ نا قرار شد اورا جای نُبُوّاً ونَبْوةً ت شَتا فی مكانِ كذا زمستان گذشت در جای
فلان شَتْوةً عَتا متکبر شد ٦ تكبّر وتجاوز من الحدّ ٧ گردن کشی کرد عُتُوّاً وعَتا الشيخُ سخت
پير شد پير عُتُوّاً وعُتِيّاً ث جَثا على رُكبتيه نشست بر دو زانويش جُثُوّاً ٦ وجُثِيّاً
وهو جاثٍ مرد زانو نشسته وهم جُثِیٌّ عَثا فی الأرضِ فساد کرد در زمين ٦ افسد يَعْثُو
وعَثِیَ م يَعْثى عَثْواً وعُثُوّاً ج دَجا الليلُ تاريک شد شب ٦ أظلم دُجُوّاً وهی الدُّجى تاريکی
٥ جمع دُجْيَة وهی الظُلْمة ٦ ودَجا الإسلامُ قوی الإسلامُ رَجاهُ اميد داشت بدو يَرْجُوهُ رَجاءً

ورجاءة ٥ ورجاة ورجاوة ورجوة ومرجاة ورجوا ورجي م يرجى رجاة ورجاوة ٥ وفي الكشاف فمن
كان يرجو لقاء ربه اى فمن كان يأمل حسن لقاء ربه وأن يلقاه لقاء رضى وقبول او فمن كان يخاف لقائه
۱ ومعنى مالكم لا ترجون لله وقارا اى لا تخافون عظمته سجا الليل تاريك شد شب ۶ أظلم ۷ آرام كرفت شب سجوا ۱
شجاه اندوهكين كرد اورا ۶ أحزنه شجوا وشجي بنفسه خود اندوهكين شد يشجى شجا نجا منه برست ازو ٥
پيروزى يافت ازوى ۶ خلص نجاة ونجا بدويد، بشتافت ۶ عدا نجاء ونجا كميز كرد ٥ غايط كرد نجوا ۱
وهو النجو كميز ٥ غايط ۶ نجاست ۷ پليد شى نجاء هجا كرد اورا هجوا وهجاء وهجو الشاعر هجا كوينده
شد شاعر مهاجاة وهو هجى هجا كوينده ح دحا الله الأرض بكسترد خداى زمين را ٥ بكسترانيد
خداى زمين را وطحا م يدحو ويطحو م ويدحى ويطحى م دحوا وطحوا م ودحيا وطحيا م صحا من
السكر والعشق بهوش آمد از مستى وعاشقى ٥ هشيار شد از مستى وعشق خرج صحوا لحا العود
پوست باز كرد از چوب ۷ پوست باز كرد درخت را وهو اللحاء پوست درخت ۱ جلد الشجرة ولحاه الله
هلاك كرد اورا خداى ۶ أهلكه ولحا اللاحي ملامت كردش ملامت كننده ۱ لامه اللائم يلحو ويلحى لحوا
ولحيا محاه محو كرد اورا ٥ سترد اورا يمحو محوا ويمحاه محيا نحاه آهنگ كردش ٥ قصد كردش ۶ عزم نحوا
خ سخا بكذا جوانمردى كرد بفلان كار ۶ فعل السخاوة وسخو م يسخو وسخي م يسخى سخاء وسخاوة
وسخوة و سخاة وسخا بنفسه عن كذا دور داشت خويشتن را از فلان چيز ۱ دل برداشت از فلان چيز
۷ جوانمردى كرد از فلان چيزى د أدا له بفريفت اورا ۶ خدعه أدوا بدا الشىء پيدا شد چيز ۶
ظهر وبدا له أمر فى الرأى پيدا شد اورا كارى در راى ٥ پيش آمد اورا كار در راى ۶ ظهر له أمر فى
التفكر بداء وبدوا ۶ ومعنى بادى الرأى اى ظاهر الرأى وبدا القوم بيابان شدند مردمان ۱ ببادية در
آمدند مردمان ، دخلوا فى البادية بداوة معا وبدوا جداه عطا دادش ٥ چيزى دادش جدوا وهو
الجدا دادنى ۶ بخشش ، العطية والجدوى م ۷ والجداء م حدا الإبل براند شتران را ٥ ساقها ۶ طردها
وحداه على الأمر برانگيخت اورا بر كار ۶ رغبه ، حرضه حدوا شدا من العلم ومن الغناء بهره كرفت از علم
واز سرود شدوا عدا الفرس بدويد اسب ۶ استعجل وعدا الرجل طوره بگذشت مرد از حد خود ۶ جاوز
حده وعداه عن الأمر باز داشت اورا از كار ۶ منعه عدوا وعدا عليه ستم كرد بروى ۶ ظلم عدوانا ۱ وعدوا
غدا عليه بامداد بيامد بروى ۶ جاء اليه صباحا او ذهب غدوا ذ بذا عليه فحش كفت بروى

٦ تكلم قبيحا يَبْذُو وبُذُوّ م يَبْذُو وبذأ عليه م ٦ صار فاحش الكلام يَبْذَأُ وبَذُءَ الرجل فحش كوينده شد
مرد فحش كوى شد يَبْذُؤُ بَذَاءَةً وبَذَاءً وهو بَذِيءُ اللسان پليد زبان ٦ قبيح اللسان وبذى اللسان
م حذا النعل بالنعل اندازه كرد نعلين را بنعلين ٦ قدّره حذوًا غذاه سير كردش ٦ بپرورد اورا اشبعه
غذاءً ذ ذرت الريح التراب افشاند باد خاك را ٥ بينكيخت إد خاك را ٦ كنسح ذروًا سرا
بزركوار شد ٦ بزرك شد يَسْرُو وسَرِيَ م يَسْرَى سَرْوًا وسَرُوَ م يَسْرُو سَرَاوَةً وهو سَرِيّ بزركوار ٦ رجل
سخيّ ٧ مهتر عراه أمر رسيد بوى كارى ٥ بپيش آمد اورا كارى ٦ وصل عروًا كرا بالكرة كوى باخت ٦ لعب
بشيء مدوّر من الخشب كروًا ز غزا الكفار غزا كرد بكافران غزوًا وهي الغزوة غزا ٦ جهاد و
الغزاة م نزا برجست ٦ وثب نزوةً ونزوانًا وهو النزاء علت جستن ٧ علت جهنده ونزا الفحل على
الطروقة برجست كشن شتر بر ماده ٦ وطئ ، ركب انثاه نزوًا س أسا الجرح دارو كرد جراحت
را أسوًا ٥ والآسي الطبيب حسا المرقة بيا شاميد خورده ٦ ذاق ٧ بيا شاميد شوربا را حسوةً و
حسوًا وهو الحساء آشاميدنى رسا استوار شد بر پاى ٥ بيستاد ٦ قام على الرجلين رسوًا ٧ و
رسوًّا وهي الرواسي كوهها استوار ٥ الجبال الرواسخ ٦ كوهها پايدار ١ ومعنى وقدور راسيات اى
ثابتات على الأثافي لا تنزل عنها لعظمها عسا الليل تاريك شد شب ٦ اظلم وعسا م عسوًّا وعسوًا قسا
تيز داد ٥ كند كرد ٦ حدث كرد فسوةً وفسوًا وفساءً قسا قلبه سخت شد دلش وقسو م يقسو قسوةً
وقساوةً وقلبٌ قاسٍ دل سخت وقسيّ م كساه پوشانيد اورا ٥ پوشيدش جامه ، ألبسه يكسوه كسوًا وكسي
بنفسه خود بپوشيد يكسى كسوةً وهو كاسٍ پوشيده ٦ ملبس وملبس وهي الكسوة معا جامه پوشش
والكسى معا ش حشاه بياكند اورا ٦ أملأه حشوًا رشاه رشوت دادش رشوًا وهي الرشوة
ف والرشى معا ٦ عشوت عنه صدرت ١ وعشوت إليه أتيته ٦ وعشا تعامى يعشو وعشى عن ذكر
الله عمي عنه يعشى فشا السر آشكارا شد راز ٥ پيدا شد راز فشوًّا نشا مست شد ٦ سكر ينشو ونشي
م ينشى نشوةً وهو نشوان مست ٦ سكران ١ وهي نشوى زن مست ص عصاه بالعصا بزد اورا
بعصا اضربه بالعصا يعصوه وعصي بالسيف بزد بشمشير يعصى عصوًا قصا دور شد ٦ بعد قصوًا
ض نضا الثوب من نفسه باز كرد جامه را از تنش ٥ بيرون كرد جامه را از تن خود ٦ وا زكرد جامه
را از تنش نضوًا ط خطا كام زد ٥ كام نهاد خطوًا وخطوةً وهي الخطوة كام سطا عليه بر جست

ظ ٦ عَطْوًا چیزرا فراز کرد. دست عَطَا الشَیْءَ وسَطْوًا سَطْوَةً م بِهِ وسَطَا ٦وثب بروی

بعضا بعضه لحمه رَکِبَ الذی والحَظَوَانُ مُکتنز ای بَظًا خَظًا لَحْمُهُ ویُقَالُ اِکْتَنَزَ لَحْمُهُ خَظَا

ودَعَا بری کرد بد دعاء عَلَیْهِ ودَعَا بخیر اورا کرد دعا ٥ اورا کرد نیک دعاء لَهُ دَعَا ع

ودَعَاهُ بخواندش زید بنام زَیْدًا ودَعَاهُ ودُعَاءً دَعْوَةً باو کرد دعا ٥ م بِهِ ودَعَا مردرا بخواند الرَجُلَ

گوسفند کرد بانگ الشَاةُ ثَغَتِ غ بدعوت اورا بخواند الدَعْوَةِ وإِلَى المَدْعَاةِ إِلَى ودَعَاهُ م بِزَیْدٍ

صَغْوًا ویَصْغِی یَصْغُو بوی. کرد میل إِلَیْهِ صَغَا رُغَاءً صاحَ ٦ اشتر کرد بانگ البَعِیرُ رَغَا ثُغَاءً صاحت ٦

تکلم ، کرد لغو ٦ کرد بازی لَغَا ضُغَاءً گربه کرد بانگ الهِرَّةُ ضَغَتِ صَغًا یَصْغَی م وصَغِیَ وصُغِیًّا

ف بیهوده ٧ اللَغو ٦ بازی اللَاغِیَةُ وهی لَغًا یَلْغَی م ولَغِیَ ولَغًا لَغْوًا ویَلْغَی یَلْغُو بَاطِلًا کَلَامًا

پهلو دورشد الفِرَاشِ عَنِ جَنْبُهُ وجَفَا وجَفْوَةً جَفَاءً ترکه او آذاه ٦ دورکردش ٥ اورا کرد جفا جَفَاهُ

حَفْوًا یَحْفُو بوی. کرد رحمت ٧ بوی کرد مهربانی بِهِ حَفَا جُفُوًّا بَعُدَ ٦ خواب جامهٔ از پهلوش شد دور ٥ ازبستر

بها عَالِمٌ عَنْهَا حَفِیٌّ کانک ومعنی ٦ به رَاحِمٌ ٦ باو مهربان بِهِ حَفِیٌّ وهو وحُفِیًّا وحَفَاوَةً حِفَایَةً یَحْفَی م بِهِ وحَفِیَ

وهو رَفْأً یَرْفَأُ م ورَفَأَهُ رَفْوًا یَرْفُوهُ خِرْقَةً علیه وضع ، بِالإِبْرَةِ احکمه ٦ را جامه کرد رفو الثَوْبَ رَفَا

٦ شد تمام ضَفَا معا وصَفْوَةً صَفَاءً طَاهِرًا صار ، شد صافی ٦ شد ویژه صَفَا رُقْعَه والرَفَاءُ رفوگر الرَفَّاءُ

ماهی آمد آب بروی ٧ الماءِ علی السمک سال ، ماهی آمد آب بزور ٦ ماهی آمد آب برسر السَمَکُ طَفَا ضُفُوًّا کثر او تَمَّ

عُفُوًّا سرای را باد کرد کهنه ٦ را خانه باد کرد نابدید الدَارَ الرِیحُ وعَفَتِ غفر ٦ ازوی کرد عفو عَنْهُ عَفَا طُفُوًّا

ما ای العَفْوَ خُذِ ومعنی ٦ عُفُوًّا کثر ٦ مردمان شدند بسیار القَوْمُ وعَفَا عَفَاءً سرای شد نابدید الدَارُ وعَفَتِ

قَفْوًا خلفه ذهب ای تبعه ٦ رفت پی بر ٦ رفت او پس از أَثَرَهُ قَفَا وأَخْلَاقِهِم الناس أَفْعَالِ من تسهل

زد زبانه ٥ آتش شد فروخته النَارُ ذَکَتِ ك هَفْوَةً عثر ٦ کرد زلت ٥ درآمد بسر هَفَا وقُفُوًّا

بوی. ذَکِیٌّ وهو ذَکَاءً ریحه خرجت ٦ مشك دلد بوی. المِسْكُ وذَکَا وذُکُوًّا وذَکْوًا ذَکًا توقدت ٦ آتش

مرد شد پاك الرَجُلُ وزَکَا زَادَ ، کشت فزود ٦ کشت شد زیادت ٥ کشت افزود الزَرْعُ زَکَا ناك بوی ٦ دهنده

إِلَی فُلَانًا شَکَا ، وزَکِیٌّ پاکیزه ٧ طاهر رجل ٦ پارسا زَاكٍ وهو زَکَاءً یَزْکُو م وزَکُوَ صَالِحًا. صار ، مرد شد پارسا

٥ بیماریش از بیمار کرد شکایت مَرَضَهُ المَرِیضُ وشَکَا وشَکْوَی شِکَایَةً بفلان فلان از کرد گله فُلَانٍ

العَکْوَةُ وهی عَکْوًا عقد ٦ را اسب دنبال ببست الفَرَسِ ذَنَبَ عَکَا وشَکْوَی وشَکَاةً شَکْوًا یصبر لا ٦ بنالید

أَلَا يَأْلُو قَصَّرَ ٦ تقصير كرد أَلَّا ل مُكَاءً صَفَرَ ٦ مرغ كرد بانگ مَكَا الطَّائِرُ دنبال است معا كره
أَلْوًا وَأُلِيًّا ٧ وَأُلُوًّا وهو لا يَأْلُوكَ جُهْدًا تقصير نمى كند در آنچه قُدْرَت وى است ٥ باز ندارد از
تو طاقت را بَلَاهُ بيازمود اورا ٦ جرّبه بَلَاءً وهى البَلِيَّةُ آزمايش ٦ بلا والبَلَايَا ح تَلَاهُ از پس اورفت
٥ پس روى كرد ش ٦ از پى وى رفت ، ذَهَبَ خلفه تُلُوًّا وهو تِلْوُهُ پس رونده وى ٦ تابع ٧ پس روش وتَلَا
القُرْآنَ بخواند قران را ٧ بخواند قران را تِلَاوَةً جَلَا العَرُوسَ على زوجها عرضه كرد عروس را بر شوهرش ٦ بشوى
نمود عروس را ٧ أرآها جِلْوَةً وجَلَوْا عن الأَوْطَانِ آواره شدند از خان ومان خود ٥ بشدند از خانها جَلَاءً
وهم الجَالِيَةُ آواره شدندگان ٥ روندگان وجَلَا المِرْآةَ بزدود آينه را ٥ روشن كرد آينه را جِلَاءً وجَلَا الشَّيْءُ پيدا
شد چيز وهو جَلِيٌّ پيدا وعنده جَلِيَّةُ ذلك پيشروى پيدائى آن كار هست ٦ نزد او پيدائى آن كارى هست
حَلَا فى الفَمِ شيرين شد در دهن يَحْلُو وحَلُوَ م يَحْلُو حَلَاوَةً وشَيْءٌ حُلْوٌ چيزى شيرين وحَلِيَ
بالعَيْنِ والصَّدْرِ خوش آمد بچشم وبدل يَحْلَى حَلًا وحُلْوَانًا وهو حَالٍ خوش خَلَا المَنْزِلُ من أهله
تهى شد خانه از اهل خود خَلَاءً وخُلُوًّا وخَلَوْتُ بفلانٍ خالى شدم با فلان ٥ بخلوت نشستم بفلان
خَلْوَةً وخَلَا الشَّهْرُ والنَّاسُ بگذشت ماه ومردمان خَلَاءً وأَنَا مِنْهُ خِلْوٌ من ازو بيزارم دَلَا الدَّلْوَ من
البِئْرِ بركشيد دلو را از چاه ٦ نزع دَلْوًا سَلَا عن الحُبِّ بيرون شد از دوستى ٦ خرج سَلْوَةً وسُلُوًّا وسُلْوَانًا
عَلَاهُ زور او شد ٥ بالاى وى شد ٧ بروى شد وعَلَا عليه م يَعْلُو عُلُوًّا وهو عَالٍ بلند ٥ برشونده و
عَلِيَ فى الشَّرَفِ بلند شد در شرف يَعْلَى عَلَاءً وهو عَلِيٌّ بزرگوار در شرف ٥ بلند وقَوْمٌ عِلْيَةٌ مردمان محتشم
٥ محتشمان ٦ رجال عزيز ٧ مردمان با حرمت غَلَا السِّعْرُ گران شد نرخ غَلَاءً وغَلَا فى الأمْرِ بگذشت
از اندازه در كار ٥ از حد بگذشت در كار ٦ غلو كرد غُلُوًّا وهم الشِّيعَةُ الغَالِيَةُ گروه از حد گذرندگان
٦ متجاوزة من الحدّ ٧ شيعان بيرون آينده از حد فَلَا المُهْرَ كره را از شير باز كرد فَلْوًا قَلَا بالقُلَةِ
دودله باخت ٥ گوى بباخت بدو شاخ ٦ عبث قَلْوًا وقُلُوَّةً م سَمَا بلند شد أعلى سُمُوًّا
ن حَنَا عليه مهربانى كرد بروى حُنُوًّا دَنَا مِنْهُ نزديك شد بوى ٦ قرب ودَنَا لهم ودَنَا إليهم
دُنُوًّا رَنَا إليه نگريست بوى ٥ نظر اليه ٧ نگرست ورَنَا له م ورَنَاهُ م رُنُوًّا سَنَا عَلَى البَعِيرِ بركشيد
آب را بر شتر سِنَاوَةً وهى السَّانِيَةُ شتر آب كش والسَّوَانِى ح عَنَا لَهُ فروتنى كرد اورا ٦ أطاع ،
انقاد عُنُوَّةً هـ ٦ رَهَا بَيْنَ الرِّجْلَيْنِ اى فتح رَهْوًا ، مشى رَهْوًا اى ساكنا على هينته ،

وٱتْرُكِ ٱلْبَحْرَ رَهْوًا اى ساكنا كما هو او مفتوحا منفرجا سَهَا عَنِ ٱلْأَمْرِ غفلت كرد از كار سَهْوًا شَهَا خوش شد
يَشْهُو وشَهِيَ م يَشْهَى شَهْوَةً وطَعَامٌ شَهِيٌّ طعام خوش طَهَا ٱللَّحْمَ بپخت كوشت را ٥ بريان كرد كوشت را ٦ الطبخ
يَطْهُو ويَطْهَى طَهْوًا لَهَا بازى كرد ٦ لَعِبَ لَهْوًا ٦ وقيل معنى لَهْوًا فى لَوْ اردنا ان نتخذ لَهْوًا الولد وقيل المرأة

باب ـــــ فَعِلَ يَفْعَلُ

بَرِئَ إِلَيْهِ مِنَ ٱلدَّيْنِ بيزار شد اورا
از وام ٥ بيزار شد ازوى از دين ٧ بيزار شد از وام او بَرَاءَةً وهو بَرِيءٌ بيزار وبُرَاءٌ م وهم بِرَاءٌ
معا ج وبُرَآءُ ج بَسِئَ بِٱلْأَمْرِ خوكرد بكار ٧ خوى كرد بكار ١ تعوّد وبَهِئَ م وبَسَأَ م وبَهَأَ م يَبْسَأُ ويَبْهَأُ
بَسْئًا وبَهْئًا جَزِئَتِ ٱلْمَاشِيَةُ بِٱلرُّطْبِ عَنِ ٱلْمَاءِ بسنده كرد ستوران بكياه تر از آب ٦ حسب
عليها علف لا تكون محتاجة الى الماء وجَزَأَتْ م جَزْءًا حَمِئَتِ ٱلْعَيْنُ كل سياه كرفت چشمهٔ آب ٥ خره
كرفت چشمه ، لاى كرفت چشمه ٦ اخذت العين طينا أَسْوَدَ ٧ بسيار سياه شد چشمه حَمْئًا وعَيْنٌ حَمِئَةٌ
چشمهٔ سياه كل ٥ چشمهٔ خره كرفته ، چشمهٔ لاى كرفته وحَمَأْتُ ٱلْبِئْرَ پاك كردم چاه را از كل سياه ٥ كل سياه
بيرون كردم از چاه ٦ طهرت البئر من الطين حَمْئًا خَرِئَ غايط كرد وخَرَأَ م يَخْرَأُ خِرَاءَةً وهو ٱلْخُرْءُ معا غايط
والخُرُوءُ ج خَطِئَ كناه كرد ٦ اذنب خِطْئًا وخَطَأً وخَطِيئَةً وهى ٱلْخَطَايَا كناهها ١ ذنوب
دَفِئَ ٱلْمَكَانُ كرم شد جاى يَدْفَأُ ودَفُؤَ م يَدْفُؤُ دِفْئًا ودَفَاءَةً وهو دَفِئٌ جاى كرم ٥ كرم
٦ مكان حارّ ودَفِيءٌ م وهو ٱلدِّفْءُ كرمى ٦ حرّ شَنِئَهُ دشمن داشت اورا ١ لا يحبّه شَنَآنًا
معا وشُنْئًا ملـ صَدِئَ ٱلْحَدِيدُ زنكار كرفت آهن صَدَءًا وهو صَدِئٌ زنكار كرفته طَفِئَ ٱلسِّرَاجُ
بمرد چراغ طُفُوءًا ظَمِئَ تشنه شد ظَمَأً وهو ظَمْآنُ تشنه ٦ وهى ظَمْأَى زن تشنه وهو ٱلظِّمْءُ
تشنكى والأَظْمَاءُ ج فَجِئَهُ ناكاه آمد بروى وفَجَأَهُ م يَفْجَأُهُ فَجْأً وفُجَاءَةً لَجِئَ إِلَيْهِ پناه كرفت بوى
ولَجَأَ م يَلْجَأُ لَجْأً ٦ بتحريك الجيم لَطِئَ بِٱلْأَرْضِ بر چفسيد بزمين ٥ پستر شد در زمين ، دوسيد بزمين ٧
بچفسيد بزمين ولَطَأَ م يَلْطَأُ لَطْئًا ولُطُوءًا مَلِئَ ٱلْإِنَاءُ پر شد خنور ومَلَأْتُهُ أَنَا من پر كردم اورا
أَمْلَأُهُ مَلْئًا وهو مَلْآنُ پر كرده ٥ پر وهى مَلْأَى زن پر كرده ٦ وهو مِلْءُ ٱلْأَرْضِ ما يملأها نَهِئَ ٱللَّحْمُ نيم پخته
شد كوشت ونَهَأَ م يَنْهَأُ ونَهُؤَ م يَنْهُؤُ نُهُوءَةً وهو نَهِيءٌ كوشت نيم پخته هَزِئَ بِهِ افسوس داشت
بوى ٦ افسوس كرد اورا ، مزحه ، سخره وهَزِئَ مِنْهُ م وهَزَأَ م هُزْءًا وهُزُوءًا ومَهْزَأَةً وهُزَأَةً ب أَدِبَ
أَدِيب شد يَأْدَبُ وأَدُبَ م يَأْدُبُ أَدَبًا وهو أَدِيبٌ ف أَرِبَ إِلَيْهِ نيازمند شد بوى أَرَبًا وإِرْبَةً

وَمَأْرُبَةً معا وهي المَآرِبُ حاجتها وأَرِبَ زيرك شد ٦ خرد مند شد وأَرُبَ م إِرْبًا وهو أَرِيبٌ زيرك ٦ عاقل تَرِبَ
درويش شد مَتْرَبَةً تَعِبَ مانده شد تَعَبًا جَرِبَ كركين شد جَرَبًا وهو جَرِبٌ كركين وأَجْرَبُ م ٧ وهم جَرْبَى
ح حَدِبَ عَلَيْهِ مهربانى كرد بروى ٦ شَفَقَتْ كرد بروى حَدَبًا وهو حَدِبٌ مهربان ٦ راحِمٌ وحَدِبَ كوژ پشت
شد ٦ كنج پشت شد ٦ خرج ظهره ، صار ظهره كبيرًا حَدَبًا وحُدْبَةً وهو حَدِبٌ كوژ پشت وأَحْدَبُ م
وهي الحَدْبَاءُ كوژ پشتى حَسِبَ الخَيْرَ شَرًّا پنداشت نيك را بدى يَحْسِبُ معا حِسْبَانًا ومَحْسِبَةً معا
خَصِبَ المَكَانُ فراخ نعمت شد جاى خِصْبًا وهو خَصِيبٌ جاى فراخ نعمت دَرِبَ بِالشَّيْءِ خو كرد بچيز
٥ نيكو بدانست چيزرا ٦ تعوّد دُرْبَةً رَحِبَ المَكَانُ فراخ شد جاى ٦ صار واسعًا يَرْحَبُ ورَحُبَ م
يَرْحُبُ رُحْبًا ورَحَابَةً ومَرْحَبًا وهو رَحْبٌ جاى فراخ ٦ مكان واسع ورَحِيبٌ م ومَرْحَبًا بِكَ فراخى باد
ترا ٥ در فراخ نعمتى باد ٦ رَجِبْتُهُ اى هِبْتُهُ وعَظَّمْتُهُ ومنه رَجَبٌ لانهم كانوا يُعظّمونه فلا يستحلّون فيه
القتالَ رَغِبَ فِيهِ رغبت كرد درو رَغْبَةً ورَغِبَ عَنْهُ بى رغبت شد ازوى ٦ لا يرغب رَغَبًا معا ورُغْبًا و
مَرْغَبًا رَكِبَهُ برنشستش ٦ ورنشست برو ورَكِبَ عَلَيْهِ م رُكُوبًا وهو رَاكِبٌ سوار ٦ وجمعه رُكْبَانٌ
وهم الرَّكْبُ سواران ٥ سواران اشتر ٦ وجمعه أَرْكُبٌ ٦ وهو المَرْكَبُ والرَّكُوبُ والرَّكُوبَةُ ما يُرْكَبُ عَلَيْهِ
رَهِبَهُ بترسيد ازوى ٦ خاف منه رَهْبَةً ورَهَبًا معا ورُهْبًا سَرِبَ المَاءُ بچكيد آب سَرَبًا وهو سَرِبٌ آبِ
چكان شَرِبَ الشَّرَابَ بخورد شراب را شُرْبًا وهو الشِّرْبُ بهرهٔ آب ٥ نصيب باشد از آب كشت ، الحظّ
من الماءِ ورَجُلٌ شِرِّيبٌ مردى پيوسته شراب خورده وماءٌ شَرِيبٌ اب خوردنى ٥ آبى كه نتوان خورد
از شورى ٧ آب تلخ وشَرُوبٌ م صَئِبَ رَأْسُهُ رشك كرد سرلو ٥ رشك گرفت سرش صَأَبًا صَحِبَهُ يار
شد بوى ٥ همراه شد باوى صُحْبَةً وصَحَابَةً وهو صَاحِبٌ يار ٥ همراه ٦ رفيق وهم صَحْبٌ ياران وأَصْحَابٌ م
وصِحَابٌ م وصُحْبَةٌ م وصَحَابَةٌ م وصُحْبَانٌ م صَهِبَ مى كون شد صَهَبًا وصُهْبَةً وهو أَصْهَبُ مى كون
وهي صَهْبَاءُ مى سرخ الخمر حمراء طَرِبَ مِنَ الفَرَحِ ومِنَ الحُزْنِ سبكسار شد از شادى واز اندوه ٥ سبك
شد از شادى واز غم ٥ طَرِبَ الرَّجُلُ اذا اَخَذَتْهُ خِفَّةٌ من شِدَّةِ السرور او من شِدَّةِ الحُزْنِ طَرَبًا
وهو طَرِبٌ سبكسار ٥ شادمان وطَرُوبٌ م عَجِبَ مِنَ الأَمْرِ شگفت داشت از كار عَجَبًا وأَمْرٌ عَجِيبٌ
كار شگفت وعَجَبٌ م وعُجَّابٌ م وعُجَابٌ م غَضِبَ خشمگين شد ٧ خشم گرفت غَضَبًا وهو غَضْبَانُ مرد
خشمگين ٥ خشمناك وغَضُوبٌ م وهي غَضْبَى زن خشمناك وهم وهن غِضَابٌ مردمان وزنان خشمناك

۶ قيل غَضِبَ لِفُلانٍ اذا كان حيًّا وغَضِبَ بِهِ اذا كان مَيِّتًا ، وهو من المَغضُوبِ عليهم اى من اليهود
غَلُظَ ستبر كردن شد ۶ صار عُنُقُه غليظًا غِلَظًا وهو أَغْلَظُ ستبر كردن ٥ سطبر كردن ۶ رجل جيد غليظ قَرِبَ
نزديك شد بوى قُرْبانًا كَئِبَ اندوهكين شد كآبَةً وهو كَئِيبٌ اندوهكين كَلِبَ الكَلْبُ ديوانه شد سك ۶ صار مجنونًا
كَلَبًا وهو كَلِبٌ سك ديوانه ۶ مجنون لَزِبَ بِهِ الطِّينُ بچفسيد بوى كل ٥ بدوسيد بوى كل لُزُوبًا وطين لازِبٌ
كل چفسنده لَعِبَ بازى كرد لَعِبًا ولِعْبًا معا وآمْرَأَةٌ لَعُوبٌ زن بازى كننده نَشِبَ الظَّبْيُ فى الحِبالَةِ كرفته شد
آهو دربای دام ٥ دردام افتاد آهو ۶ وَقَعَتْ رِجْلُه فى الحَبَل نَشَبًا ونُشُوبًا وهو ناشِبٌ كرفته دربای دام ٥
كرفتار نَصِبَ رنجور شد ٥ مانده شد ۶ تَعِبَ نَصَبًا وهو النَّصَبُ رنج ۶ بلاءٌ والنُّصْبُ م ت ــ بَهِتَ
خيره شد ٥ خيره شد با خاموشى ۶ سكت متحيّرا ۷ حيران شد يَبْهَتُ بَهَتًا وبَهُتَ ويَبْهُتُ بُهْتًا وبُهِتَ
م وبُهِتَ م فهو باهِتٌ خيره ٥ خيره خاموش ۷ خيره مانده ومَبْهُوتٌ ۷ بَهُوتٌ م شَمِتَ بِهِ شادكام شد
بوى ۶ فرح به شَماتَةً وهو شامِتٌ شادكام عَنِتَ بسختى درافتاد ۶ وقع فى التعب ۷ در رنج افتاد عَنَتًا
۶ ومعنى لمن خَشِيَ العَنَتَ لمن خاف الاثمَ الذى يؤدّى الى غلبة الشهوة غَلِتَ فى الحِساب غلط كرد در
حساب ۶ غَلِطَ غَلَتًا ث ــ حَنِثَ فى يَمِينِهِ كرفتار شد در سوكندش حِنْثًا وهو حانِثٌ كرفتار
شونده ۷ سوكند دروغ خورنده خَنِثَ نرم شد ٥ سست شد ، نرم سخن شد ۶ صار لَيِّنًا خَنَثًا وهو
خَنِثٌ نرم ٥ سست ، مُخَنَّث ۶ لَيِّنٌ ۷ نرم سخن شَعِثَ الشَّعَرُ ورأسُ المِسْواكِ پريشان شد موى وسر مسواك
پاره شد ٥ كرد كرفت موى وباز شد وسر مسواك شوليده شد ۷ ژوليده شد موى وسر مسواك شَعَثًا وهو
شَعِثٌ ژوليده ٥ شوليده موى وأَشْعَثُ م عَبِثَ بازى كرد ۶ لَعِبَ عَبَثًا غَرِثَ كرسنه شد ۶ جاعَ غَرَثًا و
غَرْثانُ مرد كرسنه ۶ جائِعٌ وهى وهُنَّ غَرْثَى زن وزنان كرسنه وهم وهنّ غِراثٌ كرسنكان لَبِثَ
بِالمَكانِ درنك كرد بجاى ۶ مكث لُبْثًا معا ولَباثًا لَهِثَ الكَلْبُ زبان بيرون كرد سك ۶ زبان بيرون
كرد سك از تشنكى ۶ اخرج لسانَهُ من التعب ومن العطش ولَهَثَ م يَلْهَثُ لَهْثًا ولَهَثًا و
لُهاثًا ولَهَثانًا وهو لاهِثٌ سك زبان بيرون كشنده ۶ سك دم زننده ولَهْثانُ م ج أَرِجَ
الرَّيحانُ بوى داد شاهسپرم ۶ بوى داد شاهسفرم ، خرج ريحه ۷ بوى داد شاه سپرغم أَرَجًا
وأَرِيجًا وهو أَرِجٌ بوى دهنده بَرِجَ بزرك شد سپيده چشم ۶ صار بياض عينيه كبيرا بَرَجًا وهو
أَبْرَجُ مرد بزرك سپيده چشم بَلِجَ كشاده ابرو شد ۶ صار مفتوح الحاجبين بَلَجًا وبُلْجَةً وهو

أَبْلَجُ کشاده ابرو بَهِجَ شاد شد ۶ فرح بَهَجًا وبَهْجَةً وهو بَهِجٌ شادان ۷ شادمانه وبَهُجَ ۵ بَهُجَ معاً خوب
شد ۶ خوب روی شد ، حَسُنَ بَهَجًا وبَهْجَةً وهو بَهِيجٌ خوب ۶ خوب روی ، حَسَنٌ حَرِجَ الرَّجُلُ کناه
کرد مرد ۶ کناه کار شد مرد ، أَذْنَبَ وهو حَرِجٌ کناه کار وحَرِجَ الْقَلْبُ تنك شد دل ۶ ضاق حَرَجًا
وهو حَرِجٌ تنکئ دل ، کناه دَعِجَ سیاه چشم شد ۶ صار عینُه سوداء دَعَجًا وهو أَدْعَجُ سیاه چشم
شَنِجَ الجوع کرفت شَنَجًا وهو شَنِجٌ الجوع کرفته عَرِجَ لنك شد عَرَجًا وهو أَعْرَجُ لنك غَنِجَتْ ناز
کرد زن ۵ کشتی کردن زن ، بکشش آمد زن غُنْجًا وغَنَاجَةً وهی غَنِجَةٌ زن ناز کننده ۵ زن بکشش
آمده ، کشتی کننده وغُنِجَتْ م فهی مَغْنُوجَةٌ کشتی کرده فَجِجَ فراخ کام شد ۵ ران از یکدیگر دور کرد
۶ صار خَطْوَتُه وَاسِعَةً فَجَجًا وهو أَفَجُّ فراخ کام ۵ مرد ران از یکدیگر دور فَلِجَ ثَغْرُهُ کشاده شد
دندانش فَلَجًا وهو أَفْلَجُ کشاده دندان لَهِجَ بِهِ عاشق شد بروی ۶ عَشِقَ ۷ آرزومند شد بوی
لَهَجًا مَرِجَ الأَمْرُ آمیخته شد کار ۶ اختلط مَرَجًا ومُرُوجًا وهو مَرِجٌ کار آمیخته ۶ امر مختلط
ومَرِيجٌ م نَضِجَ الشَّیْءُ پخته شد چیز نُضْجًا وهو نَضِيجٌ پخته ۶ مطبوخ ح بَرِحَ المَكَانَ دور شد از
جای ۵ بکشت از جای ۶ زَالَ بَرَاحًا جَلِحَ موی پیشانی دور شد ۵ موی پیش سر بشد ۷ دغ سر شد جَلَحًا
وهو أَجْلَحُ پیشانی کشاده ۵ موی از پیش سر بشده رَبِحَ سود کرد ۶ نعل فائدةً رِبْحًا ورَبَحًا ورَبَاحًا
طَلِحَ مانده شد ۶ عَجَزَ من التعب او من المرض يَطْلَحُ طَلَحًا وطَلَحَ م يَطْلَحُ طَلْحًا وطَلَحَهُ غَيْرُهُ مانده
کرد اورا دیکری ۶ أَجْهَدَهُ وهو طَلِيحٌ مانده فَرِحَ بِهِ شاد شد بوی ۵ شادمان شد بوی ۷ شادکام
شد بوی فَرَحًا وهو فَرِحٌ شادمان ۷ شادکام شده وفَرْحَانُ م وهی فَرْحَى زن شادمان فَلِحَتْ شَفَتُهُ
السُّفْلَى شکافته شد لب زیرین او فَلَحًا وهو أَفْلَحُ شکافته لب زیرین ۶ رجل مشقوق شفته السفلی
قَرِحَ باریش شد ۶ صار مجروحًا قَرَحًا وهو قَرِحٌ ریش ناك ۷ باریش وقَرِيحٌ م قَلِحَتْ أَسْنَانُهُ زرد
شد دندانهایش ۶ اصفرت قَلَحًا وهو أَقْلَحُ زرد دندان قَمِحَ السَّوِيقَ بخورد پست را قَمْحًا وهی
القَمِيحَةُ پست ۵ کوارش لَقِحَتِ النَّاقَةُ لاقح شد اشتر ماده لَقْحًا معا ولَقَاحًا وهی لَاقِحٌ باردار ولَقُوحٌ
م مَرِحَ با نشاط شد مَرَحًا ومِرَاحًا وهو مَرِحٌ با نشاط خ مَسِخَ الطَّعَامُ بی مزه شد طعام
۶ صار بلا ملح ومَسُخَ م مَسُوخَةً وهو مَسِخٌ بی مزه ۷ بی نمك ومَسِيخٌ م د بَعِدَ هلاك
شد ۶ هلك بَعَدًا بَلِدَ کاهل شد ۵ کند فهم شد ۶ کسل وبَلُدَ م وبُلِدَ م بَلَادَةً وهو بَلِيدٌ

کاهل ٥ کند فهد ٦ کَسْلانُ ومَبْلُودٌ م جَرِدَ خرد موی شد ٦ صار شَعَرُهُ قصیرًا ٧ کوتاه موی شد جَرَدًا وهو
أَجْرَدُ کوتاه موی ٥ بی موی وخَیْلٌ جُرْدٌ اسبان خرد موی جَلِدَ جلد شد ٦ زیرک شد ٧ کاس، صار عاقلا و
جَلُدَ م جَلادَةً وجُلُودَةً وهو جَلْدٌ ف ٦ مرد زیرک ٧ عاقل وجَلِیدٌ م جَهَدَ بکوشید جَهْدًا وهو الجُهْدُ کوشش
والجُهُودُ م حَرِدَ خشم کین شد ٥ تیز خشم شد ٦ غضب حَرَدًا معا وهو حَرِدٌ خشمکین ٦ غاضِبٌ حَمِدَهُ علی الأَمْرِ
سپاس کرد بر کار ٥ بستود اورا بر کار ٦ مدحه حَمْدًا ومَحْمِدَةً وهو حَامِدٌ سپاس کننده ٦ ستایش کننده
وحَمِیدٌ م ٦ مَدّاحٌ او مَمْدُوحٌ دَرِدَ افتاده دندان شد ٧ ریزه دندان شد دَرَدًا وهو أَدْرَدُ افتاده دندان، ریزه
دندان رَغِدَ عَیْشُهُ فراخ شد زندکانی او یَرْغَدُ ورَغُدَ م یَرْغُدُ رَغَدًا ورَغَادَةً وهو رَغْدٌ معا فراخ زندکانی
ورَغِیدٌ م رَمِدَتْ عَیْنُهُ دردکین شد چشم او ٥ درد کرد چشم وی ٦ مَرِضَتْ ٧ دردمند شد چشم او رَمَدًا
وهو أَرْمَدُ دردکین چشم ورَمِدٌ م زَرِدَهُ بگلو فرو برد اورا ٦ بلعه زَرْدًا زَهِدَ فیه بی رغبتی کرد در وی
وزَهَدَ م یَزْهَدُ زُهْدًا وزَهَادَةً سَعِدَ نیک بخت شد سَعَادَةً وهو سَعِیدٌ نیک بخت وسُعِدَ م سَعْدًا وهو مَسْعُودٌ
نیک بخت وهی السُّعُودُ نیک بختها ٦ النجوم سعداء والأَسْعُدُ م شَهِدَ المَجْلِسَ حاضر شد بمجلس ٥ حاضر شد جایگاه
را ٦ صار حاضرا شُهُودًا وشَهِدَ علی فُلانٍ گواهی داد بر فلان ٦ أَدَّی ما عنده من الشهادة شَهَادَةً وهو
شَاهِدٌ گواه وشَهِیدٌ م وهم أَشْهَادٌ ج ٦ گواهان وشُهُودٌ ج وشُهَدَاءُ ج صَعِدَهُ بالا شد اورا ٥ بر بالا
رفت اورا ٦ ور شد برو وصَعِدَ إِلَیْهِ م صُعُودًا ٦-١ وصَعَدًا ومعنی عَذَابًا صَعَدًا ای یتصعّد المعذَّب
ای یعلوه ویغلبه وهو صَاعِدٌ بر شونده ٥ زور شونده ٦ ور شونده ٥ عَبِدَ تنگ داشت و خشم
گرفت عَبَدًا وعَبَدَةً عَهِدَ إِلَیْهِ پیمان بست باوی ٦ وصیت کرد اورا ٧ عهد کرد بوی وهو العَهْدُ
پیمان والعُهُودُ ج وعَهِدَهُ فی مَکَانِ کَذَا بدید اورا در فلان جای عَهْدًا وعَهْدِی بك أَمِیرًا دیده دارم
ترا میری ٦ آخِذٌ أنا بك أمیرًا ٧ دیدم ترا میر وکان ذلك فی عَهْدِ فُلانٍ وعلی عَهْدِ فُلانٍ بود آن کار
در عهد فلانی کَمِدَ اندوهگین شد ٦ اندوه خورد کَمَدًا وهو کَمِدٌ اندوهگین ٦ مَرِدَ الغُلامُ بی ریش
شد کودك مَرَدًا وهو أَمْرَدُ بی ریش نَجِدَ دلیر شد ٦ صار شجاعا یَنْجَدُ ونَجُدَ م یَنْجُدُ نَجَادَةً
وهو نَجِدٌ معا مرد دلیر ونَجِیدٌ م نَفِدَ نیست شد ٥ سپری شد ٦ نمانده شد ٧ تمام شد ٨ تَمَّ نَفَادًا
ونُفُودًا ونَفَدًا ومَنْفَدًا نَکِدَ بی خیر شد نَکَدًا ونَکَادَةً ٦ أنکادا وهو نَکِدٌ بی خیر ٦

ذ

تَخِذَ ای اتَّخَذَ تَخَذًا

ر

أَدِرَ غُر شد ٥ بزرك خایه شد ٦ گر شد أَدَرَةً وهو آدَرُ غر

أَشِرَ بی باک شد ۷ د ز کرفت أَشَرًا وهو أَشِرٌ بی باک ۷ د ز کرفته وأَشِرُونَ ج وهم أُشَارَى ج ٦ أَمِرَ
القَوْمُ ای کثروا وأَمِرَ أَمْرُهُ ای اِشْتَدَّ وَشَیْءٌ إِمْرٌ عَجَبٌ بَتِرَ دُم بریده شد ٦ صار ذَنَبُهُ مقطوعًا
ناقصًا ۷ بریده شد دنبال بَتَرًا وهو أَبْتَرُ بریده دنبال ۵ بی فرزند وخُطْبَةٌ بَتْرَاءُ خُطْبَهٌ بی
دنبال ٦ خطبه نا تمام ، خطبة ناقصة ۷ خطبه بریده بَخِرَ کنده دهن شد ٦ نتن فمه بَخَرًا و
هو أَبْخَرُ کنده دهن بَصُرَ بِهٖ بدید اورا ا ر آه وبَصُرَ بِهٖ م بَصَرًا وبَصُرَ بالأَمْرِ دانا شد درکار
۷ زیرک شد درکار بَصَارَةً وهو بَصِيرٌ دانا ۷ زیرک بَطِرَ بی باک شد ۷ د ز کرفت بَطَرًا ٦ وقوله تع
بَطِرَتْ معيشتها ای استخفتها حَذِرَ مِنْهُ بترسید لزوی ٦ خاف منه حَذَرًا وحِذْرًا وهو حَذِرٌ
معا ترسنده ۷ ترسان وخُذْ حِذْرَكَ جذر کیر حَصِرَ صَدْرُهُ تنک شد دل وی حَصَرًا وهو حَصِرٌ
دلتنک ٦ ضيق القلب خَبِرَ الأَمْرَ بدانست کاررا خُبْرًا معا وهو خَبِيرٌ بِهٖ داناوی ٦ عالم به خَدِرَتْ
رِجْلُهُ بخفت پایش ٦ انظمت ، نامت من الجلوس خَدَرًا وخُدُورًا وهی خَدِرَةٌ پای خفته خَسِرَ هلاک
شد خَسَارَةً وخَسَارًا وخَسِرَ التَاجِرُ زیان کرد بازرکان خُسْرَانًا وخُسْرًا وخَسَارًا وهو خَاسِرٌ زیان
کار خَضِرَ النَبْتُ سبز شد کیاه خُضْرَةً وهو خَضِرٌ سبز ۵ خَفِرَتِ الجَارِيَةُ شرم داشت کنیزک خَفَرًا
وهی خَفِرَةٌ کنیزک شرم دارنده وهن خَفِرَاتٌ ج دَبِرَ پشت ریش شد ٦ جرح ظهره دَبَرًا وهو دَبِرٌ
پشت ریش وهو الأَدْبَرُ ریش پشت ذَفِرَ إِبْطُهُ کنده بغل شد ٦ نتن ذَفَرًا ومِسْكٌ أَذْفَرُ مشک تیز
بوی سَخِرَ مِنْهُ افسوس کرد اورا ۵ فسوس کرد بوی ٦ مزحه سَخَرًا وسُخْرًا وسُخْرِيَةً وسِخْرِيًّا معا سَكِرَ مست
شد سُكْرًا معا وسَكَرًا وهو سَكْرَانُ مست وهی سَكْرَى زن مست وهم سَكْرَى ج وسَكَارَى ج وسُكَارَى ج وهی
سَكْرَةُ المَوْتِ سختیء مرک ٦ شدة الموت وسَكَرَاتُهُ ج سَهِرَ بیدار شد ۵ بی خواب شد ٦ بیداری کرد بشب
سَهَرًا شَتِرَ کژ دیده شد پلک ۵ پلک چشم برکردیده شد ش شَتَرًا وهو أَشْتَرُ پلک چشم کردیده صَعِرَ خَدُّهُ
کژ شد رخ او از تکبر ۵ تکبر کرد ٦ عوج من التکبر صَعَرًا وهو صَعِرٌ کژ رخ از تکبر ۵ متکبر
وأَصْعَرُ م صَغِرَ خوار شد ٦ خرد شد ، ذل ۷ خور شد صُغْرًا وصَغَارًا وهو صَاغِرٌ خوار صَفِرَ تهی شد ٦ صار
خاليًا صَفَرًا وهو صَفِرٌ تهی ضَجِرَ دلتنک شد ٦ صار ضيق القلب ضَجَرًا ظَفِرَ بِهٖ پیروزی یافت بروی ظَفَرًا
عَسِرَ الأَمْرُ دشوار شد کار يَعْسَرُ وعَسُرَ م يَعْسُرُ وعَسِرَ م يَعْسَرُ عُسْرًا وعُسْرَةً ومَعْسُورًا وهو عَسِرٌ دشوار
وعَسِيرٌ م عَقِرَتْ نا زاینده شد زن تَعْقَرُ وعَقُرَتْ م تَعْقُرُ وعُقِرَتْ م تُعْقَرُ عُقْرًا وعَقَارًا وهی عَاقِرٌ نا

زاینده عَمَرَ دراز عمر شد ٥ بسیار زیست ٧ دراز زندگانی شد عُمْرًا معا وهو عَمِرٌ دراز زندگانی وعامِرٌ م
عَمِرَتْ یَدُهُ چرب ناک شد دست او ٥ چربش گرفت دستش ٦ صارت شَحِیمَةً ٧ بچرب آلوده شد دست
وی غَمَرًا قَذِرَ الشَّیْءُ پلید شد چیز قَذَرًا وهو قَذِرٌ پلید وقَذُرَ م قَذَارَةً کَبِرَ پیر شد ٥ بزرگ شد
٦ شاخ کِبَرًا وکَبْرَةً ومَکْبِرًا بالکسر وهو کَبِیرٌ پیر ٥ بزرگ کَدِرَ الماءُ تیره شد آب ٦ اختلط بالطین
وکَدُرَ م کَدَرًا وکَدِرَ العَیْشُ تیره شد زندگانی ٥ ناخوش شد زندگانی کُدُورَةً وکَدِرَ اللَّوْنُ تیره شد
رنگ کُدْرَةً نَخِرَ العَظْمُ بپوسید استخوان نَخَرًا وهو نَخِرٌ پوسیده استخوان ٥ پوسیده وناخِرٌ م نَذِرُوا
بالعَدُوِّ آگاه شدند بدشمن ٦ آگاه شدند از دشمن نَذَرًا ونِذَارًا نَکِرَهُ نشناخت اورا ٥ ندانست
اورا نُکْرًا ونُکُرًا وشَیْءٌ نُکْرٌ چیزی ناشناخته ٥ مجهول ٦ چیزی عجب، قبیح ز عَجِزَتِ
المَرْأَةُ بزرگ سرین شد زن ٥ بزرگ سُرون شد ٦ بزرگ بسر شد ، صار خلفها غلیظًا عَجَزًا وهی
عَجْزَاءُ بزرگ سرین نَخِزَ نیست شد ٦ تم س تَعِسَ هلاک شد ٥ بروی افتاد وتَعَسَ م یَتْعَسُ
تَعْسًا معا حَمِسَ الرَّجُلُ دلیر شد مرد ٧ وحَمُسَ م حَمَاسَةً ٧ وهو حَامِسٌ دلیر وأَحْمَسُ م خَرِسَ
گنگ شد خَرَسًا وهو أَخْرَسُ گنگ خَنِسَ کرد بینی شد ٥ برجسته بینی شد باپس ٦ صار أنفه مدورا
٧ کوتاه بینی شد خَنَسًا وهو أَخْنَسُ کرد بینی ٦ مدور الأنف ٧ کوتاه بینی دَنِسَ شوخناک شد ٥ ریم
گرفت ٧ چرکین شد ٧ شوخ گرفت دَنَسًا وهی الأَدْنَاسُ شوخ گرفتگان رَجِسَ پلید شد ورَجَسَ
م ورَجُسَ م رَجَاسَةً وهو رِجْسٌ پلید سَلِسَ بَوْلُهُ روان شد بول او ٦ پیوسته شد بولش وسَلِسَ
قِیَادُهُ فرمان بردار شد ٦ آسان شد کشیدن سَلَسًا وشَکِسَ بد خوی شد ٦ بد خوی شد ٦ صار
سَیِّءَ الخُلُقِ وشَکُسَ م شَکَاسَةً وشَکَسًا وهو شَکِسٌ بدخوی ٦ سیء الخلق وشَکْسٌ م ضَرِسَتْ
أَسْنَانُهُ کند شد دندانهایش ٥ کند شد دندان وی از ترشی ٦ کلّت ضَرَسًا وهی ضَرِسَةٌ دندان
کند فَطِسَ پهن بینی شد فَطَسًا وهو أَفْطَسُ پهن بینی قَعِسَ پشتش اندر شد وسینه بیرون
آمد ٦ سینه ورآمده شد ، خرج صَدْرُهُ ودخل ظَهْرُهُ ٧ پشت او درآمده شد وسینه بیرون آمد قَعَسًا
وهو أَقْعَسُ بیرون بَرْ لَبِسَ الثَّوْبَ بپوشید جامه را لُبْسًا ولِبَاسًا وهو اللُّبْسُ معا جامه ٥ پوشیدنی
٦ ثوب والمَلْبَسُ م واللِّبَاسُ م واللَّبُوسُ م لَحِسَ القَصْعَةَ بلیسید کاسه را ٥ بلیسید کاسه را لَحْسًا
مَلِسَ نرم شد مَلَسًا ومُلُوسَةً ومَلَاسَةً وهو أَمْلَسُ نرم ٦ لیّن نَجِسَ الماءُ پلید شد آب نَجَسٌ ونَجُسَ

م یَنْجُسُ نَجَاسًا وَنَجَاسَةً وهو نَجِسٌ پلید ونَجَسٌ م وشَیْءٌ نَجَسٌ چیزی پلید نَحِسَ بد بخت شد ٥ نحس
شد ، بداختر شد نَحَسًا معا ونُحُوسَةً ومَنْحَسَةً وهو نَحِسٌ معا ف ٥ بداختر ونَحِسَ م نَحَسًا وهو مَنْحُوسٌ
بد بخت مرد ٥ بداختر وهی النُّحُوسُ نَحسها والمَنَاحِسُ ج نَفِسَتْ زاد زن ٥ جاءها الدم بعد الولادة ٦
صارت حائضًا او ولدت ٧ با نفاس شد زن تنفس ونُفِسَتْ م تُنْفَسُ نِفَاسًا وهی نُفَسَاءُ زاینده ٦ زن با
نفاس وهن نِفَاسٌ ج والوَلَدُ مَنْفُوسٌ فرزند زاده ٦ مولود ٧ ونَفُسَ الشَّیْءُ نیك شد چیزی نَفَاسَةً وهو
النَّفِیسُ نیك ش خَفِشَ تنگ چشم شد ٦ صارت عینه ضیقة وضعیفة خَفَشًا وهو أَخْفَشُ تنك
چشم دَهِشَ خیره شد دَهَشًا وهو دَهِشٌ خیره ٥ متحیر ودُهِشَ م فهو مَدْهُوشٌ خیره شده ٦ متحیر
عَطِشَ تشنه شد عَطَشًا وهو عَطْشَانُ تشنه وهی عَطْشَی زن تشنه وهم وهن عِطَاشٌ مردمان وزنان
تشنه عَمِشَ شب کور شد ٦ ضَعُفَتْ عَیْنُه او سَالَ دمعه ٧ بخفته شد چشم عَمَشًا وهو أَعْمَشُ مرد شب
کور ٧ بخفته چشم ص بَرِصَ پیس شد ٥ بیسه شد بَرَصًا وهو أَبْرَصُ پیس ٧ پیسه ٧ رَمِصَتْ عَیْنُهُ
خم ناك شد چشم او ٥ ژفکی شد چشم وی ٧ ریمکین شد چشم او رَمَصًا وهو أَرْمَصُ مرد خم ناك چشم ٥ ژفکی
٧ ریمکین چشم ض جَرِضَ بریقه گرفته گلو شد بخیو او ٥ گرفته خیو شد در گلو ٦ أُخِذَ حلقه بریق
جَرَضًا حَرِضَ سخت بیمار شد ٧ نزدیك مُرْدن شد حَرَضًا وهو حَرِضٌ سخت بیمار وهو حَرَضٌ م مَخِضَتْ درد
زادن گرفت زن ومُخِضَتْ م مَخَاضًا ومِخَاضًا وهی مَاخِضٌ زن بدرد زادن گرفته مَرِضَ بیمار شد مَرَضًا وهو مَرِیضٌ
بیمار وهم مَرْضَی ورَجُلٌ مِمْرَاضٌ مردی پیوسته بیمار ٥ مردی همیشه بیمار ط حَبِطَ عَمَلُهُ تباه شد
کار او ٥ بعد عمله حَبْطًا وحُبُوطًا سَبِطَ الشَّعْرُ فرخار شد موی ٥ تنك شد موی ، فرخال شد موی ٦ لا یکون
جَعْدًا ٧ فرخال شد موی وسُبِطَ م سَبَاطَةً وسُبُوطَةً وهو سَبِطٌ معا موی فرخار ٥ فرخال ، فروهشته
وسَبْطٌ م ورَجُلٌ سَبِطُ الیَدَیْنِ مردی کشاده دست ٦ سخی ، جوانمرد سَخِطَ عَلَیْهِ خشم کرد بروی ٥ سخت
خشم کرفت بروی ٦ غضب وسَخِطَ الأَمْرَ نپسندید کار را ٦ لا یبالی سُخْطًا وسَخَطًا وهو سَاخِطٌ ناپسنده
کاری شَمِطَ دو موی شد ٦ پیسه موی شد شَمَطًا وهو أَشْمَطُ دو موی غَلِطَ فی الحِسَابِ غلط کرد در
شمار غَلَطًا مَرِطَ شَعْرُهُ ریخته موی شد ٥ دور شد موی او ، بی موی شد ٧ ریزه شد موی مَرَطًا وهو
أَمْرَطُ ریزه موی ٥ بی موی نَشِطَ لِلأَمْرِ نشاط کرد برای کار ٧ رغبت کرد کار را نَشَاطًا ومَنْشَطًا
وهو نَشِیطٌ با نشاط ٥ با رغبت ، فعیل بمعنی فاعل نَفِطَتْ یَدُهُ آبله کرد دست وی ٧ آبله ناك شد

دستش نَفِطًا معا وهی نَفِطَةٌ دست آبله کرده ٧ دست آبله ناك ظ حَفِظَهُ نگاه داشت اورا
حِفظًا وهو حافِظٌ نگاه دارنده ٦ نگاه بان وحَفِيظٌ م وهم الحَفَظَةُ نگاه بانان ٥ فرشتگان ع
بَشِعَ الشيءُ بی مزه شد چیز ٥ ناخوش شد ٦ بی طعم شد وهو بَشِعٌ ناخوش وبَشِيعٌ م بَلِعَهُ بگلو فرو برد
اورا ٦ أدخله فی الحلق وبَلَعَهُ م يَبْلَعُهُ بَلْعًا تَبِعَهُ از پس او رفت ٥ پی روی کردش تَبَعًا وهو التَّبِيعُ
پس رو ٥ پی رو ٥ والتابِعُ م والتَّبَعُ م ٥ ج والأتباعُ ج جَرِعَ الماءَ بخورد آب را ٥ جرعه جرعه
خورد آب را ٦ بگلو فرو برد آب را ٦ شَرِبَهُ جَرْعًا جَزِعَ ناشکیبائی کرد ٦ لا يَصْبِرُ جَزَعًا وهو جازِعٌ
ناشکیبا وجَزُوعٌ م سَمِعَ بشنوید ٥ شنید ٧ بشنود سَمْعًا وسَماعًا وهو سامِعٌ شنونده ٦ شنوا
وسَمِيعٌ م وفعل ذلك رِياءً وسُمْعَةً بکرد آن کارا از برای دیدن وشنیدن شَبِعَ سیر شد شِبَعًا معا وهو
شَبْعانُ مرد سیر وهی شَبْعَى زن سیر وهم وهن شِباعٌ مردمان وزنان سیر صَلِعَ دغ سر شد ٦ بی موی
شد ٧ کل کاد شد صَلَعًا وهو أَصْلَعُ دغ سر ضَبِعَتِ الناقةُ گشن خواست اشتر ماده ٥ بگشن آمد اشتر
ماده ٦ طلبت ذکرها ضَبَعَةً وهی ضَبِعَةٌ گشن خواهنده وضَبَعَتْ م تَضْبَعُ وهی مُضابِعَةٌ گشن
خواهنده ٥ بگشن آمده ضَرِعَ خوار شد ٥ زاری کرد ٦ ذَلَّ ضَراعةً وهو ضَرِعٌ خوار شده ٥ زاری کننده
وضَرَعَ م يَضْرَعُ ضَرَعًا وهو ضارِعٌ زاری کننده ٦ سست شده طَمِعَ فيه طمع کرد دروی وطَمِعَ بِهِ م طَمَعًا
وطَماعةً ٥ وطَماعِيَةً وهو طَمِعٌ معا طمع کننده ٥ طمع دارنده وطامِعٌ م فَرِعَ دراز موی شد ٦ طال
شعره فَرَعًا وهو أَفْرَعُ دراز موی ٥ تام الشعر فَزِعَ منه بترسید ازوی ٦ خاف منه فَزَعًا وهو فَزِعٌ
ترسنده فَظِعَ الأمرُ سهمناك شد کار ٥ زشت شد کار ٦ هول زشت شد کار يَفْظَعُ وفَظُعَ م يَفْظُعُ فَظاعةً
وهو فَظِيعٌ سهمناك ٥ زشت هولناك قَرِعَ کل شد ٦ صار بلا شعر قَرَعًا وهو أَقْرَعُ مرد کل قَنِعَ
خرسنده شد قَناعةً وهو قانِعٌ خرسنده ٥ خرسند نَزِعَ بشده موی سر شد بی موی شد ٧ ریزه
موی شد نَزَعًا وهو أَنْزَعُ موی سر ریش شده ٥ موی پیش سر بشده ٧ ریزه موی وهی النَّزَعَةُ دغ سر ٥
که موی از سر بشده باشد هَلِعَ ناشکیبائی کرد ٥ ناشکیبا شد ٦ صار بلا صَبْرٍ هَلَعًا وهو هَلِعٌ
ناشکیبا وهَلُوعٌ م غ رَدِغَ المكانُ کل ناك شد جای ٦ با کل شد جای رَدَغًا وهو رَدِغٌ کل
ناك ٦ جای با کل لَثِغَ بسته زبان شد ٥ بجای سین ثا گفت ٦ شکسته زبان شد لَثَغًا ولُثْغَةً والألثَغُ
گرفته زبان ٦ مرد گنگ ف أَزِفَ الرحيلُ نزدیك شد کوچ ٦ قَرُبَ أَزَفًا وأُزُوفًا أَسِفَ عليه

اندوهکین شد بروی ٥ اندوه خورد بروی ٦ غضب او حزن أَسَفًا وهو أَسِفٌ اندوهکین ٥ وأَسِيفٌ م أَلِفَهُ أَلْفَتْ
کرفت بوی ٥ خو کرد باوی ٦ انس به ، تعوّد أَلْفَةً وإِلْفًا وهو آلِفٌ خو کننده ٥ الفت کیرنده وَأَلِيفٌ م وأَلُوفٌ
م وهی ٱلْآلَافُ ج وَإِلَافٌ ج وَأُلَّافٌ ج أَنِفَ مِنَ ٱلْأَمْرِ ننك داشت از کار ٦ إِسْتَنْكَفَ أَنَفَةً وَأَنَفًا
وهو أَنُوفٌ ننك دارنده وآنِفٌ م تَلِفَ هلاك شد تَلَفًا وهو تَلِفٌ هلاك شونده ثَقِفَهُ بیافت اورا ٦ وجده ثَقَفًا
خَرِفَ خریف شد ٥ فرتوت شد خَرَفًا وهو خَرِفٌ خرف ٥ فرتوت ٦ شيخ دَنِفَ سخت بیمار شد ٥ سخت
نزار شد از بیماری دَنَفًا وهو دَنِفٌ معا سخت بیمار ٥ بیمار نزار ، نزدیك مرك ذَلِفَ هموار بینی شد ٥
خرد بینی شد ٦ هموار بینی شد ٦ صار انفه مُسْتَوِيًا ، خلاف عوج ذَلَفًا وهو أَذْلَفُ هموار بینی رَدِفَهُ از پس
او برنشست ٦ رکب خلفه رَدْفًا وهو الرَّدِيفُ پس نشسته ٥ پس سوار نشیننده ، فعیل بمعنی فاعل صَلِفَ
ٱلرَّجُلُ لاف زد مرد ٦ مدح نفسه وصَلِفَتْ عِنْدَ زَوْجِهَا بی بهر شد زن نزد زوجش صَلَفًا ٥ والصّلف
جا نا کرفتن زن در دل شوهر ونا باریدن ابر ولاف زدن عَجِفَ لاغر شد ٧ نزار شد عَجَفًا وهو أَعْجَفُ لاغر ٧
نزار وهی عَجْفَاءُ زن لاغر ٧ زن نزار وهم وهن عِجَافٌ ج عَنِفَ بِهِ درشتی کرد باوی ٦ لا يوافقه يَعْنُفُ وعَنُفَ
م يَعْنُفُ عُنْفًا وعَنَافَةً وهو عَنِيفٌ مرد درشتی کننده كَشِفَ بشده موی سر شد ٦ موی از دو سوی پیشانی
بشد ٧ دغ سر شد كَشَفًا وهو أَكْشَفُ بی موی ٥ موی از دو سوی پیشانی بشده وهی الكَشَفَةُ جلی بی موی
كَلِفَ بِهِ عاشق شد بروی كَلَفًا وهو كَلِفٌ عاشق وكَلِفَ وَجْهُهُ كلف کرد روی وی ٥ نقطه نقطه شد ٧ کنجد
روی شد كَلَفًا وهو أَكْلَفُ کنجد روی لَهِفَ دریغ خورد ٥ اندوه خورد ٦ حزن وصلف لَهَفًا وهو لَهِفٌ
٥ لَهِيفٌ دریغ خورنده ٥ اندوهکین ولَهْفَانُ م ٥ اللَّهِيفُ المضطر و اللَّهْفَانُ المتحسر وقولهم يا لَهْفَ
فلان ويا لَهْفًا كلمة يُتَحَسَّرُ بها على ما فات ولُهِفَ م لَهَفًا فهو مَلْهُوفٌ دریغ خورده ٦ محزون
نَشِفَتِ ٱلْأَرْضُ الْمَاءَ فرو خورد زمین آب را ٦ مصّته ، شربت الماء نَشْفًا وأَرْضٌ نَشِفَةٌ زمین آب فرو
خورنده ٧ زمین آب خوره ق أَرِقَ بیدار شد ٥ بی خواب شد ٦ سهر من الخوف او من العشق أَرَقًا وهو
أَرِقٌ بیدار ٥ بی خواب وأَرِقٌ م حَمِقَ بی خرد شد ٥ ابلَهْ شد بحمق وحَمُقَ م يَحْمُقُ حَمَاقَةً وحُمْقًا وهو
حَمِقٌ مرد بی خرد ٥ ابله وأَحْمَقُ م وهم حَمْقَى ج ذَلِقَ فصیح شد ذَلَقًا وهو أَذْلَقُ فصیح رَنِقَ ٱلْمَاءُ
تیره شد آب رَنَقًا وهو الرَّنِقُ آب تیره رَهِقَهُ در رسید بوی ٦ قرب و وصل در یافت اورا رَهَقًا زَرِقَ
کربه چشم شد ٦ سبز چشم شد زَرَقًا وزُرْقَةً وهو أَزْرَقُ کربه چشم زَلِقَ بلغزید زَلَقًا وهو الزَّلَقُ جای لغزیدن

زَهِقَتْ نَفْسُهُ بیرون شد جان ازوی ۶ ماتَ ۷ روح از تن بیرون شد وزَهَقَتْ م تَزْهَقُ زُهُوقًا وهی
زَاهِقَةٌ جان از تن بیرون شونده شَبِقَ تیز شهوت شد ۵ آرزومند شد بجماع ۶ غلبَتْ شهوتُهُ شَبَقًا
شَرِقَ بِالْمَاءِ کرفته کلو شد بآب ۵ آب کلوی وی کرفت ۷ آب در کلویش بماند شَرَقًا صَعِقَ بیهوش شد
۶ ذهب عقله او ماتَ صَعَقًا وهو صَعِقٌ مرد بی هوش ۵ مُغْشًى علیه او مَيِّت عَرِقَ خوی کرد ۷ خوی
کرفت عَرَقًا عَشِقَهُ عاشق شد بوی عِشْقًا وعَشَقًا وهو عَاشِقٌ ف عَلِقَهُ دوست کرفت اورا ۶ احبّه
وعَلِقَ بِهِ م عَلَقًا وعَلَاقَةً غَرِقَ فی الماءِ غرقه شد در آب غَرَقًا وهو غَرِقٌ غرقه شده وغَرِيقٌ م فَرِقَهُ
بترسید ازوی ۶ خافَ منه وفَرِقَ مِنْهُ م فَرَقًا وهو فَرِقٌ مرد ترسنده وفَرُوقٌ م وفَرُوقَةٌ م قَلِقَ
بی آرام شد ۶ لا یطمئن قَلَقًا وهو قَلِقٌ بی قرار ۷ بی آرام لَبِقَ بِهِ الْأَمْرُ زیبا شد بروی کار ۵ درخورد
آمد بوی کار لَبَقًا ورَجُلٌ لَبِقٌ مردی چابک ولَبِيقٌ م لَحِقَهُ دررسید بوی ۶ وصله ۷ دریافت
اورا ولَحِقَ بِهِ م لَحَاقًا ولُحُوقًا لَزِقَ بِهِ بدوسید بوی ۶ أخذه ولَسِقَ م بچفسید بوی ولَصِقَ
م لُزُوقًا ولُسُوقًا ولُصُوقًا وهو لِزْقُهُ همسایهٔ نزدیک او ۷ جاره القریب ۷ همسایهٔ پیوستهٔ وی
ولَزِيقُهُ م وهٰذِهِ الدَّارُ بِلِزْقِ هٰذِهِ این خانه نزدیک این خانه است ۵ این خانه همدیوار آن خانه است
لَعِقَ العَسَلَ بِالْمِلْعَقَةِ بخورد انکبین را بکفچه لَعْقًا وهو اللَّعُوقُ خوردنی بکفچه ۵ دارو که بکفچه خورند ك
شَرِكَهُ فی کذا همبازی کرد باو در فلان کار ۵ انبازی کرد باوی در کاری ۷ همباز شد بوی در فلان
کار شِرْكًا وهو شَرِيكٌ انباز ۷ همباز ضَحِكَ بخندید ضَحِكًا معا وضِحْكًا وهو الضُّحَكَةُ آنکه بروی می
خندند ۵ اسم مفعول، الذی یضحك منه الناس والضُّحَكَةُ آنکه از مردان می خندد ۵ اسم فاعل، الذی
یضحك من الناس ۶ رجل کثیر الضحك ضَنِكَ عَيْشُهُ تنگ شد زندگانی وی ضَنَكًا معا وضُنُوكًا ومَعِيشَةٌ
ضَنْكٌ زندگانی تنگ فَرِكَتِ الْمَرْأَةُ زَوْجَهَا دشمن داشت زن شوی را فِرْكًا معا وفُرُوكًا وهی فَارِكٌ
زن شوهر را دشمن دارنده وفَرُوكٌ م نَهِكَهُ الْمَرَضُ برنجانید اورا بیماری ۵ نزار کرد اورا بیماری ۶ أتعبه،
آذاه ۷ سست ولاغر کرد اورا بیماری ونَهَكَهُ م یَنْهَكُهُ نَهْكًا ل أَسِلَ خَدُّهُ دراز شد رخ او ۶ صار
خَدُّهُ لَيِّنًا او طَوِيلًا یَأْسَلُ وأَسُلَ م یَأْسُلُ أَسَالَةً وأَسَلًا وهو أَسِيلٌ دراز رخ بَخِلَ عَلَيْهِ بِالْمَالِ بخیلی
کرد بروی بخواست بُخْلًا وبَخَلًا وهو بَاخِلٌ بخیلی کننده وبَخِيلٌ م ثَكِلَتْ وَلَدَهَا کم کرد زن فرزند را
۵ مرده فرزند شد زن واو در غم فرزند ماند ۶ زن مرده فرزند شد ثَكَلًا وثُكْلًا وهی ثَاكِلٌ زن مرده فرزند

٥ گرینده فرزند ٧ فرزند گم کننده وثَاكِلَةٌ م وثَكْلَى م وهو ثَكْلَانُ مردی که فرزندش مرده شد ٧ مردی فرزند
گم کرده وهم وهن ثَكَالَى ح جَذِلَ شاد شد جَذَلًا وهو جَذِلٌ شاد وجَذْلَانُ م جَهِلَ الأَمْرَ نداشت کار را ٦
ما عَلِمَ جَهْلًا وجَهَالَةً نادان وجَاهِلٌ وجَهُولٌ م حَبِلَتْ آبستان شد زن ٥ آبستن شد زن حَبَلًا وهي حُبْلَى آبستان
٥ آبستن وهن حَبَالَى ح خَجِلَ شرمگین شد ٦ اسْتَحْيَى خَجَلًا خَطِلَ فِي الكَلَامِ خطا کرد در سخن ٥ کما بیش گفت
٧ بیهوده کرد در سخن خَطَلًا ذَهِلَ عَنْهُ غافل کرد از وی ٥ مشغول شد از وی ٦ يَذْهَلُ ذَهْلًا وذُهُولًا ٧ رَتِلَ کنعًا
دندان شد رَتَلًا رَجِلَ پیاده شد رَجَلًا ورُجْلَةً وهو رَجِلٌ معا پیاده وراجِلٌ م ورَجْلَانُ م وهم رَجْلٌ ح
ورَجْلَةٌ ح ورَجْلَى ح ورِجَالٌ ح ورَجَّالٌ ح ورَجَّالَةٌ ح ورُجَّالٌ ح ٧ رَهِلَ شکسته گوشت شد رَهَلًا ٧ زَجِلَ
بانگ کرد زَجَلًا ٧ زَعِلَ شاد شد زَعَلًا ٧ شَكِلَ سرخ چشم شد شَكَلًا شَهِلَ میش چشم شد ٦ صارت عَيْنُهُ كمثل عين
الغنم شَهَلًا وشُهْلَةً وهو أَشْهَلُ میش چشم عَجِلَ بشتافت ٦ أَسْرَعَ عَجَلًا وعَجَلَةً وهو عَجِلٌ شتابنده وعَجُلٌ م
وعَجْلَانُ م عَطِلَتْ بی پیرایه شد زن ٦ صارت بلا حُلِيّ عَطَلًا وعُطْلًا وهي عَاطِلٌ زن بی پیرایه وعَطِلَةٌ م وعُطُلٌ
م ومِعْطَالٌ م عَمِلَ کار کرد عَمَلًا وهو عَامِلٌ کار کننده وعَمِلٌ م وهي العُمَالَةُ مزد کار ٥ بالتخفيف أُجْرَةُ العامل
غَزِلَ غزل گفت ٥ زن را دوست داشت وحدیث او کرد غَزَلًا فَشِلَ بی دل شد فَشَلًا قَبِلَ الشَّيْءَ پذیرفت
چیز را قَبُولًا وهو قَابِلٌ قبول کننده وقَبِلَتْ عَيْنُهُ کژ شد چشم او ٥ کژ شد چشم او سوی بینی ٦ عَوِجَ قَبَلًا
وهو أَقْبَلُ کژ چشم قَمِلَ شپش ناک شد قَمَلًا ٧ وهو قَمِلٌ شپش ناک كَسِلَ کاهل شد كَسَلًا وهو كَسِلٌ کاهل ٦
ثقيل وكَسْلَانُ م وهم كُسَالَى معا وهي كَسْلَى زن کاهل ٦ ثقيلة ومِكْسَالٌ م نَجِلَ فراخ چشم شد ٦ صارت
عينه واسعةً نَجَلًا وهو أَنْجَلُ فراخ چشم وعَيْنٌ نَجْلَاءُ چشم فراخ وطَعْنَةٌ نَجْلَاءُ خستن فراخ ٥ خستی فراخ
٧ زخم فراخ نَحِلَ جِسْمُهُ لاغر شد تنش ٧ نزار شد تن او ونَحَلَ م يَنْحَلُ ونَحُلَ م يَنْحُلُ نُحُولًا وهو نَاحِلٌ نزار
ونَحِيلٌ م ونَحِلٌ م ومَنْحُولٌ م نَغِلَ الأَدِيمُ تباه شد دیم ٥ تباه شد دیم در پیراستن ٦ هلك الجلد بالدودة
نَغَلًا نَهِلَ الشَّرَابَ نخستین بار خورد شراب را نَهَلًا م أَثِمَ گناه کرد ٦ أَذْنَبَ إِثْمًا ومَأْثَمًا وهو آثِمٌ
گناه کار وأَثِيمٌ م وأَثُومٌ م أَجِمَ الطَّعَامَ دشمن داشت طعام را أَجَمًا أَدِمَ گندم گون شد يَأْدَمُ وأَدُمَ م يَأْدُمُ
أَدَمًا وأُدْمَةً وهو آدَمُ گندم گون أَلِمَ دردمند شد ٥ دردگین شد أَلَمًا وهو أَلِيمٌ دردمند ٥ اندوهگین بَشِمَ
مِنَ الطَّعَامِ ناگوار گرفت از طعام ٥ ناگوارد شد تن وی از طعام ٧ خام گرفتش طعام بَشَمًا بَكِمَ گنگ شد بَكَمًا
وهو أَبْكَمُ گنگ ٦ أَخْرَسُ جَشِمَ الأَمْرَ رنج کشید از کار ٥ رنج دید از کار ٦ تَعِبَ مِنَ الأَمْرِ جَشَمًا وجَشَامَةً ٥

خَرِمَ بریده بینی شد أَخْرَمُ بریده بینی رَحِمَهُ ببخشود اورا ۷ رحمت کرد برو ۶ بخشاینده شد اورا یَرْحَمُهُ وَرَحِمَ
م یَرْحَمُ رَحْمَةً وَمَرْحَمَةً وَرُحْمًا وهو راحِمٌ رحمت کنند ۷ مهربان وَرَحِیمٌ م وهو الرَّحْمَانُ والرَّحْمَنُ بخشاینده ٥
خدای بخشایشگر ۶ کَثِیرُ الرَّحْمَةِ ۷ بخشاینده زَهِمَ اللَّحْمُ بوی گرفت گوشت ۶ گندیده زُهُومَةً وَزَهَمًا ٥ وَزَهِمَتْ یَدُهُ مِنَ
الشَّحْمِ چرب شد دست او از پیه سَئِمَهُ سیر شد ازو ٥ بستوه شد ازوی سَآمَةً وَسَآمًا سَقِمَ بیمار شد ۶ مرض یَسْقَمُ
وَسَقُمَ م یَسْقُمُ سُقْمًا وَسَقَمًا وَسَقَامًا وهو سَقِیمٌ بیمار وَسَقِمٌ م وَمِسْقَامٌ م سَلِمَ برست ۶ نجا سَلَامَةً وهو
سَلِیمٌ رسته وَسَالِمٌ م ضَخِمَ فُوهُ کژ دهن شد ضَخَمًا وهو أَضْخَمُ کژ دهن طَعِمَ طعام خورد طَعْمًا وهو الطَّعْمُ معنا مزه
طعام وَالطَّعَامُ ف وَالْمَطْعَمُ م وَالطُّعْمَةُ م ۶ روزی عَدِمَ الشَّیْءَ نیافت چیزرا ٥ محروم شد از چیزی ۶ نیست کرد چیز
را بالضلال ۶ ما وجد بالضیاع عَدَمًا وَعُدْمًا عَقِمَتْ نازاینده شد زن تَعْقَمُ وَعُقِمَتْ م تُعْقَمُ عَقْمًا وَعُقْمًا وهی عَقِیمٌ
زن نازاینده وَمَعْقُومَةٌ م وَرِیحٌ عَقِیمٌ باد بی منفعت ۶ باد سخت وَعَقَامٌ م عَلِمَهُ بدانست اورا عِلْمًا وهو عَالِمٌ دانا
وَعَلِیمٌ م وَعَلَّامٌ م وَعَلَّامَةٌ م ٥ مُبالَغَة وَعَلِمَتْ شَفَتُهُ الْعُلْیَا شکافته شد لب زبرین او عَلَمًا وهو أَعْلَمُ شکافته
لب زبرین غَرِمَ الشَّیْءَ تاوان داد ۶ تاوان کرد ۷ تاوان دار شد چیزرا غُرْمًا وَغَرَامَةً وَمَغْرَمًا وهی الْمَغَارِمُ تاوانها وهو
غَارِمٌ تاوان کننده ٥ تاوان کشنده وَغَرِیمٌ م غَنِمَ الْمَالَ غنیمت کرد مال را ٥ بغنیمت گرفت مال را غُنْمًا وهی الْغَنِیمَةُ
ف وَالْغَنَائِمُ ح وَالْمَغْنَمُ م وَالْمَغَانِمُ ح فَهِمَ الْأَمْرَ دریافت کاررا ۶ بدانست کاررا ۶ عَلِمَ ۷ بشناخت کاررا فَهْمًا
وَفَهَامَةً وَفَهِمَ الرَّجُلُ دانا شد مرد فَهَمًا فهو فَهِمٌ دانا ۶ مرد زیرک و دانا قَدِمَ الْبَلَدَ بیامد بشهر وَقَدِمَ عَلَى الرَّجُلِ
بیامد بر مرد قُدُومًا وهو قَادِمٌ آینده قَرِمَ إِلَى اللَّحْمِ آرزومند شد بگوشت ۶ إِشْتَهَى قَرَمًا قَضِمَتِ الدَّابَّةُ الشَّعِیرَ
بخورد ستور جو را قَضْمًا لَثِمَ خَدَّهُ بوسه داد رخ اورا ۷ ببوسید رخش را لَثْمًا وَلِثَامًا لَزِمَهُ بچفسید اورا
٥ لازم شد بروی ۶ أَخَذَهُ ۷ دست زد بروی لُزُومًا وهو لَازِمٌ چفسنده ٥ واجب لَقِمَ اللُّقْمَةَ بگلو فرو برد لقمه را
۷ بخورد لقمه را لَقْمًا نَدِمَ پشیمان شد ٥ پشیمانی خورد نَدَمًا وَنَدَامَةً وهو نَادِمٌ پشیمان نَعِمَ با نعمت شد ٥
خوش عیش شد یَنْعَمُ بلـ وَنَعُمَ م یَنْعُمُ نَعْمَةً وَمَنْعَمًا وهو نَاعِمٌ با نعمت ۶ صاحب المال وهو النَّعِیمُ ناز ۶ نعمت
هَرِمَ سخت پیر شد هَرَمًا وهو هَرِمٌ سخت پیر وهم هَرْمَى ح ن أَذِنَ لَهُ فِی کَذَا دستوری داد اورا در فلان کار
۶ دستوری کرد اورا إِذْنًا وَأَذِنَ بِهِ بدانست اورا أَذَنًا وَأَذِنَ لَهُ گوش داشت اورا أَذَنًا أَمِنَهُ عَلَى کَذَا استوار داشت اورا
بر فلان کار ۶ امین داشت اورا وَأَمِنَهُ بِکَذَا م أَمْنًا وَأَمَنَةً وَأَمُنَ الرَّجُلُ استوار شد مرد ۶ امین شد مرد أَمَانَةً وهو أَمِینٌ
امانت دار وَأُمَنَاءُ م وَأُمَنَانٌ م خَشِنَ درشت شد ۶ ضد لین یَخْشَنُ وَخَشُنَ م یَخْشُنُ وهو أَخْشَنُ درشت وَخَشِنٌ م

وخَشِنٌ م دَرِنَ ریم کرفت ٥ چرکین شد ٦ ضدّ طَهُر ٧ شوخ کرفت دَرَنًا دَكِنَ الثوبُ دودکون شد جامه ٦ کان له لون
الرَّمادِ ٧ خاکسترنك شد جامه دَكَنًا ودُكْنَةً وهو أدْكَنُ دود کون ذَهِنَ زیرك شد ٦ عاقل شد ٧ خردمند شد ذَهَنًا و
ذِهْنًا زَمِنَ درجای بماند ٥ برجا ماند زَمانَةً وهو زَمِنٌ درجای مانده ٥ برجا مانده ٦ شلّ وهم زَمْنی ح
سَمِنَ فربه شد سِمَنًا وسَمانَةً وهو سَمِينٌ فربه شَجِنَ اندوهکین شد شَجَنًا وهو الشَّجَنُ اندوه ٦ حُزْن والأشْجانُ ح ضَمِنَ له كذا
پذیرفت برو ک فلان چیزی ٦ کفل ضَمانًا وهو ضامِنٌ پذیرفتار عَطِنَ الإهابُ کندیده شد پوست ٥ بپوسید پوست ٦ الخروت عَطَنًا
عَفِنَ الشیءُ بپوسید چیز ٥ کندیده شد ٦ نخر ٧ کنده شد عَفَنًا وعُفُونَةً ٥ وهو عَفِنٌ کنده غَضِنَ الوجهُ انجوغ کرفت روی
٥ انجوغ کرفت وتقطه نقطه شد ، شکن کرفت غَضَنًا قَرِنَ بپیوسته ابرو شد ٦ اجتمع حاجباه قَرَنًا وهو أقْرَنُ بپیوسته ابرو ومَقْرُونٌ
م لَسِنَ زبان آور شد ٥ فصیح شد ٦ زفان آور شد لَسَنًا وهو لَسِنٌ زبان آور ٥ فصیح ه بَلِهَ ابله شد ٧ احمق شد
بَلَهًا وهو أبْلَهُ و٥ الغافل عن الدنیا وبُلْهٌ ح ٦ وفی الحدیث اکثر اهل الجنّة البُلْهُ یعنی البُلْهُ فی امر الدنیا لقلّة اهتمامهم وهم اکیاس
فی امر الآخرة تَفِهَ الشیءُ حقیر شد چیز ٦ بی قدر شد چیز ٧ اندك شد چیز تَفَهًا وتَفاهَةً وتُفُوهًا وشیءٌ تافِهٌ چیزی حقیر ٦ قلیل
چیزی اندك مایه وتَفِهٌ م جَلِهَ دَغ سر شد جَلَهًا وهو أجْلَهُ دَغ سر سَفِهَ ناخردمند شد ٥ بی خرد شد ٦ سبك خرد شد ،
صار عقله خفیفًا سَفَهًا وسَفاهَةً وسَفاهًا وهو سَفِیهٌ ناخردمند ٥ بی خرد ٦ سبك خرد ٦ ومعنی قوله تع سفه نفسه
امتهنها واستخفّ بها شَرِهَ علی الطعامِ حریص شد بر طعام شَرَهًا عَمِهَ خیره شد ٦ متحیّر شد عَمَهًا وعَماهَةً وعُمُوهًا
وعُمُوهَةً وعَمَهانًا وهو عَمِهٌ متحیّر وعامِهٌ م فَرِهَ سبکسار شد ٥ با طرب وآسایش شد ٦ جلد شد ونیك فَرَهًا وفُرُوهًا
فَراهَةً وفَراهِیَةً ٥ بالتخفیف ودابّةٌ فارِهٌ ستوری تیز ٥ ستوری جلد ، نیك استور نیك رو ، جیّدة المشی ودوابُّ فُرَّهٌ ح
وفُرْهٌ م وفُرْهَةٌ م فَقِهَ الأمرَ بدانست کار را ٥ فهم معناه فِقْهًا وفَقُهَ الرجلُ دانا شد مرد فِقْهًا وفَقاهَةً ورجلٌ فَقِیهٌ
مرد دانا ٥ مردی دانشمند فَكِهَ خوش طبع شد ٦ با نشاط شد ، خوش منش شد یَفْكَهُ وفَكُهَ م یَفْكُهُ ونَكِهَ م یَفْكَهُ
فَكَهًا وهو فَكِهٌ خوش طبع کَرِهَ الشیءَ دشمن داشت چیز را کَرْهًا وکَراهَةً وکَراهِیَةً وهی الکَرِیهَةُ جنك ٥ الحرب وکَرُهَ
وجْهُهُ زشت شد روی وی یَکْرُهُ کَراهَةً وهو کَرِیهُ الوجهِ زشت روی ٦ قبیح الوجه کَمِهَ نابینا زاد شد کَمَهًا وهو کَمِهٌ
نابینا مادرزاد وأكْمَهُ م ٦ مَرِهَتِ العینُ فسدت لترك الکحل وعَینٌ مَرْهاءُ وامرأةٌ مَرْهاءُ ورجلٌ أمْرَهُ نَزِهَ
المکانُ پاك شد جای ٧ خوش شد ونَزُهَ م نَزاهَةً وهو نَزِهٌ پاك ٥ پاك وخرّم ٦ مکانٌ طاهر ٧ پاکیزه وخوش ونَزِیهٌ م

المُضاعَف ، ب

خَبَّ کربز شد ٦ زیرك شد ، صار خادعًا خِبًّا وهو خَبٌّ کربز زَبَّ بسیار موی
ابرو شد ٧ بزرك ابرو شد زَبَبًا وهو أزَبُّ مرد بسیار موی ابرو ٦ مرد انبوه موی ابرو ٧ بزرك ابرو صَبَّ بها آرزومند شد

بوی ٥ سخت آرزومند شد بوی ، عاشق شد بوی ٦ اِشْتاق وَصَبَّ اِلَيها م ٦ اِشْتهیٰ صَبَابَةً وهو صَبٌّ
آرزومند ٥ عاشق طَبَّ طبیب شد ٧ بجشک شد طِبًّا وهو طَبٌّ طبیب ٥ عالم ، حاذق ، فقیل وانا
طَبٌّ بهذا الأمر ای انا عالِمٌ بِهِ ٧ بجشک وطبیبٌ م قَبَّ باریک میان شد ٦ ضَمُرَ قَبَبًا وهو أَقَبُّ
باریک میان ٥ ای ضامِر وهی قَبَّاءُ زن باریک میان ٥ ضامِرَةٌ لَبَّ خردمند شد ٦ صار عاقِلًا
يَلُبُّ معًا لَبَابَةً ولُبًّا وهو لَبِيبٌ مرد خردمند ٦ عاقل ث كَثَّتْ لِحيَتُهُ انبوه شد موی
ریش او ٦ كَثُرَ شعرُها ٧ بسیار شد موی ریش او كَثَاثَةً وكُثُوثَةً وهی كَثَّةٌ ریش انبوه موی ٧ ریش
بسیار موی ج زَجَّ حاجِبُهُ کمان ابرو شد ٦ طاق ابرو شد زَجَجًا وهو أَزَجُّ مرد کمان ابرو
ح بَحَّ گران آواز شد بَحًّا وبُحَّةً فهو أَبَحُّ مرد گران آواز د لَدَّ سخت خصومت
شد لَدَدًا وهو أَلَدُّ سخت خصومت وأَلَنْدَدُ م ويَلَنْدَدُ م وقَومٌ لُدٌّ ح ٥ مردمان سخت خصومت
ذ لَذَّ الشَّئُ با مزه شد چیز ٦ ضِدُّ مَرَّ لَذَاذَةً وهو لَذٌّ با مزه ولَذِيذٌ م ولَذَّ الرَّجُلُ الشَّئَ با
مزه یافت مرد چیز را لَذَّةً ر بَرَّهُ نیکوی کرد باوی ٦ أَحْسَنَ اليه بِرًّا ومَبَرَّةً وهو بَرٌّ
مرد نیکوکار وبارٌّ م وهم الأَبْرارُ ح ٥ نیکوکاران وبَرَّ فی يَمِينِهِ راستی کرد در سوگندش ٧
راست آمد در سوگند او ٦ ضِدُّ حَنِثَ وبَرَّتْ يَمِينُهُ راست شد سوگند وی بِرًّا ويَمِينٌ بَرَّةٌ
سوگند راست حَرَّ الرَّجُلُ تشنه شد مرد ٦ عطِش حِرَّةً وهو حَرَّانُ تشنه ٦ ظَمْآنُ وهی
حَرَّی زن تشنه وحَرَّ المَمْلُوكُ آزاد شد بنده ٦ عُتِقَ حَرَارًا وحُرِّيَّةً وحَرَارِيَّةً وهو حُرٌّ آزاد و
الأَحْرارُ ح شَرَّ بد شد ٧ بد کردار شد شَرَارَةً وهو شِرِّيرٌ مرد بسیار بد ٧ بسیار بد کار و
هم أَشْرارٌ ح وشِرارٌ ح وهو الشَّرُّ بدی ٦ خلاف الخَير والشُّرُورُ ح وهو شَرٌّ مِنْهُ بدتر ازو
٥ بتر ازوی ضَرَّ نابینا شد ضَرَارَةً وهو ضَرِيرٌ نابینا مَرَّ تلخ شد ٥ طلخ شد مَرَارَةً وهو مُرٌّ
تلخ ومَرِيرٌ م س كَسَّ کوتاه دندان شد ٥ خرد دندان شد كَسَسًا وهو أَكَسُّ کوتاه دندان
٥ خرد دندان مَسَّهُ ببسود اورا ٦ برماسید اورا مَسًّا وبِهِ مَسٌّ من جُنُونٍ باوی پاره از دیوانگی هست
ش بَشَّ بِهِ کشاده روی شد بوی ٥ کشاده روی شد وخوش طبع بَشَاشَةً وهَشَّ لَهُ م وإِلَيْهِ م
مَشَاشَةً وهو بَشٌّ کشاده روی ٥ خوش روی وکشاده وهَشٌّ م ص غَصَّ بالطَّعامِ گرفته گلو
شد بطعام ٥ بگلو بماند طعام غُصَّةً وغَصَصًا وهو غاصٌّ مرد بگلو گرفته ٥ آنک طعام در

کلوش بماند وغَصَّانُ م وغَصَّ المنزِلُ بالنّاس پُر شد خانه بمردمان ٥ سخت تنك شد خانه ازمردمان غَصَصًا ومَجْلِسٌ غاصٌّ ٦ بأَهْلِهِ خانه انبوه بغايت ض عَضَّ يَدَهُ بگزيد دست او عَضًّا ٦ عَضَّهُ و عَضَّ بِهِ وعَلَيْهِ وعَضَّ على يَدَيْهِ نَدِمَ ٦ غَضَّ الشَّيْءُ اى طَرِىَ غَضَاضَةً وهو غَضٌّ طَرِىٌّ ٥ الغَضَاضَةُ مثل البَضَاضَةِ وتازه شدن والبَضَاضَةُ نازك شدن پوست ط ثَطَّ كوسه شد ٦ صار بلا لحية ثَطَطًا وهو ثَطٌّ كوسه وأَثَطُّ م وهم ثُطٌّ ح وثِطَاطٌ ح قَطِطَ الشَّعَرُ جَعْد شد موى ٥ پشك شد موى قَطَطًا و هو قَطٌّ مرد جعد موى ٥ پشك وقَطَطًا م ظ حَظَّ بهره مند شد ٦ صار صاحب النَّصيب او صاحب الدَّوْلَة وحُظَّ م حَظًّا وهو حَظِيظٌ بهره مند ومَحْظُوظٌ م فَظَّ زشت خوى شد ٥ درشت سخن شد فَظَاظَةً وهو فَظٌّ زشت خوى ٥ درشت سخن ف سَفَّ الدَّوَاءَ داروى خشك در دهن انداخت ٥ بپيخت داروا ٧ بكف خورد داورا سَفًّا وهو السَّفُوفُ دارو ك صَكِكَ الحِمَارُ دو زانو بهم كوفت خر ٧ دو زانو بهم زد خر صَكَكًا وهو أَصَكُّ دو زانو بهم كوبنده ٧ فَكَّ احمق شد فَكًّا وهو فَاكٌّ احمق ل زَلَّ لاغر شد سرين ٦ صارت فخذه بجفاف زَلَلًا وهو أَزَلُّ لاغر سرين وهي زَلَّاءُ زن لاغر سرين شَلَّتْ يَدُهُ شل شد دست او ٦ يبست يده شَلَلًا وهي شَلَّاءُ دست شل ظَلَّ يَفْعَلُ كَذَا روز بگذاشت فلان كار كنان ظُلُولًا مَلَّهُ سير آمد ازوى ٦ بستوه آورد اورا ٦ شبهه لا يُرِيدُ ٧ سير شد ازو يعنى ملول شد ومَلَّ مِنْهُ م ٥ ازو بستوه شد مَلًّا ومَلَلًا ومَلَالَةً م جَمَّ الكَبْشُ بى سرون شد كشن ميش ٦ صار بلا قرن جَمَمًا وهو أَجَمُّ كشن بى سرون ٦ بى سرون حَمَّ سياه شد ٦ اسودّ حَمَمًا وهو أَحَمُّ سياه ٦ أَسْوَدُ ٧ مرد سياه كون شَمَّ بلند بينى شد ٦ صار انفه عاليا شَمَمًا وهو أَشَمُّ بلند بينى صَمَّ الرَّجُلُ كر شد مرد ٦ لا يسمع ٧ سخت كر شد مرد وصَمَّ الحَجَرُ سخت شد سنگ صَمَمًا وهو أَصَمُّ مرد كر ٥ مردى سخت كر وهم صُمٌّ ح ٦ وفِتْنَةٌ صَمَّاءُ شَدِيدَةٌ ن غَنَّ ببينى سخن كوى شد غُنَّةً وغَنَنًا وهو أَغَنُّ مرد سخن ببينى كوينده ٦ الأَغَنُّ الذى يتكلم من قبل خياشيمه فى صوته غُنَّةٌ ٥ فَهَّ درماند بسخن ٥ اندر ماند در سخن ٦ صار عاجزا عن الجواب فَهًّا وفَهَاهَةً وفُهُوهَةً وهو فَهٌّ مرد درمانده بسخن ٦ رجل عاجز عن الجواب

المُعْتَلُّ الفَاءِ بالوَاوِ

ا وَبِئَ البَلَدُ بيمارناك شد شهر ٥ وبا افتاد در شهر وَبَأً وَبْئًا ووَبُوءًا م يَوْبُؤُ ووَبُؤَ م وُبَاءً ووَبَاءَةً وهو وَبِئٌ بيمارناك ووَبِيءٌ م وَطِئَ الأَرْضَ بسپرد زمين را ٥ بكوفت زمين را وَطْئًا ووِطَاءً

وطئة و طأة و وطئ المرأة جماع کرد زن را یطأها وطأ ب وَصِبَ دردکین شد ٥ دردمند
شد ٦ مرض وصَبًا وهو وصِبٌ ٥ وصیبٌ دردکین ٥ دردمند ٥ والوصَبُ درد والأوصاب ج خ
وَسِخَ شوخ کرفت ٥ چرکین شد ٦ درن الثوبُ وسَخًا وهو وَسِخٌ شوخ کرفته د وَمِدَ الیومُ سخت
کرم شد روز وَمَدًا وهو وَمِدٌ روز سخت کرم ٦ یوم شدید الحرّ ووَمْدانُ م ر وَبِرَ البعیرُ
بسیار پشم شد شتر وَبَرًا وَضِرَ الإناءُ ریم کرفت غنور ٥ چرکین شد غنور ٦ درن، وسخ وَضَرًا
وهو وَضِرٌ ریم کرفته ٥ چرك کرفته وَقِرَتْ أذُنُهُ کران شد کوش وی ٦ صارت اذنه ثقیلة لا تسمع
تُوقَرُ ووُقِرَتْ م تُوقَرُ وَقْرًا ص وَقِصَ کوتاه کردن شد ٦ صار جیدُه قصیرا وَقَصًا وهو
أوقَصُ مرد بکوتاه کردن ع وَجِعَ دردمند شد ٥ درد یافت وَجَعًا وَسِعَ فراخ شد سَعَةً
سَعَةً وهو واسعٌ فراخ ووَسِعَ المکانُ بکنجید درجای ووَسِعَهُ المکانُ کنجا آمد اورا
جای ٥ م ٦ تمام بود اورا جای ولا یَسَعُكَ أن تفعلَ کذا طاقت نمی شد ترا که فلان کار بکنی
٦ نرسد ترا که فلان کار کنی ٦ لا یکون لك ان تفعل کذا وهو الوُسْعُ طاقت وَکِعَ انکشت بر دیکر افتاده
شد ٥ انکشتی شد ٦ رکب بعضُ أصابعه علی بعضٍ ٧ انکشت پای بر دیکر نشسته شد وَکَعًا وهو
أوکَعُ آنکه انکشتش بزبر دیکر افتاده شد ف وَطِفَ الحاجبُ انبوه موی شد ابرو وَطَفًا و
هو أوطَفُ مرد انبوه موی ابرو ل وَجِلَ بترسید ٦ خاف وَجَلًا وهو وَجِلٌ ترسنده وأوجَلُ م
وَحِلَ فی الوَحَلِ درکل افتاد ٧ در کل ماند یَوْحَلُ ووَحِلَ م یوحل وَحَلًا معا وهو وَحِلٌ مرد
درکل افتاده ومَوْحُولٌ م م وَخِمَ ناکوار کرفته شد ٥ خام شد ٦ لا یهنأ یَوْخَمُ ووَخِمَ
م یوخم وَخامةً وهو وَخِیمٌ خام ٧ ناکوار کرفته وَهِمَ فی الحساب غلط کرد درشمار ٥ غفلت
کرد درحساب ٦ غلط یَوْهَمُ ویَهِمُ وَهْمًا ه وَلِهَتْ شیفته شد زن ٥ اندوهکین شد ٦
ذهب عقلها من حزن الولد ٧ بی عقل شد زن از اندوه تَوْلَهُ وتَلِهُ وَلَهًا ع وَالِهٌ شیفته ٥
ووالِهَةٌ م المضاعف منه ، د وَدَّ الأمرَ آرزو کرد کار را ٦ اشتهی ، طلب وُدًّا
وَدًّا ووَدادةً معا ووِدِّی لو کان کذا ودر آرزوی منست که فلان کار بودی المعتل
الفاء بالیاء ، س یَئِسَ من الشیء نومید شد از چیز ٦ قنط ییأس وأیِسَ م أیِسَ
ویَئِسَ م ییئس یأسا ویأسة ٥ یآسة بالمد ٥ وإیاسا وهو یؤوس ٥ یؤس نومید ویئس

الأمرَ بدانست كاررا ٦ عِلمِ يَأْسًا يَبِسَ خشك شد يَيْبَسُ و يَبِسَ م يَيْبِسُ يُبْسًا و يُبُوسَةً وهو يابسٌ خشك
ومَكانٌ يَبَسٌ بالتحريك جايگاهى خشك وحَطَبٌ يَبْسٌ بالتسكين هيزم خشك ظ يَقِظَ بيدار شد
يَقَظَةً وهو يَقُظانُ بيدار ويَقِظٌ ويَقُظٌ م ويَقْظَانُ وهم أَيْقاظٌ ج وهى يَقْظَى زن بيدار م يَتِمَ
بى پدر شد يَيْتَمُ ويَتُمَ م يَيْتُمُ يُتْمًا ويُتُمًا وهو يَتيمٌ بى پدر ٦ اليَتيم فى الناس من قبل الأب وفى
البهائم من قبل الأمّ وهم يَتامَى ج ودُرَّةٌ يَتيمَةٌ مرواريد شاهوار ٦ مرواريد بى مثل ن يَمَن
خجسته شد ٥ پيروز شد يَيْمَنُ ويَمُنَ م يَيْمُنُ ويُمِنَ م يُومَنُ يُمْنًا وهو أَيْمَنُ خجسته ومَيْمُونٌ م

المُعتَلّ العين بالواو

ج عَوِجَ العُودُ كژ شد چوب عَوَجًا وعَوِجَ الأمرُ دشوار
شد كار عِوَجًا وهو أَعْوَجُ كژ هَوِجَ الرجلُ ديوانه شد مرد ٦ احمق شد ٧ سبكسار شد مرد هَوَجًا وهو أَهْوَجُ
احمق ٧ سبكسار وهَوِجَت الريحُ سخت بجست باد هَوَجًا وهى هَوْجاءُ سخت جسنده ٧ باد سخت ٦
ح راحَ الشىءَ يَراحُهُ ويَريحُهُ إذا وجد ريحَهُ ومنه الحديث من قتل نفسًا معاهدةً لم يَرِحْ رائحةَ
الجنّة د أَوِدَ كژ شد ٦ عَوِجَ أَوَدًا وهو آوَدُ كژ شده قَوِدَ الفرسُ والبعيرُ دراز گردن شد اسب
وشتر قَوَدًا وهو أَقْوَدُ دراز گردن ر حَوِرَ سخت سياه چشم شد ٦ صار بياض العين اشدَّ ولسوادها
كذلك حَوَرًا وهو أَحْوَرُ سياه چشم زَوِرَ كژ سينه شد ٥ كژ گردن شد ٦ صار صدره عِوَجًا زَوَرًا وهو
أَزْوَرُ كژ سينه ٥ كژ گردن صَوِرَ كژ گردن شد ٦ صار جيده عِوَجًا صَوَرًا وهو أَصْوَرُ كژ گردن
هارَ الجُرُفُ رهنده شد كناراى افتاد ٥ فروريخته شد ريك از كرانه رود هَوَرًا وهُوُورًا وهو هائرٌ رهنده
٥ فروريزنده ٦ واقع وهارٌ م س شَوِسَ بگوشه چشم نگرست از تكبّر شَوَسًا وهو أَشْوَسُ آنك
بگوشه چشم نگرست از تكبّر ص حَوِصَ تنك چشم شد ٥ تنك گوشه چشم شد ٦ صارت عينه ضيّقةً
حَوَصًا وهو أَحْوَصُ تنك چشم خَوِصَ در مغاك افتاد چشمش ٦ مغ چشم شد ٦ صارت عينه عميقةً ٧ مغاك
چشم شد خَوَصًا وهو أَخْوَصُ آنك چشمش اندر مغاك افتاده است ٥ در افتاده چشمش ٧ مغاك چشم ،
ف خافَهُ بترسيد ازوى وخافَ منه م خَوْفًا ومَخافَةً وخِيفَةً ق رَوِقَ دراز دندان شد رَوَقًا
وهو أَرْوَقُ دراز دندان فَوِقَ السهمُ شكسته سوفار شد تير فَوَقًا وهو أَفْوَقُ تير شكسته سوفار ٦
سهم مشقوق الرأس ك نَوِكَ احمق شد نَوَكًا ونُوكًا وهو أَنْوَكُ احمق وهم نَوْكَى ج حَالَت
عَيْنُهُ كژ شد چشمش تَحالُ حُؤولًا ٧ حُؤُلًا وحَوِلَتْ م تَحْوَلُ حَوَلًا ٦ وهو أَحْوَلُ كژ چشم ٧ وهى حَوْلاءُ

زن کژ چشم م نَامَ بخفت ٦ در خواب شد ٧ در خاب شد نَوْمًا وَمَنَامًا وَتَنَبَّهْ یا نَوْمَانُ بیدار شو
ای خفته ٥ شَوِهَ زشت روی شد ٦ قبح وجهه شَوَهًا وهو أَشْوَهُ زشت روی وهی شَوْهَاءُ زن زشت
روی فَوِهَ فراخ دهان شد ٥ فراخ دهن ودراز دندان شد ٦ صار فمه واسعًا فَوَهًا وهو أَفْوَهُ فراخ دهان
المُعْتَلُّ العَیْنِ بالیَاءِ ، ا شَاءَ الأَمْرَ بخواست کاررا ٦ أَرَادَ یَشَاءُ شَیْئًا وشِیئَةً
٥ بوزن شِیعَةٍ بکسر الشین ومَشَاءَةً ومَشَائِیَةً ومَشِیئَةً ٦ مَشِیَّةً ب هَابَهُ بترسید
ازوی ٦ خافه هَیْبَةً ومَهَابَةً ح فَیِحَ فراخ کام شد ٥ فراخ شد فَیَحًا وهو أَفْیَحُ فراخ کام ٥ فراخ
د جَیِدَ دراز کردن شد جَیَدًا وهو أَجْیَدُ دراز کردن غَیِدَ نازوک پوست شد ٥ نازک خلق
شد ، نرم اندام شد غَیَدًا وهو أَغْیَدُ نازوک پوست ٥ ناعم الجسم ر حَارَ سرکشته شد ٥ خیره
شد ٦ صار متحیّرا یَحَارُ حَیْرَةً وهو حَائِرٌ سرکشته وحَیْرَانُ م وهم حَیَارَی ح غَارَ علی المَرْأَةِ من
فُلَانٍ رشك برد برزن ازفلان غَیْرَةً وغَارًا وغِیَارًا وهو غَیْرَانُ مرد رشکین وغَیُورٌ م وهم غُیَارَی
معا ح وهی غَیْرَی زن رشکین ق خَیِفَ زاغ چشم شد ٥ بیك چشم سیاه شد وبدیگر سبز خَیَفًا وهو
أَخْیَفُ مرد زاغ چشم هَیِفَ باریك میان شد ٦ ضمر کشحه هَیَفًا وهو أَهْیَفُ باریك میان ل
خَالَ الرَّجُلَ کَرِیمًا بنداشت مردرا کریم ٦ ظَنَّ مَخِیلَةً وخَالًا ومَخَالَةً نَالَ الشَّیْءَ بیافت چیزرا ٦ وجد
ونَالَهُ أَمْرٌ رسید بوی کاری ونَالَ من عَدُوِّهِ زیان کرد دشمن را ٥ زیان رسیدش از دشمن ٧ أَصَابَ بِهِ
ونَالَ الوَتِدَ برسید بمیخ ٦ رسید دست بمیخ نَیْلًا المُعْتَلُّ اللامِ ، ب غَبِیَ عَنْ
کَذَا غافل شد از فلان کار ٥ نادان وغافل شد وغَبِیَهُ م غَبًی ٦ ٧ غَبَاءً وغَبَاوَةً وهو غَبِیٌّ غافل
٥ نادان ح ضَحِیَ لِلشَّمْسِ بافتاب نشست ٥ بافتاب شد ٦ بیدا نشست در آفتاب ٧ با آفتا
کاه آمد و ضَحَی م یَضْحَی ضَحَاءً وضُحِیًّا د رَدِیَ هلاك شد رَدًی وهو رَدٍ هلاك شده صَدِیَ
تشنه شد ٦ عطش صَدًی وهو صَدٍ تشنه وصَادٍ م وصَدْیَانُ م وهی صَدْیَا زن تشنه نَدِیَ
تر شد ٥ نمکین شد ٦ نم کرفت ، رطب نَدًی ونَدَاوَةً ونُدُوَّةً وهو نَدٍ تر ٥ مُبْتَلٌّ ٦ نم کرفته
ذ أَذِیَ مِنْهُ بِکَذَا بیازرد ازوی فلان کار ٦ شتم منه من الأذاء أَذًی وأَذَاةً وأَذِیَّةً وهو أَذٍ مرد
آزرده وآذٍ م ر حَرِیَ بِکَذَا سزاوار شد بفلان کار حَرًی وهو حَرٍ بِهِ سزاوار بدان ٧ سزاور
وحَرِیٌّ م وحَرِیٌّ م ٦ ومنه أَحْرَی ای أَجْدَرُ وأَوْلَی وأَحَقُّ شَرِیَ جِلْدُهُ شیره بدید آورد پوست

آشان بالترکیة صُغارٌ وهو خُراجٌ من الشَّرَى جِلْدُهُ وفي الديوان شَرِيَ ۶ شَرًى او پوست او بر کرفت اویز ۵ او

ضَرِيَ الكَلْبُ بالصَّيْدِ خو کرد سگ بشکار ضَرَاوَةً وهو ضَارٍ سگ خو کرده وضَرٍ م طَرِيَ اللَّحْمُ تازه شد کوشت

طَرَاءً وطَرَاوَةً وهو طَرِيٌّ تازه عَرِيَ من ثِيَابِهِ برهنه شد از جامهایش عُرْيًا وعُرْيَةً وهو عُرْيَانٌ برهنه و

عَارٍ م وهم عُرَاةٌ ح وهي عُرْيَانَةٌ زن برهنه ۵ وعَارِيَةٌ بالتخفيف م كَرِيَ بخفت ۶ نام كَرًى وهو كَرٍ خفته

وكَرْيَانُ م ز خَزِيَ خوار شد ۵ خوار شد ورسوا شد ۷ خوار شد خِزْيًا وخِزْيَةً ومَخْزَاةً وهو خَزٍ خوار

۵ رسوا وذليل س أَسِيَ على كَذَا اندوهگین شد بر فلان کار أَسًى وهو أَسْوَانُ مرد اندوهگین و

آسٍ م نَسِيَهُ فراموش کرد اورا نِسْيَانًا وهو نَسِيٌّ فراموش کننده ۵ ونَاسٍ م ش خَشِيَهُ بترسید ازوی

۶ خاف منه خَشْيَةً عَشِيَ شب کور شد عَشًى وهو أَعْشَى شب کور وهي عَشْوَاءُ زن شب کور غَشِيَهُ بیامد اورا

۶ جاءه وغَشِيَ المَرْأَةَ جماع کرد زن را ۶ جامعها غَشْيًا وغِشْيَانًا ض رَضِيَهُ خشنود شد ازوی

۶ بپسندید اورا ورَضِيَ عَنْهُ م ۶ ورَضِيَ بِهِ م ۶ ورَضِيَ عَلَيْهِ م رِضًى ورِضْوَانًا وهو رَضِيٌّ پسندیده ۵ خشنود

وهي المَرْضَاةُ خشنودی ۶ وعِيشَةٌ رَاضِيَةٌ اى مَرْضِيَّةٌ ظ حَظِيَ بِكَذَا بهره مند شد ۵ بهره یافت و

با دولت شد ۶ سَعِدَ بالشَّيْءِ حُظْوَةً معا وهو حَظِيٌّ بهره مند ف حَفِيَ برهنه پای شد حِفْوَةً معا

وحَفَاءً وهو حَافٍ پای برهنه وحَفِيَتِ القَدَمُ بسود کف پای ۶ مثل وَجِيَ حَفًى ورَجُلٌ حَفٍ مرد پای سوده

وحَفِيَ عن الشَّيْءِ نیک برسید از چیز ۶ سأله جيدًا وهو حَفِيٌّ عَنْهُ مرد نیک پرسنده ازو ۶ وحَفِيَ بِهِ حَفَاوَةً

وذلك في المَسْئَلَةِ عَنْهُ والمُبَالَغَةِ في أَمْرِهِ وخَفِيَ الأَمْرُ عَلَيْهِ پوشیده شد بروی کار ۶ سُتِرَ خَفَاءً وهي

الخُفْيَةُ پوشیدگی ق بَقِيَ باقی ماند بَقَاءً وهو بَاقٍ باقی مانده وهي البَقِيَّةُ باقی والبقايا

ح رَقِيَ السَّطْحَ بر بام شد ۵ بر شد ببام ۶ صعد ۷ برآمد ببام ، در شد ببام ورَقِيَ في السَّطْحِ م

رُقِيًّا شَقِيَ بد بخت شد شَقَاءً وشَقَاوَةً وشِقْوَةً وهو شَقِيٌّ بد بخت لَقِيَهُ پیش آمد اورا

۵ رسید بوی ، بدید اورا ۶ أقبله ، وصله لِقَاءً وتِلْقَاءً ولِقْيَانًا معا ولُقِيًّا وهو اللِّقَاءُ دیدار

۵ دیدار واین جنگ ۶ پیش آمدن ، حرب نَقِيَ پاکیزه شد ، طهر نَقَاوَةً ونَقَاءً وهو نَقِيٌّ پاکیزه

ل بَلِيَ کهنه شد ۶ عتق بِلًى وبَلَاءً حَلِيَتْ با پیرایه شد زن ۵ بازیور شد حَلْيًا وهي حَالٍ زن با پیرایه

م حَمِيَتِ النَّارُ گرم شد آتش حَمْيًا وحُمُوًّا ونَارٌ حَامِيَةٌ آتش گرم ۵ آتش با تابش دَمِيَ خون

آلوده شد ۵ خون آلود شد دَمًى ودُمِيًّا وشَيْءٌ دَامٍ چیزی خون آلود ودَمٍ م عَمِيَ نابینا شد عَمًى

وهو أَعْمَى نابينا وهم عُمْيٌ ح وعُمْيَانٌ ح لَمِيَتْ شَفَتُهُ سياه بام شد لب لو لَمًى وهي لَمْيَاءُ زن
لب سياه بام ن سَنِيَ بلند شريف شد ٦ صار عاليا وشريفا في الحُرْمَة سَنَاءً وهو سَنِيٌّ بلند وشريف
٥ با رفعت ضَنِيَ نزار شد ٥ باريك ونزار شد ٦ لاغر شد ضَنًى وهو ضَنٍ نزار عَنِيَ رنجور شد ٦ تعب عَنَاءً
غَنِيَ توانكر شد غِنًى وغَنَاءً وهو غَنِيٌّ توانكر وغَنِيَ عَنِ الشَّيْءِ بى نياز شد از چيز ٦ صار بلا حاجة
غِنًى وغُنْيَانًا وهي الغُنْيَة بى نيازى وهو غانٍ مرد بى نياز وغَنِيَ بالدَّارِ مقيم شد بخانه ٦ أقام
غَنًى ٥ وهو المَغْنَى اقامت فَنِيَ نيست شد ٦ آخر شد، تم ٧ سپرى شد فَنَاءً ه بَهِيَ زيبا شد ٦ صار
جيدًا ٧ خوب شد يَبْهَى وبَهُوَ م يَبْهُو بَهَاءً وهو بَهِيٌّ خوب ٦ رجل جيد لَهِيَ عَنْهُ غافل شد ازوى

لُهِيًّا **المُعْتَلُّ الفَاءِ وَاللَّامِ** ، ج وَجِيَ الرَّجُلُ والفَرَسُ سوده پاى شد مرد واسب ٦
مانده پاى شد مرد واسب ، صار اسفل الرجل رقيقا من المشى يَوْجَى وَجًى وهو وَجٍ بسوده پاى

المُعْتَلُّ العَيْنِ وَاللَّامِ ، ت تَوِيَ هلاك شد تَوًى وهو تَوٍ هالك ج جَوِيَ
تباه شد شكم جَوًى ٥ الجوى تباه شدن دل از درد يا اندوه يا عشق وهو جَوٍ تباه شكم
شده ح حَوِيَ سياه بام شد چشمروى ٦ اِسْوَدَّ ٧ سياه بام شد حُوَّةً وهو أَحْوَى سياه چشم
٧ سياه بام شده حَيِيَ زنده شد ٦ ضد مات حَيَاةً ومَحْيًا وهو حَيٌّ زنده وهم أَحْيَاءُ ح
وحَيِيَ شرم داشت ٦ استحيى حَيَاءً وهو حَيِيٌّ شرمكين د دَوِيَ بيمار شد ٦ با علت شد دَوًى
وهو دَوٍ بيمار ٦ مريض ودَوًى م ر رَوِيَ مِنَ المَاءِ سيراب شد ٦ ضد عطش رِيًّا وهو رَيَّانُ سيراب وهم رِوَاءٌ
ح وهي رَيَّا زن سيراب ض ضَوِيَ لاغر شد ضَوًى وهو ضَوٍ لاغر وضَاوٍ م وضَاوِيٌّ م ط طَوِيَ
گرسنه شد ٦ ضمر كشحه ، جاع طَوًى وهو طَاوٍ گرسنه ع عَيِيَ الرَّجُلُ عَنِ الكَلَامِ مرد بماند
از سخن ٥ بماند مرد اندر سخن ٧ مرد از سخن گفتن عاجز شد وعَيِيَ الأَمْرَ عاجز شد از كار وعَيِيَ بِهِ
م وعَيِيَ عَنْهُ م عِيًّا وهو عَيٌّ عاجز ٥ از سخن بمانده وعَيِيٌّ م ق قَوِيَ قوى شد ٥ نيرو
مند شد قُوَّةً وهو قَوِيٌّ ف ه هَوِيَهُ دوست داشت اورا ٥ عشقه ، أحبه هَوًى
وهو هَوٍ دوست دارنده ٥ محب وهَاوٍ م

باب فَعَلَ يَفْعَلُ ٥ لَيْسَ في فَعَلَ يَفْعَلُ
مُضَاعَفٌ ولا مُعْتَلُّ العَيْنِ ، ا بَدَأَ بالأَمْرِ آغاز كرد بكار ٥ آغاز نهاد كار را

٦ ابتدأ وبدأ الأمرَ م يَبْدأ بَدْءاً بَرَأَ اللهُ البريّةَ بيافريد خداى خلق را ٦ خلق الله الخلق بَرْءاً وذرأهم
م ذرْءاً وهي الذُرّيّة فرزندان ٦ آفرينش ٧ نسل وفرزندان وهم الذراريُّ ح ٦ النجلُ والنسلُ والذرّيّة
بمعنى ويقال لولد الولد نَسْلٌ وذرّيّةٌ ايضا الذرّيّات والذراريّ ح تَنَأَ في البلد مقيم شد در شهر
تُنُوءاً وهم تُنّاءٌ مقيمان جَسَأَتْ يَدُهُ خشك شد دست او ٦ يبست يده من العمل وغلظت جُسُوءاً ٦ في
الديوان جَسَأَ الشيءُ اي غَلُظَ وخَشُنَ وفي الصحاح جسأت يده من العمل غلظت وخشنت خَبَأَ الشيءَ
پنهان كرد چيزرا خَبْئاً وهي الخبيئةُ پنهان كرده ٧ پنهان شونده والخبايا ح ٦ وخَبْءُ السماءِ المطرُ و
خَبْءُ الأرضِ النبات خَسَأَ الكلبَ براند سگ را ٦ طرده خَسْئاً وخَسَأَ بنفسه خود رفت ٥ خود دور
شد ٦ خود رانده شد ، ذهب بنفسه خُسُوءاً درأ الحدَّ بيفكند حدرا ٥ دور كرد حدرا ٦ أبعد دَرْءاً ودرأ
الكوكبُ بضوئه بتافت ستاره بروشنايش ٥ بدرخشيد ستاره بروشنائي وى دَرْءاً ودُرُوءاً وكوكبٌ دُرّيٌّ معا
ستارهٔ تابان ٥ ستارهٔ تابنده وروشن ٦ دُرّيٌّ بالحركات الثلاث هو الذى يدرأ الظلام بضوئه دَنَأَ ناكس
شد ٥ فرومايه شد ٦ صار قبيحا يَدْنَأُ دُنْءاً ودُنُوءً م دَنَاءةً وهو دَنِيءٌ ٥ ودَنيٌّ ايضا ناكس ٦ بي قدر،
بلا عزة رَبَأَ الربيئةُ القومَ في المَرْبَإ ديدباني كرد ديدبان مردمان را درجاى ديدبان رَبْئاً ٥ رُبُوءاً معا
رَدَأَهُ يارى داد اورا ٦ أعانه رِدْءاً وهو الرِدْءُ يارى ٥ يارى دهنده رَزَأْتُهُ مالَهُ كم كردم مال اورا ٥ بستدم
ازوى مال وى ٦ أخذتُ منه المالَ رُزْءاً ومَرْزَئةً ومنه الرُزْءُ مصيبت والرزيّةُ ٧ الرزيئةُ م والرزايا
ح رَقَأَ الدمُ والدمعُ باز ايستاد خون واشك ٦ بستاد خون واشك رُقُوءاً معا ٦ والرَقُوءُ ما يوضع على
الدم فيسكن سَبَأَ الخمرَ بخريد مى را ٦ إشترى سَبْئاً وسِباءً سَلَأَ السمنَ بپالود روغن را ٥
صافى كرد روغن را ٧ بپالود روغن كاو را سَلْئاً صَبَأَ من دينه بيرون شد از كيش وى ٦ خرج صَبْئاً ٦
ومنه الصابئون قيل الصابئون قومٌ يعبدون الملائكة ويصلّون نحو القبلة ويقرؤن الزبور قال مجاهد
هم قبيلة نحوَ الشام بين اليهود والمجوس لا دينَ لهم وقال الكلبي هم قومٌ بين اليهود والنصارى يحلقون
اوساطَ رؤسهم ويجبّون مذاكيرهم وكان مجاهد يراهم من اهل الكتاب لا يحلّ ذبائحهم ولا مناكحة
نسائهم طَرَأَ علينا ناگاه آمد برما طُرُوءاً فَثَأَ القِدْرَ بيارامانيد ديگ را فَثْئاً قَرَأَ الكتابَ
بخواند كتاب را ٥ بخوند كتاب را قِراءةً وقُرْآناً وهو قارِئٌ خواننده وهم قُرّاءٌ ح وقَرَأَةٌ ح
وقَرَأَ عليه السلامَ برسانيد بروى سلام را ٥ اي بلّغ إليه السلام ٦ بخواند بروى سلام ٧ سلام كرد

بروی قَنَأَ سخت سرخ شد ۶ اِحمرَّ شدیدا قُنُوءًا وأَحمَرُ قانِئٌ سخت سرخ كَفَأَ الإناءَ نگونسار كرد خنوررا
كَفْئًا كَلَأَهُ اللّٰهُ نگاه داشت اورا خدای ۶ حفظه كِلاءَةً نَتَأَ العَظمُ بیرون شد استخوان ۵ بلند
شد استخوان ۶ خرج ۷ بیرون آمد نُتُوءًا نَسَأَ اللّٰهُ فی أَجَلِهِ تاخیر كرد خدای در مرك او ونَسَأَ
الدَّیْنَ تاخیر كرد وام را نَسْئًا وهو النَّسَاءُ نسیه والنَّسِیءُ م والنَّسِیئَةُ م ونَسَأَ الدابَّةَ بالمِنْسَأَةِ
بزد استور را بعصا ۶ براند ستور را بعصا ، ضربها نَسْئًا نَشَأَ الغُلامُ ببالید كودك ۶ بزرك
شد ، شبّ نَشْئًا ونَشْأَةً ونَشَاءَةً وهو ناشِئٌ بالیده ۶ شابٌّ وهم نَشَأٌ ح اشُبّان وأَنْشَاءٌ
ح وأَنْشَاءٌ م ونَشَأَتِ السَّحابَةُ برآمد ابر ۵ بربالا بدید شد ابر ۶ ارتفعت نَشْئًا ونُشُوءًا نَكَأَ القَرحَةَ بخراشید
ریش را ۶ بخارید ریش را ۷ بكاوید ریش را نَكْئًا ب دَأَبَ فی العَمَلِ بپیوستگی كرد در كار ۶
همیشگی كرد در كار ، فعله دائما دَأْبًا ودُؤُوبًا ۷ دُؤُوبًا ذَهَبَ إلَیهِ برفت بسوی او ۵ برفت بروی و
ذَهَبَ عَلَیهِ كَذا ۲ مشكل شد بروی فلان چیزی ۶ اِشْتَبَهَ ذَهابًا وذُهُوبًا رَأَبَ الشَّیءَ فراهم آورد
چیزرا ۵ بساخت چیزرا ، وابست چیزرا ۱ ضمّ رَأْبًا رَعَبَهُ بترسانید اورا ۶ خوّفه رُعْبًا معا
سَحَبَ الشَّیءَ بكشید چیزرا ۶ بر زمین كشید چیزرا ، جرّ سَحْبًا شَعَبَ القَصْعَةَ بشكست وفراهم
كرد كاسه را ۶ بشكست كاسه را ودرست كرد ، كسرها وضمّ شَعْبًا وهو من الأَضْدادِ ۵ شَغَبَ جنك
وبانك كرد شَغْبًا معا نَهَبَ المالَ غارت كرد خواسته را نَهْبًا وهو النَّهْبُ غارت والنِّهابُ ح
والنُّهُوبُ ح والنُّهْبَةُ چیزی غارت كرده ۷ غارتی والنُّهَبُ ح ت بَغَتَهُ ناگاه آمد بروی
۵ ناگاه كرفتش بَغْتًا وبَغْتَةً بَهَتَهُ بهتان نهاد بروی ۵ سركشته كرد اورا بَهْتًا وبَهَتَ عَلَیهِم
۵ بهتان نهاد بروی بُهْتَانًا ۶ وقوله تعالی فَتَبْهَتُهُمْ تحیّرهم او تغلبهم سَحَتَهُ اللّٰهُ بالعَذابِ
بركند اورا خدای بعذاب ۵ نیست كرد اورا خدای بعذاب سَحْتًا نَعَتَهُ صفت كرد اورا ۷ وصف كرد اورا
نَعْتًا ث بَعَثَ إلَیهِ الشَّیءَ وبالشَّیءِ فرستاد سوی او چیزرا ۶ أَرْسَلَ بَعْثَةً معا وبَعَثَهُ علی
الأَمْرِ برانگیخت اورا بر كار ۶ رغّبه وبَعَثَهُ مِن مَرْقَدِهِ بیدار كرد اورا از خوابگاهش ۶ یقظه من
مَوضِعِ منامِهِ بَعْثًا بَحَثَ التُّرابَ بپاشید خاك را ۷ بپاشید یا بكاوید خاك را وبَحَثَ عَن
الأَمْرِ پرسید از كار ۵ بازجست از كار ۶ نیك پرسید از كار بَحْثًا ج ثَأَجَتِ الشَّاةُ
بانك كرد گوسفند ثُؤَاجًا لَجَّهُ بسوزانید اورا ۵ بسوزانید دل اورا ۷ سوخت اورا لَجًّا نَهَجَ الطَّرِیقَ

پیدا کرد راه را نَهْجًا ونَهَجَ بِنَفْسِهِ خود پیدا شد نُهُوجًا ح بَرَحَ لَهُ البَارِحُ صید از دست چپ
گذشت اورا ٥ واین فال بد است ٦ مَرَّ الصید من شماله ٧ بدید آمد اورا شکار بدست چپ بَرْحًا بَطَحَهُ عَلَی
وَجْهِهِ بیفکند اورا بر روی ٦ کَبَّهُ ، أَوْقَعَهُ بَطْحًا جَرَحَهُ ریش کرد اورا ٥ خَسْتَه کردش ٧ با ریش کردش
جَرْحًا وهو الجُرْحُ ریش والجِرَاحَةُ م وجَرَحَ الخَیْرَ والشَّرَّ کسب کرد نیکی وبدی را وجَرَحَتِ الجَوَارِحُ
الصَّیْدَ بگرفتند مرغان شکاری شکار را ٦ صادت الجوارح الصَّیْدَ وجَرَحَ القَاضِی الشَّاهِدَ باز داشت قاضی
گواه را ٦ منعه جَرْحًا جَمَحَ الفَرَسُ گردن کشی کرد اسب ٥ سرکشی کرد اسب ، لا یُطِیعُ لِصَاحِبِهِ جِمَاحًا و
جُمُوحًا وهو جَمُوحٌ گردن کش ٥ سرکش ذَبَحَ الشَّاةَ گلو برید گوسفند را ٦ بکشت گوسفند را ذَبْحًا
وهو الذِّبْحُ کشتنی ٧ قربان وهی الذَّبِیحَةُ بسمل کرده ٦ مذبوح والذَّبَائِحُ ج رَشَحَ الجَبِینُ خوی
گرفت پیشانی ٦ عرق گرفت پیشانی ، عَرِقَ رَشْحًا رَضَحَ الجَوْزَةَ بشکست گوز را ٦ کسره ورَضَخَهَا م رَضْحًا و
رَضْخًا رَمَحَتِ الدَّابَّةُ لگد زد ستور ٦ رکضت بالرِّجْلِ رَمْحًا سَبَحَ فی المَاءِ شنا وکرد در آب ٥ سباحت
کرد سَبْحًا وسِبَاحَةً ٦ ومعنی سَبْحًا طویلًا تصرُّفًا وتقلُّبًا فی مُهِمَّاتِکَ سَرَحَ الإِبِلَ فی المَرْعَی رها کرد
اشتران را در چراگاه ٥ بچراگاه گذاشت اشتران را سَرْحًا وسَرَحَتْ بِنَفْسِهَا خود رفتند بچراگاه ٧ خود
رها شدند سُرُوحًا وهو السَّرْحُ اشتران بچراگاه گذاشته ٦ إِبِلٌ مُرْسَلَةٌ ٧ سَطَحَ الدَّارَ هموار کرد خانه را
٦ خانه را راست کرد ، نظمها ٧ بگسترانید خانه را سَطْحًا سَفَحَ الماءَ بریخت آب را ٦ صبّ سَفْحًا وسَفَحَ بنفسه
خود ریخته شد سُفُوحًا وسَفَحَانًا سَلَحَ الطَّائِرُ ریخ کرد ٦ غایط کرد مرغ ٧ ریخ زد سَلْحًا وهو السُّلَاحُ
ریخ ٦ نجاسة الطیر سَمَحَ بالمالِ جوانمردی کرد بمال ٦ سَخَا یَسْمَحُ وسَمُحَ م یَسْمُحُ سَمَاحَةً وسُمُوحَةً و
هو سَمْحٌ جوانمرد ٧ بخشش دهنده وهم سُمَحَاءُ ج سَنَحَ لَهُ أَمْرٌ پیش آمد اورا کاری وسَنَحَ
لَهُ السَّانِحُ صید از دست راست گذشت اورا ٥ بدید آمد اورا صید از سوی راست ٦ مَرَّ الصَّیْدُ
من یمینه سُنُوحًا شَرَحَ الکِتَابَ شرح کرد کتاب را ٦ نبشت نامه را وشَرَحَ اللهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ
بگشاد خدای دل اورا سوی مسلمانی وشَرَحَ القَصَّابُ اللَّحْمَ شرحه کرد قصاب گوشت را ٦
بسطه شَرْحًا وهی الشَّرِیحَةُ شرحه ٧ گوشت شرحه کرده صَبَحَهُ الصَّبُوحَ شراب بامدادی داد بوی
٦ أَعْطَاهُ شرابَ الصباح صَبْحًا صَدَحَ الدِّیکُ بانگ کرد خروه ٧ بانگ کرد خروس صَدْحًا صَفَحَ عَنْهُ
عفو کرد ازوی صَفْحًا ضَبَحَتِ الخَیْلُ دم زدند اسبان ٦ دم زدند اسبان در دویدن ، أَخْرَجَتْ

النفسَ فی العَدْوِ ضَبْحًا طَرَحَهُ بیفکند اورا وطَرَحَ بهٖ م طَرْحًا وطَمَحَ بِبَصَرِهٖ إلی الشیءِ بنکریست
بچشم خود سوی چیز ٥ برداشته شد بینائی او بچیزی، بلند نکریست بچیزی ٦ بنکریست بچیز طَمْحًا وهو
طَامِحُ الطَّرْفِ نکرنده ٥ برداشته چشم ٧ پیوسته نکرنده وطَمَحَ بِهٖ الفَرَسُ ببرد اورا اسب ٥ اسبش ببرد
طِمَاحًا فتَحَ البَابَ بکشاد دررا وفَتَحَ علی الإمَامِ حرف داد امام را ٧ بکشاد خواندن برامام فَتْحًا فَسَحَ
له فی المَجْلِسِ فراخی کرد اورا در نشیمن ٦ فراخی کرد اورا در انجمن فَسْحًا وفَسُحَ المَكَانُ فراخ شد جای
فُسْحَةً وفَسَاحَةً وهو فَسِيحٌ فراخ فَضَحَهُ رسوا کرد ش ٧ رسوای کردش فَضْحًا وفَضِيحَةً قَبَحَ اللّٰهُ
الكَافِرَ براند خدای کافررا از رحمتش ٥ از نیکی دور کرد خدای کافررا ٦ طرده من الرحمة لی أبعده
قَبْحًا وهو من المَقْبُوحِينَ از راندکان از رحمت خدای ٥ از کریختکان ٦ من المَلْعُونِينَ قَدَحَ النَّارَ
آتش زد ٥ بیفکند آتش را از آتش زنه قَدْحًا وقَدَحَ فِيهِ طعنه زد دروی ٦ عیّره وأنِفَ واستنکف
قَدْحًا كَبَحَ الفَرَسَ بِاللِّجَامِ بکشید اسب را بلکام كَبْحًا كَدَحَ کار کرد ٥ جهد کرد ورنج دید ٦ کسب
العَمَلَ كَدْحًا كَشَحَ نا بدید آورد خشم او كَشْحًا ٦ والكَاشِحُ العدوّ الذی اذا فرّ ولّاه كَشْحَهُ او طوی
كَشْحَهُ علی العداوة كَلَحَ وَجْهُهُ ترش شد روی وی ٦ عبس كُلُوحًا ٥ وكَلَحًا لَفَحَهُ الحَرُّ بسوزانید اورا
کرما لَفْحًا لَمَحَهُ نکریست. بوی ولَمَحَ إلَيْهِ م لَمْحًا مَتَحَ المَاءَ من البِئْرِ بکشاد آبرا از چاه ٦ نزع مَتْحًا
مَدَحَهُ بستود اورا مَدْحًا وهی المِدْحَةُ ستودن ٧ ستایش والمَدِيحُ والمَدِيحَةُ م والمَدَائِحُ ج
٦ والمَدَحُ م مَزَحَ مزاح کرد ٦ سخر مَزْحًا ومِزَاحًا ومُزَاحَةً مَسَحَ بِرَأسِهِ مسح کرد سرش را ٦ امسّه
بالید مَسْحًا ومَسَحَ الأرْضَ بپیمود زمین را ٦ مساحت کرد زمین را مِسَاحَةً نَزَحَ بکشید آبرا نَزْحًا
ونَزَحَ دور شد نُزُوحًا نَصَحَهُ نصیحت کرد اورا ونَصَحَ لَهُ م نُصْحًا ونُصُوحًا ونَصَاحَةً ونَصَاحِيَةً
وهی النَّصِيحَةُ پند وتَوْبَةٌ نَصُوحٌ توبهٔ راست ٥ توبهٔ خالص ونَصَحَ الثَّوْبَ بدوخت جامه را
نَصْحًا ونِصَاحًا وهو المِنْصَحُ سوزن ٦ إبْرَة والنِّصَاحُ رشته ٦ غزل ٦ ومنه رَجُلٌ نَاصِحُ الجَيْبِ
تَقِیُّ القلب نَضَحَ عَنْهُ دفع کرد ازوی ٧ باز داشت ازوی نَضْحًا نَفَحَ المِسْكُ بوی داد مشک نَفْحًا ح
رَسَخَ فی العِلْمِ استوار شد در دانش ٥ ثابت شد در علم ٦ قَوِیَ رُسُوخًا ٦ رَسَخَ الشَّیءُ ثبت فی
مکانه ومنه رَسَخَ العِلْمُ فی قَلْبِهِ وفُلانٌ رَاسِخٌ فی العلم سَلَخَ الشَّاةَ پوست باز کرد از کوسفند ٥
پوست کند کوسپند را وهی المَسْلُوخَةُ پوست باز کرده کوسفند ٥ پوست کنده، الشاة بلا رأس ولا

قوائم وسلخ الشهر بپایان رسید ماه را ۷ گذرانید ماه را ۵ سلخ الشهر بآخر رسید ماه سلخًا شدخ
بخراشید سرش را ۷ سرش را بکوفت شدخًا ۵ الشدخ سر شکستن فراخ شدن سپیدی روی اسب شمخ
الجبل بلند شد کوه ۶ علی وشمخ بأنفه تکبر کرد شمخًا فسخ البیع باز افگند بیع را ۶ باطل کرد بیع را ۶
أبطل، فرق نسخًا نطخه بیالود اورا ۵ بمالید اورا نطخًا مسخه الله قردًا کپی گردانید اورا خدای
۵ بوزینه گردانیدش خدای مسخًا نسخ الکتاب بنبشت کتاب را نسخًا وهی النسخة ف والنسخ ح ۱ ونسخ
الله الآیة بالأخری ازال حکمها نضخ الماء آب از چشمه بیرون آمد برشخ ۷ بسیار شد آب نضخًا ک
جحده حقه منکر شد حقش را ۵ انکار کرد حق ویرا ۶ انکره ، رده جحده بحقه م جحدًا وجحودًا جهده
برنجانید اورا ۶ آذاه ، أتعبه جهدًا مهد الفراش بگسترانید بستر را ۵ نرم کرد بستر را ۶ بسط مهدًا ذ
شحذ النصل تیز کرد پیکان را ۶ حدده ۷ روشن کرد پیکان را شحذًا ل ۶ بحر الناقة ای شق
أذنها بحرًا ومنه البحیرة الناقة المشقوقة أذنها بهره غالب شد بروی بهرًا ثأرت القتیل کینه
کشیدم از کشته ۶ ای قتلت القاتل لأجل المقتول ۷ قصاص کردم کشنده اورا وثأرت به قاتله م
ثأرًا وفلان ثأری فلان کشندهٔ خویش منست ۷ فلان ثار منست جأر العجل بانگ کرد گوساله وجأرت
إلی الله زاری کردم بخدای ۵ ای رفعت صوتی مع استغاثة وتضرع ۶ تضرعت جؤارًا جهر بالقراءة
آواز برداشت بخواندن ۷ آشکار کرد بخواندن جهرًا دحره براند اورا ۵ دور کرد اورا ۶ طرده دحرًا و
دحورًا دخر خوار شد ۶ ذل دخرًا ودخورًا ذخر الشیء پنهان کرد چیز را ۶ جعله خفیة ذخرًا و
وهو الذخر چیز پنهان کرده والذخیرة م ذعره بترسانید اورا ۶ خوفه ذعرًا معا وامرأة ذعورة
زن ترسان ۶ التی تخاف من الریبة زخر البحر بسیار آب شد دریا ۶ پر شد دریا ۷ موج زد دریا زخرًا و
زخیرًا زهر السراج روشن شد چراغ ۱ روشن تافت چراغ زهورًا سأر سؤر فی الإناء باقی ماند آب
در خنور ۶ باقی آب پس خوردن ماند در خنور سؤورًا وجاء فلان وسائر الناس کلهم یجیئوا بیامد
فلان ودیگر مردمان نیامدند سحر عینه جادوی کرد چشمش را ۶ أغلق سحرًا سعر النار بفروخت آتش
را ۵ برفروخت آتش را سعرًا شغر الکلب پای برداشت سگ برای کمیز کردن ۵ پای برداشت سگ در وقت
بول کردن شغرًا شهره بکذا مشهور کرد اورا بفلان چیزی شهرةً وشهر علیه السکین بکشید بروی
کارد را ۶ سل شهرًا صهر الشحم بگداخت پیه را ۶ أذابه صهرًا ظهر السطح بربام شد ۶ رکب، صعد ظهرًا

وظهر على العدو دست یافت بر دشمن ۶ غلب وظهر الامر پیدا شد کار ظهورا عهر زنا کرد عهرا وهو
العاهر زنا کننده فخرت بکذا على فلان بعلازلدم بفلان چیزی بر فلان فخرا ومفخرا وثوب فاخر
جامهٔ خوب ۶ جامهٔ نیکو ، جید وهی المفخرة چیزی که فخر آوردند بدان ۷ آنچ بدو نازیدند والمفاخر
ح وانا فخور به من نازنده ام بوی فغر فاه باز کرد دهن وی ۶ بگشاد دهان اورا ، فتحه فغرا وفغر
بنفسه خود باز شد ۶ خود کشاده شد فغورا قهره غالب شد بروی قهرا ۶ القهر الغلبة والقاهر الغالب
وقهر غلب وقهر اللحم طبخ حتی یسیل ماؤه مخرت السفینة الماء ببرید کشتی آبرا ۵ بشکافت کشتی
آبرا ۶ شقت مخرا ومخورا مهرها کابین داد زنرا ۶ اعطاها مهرها مهرا وهو المهر کابین والمهور
ح ومهر بالعمل استاد شد بکار بمهارة معا وهو ماهر استاد بکار نحر الناقة بسمل کرد اشتر ماده
را ۵ بکشت اشتر ماده را ۶ ذبح ونحر بالصلاة دست راست بر دست چپ نهاد در نماز ۶ وضع
الیمین على الشمال فی الصلوة نحرا نهر السائل بانگ کرد بر درویش ۵ ایذا کرد بروی نهرا س بخسه
حظه کم کرد بهرهٔ اورا بخسا رأس القوم مهتر شد بر مردمان ۷ سروری کرد مردمان را ورؤس الرجل
م ریاسة وهو رأس مهتر ورئیس م رغسه الله ای اعطاه الله مالا کثیرا وبارک له فیه او رغسهم
الله ای کثرهم وانماهم ش نعشه الله برداشت اورا خدای ۶ رفعه نعشا نهسته الحیة بگزید اورا
مار ۶ عضته ونهشته م نهسا ونهشا ص شخص الیه برفت سوی وی ۶ ذهب الیه شخوصا
۶ وفی التنزیل تشخص فیه الابصار ای ابصارهم لا تقر فی اماکنها من هول ما تری ض دحضت
حجته باطل شد حجت وی دحضا نهض برخاست ۶ قام نهوضا ونهضا ونهضة ط شحط
المنزل دور شد خانه ۶ بعد شحطا وشحوطا ضغطه بیفشاردش ۶ عصره وضیق علیه ضغطا ظ
جحظت عینه بیرون شد چشم وی ۵ بیرون آمد چشم وی ۶ خرجت جحوظا وهو جاحظ چشم بیرون
شده لحظه بنگریست بوی لحظا ع بخع نفسه خویشتن را بکشت ۶ قتل نفسه بخعا ۶ و
بخع بالحق ای خضع له واقر به بخوعا وبخاعة بضع المرأة جماع کرد زنرا بضعا معا ۷ و
بضعه بریدش ، شکافت اورا بضعا ۷ وبضع اللحم برید گوشت را وهو بضعة پارهٔ گوشت تسع
القوم نهم شد مردمان را ونه یک ستد از ایشان ۶ صار تاسعهم او اخذ تسع اموالهم تسعا جدع
انفه ببرید بینی وی را ۶ قطعه جدعا وهو اجدع بریده بینی جمعه گرد کرد اورا جمعا وهو الجمع

كردكره ٥ بسيار ٦ جماعة والجموع ح خدعه بفريفت اورا خدعا معا وخدعة معا وهى الخديعة
آنچ بدان فريبند ٧ فريفته خضع له فروتنى كرد اورا ٦ انقاد له ، أطاعه خضوعا خشع لله فروتنى
كرد خدايرا ٦ ذل له وتطامن خشوعا وأرض خاشعة متطامنة ومعنى وخشعت الأصوات خفتت
من شدة الفزع ومعنى وكانوا لنا خاشعين متواضعين ذللا لأمر الله تعالى وقيل الخشوع الخوف
الدائم فى القلب خلع عليه الثوب پوشانيد بروى جامه را ٦ پوشيد بروى جامه را ، ألبسه وهى الخلعة
ف وخلع عنه ثوبه بركند ازوى جامه را ٦ باز كرد جامه اورا ، أبعد ٧ بيرون ازوى جامه كشيد وخلع العذار
رها كرد افساررا ٥ دور كرد افساررا وخلع امرأته زن خود را بكاوين فروخت ٧ خلع داد زن خويش را ،
خريد وفروخت كرد زنش را خلعا معا وهو الخلع ف دفع عنه ازوى باز كرد ودفع إليه المال بداد
بوى مال را دفعا ٥ الدفع فرادادن وباز داشتن وسپوختن دلع لسانه بيرون كرد زبانش را ٦ أخرج
دلعا دمعت العين اشك فروباريد چشم ٥ اشك فروريخت چشم دمعا ودموعا ذرع الثوب بگز كرد جامه
را ٦ قدره بالذراع ذرعا ربع القوم چهارم شد مردمان را وچهار يك بستد از قوم ربعا رتعت الدابة
فى المرتع بچريد ستور در چراگاه رتعا ردعه عنه باز داشت اورا ازوى وردع أنفه بالزعفران
بماليد بينى او بزعفران ٦ آلود بينى يش بزعفران ردعا رفعه عن الأرض برداشت اورا از زمين رفعا رقع
الثوب پاره دوخت بر جامه ٦ رفو كرد جامه را رقعا وهى الرقعة پاره رکوى ٥ پاره رکو ركع لله ركوع كرد
خدايرا ركوعا ٦ وهى الركعة ف ٦ وركع الشيخ انحنى من الكبر زرع فى الأرض تخم كاشت در زمين
٥ كشت كرد در زمين زرعا وزراعة وزرع الله الصبى للخير بپرورد خداى كودك را از براى خير
٦ ربى ٦ وزرع الله الحرث اى أنبته وأنماه زرعا سبع القوم هفتم شد مردمان را وهفت يك بستد از مردمان
٦ صار سابعهم او أخذ سبع أموالهم سبعا سجع الرجل والحمام سجع گفت مرد وكبوتر بانك كرد سجعا
ورجل سجاع مرد سجع گوينده وسجاعة م سطع الغبار والضوء برخاست گرد وروشنائى برآمد كرد وروشنائى
سطعا وسطوعا سفع بالناصية بگرفت موى پيشانى ٧ وسفع الحر وجهه بسوزانيد گرما رويش را سفعا
سقع الديك بانك كرد خروس ٥ بانك كرد خروه وصقع م سقيعا وصقيعا ٦ وما أدرى أين سقع و
سكع وتسكع اى اين ذهب شرع فى الماء فى الأمر در شد در آب ودر كار ٦ در رفت آب ودر كار ،
دخل ٧ در آمد در آب ودر كار آغاز كرد شروعا وهى الشريعة آبگاه ٦ مشربة والمشرعة م وشرع الله

لِعِبَادِهِ الإِسْلَامَ پیدا کرد خدای مُسْلَمانی را از جهت بندگان خود ٦ أَظْهَرَ وفتح وهو الشَّرْعُ راه دین ٦ طریق
الاسلام والشِّرْعَةُ م والشَّرِيعَةُ م وشَرَعَ البَابُ إِلَى الطَّرِيقِ ٦ شَرَعَ البَابُ إِلَى الخ ٧ شَرَعَ البَابُ إِلَى الخ
پیدا شد در سوی راه ٦ پیدا کرد در را سوی راه شُرُوعًا ٥ قال استاد رشید الدین أَمْلَى عَلَيَّ الامام برهان
الدین المطرزی شَرَعَ البابُ الی الطریق وأَشْرَعَه عن شَرَعَ بابًا الی الطریق بمعنی هکذا ودُورٌ شُرَّعٌ
إذا كانت ابوابها شارعة فی طریقٍ شارعٍ وقال ابن دُرَيْد دورٌ شَوارِعُ علی نَهْجٍ واحدٍ ٦ وحیتانٌ شُرَّعٌ
رافعةٌ رُؤُسَها ظاهرةٌ وشَرَعَ الطریقُ تبیَّن وشَرَعْتُه أنا وشَرَعَ اللهُ الدینَ أظهرَ ٧ شَسَعَ المنزلُ دور
شد خانه ٦ بعُدَ شُسُوعًا شَفَعَ له إلى الأمير شفاعت کرد اورا بسوی امیر شَفاعةً وهو الشَّفِيعُ شفاعت کننده
والشُّفَعاءُ ج وشَفَعَ الشَّيْءَ بالشَّيْءِ جفت نهاد چیزرا بچیز ٦ وضعَ الشيءَ علی الشيءِ شَفْعًا صَدَعَ الشَّيْءَ
چیزرا
بشکافت ٦ شقّه ، وفی التنزیل الارضِ ذاتِ الصَّدْعِ ای النبات وصَدَعَ بأمرِ الله آشکارا کرد فرمان خدایرا
٥ بجلی آورد فرمان خدایرا ٦ أظهر وفتح صَدْعًا صَرَعَهُ بروی افکند اورا ٦ أکبّه صَرْعًا صَفَعَهُ سیلی زد
اورا صَفْعًا وهو الصَّفْعانُ سیلی خواره ٧ سیلی خور ٦ صَفَعَهُ علی رأسِهِ ضربه شدیدًا ٦ وصَقَعَتْهُ الصاقِعةُ
ای صعقتْه الصاعقةُ صَنَعَ کار کرد ٥ بکرد صناعت صُنْعًا وصَنِيعًا وهی الصَّنِيعةُ کار ٧ کردار نیک و
الصِّناعةُ م وهو صَنِيعُ فلانٍ پروردهٔ فلان وصَنِيعتُه م وهی صَنْعةُ الفَرَسِ پروردن اسب ٦ حُسْن
القیام علیه ورجلٌ صَنَعٌ مردی استاد ٧ مرد دستکار وامرأةٌ صَناعٌ زن استاد ٥ زن دست کار
ضَجَعَ بخفت ٦ نام ضَجْعًا وضُجُوعًا طَبَعَ اللهُ علی قلبِ الکافرِ مهر نهاد خدای بر دل کافر وطَبَعَ الرجلُ علی
الشيءِ بالطّابَعِ مُهر نهاد مرد بر چیز بمُهر ٦ ضرب وطَبَعَ الدراهمَ میخ زد درم را ٥ درم زد ٦ میخ
نهاد درم را طَبْعًا فَجَعَهُ دردمند کرد اورا ٥ بدرد آورد اورا ٦ دردگین کرد اورا ، أمرضه فَجْعًا و
فَجِيعةً قَبَعَ القُنْفُذُ سر اندر کشید خار پشت ٥ باهم آمد خار پشت وقَبَعَ الذَّکَرُ فراهم آمد ذکر
٥ ذکر مرد سر اندر کشید ٦ اجتمع ، انضمّ قُبُوعًا قَرَعَهُ بکوفت اورا قَرْعًا قَصَعَ القَمْلةَ بکشت شپش را قَصْعًا
قَطَعَ الشَّيْءَ ببرید چیزرا قَطْعًا وهی القِطْعةُ پاره ٧ پاره بُریده وقَطَعَ أخاه ببریدگی کرد از برادر او
٥ بریده کرد با برادرش ٦ هجره ٧ ببرید از برادرش قَطِيعةً وقَطَعَه الثوبُ تمام شد اورا جامه ٥ تمام بود برو
جامه ٦ تمّ له الثوبُ ٧ رسیدش جامه وهذا الثوبُ لا یقطعنی این جامه تمام نمی آید مرا ٥ این جامه تمام نباشد
مرا ٦ الا یتمّ لی قَلَعَهُ برکند اورا ٥ از بن برکند اورا ٦ رفعه قَلْعًا وهو مجلسُ قُلْعةٍ جای بی قرار ٥ جای

برخاستنی قَمَعَهُ باز داشت اورا ۶ مَنَعهٗ ۷ باز داشت اورا بقهر قَمْعًا ۵ القِمَعُ خوار وشکسته کردن قَنَعَ السَّائِلُ سؤال
کرد درویش ۶ بخوست ، سائل قُنُوعًا كَرَعَ فی الماءِ بروی افتاد در آب خوردن ۵ بروی درافتاد در آب
تا بخوردن ، آب خورد بدهان بی آنك بدست گیرد آب كروعًا كَسَعَ الدُّوَّامَةَ بالمِكْسَعِ بزد كردنای را بتازیانه
۵ بزد یا بكردانید كوی را بتازیانه ۶ ضَرَبَها حتی تدوّر كَسْعًا لَذَعَهُ بسوزانید اورا ۶ أَحْرَقَه ۷ بسوخت
اورا لَذْعًا لَسَعَتْهُ العَقْرَبُ بكزید اورا كژدم ۶ عَضَّتْه لَسْعًا لَمَعَ بدرخشید ۶ بتافت روشنائی ، برق لَمْعًا
ولَمَعانًا مَنَعَهُ الأَمْرَ باز داشت اورا از كار ومَنَعَهُ من الأَمْرِ م مَنْعًا نَجَعَ فیه الوَعْظُ كار كرد دروی پند ۶ و
نَجَعُوا ای طلبوا المَرْعَى نُجُوعًا نَفَعَهُ بكذا سود كردش بفلان چیزی ۶ برخوردارى داد اورا بفلان چیز نَفْعًا
ومَنْفَعَةً هَجَعَ بخفت بشب ۶ نام لیلاً هُجُوعًا غ دَمَغَ اللّٰهُ الباطِلَ نیست كرد خدای باطل را دَمْغًا لَدَغَتْهُ
العَقْرَبُ بكزیدش كژدم ۶ عَضَّتْه لَدْغًا نَبَغَ الصَّبِیُّ جلد برآمد كودك ۶ زیرك شد ، صار عاقلاً فی العلم ۷ جلد شد
كودك نَبْغًا وهو نابِغَةٌ جلد وزیرك ۶ عاقل ف زَحَفَ الجَیْشُ إلى الجَیْشِ رفت سپاه با سوی سپاه ۶
رَجَعَ العَسْكَرُ إلى العسكر ۷ انبوه رفت لشكر بسوی لشكر زَحْفًا وهو الزَّحْفُ لشكر انبوه ۶ سپاه بزرك ، عَسْكَرٌ كَثِیرٌ
والزُّحُوفُ ح شَعَفَها عاشق كرد زن را ۶ عاشق شد زن را ، عَشِقَها وشَغَفَها م شَعْفًا وشَغْفًا ق زَهَقَ
الباطِلُ نیست شد باطل ۶ هلاك شد باطل زُهُوقًا مَحَقَ اللّٰهُ الرِّبَا او ۷ الرِّبٰوا بركت برد خدای از ربا ۶ بی
بركت كرد خدای ربوا را ۷ بركت برداشت خدای از ربا مَحْقًا ل جَعَلَ الشَّیْءَ بكرد چیز را ۵ بساخت چیز را
جَعْلًا ومَجْعَلًا وجَعَلَ یَفْعَلُ كذا آغاز كرد بكردن فلان چیزی ۵ فلان كار كردن گرفت رَحَلَ كوچ كرد الرَّحِلُ
رَحِیلًا ورِحْلَةً وتَرْحالًا ورَحَلَ النَّاقَةَ پالان نهاد بر اشتر ماده رَحْلًا سَأَلَهُ مالًا خواست از وی مالی وسَأَلَ مِنْهُ
م وسَأَلَ إِلَیْهِ م وهو السُّؤْلُ ۵ السُّولُ حاجت ۶ مَسْئُول ۷ خاستن وسَأَلَهُ عن شَیْءٍ بپرسید اورا از چیزی
وسَأَلَهُ بشَیْءٍ م وهی المَسْأَلَةُ ف ۵ پرسیدن ۶ پرسش والمَسائِلُ ح سَعَلَ بسلفید ۶ تنحنح سَعْلًا
وهو السُّعالُ سُلفه شَغَلَهُ عن كذا مشغول كرد اورا از چیزی ۶ أَشْغَلَه شُغْلًا معا وشُغُلًا معا فَعَلَ الأَمْرَ
بكرد كار را فَعْلًا وهو الفِعْلُ كردار ۵ كار والفَعَالُ م نَحَلَهُ عطا داد اورا ۷ عوض داد اورا ونَحَلَ لَهُ م نِحْلَةً
وهو النُّحْلُ عطا ۶ بخششها ۷ والنَّحْلُ عطا م زَحَمَهُ زحمتش داد زَحْمًا وزَحْمَةً لَأَمَهُ باهم آورد
۵ بدوختش ۶ فراهم كرد اورا ، ضَمَّ ۷ بهم آوردش اورا لَأْمًا ن رَهَنَهُ شَیْئًا گرو نهاد اورا چیز را ۶
ترك عنده شیئًا ۷ گروگان نهاد اورا چیز را رَهْنًا وهو الرَّهْنُ گرو والرُّهُونُ ح والرِّهانُ ح والرُّهُنُ ح والرَّهِینَةُ

م والرَّقَائِنُ ح شَحَنَ السَّفِينَةَ پُر كرد كشتى را ٦ أَملاً شَحْنًا طَحَنَ البُرَّ آرد كرد كندم را طَحْنًا وهو
الطِّحْنُ آرد ٦ دقيق والطَّحِينُ م ظَعَنَ كوچ كرد ٦ سارَ ، رَحَلَ ٧ ازجاى بجاى شد ظَعْنًا معًا وهى
الظَّعِينَةُ كجابه ٥ الهودج ويُستعار للمرأة ٦ الظعينة الدابّة فى الأصل ثم يستعار للهودج ثم الظعينة
المرأة وهو من باب الاستعارة فامّا الظعائن فالهوادج كان فيها نِسَاءٌ اولم تكن ٧ ستور ازجاى بجاى برند
والظَّعَائِنُ ح والظُّعُنُ ٥ الظُّعْنُ ح ١م والأَظْعَانُ ح لَحَنَ فى القِرَاءَةِ خطا كرد در خواندن لَحْنًا معا
ورَجُلٌ لَحَّانٌ مرد خطا كننده ٥ مرد پيوسته لحن كننده ولَحَّانَةٌ م ولَحَنَ فى الغِنَاءِ شِكن كرد درسرود
٧ آواز كشيد درسرود وهى الألحَانُ شِكَنها ٧ آوازها والُّحُونُ ح لَعَنَهُ نفرين كرد بروى ٦ لعنت كرد اورا ،
طَرَدَهُ ٧ براند اورا لَعْنًا وهى اللَّعْنَةُ ف ٥ نفرين وهو اللَّعِينُ لعنت كرده ٦ المطرود ٧ رانده از رحمت ه
بَدَهَهُ بِأَمْرٍ ناگاه آمد بروى كارى ٥ ناگاه آورد ش بكارى ٦ استقبله بَدْهًا وبَدِيهًا وبَدِيهَةً نَقَهَ مِنَ المَرَضِ بهتر شد
از بيمارى ٦ صحّ نُقُوهًا وهو نَاقِهٌ بهتر **المُعتلّ الفاء بالواو** ؛ ١ وَجَأَهُ بخست اورا
٥ بكارد زد اورا ٦ وخزه ، غرزه وَجْئًا ٥ وَجَأَ الفحلَ ركهاء خايه كشن كرفت وِجَاءً ب وَهَبَ لَهُ
مَالًا بخشيد اورا مالى ٦ اعطاه مالًا ٧ بخشيد اورا خوسته هِبَةً ومَوْهِبَةً ر لَا يَذَرُهُ رها نمى كندش
ع ولا يَدَعُهُ م وَضَعَهُ نهاد اورا ٦ تركه وَضْعًا وهو المَوْضِعُ جاى نهادن ، مكان وَقَعَ فِيهِ
طعنه كردش ٥ بد كفت دروى ٦ اغتابه ٧ طعن زد درو وَقِيعَةً ووَقَعَ الشئُ على الشئِ والطَّائِرُ على
الشجرةِ بيفتاد چيز برچيز ومرغ در درخت افتاد اى نشست وُقُوعًا وهو مَوْقِعُهُ جايگاه افتادن
ومَوْقِعَتُهُ م وهى الوَاقِعَةُ رستخيز ٥ روز قيامت **المُعتلّ اللام** ؛ ١ رَآهُ بديد اورا يَرَاهُ
رَأْيًا ورُؤْيَةً ومَرْأًى ورَأَى إِلَيْهِ بنكريست بوى ٦ انكريست بوى ، نظر إليه وهو الرِّئْىُ كونه روى
وسيما ٦ نشان ، الحال الحسنة ٦ ويقال رَأَى فى المَنَامِ وهى الرُّؤْيَا ورَأَى فى الفِقْهِ رَأْيًا حَسَنًا و
الجمع أَرْآءٌ وآرَاءٌ على القلب ومعنى رَأْى العينِ رُؤْيَةً ظَاهِرَةً مَكْشُوفَةً نَأَى عَنْهُ دور شد ازوى ٦ بعد
ونَآهُ م يَنْآهُ نَأْيًا ب أَبَى عَلَيْهِ الأَمْرَ فرمان بردارى نكرد كاررا إِبَاءً وإِبَاءَةً وهو آبٍ نافرمان بردار
وأَبِىٌّ م وأُبَيَّاءُ ع رَعَاهُ اللهُ نگاه داشت اورا خداى ٦ حفظه ورَعَى الرَّجُلُ حَقَّ صَاحِبِهِ نكاه داشت مرد حق
يارش را رِعَايَةً ورَعَى الرَّاعِى الغَنَمَ بچرانيد شبان كوسپندان را ٧ بچراگاه آورد شبان كوسفندان را رَعْيًا ورِعْيَةً
معا ورَعَتْ بنفسها خود چريدند ٥ خود بچراگاه رفتند ٧ بچراگاه شدند رَعْيًا وهو المَرْعَى چراگاه ٥ چرازار والمَرَاعِى

م سَعَى شتافت در رفتن ٧ سعی کرد ، بکوشید سَعْيًا وهي المَسْعَاةُ سعی نیك ٦ أكْرَمُ ، سَعْيٌ جَيِّدٌ والمَسَاعِي ج وسَعَى بِهِ
إلى العَدُوِّ غمز کرد اورا سوی دشمن ٥ نمامی کرد ٦ نَمَّ سِعَايَةً نَعَى المَيِّتَ إلى القَوْمِ خبر مرده آورد سوی مردمان
٦ أَوْصَلَ خبر المَيِّتِ ، أجاء خبر الميت نَعْيًا ونَعِيًّا ونُعْيَانًا وهو نَاعٍ آرندهٔ خبر مرك ٦ خبر دهنده ونُعَاةٌ م غ
طَغَى الكَافِرُ از حد كذشت كافر ٦ لا يطيع ، لا ينقاد طُغْيَانًا وطُغْوَى وطَغَى المَاءُ افزون شد آب ٥ زيادت
شد آب ٦ كثر الماء ٧ غلبه كرد آب طُغِيًّا وطُغْيَانًا ه نَهَاهُ عَنِ الأَمْرِ باز داشت اورا از كار ٦ منعه نَهْيًا

باب ــــــــ فَعِلَ يَفْعِلُ ، المُعْتَلّ الفَاءِ بالوَاوِ ،

ث وَرِثَ أَبَاهُ مَالًا ميراث يافت از پدرش مال را وورِثَ مِنْهُ م وورِثَ عَنْهُ م وِرَاثَةً وهو وَارِثٌ ميراث دار ٥
ميراث برنده ٦ ميراث خوار ٧ ميراث خوار وهم وُرَّاثٌ ج ووَرَثَةٌ ج وهو الإِرْثُ ميراث والتُّرَاثُ م والمِيرَاثُ
م ع وَرِعَ عَنِ الذَّنْبِ پرهيز كرد از كناه وَرَعًا و رِعَةً وهو وَرِعٌ پرهيز كننده ٥ پرهيزكار ق
وَثِقَ بِهِ استوار شد بوى ٥ استوار داشت اورا ، اعتماد كرد بروى ٦ محكم شد باو ثِقَةً وهو وهي ثِقَةٌ مرد و
زن استوار ٧ استواركار وهم وهن ثِقَةٌ ج وثِقَاتٌ ج ٦ وشَيْءٌ وَثِيقٌ محكم وقد وَثُقَ وَثَاقَةً والمَوْثِقُ
المِيثَاقُ ومِقَهُ دوست داشت اورا مِقَةً م وَرِمَ بياماسيد ٥ آماس كرد وَرَمًا وَهِمَ خطا كرد ٧ پنداشت
وَهْمًا المُعْتَلّ الفَاءِ واللَّامِ ، ر وَرِيَ باعلت شد باندرون وَرًى ل وَلِيَ خداوندى
كرد كاررا ٦ صار صاحب العمل يَلِيهِ وِلَايَةً وهو وَالٍ خداوند كار

باب ــــــــ فَعُلَ يَفْعُلُ ، ا

بَطُؤَ دير ماند ٥ درنكى ماند ٦
مكث يَبْطُؤُ بُطْئًا وهو بَطِيءٌ دير مانده ٥ با درنك جَرُؤَ دلير شد ٦ شجع جُرْأَةً وجَرَاءَةً وجَرَائِيَةً وهو جَرِيءٌ
دلير ٦ شجاع رَدُؤَ بد شد ٦ صار قبيحًا رَدَاءَةً وهو رَدِيءٌ بد ٦ قبيح كَفُؤَ همتا شد ٥ هم مانند شد ٦ استوى كَفَاءَةً
وهو كُفُؤٌ ٦ كُفْءٌ همتا ٥ مانند وكَفِيءٌ م مَرُؤَ الطَّعَامُ كوارنده شد طعام ومَرَاءَةً ومَرُؤَ مردم شد مُرُوءَةً ب
جَنُبَ جنب شد جَنَابَةً وهو وهي وهم وهن جُنُبٌ ف حَسُبَ كوهرى شد ٥ با نسبت شد ٦ صار أصيلًا ٧ نيك نژاد شد
حَسَبًا وهو حَسِيبٌ كوهرى ٥ هم نسبت ٧ با اصل وهو الحَسَبُ نسبت ٧ اصل مردم والأَحْسَابُ ج رَطُبَ تر شد رُطُوبَةً
ورَطَابَةً وهو رَطْبٌ تر ورَطِيبٌ م صَعُبَ الأَمْرُ دشوار شد كار صُعُوبَةً وهو صَعْبٌ دشوار وأمورٌ صِعَابٌ ج صَلُبَ
سخت شد صَلَابَةً وهو صُلْبٌ سخت وصَلِيبٌ م وهم صِلَابٌ ج عَذُبَ المَاءُ خوش شد آب عُذُوبَةً وهو مَاءٌ عَذْبٌ
آب خوش ومِيَاهٌ عِذَابٌ ج عَزُبَ بى زن شد عُزُوبَةً وعُزْبَةً ٥ وهو عَزِيبٌ بى زن وهو عَزَبٌ بى زن ٥ بى جفت

وهم عُزَّابٌ ج وهي عَزَبٌ زن بی مرد غَرُبَ غریب شد غَرَابَةً وهو غَرِيبٌ ف ٥ بی شهر وغَرُبَ مَنْطِقُهُ غریب شد سخن گفتن او غَرَابَةً وهو
غَرِيبٌ مرد سخن غریب ٥ نادر قَرُبَ مِنْهُ نزدیك شد بوی قُرْبًا ومَقْرُبَةً معا وهو قَرِيبٌ نزدیك وقُرَابٌ م نَجُبَ گزیده شد
نَجَابَةً وهو نَجِيبٌ گزیده وهم نُجَبَاءُ ج ث أَنُثَ الحَدِيدُ نرم شد آهن أَنَاثَةً وهو أَنِيثٌ نرم ١ اللين حَدُثَ نو شد ٦
صار جديدًا ٧ نو شد وجوانی شد حَدَاثَةً وهو حَدَثٌ نو ٥ جوان وحَدِيثُ السِنِّ نو ٥ نوزاده ٦ شابٌّ ٧ مرد تازه جوان وهم
أَحْدَاثٌ ج خَبُثَ پلید شد ٦ خبیث شد خُبْثًا وهو خَبِيثٌ پلید وهم خُبَثَاءُ ج وخُبَثَاءُ ج وخَبُثَتِ الرَّائِحَةُ ناخوش شد بوی و
خَبُثَ بالمرأةِ زنا کرد بزن وهي الخَبِيثَةُ زن زناکننده ٦ الزانية والخَبَائِثُ ج ج سَمُجَ زشت شد سَمَاجَةً وهو سَمِيجٌ
زشت ٦ قبیح وسَمْجٌ معا م صَبُحَ خوب روی شد صَبَاحَةً وهو صَبِيحٌ نیکوروی وهم صِبَاحٌ ج فَصُحَ فصیح شد فَصَاحَةً
وهو فَصِيحٌ زبان آور وهم فُصَحَاءُ ج قَبُحَ زشت شد قُبْحًا وقَبَاحَةً وقُبُوحًا وقُبُوحَةً وهو قَبِيحٌ زشت وهم قِبَاحٌ مَلُحَ
نمکین شد ٧ با نمك شد مَلَاحَةً وهو مَلِيحٌ نمکین ٥ شیرین وهي المِلْحُ سخنهاء نمکین ومَلُحَ الماءُ شور شد آب مُلُوحَةً وهو
مِلْحٌ آب شور نَجُحَ الرَّجُلُ روا حاجت شد مرد نَجَاحَةً ونَجَاحًا ونُجْحًا وهو نَجِيحٌ روا حاجت د بَعُدَ مِنْهُ دور شد از وی
بُعْدًا وهو بَعِيدٌ دور ٧ وهم بُعَدَاءُ ج جَعُدَ الشَّعَرُ جعد شد موی ٦ جُعْد شد موی ٧ پیشك شد موی جُعُودَةً وهو جَعْدٌ
پیشك عَبُدَ بنده شد عُبُودَةً وعُبُودِيَّةً ٥ وهو العَبْدُ بنده مَرُدَ گردن کشی کرد مَرَادَةً وهو مَرِيدٌ گردن کش ٥ نَجُدَ شجاع
شد نَجْدَةً وهو نَجُدٌ ىك م ونَجِيدٌ م وهم أَنْجَادٌ ج ر جَدُرَ بِهِ سزاوار شد بوی جَدُورَةً وهو جَدِيرٌ بِهِ سزاوار
بوی جَسُرَ دلیر شد ٥ گستاخ شد ٦ شجع جَسَارَةً وهو جَسُورٌ گستاخ ١ بستاخ ای دلیر جَهُرَ صَوْتُهُ بلند شد آواز وی ٦ صار عليًّا
شديدًا جَهَارَةً وهو جَهِيرٌ بلند آواز حَقُرَ خوار شد ٦ ذل حَقَارَةً وهو حَقِيرٌ خوار ٧ فرومایه ٦ ذليل خَطُرَ باجاه شد ٥
بزرك شد ، باقدر شد ٦ عز خَطَرًا وهو خَطِيرٌ باجاه صَغُرَ خرد شد صِغَرًا وهو صَغِيرٌ خرد ظَهُرَ قوی پشت شد ظَهَارَةً وهو
ظَهِيرٌ قوی پشت غَزُرَتِ النَّاقَةُ بسیار شیر شد اشتر ماده ٦ كثر لبنها غُزْرًا وغَزَارَةً وهي غَزِيرَةٌ بسیار شیر غَمُرَ نا آزموده کار شد
٦ صار بلا تجربة غَمَارَةً وهو غُمْرٌ کار نا آزموده مرد وأَغْمَارٌ ج قَصُرَ کوتاه شد قِصَرًا وهو قَصِيرٌ کوتاه وهم قِصَارٌ ج كَبُرَ
بزرك شد كِبَرًا وكُبْرًا وهي كِبْرِيَاءُ اللهِ بزرگواری خدای ٦ بزرگی خدای ، عظمته وهو كَبِيرٌ بزرگوار وكِبَارٌ ج وكُبَّارٌ م ٥ سخت بزرگ
وهو كُبْرُ الشيءِ معا بزرگی چیز ٦ معظمه وتوارثوا العِزَّ كابرًا عن كابر میراث یافتند عز را بزرگ از بزرگ كَثُرَ بسیار شد
كَثْرَةً وهو كَثِيرٌ بسیار نَزُرَ اندك شد ٦ صار قليلًا نَزَارَةً وهو نَزْرٌ اندك نَكُرَ نا شناخته شد ٧ زیرك شد نَكَارَةً
ونُكْرًا ٧ وهو نُكْرٌ زیرك س أَنُسَ المكانُ آبادان شد جای ٥ انس گرفت ٦ خوش آبدان شد أُنْسًا وهو أَنِيسٌ
آبادان ٦ جای با مردمان ٧ با انس بَؤُسَ الأَمْرُ دشوار شد کار ٦ سخت شد کار بُؤْسًا وعَذَابٌ بَئِيسٌ عذاب دشوار ٦ شدید

ه حَمُسَ دلیر شد حَمَاسَةً وهو حَمِسٌ دلیر فَرُسَ سوار شد ه چابک سوار شد فُرُوسَةً وفَرَاسَةً وفُرُوسِيَّةً وهو فَارِسٌ سوار
وهم فُرْسَانٌ ج وفَوَارِسُ ج فَرُسَ سخن گفت بگمان ۶ با فراست شد ، ظَنَّ فِرَاسَةً وهو فَارِسٌ بگمان گوینده ش فَحُشَ زشت
شد ۷ سخت زشت شد کار فُحْشًا وفَحَاشَةً وهو فَاحِشٌ کار زشت ص رَخُصَ السِّعْرُ ارزان شد نرخ رُخْصًا و
رُخْصَةً وهو رَخِيصٌ ارزان ض بَغُضَ الأَمْرُ دشمن شد کار ۶ زشت شد کار ۷ دشمن داشته شد کار بَغَاضَةً وهو
بَغِيضٌ دشمن وهو البُغْضُ دشمنی وهی البَغْضَاءُ م والبِغْضَةُ م عَرُضَ پهناور شد ه پهن شد ۷ با پهنا شد عِرَضًا و
عَرَاضَةً وهو عَرِيضٌ پهناور ۹ پهن ۷ با پهنا وهم عِرَاضٌ ج وهو العَرْضُ پهنا مَحُضَ ویژه شد ه خالص شد ۶ صار
ظَاهِرًا مَحُوضَةً وشَیْءٌ مَحْضٌ چیز خالص ۶ ظاهر ظ غَلُظَ ستبر شد ۸ ضِدُّ دَقَّ غِلَظًا وغِلْظَةً معا ۷ وهو
غَلِيظٌ ستبر بَرُعَ بی همتا شد ه پارسا شد ۶ کامل شد لأَدَب بَرَاعَةً وهو بَارِعٌ بی همتا ه زیرک وپارسا ۶ کامل الفضل
خَلُعَ بی شرم شد ۶ رند شد ، عرم خَلَاعَةً وهو خَلِيعٌ بی شرم ۶ رند ۶ رَفُعَ الرَّجُلُ باحرمت شد مرد رِفْعَةً وهو رَفِيعٌ مرد باحرمت
۷ ورَفُعَ صَوْتُهُ بلند شد آوازش رَفَاعَةً وهو رَفِيعُ الصَّوْتِ بلند آواز سَرُعَ شتافت سُرْعَةً وسِرَعًا وسَرَعًا وهو سَرِيعٌ
شتابنده وهم سِرَاعٌ ج شَجُعَ دلیر شد مرد شَجَاعَةً وهو شَجِيعٌ دلیر وشُجَاعٌ وهم شُجْعَانٌ معا ج وشَجَعَةٌ ج غ
بَلُغَ فصیح شد ه فصیح وبالغ شد ۷ زبان آور شد بَلَاغَةً وهو بَلِيغٌ فصیح ه رسیده ف حَصُفَ محکم رای شد ه
خردمند شد حَصَافَةً وهو حَصِيفٌ محکم رای رَصُفَ محکم کار شد ه باهم آمد رَصَافَةً وهو رَصِيفٌ محکم ه باهم آمده رَهُفَ تیز شد
۶ ضِدُّ كَلَّ رَهَافَةً وهو رَهِيفٌ تیز سَخُفَ تنک عقل شد ۶ سبک عقل شد سَخَافَةً وسُخْفًا وهو سَخِيفٌ تنک عقل ۶ سبک عقل ، خفيف
العقل وثَوْبٌ سَخِيفٌ جامه تنک ه جامه باریک ۶ رقیق شَرُفَ بزرگوار شد ۶ باجاه شد ، عزّ شَرَفًا وهو شَرِيفٌ بزرگوار ۶ باجاه
وهم أَشْرَافٌ ج وشُرَفَاءُ ج ضَعُفَ سست شد يَضْعُفُ وضَعُفَ م يَضْعَفُ ضَعْفًا معا وهو ضَعِيفٌ سست ومَضْعُوفٌ م ه ايضا الشيءُ
المُضَعَّفُ دوتا ظَرُفَ نو شد ه طُرْفَه شد طَرَافَةً وهو طَرِيفٌ نو ه طرفه ظَرُفَ ظریف شد ۶ صار عاقلا ظَرَافَةً وظَرْفًا وهو ظَرِيفٌ چابک
كَثُفَ انبوه شد كَثَافَةً وهو كَثِيفٌ انبوه لَطُفَ لطیف شد لَطَافَةً وهو لَطِيفٌ ف ولَطُفَ اللهُ بعباده نیکوئی کرد خدای با
بندگانش لُطْفًا وهو لَطِيفٌ نیکوکار نَحُفَ نزار شد ه لاغر شد ، باریک شد ۶ هزل نَحَافَةً وهو نَحِيفٌ نزار ۶ مهزول نَظُفَ پاکیزه شد
۶ پاکو شد نَظَافَةً وهو نَظِيفٌ پاکیزه ۶ پاکو ق خَرُقَ درشت کار شد ه نا بکار شد خُرْقًا ه الخُرْقُ خِلَافُ الرِّفْقِ وهو أَخْرَقُ
درشت کار ه آنکه هیچ کار نکند نیکو خَلُقَ کهنه شد خُلُوقَةً وهو خَلَقٌ کهنه وثِيَابٌ أَخْلَاقٌ جامهاء کهنه وخُلْقَانٌ ج وخَلُقَ بالشيءِ
سزاوار شد بچیز خَلَاقَةً وهو خَلِيقٌ به سزاوار است بدان رَشُقَ راست وباریک قد شد ه دراز بالا شد ۷ نیک قد شد رَشَاقَةً وهو
رَشِيقٌ راست وباریک ه دراز بالا ۷ نیکوقد سَحُقَ الثَّوْبُ کهنه شد جامه ۶ بلی سُحُوقَةً وهو سَحُوقٌ کهنه ۶ بالی ، ثوب عتيق صَفُقَ

الثَّوْبُ سخت ستبر بافته شد جامه ۶ صار غليظاً صَفَاقَةً وهو صَفِيقٌ سخت ستبر بافته ۶ نيكو بافته ورجل صَفِيقُ الوَجْه سخت روى مرد ۶ بلا
حياءٍ طَلُقَ وَجْهُهُ كشاده شد روى طَلَاقَةً وهو طَلْقٌ كشاده روى ۵ تازه روى ۶ مستهلّ ، بسّام وطَلِيقٌ م ولَيلةٌ طَلْقٌ شب خوش
۵ شب كشاده وخوش ۶ ساكنةٌ طيّبةٌ لا حَرَّ فيها ولا بَرْد ۵ ويومٌ طَلْقٌ روز كشاده وخوش عَرُقَ با اصل شد ۵ باكوهر شد ۶
صار أصيلا ۷ اصلى شد عَرَاقَةً وهو عَرِيقٌ كوهرى ۷ اَصلى ل أَثُلَ م أَثَالَةً وهو أَثِيلٌ اصلى أَصُلَ م أَصَالَةً وهو أَصِيلٌ
ف ۵ صواب پذير بَسُلَ دلير شد بَسَالَةً وهو بَاسِلٌ دلير بَطُلَ م بَطَالَةً وهو بَطَلٌ دلير ثَقُلَ كران شد ثِقَلاً وهو ثَقِيلٌ
كران وهو الثِّقْلُ بار جَزُلَ بزرك شد ۵ تمام شد رَذُلَ خوار شد ۶ ذلّ رَذَالَةً ورُذُولَةً وهو رَذْلٌ خوار ۶ ذليلٌ ۷ فرومايه
وهم أَرْذَالٌ ج ۵ فرومايكان ورُذَالٌ معا ح ۷ سَفُلَ م سَفَالَةً معا وهم السِّفْلَةُ فرومايكان سَهُلَ آسان شد سُهُولَةً وهو
سَهْلٌ آسان ضَؤُلَ نزار شد ضُؤُولَةً ۵ ضُئُولَةً وضآلَةً وهو ضَئِيلٌ نزار ۵ لاغر عَدُلَ دادكير شد ۵ دادكر شد ۶ پارسا
شد ، ورع عَدَالَةً وهو عَدْلٌ دادكير ۵ دادكر ۶ پارسا ، زاهد وهم عُدُولٌ ج وهى عَدْلٌ زن دادكر ۶ زنى راست وعَدْلَةٌ م
نَبُلَ بزرك قدر شد ۵ بزركوار وكرانمايه شد ۶ عزّ نُبْلاً ونَبَالَةً وهو نَبِيلٌ بزرك قدر ۵ نيكو وكرانمايه ۶ باحرمت نَذُلَ خوار
شد ۵ خسيس شد ۶ حقر ، ذلّ ۷ فرومايه شد نَذَالَةً وهو نَذْلٌ فرومايه ۵ ناكس ۶ بى قدر وهم أَنْذَالٌ ج م جَسُمَ
تناور شد ۶ صار غليظا بدنه جَسَامَةً وهو جَسِيمٌ تناور جَهُمَ وَجْهُهُ ترش شد روى ۶ عبس جُهُومَةً وجَهَامَةً وهو جَهْمُ الوَجْه
ترش روى ۵ شمكين وترش روى حَكُمَ حكيم شد حُكْماً وحِكْمَةً وهو حَكِيمٌ ف حَلُمَ حليم شد ۵ بردبار شد حِلْماً وهو حَلِيمٌ بردبار
رَخُمَ الصَّوْتُ نرم آواز شد ۷ باريك آواز شد رَخَامَةً وهو رَخِيمٌ نرم آواز زَعُمَ مهتر شد زَعَامَةً وهو زَعِيمٌ مهتر قوم ؛ شَحُمَ
فربه شد ۶ صار سمينا شَحَامَةً وهو شَحِيمٌ فربه شَهُمَ زيرك شد ۵ زنده شد دل ۶ مهتر شد شُهُومَةً وشَهَامَةً وهو شَهْمٌ
زيرك وشَهِيمٌ م ضَخُمَ ستبر شد ۶ غلظ ۷ تناور شد ضِخَماً وضَخَامَةً وهو ضَخْمٌ تناور ۵ بزرك وفربه وهم ضِخَامٌ ج عَظُمَ بزرك
شد ۶ كبر ۷ بزركوار شد عِظَماً وهو عَظِيمٌ بزرك ۷ بزركوار وهو عُظْمُ الشَّىْءِ بزركى چيزى و مُعْظَمُهُ م وعَظَمَةُ اللهِ بزركوارى
خداى ۶ بزركى خداى فَخُمَ بزرك شد ۵ فربه شد فَخَامَةً وهو فَخْمٌ بزرك ۵ ضخم وفَيْخَمَانٌ م فَدُمَ كرفته زبان شد ۵ كند
زبان شد ، احمق شد فَدَامَةً وهو فَدْمٌ مرد كرفته زبان ۵ زبان بسته قَدُمَ ديرينه شد ۵ كهنه شد قِدَماً وهو قَدِيمٌ ديرينه
وقُدَامٌ م قَسُمَ خوب روى شد قَسَامَةً وهو قَسِيمٌ خوب روى كَرُمَ كريم شد كَرَماً وهو كَرِيمٌ ف ۵ آزاده وكَرِيمَةٌ م وكُرَامٌ
م وكُرَّامٌ م ۶ هو كريم جدًّا وكُرَمٌ م وقومٌ كَرَمٌ ج وكِرَامٌ ج وكُرَمَاءُ ج وهى المَكْرُمَةُ كار خوب ۶ كار كريمانه والمَكَارِمُ
ج لَؤُمَ ناكس شد ۵ فرومايه شد ۷ لئيم شد لُؤْماً وهو لَئِيمٌ ناكس وهم لِئَامٌ ج لَحُمَ كوشت آور شد ۵ كوشت ناك شد
لَحَامَةً وهو لَحِيمٌ كوشت آور ۵ كوشت ناك ن بَطُنَ بزرك شكم شد ۶ صار بطنه كبيرا بَطَانَةً وهو بَطِينٌ بزرك شكم ومِبْطَانٌ

م ثَخُنَ ٧ الثَّوْبُ سخت شد ٥ درشت شد ٦ ستبر شد ،غلظ ٧ سخت بافته شد جامه ثَخَانَةً وهو ثَخِينٌ ستبر ٥
نيك بافته جَبُنَ بی دل شد ٥ بد دل شد ٦ ضدّ شجع جُبْنًا وهو جَبَانٌ بی دل ٥ بددل وهم جُبَنَاءُ ح حَسُنَ
خوب شد حُسْنًا وهو حَسَنٌ خوب ٥ نيكو وحُسَّانٌ م وهی حَسْنَاءُ زن خوب وحُسَّانَةٌ م حَصُنَتِ المَدِينَةُ استوار
شد شهر حَصَانَةً وهی حَصِينَةٌ جای استوار ٦ بلد مُحْكَم ٧ شهر استوار وحَصُنَتِ المَرْأَةُ پارسا شد زن حُصْنًا
وحَصَانَةً وهی حَصَانٌ زن پارسا وحَاصِنٌ م رَزُنَ آهسته شد ٥ خردمند شد مرد رَزَانَةً وهو رَزِينٌ مرد آهسته
٥ گران ٦ خردمند وهی رَزَانٌ زن آهسته ٦ زن خردمند رَصُنَ رَأْيُهُ محكم رای شد ٦ قوی شد رای ، صار فكره جيدًا
رَصَانَةً وهو رَصِينٌ محكم رای رَعُنَ ابله شد ٦ دراز احمق شد ٥ و ٧ رعنا شد رُعُونَةً وهو أَرْعَنُ ابله ٥
و ٧ رعنا وهی رَعْنَاءُ زن ابله وهم وهن رُعْنٌ ح لَدُنَ الرُّمْحُ نرم شد نيزه ٦ لان لَدَانَةً وهو لَدْنٌ
نرم ورِمَاحٌ لُدْنٌ ح ولِدَانٌ ح مَتُنَ سخت نيرومند شد ٦ قَوِيَ مَتَانَةً وهو مَتِينٌ استوار ٦ سخت قوی
مَكُنَ باجاه شد ٥ باقدر شد وبامنزلت مَكَانَةً وهو مَكِينٌ باجاه مَهُنَ خوار شد ٦ ذلّ مَهَانَةً وهو مَهِينٌ خوار
٦ ذليل هَجُنَ بی اصل شد ٥ چست وچابك شد هُجْنَةً وهو هَجِينٌ بی اصل ٥ چابك وهم هُجُنٌ ح نَبُهَ نامور
شد ٥ بزرگوار شد نَبَاهَةً وهو نَبِيهٌ نامور ٥ بزرگوار ، وضدّه الخامل بی نام **المُعْتَلُّ الفَاءِ**
بِالوَاوِ ، ا وَضُؤَ روشن روی شد ٦ خوب روی شد يَوْضُؤُ وَضَاءَةً وهو وَضِيءٌ روشن روی ٥
نيكو روی ووُضَاءٌ ح وَطُؤَ الفِرَاشُ نرم شد بستر ٥ نرم شد جامهٔ خواب وَطَاءَةً و طِئَةً وطَاءةً
وهو وَطِيءٌ نرم ح وَقُحَ سخت روی شد ٥ شوخ روی شد ، ستر روی شد وَقَاحَةً و قِحَةً معا
وهو وَقَاحٌ سخت روی ٥ ستر روی و وُقْحٌ ح د وَرُدَ الفَرَسُ زرد شد اسب وُرُودَةً وفرس
وَرْدٌ اسب گلگون وخَيْلٌ وُرْدٌ ح ووِرَادٌ ح وَغُدَ فرومايه شد وَغَادَةً وهو وَغْدٌ فرومايه وهم
أَوْغَادٌ ح ز وَجُزَ الكَلَامُ كوتاه شد سخن وَجَازَةً وهو وَجِيزٌ سخن كوتاه ط وَسُطَ ميانه شد
٥ بزرگوار شد وَسَاطَةً وهو وَسِيطٌ ميان ٥ بزرگوار ووُسَطَاءُ م ٦ وفی التنزيل أُمَّةً وَسَطًا ای
خِيَارًا ع وَرُعَ ضعيف شد ٥ حقير شد وبد داشته شد ٧ پارسا شد وَرَاعَةً ووُرُوعَةً وهو
وَرِعٌ ضعيف ٥ حقير ٧ پارسا ق وَثُقَ الأَمْرُ استوار شد كار وَثَاقَةً وهو وَثِيقٌ استوار
ه وَجُهَ باجاه شد ٦ عزّ وَجَاهَةً وهو وَجِيهٌ باجاه ٥ شريف وهم وُجَهَاءُ ح **المُعْتَلُّ**
الفَاءِ بِاليَاءِ ، ر يَسُرَ الأَمْرُ آسان شد كار يَيْسُرُ ويَسِرَ م يُوسَرُ يُسْرًا ومَيْسُورًا

وأَمرٌ مَيْسُورٌ كارى آسان ؛

المُعتَلُّ العَيْن

؛ ل طَالَ دراز شد طُولاً وهو طَوِيلٌ دراز وطُوَالٌ بالتخفيف م وطُوَّالٌ بالتثقيل م وهم طِوَالٌ ج

المُعتَلُّ اللَّام

؛ خ رَخُوَ سست شد ٦ نرم شد رَخَاوَةً وهو رَخْوٌ معا سست ل ت ذَكُوَ زيرك شد ذَكَاءً وهو ذَكِيٌّ زيرك ٦ عاقل م كَمُوَ دلير شد ٦ شجع كَمَاءً ٧ كُمُوًّا وهو كَمِيٌّ دلير ٦ شجاع وهم كُمَاةٌ ج

باب فُعِلَ يُفْعَلُ

؛ ب جُنِبَ درد پهلو گرفته شد وهو مَجْنُوبٌ درد پهلو گرفته حُصِبَ با حصبه شد ٥ سرخچه گرفت وهو مَحْصُوبٌ با حصبه شده ٥ سرخچه آمده ج فُلِجَ مفلوج شد وهو مَفْلُوجٌ ف وهم مَفَالِيجُ ر أُسِرَ گرفته بول شد ٥ بسته بول شد أَسْرًا وهو مَأْسُورٌ گرفته بول ٥ آنك بول او بسته بود بُسِرَ با باسور گرفته شد ٥ علت باوسير گرفت والبَاسُورُ ف ٥ باوسير جُدِرَ آبله شد ٥ آبله برآمدش وهو مَجْدُورٌ با آبله حُصِرَ گرفته غايط شد حَصْرًا وهو مَحْصُورٌ گرفته غايط ٥ بسته غايط خُمِرَ مخمور شد ٥ خمار گرفت ٦ مست شد خُمْرَةً وخُمَارًا ومَخْمُورٌ خمار گرفته زُحِرَ زحير گرفت ٧ با درد شكم شد زَحِيرًا وهو مَزْحُورٌ زحير گرفته ٧ با زحير سُعِرَ ديوانه شد ٦ صار مجنونًا سُعْرًا وهو مَسْعُورٌ ديوانه ٦ مجنون س نُكِسَ المَرِيضُ باز بيمار شد ٥ باز رنجور شد ، بيمارى باز آمد ٦ بار دوم بيمار شد نُكْسًا ط قُحِطَ المَطَرُ باز ايستاد باران ٥ آهسته شد باران ٦ لا يمطر ٧ باران نيامد وقُحِطَتِ الأَرْضُ بى باران شد زمين وهى مَقْحُوطَةٌ زمين بى باران ٧ زمين با قحط وقُحِطَ القَوْمُ با قحط شدند مردمان ٦ درآمدند مردمان در قحط قَحْطًا ع قُلِعَ اللِّسَانُ برجست زبان ٦ باريش شد زبان ٧ درد گرفته شد زبان وهو القُلَاعُ برجستكى ٧ درد زبان م جُذِمَ با جذام شد ٥ بزرك تيمار شد ٧ جُذَامًا وهو مَجْذُومٌ با جذام وأَجْذَمُ م زُكِمَ زكام گرفته شد ٥ زكام گرفت زُكْمَةً وزُكَامًا وهو مَزْكُومٌ با زكام شُئِمَ على القَوْمِ شوم شد بر مردمان شُؤْمًا وهو مَشْؤُومٌ ٥ مَشْئُومٌ عليهم شوم بر ايشان كُظِمَ با خشم شد ٥ خشم فروخورد واندوهكين شد ٧ غمكين شد وهو مَكْظُومٌ خشمكين ٥ اندوهكين ٧ غمكين ن أُبِنَ مابون شد أَبْنًا وهو مَأْبُونٌ ف وهم الأُبْنَةُ علت مابونى

بُطِنَ بادرد شکم شد ٥ درد ناك شد شکم ٦ درد شکم گرفته شد وهو مَبْطُونٌ درد شکم گرفته ۹
عُتِهَ کم عقل شد ٥ بی عقل شد ٦ صار عقله ناقصًا عَتَهًا وهو مَعْتُوهٌ کم عقل ٦ ناقص العقل
المُضَاعَف ،، د جُدَّ نیك بخت شد ٦ سعد جَدًّا وهو مَجْدُودٌ نیك بخت
٦ مسعود وهو الجَدُّ بخت والجُدُودُ ج حُدَّ بی بخت شد ٦ بد بخت شد ٦ صار شَقِيًّا وهو مَجْدُودٌ
بی بخت ٦ شَقِيٌّ ر بُرَّ حَجُّهُ مقبول شد حج او ٥ پذیرفته شد حج وی وهو مَبْرُورٌ پذیرفته حج قُرَّ
سرمازده شد ٥ سرما یافت وهو مَقْرُورٌ سرمازده ٧ ظ حُظَّ بهرمند شد وهو مَحْظُوظٌ بهرمند
ف كُفَّ نا بینا شد ٦ صار أَعْمَى وهو مَكْفُوفٌ نا بینا ٦ أَعْمَى ق حُقَّ الرَّجُلُ بالأَمْرِ
سزاوار شد مرد بکار وهو مَحْقُوقٌ بالأَمْرِ سزاوار بکار وحَقِيقٌ بِهِ م وحُقَّ لَهُ كَذَا سزاوار شد اورا
فلان کار دُقَّ بیماری دق گرفته شد دِقًّا وهو مَدْقُوقٌ دق گرفته ل سُلَّ سل گرفت ٥ باریاد
درد گرفت سُلًّا وسُلَالًا وهو مَسْلُولٌ سل گرفته م حُمَّ تب گرفته شد ٦ تب گرفت وهو مَحْمُومٌ
تب گرفته ن جُنَّ دیوانه شد جُنُونًا وهو مَجْنُونٌ دیوانه المُعْتَلّ العَيْن ،، د
جُيِدَ ٥ وجِيدَ تشنه شد ٦ عطش يُجَادُ جُوَادًا ٧ ف أُغِفَ الزَّرْعُ آفته شد کِشت
ل غُيِلَ صَبْرُهُ ٥ وغِيلَ صَبْرُهُ برسید صبرش ٦ نفد المُعْتَلّ اللَّام ،، خ
نُخِيَ الرَّجُلُ متکبر شد مرد نَخْوَةً ر عُرِيَ الرَّجُلُ تب لرزه گرفت مرد ٦ تب لرزه شد مرد ،
تحرك من الحُمَّى عُرْوًا وهي العُرَوَاءُ تب لرزه ش غُشِيَ عَلَيْهِ هوش از وی رفت
٦ بیهوش شد غَشْيًا وهو مَغْشِيٌّ عَلَيْهِ بی هوش ص حُصِيَ الرَّجُلُ سنگ در
آبدان افتاده شد مرد ٧ وقعت الحصاة فی مثانته ٧ سنگ ریزه بدید آورد در مثانهٔ
مرد وهو مَحْصِيٌّ مرد سنگ در آبدان افتاده ق لُقِيَ الرَّجُلُ کژ دهن شد
مرد ٦ عُوِجَ فَمُهُ ٧ کژ روی شد وهو مَلْقُوٌّ کژ دهن ٥ لقوه گرفته ٧ کژ روی
٧ ن مُنِيَ بالأَمْرِ بآرزو شد بکار وهو مَمْنُوٌّ بِهِ بآرزو بوی ٧ ۹ زُهِيَ تکبر کرد
وهو مَزْهُوٌّ متکبر

باب أَفْعَلَ يُفْعِلُ إِفْعَالًا ، ، ا

أَبْدَأَ الأَمْرَ آغاز كرد كاررا ۶ اِبتدا أَبْرَأَهُ مِنَ الدَّيْنِ بيزار كرد اورا از وام ۶ أَخْلَصَهُ من الدين أَبْطَأَ فِي الأَمْرِ درنگ كرد دركار ۶ مكث أَجْزَأَهُ الشَّيْءُ بَسنده بود اورا چيز أَخْطَأَ فِي الكَلَامِ خطا كرد درسخن ۶ غلط وَأَخْطَأَ الطَّرِيقَ كم كرد راهرا ۶ غلطا كرد راه را ۶ ضَلَّ الطَّرِيقَ وهو الخَطَأُ خطا والخَطَاءُ م ٥ خلاف الصواب أَدْفَأَهُ كرم كرد اورا أَرْجَأَ الأَمْرَ واپس كرد كاررا ٥ واپس ماند كاررا ، بسپوخت كاررا ۶ تأخير كرد كاررا وهم المُرْجِئَةُ تأخير كنندكان ٥ سپوزندكان ۶ كروه مرجيان أَرْفَأَ السَّفِينَةَ بلب آب رسانيد كشتى را ٥ بكنار برد كشتى را ۷ بلب آورد كشتى را أَطْفَأَ السِّرَاجَ بكشت چراغرا أَظْمَأَهُ تشنه كرد اورا أَقْرَأَهُ القُرْآنَ بياموخت اورا قرآن را ٥ قرآن خواند ازجهت وى ۶ علّمه. وَأَقْرَأَهُ السَّلَامَ سلام رسانيدش ۷ سلام خواند بروى ۷ سلام فرستاد بسوى او وَأَقْرَأَتِ المَرْأَةُ حايض شد زن ٥ پاك شد زن ۶ حاضت او طهرت وهو القَرْءُ ۶ القُرْءُ معا حيض يا طهر وهى القُرُوءُ ج والأَقْرَاءُ ج ۷ أَكْفَأَ الإِنَاءَ نكوسار كرد آب جامه را أَكْلَأَتِ الأَرْضُ باكياه شد زمين ٥ بسيار كياه شد زمين ۷ وهو كَلَأٌ كياه تر أَلْجَأَهُ إِلَيْهِ مضطرّ كرد اورا بوى ۶ أدخله اليه بالقوّة ۷ بيچاره كرد اورا بوى أَنْبَأَهُ كذا وبكذا آكاه كرد اورا بفلان چيزى ۶ أخبر أَنْسَأَ اللهُ أَجَلَهُ ٥ فى أَجَلِهِ تأخير كرد خداى در اجلش ۶ أخّر اجله ، أطال اللهُ عُمُرَهُ وأَنْسَأَهُ الدَّيْنَ تأخير كرد وام اورا ٥ بسپوختش دينرا ۶ دفع كرد وام را أَنْشَأَ شِعْرًا شعر كفت وأَنْشَأَتِ الرِّيحُ السَّحَابَةَ برداشت باد ابررا ٥ بينكيخت باد ابررا وأَنْشَأَهُ اللهُ بيافريد اورا خداى وأَنْشَأَ يَفْعَلُ كَذَا آغاز كرد فلان كارى كند ب أَتْرَبَ الرَّجُلُ توانكر شد مرد أَتْعَبَهُ برنجانيدش ٥ رنجه كرد اورا أَجْدَبَ جَنَابُ القَوْمِ باقحط شد جايكاه مردمان ۶ صار حَوْلُ الناس بلا ماء وهو الجَدْبُ قحط ٥ تنكى قحط والجُدُوبُ ج والجُدُوبَةُ م أَجْلَبَ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِهِ بانك كرد برايشان بسواران خود ٥ بانك زد برايشان با اسبان وناكاه آمد وهى الجَلَبَةُ بانك لشكر ٥ شغلى وجنك أَجْنَبَ باجنابت شد ٥ جُنُبُ شد أَخْصَبَتِ الأَرْضُ با نعمت شد زمين ٥ باكياه شد زمين ۶ فراخ نعمت شد جاى وهو الخِصْبُ نعمت وفراخى أَذْنَبَ كناه كرد وهو الذَّنْبُ كناه و الذُّنُوبُ ج أَذْهَبَهُ ببرد اورا ٥ دور كردش وأَذْهَبَ المُصْحَفَ زركرى كرد مصحف را ٥ زركارى كرد اورا ۷ زراندودش أَرْكَبَهُ الفَرَسَ برنشاندش اسب را ۶ ورنشاند اورا اسب را أَرْهَبَهُ بترسانيد اورا أَسْهَبَ فِي كَذَا از اندازه بكذشت

در فلان کار ٥ از اندازه در رفت ٧ از حد درگذشت در کاری أُشْرِبَ الأَبْيَضُ حُمْرَةً آمیخته شد سپیدی بسرخی
٥ رنگ داده شد سپیدی با سرخ ٦ سپیده شد در سرخی وأُشْرِبَ فی قَلْبِهِ حُبَّهُ آمیخته شد در دلش دوستی
او ٥ جای گیر شد در دل وی دوستیٔ وی ٦ ومعنی وأُشْرِبُوا فی قُلُوبِهِمُ العِجْلَ ای حُبَّ العِجل أَصْحَبَهُ شَيْئًا یاری
کردش چیزی را أَضْرَبَ عن الأَمْرِ روی بگردانید از کار ٦ أَعْرَضَ أَطْرَبَهُ الفَرَحُ والحُزْنُ بی آرام کرد اورا شادی و
اندوه وهو الطَّرَبُ بی آرامی ٦ بی قراری أَطْلَبَهُ حاجت مند کرد اورا ٥ حاجتش روا کرد ٧ محتاج کردش أَطْنَبَ
فی کذا از حد گذشت در فلان کار ٥ در رفت در فلان کار ٦ تجاوز عن الحَدّ ٧ دور اندر شد در فلان کار أَعْتَبَهُ
خشنود کرد اورا ٦ أَرْضَاهُ وهو العُتْبَی خشنودی ٦ الرضا أَعْجَبَهُ الشَّیْءُ خوش آمد اورا چیز وأُعْجِبَ بِنَفْسِهِ
متکبر شد وهو العُجْبُ تکبّر ٧ خویشتن بینی أَعْرَبَ کَلامَهُ پیدا کرد سخن ویرا ٦ بَيَّنَ ٦ أَظْهَرَ ٦ والإِعْرَابُ
الإِبَانَةُ یقال أَعْرَبَ عَنْهُ لِسانُهُ وأَعْرَبَ کلامه لم یلحن فیه وأَعْرَبَ وُلِدَ له وَلَدٌ عَرَبِیُّ اللَّوْنِ أَعْشَبَتِ
الأَرْضُ با گیاه شد زمین ٥ گیاه ناک شد وأَرْضٌ عَاشِبَةٌ زمین با گیاه ٥ زمین گیاه ناک أَعْقَبَهُ نَدَمًا از پس
آوردش پشیمانی ٥ بعاقبت داد اورا پشیمانی أَغْرَبَ فی کَلامِهِ غریب آورد در سخنش ٥ سخن غریب گفت أَغْضَبَهُ
بخشم آورد اورا أَكْتَبَهُ قَصِيدَةً نبشتن داد اورا قصیده أَكْثَبَهُ الصَّيْدُ نزدیک آمد بوی شکار ٥ نزدیک
شد شکار بوی ٦ قرب منه ، وصل قریبا ورماه من کثب ببند اختش از نزدیکی ٦ من القریب أَكْذَبَهُ دروغ زن
داشت اورا ٥ وجده کاذبًا او کذّبه ایضا ٧ دروغ گوی یافتش أَلْهَبَ النَّارَ بفروخت آتش را ٦ أَوْقَدَ أَنْجَبَ
الرَّجُلُ فرزند گزیده آورد مرد ٥ مرد فرزند نجیب زاد أَنْشَبَ فِيهِ أَظْفَارَهُ فرو برد دروی ناخنهایش را ٦
در کرد دروی ناخنهاء او ، أَعْلَقَ ، أَدْخَلَ أَنْهَبَهُمُ المَالَ بغارت داد ایشانرا مال را ٥ غارت کرد از ایشان مال را
وهو النُّهْبَی مال غارت کرده ث أَثْبَتَ الشَّیْءَ استوار کرد چیزرا ٦ أَحْكَمَهُ وأَثْبَتَ اسْمَهُ فی الدِّيوَانِ استوا
کرد نام او در دیوان ٧ نوشت نام او در دیوان ٦ وقوله تعالی لِيُثْبِتُوكَ ای يَسْجُنُوكَ او يُثْخِنُوكَ بالضرب أَخْبَتَ لِلّٰهِ
والی اللّٰهِ فروتنی کرد خدایرا ٥ تواضع کرد خدای را ٦ أَطَاعَ ، اِنْقَادَ أَسْكَتَهُ خاموش کرد اورا ٦ قال له اُسْكُتْ
وأَصْمَتَهُ م ٦ أَسْنَتَ القَوْمُ ای أَجْدَبُوا من السَّنَة ومن الجَدْب أَشْمَتَ بِهِ العَدُوَّ شادان کرد بوی دشمن را
أَعْنَتَهُ در رنج افکندش ٦ برنجانید اورا ، آذاه وضدّه أَفْلَتَهُ برهانید اورا ٦ أَنْجاه ٧ وأَفْلَتَ بِنَفْسِهِ خود
برست أَنْبَتَ اللّٰهُ البَقْلَ برویانید خدای تره را وأَنْبَتَ اللّٰهُ الغُلامَ بپرورد خدای کودک را وأَنْبَتَ الغُلامُ
موی زهار بدید آورد کودک ٥ نبتت عانته أَنْصَتَ لَهُ گوش داد بوی ٧ خاموش شد از بهر شنیدن سخن او

وأنصتهُ م ث أحدثَ شيئاً نو برآورد چیزرا ٥ نو کرد چیزرا وأحدثَ الرجلُ حدث کرد مرد ٥ مُحدِث شد
٦ غاظ أَلْبَثَهُ دیر داشت اورا ج أَبْهَجَهُ شاد کرد اورا أَحْرَجَهُ إلى كذا بیچاره کرد اورا ٦ مضطر کرد اورا أَخْدَجَت
النَّاقَةُ بچهٔ نا رسیده افکند ناقه ٦ نا تمام افکند اشتر ماده بچه را أَخْرَجَهُ إلى مكانِ كذا بیرون کرد اورا بفلان جایگاه
أَدْرَجَ الكتابَ نورد کرد نامه را ٥ درپیچید نامه را ٦ طوى وفي دَرْجِ الكتابِ كذا درا اندرون کتاب فلان چیز است
أَدْلَجَ باول شب رفت وهو الدَّلَجُ باول شب رفتن والدُّلْجَةُ م أَرْتَجَ البابَ ببست در را ٦ أغلق وأُرْتِجَ على
المتكلّمِ سخن بسته شد بر گوینده أَزْعَجَهُ بی قرار کرد اورا ٥ برانگیخت اورا ٦ آواره کرد اورا أَسْرَجَ للدابّةَ زین کرد
اسب را ٦ زین نهاد بر اسب ، وضع السرج على الدابة وأَسْرَجَ السِّراجَ بیفروخت چراغ را ٧ روشن کرد چراغ را أَنْضَجَ
اللحمَ بپخت گوشت را ٦ نیك بخت گوشت را أَنْهَجَ الطريقَ پیدا کرد راه را ٦ أظهر ٧ وأَنْهَجَ الطريقُ پیدا شد راه
خ أَرْبَحَهُ سود داد اورا أَصْبَحَ بامداد درآمد ٥ بامداد کرد أَصْلَحَ الأمرَ راست کرد کار را أَفْرَحَهُ شاد
کرد اورا أَفْصَحَ الأعجميُّ فصیح شد عجمی ٥ تازی زبان شد عجمی ٦ تکلم بالعربية أَفْلَحَ نیك بخت شد ٥ بکام شد
٦ فاز وبقي في الخير ٧ ظفر یافت وهو الفلاحُ دستکاری أَقْمَحَ البعيرُ سر برداشت شتر ٦ رفع رأسه
وضمّ عينيه أَلْقَحَ الفحلُ الناقةَ آبستان کرد گشن اشتر ماده را ٦ باردار کرد اورا أَمْلَحَ القِدْرَ شور دیك
را کردانید ٧ نمك کرد دیك را أَنْجَحَ الحاجةَ روا کرد حاجت را أَنْكَحَهُ امرأةً زن بنکاح دادش خ
أَصْرَخَهُ فریاد رسید اورا وهو الصَّريخُ فریاد رسنده أَفْرَخَ الطائرُ جوزه کرد مرغ ٦ أخرج الطائرُ فرخه
د أَصْدَ القِدْرَ بپوشید دیك را أَبْرَدَ إليه بريداً رسول فرستاد سوی او ٦ أرسل رسولاً أَبْعَدَهُ دور
نهاد اورا أَتْلَدَ المالَ کهنه کرد مال را ٦ کرد کرد مال کهنه را وهو التَّليدُ مال کهنه والتِّلادُ م أَحْصَدَ
الزرعُ بدرودن رسید کشت ٥ وقت درودن درآمد کشت را أَحْمَدَهُ ستوده یافت اورا ٦ وجده محموداً و
أَحْمَدَ فِعْلَهُ ستوده یافت فعل اورا ٥ بسندیده داشت کارش را أَخْلَدَهُ اللهُ في الجنّةِ جاودان کرد اورا خدای
در بهشت وأَخْلَدَ إلى الأرضِ میل کرد بسوی زمین ٥ آرام گرفت در زمین ٦ أَخْلَدَ بمكانٍ اى أقامَ وأَخْلَدَ
إليهِ اى سكن أَخْمَدَ النارَ بکشت آتش را ٦ أطفأ ٧ فرونشاند آتش را وأَهْمَدَهَا م أَرْشَدَهُ لكذا وإلى كذا
راه راست نمود اورا سوی فلان چیز أَرْصَدَ لهُ شرّاً ٦ کرفت اورا ٥ راه گرفت ازو ٧ نگاه داشت اورا ٦ اى آراه
رأسَ الطريقِ ٧ آماده کرد اورا برای وی أَرْعَدَتِ السماءُ تندر کرد آسمان ٦ تندر زد ٧ وأُرْعِدَت فرائصه
بلرزید گوشت بازوی وی أَرْفَدَهُ عطا دادش أَرْقَدَهُ بخوابانید اورا ٦ أنام أَزْبَدَ البحرُ کفك برآورد دریا ٦ رمى

بالزيد أسعده صاحبه ياری داد اورا يارش وأسعده الله نيک بخت کرد اورا خدای أسند الحديث إلى النبي
صلعم اسناد کرد حديث را سوی پيغامبر ٥ رفع الحديث الى قائله وحديث مسند حديثی اسناد کرده وأسند
ظهره إلى الحائط پشت بديوار نهاد ٥ باز نهاد پشتش را بديوار أشهده على كذا گواه نهاد اورا بر فلان کار ٥
گواه گرفت اورا أصعد في الأرض برفت در زمين ٥ بزمين دور رفت ٦ سار، ذهب بعيدا وأصعدت السفينة بالا
رفت کشتی ٥ بپيش بر برفت کشتی أصفده عطا داد اورا وهو الصفد عطا أصلد الزند بی آتش شد آتش زنه أعتد
الشيء آماده کرد چيزرا وهو عتيد آماده کرده وهو العتاد آمادگی ٦ سازکاری، العدة أعقد العسل بسته کرد
انگبين را ٥ سخت کرد وعسل معقد انگبين بسته ٦ غليظ وعقيد م أغمد السيف در نيام کرد شمشير را ٦
جعله في الغمد أفرد إليه رسولا وكتابا يک کسی فرستاد بوی رسول ونامه ٦ تنها فرستاد بوی رسول وکتاب وأفرده
تنها کرد اورا وهو الفريد تنها والفرد م والأفراد ح والفرود ح ٧ والفرد م أفسده تباه کرد اورا ٦ فسخه،
ابطله أقصده في الرمي بکشت اورا در تير انداختن أقعده بنشاند اورا ٦ بيستاند اورا وأقعد درجا
بماند ٦ ازمين شد فهو مقعد زمين ٥ برجا مانده ألحد إليه ميل کرد بسوی وی وألحد في الحرم ستم کرد
درحرم ٥ گناه کرد ٦ ظلم وألحد الميت لحد کرد مرده را ٦ حفر له لحدا ٥ ألحد القبر جعل لحدا وألحد
للميت حفر له لحدا وألحد الميت وضعه في اللحد وألحد في دين الله مال عن الحق أنجد بنجد آمد ٥
بنجد شد وهو نجد ف وأنجده ياری داد اورا ٥ أعانه أنشده شعرا شعر خواند اورا وهو النشيد
شعر خوانده ٥ بيتهای خوانده وأنشده الضالة نشان داد اورا از گم کرده ٥ بنمود اورا گم کرده ستور و
أنشده الله شفيع آورد خدايرا بروی ٦ بياد آورد اورا خدايرا ، ذكره أنفد المال سپری کرد مال را ٦ تمام
کرد مال را ذ أنفذ السهم بگذرانيد تيررا ٧ از نشانه گذرانيد تيررا وأنفذت إليه كذا فرستادم سو
ی فلان چيزرا أنقذه من الهلكة برهانيد اورا از هلاکی ٦ انجاه ، خلصه آثره على غيره بگزيدش
بر ديگرش ٥ برگزيد اورا ٦ اختاره آجره الدار بمزد داد اورا خانه را يؤجرها وهي الإجارة بمزد دادن
آزره ياری داد اورا ٦ أعانه ٥ آمر القوم اميری کرد قوم را أبشر بكذا شادمانه شد بفلان چيز ٦ فرح وأبشره غيره
شاد کردش ديگری ٦ أفرح أبصره بديد اورا ٦ أبصره بعينه وقلبه وأبصر النهار ای أضاء أبطره خوش منش کرد
اورا ٦ بی باک کرد اورا أثمرت الشجرة ميوه آورد درخت أجبره على كذا جبر کرد اورا بر فلان کار ٦ بقهر
داشت اورا بر فلان کار أحدرت السفينة آب فرو رفت کشتی ٦ ذهب بالتعجيل أحصر العدو الحاج باز داشت دشمن

حاجیان را ٦ منعه من الطریق أَحْضَرَهُ الشَّیْءَ بیاورد پیشروی چیزرا ٥ حاضر کردش چیزرا وأَحْضَرَ الفَرَسُ بدوید
اسب وهو الحُضْرُ دویدن اسب والحِضَارُ م أَخْبَرَهُ الأَمْرَ وبالأَمْرِ آگاه کرد اورا بکار أَخْسَرَ الرَّجُلُ المِیزَانَ کم کرد
ترازو را أَخْفَرَ العَهْدَ بشکست عهد را ٦ کسره ، نقضه أَدْبَرَ عَنْهُ واپس شد ازوی ٥ برگشت ازوی ٧ روی بگردانید
ازوی وهی الدُّبْرَةُ معا هزیمت ٧ وأَدْبَرَ الدَّابَّةَ ریش کرد پشت ستور را ٥ والدَّبَرَةُ ریش پشت یا گردن أَذْكَرَهُ
یاد کرد اورا ٥ یاد آورد اورا أَزْهَرَتِ الشَّجَرَةُ شکوفه آورد درخت ٦ شقّت وردها أَسْأَرَ فی الإِنَاءِ باقی آب گذاشت
در خنور أَسْحَرَ سحرگاه آمد ٥ بوقت سحر شد أَسْفَرَ الصُّبْحُ روشن شد بامداد ٥ بدمید بامداد وأَسْفَرَ الوَجْهُ روشن
شد روی ٦ ضدّ عبس أَسْهَرَهُ بیدار داشت اورا ٥ بی خواب کردش أَشْعَرَهُ الأَمْرَ آگاه کرد اورا بکار ٥ بیاموزانید
اورا ٦ أَعْلَمَه وأَشْعَرَ الهَدْیَ نشان کرد قربان را وهی الشَّعِیرَةُ نشان ٧ والشَّعَائِرُ ج ٦ أَشْعَرَ البَدَنَةَ أعلمها
انّها هَدْیٌ وأَشْعَرَ الجَنِینُ نبت شَعْرُه والشَّعِیرَةُ کلّ ما جُعل علمًا لطاعة الله فی مواقیت الحج کرمی
الجمار والسعی بین الصَّفَا والمروة وقیل الشعیرة البَدَنَة تُهدی واشعارها ان یُحَزَّ سنامها حتی یسیل الدمُ
فیُعلم انها هدیٌ أَصْحَرَ بصحرا شد ٦ بصحرا بیرون شد أَصْدَرَ الإِبِلَ عن الماءِ باز گردانید اشتران را از آب ٦
حوّلها أَصْهَرَ إِلَی القَوْمِ خویشاوندی پیوست بمردمان ٥ پیوستگی کرد سوی مردمان وأَصْهَرَ بِهِمْ م أَضْجَرَهُ بی
آرام کرد اورا ٥ بخشم آوردش أَضْمَرَ الشَّیْءَ در دل گرفت چیزرا ٦ اندرون کرد چیزرا أَظْفَرَهُ علی عَدُوِّهِ ظفر
داد اورا بر دشمن او أَظْهَرَ الخَفِیَّ پیدا کرد پوشیده را وأَظْهَرَهُ علی الأَمْرِ یاری داد اورا برکار أَعْثَرَهُ علی الأَمْرِ
آگاه کردش برکار ٦ أنبهه ، أخبره أَعْذَرَ إِلَیْهِ معذور شد نزدیک او ٥ عذرخواه شد سوی وی ٧ عذر گرفت
بوی أَعْسَرَ درویش شد ٦ افتقر أَعْصَرَتِ المَرْأَةُ نزدیک رسید بحیض شدن زن ٦ نزدیک رسیدن شدن زن
وهی مُعْصِرٌ نزدیک رسیده بحیض ٦ نزدیک رسیدن وأَعْصَرَتِ السَّحَابَةُ نزدیک بباریدن شد ابر وهی
المُعْصِرَاتُ ابرها که نزدیک بود بباریدن أَفْطَرَ الصَّائِمُ روزه بگشاد روزه دار وهو الفَطُورُ آنچه روزه بدان
کشایند ٥ طعام روزه کشادن ٦ ما یُفْطَرُ بِهِ أَقْبَرَهُ بگور کردش ٦ ادفنه ، أَقْبَرَهُ المَیِّتَ أمره ان یَقْبُرَه
أَقْتَرَ درویش شد ٥ تنگ دست شد ٦ افتقر ٧ وأَقْتَرَ علی عِیَالِهِ تنگ کرد بر عیالش أَقْصَرَ عَنْهُ باز ایستاد
ازوی ٥ باز ماند ازو ، مع القُدْرَة أَقْطَرَ الماءَ فی فَمِهِ بچکانید آبرا در دهانش أَقْفَرَ المَوْضِعُ ویران شد
جای ٥ خالی شد جای ٦ خرب وهو القَفْرُ جای ویران ٦ أَرْضٌ خَرَابٌ ٧ جای تهی والقَفْرَةُ م والقِفَارُ ج أَكْبَرَ
الأَمْرَ بزرگ داشت کار را ٦ استعظمه أَكْثَرَ الرَّجُلُ بسیار خواسته شد مرد ٦ توانگر شد وأَكْثَرَ الكَلَامَ بسیار

کرد سخن را وهو مِکثارٌ مردی بسیار گوی أمطرتِ السماءُ باران بارانید آسمان ٥ باران بارید آسمان وأمطر اللهُ
علیهم فرو بارید خدای بر ایشان ٦ باران هلاکی خدای بر ایشان بارید أمهر المرأةَ کابین کرد زن را ٦ باز کرد بمهر أنهره
کذا بترسانیدش بفلان چیز ٥ آگاه کرد اورا بچیزی ٦ بیم کرد اورا وهو النذیرُ بیم کننده ٥ آگاه کننده أنشر اللهُ
المیّتَ زنده کرد خدای مرده را ٦ أحیاه اللهُ أنظرهُ مهلت داد اورا ٦ أمهله وهی النَّظِرةُ معا مهلت أنکر الأمرَ انکا
کرد کار را أهدر دمهُ باطل کرد خونش را ٥ بی عوض کرد خون وی ز أبرز الشیءَ بدید آورد چیز را ٥ پیدا
کرد چیز را ٦ أخرجه ٧ بیرون کرد چیز را اجهز علی الجریح زود بکشت خسته را أحرز الشیءَ پنهان کرد چیز را
وهو الحِرزُ جای محکم ٧ پناه أعجزهُ عاجز کرد اورا ٥ درمانده کرد اورا وهی المعجِزةُ ف ٦ چیز عاجز کننده
٦ ولعجزهُ ای وجده عاجزا أفرز نصیبهُ من الدار جدائی کرد نصیب وی را از خانه أنجز الوعدَ روا کرد وعده را
٥ راست کرد وعده را ٦ أوفی أنشزهُ بینگیخت اورا ٥ از جای برانگیخت اورا ، بجنبانید اورا ٦ حرّضه ألغز
الکلامَ پوشیده کرد سخن را ٥ بلغز گفت سخن را وهو اللُّغزُ سخن پوشیده ٦ الکلام المعمّی س آنس الرجلَ
أنس کرد مرد را ٥ بدانست مرد را وآنس نارا بدید آتش را أبلس منهُ نومید شد از وی ٦ قنط منه أتعسهُ
هلاک کردش أجلسهُ بنشاند اورا أحبس فرسا فی سبیل الله وقف داد اسبی را ٥ وا ٦ سبیل کرد اسبی ٦ وقف
وهو حبیسٌ وقف کرده ومحبسٌ م أخرسهُ گنگ کرد اورا أرکسهُ نگوسار کردش أعرس بها نزدیکی کرد بعروس
٦ شاه شد بزن ٧ نشست بعروس أفلس التاجرُ مفلس شد بازرگان أقبسهُ نارا وعلما آتش داد اورا وعلم
آموخت ٦ أعطاه ألبسهُ ثوبا پوشانید بروی جامه أنجسهُ پلید کرد اورا ٧ نجس کردش ش أدهشهُ غیره
کرد اورا ٥ مدهوش کردش أغطش اللهُ اللیلَ تاریک کرد خدای شب را ص ٦ أبرصهُ أبعد برصه ، ألهبه
٧ أترصهُ استوار کردش أخلص لله الدینَ پاکیزه کرد خدای را از بهر دین ٦ خالص کرد ٧ ویژه کرد أشخصهُ بر
انگیخت اورا ٥ بجنبانید اورا ٦ حرّضه ٦ أملصت المرأةُ بولدها اسقطت وسیرٌ إملیصٌ سریع ض
أبغضهُ دشمن داشت اورا أدحض اللهُ حجّتهُ باطل کرد خدای حجتش را ٦ أبطل أرمضهُ بسوزانیدش ٦ أحرق
أعرض عنهُ روی از وی بگردانید ٦ حوّل وجههُ أغمض عن الشیء چشم فرو کرد از چیز ٥ چشم بهم فرو نهاد از
چیز ٦ ضمّ عینه وأغمض فی الأمر آسان کرد در کار ٥ فراخی کرد در کار أقرضهُ دراهمَ وام دادش درمها را
وهو القرضُ وام والقروضُ ج أمرضهُ بیمار کردش أنبض القوسَ بکشید زه کمان را ٥ بکشید کمان را تمام ٦
مدّ وتره حتی یخرج صوته أنغض رأسهُ بجنبانید سرش را ٦ أنفض القومُ ای فنی زادهم وهلکت اموالهم

أَنْقَضَ الحِمْلُ ظَهْرَهُ كرانى كرد بار پشتش را ٦ أَثْقَلَه وهو النَّقِيضُ آواز پشت از كرانىء بار ٥ بار پشت ٦ صوت
الحِمْلِ ط أَحْبَطَ اللهُ عَمَلَهُ تباه كرد خداى عمل وى را ٦ أَبْطَلَ أَسْخَطَهُ بخشم آورد اورا ٦ أَغْضَبَه أَسْقَطَهُ
بيفكند اورا وأَسْقَطَتِ المَرْأَةُ بچهٔ نارسيده افكند زن وهو السِّقْطُ بچهٔ نارسيده ٦ أَشْرَطَ نَفْسَهُ لِكَذا
اعلمها وأعدّها ومنه الشَّرْطُ أَفْرَطَ فى الأَمْرِ از اندازه بگذشت در كار ٥ از حد بگذرانيد وأَفْرَطَ الشَّىْءَ فراموش
كرد چيزرا أَقْحَطَ القَوْمُ با قحط شدند مردمان ٧ قحط برآمد برمردمان وهو القَحْطُ ف ٥ تنكى أَقْسَطَ
داد كرد ٦ أَعْدَلَ وهو القِسْطُ داد ٦ عدل والقَاسِطُ الظَّالِمُ والمُقْسِطُ العَادِلُ أَقْنَطَهُ مِنَ الخَيْرِ نوميد
كرد اورا از نيكوئى أَنْبَطَ الماءَ بيرون كرد آب را از چاه ٦ أَخْرَجَ أَنْشَطَ العُقْدَةَ بگشاد گره را ٦ حلّها
وهى الأُنْشُوطَةُ گره كه زود بگشايد ٥ گره شلوار ٦ گره سست ، عُقْدَةٌ بسهل إنحلالها كعقدة التِّكَّة
أَهْبَطَ فرود آورد اورا ٦ نزّله ظ أَحْفَظَهُ بخشم آورد اورا ٦ أَغْضَبَه وهى الحَفِيظَةُ خشم ع
أَبْدَعَ الشَّىْءَ نو كرد چيزرا ٦ نو بديد آورد چيزرا وهو البَدِيعُ چيزى نو ٦ جَدِيد والبِدْعَةُ م ٦ نقيض السُّنَّة والبَدَائِعُ ج
واللهُ بَدِيعُ السَّمٰوَاتِ والأَرْضِ خداى نو آرنده آسمانها وزمين است ٦ وأَبْدَعَ جَاءَ ببديع او بِدْعَةٍ وشَىْءٌ بِدْعٌ
مُبْتَدَعٌ أَتْبَعَهُ از پس او رفت ٥ پى روى كردش ٦ ذهب خَلْفَه وأَتْبَعَ الرَّجُلَ الرَّجُلَ فرستاد مردرا بس مرد ٦
مردرا از پس مرد بُرد أَتْرَعَ الإِنَاءَ پُر كرد خنوررا أَجْمَعَ عَلَى كَذَا عزم كرد برفلان كارى وأَجْمَعَهُ م وأَجْمَعَ بِهِ م
أَرْضَعَتْ وَلَدَهَا شير داد زن فرزندش را وهى مُرْضِعٌ شير دهنده أَزْمَعَ على كذا نيّت كرد بر فلان چيز ٦ عزم كرد
ثبت عزمه على إمضائه وأَزْمَعَهُ م وأَزْمَعَ بِهِ م وهو الزَّمَاعُ نيّت ٦ عزم ، القصد أَسْرَعَ فى العَمَلِ بشتافت
در كار أَسْمَعَهُ كَذَا بشنوانيد اورا چيزى أَشْرَعَ الرُّمْحَ قِبَلَهُ راست كرد نيزه را سوى او وأَشْرَعَ الدَّابَّةَ آب
درآورد ستوررا وأَشْرَعَ البَابَ الى الطَّرِيقِ دررا سوى راه بگشاد أَضْجَعَهُ خوابانيد اورا ٥ بر پهلو خوابانيد
أَطْلَعَهُ على كَذَا ديده ور كرد اورا بر فلان چيز ٥ مُطّلع كردش أَفْزَعَهُ بترسانيد اورا أَفْظَعَهُ الأَمْرُ م ٥ سخت شد
اورا كار ٧ دشوار آمد بروى كار أَقْطَعَهُ أَرْضًا بمقاطعه داد اورا زمين وهى القَطِيعَةُ زمين بمقاطعه داده ٥ پاره
زمين أَقْلَعَ المَطَرُ باز ايستاد باران وأَقْلَعَتْ عَنْهُ الحُمَّى دور شد از و تب ٥ رفته شد از وى تب وأَقْلَعَ مِنَ
الشَّىْءِ باز ايستاد از چيز ٦ إمتنع أَقْنَعَ رَأْسَهُ برداشت سرش را أَمْتَعَهُ اللهُ بِوَلَدِهِ برخوردارى داد اورا خداى
بفرزندش وهو المَتَاعُ برخوردارى ٦ المنفعة ٧ آخريان أَمْرَعَ المَوْضِعُ باكياه شد جاى ٥ بسيار كياه شد أَهْطَعَ
فى السَّيْرِ شتافت در رفتن ٦ أَسْرَعَ غ أَبْلَغَهُ الرِّسَالَةَ برسانيد بدو پيغام را أَسْبَغَ عَلَيْهِ النِّعْمَةَ

تمام کرد بروی نعمت را أَفْرَغَ اللهُ عَلَيْهِ صَبْرًا داد خدای بروی صبری ٥ فرو ریخت برو صبری وأَفْرَغَ الماءَ
والصُّفْرَ المُذابَ فِي القَالَبِ بریخت آبرا وروی گداخته را در کالبد ٦ صَبَّ ف أَسَفَهُ اندوهگین کرد اورا ٥
غمگین کرد اورا آلَفَهُ الشَّيْءَ اُلفت داد اورا چیزی ٦ سازوار کرد اورا چیزرا ٦ عَلَّمَه أَتْحَفَهُ هَدِيَّة دادش وهي
التُّحْفَةُ هَدِيَّة والتُّحَفُ ج أَتْرَفَهُ در نعمت داشت اورا ورَجُلٌ مُتْرَفٌ مردی با نعمت ٦ مُنَعَّم أَتْلَفَهُ هلاك كردش
ورَجُلٌ مِتْلافٌ مردی هلاك كننده ٦ مرد پیوسته هلاك كننده أَجْحَفَ بِهِ گزند رسانید بوی ٥ خلل کرد بوی
٦ أَضَرَّه ٧ زیان درآورد بدو أَحْلَفَهُ بِاللهِ عَلى دَعْوَاهُ سوگند داد اورا بخدای بر دعوایش أَخْلَفَ الوَعْدَ خلاف
کرد وعده را ٦ دروغ کرد وعده را ورَجُلٌ مِخْلافٌ مرد خلاف کننده وأَخْلَفَ اللهُ عَلَيْهِ ولَهُ خَلَفًا دادش خدا
٦ عوضه مما ذهب منه خلفا ٧ عوض داد خدای بروی أَدْنَفَهُ سخت بیمار کرد اورا وأَدْنَفَ بِنَفْسِهِ خود بیمار
شد وهو مُدْنَفٌ معا سخت بیمار أَرْدَفَهُ از پس بنشاند اورا ٥ واپس اسب نشاندش ٦ أَرْكَبَهُ مَعَهُ أَرْهَفَ
السَّيْفَ تیز کرد شمشیررا ٦ رَقَّقَه ٧ حَدَّدَه أَزْلَفَهُ نزدیك كردش ٦ قَرَّبَه وهي الزُّلْفى نزدیکی ٦ القُرْبى والزُّلْفَةُ
م ٦ والزُّلَفُ ج ٦ والزُّلْفَةُ والزُّلْفى القُرْبَةُ والمَنْزِلَةُ ومنه قوله تعالى بالتي تقربكم عندنا زلفى وهو اسم المصدر كأنه
قال بالتي تقربكم عندنا إزلافا أَسْرَفَ فِي الأَمْرِ اسراف کرد در کار ٦ التجاوز في الاسراف عن الحد ٧ از حدود
گذشت وهو السَّرَفُ اسراف أَسْعَفَهُ بِالحَاجَةِ حاجت روا کرد اورا أَسْلَفَ في كَذا سلم کرد در فلان چیز
وأَسْلَفَهُ دَرَاهِمَ وام داد اورا درمهارا ٥ بپیش دادش درمهارا وهو السَّلَفُ سلم ٧ وام أَشْرَفَ عَلَيْهِ
مطلع شد بروی ٦ دیده ور شد بروی ٧ اطلع من فوق وقَصْرٌ مُشْرِفٌ کوشکی بلند أَضْعَفَهُ السَّيْرُ ضعیف
کردش رفتن وأَضْعَفَ الشَّيْءَ دوتا کرد چیزرا ٥ دوچندان کرد چیزرا وأَضْعَفَ القَوْمُ دوتا شدند مردمان
٥ دوچندان شد قوم ٦ ضُوعِفَ لَهُم ٧ دوباره نیکوئی کردند مردمان أَلْحَفَهُ الثَّوْبَ درپوشید اورا جامه
٧ بپوشانید بروی جامه را وأَلْحَفَ فِي المَسْأَلَةِ سختی کرد در خواستن ٦ ستهید در خواستن أَلْحَفَهُ نزار
کرد اورا ٦ لاغر کرد اورا أَنْصَفَهُ داد کردش وهو النَّصَفَةُ داد ٦ العدل وهي النِّصْفُ م ٦ والنَّصَفُ م ق
آنَقَنِي الشَّيْءُ خوش آمد مرا چیز ٥ عجب آمد أَبْرَقَتِ السَّمَاءُ برق کرد آسمان ٦ برق زد أَتْأَقَ القَدَحَ پر کرد
قدح را أَحْدَقُوا بِهِ گرد آمدند بوی ٥ گرد اگرد چیزی درآمدند أَحْرَقَهُ بسوزانید اورا ٦ سوخت اورا وهو الحَرِيقُ
سوزان ٥ سوخته أَخْفَقَ الصَّائِدُ شکار نیافت شکار کننده ٦ ما وجد ٥ وأَخْفَقَ الغَازِي غنیمت نیافت غازی أَخْلَقَ الثَّوْبُ
کهنه شد جامه ٦ بَلِيَ وأَخْلَقْتُهُ أَنَا من کهنه کردم اورا أَدْهَقَ الكَأْسَ پر کرد کاسه را ٧ یا جام را وكَأْسٌ دِهَاقٌ جام پر

٧ کاسهٔ پر أَرْهَقَهُ عُسْرًا برسانید اورا دشواری أَزْلَقَهُ بلغزانید اورا أَشْرَقَتِ الشَّمْسُ روشن شد آفتاب
٥ بتافت ٦ أَضَاءَتْ وَأَشْرَقَ الوَجْهُ روشن شد روی ٧ بتافت روی أَشْفَقَ مِنْهُ بترسید ازو ٦ خَافَ وَأَشْفَقَ
عَلَيْهِ مهربانی کرد بروی وهي الشَّفَقَةُ مهربانی وهو الشَّفِيقُ مهربان أَصْدَقَهَا کابین داد زن را وهو الصَّدَاقُ
معا کابین ٦ المهر والصَّدُقَةُ معا أَطْبَقَ الغَيْمُ السَّمَاءَ بپوشانید ابر آسمان را وَأَطْبَقَتْ عليه الحُمَّى همیشه شد بروی تب
٥ پیوسته شد بروی تب که نرود وحُمَّى مُطْبِقَةٌ تب همیشه ٥ تب پیوسته ٦ دَائِمَةٌ ٥ وَأَطْبَقُوا عَلَيْهِ گرد آمدند بدو وأَطْرَقَ
سر فرو کرد ٥ سر در پیش افکند ٦ رمی ببَصَرِهِ الأَرْضَ أَطْلَقَ الأَسِيرَ رها کرد اسیر را ٧ آزاد کرد اسیر را وهو الطَّلِيقُ رها
کرده ٧ آزاد کرده وَأَطْلَقَ له مالاً بداد ش مال أَعْتَقَ العَبْدَ آزاد کرد بنده را أَعْرَقَ بعراق رسید ٥ بعراق شد وبجای
شد أَعْنَقَ الفَرَسُ بدوید اسب ٦ عَدَا ٧ سخت بدوید اسب ٥ الإعناق فراخ رفتن ستور بالنون لا بالتاء أَغْرَقَهُ فی الماء فرو
برد ش در آب ٥ غرقه کرد ش در آب وأَغْرَقَ فی الأَمْرِ از حد گذشت در کار أَغْلَقَ البَابَ ببست در را أَقْلَقَ بی آرام کرد ش
أَلْحَقَ بِهِ دررسید بوی وَأَلْحَقَ بِهِ غَيْرَهُ دررسانید بوی دیگری را أَلْزَقَهُ بِهِ بچفسانید اورا باوی ٥ بدوسانید ش
بوی وأَلْصَقَهُ م أَمْلَقَ درویش شد أَنْطَقَهُ بسخن آورد اورا أَنْفَقَ مَالَهُ عَلَى عِيَالِهِ نفقه کرد مال ش را بر فرزندان ش
٦ أَنْفَدَهُ ٧ خرج کرد مال ش را بر عیال ش وهي النَّفَقَةُ ف ٦ خَرْجٌ والنَّفَقَاتُ ج ك أَدْرَكَ الغُلَامُ والثِّمَارُ
برسید بچه ومیوه ٥ بالغ شد کودک وبرسید میوه وأَدْرَكْتُ الهَارِبَ دریافتم گریخته را أَشْرَكَهُ فی الأَمْرِ همباز
کرد اورا در کار ٥ انباز کرد ش در کار وأَشْرَكَ بِاللهِ شرک کرد بخدای ٥ انباز گفت خدای را وهو الشِّرْكُ ف ٥
انبازی أَضْحَكَهُ بخندانید ش ٦ بخنده آورد اورا أَمْسَكَ الشَّيْءَ باز داشت چیز را وأَمْسَكَ عن الشَّيْءِ باز ایستاد
از چیزی ٧ دست باز داشت از چیزی وأَمْسَكَ عَلَيْهِ زَوْجَهُ بداشت زن خود را أَمْلَكَهُ خَطِيبَةً زن داد اورا ٦
زَوَّجَهُ ایاها وكُنَّا فی الإِمْلَاكِ بودیم در عروسی أَهْلَكَهُ هلاک کرد ش ل أَبْخَلَهُ بخیل کرد ش ٧ بخیل یافت ش
أَبْدَلَهُ دَرَاهِمَ بدل کرد اورا سیم وهو البَدَلُ ف والبَدِيلُ م أَبْطَلَ الشَّيْءَ باطل کرد چیز را وأَبْطَلَ الرَّجُلُ کار
باطل کرد مرد ٥ ای جاء بأمر باطل ٦ باطل گفت ، المُبْطِلُ خلاف المُحِقّ أَبْقَلَ المَوْضِعُ باگیاه شد جای ٥ تره
زار شد جای ، گیاه ناک شد ٦ وبَقَلَ بَاقِلٌ وهي من النوادر أَثْقَلَهُ الحِمْلُ گرانی کرد بروی بار أَجْذَلَهُ شاد کرد
اورا ٧ شادمان کرد ش أَجْزَلَ لَهُ العَطَاءَ بزرگ کرد از برای وی عطا را ٥ تمام داد اورا عطا ٧ بسیار کرد
اورا عطا أَجْعَلَتِ الكَلْبَةُ وَالهِرَّةُ گشن خواست سگ ماده وگربه ٦ أَجْفَلَ القَوْمُ أَسْرَعُوا فی الهَزِيمَةِ ومنه
الجَفَلَى والأَجْفَلَى الدَّعْوَةُ العَامَّةُ أَجْمَلَ الحِسَابَ سرجمله کرد حساب را ٥ حاصل ش بیان کرد وهي الجُمْلَةُ ف

وأجمَلَ فى الأمرِ نيكوئى كرد دركار ٧ خوش كرد دركار ٦ أجمَلَ فى الطَلَبِ اى لم يحرص أحبَلَ المرأةَ آبستان كرد زنرا
أخمَلَ الكِساءَ ريشه كرد كليم را وهو الخَمَلُ ريشه ٧ ريشهٔ كليم وكِساءٌ مُخمَلٌ كليم با ريشه أدخَلَهُ ٧ الدارَ وفى الدارِ
در آوردش ٧ بخانه أذهَلَهُ عن كذا غافل كرد اورا از فلان چيز ٥ مشغول كردش از چيزى أرجَلَهُ بياده كرد
اورا أرسَلَ إليهِ رَسُولاً بفرستاد بوى رسول وهى الرِسالةُ بيغام ٥ ونامه والرَسائِلُ ج أرمَلَ القَومُ بى توشه شدند
مردمان ٦ بى برك شدند ، فَنِىَ زادُهم أسبَلَ السِترَ والإزارَ فروهشت برده را وازاررا ٦ فروانداخت ٧ فروكرد
وأسبَلَ المطَرُ باريد باران ٥ فروريخته شد باران ٦ سخت ريخت ، صُبَّ شديدًا أشعَلَ النارَ افروخت آتش را
أشكَلَ عليهِ الأمرُ مشكل شد بروى كار أطفَلَت با بچه شد زن ٦ زن كودك خرد داشت وهى مُطفِلٌ زن با بچه ٥ زنى
خرد كودك أعجَلَهُ عن كذا شتابانيد اورا از فلان چيز أعضَلَ بهِ الأمرُ سخت آمد بروى كار ٦ دشوار شد بروى
٧ مشكل شد بروى وأمرٌ عُضالٌ كار سخت دشوار ٦ شديدٌ ٧ كار مشكل أعمَلَهُ بكار داشت اورا أغفَلَ الشىءَ
بى نشان كرد چيزرا ٧ كذاشت چيزرا بى نشان أفضَلَ عليهِ منت نهاد بروى ورجلٌ مِفضالٌ مرد منت نهنده وهى
الفاضِلةُ منت ٧ منت بيوسته والفَواضِلُ ج أقبَلَ عليهِ بوجهِهِ آورد بلو روى خود ٥ روى كرد سوى وى
وأقبَلَ القادِمُ بيش آمد آينده ٥ بياده بيش آمد أقفَلَ البابَ قفل كرد دررا ٥ قفل زد دررا وأقفَلَ الجُندَ
باز كردانيد لشكررا ٧ برداشت لشكررا أكفَلَهُ المالَ بذرفتارى كردش مال را ٦ قبول كرد اورا مال را ٧ بايندانى كردش
مال را أكمَلَهُ تمام كردش أمحَلَ المكانُ با قحط شد جاى ٧ بى آب شد جاى وهو المحلُ قحط ٥ تنكى آب
٦ مكانٌ حولهُ بلا ماءٍ أمهَلَ الغَرِيمَ مهلت داد وام داررا ٥ زمان دادش وهى المُهلةُ ف أنزَلَهُ فرو آوردش وهو
النُزُلُ طعام فروآينده ٥ توشه والأنزالُ ج وأنزَلَ المجامِعُ انزال كرد جماع كننده أنعَلَ الخُفَّ نعل نهاد موزه را ٦
نعل زد موزه را ٧ نعل دوخت با موزه أهمَلَهُ يله كرد اورا ٦ ضايع كذاشت اورا م أبرَمَهُ بالحَوائجِ بستوه آورد
اورا بحاجتها ٥ ملول كرد اورا بحاجتها وأبرَمَ الأمرَ استوار كرد كاررا ٦ أحكَمَهُ ٧ محكم كردش وأبرَمَ الحَبلَ سخت
بتافت رسن را ٥ استوار تافتش أبهَمَ الأمرَ پوشيده كرد كاررا ٥ نامعنى كرد كاررا ٦ لم يُبَيِّنهُ ٧ بى نشان
كرد چيزرا أتأمَت دوكانه فرزند آورد زن ٥ دو بچه بيك شكم آورد زن أثجَمَ المطَرُ پيوسته باريد باران أجرَمَ
كناه كرد وهو الجُرمُ كناه ٦ ذنب والجَرِيمةُ م أجخَمَ عنهُ بى دل كرد ازوى ٧ روى بكردانيد ازوى وأجخَمَ م
٥ الإجخام وابس رفتن وبد دل كردن أحرَمَ المُحرِمُ احرام كرفت محرم ٦ دخل فى الحرم وهو الحَرَمُ حرم والحَرامُ م
٦ وأحرَمَ دخل فى حُرمة لا تُهتك وأحرَمَ دخل فى الشهر الحرام أحكَمَ الشىءَ محكم كرد چيزرا ٦ استوار كرد چيزرا

أَسْقَمَهُ بیمار کردش ۶ أَمْرَضَه أَسْلَمَ فِي البُرِّ سلم داد در کندم ۶ عقد سلم بست در کندم وهو السَّلَمُ ف وأَسْلَمَ الكافِرُ مسلمان

شد کافر وأَسْلَمَهُ للهَلَكَةِ کذاشتش در هلاك ۵ ضایع کذاشت اورا ۶ ترکه وأَسْلَمَ لأَمْرِ اللهِ کردن نهاد فرمان خدایرا

۶ أطاع ، اِنْقاد ۷ فرمانبرداری کرد فرمان خدایرا أَشْأَمَ بشام شد ۶ ذهب الى الشأم أَضْرَمَ النارَ برفروخت آتش را ۶ أشعلها ،

أَوْقَدَ أَطْعَمَهُ كَذا طعام دادش چیزی ورَجُلٌ مِطْعامٌ مردی پیوسته طعام دهنده أَظْلَمَ اللَّيْلُ تاریك شب شد أَعْجَمَ الكِتابَ

نقطه زد کتابرا أَعْدَمَهُ الشَّيْءَ محروم کرد اورا چیزرا وأَعْدَمَ الرَّجُلُ درویش شد مرد ۶ اِفْتَقَرَ أَعْظَمَهُ بزرك داشت اورا ۶

أَكْرَمَه أَعْلَمَهُ الأَمْرَ وبِالأَمْرِ دانا کردش کاررا ۵ آگاه کردش کاررا ۶ عرّفه أَغْرَمَهُ المالَ بتاوان دادن خواسته را ۶ تاوان مال

بروی الزام کرد أَفْحَمَهُ خاموش کردش ۶ بسته کرد زبان اورا ، أَسْكَتَه فِي الخُصُومَة ورَجُلٌ مُفْحَمٌ مرد درمانده در سخن ۷ مرد

نتوان سخن کفتن أَفْعَمَ الإِناءَ پر کرد خنوررا ۶ ملأه أَفْهَمَهُ الحَرْفَ دریابانید اورا حرفرا ۶ أعلمه أَقْحَمَ الفَرَسَ فِي النَّهْرِ

در انداخت اسب را در جوی ۶ أدخله فیه وأَقْحَمَ نَفْسَهُ فِي الهَلَكَةِ افکند خودرا در هلاك أَقْدَمَ عَلَيْهِ پیش روی

کرد بروی وهو مِقْدامٌ پیش رَو ۵ دلیر پیش رو ۶ جریء ومِقْدامَةٌ م أَقْسَمَ بِاللهِ سوکند خورد بخدای وهو القَسَمُ

سوکند ۶ حلف أَكْرَمَهُ اکرام کردش وهی الكَرامَةُ ف ۶ عزّزت أَلْجَمَ الدّابَّةَ لگام کرد ستوررا أَلْزَمَهُ الأَمْرَ لازم کرد بروی

کاررا أَلْهَمَهُ صَبْرًا شکیبائی داد اورا أَنْعَمَ عَلَيْهِ منّت نهاد بروی ۵ الإِنْعام نعمت دادن وچشم روشن کردانیدن

ونَعَمْ کفتن ن آذَنَهُ بِالأَمْرِ آگاه کرد اورا بکار آمَنَهُ مِن الشَّرِّ امین نهاد اورا از بدی وآمَنَهُ فِيما قالَ

راست کوی داشت اورا در آنچ کفت ۵ باور داشت اورا ۶ صدّقه وآمَنَ بِاللهِ ایمان کرد بخدای أَتْقَنَ الشَّيْءَ محکم

کرد چیزرا أَثْخَنَهُ بِالضَّرْبِ سست کردش بزدن ۶ أتعبه أَحْزَنَهُ اندوهکین کردش أَحْسَنَ إِلَيْهِ نیکوئی کرد اورا

وهی الحُسْنَى نیکوئی ۵ بهشت وهو يُحْسِنُ بِالعَرَبِيَّةِ او نیکو می داند تازی را أَحْصَنَ الشَّيْءَ نگاه داشت چیزرا

۷ در پناه کرفت چیزرا وأَحْصَنَتِ المَرْأَةُ پارسا شد زن وهی مُحْصَنَةٌ زن پارسا ومُحْصِنَةٌ م أَدْمَنَ الأَمْرَ

پیوسته کرد کاررا وأَدْمَنَ عَلَى الأَمْرِ م ۷ پیوستگی کرد برکار أَدْهَنَ فِي الأَمْرِ نرمی کرد در چیز أَذْعَنَ لَهُ

فروتنی کرد اورا ۵ خضع له ۶ کردن داد اورا ، اِنْقاد ، أطاع أَرْهَنَ فِي كَذا کرو نهاد در فلان کار ۶ کرو بست در

فلان کار أَزْمَنَ الشَّيْءُ دیرینه شد چیز أَسْكَنَ المُتَحَرِّكَ ساکن کرد جنبنده را وأَسْكَنَهُ المَنْزِلَ درخانه نشاند اورا

۶ ترکه فی البیت أَسْمَنَ الشّاةَ فربه کرد کوسفندرا أَعْلَنَ الأَمْرَ آشکارا کرد کاررا ۶ أظهره أَقْرَنَ لَهُ یاری او داشت

۶ یاری کرد اورا أَمْعَنَ فِي الأَمْرِ دور اندر رفت در کار ۵ از حد در کذشت در کار ، ژرف رفت أَمْكَنَهُ الأَمْرُ آسان

شد اورا کار ، قدر علیه ۷ ممکن شد وأَمْكَنَهُ مِن كَذا توانا کرد اورا از فلان چیز ۷ دستداد اورا بفلان کار أَنْتَنَ

اللحمُ گنده شد گوشت ٥ گندیده شد ٧ بوی تباه کرد گوشت ه أشبههُ ماند بدو ٦ مانستاورا وهو الشِبهُ

مانند والأشباهُ ج أكرههُ على كذا ستم کرد بروی بر فلان کار وهو الكَرهُ ستم ٦ الكَره بالفتح الإكراه وبالضم

المشقة المُضاعَف ٤، ب أحَبَّهُ دوست داشتش وهو الحُبُّ دوستی والمحبّةُ م أربَّ

بالمكانِ درنگ کرد در جای ٥ مقیم شد ودرنگ کرد بجای ٦ مکث ٦ وألَبَّ م أغَبَّ اللحمُ بوی گرفت گوشت

٦ أنتن ٧ گنده شد وأغبَّ الكُتُبَ والزيارةَ ببُرید کرد نامهارا وزیارت را ٧ دیرادیر نوشت نامهارا ودیر دیر

زیارت کرد وفلانٌ لا يُغِبُّنا عطاؤهُ فلان که بریده نمی شود از ما داد نی وی ای لا يأتينا يوماً دون يوم بل يأتينا

كلَّ يومٍ ٧ عطاء فلان پیوسته رسید مارا أكَبَّ على وجهِهِ بیفتاد بر رویش وأكَبَّ على عملِهِ مداومت کرد بر

کارش ٦ داوم ٧ پیوستگی کرد در کارش ث أبَثَّهُ الحُزْنَ بگفت پیش او اندوه را ٥ پیدا کرد ٧ آشکارا کرد ح

ألَحَّ عليهِ بحاجتِهِ بستهید بروی بحاجت خود ٥ الحاح کرد بروی بحاجتش د أجَدَّهُ نو کرد اورا وأجَدَّ في

العَمَلِ بکوشید در کار ٦ حرص داوم عليه ٧ جد کرد در کار أحَدَّ السكّينَ تیز کرد کارد را ٦ رقّقه، حدّده وأحَدَّتِ

المرأةُ على زوجِها سوگواری کرد زن بر شوهرش ٦ ترکت الزينةَ ٧ سوگ داشت زن بشوهرش وهي مُحِدٌّ زن سوگ‌دار

وهو الحِدادُ جامهٔ سوگ أعَدَّهُ آماده کرد اورا وهي العُدَّةُ ساز ٧ آمادگی والعُدَدُ ج أمَدَّ الجَيشَ یاری داد لشکررا

٦ مدد داده ٧ مدد فرستاد بلشکر وهو المَدَدُ یاری وأمَدَّ الدَواةَ مداد در دوید کرد ٦ أدخل المداد وأمَدَّ الجرحُ ریم

کرد جراحت ٧ ریمناک شد وأمَدَّهُ بالمالِ یاری داد اورا بخواسته ر أبَرَّ عليهِ غالب شد بروی وأبَرَّ اللهُ حجّتَهُ

خدای حجت وی پذیرفت أزَرَّ نهاد ابیراهن را بندهم أسَرَّ النَدامَةَ پنهان داشت پشیمانی را ٥ او أظهر وهو السِرُّ

راز والأسرارُ ج والسَريرةُ م والسرائِرُ ج أصَرَّ على الذَنبِ پیوستگی کرد بر گناه ٥ داوم وأصَرَّ الحِمارُ بأذُنَيهِ بر

داشت خر گوشهایش را أضَرَّ بِهِ زیان رسانید بوی ٦ خسّره أقَرَّ بالشيءِ اقرار کرد چیزرا وأقَرَّهُ في المَوضِعِ آرام

داد اورا در جای ٥ بیارامانیدش در جای وأقَرَّهُ على عملِهِ رها کردش بر کارش ٥ ترکه على عمله ٧ برداشت اورا بر کارش

أمَرَّ السكّينَ على حَلْقِهِ براند کارد را بر گلوش وأمَرَّ الشيءُ تلخ شد چیز وشيءٌ مُرٌّ چیزی طلخ وأمَرَّ الحَبلَ بتافت

رسن را ٦ سخت تافت رسن را وهي المِرَّةُ یک تو از حبل ٧ تاب رسن ز أعَزَّهُ عزیز کرد اورا ٥

عزیز داشت اورا س أحَسَّ بالشيءِ بدانست چیزرا ٥ علمه ٦ دریافت چیزرا وأحَسَّهُ م ص

أقَصَّهُ من فلانٍ قصاص داد اورا از فلان ض أقَضَّ عليهِ المَضجَعُ درشت شد بروی جای خواب ٦

خشن أمَضَّهُ الحُزنُ بسوخت اورا اندوه ط أشَطَّ ستم کرد وهو الشَطَطُ ستم ف أسَفَّ الطائِرُ

وَالسَّحَابُ نزدیك زمین آمد مرغ وابر ق أَحَقَّ الحَقَّ پیدا کرد حق را ٥ آشکارا کرد حق را أَدَقَّ فِیهِ النَّظَرَ
باریك کرد دروی نگرستن أَرَقَّ العَبْدَ برده کرد بنده را ل أَبَلَّ مِنَ المَرَضِ به شد از بیماری ٥ بهتر شد
أَجَلَّهُ بزرگ داشت اورا أَحَلَّ المُحْرِمُ حلال شد محرم ٧ از احرام بیرون آمد محرم وَأَحَلَّهُ المَكَانَ وَبِالمَكَانِ
فرود آوردش بجای ٦ أَنْزَلَه وَأَحَلَّ الحَرَامَ حلال کرد حرام را أَخَلَّ بِهِ رها کردش أَدَلَّ عَلَيْهِ بناز بد بروی ٥
توانا شد بروی ٦ ناز کرد بروی وهو الدَّالَّةُ ناز ٥ توانائی ٦ گستاخی أَذَلَّهُ خوار کردش أَزَلَّهُ عَنْ رَأْيِهِ بگردانید اورا
از رایش ٦ أَزَالَهُ عَنْهُ وَأَزَلَّ إِلَيْهِ بِرًّا نیکوئی کرد بوی ٦ أَحْسَنَ إِلَيْهِ ٧ فرستاد سوی وی نیکو أَضَلَّهُ عَنِ الطَّرِیقِ
گمراه کردش از راه وَأَضَلَّ البَعِیرَ گم کرد اشتر را وهی الضَّالَّةُ اشتر گم شده ٧ گمراه ٦ أَطَلَّ عَلَيْهِ ای أَشْرَفَ علیه
أَظَلَّهُمُ الشَّهْرُ نزدیك آمد برایشان ماه ٦ دنا منهم وَأَظَلَّتْنَا السَّمَاءُ سایه کرد برما آسمان أَعَلَّهُ بیمار کرد اورا
٦ أَمْرَضَه ٦ أَغَلَّهُ نسبه الی الغُلُولِ وَأَغَلَّ مِنَ المَغْنَمِ بمعنی غَلَّ وَأَغَلَّ القَوْمُ بلغت غلتهم وَأَغَلَّتِ الضِّيَاعُ من الغَلَّة
وفلان يُغِلُّ عَلَى عِيَالِهِ يأتيهم بالغَلَّة أَقَلَّ المُكْثِرُ درویش شد توانگر ٦ إِفْتَقَرَ وَأَقَلَّتِ الرِّيحُ السَّحَابَ برداشت باد
ابر را ٦ رفعت أَكَلَّهُ مانده کرد اورا أَمَلَّهُ ملول کردش ٧ ستوه آوردش وَأَمَلَّ عَلَيْهِ كِتَابًا املا کرد اورا نامه
أَهَلَّ لا اله الا الله گفت ٥ بانگ کرد وَأُهِلَّ الهِلَالُ نو شد ماه ٧ أَهَلَّ الهِلَالَ بدید ماه نو را ، ابصر م
أَتَمَّهُ تمام کردش أَجَمَّ الدَّابَّةَ آسایش کرد اسب را ٥ آسوده کرد اسب را ٦ اراحها أَشَمَّهُ الرَّیْحَانَ ببویانید
اورا شاه سپرم ٦ اعطاه الشم أَصَمَّهُ کر کردش أَلَمَّ بِهِ فرو آمد بوی ٥ نزل به أَهَمَّهُ الأَمْرُ اندوهگین کرد اورا
کار ٦ أَحْزَنَهُ ٧ غمگین کرد اورا کار ن أَجَنَّهُ اللَّيْلُ تاریك شد بروی شب وَأَجَنَّ عَلَيْهِ م أَرَنَّ بنالید
٥ بانگ کرد أَسَنَّ پیر شد ٦ کبر أَكَنَّهُ پنهان کرد اورا ٥ بپوشیدش ، نگاه داشت اورا ٦ ستره المُعْتَلّ
الفَاءِ بِالوَاو ، ا أَوْمَأَ إِلَيْهِ اشارت کرد بوی ب أَوْجَبَ عَلَيْهِ الأَمْرَ واجب کرد بروی
کار را وَأَوْجَبَ لَهُ حَقَّهُ نگاه داشت اورا حقش را ٦ رَاعَاهُ أَوْعَبَهُ از بن برکندش ٦ اِسْتَأْصَلَه ث
أَوْرَثَهُ مَالًا بمیراث رها کردش خواسته ٧ میراث ماند بروی مال وَأَوْرَثَهُ هَمًّا اندوه آورد اورا ٥ از جهت او اندوه
آورد ٧ ماند بروی اندوه را ج أَوْلَجَهُ در آوردش ٦ أَدْخَلَه ح أَوْضَحَ الأَمْرَ پیدا کرد کار را ٧ روشن کرد
کار را د أَوْجَدَهُ هست کردش ٥ در وجود آوردش ، نو آوردش أَوْرَدَ الإِبِلَ المَاءَ آورد اشتران را بآب و
أَوْرَدَ عَلَيْهِ الكِتَابَ بیاورد بروی نامه را ٥ جاءه بالكتاب أَوْصَدَ القِدْرَ بپوشانید دیگ را ٥ پوشش نهاد بر سر دیگ
٦ ستر وَأَوْصَدَ البَابَ ببست در را ٦ أَغْلَقَه أَوْعَدَهُ بِكَذَا بیم کرد اورا بفلان چیزی أَوْفَدَ إِلَيْهِ وَفْدًا فرستاد سوی

لو کروهی ٥ أرسل الیه جماعةً ٦ أوفدهم الأمیرُ الی الأمیر الذی فوقه أوقدَ النارَ افروخت آتش را أولدَ الجاریةَ مادر فرزند
کرد کنیزک را ٥ جعلها أم الولد ر أوجَرَهُ الدَّواءَ در دهان وی ریخت دارو را أوقرَ السفینةَ گران بار کرد کشتی را
وأوقرتِ النخلةُ گران بار شد درخت خرما ونخلةٌ مُوقِرٌ خرما درخت گران بار ومُوقِرَةٌ م ٥ ومُوقَرٌ م ز
أوجزَ الکلامَ کوتاه کرد سخن را وأوجزَ بنفسِهِ خود کوتاه شد وکلامٌ مُوجِزٌ معا سخن کوتاه أوعزَ إلیهِ فی کذا
فرمان دادش بفلان کار ٥ اشارت دادش س أوجسَ خیفةً ترس در دل گرفت ش أوحشَهُ دلتنگ
کرد اورا ٦ ضدّ آنسَهُ وأوحشتِ الدارُ خالی شد خانه ٧ تهی شد ٦ خلَتْ من الأنس ٦ وأوحشَ ای جاعَ ص
أومضَ البرقُ بتافت درخت ٥ بدرخشید ع أوجعَهُ بدرد آوردش ٦ دردگین کردش أودعَهُ ودیعةً
ودیعت نهاد بپیش وی وأودعَ الکتابَ کذا در کتاب نهاد چیزی ٧ نهاد در اندرون کتاب فلان چیزی أوزعَهُ
اللهُ شکرًا توانائی دادش خدای شکر کردن را ٦ توفیق کردش خدای از برای شکر أوسعَ الرجلُ توانگر شد مرد
٥ صار غنیًّا وهو ذو سعةٍ توانگر وأوسعَهُ برًّا نیکو کرد اورا ٦ احسن الیه أوضعَ الدابّةَ بدوانید ستور را
أوقعَ بالعدوّ تاختنی کرد بر دشمن ٥ ناگاه تاخت بروی وأوقعَهُ فی الهلکةِ افکند اورا در هلاک أولعَهُ بکذا حریص
کرد اورا بفلان چیز ٥ سخت حریص کردش ٧ آرزومند کردش وهو مُولَعٌ بهِ حریص بدو ٧ سخت حریص بوی
وله وُلوعٌ بهِ واورا هواداری است بدو ٧ ویرا آرزومندی شد بوی غ أوتغَهُ هلاک کردش أولغَ
الکلبَ فی الإناءِ خوردن داد سگ را درخنور ٧ سر سگ را درخنور کرد ف أوجفَ الدابّةَ بدوانید ستور را
ق أوبقَهُ هلاک کردش أوثقَهُ استوار کردش ٥ سخت کردش ٦ أحکمَهُ أورقتِ الشجرةُ برگ آورد درخت ل
أوصلَ إلیهِ المالَ بوی رسانید مال را أوغلَ فی الأرضِ دور اندر رفت در زمین م أولمَ مهمانی عروس کرد
أوهمَ من الحسابِ شیئًا افکند از شمار چیزی وأوهمَهُ کذا بگمان افکند اورا فلان چیزی ٦ در وهم افکندش
ن أوطنَ المکانَ وطن گرفت جای را ٥ مقیم شد بجای ٦ وطن ساخت جای را أوهنَ الأمرَ سست کرد
کار را ٦ ضعّفه

المعتلّ الفاء بالیاء

ر أیسرَ توانگر شد ٦ استغنی وهو الیسارُ توا
کری ٦ السعةُ والمیسُرةُ معا س آیاسَهُ نومید کردش ظ أیقظَهُ من نومِهِ بیدار کرد اورا
از خواب خویش ع أیفعَ الغلامُ رسیده شد غلام ٥ بالغ شد وهو یافعٌ رسیده ٥ ویافعونَ ح
ویفعةٌ م أینعَ العنبُ برسید انگور ٥ پخته شد انگور وهو یانعٌ رسیده ن أیتنتِ المرأةُ نگونسار
زاد زن فرزند را وهو الیتْنُ فرزند نگونسار زاده ٦ الولد الذی خرج رجلاه قبل یدیه أیقنَ الأمرَ بایقین شد

المعتل العين بالواو ، ا

بكار ٦ بيقين داشت كاررا وأيقنه م ٥ بى كمان كرد كاررا وهو اليقين ف أساء إليه بدى كرد باوى ٦ خلاف أحسن إليه وأساء به الظن بد كرد باو كمان را أضاءه روشن كرد اورا وأضاء بنفسه خود روشن شد أفاء الله على المسلمين مال الكفرة غنيمت داد خداى بر مسلمانان خواستۀ كافرانرا ب أثابه على عمله پاداش داد اورا بر كارش وهو الثواب پاداش ٦ جزاء الطاعة ٦ والمثوبة م ومنه قوله تعالى لمثوبة من عند الله خير ، وأثاب الرجل ثاب اليه جسمه وصلح بدنه أجابه جواب دادش ٦ پاسخ دادش وهو الجواب پاسخ والجابة م أذاب الشحم بكداخت پيه را أصابته المصيبة برسيد اورا مصيبت وأصاب السهم الغرض برسيد تير نشانه را وأصاب فى الجواب صواب كفت در جواب ٦ وقوله تعـ حيث أصاب اى اراد أناب إلى الله بازكشت بخداى ٦ رجع أهاب به إلى كذا بخواند اورا بفلان چيز ت أفاته الشيء كذرانيد ازوى چيزرا ٦ أقات عليه اقتدر وهو مقيت عليه اى شهيد حافظ أماته بميرانيد اورا ث أغاثه فرياد رسيد اورا ٦ أخلصه ، لنجاه وهى المغوثة فرياد رسيده والغوث م والغياث م ج أحوجه إلى كذا نيازمند كردش بسوى فلان چيز وهى الحاجة نياز والحوائج ح أزوج الكلام جفت كرد سخن را ح أباح له الشيء مباح كرد اورا چيزرا أراح الغنم باز كردانيد كوسفندانرا ٥ بشبكاه آورد ٥ حلبها من الأصيل أراحه من التعب آسوده كرد ش از رنج وهى الراحة ف والروح م وأروح اللحم بوى كرفت كوشت ٥ تغيرت رائحته ٦ أنتن خ أصاغ إليه كوش داشت بوى ٦ كوش داشت بسوى وى از براى شنودن أناخ البعير بخوابانيد اشتررا وهو المناخ جاى خوابانيدن ٧ جايكاه اشتر د أجاد الشيء نيكو كرد چيزرا ٥ سره كرد أراده بخواست اورا ٦ الإرادة أعم من المشيئة ٦ أساد اى ولد سيدا او أسود اللون أعاد الكلام باز كردانيد سخن را ٥ ديكر باره كفت سخن را أقاده بقاتله قصاص داد اورا بقاتل وهو القود قصاص ذ أعاذه الله من السوء نكاه داشت اورا خداى از بدى ٦ برهانيد اورا از بدى ، حفظه ر أباره هلاك كرد اورا أثار الغبار والفتنة برانكيخت كرد را وفتنه را وأثار الأرض شيار زمين را كرد ٥ كشت زمين را أجاره برهانيد اورا ٥ ايمن كرد اورا ، فرياد رسيد ٦ وقيل أجاره من العذاب ، والله جار له اى مجيرك أدار الرحى بكردانيد آسيارا ٦ حول أشار عليه بكذا اشارت كرد برو بفلان چيزى ٦ بفرمود ، أمره وهى المشورة اشارت والمشورة م والشورى م وأشار إليه بالإصبع اشارت كرد بدو بانكشت وهى المشيرة انكشت اشارت كننده ٥ انكشت دشنام ، المومى أعور الموضع با خلل شد جاى ٥ خلل پذيرفت جاى وهى العورة رخنه ٥ زمين تباه شده والعورات ح ٦ العورة سوأة الإنسان وكل موضع يتخوف منه فى ثغر او حرب فهو

عَوْرَةُ القوم وكذلك كلّ ما يستحيا منه وعَوْرَاتُ الجِبَالِ شقوقها وقُرِئَ عَوْرَةٌ بسكون الواو وكسرها فالعَوْرَةُ الخلل
والعَوِرَةُ ذات العَوَر يقال عَوِرَ المَكَانُ عَوَرًا اذا بَدَا فيه خَلَلٌ يخاف منه العدوّ والسَّارِقُ أَعَارَهُ عاريت داد
اورا وهي العَارِيَّةُ ف أَغَارَ عَلَيْهِم تاراج كرد برايشان وهي الغَارَةُ تاراج ورَجُلٌ مِغْوَارٌ مردى غارتكننده ٥ مرد بسيار غارت
كننده أَنَارَ الشَّيْءُ روشن شد چيز وأَنَارَهُ غَيْرُهُ روشن كردش ديگرى ز أَجَازَهُ بِجَائِزَةٍ عطا داد اورا وأَجَازَهُ
على الماءِ بگذرانيد اورا بر آب وهو الجَوَازُ گذرگاه وأَجَازَ الأَمْرَ روا داشت كاررا وأَجَازَ شِعْرَ فُلَانٍ بِمِثْلِهِ جواب گفت
شعر فلان را بمانندِ او أَعْوَزَ الرَّجُلُ درويش شد مرد ٥ مضطر شد ٦ افتقر وأَعْوَزَهُ الدَّهْرُ حاجتمند كردش روزگار
١ عاجز كردش وأَعْوَزَهُ المَطْلُوبُ دشوار شد بروى خواسته ٥ نا ياب شد اورا مطلوب ٦ بيچاره كردش خواسته ط
أَحَاطَ بِهِ گرد آمد بوى وأَحَاطَ بِهِ عِلْمًا بدانست علمرا ٥ نيكو بدانست علم را ع أَطَاعَهُ فرمان بردارى كرد اورا
وهي الطَّاعَةُ فرمان بردارى ورَجُلٌ مِطْوَاعٌ مردى فرمان بردار ٥ مردى بسيار طاعت ، مُنْقَاد غ أَسَاغَ الطَّعَامَ
والشَّرَابَ بگوارانيد طعام را وشراب را ف أَخَافَ السَّبِيلَ ترسناك كرد راه را ٧ بيمناك كرد راهرا أَطَافَ
بِالشَّيْءِ طواف كرد بچيز أَنَافَ عَلَى الشَّيْءِ ديده ور شد بر چيز ٥ از بالا بچيز فرونگريست ق أَذَاقَهُ
الشَّيْءَ بچشانيدش چيزرا أَطَاقَهُ بتوانست اورا ٥ برتابيد اورا ٦ اِسْتَطَاعَهُ وهي الطَّاقَةُ توانش والطَّوْقُ م
أَفَاقَ مِنَ السُّكْرِ والمَرَضِ والجُنُونِ والغَشْيِ بهوش آمد از مستى و بيمارى وجنون و بيهوشى ٥ هُشيار
شد از مستى ل أَبَالَهُ بكميز داشت اورا ٥ ببول آورد اورا أَحَالَ رَأْيَهُ فِي الأَمْرِ بگردانيد رايش را دركار
أَحَالَتِ الدَّارُ يك ساله شد خانه وأَحَالَ الكَلَامَ محال گفت سخن را وهو المُحَالُ ف وأَحَالَ عَلَيْهِ بِالسَّوْطِ حمله كرد
بروى بتازيانه ٥ بخواست زدن اورا بتازيانه ٦ زد اورا بتازيانه وأَحَالَهُ عَلَى فُلَانٍ بِأَلْفِ دِرْهَمٍ حواله كردش بر
فلان بهزار درم وهي الحَوَالَةُ ف أَدَالَهُ اللّٰهُ مِنْ عَدُوِّهِ دولت دادش خداى از دشمنش ٦ نصره عليه
أَزَالَهُ عَنِ المَوْضِعِ دور كردش از جاى ٦ أبعد أَسَالَ المَاءَ دوانيد آبرا ٥ دوانه كرد آبرا ٧ براند آب را أَشَالَ
الحَجَرَ برداشت سنگ را ٥ برگرفت سنگ را أَطَالَ اللّٰهُ بَقَاءَهُ دراز كرد خداى زندگانيش را أَعْوَلَتْ بانگ كرد
٥ ببانگ گريست زن ٦ رفعت صوتها بالبكاءِ وهو العَوِيلُ بانگ ٦ البكاء الشديد ٧ فرياد والعَوْلَةُ م أَقَالَهُ البَيْعَ
رد كرد بيع را ١ وأَقَالَهُ عَثْرَتَهُ عفو كرد گناه اورا أَمَالَهُ بجنبانيد اورا أَنَالَهُ كَذَا عطا دادش فلان چيزى
م أَدَامَ الأَمْرَ پيوسته كرد كاررا ٥ هميشه داشت كاررا أَسَامَ المَاشِيَةَ بچرا داشت ستورانرا ٦
رعاها أَقَامَ بِالمَكَانِ مقيم شد بجاى وهو المُقَامُ بجايگاه اِقامت وأَقَامَ الصَّلٰوةَ بپاى داشت نمازرا ١ بپاى كردش و

أَقَامَ العِوَجَ راست کرد کژرا وأَقَامَ المُؤَذِّنُ اقامت کرد مؤذن أَلَامَ الرَّجُلُ مستوجب ملامت شد مرد ٦ فعل ما يُلَامُ
علیه أَنَامَهُ بخوابانیدش ن أَعَانَهُ یاری دادش وهی المَعُونَةُ یاری والمَعُونُ م ورَجُلٌ مِعْوَانٌ مردی یاری دهنده
٥ مردی همیشه یاری دهنده أَهَانَهُ خوار کرد اورا ٦ أَذَلَّ ٥ أَمَاهَتِ الرَّكِيَّةُ چاه بسیار آب شد **المُعْتَلّ**
العَيْن بالياء ؛ ب أَرَابَ الرَّجُلُ بگمان افتاد مرد ٥ بتهمت افتاد ٥ أَصَابَهُ بیافت اورا وهو
الصَّوَابُ یافتن حق أَطَابَ الشَّيْءَ خوش کرد چیزرا ٥ پاک کرد چیزرا ت أَبَاتَهُ اللهُ بالخَيْرِ شب بشر گذرانید
خدای بخیر ح أَتَاحَ لَهُ كَذَا تقدیر کرد اورا فلان چیز ٧ اندازه کردش فلان کار أَزَاحَ العِلَّةَ دور کرد
بهانه را د أَبَادَهُ اللهُ هلاک کردش خدای أَشَادَ بِذِكْرِهِ برداشت یاد وی را ٥ برافراشت نام اورا ٧ بلند کرد یاد
اورا أَفَادَهُ فَائِدَةً فایده دادش وأَفَادَهَا بِنَفْسِهِ خود فایده یافت وهی الفَائِدَةُ ف والفَوَائِدُ ج ر أَغَارَ
الحَبْلَ بتافت رسن را ٧ سخت تافت رسن را أَنَارَ الثَّوْبَ علم کرد جامه را س آيَسَهُ مِنَ الشَّيْءِ نومید
کرد اورا از چیز ض أَفَاضُوا مِنْ عَرَفَاتٍ رفتند از عرفات ٦ ذهبوا وأَفَاضَ فِي الحَدِيثِ در آمد در
سخن ٥ شروع کرد در سخن ط أَمَاطَ الأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ دور کرد آزار را از راه ٦ نَحَّاهُ ع
أَذَاعَ السِّرَّ آشکارا کرد چیز پوشیده را ٥ آشکار کرد راز را وأَشَاعَهُ م وأَذَاعَ بِهِ م وأَشَاعَ بِهِ م أَضَاعَهُ
ضایع کردش ف أَضَافَهُ مهمانی کردش وأَضَافَ الشَّيْءَ إِلَى الشَّيْءِ ضم کرد چیزرا بچیز ٦ نزدیک نهاد چیزرا
بچیز ٧ اضافت کرد ٦ وأَضَافَ ظَهْرَهُ إِلَى الحَائِطِ اى أَسْنَدَهُ ق أَرَاقَ المَاءَ بریخت آبرا ٦ صَبَّهَا و
يُقَالُ هَرَاقَ م ٥ فرو ریخت يُهَرِيقُ ٦ يُهْرِيقُ معا هِرَاقَةً أَلَاقَ الدَّوَاةَ لیقه کرد دویت را ٦ راست کرد
دوات را وما يُلِيقُ كَفُّهُ دِرْهَمًا نمی تواند داشت دست او درمی را ٥ در دست وی یک درم نماند ٦ لا يأخذ
صاحبُ الدراهم درهمًا من السخاوة ل أَعَالَ الرَّجُلُ بسیار عیال شد مرد ٦ كثر عياله وهو العِيَالُ
ف ٦ الأَوْلَادُ أَغَالَتْ شیر زده شد زن ٦ أرضعت ولدها على حَبَلٍ وأَغْيَلَتْ م فهی مُغِيلٌ زه شیر دهنده ومُغْيِلٌ
م ووَلَدٌ مُغَالٌ فرزند شیر داده ٥ فرزندی که شیر میخورد ودیگر در شکم است ومُغْيَلٌ م وهو الغَيْلُ
شیر زدگی ٦ لبن الحُبْلَى م أَغَامَتِ السَّمَاءُ ابرناک شد آسمان ن أَبَانَ الكَلَامَ پیدا کرد سخن را وأَبَانَ
بِنَفْسِهِ خود پیدا شد أَدَانَهُ وام داد اورا ٦ أعطاه قرضًا أَلَانَ الشَّيْءَ نرم کرد چیزرا **المُعْتَلّ**
اللام ؛ ر أَرَاهُ الشَّيْءَ بنمود اورا چیزرا والأصل أَرْأَاهُ يُرْئِيهِ إِرْآءَةً ورَجُلٌ مُرٍ مرد
نماینده والشیء مُرًى چیز نموده ب أَرْبَى الرَّجُلُ ربا داد مرد ٥ ربا خورد مرد ٦ أكل الربوا

وأَرْبَى عَلَيْهِ فِي كذا بيفزود برو در فلان كار ٦ زادَ ت آتاهُ مالًا بدادش مالی أَفْتَى العَالِمُ فتوى داد دانا
وهي الفَتْوَى ف ٦ جواب السؤال والفُتْيَا م ج أَرْجَى الأَمْرَ تأخير كرد چيزرا ٥ واپس افكند چيزرا أَزْجَى
اللهُ السَّحَابَةَ براند خدای ابررا أَنْجَاهُ اللهُ مِنَ الهَلَكَةِ رهانيد اورا خدای از هلاك ح أَصْحَتِ السَّمَاءُ روشن
شد آسمان ٦ برهنه شد ، ذهب غيمها أَضْحَى بچاشتگاه رسيد ٦ دخل في الضحوة ٧ در چاشتگاه شد أَنْحَى عَلَيْهِ بالسَّوْطِ
حمله كرد بروی بتازيانه ٥ فروآمد بوی بتازيانه ٦ زد اورا بتازيانه خ أَرْخَى السِّتْرَ فروكرد پرده را ٥ فروهشت پرده را ٦
فروگذاشتش د أَبْدَى الشَّيْءَ پيدا كرد چيزرا أَجْدَاهُ عطا دادش وأَجْدَى عَلَيْهِ م ٥ فايده كرد بروی وهو الجَدَا
عطا ٥ فايده ، سود والجَدْوَى م ٥ العائدة أَرْدَاهُ هلاك كردش أَسْدَى إِلَيْهِ البِرَّ نيكوئی كرد اورا ٧ فرستاد بوی
نيكی را أَعْدَاهُ الجَرَبُ بگذشت بوی گر ٥ از كسی بوی رسيد گر وهي العَدْوَى گذشتن گر بكسی ٥ فراشدن گر از كسی
بكسی وأَعْدَاهُ عَلَيْهِ داد كرد اورا بروی أَكْدَى باز استاد از عطا ٦ نوميد شد ، بی خير شد ٧ تأخير شد أَهْدَى إِلَيْهِ الهَدِيَّةَ
فرستاد بوی هديه را وأَهْدَى إِلَى الكَعْبَةِ هَدْيًا اشتر قربانی فرستاد سوی كعبه ذ آذَاهُ بيازرد اورا ٦ شتمه ٧
بيازاردش أَقْذَى عَيْنَهُ خاشاك درافكند چشم اورا أَمْذَى مذی كرد ر أَثْرَى توانگر شد وهو الثَّرَاءُ توانگری
٦ كَثْرَةُ المَالِ والثَّرْوَةُ م أَجْرَى الفَرَسَ والمَاءَ براند اسپ را وآب را ٥ بدوانيد أَدْرَاهُ بِالأَمْرِ آگاه كرد اورا بكار
أَزْرَى بِهِ خوار داشت اورا ٦ تهاون به أَسْرَى بشب رفت أَطْرَاهُ ستودش ٥ مدح كردش أَعْرَاهُ مِنَ الثِّيَابِ
برهنه كردش از جامه أَغْرَاهُ بِهِ براغاليد ويرا بر او ٦ براغالانيد اورا ، حرضه أَكْرَاهُ الدَّارَ بمزد دادش خانه را
وهو الكِرَاءُ مزد ز أَخْزَاهُ خوار كردش ٦ رسوا كرد اورا أَنْزَى الفَحْلَ عَلَى الحِجْرِ جهانيد گشن را برماديان ٦
نشاند گشن را بر ماده ٧ براند اختش برماديان س أَرْسَى اللهُ الجِبَالَ استوار كرد خدای كوهها را ٦ احكم كرد ٧
برپای كرد أَمْسَى درشبانگاه شد ٧ شبانگاه درآمد أَنْسَاهُ الشَّيْءَ فراموش كرد اورا چيزرا ش أَعْشَاهُ
اللهُ شب كوری كرد اورا خدای ٥ شب كور كردش ٧ تاريك كردش أَغْشَاهُ كذا رسانيد اورا فلان چيز ٥
بپوشانيدش فلان چيز ٦ وأَغْشَاهُ ای غطاه بالغِشَاوَةِ أَفْشَى السِّرَّ آشكارا كرد رازرا ٦ اظهر أَمْشَى
الدَّوَاءُ بَطْنَهُ براند دارو شكمش را ص أَحْصَى الجَوْزَ وغَيْرَهُ بشمرد جوزرا وديگری أَقْصَاهُ دور كرد
اورا ض أَرْضَاهُ خشنود كردش أَغْضَى عَيْنَهُ فراهم گرفت چشمش را وأَغْضَى عَلَى زَلَّتِهِ عفو كرد از گناه وی
٥ درگذشت از گناه وی ٦ عفا ذنبه أَفْضَى إِلَيْهِ بِالسِّرِّ رسانيد بوی رازرا ٥ آشكارا كردش رازرا ٦ باو
گفت رازرا وأَفْضَى إِلَى المَرْأَةِ نزديكی كرد با زن ٦ جماع كرد زن را أَمْضَى الأَمْرَ گذرانيد كاررا ٧ براند كاررا

أنضاه لاغر كردش ٧ نزار كردش وهو النِضو شتر لاغر ٦ البعير المهزول والأنضاء ج ط أعطاه مالاً
مال دادش وهى العطية بخشش ٥ دادن والعطاء م والعطايا ج ع أرعاه سمعه كوش داشت بوى
٧ كوش فرو نهاد اورا أقعى الكلب بردنبال نشست سك ٦ جلس على استه غ أصغى اليه كوش داشت بوى
أطغاه از حد بكذرانيد اورا ألغى الشئ باطل كرد چيزرا ٥ بيفكند چيزرا ف أحفى الشارب ببريد سبلت
را ٥ بچيد سبلت را وأحفاه فى المسألة الحاح كردش درخواستن ٧ سختى كرد بلو درسؤال أخفاه پنهان كرد
اورا ٦ كتمه او اظهره ٧ بپوشيد اورا أصفاه ويژه كرد بوى دوستى را وأصفاه بالشئ بكزيد اورا بچيز أعفاه
عن الأمر معاف داشت اورا ازكار ٥ عفو كردش از كار أغفى بخفت ٦ بغنود ، نام ألفاه بيافت اورا ق أبقاه
الله بقا دادش خداى ٦ زندكانى داد ويرا خداى وأبقى عليه رحمت كردش ٥ نكاه داشت حرمت اورا ٧ بروى
شفقت كرد وهى البُقيا رحمت ٥ نكاه دارى واين حرمت ٦ الحفظ ٧ شفقت أسقاهم الله آب داد ايشانرا خداى
أشقاه بد بخت كردش أعقى الشئ تلخ شد چيز ٦ مرّ ألقاه بيفكندش وشئ لقى چيزى افكنده ٥ چيزى
انداخته ٦ ملقى وألقى عليه كذا بيفكند بروى فلان چيزى وألقى اليه الأمر بدو بكذاشت كاررا ٥ رسانيد بوى
كاررا ك أذكى النار افروخت آتش را ٧ أشكاه در شكايت انداخت اورا ل آلى بالله سوكند خورد بخداى
وهى الألية سوكند ٦ الحلف وآلى من الامرأة سوكند خورد كه نزديكى نكند بزن ٦ قال لها والله لا أقربك أبلاه
الله بلاء حسنا بيازمودش خداى بآزمودن نيكو ٧ نيكو كرد باو خداى نيكوى خوب وأبلى فى القتال مردانكى
كرد درجنك ٥ هنر نمود درجنك وأبلاه عذرا عذر خواست اورا ٥ پيدا كردش عذرى ٧ طلب منه عذرا وأبلى
الثوب كهنه كرد جامه را أجلاهم عن منازلهم بيرون كرد ايشان را از جايهاء ايشان ٧ آواره كرد ايشان را از خانها
وأجلوا بأنفسهم خود بيرون شدند أخلى الموضع خالى كرد جايرا أدلى الدلو فى البئر فرو كرد دلو را درچاه
٥ فرو هشت دلو را ٧ فرو كذاشت اورا وأدلى بالحجة والقرابة حجت آورد وخويشى كرد ٦ وأدلى بماله الى الحاكم اى
ألقاه اليه رشوة أشلى الكلب بخواند سك را ٦ دعاه أصلاه بالنار بسوزانيدش بآتش ٧ بريان كردش بآتش
أعلاه بلند كرد اورا وأعلى عن الوسادة دور شد از بالش أغلى السعر كران كرد نرخ را ٦ ضد أرخصه وأغلى
القدر بجوشانيد ديك را أملى عليه الكتاب املا كرد بروى كتاب را وأملى الله له فى العمر زمان داد
خداى ويرا در زندكانى ٥ مهلت دادش درعمر م أحمى الحديدة كرم كرد آهن را وأحمى عليه
الميسم داغ بروى نهاد أعمى الله عينه كور كرد خداى چشم اورا أنمى الله ماله زياده كرد خداى مال او را

ن أَثْنَى عَلَيْهِ بستود اورا ٥ ثنا كرد بروى ٦ مدحه وهو الثَّنَاءُ ستودن ٦ الحَمْدُ أَخْنَى عَلَيْهِ هلاك كردش
٧ تباه كردش أَدْنَاهُ مِنْهُ نزديك كردش بوى أَضْنَاهُ لاغر كردش ٦ نزار كرد اورا أَغْنَاهُ بى نياز كردش وأَغْنَى
عَنْهُ بى نياز شد ازوى ٧ نيابت كرد ازو وهو الغَنَاءُ توانكرى أَفْنَاهُ فانى كردش ٦ أَعْدَمَهُ ٧ نيست كرد اورا
أَقْنَاهُ سرمايه داد اورا ٥ خواسته داد اورا أَمْنَى منى كرد ه أَلْهَاهُ عن الشَّيْءِ مشغول كردش از چيز
٦ وأَلْهَيْتُ الرَّحَى اى أَلْقَيْتُ اللُّهْوَةَ فى فمها أَنْهَى إِلَيْهِ القَوْلَ رسانيد باو سخن را المُعْتَلّ الفاءِ
واللّام »، ح أَوْحَى اللّٰهُ تَعَالَى إِلَى النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وحى فرستاد خداى بپيغامبررا د أَيْدَيْتُ عَلَى
الرَّجُلِ منّت نهادم بر مرد ٦ نيكوئى كردم درحق مرد وهى اليَدُ نيكوى ٦ منّت أَوْدَى هلاك شد ل أَوْرَى الزَّنْدَ
آتش ناك كرد آتش زنه را ٥ بسيار آتش كرد آتش زنه را وأَوْرَى النَّارَ مِنَ الزَّنْدِ بيرون كرد آتش را از آتش زنه
٦ أَخْرَجَ ص أَوْصَى الأَمِيرَ بِالرَّجُلِ وصيت كرد امير را بمرد وأَوْصَى لَهُ بِالثُّلُثِ وصيت كرد اورا بسيك
مال وأَوْصَى إِلَيْهِ فى مَالِهِ وَصى نهاد اورا درمالش وهى الوَصِيَّةُ ف ٥ أَنْدَرْزُ والوَصَايَا ج ع
أَوْعَى المَتَاعَ درجايكه كرد متاع را ٦ درغنودكرد ٧ درباردان كرد جامه را وأَوْعَى الشَّيْءَ فى قَلْبِهِ در دلش كرد
چيزرا ٦ اندر دلش كرفت چيزرا أَوْفَى لَهُ بِالعَهْدِ وفا كرد اورا بعهد وأَوْفَى عَلَيْهِ ديده ورشد بروى ٥ اشرف
عليه ٦ جلس عليه ناظرا ك أَوْكَى السِّقَاءَ ببست سرمشك را ٦ عقد ل أَوْلَاهُ إِحْسَانًا كردار نيك
كرد باو ٥ درحقّ وى نيكى كرد م أَوْمَى إِلَيْهِ إِشارت كرد سوى وى ه أَوْهَاهُ سست كرد اورا
المُعْتَلّ العَيْن واللّام »، ا آواه پناه شد داد ٥ نكاه داشت اورا ر أَرْوَاهُ مِنَ المَاءِ
سيراب كردش از آب س أَشْوَى الصَّيْدَ خطا كرد شكار را در انداختن ٦ اخطأ مَقْتَلَهُ وهو الشَّوَى
دست و پاى ٥ اى الأَطْرَاف غ أَغْوَاهُ كمراه كرد اورا ٥ بى راه كردش ٦ أَضَلَّ ق أَقْوَى القَوْمُ
بى توشه شدند مردمان ٥ منقطع شد زاد ايشان ٦ تمام شد زاد مردمان ، نَفِدَ زَادُهُم وأَقْوَتِ الدَّارُ
تهى شد خانه از مردم ٦ خالى شد وأَقْوَى الشَّاعِرُ مختلف كرد قوافىء شعر را شاعر ٥ حركات قافيه مختلف كفت ل أَلْوَى بِهِ
در ربود اورا ٥ ببرد اورا ٧ اشارت كرد بوى ه أَهْوَى اللّٰهُ المُؤْتَفِكَةَ نكوسار كرد خداى ديههاى لوط را ٧
هلاك كرد قوم لوط را وأَهْوَى بِيَدِهِ إِلَى الشَّيْءِ دراز كرد دستش بچيز ٥ دست فرو كرد بچيز وبالياءِ »،
ح أَحْيَاهُ اللّٰهُ زنده كرد اورا خداى ٦ ضِدّ أَمَاتَ وأَحْيَا الرَّجُلُ المَوَاتَ عمارت كرد مرد زمين
خراب را وأَحْيَا لَيْلَتَهُ بيدار داشت شبش را ٧ بيدار كذاشت شب را ع أَعْيَاهُ المَشْيُ

مانده کرد اورا رفتن ٦ أتعبه واعیاه الأمر عاجز کرد اورا کار ٥ درمانده کردش کار وأعیا علیه الشیء
دشوار شد بروی چیز ٥ پوشیده شد

باب ـــــــ فَعَّلَ يُفَعِّلُ تَفْعِيلًا وتَفْعِلَةً وتَفْعَالًا

١ بَرَّأَهُ بیزار کرد اورا جرّأه علیه دلیر کردش بروی جزّأه بهره کرد اورا حلّأ الإبل عن الماء باز داشت از
آب اشترانرا جاریة مُخبّأة کنیزک پنهان داشته ٧ کنیزک در پرده داشتن خطّأه بخطا نسبت کردش عبّأ الجیش
بیاراست لشکررا ٥ کرد کرد لشکررا وبیاراست ٦ اعدّه لجّأه إلی بیع الدار مضطر کرد ویرا بفروختن خانه نبّأه
الأمرَ وبالأمر آگاه کرد اورا بکار ٦ اخبره نُشّئ فی الحلیة پرورده شد در پیرایه ٦ پرورده شد در زیور لحم
مُهرّأ گوشت نیک پخته ب أدّبه ادب آموخت اورا ألبهم کرد کرد ایشانرا ٦ ألّب علیه الناس ای جمعهم و
حرّضهم علی عداوته أنّبه سرزنش کرد اورا ٦ لامه ترّبه خاک آلوده کردش جرّبه بیازمودش جنّبه الشرّ دور
کردش ازبدی ٦ حسّبه ای وسّده والحُسبانة الوسادة الصغیرة حصّب المسجد سنگ ریزه در مسجد افکند
٦ بسط فی المسجد حصباء صغیرة خرّبه خراب کرد اورا وهو خرّاب فی خضّب البنان [illegible] انگشتان را
درّبه دست آموز کردش ٥ در خوی خود آورد ٧ بیاموزانید اورا ذرّبه تیز کرد ٦ حدّده ذهّب المنطقة زراندود کرد
کمررا رتّب الأشیاء بترتیب نهاد چیزهارا ٦ رجّبه عظّمه ورجّب الشجرة دعمها لئلا ینکسر أغصانها من کثرة
حملها وربما بُنی لها جدار تعتمد علیه رحّب به مرحبا گفت ٦ فراخی خواست اورا رغّبه فی الشیء رغبت کرد
اورا درچیز ٥ راغب کرد اورا رکّب السنان فی الرمح سنان در سر نیزه کرد ٧ استوار کرد سنان را در نیزه رهّبه
بترسانیدش شذّب النخلة بپیراست درخت خرمارا ٦ خار دور کرد ٧ خار باز کرد درخت خرمارا صلّب القوم
بردار کرد مردمانرا عذّبه عذاب کرد اورا عرّب الفارسیة تازی کرد فارسی را عقّبه از پس وی آمد ٦
جاء بعقبه وله معقّبات هم ملائکة اللیل والنهار یتعاقبونها وقوله ولا معقّب لحکمه ای لا رادّ
غرّب بمغرب رسید ٧ بمغرب شد غلّبه علیه غالب کردش بروی قرّبه نزدیک کرد اورا وقرّب قربانا قربان کرد
٦ القُربانُ ما تقرّبت به الی الله تقول منه قرّبت لله قربانا وقرّبته تقریبا ادنیته قضّب الکرم ببرید
رزرا ٦ قطع أغصانه قطّب ما بین عینیه آژنگ افکند میان دو چشمش ٥ شکن در پیشانی آورد ٧
روی ترش کرد میان دو چشمش قلّب الشیء بگردانید چیزرا کذّبه کذّابا دروغ زن دانست اورا وکذّب
بالأمر استوار نداشت کاررا لقّبه بکذا لقب نهاد بروی بفلان چیزی ٦ بفلان لقب خواندش وهو اللقب

ف والأَلقاب ح نَقَّبوا فى البِلادِ بكشتند در شهرها ونَقَّبَ عَنهُ نيك پرسيد ازوى هَذَّبَه پاكيزه كرد اورا ٦ طهّره
ف بَكَّتَه خاموش كردش ٦ أَسكَتَه ثَبَّتَه استوار كرد اورا ٦ أَحكمه شَمَّتَ العاطِسَ دعا كفت عطسه دهنده
را وشَمَّتَه م نَكَّتَ فى كَلامِه نكته كفت در سخنش وهى النُكتَة ف ث أَرَّثَ النارَ بفروخت آتش را ٦
أَوقدها أَنَّثَ الاسمَ تانيث كرد اسم را شىءٌ مُثَلَّثٌ چيزى سه كوشه ٥ سه سو ٦ ذو أَركان ثلاثة ، والمُثَلَّثُ من
من الشراب الذى طُبِخَ حتى ذَهَبَ ثُلُثاهُ شَعَّثَ المِسواكَ پريشان كرد سر مسواكرا ٥ واكشوده كرد سر مسواكرا
٧ پاره كردش لَبَّثَه دير داشت اورا ٦ باز داشت اورا ج خَرَّجَه بياموختش ٦ استاد كرد اورا ، علّمه فى الحِرفة
وهو خَرِّيجُه شاكرد او ٦ تلميذه ٧ آموخته او دَرَّجَه إلى كَذا اندك اندك در آورد اورا بفلان كار ٦ عوّده اياه
٧ اندك اندك نزديك آوردش سوى چيزى ضَرَّجَه بالدَمِ خون آلوده كرد اورا عَرَّجَ عَلَيهِ ميل كرد بروى ٥ ايستاد
بروى ٦ مقيم شد بروى فَرَّجَ عَنهُ الكَربَ باز كرد ازوى اندوهرا ٥ دور كرد ازوى ٦ بُرد ازوى ، أبعد وفَرَّجَ بَينَ
أَصابِعِه بكشاد ازهم ميان انكشتان ٦ فتح وهى الفُرجَة كشادكى هو مُفَلَّجُ الثَنايا كشاده دندان است
وهو مُهَيِّجُ الوَجهِ [illegible] روى ٦ منفوخ ح بَرَّحَ بِهِ برنج افكند اورا ٥ بيازرد اورا ٦ آذاه ٧ سخت رنجانيد
اورا وهى البَرحاء رنج ٥ رنج دل والتَباريحُ ح ٦ قيل تَباريحُ الشَوقِ وبُرَحاءُ الحُمّى دَبَّحَ فى الرُكوعِ سر
فرو كرد در ركوع ٦ طأطأ رأسه ٧ سرفرو افكند رَجَّحَ هذا على ذاك بچربانيد اين را بر آن ٥ فضل كرد اين را
بر آن ٦ فضّله رَشَّحَه بپروزد اورا ٦ ربّى سَبَّحَ اللّهَ ولِلّهِ تسبيح كرد خدايرا ٦ نزّهه ٧ پاك كفت خداى را و
هو السُبُّوحُ معا خداى پاك ٦ طاهر ٧ پاك از همه عيبها سَرَّحَه بچرا كاه رها كرد اورا ٥ يله كرد اورا وهو
التَسريحُ جاى رها كردن ٦ كذاشتن وسَرَّحَ الشَعرَ شانه كرد موى را ٦ مشطه صَبَّحَهُم ببامداد آمد برايشان
٦ شراب بامداد داد ايشانرا ، أتاهم صباحا وصَبَّحَكَ اللّهُ بِخَيرٍ ببامداد برساناد ترا خداى بخير ٦ بخير كناد خداى
بامداد ترا صَرَّحَ بالشىءِ پيدا كرد چيزرا ٦ أظهره وهو الصَريحُ پيدا ٦ ظاهر والصُراحُ م فَتَّحَ الأَبوابَ بكشاد
درهارا ٥ للمُبالَغة ، هم باز كرد فَرَّحَه شاد كرد اورا قَبَّحَ عَلَيهِ فِعلَهُ زشت كرد بروى كارش را كَلَّحَ وَجهَهُ
ترش كرد رويش را رَجُلٌ مُمَدَّحٌ مردى ستوده مَلَّحَ القِدرَ شور كرد ديك را نَقَّحَ الكَلامَ پاكيزه كرد سخن را ٥
بپيراست سخن را خ فَرَّخَ الطائرُ جوزه بيرون آورد مرغ مَرَّخَه بالدُهنِ بماليدش بروغن ٦ آلود اورا بروغن
أَرَّخَ الكِتابَ تاريخ نهاد كتاب را ٦ سَبَّخَ اللّهُ عَنكَ الحُمّى خففها وقال عليه السلام لعائشة رضى الله عنها حين
دعت على سارِقٍ سرق منها لا تُسَبِّخى عنه بدعائك عليه اى لا تخففى عنه اثمه عليه شَدَّخَ الرُؤُسَ شكست

سرهارا ٥ پاره پاره کرد سرهارا ٧ بکوفت سرهارا ضَمَّخَهُ بِالْمِسْكِ بیالود اورا بمشك د أَكَّدَهُ استوار کرد اورا ٥ سخت کرد
اورا ٦ أَحْكَمَهُ بَرَّدَ الْمَاءَ سرد کرد آب را بَحَّدَهُ دور کردش جَرَّدَهُ مِنْ ثِيَابِهِ برهنه کردش از جامهایش جَعَّدَ الشَّعْرَ بشکنج کرد
موی را ٦ جُعْد کرد موی را خَلَّدَهُ اللّٰهُ جاویدانه کردش خدای ٥ وقوله تعالی ولدانٌ مُخَلَّدُونَ ای مُسَوَّرُونَ رَمَّدَ الشِّوَاءَ
بخاکستر آلوده کرد بریان را زَهَّدَهُ فِي الشَّيْءِ بی رغبت کرد اورا در چیز سَمَّدَ الْأَرْضَ سرکین افکند در زمین ٧ سرکین
خاک آمیز کرد وهو السَّمَادُ سرکین خاک آمیز ٥ نجاسة مع التراب سَنَّدَ الْخُشُبَ چوبهارا بر یکدیگر نهاد ٥ برهم نهاد
چوبهارا ٦ ضمّ بعضها ببعض ٧ چوبهارا در دیوار کرد شَرَّدَهُ براند اورا ٦ طرده وشَرَّدَ الْبِطِّيخَةَ پهلو کرد خربزه را ٥
کوزه کوزه کرد خربزه را ٦ پهلوها کرد ، شرّقها ٥ وهي الشَّرِيدَةُ کوزه کوزه کرده صَعَّدَ فِي الْجَبَلِ برکوه رفت ٥ برکوه شد ضَمَّدَ
رَأْسَهُ ببست سرش را ٥ رکوی جراحت نهاد بسرش عَقَّدَ الْكَلَامَ بسته کرد سخن را غَرَّدَ الْحَمَامُ بانگ کرد کبوتر ٥ بسرایید
کبوتر وطائرٌ غِرِّيدٌ مرغ بسیار بانگ کننده ٥ مرغ بسیار سراینده فَنَّدَهُ دروغ زن داشت اورا ٦ کذّبه وهو
الْفَنَدُ دروغ ٦ الکذب قَلَّدَهُ الْإِمَارَةَ در کردن او امیری کرد ٦ اعطاه مَجَّدَ اللّٰهَ بستود خدایرا مَرَّدَ الْبِنَاءَ نرم کرد
بنارا ٥ محکم کرد ٧ بلند کرد مَهَّدَ الْفِرَاشَ نرم کرد بستر را ٥ اکنده کرد جامهٔ خواب را ومَهَّدَ الْعُذْرَ عذر آورد ٥
بساخت عذر را ٦ اظهره ر أَثَّرَ فِيهِ اثر کرد دروی أَخَّرَهُ وایس افکندش ٥ وایس انداخت اورا كِتَابٌ مُبَتَّرٌ نامهٔ
بریده ٦ کتاب ناتمام ٧ كِتَابٌ أَبْتَرُ بَذَّرَ الْمَالَ هلاک کرد مال را ٦ أنفقه مُسْرِفًا ٧ پراکنده کرد مال را بَزَّرَ الْقِدْرَ
بوی افزار کرد دیگ را بَشَّرَهُ بِالْخَيْرِ بشارت داد اورا بخیر بَصَّرَهُ بینا کرد اورا ٦ بنمود اورا تَبْصِرَةً بَكَّرَ
بامداد بگاه خاست ٦ بامداد بگاه بیدار شد ٧ بگاه رفت تَبَّرَ الْقَوْمَ هلاک کرد مردمان را وهو التَّبَارُ هلاک
ثَمَّرَ الْمَالَ کرد کرد مال را ٦ بسیار کرد ، أكثر جَبَّرَ الْعِظَامَ وابست استخوانهارا وهو الْمُجَبِّرُ استخوان بند حَبَّرَ
الْقَصِيدَةَ بیاراست قصیده را حَذَّرَهُ بترسانید اورا حَقَّرَهُ خوار داشت اورا حَمَّرَ الشَّيْءَ سرخ کرد چیزرا ٦ جعله
أَحْمَرَ وخَضَّرَهُ سبز کرد اورا ٦ جعله أخضر وصَفَّرَهُ زرد کرد اورا ٦ جعله أصفر خَبَّرَهُ آگاه کردش ٥ خبر داد اورا
جَارِيَةٌ مُخَدَّرَةٌ کنیزک پردگی خَسَّرَهُ هلاک کردش ٥ بزیانش افکند كَشْحٌ مُخَصَّرٌ تهی گاه باریک دَبَّرَ الْأَمْرَ تدبیر
کرد کار را ودَبَّرَ الْعَبْدَ مُدَبَّر کرد بنده را دَمَّرَهُ هلاک کرد اورا ٥ نیست کرد اورا ودَمَّرَ عَلَيْهِ م وهو الدَّمَارُ هلاک
ذَكَّرَ الْاِسْمَ تذکیر کرد اسم را وذَكَّرَهُ الشَّيْءَ یاد کردش چیزرا ٦ أوقع في قلبه وذَكَّرَ الْمُذَكِّرُ النَّاسَ پند داد پند دهنده
مردمان را ٦ اعظا الناس وعظًا ای نصیحةً جَارِيَةٌ مُسَتَّرَةٌ کنیزکی پوشیده ٦ کنیزکی پنهان کرده سَجَّرَ اللّٰهُ الْبِحَارَ
پر کرد خدای دریاهارا سَحَّرَهُ جادوی کرد اورا سَخَّرَهُ مسخره کردش ٥ ذلیل کرد اورا سَعَّرَ السِّعْرَ نرخ نهاد

۷ پیدا کرد نرخ را وهو السِعْرُ نرخ والأسْعَارُ ج وسَعَّرَ النَّارَ بیفروخت آتش را ۶ اُوقِدَ سُكِّرَتْ أبْصَارُنَا خیره شد دیدهٔ
ما ۵ بسته شد چشمهاء ما از نگرستن ۶ خیره کردانیده شد دیدهاء ما ، حُبِسَتْ عن النَّظَر سَمَّرَ البَابَ میخ بر در زد ۶ پیش
نهاد در را ، شَمَّرَ الثَّوْبَ برچید جامه را ۵ برگرفت ۶ رفع ۷ برداشت جامه را شَهَّرَهُ مشهور کرد اورا ۶ آشکارا کرد اورا ، أظْهَرَهُ
صَدَّرَ كِتَابَهُ بِكَذَا آغاز نهاد نامه بفلان چیزی وهو صَدْرُ الكِتَابِ آغاز نامه ۶ رأسُ الكتاب ۷ سرنامه ۶ وصَدَّرَ الفَرَسُ سبق
بصدره وصَدَّرَهُ في المَجْلِسِ فتصدَّرَ وصَدَّرَ على البَعِيرِ من التصدير وهو الحِزام صَعَّرَ خَدَّهُ روی بگردانید از تکبّر ۶ تکبّر
کرد صَغَّرَ الاسْمَ تصغیر کرد اسم را ضَمَّرَ الفَرَسَ باریک کرد اسب را ۵ لاغر کرد ۶ علفه قوتًا بعد السِمَن طَهَّرَهُ پاکیزه کرد اورا
۵ پاک کردش رَجُلٌ مُظَفَّرٌ مردی پیروز ۵ مرد با دولت وهو الظَفَرُ پیروزی عَبَّرَ عن كَذَا عبارت کرد از فلان کار عَذَّرَ في
الأمْرِ تقصیر کرد در کار عَزَّرَهُ یاری داد اورا ۶ أعانَهُ وعَظَّمَهُ ۷ بزرگ داشت اورا وعَزَّرَ الجَانِيَ تعزیر کرد گناه کار را ۶ ضربه
تأدیبًا دون الحدّ عَسَّرَ عَلَيْهِ الأمْرَ دشوار کرد بروی کار را ۶ وعَسَّرَ عَلَيْهِ الأمْرُ دشوار شد بروی کار عَشَّرَ المُصْحَفَ نشان
ده آیت کرد مصحف را عَطَّرَهُ خوش بوی کردش عَفَّرَهُ في التُّرَابِ خاک آلوده کردش ۵ بمالید اورا در خاک ۶ التَّعْفِيرُ التَّبْيِيضُ
وفي الحديث ان امرأةً شَكَتْ اليه ان مالها لا يزكو فقال ما ألوانها قالت سُودٌ قال عَفِّري اي اِسْتَبْدِلِي أغْنَامًا
بِيضًا فان البَرَكَةَ فيها عَمَّرَهُ اللهُ عمروی دراز کرد خدای وهو العُمْرُ زندگانی والعُمُرُ م والأعْمَارُ ج غَبَّرَ في وَجْهِهِ
خاک زد در رویش فَتَّرَ عَنْهُ العَذَابَ کم کرد ازوی عذاب را فَجَّرَ الأنْهَارَ روان کرد جویها را ۶ اَسَالَ ، اَجْرَى فَسَّرَ القُرآنَ
تفسیر کرد قران را ۶ شرح کرد نبی را فَطَّرَ الصَائِمَ روزه کشاد روزه دار را فَكَّرَ فيه اندیشه کرد دروی وهو الفِكْرُ
اندیشه والأفْكَارُ ج والفِكْرَةُ م والفِكَرُ ج قَتَّرَ على عِيَالِهِ تنگی کرد بر عیالان خود قَدَّرَ الشَّيْءَ اندازه کرد چیز را
قَشَّرَ السِمْسِمَ پوست باز کرد کنجد را قَصَّرَ في الحَاجَةِ تقصیر کرد در حاجت وقَصَّرَ الحَاجُّ مِن شَعْرِهِ کم کرد
حاجی از موی وی ۶ موی بچید وقَصَّرَ عَنْهُ فروماند ازو ۵ دست ازوی کوتاه کرد قَطَّرَهُ بر پهلو افکند اورا ۶
ألقاه على أحَد قُطْرَيْهِ اى جانبيه وقَطَّرَ الماءَ بچکانید آب را كَبَّرَ اللهَ بزرگواری کرد خدای را ۶ ببزرگی یاد کرد خدای را
۶ قال اللهُ أكبر كَثَّرَ المَالَ بسیار کرد مال را كَدَّرَ المَاءَ تیره کرد آب را كَسَّرَهُ بشکست اورا ۷ ریزه کرد اورا
كَفَّرَ اللهُ سَيِّئَاتِهِمْ پوشانید خدای بدیهاء ایشان را ۵ بیامرزید خدای گناهها ایشان را نَشَّرَ المُصْحَفَ باز کرد
مصحف را نَفَّرَهُ براند اورا ۶ رمانید اورا ، طرده نَكَّرَ الاسْمَ نکره کرد اسم را ۵ نکره گفت اسم را ۷ ناپیدا کرد اسم
را وهي النَكِرَةُ ف هَجَّرَ گرم گاه رفت ۶ وقت پیشین رفت ، سار في الهاجرة ۷ بگرمگاه رفت وهي الهَاجِرَةُ
گرمگاه ز بَرَّزَ عَلَيْهِ بگذشت ازوی ۶ پیشی گرفت بروی ، سبق ۷ درگذشت بروی جَهَّزَهُ بِجَهَازِهِ ساخت وی را

سازوی طَرَّزَ الثَّوبَ علم کرد جامه را عَجَّزَهٗ نسبت کردش بعاجزی وعَجَّزَتْ زن پیر شد ٦ صارت عجوزا
نَقَّزَ السَّهْمَ بکردانید برناخن تیر را ۔ س شیٔ مُخَمَّسٌ چیزی پنج کوشه دَلَّسَ بَمَلِیهٖ عیب بروی
پوشید در خرید ٦ کتم عیبَ السِّلعَةِ علیه دَنَّسَ الثَّوبَ چرکین کرد جامه را ٦ شوخکین کرد ٧ ریمناک کرد عَبَّسَ
روی ترش کرد عَرَّسَ درآخر شب فرو آمد عَنَّسَتْ زن بی شوی در خانهٔ پدر ماند غَلَّسَ بالصَّلوٰة بتاریکی کرد
نماز ٦ بگاه کرد نماز بامداد را ٧ بتاریکی گذارد نماز را وغَلَّسُوا الماءَ بتاریکی آمدند بآب ٦ بگاه آمدند بآب ٥ وهو
الغَلَسُ تاریکی آخر شب فَلَّسَهُ القاضی حکم کرد قاضی بافلاس او ٦ مُفلس خواند اورا قاضی قَدَّسَ اللهَ ولِلّٰهِ خدایرا
بپاکی یاد کرد ٦ بپاکی خواند خدایرا وهو القُدُّوسُ پاک ٧ خدای پاک وهو القُدُسُ پاک قَلَّسَهٗ کلاه برسرش نهاد
٧ کلاه پوشانید اورا لَبَّسَ عَلَیهِ الاَمْرَ پوشیده کرد بروی کار را نَفَّسَ عَنْهُ دور کرد ازوی اندوه را ٥ اندوه کشید
ازوی نَکَّسَهٗ نکوسار کردش ش حَرَّشَ بَیْنَ الکِلابِ براغالید سگانرا ٥ در یکدیگر جهانید سگانرا ٦ براغالانید
سگانرا ، حَرَّشَ عَرَّشَ الکَرْمَ بربالا گرفت رزهارا ٦ سقف نهاد رزهارا ، رفع ٧ برداشت فَتَّشَ عَنْهُ راز خوست ازوی
٦ سأل عنه ٧ برخید ازوی نَقَّشَ نقش کرد چیز را ٥ بنگاشت چیزرا ص خَلَّصَهُ اللهُ ٦ مِنَ الهَمِّ رهانید اورا
خدای ٦ از اندوه رَخَّصَ لَهٗ فی کَذا رُخْصَت داد اورا در فلان چیزی ٥ فراخی کرد اورا وهی الرُّخْصَةُ ف رَقَّصَتْ
وَلَدَها برجهانید کودک اورا ٧ بپای کوبانید زن فرزندش را لَخَّصَ القِصَّةَ بیدا کرد قصه را ٧ بَیَّنَها علی استِقْصاءٍ
٧ نیک بیدا کرد قصه را مَحَّصَهُ اللهُ پاک کرد اورا خدای از گناه ٥ طهره من الذُّنوب نَغَّصَ عَیْشَهٗ ناخوش
کردانید زندگانی وی را ٧ نامزه کرد ض بَعَّضَهٗ پاره پاره کرد اورا ٥ مهره مهره کرد اورا ، قسمت
کرد ، جعله اَبعاضا بَغَّضَهٗ اِلَیهِ دشمن کردانید اورا بروی حَرَّضَهٗ علی القِتالِ برانگیخت اورا برجنگ عَرَّضَهٗ
لِکَذا بپیش نهاد اورا از برای چیزی ٥ فرا پیش داشت اورا وهی العُرْضَةُ بهانه وعَرَّضَ بِقَولِهٖ پنهان گفت
سخن خود را ٥ بکنایت گفت ٧ سربسته گفت سخنش را ٦ التَّعْرِیضُ تضمین الکلام دلالةً لیس لها فیه ذِکر
کقولک ما اَقبح البُخْلَ تعرض بانه بخیل والکنایة ذکر الردیف وارادة المردوف کقولک فلان طویل النجاد و
کثیر الرماد یعنی انه طویل القامة ومِضْیافٌ وعَرَّضَهُم القادمُ هدیه آورد ایشانرا آینده ٦ چیزی آورد داد
ایشانرا آینده ٧ راه آوردی آورد وهی العُراضَةُ راه آورد ٦ الهدیة ٧ ارمغان غَمَّضَ عَیْنَیهِ فروخوابانید
چشمهایش را وما ذُقْتُ تَغْمِیضًا نچشیدم خوابی ٦ ما نِمْتُ قط وغَمَّضَ الکلامَ پوشیده کرد سخن را ٦ تاریک
کرد سخن را ، جعله غامِضًا فَرَّضَ اللهُ السُّورَةَ فریضه کرد خدای سورت را ٦ جعلها فریضةً ومَرَّضَهٗ تیمارداری

کرد بیمار را ۶ قام علیه فی مرضه ط ثبّطه عن الأمر باز داشت اورا از کار ۶ منعه حنّط المیّت حنوط
کرد مرده را خلّط فی الأمر آمیختگی کرد در کار ۵ بهم درزد کار را سلّطه علیه بگماشت ویرا بروی ۵ برگماشتش برو
شحّطه بالدم آلوده کردش بخون ۶ لطخه به غلّطه بغلط نسبت کردش ۶ قال له غلطت ۷ بخطا نسبت کرد اورا فرّط
فی الأمر تقصیر کرد در کار ۵ وأفرط منه ۶ یعنی مبالغه کرد قرّطها أذنیها گوشوار کرد در گوش زن وقرّط الفرس العنان عنان را
برگوش اسب نهاد ۵ بیفکندش در گوش اسب نشّطه لکذا رغبت کرد ویرا بفلان چیز ۵ بنشاط آورد اورا نقّط
المصحف نقطه زد کراسه را ظ غلّظ علیه درشتی کرد بروی قرّظه بستودش ۶ مدحه ع جرّعه الغصة
بچشانید اورا غصه را ۶ فرو خورانیدش غصه را جمّعنا آذینه کردیم ۶ شهدنا الجمعة وجمّع مالاً گرد کرد مالی
شواء مخلّع بریان استخوان بیرون کرده شیء مربّع چیزی چهار گوشه ۵ چیزی چهار سو ۶ له أرکان أربعة
رجّع فی صوته بگردانید آوازش را ۶ ردّده فی حلقه ۷ نغمه زد در آوازش تاج مرصّع تاج آراسته بجواهر
۶ محلّی بالجواهر رقّع ثوبه پاره دوخت در جامه وی ۵ پاره افکند جامه را شجّعه دلیر خواند اورا ۵ دلیر کردش ۶ بدلیری
نسبت کردش شفّعه الأمیر فی المذنب قبول کرد شفاعتش را امیر در حق گناه کننده ۶ قبل شفاعته شنّع
علیه تشنیع کرد بروی وهی الشنعة تشنیع صدّعه درد سر آوردش صرّع البیت مصراع کرد خانه را ۵ در نو
طبقه کرد خانه را فزّعه ترسانید اورا ۶ خوّفه لو ازال خوفه قزّعه سرزنش کرد اورا ۶ ملامت کرد اورا قطّعه
پاره پاره کردش قنّعها بمقنع برزن بپوشید ۶ ستر علیها مقنعة متّعه به برخورداری داد اورا بوی ومتّع
المرأة متعه داد زن را وهی المتعة ف ۵ مزد ورجل ممتّع مرد پاک چشم غ بلّغ الرسالة رسانید
پیغام را وهو البلاغ رسانیدن پیغام ۶ پیغام فرّغه للعمل فارغ کرد اورا از بهر کار مرّغ دابّته بغلتانید
اسب ویرا ۷ غلطانید ستورش را در خاک ف ألّف الکتاب تألیف کرد کتاب را ۵ مرکب کرد ۶ تصنیف کرد
وألّف بین القلوب موافقت افکند میان دلها ثقّف الرمح راست کرد نیزه را حرّف القلم محرّف زد قلم را
وحرّف الکلام عن مواضعه بگردانید سخن را از جایهای خویش حلّفه سوگند داد اورا خلّفه واپس گذاشت
اورا ۷ واپس رها کردش شرّفه بزرگ داشت اورا ۵ بزرگوار داشتش ۷ حرمت کردش شنّفها گوشوار در گوش
کرد زن را صحّفه از جای بگردانید اورا ۵ تصحیف کرد اورا ، بنقطه بگردانیدش ۶ أخطاه صرّفه بگردانید اورا
۵ باز گردانید اورا صنّف الکتاب تصنیف کرد کتاب را ۵ باهم آورد کتاب را ۶ ألّفه ، والتصنیف تمییز الأشیاء
بعضها من بعض وصنّف الأشیاء جعلها أصنافاً ضعّف له العطاء دوتا کردش عطا را ۵ دوچندان

كردش عطارا وضَعَّفَهُ السَّيْرُ سست كردش رفتن ٦ ضعيف كردش ٧ مانده كردش رفتار عَرَّفَهُ الشَّيْءَ آكاه
كردش چيزرا ٦ شناسا كرد ويرا چيزى وعَرَّفَ اللهُ الجَنَّةَ لِأَهْلِهَا خوش بوى كرد خدا لى بهشت را از براى خداوندانش
وعَرَّفَ الاِسْمَ معرفه كرد اسم را وهى المَعْرِفَةُ نام شناخته عَنَّفَهُ درشتى كرد بوى وعَنَّفَ عَلَيْهِ م كَنَّفَ القَوْمَ
ببست دستهاء مردمانرا از پس كَلَّفَهُ الأَمْرَ تكليف كرد بروى كاررا ٦ بروى نهاد كار دشخوار را نَقَّعَهُ دو
نيمه كردش نَظَّفَ الثَّوْبَ پاكيزه كرد جامه را ق أَرَّقَهُ بيدار داشت اورا ٥ بى خواب كردش ، غنوده داشت
اورا حَدَّقَ إِلَيْهِ تيز نكرست بوى حَرَّقَهُ بسوخت اورا ٦ بسوزانيد اورا وهو الحَرِيقُ آتش سوزان ٥ آتش بزرك
٧ سوز حَلَّقَ الطَّائِرُ در هوا چرخ كرد مرغ ٦ دار فى الهواء ٧ پرواز كرد مرغ وحَلَّقُوا رُؤُسَهُمْ بستردند سرهاء ايشانرا
٥ تراشيدند سرهارا حَمَّقَهُ احمق خواند اورا خَرَّقَ الثِّيَابَ بدريد جامهارا ٦ بدرانيد خَلَّقَهُ ببوى خوش
بيالودش ٦ طلاه بالخَلُوقِ ٧ بويهاء خوش ماليد بروى وهو الخَلُوقُ غاليه وخَلَّقَ اللهُ المُضْغَةَ تمام خلق كرد
خداى پارهٔ كوشت را ٦ صورت آفريد پارهٔ كوشت را ٧ تركيب كرد كوشت را ٦ ومُضْغَةٌ مُخَلَّقَةٌ اى تامة الخلق او
مُصَوَّرَةٌ خَنَّقَهُ خبه كرد اورا ٥ كلوش بهم كرفت وهو المُخَنَّقُ خبه كرده ٥ جاى خبه كردن وخَنَّقَ التِّسْعِينَ
بنود سال نزديك رسيد دَنَّقَ التَّاجِرُ باريكى شمار كرد بازركان سَرَّقَهُ بدزدى نسبت كرد اورا ٥ نَسَبَهُ إِلى
السرقة شَرَّقَ اللَّحْمَ قديد كرد كوشت را ٦ تَشْرِيق اللحم تَقْدِيدُه ومنه سُمّى ايام التشريق وهى ثلاثة ايام
بعد يوم النحر لان لحوم الأضاحى تشرق فيها وشَرَّقَ المُسَافِرُ بمشرق رفت مسافر ٧ با شرق رسيد
بازركان صَدَّقَهُ راستكوى داشت اورا وصَدَّقَ المُصَدِّقُ صدقه كرفت صدقه كيرنده ٥ صدقه بستد ساعى
صَفَّقَ الشَّرَابَ بيالود شراب را ٥ بياميخت شراب را ٦ حوّله من إناء الى إناء ليصفو او مزجه وصَفَّقَ بِيَدِهِ
دست زد ٥ دست بر دست زد ٧ بر يكديكر زد دو دستش را وهى الصَّفْقَةُ دست زدن ٦ طَبَّقَ المَفْصِلَ أصابه
وطَبَّقَ المَطَرُ الأَرْضَ عمّها طَرَّقَ لَهُ راه داد اورا طَلَّقَهَا طلاق داد زن را ورَجُلٌ مِطْلَاقٌ مردى پيوسته طلاق
دهنده خَمْرٌ مُعَتَّقَةٌ مى كهن عَلَّقَهُ بِهِ آويخت اورا بوى ٥ درآويخت اورا بوى غَرَّقَهُ غرقه كرد اورا ٧ باب فرو
بردش ولِجَامٌ مُغَرَّقٌ بالفِضَّةِ لكام سيم اندوده ٥ لكام سيم كوفته ٧ لكام زر اندوده وسيم كوفته غَلَّقَ الأَبْوَابَ درها
را ببست فَرَّقَ بَيْنَ الأَشْيَاءِ جدائى افكند در ميان چيزها فَسَّقَهُ فاسق خواند اورا ٥ نسبه الى الفسق
بَيْضٌ مُفَلَّقٌ خايهٔ شكافته ٦ تخم مرغ شكافته ثَرِيدَةٌ مُلَبَّقَةٌ تريد چرب ٧ تريد بسيار چرب ٧ ثريد با
چرب ونرم كرده أَحَادِيثُ مُلَفَّقَةٌ حديثهاء باهم آورده بدروغ ٦ سخنهاء ساخته ، مُزَخْرَفَةٌ بالباطل ٧ سخنها

فراهم آورده مَزَّقَ الثِّيابَ بدرانيد جامهارا ٦ خرق ٧ بدريد مُمَزَّقًا نعلقه كمر بست اورا ٥ كمرش دربست
نَمَّقَ الكِتابَ خوب نبشت كتابرا ٦ رتبه ٧ خوش نوشت نامه را ك بَتَّلَ الآذانَ ببريد گوشهارا ٦
حَرَّكَهُ جنبانيد اورا وهي الحَرَكَةُ جنبش وما بِهِ حَرَاكٌ نيست دروى جنبش حَنَّكَتْهُ السِّنُّ آزموده كار كرد اورا
پيرى ٦ آزموده كردش زندگانى ٧ درست رأى كردش وهي الحُنْكَةُ بحتم رأى الحكم رأى ٧ درست رأى ٦ وحَنَّكَتْ الصَّبِيَّ
وحَنَّكَتْهُ مضغت تمرًا او غيره ثم دلكته بحنكه شَبَّكَ بَيْنَ أَصابِعِهِ دريكديگر كرد انگشتهايش را ٥ درميان
يكديگر كرد ٦ درهم درآورد انگشتهارا فَلَّكَ ثَدْيُ المَرْأَةِ باديسه شد پستان زن ٦ گردنده شد ٢ استدار كالفلكة
مَسَّكَ بِعَضَلِهِ چنگ درزد بافسار وى ٥ چنگ اندرزد بوى ٧ بچفسيد بافسار او ومَسَّكَ الغَيُّ
بمسك الذوه كرد چيزرا ٦ جعله ذا بمسك مَلَّكَهُ الشَّيْءَ ملك او كرد چيزرا ل مَجْدٌ مُؤَثَّلٌ بزرگوارى اصلى
٦ شرف اصلى ، مُؤَثَّلٌ أَجَّلَهُ وقت نهاد اورا ٥ زمان دادش ٦ جعل له اجلاً أَمَّلَهُ اميد داشت بدو أَهَّلَهُ للخَيْرِ
سزاوار كردش بخير ٦ جعله اهلاً له بَتَّلَهُ لِلّهِ بريده كرد اورا از دنيا از براى خداى ٦ وامْرَأَةٌ مُبَتَّلَةٌ لم يتراكب
لحمها بَجَّلَهُ بزرگوار داشت اورا ٦ بزرگ كرد اورا بَدَّلَهُ اللّهُ مِنَ الخَوْفِ أَمْنًا بدل داد اورا خداى از ترس ايمنى ثَقَّلَ عَلَيْهِ
گرانى كرد بروى جَدَّلَهُ بر زمين افگندش ٦ بيند لخت اورا ، كبّه جَهَّلَهُ جاهل داشت اورا ٦ نسبه الى الجهل حَصَّلَهُ حاصل
كرد اورا حَمَّلَهُ كذا باركرد اورا فلان چيزى ٥ برنهادش چيزى رَتَّلَ القُرْآنَ آهسته خواند قرآنرا ٦ احسن تلاوته
رَمَّلَهُ بِالدَّمِ بيالودش بخون ٦ بيندود اورا بخون زَمَّلَهُ فِي ثَوْبِهِ بپيچيدش درجامهٔ خود سَبَّلَ الدّارَ سبيل كرد خانه
را سَجَّلَ لَهُ القاضِي بسجل نامه نوشت اورا قاضى ٥ حكم نامه بست اورا وسَجَّلَ عَلَيْهِ حكم بست بروى ٦ م وهو السِّجِلُّ و
٥ حكم نامه ٦ سجل نامه ، كتاب الحكم سَهَّلَ بِحِجابَةٍ آسان كرد حجابش را ٥ زود بار داد اورا ٦ زود راه دادش عَجَّلَ
لَهُ مِنَ الثَّمَنِ كَذا زود داد اورا از بهاى فلان چيزى عَدَّلَ الشُّهُودَ راست كرد گواهانرا ٦ قال انهم عُدُولٌ وهو عَدْلٌ
گواه راست وهم عُدُولٌ ج بِئْرٌ مُعَطَّلَةٌ چاه خراب ٥ چاه ضايع گذاشته ٧ چاه ويران رَجُلٌ مُغَفَّلٌ مردى غافل
فَصَّلَ اللُّؤْلُؤَ جدا كرد مرواريد را ٦ نظم ٧ در رشته كشيد مرواريدرا وفَصَّلَ المُجْمَلَ تفصيل كرد مجمل را فَضَّلَهُ
عَلَيْهِ افزون نهاد اورا برو قَبَّلَهُ بوسه داد اورا وهي القُبْلَةُ بوسه أَسِيرٌ مُكَبَّلٌ اسير بند برنهاده ٦ مقيد كَفَّلَهُ الشَّيْءَ
پذرفتارى كرد اورا چيزرا ٦ اورا پايندان چيز گردانيد ، ضمنه اياه كَمَّلَهُ تمام كردش مَثَّلَهُ صورت كردش ٦ ومَثَّلَ لَهُ مِثالَهُ
اى صَوَّرَهُ لَهُ بالكتابة وغيرها ومَثَّلَ التَّماثِيلَ اى صَوَّرَها مَهَّلَهُ مهلت داد اورا ٥ زمانش داد نَزَّلَهُ فرو آوردش نَكَّلَ بِهِ
عقوبت كردش ٦ عذبه ، جعله نكالاً لغيره م أَثَّمَهُ گناهكار خواندش بَرَّمَهُ بستوه آورد اورا ٦ ملول كردش

ثلم الحائطَ رخنه کرد دیوار را حَوْلٌ مُجَرَّمٌ سال تمام ۵ مُبَرَّمٌ جَشَّمَهُ الأمرَ تکلیف کرد بوی کار را ۶ کلّفه ایاه ۵ بسختی آورد
اورا در کار حَرَّمَ علیه الشیءَ حرام کرد بروی چیز را وجلدٌ مُحَرَّمٌ لم یتم دباغته وناقةٌ مُحَرَّمَةٌ لم یتم ریاضتها حَکَّمَهُ فی
مالِهِ حاکم کرد اورا در مال خود دَشَّمَ سِبالَهُم جرب آلود کرد سبلهاء ایشانرا حدیثٌ مُرَجَّمٌ سخن بکمان رَخَّمَ الاسمَ ترخیم
کرد اسم را ۵ آخر اسم در ندا افکند ۶ حذف آخره ۷ حرف افکند از اسم سَلَّمَهُ اللهُ مِنَ الآفاتِ برهانید اورا خدای از
آفتها ۵ حفظه ۷ نکاه داشت اورا وسَلَّمَ علیه سلام کرد بروی وسَلَّمَ إلیه الشیءَ سپرد بدو چیز را ۵ تسلیم کرد بدو چیز
وسَلَّمَ لأمرِ اللهِ کردن نهاد فرمان خدایرا ۵ تن داد فرمان خدایرا قبرٌ مُسَنَّمٌ کوری خر پشته ۵ وألفٌ مُسَمَّمٌ هزار
تمام ضَرَّمَ النارَ نیک بفروخت آتش را ۶ بالغ فی إضرامها فرسٌ مُطَهَّمٌ اسب تمام خلق ۷ اسب نیکو خلق عَظَّمَهُ بزرکوار
داشت اورا ۶ بجّله عَلَّمَهُ الأمرَ بیاموخت اورا کار را غَرَّمَهُ تاوان نهاد بروی وهو الغُرْمُ تاوان فَخَّمَهُ بزرک داشت اورا ۶
عظّمه إبریقٌ مُفَدَّمٌ ابریق دهان بسته ۵ ابریق سر کرده ۶ علیه فِدامٌ ۷ ابریق سر بسته وهو الفِدامُ دهان بند
۵ سر آفتابه وغیره ۶ الفِدامُ ما یوضع فی فم الإبریق لیصفی ما فیه فَهَّمَهُ دریابانید اورا ۵ بیان کرد اورا ۷ تفهیم
کردش قَدَّمَهُ در پیش کرد اورا وقَدَّمَ بنفسه خود پیشتر شد ۵ خود فرا پیش شد وقَدَّمَ إلیه الأمیرُ أن یفعلَ کذا
بفرمود اورا امیر که کند فلان کاری ۶ أمره قَسَّمَهُ قسمت کرد اورا ۶ ورجلٌ مُقَسَّمٌ ای مُحَسَّنٌ قَلَّمَ الأظفارَ ببرید ناخنها
را ۵ ناخن برکرفت ۶ قطع ۷ بچید ۶ وحدیثٌ مُکَتَّمٌ بولغ فی کتمانه کَرَّمَهُ کرامی داشت اورا کَلَّمَهُ سخن کفت بلوی وهو
الکلامُ سخن والکلیمُ سخن کوینده ۵ همسخن نَظَّمَ اللؤلؤَ والکلامَ در رشته کشید مرواریدها را وسخن را ۵ بر رشته
کرد لولو وشعر کفت نَعَّمَهُ اللهُ در نعمت پرورد اورا خدای هَدَّمَ البیوتَ ویران کرد خانها را ۷ افکند خانها را
هَرَّمَهُ اللهُ پیر کرد اورا خدای رجلٌ مُهَضَّمٌ مردی باریک میان ن أَبَّنَ المیتَ بستود مرده را ۶ بکریست
أَذَّنَ المؤذِّنُ بانک کرد مؤذن أَمَّنَ علی دعائه آمین کرد بر دعای او حَسَّنَهُ نیکو کرد اورا حَصَّنَهُ استوار
کرد اورا ۶ أحکمه قاله بالتخمین سخن کفت اورا بکمان رَدَّنَ القمیصَ آستین کرد پیراهن را ۵ فراو پیست کرد
پیراهن را ۶ جعل له أردانا ۷ سر آستین نهاد بر پیراهن سَخَّنَ المرقةَ کرم کرد خوردی را ۷ کرم کرد شوربا
را سَکَّنَهُ بیارامید اورا سَمَّنَهُ فربه کردش ضَمَّنَهُ الشیءَ بذرفتاری داد اورا چیزرا وضَمَّنَ الکتابَ کذا نهاد
اندرون کتاب فلان چیزی ۶ نهاد در کتاب فلان چیز وفی ضمنه کذا در اندرون اوست فلان چیزی ۶ ای فی
طیّه قَرَّنَهُم فی الأصفادِ درهم بست ایشان را در بندها ۵ دوکان دوکان در بند کشید ایشان را ۷ جفت
کرد ایشانرا کَفَّنَهُ در کفن کردش لَحَّنَهُ بلحن نسبت کرد اورا ۵ ای بخطا نسبت کردش ۶ قال له لحنت لَقَّنَهُ

تلقین دادش ٦ فهمه مَكَّنَهُ فی الأرض جای دادش در زمین ٥ قدرت داد اورا وَمَكَّنَ لَهُ م هَجَّنَهُ به اصل گفت اورا
٥ بعیب منسوب کردش ٦ جعله هجینا ٧ چره کردش ه رَجُلٌ مُدَلَّهٌ مرد سرگشته ٥ مردی بی خود گشته از
عاشقی ٦ مردی متحیر سَفَّهَهُ سفیه خواند اورا ٥ نادان بخواند اورا شَبَّهَهُ كذا وبكذا مانند کردش بفلان چیز
وشَبَّهَ عَلَیهِ الأمرَ پوشیده کرد بروی کار را فَقَّهَهُ فی الدینِ دانا کردش در دین كَرَّهَ إلیهِ الکُفرَ دشمن کرد
بسوی او کفر را نَبَّهَهُ من نَومِهِ بیدار کرد اورا از خواب ٥ بیاگاهانید اورا ٦ أیقظه ونَبَّهَهُ علی الشیءِ آگاه
کردش بر چیز ٦ راه نمود اورا بر چیز نَزَّهَ نَفسَهُ عن كذا پاک داشت خود را از فلان کار ٥ پاکیزه کرد خویشتن
را یعنی تنش را المضاعف ء، ب تَبَّبَهُ هلاک کردش فَرَسٌ مُجَبَّبٌ اسب چهار پای سپید
٧ اسبی تا بزانو سپید حَبَّبَ إلیهِ الإیمانَ دوست گردانید بسوی وی مسلمانی را رَبَّبَهُ پرورد اورا ٥ اورا
بپرورانید زَبَّبَ العِنَبَ مویز کرد انگور را سَبَّبَ للأمرِ سبب ساخت کار را ٥ وسیلت ساخت کار را و
هو السَّبَبُ ٥ اصل السبب بقیة الحبل والأسباب ج شَبَّبَ بها بستود زن را ٥ زن را در غزل یاد
کرد بابٌ مُضَبَّبٌ در باهن کوفته ٦ در با آهن استوار کرده لَبَّبَهُ گریبان او گرفت ٦ اخذ بتلبیبه وهو
التلبیب گریبان ٦ أسفل من الجیب والتلابیب ج ت شَتَّتَهُ پراکنده کرد اورا ٦ فرقه فَتَّتَهُ ریزه کرد اورا
٥ شکست اورا ریزه ریزه ج أجَّجَ النارَ برفروخت آتش را ٦ أوقدها رَجُلٌ مُدَجَّجٌ مرد تمام سلاح
ومُدَجِّجٌ م لَجَّجَتِ السفینةُ در میان دریا شد کشتی ح صَحَّحَهُ درست کرد اورا ٦ ضدّ أمرضه د
بَدَّدَهُ پراکنده کرد اورا ٦ فرقه جَدَّدَهُ نو کرد اورا حَدَّدَهُ تیز کرد اورا خَدَّدَهُ سوراخ کرد اورا رَدَّدَهُ
باز گردانیدش ٦ ورَجُلٌ مُرَدَّدٌ ای حائرٌ سَدَّدَهُ راست کرد اورا شَدَّدَهُ سخت کردش عَدَّدَ مالَهُ شمرده کرد مالش
را ٦ جعله ذا عَدَدٍ ای کثرة ٧ بسیار کرد مالش را قَدَّدَ اللحمَ قدید کرد گوشت را ٥ خشک کرد هَدَّدَهُ
بیم کردش ٦ بترسانیدش ٦ خوّفه ر حَرَّرَ رقبةً بنده آزاد کرد وحَرَّرَ الکاتبُ الکتابَ نبشته کاتب نامه را
غَرَّرَ بنفسِهِ خویشتن را در خطر افکند ٦ جعلها علی الغَرَرِ وهو الخطرُ قَرَّرَهُ تقریر کرد اورا كَرَّرَهُ
تکرار کردش ٥ چند بار گردانیدش ٧ دیگر بار باز کردش ز عَزَّزَهُ عزیز کردش س أسَّسَ الجدارَ
بنیاد کرد دیوار را ش عَشَّشَ الطائرُ آشیانه کرد مرغ ص جَصَّصَ البیتَ گچ کرد خانه را
٥ بگچ کرد خانه را ٦ گچ اندود کرد خانه را ٦ طلاه بالجص ض حَضَّضَهُ علی القتالِ برانگیخت اورا
برجنگ ٥ ای رغبه وحثّه لجامٌ مُفَضَّضٌ لگام سیم کوفته ٦ مرصّع بالفضة ط كِساءٌ مُخَطَّطٌ گلیم

ذَفَّفَ علي الجريح معا زود کشت اورا خَفَّفَهُ سبك كرد خشك كردش جَفَّفَهُ ف خطوط فيه ۶ با خطها

حَقَّقَ ظَنَّهُ راست كرد كمان را ق پيمانه را كم كرد ۷ پيمانه را بسنجيد كم بپيمود پيمانه را ۶ كم طَفَّفَ المِكيالَ خسترا

نشرا ل شَكَّكَهُ فِي الشَّيءِ بگمان افكندش در چيز ك اورا بشكافت شَقَّقَهُ تنك كردش رَقَّقَهُ باريك كردش دَقَّقَهُ را

جَلَّلَ الفَرَسَ جل نهاد اسب را حَلَّلَ الشَّيءَ حلال كرد چيزرا وحَلَّلَ في يَمِينِهِ استثنا كرد در سوگندش ۵ ان شاء الله گفت

۶ وحَلَّلَ يَمِينَه تَحلِيلاً وتَحِلَّةً حلها بالاستثناء او بالكفارة وتَحِلَّةُ القَسَمِ واليَمِينِ مَثَلٌ في القِلَّة ومنه فتمسه النار

الا تَحِلَّةَ القَسَمِ اى مسّةً يسيرةً خَلَّلَ أَصَابِعَهُ فِي الوُضُوءِ جدا كرد انگشتانشرا در آبدست ۵ خلل كرد ،

از هم باز كرد ۶ فرّق ۷ انگشتهارا از يكديگر جدا كرد در وضو وخَلَّلَت الخَمرُ سركه شد مى ذَلَّلَهُ خوار كردش ضَلَّلَهُ

گمراه كرد اورا ۵ گمراه خواند اورا ۶ نسبه الى الضلال ظَلَّلَ اللهُ عَلَيهِم الغَمَامَ سايه كرد خداى بر ايشان ابر را وظِلٌّ ظَلِيلٌ

سايهٔ فراخ ۵ سايهٔ پاينده عَلَّلَهُ بياپى شراب داد اورا غَلَّلَهُ بغاليه آلود اورا قَلَّلَهُ اندك كرد اورا ۵ كم كرد اورا هَلَّلَ

لا اله الا الله گفت م أَمَّمَهُ قصد كردش ۷ آهنك كرد بروى ۵ وأَعانَهُ على التَّيَمُّمِ تَمَّمَهُ تمام كردش ذَمَّمَهُ

نكوهيد اورا ۶ ملامت كردش صَمَّمَ على الأَمرِ عزم درست كرد بركار عَمَّمَهُ عمامه بست اورا ۵ دستارش دربست

ن فَنَّنَ الحَدِيثَ گوناگون كرد حديث را وهو الفَنُّ گونه والفُنُونُ ج المُعتَلُّ الفاءِ بالواوِ ،

ا وَضَّأَ المَرِيضَ يارى داد بيماررا در آبدست ۵ دست و روى شست بيماررا وَطَّأَ الفِرَاشَ نرم كرد بستر

را وهو الوِطَاءُ بستر نرم ۷ چيزى نرم ت وَقَّتَ لَهُ وقت نهاد اورا ث وَرَّثَهُ ميراث دادش

ح وَشَّحَهُ ميان بند نهاد اورا ۵ عنبرين از چپ و راست در افكند اورا ۷ وشاح نهادش خ وَبَّخَهُ

سرزنش كرد اورا ۶ عيّره د وَحَّدَ اللهُ تَعَالَى يكى خواند خدايرا ۵ يكى كرد خدايرا خَدٌّ مُوَرَّدٌ رخ گلگون

وَسَّدَهُ بالش نهاد اورا وَطَّدَهُ استوار كردش ۶ ثابت كردش ، أحكمه ، ثبّته ۷ قوى كردش وَكَّدَهُ م شَيءٌ مُوَلَّدٌ

چيزى نو وَوَلَّدَها أَولادًا زنرا مادر فرزندان كرد ۵ فرزندان كرد از كنيزك ۶ وغُلَامٌ مُوَلَّدٌ وُلِدَ عند العرب

ونَشَأَ مع أولادهم بآدابهم وكلامٌ مُوَلَّدٌ ليس من اصل لغتهم ر وَتَّرَ القَوسَ زه كرد كمانرا وَفَّرَ عَلَيهِ

الحَقَّ تمام كرد بروى حق را وَقَّرَ الشَّيخَ بزرگ داشت پيررا ۶ عظّمه ط وَرَّطَهُ در هلاك افكند اورا ۷ در كار

دشوار افكندش وَسَّطَهُ درميان آورد اورا ع وَدَّعَهُ وداع كرد اورا ۵ بدرود كرد اورا مَا وَدَّعَكَ

رَبُّكَ رها نكرد ترا پروردگار تو ۷ فرو نگذاشت ترا وَزَّعَ المَالَ قسمت كرد مالرا وَسَّعَ عَلَيهِ فراخ كرد بروى

وَقَّعَ فِي الكِتَابِ نشان كرد در نامه ۵ توقيع كرد در نامه ف وَظَّفَ عَلَيهِم وظَائِفَ وظيفها نهاد بروى

ق فَرَسٌ مُوَثَّقُ الْخَلْقِ اسبی استوار خلق ٥ تمام خلق بانیرو وَفَّقَهُ اللّٰهُ لِلْخَيْرِ توفیق داد اورا خدای بخیر وَوَفَّقَ
بَيْنَ الشَّيْئَيْنِ موافقت انداخت میان دو چیز ۷ سازواری افکند میان دو چیز ل وَكَّلَهُ بِالْأَمْرِ وکیل کردش
بکار ٥ نایب کرد اورا وهو الْوَكِيلُ ف وَالْوُكَلَاءُ ج وهى الْوَكَالَةُ معاً م ضَرَبَهُ فَوَزَّمَهُ بزد اورا چندانکه آماسید
کرد اورا ن وَطَّنَ الْبَلَدَ وطن ساخت شهررا ۶ اتَّخَذَهُ وَطَناً ۷ وطن گرفت شهررا وَوَطَّنَ نَفْسَهُ عَلَى الْأَمْرِ
تن خودرا برکار نهاد ه وَجَّهَهُ روی سوی وی کرد ۶ اورا سوی او فرستاد ۷ برابر نهادش وبِالْيَاءِ،
ر يَسَّرَ الْأَمْرَ آسان کرد کاررا وَيَسَّرَهُ اللّٰهُ لِلْيُسْرَى توفیق دادش خدای در طاعت الْمُضَاعَفُ مِنْهُ
، م يَمَّمَهُ آهنگ کرد اورا ۶ قَصَدَهُ الْمُعْتَلُّ الْعَيْنِ بِالْوَاوِ، ا بَوَّأَهُ مَنْزِلاً فرود آورد
اورا بمنزل ۶ آماده کرد اورا جای فرود آمدن رَوَّأَ فِي الْأَمْرِ اندیشه کرد درکار ۳ تفکّر وهى الرَّوِيَّةُ اندیشه ۶ التّفكّر
٥ وخلافه الارتجال ب أَوَّبَ الْمُسَافِرُ همه روز رفت مسافر وَأَوَّبَ الْمُسَبِّحُ همه روز تسبیح گفت تسبیح کننده
٥ تسبیح کرد یکی از پس یکی ۶ وفى التنزيل أَوِّبِي اى سَبِّحِي بَوَّبَ الْكِتَابَ باب باب کرد کتابرا ثَوَّبَ الدَّاعِي بیابی
دعا کرد دعاکننده ٥ پاداش داد ومکرّر گفت دعارا ۶ مکرّر خواند دعارا ، دعا مرّةً بعد مرّةٍ رَوَّبَ اللَّبَنَ
ماست کرد شیررا صَوَّبَ رَأْيَهُ صواب داشت رایشرا وَصَوَّبَ رَأْسَهُ فروکرد سرشرا ٥ در پیش افکند سر
اورا ۶ خفضه ت صَوَّتَ بانگ کرد وهو الصَّوْتُ آواز وَالْأَصْوَاتُ ج ث لَوَّثَهُ بیالودش
ج تَوَّجَهُ تاج نهادش ۶ ألبسه التاج رَوَّجَ السِّلْعَةَ روا کرد کالارا زَوَّجَهُ الْمَرْأَةَ وبِالْمَرْأَةِ زن
داد اورا عَوَّجَهُ کژ کرد اورا ح رَوَّحَهُ راحتش داد ۶ آسایش داد اورا وَرَوَّحَ عَلَيْهِ ۷ بِالْمِرْوَحِ
باد کرد بروی ۷ بباد بیزن وهى الْمِرْوَحَةُ بادزن ۶ بادکننده ۷ بادبیزن طَوَّحَهُ هلاک کردش لَوَّحَتْهُ
الشَّمْسُ بسوزانید اورا آفتاب ۶ غیّرته وَلَوَّحَ لِلْكَلْبِ بِرَغِيفٍ سگ را نان بنمود ۷ اشارت کرد سگ
را بکره خ دَوَّخَ فِي الْبِلَادِ بگشت در شهرها ۶ سار فيها كثيرا د جَوَّدَ الشَّيْءَ نیکو کرد چیزرا
٥ سره کرد چیزرا زَوَّدَهُ توشه دادش سَوَّدَ الثَّوْبَ سیاه کرد جامه را ۶ جعله أسود وَسَوَّدَ الرَّجُلَ
مهتر کرد مردرا عَوَّدَهُ كَذَا خو دادش بفلان چیز ٥ بر عادت داشت اورا چیزی ۶ علّمه ذ
عَوَّذَهُ تعویذ کرد اورا ر شَيْءٌ مُدَوَّرٌ چیزی گرد زَوَّرَ الْكَلَامَ بیاراست سخن را ۶ زخرفه
سَوَّرَهَا دست برنجین نهاد بر دست زن شَوَّرَ بِهِ خجل کردش ۶ خجّله صَوَّرَهُ صورت کردش عَوَّرَ عَيْنَهُ
کور کرد چشمش را فَوَّرَ الْبِطِّيخَةَ سوراخ کرد خربزه را ٥ ببرید خربزه را ۶ قطعها مُدَوَّرَةً ۷

۷ بپهلو کرد خربزه را کُوِّرَتِ الشَّمْسُ کرفته شد آفتاب ۵ روشنائی بُریده شد از آفتاب ۶ اذهب ضوءُها ۶ وکُوِّرَ المتاعَ
الّتی بعضه علی بعضٍ وطعنه فکوّره القاه مُجتمِعًا وکوّرَ العِمامَةَ ومنه یکوِّرُ اللیلَ علی النهار ای یُدخِلُه علیه نَوَّرَ
الشّجرُ شکوفه برآورد درختان ونوّرَ السِّراجَ روشن کرد چراغرا س سَوَّسَ الطّعامُ دیوچه کرد کندم ۵ دیوچه بطعام افکند
۷ کرم کرد غلّه قَوَّسَ الشّیخُ دوتا شد پیر ۶ رَجُلٌ مُهَوِّسٌ یُحدِّثُ نفسَه والهَوَسُ طرفٌ من الجنون ش شَوَّشَ علیه
الأمرَ شوریده کرد بروی کاررا نَوَّشَه نوید داد اورا ۵ نوید مهمانی داد اورا ۶ دعاه کارها ض عَوَّضَه من الهِبَةِ عوض
داد اورا از بخشیده فَوَّضَ إلیهِ الأمرَ باوی کذاشت کاررا قَوَّضَ البِناءَ برکند بنارا ۵ بیفکند بنارا ۶ نقضه من غیر هدم
ع جَوَّعَه کرسنه کرد اورا رَوَّعَه بترسانید اورا طَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ أمرًا فرمان بردار شد تن اورا درکاری ۵ خویشتن
را فرمان بردار کرد ۶ آسان کرد اورا تنش کاررا ، سهّلته غ سَوَّغَ لَهُ کَذَا روا کرد اورا فلان چیز ۶ جوّزه له
۷ کوارنده کرد اورا فلان چیزی ف شیءٌ مُجَوَّفٌ چیزی میان تهی ۶ أجوف ، والمُجوّفُ من الدّوابّ الذی بلغ البیاض
جوفه خَوَّفَه بترسانید اورا سَوَّفَه تأخیر کرد اورا طَوَّفَ طواف کرد بُردٌ مُفَوَّفٌ برد با علم ۶ فیه خطوط بیض ۷ برد
با نقش ق رَوَّقَ الشّرابَ بپالود شراب را ۶ صفّاه زَوَّقَ البیتَ بیاراست خانه را ۶ نقش کرد خانه را بسیماب
، زوّقَ الدّراهِمَ من الزاووق ومنه زوّقوا المَساجِدَ زیّنوها بالنقوش وفی الدیوان زوّقَ البیتَ زیّنه وصوّر فیه
شَوَّقَه آرزومند کرد اورا طَوَّقَه طوق نهاد برو ۶ طوق درکردن او کرد ۶ وطَوَّقَه الأمرَ کلّفه ایاه عَوَّقَه عن الأمرِ باز داشت
اورا از کار فَوَّقَ السّهمَ سوفار کرد تیررا ۶ سُفار کرد تیررا ، جعل الوتر فی فُوقه عند الرمی ، جعل له فُوقًا ك سَوَّكَ
فاهُ بِمِسواكٍ کرد دهان اورا شَوَّكَ رأسُ الحَلیقِ خار موی شد سر سترده ۵ خار موی شد سر تراشیده ل أوّلَ القرآنَ
تفسیر کرد قرآن را ۵ فسّر الآیات المشتبهة جَوَّلَ فی البِلادِ بکشت در شهرها حَوَّلَه بکردانید اورا خَوَّلَه مالًا مال داد ش
۶ ملّکه ایاه سَوَّلَتْ لَهُ نَفْسُهُ أمرًا بیاراست اورا تنش فلان کاری ۶ سهّلته ، زیّنته ، وکأن التّسویلَ تفعیلٌ
من سُولِ الانسان وهو اُمنیّته التی یتمنّاها فتزیّن لطالبها عَوَّلَ عَلَیْهِ اعتماد کرد بروی نَوَّلَه بداد اورا هَوَّلَ
الشّیءَ عِنْدَهُ سهمناك کرد چیز را نزد او ۵ ترسناك کرد چیز را بپیش وی م دَوَّمَ الطّائرُ کرد برآمد مرغ برهوا
۵ چرخ زد مرغ ۶ صفّق جناحیه فی طیرانه فلم یحرّکهما خَیْلٌ مُسَوَّمَةٌ اسبان داغ کرده ۵ اسبان نشان
کرده ۶ مرعیّة او مُعلَمة وهی السّیمی نشان ۷ داغ والسّیمیاءُ م ۷ والسّیمةُ م قَوَّمَ السِّلعَةَ قیمت کرد کالارا
۵ بها کرد ۷ قیمت کرد آخریان را وهی القیمةُ ف وقَوَّمَ المُعوَجَّ راست کرد کژ را نَوَّمَه بخوابانید اورا هَوَّمَ بغنود
۵ اندکی خواب کرد ۶ هزّ رأسه فی النّعاس ن خَوَّنَه خاین خواند اورا ۷ خیانت کر خواند اورا دَوَّنَه جمع

كردش ٥ نبشت اورا عَوَّنَتِ المرأةُ بنيمه عمر رسيد زن ٥ ميانه سال شد زن ٦ صارت عَوَانًا كَوَّنَهُ اللهُ تعالى هست
كرد اورا خداى ٦ أوجده ٧ بهستى آورد اورا خداى لَوَّنَهُ گوناگون كردش ٥ رنگ دادش نَوَّنَ الإسْمَ بتنوين كرد اسم را
هَوَّنَهُ عليه آسان كن برخود ٥ كار برخود آسان كن ٦ سَهِّلْ ه شَوَّهَ اللهُ وَجْهَهُ زشت كرد خداى رويش را
رَجُلٌ مُفَوَّهٌ مردى زبان آور ٥ مرد فصيح مَوَّهَهُ بازر بياراست اورا ٥ بياراست اورا ٦ زر اندود كردش ، زيّنه
بالذهب ، زخرفه المعتل العين بالياء ء ا فَيَّأَ بفى آورد اورا هَيَّأَهُ بساخت اورا ٧ آماده
كرد اورا ٦ اعدّه ب خَيَّبَهُ نوميد كرد اورا سَيَّبَهُ يله كردش ٦ فراگذاشتش شَيَّبَهُ سپيد موى
كردش طَيَّبَهُ خوشبوى كردش ٥ خوش كردش غَيَّبَهُ نا پديد كردش ثَيَّبَتِ النَّاقَةُ پير شد اشتر ماده ٥ صارت
نابًا ت بَيَّتَ العَدُوَّ شبخون كرد دشمن را ٦ طرقهم ليلًا وهو البَيَاتُ شبخون وبَيَّتَ أمرًا كارى بشب ساخت
٧ بشب انديشه كرد كارى ٦ ث عَيَّثَ الشيءَ طلبه باليد من غير ان يبصره ج هَيَّجَهُ برانگيخت اورا
خ شَيَّخَ پير شد د أَيَّدَهُ قوى كرد اورا ٥ سخت كرد اورا شَيَّدَ البِنَاءَ بلند كرد بنارا عَيَّدُوا عيد كردند ٦
شهدوا العيد قَيَّدَهُ بند نهاد اورا وقَيَّدَ الكِتَابَ اعراب كرد كتاب را ٥ اعراب ونقطه كرد كتاب را ر حَيَّرَهُ
سرگشته كردش ٧ متحير كردش خَيَّرَهُ بَيْنَ الشَّيْئَيْنِ خيار داد اورا ميان دو چيز سَيَّرَهُ من بلده براند اورا از شهرش
٦ اخرجه ٧ بيرون كرد اورا از شهرش صَيَّرَهُ كذا بگردانيد اورا فلان چيز طَيَّرَهُ بپرانيدش عَيَّرَهُ كذا سرزنش كرد
اورا وعَيَّرَهُ بكذا م وهو العار سرزنش ٥ ننگ ٦ ما يُعَيَّرُ به الانسانُ غَيَّرَهُ بگردانيد اورا قَيَّرَهُ بقير ماليد
اورا ٦ قير اندود كرد اورا ثَوْبٌ مُنَيَّرٌ جامه باعلم ٦ ض بَيَّضَهُ فابيضّ قَيَّضَ اللهُ فلانًا اى اتاح له ومنه
وقَيَّضْنَا لهم قُرَنَاءَ ع شَيَّعَهُ از پس او رفت ٧ در پى رفت اورا ورَجُلٌ مُتَشَيِّعٌ مردى دلير ضَيَّعَهُ ياوه
كرد اورا ٦ ضايع كردش ٧ تباه كرد برى ف زَيَّفَ الدَّرَاهِمَ نبهره كرد درمهارا ٥ نا بهره كرد ٧ بد كرد
٦ ضَيَّفَهُ انزله ضيفًا ق ضَيَّقَهُ تنگ كردش ٧ ضايع كردش ل خُيِّلَ إليه كذا نموده شد اورا فلان
چيز ٥ در خيال آمد مُلَاءٌ مُذَيَّلٌ چادر دراز دامن ٦ طويل الذيل زَيَّلَهُ جدا كرد اورا سَيَّلَهُ روان كرد اورا
٦ عَيَّلَ فَرَسَهُ سيّبه ٦ فَيَّلَ رَأْيَهُ ضعّفه مَيَّلَ بَيْنَ الشَّيْئَيْنِ متردد شد درميان دو چيز م ٧ تَيَّمَهُ بنده
كرد اورا رَجُلٌ مُتَيَّمٌ مردى عاشق خَيَّمَ بالمكان مقيم شد بجاى ٦ أقام ٧ درنگ كرد بجاى ن بَيَّنَهُ پيدا كرد
اورا وبَيَّنَ بنفسه خود پيدا شد تِبْيَانًا ٦ دَيَّنَهُ وكله الى دينه زَيَّنَهُ بياراست اورا طَيَّنَ الحائطَ بگل اندود
ديوار را ٦ گل كرد ديوار را عَيَّنَ الشيءَ معين كرد چيز را ٦ خصّه من الجملة لَيَّنَهُ نرم كردش المعتل اللام

ب رَبَّاهُ بپروردش ٦ غذاه عَبَّى الجيشَ بياراست لشكررا ٦ بساخت لشكررا ، هيّأه في مواضعه لَبَّاهُ لبيك گفت اورا
ج رَجَّاهُ اميد داشت اورا زَجَّى الأيّامَ بگذرانيد روزهارا سَجَّى المَيّتَ بپوشانيد مرده را ٦ مرده را بپيچيد درجامه
نَجَّاهُ برهانيد اورا هَجَّى الحروفَ هجا كرد حرفهارا ح ضَحَّى بشاةٍ گوسفند قربان كرد وهي الأُضحيّة قرباني ٦ الضَّحِيّة
والأضحاةُ والإضحيّةُ واحد الأضاحي والضحايا والأضحى ح نَحّاهُ عن موضعه دور كردش ازجاي خود خ ٦
جَخَّى الشيخُ اي انحنى وفي الحديث جَخَّى في سجوده اي مدّ ضَبْعَيْه وتجافى عن الأرض سَخَّى نفسَه وبنفسه عن
الشيءِ دل برداشت ازچيزي د أدَّى إليه الدَّيْنَ گزارد بوي وام را وهو الأداءُ گزاردن وام رَدَّاه بردا
پوشانيدش ٥ ردا بردوش افكندش صَدَّى بيديه دست بردست زد ٧ دو دست بهم زد عَدّاهُ گذرانيد اورا ٥
يكي بديگر گذرانيد ، بدله غَدَّاهُ چاشت داد اورا ٧ پروردانيدش فَدَّاهُ گفت جعلت فداك ٥ قال فديتك
ر ذَرَّى الطعامَ بباد داد گندم را عَرَّاهُ برهنه كردش ز عَزَّاهُ صبر فرمود اورا ٥ تعزيت داد اورا ٧ شكيبائي كردش
وهو العزاءُ صبر ٧ شكيبائي س أَسّاهُ م دَسّاها بپوشيد اورا مَسَّاكَ اللهُ بخيرٍ بگذراناد برتو شب را خداي
بخير ٧ شبانگاه رساناد بتو خداي بخير نَسّاهُ الشيءَ فراموش كرد ازوي چيزرا ٥ ازياد او ببرد چيزرا ش عَشّاهُ
آش شام دادش غَشّاهُ الشيءَ بپوشانيد بروي چيزرا مَشّاهُ روانيد اورا ٥ براند اورا ومَشَّى بنفسه خود برفت ط
غَطّاهُ بپوشانيدش ٦ بپوشيد ويرا ف صَفّاهُ ويژه كردش عَفَّى على أثره ناپديد كرد پي ويرا قَفَّى به على
أثره ببردش برپي او ق لَقّاهُ الشيءَ بنمود اورا چيزرا ٦ بينا گردانيد اورا چيزرا ٧ بپيش او آورد چيزرا
نَقّاه پاك كردش ٦ نظّفه ك بَكّاهُ بگريانيد اورا وبكّى بنفسه خود بگريست ذَكَّى پير شد ٦ أسنّ وهو
المُذكّي پير وذكّى الذبيحةَ بسمل كرد قربان را ٦ گلو بريد قرباني را وهي الذكاةُ بسمل ٦ الذبح ٧ گلو بريده
زَكَّى المالَ زكوة داد مال را وزكّى نفسَه بستود خودرا ٦ مدحها ل جَلَّى الشيءَ پيدا كرد چيزرا
٥ أظهره ٦ كشفه حَلّاهُ وصف كرد نشان روي اورا ٥ وصف كرد حليهٔ او ٧ نشان كرد رويش را وحلّاها
حُلِيّ نهاد بروي ٦ پيرايه نهاد برزن خَلَّى سبيلَه رها كرد اورا ٧ راه دادش صَلَّى على النبيّ درود داد بر پيغمبر
وصلّى لله نماز كرد خداي خَلّى عنه رها كرد اورا دَلّاهما بغرورٍ هردورا نزديك آورد بفريفتن سَلّاهُ از غم
بيرون كرد اورا م دَمّاهُ خون آلوده كرد اورا سَمّاهُ كذا وبكذا نام نهاد بروي فلان چيزي عَمَّى الخبرَ بپوشيده
كرد خبررا ٦ شبّهه عليه نَمَّى الخبرَ نمّامي كرد خبررا ن ثَنَّى الشيءَ دوتا كرد چيزرا وهي المثاني سورة الحمد
٥ سورة الفاتحة عَنّاهُ برنجانيد اورا غَنّاهُ سرود گفت اورا مَنّاهُ الشيءَ بآرزو آوردش چيزرا ٥ بآرزو

نمود اورا چیزرا ه تَمَنَّى الشَّیْءَ بآرزو آود چیزرا ٦ خوش کرد چیزرا **المُعْتَلّ الفاءِ واللام**

، ل وَرَّى عن الشَّیْءِ بغَیْرِهِ کنایت کرد از چیز بدیگری ص وَصَّاهُ وصیت کرد اورا وَفَّاهُ حَقَّهُ

تمام داد اورا حق اورا ل وَلَّاهُ العَمَلَ بدادش عملرا وَوَلَّى عَنْهُ بوَجْهِهِ روی ازوی بگردانید ٦ اَعْرَضَ

المُعْتَلّ العَیْن واللام ، ل رَوَّیْتُهُ من الماءِ سیرآب کردم اورا از آب وَرَوَّیْتُهُ الشِّعْرَ روایتش

کردم شعررا ٦ حملته علی روایته س سَوَّاهُ راست کرد اورا ٥ هموار کردش ق قَوَّاهُ قوی

کرد اورا ٥ نیرومند کرد اورا ل لَوَّوا رُؤُسَهُمْ بگردانیدند سرهاء ایشان را ٥ کردن بر پیچیدند ٦ اَعطَفوها

وبالیاءِ ، ح حَیَّاكَ اللّٰهُ وبَیَّاكَ بادشاهی دهاد ترا خدای وزندگانی ٥ بادشاهی دهاد ترا خدای

وکار ساخته کناد وهی التَّحِیَّةُ بادشاهی ٥ آفرین کردن ٦ بقال حیّاك اللّٰه وبیّاك ای بَقّاكَ وبَوَّاكَ منزلًا

فتُرِكَ الهمزُ واُبْدِلَ من الواو یاء

باب فَاعَلَ یُفَاعِلُ مُفَاعَلَةً وفِعَالًا ،

ا کَافَأَهُ مکافات کرد اورا ٦ بپاداش داد اورا ٦ جازاه ب جَانَبَهُ بکرانه شد ازوی ٦ کرانه کرد

ازوی ٦ ترك مخالطته ٧ بیك سو شد ازو ٦ جَاذَبَهُ الشَّیْءَ نازعه حَارَبَهُ جنك کرد باو حَاسَبَهُ شمار کرد اورا

خَاطَبَهُ رویاروی سخن کفت باوی ٥ روی بروی ٧ رو بارو سخن کفت باو دَاعَبَهُ مزاح کرد باو ٥ بازی کرد باوی

٦ مازحه رَاقَبَهُ بترسید ازو ٦ چشم داشت ازو ٧ نکاه داشت باو شَارَبَهُ شراب خورد باو صَاحَبَهُ صحبت

کرد باو ٦ صحبت داشت اورا صَاخَبَهُ بآواز بلند سخن کفت باو ٥ بخشم بانك کرد بروی ضَارَبَهُ جنك زد باو

٥ شمشیر زد باو طَالَبَهُ بالدَّیْنِ وام خواست ازوی ٥ طلب کرد ازوی دین را عَاتَبَهُ علی الذَّنْبِ عتاب کرد

اورا بر کناه عَاقَبَهُ بکذا عقوبت کرد اورا بفلان چیزی وهی العُقُوبَةُ ف ٥ الم وعَاقَبَهُ فی السَّیْرِ نوبت

کرد باو در رفتن ٥ سپس روی درآمد در رفتن وهی العُقْبَةُ نوبت ٥ سپس ٧ نوبت در رفتن غَاضَبَهُ بخشم آورد

اورا ٧ بخشم کاری کرد برو غَالَبَهُ غالب شد بروی ٧ غلبه کرد باو قَارَبَهُ نزدیك شد بوی وشَیْءٌ مُقَارِبٌ چیزی

میانه ٧ چیزی میان کین کَاتَبَهُ نامه نوشت باو وکَاتَبَ العَبْدَ مکاتب کرد بنده را وهی الکِتَابَةُ بنده مکاتب

کردن ٦ قیمت بنده نَاسَبَهُ باو بنسبت نزدیك افتاد ٥ شابهه نَاصَبَهُ الحَرْبَ بر پای کرد باو جنك را ٥

آشکارا کرد باو جنك را ٦ راست کرد باو جنك را ت خَافَتَ بالقِرَاءَةِ نرم خواند ٥ بآواز نرم خواند قران

٧ آهسته خواند ث حَادَثَهُ حدیث کرد باو ٧ سخن کفت باو ج عَالَجَهُ من الدَّاءِ علاج کرد اورا از درد ٦

درمان کرد اورا ٧ دارو کردش از رنج مَازَجَهُ آمیختگی کرد باو ٦ خالطه ح سَافَحَهَا زنا کرد با زن سَامَحَهُ
آسان کاری باو کرد ٥ مسامحت کرد ، آسان کرد باو ٦ ساهله صَافَحَهُ دست او بگرفت ٥ دست کرد بدست او صَالَحَهُ
عَلَى كَذَا صلح کرد باو بر فلان کاری ٥ آشتی کرد باوی بر چیزی وهو الصُّلْحُ ف طَارَحَهُ الْكَلَامَ مناظره کرد باو سخن را
٥ سخن در سخن او انداخت كَاشَحَهُ دشمنی کرد باوی كَافَحَهُ برابری کرد باو بجنگ ٧ رویاروی جنگ کرد باو مَازَحَهُ بازی کرد
بلوی ٦ باو مزاح کرد نَاصَحَهُ نصیحت کرد اورا ٥ پند داد اورا ٧ دوستی کرد باو نَاكَحَهَا نکاح کرد زنرا ٦ جامعها د بَاعَدَهُ
دور کرد اورا ٦ بعد عنه وبعّده ايضا ٧ دور شد ازوی جَالَدَهُ بتازیانه زد باو ٥ جلدی کرد باو ٦ جنگ کرد باوی
جَاهَدَ الْكُفَّارَ غزو کرد با کافران ٧ جهاد کرد کفار را سَاعَدَهُ یاری داد اورا ٦ عاونه شَاهَدَهُ بدید اورا ٦ عاينه ٧ دید
اورا در حضور طَارَدَهُ حمله کرد بروی ٥ براند اورا عَاقَدَهُ پیمان بست باو ٦ عاهده ٧ عهد کرد باو وهو العَقْدُ پیمان
٧ العهد وهو عَقِيدُ الْكَرَمِ هم سوگند کرم وعَقِيدُ اللُّومِ هم عقد ناکسی ٥ هم سوگند ناکسی عَانَدَهُ گردن کشی کرد باو
٥ خلاف کرد باو ٧ بستیهید باو ، خالفه عَاهَدَهُ عَلَى كَذَا پیمان بست باو بر فلان چیزی نَاشَدَهُ اللهَ خدایرا
بشفیع آورد ٧ سوگند دادش بخدای ذ آخَذَهُ اللهُ بِذَنْبِهِ بگرفت اورا خدای بگناهش ر آجَرَهُ بمزد
داد بوی خانه را آزَرَهُ یاری داد اورا ٦ عاونه وقوّاه آمَرَهُ مشورت کرد با او ٦ شاوره بَادَرَهُ الشَّيْءَ وإلى
الشَّيْءِ پیش دستی کردش چیزرا ٦ پیشی گرفت باو بچیزی ٧ شتافت با او سوی چیز بَاشَرَهَا جماع کرد زنرا
٥ مجامعت کرد با زن وبَاشَرَ الأَمْرَ خود کرد کار را ٧ بدست خود کرد کار را بَاكَرَهُ بگاه آمد بروی ٦ بامداد بگاه
آمد اورا ، بكّر عليه ثَابَرَ عَلَيْهِ پیوستگی کرد بروی ٦ واظبه جَاهَرَ بالعَدَاوَةِ آشکارا کرد دشمنی را رویاروی و
رَأَيْتُهُ جِهَرَةً بدیدم اورا آشکارا ورأيته جهارًا م حَاذَرَ مِنْهُ بترسید ازوی ٥ دور شد ازوی ٦ حذر منه حَاصَرَ
الْعَدُوَّ باز داشت دشمن را ٦ ضيّق عليهم وأحاط بهم ٧ حصار کرد دشمن را خَاطَرَ بِنَفْسِهِ در خطر افکند خود را و
خَاطَرَهُ عَلَى كَذَا پیمان بست باو ٧ گرو بست باو خَامَرَهُ آمیخته کرد باو ٦ خالطه ذَاكَرَهُ الْحَدِيثَ بیاد آورد سخن را
٦ مذاکره کرد حدیث را سَافَرَ مِنْ أَرْضٍ إِلَى أَرْضٍ سفر کرد از جای بجای ٥ از شهر بشهر ٦ از زمین تا زمین وهم
السَّفْرُ مسافران ٥ روندگان شهر والسُّفَّارُ ٥ السِّفَارُ ح وهو السَّفَرُ ف والأَسْفَارُ ح سَامَرَهُ افسانه گفت باو
بشب ٦ باو بشب حدیث کرد ، حادثه بالليل ٥ وهو مأخوذ من سُمْرَةِ ظِلِّ الْقَمَرِ وهو السَّمِيرُ مرد افسانه گوی بشب
٥ افسانه گوینده ، يختصّ بالليل شَاطَرَهُ الْمَالَ دو نیمه کرد باو مال را شَاهَرَهُ ماه بمزد گرفت اورا صَابَرَهُ صبر کرد
باو صَادَرَهُ عَلَى الْمَالِ مصادره کرد اورا بر مال صَاعَرَ خَدَّهُ بگردانید رخ را از تکبر صَاهَرَ إِلَيْهِمْ پیوستگی کرد با ایشان

٦اَصْهر ٧ بپیوستکی کرد با ایشان بنکاح ظَاهَرَهُ یاری داد اورا ٧ هم پشت شد ویاری داد اورا وهو الظَّهِیرُ یاری دهنده
٦الْعَوْنِ وظَاهَرَ مِنْ اِمْرَأَتِهِ ظِهار کرد از زن خود وظَاهَرَ بَیْنَ الثَّوْبَیْنِ دو جامه برهم پوشید ٦ دو جامه بر زبر یکدیکر
پوشید عَاسَرَهُ دشواری کرد باو عَاشَرَهُ زندکانی کرد باو ٥ نیکو زیست باوی وهی العِشْرَةُ زندکانیء خوش وهو
العَشِیرُ هم عِشْرَتْ ٥ یاری کر با او دوستی کند ٦ المعاشر عَاقَرَ الخَمْرَ بپیوسته خورد خمررا ٦اداوم علی شربها
غَادَرَهُ دست ازوی بداشت ٦ ترکه ٧ بکذاشت اورا فَاخَرَهُ فخر کرد باو قَامَرَهُ قمار باخت با او کَابَرَهُ بزرکی کرد
باو ٥ بزرکی کرد ومکابره با او کَاثَرَهُ بسیاری کرد باو ٥ کفت که مالِ من بیش از تُست ٧ بیشی دعوی کرد باو کَاسَرَهُ
هم دیواری کرد باو ٧ هم دیوار شد باو کَاشَرَهُ نرم بخندید باو ٥ دندان برهنه کرد با او ٧ بخندید باو بدروغ
مَاکَرَهُ مکر کرد باو نَاظَرَهُ مناظره کرد باوی هَاجَرَ مِنْ أَرْضٍ إِلَی أَرْضٍ هجرت کرد ازجای بجای ٥ برفت از زمین
تا زمین وهی الهِجْرَةُ ف ز بَارَزَهُ مبارزت کرد با او ٦ مبارزی کرد باو ٧ بیرون شد باو حَاجَزَهُ بازداشت
اورا ٦ کافّه نَاجَزَهُ جنک کرد باو ٦ بارزه وقاتله س جَالَسَهُ هم نشینی کرد باو ٥ باوی نشست
جَانَسَهُ با او هم جنس شد ٧ یک لون شد با او خَالَسَهُ الشَّیْءَ بربود ازوی چیزرا دَارَسَهُ الکُتُبَ درس
کرد با او کتابهارا ٥ درس کفت اورا نامهارا ٦ بخواند باو لَابَسَ الأَمْرَ آمیخت کاررا ٦ خالطه ٧ خو کرد کاررا
لَامَسَهَا مجامعت کرد زنرا ٧ بسود زن را مَارَسَهُ بکوشید باو ٦ عالجه مَاکَسَهُ فِی البَیْعِ پرخاش کرد اورا
در بیع ٥ مکاس کرد ، خَاصَمَه ٧ کاسد کرد اورا در بها نَافَسَ فِی الشَّیْءِ رغبت کرد در چیز ش
نَاقَشَهُ فِی الحِسَابِ سختی کرد باو در حساب ٦ تنکی کرد باو در شمار ٧ باریکی کرد باو در شمار ص
خَالَصَهُ فِی العِشْرَةِ ویژه دوستی کرد باو در زندکانی ٥ ویژه کرد باوی ٧ دوستی خالص کرد با او ض
عَارَضَهُ معارضه کرد باو ٥ بیع کرد با او بقماش ٦ برابری کرد باوی وهو العَرْضُ کاله ٥ کالا ٦ خلاف النقد
والعُرُوضُ ج وعَارَضَ الکِتَابَ بِغَیْرِهِ مقابله کرد کتابرا بدیکری مَاحَضَهُ الوُدَّ ویژه کرد با او دوستی را
نَاقَضَ آخِرُ قَوْلِهِ الأَوَّلَ تباه کرد بسپین از دو سخنش اول را ٥ نقض کرد ٧ سناقضت کرد نَاهَضَهُ برخاست باوی
٥ با او برابری کرد در سخن ط خَالَطَهُ بیامیخت باو رَابَطُوا سرحد نکاه داشتند ٥ مقیم شدند در سرحدِ
اسلام ، نکاه داشتند مسلمانانرا در سرحد اسلام شَارَطَهُ کذا شرط کرد باو در فلان کار ظ حَافَظَ عَلَیْهِ
نکاه بان بود بروی ٦ نکاه داشت بروی لَاحَظَهُ بکوشهء چشم نکرست سوی او ٦ باو بدنبال چشم نکرست ع
تَابَعَهُ سپس او رفت ٧ از پس او رفت ٧ از پس او رفت وتَابَعَ الکُتُبَ بپیاپی کرد نامهارا ٥ دمادم کرد ٧ پیوسته

کرد جَامَعَهَا جماع کرد زنرا خَادَعَهُ بفریفتش دَافَعَ عَنْهُ دفع کرد ازوی ٥ بازداشت ازوی وهو سَیِّدُ قَومِهِ
غَیرُ مُدَافَعٍ او مهتر قوم خود است دفع نا کرده ٥ دور ناکرده رَاجَعَهُ فی کَذَا بازگشت باو درفلان چیز
وَرَاجَعَ المَرْأَةَ باز آورد زنرا بس از طلاق ٦ کردانید زن را از پس طلاق ، مراجعت کرد ، عَاوَدَهَا ٧
باز رُجوع کرد زنرا وهی الرِّجْعَةُ معا باز آوردن بس از طلاق ٦ باز کردانیدن از پس طلاق رَافَعَهُ إِلَی الحَاکِمِ
بُرد اورا بسوی قاضی ٥ قصه رفع کرد بحاکم وهی الرَّفِیعَةُ قصه ٧ قصهٔ برداشته زَارَعَهُ کشاورزی کرد باوی
سَارَعَ إِلَیْهِ بشتافت سوی وی صَارَعَهُ کشتی کرفت باو صَانَعَهُ بِمَالٍ مُدارا کرد باو بمال ٥ نیکوئی کرد باوی
بمال ضَاجَعَهَا بخفت با زن وهو الضَّجِیعُ هم خوابه ٧ هم خفته ضَارَعَهُ مانند شد باو ٥ موافقت کرد باوی
٦ شبهه طَالَعَهُ مطالعه کردش ٦ نکاه کرد اورا قَارَعَهُ قرعه زد باو قَاطَعَهُ عَلَی کَذَا بریدکی کرد باو برفلان
کار ٥ مقاطعه داد اورا مَانَعَهُ الشَّیْءَ باز داشت ازوی چیزرا نَازَعَهُ خصومت کرد باو غ بَالَغَ فی
الأَمْرِ کوشید برکار ٥ جهد کرد درکار ف آلَفَهُ سازکاری کرد بوی ٦ خو کرد باو ٧ سزاوری کرد باو
حُورِفَ الرَّجُلُ بی روزی شد مرد ٥ بی بخت شد وهو مُحَارَفٌ بی بخت ٦ المحروم ٧ بی روز وهی
حُرْفَةُ الأَدَبِ بی روزیٔ ادب ٥ بی بختیٔ ادب حَالَفَهُ سوکند خورد باو ٥ سوکند دادش خَالَفَهُ
مخالفت کردش ٧ خلاف کرد باو شَارَفَهُ دیده ور شد بروی ٥ مطلع شد برو صَادَفَهُ بیافتش ٥ معاملت
کرد باو ٦ وجد کَاشَفَهُ بِالعَدَاوَةِ ٥ کَاشَفَهُ العَدَاوَةَ پیدا کرد باو دشمنی را لَاطَفَهُ لطف کرد باو نَاصَفَهُ
المَالَ دو نیمه کرد باوی مال را ق رَافَقَهُ باو همراه شد درسفر ٦ همراهی کرد باو ٧ رفیقی کرد باو
وهو الرَّفِیقُ همراه رَاهَقَ الغُلَامُ الحُلُمَ نزدیک بلوغ رسید کودک ٥ بالغ شد غلام ٦ قاربه سَابَقَهُ
بیشی کرفت باو ٥ بیشی ستد ازوی ٦ بیشی کرد اورا سَارَقَهُ النَّظَرَ دزدیده نکرست باو ٥ دزدی کرد
دروی نظررا صَادَقَهُ دوستی کرد باو وهی الصَّدَاقَةُ دوستی طَابَقَهُ موافقت کرد باوی عَانَقَهُ در
کنار کرفت اورا ٧ دست در کردن کرفت باو فَارَقَهُ جدائی کرد ازوی ٧ جدا شد ازو وهی الفُرْقَةُ جدائی
نَافَقَ منافقی کرد ٥ دورویی کرد ک بَارَکَ اللّٰهُ عَلَیْکَ وَفِیکَ وَلَکَ برکت دهاد ترا خدای ٧ بسیار
خیر کناد ترا وبَارَکَکَ م وهی البَرَکَةُ برکت والبَرَکَاتُ ج شَارَکَهُ فی کَذَا هم بازی کرد باو درفلان چیز
٥ انبازی کردش ٧ وهو الشَّرِیکُ همباز والشُّرَکَاءُ ج ل جَادَلَهُ جدال کرد باو ٥ خصومت کرد
٦ بستهید باوی ٦ پرخاش کرد باو وهو الجِدَالُ خصومت ٥ مناظره ٦ پرخاش شِدَّةُ الخُصُومَةِ وبمعنی

الحجّة ایضا جَامَلَهُ نیکوئی کرد باوی ۶ عامله بالجمیل خَاتَلَهُ بفریفت اورا ۶ خَادَعَهُ دَاخَلَهُ فی أمرِهِ درآمد باو

درکار خود ۵ بهم درآمدند درکار رَاسَلَهُ بپیغام فرستاد اورا ۵ بپیغام ونامه فرستاد اورا وَرَاسَلَهُ فی القراءَةِ

یاری داد اورا در خواندن قرآن ودیگری ۷ رسیلی کرد باو در خواندن وهو الرَسِیلُ یاری دهنده ۵ بسر روند ،

سَاجَلَهُ برابری کرد باو ۵ مفاخرت باخت با او ، المساجلة المباراة فی العمل واصله فی استقاء السَّجل و

هو الدلو ثم یُستعمل فی المفاخرة سَاهَلَهُ آسانی کرد باو شَاكَلَهُ مانند او شد ۶ شَابَهَهُ عَاجَلَهُ شتابانید

اورا عَادَلَهُ برابر کرد اورا ۵ هم تنند خویش کرد اورا ۶ سَاوَاهُ وهو عَدْلُهُ هم تنك او ۶ برابر او وعَدِیلُهُ م

عَامَلَهُ معاملت کرد باو غَازَلَهَا بازی کرد بازن ۵ حدیث عشق کرد با زن فَاضَلَهُ افزونی کرد باو ۵ مفاضلت

باختند قَابَلَهُ برابری کرد باو ۶ وَاجَهَهُ وقَابَلَ الکِتَابَ بغَیْرِهِ مقابله کرد کتاب را بدیگریش قَاتَلَهُ کارزار کرد

باوی مَاثَلَهُ مانند کرد باو ۶ مانند شد وهو المِثَالُ ف ۷ مانند مَاطَلَهُ بِحَقِّهِ تأخیر کرد باو بحقش

۵ باز کشیدش بحق خویش ۶ دفع کرد اورا بحق او نَاضَلَهُ تیر انداخت باوی ۷ تیر اندازی کرد باو نَازَلَهُ

منازلت کرد باو م حَاكَمَهُ باو بحاکم رفت ۵ بقاضی بُردش ۷ بحاکم شد با او خَاصَمَهُ خصومت کرد باوی

۷ منازعت کرد با او وهو الخَصْمُ ف والخَصِیمُ م وهم خُصُومٌ ح وخُصَمَاءُ ح زَاحَمَهُ زحمت کرد اورا سَالَمَهُ

آشتی کرد باوی سَاهَمَهُ قرعه زد باوی ۵ هم بخش شد با او ۶ قارعه ۷ قرعه زد یا تیر انداخت باو شَاتَمَهُ دشنام

داد اورا صَارَمَهُ بُریدگی کرد با او ۶ برید ازو قَاسَمَهُ المَالَ قسمت کرد باوی مال را وقَاسَمَهُ با او سوگند خورد

وهو قَسِیمُهُ هم سوگند او كَاتَمَهُ سِرَّهُ پوشیده داشت ازو رازش را لَاءَمَ ۵ لَاءَمَ ۷ لَاءَمَ بَیْنَ الشَیْئَیْنِ

موافقت افکند در میان دو چیز ۵ بهم فراز آورد ، موافقت انداخت لَاطَمَهُ طپانچه زد باوی ۶ لَازَمَهُ لزمه

واللِزَامُ المُلَازِم نَادَمَهُ علی الشَرَابِ ندیمی کرد اورا بر شراب نَاسَمَهُ نزدیکی کرد باوی ۵ نزدیك شدش

۶ دَانَاهُ وحَاذَاهُ ن خَاشَنَهُ درشتی کرد باوی دَاهَنَ نرمی کرد باو رَاطَنَهُ بزبان عجمی سخن گفت بگو

۶ کلمه بالاعجمیة رَاهَنَهُ علی كَذَا گرو بست باوی بر فلان کاری ۶ خاطره واصله من الرهن قَارَنَهُ یاری

کرد باوی ۶ همراهی کرد باوی ۶ زَابَنَهُ ای دافعه ونُهِیَ عن المُزَابَنَة وهی بیع ما فی رأس النخلة بالتمر

ه سَافَهَهُ نادانی کرد با او ۶ بی خردی کرد باو ۷ سفیهی کرد با او سَانَهَ الأجیرَ یکساله مزد داد

مُزدور را ۶ سالی بمزد گرفت ۷ سال سال مزده گرفت مزدور را شَافَهَهُ رویاروی سخن گفت باوی فَاكَهَهُ

مزاح کرد باوی ۵ بازی کرد باوی ۶ مَازَحَهُ المضاعف ،، ب حَابَّهُ دوستی کرد با او ث

بَاثَّهُ الحُزْنَ پیدا کرد با او اندوهرا ۵ اندوه کسارد باوی ج حَاجَّهُ حجت آورد باوی
۶ خاصمه من الحُجّة ۷ حجت کفت با او لَاجَّهُ بستیهید باوی ۵ ستیزه کرد باوی ح
أَنَا أُشَاحُّ عَلَى فُلَانٍ من بخیلی می کنم بر فلان ۵ مِنْ مُضَایقه می کنم ۶ أَضِقُّ بِهِ د حَادَّهُ
دشمنی کرد باوی ۶ خالفه شَادَّهُ سخنی کرفت باوی ۷ ضَادَّهُ ناهمتای کرد با او ۵ مُشتق
من الضِدّ ۶ دشمنی کرد باوی ر سَارَّهُ راز کفت باوی شَارَّهُ بدی کرد باوی ۵ شر انکیخت
باوی ضَارَّهُ زیان کرد با او ۶ گزند کرد اورا ،ضایقه قَارَّهُ عَلَى كَذَا قرار کرد با او بر فلان چیزی
۵ بیارامید اورا س مَاسَّهُ بسود اورا ۵ دست بدو باززد ص قَاصَّهُ فِي الحِسَابِ
برابری کرد با او درحساب ۵ مبادله کرد باوی در حساب ۷ سربسر کرد باو درحساب ف
صَافُّوهُمْ صف زدند ایشانرا ۵ صف کشیدند بر ایشان ق حَاقَّهُ خصومت کرد با او ۶
خاصمه ۷ حق کرفتش شَاقَّهُ خلاف کرد باوی ۶ خالفه ۷ دشمنی کرد باوی ل خَالَّهُ دوستی
کرد با او ۶ صادقه وهو الخَلِيلُ دوست والأَخِلَّةُ ج والأَخِلَّاءُ ج والخُلَّانُ ج والخُلَّةُ دوستی
۶ و۷ م م ضَامَّهُ نزدیک شد باوی ۵ ضم شد با او ،فراهم شد با او ۶ انضم الیه ن عَانَّهُ
عارضه ومنه شركة العِنَانِ كأنّه عنّ لهما شيءٌ فاشترياه مشتركين فيه المعتلّ الفاء
بالواو ، ا وَاطَأَهُ عَلَى الشَّيْءِ موافقت کرد با او برچیز وواطأ الشيءَ م ۵ بساخت چیزرا،
راست کرد چیزرا ب وَاثَبَهُ برجست باو ۶ حمله کرد باوی وَاظَبَ عَلَى الأَمْرِ بپیوستکی کرد بر
کار ۶ داوم د وَارَدَهُ بآب آمد با او ۶ آمد بوی ۶ ورد معه ۷ بآبخوره آمد با او وَاعَدَهُ لِوَقْتٍ
وعده کرد اورا برای وقتی ۶ وعده نهادش ۵ وعده دادش ر وَاتَرَ الكُتُبَ دمادم کرد نامهارا ۷
بیاپی فرستاد نامهارا وَازَرَهُ الأَمِيرَ وزیری کرد امیررا ع وَادَعَهُ آشتی کرد با او ۶ صالحه
۷ سازواری کرد با او وَاضَعَهُ مواضعت کرد با او ۶ صالحه وَاقَعَهَا جماع کرد زنرا وواقع الأمرَ در
انداخت خودرا در کار ۵ در کار افتاد بدشواری ۶ بکار اندر افتاد ف وَاقَفَهُ بیستاد با او ۶
در مقابله وی بیستاد در جنک ق وَافَقَهُ موافقت کرد باوی ل وَاصَلَهُ بپیوست با او ۶ نقیض
صَارَمَهُ ن وَازَنَهُ هم سنکی کرد باوی ۷ بسنجید باو ه وَاجَهَهُ روباروی شد باوی ۶
قابله ۷ روباروی سخن کفت با او وبالياء ، ر يَاسَرَهُ آسانی کرد با او ۵ سازکاری کرد باوی

ن يَامَنَ بِأَصْحَابِهِ ۷ ساقله وَيَاسِرْ بِأَصْحَابِكَ سوی دست چپ کیر یاران خود را ۶ خُذْ بِهِمْ يَسَارًا

ب سوی دست راست کیر یاران خود را ۶ خُذْ بِهِمْ يَمِينًا **المُعْتَلُّ العَيْنِ بِالوَاوِ** ، ب

جَاوَبَهُ جواب داد اورا ۵ پاسخ داد اورا ج زَاوَجَهُ جفت شد باوی ۷ جفتی کرد باوی ح

لَاوَحَ بَيْنَ رِجْلَيْهِ کاه بر یکی پای استاد وکاه بر پای دیگر ۵ زمانی برین پا وزمانی بر آن پا بیاسود

۶ قَامَ عَلَى احدیهما مَرَّةً وعلى الأُخْرَى مَرَّةً ۶ كَاوَحَهُ قاتله اوجاهره فی الخُصُومَة د رَاوَدَهُ عَنْ

نَفْسِهِ در خواست از وی تن خویش را ۶ کلان بخواست از وی ، خادعه ۷ بفریفت اورا عَاوَدَهُ دیگر

بار باز کشت بوی ذ لَاوَذَ بِهِ پناه کرفت بوی ر جَاوَرَهُ همسایکی کرد باوی ۵ مجاورت کرد

باو حَاوَرَهُ سخن کفت باو ۵ جواب داد اورا ۶ کلمه شَاوَرَهُ فی كذا مشورت کرد سوی وی در فلان

چیز عَاوَرَهُ الشَّیْءَ نوبت کرد باوی چیزرا ۵ این داد وآن ستد ، دست بدست داد ۶ فَعَلَ بِهِ مثل فعل

صاحبه غَاوَرَهُ غارت کرد اورا ز جَاوَزَ النَّهْرَ بکذشت جوی را ض فَاوَضَهُ فی الأَمْرِ با او در

کار شرکت کرد ۶ باو اندر کار شد ۷ برابری کرد باو در کار ۶ ومنه شَرِكَةُ المُفَاوَضَةِ وهی الاشتراك فی كل

شیء والناس فوضى متساوون لا أمير عليهم ع طَاوَعَهُ على أمر كذا فرمان برداری کرد باوی

در فلان کار غ رَاوَغَهُ دستان آورد باو ۵ حیله کرد باو ، روباهی کرد باو ۱ روباه بازی کرد باو ۷

داستان آورد باو ل بينهم مُجَاوَلَةٌ درمیان ایشان حمله است ۵ در میان ایشان جمله کردن است ،

من الجَوَلَانِ حَاوَلَهُ اللهَ طلب کردش خدای ۵ طلبه ، فی الحدیث بك أُحَاوِلُ ای أُطَالِبُ يُدَاوِلُ الأَيَّامَ بَيْنَ

الناس خدای بکرداند روزها را در میان مردمان ۶ ای مَرَّةً لهم ومَرَّةً عليهم صَاوَلَهُ حمله آورد بروی ۶

واثبه طَاوَلَهُ فی العِدَةِ تأخیر کرد اورا در وعده ۵ دراز کشید اورا ۶ دیر داشت اورا ، طالبه قَاوَلَهُ سخن

کفت باو ۵ قول کرد باو نَاوَلَهُ كذا عطا داد اورا فلان چیز ۵ چیزی فرا او داد ۶ اعطاه م دَاوَمَ على الأمر

پیوستکی کرد بر کار سَاوَمَهُ بالسِّلْعَةِ بها کرد باو کالا را ۵ مکاس کرد باو عَاوَمَهُ بسال اورا بمزد کرفت

۷ سال بسال مزد کرفت اورا ۶ وعَاوَمَتِ النَّخْلَةُ حملت سنةً ولم تحمل سنةً ، عَامَلَهُ مُعَاوَمَةً كما تقول

مُشَاهَرَةً قَاوَمَهُ فی الحَرْبِ برابری کرد باوی در جنگ ن عَاوَنَهُ یاری داد اورا **وبالياء** ، ب طَايَبَهُ

خوش منشی کرد باو ۷ خوش خوی کرد باو ت بَايَتَهُ مَعَهُ شب کذرانید باوی ۵ بغب کذاشت باوی

د كَايَدَهُ دستان کرد باوی ۵ دستان ساخت باو ، دشمنی کرد باو ۶ ماکره ر خَايَرَهُ فی الخط

باو درخط کردو برد ٥ کرو. ببرد ازو درخط ۷ نبرد کرد باو درخطِّ نیکو سَایَرَهُ همراهی کرد باو ٦ برفت باو

س کَایَسَهُ زیرکی کرد باوی ع بَایَعَهُ مبایعت کرد باوی ٥ بفروخت باوی ٦ ببیعت کرد باو وهی البَیْعَةُ

ببیعت ٥ خرید وفروخت شَایَعَهُ پی روی کرد اورا ٦ پس او رفت، تَابَعَه ۷ یاری کرد اورا ٦ و شِیعَةُ الرَّجُلِ أتباعُه

وأنصارُه والجمعُ شِیَعٌ وأشْیَاعٌ ف سَایَفَهُ شمشیر زد باوی ق ضَایَقَهُ تنگی کرد باو ل زَایَلَهُ جدا

شد ازوی ٥ زایل کرد اورا ٦ فَارَقَه کَایَلَهُ بپیمود باوی ۷ نبرد کرد باو سَایَلَهُ سیل کرد باوی ن بَایَنَهُ

جدا کرد باو ٦ جدا شد ازوی، فَارَقَه دَایَنَهُ وام داد اورا ٥ خرید وفروخت کرد باوی ٦ بَایَعَه بالدَّیْنِ عَایَنَهُ

بدید اورا ۷ بدیدش رو باروی المعتلّ اللام ء، ا ۱ رَاأَی ٥ رَاءَی النَّاسَ بِعَمَلِهِ بدیدار مردمان کارش

راکرد ٥ ریا کرد بامردمان بکارش ب حَابَاهُ فی البَیْعِ محابا کرد اورا در بیع ت آتَاهُ فرمان بردار

کرد اورا ۷ موافقت کرد باوی ث جَاثَاهُ باو هم زانو نشست ٥ براو بزانو نشست ج دَاجَاهُ دشمنی

کرد باو ٥ مدارات کرد باوی ٦ داراه وسَاتَرَهُ العداوة حَاجَاهُ محاجات کرد باو وهی الأُحْجِیَّةُ لغز و

الأحَاجِیُّ بالتثقیل والتخفیف ج نَاجَاهُ راز گفت باو وهی النَّجْوَی راز وهو النَّجِیُّ رازدار ۷ م وقَومٌ نَجِیٌّ

هم رازان ۷ مردمان هم راز هَاجَاهُ هجا کرد اورا ح لَاحَاهُ شَاتَمَهُ ۷ ملامت کرد اورا خ

آخَی بَیْنَهُمَا برادری افکند میان ایشان ٥ دوستی افکند درمیان ایشان د عَادَاهُ دشمنی کرد

باوی وهی العَدَاوَةُ دشمنی غَادَاهُ بامداد آمد براو ٥ جاءَه من الغَدِ فَادَاهُ باز خرید اورا از اسیری

نَادَاهُ آواز داد اورا ٥ بانگ زد اورا ٦ صاحَ بِهِ ر جَارَاهُ برفت بااو ٥ بااو دوانید اسب را وغیره ٦

جَرَی معه مَارَاهُ بستیهید باوی ٥ ستیزه کرد باوی ٦ جادَلَه ز جَازَاهُ جزا کردش ٥ پاداش داد

اورا س آسَاهُ بِمَالِهِ سازکاری کرد باو بمالش ٥ مواسات کرد بااو ۷ موافقت کرد باو بمالش

قَاسَاهُ رنج او برکشید ٥ سختی کرد باو ٦ کابَدَه ش حَاشَاهُ استثنا کرد باو ٥ دوری

گرفت مَاشَاهُ بااو برفت ٦ مشی معه، ص نَاصَاهُ أخَذَ کُلٌّ واحِدٍ بناصیة صاحِبِه وهذه فَلَاةٌ

تُنَاصِی فَلَاةٌ یتّصل بها ف صَافَاهُ دوستی کرد بااو ٦ خالَصَه ۷ دوستی ویژه کرد باو وهو صَفِیُّه

دوست اُوست ۷ دوست ویژهٔ او عَافَاهُ اللّٰهُ عافیت داد اورا خدای وهی العَافِیَةُ ف هٰذَا یُنَافِی ذاک

این نفی می کند آنرا ٥ این نیست کند ٦ این دور می کند آنرا ق لَاقَاهُ بدید اورا ٥ یکدیگر را از پیش

باز افتادند ک بَاکَاهُ بگریست باوی حَاکَاهُ مانندگی کرد اورا ٦ مانید اورا ۷ حکایت کردش ل

لا أُبالِیهِ باک ندارم ازوی ۶ لا اکترث به عَالَاهُ بلند کرد اورا ۶ ارفعه م حَامَی عَلَیْهِ نگاه داشت کرد بروی ۵ حمایت کرد بروی رَامَاهُ تیر اندلخت باوی ن دَانَاهُ نزدیکی کرد باو عَانَاهُ رنج برکشید ۵ بسختی کذاشت اورا ه بَاهَاهُ مباهات کرد باوی ۶ فاخره ۷ فخر کرد باو ضَاهَاهُ مانند شد باو ۶ مانست اورا المُعْتَلُّ الفَاءِ والعَیْنِ ،، م یَاوَمَ الأَجِیرَ روز بروز بمزد کرفت مزدوررا المُعْتَلُّ الفَاءِ واللَّامِ ،، ر وَارَاهُ بپوشید اورا ۶ أخفاه ف وَافَاهُ آمد بروی ۵ دوستی کرد باوی ۶ اتاه ل وَالَاهُ دوستی کرد باو ووَالَی بَیْنَ الشَّیْئَیْنِ پیوستکی کرد میان دو چیز ۵ دمادم کرد ، بیاپی کرد المُعْتَلُّ العَیْنِ واللَّامِ ،، د دَاوَاهُ دارو کرد اورا ۶ عالجه س سَاوَی بَیْنَهُمَا برابری کرد میان ایشان وهذا الشَّیْءُ لا یُسَاوِی هٰذَا الثَّمَنَ واین چیز نمی ارزد بدین بها ق قَاوَاهُ نیرومند کردش ۵ قوت داد اورا ن نَاوَاهُ دشمنی کرد باو ۶ عاداه واصله من النوءِ

باب افْتَعَلَ یَفْتَعِلُ افْتِعَالًا ،، ا

اِبْتَدَأَ الأَمْرَ آغاز کرد کاررا اِجْتَرَأَ عَلَیْهِ دلیری کرد بروی ۷ کستاخی کرد بروی اِجْتَزَأَ بِهِ قناعت کرد بدو ۵ کفایت کرد بدان ۶ اکتفی به اِلْتَجَأَ إِلَیْهِ پناه کرفت بوی اِمْتَلَأَ پر شد ب اِجْتَذَبَهُ بکشید اورا اِجْتَنَبَهُ دور شد ازوی اِحْتَجَبَ المَلِكُ ۵ عَنِ النَّاسِ در پرده شد ملك ۵ بپرده اندر شد ، حجاب کرد ۶ در پرده نشست اِحْتَرَبُوا با یکدیکر حرب کردند اِحْتَسَبَ أَجْرًا مزد چشم داشت وهی الحِسْبَةُ مزد چشم داشتن ۵ یعنی ثواب ۷ أمید داشتن اِحْتَطَبَ هیزم کرد ۵ جمع الحطب ۶ م اِحْتَلَبَ النَّاقَةَ بدوشید اشتر ماده را اِخْتَضَبَ رنك کرد اِرْتَقَبَ چشم داشت ۶ انتظر اِرْتَکَبَ ذَنْبًا کناه کرد اِسْتَلَبَهُ بربود اورا اِصْطَحَبُوا بایکدیکر صحبت داشتند ۶ تصاحبوا اِضْطَرَبَ بجنبید ۵ باغضب بجنبید ، تحرك ۷ بی آرام شد اِغْتَرَبَ غریب شد اِغْتَصَبَهُ غصب کرد ازو اِقْتَرَبَ نزدیك شد ۶ قرب اِکْتَأَبَ غمکین شد ۵ اندوه خورد وهی الکَآبَةُ اندوه ۷ غم اِکْتَتَبَ الأَسَاطِیرَ بنبشت افسانهارا اِکْتَسَبَ الشَّیْءَ کسب کرد چیزرا ۵ بدست آورد چیزرا اِلْتَهَبَتِ النَّارُ برافروخت آتش ۵ زبانه زد ۶ اتقدت اِنْتَجَبَهُ برکزید اورا ۶ اختاره اِنْتَحَبَ بکریست اِنْتَخَبَهُ بکزیدش اِنْتَدَبَ لِکَذَا بزودی پاسخ داد از برای چیزی ۵ زود پاسخ کرد اِنْتَسَبَ إِلَیْهِ نسبت کرد خود را بوی اِنْتَصَبَ برپای

انتهبوه خاست ٦ ایستاد ٧ بر پای شد اِنْتَقَبَتْ زن نقاب بست ٥ روی بست بنقاب ٦ زن روی بند بست اِنْتَهَبُوهُ

غارت کردند اورا ت اِلْتَفَتَ اِلَیْهِ نگرست سوی وی ٥ از یك سو نگرست بوی ٦ روی بسوی او کرد ث

مَا اَکْتَرَثَ بِهِ باك ندارم ازو اِنْتَکَثَ الحَبْلُ از تاب باز شد رسن ٦ اِبْتَعَثَ رَسُولًا ای بَعَثَهُ ج

اِبْتَهَجَ بِهِ شاد شد بوی ٦ فرح به اِخْتَلَجَتِ العَیْنُ بجست چشم وَاخْتَلَجَ الشَّیْءَ بکشید چیزرا ٥ بیرون

کشید چیزرا بجنبانیده ٦ اِجْتَذَبَهُ ٧ بربود چیزرا اِدَّلَجَ در آخر شب رفت ٥ بآخر شب شد ٦ سار فی

آخر اللیل اِمْتَزَجَ بِهِ آمیخته شد بوی ح اِجْتَرَحَ السَّیِّئَةَ کسب کرد بدیرا ٦ اکتسبها اِصْطَبَحَ

شراب بامدادان خورد ٦ شرب صباحًا اِصْطَلَحُوا با یکدیگر صلح کردند ٧ اِصْطِلاح کردند اِفْتَتَحَ الصَّلٰوةَ

آغاز نهاد نمازرا ٧ بگشاد نمازرا اِقْتَرَحَ عَلَیْهِ کَذَا درخواست ازو فلان چیزی ٦ اشتهاه اِمْتَدَحَهُ

بستود اورا اِنْتَطَحَتِ الکِبَاشُ با یکدیگر سرون زدند کشن میشان ٥ با یکدیگر سرو زدند قوچان ٦ نطح

بعضهم بعضًا خ اِصْطَرَخُوا بانك کردند ٥ بانك کردند بهنبنث ٧ فریاد کردند اِنْتَسَخَ الکِتَابَ

نسخه کرد کتاب را ٥ نبشت کتاب را اِنْتَفَخَ برآماسید د اِجْتَهَدُوا بکوشیدند وَاجْتَهَدَ رَأْیَهُ رأی

صواب جست ٦ صواب بدید رأی را ٧ کوشید در رأی خود ٦ اِجْتَهَدَ فِی الأَمْرِ جَهَدَ وَاجْتَهَدَ رَأْیَهُ حَمَلَ نَفْسَهُ

علی المَشَقَّةِ فی بُلُوغِ الصواب اِحْتَشَدُوا گرد آمدند ٦ اِجْتَمَعُوا اِحْتَقَدَ عَلَیْهِ کَذَا کینه گرفت بروی

بفلان چیز اِرْتَعَدَ بلرزید وهی الرِّعْدَةُ لرزیدن اِسْتَنَدَ اِلَیْهِ پشت بازداد بوی وهی سَنَدِی پشت

پناه منست اِضْطَهَدَهُ ستم کرد بروی ٦ بعنی ضهده ای قهره اِطَّرَدَ روان شد ٥ راست شد اِعْتَضَدَ

بِهِ بدو قوت گرفت ٥ یار خود ساخت اورا ٦ استعان به ٧ یاری یافت باو اِعْتَقَدَ الشَّیْءَ در دل گرفت

چیزرا وهی العَقِیدَةُ چیز در دل گرفته ٥ الاعتقاد اِعْتَمَدَهُ آهنك کرد بدو ٦ قصده وَاعْتَمَدَ عَلَیْهِ

فِی الأَمْرِ اعتماد کرد بروی در کار وهی العُمْدَةُ الاعتماد ٥ اِفْتَقَدَهُ کم کرد اورا اِفْتَصَدَ رگ زد اِقْتَصَدَ

فی النَّفَقَةِ میانگی کرد در نفقه ٥ باندازه کرد صرف مال اِلْتَحَدَ میل کرد اِنْتَقَدَ الدَّرَاهِمَ سره کرد درمها

را ٦ نقد کرد ذ اِتَّخَذَهُ وَلِیًّا دوست گرفت اورا ٥ وَاتَّخَذَ الثَّوْبَ قَمِیصًا پیراهن کرد جامه را اِنْتَبَذَ مِنَ

القَوْمِ با کرانه شد از قوم ٦ دور شد از قوم ٦ جلس نَبْذَةً ای ناحیةً ر اِئْتَزَرَ ازار بست

اِئْتَمَرَ فرمان بجای آورد ٦ فرمان برد اِبْتَدَرُوهُ بشتافتند سوی وی اِحْتَضَرُوا الشَّرَابَ حاضر شدند

بشراب ٥ برآمدند بشراب وَاحْتُضِرَ الرَّجُلُ بمرد مرد ٥ حضرته الوفاة ٦ مات ٥ اِبْتَکَرَ بیامداد آمد

برو اِحتظر حظیرةً حظیره کرد اِحتفر بئراً چاهی بکند ۶ حفرها اِحتقره خوار داشت اورا اِحتکر الطعام
نگاه داشت غلّه را ازبرای گرانی نرخ ۵ بانبار کرد طعام را برای تنگی ۶ جمعه یتربّص به الغلاء اِختبره بیازمود
اورا اِختصر الکلام کوتاه کرد سخن را ۶ اوجزه ، الاختصار تقصیر المبانی مع توفیر المعانی وقیل تقلیل المبانی
مع تکثیر المعانی اُختُضِر درجوانی بمرد ۶ مات شابّاً اِختمرت باشامه پوشیده شد زن ۵ مقنع بر سر
افکند زن اِدّخر پنهان کرد اورا ۶ ذخره ۷ ذخیره کرد اورا اِدّکره بیاد آوردش ۵ وادّکر بعد اُمّةٍ ای
ذکر بعد حینٍ وقوله فهل من مُدّکر ای هل من مُعتبرٍ اِزدجره باز داشت اورا ۶ زجره واِزدجر بنفسه
خود باز داشته شد ۵ خود باز شد ، خود باز ایستاد ۶ اِزدفر الحِملَ زفره وحمله ، اِزدهر بهذا اِحتفظ
به ولا تُضیّعه اِستتر پوشیده شد اِستطر نبشت ۶ کتب اِستعرت النارُ زبانه زد آتش ۵
افروخته شد ۶ اِتّقدت ، اِستکرت السماءُ اشتدّ مطرها ، واِستکر الضرعُ امتلأ لبناً اِشتهره الناسُ
مشهور کردند اورا مردمان ۵ بدانستند اورا ۶ تعارفوه اِصطبر شکیبائی کرد ۵ صبر تمام کرد اِضطمر کشحُه
باریک شد تهیگاه او ۶ ضمر اِعتبر به عبرت گرفت بدو وهی العِبرةُ ف والعِبرُ ج اعتذر الیه من ذنبه عذر
خواست ازوی ازگناهش اِعتصر به پناه گرفت بدو ۶ لاذ به واستغاث وهی العُصرةُ ملاذٌ ، واِعتصر
عصیراً ای اتّخذه اِعتمره زیارت کرد اورا ۶ زاره وهی العُمرةُ ف ۶ زیارت ۶ اِعتکر الظلامُ اختلط کأنّه
کرّ بعضه علی بعضٍ من بُطوءِ الجلاء له اِفتخر علیه بکذا بنازید بروی بفلان چیز ۵ فخر آورد اِفتقر
درویش شد وهو الفقرُ درویشی والمفاقرُ والفقیرُ درویش والفقراءُ ج اِقتدر علیه توانا شد بروی
اِقتصر علیه بسنده کرد بروی ۵ کفایت کرد بروی ۷ بسند شد بروی ۶ لم یجاوزه اِنتثر المنتظمُ پراکنده شد
رشته ۵ فشانده شد برشته بازکرده ۶ پراکنده شد پیوسته اِنتشر الخبرُ پراکنده شد خبر اِنتصر منه داد
بستد ازوی اِنتظره بپایست اورا ۶ چشم داشت اورا ز اِحترز منه خویشتن را ازو نگاه داشت
اِرتجز شعر کوتاه گفت ۵ شعر بحر رجز گفت ، واصلُ الرجز مستفعلن ست مرّات اِکتنز آکنده شد
۵ گنج نهاد اِنتهز الفرصةَ بجست فرصت را ۵ فرصت یافت ۶ بغنیمت گرفت فرصت را وهی النُهزةُ
فرصت س اِبتأس اندوهگین شد ۵ اندوه خورد ، درویش شد ۶ حزن فی استکانه اِحتبسه باز
داشت اورا واِحتبس بنفسه خود باز ایستاد اِحترس منه خویشتن را ازوی نگاه داشت ۷ حفظ
کرد ازوی ۶ اِحترس الشاةَ سرقها لیلاً وهی الحریسةُ الشاة تُسرق لیلاً ومنه حریسةُ الجبل واِحترس

سَرَقَ من الجَبَل اِخْتَلَسَهُ بربود اورا اِفْتَرَسَهُ الأَسَدُ پاره کرد اورا شیر ٥ شکست اورا ٧ بکشت اورا اِقْتَبَسَ
نَارًا وعِلْمًا بجُست از آتش وعلم ٥ پارهٔ آتش ستد وعلم آموخت ٦ کرفت آتش را ودانش را ٦ اِقْتَبَسَ مِنْهُ
عِلْمًا اِستفاده اِلْتَبَسَ عَلَيْهِ الأَمْرُ پوشیده شد بوی کار ٦ اِشْتَبَهَ اِلْتَمَسَ مِنْهُ شَيْئًا چیزی بجُست ازوی
٦ اِنْتَهَسَ اللَّحْمَ ونَهَسَهُ ای أَخَذَهُ بمُقَدَّم الأَسْنَان شَ اِحْتَرَشَ الضَّبَّ شکار کرد سوسمار را ٦
اِحْتَمَشَ اِلْتَهَبَ غَضَبًا، واِحْتَمَشَ الدِيكَانِ اِقْتَتَلَا اِرْتَعَشَ بلرزید ٦ اِرْتَعَدَ وهی الرِعْشَةُ لرزه ٦ الرِعْدَة
٧ لرزیدن ٦ اِفْتَرَشَهُ اِتَّخَذَهُ فِراشًا ٦ واِفْتَرَشَ السَبُعُ ذِرَاعَيْهِ واِفْتَرَشَ الشَيْءُ اِنْبَسَطَ اِنْتَعَشَ برخاست
٥ ثابت وبلند شد اِنْتَفَشَتِ الهِرَّةُ موی برافراخت کربه ٥ دُم خودرا پُرّ از باد کرد ص اِرْتَخَصَ السِلْعَةَ
ارزان خرید کالهٔ را اِقْتَنَصَ الصَيْدَ شکار کرد صیدرا ٦ اِصْطاده اِنْتَقَصَهُ کم کرد اورا ٥ بکاست اورا
واِنْتَقَصَ بِنَفْسِهِ خود کاسته شد ض اِرْتَمَضَ سوخته شد از اندوه اِعْتَرَضَ دُونَهُ پیش آمد
وی را ٦ اعترض الشیءُ صار عارِضًا، واِعْتَرَضَ الشَيْءُ دُونَ الشَيْءِ حالَ، واِعْتَرَضَ عَلَيْهِ امتنع اِغْتَمَضَتْ
عَيْنَاهُ فراهم آمد دو چشم او ٥ بهم فرو نهاد ٦ دو چشم او فراز شد اِفْتَرَضَ اللهُ الصَلوٰةَ فریضه
کرد خدای نمازرا ٦ اِمْتَحَضَ شرب لَبَنًا مَحْضًا اِنْتَفَضَ فشانده شد ٧ افشانده شد اِنْتَقَضَ شکسته
شد ٥ بشکست ٦ تباه شد ط اِخْتَلَطَ آمیخته شد ٦ وفی التنزیل فاختلط به نبات الأرض ای
اِلْتَفَّ واوّلُ الحِيِّ الاِخْتِلاط ای شِدَّة الغَضَب ، اِخْتَرَطَ سَيْفَهُ سلّه اِرْتَبَطَهُ ببست اورا ٦ ربطه اِسْتَرَطَهُ
بگلو فرو برد اورا اِشْتَرَطَ كَذَا شرط کرد فلان کاررا ٥ اِشْتَرَطَهُ كذا شرط کرد باو فلان کاری اِغْتَبَطَهُ شادی
شد ٦ فرح اِلْتَقَطَهُ برچید اورا ٧ برکرفتش اِمْتَخَطَ بینی پاک کرد اِمْتَشَطَ شانه کرد ٥ موی شانه
کرد ٦ سر شانه کرد ظ اِحْتَفَظَ بِهِ نگاه داشت اورا ٦ حفظه ع اِبْتَدَعَهُ نو آورد اورا
٧ بیرون آوردش ٦ ابتدعه انشأه من غیر سبب ومنه البِدْعَةُ خِلافُ السُنَّة اِبْتَلَعَهُ بگلو فرو
بُرد اورا اِتَّبَعَهُ از پس او رفت ٦ تبعه اِجْتَمَعُوا کرد آمدند ٥ فراهم آمدند ٦ کرد شدند اِخْتَلَعَتْ
مِنْ زَوْجِهَا زن خویشتن را از شوی خود باز خرید ٦ ای اِفْتَدَتْ منه بمالها فاجابها الی ذلک اِرْتَبَعَ الحَجَرَ
برداشت سنک را ٥ برافراشت سنک را ٦ رفعه اِرْتَجَعَ الهِبَةَ باز کرفت بخشیده را ٥ باز استد بخشیده را
اِرْتَفَعَ بلند شد اِسْتَمَعَ إِلَيْهِ کوش داشت بوی اِصْطَنَعَهُ بپرورد اورا ٧ نیکو کرد باو اِضْطَجَعَ بر پهلو
بخفت اِضْطَلَعَ بِهِ توانا شد بوی ٥ قوی شد بدو ٦ توانست اورا ، أطاقه اِطَّلَعَ عَلَيْهِ دیده ور شد

بروی ٥ بدید اورا ٦ اِطّلع طلع واطّلع الجبلَ علاه واطّلع علیه اشرف واطّلع علی باطن أمره علمه اِفترعها دوشیزگی
بستد از زن ٦ اِقتضّها ٧ بکارت برد زن را اِقترعوا با یکدیگر قرعه زدند ٧ قرعه انداختند اِقتلعه از بن برکند
اورا اِمتنع باز استاد ٥ باز داشت اِنتجع الکلأ بجست کیاه را وهی النجعة کیاه جستن ٧ چراگاه وانتجع
الرجلُ عطا جست مرد ٦ از مرد ، طلب معروفًا اِنتزعه برکشید اورا ٥ بیرون کشید اورا ٦ نزعه اِنتفع
به سود یافت بدو ٥ منفعت یافت ٦ اِنتقعوا نقیعةً ذبحوا من الغنیمة شیأً قیل وکلّ جزور تجزر
للضیافة نقیعة غ اِصطبغ فی الخلّ نواله بسرکه فروزد ٥ نان با سرکه خورد ٦ نان خورش
کرد سرکه را وهو الصبغ نان خورش ٦ الادام ، الصبغ ما یصبغ به ای یغمس کالخلّ والزیت ونحو ذلک
ومنه قوله تعالی وصبغ للآکلین ف اِئتلفوا با یکدیگر ساختند ٥ بساختند باهم ٧ با یکدیگر الفت
گرفتند اِئتنفه از سر گرفتش ٦ اِبتدأه اِحترف پیشه کرد ٥ پیشه ور شد وهی الحرفة پیشه اِخترف
الثمار برچید میوه را ٦ اجتناها اِختطفه بربود ش ٥ بربود اورا بزودی اختلفوا فیه خلاف کردند
٧ با یکدیگر اختلاف کردند وهو یختلف الی فلان اوی رود سوی فلان بجهت علم ٦ یتعلّم منه ٧ می رود سوی
فلان از برای تحصیل اِرتشفه بمکید اورا ٦ مزید اورا ، رشفه اِزدلفوا نزدیک شدند ٥ نزدیک آمدند ٦
تقاربوا اِعترف بالذنب مقر شد بگناه ٦ مقر آمد بگناه اِعتسف ستم کرد واعتسف الفلاة بی راه رفت
در بیابان ٥ بی راه رفت بیابانرا اِعتکف فی المسجد معتکف شد در مسجد ٦ پیوسته نشست در
مسجد اِعتلفت الماشیة علف خوردند ستوران اِغترف من الماء بدست بگرفت از آب ٥ بدست
برداشت آب اِقترف السیّئة کسب کرد بدی را اِکتنفوه گرد شدند بروی ٥ گرد اندر گرفتند
اورا ٧ گرد وی شدند اِلتحف به خودرا پوشید بدو ٥ خویشتن را در پیچید بدو اِنتصف النهار روز
نیمه رسید وانتصف الشهر نیمه رسید ماه ومنتصف الشهر نیمه ماه وانتصف منه داد بستد
ازوی ق اِئتلق بدرخشید ٦ تلألأ اِحترق بسوخت وهی الحرقة سوختن ٧ سوز اِختلق الحدیث
بتافت سخن را ٥ از خویشتن بساخت کذب ٦ افتعله ٧ دروغ بیافت سخن را اِرتتق الشیءُ فراهم شد
چیز ٥ بسته شد چیز اِرتزق روزی بستد ٦ أخذ الرزق اِستبقا پیش دستی کردند دو کسی
٦ بر یکدیگر پیشی گرفتند ، تسابقا ٦ نستبق خرجنا نتسابق فی العدو وفی الرمی اِسترق السمع
دزدیده داشت گوش را ٧ دزدیده شنید اِعتنقه دست در گردن افکند اورا ٥ در کنار گرفت اورا

اِغْتَبَقَ شراب شبانگاه خورد اِفْتَرَقُوا از یکدیگر جدا شدند ۵ ازهم جدا شدند ۶ اِفْتَلَقَ جاء بالعجب اِلْتَزَقَ
بِهِ چفسید بدو ۵ بدوشید بدو وَالْتَصَقَ م ۶ اِمْتَحَقَ الشَّیْءُ ذهب وَامَّحَی اِنْتَطَقَ بالنِّطَاقِ کمر
بست ۶ شدّه علی وسطه ک اِئْتَفَکَ برگردید ۶ اِنْقَلَبَ وهی المُؤْتَفِکَاتُ دیهها برگردیده ۷
مَدَائِنُ لُوطٍ ع م اِرْتَبَکَ فی الأَمْرِ درماند در کار ۶ نَشِبَ فیه، اِشْتَبَکَ بهم درشد رَحِمٌ مُشْتَبِکَةٌ خویشاوندی
بهم درشده ۶ مختلطة ۷ خویشی درهم پیوسته اِشْتَرَکَا انبازی کردند ۷ هم باز شدند ۶ اِعْتَرَکُوا ای
ازدحموا اِعْتَنَکَ البَعِیرُ فی العَانِکِ وهی رَمْلَةٌ فیها تعقُّدٌ لا یَقْدِرُ البعیرُ علی المشی فیها الّا أَنْ یَحْبُوَ
اِمْتَسَکَ بِهِ دست بوی اندر زد ۶ تمسّک بِهِ ۷ چنگ درزد بوی اِنْتَهَکَ حُرْمَتَهُ بشکست حرمتش را
۶ تَنَاوَلَهَا بما لا یحلّ ۷ بدرید حرمتش را ل اِبْتَذَلَهُ بادروزه داشت اورا ۵ جامهٔ هرروزه پوشیدش
۶ وَابْتَذَلَ ثَوْبَهُ اِمْتَهَنَهُ وهی ثِیَابُ البِذْلَةِ ف ۷ جامهاء بادروزه اِبْتَهَلَ اِلَی اللّٰهِ زاری کرد بخدای
۶ تضرّع وَابْتَهَلَ القَوْمُ لعنت کردند مردمان بر یکدیگر وهی البُهْلَةُ لعنت کردن ۷ لعنت اِحْتَبَلَهُ
صاده بالحِبَالَةِ اِحْتَفَلُوا گرد آمدند ۵ فراهم شدند ۶ اجتمعوا ۵ الحَفْلُ گرد آمدن و بازداشتن تقول
لا یُحْتَفَلُ به ای لا یُبالَی بِهِ، اِحْتَمَلُوا بار برداشتند وَاحْتَمَلَ جَرِیمَتَهُ برداشت گناه اورا ۶ اِحْتَمَلَ
الحَیُّ تَحَمَّلُوا وَاحْتَقَلَ لِلْحِمْلِ ومنه اِحْتَمَلَ ما کان فیه ای أَغْضَی له عنه اِخْتَزَلَهُ ببرید اورا
۶ اِقْتَطَعَهُ اِدَّخَلَهُ درآمد بوی ۶ دَخَلَ فیه بجهد اِرْتَجَلَ الخُطْبَةَ بی اندیشه گفت خطبه را ۵ بدیهه
گفت خطبه را ۶ اِرْتَجَلَ الکَلَامَ تکلّم به من غیر تهیئة، وَارْتَجَلَ الفَرَسُ خلط العنق بشیءٍ مِنَ
الهملجة فَرَاوَحَ بینهما اِرْتَحَلَ کوچ کرد ۵ برفت اِشْتَعَلَتِ النَّارُ افروخته شد آتش ۵ وَاشْتَعَلَ
الرَّأْسُ شَیْبًا سپید موی شد سر، پیر شد مرد اِشْتَغَلَ مشغول شد اِشْتَمَلَ بِثَوْبِهِ جامه بخویشتن
در پیچید ۶ تَلَفَّفَ بِهِ ۷ بخویشتن گرفت جامه را اِعْتَدَلَ راست شد اِعْتَزَلَهُ بیکسو شد ازوی
۷ دور شد ازو وهی العُزْلَةُ بیکسو شدن ۷ تنهائی اِعْتَقَلَ الرُّمْحَ نیزه را درمیان ساق ودر
رکاب گرفت ۶ وضعه بین ساقه ورکابه وَاعْتَقَلَ لِسَانُهُ گرفته شد زبان او ۶ اِحْتَبَسَ عن الکلام
اِغْتَسَلَ غسل کرد ۵ بشست سر اِفْتَعَلَ کَذِبًا بساخت دروغی را وهو مُقْتَبَلُ الشَّبَابِ اول جوانی
اِقْتَتَلُوا با یکدیگر کارزار کردند ۶ تقاتلوا ۷ با یکدیگر جنگ کردند اِکْتَحَلَ سرمه درکشید اِکْتَهَلَ
دو موی شد ۶ صار کَهْلًا اِمْتَثَلَ اَمْرَهُ فرمان اورا بجای آورد ۷ فرمان برداری کرد کارش را

اِنْتَحَلَ شِعْرَ غَيْرِهِ شعر ديكرى بر خود بست ٥ دعوى كرد ٦ ادّعاه لنفسه اِنْتَعَلَ نعلين در پاى كرد اِنْتَقَلَ
ازجاى بجاى شد وهى النُّقْلَةُ ازجاى بجاى شدن ٧ كوچ ٦ اِهْتَبَلَ الصَّيْدَ اِحْتالَ عليه واخْتدعه، واِهْتَبَلَ كَلِمَةً
اغتنمها وافترصها ‌حم اِئْتَدَمَ بِالخَلِّ نان‌ا خورش كرد بسركه اِبْتَسَمَ تبسّم كرد ٦ اِجْتَرَمَ مِن الجُرْمِ، و
اِجْتَرَمَ النَّخْلَ اِصْطَرَمَها اِحْتَجَمَ حجامت كرد اِحْتَرَمَهُ حرمت داشت اورا وهى الحُرْمَةُ ف اِحْتَشَمَهُ حشمت داشت
اورا ٥ شرم داشت، بشكوهيدش ٦ استحيا واِحْتَشَمَ مِنْهُ م وهى الحِشْمَةُ حشمت داشتن ٧ شرم وهم الحَشَمُ
خدمتكاران اِحْتَكَمَ عَلَيْهِ فِى مَالِهِ حكم كرد بروى بمال خود اِحْتَلَمَ خواب ديد اِخْتَتَمَ القُرْآنَ ختم كرد
قران‌را اِخْتَصَمُوا خصومت كردند ٦ تخاصموا ٦ اِدَّعَمَ اِتَّكَأَ على الدعامة اِرْتَسَمَ الرَّسْمَ فرمان بردارى
كرد فرمان‌را ٥ بر نشان او رفت، فرمان او برد، سر بر خط او نهاد اِزْدَحَمُوا عَلَيْهِ انبوهى كردند
بروى ٦ تزاحموا، اِزْدَقَمَهُ ابتلعه، اِسْتَلَمَ الحَجَرَ لمسه امّا بالقُبْلَة او باليد، اِسْتَهَمُوا اقترعوا اِصْطَلَمَهُ
از بن بركند اورا ٦ اِسْتَأْصَلَهُ اِضْطَرَمَتِ النَّارُ زبانه زد آتش ٦ اِلْتَهَبَتْ ٧ برافروخته شد آتش اِضْطَلَمَ
ستم برداشت ٦ تحمّل الظُّلم ٦ اِضَّلَمَ واِظَّلَمَ بمعنى اِصْطَدَمَتِ الفُحُولُ، اِطَّعَمَتِ البُسْرَةُ صار لها طَعْمٌ و
أَخَذَتِ الطَّعْمَ اِعْتَصَمَ بِهِ دست در زد بوى ٥ دست اندرو زد بوى ٦ تمسّك اِقْتَحَمَ النَّهْرَ افكند خودرا
درجوى ٥ خويشتن‌را درجوى افكند ناگاه، فى المصادر الاِقْتِحام بعنف در شدن وحقير داشتن ٦ و
اِقْتَحَمَتْهُ عَيْنِى اِزْدَرَتْهُ و فى المُغْرِب الاِقْتِحامُ الدُّخُولُ على شِدَّةٍ وعن ابى دُرَيْد اِقْتَحَمَ اذا هوى من علو
الى سفل اَوْ دخل فى شَىْءٍ من غير رَوِيَّةٍ اِقْتَسَمُوا الغَنِيمَةَ قسمت كردند غنيمت را ٥ بخش كردند اِلْتَأَمَ
بهم فراز آمدند اِلْتَثَمَ روى بند برخود ٥ نقاب بست ٦ شدّ اللِّثام اِلْتَزَمَهُ برخود لازم كرد اورا
اِلْتَطَمَ المَوْجُ برهم زدند موج ٦ اضطرب ٦ اِلْتَقَمَهُ والتَهَمَهُ اِبْتَلَعَهُ اِنْتَظَمَ الأَمْرُ پيوسته شد كار
٦ اِسْتَقامَ اِنْتَقَمَ مِنْهُ انتقام بستد ازو ٦ عاقبه ٧ كينه كشيد ازو ن اِئْتَمَنَهُ على كذا امين
داشت اورا برفلان كار ٦ وثق به ٧ استوار داشت اورا بركارى اِخْتَتَنَ ختنه كرد اِرْتَهَنَ مِنْهُ كذا
گرو بستد ازوى فلان چيزى رَجُلٌ مُضْطَغِنٌ مرد كينه‌ور اُفْتُتِنَ بِها عاشق شد بدان زن اِقْتَرَنَ
بِهِ يار شد بوى اِمْتَحَنَهُ بيازمودش ٥ جرّبه وهى المِحْنَةُ محنت اِمْتَهَنَهُ بكار داشت اورا ٦ اِبْتَذَلَهُ
٧ خوار داشت اورا ٥ وهى المِهْنَةُ بكار داشتن ‌ه اِشْتَبَهَ عَلَيْهِ الأَمْرُ پوشيده شد بروى
كار وهى الشُّبْهَةُ ف اِنْتَبَهَ مِن نَوْمِهِ بيدار شد از خوابش **المضاعف** ٤، ب

اِسْتَبُّوا يكديكررا دشنام كردند ٦ سبَّ بعضهم بعضًا اِجْتَثَّهُ از بن بركند اورا ٦ اِقتلعه اُرْتُثَّ الجريحُ از
جنك كاه برداشته شد خسته ٥ خسته كه جان هنوز درو باشد ٦ حُمِل من المعركة وبه رَمَقٌ ٥ الاِرْتِثاث فى الشرع
ان يأكل او يشرب او يُداوى ويُنقل من المعركة حيًّا ج اِحْتَجَّ عليه بكذا حُجّت آورد بروى بفلان چيز
٦ اِخْتَجَّ الجملُ فى سيره وهو سُرْعَةٌ مع اِلتواءٍ ، وريحٌ خَجُوجٌ تلتوى فى هُبوبها ، سكرانُ مُلْتَجٌّ لا يتماسك
د ٦ اِبْتَدَّ السَبُعانِ الرَجُلَ اتياه من جانبيه وكذلك الرَضيعانِ اُمَّهُما اِرْتَدَّ مُرتد شد ٥ بركرديد
اِسْتَدَّ راست شد اِشْتَدَّ سخت شد اِعْتَدَّ بِهِ فخر آورد بدو واِعْتَدَّتْ عِدَّت داشت زن وهى العِدَّةُ فى
اِمْتَدَّ كشيده شد ٥ دراز شد ذ اِلْتَذَّهُ لذت يافت بدو ٦ وجده لذيذًا ٧ با مزه يافت اورا والْتَذَّ
الشئُ بنفسِهِ خود با مزه شد چيز ٦ صارَ لذيذًا ر اِجْتَرَّ البعيرُ نشخوار كرد اشتر وهى الجِرَّةُ
نشخوار اِضْطَرَّهُ إلى كذا ٦ بيچاره كرد اورا بفلان چيزى وهى الضَرُورَةُ فى المُعْتَرُّ درويش ٦ الذى
يتعرّض للمسألة ولا يسألُ اِغْتَرَّ بِهِ فريفته شد بدو اِفْتَرَّ عن أسنانِهِ بيدا كرد دندانهاء اورا ٥ اى
بخنديد ٦ اِقْتَرَّ بالقَرُورِ اِغْتَسَلَ بالماءِ البارد ، واِقْتَرَّ بالقُرَرَةِ بضمّ القاف والراء اخذها وهى ما يَلْتَزِقُ
بأسفلِ القِدرِ ، واِقْتَرَّ بالقُرارَةِ اِئْتَدَمَ بها وهى ما يُصَبُّ فى القِدرِ من الماء بعد الطبخ لئلا تحترقَ
ز اِبْتَزَّهُ كذا بربود ازوى فلان چيزرا اِحْتَزَّ رأسَهُ ببريد سراورا ٦ قطعه اِعْتَزَّ بِهِ عزيز شد براو
اِهْتَزَّ درجنبش آمد ٦ تحرّك ٧ بجنبيد ص اِخْتَصَّهُ بكذا خاص كرد اورا بفلان چيز ٦ خصّه
بِهِ اِقْتَصَّ أثرَهُ از پى او رفت ٧ بر پى او رفت واِقْتَصَّ مِنْهُ قصاص ستد ازو ٥ قصاص استد ازو واِمْتَصَّهُ
بمكيد اورا ٦ مصّه ض اِقْتَضَّهَا دوشيزكى بستد از زن ٦ اِفْتَرَعَها ، اِهْتَضَّهُ كسره ط
اِخْتَطَّ خط كشيد ٧ جاى خانه كرفت ٦ اِخْتَطَّ دارًا وهى الخِطَّةُ واِخْتَطَّ الغُلامُ نبت عذارُه
ف ٦ اِحْتَفَّتِ المرأةُ تنمّصت ، واِحْتَفَّ بقلًا أخرجه من الارض اِزْدَفَّ العَرُوسَ الى زوجها
بخانه شوى فرستاد عروسرا اِسْتَفَّ الدَّواءَ با دهن افكند دارورا ٦ أوقع الدواءَ فى الفم ٧ بزبان
خورد دارورا ٦ اِشْتَفَّ ما فى الإناءِ شربه كلَّه اِصْطَفُّوا صف زدند اِلْتَفَّ النبتُ انبوه شد كياه
٧ برهم پيچيده شد كياه وجنّاتٌ ألفافٌ بستانهاء بهم درشده از بسيارى درختان ٧ بوستانهاء
انبوه از درختان بسيار درهم پيچيده ق ٦ اِحْتَقُّوا تخاصموا ، واِحْتَقَّتْ طعنتُهُ لم
تخطئ المقتلَ اِشْتَقَّ الكلمةَ من الكلمةِ بشكافت سخن را از سخن ٦ واِشْتَقَّهُ أخذ نصفَهُ ، و

واشتق فی الکلام اخذ فیه یمینا وشمالا مع ترک القصد **ک** اصطکت رکبتاه برهم زد دو زانویش ۵
زانوهایش بهم باز افتادند ۶ افتک الرهن خلصه **ل** ابتل ترشد ۵ اختل نزل فرو آمد اختل با
خلل شد ۵ با رخنه شد وهی الخلة رخنه ۵ درویشی والخلل ح ۶ الخلل الثقب فی الارض ثم صار مثلا
لکل فساد یدخل فی الامر ، اختل المکان وفیه خلة وخلل ، واختل افتقر وهو الخلة ، واختله بسهم
انتظمه استل السیف برکشید شمشیر را ۶ سله اعتل الرجل بیمار شد مرد ۶ مرض ۷ با علت شد وهی
العلة ف ۶ المرض واعتل علیه بعلة بهانه آورد بروی بعلتی **م** ائتم به اقتدا کرد بدو ۷ پیشوا
گرفت اورا اشتمه ببویید ش ۶ شمه ۷ بوی کرد اورا اعتم عمامه بست ۵ عمامه در پیچید ۶ لعم اغتم
اندوهگین شد ۷ غمگین شد اهتم بامره تیمار کین شد بکار وی ۵ تیمار داشت کرد کار اورا ۶ اشتغل **ن**
استن به راه لو گرفت ۵ من السنن ۶ من السنة ۷ بسنت او رفت ۵ واستنت الخیل خوش رفتند سواران
امتن علیه منت نهاد بروی **المعتل الفاء** ، **ا** اتکا علیه تکیه کرد بروی ۵ وهی التکأة تکیه
کردن **ب** اتهب بخشش قبول کرد ۶ قبل الهبة **ح** اتضح الامر پیدا شد کار ۶ وضح ۵ **خ**
اتسخ من الوسخ وهو الدرن چرک **د** اتأد آهستگی کرد وهی التؤدة آهستگی اتقدت النار افروخته
شد آتش **ظ** اتعظ وعظ پذیرفت ۶ قبل الموعظة ۷ پند گرفت **ع** اتسع فراخ شد ۶ وسع
اتضع فرومایه شد ۵ **ف** اتصف موصوف شد **ق** اتسق بهم آمد وتمام شد ۶ اجتمع
وتکامل اتفقوا علیه اتفاق کردند بروی **ل** اتصل به پیوسته شد بدو ۶ واتصل الیه انتسب
اتکل علیه اعتماد کرد بوی ۷ تکیه کرد بروی **م** اتخم من الطعام تخمه گرفت از طعام ۷ ناگوارد
گرفت از طعام وهی التخمة ف ۷ ناگوارد ۶ سنق الدابة بمنزلة اتخام الانسان اتسم بکذا
نشانه کرد خود را بفلان چیزی ۶ جعل لنفسه سمة اتهمه تهمت کرد اورا ۷ تهمت زده کرد اورا
وهی التهمة ف ۵ **ن** اتزن الشیئان برابر شدند دو چیز ۵ **ه** اتجهت علیه الحجة
متوجه شد سوی وی حجت او واجب شد واتجه له فی الامر لایق شد اورا در کار واتجهت له
ضربة فی الشطرنج در افتاد اورا ضربی در شطرنج **المعتل العین** ، **ب** اجتاب
الفلاة ببرید بیابان را واجتاب القمیص گریبان کرد پیراهن را ۵ جیب کرد ، بپوشید ۶ لبسه ارتاب
فیه گمان داشت اورا ۵ گمان مند شد ۶ شک . اغتابه غیبت کرد ش ۶ وقع فیه ۶ انتابهم اتاهم

مرّةً بعد اخرى وانتيابه أمرٌ أصابه ـ ٦ الافتيات السبق الى الشئ دون ائتمار من يؤتمر تقول
افتات عليه بأمر كذا فاته به وفلان لا يفتات عليه لا يعمل شئ دون امره وفي الحديث أمثلي يفتات
عليه في أمره افتات كذا قوت كرد فلان چيزرا ٥ قوت ساخت فلانرا ٦ أخذ القوت ج احتاج
إليه نيازمند شد بوى ازدوجا جفت شوند ح اجتاحه از بن بركندش ٦ استأصله وهو الجائحة
آيح ازبن بركند ٧ بلاى از بن بركننده ارتاح له شاد شو بدو ٦ قصد له بالخير وهو الأريحى مهربان
٥ الرجل اليد الكريم الراغب الى الكرم ٦ الذى يرتاح للندى ٧ شادمان ٦ ارتاح للمعروف خف له وفي الديوان ارتاح
له فرح به د ارتاد الكلأ بجست كياه را ٦ طلبه وهو الرائد كياه جوينده ٧ آب وكياه جوينده ٦ الرائد رسول
القوم يبعث امامهم ليرود لهم الكلأ والماء اى يطلب ومنه الرائد لا يكذب أهله اصطاده شكار
كرد اورا ر اختاره بركزيد اورا امتاز فلّه آورد ٥ كندم آورد از جاى بجاى ز اجتازه
بكذرانيدش ٧ بكذشتش اختاز جمع كرد امتاز جدا شد ص اعتاص عليه الأمر دشوار شد
بروى كار ض اعتاض منه بغيره عوض بستد ازوى بديكرش ط اختاط في الأمر دشوار كار
كرد دركار ٥ احتياط كرد ٦ لا يلتاط هذا بصفرى لا يلصق بقلبى اى لا أحبه ظ اغتاظ عليه
خشم كرد بروى ع ابتاعه خريد اورا ٥ خريد وفروخت اورا ٦ اشتراه ارتاع منه بترسيد ازوى
ف اصطاف بالمكان تابستان كذرانيد درجاى ٥ تابستان كذشت بجاى ق اشتاقه آرزو
مند شد بدو واشتاق إليه م ك استاك مسواك كرد ٦ تسوك ل ٦ اجتالتهم الشياطين
صرفتهم عن هداهم الى الضلالة احتال حيله ساخت وهى الحيلة ف والحول م والمحالة م اختال
خراميد ٥ خرامان رفت ٦ تكبّر وهى الخيلاء خرامان رفتن ٥ تكبّر ٧ خرامان اغتاله هلاك كردش
٥ ناكاه كشت اورا وقتله غيلة م ٦ الغيلة القتل خفية اكتال بپيمود ٦ الاكتيال الأخذ بالكيل وقيل
هو أن يخدعه فيخرجه من العمارة الى الخراب فإذا صار معه قتله م استام السلعة بها كرد كالا
را ٧ بها نهاد آخريان را ن اختان نفسه خيانت كرد خودرا ٦ خانها

المعتل اللام

ا ارتأى في الشئ رأيا رأى ديد دركار ٧ انديشه كرد دركار انتأى عنه دور شد ازوى ب
اجتباه بركزيد اورا ٦ اختاره احتبى بثوبه بنشست وپاى ببست بجامه ٦ جمع ظهره وساقيه ٧
بهم آورد بنشست ودوشان را وهى الحبوة معا كمر ٦ الوشاح والحبى معاً يقال عقد فلان حبوته وحلّ

حُبْوَتُهُ گفته می شد ببست فلان حبوی وکدا وبگشاد ٦ الاِحْتِبَاءُ أنْ يجمع الرَّجُلُ ظَهْرَهُ وساقَيْه
بثوب يقال اِحْتَبَى بثوبه او بِنِجادِ سَيْفِه وقد يَحْتَبِي بيده ٦ واسمُ ذلك الثوب الحُبْوَة ج اِرْتِجَاءُ اميد
داشت بدو ٦ ارجاء ه اِنْتَجَى القَوْمُ راز كردند مردمان ٦ تناجوا ٧ راز گفتند با يكديگر مردمان ح اِلْتَحَى
ريش برآورد اِنْتِحَاءُ آهنك كردش ٦ قصده ٦ خ اِنْتَخَى فُلَانٌ عَلَيْنَا افتخر وتعظّم والنَّخْوَةُ الكِبْرُ
والعَظَمَةُ د اِجْتِدَاءُ عطا خواست ازوى اِرْتَدَى بالثَّوْبِ ردا برافكند ٧ برخود ردا كرد جامه
اِغْتَدَى بامداد رفت ٦ ذهب غدوة ٧ بامداد بيامد يا رفت اِفْتَدَى مِنْهُ بِكَذَا خودرا بازخريد
ازوى بفلان چيزى ٥ فديه داد ٦ فدى نَفْسَهُ اِقْتَدَى بِهِ از پس او برفت ٧ اقتدا كرد بوى
وهو القُدْوَةُ پيش رو ٥ الامام ٦ الاقتداء والمُقْتَدَى بِهِ اِنْتَدَى القَوْمُ كرد شدند مردمان ٥
مجلس كردند قوم وهو النَّدِيُّ مجلس ٧ انجمن والنَّادِي اِهْتَدَى راه راست يافت ذ اِحْتَذَى عَلَى
مِثَالِهِ اندازه گرفت بر مانند او ٦ اقتدى به واحْتَذَى نعلين برپا كرد اِغْتَذَى بالطَّعَامِ غذا
يافت بطعام ٥ غذا گرفت ٥ سير شد ر اِشْتَرَى المَتَاعَ بخريد متاع را ٦ من الأضداد اِعْتَرَاهُ
هَمٌّ برسيدش اندوهى ٦ أصابه اِفْتَرَى عَلَيْهِ كَذِبًا دروغ گفت بروى ٧ دروغ بافت بروى ٦
اِخْتَلَقَه وهى الفِرْيَةُ دروغ بافتن ٦ وافْتَرَيْتُ الفَرْوَ لَبِسْتُهُ ، اِقْتَرَيْتُ البِلَادَ واستقريتها
اذا تتبّعتها بالخروج من أرضٍ إلى أرضٍ اِكْتَرَى دارًا بمزد گرفت خانه را اِمْتَرَى فِي الأَمْرِ گمان داشت
در كار ٥ شك داشت واِمْتَرَى النَّاقَةَ بدوشيد شتر ماده را ٦ اِحْتَلَبَهَا ز اِعْتَزَى إِلَيْهِ
خودرا نسبت كرد بدو ٥ بست خودرا بدو ٦ اِنْتَسَب س اِحْتَسَى المَرَقَةَ بيا شاميد
شوربا را اِكْتَسَى بپوشيد ٦ اِئْتَسَى بِهِ اِقْتَدَى به وهى الإِسْوَةُ القُدْوَةُ ش اِرْتَشَى
رشوت ستد اِنْتَشَى مست شد ٦ سكر ص اِخْتَصَى خودرا خصى كرد ٦ خصى نفسه
٦ اِعْتَصَى الشَّىءَ اِتّخذه عصا ض اِرْتَضَاهُ بپسنديد اورا اِقْتَضَاهُ حَقَّهُ تقاضا كردش حقّش
را ٧ بخواست ازوى حقّش را اِنْتَضَى السَّيْفَ بركشيد شمشير را ٦ سلّه ط اِخْتَطَى گام زد اِمْتَطَى
النَّاقَةَ برنشست اشتر ماده را ٦ ركبها ظ اِحْتَظَى عِنْدَهُ بهره مند شد نزدوى اِلْتَظَتِ
النَّارُ زبانه زد آتش ٦ التهبت وهو اللَّظَى زبانه آتش ٦ اللهب الخالص ع اِدَّعَى عَلَيْهِ
كَذَا دعوى كرد بروى فلان چيزى وهى الدَّعْوَى ف ٦ والاِدِّعَاءُ فى الحرب الاِعْتِزَاءُ وهو أنْ تقول

أنا فلان بن فلان اِرْتَغَت المَاشِيَةُ چرا کردند ستوران غ اِبْتَغَى الشَّيْءَ بجست چیزرا اِرْتَغَى
الرَّغْوَةَ معا سرشیر بخورد ۶ شَرِبَها ۷ خورد کفك شیررا ف اِخْتَفَى مِنْهُ پنهان شد ازو واخْتَفَى
الشَّيْءَ بیرون کشید چیزرا ٥ پیدا کرد ، بیرون کرد ۶ اِسْتَخْرَجَهُ وهو المُخْتَفِي کفن کَن ٥ کورکن ۶ النَّبَّاش
اِشْتَفَى مِنَ المَرَضِ شفا یافت از بیماری ۶ واِشْتَفَى بِكَذَا اِنْتَفَعَ بِهِ اِصْطَفَاهُ برگزید اورا ۶ اِخْتَارَهُ
اِعْتَفَاهُ عطا خواست ازوی اِقْتَفَى أَثَرَهُ بر پی او رفت ٥ پی او رفت ۶ اَتْبَعَهُ اِكْتَفَى بِهِ کفایت کرد بوی ۷
بسنده کرد باو اِنْتَفَى مِن وَلَدِهِ بیزاری ستد از فرزندش ۷ بیزار شد ق اِرْتَقَى فِي السُّلَّمِ برآمد
بر نردبان ٥ بر شد ۶ صَعِدَ اِسْتَقَى مَاءً آب کشید اِلْتَقَى الرَّجُلَانِ بهم رسیدند دو مرد ۷ بهم آمدند
روباروی دو مرد واِلْتَقَيْتُ بِفُلَانٍ بدیدم فلانرا اِنْتَقَى الشَّيْءَ پاك کرد چیزرا ۷ بگزید چیزرا ك
اِشْتَكَى إِلَيْهِ كَذَا گله کرد بوی فلان چیزی ۶ واِشْتَكَى اتَّخَذَ شَكْوَةً وهي القِرْبَةُ الصَّغِيرَةُ ل اِئْتَلَى
سوگند خورد وهي الأَلِيَّةُ سوگند واِئْتَلَى فِي الأَمْرِ تقصیر کرد در کار اِبْتَلَاهُ بِكَذَا بیازمود اورا
بفلان چیز ۶ اِمْتَحَنَهُ اِجْتَلَى العَرُوسَ جلوه کرد عروس را ۶ نَظَرَ اِلَيْهَا مُجَلَّوَةً ۷ نگریست عروسرا ۶ و
اِجْتَلَيْتُ العِمَامَةَ عَن رَأْسِي رَفَعْتُهَا مع طَيِّهَا عن جبینك ۶ اِخْتَلَى الخَلَا جز ّه اِصْطَلَى النَّارَ وبالنَّارِ
گرم شد بآتش اِعْتَلَى بلند شد ۶ اِعْتَلَى أَشْرَعَ م اِحْتَمَى المَرِيضُ پرهیز کرد بیمار وهي الحِمْيَةُ
پرهیز اِرْتَمَى القَوْمُ با یکدیگر تیر انداختند مردمان اِنْتَمَى إِلَيْهِ نسبت کرد خودرا بوی ۶ اِنْتَسَبَ
ن اِبْتَنَى دَارًا خانه بنا کرد ۷ برآورد خانه را اِجْتَنَى الثَّمَرَ بچید میوه را ۷ باز کرد میوه را اِعْتَنَى
بِحَاجَتِهِ تیمار داشت بحاجتش ۶ عُنِيَ بِهَا اِقْتَنَى المَالَ جمع کرد مالرا ۷ گرد کرد اِكْتَنَى بِكَذَا کُنیت
کرد خودرا بفلان چیز ه اِشْتَهَاهُ آرزومند شد بدو ۷ بآرزو خواست اورا اِنْتَهَى إِلَيْهِ
الخَبَرُ بدو رسید خبر وانْتَهَى عَنِ الشَّيْءِ باز ایستاد از چیز ۶ اِزْدَهَاهُ الفَرَحُ اسْتَخَفَّهُ **المُعْتَلّ**
الفَاءِ وَاللَّام ، ق اِتَّقَى اللّٰهَ بترسید خدایرا وهي التَّقْوَى پرهیز والتُّقَى م والتُّقَاةُ م
والتَّقِيَّةُ م وهو التَّقِيُّ پرهیزکار والأَتْقِيَاءُ ج واِتَّقَاهُ بِالتُّرْسِ خودرا نگاه داشت ازو بسپر
۶ وَقَى نَفْسَهُ بِهِ مِنْهُ ل اِتَّلَى الأَمْرَ خداوندی کرد کاررا **المُعْتَلّ العَيْن واللَّام**
، ج اِجْتَوَى البَلَدَ دشمن داشت شهررا ٥ ناخوش آمد اورا شهر ، نساخت هواء شهر بدو
۶ في الديوان اِجْتَوَيْتُ المَكَانَ كَرِهْتُ المَقَامَ بِهِ وَإِن كُنتُ فِي نِعْمَةٍ ، وفي الاقناع اِجْتَوَى الطَّعَامَ

كَرِهَهُ ولم يَسْتَمْرِئْهُ واجْتَوَيْتُ البَلَدَ لم يُوافِقْنِى غِذاؤُهُ ح اِحْتَوَى المالَ جمع كرد مال را واِحْتَوَى
عَلَى الشَّيْءِ دست يافت بر چيز ٥ گرد آمد ، زير دست آورد ٦ استولى عليه وذهب به س اِسْتَوَى
المُتَوَجِّ راست شد كژ ٦ استقام ٦ قال بعضهم اِسْتَوَى بمعنى اَقبل كما يُقال فلان مُقبلًا على فلانٍ
ثم اِسْتَوَى وقيل اِسْتَوَى اى عَمَدَ وقصد وقيل اِسْتَوَى اى عَلَا وارتفع وقيل اِسْتَوَى اى صعد امره
وهى السَّوِيَّةُ راستى وهو سَوِيُّ الخَلْقِ راست خلق وهم سَوَاءٌ برابران ٥ ايشان راستند وسَوَاسِيَةٌ م ٦ ح
، واِسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ قصد، واِسْتَوَى اِسْتَوْلَى وظهر، واِسْتَوَى الشَّيْءُ اِعْتَدَلَ والاِسْمُ السَّوَاءُ يقال سَوَاءٌ
عَلَيَّ قمتَ او قعدتَ ومررت برجلٍ سِواكَ وسُواكَ وسَوائكَ اى غيرك وهما فى الأمر سَوَاءٌ وإن شئتَ
سَوَاءَانِ ش اِشْتَوَى الرَّجُلُ بريانى كرد مرد ل اِلْتَوَى در پيچيد

باب اِنْفَعَلَ يَنْفَعِلُ اِنْفِعَالًا ، ا

اِنْطَفَأَ السِّرَاجُ بمرد چراغ اِنْكَفَأَ الإِنَاءُ نگوسار شد خنور ناكاه واِنْكَفَأَ مِنَ الغَيْبَةِ بازگشت از
غايبى ٦ اِنْصَرَفَ ب اِنْثَعَبَ الماءُ والدَّمُ فرودويد آب وخون ٦ سال او اِنْسَحَبَ الشَّيْءُ كشيده شد چيز
٦ اِنْجَرَّ اِنْسَكَبَ الماءُ ريخته شد آب ٦ اِنْصَبَّ ، اِنْسَرَبَ الثَّعْلَبُ اى دخل فى سِرْبِهِ اى جُحْرِهِ ، اِنْسَلَبَتِ
النَّاقَةُ اسرعت فى سيرها كانّها تخرج مِن جلدها اِنْشَعَبَ الطَّرِيقُ شاخ شاخ شد راه ٥ پراكنده شد
اِنْقَضَبَ الحَبْلُ بريده شد رسن ٦ انقطع اِنْقَلَبَ برگرديد واِنْقَلَبَ الى وَطَنِهِ باز آمد با وطن او ٧ بازگشت
بسوى خانه او ت اِنْصَلَتَ فى السَّيْرِ تيزى كرد در رفتن ٧ بشتافت در رفتن اِنْفَلَتَ مِنْهُ برَست ازوى
٥ بگريخت ازو ٦ نجا ث اِنْبَعَثَ برانگيخته شد ٥ برخاست ج ٦ اِنْبَجَّ اِنْشَقَّ اِنْبَلَجَ الصُّبْحُ بدميد
سپيده ٥ روشن شد سپيده اِنْزَعَجَ عَنْ مَكانِهِ برخاست از جايش ٧ برانگيخته شد از جايش اِنْسَحَجَ
جِلْدُهُ اِنْقَشَرَ ٦ اِنْعَرَجَ الوادِى انعطف ، اِنْفَرَجَ عَنِ الهَمِّ اِنْكَشَفَ ح اِنْبَطَحَ بروى اندر افتاد
٧ بروى در افتاد ٦ اِنْسَدَحَ اِسْتَلْقَى وفرّج رجليه ٦ ناقة سُرُحٌ ومُنْسَرِحَةٌ سريعة سهلة السَّيْرِ
اِنْشَرَحَ صَدْرُهُ كشاده شد دل او ٦ اِنْشَرَحَ واِنْفَسَحَ صَدْرُهُ بمعنى واحد اِنْفَتَحَ البابُ كشاده شد
در ٧ فراخ شد اِنْفَسَحَ فراخ شد خ اِنْسَلَخَ الشَّهْرُ بگذشت ماه ٥ بآخر رسيد ماه ٦ مضى
واِنْسَلَخَ الجِلْدُ آهخته شد پوست ٧ باز افكنده شد پوست اِنْفَسَخَ البَيْعُ باطل شد بيع ٧ باز
افكنده شد بيع د اِنْعَقَدَ الشَّيْءُ بسته شد چيزى اِنْفَرَدَ تنها شد ر اِنْبَهَرَ مانده شد

٥ دم زد وهو البُهْرُ ماندگی ٥ دم زدن اِنْجَبَرَ شکسته بسته شد اِنْحَدَرَ فرو آمد ٥ فرو شد
یا فرو دوید اِنْحَسَرَ الشَّعَرُ عَنْ رَأْسِهِ بشد موی از سرش ٦ انکشف ٧ بریده شد موی اِنْعَصَرَ
فشارده شد ٥ افشارده شد اِنْعَفَرَ خَدُّهُ خاک آلود شد رخ وی ٦ تلطّخ بالتُّراب اِنْفَجَرَ الماءُ
بردمید آب از چشمه اِنْفَطَرَ العُودُ شکافته شد چوب ٦ انشقّ اِنْقَشَرَ پوست باز کرده شد اِنْقَعَرَتِ الشَّجَرَةُ
از بن بیفتاد درخت ٧ انقطعت من أصلها ٧ برکنده شد اِنْكَدَرَ الصَّقْرُ چرغ فرو آمد از هوا ٥
چرغ بر هوا فرو شد وَانْكَدَرَ النَّجْمُ فروافتاد ستاره ٧ فرو شد ستاره ٦ تناثر اِنْكَسَرَ الشَّیءُ شکسته
شد چیز اِنْهَمَرَ الماءُ آب ریخته شد ٦ سال ٧ آب روان شد س اِنْبَجَسَ الماءُ از چشمه
بیرون دوید آب ٦ اِنْفَجَرَ ٧ آب روان شد اِنْطَمَسَ ناپدید شد اِنْغَمَسَ فی الماءِ فرو شد در آب ٦
غاب ش اِنْكَمَشَ فی السَّیْرِ بشتافت در رفتن ٦ أَسْرَعَ ض اِنْخَفَضَ فروداشته
شد ٥ فرو نشست ٧ پست شد اِنْقَبَضَ الجِلْدُ فراهم شد پوست ٥ باهم آمد پوست وَانْقَبَضَ
عَنِ النَّاسِ خویشتن را کشیده داشت از مردمان ٥ باهم آمد از مردم ٧ کرانه گرفت از مردمان اِنْقَرَضَ
القَوْمُ بریده شدند مردمان ط اِنْبَسَطَ إلَیْهِ گستاخی کرد باو اِنْخَرَطَتِ الخَرَزَةُ فی السِّلْكِ
در رشته در آمد مهره ٦ نُظِمَ ٧ کشیده شد مورچه در رشته ٦ وَانْخَرَطَ فی السَّیْرِ ای لَجَّ اِنْهَبَطَ فرود
آمد ع اِنْدَفَعَ فی الحَدِیثِ در آمد در سخن ٥ در شد ٦ شرع اِنْصَدَعَ الزُّجَاجُ شکسته شد آبگینه ٥
پاره پاره شد اِنْقَشَعَ السَّحَابُ کشاده شد ابر ٥ واپس شد ابر اِنْقَطَعَ الشَّیءُ بریده شد چیز وَفُلَانٌ مُنْقَطِعٌ
إلَی فُلَانٍ فلان پس مانده است از فلان ٧ فلان مایل شد بفلان ٦ وَانْقُطِعَ بِهِ السَّفَرُ دُونَ طِیَّتِهِ عَجَزَ عن
سفره مِن نفقةٍ ذهبتْ او دابّةٍ قامتْ او اتاه أمرٌ لا یقدر علی أن یتحرّک اِنْقَلَعَتِ الشَّجَرَةُ از بن
بیفتاده شد درخت ٧ برکنده شد درخت اِنْقَمَعَ مقهور شد ٥ خود را باز کشیده شد غ
اِنْدَبَغَ الجِلْدُ پیراسته شد پوست ف اِنْحَرَفَ عَنْهُ بگشت ازوی ٥ فرو گردید ازو ٦ مال اِنْصَرَفَ
باز گشت اِنْكَشَفَتِ الظُّلْمَةُ وَالحُزْنُ ٥ عَنِّی کشاده شد تاریکی و اندوه ٧ باز شد ق اِنْبَثَقَ الماءُ
کشاده شد آب ٥ بگشود بند را ٧ از بند بسته بیرون جست آب ٦ انفجر اِنْخَرَقَ الثَّوْبُ دریده شد
جامه اِنْخَنَقَ خبه شد ٦ اِنْدَحَقَتِ الرَّحِمُ خرجت بعد الولادة والنَّاقةُ الدَّحُوقُ التی تخرج رحمها بعد
الولادة ودَحَقَتِ الرَّحِمُ رمت الماءَ فلم تقبله اِنْدَفَقَ الماءُ ریخته شد آب ٦ انصبّ اِنْطَلَقَ بشد ٧

برفت اِنْغَلَقَ البَابُ بسته شد در اِنْفَتَقَ الخَرْزُ دریده شد بخیه ۵ باز شکافت درز جامه وغیره
اِنْفَلَقَتِ الحَبَّةُ شکافته شد دانه اِنْمَحَقَ الهِلَالُ بآخر شد ماه ۵ باریک شد ۶ اِنْمَحَقَ الشَّیْءُ اِمَّحَی وذهب
ومنه اِمَّحَقَ الهلالُ **ک** اِنْهَتَکَ سِتْرُهُ دریده شد پردهٔ او **ل** ۶ اِنْجَفَلَ القَوْمُ اِنْقَلَعُوا
فذهبوا مُسْرِعِین، اِنْجَدَلَ سقط علی الارض اِنْخَزَلَ بریده شد ۵ سست شد ۶ اِنْقَطَعَ اِنْدَمَلَ از
بیماری بهتر شد ۵ بهتر شد جُرح ، لا یستعمل الّا فی الجُرح اِنْسَدَلَ الشَّعَرُ فروآمد موی ۵ فروکذاشته موی
اِنْفَتَلَ مِنَ الصَّلٰوةِ بازکشت از نماز ۷ روی بکردانید از نماز ۶ اِنْصَرَفَ اِنْفَصَلَ الشَّیْءُ جدا شد چیز
م اِنْبَرَمَ الأَمْرُ استوار شد کار واِنْبَرَمَ الحَبْلُ نیك بافته شد رسن ۵ استوار شد رسن اِنْثَلَمَ الجِدَارُ
با رخنه شد دیوار اِنْجَزَمَ الحَبْلُ بریده شد رسن ۶ انقطع اِنْجَزَمَ الفِعْلُ جزم شد فعل ۶ مجزوم شد ۵
ای لا یُفْعَلُ اِنْحَطَمَ الشَّیْءُ شکسته شد چیز ۶ انکسر اِنْسَجَمَ الدَّمْعُ ریخته شد اشك ۵ فرو دوید اشك ۶
سال اِنْفَصَمَتِ العُرْوَةُ کشاده شد کوشه ۵ کُسسته شد کوشه ، از هم شد ۶ انقطع اِنْقَسَمَ المَالُ بخش کرده
شد مال ۶ اِنْقَدَمَ اَسْرَعَ والقِدَمُ السَّرِیعِ اِنْهَدَمَ الجِدَارُ فرو افتاد دیوار ۵ فروآمد دیوار اِنْهَزَمَ الجَیْشُ
بهزیمت شد لشکر اِنْهَضَمَ الطَّعَامُ کوارنده شد طعام **المضاعف** ، **ب** اِنْصَبَّ المَاءُ ریخته
شد آب ۶ اِنْسَکَبَ واِنْصَبَّ إِلَی مَکَانٍ کَذَا برفت بفلان جای ۵ بشتاب رفت بفلان جای اِنْکَبَّ
لِوَجْهِهِ بروی در افتاد **ت** اِنْبَتَّ بریده شد اِنْفَتَّ شکسته شد وریزه شد ۶ انکسر **ث**
اِنْبَثَّ الخَبَرُ پراکنده شد خبر ۶ انتشر **د** اِنْسَدَّ البَابُ بسته شد در اِنْقَدَّ شکافته شد ۵
بدرازا شکافته شد اِنْهَدَّ فروآمد ۷ شکسته شد **ذ** اِنْجَذَّ بریده شد **ر** اِنْجَرَّ الثَّوْبُ کشیده
شد جامه **ص** اِنْحَصَّ شَعْرُهُ فرو ریزید موی او ۶ تَنَاثَرَ ۷ فرو شد **ض** اِنْفَضُّوا پراکنده
شدند ۶ تفارقوا ، واِنْفَضَّ الشَّیْءُ اِنْکَسَرَ اِنْقَضَّ البَازِی از هوا فروآمد باز **ط** اِنْحَطَّ بَعْدَ
الاِرْتِفَاعِ فروافتاد پس از بلند شدن ۷ فرو شد پس از بلندی واِنْحَطَّ السِّعْرُ فروآمد نرخ ۵
بیفتاد نرخ ۷ ارزان شد نرخ اِنْغَطَّ فی المَاءِ فرو شد در آب ۵ غوطه خورد در آب **ق**
اِنْدَقَّ الشَّیْءُ کوفته شد چیز ۶ کُسِرَ اِنْشَقَّ شکافته شد **ک** اِنْفَكَّ العَظْمُ از بند بیرون آمد استخوان
ل اِنْحَلَّتِ العُقْدَةُ کشاده شد کره ۶ اِنْفَتَحَتْ اِنْسَلَّ السَّیْفُ عَنِ الغِمْدِ از نیام بیرون کشیده
شد شمشیر ۶ خرج اِنْفَلَّ نابُهُ شکسته شد دندان نیش او اِنْهَلَّ الدَّمْعُ فرو دوید اشك ۶ سال ۷

فرو ریخته شد م اِنْعَمَّ إِلَيْهِ پیوسته شد باو ۷ فراهم شد باو **المُعْتَلُّ العَيْن** ،

ب اِنْجَابَ الغَيْمُ کشاده شد ابر ۵ بشد ابر ۶ انکشف اِنْسَابَتِ الحَيَّةُ برفت مار ۵ برفت مار

پنهان ۶ جَرَتْ د اِنْقَادَ لَهُ فروتنی کرد ویرا ۵ فرمان بردار شد اورا ۶ خضع ر

اِنْهَارَ البِنَاءُ فرو ریخت بنا ۵ فرو افتاد ۶ اِنْهدم ز اِنْجَازَ إِلَيْهِ میل کرد سوی وی

۵ پیوسته شد بوی ۶ مال الیه اِمْتَازَ ۷ اِنْمَازَ العَظْمُ جدا شد استخوان س اِنْقَاسَ

الشَّيْءُ اندازه کرفته شد چیز ۷ بر قیاس شد چیز ض اِنْهَاضَ العَظْمُ دیکر باره شکسته

شد استخوان ۶ انکسر بعد الجبر ق اِنْسَاقَتِ الإِبِلُ رانده شدند اشتران ۵ برفتند اشتران

المُعْتَلُّ اللَّام ، ح اِمَّحَى ۵ اِنْمَحَى الكِتَابُ بِسُتْرَة شد نامه ۷ پاک شد ر اِنْبَرَى لَهُ

پیش آمد اورا ۶ اِعْتَرَضَ اِنْفَرَى بریده شد ۵ شکافته شد ض اِنْقَضَى الأَمْرُ کذشته شد کار ۷

بکذشت کار ل اِنْجَلَى الهَمُّ برفت غم ۷ دور شد بیماری یا غم ن اِنْثَنَى السَّيْفُ عَنِ

الضَّرِيبَةِ دوتا شد شمشیر از زخمکاه اِنْحَنَى دوتا شد **المُعْتَلُّ العَيْن واللَّام** ، ز

اِنْزَوَى الجِلْدُ فراهم آمد پوست ش اِنْشَوَى اللَّحْمُ بریان شد کوشت ط اِنْطَوَى الكِتَابُ

نوردیده شد نامه ۵ در پیچیده شد نامه وَانْطَوَى عَلَى الحِقْدِ والوُدِّ پیچیده شد بر کینه وبر دوستی

۵ در دل کرفت کینه ودوستی

باب ـــــــ اِفْعَلَّ يَفْعَلُّ اِفْعِلَالًا ، ب

اِشْهَبَّ الفَرَسُ خنک شد اسب ۶ صار اشهب وهي الشُّهْبَةُ خنکی اِكْهَبَّ کبود شد وهي

الكُهْبَةُ کبودی ۵ وهو الأَكْهَبُ کبود ت اِكْمَتَّ الفَرَسُ کمیت شد است وهي الكُمْتَةُ

کمیتی ۶ ث اِبْغَثَّ الشَّيْءُ صار أَبْغَثَ اى قريبًا من الأغبر اِرْبَثَّ أَمْرُهُمْ ضَعُفَ وابطأ

حتى تفرّقوا ، ج اِخْرَجَّتِ النَّعَامَةُ صارت خَرْجَاءَ وأَرْضٌ مُخْرَجَّةٌ نبتُها في مكان دون مكان

خ اِجْلَخَّ سقط فلم يَنْبعث ولم يتحرّك قال لا خيرَ في الشيخ اذا ما اجلخّا ، د

اِرْبَدَّ صار أَرْبَد وهو الذى على لون الرماد ومنه اربدّ وَجْهُهُ واِرْمَدَّ تغيّر اِرْقَدَّ أَسْرَعَ ر

اِحْمَرَّ سرخ شد وهي الحُمْرَةُ سرخی اِخْضَرَّ سبز شد وهي الخُضْرَةُ سبزی اِصْفَرَّ زرد شد

وهي الصُّفْرَةُ زردی اِغْبَرَّ خاکی رنک شد ۵ کرد رنک شد وهو الأَغْبَرُ کرد رنک وهي الغُبْرَةُ کرد رنکی

٦ س اِحْلَسَّ صار أَحْلَس وهو بين السواد والحمرة ض اِرْفَضَّ الدَّمْعُ فرو دويد اشك ٦ سال

ق اِبْلَقَّ الفرسُ بيسه شد اسب ل اِخْضَلَّ خَدُّهُ بالدمع تر شد رخ او باشك المُعْتَلُّ

العَيْنِ بالواو ؛ ج اِعْوَجَّ كژ شد د اِسْوَدَّ سياه شد وهو السَّوادُ سياهى ر

اِحْوَرَّتْ عَيْنُهُ سياه شد چشم او ٥ اِزْوَرَّ عَنْهُ بيكسو شد ازوى اِعْوَرَّتْ عَيْنُهُ كور

شد چشمش ٦ اِعْوَرَّتْ عينه واعوارّت من العور ل اِحْوَلَّتْ عَيْنُهُ كژ شد چشمش المُعْتَلُّ

العَيْنِ بالياء ؛ ض اِبْيَضَّ سپيد شد وهو البَياضُ سپيدى المُعْتَلُّ اللامَيْنِ ؛

ع اِرْعَوَى عَنْ جَهْلِهِ باز گشت از نادانىء او ٥ باز ايستاد يَرْعَوِى اِرْعِواءً وهو مُرْعَوٍ

باز گشته وهى الرَّعْوى معا باز گشتن ٦ والرُّعيا م

باب اِفْعالَّ يَفْعالُّ اِفْعِيلالاً ، ٥ وهذا

الباب للمبالغة ؛ ب اِشْهابَّ الفرسُ خنك شد اسب اِكْهابَّ كبود شد ت اِكْماتَّ

الفرسُ كُمَيْت شد اسب ر اِبْهارَّ الليلُ انتصف من البُهْرة وَسَط الوادى اِحْمارَّ سرخ شد

اِخْضارَّ سبز شد اِصْفارَّ زرد شد س اِمْلاسَّ نرم شد ق اِزْراقَّتْ عَيْنُهُ كربه چشم شد

م اِدْهامَّ سياه شد ٦ واِدْهَمَّ مثله وفى التنزيل مُدْهامَّتانِ اى من شدة الخُضْرة من الرى

المُعْتَلُّ العَيْنِ بالواو ؛ د اِسْوادَّ سياه شد ل اِحْوالَّتْ عَيْنُهُ كژ شد چشمش

٧ سخت كژ شد چشم او وبالياء ؛ ض اِبْياضَّ سپيد شد

باب تَفَعَّلَ يَتَفَعَّلُ تَفَعُّلاً ؛ ا تَبَدَّأَ

فى العَمَلِ آغاز كرد دركار تَبَرَّأَ مِنْهُ بيزار شد ازو تَبَطَّأَ درنگ كرد تَجَرَّأَ عَلَيْهِ دليرى كرد

بروى ٦ گستاخى كرد تَجَزَّأَ الشىءُ پاره پاره شد چيز ٦ تفرّق ٧ بهره شد تَجَشَّأَ آروغ برآورد وهو

الجُشاءُ آروغ تَفَقَّأَ شكافته شد ٦ تشقّق تَقَرَّأَ قرائى كرد ٦ تنسّك ٧ طاعت كرد تَلَكَّأَ عَنِ الأَمْرِ

بازگشت از كار ٥ پاى كشيد از كار تَمَلَّأَ غَيْظًا پر خشم شد تَنَبَّأَ پيغامبرى دعوى كرد ٦ اِدَّعى النُّبُوَّة

تَهَرَّأَ اللَّحْمُ ازهم شد گوشت ٦ تفسّخ ٧ بهره شد تَهَزَّأَ بِهِ افسوس داشت بدو ٦ هَزِئَ به ٧ فسوس

كرد باو ٦ تنشّأ اِلى حاجَتِهِ نهض تَهَنَّأَ بالطَّعامِ گوارنده يافت طعام را وتَهَنَّأَ الطَّعامَ م

ب تَأَدَّبَ فرهنگ بياموخت تَأَلَّبُوا گرد شدند ٦ تجمّعوا تَأَهَّبَ لِلْعَدُوِّ ساخته شد مرد دشمن را

٥ ساختگی کرد تترّب خاك آلود شد ٦ تلطّخ بالتراب تجنّبه کرانه کرفت ازو ٦ بعُد منه ٧ دور شد ازو

تحزّبوا علیه کروه کروه شدند بروی ٥ اجتمعوا علیه تحلّب فوهُ آب رفت از دهن او ٦ سال ، رَجُلٌ

متحذّبٌ وأخذبُ ای أهوج، والخذبُ شقّ الجلدِ مع اللحم ورجلٌ کمِلٌ خذِبٌ کامل الخلق شدیدٌ

تذنّب المعتمّ ریشه فروکذاشت عمامه بپیچیده ٥ دستار بند لُقه فروهشت ، فش رها کرد وهو الذنب

لُفه ریشه ٥ لُقه ترقّبه چشم داشت اورا ٦ تنظّره ترکّب السنانُ فی الرمح استوار شد سر نیزه در نیزه

ترهّب زاهد شد ٥ رُهبانی کرد ، زاهدی تسحّب علیه کستاخی کرد بروی ٧ ناز کرد بروی تسلّبت جامهٔ

سیاه پوشید زن ٥ للمصیبة وهو السِلابُ جامهٔ سیاه ٧ جامهٔ مصیبت ٦ وفی الدیوان السلاب

واحد السُلُب وهی ثیاب المأتم السود تشرّب الثوبُ العرقَ در خورد جامه خوی را ٥ جذب

کرد جامه خوی را ٦ تنشّفه تشعّب پراکنده شد ٦ تفرّق تطرّب طرب کرد ٦ أطرب تطلّب الشیءَ بجست

چیزرا ٦ طلب مرّةً بعد أخری تعتّب علیه عتاب کرد بروی ٥ خشم کرفت بروی تعجّب منه شکفت داشت

ازوی ٥ شکفت ماند ازوی ٦ تعرّب بعد هجرته صار اعرابیًّا تعزّب بی زن شد تعصّب له خصومت

کرد از بهروی ٥ تعصب کرد یاری را وهی العصبیّةُ خصومت ٦ پرخاش وتعصّب بالعصابة پیشانی

بند ببست ٦ شدّ العصابةَ ٧ ببست بر خویشتن پیشانی بند را تغرّب غریب شد ٦ قیل تغرّب زمانًا

ثم تأهّل تغلّب علیه غالب شد بروی ٦ استولی علیه قهرًا تقرّب إلی اللّٰه بکذا نزدیکی کرد سوی

خدای بفلان چیزی ٦ طلب القُربة ٧ نزدیکی جست وهی القُربة نزدیکی والقُربات ج تقضّب

بریده شد ٦ انقطع تقلّب برکردید تکذّب دروغ کفت تکسّب کسب کرد تلعّب به بازی کرد بدو

٦ لعب به مرّةً بعد أخری تلقّب بکذا لقب نهاد خویشرا بفلان چیزی تلهّبت النارُ زبانه زد

آتش ٦ التهبت تنقّبت زن نقاب بست تنکّبه کرانه کرفت ازو ٦ مال ٧ بیکسو شد ازوی وتنکّب

منه م ت تثبّت آهستکی کرد ٦ تأنّی تعنّت الرجلُ در رنج افتاد مرد ٥ رنج کشید تفلّت

منهُ برست ازو ٦ أفلت تلفّت إلیه نکرست سوی او ٦ التفت الیه مرّةً بعد أخری ث

تحدّثوا حدیث کردند ٧ سخن کفتند تحنّث خودرا نکاه داشت ٥ مثله تورّع ٦ تحنّث تعبّد

واعتزل الأصنام وتحنّث اتّقی الحنث تخنّث فی کلامه نرمی کرد در سخنش تشبّث به چنگ درو

زد ٦ تعلّق به ٧ در آویخت بوی تشعّث رأسُ المسواکِ شاخ شاخ شد سر مسواک ٥ شاخها شد ، ریشه شد

تَلَبَّثَ درنگ کرد ۶ مکث تَمَکَّثَ م ج تَبَرَّجَتْ زن خود را بیاراست ۶ تزیّنت واظهرت محاسنها تَبَلَّجَ
الصُّبْحُ سپیده بدمید ۶ أضاء تَحَرَّجَ پرهیز کرد از گناه ۶ تأثّم تَخَرَّجَ فی الأدب زود استاد شد
در ادب ۷ نیکو سرور آمد در ادب تَشَنَّجَ انجوخ گرفت ۵ آژنگ گرفت ۶ تقبّض تَغَنَّجَتْ کشی کرد
زن ۷ ناز کرد زن تَفَحَّجَ فی مِشْیَتِهِ پای از یکدیگر دور نهاد در رفتنش تَفَرَّجَ فرج گرفت ۵ انس گرفت
وخوش جست ۶ راحت گرفت تَکَرَّجَ الخُبْزُ کره گرفت نان ۶ فسد باکره بست نان ح تَبَجَّحَ بِهِ
شاد شد باو ۷ فرح تَرَجَّحَ المیزانُ بچربید ترازو تَسَلَّحَ سلاح پوشید تَصَبَّحَ بامداد بخفت ۶ نام الصبحة
وهی الصُّبْحَةُ خواب بامدادی ۶ یقال فلان ینام الصبحة اذا نام حین یُصْبِحُ تَصَفَّحَ الشَّیْءَ نیک نگریست
چیزرا ۵ تأمّل کرد چیزرا ، صفحه صفحه دید ۶ نظر فی صفحاته تَفَتَّحَ النَّوْرُ شکفت شکوفه تَفَسَّحُوا فی المجلس
فراخ نشستند در جایگاه ۶ توسّعوا تَفَصَّحَ فی کلامه فصاحت نمود در سخن ۵ زبان آور شد ۶ تکلّف
الفصاحة تَمَدَّحَ مدح خواست ۷ بستود خودرا خ تَضَرَّخَ بالعُطاسِ بانگ کرد در عطسه تَضَمَّخَ
بالزَّعْفرانِ خودرا بمالید بزعفران ۶ تلطّخ تَفَسَّخَ اللحمُ از هم بشد گوشت ۷ از هم جدا شد تَلَطَّخَ
بالطِّینِ خویشتن را بیالود بگل تَمَرَّخَ بالدُّهْنِ خویشتن را بیندود بروغن د تَأَکَّدَ الأمْرُ سخت شد کار
۷ استوار شد کار تَبَرَّدَ بالماءِ غسل کرد بآب سرد تَبَلَّدَ کاهل شد ۶ تکلّف البلادة تَجَرَّدَ مِنْ ثِیابِهِ
برهنه شد از جامهٔ خود ۶ تعرّی وتَجَرَّدَ للأمْرِ ساخته شد برای کار ۶ أجدّ فیه تَجَلَّدَ جلد کرد ۶
مِن الجلادة تَرَأَّدَ الغُصْنُ بلرزید شاخ ۵ بجنبید شاخ از تری تَرَصَّدَهُ بالمُکافاةِ راه گرفت اورا بجزا
تَرَقَّدَ راهی کرد تَشَهَّدَ فی الصَّلوةِ تحیات بخواند در نماز ۶ تَصَعَّدَ فی السَّماءِ أصعد تَعَبَّدَ لِلّٰهِ پرستید
خدایرا ۵ پرستش کرد خدایرا وتَعَبَّدَهُ اللّٰهُ ببندگی گرفت اورا خدای ۶ استعبده تَعَقَّدَ الرَّمْلُ سخت
شد ریگ تَعَدَّدَهُ آهنگ کرد بدو ۶ قصد تَعَمَّدَ الأمْرَ عمد کرد کاررا تَعَهَّدَ الضَّیْعَةَ تیمار داشت باغ را
۷ عمارت کرد زمین را تَغَمَّدَهُ اللّٰهُ برحمته بپوشید خدای ویرا برحمتش ۶ ستره ۵ ومنه الغِمْدُ تَفَرَّدَ
بالأمْرِ یگانه شد در کار ۵ تنها شد تَفَقَّدَهُ جست وجوی کرد اورا ۶ طلبه فی مَظانِّهِ تَقَلَّدَتْ زن گردن
بند در گردن افکند وتَقَلَّدَ العَمَلَ در گردن خود گرفت کاررا تَلَبَّدَ الشَّیْءُ برهم شد چیز ۵ برهم بدوسید
چیز وهو مالٌ لُبَدٌ خواستهٔ بسیار ۷ مال برهم نهاده تَمَرَّدَ گردن کشی کرد تَهَجَّدَ شب بیدار بود
در عبادت ۶ الهُجُودُ للصلوة ، تَهَجَّدْنا سَهِرْنا وتَهَجَّدْنا نِمْنا وهذا من الأضداد ر تَأَخَّرَ عَنْهُ

باز پس ماند ازو تأزّر ازار بست تأمّر علیهم امیری کرد بر ایشان تبحّر فی العلم دور اندر شد در
علم ۶ توسّع فیه وتعمّق تبخّر بالبخور بسوخت بر خود بخور ۷ افروخت بوی افروختنی تبصّر نیك
بنگریست ۶ تبقّر توسّع فی العلم وفی المال تجبّر بزرگی کرد ۷ بزرگواری کرد وهو الجبّار بزرگ ۷ بزرگوار
۶ وتجبّر النبتُ نبت بعد الأکل تحدّر الدمع من عینیه فرو دوید اشك از چشمش تحسّر علیه دریغ خورد
وهی الحسرةُ دریغ ۵ اندوه ۶ أشدّ الندامة ، تخبّر استخبر تخفّر حیی تخمّرت مقنع برافکند زن ۶ لبست
الخمار ۷ مقنعه پوشید زن تدبّر الأمرَ اندیشه کرد کاررا ۶ تأمّل ونظر فی أدباره وتدبّر القرآن
باندیشه خواند قرآنرا تدثّر جامه بخویشتن در کشید ۶ تلفّف فی الدثار ۶ وتدثّرة ای علاه ورکبه
تذکّر الأمرَ یاد کرد کاررا ۶ اندیشه کرد ۶ وتذکّر اتّعظ ، تذمّر لام نفسه علی فائت وتذمّر علی فلان
أوعده تزنّر الذمّیُّ زنار بست ذمی ۷ زنهار بست تستّر پوشیده شد ۷ در پرده شد تسحّر بالسحور سحور
خورد ۵ والسحور اسم ما یتسحّر به تسعّرت النارُ افروخته شد آتش ۶ توقّدت ۷ بیفروخت آتش تسخّره
استعمله بغیر اجر وفلانٌ سخرةٌ وسخریٌّ ای متسخَّر تشمّر جامه بر خود کرفت ۵ چالاك دامن زد ، جلدی
کرد ۷ دامن برزد تصبّر صبر کرد بتکلّف ۶ تکلّف الصبر تصدّر بصدر نشست ۶ جلس فی صدر المجلس
تطهّر پاك کرد خودرا ۵ سروتن بشست تظهّر من امرأته ظهار کرد از زن خود تعثّر لسانه زفانش
درآویخت ۶ تلعثم ۷ بلغزید تعذّر الأمرُ دشوار شد کار تعطّرت معطر شد زن ۷ بوی کرد زن تعفّر
خاك آلود شد تفجّرت العیونُ بردمیدن چشمها ۶ تبجّست ۷ روان شد چشمها تفطّر العودُ شکافته
شد عود ۶ تشقّق ۷ بشکفت چوب تفکّر فی الأمر اندیشه کرد در کار تقذّر من الشیء خودرا نگاه داشت
از چیز ۶ کرهه ۷ پرهیز کرد تقشّر پوست باز کرده شد ۶ تقعّر فی الکلام تعمّق تکبّر بزرگی نمود ۷ کردن
کشی کرد وهو الکِبْرُ بزرگی والکبریاء م تکدّرت معیشتُهُ تیره شد زندگانیء او تکسّر شکسته شد
۶ تنزّر ای تشبّه بالنزاریّة تنصّر ترسا شد ۶ دخل فی النصرانیّة تنکّر له خودرا ناشناس کرد ازو
۷ ازحال کردانیده شد ازو ۶ تمضّر تشبّه بالمضریّة ، المتکفّر المتغطّی بالسلاح ، تنمّر تشبّه بالنمر
تهجّر در وقت کرما رفت ۵ میانهء روز رفت ۶ سار فی الهاجرة ز تبرّز بصحرا شد ۶ خرج الی
البراز للحاجة تجهّز للسفر ساختگی کرد سفررا ۵ کار ساخته کرد سفررا تحرّز احتراز کرد ۶ توقّی
۷ خویشتن را نگاه داشت س تأنّس به انس کرفت بدو تبجّس الماءُ بردمید آب ۷ اندك

اندک روان شد آب تترّس التّرسَ خود را نگاه داشت بسپر تحرّس در پناه شد ٦ تخبّس النفلَ
الغنیمة والخُباسَةُ ما اخذتَ من شیءٍ وغنمتَ ، تحرّست اتخذت لنفسها خُرسَةً وهی طعامُ
النُفساءِ تدرّس عرضهُ چرکین شد آب روی او ترأّس علی القومِ رئیس شد بر مردمان تعبّس روی
ترش کرد ٦ تجهّم تفرّس فیهِ الخیرَ گمان برد دروی خیررا ٩ توهّم ٧ بفراست شناخت دروی خیری
٦ تقدّس من القدس وهو الطهر تکنّس الظبیُ بآرام گاه شد آهو ٦ دخل فی کناسهِ ٢ در آشیانهٔ
خود رفت آهو تمجّس مُوغ شد ٥ گبر شد تنجّس الشیءُ پلید شد چیز تنفّس الصُعداءَ دم سرد
برآورد ٥ از اندوه ش تحنّش فی الکلامِ فحش گفت در سخن ٦ تکمّش أسرع تنفّشت
الهرّةُ موی برداشت گربه ٥ گربه موی دُم وکردن تیغ تیغ کرد ٦ ازبأرّت ص تخلّص من الهمّ
برست از غم وهو الخلاص رستگاری تربّصهُ چشم داشت اورا ترخّص فی حقّهِ آسانی کرد در
حقّش ٥ فراخی کرد در حق او ، رخصت کرد تفحّص عنهُ پرسید ازوی ٥ بررسید ازو تقلّص الظلّ
کم شد سایه ٧ بازگشت سایه تقمّص پیراهن پوشید ٧ لبس القمیص تقنّصهُ شکار کرد اورا تنغّصت
علیهِ المعیشةُ تیره شد بروی زندگانی ٦ تکدّرت ٧ بی مزه شد تنقّصهُ عیب کرد اورا ٥ نقص کردش
وهی النقیصةُ عیب تمعّصت زن موی بچید ٥ زن موی ابرو بچید ض ٦ تبرّض تبلّغ بالتافهِ
من العیش وتبرّضتُ الشیءَ أخذتُ قلیلاً قلیلاً تبعّض بعض بعض شد ٥ برخ برخ شد
تبغّض دشمن شد تعرّض لهُ پیش آمد اورا تقبّض درهم شد ٧ در کشیده شد تنقّض شکسته شد
ط ٦ تأبّطَ جعلهُ تحت إبطهِ ، تبسّط فی البلادِ سارَ فیها طولاً وعرضاً تنبّطَ درنگ کرد تخبّطهُ
الشیطانُ تباه کرد اورا دیو ٥ بپای زد اورا دیو ٦ تحمّطاً تغضّب وتکبّر تسخّط فعلهُ نپسندید فعل
اورا ٥ دشمن داشت فعل اورا تسقّطهُ بجست گناه اورا ٥ انداختن او خواست ، زلت او خواست
٦ طلب سقطتهُ وهی السقطةُ زلت ٥ پای لغزیدن تقرّطت زن گوشواره بگوش کرد ٦ تلبّط تمرّغ ،
وتلبّط البعیرُ عدا ٦ عدواً ، ضرب الارض بقوائمه کلّها تلقّط التمرَ برچید میوه را ٦ التقطهُ من
هُنا وهنا تمخّط بینی پاک کرد تنفّطت یدهُ آبله کرد دست او ظ تحفّظ نگاه داشت خود را
٧ تحفّظهُ باز گرفت اورا تلفّظ بکذا سخن گفت بفلان چیزی تلمّظ دهن زد ٦ تلمّظ بعد الأکل
مسح بلسانه شفتیهِ وهی اللماظةُ باقی الأکل فی الفم ع تبرّع بالعطاءِ ناخواسته داد عطارا ٥ بی

بعوض داد ٦ تفضّل تتبّع الأمرَ جست جوی کرد کاررا ٦ تطلّبه متتبّعًا له ٧ از پی کار شد تجرّع الغیظ
فروخورد خشم را ٥ فرو برد خشم را ٦ کظمه ، تجشّع جشع تجمّعوا آذینه کردند ٥ جمع شدند ٦ اجتمعوا
من هنا وهنا ٧ کرد شدند ٦ تخزّع عن أصحابه تخلّف تخشّع فروتنی کرد ٦ تکلّف الخشوع تدرّع زره
پوشید تربّع کرد نشست ٧ کرد پای نشست ترفّع عن کذا خویشتن را برداشت از فلان چیز ٥ خودرا
بزرگ کرد از فلان کار ٦ ترمّع تحرّک والرّماعة ما یتحرّک من یافوخ الصبی والاست تسرّع إلیه بشتافت
بسوی او تسمّع کوش داشت ٦ المتشبّع المتزیّن باکثر مما عنده وفی الحدیث المتشبّع بما لا یملکه کلابس
ثوبی زور تشجّع دلیری کرد تشفّع له إلی الأمیر شفاعت کرد اورا پیش امیر ٦ صار له شفیعًا تصدّعوا
پراکنده شدند ٦ تفرّقوا تصنّع بیاراست خودرا ٥ تکلّف لصنعته تضرّع إلی الله زاری کرد بخدای تضلّع
من الماء سیر شد از آب ٦ ارتوی تطلّع إلی لقائه چشم داشت بدیدار او تفجّع درد یافت ٦ توجّع ٧ دردکین
شد تقشّع الغیم برفت ابر ٦ انکشف ٧ دور شد ابر تقطّع الأمر پاره پاره شد کار ٧ بریده شد کار وتقطّعه
غیره ببریدش دیگری تقنّعت مقنع بر سر کرد زن ٧ قناع پوشید تلفّع بالثوب هوان یشتمل به حتی
یتجلّل وهذا اشتمال الصمّاء ٥ بپوشید خودرا بجامه ٧ در پیچید خودرا بجامه تمتّع بالشیء برخورداری یافت
بچیزی تمنّع قوی شد وهی المنعة قوّت تنخّع خیو از دهن بینداخت وهی النخاعة خیو ستبر غ
تبلّغ بالقلیل کفایت کرد باندکی ٦ اکتفی ٧ بسنده کرد باندکی وهی البلغة چیزی کفایت کننده ٦ ما یکتفی
به من العیش ٧ آنچه بوی بسنده کنند ٦ وتبلّغ به المرض اشتدّ ٦ ترفّغ توسّع ویقال هو فی رفاغیة
من العیش تفرّغ للأمر آماده شد کاررا ٧ فارغ شد تمرّغت الدابّة بغلتید ستور ف تأسّف علیه
اندوه خورد تألّفه علی الإسلام خو فراکردش بر مسلمانی ٧ خوکرفت باو تحرّف عنه فروکشت ازوی
٧ سیل کرد ازوی تخطّفه بربودش ٦ سلب تخلّف عن أصحابه باز پس ایستاد از یاران خود ٧ باز ماند
ترشّف الماء بمکید آبرا تسلّف منه دراهم بسلم بستد ازو درمهارا ٦ استسلف ٧ پیش کرفت ازو درمها
را ٦ وتسلّف أهل السلفة تشرّف به بزرگوار شد بدو ٧ شریف شد بدو تشنّفت زن ورکوشی در
کوش کرد تصرّف فیه تصرّف کرد دروی ٦ تضعّف الفقیر استضعفه تصلّف لاف زد تطرّف الشیء
از کناره بستد چیزرا ٦ اخذ من أطرافه ٧ بکناره کرفت تعرّف ما عند فلان بدانست آنچ نزد فلان
بود ٦ تطلّب حتی عرف تعسّف الفلاة بی راه در بیابان شد ٧ بیابان را بی راه رفت ٦ التعسّف الأخذ

علی غیر الطریق تَعَطَّفَ عَلَیْهِ مهربانی کرد بروی ٥ میل کرد بروی ٦ رحمت کرد ، اَشْفَق ، رَجُلٌ مُتَقَشِّفٌ یَتَبَلَّغُ
بالقُوتِ و المُرَقَّعِ ولا یَتَنَطَّقُ ، تَعَضَّفَ عَلَیْهِ سال ، تَقَصَّفَ تکسّر ، تَکَشَّفَ اِنکشف تَکَلَّفَ الأَمْرَ کار سختی
برخویش نهاد وهی الکُلْفَةُ رنج تَکَنَّفَهُ العَدُوُّ کرد در کرفتند اورا دشمنان تَلَطَّفَ لِلأَمْرِ تلطّف کرد در
کار ٥ چرب دستی کرد در کار ٧ نرمی کرد در کار تَلَقَّفَ الکَلَامَ مِن فِیهِ فروکرفت سخن را از دهن او ٧ بتلقّف
یاد کرفت سخن او از دهن او تَلَهَّفَ دریغ خورد ٦ تَحَسَّرَ ٧ اندوه نمود تَنَشَّفَ الثَّوْبُ العَرَقَ بمکید جامه
خوی را ٥ خشك کرد ، بخود کشید ٦ تشرّبه تَنَظَّفَ پاکیزکی کرد ٦ تکلّف النظافة ٦ تَنَصَّفَتِ المَرْأَةُ
اختمرت ، وتَنَطَّفَتْ تقرّطت والنُطَفَةُ القُرْطُ ، تَغَلَّفَ بالغَالِیَةِ غلّف بها لحیته ق تَأَلَّقَ البَرْقُ بتافت
برق ٧ بدرخشید درخش تَأَنَّقَ فِی الأَمْرِ جربز کرد در کار ٧ نیك نکرست در کار تَبَعَّقَ السَّحَابُ وِانْبَعَقَ ای
تصبّب بِشِدَّةٍ تَحَرَّقَ بسوخت تَحَلَّقُوا حلقه شدند ٥ بحلقه نشستند ٦ استداروا کالحلقة تَخَرَّقَ
الثَّوْبُ دریده شد جامه ٦ السخیُّ یَتَخَرَّقُ فِی السَّخَاءِ اذا لم تُلْقَ کفاه شَیْئًا جُودًا تَخَلَّقَ بِالخَلُوقِ اندوه
شد بخلوق ٥ ای بطیب ٦ تطلّی به ٧ در مالید خودرا ببوی خوش وتَخَلَّقَ بِغَیْرِ خُلُقِهِ خُلُقی دیکر کرفت
بجز خلق خویش ٧ بیاراست خود را بدیکر خُلق تَدَفَّقَ المَاءُ ریخته شد آب ٦ تصبّب تَرَفَّقَ فِی الأَمْرِ
رفق کرد در کار تَسَلَّقَ لِلجِدَارِ برآمد بر دیوار ٥ برشد بدیوار و زآن سو فروشد ٦ تسوّر تَشَدَّقَ
فی کَلَامِهِ دهان فراخ کرد در سخن ٥ پر سخن کفت ٦ لوی شِدْقَه تفصّحًا تَشَرَّقَ در آفتاب کاه نشست
٦ جلس فی المَشْرُقَة تَصَدَّقَ عَلَیْهِ بِالمَالِ صدقه کرد بروی بمال ٦ تَطَرَّقَ إِلَی کَذَا وجد الیه طریقًا تَطَلَّقَ
وَجْهُهُ کشاده شد روی او ٦ ضِدُّ عبس تَعَرَّقَ العَظْمَ بخایید استخوان را ٦ أَکَلَ ما علیه من اللحم تَعَشَّقَهَا
بر زن عاشق شد تَعَلَّقَ بِهِ در آویخته شد بدو وهی العُلْقَةُ آویزش ٧ آویختکی و العَلَائِقُ ح ٦ و تَعَلَّقَ
مُعَاذَةً علّقها علی نفسه تَعَمَّقَ فِی الشَّیْءِ دور در دور رفت در چیز ٥ دور فروشد در چیز ٦ تَفَتَّقَ تشقّق
تَفَرَّقُوا پراکنده شدند تَفَلَّقَ الشَّیْءُ شکافته شد چیز ٦ تشقّق تَمَزَّقَ الثَّوْبُ دریده شد جامه ٦ تخرّق
تَمَطَّقَ زبان بکام زد ٦ تَمَطَّقَ الرَّجُلُ اذا ضمّ شفتیه بعقب الأکل او الذّوق بصوتٍ یکون بینهما ،
تَمَهَّقَ الشَّرَابَ شَرِبَهُ یَوْمَهُ أَجْمَعَ ساعةً بعد ساعةٍ تَنَطَّقَ کمر ببست ٦ ظَلَّ یَتَغَفَّقُ الشَّرَابَ شَرِبَهُ
یَوْمَهُ اَجْمَعَ ك تَبَرَّكَ بِهِ تبرّك کرد باو ٥ برکت جست بدو ٦ تیمّن ٧ تَحَرَّكَ بجنبید تَدَلَّكَ فِی الحَمَّامِ
خودرا بمالید در کرماوه ٧ دلك جسده فی الاغتسال تَمَسَّكَ بِهِ دست درو زد ٦ اعتصم ٧ چنك درزد بوی

تمککت الدابّة بغلتید ستور تملّکه بملك کرد اورا تنسّك لله عبادت کرد خدای را ٦ تعبّد تهتّك فی البطالة دور اندر شد در کاهلی ٥ بی باکی کرد در بیکاری ل تأمّل الشیء در نکریست چیزرا ٦ اندیشه کرد ٧ نیك نکرست بچیزی تأهّل زن کرد ٧ زن خواست تبتّل إلی الله عبادت خالص کرد خدایرا ٦ انقطع الی عبادته ٧ طاعت کرد تبدّل الشیء بالشیء مبدل کرد چیزرا بچیز ٦ أخذه مکانه ٧ بدل کرد تبذّل جامهٔ هرروز پوشید ٦ لبس البذلة ٦ وتبذّل ترك الانقباض تبطّل کاهلی کرد ٥ بی کاری کرد ٦ من البطالة ٦ تبقّل الحمار وانبقل رعی البقل، تبکّلوا علوه بالشتم والضرب، وتبکّل تخثّم، هم یتبکّلون علی السلطان ای یتدلّلون ولا یجیبونه من عزّهم تجمّل بالشیء خودرا بیاراست بچیز تحمّلوا برداشتند ٦ احتملوا ٧ کوچ کردند وتحمّل القوم تاوان بخود فروکرفت ٧ تاوان برداشت ترجّل پیاده شد ٧ پیاده رفت ترحّلوا بار برداشتند ٧ کوچ کردند ٦ ترکّل بالمسحاة ضربها برجله لتدخل فی الأرض وأرض مرکّلة کدّت بحوافر الدّوابّ تزمّل فی ثیابه بپیچید خودرا در جامه اش ٦ تلفّف تعجّلت الشیء بتعجیل بردم چیزرا ٦ اخذته عاجلا ٧ بشتاب کرفتم چیزرا وهی عجالة الراکب چیزی که بشتاب راکب را دهند از طعام ٧ آنچه زود ساخته شد سواران را ٦ العجالة ما یتعجّله الراکب تعطّل بی کار شد ٦ بقی بلا عمل ٧ ناکاری کرد وهی العطلة بی کاری ٥ الفراغ وتعطّلت بی پیرایه شد زن تغزّل غزل کفت ٥ عشق نمود تفأّل به فال کرفت بدو وهو الفأل ف تفضّل علیه منّت نهاد بروی ٦ أفضل علیه ٦ المتفضّل الذی یدّعی الفضل علی أقرانه ومنه قوله تعالی یرید أن یتفضّل علیکم تقبّل الطاعة بذیرفت طاعت را ٧ قبول کرد تکحّل سرمه درکرد ٧ سرمه کشید تکفّل به پایندانی کرد اورا تمثّل البیت وبالبیت مثل زد بیت را وتمثّل بشرا صورت آدمی شد ٧ خویشتن را بصورت آدمی ساخت تمحّل حیلت کرد تمهّل آهستکی کرد تندّل بالمندیل دست را پاك کرد بدستار ٥ دستار در بست ودست پاك کرد تنزّل فرو آمد ٧ فرود آمد تنصّل من الذنب پرهیز کرد از کناه ٥ بیرون آمد از کناه ٦ تبرّأ ٦ تنفّل علی أصحابه ای أخذ من الغنیمة اکثر مما اخذوا، تنفّل تطوّع تنقّل من الموضع نقل کرد از جای ٥ از جای بشد وتنقّل بالنقل نقل خورد تهدّلت الشفة وأغصان الشجرة فرو آویخته شد لب وشاخهاء درخت م تأثّم پرهیز کرد از کناه ٧ کناه کرد تألّم با درد شد ٥ تمکین شد ٦ توجّع تبرّم به سیر آمد ازو ٥ بستوه آمد ٦ سئمه تبسّم بخندید ٥ ضحك تثلّم الجدار با رخنه شد دیوار تجرّمت السنون سالها بکذشت ٦

تمتّت تجسّم تناور شد تجشّم الأمرَ کار برخود افکند بتکلّف ٧ رنج کشید از کار تجهّم ترش روی شد ٦ کلح وجهه
وتجهّمه بالقول ترش روئی کرد باوی بسخن گفتن ٦ تجهّمه استقبله بوجه جهم تحرّم بالصلوة تکبیر کرد بنماز
٧ در آمد بنماز تحزّم میان بست ٦ شدّ وسطه تحطّم شکسته شد ٥ ریزه شد ٦ تکسّر تختّم بالفضّة انگشتری
سیمین پوشید ٧ نقره در انگشتری کرد تخرّمته المنیّة از بن برکند اورا مرگ ٧ برکشیدش مرگ ٦ وتخرّم
دان بدین الخرّمیّة وهم أصحاب التناسخ والإباحة ، وتخرّمهم الدهر ای استأصلهم ترحّم علیه
رحمت کرد بروی ترنّم بسرایید ٧ آواز خوش نرم کرد سلّمه إلیه فتسلّمه منه بسپردش بوی وبپذیرفتش
ازو ٧ تسلیم کرد بوی وقبول کردش ازو تسنّمه زبر وی شد ٥ بالاء او شد تشأّم به شوم بیافت اورا
٧ شوم شد باو تصرّم بریده شد تضرّمت النارُ زبانه زد آتش تطعّم الطعامَ بچشید طعام را ٦ ذاقه
تظلّم منه گله کرد ازو ٥ بنالید ازو ٦ اشتکی ظلمه تعظّم بزرگی نمود تعلّم العلمَ علم آموخت ٦ تغذّم مضغ
شیئًا لینًا تغنّمه غنیمت گرفتش ٥ غنیمت یافت ازو تفصّم ٥ تقصّم شکسته شد ٥ بشکست ٦ تکسّر
من غیر أن یبین ٦ تفغّم القطنُ والورد تفتّح تفهّم الکلامَ اندک اندک دریافت سخن را ٥ فهم کرد ،
دریافت ٦ فهم شیئًا بعد شیء تقحّم فی الأمر بی اندیشه درکار افکند ٥ خود را درکار افکند ٧ دخل
فیه من غیر رویّة تقدّمه فرا پیش شد ازو ٥ ازو بگذشت وتقدّم علیهم وتقدّم إلیه فی کذا وکذا
بفرمود اورا در فلان چیزی ٦ أمره به ٦ تقرّم الصبیّ والبهم وقرم وهو أکل ضعیف فی اوّل ما
یأکل تقسّم الشیء قسمت کرده شد چیز وتقسّمهم الدهر پراکنده کرد ایشانرا روزگار ٦ فرّقهم
تکرّم خود را کریم ساخت بتکلّف ٦ تکلّف الکرم تکلّم سخن گفت تلثّم روی بند بست ٦ شدّ اللثام ٦ تلجّم
شدّ لجامًا وهو ما تشدّه الحائض ، تلقّم التقم فی مهلة تنخّم خیو بینداخت وهی النخامة
خیو تنسّم الریحَ ببوید باد را ٥ نرم جست باد ٦ شمّها وتنسّم الخبرَ بجست خبر را ٦ تنسّموا روح
الحیوة وجدوا نسیمها وتنشّم تنفّس تنعّم تنعّم کرد ٥ تن آسانی یافت وهو النعیم ف ٧ نعمت
٦ تهتّمت أسنانه تکسّرت تهدّم فرو آمد ٥ فرو افتاد ٧ ویران شد تهکّم به افسوس داشت بوی
ن ٦ تأذّن اعلم ، تبطّن الجاریةَ جعلها بطانة له ، تجبّن اللبنُ صار کالجبن تحصّن
در حصن شد ٧ در پناه شد ٦ شجر متغصّن التفّ بعضه علی بعض تضمّن الکتابَ کذا در اندرون
خود گرفت کتاب فلان چیز را ٦ تعکّن البطنُ صار ذا عکن ، تغضّن تشنّج ، تفنّنت موافقتک

توخیتها تلقن الکلام فراگرفت سخن را ٥ از کسی بیاموخت تمکن من الأمر توانا شد از کار ٧ دست
یافت از کار ه تسفه علیه بروی سفاهت کرد ٥ بی خردی کرد تشبه به مانند کرد خودرا بدو
تفقه فی الدین دانا شد در دین تفکه شگفت داشت ٧ تعجب کرد وتفکه به برخوردای یافت بدو ٦
التفکه التعجب وتفکه أکل الفاکهة ومنه تفکه بکذا تلذذ به تنبه بیدار شد تنزه عن القبیح پاک
شد از زشتی ٧ دور شد از قبیح المضاعف ،، ب تجبب جبه پوشید تحبب إلیه دوستی
نمود بوی ٥ خودرا دوست کرد سوی وی تزبب شدقاه کف کرد هردو گوشهٔ دهان او ٦ تزبد فی
الکلام تصبب عرقا ریخته شد خوی تطبب طبیبی کرد ت تشتت پراکنده شد تفتت ریزه
شد ٥ ریزه ریزه شد ، شکسته شد ٦ تکسر خ تمخخ العظم مغز از استخوان بیرون کرد د
تبدد الأمر پراکنده شد کار تجدد نو شد تخدد جلده سست وسوراخگین شد پوست او ٦ تشنج
تردد إلیه آمد شد کرد بوی ٥ آمد ورفت کرد ٧ وتردد فی الرأی مردد شد در رأی تشدد للأمر سختی کرد
بکار تمدد کشیده شد ٦ تمطی ٦ تودد إلیه تحبب قیل تودد وشرب حتی تحبب ای انتفخ کالحب تهدد
بترسانیدش ٥ بیم دادش ٦ أوعده ذ تلذذ به لذت یافت بدو ر تقرر الأمر قرار گرفت
کار تکرر الکلام گردانیده شد سخن ز تعزز عزیز شد تقزز منه نفرت گرفت از وی ٦ تمزز
الشراب تمصصه قلیلا قلیلا س تجسس الخبر بپژوهید خبررا ٦ تفحص ٧ بجست وهو الجاسوس
ف ٧ خبرجوی وتحسس م ٥ الجیم فی الشر والحاء فی الخیر ٦ تفسست أصواتهم باللیل
تسمعتها ش ترشش علیه الماء چکیده شد بروی آب تمشش العظم بخایید استخوان را ٧
خایید ومکید استخوان را ٦ تمشش العظم أکل مشاشه ورمی بشغله ص تلصص دزدی
کرد وهی اللصوصیة دزدی ٥ دزدی کردن ٦ ض تبضضت حقی منه اخذته کله قلیلا قلیلا
٦ ط تمعط تمرد ف تخفف موزه پوشید تعفف پرهیز کرد ٦ تکلف العفة ، وتعفف
شرب العفافة وهی عفافة اللبن فی الضرع ق تحقق الأمر حقیقت کرد کاررا ٧ بحقیقت
داشت کاررا وتحقق عنده الأمر حقیقت شد بیش وی کار ك تحکك بالشجرة خودرا بخارید
بدرخت ل تحلل فی یمینه نماند در سوگند او ٥ استثنا کرد در سوگندش ، ان شاء الله
گفت تخلل القوم بدرمیان مردمان شد ٦ دخل خلالهم وتخلل بالخلال دندان پاک کرد بخلال

٥ خلال کرد ٦ وتخلّل بین اصابعه خلّلها تدلّلت ناز کرد زن ٥ رعنائی کرد زن ٦ التدلّل التفعّل
من الدلال والدالّة وهما الجرأة تذلّل له فروتنی کرد اورا ٧ خوری نمود اورا تسلّل لواذًا بیرون
شد بپنهانی ٥ بیرون شد کریختن را ٦ یتسلّلون لواذًا ای یستتر بعضهم ببعض ویخرجون بذلک
من بین القوم تعلّل باللهو مشغول کرد خودرا ببازی تفلّل السیفُ رخنه شد شمشیر ٦ تفلّلت مضارب
السیف تکسّرت تهلّل وجهه روشن شد روی وی ٦ تلألأ ٧ کشاده شد ٦ تهلّل السحاب ببرقه تلألأ ومنه
تهلّل وجهه من الفرح وتهلّلت دموعه سالت م ٦ تأمّمه وتیمّمه قصده ومنه تیمّم للصلوة
تذمّم نگاه داشت خودرا از ملامت ٦ استنکف واستحیا ٧ ننک داشت تعمّم دستار بست ٧ عمامه
بست وهی العمّة عمامه بستن ٥ عمامهٔ تمام ن تحنّن علیه بروی مهربانی کرد ٥ رحمت کرد بروی
تشنّن جلده خشک ولاغر شد پوست او ٧ الجوع کرفت پوست او تفنّن فی العلوم کوناکون شد درعلوم ٧
نوع نوع شد ٦ ورجل متفنّن ای ذو الفنون

المعتلّ الفاء بالواو

ا توضّأ للصلوة
وضو کرد برای نماز توکّأ علی العصا تکیه کرد بر عصا ج توهّجت النار افروخته شد آتش ٥ زفانه زد
٦ توقّدت ح توشّح بثوبه وشاح بست جامهٔ او ٥ جیب وراست درانداخت جامه را خ
توسّخت یده چرکین شد دست او ٧ شوخکین شد د توحّد برأیه تنها شد برأی خویش تورّد خدّه
کلکون شد رخ وی توسّد بیده بالش کرد دست خودرا توقّدت النار زفانه زد آتش ٧ افروخته شد
تولّد منه کذا بدید آمد ازوی فلان چیزی ٥ در وجود آمد ، بزاد ازوی ٦ حدث ر توقّر علی الشیء
حرمت داشت برچیز ش توحّش للدواء شکم تهی کرد دارورا ٧ خویش خالی کرد از بهر دارو خوردن ط
٦ تورّطا وقع فی بلیّة توسّط القوم میانجی کرد درمیان قوم ٦ صار فی وسطهم ع توجّع دردناک شد
٦ توجّع أن رآه نحیفًا ای رثی له من ذلک تورّع پرهیز کرد ٧ پرهیزکار شد توزّعوه فیما بینهم قسمت کردند
آنچ درمیان ایشانست ٦ تقسّموه توسّع الرجل فی معاشه فراخی کرد مرد در زندکانی خویش وتوسّعوا فی
مجالسهم جای کردند یکدیکررا در مجلس ٥ فراخی کردند در نشست جای شان توقّع الخبر چشم داشت خبر
را ٦ توقّعت الشیء واستوقعته انتظرت کونه غ توقّع عن الأمر باز ایستاد از کار ک
تورّک نشست بریک سرون ٦ نام متورّکًا ای متّکیًا علی احدی ورکیه وتورّک علی دابّته اذا وضع
علیها ورکه ل توسّل الیه بوسیلة نزدیکی کرد سوی وی بوسیلت ٦ تقرّب الیه بسبب ، تلطّف

فى الوصول اليه حتى وصل وهى الوسيلة ف ٥ نزديكى ٦ الوسيلة الوُصْلة والقُربى ويُقال توسّل فلانٌ الى فلانٍ
بوسيلة اى تسبّب اليه بسبب و تقرّب اليه بحُرمة آصرةٍ عطفتْه عليه وهى الوسائل ج توصّل إليه رسيد بوى
توغّل فى الارض دور رفت در زمين ٦ سارَ فيها فابعد ٧ توغّل فى الثغر دور اندر رفت در كار م
تورّم من الضرب بياماسيد از زدن توسّم فيه الخير كمان برد دروى نيكى را ٦ تفرّس ٧ نشان كرد دروى
خيررا توهّم الامر بكمان داشت كاررا ٧ كمان برد كاررا ن توطّن البلد وطن كرفت در شهر
ه توجّه تلقاءه روى برابر وى كرد وبالياء ،، ر تيسّر الامر آسان شد كار ظ تيقّظ
بيدار شد ن تيمّن به فال نيكو كرفت بدو ٥ همايون وفرخنده كشت بدو المعتلّ
العين بالواو ،، ا تهوّا دارًا جاى باشش كرفت سراى را ٥ جاى ساخت خانه را ب ٦ تأوّب
أهله أتاهم ليلًا ، تبوّبه اتّخذه بوّابا ، هو يتحوّب من كذا يتأثّم والتحوّب ايضا التوجّع والتحزّن
تصوّب سوى زير رفت ٥ فرو شد ٧ بنشيب رفت ٦ تقوّبت البيضة انقابت وتقوّب من رأسه
مواضع تقشّر ٦ ت تفوّت على بامر كذا قطعه دونى ولم يؤامرنى فيه ث
تلوّث بالطين آلوده شد بكل ج تتوّج تاج برسر نهاد تزوّج للمرأة زن خواست ٧ جفت
شد بازن وتزوّج بها م تعوّج الشيء كژ شد چيز ح تروّح بالمروحة باد كرد بباد ويزن
٥ باد زد د تأوّد العود كژ شد چوب ٦ تعوّج تزوّد توشه ساخت ٧ زاد كرفت وهو الزاد توشه
والأزواد ج تعوّد الشيء خو كرد چيزرا تهوّد الرجل جهود شد مرد ذ تعوّذ بالله من الشرّ پناه
كرفت بخداى از بدى ر تسوّر الحائطَ بر ديوار شد ٥ بديوار برشد وفرو شد در آن سو ٦ تسلّقه
تشوّر خجالت خورد ٦ خجل تصوّر صورت شد وتصوّر الشيء صورت كرد چيزرا تضوّر من الجوع
زارى كرد از كرسنكى ٧ بناليد تنوّر روشن شد ٥ وتنوّر بالنورة بيندود بنوره خودرا ٦ وتنوّر النار
نظر اليها من بعيد تهوّر فى الأمر بى باكى كرد در كار ٦ تهوّر الحوض انهار ز تجوّز فى الامر آسانى
كرد در كار ٥ آسان فراكرفت در كار ٥ تحوّز جمع شد ش تشوّش عليه الأمر شوريده شد
بروى كار ٧ بشوريد بروى كار ض تقوّض البناء فرو افتاد بنا ٦ سقط او انتقض ٧
پراكنده شد ط تغوّط كميز كرد ٧ غايط كرد ع تجوّع خودرا كرسنه داشت بتكلّف ٦
تعمّد الجوع تضوّع المسك بوى داد مشك ٦ فاح تطوّع بصلوة نماز افزونى كرد ٧ نماز تطوّع بكزارد ٦ التهوّع

التقبّؤ ف ٦ تجوّفه إجتافه اى دخل جوفه تحوّفه تنقّصه من حافاته تخوّفه بترسيد ازو
٥ وكمه كرد اورا تشوّف للأمر چشم داشت كاررا ٦ نظر اليه ٧ خودرا بيارا ست از بهر كار ٦ يقال رأيت
النساء يتشوّفن من السطوح اى ينظرن و يتطاولن تطوّق طواق كرد ق تشوّق إليه آرزومند
شد بوى تطوّق طوق در كردن افكند تنوّق فى العمل چرب دستى كرد در كار ٦ تجوّد فيه وبالغ وهى
النيقة چرب دستى ٦ ك التهوّك التحيّر ل تأوّل الآية تاويل كرد ايت را ٧ باز كردانيد ايت
را تحوّل من موضعه بشد از جايكاه اش ٧ بكشت از جاى خود تطوّل عليه افزونى نهاد بروى ٥ منّت
نهاد بروى ٦ أفضل تقوّل عليه ما لم يقل كفت بروى آنچه نكفته بود ٥ دروغ نهاد بروى ٦ كذب
عليه تموّل با مال شد ٦ صار ذا مال ٧ مال دار شد م تلوّم چشم داشت ٥ بايست ٦ إنتظر وتمكّث
٧ درنك كرد ن تكوّن الشئ ببود چيز ٥ هست شد چيز تلوّن الشئ لون كرفت چيز ٧ رنكين شد
ه تأوّه آوه كرد ٧ اوه كفت وهو الأوّاه آوه كننده ٧ مرد بسيار آه كوى تفوّه بكلمة دهن بر
كرد بسخنى ٧ يك كلمه كفت وبالياء ى ا تفيّأ الظلّ بكشت سايه ٦ وتفيّأ بالشجرة دخل فى أفيائها
تفيّأ فى كرد تهيّأ للأمر ساختكى كرد براى كار ٧ ساخته شد ب تطيّب بوى خوش كرد ٦ تعيّبه عابه،
تغيّب عنه غاب تهيّبت الشئ خفته وتهيّبنى خوّفنى ح تقيّح الجرح ريم كرد ريش ٧ ريم كرفت
د تأيّد قوى شد ٦ تقوّى ٧ نيرومند شد تزيّد فى الحديث افزونى كرد در سخن خود ٥ زياده كرد ٦ كذب تصيّدوا
شكار كردند ٦ صادوا ر تحيّر متحيّر شد ٧ سركشته شد تخيّر بركزيد ٥ تديّر المكان خانه ساخت بجاى
وما فى الدار ديّار نيست درخانه كسى تطيّر منه فال بد كرفت ازو ٥ بفال شوم داشت اورا وهى الطيرة والطيرة
معا فال بد ٥ فال شوم تغيّر عن حاله بكرديد از حالش ٧ بكشت از حال او ز تحيّز بكرانه شد وهو
الحيّز المكان ، الجهة والأحياز م تميّز الشئ من الشئ جدا شد چيز از چيز س تكيّس زيرك
كرد ٧ زيركى نمود ٥ ش تعيّش به بحيله زندكانى كذرانيد بوى ظ تغيّظ الرجل خشم ناك
شد مرد ٧ خشم كرفت تقيّظا الرجل تموز كذاشت در ريك ٥ كرما كذاشت درجاى ريك ٦ اقام به القيظ
ع تشيّع شيعى دعوى كرد ٦ إدّعى الشيعيّة وهم الشيعة شيعيان ف تصيّف فى مكان كذا تابستان
بود درفلان جاى تضيّفه مهمانى كرد اورا ل تخيّل إليه الأمر خيال بست اورا كار ٧ خيال نموده شد
بوى كار ٦ وتخيّل فيه الخير رأى فيه مخيلة الخير وتخيّلته تخيّل لى كتصوّرته وتخيّل تلوّن تزيّل جدا شد ٦ تفرّق تقيّل

أَبَاهُ بی رُوی پدر کرد ۶ اشبهه ۷ مانندهٔ وی کرد پدر را تَهَيَّلَ الرَّمْلُ ریخته شد ریگ ۶ انصبّ ۷ فرو ریخت
م تَأَيَّمَتْ بیوه شد زن ۷ زن بی شوهر شد تَخَيَّمَ بِالْمَكَانِ خیمه زد در جای ۶ اقام تَغَيَّمَتِ السَّمَاءُ ابر
گرفت آسمان ۷ ابرناک شد ن تَبَيَّنَ الشَّيْءُ پیدا شد چیز وتَبَيَّنْتُهُ أَنَا من پیدا کردم آنرا ۶
تَحَيَّنَ الْوَارِشُ ای انتظر وَقْتَ الْأَكْلِ لِيَدْخُلَ تَدَيَّنَ دین دار شد وهو الدِّينُ ف ۷ کیش والدِّيَانَةُ دین داری
۵ زاهدی تَزَيَّنَ بِهِ خود را بیاراست بدو ۵ آرایش کرد بدو المُعْتَلّ اللَّام ، ب تَأَبَّى عَلَيْهِ
انکار کرد برو ۶ من الإِبَاءِ ۷ کردن کشی کرد بروی تَقَبَّى قبا پوشید ۶ لبس القَبَاءَ ت تَأَتَّى لَهُ الْأَمْرُ ساخته
شد اورا کار ۶ تَهَيَّأَ ۷ کاردار شد تَشَتَّى بِالْمَوْضِعِ زمستان بگذرانید بجای تَفَتَّى آزاد مردی کرد ۵ جوانمردی کرد
ج ۶ تَجَبَّيْتُ بِالشَّيْءِ أُولِعْتُ بِهِ ولَزِمْتُهُ تَهَجَّى الْكَلِمَةَ هجا کرد کلمه را وهو الْهِجَاءُ هیجا ح
۶ تَرَخَّتِ الْحَيَّةُ استرارت تَنَحَّى عَنْهُ دور شد ازو ۶ بَعُدَ ۶ التَّلَحِّي تطویق العمامة تحت الحنك وفي الحديث نهى
عن الاقتعاط وامر بالتلحي د تَأَدَّى إِلَيْهِ الْخَبَرُ بدو رسید خبر تَبَدَّى بباديه اقامت کرد ۶ ظهر او
اقام بالبادية ۷ ببادیه رفت وهي الْبَادِيَةُ ف ۵ صحرا والْبَدْوُ م تَرَدَّى مِنَ الْجَبَلِ فرو افتاد از کوه ۶ سقط
تَصَدَّى لَهُ پیش آمد اورا ۶ تعرض تَعَدَّى الْحَدَّ بگذشت از حد وتَعَدَّى الظَّالِمُ ستم کرد ستم کار ۷ سختی
کرد ستم کر تَغَدَّى چاشت خورد ۷ آش بامداد خورد تَنَدَّى الْقَوْمُ انجمن کردند مردمان ۵ جمع شدند ،
مجلس ساختند وهو الْمُتَنَدَّى جای مجلس ۷ جای گرد آمدن تَهَدَّى إِلَيْهِ راه یافت سوی وی ذ تَأَذَّى بِهِ
بیازرد بوی ر تَحَرَّى الْأَمْرَ کار صواب جست ۶ قصده وتوخاه ۷ بهترین کار جست تَسَرَّى کنیزک
سُرِّيَّت کرد ۶ تكلّف التسرّي او اتخذ سُرِّيَّةً ۷ سرّیت خرید وهي السُّرِّيَّةُ ف تَعَرَّى برهنه شد ز تَعَزَّى
شکیبائی کرد ۶ تصبّر وهو الْعَزَاءُ شکیبائی ۶ الصبر ش ۷ تَعَشَّى آش شبانگاه خورد ، تَغَشَّاهُ برشید بر
تَغَشَّاهَا جماع کرد زن را تَمَشَّى برفت ۷ برفت پیاده ص تَفَصَّى مِنْهُ برشست ازو ۶ تخلص ض
تَقَضَّى بگذشت ۶ فَنِيَ وذهب ط تَخَطَّاهُ بگذشت ازو ۵ بگام بگذشت ازو ۱ جاوزه تَغَطَّى بِثَوْبِهِ
پوشیده شد بجامهٔ خود تَمَطَّى یازید ۵ کشیده شد ۶ تمدد وتَمَطَّى فِي مِشْيَتِهِ بخرامید در رفتنش ۶ تبختر
ظ تَشَظَّى الشَّيْءُ پاره پاره شد چیز ۶ تطایر شظایا ۷ شاخ شاخ شد چیز وهي الشَّظِيَّةُ پارهٔ چوب و
الشظایا ح تَلَظَّتِ النَّارُ زبانه زد آتش ۶ تلهبت ۷ برافروخته شد ف تَشَفَّى مِنْ غَيْظِهِ شفا یافت
از خشم وی ق تَرَقَّى الدَّرَجَةَ برشد پایه را وتَرَقَّى إِلَيْهِ الْخَبَرُ برسید بدو خبر ۷ نزدیک شد بوی خبر تَلَقَّاهُ

پیش آمد اورا ۷ بدید اورا وتلقّی الکلامَ مِنْ فیه فروگرفت سخن را از دهانش ۶ تلقّنه ۷ بیاموخت از دهان او سخن
را ک تزکّی صدقه داد ۶ تصدّق ۷ زکوة داد تشکّی گله کرد ۶ شکایت کرد ل تجلّی بدید آمد ۶ ظهر
۷ پیدا شد تحلّی بالحِلْیَةِ حلی پوشید تدلّی فرو آویخته شد ۶ تعلّق ۷ در آویخت تسلّی از اندوه بیرون آمد
۵ اندوه گسار شد تصلّی بالنّارِ سوخته شد بآتش ۷ بریان شد بآتش تعلّی بلند شد ۶ علا م تسمّی بکذا
نامزد کرد خودرا بفلان چیز ۷ نام نهاده شد بفلان چیزی ن تأنّی فی الأمرِ آهستگی کرد درکار ۶ ترفّق
وتنظّر وهی الأناةُ آهستگی تبنّاهُ بپسر خواندش ۵ بپسر گرفت اورا ۶ اتّخذهُ ابنًا تثنّی الغُصْنُ بجنبید
شاخ ۶ مالَ ۷ دوتا شد تجنّی علیهِ جنایت نهاد بروی ۵ جنایت برو بست ۶ التجنّی مثل التجرّم ان یدّعی علیك
ذنبًا لم تفعله تغنّی سرود گفت تکنّی بالکُنْیَةِ کنیت داد خودرا تمنّی آرزو کرد ۵ بآرزو خواست وهی الأُمْنِیَّةُ
آرزو والأمانیُّ ج والمُنْیَةُ م والمُنی ج ۶ وتمنّی الکتابَ قرأه ، وتمنّی القولَ اختلقه ه تشهّی علیهِ صوتًا
آرزو کرد ازو آوازی ۵ بخواست ازو صوتی تلهّی بهِ مشغول کرد خودرا بدو ۷ بازی کرد بوی وتلهّی عنهُ مشغول
شد ازو المعتلّ الفاءِ واللّامِ ، خ توخّاه بجست اورا ۶ طلبه ف توفّاهُ اللهُ بمیرانیدش
خدای ۵ أماته ۶ قبضه بتمام ۷ تمام گرفتش وتُوُفّیَ الرَّجُلُ خود بمرد مرد ۶ ماتَ وهی الوفاةُ مرگ ۶
وتوفّی حقّهُ استوفاه ق توقّاهُ خویشتن را نگاه داشت ازو ۶ وقی نفسه منه ل تولّی عنهُ
روی ازوی بگردانید وتولّی الأمرَ خداوندی کرد کاررا المعتلّ العینِ واللّامِ بالواوِ ،
ر تروّی مِنَ الماءِ سیراب شد س تسوّی راست شد ق تقوّی بهِ علی الأمرِ نیرومند
شد بدو بر کار ل تلوّی بپیچید شد ۶ قیل تلوّتِ الحیّةُ وبالیاءِ ، ز تزیّا بالزّیِّ
لباس پوشید ۶ تزیّن ۷ بیاراست خودرا بآرایش

باب ـــــ تَفَاعَلَ يَتَفَاعَلُ تَفَاعُلًا ، ا تباطأ عنهُ

دیر ماند ازوی ۵ باز ایستاد ازو ، درنگ کرد ازو ۶ تثاقل ۶ تدارأ الرّجلانِ تدافعا ، وتدارأ القومُ و
ادّرأوا تنازعوا فی أمرٍ تمالئوا یکدیگر را یاری دادند ۶ تعاونوا ب تثاءب ۷ تثاءب دهان در کرد ۷
خامیاز کرد تجاذباهُ هردو از یکدیگر کشیدند تحاربوا جنگ کردند بایکدیگر تراکبتِ الأشیاءُ بر یکدیگر
شدند چیزها ۷ بر یکدیگر نشستند تصاحبوا بایکدیگر صحبت کردند ۷ بایکدیگر یار شدند تضاربوا با
یکدیگر شمشیر زدند تعاقبَ اللّیلُ والنّهارُ از پی یکدیگر در آمدند شب و روز تقاربوا بایکدیگر نزدیک شدند

٦ ضِدُّ تباعدوا تَكَاتَبُوا با يكديكر نامه بنبشتند ٦ كتب كلّ واحدٍ الى صاحبه تَلَاعَبُوا با يكديكر بازى كردند ٦ تكالبوا على الشيء
حرصوا تَنَاسَبُوهُ با يكديكر نسبت كردند اورا تَنَاهَبُوهُ از يكديكر غارت كردند ت تَخَافَتُوا با يكديكر راز كردند
٦ تسارّوا ٧ با يكديكر سخن پوشيده كفتند تَهَافَتَ الفَرَاشُ فى النَّارِ در پى يكديكر افتاد پروانه در آتش ٥ دمادم اُفتاد
دروى ٦ تساقط ث تَحَادَثُوا با يكديكر حديث كردند ج تَمَازَجَ الشَّيْئَانِ با يكديكر آميخته شد دو چيز ٧ دو
چيز بهم آميخت ح تَذَابَحُوا يكديكررا كشتند ٧ با يكديكر كلو بريدند تَسَامَحُوا با يكديكر آسان كرفتند
٥ مسامحت كردند ٦ تساهلوا تَصَافَحُوا دست يكديكر كرفتند تَمَادَحُوا يكديكر ستودند تَمَازَحُوا يكديكر مزاح كردند
تَنَاصَحُوا با يكديكر نصيحت كردند تَنَاكَحُوا از يكديكر زن خواستند ٧ با يكديكر نكاح كردند د تَبَاعَدَ مِنْهُ دور
شد از وى تَجَالَدُوا با يكديكر جنك كردند ٦ تَضَارَبُوا بالسُّيُوفِ تَحَاسَدُوا با يكديكر حسد كردند تَرَافَدُوا با
يكديكر يارى كردند ٦ تعاونوا تَسَانَدَ إِلَيْهِ پشت بدو باز نهاد ٦ اِستند تَشَاهَدُوا يكديكررا بديدند تَعَاهَدُوا
با يكديكر عهد كردند وهى العُهْدَةُ ف ٧ عهد بستن در كار تَقَاعَدَ عَنِ الأَمْرِ باز ايستاد از كار تَنَاشَدُوا
الشِّعْرَ يكديكررا شعر خواندند تَنَاهَدُوا توزيع كردند ٦ اخرجوا نفقاتهم على التساوى ٧ با يكديكر دنك كردند
وهو النَّهْدُ توزيع ساده ر تَبَادَرُوا الى الأَمْرِ بشتافتند در كار ٦ تعاجلوا تَبَاشَرُوا مژده دادند يك
ديكررا ٧ مژدكانى دادند تَجَاسَرَ عَلَيْهِ كستاخى كرد بروى ٧ دليرى كرد تَشَاجَرُوا با يكديكر خلاف كردند ٦ اِختلفوا
وتنازعوا ، تَخَازَرَ قبض عَيْنَيْهِ لِيُحِدَّ النظرَ تَخَاصَرُوا اخذ بعضهم بيد بعضٍ تَظَاهَرُوا با يكديكر
يارى دادند ٦ تعاونوا وتَظَاهَرَ مِنِ امْرَأَتِهِ ظهار كرد از زن خود تَعَاسَرُوا با يكديكر دشوار كردند
٥ كار دشوار كرفتند بر يكديكر تَعَاشَرُوا بهم زندكانى كردند ٥ عِشرت كردند تَفَاخَرُوا با يكديكر فخر آوردند
تَقَامَرُوا قمار باختند تَكَاثَرُوا فى الأَمْوَالِ والأَوْلَادِ نبرد كردند در اموال وفرزندان ٥ بسيارى باختند در مال و
فرزندان تَنَاصَرُوا يكديكررا يارى دادند ٥ نصرت دادند تَنَافَرُوا با يكديكر بحاكم رفتند ٥ فخر كردند بر
يكديكر ٦ تَنَاكَرَ تجاهل ، وتَنَاكَرُوا تعادوا ، تَهَاتَرَ الرَّجُلَانِ اِدّعى كلُّ واحدٍ منهما على صاحبه باطلًا تَهَاجَرُوا
يكديكررا رها كردند ٦ تقاطعوا ٧ از يكديكر بريدند ز تَبَارَزُوا فى القِتَالِ يكديكر مبارزت كردند در جنك
تَغَامَزُوا با يكديكر بچشم اشارت كردند ٥ يكديكررا بچشم زدند ٦ مِنَ الغَمْزَةِ بالعين تَنَابَزُوا بالأَلْقَابِ يكديكررا
بلقب بد خواندند ٦ تداعوا بها س تَآنَسُوا ٥ تَكَانَسُوا با يكديكر اُنس كرفتند تَدَارَسُوا الكُتُبَ بدرس
كرفتند نامها را ٧ با يكديكر كُتُب خواندند ٦ تَشَاكَسُوا اِختلفوا تَقَاعَسَ عَنِ الأَمْرِ باز ايستاد از كار تَمَاكَسُوا فى

البیع با یکدیگر مکاس کردند در بیع تنافسوا في الشيء رغبت کردند در چیز **ش** تفاحش الأمر زشت شد کار
ض تباغضوا دشمن داشت یکدیگرا ٦ تعارضا تقاتلا تقابض المتبایعان هریکی از یکدیگر قبض کرد عوض ٢
قبض کردند خرید وفروخت تقارضوا الزيارة یکدیگرا زیارت کردند ٦ تقارضوا التحية والزيارة والثناء ای اثنی كل
واحد منهم علی صاحبه وزارة وحیاة وهي المجازاة تناقض القولان با یکدیگر مختلف شدند دو سخن **ط**
تساقطا الثمر از درخت بیفتاد میوه **ظ** تلاحظوا با یکدیگر نگرستند ٢ نگرستند یکدیگرا بگوشهٔ چشم **ع**
تتابعت الأخبار دمادم شد خبرها ٢ پیاپی شد خبرها تخادعوا یکدیگرا بفریفتند تدافعوا دفع کردند یکدیگرا
ترافعوا إلی القاضي بهم برداشتند چیزرا بحاکم تسارع إلیه بشتافت سوی وی تصارعوا یکدیگرا کشتی گرفتند
تقارعوا قرعه زدند تقاطعوا از یکدیگر ببریدند تنازعاه از یکدیگر کشیدند اورا ٦ وتنازعوا الكأس تداولوه
٦ **غ** تبالغ فيه الهم تناهی **ف** تجانف لإثم میل کرد سوی گناه تحالفوا بهم سوگند خوردند
٦ تراصف القوم في الصف قام بعضهم الی لزق بعض هو متعارف بینهم معروف است در میان ایشان
٢ شناخته شد ٦ تعارفوا عرف بعضهم بعضا تقاذفوا بالحجارة یکدیگرا بینداختند بسنگ ٦ تراموا تکاثف
الشيء انبوه شد چیز ٦ تراکب ٢ کثیف شد ٥ تکانفوا گرداگرد درآمدند تناصفوا یکدیگرا انصاف دادند
ق تحامق خودرا احمق ساخت ٢ خودرا احمق نمود ترافقوا همراهی کردند با یکدیگر ٢ همراه شدند
تسابقوا إلی الغاية پیشی گرفتند با یکدیگر بسوی غایت تصادقوا دوستی داشتند با یکدیگر ٢ راست
گرفتند تطابقوا علی الأمر موافقت کردند برکار ٢ اتفاق کردند تعانقا دست درگردن افگندند ٥ بکنار
گرفتند ٦ تلاحقت المطايا لحق بعضهم بعضا **ك** تبارك الله بزرگوارست خدای ٦ تعالی ، جل ثناؤه
وقوم تبارك ای علا تدارکه الله بالرحمة دریافت اورا خدای برحمت ٦ تدارکوا وادّارکوا تلاحقوا تشارکوا
با یکدیگر انبازی کردند لم یتمالك أن قال كذا نتوانست که فلان سخن گفت ٦ ای لم یتماسك ان قال كذا نتوانست
خودرا نگاه داشت تا بگفت چنین تهالك علی الشيء خودرا از حرص درچیزی افگند ٢ حریصی نمود بر چیزی
ل تثاقل عن الأمر کاهلی کرد از کار ٦ تباطأ ٦ وتثاقل إلیه ای مال تجادلوا با یکدیگر ستیزیدند تجاهل
خویشتن را نادان ساخت تحامل علیه رنج نهاد بروی ٦ ظلم ٢ ستم کرد بروی تخاذلوا یکدیگرا فرو
گذاشتند ٥ در رنج گذاشتند تراسلوا یکدیگرا پیغام فرستادند تساءلوا از یکدیگر پرسیدند تساهلوا
یکدیگرا آسانی کردند تشاغل عن الأمر مشغول کرد خودرا از کار ٥ مشغول شد از کار تشاکلا با یکدیگر مانیدند

۷ مانستند تضاءل ضعیف شد ۵ خرد و باریک شد ۷ نزار شد ۶ تعاظل الجراد رکب بعضه
بعضاً تعاقل خود را عاقل ساخت ۷ خود را عاقل نمود تغازلوا با یکدیگر غزل کفتند تغافل
عنه ازوی غافل شد ۷ ازو غفلت نمود تفاضلوا فاضلی باختند تقابلوا برابری کردند ۷ رویاروی
شدند تکاسل کاهلی نمود تکامل الشیء تمام شد چیز تماثل من مرضه بهتر شد از بیماری
خود ۷ بر شد از بیماری ۶ تنازل النبت التف وصار بعضه أطول من بعض تنازلوا با یکدیگر
پیاده جنگ کردند ۷ پیاده شدند در جنگ تناضلوا با یکدیگر تیر انداختند ۶ رموا للسبق م
تحاکموا إلى القاضی بقاضی رفتند تحالم أری من نفسه الحلم ولیس به تخاصموا خصومت کردند
تراجموا بالحجارة تراموا بها تراکمت الأشیاء با یکدیگر نشستن چیزها ۷ بر یکدیگر بست چیزها
تراحموا یکدیگر را رحمت کردند تزاحموا انبوهی کردند ۶ من الزحمة تسالموا با یکدیگر آشتی کردند
۶ تصالحوا تشاتموا دشنام دادند یکدیگر را ۶ تسابوا تصارموا ببریدند یکدیگر را ۶ تقاطعوا تظالموا
بر یکدیگر ستم کردند تفاقم الأمر بزرگ شد کار ۵ دشوار شد ۶ عظم تقاسموا الشیء بینهم
قسمت کردند چیز را در میان ایشان ۶ اقتسموا وتقاسموا بالله سوگند خوردند بخدای ۶ تحالفوا
تلاطموا با یکدیگر تپانچه زدند تلاکموا با یکدیگر مشت زدند تنادموا علی الشراب یکدیگر را ندیمی کردند
بر شراب ن تراطنوا بزبان عجمی سخن کفتند ۶ تکلموا بالعجمیة ۶ تحاتنوا تساووا وهما حتنان
سیان فی الرمی تغابنوا با یکدیگر بغبن انداختند ۷ یکدیگر را فریفتند تلاعنوا یکدیگر را لعنت
کردند تماجنوا بی شرمی کردند ۷ با یکدیگر مسخرگی نمودند ۵ وتماجن علیه بی شرمی کرد بروی ه
تشابها یکدیگر را مانیدند ۶ تشابهت الأشیاء أشبه بعضها بعضاً وتشابه علیه الأمر اشتبه
المضاعف ، ب تحابوا یکدیگر را دوست داشتند ۶ أحب کل واحد منهم صاحبه
تسابوا یکدیگر را دشنام دادند ۶ تشاتموا ۶ ت تحاتت أسنانه تناثرت ث تحاثوا یکدیگر
دیگر را برانگیختند ج تحاجوا حجت کفتند با یکدیگر ۶ تفاجت الناقة للحلب فرجت بین رجلیها
ح تشاحوا علی کذا یکدیگر را بخیلی کردند بر فلان چیزی د ۶ تباذوه أخذوه من کل
جانب وتباذوا فی الحرب تبارزوا وأخذوا أقرانهم تراذا البیع با یکدیگر رد کردند بیع را تضاد
الشیئان نا همتا شدند دو چیز ۵ مخالف شدند دو چیز ر تساروا راز کردند ۶ تناجوا ۷

بهم دیگر بسر گفتند ٦ تعارّ من اللیل هبّ من نومه مع کلامٍ وفی الحدیث کلّما تعارّت ذکرت
الله تعالی ٦ س تماسّا من المسّ وهو الجماع ص تراصّوا بصف نیك بیستادند ٦
تلاصقوا ٧ یکدیگررا نزدیك شدند تقاصّوا قصاص از یکدیگر بستدند ٥ سر بسر کردند ض تعاضّوا
علی الأمر یکدیگررا برانگیختند بر کار ٦ تحاثّوا ف تشاقّ الشارب همه بخورد خوارنده ٥
همه بمزید شراب خوارد ٦ شرب ما فی الاناء کلّه م تتامّوا عشرةً تمام شدند ده تصامّ
الرجل خودرا کر ساخت مرد ٦ أری أنّه أصمّ تضامّوا با یکدیگر فراهم آمدند ٥ باهم آمدند
٦ انضمّ کلّ واحدٍ الی صاحبه **المعتلّ الفاء بالواو** ، ا تواطؤا علی الأمر بهم
دیگر اتفاق کردند بر کار ٦ اتّفقوا ب تواثبوا بر یکدیگر برجستند ٦ تساوروا ٦ تواهبوا
وهب بعضهم بعضا ث توارثوا الکرمَ میراث بردند از یکدیگر کرم را ٧ بهم دیگر از میراث
گرفتند کرم را د تواعدوا با یکدیگر وعده کردند ٦ وعد بعضهم بعضًا ر تواترت
الأخبار بیاپی شدند خبرها د دمادم شد خبرها ٦ تتابعت ف تواصفوا الشیء بایک
دیگر وصف کردند چیزرا توافق الفریقان فی القتال بیکجا ایستادند دو گروه در جنك ٥
ق توافقوا موافقت کردند ل تواصلوا با یکدیگر بپیوستگی کردند تواکلوا الأمر بیکدیگر
باز گذاشتند کاررا **وبالیاء** ، ر تیاسروا سوی چپ شدند ٦ یاسروا ٧ با یکدیگر آسانی
کردند ن تیامنوا سوی راست شدند ٦ یامنوا ٧ با یکدیگر مبارکی کردند ٦ وبعضهم یردّ هذین
ویقول یامن ویاسر ، التیامن الأخذ یمینًا یقال تیامنوا وتیاسروا عن الفوری یامن
وتیامن بمعنی وعن القتبی تیامن أخذ نحو الیمین ویامن وأیمن أتاها واذا اردت
خذ یمینًا وشمالًا قلت یامن وشائم ولا تقل تیامن ولا تشاءم وفیه نظر ،
المعتلّ العین بالواو ، ب تجاوبوا یکدیگررا جواب دادند ٦ أجاب بعضهم بعضًا
ت تفاوتت الأمور مختلف شدند کارها ٧ تفاوت کردند تماوت خویشتن را مرده نمود
٥ خودرا مرده ساخت ٦ أری أنّه میت ج تزاوجوا با یکدیگر جفت شدند ر تجاوروا
همسایگی کردند ٥ همسایه شدند تزاوروا یکدیگررا زیارت کردند ٦ زار بعضهم بعضًا تشاوروا
با یکدیگر مشورت کردند تعاوروا الشیءَ از یکدیگر عاریت بستدند چیزرا ٥ عاریت دادند

یکدیگر را ۶ چیزرا دست بدست کردند ، تداولوه تغاوروا بغارت کردند یکدیگرا ز تجاوز الله
عنه درگذشت خدای از گناه وی ۵ درگذاشت ۶ عفا وتجاوز الغایة در گذشت از غایت ۶ جاز ها
س تشاوس بیك چشم نگریست ش تناوش دست فراز کرفت ۶ تناول ض
تفاوضوا با یکدیگر سخن کفتند ۵ همدیگر در سخن آمدند ۶ فاوض بعضهم بعضا ل
تداولوا الشیء از یکدیگر ستدند چیزرا ۶ دست بدست کردند ۷ از یکدیگر فراکرفتن تصاول
الفحلان حمله کردند بر یکدیگر دوکشن ۶ تواثب تطاول علیه التمر درازی کرد بروی زندگانی ۶
استطال وتطاول علیه کردن کشی کرد بروی ۵ تکبر کرد بروی ، دست درازی کرد ۶ تمدد قائما
لینظر الی بعید تناوله فرو کرفت اورا ۶ تعاطاه ۷ فاکرفت اورا م تلاوموا یکدیگر را
ملامت کردند تناوم خودرا خفته ساخت ن تعاونوا علی الامر یکدیگر را یاری دادند
تهاون به خوار داشت اورا ۶ استهان به وبالباء ، ح تصایحوا بیکدیگر بانك کردند
د تزایدوا فی ثمن السلعة فزونی کردند در بهاء آخریان ۶ وتزاید السعر غلا ر تخایروا
بالخط با یکدیگر نبرد کردند در نبشتن ۵ با یکدیگر خط کردند . تسایروا بهم رفتند ۶
تجاروا ۶ تطایر الشیء نفرق فی الهواء ، تغایرت الاشیاء اختلفت ، وتغایر القوم من
الغیرة ف تسایفوا شمشیر زدند ل تزایلوا جدا شدند از یکدیگر ۶ زایل بعضهم
بعضا تمایل الجزع عن الفرس میل کرد جل از اسب ن تباینوا از هم دیگر جدا شدند
تداینوا بدین با یکدیگر خرید وفروخت کردند ۵ با یکدیگر وام دادند ۶ تبایعوا بدین المعتل اللام
، ا تراءی الجمعان یکدیگر را دیدند دو کروه وتراءی له بنداشت که دید اورا ۷ بنمود اورا تناءوا
از یکدیگر دور شدند وتناءت الدیار دور شدند خانها ۶ م ، بعدت ب تصابی الرجل
کودکی کرد مرد ۷ عشق نمود تغابی خودرا غافل ساخت ۶ تغافل ۷ غافل نمود خودرا ج تحاجوا
با یکدیگر لغز باختند وهی الاحجیة چیستان تناجوا با یکدیگر راز کردند ۶ تساروا تهاجوا
یکدیگر را هجا کردند خ تآخیا با یکدیگر برادری کردند تراخی الکتاب در تأخیر افتاد نامه
۶ ابطأ ۷ دور رفت د تعادوا بهم دیگر دشمنی کردند تفادوا یکدیگرا باز خریدند تمادی
فی الغی دور در رفت در گمراهی ۷ از حد در گذشت در گمراهی ۶ وتمادی فیه شلی تنادوا آواز

دادند یکدیگررا ٦ تجالسوا ، من النادی ومن النداء تهادوا یکدیگررا هدیه دادند ر تباروا فی
الشیء برابری کردند در چیز ٧ بهم دیگر نبرد کردند در چیز تجاروا با یکدیگر دوانیدند ٧ بهم
رفتند تماروا فیه بستهید در آن ٦ ز تجازیت دینی علی فلان تقاضیته س تناساه
از یاد گذاشت اورا بتکلف ٧ اورا فراموش کرد ٦ تفاست الخنفساء اخرجت استها للفساء
ش تماشوا با یکدیگر رفتند ٧ بهم پیاده رفتند ض تراضوه بینهم ببسندید اورا
میان ایشان تقاضاه تقاضا کرد اورا ط تعاطی الشیء دست فراز کرد چیزرا ٦ تناول
٧ فاگرفت چیزرا ع تداعوا یکدیگررا بخواندند وتداعی البنیان والثوب فروآمد بنا وجامه
٦ تهادم ٦ وتداعوا فی الحرب اعتزوا ٦ غ تباغوا بغا بعضهم علی بعض، تراغوا رغا واحد
هنا وواحد هنا ف تجافی جنبه عن الفراش اندروا داشت پهلوی وی از بستر
٧ دور شد تصافوا دوستی خالص داشتند ٦ تخالصوا تلافی التقصیر تدارک کرد تقصیررا
٦ تدارک ایاه ٧ دریافت تقصیررا ق تساقوا یکدیگررا شراب دادند تلاقوا یکدیگررا بدیدند
٦ ک تباکی اری انه یبکی ل تعالی الله بزرگوار شد خدای ٧ بلند شد ـ م تحاماه
خودرا ازوی نگاه داشت تراموا تیر انداختند وترامی الیه الخبر بدو رسید خبر ٧ بپایان
رسید بدو خبر ٦ وقیل ترامی الجرح الی الفساد، تساموا تباروا وتسامی بمعنی سما ، تعالی
عنه اری من نفسه ذلک ن تدانوا با یکدیگر نزدیک آمدند ٦ دنا بعضهم من بعض
تغانوا استغنی بعضهم عن بعض، تفانوا افنی بعضهم بعضا فی الحرب ه تباهوا با یک
دیگر فخر کردند ٥ مفاخرت کردند تناهوا عن المنکر یکدیگررا باز داشتند از کار بد ٦
نهی بعضهم بعضا تناهی الشیء بپایان رسید چیز ٦ بلغ النهایة المعتل الفاء واللام
،، ی تواری فی بیته پنهان شد در خانهء وی ص تواصوا به یکدیگررا وصیت کردند
ازجهت او ف توافوا تمام شدند ٥ جمله رسیدند ٦ تتاموا ل توالت الکتب
دمادم شدند نامها ٦ تتابعت ٧ بپای شد ن توانی فی الامر سستی کرد در کار ٦ تقصیر کرد
المعتل العین واللام ،، د تداوی به دارو کرد بوی س تساویا هردو برابری کردند
٥ راست شدند هردو ٦ استویا ٧ برابر شدند هردو ع تعاوت الذئاب بیکدیگر بانگ کردند گرگان

باب ـــــــــــ اِسْتَفْعَلَ يَسْتَفْعِلُ اِسْتِفْعَالًا،

٦ وهذا الباب بناؤه أن يكون بمعنى سؤال الفعل وطلبه كقولك استعجلته اى طلبت عجلته
واستعملته طلبت اليه العمل ثم يتفرع منه فروع فمنها ما يكون بمعنى تفعّل
كقولك تعظّم واستعظم وتكبّر واستكبر ومنها ما يكون بمعنى التحوّل من حال
الى حال كقولك استنسر البغاث واستتيست العنزة ومنها ما يكون بمعنى عدّ
الشئ شيئًا آخر كقولك استحسنه واستملحه ومنها ما يكون بمعنى فَعَلَ كقولك قرّ
واستقرّ وبمعنى أَفْعَلَ كما تقول أخرج واستخرج ومنها ما يكون بمعنى أنّى ذلك
واصله راجع الى السؤال والطلب وهو قولك استرقع الثوب واستحفر النهر واستحصد الزرع
وهو كثير ومنها ما يكون بمعنى لا يراد به شئ من هذا وهو كقولك استنجل الموضع
واسترجع عند المصيبة واستحلس النبت ،، ا اِسْتَبْرَأَ الجارية استبرا كرد كنيزك را
اِسْتَبْطَأَهُ دير يافت اورا ٥ بسيار منتظر بود ٦ رآه بطيئًا ٧ اورا درنكى نمود اِسْتَدْفَأَ
بالثوب كرم كرد خود را بجامه اِسْتَقْرَأَهُ خواندن خواست اورا ٦ اِسْتَمْرَأَ الطَّعَامَ عدّه مريئًا
اِسْتَنْبَأَهُ خبر برسيد ازو ٦ اِستخبره ٧ خبر خواست ازو اِسْتَهْزَأَ بِهِ افسوس داشت بدو ٦ هزئ
ب اِسْتَرْهَبَهُ بترسانيد اورا اِسْتَصْحَبَهُ با خود داشت اورا ٦ يار خواست اورا اِسْتَصْعَبَ عَلَيْهِ
الأَمْرُ دشوار شد برو كار ٦ صعُب اِسْتَعْتَبَهُ عتاب دور كرده خواست ازوى ٦ سأله العُتْبى
٧ خوشنودى خواست ازو ٦ اِسْتَعْتَبْتُهُ فأعتبنى اى استرضيته فأرضانى اِسْتَعْذَبَ الماءَ خوش يافت
آبرا اِسْتَغْرَبَهُ غريب داشت اورا ٦ عدّه غريبًا ٧ غريب شمردش واستغرب فى الضحك سخت رنجانيد
در خندن ٥ سخت بخنديد يعنى بقهقهة اِسْتَكْتَبَهُ نوشتن خواست اورا ٦ سأله أن يكتب
٦ ت اِسْتَثْبَتَهُ تثبّته ج اِسْتَخْرَجَهُ بيرون كرد اورا ٦ واستخرجه كذا سأله أن يخرجه اِسْتَدْرَجَهُ
پايه پايه اورا برآورد ٧ اندك اندك نزديك آوردش ح اِسْتَصْبَحَ بالمصباح روشنائى كرد
بچراغ اِسْتَفْتَحَ اللهَ على العَدُوِّ فتح ونصرت خواست خدايرا بر دشمن واستفتحه القرآن ففتحه
عَلَيْهِ كشادن خواست ازو در قرآن وكشاد برو اِستقبحه زشت داشت اورا ٧ زشت شمردش اِستملحه
مليح داشت اورا ٦ عدّه مليحًا ٧ نمكين شمرد اورا خ اِسْتَصْرَخَ فرياد خواست اِسْتَنْسَخَ

الكِتَابَ نوشت كتاب را ٥ ونوشتن خواست ٧ نوشتن خواست نامه را د اِسْتَبْعَدَهُ دور داشت
اورا ٦ عدّه بعيدًا اِسْتَرْشَدَهُ راه راست ازو بخواست اِسْتَرْفَدَهُ يارى خواست ازو ٦ استعانه ٧ عطا
خواست ازو اِسْتَسْعَدَ بِهِ نيك بخت شد بدو ٦ طلب السعادة به ٧ بجُست نيك بختى بوى اِسْتَشْهَدَهُ
بكواهى خواست ازو واسْتُشْهِدَ فُلانٌ شهيد شد فلان ٦ قُتِلَ شَهِيدًا وهو شَهِيدٌ ف والشَّهَادَةُ شَهِيدى
٦ اِسْتَعْبَدَهُ اِتَّخَذَهُ عَبْدًا اِسْتَنْجَدَهُ يارى خواست ازو ٦ استعانه اِسْتَنْشَدَهُ شِعْرًا شعر خواندن خواست
ازو اِسْتَنْفَدَ وُسْعَهُ همكى طاقت خود صرف كرد ٦ استفرغ ٧ همه توانائى خود صرف كرد ذ اِسْتَنْقَذَهُ
مِنَ الهَلَكَةِ برهانيد اورا از هلاك ر اِسْتَأْثَرَ بالشَّىْءِ بركزيد براى خود چيزرا ٥ استقلّ به ز
اِسْتَأْجَرَ الأَجِيرَ بمزد كرفت مزدوررا وهى الأُجْرَةُ مُزد اِسْتَأْخَرَ باز پس ايستاد ٦ تأخّر
اِسْتَأْسَرَهُ خودرا باسيرى داد ٦ اِسْتَأْسَرَ بِهِ إذا أعطى بيده للأسْرِ واستأسر غيرَهُ ايضا واسْتَأْسِرْ
لِى اى كُنْ أسِيرًا لى اِسْتَأْمَرَهُ مشورت خواست ازو اِسْتَبْشَرَ بِهِ شادى يافت بدو وهو البِشْرُ
كشاده روى ٧ شادى وتازه روى اِسْتَبْصَرَ فى دِينِهِ بينا دل شد در دين او ٦ صار ذا بصيرة فيه اِسْتَثْفَرَ
بالثَّوْبِ درميان رانها كرفت جامه را ٦ جعل طرفه فى إبطه الأيمن وألقاه على مَنْكِبِهِ الأيسر او
على العكس واسْتَثْفَرَ الكَلْبُ بِذَنَبِهِ سك در ميان دو ران دم را كرفت اِسْتَجْمَرَ استنجا كرد
بسنك اِسْتَحْجَرَ سخت شد ٦ استحجر الطينُ صار كالحَجَر اِسْتَحْسَرَ مانده شد ٥ خسته شد ٦ اعيا ٥
اِسْتَحْضَرَ الفَرَسَ بدوانيد اسب را ٦ أعداه واسْتَحْضَرَ الضَّيْفَ حاضر كردن خواست مهمانرا ٧
آمدن خواست از مهمان اِسْتَحْقَرَهُ حقير داشت اورا ٧ خوار داشت اورا اِسْتَخْبَرَهُ خبر خواست ازو
٧ خبر جُست ازو اِسْتَدْبَرَ القِبْلَةَ پشت سوى قبله كردانيد اِسْتَسْخَرَ مِنْهُ خنديد ازو، مسخره كرد ازو
٧ افسوس داشت اورا اِسْتَشْعَرَ خَوْفًا ترس در دل كرد ٧ در دل كرفت ترس را اِسْتَصْغَرَهُ خرد او
داشت ٦ عدّه صغيرًا ٧ خورشمردش اِسْتَظْهَرَ القُرْآنَ حفظ كرد قرآنرا ٦ حفظه عن ظهر القلب
٧ ياد كرفت قرآن را اِسْتَعْبَرَ كريان شد ٥ اشك فروريخت ٦ بكى وهى العَبْرَةُ اشك ٧ آب چشم
والعَبَرَاتُ ج اِسْتَعْمَرَهُ آبادان كردن خواست آنرا اِسْتَغْفَرَ اللهَ عَنْ ذَنْبِهِ آمرزش خواست خدايرا
از كناهش اِسْتَفْسَرَهُ تفسير كردن خواست ازو ٦ اِسْتَقْصَرَهُ عدّه قصيرًا او مُقَصِّرًا اِسْتَكْبَرَ
تكبر كرد ٧ كردن كشى كرد اِسْتَكْثَرَ مِنَ الشَّىْءِ بسيار خواست از چيز ٥ بسيار كرد از چيز اِسْتَمْطَرَ

باران آمدن خواست ۶ سأل الله المطر ، الإستنثار الإستنشاق وقيل الاستنثار والنثر أن تستنشق
الماء ثم تستخرج ما في الأنف من أذى ومخاط ومنه كان رسول الله ع م يستنشق ثلاث مرات
في كل مرة يستنثر استنصر يارى خواست ازوى استنظره مهلت خواست ازو ۶ استمهله استنفر
بگريخت ۶ نفر واستنفره بگريزانيد اورا ۶ أنفره ۷ بگردانيدش استنكر الأمر انكار كرد كاررا
س استأنس بصاحبه انس يافت بيار خود ۷ انس گرفت ۶ استحلس النبت غطا الأرض
بكثرته ص استخلص لنفسه برگزيد اورا براى خود استنقص من الثمن كاستى خواست
از بها ۶ استحط ۷ كم كردن خواست از بها ۶ استرخص المتاع عده رخيصا ض ۶
استعرضوا الناس قتلوا من لقوا استقرضه قرض خواست ازو ۷ وام خواست استنهضه للأمر بر
انگيخت اورا از بهر كار ط استنبط شيئا از خود بيرون آورد چيزرا ۶ استخرجه ظ
۶ استحفظ المال والكتاب سأله أن يحفظه استغلظ الزرع ستبر شد كشت ع
استبدعه بديع داشت اورا ۶ عده بديعا ۷ نو شمردش ۶ استبضعت الشيء أبضعته أي
جعلته بضاعة ۶ استتبعته طلبت منه أن يتبع ، استبشعه عده بشعا استجمعت
أموره جمع شد كارهاى وى ۷ گرد آمدند ۶ اجتمع له ما يحبه واستجمع القوم جمع شدند
مردمان ۵ م ۷ اجتمع من كل موضع ۶ استدفع الله البلية سأل الله دفع البلية ،
استرجع المصاب إنا لله وإنا إليه راجعون گفت مصيبت رسيده استرضع شير دادن
خواست استشفعه شفاعت خواست ازو استطلع رأيه بر رسيد راى اورا ۵ راى زدن خواست
ازوى ۷ آگاهى خواست از راى او استقطعه أرضا بمقاطعه خواست ازو زمينى استمتع به برخوردارى
گرفت بدو ۶ انتفع استنقع الماء آب گرد شد ۷ گرد آمد غ استفرغ مجهوده فارغ
كرد جهد وطاقت خود ف استأنفه از سر گرفت اورا ۶ ابتدأ ۶ استحصف الشيء استحكم
استخلفه سوگند خواست ازو استخلفه خليفه خواست اورا استسلفه دراهم بسلف ستد ازو درمها
۵ سلف خواست ازو استشرف الشيء نيك نگريست چيزرا ۶ وضع يده على حاجبيه حتى يستبين
الشيء كما في الديوان ورفع رأسه لينظر كما في الإقناع ۷ دست بر ابرو نهاد تا چيزى نگرد
استضعفه حقير داشت اورا ۷ ضعيف شمردش استطرفه طرفه داشت اورا ۵ نو كرد ۶ عده طريفا

اَوْ اِستحدثه وهى الطُّرْفَةُ چیزی نو ٧ طرفه اِسْتَعْطَفَهُ مهربانی خواست ازو ٧ رحمت خواست ازو

اِسْتَنْظَفَ الخَرَاجَ همه بستد خراج را ٦ أخذه كلّه اِسْتَنْكَفَ مِنْهُ تنك داشت ازو ق

اِسْتَرْزَقَهُ روزی ازو خواست ٦ طلب منه الرزق اِسْتَطْلَقَ بَطْنُهُ روان شد شکمش اِسْتَغْرَقَ

الشَّيْءَ جمله کرفت چیز را ٦ أخذه كلّه ٧ همه چیز فاکرد اِسْتَغْلَقَ عَلَيْهِ الكَلَامُ بسته شد

بروی سخن ٦ استبهم اِسْتَنْشَقَ آب در بینی کرد اِسْتَنْطَقَهُ سخن کفتن خواست ازو ك

اِسْتَدْرَكَ عَلَيْهِ الشَّيْءَ غلط کرفت بروی چیزرا ٥ در یافت دروی غلط را ٧ واسْتَدْرَكَ ما فاتَ

وتَدَارَكَه بمعنی اِسْتَمْسَكَ بِهِ دست بدو اندر زد ٦ تمسّك اِسْتَهْلَكَهُ هلاك کرد اورا ٦ أهلكه

٧ هلاك کردن خواست اورا ل اِسْتَبْدَلَ الشَّيْءَ بالشَّيْءِ مبدل کرد چیزرا بچیز ٧ بدل کرفت

٦ المُسْتَبْسِلُ المُوطِّنُ نَفْسَهُ عَلَى المَوْتِ او الضَّرْبِ، اِسْتَبْعَلَ النَّخْلُ صار بَعْلًا وهو الذی يَشْرَبُ

بعُرُوقِه من الأرض من غير سَقْيٍ ولا سماءٍ اِسْتَرْسَلَ إِلَيْهِ بستاخی کرد بوی ٥ کستاخی کرد بروی از

طریق ناز ٦ انبسط ٦ اِسْتَرْعَلَتِ الغَنَمُ تَتَابَعُوا فی السَّيْرِ اِسْتَعْجَلَهُ شتافتن خواست ازو و

اِسْتَعْجَلَ بِنَفْسِهِ خود تعجیل کرد ٧ خود بشتافت اِسْتَعْمَلَهُ عمل خواست ازو ٥ بکار داشت اورا

٦ اِسْتَفْحَلَ الأَمْرُ تفاقم اِسْتَقْبَلَ القِبْلَةَ بروی سوی قبله کرد ٦ اِسْتَقْتَلَ لم يُبالِ الموت من

شجاعته اِسْتَكْمَلَهُ تمام کردش ٦ استتمّه اِسْتَمْهَلَهُ مهلت خواست ازوی ٦ استنظر، اِسْتَنْتَلَ مِن

الصَّفِّ تقدّم أصحابه ٦ اِسْتَنْجَلَ المَوْضِعُ اذا كَثُرَ به النَّجْلُ وهو الماءُ يظهر من الأرض اِسْتَنْزَلَهُ

عَنِ الحِصْنِ فروآورد اورا از بناه م اِسْتَبْهَمَ عَلَيْهِ الأَمْرُ بسته شد بروی کار ٦ استغلق

٧ بوشیده شد بروی اِسْتَحْكَمَ الشَّيْءُ استوار شد چیز اِسْتَسْلَمَ لأَمْرِ اللّٰهِ کردن نهاد فرمان خدایرا

٦ سلّم نفسه له اِسْتَطْعَمَهُ طعام خواست ازو اِسْتَعْجَمَ الكَلَامُ بوشیده شد سخن ٦ استغلق

اِسْتَعْصَمَ خودرا نکاه داشتن خواست ٦ اعتصم ٧ بناه کرفت اِسْتَعْظَمَهُ بزرك داشت اورا

اِسْتَعْلَمَهُ اعلام کردن خواست ازو ٧ آموزانیدن خواست ازو اِسْتَفْهَمَهُ در یافتن خواست ازو ٧

فهم کردانیدن خواست ازو اِسْتَقْدَمَ الرَّجُلُ در بیش ایستاد مرد ٦ تقدّم ٧ بیش رفتن

خواست مرد واسْتَقْدَمَهُ بیش رو کردش ٥ در بیش داشت اورا اِسْتَقْسَمَ قسمت خواست

ازو ٦ الاستقسامُ طلبُ القسم بالأزلامِ اِسْتَكْتَمَ السِّرَّ رازرا بوشیدن خواست اِسْتَلْهَمَ اللّٰهَ الصَّبْرَ

بالهام خواست ازخدای صبررا ۵ در دل افکندن خواست ازخدای صبر اِسْتَلْأَمَ زره پوشید لُ
اِسْتَأْذَنَهُ فِي الأَمْرِ دستوری خواست ازو در کار واسْتَأْذَنَ عَلَى الأَمِيرِ دستوری خواست بدر آمدن
بر امیر اِسْتَأْمَنَهُ زنهار خواست ازو ۶ طلب منه الأمان ۶ اِسْتَبْطَنَ الشَّيْءَ دخل بَطْنَه أَو
عرف باطنه اِسْتَحْسَنَهُ نیک شمرد اورا ۵ خوب دید اورا ، نیک نمود اورا ۶ عدّه حسنًا اِسْتَخْشَنَهُ
خشن نمود اورا ۷ درشت شمرد اورا ۹ اِسْتَنْزَهَ مِنَ البَوْلِ پاکی کرد از بول ۷ نگاه داشت
خودرا از بول المضاعف ب اِسْتَتَبَّ الأَمْرُ راست شد کار ۶ استقام اِسْتَحَبَّهُ
عَلَيْهِ برگزید اورا برو ۷ برگزید اورا یا دوست داشت بروی اِسْتَطَبَّ لِوَجَعِهِ علاج خواست درد
خودرا ث اِسْتَحَثَّهُ برانگیخت اورا د اِسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ تنها شد برای خود ۶ تفرّد ۷
یگانه شد برای خود اِسْتَجَدَّ الشَّيْءَ نو کرد چیزرا واسْتَجَدَّ بِنَفْسِهِ خود نو شد اِسْتَحَقَّ موی زهار
بسترد اِسْتَرَدَّ الشَّيْءَ واز ستد چیزرا ۷ باز گردانیدن خواست چیزرا ۶ اِسْتَعَدَّ لِلأَمْرِ تَهَيَّأَ لَهُ
اِسْتَمَدَّهُ مدد طلبید ازو ۵ یاری خواست واسْتَمَدَّ مِنَ الدَّوَاةِ مداد کشید از دوات ۷ مداد بردا شت
از دواه برای نوشتن ذ اِسْتَلَذَّهُ ۱ مزه یافت اورا ر ۶ اِسْتَحَرَّ القَتْلُ حرّ ای اشتدّ
اِسْتَدَرَّتِ الرِّيحُ السَّحَابَ روان کرد باد ابرهارا ۵ باد باران بیرون آورد از ابر ۶ استحلبته اِسْتَسَرَّ
القَمَرُ پوشیده شد ماه ۶ خفی ۷ پنهان شد اِسْتَقَرَّ فِي المَكَانِ آرام گرفت درجای اِسْتَمَرَّ مَرِيرُهُ
محکم شد قوّت او ۶ استحکم عزمه ۷ استوار شد قوّت او ۶ والمریر والمریرة العزیمة والمریر من
الحبال ما لطف وطال واشتدّ کذا فی الصحاح والمریر والمرّة القوّة ز اِسْتَفَزَّهُ الخَوْفُ
بی آرام کرد اورا خوف ۶ اِسْتَخَفَّهُ ۷ سبکسار کرد اورا ترس ش اِسْتَغَشَّهُ خاین داشت اورا ۷ نا آرام
کننده شمرد اورا ص اِسْتَخَصَّهُ لِنَفْسِهِ خاص کرد اورا از بهر خود ۶ ض اِسْتَقَضَّ مَضْجَعَهُ
وجده خشنًا ط اِسْتَحَطَّ مِنْ ثَمَنِ السِّلْعَةِ کم کردن خواست از بهاء کاله ۷ محابا خواست
ف اِسْتَخَفَّ الشَّيْءَ سبک داشت چیزرا ۶ أخذه خفيفًا واسْتَخَفَّ بِالرَّجُلِ خوار انگاشت مردرا
۵ استخفاف کرد بیازرد مردرا ۶ استهان ۹ واسْتَخَفَّهُ الخَوْفُ بی آرام کرد اورا ترس ۷ ازجای
ببرد ش ۶ وقوله تعالى فاستخفّ قومه ای طلب منهم الخفّة فی الطاعة اِسْتَدَقَّ الشَّيْءُ تهيّأ
وتسهّل ، اِسْتَشَفَّتْ مَا وَرَاءَهُ أَبْصَرْتَهُ ، خُذْ مَا طَفَّ لَكَ وَاسْتَطَفَّ أي ارتفع وأمكن لك

اِسْتَعَفَّ عَنِ المَسْأَلَةِ برهيز كرد از خواستن ٦ عَفَّ ، اِسْتَقَفَّ الشَّيْخُ انضمّ ، اِسْتَكَفَّ الشَّيْءَ وضع يده
على حاجبيه لينظره واسْتَكَفُّوا حَوْلَ الشَّيْءِ أحاطوا به ينظرون اليه ق اِسْتَحَقَّ الشَّيْءَ سزاوار
شد چيزرا ٦ استوجبه اِسْتَدَقَّ الشَّيْءُ باريك شد چيز ٦ دقّ اِسْتَرَقَّهُ بنده كرد اورا ٦ بمعنى أرقّه ل
اِسْتَحَلَّ الحَرَامَ حلال داشت حرام را اِسْتَدَلَّ بِهِ عَلَيْهِ دليل جست بدو بران ٧ دليل ساخت اِسْتَذَلَّهُ
خوار داشت اورا ٦ أذلّه اِسْتَزَلَّهُ الشَّيْطَانُ بلغزانيد اورا ابليس ٦ أزلّه اِسْتَظَلَّ بالشَّجَرَةِ در ساية
درخت نشست اِسْتَغَلَّ الدَّارَ مزد بستد خانه را ٦ حصّل غلّتها ٧ بمزد داد خانه را استقلّ الشيءَ اندك
يافت چيزرا ٧ اندك داشت واسْتَقَلَّ بِالحِمْلِ بخودى خود بار بركرفت ٦ رفعه ٧ برداشت باررا واسْتَقَلُّوا
عَنِ الدَّارِ از خانه برفتند ٦ مضوا وارتحلوا ٧ كوچ كردند از سراى اِسْتَهَلُّوا الهِلَالَ ماه نو بديدند
وهو مُسْتَهَلُّ الشَّهْرِ أوّل ماه ٥ غُرّة واسْتَهَلَّ الصَّبِيُّ بانك كرد كودك بيش زادن ٦ صاح عند
الولادة واسْتَهَلَّ المَطَرُ فرو ريخته شد بلرزان ٧ بانك كرد باران بوقت ريختن واسْتَهَلَّ وَجْهُهُ بتافت
روى وى ٧ بدرخشيد روى وى م اِسْتَتَمَّهُ تمام كرد اورا اِسْتَجَمَّ البِئْرُ تركها حتى جمّ ماؤها
واسْتَجَمَّ الفَرَسُ جمّ اِسْتَحَمَّ خوى كرد ٧ عرق كرد وهو الحَمِيمُ العَرَق ٦ واستحمّ دخل الحمام واغتسل
بالماء الحميم ٦ اِسْتَذَمَّ إِلَيْهِ فعل ما يذمّه عليه اِسْتَرَمَّ الحائطُ عمارت خواست ديوار كهنه ٦
اِسْتَطَمَّ شَعْرُهُ اى طمّ ن اِسْتَجَنَّ بِالجُنَّةِ بپوشيد خودرا بسپر ٦ استتر به ٧ نكاه داشت
خودرا بسپر اِسْتَكَنَّ پنهان شد ٦ صار فى الكنّ **المُعْتَلّ الفاءِ بالواو** ، ا
اِسْتَوْطَأَ المَرْكَبَ والفِرَاشَ نرم يافت مركب وبستررا ٦ وجده وطيئا ب اِسْتَوْجَبَ الأَجْرَ
سزاوار شد مزدرا ٦ استحقّه اِسْتَوْعَبَ الشَّيْءَ ازبن بركند چيزرا ٦ استأصله وأخذ كلّه و
اِسْتَوْعَبَ الخَرَاجَ بتمامى بستد خراجرا اِسْتَوْهَبَهُ الشَّيْءَ بخشش خواست ازو چيزرا ح
اِسْتَوْضَحَ الشَّيْءَ نيك نكريست چيزرا ٥ باريك نكريست چيزرا ، طلب الوضوح بالنظر ٦ استوضحت
الشيءَ اذا وضعت يدك على عينيك تنظر هل تراه ويقال استوضح عنه اى بحث د
اِسْتَوْقَدَ النَّارَ افروخت آتش را ٦ أوقدها اِسْتَوْلَدَ الجَارِيَةَ مادر فرزند كرد كنيزك را ر
اِسْتَوْفَرَهُ تمام ستد اورا ٥ تمام ستد حق را ، تمام خواست حق را ٦ استوفاه ز اِسْتَوْفَزَ
بر سر پاى نشست ٦ قعد مُنْتَصِبًا غير مطمئنّ وهو على وَفْزٍ بر سر پاى نشسته ٥ بر سر پنجه پا

نشسته تعجیل را وهو علی أوفاز م وفازم ش استوحش منه ناخوش دل شد ازو ٥ دلتنك
شد ازو م بیازرد ازو ع استودعه ودیعة ودیعت نهادن خواست پیش او امانتی ف
استوصف الطبیب علاج خواست از طبیب ٦ سأله أن یصف له الدواء لدائه ٧ صفت علت کرد
طبیب را ق استوثق من الباب درسخت ببست ٧ استوار بست دررا ٦ ل لعن الله
الواصلة والمستوصلة فالواصلة التی تصل الشعر والمستوصلة التی یفعل بها ذلك م
استوخم الطعام ناگوارنده یافت طعام را ٦ استوبله ن استوطن البلد وطن ساخت شهر را
٦ اتخذه وطنا ، استوسقت الإبل واستیسقت اجتمعت وانساقت ، واستوذه الخصم و
استیذه غلب وانقاد و بالیاء ،، ر استیسر الأمر آسان شد کار ٦ سهل س
استیأس منه نومید شد ازو ظ استیقظ بیدار شدن ن استیقن الأمر ٦ وبالأمر بیقین
داشت کار را ٦ أیقنه المعتل العین ،، ب استتاب المذنب توبه خواست ازگناه کار
٦ سأله أن یتوب ٦ استثابه من الثواب سأله أن یثیبه استجاب الله دعاءه اجابت کرد خدای
دعای او را ٦ أجابه استراب و گمان داشت بدو ٦ رأی فیه ما یریبه استصاب الرأی صواب دید
رأی را واستصوبه م استطاب المحدث استنجا کرد محدث ٦ استنجی واستطابه خوش یافت اورا
٦ عدّه طیبا ٥ واستطاب به الشیء خوش آمد اورا چیز استنابه فی الأمر نیابت ساخت اورا
درکار ٧ نیابت خواست ازو درکار ٦ ت استمات أسلم للموت والمستمیت الشجاع
ث ٦ استثباته استخرجه استراثه دیر آمدن یافت اورا ٧ دیر شمردش یعنی دیر آینده
٦ استبطأه استغاث به فریاد خواست رسیدن ازو واستغاثه م ح استباحه مباح
دید چیز را ٧ مباح داشت اورا ٦ استباحوا أموالهم انتهبوها واستأصلوها استراح آسوده
شد وهی الراحة آسایش و روح الله رحمت کردن خدای استروح إلیه میل کرد بوی ٥ آرام
گرفت بوی ای بسوی او رفت برای آسایش ٦ قیل استراح إلی حدیثه مال واستروح السبع وجد
ریح الشیء بمعنی استروح ، وقوله تع الروح والریحان ای الاستراحة والرزق استماحه عطا
خواست ازو ٦ استعطاه خ استناخ البعیر فروخفت شتر ٦ برك ٧ چولد زد شتر د
استجاد الشیء نیکو یافت چیز را ٥ نیکو دید ٧ نیکو شمردش استزاده زیادت خواست ازو استعد

الْقَوْلَ باز کردانیدن خواست ازو سخن را ٥ قال أعِدْ استفادَ عِلْمًا فایده کرفت علم را ٦ اِسْتَقَادَ لَهُ
اِنْقَادَ ، واسْتَقَادَ مِنْهُ سأله أن يُقِيدَ القاتلَ بالقتلى ذ اِسْتَحْوَذَ عَلَيْهِ الشَّيْطَانُ غالب شد بروی
شیطان ٦ غلبه اِسْتَعَاذَ بِاللهِ پناه کرفت بخدای ٦ عاذَ ٧ پناه خواست ازو ر اِسْتَثَارَ الأَرْنَبَ
أنْهَضَهَا من موضعها اِسْتَجَارَهُ زنهار خواست ازو ٧ امان خواست ازو اِسْتَخَارَ اللهَ بهترین خواست
از خدای ٦ الاستخارة طلبُ الخِيرَة يُقال اِسْتَخِرِ اللهَ يَخِرْ لكَ اِسْتَدَارَتِ الرَّحَى بکردید آسیا ٧
برکشت سنك آسیا ٦ يُقال تَمْرٌ مُسْتَدِيرٌ ، واسْتَدَارُوا حَوْلَهُ دَارُوا اِسْتَزَارَ صَدِيقَهُ زیارت کردن خواست
از یارش اِسْتَشَارَهُ مشورت کردن خواست ازو ٥ دستوری خواست ازو اِسْتَطَارَ الْحَرِيقُ پراکنده شد آتش
سوزان اِسْتَعَارَ الشَّيْءَ عاریت خواست چیزرا ٦ اِسْتَغَارَ سَمِنَ ودخل فيه الشحمُ س اِسْتَقْوَسَ
الْهِلَالُ باریك وكوژ شد ماه نو ٧ کمان وار شد ماه نو ٦ واسْتَقْوَسَ الشَّيْخُ اِنْحَنَى ش اِسْتَجَاشَ
جَيْشًا کرد ساخت لشکررا ٦ طلبَ منه جيشًا ض اُسْتُحِيضَتْ ٥ اِسْتَحَاضَتْ مستحاضه
شد زن ٥ استمرَّ فيها الدم اِسْتَعَاضَهُ عِوَضَ خواست ازو اِسْتَفَاضَ الْخَبَرُ آشکارا شد چیز ٦ انتشر
٧ پراکنده شد ط اِسْتَشَاطَ غَضَبًا افروخته شد از خشم ٥ بسوخت از اندوه وخشم ٦ واسْتَشَاطَ الْبَعِيرُ
أسْرَعَ فيه السِّمَن ع اِسْتَبَاعَ الْعَبْدُ فروختن خواست بنده ٥ بنده کفت مرا بفروش ٦ سأل
من المولى أن يبيعه ٦ رَجُلٌ مُسْتَجِيعٌ ٧ تراه أبدًا إلّا أرى أنّه جائعٌ اِسْتَطَاعَ الأَمْرَ توانست کاررا
٥ توانا بود ٦ أطاقه ل اِسْتَحَالَ الشَّيْءُ ازجای خود بکشت چیز ٧ از جای بجای دیکر شد چیز
٦ تغيَّر وكَلَامٌ مُسْتَحِيلٌ مُحَالٌ اِسْتَطَالَ عَلَيْهِ کرده کشی کرد بروی ٦ تطاوَلَ ٧ افزونی کرد بروی و
اِسْتَطَالَ الشَّيْءُ دراز شد چیز ٦ طالَ ، شَيْءٌ مُسْتَطِيلٌ طَوِيلٌ اِسْتَقَالَ الْبَيْعَ رد کردن بیع را
خواست ٧ برانداختن خواست بیع را واسْتَقَالَ الْعَثْرَةَ برکذشتن خواست زلت را ٥ درکذشت
از کناه ٦ سأل منه العفو عن زلّته اِسْتَمَالَهُ بسوء خود کشید اورا ٦ أماله الى نفسه ٧ میل کردن
خواست اورا م اِسْتَدَامَ الْخَيْرَ پیوسته خواست خیررا اِسْتَضَامَهُ ظُلم کرد بروی ٧ ستم
کردش اِسْتَقَامَ راست شد ٥ بیستاد اِسْتَنَامَ إِلَيْهِ آرام یافت بدو ٦ سكن ٧ آرام کرفت
بوی اِسْتَهَامَ بِهِ عاشق شد بر و ٧ شفته شد واسْتَهَامَتْهُ الْمَرْأَةُ عاشق کرد اورا زن ٧ شفته
کردش ٦ وقَلْبٌ مُسْتَهَامٌ هائمٌ والمُسْتَهَامُ ذاهبُ العقل ن اِسْتَبَانَ الأَمْرَ ظاهر دید

کاررا ٦ عرفه بیّنًا ٧ پیدا کرد کاررا واستبان الأمرُ بنفسه خود پیدا شد کار ٦ ظهر ٧ لازم شد
استدان وام خواست استعانه یاری خواست ازو واستعان به م استلان الشیءَ نرم دید چیز
را ٥ نرم یافت ٧ نرم شمرد استهان به خوار داشت اورا ٦ استخفّ وبالیاء ، س استتیست
العنزُ کشنی کرد بزماده ٥ بانگ کرد همچو بز ٦ صارت کالتیس فی جرأتها المعتل اللام ،
ت استفتی الفقیهَ فتوی خواست از فقیه ج استنجی استنجا کرد ٦ مسح موضع النجو
او غسله ، واستنجی الشجرَ قطعه من اصوله و استنجی أسرعَ خ استرخی سست
شد ٦ ضعیف شد د استعدی السلطانَ علی فلانٍ یاری دادن خواست از سلطان بر فلان
٦ استعانه علیه ٧ داد خواست از سلطان استهدی هدیه خواست ٦ من الهدایة او الهدیة ٧
راه راست خواست ش استرشی القاضی رشوت خواست قاضی ٥ رشوت ستد استغشی
ثیابَهُ سر در جامهایش کشید ٦ تغطّی بها ص استعصی عاصی شد استقصی الخبرَ بنهایت
رسید خبررا ٧ بر رسید خبررا ٦ استقصی الأمرَ بلغ أقصاه فی البحث عنه ض استرضاءُ
خشنودی خواست ازو ٦ طلب منه الإرضاء او الرضا ط استعطاءُ عطا خواست ازو
ع استدعاءُ بخواند اورا ٦ دعاه الی نفسه استرعاءُ نگاه داشت خواست ازو استسعی
العبدَ کسب خواست از بنده ٦ طلب السعی منه فی الکسب ف استجفاءُ جفا کننده
شمرد اورا استخفی پنهان شد استشفی ٥ به شفا خواست ٥ ازو یا بدو ٦ استصفی
مالَهُ اخذه کلّهُ ق استسقی آب خواست واستسقی بطنُهُ استسقا گرفت شکمش
٥ آب در شکمش افتاد ٧ آماس کرد شکموی استلقی بستان باز افتاد ٧ ستان خواست ٥
استنقی م ل استحلی الشیءُ فی فیه شیرین آمد چیز در دهن او ٥ شیرین شد در
واستحلاهُ شیرین یافت اورا استعلی علیه غالب شد .بروی ٥ بر زبروی شد ٦ غلب
استغلی المتاعَ گران خرید کالارا ٧ گران شمرد کالارا استملی الکتابَ املا کرد خواست
کتاب را ن استثناءُ جدا کرد اورا ٥ گفت إلّا فلان ، منعه ٧ باز گردانید اورا یا
بیرون آوردن خواست اورا یا جدا کرد اورا ٦ استثناه من الجملة أخرجه ، حلف واستثنی
قال إن شاء الله وهی المثنویّةُ جدا کردن ٦ یقال باعَ بیعًا بلا مثنویّة ای بلا استثناء

اِسْتَدْنَاهُ نزدیك كرد اورا بخود ۷ نزدیکی کردن خواست اورا اِسْتَغْنَىٰ عَنْهُ بی نیاز شد ازوی

المعتلّ الفاءِ واللّامِ ؛، ص اِسْتَوْصَىٰ بِهٖ خَيْرًا وصیّت کرد اورا بخیر ف اِسْتَوْفَاهُ

حَقَّهُ تمام بستد ازو حقش را ۶ أَخَذَهُ وَافِيًا ۷ تمام بستانیدش ۶ ك اِسْتَوْكَتِ

النَّاقَةُ امتلأتْ شَحْمًا ل اِسْتَوْلَىٰ عَلَيْهِ دست یافت برو ۷ زبر دست شد بروی

المُعْتَلّ العَيْنِ واللّامِ ؛، ح اِسْتَحْيَاهُ زنده رها کرد اورا ۷ زنده کذاشت اورا

واِسْتَحْيَا منه شرم داشت ازو وبالواو ؛، ع اِسْتَغْوَاهُ بی راه کردش ۶ أَغْوَاهُ ۷

کمراه کردش اِسْتَهْوَاهُ الشَّيْطَانُ دیو اورا ببُرد ۵ اورا بفریفت ۷ از راه بُرد اورا

باب اِفْعَوْعَلَ يَفْعَوْعِلُ اِفْعِيعَالًا ؛، ب

اِحْدَوْدَبَ کوژ پشت شد ۵ کنج شد ۶ دوتا شد ۷ نیك کوژ پشت شد اِعْشَوْشَبَ المَوْضِعُ

بسیار کیاه شد جای ۶ كَثُرَ عُشْبُهُ اِعْصَوْصَبَ القَوْمُ کرد آمدند مردمان ۶ اجتمعوا

واِعْصَوْصَبَ اليَوْمُ دشوار شد روز ۷ سخت شد ويَوْمٌ عَصِيبٌ روز سخت ۵ روز رستخیز

ت اِكْمَوْمَتَ الفَرَسُ كُمَيْتٌ شد اسپ ۷ بیك رنك شد ج اِخْلَوْلَجَ الأَمْرُ بهم اندر

شد کار ۶ اشتبك ۷ درهم آویخته شد ۶ ف اِحْرَوْرَفَ مال الى الحَرْفِ اِحْقَوْقَفَ

الرَّمْلُ اِعْوَجَّ وظَبْيٌ مُحْقَوْقِفٌ وحَاقِفٌ الذي تُثْنَىٰ في نَوْمِهِ ق اِخْلَوْلَقَ الشَّيْءُ

کهنه شد چیز ۶ خَلُقَ ۷ نیك کهنه شد اِغْرَوْرَقَتْ عَيْنُهُ بر اشك شد چشم او ۷ نیك اشك ریزان

شد چشم او ن اِخْشَوْشَنَ الشَّيْءُ سخت درشت شد چیز ۶ اِشْتَدَّتْ خُشُونَتُهُ المُعْتَلّ

اللّامِ ؛، ر اِعْرَوْرَىٰ الفَرَسَ برنشست اسپ را برهنه ۷ بی زین شد بر اسپ ل

اِحْلَوْلَىٰ الشَّيْءُ شیرین آمد چیز ۵ شیرین شد م اِحْمَوْمَىٰ سیاه شد

۶ باب اِفْعَوَّلَ يَفْعَوِّلُ اِفْعِوَّالًا ؛، ذ

اِجْلَوَّذَ البَعِيرُ أَسْرَعَ في السَّيرِ واِجْلَوَّذَ اللَّيلُ طَالَ واِسْتَدَّ ط اِخْرَوَّطَ السَّيْرُ

امتدّ اِعْلَوَّطَ بَعِيرَهُ تعلّق بعنقه وعلاه واِعْلَوَّطَنِي فُلَانٌ

باب فَعْلَلَ يُفَعْلِلُ فَعْلَلَةً وفِعْلَالًا ؛، ب

۶ جَرْدَبَ وَضَعَ شِمَالَهُ على شيءٍ يكون على الخِوَانِ كَيْلَا يتناول له غيره والجَرْدَبَانُ حافظ الرغيف

مُعرّب کرده بان عَقْرَبَ الشیءَ لواه وصُدْغٌ مُعَقْرَبٌ معطوف ومَکانٌ مُعَقْرَبٌ ذُو عَقارِبَ

شَغْزَبَهُ فی الصِراعِ پای در پای پیچید اورا در کشتی وبسرون زد ٥ یا شغیل کرد وبینداخت اورا

٦ پای پس نهاد در کشتی کرفتن وهی الشَغْزَبِیَّةُ پای پس نهادن ٧ بسرون زدن ج حَشْرَجَ

المَرِیضُ جوش در سینهء بیمار افتاد عند الموت ٦ ردّد صوته فی حلقه ٧ با خرام شد سیلهٔ

بیمار دَحْرَجَ الحَجَرَ بغلتانید سنک را ٧ غلطانیدن شَمْرَجَ الثَوْبَ فراخ دوخت جامه را ٧

دور دور بخیه زد جامه را هَمْلَجَ الفَرَسُ رهوار رفت اسب ٧ راهوار رفت وهو هِمْلاجٌ راه وار

٦ د رَجُلٌ مُعَرْبِدٌ یُؤذِی ندیمه فی سُکره ، بِناءٌ مُقَرْمَدٌ مبنی بالقرمید او القَرْمَدِ وهو الحِجارَة

ذ تَلْمَذَ لَهُ شاکردی کرد اورا ٦ طَرْمَذَ قال ما لَمْ یَفْعَلْ فهو مُطَرْمِذٌ له کلامٌ ولیس له فِعْلٌ

ر بَعْثَرَ القُبُورَ زیر وزبر کرد کورها را ٧ بشورانید کورها را ٦ وبَعْثَرَ المَتاعَ وبَحْثَرَهُ فرّقه وقلب

بعضه علی بعض او کشفه واستخرجه جَمْهَرَ الشیءَ کرد کرد چیز را ٦ جمع وهو جُمْهُورُ الشیءِ بیشترین

چیز ٦ جُلُّه ومُعْظَمُه ٧ بسیاری چیز زَأْبَرَ الثَوْبَ جامه را ریشه کرد ٧ پرزه ناک کرد جامه را و

زَأْبَرَ بِنَفْسِهِ خود ریشه کرده شد ٧ خود پرزه ناک شد وهو الزِئْبِرُ ٦ الزِئْبِرُ معا ریشه ٧

پرزه ٦ فی الدیوان زِئْبِرُ الثَوْبِ ما یرتفع من قطنة وزِئْبِرُ القطیفة ما تعلّق منها وفی الاقناع الزئبر

ما یعلو الثوب الجدید من قطنة زَمْجَرَ الأَسَدُ بانک کرد شیر عَنْجَرَ الرَجُلُ مَدَّ شَفَتَیْه وقلبهما

س دَخْمَسَ الشیءَ پوشیده کرد چیز را ٦ اخفاه ٧ پنهان کرد قَرْطَسَ الرامِی تیر بنشانه رسانید تیر

انداز ٦ أَصابَ القِرْطاسَ ٧ بزد برک نشانه تیر انداز بزد هَنْدَسَ کار ساخت ٦ هندسه کرد ٧ مُهَنْدِسی کرد

وهو مُهَنْدِسٌ کار سازنده ٦ هندسه کننده ٧ المُقَدِّرُ ش ٦ بَرْقَشَهُ نقشه بألوانٍ شتّی

تَنَفْشَرَ الشیءَ جمعه جمعًا سریعًا ط قَرْمَطَ المَشْیَ کام خرد نهاد رفتن را ٧ کام تنک زد در

رفتن وخطٌّ مُقَرْمَطٌ خطی تنکا تنک ٥ خط باریک تنک ٦ فرشط ع بَرْقَعَ الدابَّةَ برقع برافکند

اسب را ٧ روش پوش پوشید ستور را فَرْقَعَ أَصابِعَهُ انکشتان شکست تا بانک کند ٧ بآواز آورد انکشتان

را ٦ قَنْزَعَ الدِیکُ رفع قُنْزُعَتَه لِلقتال والقُنْزُعَةُ واحدة القَنازِعِ وهی الشَعْرُ حوالی الرأس ف

زَخْرَفَهُ بیاراست اورا ٦ زیّنه وهو الزُخْرُفُ آرایش والزَخارِفُ ج ٦ خَنْدَفَ تبختر ، سَرْهَفَ

الصَبِیَّ أحسن غِذاءَهُ ق زَأْبَقَ الدَراهِمَ بیندود سیماب درمها را ٦ ك صَعْلَكَه

ذهب بماله اجمع ل بَسْمَلَ بسم الله گفت سَرْبَلَهُ پیراهن پوشانید اورا وهو السِّرْبَالُ پیراهن
والسَّرَابِيلُ ج غَرْبَلَ التُّرَابَ ببیخت خاك را ٦ و٧ غربیل كرد خاك را م ٦ بَرْسَمَ أخذه البرسام ،
بَرْطَمَ قلّب وتعقّب تَرْجَمَ كَلَامَهُ تفسیر كرد سخن وی را ٧ ترجمه كرد وهو التُّرْجُمَانُ ف ٥ تفسیر كننده
ن طَأْمَنَهُ آرامانید اورا ٥ تواضع له ٦ سكّنه المضاعف ، أ طَأْطَأَ رَأْسَهُ فروكرد سرش
را ٧ فرو افكند ب قَبْقَبَ البَطْنُ قرقر كرد شكم ٦ صوّت ٧ آواز كرد ٦ القَبْقَبَةُ صَوْتُ الفرس، الدَّبْدَبَةُ
صَوْت من الصوت، المُزَبْذَبُ المتردّد والمقتحم/ كَبْكَبَهُ عَلَى وَجْهِهِ بروی افكندش ٥ اكبّه على وجهه مرّةً بعد
اخری ث حَثْحَثَ المِيلَ في العَيْنِ بجنبانید میل را در چشم ج عَجْعَجَ بانك كرد لَجْلَجَ المُضْغَةَ
فِي فِيهِ بكردانید خاینده گوشت را در دهانش ٥ بخایید پارهٔ گوشت را مَجْمَجَ الكِتَابَ قلم بخط اندر
كشید نامه را ٦ لم یبیّن الحروف ٧ خط در كشید ح زَحْزَحَهُ دور كرد اورا ٦ باعده طَحْطَحَهُ هلاك
كرد اورا ٦ فرّقه وأهلكه ر ٦ تَرْتَرَهُ وتَلْتَلَهُ حرّكه شديدًا جَرْجَرَ صَوَّتَ وجَرْجَرْتُ الشَّرَابَ جرعته
جُرَعًا مُتَدَارِكًا صَرْصَرَ البَازِي بانك كرد باز غَرْغَرَ المَاءَ في حَلْقِهِ غرغره كرد آب را در گلویش ٦ ردّده
وغَرْغَرَ بالدواء غرغره كرد بدارو قَرْقَرَتِ الحَمَامَةُ بانك كرد كبوتر ٦ الذِّئْبُ يُغَرْفِرُ الشَّاةَ اذا مزّقها ومنه
سُمّي الأَسَدُ فُرَافِرًا والفرس يُغَرْفِرُ اللِّجَامَ ليخلعه عن رأسه وفلان يُغَرْفِرُ فلانًا إذا خرّق عِرْضَهُ
ز ٦ مَزْمَزَهُ وهَزْهَزَهُ حرّكه س عَسْعَسَ اللَّيْلُ سخت تاریك شد شب ٦ أدبر الليل وأقبل فهو من
الأضداد ٧ تاریك شب شد یا باز شد تاریكی ص بَصْبَصَ بِذَنَبِهِ ٧ الكَلْبُ دم را بجنبانید ٧ سك ٦
حرّكه خوفًا حَصْحَصَ الحَقُّ پیدا شد حق ٦ ظهر ٦ المَصْمَصَةُ مثل المَضْمَضَةِ الّا أنّه بطرف اللّسان و
المضمضة بالفم كلّه ض مَضْمَضَ المَاءَ في فِيهِ بجنبانید آب را در دهن او ٧ كردانیدش درو نَضْنَضَتِ
الحَيَّةُ لِسَانَهَا بجنبانید مار زبانش را ع جَعْجَعَتِ الرَّحَى بانك كرد آسیا ٥ وفيه المثل جَعْجَعَةٌ ولا
طحن تحتها ٦ الجَعْجَعَةُ الحبس وجَعْجَعَةُ الرّحى صوتها زَعْزَعَهُ بجنبانید اورا شَعْشَعَ الخَمْرَ بیامیخت خمر را
٧ بآب ٦ مزجها ضَعْضَعَهُمُ الدَّهْرُ پراكنده كرد ایشان را روزكار ٦ فرّقهم تَقَعْقَعَتِ الأَسْلِحَةُ بانك كردند
سلاحها ٦ المَعْمَعَةُ صوت الحريق في القصب ويومٌ مَعْمَعَانٌ شديد الحرّ ف رَفْرَفَ عَلَيْهِ مهربانی كرد
بروی ورَفْرَفَ الدِّيكُ حَوْلَ الدَّجَاجَةِ بكردید خروس كرد ماكیان ٦ رَفْرَفَ الطَّائِرُ حرّك جناحيه حول
الشيء يريد أن يقع عليه سَفْسَفَ العَمَلَ بد كرد كار را ٦ لم يُحْكِمْهُ ٧ ژنده كردش وأمرٌ سَفْسَافٌ كاری بد ٦ أمرٌ

حقيرٌ ٧ كارى نا تدر كَفْكَفَهُ باز داشت اورا ٥ منعه مرةً بعد أُخرى ق بَقْبَقَتِ الحَمامَةُ بانك كرد
كبوتر ٦ قرقرت ٦ دم دارى كرد كبوتر وبَقْبَقَ الكُوزُ فى الماءِ بق بق كرد كوزه در آب در وقت پر كردن ٥
بانك كرد ٦ الدَقْدَقَةُ والطَقْطَقَةُ أَصْواتُ الحَوافِرِ رَقْرَقَ الماءَ روان كرد آب را ٥ رجعت آب را ٦ أَجْراه ،
ورَقْرَقَ الشَرابَ اى مزجه شَقْشَقَ العُصْفُورُ بانك كرد كنجشك نَقْنَقَ الضِفْدَعُ بانك كرد چغز ل ٦
بَلْبَلَ اِضْطَرَبَ ومنه البَلْبالُ الهَمُّ جَلْجَلَ الجُلْجُلُ بانك كرد جرس ٧ آواز كرد سنج دف وجَلْجَلَ الرَعْدُ
آواز كرد تندر حَلْحَلَهُ عن مَكانِهِ بجنبانيد اورا از جايش ٧ دور كرد اورا زُلْزِلَتِ الأَرْضُ بلرزيد زمين
زِلْزالًا سَلْسَلَ الخَطَّ مُسلسل نبشت خطرا ٧ بپيوسته نوشت خطرا ٦ وسَلْسَلَ الماءَ فى حَلْقِهِ صبّه ،
وشىءٌ مُسَلْسَلٌ متّصل بعضه ببعض شَلْشَلَ الماءَ بچكانيد آبرا ٦ شَمْلَلَ أَسْرَعَ ومنه ناقَةٌ شِمْلالٌ
سريعةٌ صَلْصَلَ الحَديدُ آواز كرد آهن ٦ الغَلْغَلَةُ سُرْعَةُ السَيْرِ والمُغَلْغَلَةُ الرِسالَةُ المَحْمُولَةُ من بلدٍ
الى بلدٍ قَلْقَلَهُ بجنبانيد اورا هَلْهَلَ النَسْجَ تنك بافت كرباس را م جَمْجَمَ الكَلامَ سخن نهفته
كفت ٧ نا پيدا كفت سخن را ٦ جَمْجَمَ الرَجُلُ وتَجَمْجَمَ لم يُبَيِّنْ كلامَه وجَمْجَمَ فى صَدْرِهِ شَيْئًا أَخفاه دَمْدَمَ
اللهُ عَلَيْهِمْ هلاك كرد ايشان را خداى ٧ نيك فرو كرفت ايشانرا خداى ودَمْدَمَ الغَضْبانُ خشم كرفت
خشمكين زَمْزَمَ الرَعْدُ آواز كرد تندر طَمْطَمَ الخُطّافُ بانك كرد پرستك ٧ آواز كرد فاشترك نَمْنَمَ الكِتابَ
نيكو نبشت كتاب را ٧ بيارا ست نامه را بنقطه ٦ هَلُمَّ قال له هَلُمَّ ه دَهْدَهَ الحَجَرَ بغلتانيد
سنك را ٥ بكردانيد قَهْقَهَ بآواز خنديد نَهْنَهَهُ عن الشَىءِ باز داشت اورا از چيز ٥ نهى كرد ش دو
بار لا نهاه وكفّه المُعْتَلُّ الفاءِ مِنَ المُضاعَفِ ،، س وَسْوَسَ الرَجُلُ وسوسكى كرد
مرد ٥ ديوانه شد مرد ٦ تكلّم كلامًا خفيًّا ووَسْوَسَ الشَيْطانُ فى صَدْرِهِ وسوسه انداخت ديو
در دلش وهو الوَسْواسُ ابليس ووَسْوَسَ الحُلِىُّ بانك كرد پيرايه ٧ آواز كرد ع وَعْوَعَ الذِئْبُ
بانك كرد كرك ٦ ق وَقْوَقَ الكَلْبُ نَبَحَ ل وَلْوَلَتْ زن واويلاه كفت ٧ بآواز بكريست
المُعْتَلُّ اللامِ الثانِيَةِ مِنْهُ ،، دَهْدَى الحَجَرَ بكردانيد سنكرا ٥ بجنبانيد ٦ دَهْدَهَهُ
المعتلّ العَيْنِ واللامِ الثانِيَةِ مِنْهُ ،، د دَوْدَى الصِبْيانُ جنبلوله كردند
كودكان ٥ لعبوا بالحبل الممدود من الشجر الى الشجر وهى الدَوْداةُ ٦ لعبوا بالدَوْداة وهى الأُرْجوحَةُ
وهى الدَوْداةُ جنبلوله ض ضَوْضَى القَوْمُ مشغله كردند مردمان ٦ صاحوا وهى الضَوْضاءُ مشغله و

المُعتلّ العين بالواو ،، ا قَوْقَأَتْ ماكيان بانك كرد الدجاجةُ ق قَوْقَتِ الدجاجةُ بانك كرد ماكيان ۷ يا آواز بانك

عِنْدَ البَيْضِ بانك كرد ماكيان بيش خايه كردن ب جَوْرَبَهُ جورب در پاى او كرد ۷ جورب پوشانيد

اورا ر سَوْجَرَ الكلبَ كردن بند نهاد بر كردن سك وهو السّاجُورُ كردن بند سك س

قَوْنَسَ الدّابّةَ در ميان دو كوش زد ستوررا ۵ بر پيشانى زد اسب را ع قَوْزَعَ الدِّيكُ بكريخت

خروس از جنك ٦ قزع الظبىُ وغيره يقزع قُزُوعًا أسرع وخفّ ومنه قَوْزَعَ الدِّيكُ غُلِبَ فهرب

ق حَوْلَقَ لا حَوْلَ ولا قُوَّةَ الّا بالله كفت ل تَوْبَلَ القِدْرَ ابزار در ديك كرد ٦ ألقى فيها التوابل

۷ بوى افزار كرد حَوْصَلَ الطّائرُ پر كرد مرغ چينه دان را ٦ ملأ حوصلته حَوْقَلَ الرَّجُلُ سخت پير شد

مرد ٦ ضعيف شد ، كبر وفتر عن الجماع وبالياء ،، ر بَيْطَرَ البَيْطارُ ستوررا علاج كرد بيطار

۷ بجشاكى كرد ستوررا بيطار سَيْطَرَ الرَّجُلُ على القَوْمِ كماشته شد مرد بر قوم ۵ غالب شد ٦ تسلّط

س طَيْلَسَهُ ردا پوشيد برو ۷ طيلسان پوشانيد بدو ع أَيْدَعَ الثَّوْبَ بزعفران رنك كرد

جامه را وهو الأَيْدَعُ زعفران ل حَيْعَلَ حىّ على الصلاة كفت ٦ حىّ على الفلاح كفت ٦ م

هَيْنَمَ أخفى الكلامَ ن فَيْجَنَ القِدْرَ سداب كرد در ديك هَيْمَنَ عَلَيْهِ نكاه بان شد بروى

٦ كان رَقيبًا عليه حافظًا ۷ نكاه كرد بروى وهو المُهَيْمِنُ نكاه بان المعتلّ اللّام الأولى

بالواو ،، ج لَهْوَجَ الشِّواءَ نيم پخته كرد بريان را ذ شَعْوَذَ الرَّجُلُ شعوذه بازى كرد مرد

۵ بلعجبى كرد وهو الشَّعْوَذِيُّ شعوذه باز ۵ بلعجبى كننده ٦ بلعجب ر جَهْوَرَ الكلامَ بآواز

كفت سخن را ۷ بلند كفت سخن را دَهْوَرَ اللُّقْمَةَ بزرك كرد لقمه را نَشْوَرَتِ الدّابّةُ نشخوار كرد

اسب ل سَرْوَلَهُ شلوار پوشانيد اورا هَرْوَلَ بشتافت ۷ شتافت در رفتن از شادى

ن عَنْوَنَ الكِتابَ عنوان نوشت نامه را وعَلْوَنَهُ م وبالياء ،، ط عَذْيَطَ الرَّجُلُ كميز كرد

مرد در جماع وهو العِذْيَوْطُ آنك در جماع كميز كند شَرْيَفَ الزَّرْعَ شاخ برآورد كشت ۵

شاخها كرد در حلواء او ٦ شَرْيَفَ الزَّرْعَ قطع شِرْيانَهُ وشَرْيَفَ الزَّرْعُ خرج شريانه و

هو ورقه المُعتلّ اللّام الثّانية ،، س قَلْساهُ كلاه برو پوشيد ٦ ألبسه القلنسوة

ق سَلْقاهُ بستان باز افكند اورا ٦ ألقاه على قفاه ۷ ستانا افكندش

باب ـــــــــــ تَفَعْلَلَ يَتَفَعْلَلُ تَفَعْلُلاً ،، ب

تَجَلْبَبَ جامه پوشید ۷ چادر پوشید وهو الجِلْبَاب جامه ۶ ردا ۷ چادر والجَلَابِيب ج ۶
فى الاقناع الجِلْبَابُ ثوبٌ أوسع من الخمار دون الرداء تغطى به المرأة رأسها وصدرها وفى
الديوان الجلباب الرداء تَذَعْلَبَ نهانى برفت ۲ انطلق مستخفيًا ۶ الذِعْلِبَةُ الناقة الشريفة
والذَعَالِيبُ قِطَعُ الخِرَق وقيل أطراف الثياب ج تَدَحْرَجَ فروغلتيد ۷ غلطيد ر
تَبَخْتَرَ خراميد ۵ تكبّر ع تَبَرْقَعَ برقع فروهشت ۵ روى بند فروهشت ۷ تَفَرْقَعَتْ أصابعه
بانگ كردند انگشتان او ۶ ف تَغَطْرَفَ تكبّر من الغِطْرِيف وهو السيّد ق تَحَذْلَقَ
لاف زد تَزَنْدَقَ زنديق شد وهو الزنديق ف ۵ بى دين تَقَرْطَقَ كُرته پوشيد ك تَصَعْلَكَ
الرجلُ درويش شد مرد وهو الصُعْلُوكُ درويش ل تَسَرْبَلَ پيراهن پوشيد م
تَلَعْثَمَ درسخن فروماند ۷ توقّف كرد ن تَطَامَنَ ساكن شد ، آراميد المضاعف
ا تَطَأْطَأَ سر فروداشت ۷ سر فروافكند تَلَأْلَأَ البَرْقُ بدرخشيد برق ب تَذَبْذَبَ
بَيْنَ الأَمْرَيْنِ متردّد شد ميان دو كار ۵ تردّد بين الامرين ج تَرَجْرَجَ الرِدْفُ بلرزيد
سرون ۷ سخت جنبيد سرين ح تَنَحْنَحَ نحنحه كرد ۷ اخون اخون كرد ر تَغَرْغَرَ
غرغره كرد ع تَتَعْتَعَ فى الكلام درماند درسخن ۶ عىّ تَرَعْرَعَ الصبىّ ببالید كودك
۶ تحرّك ونشأ تَضَعْضَعَ الرجلُ خوار شد مرد ۵ متواضع شد ۶ خضع وذلّ ۷
پريشان شد ۶ تَقَعْقَعَ تحرّك ق تَرَقْرَقَ الماءُ على الأرض ريخته شد آب زبر
زمين ل تَخَلْخَلَ بجنبيد ۶ تحرّك او ذهب ۷ فرورفت تَخَلْخَلَتْ پاى ابرنجن
برپاى كرد زن ۷ خلخال برپاى نهاد ۶ تَدَلْدَلَ الشىء تحرّك متدلّيًا تَزَلْزَلَ
سخت بلرزيد تَغَلْغَلَ فى الأمر دراندرون كار شد ۷ مَغ دركار درشد تَقَلْقَلَ بى
آرام شد ۵ بجنبيد تَمَلْمَلَ على فراشه از پهلو بگرديد بر بسترش ۶ تقلّب من الوجع
۷ بى آرام شد بر بسترش ۶ ه تَدَهْدَهَ الحَجَرُ تَدَهْدَى ، تَنَهْنَهَ كفّ المُعتلّ
اللام الأولى ، ج تَلَهْوَجَ اللحمُ نيم پخته كرد گوشت را ۶ لَهْوَجَ اللحمَ وتَلَهْوَجَهُ
لم يُنعم طبخه وشيّه ۵ تَلَهْوَجَ اللحمُ ناپخته بماند گوشت ل تَسَرْوَلَ شلوار
پوشيد المعتلّ اللام الثانية ، س تَقَلْسَى كلاه برسر نهاد ۷ كلاه

بوشید ق تَسَلْقَی بستان باز خفت ٧ ستانا افتاد

باب تَمَفْعَلَ ،، ن تَمَسْکَنَ مسکین شد وهو المَسْکِینُ ف

باب اِفْعَنْلَلَ یَفْعَنْلِلُ اِفْعِنْلالًا ،، ا

اِحْبَنْطَأَ بزرگ شکم شد یا بستان خفت یا پُر خشم شد یا برآماسید ل اِثْعَنْجَرَ

الماءُ ریخته شد آب ٦ اِنْصَبَّ اِسْحَنْفَرَ فی کَلامِهِ تیزی کرد در سخنش ٦ مَضَی او اَکْثَرَ

٧ روان شد در سخن ز اِجْرَنْمَزَ باهم آمد ٧ فراهم آمد ش اِجْرَنْفَشَ الدِیکُ

موی کردن بر پای کرد خروس وبیستاد جنگ را ٧ پرها دَرْوا کرد خروس برای جنگ ق

ابرنشق شادان شد ٦ فرح ٧ سخت شاد شد وممّا العِلّةُ منهُ فی مَوْضِعِ النُونِ

،، ل اِسْمَوْأَلَ الظِلُّ کوتاه شد سایه ٦ قَلَصَ ٧ باز گشت یا کوتاه شد سایه

باب اِفْعَلَلَّ یَفْعَلِلُّ اِفْعِلالًا ،، ب

اِتْلأَبَّ الأَمْرُ راست بیستاد کار ٦ استقام اِشْرَأَبَّ سر برداشت ٥ رفع رأسه ٧

دروا شد سر ل اِبْذَعَرُّوا پراکنده شدند ٦ تفرّقوا اِزْبَأَرَّ موی بر پا خاست ٦

٦ تنفّش ، فی التهذیب هو زِئْبِرُ الثَوْبِ وقد قیل زِئْبُر بضمّ الباء ولا یقال زِئْبَر

وقال اللّیث الزِئْبُر بضمّ الباء زئبُر الخزّ والقطیفة والثوب ونحوه ومنه اشتُقَّ

اِزْئِبْرارُ الهِرّ إذا وفی شِعْرِه قال المرّار فهو وَرْدُ اللَوْنِ فی اِزْئِبْرارِهِ وکُمَیْتُ اللَوْنِ

ما لم یزئبرّ اِزْمَهَرَّ البَرْدُ سخت شد سرما ٦ اشْتَدَّ وهو الزَمْهَرِیرُ سرمای سخت اِسْبَطَرَّ

بیازید ٧ یازنده شد ٦ قالَ اللیث اِسْبَطَرَّتِ النَاقَةُ فی سَیْرِها أَسْرَعَتْ وامتدّت ، وحاکمت امرأةٌ

صاحبتها الی شُرَیْح رحمهُ اللّٰهُ فی هِرَّةٍ فقال أَدْنُوها مِنْ هٰذه فإن هی قرّت واسبطرّت فهی

لها وإن هی فَرَّتْ واِزْبَأَرَّتْ فلیست لها ، معنی اسبطرّت امتدّت ، واسبطرّت الذبیحةُ إذا

تمدّدت للموت بعد الذبح ، اِسْبَکَرَّتِ الجاریةُ اعتدلت واِسْبَکَرَّ الرَجُلُ اِضْطَجَعَ وامتدّ اِسْمَدَرَّ

البَصَرُ خیره شد بینائی وهو السَمادِیرُ خیره گی چشم ٥ خیرگیهاء چشم ٦ السَمادِیرُ ضَعْفُ البصر

ویقال هو الشیءُ الذی یَتَراءَی للانسان من ضَعف بَصَره عند السُکر من الشراب وغیره

اِسْمَهَرَّ راست شد ٦ اعتدل واشتدّ وصَلُبَ ٧ راست بالا شد اِشْفَتَرَّ پراکنده شد

٦ تفرّق اِشْمَعَرَّ بلند شد اِقْشَعَرَّ الجِلْدُ فراهم شد ٦ تقبّض ٧ فراهم آمد و در کشید پوست
اِقْمَطَرَّ الیَوْمُ روز سخت شد ٦ اشتدّ وهی قَمْطَرِیرٌ روز سخت اِکْفَهَرَّ وَجْهُهُ ترش شد روش
٦ کلح ز اِشْمَأَزَّ عَنِ الأَمْرِ رمیده شد از کار ٧ ناخوش دل شد از کار یا در فراهم
آمد ل اِسْمَأَلَّ الظِلُّ کوتاه شد سایه ٦ قلص اِشْمَعَلَّ بشتافت ٥ بشتاب رفت
٦ اسرع ٥ ومنه المُشْمَعِلُّ النَاقَةُ السَرِیعَةُ اِضْمَحَلَّ الشَیْءُ ناپدید شد چیز ٦ ذهب ٧ نیست
شد ٦ م اِدْلَهَمَّ اللَیْلُ اشتدّ سواده ن اِرْجَحَنَّ جربید ٥ گران شد ٦ مال
اِطْمَأَنَّ آرام گرفت ٦ سکن ٧ آرامید وهی الطُمَأْنِینَةُ آرامیدگی ٦ السُکُون ٧ آرامیدن
اِقْسَأَنَّ الشَیْخُ سخت پیر شد ٥ وخشک شد ٦ کبر وعتا ٧ نیک پیر شد یعنی دوتا

باب الأَفْعَالِ غَیْرِ المُتَصَرِّفَةِ

نِعْمَ الرَجُلُ زَیْدٌ نیک مردست زید ٧ چه نیک مردست زید نِعْمَ رَجُلًا زَیْدٌ م
بِئْسَ الرَجُلُ زَیْدٌ بد مردست زید ٧ چه بد مردست زید بِئْسَ رَجُلًا زَیْدٌ م
عَسَى زَیْدٌ أَنْ یَقُومَ باشد که زید برخیزد ٧ بود که برخیزد عَسَى أَنْ یَقُومَ زَیْدٌ م
تَعَالَ هَبْنِی فَعَلْتُ کَذَا بیا انکار مرا که بکردم فلان کار یَنْبَغِی لَکَ أَنْ تَفْعَلَ کَذَا می باید
ترا که کنی فلان کار کَادَ زَیْدٌ یَضْرِبُ خواست زید که بزند ٦ نزدیک شد که زید بزند
وَیَکَادُ مَکَادَةً ومَکَادًا وکَوْدًا کَرَبَ زَیْدٌ یَفْعَلُ نزدیک شد زید که بکند أَوْشَکَ زَیْدٌ
یَفْعَلُ م ٥ ای قَرُبَ مَا زَالَ زَیْدٌ قَائِمًا همیشه زید بر پایست ٧ همیشه زید برخاست
وَمَا یَزَالُ م مَا فَتِئَ عَمْرٌو قَاعِدًا همیشه عمرو نشسته است وَمَا فَتَأَ م وَمَا
یَفْتَأُ م مَا انْفَکَّ بَکْرٌ خَارِجًا همیشه بکر بیرون است وما یَنْفَکُّ م مَا بَرِحَ
زَیْدٌ قَائِمًا همیشه زید بر پایست طَفِقَ یَفْعَلُ کَذَا آغاز کرد که بکند فلان کار یَطْفِقُ و
یَطْفَقُ طَفْقًا عَلِقَ یَفْعَلُ کَذَا م لَیْسَ زَیْدٌ ذَاهِبًا نیست زید رونده هَاتِ
کَذَا ده مرا فلان چیز

قد تمّ القسم الثانی من هذا الکتاب
وهو قسم الأفعال

القسم الثالث وهو قسم الحروف

فصل في الحروف التي تجر الأسماء وهي سبعة عشر

مررت بزيد بالله لأفعلن والله لأضربن تالله لأكيدن خرجت من البصرة سرت إلى الكوفة زيد في الدار والمال في الكيس المال لزيد والجل للفرس وهو ابن له وأخ له ربّ رجل لقيته وربَ رجل وربّتَ رجل وربتَ رجل وتقول ربّما خرجت زيد على السطح والمال على زيد تحجّر في الأدب على صغر سنه رميت عن القوس وسمعت عن الغائب كذا وأخذت عنه المال زيد كعمرو ما رأيته مذ يوم الجمعة ومنذ يوم الجمعة وتقول ما رأيته مذ ثلاثة أيام ومنذ ثلاثة أيام سهرت حتى الصباح أساء القوم حاشا زيد جاؤا خلا زيد وعدا زيد وتقول خلا زيدا وعدا زيدا وما خلا زيدا وما عدا زيدا

فصل في الحروف التي تنصب الاسم وهي سبعة

جاء القوم إلا زيدا وتقول ما جاء أحد إلا زيدٌ وإلا زيدا وما رأيت أحدا إلا زيدا وما مررت بأحد إلا زيدٍ وإلا زيدا وما جاءني إلا زيدٌ وما رأيت إلا زيدا وما مررت إلا بزيد يا عبد الله يا رجلا خذ بيدي يا خيرا من زيد وأيا وهيا وأي والهمزة بمعنى يا وتقول يا زيدُ ويا رجلُ استوى الماء والخشبةَ وجاء البرد والطيالسةَ

فصل في الحروف التي تنصب الاسم وترفع الخبر وهي ستة

إنّ زيدا منطلق بلغني أنّ زيدا ذاهب كأنّ زيدا الأسد ما جاءني زيد لكنّ عمروا حاضر ليت زيدا خارج لعلّ عمروا حاضر فإذا اتصل بها ما ارتفع الاسمان كقولك إنما الله إله واحد وكذا الباقي وتقول إني وإنّني وإنّا وإنّنا وكأنّي وكأنّني وكأنّا وكأنّنا ولكنّي ولكنّني ولكنّا ولكنّنا ليتني ولبتنا لعلّي ولعلّني ولعلّنا

فصل حرفان ترفعان الاسم وتنصبان الخبر

ما زيد خارجا وما

رَجُلٌ ذَاهِبًا لا رَجُلٌ أَفْضَلُ مِنكَ وَاعْلَمْ أَنَّ مَا بِمَعْنَى لَيْسَ يَدْخُلُ عَلَى الْمَعْرِفَةِ وَالنَّكِرَةِ وَلا بِمَعْنَى لَيْسَ لا يَدْخُلُ إِلَّا عَلَى النَّكِرَةِ وَتَقُولُ فِي نَفْيِ الْجِنْسِ لا رَجُلَ أَفْضَلُ مِنكَ

فصل في الحروف التي تنصب المضارع وهي أربعة ، أُحِبُّ أَنْ تَقُومَ وَتُطْعِمُ أَنْ بَعْدَ حُرُوفٍ خَمْسَةٍ سِرْتُ حَتَّى أَدْخُلَهَا لا تَأْكُلِ السَّمَكَ وَتَشْرَبَ اللَّبَنَ لَأَلْزَمَنَّكَ أَوْ تُعْطِيَنِي حَقِّي جِئْتُكَ لِتُكْرِمَنِي زُرْنِي فَأُكْرِمَكَ لا تَشْتِمْنِي فَأَشْتِمَكَ أَيْنَ بَيْتُكَ فَأَزُورَكَ مَا تَأْتِينَا فَتُحَدِّثَنَا لَيْتَ لِي مَالًا فَأُنْفِقَ أَلَا تَنْزِلُ فَتُصِيبَ خَيْرًا لَنْ يَقُومَ زَيْدٌ جِئْتُ كَيْ تُعْطِيَنِي وَكَيْمَا تُكْرِمَنِي إِذَنْ أُكْرِمَكَ

فصل في الحروف التي تجزم الفعل المضارع وهي خمسة ، لَمْ يَضْرِبْ زَيْدٌ لَمَّا يَقُمْ عَمْرٌو لَمَّا يَحْضُرْ زَيْدٌ لِيَضْرِبْ زَيْدٌ إِنْ يَخْرُجْ أَخْرُجْ لا تَخْرُجْ

فصل في حروف العطف وهي تسعة ، ضَرَبَ زَيْدٌ وَعَمْرٌو ضَرَبْتُ زَيْدًا فَعَمْرًا جَاءَنِي زَيْدٌ أَوْ عَمْرٌو أَزَيْدٌ عِنْدَكَ أَوْ عَمْرٌو أَزَيْدٌ عِنْدَكَ أَمْ عَمْرٌو جَاءَنِي زَيْدٌ ثُمَّ عَمْرٌو وَثُمَّتَ عَمْرٌو وَجَاءَنِي زَيْدٌ لا عَمْرٌو مَا رَأَيْتُ بَكْرًا بَلْ خَالِدًا ضَرَبْتُ الْقَوْمَ حَتَّى زَيْدًا مَا جَاءَنِي زَيْدٌ لَكِنْ عَمْرٌو

فصل في الحروف غير عاملة ، لَوْ أَكْرَمْتَنِي لَأَكْرَمْتُكَ لَوْلَا زَيْدٌ لَأَكْرَمْتُكَ قَدْ رَكِبَ الْأَمِيرُ إِنَّ الْكَذُوبَ قَدْ يَصْدُقُ سَيَكْتُبُ وَسَوْفَ يَكْتُبُ كَلَّا هَلْ حَضَرَ أَزَيْدٌ عِنْدَكَ أَمْ عَمْرٌو هَلَّا ضَرَبْتَ أَلَا ضَرَبْتَ يُقَالُ أَقَامَ زَيْدٌ فَتَقُولُ نَعَمْ وَأَجَلْ وَإِذَا قِيلَ أَلَمْ يَقُمْ زَيْدٌ قُلْتَ بَلَى وَإِذَا قِيلَ لَكَ هَلْ تَعْرِفُ كَذَا قُلْتَ إِي وَاللهِ إِنْ عَرَفْتَهُ وَإِنْ لَمْ تَعْرِفْهُ قُلْتَ لا وَاللهِ جَاءَنِي أَخُوكَ أَيْ زَيْدٌ وَرَأَيْتُ أَخَاكَ أَيْ زَيْدًا اِضْرِبْ إِمَّا زَيْدًا وَإِمَّا عَمْرًا خُذْ إِمَّا ذَاكَ وَإِمَّا هَذَا أَمَّا عَمْرٌو فَقَاعِدٌ وَأَمَّا زَيْدٌ فَقَائِمٌ أَلَا إِنَّ زَيْدًا أَفْضَلُ أَلَا إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ أَمَا إِنَّ الْحَقَّ عِنْدَهُ أَمَا إِنَّهُ لَكَرِيمٌ اِفْعَلْ هَذَا إِمَّا لا مَا ضَرَبَ

تم القسم الثالث من كتاب مقدمة الأدب

وهي الحروف

زيادات لهذا الكتاب وتصحيحات له
وهي خصوصًا من النسخة البرلينية

٣، ١٥ خلق سى سال زد ٦ يا اهل يك زمانه — ٣، ٢٠ خلق آخر ماه زد ٦ سه شب
از آخر ماه — ٣، ٢٢ خلق الأخرى زد ٦ جُمادى الآخِرة — ٤، ١ أمحو تاريكى —
٤، ٩ خلق دى زد ٦ ديك — ٤، ١٢ السرجان أكتب السِرجان — ٤، ١٣ مكان غدوة
اكتب غُدْوة — ٤، ١٨ قدام صَباح صَباح زد صَباح بامدادان — ٤، ١٩ قدام مَساء
مَساء زد مَساء شبانگاهان — ٤، ٢٣ خلق العاشوراء زد ويَوْم عاشوراء — ٥، ١
مِهرجان اكتب مِهرجان — ٥، ٣ قربان زد ٦ عيد كوچك — ٥، ٨ أبدا الدهر اكتب
أبدَ الدهر — ٥، ١٦ الصاخة اكتب الصاخّة — ٥، ٢٠ جَرْباء م زد ٦ جَرْباوات ح — ٥، ٢٢
أمحو م ٤ رود آسمان — ٦، ٢ قزح اكتب قُزَح معا — ٦، ١٥ تيره اكتب تير — ٦، ١٧ امحو
روزگار — ٦، ١٩ امحو روشنائى اول شب — ٦، ٢٣ قدام غَلَس زد ٦ حَنادِس ح — ٧، ٥ قدام
غَمائم زد غَرام ح — ٧، ٦ خزه زد ٦ ميغ ، بزم — ٧، ٩ رهمه اكتب رِهَمة — ٧، ١٠ قدام
جَوْد زد وَبْل م — ٧، ١٥ برد اكتب بَرَد — ٧، ١٩ قاصف اكتب قاصِف — عقام اكتب عُقام
معا — ٨، ٨ روى زمين زد ٥ خاك — ٨، ١٢ حُزونة ح زد ٦ وَعْر م أوْعار ح — ٨، ١٤ قيعة
م زد ٦ م ياح — ٨، ٢٢ حذور م زد هُوّة م مَهْواة م غائط وهدة فراخ — ٩، ٧ وادى
اكتب وادٍ — ٩، ١٣ نرم زد ٦ صَفا م — ٩، ٢٠ امحو ٤ غوله — ٩، ٢٢ عَلاب اكتب عُلاب
— ١٠، ٤ آژه زد صاروج م خيّاء م — كرج زد شيد م — ١٠، ٥ زاووق زد وزاوُق — ١٠، ٦
قِطْران معا زد وقَطِران — ١٠، ٨ حلى زد معا — ١٠، ١١ بلور ف اكتب بِلَّور ف — ١١، ١ بدخشانى
اكتب بذخشانى معا — ١٠، ١٨ تقاصير ح زد ٦ تِقْصارة م — ١١، ٣ وركوش جنك هلال اكتب
وركوش جنك ، جلاب — ١١، ٥ صَوائغ اكتب صَوائِغ — ١١، ٩ مِنهج اكتب مَنهج — ١١، ١٣
نگهبان اكتب نگاهبان — ١١، ١٦ استاد اكتب استاذ — ١٢، ٢ سودمند اكتب بسيار — ١٢، ٣ خلق
نُقاخة زد ونُفاخة — ١٢، ٧ ب رآوان اكتب آب روان — ١٢، ١٤ قدام دُرْدور زد ٥ تيّارات ح

ـ ١٠،١٣ امحو سزندی ٤ سزاب ـ ٥،١٤ جرفة اكتب جرفة ـ ١٠،١٤ قصبة وقصبات ح
اكتب قصبة وقصرات ح ـ ١٥،١٤ نسك زد بلس م ـ ١٦،١٤ امحو بلس م ـ كندم اكتب غندم
ـ ١٨،١٤ كتب دان اكتب كشنيز ـ ١٩،١٤ كاكنج اكتب كاكنج ـ كتان اكتب كتان ـ ٢١،١٤ كفه زد ٦
سپوس ـ ١،١٥ امحو جادوب خرمن ـ ٣،١٥ امحو ٤ قداعة ـ ٧،١٥ بادرنك زد ٦ بادرنك
شينخيار ـ بادنجانة وبادنجانة اكتب بادنجانة معا ـ ٢،١٥ حريق اكتب حريق ـ ٥،١٥
عنيون اكتب عنيون ـ كزر زد ٦ حزر م حنزاب كزر دشتي ـ ١٥، ١١ كرنب م زد ٦ الحنز،
كلمة ـ ١٢،١٥ امحو ٦ پنبه زار ـ ١٥، ١٤ عفارة زد وعفارة ـ ١٥، ١٦ حوزقة اكتب جوزقة ـ
١٥، ٢١، بانونج اكتب بابونج ـ گل بانونه اكتب گل بابونه ـ ٢،١٦ كاكنج ف اكتب كاكنج عروسه
ـ ٣،١٦ يكبزتره اكتب يكبزتره ٦ يكبنذ تره ـ ٥،١٦ بيوز اكتب بياز يبان ـ ٦،١٦ امحو
كردمه ـ ٧،١٦ امحو مارول ، كولد مارول ـ ٩،١٦ تره كشنيز اكتب داه خشك كشنيز ـ ١١،١٦
هندب م زد ٦ هلدبى معا م ـ ١٣،١٦ اخيارك زد ٢ دينار برك ، سه برك ٥ رافه ـ غذام
اكتب غذام ـ عنظوانة وعنظوان اكتب عنظوانة وعنظوان ـ ١٥،١٦ سفنر تيز اكتب
سفندان تيز ـ ٢٢،١٦ قدام حنظل ح زد ميوه درخت علقم ، خربزه طلخك ـ ٢،١٧
امحو بوبان ٦ ـ ٩،١٧ مرغ زاری زد صنوبر چنار ـ ١٢،١٧ دلب زد دلب ح ـ چنارستان
زد منابت ح ـ ١٤،١٧ مكان كز ٧ كزم اكتب كز ـ ١٦،١٧ پست اكتب پشت ـ ١٧،١٧ ٢ زمين
خشك اكتب زمين كشت ـ ٢٠،١٧ برزكو زد ٦ كشاورز ـ ٢٢،١٧ كزى بر دونده ٧ دنه اكتب كرى ، شكرد
يك جفت كاو ـ ٢٣،١٧ هادى اكتب هاد ـ ١،١٨ امحو ٢ مكوف ـ خلق اماج زد جفت وخيش
ـ ٢،١٨ ايمر زد ٥ آهن اماج ٦ آهن خيش ـ سنن ح زد ٦ سكة م ـ امحو ٤ مجلسة
ـ ٣،١٨ مالق م زد ٦ مسلفة م ـ مجرة زد ومجر ـ ٦،١٨ مكو اكتب سكو ـ ٨،١٨ داسكاله اكتب
داسه كاله ـ ٩،١٨ قدام عجالات زد ٦ عرابه ـ ١٢،١٨ مكان ٣ مشمل دو تاوی كردون اكتب مشمكان
دو بازوی كردون ٦ آرش ـ ١٨، ١٨ عروق م زد ٦ جعش اصل درخت جذل م ـ ٣،١٩ نروان ٦ ناروان
اكتب ناروان ٦ ناروان ـ ٥،١٩ اثل اكتب اثل ـ ٧،١٩ ميس اكتب ميس ـ ٨،١٩ كنند زد زعرور آزدف
٥ آلج ٦ درخت آلوچه ـ ١١،١٩ اجود اكتب اجرد ـ ١٢،١٩ اترنج زد م ـ ٦ نارنج ، نارنك اكتب نارنج

نارنك حَبُّ الملوك كيلاس – ١٤،١٩ عِذقٌ م زد ٦ عُذُوقٌ ج – ١٨،١٩ اُمحو ٤ جِلَوْزٌ – ١٩،١٩ قدّام
مُجازَةٌ زد لُبٌّ مغز كوز أَلْبابٌ ج – ٢٠،١٩ كُمَّثرى زد وكُمَّثرى – ٢١،١٩ خشك زد ٦ امرودِ قاق –
١،٢٠ اميوهٔ نو زد ٤ ثروندهٔ ٦ ثروانْه – عَنَاقِيدُ ج زد ٦ العُمشوشُ والعُمشوقُ العُنقودُ الذي
أُكِلَ ما عليه – قِطْعٌ الكتب قِطْفٌ – ٧،٢٠ بردهٔ الكتب بردهٔ – ١٢،٢٠ وايج زد ٦ وَارَجٌ، وايج – ١٣،٢٠
سايه بان زد ٦ ظُلَّةٌ م – ١٤،٢٠ بقعٌ الكتب بِقَعٌ معا – قُدّام بَكَّةٌ زد أُمُّ رُحْمٍ م – ١٧،٢٠
صَفا ومَرْوَةٌ الكتب الصَفَا والمَرْوَةُ – المَشْعَرُ الحَرامُ م الكتب المَشْعَرُ الحَرامُ مُزْدَلِفَه – ٢٢،٢٠ سَرِحَد
الكتب سَرْحَد – ٢٣،٢٠ وِجْهَةٌ الكتب وُجْهَةٌ معا – ٤،٢١ قُدّام بُرْجٌ زد ٦ فَصِيلٌ حائطٌ قَصيرٌ
دُونَ سُورِ المدينة والحِصْنِ – ٧،٢١ سوقٌ كاسدة وغائرة الكتب سُوقٌ كاسِدَةٌ بازار كاسد سُوقٌ
غائرةٌ م سُوقٌ نائِمَةٌ م – ٩،٢١ قدّام آتُونٌ زد ٦ آرِيٌّ حوض آب در گرمابه أَوَارِيُّ ج حياض
الماءِ في الحمّام صِهْرِيجٌ حوض – خربات الكتب خَرابات – ١٢،٢١ اُمحو ٤ دوكان خرابات – ١٣،٢١
بغداديه زد مَصَاطِبُ ج – مُصَلّى الكتب مُصَلّى – ١٥،٢١ آزينه زد جَوامِعُ ج – اُمحو مَحارِبُ
ج – ١٨،٢١ زاهد الكتب زاهدان – ١٩،٢١ مآذن الكتب مَآذِنُ – ٢٢،٢١ صُومٌ الكتب صَوْمٌ – ٢٢،
٤ سوك زد مآتِمُ ج – ١٠،٢٢ پردهٔ پاردو – ١٥،٢٢ حُجرَةٌ وحُجَرٌ الكتب حُجَرٌ وحِجَرَةٌ ج
– ١٩،٢٢ كفتر م خانهٔ كفتر الكتب كفتار ٤ خانهٔ كفتار – ١٠،٢٣ اُمحو ٧ غائِدٌ – سركين زار الكتب
سركين سار – ٥،٢٣ خاشاك زد كوه دان – ٦،٢٣ آلكنند زد ٦ جاي خُردهٔ مُرده – ١٣،٢٣ اُمحو
٤ بنيادِ ديوار – اُمحو ٤ بنورهٔ ديوار – ١٤،٢٣ إِساسٌ ج زد أُسّسٌ م – ٢٢،٢٣ دكانچه سكو
الكتب دكانچه ٤ دُوكان – ٦،٢٤ مَكانٌ ٥ طارِمٌ م الكتب ٥ طارم – ٩،٢٤ حُرَّى معا الكتب حُرّى –
١١،٢٤ مقدم البيت الكتب مُقَدَّمُ البَيْتِ – ١٧،٢٤ منجير زد ٥ دارافزين ٦ دار آفرين – إِفْرِيزٌ الكتب
إِفْرِيزٌ – ٢٠،٢٤ رُفُوفٌ ج زد طاق ف – ٢٣،٢٤ سترخانه الكتب شترخانه – ٢،٢٥ مُبْهَرٌ الكتب مُبَرَّزٌ –
مَكانٌ ٢ بر بام الكتب بر بام – بالان الكتب پالان – سُطُوحٌ ج زد سُتْرَةٌ ديوار او ٦ سَطْحٌ مَحُوطٌ
– ٨،٢٥ درواره الكتب وَرْوارَه – ٩،٢٥ كُوّةٌ الكتب كُوگ – ١٢،٢٥ ميزابٌ زد ومِثْعَابٌ – ١٣،٢٥ طبقه
زد ٦ نيمهٔ دز – ١٤،٢٥ أُسْكُفَّةٌ آستانهٔ زبرين الكتب أُسْكُفَّةٌ آستانهٔ زيرين – ١٥،٢٥ عتبة
آستانهٔ زيرين الكتب عَتَبَةٌ آستانهٔ زبرين – جارُورةٌ زد وجابُورٌ – ١٧،٢٥ ترس الكتب مِتْرَس

ـ ضَبّات ح زد ۶ زرفین م ـ ۲۵، ۱۸ اُمحو ۶ سُرمه کلید ـ ۲۵، ۱۹ مکان مِغلَق کلید ۶ مِزلاج کلید
اکتب مِغلاق کلیددان مِزلاج م ـ ۲۵، ۲ اَشناق ح زد مَغرز جایگاه او ـ قُفل ف زد ۶ کفرع ـ
قفل کر زد ۶ کفره کر ـ ۲۶، ۵ کردد زد ۶ خراس ـ ۲۶، ۳ لَهوَة اکتب لَهوَة ـ هَلاهِل ح زد هَلهال م
۲۶، ۱۹ رغن اکتب روغن ـ طَیاجین ح طاجن ح اکتب طَیاجن ح طاجن م ـ ۲۶، ۲۲ رنن زد ۶
سنج آهن ـ ۲۷، ۲ جِذوَة اکتب جِذوَة ـ ۲۵، ۵ مِقباس م زد ۵ آتش گیر ـ قدّاح ح اکتب
قدّاحة م ـ ۲۵، ۹ اُمحو کفکیر ، کوکیر ـ ۲۷، ۱۰ مَغارف ح زد مِقدح م مِقدَحة م ـ راووق زد
۵ راوُوقٍ پیاله اکتب تکون ـ ۲۷، ۱۷ نَحیٌ اکتب نَحیٌ معا ـ ۲۷، ۲۲ سبونان اکتب سبو نان ـ ۲۸، ۵
شدن آب زد بُلبُلة کوزه با جُرعه بَلابِل ح ـ عُزّ اکتب عُسّ ـ ۲۸، ۹ زُجاج اکتب زُجاج معا
ـ ۲۸، ۱۴ لگنچه زد ۶ پنگان ـ ۲۸، ۱۲ فَقل اکتب نَفل ـ ۲۸، ۱۹ مَسرَجة اکتب مِسرَجة ـ ۲۸، ۲۱ اُمحو
سُروج ح ـ ۲۹، ۶ سرپایه اکتب سه پایه که جامه بر آن افکنند تا بوی گیرد از عود ـ ۲۹، ۶ پج اکتب
پیج ـ ۲۹، ۹ پیشه خانه زد ۶ موچگدان ـ ۲۹، ۱۹ عِکمان زد أعدال ح ـ ۲۹، ۲۱ کالادان سَبَد اکتب
کالادان ، سَبَد ـ ۲۹، ۲۳ مکان الشکر اکتب السکر ـ ۳۰، ۱۰ بادبیزن زد ۶ مگس ران ـ مِرآة
اکتب مِرآة ـ ۳۰، ۱۲ جُونة زد وجُؤنة ـ ۳۰، ۱۳ خَلَق ۵ ف زد ۶ دوش تراش ـ سیاه زد
۶ الساسَم والسأسَم من الشجر القَسیّ الآبَنُوس ف والشیزیٰ م وهو خشبة سَوداء یخلَعون
منها الأمشاد والجِفان ـ ۳۱، ۱ ناموس اکتب الناموس ـ رُوح اکتب الرُوح ـ ۳۱، ۳ مکان ملائکة
المستأدِبات اکتب الملائکة المُعقِّبات ای الملائکة المتناوِبات فی حِفظ الإنسان ـ ۳۱، ۷
إنْس ح اکتب إنْس م ـ ۳۱، ۱۲ فسیح اکتب فصیح ـ ۳۱، ۱۵ أکراد ح زد ۶ الکرد جیل من
الناس لهم خصوصیّة فی اللصوصیّة الصِقلاب والصَقالبة قوم حُمر الألوان القُفس مُتلصّصة
بکرمان النَبَط قوم فی العراق القِبط أهل مِصر والقِبطیّة ثیاب من کَثرة یتخذ بها ـ ۳۱، ۱۶
جیل م زد ۶ جُبُل معا م ـ ۳۲، ۵ دوز من رحمت اکتب دور از رحمت ـ أبا لسة ح زد ۶ والوَلهان
اسم شیطان الماء یولع الناس بکثرة استعمال الماء ـ ۳۲، ۱۱ ندارد زد ۶ مَوات م وأرض مَوات
خراب ـ ۳۲، ۲۳ أشخاص ح زد شخوص ح ـ ۳۳، ۲ کلبد اکتب ۳ کوده ۶ کالبد ـ ۳۳، ۶ أنفاس زد
مُهجة م ـ نجیع وقِصّة جون بکارت ۳ جون تازه اکتب قِصّة جون بکارت ۶ دم العُذرة نجیع جون

تازه ۶ چون سیاه ۹ والعَبِیطُ الدم الطَرِیّ والجَاسِدُ الدم الیابِسُ والجَسَدُ م والرُعَافُ دم الانف
والفَصِیدُ دم الفصد والطَمْثُ دم الحیض والعَلَقُ الدم الشدید الحمرة - ۳۲، ۷ کرکره چرنده ۴ چرنده
اکتب کرکری، چرنده ۴ و ۶ چرندو - ۳۳، ۹ نَقِیّ اکتب نِقِیّ - ۳۳، ۱۰ سر زد رِیش - ۳۳، ۱۲ اُمحو
۴ بی زرد - ۳۳، ۱۴ خورنده زد مُسُوکٌ م - ۳۳، ۱۶ رُؤُوسٌ ح زد أرْؤُسٌ ح - ۳۳، ۱۸ قُذَالٌ قَفَا زد
القَبِیلَةُ واحد القَبَائِلِ وهی قِطَع مشعوب بعضها الی بَعْض یصل بینها الشُؤُون القَمَحْدُوَةُ ما
خلْفَ الرأس الفَأْسُ حَرْفُ القَمَحْدُوَة - پس سر، چیره اکتب ۶ حیره - ۳۳، ۱۶ اُمحو هو - ۳۳، ۲۲
یافُوخٌ زد ویأفُوخٌ - ۳۴، ۳ جُفَالٌ ح زد ۶ شَعَرٌ رَسْلٌ موی نا بیشك شَعَرٌ وَحْفٌ موی ملتف
شَعَرٌ فَیْنَانٌ موی دراز شَعَرٌ سُخَامٌ موی نرم مُجَعَّدٌ موی بیشك - ۳۴، ۴ ذُؤَابَةٌ زد وذُؤَابَةٌ -
۳۴، ۱۱ زاد زد ۵ کنده موی - ۳۴، ۱۴ ذفاری اکتب ذَفَارَی - مُحَیَّا م زد ۶ قِسْمَةٌ م - ۳۴، ۲۳ آمَاقٌ زد
وأمْآقٌ - ۳۵، ۴ لَغْبَةٌ اکتب لُغْبَةٌ - ۳۵، ۷ شَنَاتَانِ زد ۹ شاتانِ - ۳۵، ۱۳ شکاف دهان زد ۶ حَرْفُ
الفَمِ م - ۳۵، ۱۴ لحَیٌ زد ۵ و ۶ لحیٌ - ۳۵، ۱۵ فکولا ح زد شَجْرٌ آنچه میان دو استخوان زنخ است -
۳۵، ۱۶ بزاق اکتب بُزَاقٌ - ۳۵، ۱۷ اضْرَاسٌ ح زد ۹ الظَلْمُ ماءُ الأسْنَان وبَرِیقُهَا الشَنَبُ رِقَّتُهَا و
صَفَاؤُهَا - ۳۶، ۲ ضَوَاحِكُ ح زد ۶ ضَاحِكٌ م - ۳۶، ۳ طَوَاحِنُ ح زد ۶ طَاحِنٌ م - ۳۶، ۶ أسَلَاتٌ ح
زد ۶ ذَوْلَقٌ م ای حَدّ زبان ذَلَقٌ م - ۳۶، ۷ بلْعُوم اکتب بُلْعُومٌ - مَرِیّ اکتب مَرِیءٌ ۵ مَرِیّ - ۳۶، ۹
زنخه اکتب زنخدان - ۳۶، ۱۲ کردن زد ۹ کردان - ۳۶، ۱۴ الوَرِیدُ م زد ۶ رك تا جهنده وَرِیدَانِ دو رك
کردا کرد کردن وَجَدَانِ م عِلْبَاءُ پی کردن - ۳۶، ۱۸ یَسَارٌ م زد ۶ یُسْرَی - ۳۷، ۱ الی الاطراف والأنامل
اکتب الی أطْرَاف الأنامل - ۳۷، ۲ کرسوغ اکتب کرسوع - ۳۷، ۵ رلی - رك اکتب رك - رك - ۳۷، ۶ جُفْنَةٌ
اکتب جُفْنَةٌ معا - بیرون زد بنجه - ۳۷، ۷ مع الأشاجع والعصبة اکتب أشْجَعُ پی بنجه بیرون أشاجع
ح - ۳۷، ۱۵ خلْقٌ م زد یا الکشت - ۳۷، ۱۹ بازو اکتب مازو - ۳۷، ۲ اُمحو ۵ مغز بشت مازه - ۳۷، ۴
حرامه مغز زد ۶ حرام مغز - ۳۸، ۲ بشت زد سَنَاسِنُ ح - ۳۸، ۴ قَرُوبٌ ح زد ۶ أقْرَابٌ ح شَاكِلَةٌ م
إطْلٌ م آطَالٌ ح أیْطَلٌ م - ۳۸، ۷ کَلَاکِلُ ح زد ۶ جَأْشٌ م جُؤْشُ م جَوْشَنٌ م بَرْكٌ م بِرْکَةٌ م لَبَانٌ م - ۳۸، ۸
حَیَازِیمُ ح زد ۶ بَلْدَةٌ م زَوْرٌ ربر سینه - ۳۸، ۱۰ ثُنْدُؤَةٌ زد ۶ وثُنْدُوَةٌ - ۳۸، ۱۱ بَالٌ م زد ۲ طَوِیَّةٌ م -
۱۲، ۳۸ فؤاد اکتب سَوَادٌ - ۳۸، ۱۳ مُلْهَمٌ ح زد ۶ تَامُورٌ م - ۳۸، ۱۶ غِشَاوَةٌ اکتب غِشَاوَةٌ - ۳۸، ۱۵

حَشْوَةٌ اكتب حُشْوَةٌ معًا ـ حَشْوٌ ح اكتب حَشْقٌ م ـ قِبَةٌ زد ٦ و قِبَةٌ بالتثقيل والتخفيف ـ
۳۸، ۱۷ قَطْنَةٌ اكتب قَطِنَةٌ ـ كُرُوشٌ ح زد ٦ فَرْثٌ سركين در شكم سَحْرٌ م سُحُورٌ ح أَسْحَارٌ ح ـ مُحَلٌ
ح زد ٦ خِلْبٌ چيزى در سبرز فِلْذَةٌ م غُلَّةٌ م ـ حَوَايَا ح زد تَرْبٌ آنچه شكم را و رودها را بپوشيد
ـ ۳۹، ۱ وَحْمٌ اكتب رَحِمٌ ـ ۳۹، ۵ سَوْآتٌ اكتب سَوْءَاتٌ وسَوَآتٌ ـ ۳۹، ۸ رك اكتب رخ ـ ۳۹، ۹
عَجُزٌ ح اكتب عَجْزٌ معًا ح ـ ۳۹، ۱۱ أَسْتَاتٌ اكتب أَسْتَاهٌ ـ ۳۹، ۲۳ پيشين زد زن ـ ۴۰، ۱ امحو أَحْرَاحٌ
م ـ ۴۰، ۱ و ۲ امحو ۷ بَعْثَرٌ و ۷ بَعْصَرَاءُ ـ ۴۰، ۷ ساق زد أَوْظِفَةٌ ح مُخَمَّمٌ م ـ ۴۰، ۸ كُعُوبٌ ح زد
٦ الكُرَاعُ ما دُونَ الكعب من الدابّة وما دون الركبة من الإنسان ثم نُسمّي به الخيل خاصّةً وعن محمد
الكُرَاع للخيل والبغل والحمير ـ ۴۰، ۹ أَرْجَلُ اكتب أَرْجُلٌ ـ ۴۰، ۱۰ برسد ٥ كف پاى كه بر زمين برسد اكتب
تَرَسَّدَ ـ نَرْسَدَ ـ ۴۰، ۱۱ عَقِبٌ اكتب عَقِبٌ ـ ۴۰، ۱۶ خال كه اكتب با خال كه ـ ۴۰، ۱۸ أَلْمَى م زد ٦ أَشْدَقُ
بزرگ لب أَشْدَقُ فراخ گوشه دهن ـ ۴۱، ۱ خاى اكتب خوى ـ ۴۱، ۴ شكاه اكتب كشاه ـ ۴۱، ۷ وَضِيْءٌ اكتب
وَضِيَّةٌ و وَضِيٌّ ـ ۴۱، ۱۱ مكان ٤ شانئ اكتب ٥ لوچ ـ ۴۱، ۱۹ قدّام أَقْعَسُ زد ٦ أَزْقَبُ م رَقَبَانٌ م
أَنْكَبُ ميل كننده دوش ـ ۴۱، ۲۳ أَبْكَمُ م زد عَبَامٌ بسته زبان ـ ۴۲، ٦ أَبْزَى م أَكْتَبُ قدّام أَبْرَجُ ـ
۴۲، ۱۵ بينى زد ٦ أَنَانِيٌّ م ـ مكان أَحْوَذِيٌّ اكتب قَفَّاقٌ ـ ۴۲، ۱۶ برزد اكتب بكنزدد يَسْرِقُ الدراهم
بين الأصابع أحدٌ خفيف اليد الطَّغَامُ الذين لا عقل لهم الواحد والجمع سَوَاءٌ ، أَحْوَذِيٌّ
فكردار ، ذَكِيٌّ ـ ۴۲، ۱۸ و ۱۹ امحو أَجْوَدِيٌّ مُدَبِّر ، فكردار ـ ۴۲، ۱۹ بهادر زد مَفْؤُودٌ مُصَاب دل
مُظَهَّرٌ قوى پشت ظَهِرٌ پشت گلا كننده فَقِرٌ شكسته پشت مازو شُحْتَتٌ باريك أَنْعَمُ با أُذُرَتْ
ـ ۴۳، ۴ قدّام مُرَاهِقٌ زد ٦ يَافِعٌ م ـ ۴۳، ٦ فِتْيَةٌ ح زد فُتُوٌّ ح فَتَاةٌ زن جوان ٦ دختر جوان فَتَيَاتٌ
ح ـ ۴۳، ۸ عُنْفُوَانٌ م زد أُنْفُوَانٌ م عُنْوَانٌ م ـ ۴۳، ۸ مكان كِهَالَةٌ م اكتب ٦ كُهُولَةٌ ح ـ ۴۳، ۱۶
رُوشن زد ٦ وَرَدٌ ـ ۴۴، ۱ عروش زد ف ۳ ـ ۴۴، ۳ امحو كمر ـ ۴۴، ۱۰ حُرَّةٌ اكتب حُرٌّ ـ قِحَابٌ ح زد
٦ هَلُوكٌ زانيه مُومِسَةٌ م بَغِيٌّ م مُسَافِحَةٌ م ـ ۴۵، ۱ رِشْدَةٌ اكتب رِشْدَةٌ معًا ـ ۴۵، ۴ الرنيم اكتب
الزنيم ـ ۴۵، ۱۸ قدّام صِهْرَةٌ زد حَمَاةٌ م ـ سِلْفٌ اكتب سِلْفٌ وسِلْفٌ ـ ۴۶، ۱ تَوْأَمٌ ح اكتب
تُؤَامٌ ح ـ ۴۶، ۲ قدّام أَكْفَاءٌ زد ٦ همدانك ـ ۴۶، ٦ امحو ۷ نَدَمَاتٌ ح ـ ۴۶، ۷ أَمْرَاكٌ ح
زد ٦ الأقيال ملوك حِمْيَرَ كالبطاريق للروم والقُوَّاد للعرب ـ ۴۶، ۱٦ قدّام رَئِيسٌ زد ٦ مُعْتَمَدٌ ـ

١٧،٢٦ قدّام سادةٌ زد ٦ مرد از فرزندان پیغامبر – ١٧،٣٦ قدّام قرمٌ زد ٦ زعیمُ القومِ سیّدهم والمتکلم
منهم – ١٨،٢٦ دَوَاتیٌ زد ٦ دَوَوِیٌّ م – ٢٣،٢٦ جعالةٌ ج زد ٦ م یا ح – ٨،٢٧ طریفٌ ج اکتب طریفهم
– ١١،٢٧ نُعمیٰ اکتب نُعمیٰ – ١٦،٢٧ امحو ٥ إرتخاءٌ م – ٢،٢٨ عَبدَاءٌ اکتب عِبدَاءٌ – ١٢،٢٨ أَلوکةٌ اکتب
أُلوکةٌ معا – ١٤،٢٨ مُعَوَّةٌ فروغ کو اکتب مَعَرَّةٌ دروغ – ١٦،٢٨ وُضُوءٌ زد وُضُوٌّ – ١٩،٢٨ رسول زد
٥ آنچه رسول کرد وفرمود – ٢٢،٢٨ نُکُرٌ اکتب نُکْرٌ معا – ١،٢٩ سُویٌ اکتب سوی – ٣،٢٩ بهی زد شِرّیرٌ بسیار
شر – خَلَقَ جَرِیمَةٌ م امحو ٢ بسیار شر – ١٢،٢٩ دَفَاتِرُ ج زد ٦ مَجَلَّةٌ م یقال مجلّة لقمان صحیفته
– ٢٣،٢٩ حُرُوفٌ ج زد أَحرُفٌ ج – ٩،٥٠ جِلفَةٌ اکتب جَلفَةٌ – بُرَایَةٌ م زد ٥ نوك قلم – ١٣،٥٠ دویة
زد ٦ لاس – ١٢،٥١ عِیَانٌ اکتب عِیَارٌ – ١٨،٥١ أَنصَابٌ ج زد ٦ زُوْرٌ م زُونٌ م – ٣،٥٢ عبرت زد
مَثُلاتٌ ج – ٧،٥٢ امحو ٤ خشت دیوار – ٨،٥٢ بالقاف زد ٦ والفُرزُومُ بالفاء – ١٣،٥٢ تُمشَكٌ م
اکتب تُمشَكٌ م ٦ لالکه – مَدَاسٌ اکتب مِدَاسٌ م ب – ٢،٥٣ سك آبی زد ٦ سکلابی – ٥،٥٣ یفتری بافند
اکتب بافتری بافند – ٨،٥٣ بطّا کرباس اکتب بطّا کرباس ١٣،٥٣ صیصة جار اکتب صیصیة
٦ صیصیةٌ خار – ٢٢،٥٣ یُرفَعُ اکتب یُدفَعُ – ٢،٥٤ مکانَ وَسَخَةٌ صدا اکتب زُبَرٌ ج خَبَثُ الحدید
ریم آهن صَدَاءُ الحدید م ٤ صدای آهن وسَخُ الحدید م – ٣،٥٤ سُترَةٌ زد ٦ مُهرَةُ آهنکر – ١١،٥٤
کداخته اکتب کژ ساخته – ١٥،٥٤ قَتَرَةٌ اکتب قَترَةٌ – ١٩،٥٤ ستبر زد ٥ آواز نرم ٢ رود رودکین
٢١،٥٤ دو اکتب دُو – ٢٣،٥٤ حَلَقُ موسیقار زد ٢و٦ مِثقَال – ٣،٥٥ بازیچه زد ٥ زاچه – ١٣،٥
رُخٌ ف زد ٣ یك سنگ شطرنج ٥ پشتی شطرنج – بستر شطرنج زد ٤ نطع شطرنج ٦ کاغذ
شطرنج – ١٦،٥٥ فروش زد دَارِیٌّ م – ٢ أَفَاوِیَةٌ اکتب أَفَاوِیهُ – ١٢،٥٥ یَخُورُ اکتب یَخُورُ –
١٨،٥٥ مکانَ غِشَّةٌ اکتب ٤ الرامك غِشُّ المِسك – کافُورٌ ف زد زَعفَرَانٌ ف – ٢،٥٥ امحو
زَعفَرَانٌ ف – ٢٢،٥٥ فَقَّاعٌ اکتب فُقَّاعٌ – ٧،٥٦ مکانَ ٤ خیك کأسٌ م کُؤُوسٌ ج اکتب پیاله
تهی از شراب کَأسٌ ف ٤ کاسه، جام ٥ قدح پر کُؤُوسٌ وکُؤُسٌ ج – ٩،٥٦ آمِضٌ زد ٦ إمِضٌ –
حَلَقُ مِزَرٌ زد ٣و٧ میزرٌ – ١٦،٥٦ مِیجَنَةٌ م زد ٥ میخ کوب ٦ کوبین – ١٤،٥٦ درودگر زد ٦ درو
کر – ٣٦،٥٦ بُرنَهٌ ٥ بَرنَهٌ – ٢،٥٦ لویشه زد ٣ و ٤ لواشه – مِبزَغٌ اکتب مِبزَغٌ – ٣،٥٧ دلاکی زد
سنك فسان – ٣،٥٧ مِسَانٌّ اکتب مَسَانٌّ – ٧،٥٧ قِمعٌ اکتب قِمَعٌ معا – ١٠،٥٧ قُدُّمُ

جَائِزٌ زد عَصَّارٌ م مِعْصَرٌ روغن کیر ـ خراش اکتب خراس ـ ۱۲،۵۷ اُسُّهٗ اکتب شُمٌّ معا ـ ۱۳،۵۷ خَلِيَّةٌ
اکتب خَلِيئَةٌ ـ ۱۹،۵۷ خلوف زد ۲ پنبه فلخ ـ ۲،۵۷ مکان مشعلهٔ حلّاج اکتب یا مشعلهٔ کمان
نَدّافی ـ دستهٔ حلّاج اکتب دستهٔ وی ۶ دستبانهٔ آهن حلّاج ـ ۲۲،۵۷ مکان م خَلْفَ مِدْعَسٌ
اکتب چوب کمان ـ ۲۳،۵۷ عَقّارٌ اکتب عُقّارٌ ـ ۵،۵۸ جُوَارِشٌ زد ۵ و ۶ جُوَارِشْنُ معا ـ ۵۸، ۸ وَقِنَةٌ
زد ۶ وِقْنَةٌ بالتشدید والتخفیف ـ ۱۰،۵۸ اکتب رَنْج ـ ۱۲،۵۸ رَسِيسٌ اکتب رَسِيسُ الحُمّى ـ ۱۴،۵۸
کردش سر زد ۲ سر کشتی ـ ۱۵،۵۸ دَوَرَانٌ م زد ۵ صَرْعٌ افتادن ـ ۲۳،۵۸ بالو زد ۲ وازو ـ
۵،۵۹ بَيِّعٌ م زد ۶ بَقّالٌ کاله فروش، قماش فروش ـ ۸،۵۹ دوشاب زد ۶ رُبٌّ حَاثِرٌ م ـ ۱۲،۵۹
مزدی اکتب مَرْدَکی ـ ۱۳،۵۹ ماهی زد ۶ يَلِيم ـ ۱۴،۵۹ بالعفص زد ۵ پُرْغُنْد ـ قُدّام عَنْدَمٌ
زد ۳ کاژیره ۶ زَرْدَجٌ م ـ ۷،۶۰ خَلْفَ م زد ۴ و ۶ جُمَالَةٌ پارهٔ از روغن چریشته ـ ۱۷،۶۰ إِطْرِيَةٌ
اکتب إِطْرِيَّةٌ ۳ بکسر الهمزة و تشدید الیاء کما فی القانون ـ ۱۸،۶۰ خوشبیره ۳ خوشبیره اکتب
چوشبیره ۳ چوشبیره ـ ۲۰،۶۰ طعامی اکتب طعام ـ ۲۲،۶۰ ۷ آب اکتب آش ـ ۲،۶۱ اکتب
وشیرین ـ و نه شیرین ـ ترش شیرین ـ ۷،۶۱ برکنج زد ۶ مغز ریزه، مغریزه، سخزیره،
حلوی سپید ـ ۸،۶۱ قمیستا فروش زد ۵ ناطف فروش ـ ۱۲،۶۱ قُدّام طَحّانٌ زد ۳ طِحْنٌ م
ـ ۲۲،۶۱ تار بریسم اکتب تار بریشم ـ پود بریشم اکتب پود بریشم ـ ۱،۶۲ نوعٌ اکتب نوعی ـ ۶۲،
۸ قدّام قُمُصٌ زد ۶ کُرْتَه ـ ۱۷،۶۲ شُقَقٌ اکتب شِقَاقٌ ـ خَلْفَ ف زد ۴ دستار، دلبند
ـ ۱۸،۶۲ قدّام کُوَّاجٌ زد ۶ وَضِيعَةٌ قُطْنٌ يُجْعَلُ فِي الثَّوْبِ ـ ۲۰،۶۲ یغلتاق اکتب بَغِلْتَاق
ـ ۱،۶۳ خَلْفَ جامه زد رِجْلَانِ دو پارهٔ شلوار ـ ۶،۶۳ خَلْفَ بند زد ۵ بیچه ـ ۸،۶۳ سرغوش
اکتب سر آغوش ـ ۱۰،۶۳ قرتاغند زد ۶ چادر لحاف ـ ۲۱،۶۳ عِنَبه اکتب عِنَب، ـ ۳،۶۴
اقکندنی اکتب افکندنی ـ ۷،۶۴ ه اکتب ۵ ـ ۹،۶۴ خَمَلٌ م زد ۲ رِصَّةٌ کلاه دستار ـ
۱۴،۶۴ عِشْرُونَ اکتب عِشْرُونَ ـ ۲۳،۶۴ قدّام هفده زد شانزده هزار سَبْعَةَ عَشَرَ أَلْفًا
ـ ۱۳،۶۵ مَسَدَسٌ زد م ـ ۱۸،۶۵ ده اکتب ده ـ ۹،۶۶ خَلْفَ فیه زد ۶ صُوَعٌ معا م صُوَعٌ
معا م مَكُّوكٌ صاع ونصف فَرَقٌ ثلاثة أصواع وقيل ستة وثلثون رطلًا ـ ۱۹،۶۷ سپید
بازو اکتب پور، سپید بازو ـ ۲،۶۶ توسن اکتب توسن ـ ۳،۶۶ دُم اسب زد ۵ ذَنَب اسب

— ۵،۶۸ رنبزين زد ، دهنهٔ لگام — ۸،۶۸ مَيَاثِرُ ح زد ۵ مُوَاثِرُ م — ۱۰،۶۸ رُكُبٌ ح زد المَسَافَةِ سَيْرُ
الرِّكاب — ۱۳،۶۸ امحو ۳ كفه — ۱۴،۶۸ لشكرگاه زد مَعَارِكُ ح — ۲۶،۶۸ مُؤْكِبٌ م اكتب مَوْكِبٌ م ۵ پارهٔ
لشكر — ۱۸،۶۸ ديدبان زد ۵ يَزَك لشكر — ۱۹،۶۸ رَهِيئَةٌ اكتب رَبِيئَةٌ وَرَبِيَّةٌ — ۱۰،۶۹ زنج زد
۵ سنج — ۶،۶۹ أَجَمٌ اكتب أَجَمٌ — ۱۳،۶۹ فِرِنْدٌ اكتب فِرِنْدٌ — ۱۵،۶۹ قَائِمَةٌ م زد ۵ پشتِ
شمشير — ۱۶،۶۹ بی سنان زد قَنًا ح — ۱،۷۰ العلاقة زد ۵ خانهٔ كمان — ۲۳،۷۰ دِرَّةٌ م زد
دِرَرٌ ح — ۱،۷۱ قدّام زَرَدٌ زد زَرَّادٌ زره كر — ۸،۷۱ مَجَانٌ اكتب مِجَانٌ — ۱۶،۷۱ هجينين زد بَنَاتُ
مَخَاضٍ ح — ۲۰،۷۱ مكانَ بُرُكٌ اكتب بُرُكٌ — ۲،۷۲ قَلَائِصُ زد قِلَاصٌ ح — أَنْيَابٌ م زد نِيبٌ ح —
۱۶،۷۲ أَسْنِمَةٌ اكتب أَسْنِمَةٌ — ۲۰،۷۲ أَنْسَاعٌ زد نُسُوعٌ ح — ۱،۷۳ قَصْدِيرٌ اكتب تَصْدِيرٌ —
۲،۷۳ باسازها اكتب با سازها — ۱۵،۷۳ رَبَاعِيٌّ اكتب رَبَاعِيٌّ — ۱۶،۷۳ شاخ لو اكتب شاخ گاو —
۱۸،۷۳ گاه اكتب گاو — جَوَامِيشُ اكتب جَوَامِيسُ — ۲۱،۷۳ خَلْفَ گوسفندان زد ۵ رَمَقٌ رَمَّهٌ — ۲۳،۷۳
مكانَ ثَلَّةٌ اكتب قُطْعَانٌ ح ثُلَّةٌ م قِلَلٌ ح فِرَقٌ رمهٔ اندك لَبُونٌ گوسفند بسيار شير دار ۵
تَبِعَةٌ جهل گوسفند — ۲۲،۷۴ امحو ۲ پستان گاو و گوسفند — ۱،۷۵ قدّام غِزْلَانٌ زد ۵
آهو بره — ۶،۷۵ آرَامٌ زد ۵ آرام — ۱،۷۵ ضَيْغَمٌ زد م — ۱۵،۷۵ گرگ ماده زد ۵ أَطْلَسُ گرگ
ديزه أَغْبَسُ م — ۱۹،۷۶ حَرَاشِيُّ اكتب خَرَاشِيُّ — ۲۰،۷۷ شكاری زد ۵ سگ و مرغ شكاری —
۲۳،۷۷ مكان ۲ ستوچه ، اكتب ۶ زُغْنُوس ، — ۵،۷۸ قدّامَ سُوذَانِيَّةٌ زد الدُّخَّلُ صِغَارٌ مِنَ الطَّيْرِ وما
دَخَلَ من الكلاءِ فی أُصول الشجر دَخَاخِلُ ح — خَلْفَ والجراد امحو دَخَاخِلُ م — ۷،۷۸ بژه زد ۵
جورب بافه — ۹،۷۸ چكاوك زد زرد — ۱۲،۷۸ خلفَ پای زد ۵ حِمَّانَاتٌ ح — ۱۷،۷۸ قدّام
تَمَارِيدُ زد ۵ يك خانه از برج كه دو كبوتر بدو بود تا خايه كند — ۱۹،۷۸ مكانَ معام اكتب
معا ف — ۵،۷۹ گرابة زد ۶ أَبُو بَرَاقِش طائر يتلوّن اللون — ۱۱،۷۹ درخت آويز اكتب درخت
آويز ، شوگ — ۱۹،۷۹ قدّام زِمِكّى زد ۶ جای كه ازو پرها ميروند — ۲۳،۷۹ يَحْمُومٌ زد م
— ۱۸،۸۰ نوميدی اكتب نوميدی — الرجاء اكتب الرخاء — ۱۷،۸۳ خب باش زد ۵ وابيست
— پيش كن زد ۵ پيش آی — ۲۲،۸۳ أَفًّا اكتب أُفًّا — ۲۳،۸۳ أَخٌّ اكتب أَخٌّ — ۱۱،۸۸
النَّاقَةَ اكتب النَّاقَةُ — ۹،۸۹ خلفَ عَقْدًا زد ۵ العِقْدُ دهی و هر دهی عقد را گويند — ۱۳،۹۰

خَلَقَ کتاب زد ٥ والزُّبیرُ م – ٢١،٩٠ رَأسُ الشَّعرِ اکتب شَعرَ الرَّأسِ – ١٤،٩١ عَنِ اکتب عَنْ – ٩٢،
١٩ اُمحو م مُونس ٦ اسم فاعل – ٣،٩٣ اُمحو ٦ بشست ، غسل – ٣،٩٤ مکانَ هی اکتب مَتْرُوکَاتٌ
– ٥،٩٦ حریص اکتب حَرِیصٌ – ١٩،٩٤ چیزی ٥ اکتب خنوی ٥ – ٨،٩٥ حرج اکتب اُحْرُج – ٩٦،
٢٢ رَشَق اکتب رَشْقَ – اُمحو ٧ بکند آب را – ٨،٩٧ اعطی زد عَلَفًا – ٢٢،٩٩ أَتْعَبَ زد
نَفْسَهُ – ٨،١٠١ الأَمیرَ اکتب الأَمیرُ العَامِلَ – ١٦،١٠٠ بند اکتب بندد – ٢٠،١٠٠ بشست
اکتب نشست – ١٣،١٠١ برندهٔ روزها اکتب روزهاء برنده – ١٤،١٠١ الحَاکُومُ زد الطَّعَامَ – ٥،١٠٢
الحَمَامَ اکتب الحَمَامُ – ١٥،١٠٨ ضبت اکتب ضَبَتَّ – ٦،١٠٦ حِلٌ اکتب حِلٌّ – ٨،١١٠ داشت اکتب
کذاشت – ٧،١١٢ بطیبیة اکتب بطِیبَة – ٩،١١٥ هَائِمٌ اکتب هِیمٌ – ٢٣،١١٥ السَّمَاءُ زد مِن –
٢٣،١١٦ القَلبُ بفریفت آهورا اکتب القَلبَ بدوید آهو – ٢،١١٧ مکانَ وضع اکتب عَابَ وأَنكَرَ
٣،١٢٠ یری زد ووَرَی م یَری – ٤،١٢١ وطوی اکتب وطُوِیَ – ١٧،١٢٢ الماءِ اکتب الماءُ – ١٢٣،
٩ اکتب وهو – ١٠،١٢٤ خَلَقَ م زد تَكَلَّمَتْ – ٦،١٢٤ خُرُوجًا زد مَخْرَجًا – ٦،١٢٦ شَنْعَ اکتب شَيْئًا
– ٧،١٢٧ وختر اکتب وخَتَرَ – ١٨،١٣٠ افصح اکتب الفصیح – ٢،١٣١ خَلَقَ نیك زد وهو خَلَقَ
سَوْءٍ پس ماندهٔ بد – ١١،١٣١ بَثَقَ زد البَثْقَ – ٢،١٣٣ وسِفْل اکتب سَفِلَ – ٦،١٣٤ بُدْنًا زد بُدُوًّا
– ١٩،١٣٥ حَجًّا زد وحِجَّةً – ١٠،١٣٦ قدّام شَدَّةً زد شَدًّا و – ١١،١٣٦ عَدًّا زد وعَدَدًا – ١٣٧،
١٩ بالحجشة اکتب بالحَجَشَةِ – ١٢،١٤٠ اکتب بَشَمَةُ – ٢٣،١٤٢ اکتب فرمان – ١٠،١٤٩ أَسُوًا زد وأَسًا
٢،١٥١ مکانَ باز اکتب دریع – ٥،١٥٥ کناه زد حَرِجَ معا دل تنك – ١،١٥٧ أَشْرَانُ ح اکتب
أَشْرَانُ م – ١٥،١٥٨ خلق تَمَّ زد نَجْزًا – ١٦،١٥٨ کشیدن اکتب کشیدن او – ٢،١٦٠ قدّام وهو زد
بَشَعًا – ١٥،١٦٢ بِشْرًا زد وبِشْرَةً – ٣،١٦٣ خَلَقَ م زد وجاهِلٌ م – ١٥،١٦٦ مُحَتِّق اکتب عَتَقَ
– ٢١،١٧١ قدّام حَلِیَتْ زد جَلِیَ بی موی شد ٥ سوده پیشانی شد ٧ دغ سر شد جَلَی وهو أَجْلَی
بی موی ٧ مرد دغ سر وهی جَلْوَاءُ زن بی موی ٧ زن دغ سر – ٢٢،١٨٢ نُكَرٌ اکتب نُكُرٌ معا – ١٨٦،
٦ خَلَقَ تمام شد زد ٦ قوی رای شد جَزَالَةً وهو جَزْلٌ بزرك ٥ قوی رأی وجَزِیلٌ م جَمُلَ خوب
شد جَمَالًا وهو جَمِیلٌ خوب – ١٦،١٨٧ مکان وَقُحَ ح اکتب وَقِحَ م – ١١،١٨٩ حَرَتَ اکتب حَرَبَ
– ١٤،١٨٩ عَرِیَ اکتب عُرِیَ – ١٦،١٨٩ حَصِیَ اکتب حُصِیَ – ١٢،١٨٩ قدّام یافته زد زیان

— ١٩١، ١٠ اکتب سپیدی — ١٩٢، ٢ قدّام ٦ زد فلان چیزی — ١٩٤، ٦ خَلْفَ خنور زد ٥ ومِنْهُ السُّؤْرُ
باقیٔ آب در خنور — ١٩٦، ١٤ علی کذا اکتب عَلَى كَذَا — ١٩٧، ٢٠ القَدَحُ اکتب القَدَحَ — ١٩٨، ٣
الصداق اکتب الصَّدَاقُ — ٢٠٠، ١٣ ونَعَم اکتب وکسی را نَعَمْ — ٢٠٠، ٢٠ جنبیده را اکتب جذبنده
را — ٢٠١، ٥ مکان ٧ دیرادیر اکتب ٧ دیرادیرا — ٢٠١، ١٥ مکان أَزَرَّ نهاد بندنه پیراهن را اکتب
أَجَرَّهُ الرَّسَنَ بکشیدن داد اورا رسن را أَدَرَّتِ الرِّيحُ المَطَرَ روانه کرد باد ابر را ٦ لمطرت
أَزَرَّ القَمِيصَ کوزکرهٔ پیراهن را نهاد ٦ بدنه نهاد پیراهن را — ٢٠٢، ١٨ وأَوْجَبَ اکتب
وأُوجِبَ — ٢٠٣، ٧ درخت اکتب درخش — ٢٠٣، ٢٤ بجه اکتب بُخْتُهُ — ٢٠٥، ٢ اکتب والعَوْرَةُ
— ٢٠٥، ١٨ دوانه اکتب روانه — ٢٠٧، ١٣ أَطْرَهُ اکتب أَطْرَاهُ — ٢١٠، ١٢ نیزکرد اکتب تیزکردش
— ٢١٠، ٢٢ کذبه کذابًا اکتب كَذَّبَهُ كِذَّابًا — ٢١٣، ١٨ آبرا اکتب آب را — ٢١٧، ٧ بِعِصَامِهِ
اکتب بِعِمَامَتِهِ — ٢٢٠، ٢٣ بروی اکتب بر ایشان — ٢٢٢، ٢٢ المُعَوَّجَ اکتب المُعْوَجَّ — ٢٢٢، ١٥ رَأَسَ
اکتب رَأَسُ — ٢٢٣، ١٧ أُمحو ٧ تنک کرد بروی — ٢٢٣، ١٨ أُمحو ٧ ضائع کردش — ٢٢٥، ١٥ اورا
اکتب باو — ٢٢٦، ١١ آجَرَهُ زد الدَّارَ — ٢٣٠، ١٢ صم اکتب ضم — ٢٣٠، ١٨ وَازَرَهُ اکتب وَازَرَ —
وزیری کرد امیر را زد و وَازَرَهُ اعانت کرد اورا — ٢٣٧، ١٠ برجید اکتب برجید — ٢٤٦، ٢ پوشت
اکتب پوست — ٢٤٦، ١٨ خودرا اکتب خود — ٢٤٦، ٣٠ بالتُّرابِ زد ٦ اِنْسَحَرَتِ القَوْسُ انشقّت
— ٢٤٩، ١٨ باره باره اکتب پاره پاره — ٢٥٠، ٢ دهن او زد ٥ آب چکانید دهنش — ٢٥٠، ٥
لقهٔ ریشه اکتب لُقَّهٔ عمامه، ریشهٔ عمامه، سرِ عمامه — ٢٥١، ١٢ تَمَزَّعَ اکتب تَمَرَّغَ
— ٢٥٣، ٧ الكَلَامِهِ اکتب كَلَامِهِ — ٢٥٤، ١٧ تَجَرَّفَ اکتب تَحَرَّفَ — ٢٥٧، ١٢ اندیشه زد خود را —
٢٦١، ١٤ الحَدِيثِهِ اکتب حَدِيثِهِ — ٢٦٣، ٢٠ أُمحو تَثَاءَبَ ٧ — ٢٦٤، ٢٢ بقلب اکتب بلقب
— ٢٦٥، ٩ اکتب لِإِثْمِ — ٢٦٥، ١٢ اکتب الشیء — ٢٦٥، ١٤ اکتب الغَايَةِ — ٢٦٦، ١٤ اکتب
جِنَّتَانِ — ٢٧٠، ٨ اکتب اِسْتَحْفَرَ — واسْتَحْصَدَ — ٢٧٥، ٢١ قدّام اِسْتَوْقَدَ زد اِسْتَوْصَدَ
اتّخذ وصيدةً وهي الحظيرة من الحجارة — ٢٧٦، ١٣ اکتب واسْتَصْوَبَهُ — ٢٧٧، ٢ اکتب
اسْتَحْوَذَ — ٢٨٤، ٢ اکتب تغطّی — ٢٨٧، ٩ اکتب حاشا — ٢٨٧، ١٩ اکتب إنّی

١

Numerorum arabicorum prior paginam, posterior, qui signo ‘ a priore disjunctus est, lineam textus indicat; ه *vicem explet numeri antecedentis;* ح *pluralem,* معا *duplicem,* ثلث *triplicem pronuntiandi modum significat.*

ا

أَ (*Praefixum interrogativum*, num, an: أَقَامَ زَيْدٌ num stat Seidus? أَ ـ أَمْ utrum — an; *cum* لَا *seq.* إِنَّ *conjunctum affirmat*: أَلَا إِنَّ زَيْدًا فَاضِلٌ profecto Seidus generosus est! cf. أَلَا) ۲۸۸ ‘ ۱۹ ✱ ۲۸۸ ‘ ۱۹

أَبٌّ (pascua) ۱۹ ‘ ۱۹

أَبُّوتٌ (id.) ه

أَبَدًا (continuo, semper) ۵ ‘ ۸ ✱ ۸۴ ‘ ۲

أَبَدَ الدَّهْرِ (id.) ۵ ‘ ۸

آبِدَةٌ (aenigma) أَوَابِدُ ح ۵۵ ‘ ۱۴

أَبَرَتْهُ الْعَقْرَبُ *fut. i.* pupugit alqm)
(scorpio ۸۹ ‘ ۱۹

وَأَبَرَ النَّخْلَةَ (foecundavit palmam)
۸۹ ‘ ۲۰

إِبَّارٌ معا (acuarius) ۵۷ ‘ ۱۱

إِبْرَةٌ (acus) إِبَرٌ ح ۵۷ ‘ ۱۱ aculeus)
(scorpionis ۷۹ ‘ ۱۴

مِئْبَرٌ (aciarium) ۵۷ ‘ ۱۳ aculeus)
(scorpionis ۸۹ ‘ ۱۹

إِبْرِيسَمٌ معا (sericum) ۵۳ ‘ ۱۳

إِبْرِيسَمِيٌّ معا negotiator serica-)
(rius ۵۳ ‘ ۱۴

إِبْرِيزٌ (aurum purum) ۱۰ ‘ ۱

إِبْرِيقٌ (cantharus ansatus) أَبَارِيقُ
ح ۲۸ ‘ ۱۵

أَبْزَارٌ (condimenta ollae) أَبَازِيرُ ح ۵۹ ‘ ۱۲

إِبْزِيمٌ (fibula cinguli pectoralis) أَبَازِيمُ
ح ۹۸ ‘ ۹

مَأْبِضٌ (poples) مَآبِضُ ح ۴۰ ‘ ۵

تَأَبَّطَ (posuit alqd sub axilla) ۲۵۳ ‘ ۱۶

إِبْطٌ (axilla) آبَاطٌ ح ۳۹ ‘ ۱۹

أَبَقَ الْعَبْدُ (*fut. i.* aufugit servus) ۹۷ ‘ ۲۱

آبِقٌ (servus fugitivus) ۹۷ ‘ ۲۲

إِبْلٌ (cameli) آبَالٌ ح ۷۱ ‘ ۱۰ إِبْلٌ
سُدًى (cameli libere dimissi) ۷۱ ‘ ۱۰

إِبَّالَةٌ onus, *pec.* graminum; sarcina)
(gravis ۱۷ ‘ ۱۶

إِبْلِيسُ (diabolus) أَبَالِيسُ وأَبَالِسَةٌ
ح ۳۲ ‘ ۵

أُبِنَ (muliebria passus est) ۱۸۸ ‘ ۲۳

أَبَّنَ الْمَيِّتَ laudavit *vel* luxit mor-)
(tuum ۲۱۸ ‘ ۱۹

أُبْنَةٌ (vitium Sodomiticum) ۱۸۸ ‘ ۲۳

إِبَّانٌ (tempus opportunum) أَبَابِينُ
ح ۳ ‘ ۱۲

مَأْبُونٌ (muliebria patiens) ۱۸۸ ‘ ۲۳
(virilitate destitutus) ۴۲ ‘ ۱۹

أَبَنُوسٌ (ebenus arbor) ۲۹۳ ‘ ۱۴

أَبٌ (pater) آبَاءٌ ح ۴۴ ‘ ۱۸ أَبَوَانِ
(parentes) ۴۴ ‘ ۱۹

أَبُو بَرَاقِشَ avis quaedam versico-)
(lor ۲۹۸ ‘ ۱۹

أَبُو الْبَشَرِ pater generis humani)
(*cognomen Adami* ۳۱ ‘ ۹

أَبُو الْمَلِيحِ (alauda) ۷۸ ‘ ۷

أَبَى عَلَيْهِ الْأَمْرَ *fut. a.* aversatus est)
(rem ۱۸۲ ‘ ۲۰

تَأَبَّى عَلَيْهِ (restitit alicui) ۲۹۲ ‘ ۵

آبٍ (aversans; non obsequens) ۱۸۲ ‘ ۲۰

أَبِيٌّ (id.) ۲۱

أَبَيَانُ (id.) ه

أُتْرُجٌّ (malum citreum) ۱۹ ‘ ۱۲

أُتْرُنْجٌ (id.) ۲۹۱ ‘ ۲۳

مَأْتَمٌ (conventus mulierum) مَآتِمُ ح ۲۲ ‘ ۳

أَتَانٌ (asina) أُتُنٌ وآتُنٌ ح ۷۳ ‘ ۹

أَتَانُ الضَّحْلِ (lapis fullonum) ۵۹ ‘ ۱۴

آتُونٌ وأَتُّونٌ (fornax) أَتَاتِينُ ح ۲۱ ‘ ۹

أَتَاهُ (*fut. i.* venit ad alqm) وأَتَوْتُهُ
(id. *forma dialectica est*) ۱۱۶ ‘ ۷

و أَتَى اَلَيْهِ إِحْسَانًا (beneficia in alqm contulit) ٨

و أَتَى عَلَيْهِ (perdidit alqm) ٩

آتَاهُ مَالًا (dedit alicui pecuniam) ١، ٢٠٧

آتَاهُ (morem gessit alicui) ٨، ٢٣٢

تَأَتَّى لَهُ الأَمْرُ (disposita fuit alicui res) ٩، ٢٩٢

أَثَّ الشَّعَرُ (*fut. i. et u.* densa fuit coma) ١٤، ١٠٣

أَثَاثُ البَيْتِ (utensilia domus) ٢٢، ٢٥

أَثَرَ الحَدِيثَ (*fut. u.* retulit traditionem) ٩، ١٢٩

آثَرَهُ عَلَى غَيْرِهِ (elegit alqm prae altero) ١٨، ١٩٣

أَثَّرَ فِيهِ (*fut. u.* vestigia impressit rei) ١٢، ٢١٢

إِسْتَأْثَرَ بِالشَّيْءِ (elegit sibi ipsi rem; vindicavit sibi alqd) ٧، ٢٧١

أَثَرٌ (vestigium) آثَارٌ ح ١٢، ١١ (relationes de Mohammede ab ejus amicis factae) ١١، ٤٩

وهُمْ عَلَى أَثَارَةٍ مِن عِلْمٍ (exigua praediti doctrina) ١١، ١٣٩

حَدِيثٌ مَأْثُورٌ (traditio relata) ١٠، ١٣٩

مَأْثُرَةٌ (praestantia in literis) مَآثِرُ ح ١٣، ٤٩

إِثْكَالٌ و أُثْكُولٌ (botrus dactylorum) ١٥، ١٩

أَثُلَ (*fut. u.* nobili stirpe ortus est) ٤، ١٨٩

أَثْلٌ (tamaricis species; tamarix amara) ٥، ١٩

أَثِيلٌ (nobili stirpe oriundus) ٤، ١٨٩

آثَلُ (id.) ١٩، ٤٢

مَجْدٌ مُؤَثَّلٌ (nobilitas innata, genere propagata) ٨، ٣١٧

أَثِمَ (*fut. a.* peccavit) ١٩، ١٩٣

أَثَمَهُ (peccati arguit alqm; maleficum dixit) ٢٣، ٢١٧

تَأَثَّمَ (abstinuit a peccato) ٢١، ٢٥٩

آثِمٌ (peccator, maleficus) ١٩، ١٩٣

أَثُومٌ (id.) ٢٠

أَثِيمٌ (id.) ه

أَثَى بِهِ (*fut. i. et u.* detulit alqm; incusavit) ٩، ١١٩

أَجَّتِ النَّارُ (*fut. i. et u.* arsit ignis) ١٨، ١٠٣

أَجَّجَ النَّارَ (incendit ignem) ١٣، ٢١٩

أُجَاجٌ (aqua amara) ١٠، ١٢

أُجُدٌ (camelus robustus et magnus; *item de camela*) ٣، ٧٢

أَجَرَهُ اللَّهُ (*fut. i.* Deus mercedem dedit alicui) ٢٠، ٨٩

أَجَرَهُ عَلَى فِعْلِهِ (*fut. u.* remuneratus est factum alcjs) ١١، ١٢٩

آجَرَهُ الدَّارَ (elocavit alicui domum) ١٩، ١٩٣

آجَرَهُ الدَّارَ (id.) ١١، ٢٢٩

إِسْتَأْجَرَ الأَجِيرَ (conduxit sibi mercenarium) ٨، ٢٧١

أَجِيرٌ (mercenarius) أُجَرَاءُ ح ٩، ٤٩

أُجْرَةٌ (merces) ٨، ٢٧١

أَجُرَّةٌ (later coctilis) أَجُرٌّ ح ٩، ٥٢

إِجَارَةٌ (locatio) ١٩، ١٩٣

إِجَّاصٌ (prunum nigrum) ١١، ١٩

أَجَّلَهُ (terminum temporis constituit alicui) ٩، ٣١٧

مِنْ أَجْلِكَ (tua causa)

مِنْ أَجْلِهِ (ejus causa; suâ causa)

أَجْلِي (mea causa) ١٥، ٨٤

إِجْلٌ (grex boum silvestrium) آجَالٌ ح ٩، ٨٥

أَجَلْ (*particula affirmationis:* ita est.) ١٩، ٢٨٨

أَجَلٌ (tempus finitum) آجَالٌ ح ١١، ٣ (terminus mortis; mors) ١٩، ٣٢

آجِلَةٌ (vita sempiterna) ١٨، ٥

أَجِمَ الطَّعَامَ (*fut. a.* aversatus est cibum; fastidivit) ٢٠، ١٩٣

أَجَمَةٌ (arundinetum) أَجَمٌ و آجَامٌ ح ٢٠، ١٩

أَجِنَ المَاءُ (*fut. i.* colorem mutavit aqua; foetida facta est) ٢٠، ١٠٢

أَجِنَ (*fut. a.* id.) ٢١، ١٠٢

مَاءٌ أَجِنٌ (aqua foetida facta) ٢٢، ١٠٢

مَاءٌ آجِنٌ (aqua mutati saporis; aqua foetida) ٨، ١٢ ، ٢٢، ١٠٢

إِجَّانَةٌ (catinus; lagena) أَجَاجِينُ ح ١٧، ٢٨

يَوْمُ الأَحَدِ (prima feria hebdomadis) ٢٠، ٤

أَحَدَ عَشَرَ (undecim) ١٢، ٩٤ أَحَدٌ وعِشْرُونَ (viginti unus) ١٤ أَحَدَ عَشَرَ أَلْفًا (undecim millia) ٢١

أُحَادُ (singuli) ١١، ٩٥

إِحْنَةٌ (odium) إِحَنٌ وأَوَاحِنُ ح ١٩، ٤٣

أَخٍّ (*particula aversativa et dehortativa:* phui! omitte hoc!) ٢٢، ٨٣

أَخَذَ مِنْهُ شَيْئًا (*fut. u.* sumsit ab alqo rem) ٩، ١٢٩

و أَخَذَهُ اللَّهُ بِالذَّنْبِ (Deus ob peccatum alqm punivit) ه

و أَخَذَ فِي العَمَلِ (incepit negotium) ٧

و أَخَذَ حِذْرَهُ (cavit sibi ab alqo) ه

آخَذَهُ اللَّهُ بِذَنْبِهِ (punivit Deus alqm ob peccatum) ١١، ٢٢٩

اِتَّخَذَهُ وَلِيًّا (amicum sibi adscivit alqm) ۲۰، ۲۳۴

وَاتَّخَذَ الثَّوْبَ قَمِيصًا (vestem pro indusio habuit) ه

أَخَّرَهُ (retro posuit alqd; rejecit) ۱۲، ۲۱۲

تَأَخَّرَ عَنْهُ (retro mansit post alqm) ۲۳، ۲۵۱

اِسْتَأْخَرَ (retro stetit) ۸، ۲۷۸

آخِرٌ (ultimum rei; exitus operis) أَوَاخِرُ ح ۱۴، ۸۰

آخَرُ (alter; alius) آخَرُونَ ح ه

أُخْرَى (altera; alia femina) أُخْرَيَاتٌ

وَأُخَرُ ح ۱۵، ۸۰ أُخْرَى (vita altera post mortem futura) ۱۷، ۵

جَاءُوا بِأَخَرَةٍ (ultimi venerunt) ۱، ۸۵

آخِرَةٌ (vita post mortem futura) ۱۷، ۵ (postica pars sellae camelinae) ۳، ۷۳

مُؤْخِرُ الْعَيْنِ (oculi angulus posterior *ad aurem versus*) ۲۳، ۳۴

آخَى بَيْنَهُمَا (fraternitatem *i. e.* amicitiam conciliavit inter duos) ۱۳، ۲۳۲

تَآخَيَا (fraternitatem inter sese conciliarunt) ۲۱، ۲۹۸

أَخٌ (frater) إِخْوَةٌ وَإِخْوَانٌ ح ۹، ۴۵

إِخْوَانٌ ح (amicus) ۲۲، ۴۵ أَخَاكَ أَخَاكَ (dilige fratrem tuum!) ۱۲، ۸۴

دَمُ الْأَخَوَيْنِ (sanguis draconis *gummi rubri species*) ۱۷، ۵۹

أُخْتٌ (soror) أَخَوَاتٌ ح ۹، ۴۵

آخِيَّةٌ (paxillus in stabulo cui jumentum alligatur; funis quo jumentum ligatur) أَوَاخِيُّ ح ۹، ۷۳

أَدَّتْهُ الدَّاهِيَةُ (accidit malum alicui) ۲، ۱۳۹

شَيْءٌ إِدٌّ (res insueta; molesta) ۲، ۱۳۹

أَدِبَ *fut. a.* (bene moratus et liberaliter educatus est) ۲۲، ۱۵۲

أَدُبَ (*fut. u.* id.) ۲۳

أَدَّبَهُ (bonis moribus et literis imbuit alqm) ۸، ۲۱۰

تَأَدَّبَ (mores et mentem excoluit) ۲۳، ۲۴۹

أَدَبٌ (humanitas: praestantia in literis et moribus) آدَابٌ ح ۱۲، ۴۹

أَدِيبٌ (humaniter educatus) ۲۳، ۱۵۲

مَأْدُبَةٌ (convivium) مَآدِبُ ح ۲۲، ۵۹

أَدِرَ (*fut. a.* herniosus fuit) ۲۳، ۱۵۹

آدَرُ (herniosus) ۲۳، ۱۵۹

إِدْرِكٌ (prunus montana) ۹، ۱۹

أَدَمَ الطَّعَامَ *fut. i. et u.* (obsonium cibo addidit) ۷، ۱۰۱

أَدِمَ *fut. a.* (colorem frumenti habuit: fuscus fuit) وَأَدُمَ (*fut. u.* id.) ۲۰، ۱۹۳

اِئْتَدَمَ بِالْخَلِّ (cibum aceto condivit) ۳، ۲۳۹

آدَمُ (colorem frumenti habens: fuscus) ۵، ۴۲ ✲ ۲۱، ۱۹۳ (*nom. propr.* Adamus) ۹، ۳۱

آدَمِيٌّ (homo) ۸، ۳۱

إِدَامٌ (obsonium; condimentum) أُدُمٌ ح ۱۴، ۹۱ ✲ ۸، ۱۰۱

أَدِيمٌ (corium) أُدُمٌ ه و ۹ آدَمٌ ح ۱۷، ۵۲

أَدَمَةٌ (cutis interior corporis humani) آدَمٌ ح ۱۴، ۳۳

أَدَا لَهُ (*fut. u.* fraudavit alqm.) ۱۵، ۱۴۸

أَدَاةٌ (instrumentum opificis) أَدَوَاتٌ ح ۳، ۵۲

إِدَاوَةٌ (lagena coreacea, in qua et aqua et cibi portantur) أَدَاوَى ح ۲، ۵۳

أَدَى اللَّبَنُ *fut. i.* (spissum factum est lac) ۱۳، ۱۱۹

أَدَّى إِلَيْهِ الدَّيْنَ (persolvit alicui debitum) ۹، ۲۲۴

تَأَدَّى إِلَيْهِ الْخَبَرُ (pervenit nuntius ad alqm) ۱۰، ۲۹۲

أَدَاءٌ (restitutio aeris alieni) ۹، ۲۲۴

إِذْ (illo tempore, tunc: *de tempore praeterito et futuro*) ۹، ۵

إِذَا (id.) ۹، ۵

إِذَنْ (*conjunctio:* tum; si hoc factum fuerit. *Sequitur futurum nasbatum*) ۷، ۲۸۸

آذَرْيُونٌ (flos flava, *Chrysanthemum*) ۳، ۲۱۹

أَذِنَ لَهُ فِي كَذَا *fut. a.* veniam dedit (alicui rei faciendae) ۲۰، ۱۹۴

وَأَذِنَ بِهِ (scivit alqd) ۲۱

وَأَذِنَ لَهُ (auscultavit alicui) ه

آذَنَهُ بِالْأَمْرِ (certiorem fecit alqm de re) ۱۳، ۲۰۰

أَذَّنَ الْمُؤَذِّنُ (tempus precum faciendarum indixit praeco publicus) ۱۷، ۲۱۸

تَأَذَّنَ (scivit) ۲۱، ۲۵۷

اِسْتَأْذَنَهُ فِي الْأَمْرِ (veniam petiit ab aliquo rei faciendae) ۲، ۲۷۴

وَاسْتَأْذَنَ عَلَى الْأَمِيرِ (adeundi veniam petiit principis) ه

أُذُنٌ (auris) آذَانٌ ح ۱۲، ۴۳

مِئْذَنَةٌ (turris, ex qua horae precum indicuntur) مَآذِنُ ح ۱۹، ۲۱

أَذِيَ مِنْهُ بِكَذَا *fut. a.* (offensus est ab alqo alqa re) ۲۱، ۱۷۰

آذَاهُ (molestiam adtulit alicui) ۱۰، ۲۰۷

تَأَذَّى بِهِ (offensus est alqa re) ۱۴، ۲۹۲

أَذٍ (injuriam patiens, offensus) ۲۱، ۱۷۰

آذِنٌ (id.) ٣٢
آذِيٌّ (unda) ١٢، ١٤
أَرِبَ إِلَيْهِ (*f. a.* indiguit alcjs) ١٥٢، ٢٣
و أَرِبَ (acuti ingenii, intelligens fuit) ١٥٣، ١
و أَرُبَ (*fut. u.* id.) ﻫ
إِرْبٌ (membrum corporis humani) آرَابٌ ح ٣٣، ١٣
أَرِيبٌ (homo acuti ingenii, intelligens) ١٥٣، ١
مَأْرُبَةٌ معا (necessitas) مَآرِبُ ح ٨٠، ٨
مَآرِبُ (res necessariae) ١٥٣، ١
أُرْبُونٌ (arrhabo) ٤٨، ٣
أَرَّثَ النَّارَ (incendit ignem) ٢١١، ٣
إِرْثٌ (v. وِرْثٌ)
أَرِجَ الرَّيْحَانُ (*fut. a.* odorem edidit basilicum) ١٥٤، ٢٠
أَرِجٌ (odorans) ١٥٤، ٢٢
أُرْجُوَانٌ (flos coloris purpurei: Syringa Persica) ١٥، ٢٣
أَرَّخَ الكِتَابَ (annum et diem adscripsit epistolae) ٢١١، ٢٢
تَأْرِيخٌ (temporis adnotatio ad rem) تَوَارِيخُ ح ٤٩، ١٩
إِرْدَبٌّ معا (nomen mensurae *i. q.* قفيز) ٩٩، ٧
أُرُزٌّ (oryza) ١٤، ١٩
أُرْزَنٌ (milium) ١٤، ١٢
أَرْشٌ (pretium vulneris; piaculum vulneris alteri inflicti) أُرُوشٌ ح ٨٠، ٢٠
أَرْضٌ (terra) أَرْضُونَ وآرَاضٌ وأَرَاضِي ح ٨، ٤ دَابَّةُ الأَرْضِ (*i. q.* أَرَضَةٌ) ٧٧، ٥

أَرَضَةٌ (termes) ٧٧، ٥
أَرْطَى (frutex, cujus foliis camelos pascunt, cortice coria concinnant, succo rubro tingunt) ١٧، ١٢
أَرِقَ (*fut. a.* insomnis fuit) ١٩١، ١٩
أَرَّقَهُ (insomnem reddidit alqm) ٢١٩، ٥
أَرِقٌ (insomnis) ١٩١، ٢٠
آرِقٌ (id.) ﻫ
أَرَقَانٌ (arquatus morbus) ٥٨، ١٥
أَرِيكَةٌ (thronus ornatus) أَرَائِكُ ح ٢٩، ١٤
أَرُومَةٌ (stirps nobilis) ٤٤، ١٨
أَرْنَبٌ (lepus) أَرَانِبُ ح ٧٥، ٧
أَرْنَبَةٌ (apex nasi) أَرَانِبُ ح ٣٥، ١٠
أَرْيٌ (mel) ٥٩، ٩
آرِيٌّ (paxillus stabuli, cui alligantur jumenta; stabulum) أَوَارِيُّ ح ٨٣، ٨
(cisterna in balneo aquae plena) ٢٩٢، ٩
أَزَّتِ القِدْرُ (*f. i.* aestuavit olla cum strepitu) ١٠٤، ٢٢
أَزَّهُ (*fut. u.* commovit alqm) ١٣٧، ٩
مِئْزَابٌ (v. مِيزَابٌ)
أَزَجٌ (domus longa) آزَاجٌ ح ٢٣، ١٧
آزَرَهُ (opitulatus est alicui) ١٩٣، ٢٠
آزَرَهُ (id.) ٢٢٩، ١٢
اِئْتَزَرَ (femoralia ligavit, induit) ٢٣٤، ٢١
تَأَزَّرَ (id.) ٢٥٢، ١
إِزَارٌ (femorale) أُزُرٌ ح ٩٣، ٤
مِئْزَرٌ (id.) مَآزِرُ ح ٩٣، ٤
أَزِفَ الرَّحِيلُ (propinquus fuit abitus: institit iter) ١٩٠، ٢٣

الآزِفَةُ (dies extremi judicii) ٥، ١٩
مَأْزِقٌ (bellum) ٩٨، ٢٢
مَأْزِمٌ (id.) ٩٨، ٢٢
إِزَاءٌ (e regione) ٨١، ٢٢
أَسَّسَ الجِدَارَ (fundavit murum) ٢١٩، ٢٠
أُسٌّ (fundamentum muri) إِسَاسٌ ح ٢٣، ١٣
أَسَسٌ (id.) آسَاسٌ ح ٢٣، ١٤
أَسَاسٌ (id.) أُسُسٌ ح ٢٩٢، ١٢
إِسْبٌ (crines circa pubem) ٣٩، ١٣
اِسْتٌ (podex) أَسْتَاهٌ ح ٣٩، ١٠
أُسْتَاذٌ (praeceptor) أَسَاتِيذُ وأَسَاتِذَةٌ وأُسْتَاذُونَ ح ٤٩، ٩
إِسْتَارٌ (nomen mensurae, stater) أَسَاتِيرُ ح ٩٩، ١١
إِسْتَبْرَقٌ (pannus sericus auro intextus grossior) ٩٢، ٣
إِسْتِيجٌ (calamus textorius) ٥٣، ٩
أَسَدٌ (leo) أُسُودٌ وأُسْدٌ ح (signum Zodiaci) ٦، ٥ الأَسَدَ الأَسَدَ (leonem! time) ٨٤، ١٠
أَسَرَهُ (*f. i.* captivum reddidit alqm) ٨٩، ٢١
وأَسَرَهُ اللّٰهُ (creavit alqm Deus firmâ s. pulcrâ naturâ) ٨٩، ٢٢
أُسِرَ (retentione urinae laboravit) ١٨٨، ٨
اِسْتَأْسَرَهُ (se ipsum captivum reddidit) ٢٧١، ٩
جَاءُوا بِأَسْرِهِمْ (venerunt omnes) ٨٥، ٨
أَسِيرٌ (e terra hostili ablatus; captivus) أَسْرَى وأُسَارَى ح ٤٩، ٩ * ٨٩، ٢٢

أُسْرَةٌ (affinitas paterna) ١ ، ٣٢

مَأْسُورٌ (retentione urinae labarans) ٩ ، ١٨٨ ✱ ١٩ ، ٤٢

إِسْرَافِيلُ (nom. propr. Archangeli, die resurrectionis mortuorum tubam inflaturi) ٣ ، ٣١

أُسْطُوَانَةٌ (columna) أُسْطُوَانَاتٌ وأَسَاطِينُ ح ٩ ، ٢٥

أَسِفَ عَلَيْهِ (*f. a.* dolorem cepit ex alqo; iratus fuit alicui) ٢٣ ، ١٩٠

آسَفَهُ (sollicitum reddidit; iratum reddidit alqm) ٢ ، ١٩٧

تَأَسَّفَ عَلَيْهِ (sollicitus fuit de alqo) ١٩ ، ٢٥٤

أَسِفٌ (sollicitus) ١ ، ١٩١

أَسِيفٌ (id.) ه

إِسْفَانَاجٌ (spinachium) ٩ ، ١٩

إِسْفَانَاخٌ (id.) ه

إِسْفِيذَاجٌ معا (albedo mulierum, *i. e.* liquor, quo vestes maculis purgant mulieres) ١٩ ، ٥٩

إِسْفِيذَبَاجٌ معا (cibus ex spinachio et lacte coagulato simul coctis constans) ١٠ ، ٩٠

إِسْكَةٌ (margo pudendi muliebris) ١ ، ٤٠

أَسِلَ خَدُّهُ (*f. a.* oblonga fuit gena alcjs)

وأَسُلَ (*fut. u.* id.) ٢١ ، ١٩٢

أَسِيلٌ (homo oblongae genae) ٢١ ، ١٩٢

أَسَلَةٌ (mucro linguae) أَسَلَاتٌ ح ٩ ، ٣٩

أَسَلٌ (hasta longior; cuspis hastae) و أَسَلَاتٌ ح ١٥ ، ٩٩

أَسَنَ الماءُ (*f. u.* colorem et odorem amisit aqua; foetida facta est) ٥ ، ١٣٤

و أَسِنَ (*fut. a.* id.) ه

آسِنٌ (aqua mutati saporis) ٨ ، ١٢

أَسَا الجُرْحَ (*fut. u.* medelam adhibuit vulneri) ٩ ، ١٤٩

آسَاهُ بِمَالِهِ (opibus suis sodalitium iniit cum alqo) ١٧ ، ٢٣٣

أَسَّاهُ (consolatus est alqm; patientiam suasit) ١٠ ، ٢٢٤

اِئْتَسَى بِهِ (imitatus est alqm) ١٧ ، ٢٤٣

آسٍ (medicus) ١٠ ، ١٤٩

إِسْوَةٌ (exemplar quod imiteris) ١٧ ، ٢٤٣

أَسِيَ عَلَى كَذَا (*fut. a.* sollicitus fuit de alqua re; tristis fuit) ٩ ، ١٧١

آسٍ (tristis) ٧ ، ١٧١

أَسْوَانُ (id.) ٩ ، ١٧١

أُشَابَةٌ (multitudo hominum de plebe) ١٢ ، ٤٩

أَشَرَ الخَشَبَةَ (*f. u.* in partes fidit lignum) وأَشَّرَ الأَسْنَانَ (acuit dentes) ١٣ ، ١٢٩

أَشِرَ (*f. a.* securus fuit; exsultavit in hilaritate) ١ ، ١٥٧

بِأَسْنَانِهِ أُشُرٌ معا (dentes acuti sunt) ١٣ ، ١٢٩

أَشِرٌ (securus, admodum hilaris) ١ ، ١٥٧

أَشْرَانُ (id.) أَشَارَى ح ه

مِئْشَارٌ (serra) مَيَاشِيرُ ح ١٥ ، ٥٣

أُشْنَانٌ (herba Alcali) ٢٠ ، ٥٩

آصَدَ القِدْرَ (operuit ollam) ١٥ ، ١٩٢

إِصْطَبْلٌ (stabulum) ٢٢ ، ٢٤

أَصُلَ (*f. u.* e nobili genere ortus est) ٤ ، ١٨٩

أَصْلٌ (origo, stirps hominis) أُصُولٌ ح ١٩ ، ٤٤

أَصِيلٌ (e nobili stirpe oriundus) ٤ ، ١٧٩

(tempus, quo sol ad occasum vergit) أُصُلٌ وآصَالٌ وأَصَائِلُ وأُصْلَانٌ ح ١٩ ، ٤

أَطَّ الرَّحْلُ (*f. i.* striduit sella camelina) ٨ ، ١٠٥

إِطَارٌ (circulus arcus in dividendo gossypio adhibiti) أُطُرٌ ح ١١ ، ٣٩

أَطَّارٌ (qui circulos illius arcus conficit) ه

إِطْرِيفَلٌ (nomen medicamenti ventrem purgantis) ٣ ، ٥٨

إِطْلٌ (latus corporis humani, hypochondrium) آطَالٌ ح

أَيْطَلٌ (id.) ٢١ ، ٢٩٤ (latus equi) ٥ ، ٩٧

أُفٍّ (***particula aversionis***: phui!) ٢١ ، ٨٣

يَأْفُوخٌ (i. q. يَافُوخٌ)

أُفْقٌ معا (margo coeli: horizon) آفَاقٌ ٢١ ، ٥

أَفَكَ (*fut. i.* mendacia dixit) ٢٣ ، ٩٨

وأَفَكَهُ عَنِ الرَّأْيِ (avertit alqm a consilio suo) ه

اِئْتَفَكَ (eversus, direptus est) ٣ ، ٢٣٨

المُؤْتَفِكَاتُ (urbes subversae, *quae sunt Sodoma etc.*) ه

أَفَلَتِ الشَّمْسُ (*f. i.* occidit sol) ١٠ ، ٩٩

أُقْحُوَانٌ (flos Chamaemeli) أَقَاحِيُّ وأَقَاحٍ ح ٢١ ، ١٥

أَقِطٌ (coagulum siccatum) ٢٠ ، ٩١

إِقْلِيمٌ (clima) أَقَالِيمُ ح ٩ ، ٨

أَكَّدَهُ (firmavit alqd) ١ ، ٢١٢

تَأَكَّدَ الأَمْرُ (res firma, constricta fuit) ١٢ ، ٢٥١

أَكَّارٌ (agricola) أَكَرَةٌ ح ٢٠ ، ١٧

إِكَافٌ (sella asini: clitellae) أُكُفٌ ح ١١ ، ٧٣

أَكَّافٌ (qui clitellas asininas consuit) ه

أَكَلَ (*fut. u.* edit) ١٥ ‹ ١٣٢

أُكُلٌ (fructus) ١٩ ‹ ١٨

أَكْلَةٌ (morsus) ١٥ ‹ ١٣٢

أَكَمَةٌ (collis) أَكَمٌ وآكَامٌ وإِكَامٌ وأُكُمٌ ح ٢٣ ‹ ٨

أَلَّهُ (*f. u.* confodit hastâ alqm) ١٨ ‹ ١٣٩

أَلَّةٌ (hasta brevior) ﮪ

أَلَا (أَلَا nonne; *sequente* إِنَّ profecto: إِنَّ زَيْدًا فَاضِلٌ profecto Seid generosus est. *Augetur vis affirmationis sequente* لَ: أَلَا إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (profecto illi mendaces sunt!) ١٩ ‹ ٢٨٨ و٢٠

أَلَّا (*compos. ex* أَنْ *et* لَا, quin) ١٩ ‹ ٢٨٨

إِلَّا (*compos. ex* إِنْ *et* لَا, praeter, *seq. accusativo; cfr. textus hujus libri et Grammatica*) ١٢ ‹ ٢٨٧ و ١٣

أَلْأُلَى ، أَلْأُلَاءِ (eae, *v.* أَلَّتِى) ٢٣ ‹ ٨٢

أَلَّبَهُمْ (congregavit homines) ٨ ‹ ٢١٠

تَأَلَّبُوا (congregati sunt homines) ٢٣ ‹ ٢٤٩

أَلَتَهُ حَقَّهُ (*f. i.* detraxit de jure alcjs) ١٨ ‹ ٨٧

أَلَّتِى ، أَللَّتَانِ ، أَلَّاتِى (v. sub ل)

أَلَّذِى ، أَللَّذَانِ ، أَلَّذِينَ (v. sub ل)

أَلِفَهُ (*fut. a.* alicui adsuevit) ١ ‹ ١٩١

آلَفَهُ الشَّىْءَ (adsuefecit alqm rei; instituit alqm.) ٣ ‹ ١٩٧

أَلَّفَ الكِتَابَ (composuit, scripsit librum) ١٧ ‹ ٢١٥

وأَلَّفَ بَيْنَ القُلُوبِ (fecit ut corda consentirent) ١٨ ‹ ٢١٥

آلَفَهُ (familiaritate usus est cum alqo) ١٠ ‹ ٢٣٨

اِئْتَلَفُوا (consenserunt invicem) ٨ ‹ ٢٣٧

تَأَلَّفَهُ عَلَى الإِسْلَامِ (assuetum *seu* propensum reddidit alqm religioni moslemicae) ١٧ ‹ ٢٥٤

أَلْفٌ (mille) أَلْفَانِ (duo millia) ١٩ ‹ ٩٤ ثَلَاثَةُ آلَافٍ (tria millia) ﮪ

أَحَدَ عَشَرَ أَلْفًا (undecim millia) ٢١

عِشْرُونَ أَلْفًا (viginti millia) ١ ‹ ٩٥

مِائَةُ أَلْفٍ (centum millia) ٢ ‹ ٩٥

أَلْفُ أَلْفٍ (decies centena millia) ﮪ

إِلْفٌ (consuetudine et familiaritate cum alqo junctus) أُلَّافٌ وإِلَافٌ وأُلَفَاءُ ح ٢ ‹ ١٩١

آلِفٌ (id.) ﮪ

أَلِيفٌ (id.) ﮪ

اِئْتَلَقَ (fulsit) ١٩ ‹ ٢٣٧

تَأَلَّقَ البَرْقُ (coruscavit fulmen) ٧ ‹ ٢٥٥

أَلُوكَةٌ معا (missio) ١٢ ‹ ٤٨

أَلِمَ (*fut. a.* doluit) ٢١ ‹ ١٩٣

تَأَلَّمَ (id.) ٢٢ ‹ ٢٥٩

أَلِيمٌ (doloris plenus; tristis) ٢١ ‹ ١٩٣

أَلَنْدَدُ (v. لَدَّ)

أَلَا (*fut. u.* impar fuit) ١ ‹ ١٥١

لا يَأْلُوكَ جُهْدًا (tibi non inferior est facultate) ٢ ‹ ١٥١

آلَى بِاللّٰهِ (per Deum juravit) ١٢ ‹ ٢١٨

وآلَى مِنَ الامْرَأَةِ (juravit, se a muliere esse abstenturum) ﮪ

اِئْتَلَى (juravit) ٩ ‹ ٢٤٤

واِئْتَلَى فِي الأَمْرِ (impar fuit faciendae rei) ١٠

إِلًى (bona; commoditas vitae) آلَاءٌ ح ١١ ‹ ٤٧

أَلْيَةٌ (cauda pinguis ovium) ١٩ ‹ ٧٤

أَلِيَّةٌ (jusjurandum) ١٣ ‹ ٢٠٨ ✱ ١٠ ‹ ٢٤٤

كَبْشٌ أَلْيَانٌ (aries caudam pinguem habens) ١٩ ‹ ٧٤

نَعْجَةٌ أَلْيَانَةٌ (ovis quae caudam pinguem habet) ١٧ ‹ ٧٤

أَلُوَّةٌ (lignum Aloës) ١٩ ‹ ٥٥

إِلٰهٌ (deus) آلِهَةٌ ح ١٨ ‹ ٣٠

أَللّٰهُ (Deus verus, ὁ Θεός) ١٥ ‹ ٣٠

أَللّٰهَ أَللّٰهَ (time Deum!) ٩ ‹ ٧٤

لَكَ اللّٰهُ (Deus sit tecum! Deus te custodiat!) ٥ ‹ ٨٤ لِلّٰهِ أَنْتَ (id.)

لِلّٰهِ أَبُوكَ (patrem tuum Deus custodiat!) ٢ ‹ ٨٤

لِلّٰهِ دَرُّكَ (macte esto!) ٤ ‹ ٨٤

إِلَاهَةٌ (sol) ٨ ‹ ٩

أَللّٰهُمَّ (o mi Deus!) ١٤ ‹ ٨٥

إِلَى (*praepositio:* ad; versus) ٤ ‹ ٢٨٧

إِلَيْكَ ، إِلَيْكَ عَنِّى (abi! recede a me!) ١٠ ‹ ٨٣

أَمْ (*particula interrogativa, in secundo loco duplicis interrogationis adhibita*: An?) ١١ ‹ ٢٨٨ و١٥

أَمَّ القَوْمَ (*fut. u.* antistes populi fuit in concione sacra) ٩ ‹ ١٤٠

وأَمَّهُ (proposuit sibi alqd) ٧ ‹ ١٤٠

وأَمَّ رَأْسَهُ (calvam capitis laesit alqs) ﮪ

أَمَّمَهُ (proposuit sibi alqd) ١٠ ‹ ٢٢٠

اِئْتَمَّ بِهِ (secutus est alqm tanquam ducem et exemplar) ٢ ‹ ٢٤٠

تَأَمَّمَهُ (proposuit sibi alqd; praeparavit se ad preces faciendas, membris aquâ deficiente arenâ abstersis) ٩ ‹ ٢٥٩

أُمٌّ (mater) أُمَّهَاتٌ وأُمَّاتٌ ح ١٨ ‹ ٤٤

أُمُّ البَشَرِ (mater hominum, *cognomen Evae*) ٧ ‹ ٤١

أُمُّ حُبَيْنٍ (Chamaeleon femella) ١٢ ‹ ٧٩

أُمُّ الدِّمَاغِ (cuticula cerebrum circumdans) ١٩، ٣٣

أُمُّ رُحْمٍ (cognomen Meccae) ٥، ٢٩٢

أُمُّ رَاشِدٍ (cognomen muris) ٢٠، ٧٩

أُمُّ القُرَى (cognomen Meccae) ١٩، ٢٠

أُمُّ الكِتَابِ (cogn. primae Corani Surae) ٥، ٤٩

أُمَّةٌ (coetus hominum; populus) أُمَمٌ ح ١٩، ٣١

آمَّةٌ (vulnus in capite; laesio calvae) ٨، ١٤٠

أَمَامَ (coram) ٢١، ٨١

إِمَامٌ (exemplar; regula) ٢٠، ٤٩ (dux) (antistes populi in concione sacra) ه

أَئِمَّةٌ ح (via aperta, facile) ٧، ١٤٠ (dignoscenda) ٩، ١١

أَمَا (compositum ex أَ et مَا *i. q.* أَلَا) *sequente* إِنَّ: nonne? profecto! *Affirmatio augetur praefixo* لَ *ante praedicatum*: أَمَا إِنَّهُ لَكَرِيمٌ profecto vir ille generosus est! ٢٠، ٢٨٨

أَمَّا (quoad, quod attinet; *sequitur particula* فَ *ante praedicatum*): أَمَّا عَمْرٌو فَقَاعِدٌ وَأَمَّا زَيْدٌ فَقَائِمٌ quod attinet ad Amrum, sedet, quod attinet ad Seidum, stat ١٩، ٢٨٨

إِمَّا (*particula disjunctiva dubitativa,*) aut: إِضْرِبْ إِمَّا زَيْدًا وَإِمَّا عَمْرًا verbera aut (*i. e.* si vis) Seidum, aut (si videbitur) Amrum. إِفْعَلْ هَذَا إِمَّا لَا facias hoc aut (si videtur) ne facias ١٨، ٢٨٨ و١٩ و٢٠

أَمَتَ السِّقَاءَ (*f. i.* implevit utrem) ١٨، ٨٧

وَأَمَتَ الشَّيْءَ (mensuravit alqd) ١٩، ٨٧

أَمَدٌ (exitus, finis rei) آمَادٌ ح ٨، ٥ (terminus) ١٣، ٨٠

أَمَرَهُ بِكَذَا (*f. u.* jussit alqm alqd) ١٤، ١٢٩

وَأَمَرَ عَلَى القَوْمِ (rexit imperio homines) ه

أَمِرَ (id.) ١٥، ١٢٩

أَمِرَ القَوْمُ (*fut. a.* numerosus fuit populus) ١، ١٠٧

وَأَمِرَ أَمْرُهُ (difficile fuit negotium, ancipites fuerunt res alcjs) ٢، ١٥٧

آمَرَ القَوْمَ (imperio rexit homines) ٢٠، ١٩٣

آمَرَهُ (deliberavit cum alqo) ١٢، ٢٢٩

اِئْتَمَرَ (jussum executus est, mandato morem gessit) ٢٢، ٢٣٤

تَأَمَّرَ عَلَيْهِمْ (sub imperio habuit homines) ١، ٢٥٢

اِسْتَأْمَرَهُ (consilium rogavit alqm) ١٠، ٢٧١

أَمْرٌ (negotium; res) أُمُورٌ ح ١٩، ٨٠

عَلَيْكَ الأَمْرَ و عَلَيْكَ الأَمْرَةَ (negotium tracta! rei insta!) ١٠، ٨٣

عَلَيْكَ بِالأَمْرِ (id.) ه

شَيْءٌ إِمْرٌ (res insolita) ٢، ١٥٧

أَمِيرٌ (nobili stirpe oriundus; praefectus (princeps)) أُمَرَاءُ ح ١٤، ٤٩ ١٥، ١٢٩

أَمَارَةٌ (signa viae) أَمَارَاتٌ ح ١١، ١١

تَأْمُورٌ (sanguis cordis) ٢٣، ٢٩٤

أَمْسِ (heri) ٩، ٤ أَوَّلُ مِنْ أَمْسِ (nudius tertius) ١٠، ٤

أَوَّلُ مِنْ أَوَّلِ مِنْ أَمْسِ (nudius quartus) ه

آمِصٌ ، إِمْصٌ (nomen potus cujusdam) ٩، ٥٩ ✲ ٢٠، ٢٩٩

أَمَلَ مِنْهُ كَذَا (*f. u.* speravit ab alqo alqd) ١٥، ١٣٢

أَمَّلَهُ (spem posuit in alqo) ٩، ٢١٧

تَأَمَّلَ الشَّيْءَ (rem contemplatus est) ٢، ٢٥٩

أَمَلٌ (spes) آمَالٌ ح ١٩، ١٣٢

مُؤَمِّلٌ (equus septimus in certamine cursus) ٢٣، ٩٧

أَمْلَجٌ (Myrobalanum emblicum) ٩، ٥٨

أَمِنَهُ عَلَى كَذَا (*f. a.* certum judicavit alqm in re; confidit alicui in re) ٢١، ١٩٤

وَأَمِنَهُ بِكَذَا (id.) ٢٢، ١٩٤

وَأَمُنَ الرَّجُلُ (certus fuit homo; fiducia dignus fuit) ه

آمَنَهُ مِنَ الشَّرِّ (tutum reddidit alqm a malo) ١٣، ٢٠٠

آمَنَهُ فِيمَا قَالَ (veracem putavit alqm in iis quae dixit) ١٣، ٢٠٠

وَآمَنَ بِاللّٰهِ (credidit in Deum) ١٤، ٢٠٠

أَمَّنَ عَلَى دُعَائِهِ (precatione absoluta Amen dixit) ١٧، ٢١٨

اِئْتَمَنَهُ عَلَى كَذَا (certum et fiducia dignum censuit alqm) ١٨، ٢٣٩

اِسْتَأْمَنَهُ (securitatem petiit ab alqo) ٣، ٢٧٤

أَمِينٌ (certus; cui fides haberi potest, protector) ٢٢، ١٩٤

أَمَانٌ (id.) ٢٣

أُمَّانٌ (id.) ه

أَمُونٌ (camelus certus, qui non caespitat) ٣، ٧٢

آمِينَ (Amen!) ١٨، ٨٣

أَمَانَةٌ (securitas, tutela) أَمَانَاتٌ ح ٢٢، ٤٨

أَمَةٌ (ancilla) إِمَاءٌ ح ٤، ٤٨

أُمَيْهَةٌ (pustulae ovium) ١٧، ٧٤

أَنْ (*conjunctio finalis cum futuro nasbato*: ut. *Subintelligi potest post quinque particulas cum fut.*

(nasbato positas: فَ، لَ، أَوْ، وَ et حَتَّى) ٣ ، ٢٨٨

أَنْ (conjunctio accusativum subjecti regens: quod) ١٧ ، ٢٨٧

إِنْ (conjunctio conditionalis: si; seq. fut. djesm.) ٩ ، ٢٨٨

إِنَّ (particula enuntiationi praemissa ad copulationem subjecti, quod in accus. positum sequitur, cum praedicato augendam; conjungitur saepissime cum لَ, quod praedicato praefigitur) ١٧ ، ٢٨٧ و ١٩ ; ٩ ، ٢٨٨ ✡

أَنَا ح نَحْنُ (ego, mas et fem.) ٥ ، ٨١

أَنَّبَهُ (alqm vituperavit) ٩ ، ٢١٠

أَنْبَارٌ ح أَنَابِيرُ (horreum) ٢٢ ، ٢٤

أَنْبَارِيٌّ (custos horrei) ﻫ

أَنْتَ (tu vir) أَنْتُمَا ، أَنْتُمْ (vos viri) ٨١ ، ٤

أَنْتِ (tu femina) انتما ، انتنّ (vos feminae) ﻫ

أَنَثَ الحَدِيدُ (fut. u. molle fuit ferrum) ٣ ، ١٨٤

أَنَّثَ الاسْمَ (nomini formam generis feminini addidit) ٤ ، ٢١١

أَنِيثٌ (ferrum molle) ٣ ، ١٨٤ ✡ ٢ ، ٥٤

أُنْثَى ح إِنَاثٌ (femina) ٩ ، ٣٢

أُنْثَيَانِ (testiculi) ١٩ ، ٣٩

مِئْنَاثٌ (mulier, quae semper filias parit) ٥ ، ٤٤

أَنْجَرٌ و أَنْجَرَةٌ (ancora) ٣ ، ٥٣ ، ٢٣

إِنْجِيلٌ (evangelium) ١٣ ، ٥١

أَنِسَ بِهِ (*f. i.* consuetudine alcjs usus est) ١٩ ، ٩٣

أَنِسَ بِهِ (*fut. a.* id.) ١٧ ، ٩٣

أَنُسَ المَكَانُ (*f. u.* culta fuit regio; habitata fuit) ٢٢ ، ١٨٤

آنَسَ الرَّجُلَ (adsuevit viro, cognovit eum) ١٠ ، ١٩٥

و آنَسَ نَارًا (conspexit ignem) ١١ ، ١٩٥

تَأَنَّسَ بِهِ (familiariter cum alqo conjunctus est) ٢٣ ، ٢٥٣

تَآنَسُوا (invicem familiares fuerunt) ٢٢ ، ٢٩٤

اِسْتَأْنَسَ بِصَاحِبِهِ (venit alqs in sodalis sui familiaritatem) ٥ ، ٢٧٣

إِنْسٌ ح أُنَاسٌ (homines) ١٧ ، ٢٩٣

أَنَسٌ (homines familiariter inter se conversantes; incolae unius domus.) ١٨ ، ٩٣

أَنِيسٌ (locus cultus, habitatus) ١٨٤ ، ٢٢ ✡ ٢ ، ٢٩٩

إِنْسِيٌّ ح أَنَاسِيُّ (homo) ٧ ، ٣١ (latus pedis interius, i. e. quod adspectui hominis obversum est) ١٠ ، ٤٠

آنِسَةٌ (uxor marito grata et cara; pulchra femina) ح أَوَانِسُ ١٧ ، ٩٣

إِنْسَانٌ (homo) ٧ ، ٣١ إِنْسَانُ العَيْنِ (pupilla oculi) أَنَاسِيُّ ح ٣ ، ٣٥

مَكَانٌ مَأْنُوسٌ (locus cultus) ١٩ ، ٩٣

أَنِفَ مِنَ الأَمْرِ (*f. a.* puduit alqm rei; dedignatus est facere alqd) ٣ ، ١٩١

اِئْتَنَفَهُ (ab antica parte cepit alqm; incepit rem) ٩ ، ٢٣٧

اِسْتَأْنَفَهُ (id.) ١٩ ، ٢٧٢

أَنْفٌ (nasus) أُنُوفٌ و آنُفٌ و آنَافٌ ح ٨ ، ٣٥

أَنِفٌ (qui rem facere repudiat) ٤ ، ١٩١

آنِفٌ (id.) ﻫ

آنِفًا (paullulum ante praesens tempus) ٧ ، ٥

أُنَافِيٌّ (qui magnum nasum habet) ١٣ ، ٢٩٥

آنَفُ (qui magnum nasum habet) ١٥ ، ٤٢

أُنْفُوَانٌ (prima juventus) ١٧ ، ٢٩٥

آنَقَنِي الشَّيْءُ (res mihi grata fuit; insolita fuit) ٢٠ ، ١٩٧

تَأَنَّقَ فِي الأَمْرِ (bene versatus est in re; perite eam tractavit) ٨ ، ٢٥٥

أَنُوقٌ (avis rapax رَخَمَة appellata) ٨ ، ٧٩ (mas

إِنْقَلِيزٌ (anguilla) ٢٢ ، ١٢

آنُكٌ (plumbum) ٢٢ ، ٩

أَنَامٌ (creaturae) ٢٠ ، ٣٠

أُنْمُوذَجٌ (specimen) ٣ ، ٤٨

أَنَى لَكَ أَنْ تَفْعَلَ كَذَا (*f. i. et u.* tempus opportunum tibi adfuit rei faciendae) ٤ ، ١١٩

تَأَنَّى فِي الأَمْرِ (tarde et cunctanter tractavit rem) ٥ ، ٢٩٣

إِنًى معا (temporis momentum, hora) آنَاءٌ ح ٩ ، ٥

إِنَاءٌ (loculus, repositorium; vas, vas aquarium) آنِيَةٌ و أَوَانِي ح ١٩ ، ٢٩

أَنَاةٌ (cunctatio, mora) ٩ ، ٢٩٣

أَنَّى (quomodo) ٩ ، ٨٥

أَوْ (aut, vel) ١١ ، ٢٨٨ (*seq. futuro nasbato vim conjunctionis* أَنْ *habet*) ﻫ

أَوِّ ، آوَّهْ ، أَوْهِ (vae!) ٢٣ ، ٨٣

آبَ (*fut. i. et u.* rediit) ٢٢ ، ١١٠

أَوَّبَ المُسَافِرُ (per totum diem profectus est peregrinator) ٩ ، ١٢٢

أَوَّبَ المُسَبِّحُ (per totum diem precando Deum laudavit precator) ﻫ

تَأَوَّبَ أَهْلَهُ (nocturno tempore ad familiam suam venit, rediit) ٨ ، ٢٩٠

آدَهُ الأَمْرُ (*fut. u.* gravavit alqm res)
١٤ ، ١٤٣ (facienda
أَوِدَ (*fut. a.* curvatus est) ١١ ، ١٩٩
تَأَوَّدَ العُودُ (curvum fuit lignum)
١٤ ، ٢٩٠
آوَدَ (curvus factus) ١١ ، ١٩٩
إِوَزَّةٌ (anser) إِوَزٌّ ح ٢٢ ، ٧٨
آسَهُ (*fut. u.* compensationem praesti-)
٢ ، ١٤٤ (tit alicui
آسٌ (myrtus) ١ ، ١٩
أَوْسٌ (lupus) ١٣ ، ٧٥
آفَةٌ (noxa, morbus) آفَاتٌ ح ١٠ ، ٥٨
أُوقِيَّةٌ (nomen ponderis drachmarum)
أَوَاقِي ح ٢١ ، ٩٥ (quadraginta
آلَ أَمْرُهُ إِلَى الصَّلَاحِ (*fut. u.* re-)
diit res alcjs ad bonum *i. e.* bonum exitum
١٤ ، ١٤٥ (habuit
أَوَّلَ القُرْآنَ (interpretatus est Co-)
١٥ ، ٢٢٢ (ranum
تَأَوَّلَ الآيَةَ (interpretatus est ver-)
٥ ، ٢٩١ (siculum Coranicum
آلٌ (simula-) ١ ، ٣٢ (familia, gens)
crum aquae, *vapor aut reflexio lucis in deserto, aquae imaginem*
١٣ ، ٨ (*exhibens*
آلَةٌ (instrumentum opificis) آلَاتٌ ح
٤ ، ٥٢
أَوَّلٌ (initium rei) أَوَائِلُ ح ١٤ ، ٨٠
أَوَّلَ مِنْ أَمْسِ (nudius tertius)
أَوَّلَ مِنْ أَوَّلَ مِنْ أَمْسِ ٤ ، ١٠
أُولَى ه (nudius quartus) haec vita,)
أُخْرَى oppos. τῷ vitae post mortem
١٧ ، ٥ (futurae
أُولَى (hi) ١٠ ، ٨٣ الأُولَى (qui) ٢٢ ، ٨٣
أُولَاءِ (hi) ١٠ ، ٨٣ هَانَحْنُ أُولَاءِ

Samachsch. Mocadd. ul Edeb.

(ecce nos!) ١٥ ، ٨٢ هَأَنْتُمْ أُولَاءِ
(ecce vos!) ١٧ هَاهُمْ أُولَاءِ (ecce
٢٠ (hi!
أُولُو مَالٍ (pecuniam possidentes)
٤ ، ٨٣ (viri
أُولَاتُ مَالٍ (pecuniam possidentes)
ه (feminae
أُولَاكَ (illi; illae) ١٣٠ ، ٨٣
أُولَئِكَ (illi; illae) ١٢ ، ٨٣ و١٣
أَوَانٌ (tempus, tempus finitum) آوِنَةٌ
ح ١١ ، ٣
تَأَوَّهَ (dixit آوْهْ, vae!) ١٠ ، ٢٩١
آوْهْ ، أَوْهِ (vae!) ٢٣ ، ٨٣
أَوَّاهٌ (vir, qui semper vae! dicit) ١٠ ، ٢٩١
أَوَى إِلَيْهِ (*fut. i.* confugit ad alqm)
١٤ ، ١٢٠
آوَاهُ (apud se recepit alqm) ١٥ ، ٢٠٩
إِبْنُ آوَى (Schacal, animal ex cane)
بَنَاتُ آوَى ح ٢ ، ٧٩ (et vulpe natum
آيَةٌ (signum- τέρας-i. e. versicu-)
آيَاتٌ ح ٧ ، ٤٩ (lus Coranicus
مَأْوًى (refugium, asylum) ١٥ ، ١٢٠
جَنَّةُ المَأْوَى (Paradisus) ٢٢ ، ٥٠
آهِ (vae!) ١ ، ٨٤
تَأَهَّبَ لِلْعَدُوِّ (paratus fuit ad excipi-)
٢٣ ، ٢٤٩ (endum hostem
إِهَابٌ (corium crudum, non suba-)
أُهُبٌ ح ١٥ ، ٥٢ (ctum
أُهْبَةٌ (apparatus bellicus) ٢١ ، ٩٨
أَهَلَتِ الدَّارُ (*fut. i.* habitata est do-)
١١ ، ٩٩ (mus
وأَهَلَهَا الرَّجُلُ (*f. i.* incoluit domum)
وأَهَلَ (*fut. i. u. a.* uxorem duxit) ١٣

أَهَّلَهُ لِلْخَيْرِ (beneficio dignum red-)
٩ ، ٢١٧ (didit alqm
تَأَهَّلَ (uxorem duxit) ٣ ، ٢٥٩
أَهْلٌ (familia) أُهُولٌ ح ١ ، ٣٢
أَهْلًا بِكَ و سَهْلًا (cultu et)
٩ ، ٨٤ (commoditate vitae fruaris!
آهَلَ (qui domum habitatam reddit) ١٣ ، ٩٩
آهِلَةٌ (domus habitata) ١١ ، ٩٩
إِهَالَةٌ (pinguedo *carnis coctae* ol-)
٨ ، ٩٠ lam implens)
مَأْهُولَةٌ (domus habitabilis reddita)
١٣ ، ٩٩
إِهْلِيلَجٌ (Myrobalanus, *remedium re-*)
٥ ، ٥٨ (*frigerativum et oculare*
أَيْ (*interjectio vocativa accusativum*)
(id est, scilicet) ١٤ ، ٢٨٧ (*regens:* O!
١٨ ، ٢٨٨
إِي (*particula interrogationem*)
هَلْ (*affirmans*: Sane! ita est! *Ut*
تَعْرِفُ كَذَا إِي وَاللّٰهِ nostine
١٧ ، ٢٨٨ (hoc? Novi, per Deum!
أَيُّ شَيْءٍ (quid? quae res est?) ١ ، ٨٣
أَيُّ رَجُلٍ (quis vir?) ٩ ، ٨٣ أَيُّهُمَا
أَيُّهُمْ (*dual.*) (*plur.*) ٩ ، ٨٣ و٥
أَيَّةُ اَمْرَأَةٍ (quae femina?) ٧ ، ٨٣
أَيَّتُهُمَا (*dual.*) أَيَّتُهُنَّ (*plural.*) ٩ ، ٨٣
أَيَا (*particula vocativa*: O!)
sequitur nomen in accus. posi-
١٤ ، ٢٨٧ (*tum*
أَيَّانَ (quo) *comp. ex* أَيّ *et* آنْ
٧ ، ٥ (tempore? quando?
إِيَارَجٌ (Hiera, *medicamentum e no-*)
vem rebus compositum, plerumque
٩ ، ٥٨ (*pilularum formam habens*

2

إِيَّاهُ (eum; *vices tenet simplicis pronominis suffixi; saepenumero hac dicendi forma vis et significatio pronominis augetur, conf. Latinorum egomet, nosmet.*) ٨١ ‘ ٥

إِيَّاها (eam) ٩ إِيَّاكَ (te) ٧ إِيَّاكِ (te *feminam*) ه إِيَّاىَ (me) ٨

آدَ (*fut. i.* valuit) ١١٢ ‘ ٩

أَيَّدَهُ (validum reddidit, corrobora-vit alqm.) ٢٢٣ ‘ ١٠

تَأَيَّدَ (validus fuit) ٢٩١ ‘ ١٤

آدٌ (valor) ١١٢ ‘ ١٠

أَيْدٌ (id.) ١١٢ ‘ ٩

رَجُلٌ أَيِّدٌ (vir validus) ١١٢ ‘ ٩

أَيْدَعَ الثَّوْبَ (croco tinxit vestem) ٢٨٣ ‘ ١٠

أَيْدَعٌ (crocus) ٢٨٣ ‘ ١١

أَيْرٌ (membrum virile) أُيُورٌ ٣٩ ‘ ١٣

آيَسَهُ مِنَ الشَّىْءِ (fecit ut alqs de re desperaret) ٢٠٩ ‘ ٩

أَيْشَ (quae) *contractum ex* أَىُّ شَىْءٍ (res? quaenam res est?) ٨٣ ‘ ١

آضَ (*f. i.* apparuit, evasit, fuit res) ١١٣ ‘ ١٣

أَيِفَ الزَّرْعُ (noxam passa est seges) ١٨٩ ‘ ١٢

أَيْكَةٌ (silva densa) أَيْكٌ ح. ١٩ ‘ ٢٠

أَيِّلٌ معا (caper montanus, *de mare tantum usurpatur*) ٧٥ ‘ ٨

تَأَيَّمَتْ (vidua fuit mulier; sine marito fuit) ٢٩٢ ‘ ٢

أَيْمٌ معا (anguis) ٧٩ ‘ ١٥

أَيِّمٌ (mulier conjugii expers) أَيَامَى ح ٤٤ ‘ ٨

آنَ لَكَ أَنْ تَفْعَلَ كَذَا (*fut. i.* ad- fuit tempus opportunum rei faciendae) ١١٥ ‘ ١٢

الآنَ (nunc) ٥ ‘ ٧

أَيْنَ (ubi?) ٨٣ ‘ ٢

إِيهِ (dic! narra!) ٨٣ ‘ ١٧

إِيهًا (tace!) ٨٣ ‘ ١٧ (retrorsum! recede!) ٢٩٨ ‘ ٢١

أَيْهًا (adde! auge!) (prorsum!) ٨٣ ‘ ١٧ ٢٩٨ ‘ ٢٢

أَيْهَاتَ معا (quam procul est! quam longe abest!) ٨٣ ‘ ١٥

ب

بِ *Praepositio inseparabilis:* Ad, in, cum; *saepissime germanico* an *respondens*: مَرَرْتُ بِزَيْدٍ Seidum praeterii, ei obviam veni. *Particula juramenti*: Per, بِٱللّٰهِ per Deum! ٢٨٧ ‘ ٣

بَاذِنْجَانَةٌ معا (melongena) بَاذِنْجَانٌ معا ح ١٥ ‘ ٨

بِئْرٌ (puteus) أَبْآرٌ ح ١٣ ‘ ١٣

حَرِيمُ البِئْرِ (ambitus putei) ه

بَأَسَ (*fut. u.* pauper, egenus fuit) ١٢٩ ‘ ١٠

وَبَؤُسَ (*f. a.* id.) وَبَئِسَ (*f. u.* id.) ه

بَؤُسَ الأَمْرُ (*fut. u.* vehemens, dura fuit res) ١٨٤ ‘ ٢٣

بِئْسَ الرَّجُلُ زَيْدٌ (quam malus homo Seidus est; quam malus est!) ٢٨٩ ‘ ١١

بِئْسَ رَجُلًا زَيْدٌ (id.) ه

اِبْتَأَسَ (tristis, afflictus fuit) ٢٣٥ ‘ ٢١

بَأْسٌ (miseria) ٤٧ ‘ ٩ (poena) ٥٢ ‘ ٢ (pernicies) ٨٠ ‘ ١٨

بُؤْسٌ (afflictio) ٤٧ ‘ ١٠ بُؤْسًا لَكَ (pereas!) ٨٤ ‘ ٩

بَائِسٌ (pauper) ١٢٩ ‘ ١٠

عَذَابٌ بَئِيسٌ (poena dura, gravis) ١٨٤ ‘ ٢٣

بَأْسَاءُ (miseria) ٤٧ ‘ ١٠

بَاسَلِيقٌ (vena basilica) ٣٧ ‘ ٩

بَاطِيَةٌ (patera vinaria ampla et patens) ٥٩ ‘ ٩

بَبْغَاءُ وبَبَّغَاءُ (psittacus) ٧٩ ‘ ٩

بَتَّهُ (*fut. i. et u.* abscidit alqd) ١٠٣ ‘ ١٢ ✱ ١٣٥ ‘ ١٤

اِنْبَتَّ (abscissus est) ٢٤٧ ‘ ١٤

البَتَّةَ (necessario, utique) ٨٢ ‘ ٢

بَتَرَهُ (*fut. u.* praecidit alqd) ١٢٩ ‘ ١٥

بَتِرَ (*fut. a.* caudâ truncatum est animal) ١٥٧ ‘ ٢

أَبْتَرُ (cauda truncatus; homo liberis orbus) ١٥٧ ‘ ٣ وخُطْبَةٌ بَتْرَاءُ (oratio interrupta, non finita) ه

سُيُوفٌ بَوَاتِرُ (enses acuti) ١٢٩ ‘ ١٩

كِتَابٌ مُبَتَّرٌ (liber non perfectus, non finitus; mutilatus) ٢١٢ ‘ ١٢

بَتَّكَ الآذَانَ (resecuit aures pecorum) ٢١٧ ‘ ٢

بَتَلَ (*fut. i.* secuit, sejunxit) ٩٩ ‘ ١٤

بَتَّلَهُ لِلّٰهِ (a rebus mundanis segregatum cultui Dei adstrinxit) ٢١٧ ‘ ١٠

تَبَتَّلَ إِلَى اللّٰهِ (ceteris posthabitis sincero animo Deum coluit) ٢٥٩ ‘ ٣

بَيْعٌ بَتْلٌ (emtio sublata) ٩٩ ‘ ١٤

صَدَقَةٌ بَتْلَةٌ (eleemosyne pauperi subtracta, stips recusata) ه

اِمْرَأَةٌ مُبَتَّلَةٌ (femina non immodice carnosa) ٢١٧ ‘ ١٠

بَثَّهُ (*fut. u.* dispersit alqd.) ١٣٥ ‘ ١٧

أَبَثَّهُ الحُزْنَ (sollicitudinem suam communicavit cum alqo) ٣٠١، ٨
بَاثَّهُ الحُزْنَ (id.) ٢٣٠، ١
إِنْبَثَّ (innotuit, vulgatus est nuntius) ٣٤٧، ١٥
بَثٌّ (sollicitudo, aegritudo) ٤٣، ١٧
بَثْرٌ (omne, quod in cute corporis humani erumpit, ut pustulae) بُثُورٌ ح ٥٩، ٢
بَثَقَ البَثْقَ (*fut. u.* aggerem aperuit) ١٣١، ١١
إِنْبَثَقَ المَاءُ (aggere perrupto profluit aqua) ٢٤٩، ٢٠
بَثْقٌ معا (agger perruptus, et locus, qui inundatione vastatur) بُثُوقٌ ح ١٣، ٨
بُجَاذَةٌ معا (gemma rubri coloris) ١٠، ١٤
تَبَجَّحَ بِهِ (gavisus est alqa re) ٢٥١، ٥
أَبْجَرُ (homo longioris umbilici) ٤٣، ٥
إِنْبَجَسَ المَاءُ (e fonte prorupit aqua) ٢٤٩، ٧
تَبَجَّسَ المَاءُ (profluit, scaturivit aqua) ٢٥٣، ٢٣
بَجَّلَهُ (magni fecit alqm) ٢١٧، ١١
بَجَلْ (sufficit!) ٨٣، ١٨
بِجِيذَقٌ (gemma colore rubino similis) ١٠، ١٤
بَحَّ (*fut. a.* rauca voce fuit) ١٩٩، ٨
أَبَحُّ (homo rauca voce) ١٤١، ١٩ ✱ ١٩٩، ٨
بُحْبُوحَةُ الجَنَّةِ (medium Paradisi) ٥٠، ٢١
بَحَثَ التُّرَابَ (*fut. a.* eruit pulverem) ١٧٤، ٢١
وبَحَثَ عَنِ الأَمْرِ (inquisivit de rem) ه

بَحَّرَ المَتَاعَ (disposuit merces mercator, et alias super alias collocavit, *aut* promsit eas et proposuit emtori) ١٨١، ٩
بَحَرَ النَّاقَةَ (*fut. a.* fissuram fecit in aure camelae) ١٧٧، ٩
تَبَحَّرَ فِى العِلْمِ (demersit se in literas i. e. longissime in iis progressus est) ٢٥٣، ١
بَحْرٌ (mare) بُحُورٌ و بِحَارٌ و أَبْحُرٌ ح ١٢، ١٢
بَحِيرَةٌ (camela cui auris fissa est) ١٧٧، ١٠
بَخٍ بَخٍّ معا (*interjectio laudis:* bene! egregie fecisti!) ٨٤، ١
بُخْتِيٌّ (camelus Chorasanicus) بُخْتٌ ح ٧٣، ٩
بُخْتِيَّةٌ (camela Chorasanica) بَخَاتِيُّ ح ه
مَبْخُوتٌ (fortunatus) ٤٣، ١٨
تَبَخْتَرَ (superbivit) ٢٨٤، ٥
بَخِرَ (*fut. a.* anima foetuit alicui) ١٥٧، ٤
تَبَخَّرَ بِالبَخُورِ (suffivit se) ٢٥٣، ٣
بُخَارٌ (fumus, vapor ollae bullientis) ٩٠، ٨
بَخُورٌ (suffimentum) ٥٥، ١٧
أَبْخَرُ (homo foetentis animae) ١٥٧، ٥
بَخَسَهُ حَظَّهُ (*fut. a.* portionem alcjs deminuit) ١٧٨، ١٠
أَبْخَصُ (homo crassae frontis, cilo) ٤٣، ٥
بَخَعَ نَفْسَهُ (*fut. a.* alqs se ipsum necavit) ١٧٨، ١٩
وبَخَعَ بِالحَقِّ (veritati se submisit eamque professus est) ٢٠
بَخِلَ عَلَيْهِ بِالمَالِ (*fut. a.* parcus et tenax opum fuit erga alqm) ١٩٢، ٢١

أَبْخَلَهُ (parcum et tenacem fecit, *aut* expertus est alqm) ١٩٨، ١٧
بَاخِلٌ (tenax, avarus) ١٩٢، ٢٢
بَخِيلٌ (id.) ٤٢، ٤ ✱ ١٩٢، ٢٢
بُخْنُقٌ (velamentum faciei mulierum) ٩٣، ٥
بَدَّدَهُ (dissipavit alqd) ٢١٩، ١٥
اِبْتَدَّ السَّبُعَانِ الرَّجُلَ (duae bestiae ab utraque parte adortae sunt hominem) ٢٤٠، ٥
تَبَدَّدَ الأَمْرُ (divisa, disjuncta est res) ٢٥٨، ٩
تَبَادُّوهُ (ab omni parte aggressi sunt alqm) ٢٩٩، ٢١
و تَبَادُّوا فِى الحَرْبِ (iniit in praelio cum suo quisque adversario pugnam singularem) ٢٢
إِسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ (separatus ab aliis suo consilio instituit) ٢٧٤، ٨
لَا بُدَّ (non potest evitari *i. e.* necessarium est) ٨٥، ٥
بِدَادٌ (ala utraque ephippii) ٩٨، ١١
بَدَأَ بِالأَمْرِ (*fut. a.* incepit rem) ١٧٢، ٢٣
وبَدَأَ الأَمْرَ (id.) ١٧٣، ١
أَبْدَأَ الأَمْرَ (id.) ١٩٠، ١
إِبْتَدَأَ الأَمْرَ (id.) ٢٣٣، ١٢
تَبَدَّأَ فِى العَمَلِ (initium fecit operis) ٢٤٩، ١٩
بَادِئَ بَادِيَ (ante omnia) ٨٥، ٤
بَدَرَ (*fut. u.* festinavit) ١٣٩، ١٧
بَادَرَهُ الشَّىْءَ وإِلَى الشَّىْءِ (de re prioritate cum alqo certavit in re; alter alterum praevertere studuit in re) ٢٢٩، ١٢
إِبْتَدَرُوهُ (properarunt ad alqd) ٢٣٤، ٢٢

2 *

تَبَادَرُوا إِلَى الأَمْرِ (festinatione in-
٢٩٤ ، ١٢ (vicem usi sunt in re

بَدْرٌ (luna noctis quartae decimae)
بُدُورٌ ح ٩ ، ١١ (mensis: luna plena

بَدْرَةٌ (decem millia drachmarum)
بِدَرٌ ح ٩٥ ، ١٨

بَادِرَةٌ (sententia ingeniosa ex im-
١٢٩ ، ١٧ (proviso pronuntiata

أَبْدَعَ الشَّيْءَ (noviter protulit alqd;
١٩٩ ، ١٠ (existere fecit alqd

اِبْتَدَعَهُ (procreavit novi aliquid)
٢٣٩ ، ١٧

اِسْتَبْدَعَهُ (pro novo, inaudito ha-
٢٧٢ ، ١١ (buit alqd

شَيْءٌ بِدْعٌ (res noviter procreata,
١٩٩ ، ١١ (ante non inventa

بَدِيعٌ (res nova) بَدَائِعُ ح ١٩٩ ، ١٠

اللّٰهُ بَدِيعُ السَّمٰوَاتِ وَ الأَرْضِ
(Deus coelos et terram ex nihilo crea-
١٩٩ ، ١١ (vit

بِدْعَةٌ (res nova) بِدَعٌ ح ١٩٩ ، ١٠
٢٣٩ ، ١٨ (haeresis)

أَبْدَلَهُ دَرَاهِمَ (permutavit alicui pe-
١٩٨ ، ١٨ (cuniam

بَدَّلَهُ اللّٰهُ مِنَ الخَوْفِ أَمْنًا
transtulit Deus alqm e statu metus in
٢١٧ ، ١١ (statum securitatis

تَبَدَّلَ الشَّيْءَ بِالشَّيْءِ (commu-
tavit rem cum re; in rei locum alte-
٢٥٩ ، ٤ (ram substituit

اِسْتَبْدَلَ الشَّيْءَ بِالشَّيْءِ (rem
٢٧٣ ، ٨ (pro re accepit

بَدَلٌ (aequivalens; quod vice facta
١٩٨ ، ١٨ (in rei alterius locum succedit

بَدِيلٌ (id.) ه

بَدُنَ (*fut. u.* corpulentus fuit) ١٣٤ ، ٥
وَ بَدُنَ (*fut. u.* id.) ه

بَدَنٌ (corpus) أَبْدَانٌ ح ٣٢ ، ٢٢

بَادِنٌ (vir corpulentus) ١٣٤ ، ٩

بَادِنَةٌ (femina corpulenta) ه

بَدَنَةٌ (lorica curta) بُدْنٌ ح ٧١ ، ٣
(camelus qui victimae loco mactatur
بُدْنٌ ح (*etiam de camela dicitur*
٧٢ ، ٢

بَيْدَانَةٌ (onagri femella) ٧٣ ، ٧

بَيْدَرٌ (area terendis frugibus) بَيَادِرُ
ح ١٤ ، ٢٢

بَدَا الشَّيْءُ (*fut. u.* patuit, manifesta
١٤٨ ، ١٥ (fuit res

وَبَدَا لَهُ أَمْرٌ فِى الرَّأْيِ (incidit
in mentem alicui alqd; repentinum
١٩ (consilium cepit in alqa re

وَبَدَا القَوْمُ (in deserto fuerunt
١٧ (homines

أَبْدَى الشَّيْءَ (manifestavit rem)
٢٠٧ ، ٩

تَبَدَّى (in deserto commoratus est,
٢٩٢ ، ١٠ (vitam degit

بَدْوٌ (desertum) ١٩٢ ، ١١

بَادِى الرَّأْيِ (vir clari *vel* celeris
١٤٨ ، ١٧ (consilii

بَادِيَةٌ (desertum) ٢٩٢ ، ١١

بَدَهَهُ بِأَمْرٍ (*fut. a.* ex inopinato obtu-
١٨٣ ، ٩ (lit alcui alqd

بَدَّهُ (*fut. u.* superavit alqm) ١٣٩ ، ١٧

بَذَأَ (v. بَذَا)

بَذَجٌ (agnus) ٧٤ ، ٢

بَذَخَ (*fut. u. et a.* superbivit homo)
١٢٤ ، ١٥ وَ بَذِخَ (id.) ١٩

بَذَخْشَانِيٌّ معا (rubinus Badhachscha-
١٠ ، ١٢ (nensis

بَذَرَ البَذْرَ (*fut. u.* seminavit) ١٢٩ ، ١٧

بَذَّرَ المَالَ (profudit opes) ٢١٢ ، ١٣

بَذْرٌ (granum seminale) بُذُورٌ ح ١٤ ، ٩

اِبْذَعَرُّوا (dispersi sunt) ٢٨٥ ، ١٣

بَذَلَ لَهُ المَالَ (*fut. u.* dedit alcui pe-
١٣٢ ، ١٩ (cuniam

اِبْتَذَلَهُ (quotidiano usui destina-
٢٣٨ ، ٨ (vit alqd

تَبَذَّلَ (vestem quotidianam induit)
٢٥٩ ، ٤ و ه

ثِيَابُ البِذْلَةِ (vestes quotidianae,
٢٣٨ ، ٩ (vulgares

مِبْذَلٌ (vestis quotidiana) ٩٢ ، ٢٢

مِبْذَلَةٌ (id.) مَبَاذِلُ ح ٩٢ ، ٢١

بَذَا عَلَيْهِ (*fut. u.* verbis obscoenis
١٤٨ ، ٢٣ (invectus est in alqm

وَ بَذُوَ (*fut. u.* id.) ١٤٩ ، ١

وَ بَذَأَ عَلَيْهِ (*fut. a.* id.) ه

وَ بَذُءَ الرَّجُلُ (*fut. u.* homo ob-
ه (scoenue locutus est

بَذِيُّ اللِّسَانِ (homo turpia, ob-
١٤٩ ، ٢ (scoena loquendi cupidus

بَذِيءُ اللِّسَانِ (id.) ه

بَرَّهُ (*fut. a.* benefecit alcui, pium se
١٩٩ ، ١١ (gessit erga alqm

وَ بَرَّ فِى يَمِينِهِ (verax fuit in jure
١٢ (jurando suo

وَبَرَّتْ يَمِينُهُ (verum fuit jusjuran-
١٣ (dum alcjs

بُرَّ حَجُّهُ (accepta fuit alcjs peregrina-
١٨٩ ، ٥ (tio sacra

أَبَرَّ عَلَيْهِ (superavit alqm) ٢٠١ ، ١٤

وَ أَبَرَّ اللّٰهُ حَجَّهُ (gratam et acceptam
ه (habuit Deus peregrinationem alcjs

بَرّ (bene faciens, probus) ١١٬١٩٩
(terra continens) ١١٬١٢
بُرّ (triticum) ١١٬١٤
بَارّ (homo bene faciens, probus)
أَبْرَار ح ١٢٬١٩٩
يَمِينٌ بَرَّةٌ (jusjurandum verum) ١٣
بَرِّيَّة (desertum) بَرَارِيّ ح ١٧٬٨
مَبْرُور (cujus peregrinatio a Deo accipi-
(tur, justa habetur ٥٬١٨٩
بَرَأَ مِنَ الْمَرَضِ (fut. u. et a. convaluit)
(ex morbo ١٩٬١٢١
وَبَرِئَ (fut. a. id.) ١٧
بَرِئَ إِلَيْهِ مِنَ الدَّيْنِ (fut. a.)
non obstrictus fuit alcui debito, liber
(fuit ab aere alcjs ٤٬١٥٢ •
بَرَأَ اللّٰهُ الْبَرِيَّةَ (fut. a. creavit)
(Deus creaturas ١٬١٧٣
أَبْرَأَهُ مِنَ الدَّيْنِ (liberavit alqm)
(a debito ٢٬١٩٠
بَرَّأَهُ (immunem reddidit alqm) ٤٬٢١٠
تَبَرَّأَ مِنْهُ (immunis fuit ab alqa re)
١٧٬٢٤٩
اِسْتَبْرَأَ الْجَارِيَةَ (abstinuit a puel-
(la menstruo laborante ١٠٬٢٧٠
بَرِيء (liber, insons) بُرَاء معا و
بُرَآء ح ٥٬١٥٢
بَرَاء (id.) ه
بَرِيَّة (creatura) بَرَايَا ح ١٩٬٣٠
بُرْثُن (ungula quadrupedum rapacium)
بَرَاثِن ح ١٢٬٧٥
بَرِجَ (fut. a. majus oculi album)
(habuit homo ٢٢٬١٥٤
تَبَرَّجَتْ (ornavit sese mulier) ١٬٢٥١
بُرْج (arx) أَبْرَاج وبُرُوج ح ٤٬٢١

(locus seu statio siderum; signum Zo-
بُرُوج وأَبْرَاج ح ٤٬٩ (diaci)
أَبْرَج (homo magno oculi albo) ٢٣٬١٥٤
(homo amplis oculis) ٩٬٤٢
بُرْجُمَة (nodus *seu* articulus digiti)
بَرَاجِم ح ١٤٬٣٧
بَرِحَ الْمَكَانَ (*fut. a.* reliquit locum;)
(discessit e loco ١١٬١٥٥
بَرَحَ لَهُ الْبَارِحُ (*fut. a.* a si-
nistra apparuit *seu* praeteriit praeda
venatoris, *quod mali augurii fuit*)
١٬١٧٥
مَا بَرِحَ زَيْدٌ قَائِمًا (non desiit)
(Seidus stare, continuo stetit ١٨٬٢٨٩
بَرَّحَ بِهِ (molestia affecit, offendit)
(alqm ١١٬٢١١
بَارِح (praeda venatoris) ١٣٬٥٤
الْبَارِحَة (nox praeterita, heri) ٣٬٤
الْبَارِحَةُ الْأُولَى (nudius tertius) ٤٬٤
بَرَاح (desertum) ١٥٬٨
بُرَحَاء (molestia, afflictio animi)
تَبَارِيح ح (vehementia febris) ١٣٬٢١١ ه
وتَبَارِيح (vehementia desiderii) ه
بَرَدَ الْحَدِيدَ بِالْمِبْرَدِ (*fut. u.* lima-
(vit ferrum limâ ١٧٬١٢٤
وبَرَّدَ الشَّيْءَ (refrigeravit rem) ١٨
وبَرَدَ الشَّيْءُ (frigida fuit res) ١٨
أَبْرَدَ إِلَيْهِ بَرِيدًا (nuntium *seu*)
(legatum misit ad alqm ١٥٬١٩٢
بَرَّدَ الْمَاءَ (frigidam reddidit aquam)
٢٬٢١٢
تَبَرَّدَ بِالْمَاءِ (lavit sese aquâ frigi-
(dâ ١٣٬٢٥١
بَرْد (frigus) ١٥٬٧ (somnus) ١٩٬١٢٤
بُرْد (vestis striata) بُرُود ح ٤٬٩٢

بَرَد (grando) بُرُود ح ١٣٠٧
بَرِيد (nuntius, legatus) ١١٠٤٨
(cognomen Gabrielis Archangeli ١٠٣١
(duodecim milliaria) ١٥٬١١
بَرُود (collyrium) ١٨٬٥٩
بَرُّود (prunus Sinensis) ٨٬١٩
بَرْدِيّ (papyrus, *planta ex qua sto-*
(*reae conficiuntur* ١٬١٧
غَنِيمَة بَارِدَة (praeda grata, accepta)
١٩٬١٢٤
بُرَادَة (ramenta ferri) ٧٬٥٤
بَرَّادَة (cantharus ansatus, in quo)
(aqua refrigeratur ٤٬٢٨
مِبْرَد (lima) ٧٬٥٤ ✱ ١٧٬١٢٤
بَرْذَعَة (stratum lanâ fartum, quod cli-
(tellis supponitur بَرَاذِع ح ١٢٬٧٣
بِرْذَوْن (equus turcicus) بَرَاذِين ح
١٩٬٩٩
بَرَزَ (*fut. u.* foris fuit; patuit) ٥٬١٣٩
أَبْرَزَ الشَّيْءَ (in conspectum protulit)
(rem; patefecit ٥٬١٩٥
بَرَّزَ عَلَيْهِ (praecessit alqm) ٢٣٬٢١٣
بَارَزَهُ (ad pugnam processit contra alqm)
٩٬٢٢٧
تَبَرَّزَ (in desertum prodiit) ٢١٬٢٥٢
تَبَارَزُوا فِي الْقِتَالِ (certamine sin-
gulari se invicem superare studuerunt in
(praelio ٢٠٬٢٩٤
بَرَاز (desertum) ١٥٬٨
مَبْرَز (latrina) ١٩٬٢٩٢
بَرْزَخ (interstitium duarum rerum ;) ٢٢٬٨٠
(tempus inter mortem et resurrectio-
(nem hominis ١٩٬٥
بَرْسَمَ (morbo affectus est) بِرْسَام ٢٠٬٢٨١

بِرْسَام (dolor capitis frigore con-)
۲۰ ، ۵۸ (tractus; *aliis* dolor pectoris

اِبْرَنْشَقَ (laetus fuit) ۸ ، ۲۸۵

بَرِصَ (*fut. a.* leprosus fuit) ۱۰ ، ۱۵۹

أَبْرَصَهُ (sanavit alqm a lepra) ۱۹ ، ۱۹۵

بَرَص (lepra) ۱۸ ، ۵۸

أَبْرَص (leprosus) ۱۷ ، ۴۲ ✱ ۱۰ ، ۱۵۹

سَامّ أَبْرَص (species lacertarum)
سَوَامّ أَبْرَص ح ۱۰ ، ۷۹

تَبَرَّضَ (contentus fuit pauco victu)
۱۳ ، ۲۵۳

وتَبَرَّضْتُ الشَّىْءَ (singulis vici-)
۱۴ (bus exiguam rei partem sumsi

بَرْطَمَ (in rugas contraxit vultum et ira-)
۳ ، ۲۸۱ (tus fuit

بَرْطَخ (lorum superius ephippii) ۱۰ ، ۹۸

بَرُعَ (*fut. u.* parem sibi non habuit in)
۸ ، ۱۸۵ (literis et moribus

تَبَرَّعَ بالعَطَاء (non rogatus do-)
num dedit; sine dono mutuo donavit
۲۳ ، ۲۵۳ (alqd

بَارِع (incomparabilis in literis et)
۸ ، ۱۸۵ (moribus; perfectus

بُرْعُمَة (calix rosae rubrae) بُرْعُم ح
۱۷ ، ۱۵

بُرْغُوث (pulex) بَرَاغِيث ح ۲ ، ۷۷

بَرَقَت السَّمَاءُ (*fut. u.* fulguravit coe-)
۱۱ ، ۱۳۱ (lum

وبَرَقَ لَهُ الرَّجُل (vir minatus est)
۱۲ (alicui

وبَرَقَ الشَّىْءُ (splenduit res) ه

وبَرَقَ البَرْقُ (coruscavit fulgur) ۱۳

وبَرَقَ البَصَرُ (praestrictus et per-)
ه (turbatus fuit oculus

وبَرِقَ (*fut. a.* id.) ه

أَبْرَقَتِ السَّمَاءُ (fulguravit coelum)
۲۰ ، ۱۹۷

بَرْق (fulgur) بُرُوق ح ۲ ، ۷

بَرَق (agnus anniculus) بِرْقَان ح
۴ ، ۷۴

بَارِقَة (nubes fulgurans) بَوَارِق
ح ۱۳۱ ، ۱۲

بَرْقَشَهُ (variis coloribus pinxit alqd)
۱۷ ، ۲۸۰

أَبُو بَرَاقِش (avis quaedam versi-)
۱۹ ، ۲۹۸ (color

بَرْقَعَ الدَّابَّةَ (stragulo operuit jumen-)
۱۹ ، ۲۸۰ (tum

تَبَرْقَعَ (ricam pendulam induit)
۵ ، ۲۸۴

بُرْقُع (velamen faciem operiens: rica)
بَرَاقِع ح ۵ ، ۹۳

بِرْقِع (coelum supremum, septimum)
۲۰ ، ۵

بَرَكَ البَعِيرُ (*fut. u.* in pectus procu-)
۹ ، ۱۳۲ (buit camelus

بَارَكَ اللّٰهُ عَلَيْكَ و فِيكَ و لَكَ
۲۰ ، ۲۲۸ (salutem tibi Deus det!)

وبَارَكَكَ (id.) ۲۱ ، ۲۲۸

تَبَرَّكَ بِهِ (salutem, prosperitatem)
۲۳ ، ۲۵۵ (quaesiit aliquâ re

تَبَارَكَ اللّٰهُ (excelsus est Deus)
۱۹ ، ۲۹۵

بَرْك (superior pars pectoris) ۲۱ ، ۲۹۴

بِرْكَة (id.) ه

بَرَكَة (salus, prosperitas) بَرَكَات ح
۲۱ ، ۲۲۸

بَرَّكَان (panni nigri species ex pilis ca-)
۳ ، ۹۲ (melinis contexti

بَرْنَكَان (id.) ه

أَبْرَمَهُ بالحَوَائج (negotiorum taedio)
۱۷ ، ۱۹۹ (affecit alqm

وأَبْرَمَ الأَمْرَ (stabilivit rem) ۱۸ ، ۱۹۹

وأَبْرَمَ الحَبْلَ (firmiter contorsit la-)
ه (queum

بَرَّمَهُ (fastidio, taedio affecit alqm)
۲۳ ، ۲۱۷

اِنْبَرَمَ الأَمْرُ (firmata est res) ۷ ، ۲۴۷

وانْبَرَمَ الحَبْلُ (bene contortus est)
ه (laqueus, firmus fuit

تَبَرَّمَ بِهِ (captus est taedio alcjs rei)
۲۲ ، ۲۵۹

بُرْمَة (olla lapidea) بُرَم و بِرَام
ح ۱۷ ، ۲۹

مُبْرَم (*filum* dupliciter contortum)
۱۵ ، ۵۷

بُرْنُس (vestis cucullata Ascetarum)
بَرَانِس ح ۹ ، ۹۲

بَرْنِيَّة (hydria vitrea) بَرَانِيّ ح ۱۸ ، ۲۷

بَرَى القَلَمَ بالمِبْرَاةِ (*fut. i.* secando)
۲۰ ، ۱۱۹ (calamum aptavit scalpello

اِنْبَرَى لَهُ (obviam venit alicui) ۸ ، ۲۴۸

تَبَارَوْا فى الشَّىْءِ (certarunt invi-)
۱ ، ۲۹۹ (cem in re

بَرَى (pulvis in superficie terrae) ۳ ، ۸

بَارِىّ (storea) بَوَارِىّ ح ۲۲ ، ۹۳

بَرِيَّة (v. بَرَأَ)

بُرَايَة (pars decidua calami) ۹ ، ۵۰

مِبْرَاة (scalpellum quo calamus aptatur)
مَبَارِى ح ۱۰ ، ۵۰

بُرْهَة معا (tempus) ۱۳ ، ۳

بُرْهَانٌ (argumentum) بَرَاهِينُ ح ٤٩، ٧

بَزَّهُ (*fut. u.* spoliavit alqm) ١٣٧، ٩

اِبْتَزَّهُ كَذَا (rapuit alicui alqd) ٢٤٠، ١٣

بَزٌّ (vestis) ٩١، ٢٢

بِزَّةٌ (id.) ٩١، ٢٢ (instrumenta belli; arma) ٩٩، ٨

بَزَّازٌ (qui vestes venumdat) ٩١، ٢٢

أَبْزَخُ (homo cujus dorsum cavum est et pectus protuberat) ٤٢، ٥

بَزَّرَ القِدْرَ (condimenta jecit in ollam) ٢١٢، ١٣

بَزْرٌ (semen herbarum et graminum) بُزُورٌ ح ١٤، ١٠ بَزْرُ الخَشْخَاشِ (semen papaveris) ١٩، ١٧ بَزْرُ قَطُونَا (semen psyllii) ١٤، ١٨ بَزْرُ الكَتَّانِ (semen lini) ١٤، ١٨

بَيْزَرٌ (tudes fullonum) بَيَازِرُ ح ٥٩، ١٢

بَزَغَتِ الشَّمْسُ (*fut. u.* ortus est sol) ١٣٠، ١٩

مِبْزَغٌ (scalpellum veterinarii) ٥٩، ١٠

بَزَقَ البُزَاقَ (*fut. u.* sputum ejecit) ١٣١، ١٤

بُزَاقٌ (sputum) ١٣٥، ١٩

بَزَلَ الجَمَلُ (*fut. u.* novem annorum fuit camelus) ١٣٢، ١٩

بَازِلٌ (camelus octo annorum in nonum ingressus) بُزْلٌ ح ٧١، ٢٠

جَمَلٌ بَازِلٌ وَنَاقَةٌ بَازِلٌ (camelus *et* camela novem annorum) ١٣٢، ١٧

مِبْزَلٌ (colum, *pec.* vini) مَبَازِلُ ح ٢٧، ١٢

بَازٍ (falco) بِيزَانٌ وبُزَاةٌ وأَبْوَازٌ ح ٧٧، ٢٠ سِبَاقَا البَازِي (vinculum pedum falconis) ﻫ

أَبْزَى (homo cujus pectus protuberans et dorsum cavum est) ٢٩٥، ١٢

بَسَّ الحِجَارَةَ (*fut. u.* minutatim contrivit lapides) ١٣٧، ١٢

مِنْ حَسِّكَ وبَسِّكَ (ex tua voluntate, prout tibi placet) ٧٥، ١٥

بَسِئَ بالأَمْرِ (*fut. a.* adsuevit rei) ١٥٢، ٩ وبَسَأَ (id.) ﻫ

بُسْتَانٌ (hortus floralis) بَسَاتِينُ ح ١٥، ١٥

بُسْتُوقَةٌ (hydria) بَسَاتِيقُ ح ٢٧، ١٨

بُسَّذٌ معا (conchula rubra; corallium) ١٠، ١٣

بَسَرَ (*fut. u.* austerae faciei fuit) ١٢٩، ١٨

بُسِرَ (morbo sub بَاسُور descripto laboravit) ١٨٨، ٩

بُسْرٌ (dactylus *pec.* immaturus) ١٩، ٢٣

بَاسِرٌ (vir austerae faciei) ٤٠، ١٥

بَاسُورٌ (pustulae et nodi ex corpore erumpentes) بَوَاسِيرُ ح ٥٩، ٣ ✱ ١٨٨، ١٠

بَسَطَهُ (*fut. u.* expandit alqd.) ١٣٠، ١٠

اِنْبَسَطَ إِلَيْهِ (impudenter et licenter gessit se erga alqm) ٢٤٩، ١٢

تَبَسَّطَ فِي البِلَادِ (longe peregrinavit regiones) ٢٥٣، ١٩

بَسَاطٌ (terra) ٨، ٤

بِسَاطٌ (stratum) بُسُطٌ ح ٩٣، ١٥

بَسْطَةٌ (incrementum) ١٣٠، ١١

بَسِيطَةٌ (locus extensus, planus) ١٣٠، ١٠ (terra) بَسَائِطُ ح ٨، ٤

بَسَقَ النَّخْلُ (*fut. u.* alta fuit palma) ١٣١، ١٤

بَسُلَ (*fut. u.* fortis fuit) ١٨٩، ٥

بَاسِلٌ (audax) ٩٨، ١٥ ✱ ١٨٩، ٥

مُسْتَبْسِلٌ (paratus ad moriendum aut stragem edendam) ٢٧٣، ٩

بَسَمَ (*fut. i.* subrisit ita ut dentes promicarent) ١٠١، ٨

اِبْتَسَمَ (subrisit) ٢٣٩، ٣

تَبَسَّمَ (id.) ٢٥٩، ٢٣

مَبْسِمٌ (os) مَبَاسِمُ ح ١٠١، ٨

بَسْمَلَ („nomine Dei“ pronuntiavit verba بسم الله) ٢٨١، ١

بَشَّ بِهِ (*fut. a.* vultu sereno excepit alqm; animo benigno fuit erga alqm) ١٩٩، ٢١

بَشٌّ (vultus hilaris; homo vultu sereno, comis, benignus) ٢٢

بَشَرَهُ (*fut. u.* laetum nuntium attulit alicui) ١٢٩، ١٨

أَبْشَرَ بِكَذَا (laetatus est alqa re) ١٩٣، ٢٠

وأَبْشَرَهُ غَيْرُهُ (alius alqm laetum reddidit) ﻫ

بَشَّرَهُ بالخَيْرِ (boni aliquid annuntiavit alcui) ٢١٢، ١٤

بَاشَرَهَا (concubuit cum femina) ٢٢٩، ١٣

وبَاشَرَ الأَمْرَ (ipse, manu propria tractavit negotium) ٢٢٩، ١٤

تَبَاشَرُوا (invicem sibi laetum nuntium attulerunt) ٢٥٤، ١٢

اِسْتَبْشَرَ بِهِ (gaudio affectus est alqa re) ٢٧١، ١٠

بِشْرٌ (hilaritas vultus) ٢٧١، ١٠

بَشَرٌ (mortalis, homo, genus hu-
(manum ٢٠ ، ٣٠ أَبُو ٱلْبَشَرِ (pater
generis humani *cognomen Adami*)
أُمُّ ٱلْبَشَرِ ٩ ، ٣١ (mater generis)
(humani *cognomen Evae* ٧
بَشِيرٌ (rei laetae nuntius) ٢٠ ، ١٢٩
بَشَرَةٌ (cutis exterior corporis hu-
(mani ١٤ ، ٣٣
بِشَارَةٌ (laetus nuntius) ١٩ ، ١٢٩
بُشَارَةٌ (donum quod laeta annunti-
(anti datur ٢٠
تَبَاشِيرُ ٱلصُّبْحِ (indicia exorientis)
(diei: diluculum matutinum ١٠ ، ١٤
بَشِعَ ٱلشَّيْءُ (*fut. a.* sapore caruit res,)
(insipida fuit ٣ ، ١٩٠
إِسْتَبْشَعَهُ (insipidum judicavit alqd)
١٢ ، ٢٧٢
بَشِعٌ (sapore carens, insipidus) ٣ ، ١٩٠
بَشِيعٌ (id.) ه
بَاشَقٌ (nisus *avis*) بَوَاشِقُ ح ٢٣ ، ٧٧
بَشِمَ مِنَ ٱلطَّعَامِ (*fut. a.* indigestio-)
(ne cibi laboravit) ٢٢ ، ١٩٣
بَصَّ (*fut. a.* fulsit, coruscavit) ٩ ، ١٠٥
بَصْبَصَ بِذَنَبِهِ (caudam agitavit *canis*)
١٥ ، ٢٨١
بَصِرَ بِهِ (*f. a.* intuitus est alqm) ٥ ، ١٥٧
وَبَصُرَ بِهِ (id.) ه
وَبَصُرَ بِالْأَمْرِ (intellexit, perspexit)
(rem ه
أَبْصَرَهُ (adspexit, *aut* contemplatus)
(est alqd ٢١ ، ١٩٣
وَأَبْصَرَ ٱلنَّهَارُ (clarus, serenus fuit)
(dies ه

بَصَّرَهُ (cernentem *aut* intelligen-)
(tem reddidit alqm ١٤ ، ٢١٢
تَبَصَّرَ (visu *aut* perspicacitate excel-)
(luit ٣ ، ٢٥٢
إِسْتَبْصَرَ فِى دِينِهِ (mente perspi-)
(caci religionem cognoscere studuit)
١١ ، ٢٧١
بَصَرٌ (visus) أَبْصَارٌ ح ٤ ، ٣٥
بَصِيرٌ (videns) ١١ ، ٤١ (intelligens,)
(perspicax ٩ ، ١٥٧
بَصِيرَةٌ (oculus animi *i. e.* intelli-)
(gentia, perspicacitas بَصَائِرُ ح
(mens, ratio) ١٣ ، ٣٧ ✱ ٤ ، ٣٥ ١٣ ، ٤٣
بَصَقَ ٱلْبُصَاقَ (*f. u.* sputum ejecit)
١٥ ، ١٣١
بُصَاقٌ (sputum) ١٩ ، ٣٥
بَصَلَةٌ (cepa) بَصَلٌ ح ٩ ، ١٥ بَصَلٌ
حِرِّيفٌ (cepae mordacis species) ٩ ، ١٥
✱ ٥ ، ٢٩١
بُصَيْلَاءُ (cepa campestris) ٥ ، ١٩
بَضَّ (*fut. i. et a.* cute molli, tenerâ)
(fuit ٩ ، ١٠٥ ✱ ٤ ، ١٩٧
تَبَضَّضْتُ حَقِّى مِنْهُ (paullatim de-)
(bitum recuperavi ab alqo ١٨ ، ٢٥٨
بَضٌّ (vir cute tenerâ) ٧ ، ١٠٥
بَضَّةٌ (femina cute tenerâ) ٨ ، ١٠٥
بَضَعَ ٱلْمَرْأَةَ (*f. a.* inivit feminam) ٢٠ ، ١٧٨
وَبَضَعَهُ (dissecuit alqd) ٢١
وَبَضَعَ ٱللَّحْمَ (in frusta secuit car)
(nem ه
إِسْتَبْضَعْتُ ٱلشَّيْءَ (quaestui *seu*)
(lucro exposuit alqd ١١ ، ٢٧٢
بُضْعٌ (pudendum muliebre) ١ ، ٤٠
بِضْعٌ (numerus hominum a tribus ad)

(decem ٢١ ، ٣١
بَضْعَةٌ (frustum carnis) ٢١ ، ١٧٨
بِضَاعَةٌ (pecunia lucri faciendi causa)
(in mercaturam impensa ٩ ، ٤٧
مِبْضَعٌ (scalpellum veterinarii) ٢٠ ، ٥٩
بَطَّ ٱلْجُرْحَ (*fut. u.* dissecuit ulcus)
١٥ ، ١٣٨
بَطَّةٌ (anas) بَطٌّ ح ٢٢ ، ٧٨
بَطُؤَ (*fut. u.* cunctatus est, retromansit)
١٥ ، ١٨٣
أَبْطَأَ فِى ٱلْأَمْرِ (moram traxit in re)
١٢ ، ١٩٠
تَبَطَّأَ (moratus est) ١٧ ، ٢٤٩
تَبَاطَأَ عَنْهُ (remansit post alqm)
١٨ ، ٢٩٣
إِسْتَبْطَأَهُ (tardum judicavit alqm)
١١ ، ٢٧٠
بَطِيءٌ (cunctans, tardus) ١٩ ، ١٨٣
بَطَحَهُ عَلَى وَجْهِهِ (*fut. a.* in faciem)
(projecit alqm ٣ ، ١٧٥
إِنْبَطَحَ (in faciem lapsus est) ١٨ ، ٢٤٥
أَبْطَحُ (alveus amplus, in quo glareae)
(sunt أَبَاطِحُ ح ٩ ، ١٣
بَطْحَاءُ (id.) بِطَاحٌ ح ٧ ، ١٣
بَطِيحَةٌ (id.) بَطَائِحُ ح ه
بِطِّيخَةٌ (melo) بِطِّيخٌ وَبَطَاطِيخُ
ح ٣ ، ١١
مَبْطَخَةٌ (melonetum; hortus ole-)
(rum مَبَاطِخُ ح ١ ، ١٥
بَطِرَ (*fut. a.* bono animo fuit; exsultavit)
٩ ، ١٥٧
أَبْطَرَهُ (effecit, ut alqs exsultaret)
٢١ ، ١٩٣

بَطْرَقَةٌ (melo) بَطَارِقُ ح ۱۵، ۴
بَطَارِيقُ (Patricii, nobiles Byzantini)
۲۳، ۲۹۵
بَطَشَ بِهِ (fut. i. violenter prehendit
alqm) ۲۲، ۹۳
بَطَلَ الشَّيْءُ (fut. u. inanis fuit res)
۱۸، ۱۳۲
بَطُلَ (fut. u. animosus, audax fuit)
۵، ۱۸۹
أَبْطَلَ الشَّيْءَ (irritam reddidit rem;
annihilavit eam) ۱۸، ۱۹۸
وأَبْطَلَ الرَّجُلُ (rem inanem tra-
ctavit, aut sermonem inanem, falsum,
improbum protulit) ۵
تَبَطَّلَ (pigritiae deditus est, otio
indulsit) ۵، ۲۵۹
بَطَلٌ (audax) أَبْطَالٌ ح ۹۸، ۱۵ *
۵، ۱۸۹
مُبْطِلٌ (inania tractans, loquens)
۱۹، ۱۹۸
تَبْطِيلٌ (funis putei) ۱۸، ۱۳
بُطْمٌ (herba amara e genere Colocynthi-
dis, cujus fructus sub nomine حَبَّةُ
الخَضْرَاءِ notus est) ۱۳، ۱۹
بَطَنَ (fut. u. occultus est) ۹، ۱۳۴
بَطِنَ (magnum ventrem habuit)
۲۳، ۱۸۹
بُطِنَ (torminibus laboravit) ۱، ۱۸۹
تَبَطَّنَ الجَارِيَةَ (puellâ ut ventris su-
biculo usus est: concubuit cum ea)
۲۱، ۲۵۷
اِسْتَبْطَنَ الشَّيْءَ (interius rei in-
travit, interiora perscrutatus est)
۳، ۲۷۴
بَطْنٌ (venter) بُطُونٌ ح ۳۸، ۱۴
(numerus hominum e tribu; tribus
minor) ۲، ۳۳ بَطْنُ السَّمَاءِ (coeli
بَطْنٌ (nobis obversum latus) ۱، ۹
الكَفِّ (pars interior manus) ۸، ۳۷
بَطْنُ مَكَّةَ (pars interior urbis Mec-
cae) ۱۹، ۲۰ بَطْنُ الوَادِي (alveus;
interius alvei) ۷، ۹
بَاطِنُ البَلَدِ (pars interior urbis)
۹، ۲۱
بِطَانٌ (ventrale; cingulum sellae
camelinae) بُطُنٌ ح ۲۳، ۷۲
بَطِينٌ (ventriosus) ۲۲، ۴۰ * ۲۳، ۱۸۹
بِطَانَةٌ (arcanorum alcjs particeps i.
e. amicus intimus) ۱، ۴۹ (vestis in-
terior, interula) بَطَائِنُ ح ۱۸، ۹۳
بُطْنَانُ الجَنَّةِ (media pars Paradisi)
۲۱، ۵۰
أَبْطَنُ (ventriosus) ۲۲، ۴۰
مِبْطَانٌ (id.)
مَبْطُونٌ (ventris dolore affectus) ۱، ۱۸۹
مُبَطَّنٌ (ventriosus, et contra ventre
tenuis, gracilis) ۲۲، ۴۰
بَظْرٌ (clitoris, non بَظَرٌ) ۱، ۴۰
بَظْرَاءُ (femina magnae clitoris) ۲، ۴۰
بَعَثَ إِلَيْهِ الشَّيْءَ وبالشَّيْءِ (fut. a.
misit ad alqm alqd) ۱۹، ۱۷۴
وبَعَثَهُ على الأَمْرِ (impulit alqm ad
faciendam rem) ۵
وبَعَثَهُ من مَوْقِدِهِ (expergefecit
et expulit e cubili alqm) ۲۰، ۱۷۴
اِبْتَعَثَ رَسُولًا (misit legatum) ۳، ۲۳۴
اِنْبَعَثَ (excitatus est, in altum sur-
rexit) ۱۹، ۲۴۵
بَعْثٌ (exercitus quopiam missus)
بُعُوثٌ ح ۱۸، ۹۸ يَوْمُ البَعْثِ
(dies resurrectionis mortuorum) ۱۴، ۵
بَعْثَرَ القُبُورَ (subvertit sepulcra, ut in-
ferius fieret superius) ۹، ۲۸۰
وبَعْثَرَ المَتَاعَ (ordinavit merces alias-
que aliis imposuit mercator) ۵
اِنْبَعَجَ (fissus est) ۱۹، ۲۴۵
بَعِدَ (fut. a. periit) ۲۲، ۱۵۵
بَعُدَ مِنْهُ (fut. u. distitit, remotus
est ab alqo) ۱۰، ۱۸۴
أَبْعَدَهُ (removit alqm) ۱۵، ۱۹۳
بَعَّدَهُ (id.) ۲، ۲۱۲
بَاعَدَهُ (id. aut distitit ab alqo)
۵، ۲۲۹
تَبَاعَدَ مِنْهُ (remotus est ab alqo)
۷، ۲۹۴
اِسْتَبْعَدَهُ (absentem seu procul esse
existimavit alqm) ۱، ۲۷۱
بَعْدَ (post) ۲۱، ۸۱
بَعِيدٌ (remotus, distans) بُعَدَاءُ ح
۱۱، ۱۸۴
بَعِيرٌ (camelus mas) بُعْرَانٌ ح ۹، ۷۱
بَعْرَةٌ (stercus camelinum) معا بَعْرٌ
معا ح ۱۹، ۷۲
بَعَّضَهُ (in partes divisit, partitus est alqd)
۱۵، ۲۱۴
تَبَعَّضَ (in portiones divisus est)
۱۴، ۲۵۳
بَعْضٌ (pars; aliquis) أَبْعَاضٌ ح
۹، ۹۵
بَعُوضَةٌ (culex) بَعُوضٌ ح ۱۹، ۷۷
اِنْبَعَقَ السَّحَابُ (vehementer pluit
nubes) ۸، ۲۵۵
تَبَعَّقَ السَّحَابُ (id.) ۵
بُعَاقٌ (prima pluviae vehementia;
impetus imbris aut torrentis) ۱۲، ۷
اِسْتَبْعَلَ النَّخْلُ (palma fuit بَعْلٌ, q.v.)
۹، ۲۷۳

بَعْلٌ (maritus) بُعُولٌ ح ٤٥، ١١
(palma, quae per radices aquam e terra sugit, et sine rigatione, sine pluvia viget) ٢٧٣، ٩
بَعْلَةٌ (uxor) ٤٥، ١٣
بَغَتَهُ (fut. a. ex improviso supervenit alicui) ١٧٤، ١٥
اِبْغَثَّ الشَّيْءُ (fuit res أَبْغَثَ ٢٤٨، ١٨
بُغَاثٌ بلب (aves minores) ٧٨، ٣
أَبْغَثُ (colori pulvereo appropinquans; cineraceus ٢٤٨، ١٨
بَغُضَ الأَمْرُ (fut. u. invisa, odiosa fuit res) ١٨٥، ٤
أَبْغَضَهُ (odit alqm) ١٩٥، ١٩
بَغَّضَهُ إِلَيْهِ (inimicum, infestum sibi reddidit alqm) ٢١٤، ١٩
تَبَغَّضَ (inimicus, infestus fuit) ٢٥٣، ١٥
تَبَاغَضُوا (sibi invicem infesti fuerunt) ٢٩٥، ٢
بُغْضٌ (simultas, inimicitia) ١٨٥، ٥
بَغِيضٌ (inimicus) ﻫ
بِغْضَةٌ (simultas, odium) ﻫ
بَغْضَاءُ (id.) ﻫ
بَغْلٌ (mulus) بِغَالٌ ح ٧٣، ٤
بَغْلَةٌ (mula) ﻫ
بَغَّالٌ (mulio) ﻫ
بَغَى عَلَيْهِ (f. i. vim intulit alcui) ١١٧، ٢٣
و بَغَاهُ (quaesivit alqm) ﻫ
و بَغَتِ المَرْأَةُ (adulterium commisit mulier) ١١٧، ٢٣
اِبْتَغَى الشَّيْءَ (quaesivit rem) ٢٤٤، ١
يَنْبَغِى أَنْ تَفْعَلَ كَذَا (te rem aliquam facere decet) ٢٨٩، ١٣
تَبَاغَوْا (vim sibi invicem intulerunt) ٢٩٩، ٨

اِمْرَأَةٌ بَغِيٌّ (adultera) بَغَايَا ح ١١٧، ٢٣ ✡ ٢٩٥، ٢٠
بَقَّةٌ (culex major) بَقٌّ ح ٧٧، ١٩
بَقْبَقَتِ الحَمَامَةُ (gemuit columba) ٢٨٢، ١
و بَقْبَقَ الكُوزُ فى الماء (sonum bullientem edidit cantharus, cum impletur aqua) ٢٨٢، ٢
بَقَرَ بَطْنَهُ (fut. u. aperuit, recludit ventrem alcjs) ١٢٩، ٢٠
تَبَقَّرَ (amplus fuit in doctrina et opibus, copia et ubertate earum excelluit) ٢٥٢، ٣
بَقَرَةٌ (bos femella, vacca) بَقَرٌ و بَاقِرٌ ح ٧٣، ١٤
بَقَّارٌ (bubulcus) ﻫ
بَقْعَةٌ (pars terrae: possessio rustica, fundus; *vocabulum sequens usitatius est*) ٢٠، ١٤
بُقْعَةٌ (id.) بُقَعٌ (*adde*) معا وبِقَاعٌ ح ٢٠، ١٤
أَبْقَعُ (monedula) ٧٩، ٩
بَقَلَ وَجْهُ الغُلَامِ (fut. u. lanuginem protulit facies adolescentis) ١٣٢، ١٧
أَبْقَلَ المَوْضِعُ (herbosus fuit, gramine abundavit locus) ١٩٨، ١٩
اِنْبَقَلَ الحِمَارُ (herbis virentibus pastus est asinus) ٢٥٩، ٩
تَبَقَّلَ الحِمَارُ (id.) ﻫ
بَقْلٌ (herba viridis) بُقُولٌ ح ١٩، ٣
بَلَدٌ بَاقِلٌ (regio herbosa, graminosa) ١٩٨، ٢٠
بَقْلَةُ الحَمْقَاءِ (portulaca) ١٩، ١٠
بَقَّالٌ (herbarum, olerum venditor) ٩١، ٣ (mercator utensilium) ٢٩٧، ٧
بَاقِلَّى (faba) ١٤، ١٤
بَاقِلَاءُ (id.) ﻫ

بَاقِلَّانِىٌّ (fabarum venditor) ١٤، ١٤
مَبْقَلَةٌ (locus herbosus, pratum) مَبَاقِلُ ح ١٩، ٣
بَقَّمٌ (tinctura rubra e ligno Bresillo facta; truncus Bresilli arboris) ٥٩، ١٩
بَقِىَ (*fut. a.* restavit, remansit) ١٧١، ١٩
أَبْقَاهُ اللَّهُ (manere fecit, servavit, vita donavit Deus alqm) ٢٠٨، ٧
و أَبْقَى عَلَيْهِ (respectum habuit, misertus est alcjs) ٢٠٨، ٨
بَاقٍ (remanens, residuus) ١٧١، ١٩
بُقْيَا (misericordia, respectus, observantia) ٢٠٨، ٩
بَقِيَّةٌ (residuum, reliquum) بَقَايَا ح ١٧١، ١٩
بَكَّةُ (pars interior urbis Meccae) ٣٠، ١٩
بَكَّتَهُ (taciturnum reddidit alqm) ٢١١، ٣
بَكَرَ (*fut. u.* mane ivit) ١٢٩، ٢٠
بَكَّرَ (primo mane surrexit, profectus est) ٢١٢، ١٤
بَاكَرَهُ (primo mane supervenit alcui) ٢٢٩، ١٤
اِبْتَكَرَهُ (id.) ٢٣٤، ٢٣
بَكْرٌ (pullus cameli) بِكَارَةٌ و أَبْكُرٌ و بِكَارٌ ح ٧١، ١٣
بِكْرٌ (virgo) أَبْكَارٌ ح ٤٣، ٢٠
بَكَرَةٌ (trochlea) بَكَرَاتٌ ح ١٣، ١٩
بُكْرَةٌ (tempus matutinum) ٤، ١٢
بَكَارَةٌ (virginitas) ٤٣، ٢٢
بَاكُورَةٌ (primitiae uvarum) ١٩، ٢٣
تَبَكَّلُوهُ (obruerunt alqm conviciis et verberibus) ٢٥٩، ٩
و تَبَكَّلَ (praedam fecit) ﻫ

بَكِمَ (*fut. a.* mutus fuit) ١٩٣، ٢٢

أَبْكَمُ (mutus) ٤١، ٢٣ * ١٩٣، ٢٣

بَكَى (*fut. i.* flevit) ١١٨، ١٠

بَكَّاهُ (effecit ut fleret alqs) ٢٢٤، ١٥

وبَكَى بِنَفْسِهِ (ipse flevit) ﻫ

بَاكَاهُ (flevit una cum alqo) ٢٣٢، ٢٣

تَبَاكَى (simulavit, se flere) ٢٩٩، ١٢

بَلْ (*particula, qua rejecto antecedente, verum et rectum introducitur:* immo, potius) ٢٨٨، ١٢

بَلَّهُ (*fut. u.* madidum, vegetum reddidit alqd) ١٣٩، ١٨

أَبَلَّ مِنَ الْمَرَضِ (revaluit e morbo) ٢٠٢، ٢

اِبْتَلَّ (madidus, vegetus fuit) ٢٤١، ٢

بَلْبَلَ (commotus, perturbatus est) ٢٨٢، ٥

بُلْبُلٌ (luscinia) بَلَابِلُ ح ٧٩، ٩

بَلْبَالٌ (sollicitudo animi) ٤٣، ١٩ * ٢٨٢، ٥

بُلْبُلَةٌ (cantharus ansatus) بَلَابِلُ ح ٢٩٣، ٨

بَلِجَ (*fut. a.* distincta supercilia habuit) ١٥٤، ٢٣

اِنْبَلَجَ الصُّبْحُ (apparuit diluculum matutinum) ٢٤٥، ١٩

تَبَلَّجَ الصُّبْحُ (id.) ٢٥١، ١

بُلْجَةٌ (diluculum matutinum) ٤، ١٢

أَبْلَجُ (vir disjunctis superciliis) ٤١، ٨ * ١٥٥، ١

بَلِدَ (*fut. a.* piger fuit; hebes mentis fuit) ١٥٥، ٢٣

وبَلُدَ (id.) ﻫ

وبُلِدَ (id.) ﻫ

تَبَلَّدَ (piger fuit; hebetudinem mentis simulavit) ٢٥١، ١٣

بَلَدٌ (oppidum) بِلَادٌ ح ٢٠، ١٥

بَلِيدٌ (piger; hebes mentis) ١٥٥، ٢٣

بَلْدَةٌ (oppidum) بُلْدَانٌ ح ٢٠، ١٥ (pectus) ٢٩٤، ٢٢

بَلَدِيٌّ (cum altero in eadem urbe natus) ٤٩، ٥

أَبْلَدُ (vir distinctis superciliis) ٤١، ٨

مَبْلُودٌ (hebes mentis; segnis) ١٥٩، ١

بَلُّورٌ معا و بِلَوْرٌ و بِلَّوْرٌ (Beryllus lapis) ١٠، ١١

بُلْسٌ (lens) ٢٩١، ٢

أَبْلَسَ مِنْهُ (desperavit de alqa re) ١٩٥، ١١

إِبْلِيسُ (Diabolus) ٣٢، ٥

بَلِعَهُ (*fut. a.* deglutivit alqd) ١٩٠، ٣

وبَلَعَهُ (*fut. a.* id.) ٤

اِبْتَلَعَهُ (id.) ٢٣٩، ١٨

بَالُوعَةٌ (canalis, in quem colluvies domus defunditur) ٢٥، ٢

بَلُّوعَةٌ (id.) ﻫ

بُلْعُومٌ (guttur) بَلَاعِيمُ ح ٣٩، ٧

بَلَغَهُ (*fut. u.* pervenit ad alqm) ١٣٠، ٢٠

وبَلَغَ إِلَيْهِ (id.) ﻫ

بَلُغَ (*fut. u.* facundus, disertus fuit; adultus fuit) ١٨٥، ١٢

أَبْلَغَهُ الرِّسَالَةَ (effecit ut nuntius perveniret ad alqm) ١٩٩، ٢٣

بَلَّغَ الرِّسَالَةَ (attulit nuntium) ٢١٥، ١٥

بَالَغَ فِى الْأَمْرِ (operam dedit rei faciendae) ٢٢٨، ٩

تَبَلَّغَ بِالْقَلِيلِ (pauco contentus est) ٢٥٤، ١٤

وتَبَلَّغَ بِهِ الْمَرَضُ (incrementa cepit in alqo morbus) ١٥

تَبَالَغَ فِيهِ الْهَمُّ (summopere afflixit alqm sollicitudo) ٢٩٥، ٩

بَالِغٌ (homo adultus, pubes) ٤٣، ٤

شَيْءٌ بَالِغٌ (res terminum assecuta: matura) ١٣٠، ٢١

بَلِيغٌ (eloquens; adultus) ١٨٥، ١٢

بَلَاغٌ (relatio, perlatio nuntii) ٢١٥، ١٩

بُلْغَةٌ (conditio, qua quis habet unde vivat: victus sufficiens) ٤٧، ١١ * ٢٥٤، ١٤

بَلْغَمٌ (phlegma, pituita) ٣٣، ٩

اِبْلَقَّ الْفَرَسُ (nigro et albo colore variegatus, maculosus fuit equus) ٢٤٩، ٢

أَبْلَقُ (equus maculosus) ٩٧، ٢٠

بَلْقَعٌ (terra vasta) بَلَاقِعُ ح ٢٣، ٧

بَلَاهُ (*fut. u.* tentavit, expertus est alqd) ١٥١، ٣

بَلِيَ (*fut. a.* vetustus fuit) ١٧١، ٢١

أَبْلَاهُ اللّٰهُ بَلَاءً حَسَنًا (Deus alqm tentatione bona *i. e.* beneficia contulit in alqm) ٢٠٨، ١٤

وأَبْلَى فِى الْقِتَالِ (fortitudinem manifestavit in proelio) ﻫ

وأَبْلَاهُ عُذْرًا (excusationem protulit; veniam petiit) ٢٠٨، ١٥

وأَبْلَى الثَّوْبَ (vetustam, tritam reddidit vestem) ﻫ

لا أُبَالِيهِ (non curavi alqd) ٢٣٣، ١

اِبْتَلَاهُ بِكَذَا (tentavit alqm alqa re) ٢٤٤، ١٠

بَلِيَّةٌ (tentatio, calamitas) بَلَايَا ح ١٥١، ٣

بَلِهَ (*f. a.* socors fuit; stultus fuit) ١٩٥، ٨

بَلْهَ زَيْدًا (sine, mitte Seidum! ab-
١٣'٨٣ (stine a Seido!

أَبْلَهُ (socors, rerum mundanarum in-
scius, rerum autem divinarum peritus)
٩'١٩٥

بَلَى (*particula, qua ad interrogatio-*
nem negativam affirmative re-
spondetur: أَلَمْ يَقُمْ زَيْدٌ بَلَى nonne
١٧'٢٨٨ (stat Seidus? stat.

بَلِيلَج (Myrobalanum bellericum, unguen-
٥'٥٨ (tum sanandae scabiei serviens

بَمّ (fides instrumenti musici crassior;)
sonus gravior; vox gravis, *bassus di-*
١٩'٥٤ (*ctus*

بَنَانَةٌ (extremum digiti; digitus) بَنَانٌ ح
١٥'٣٧

بُنَيَّةٌ (Cyprinus bynni, *piscis Car-*
بُنَيَّاتٌ و بَنَانِيُّ (*pioni simillimus*
ح ١٩'١٢

بَنْد (vexillum magnum) ٤'٩٩

بُنْدُقَةٌ (lapis qui fundâ et arcubalistâ
بُنْدُقٌ و بَنَادِقُ ح ١٨'٩ (mittitur
✱ ١٠'٥٥

بِنْصِرٌ (digitus a pollice quartus) ١٢'٣٧

بَنَفْسَجٌ معا (viola) ٢٢'١٥

بَنِيقَةٌ (cuneus *seu* lacinia triangularis,)
quae sub utraque indusii axilla impo-
بَنَائِقُ ح ١٢'٩٢ (nitur

بَنَى الدَّارَ (*fut. i.* aedificavit domum)
٥'١١٩

وبَنَى عَلَى الْمَرْأَةِ (concubuit cum mu-
٩ (liere

اِبْتَنَى دَارًا (exstruxit domum)
١٥'٢٤٤

تَبَنَّاهُ (filium appellavit, adoptavit)
٩'٢٩٣ (alqm

بِنَاءٌ (aedificium) أَبْنِيَةٌ وأَبْنِيَاتٌ
ح ١٢'٢٣

بَنَّاءٌ (aedificator) ١٢'٢٣

بِنْتٌ (filia) بَنَاتٌ ح ١'٤٥ (pupa
بَنَاتٌ ح ٣'٥٥ بَنَاتُ (qua luditur
آوَى ' بَنَاتُ عِرْسٍ (ابن (*v. sub*
بِنْتُ لَبُونٍ (camela bima in tertium
بَنَاتُ لَبُونٍ ح (annum ingressa
١٩'٧١ بِنْتُ مَخَاضٍ (camela annicula
بَنَاتُ (in secundum annum ingressa
مَخَاضٍ ح ١٩'٧١ بَنَاتُ نَعْشٍ (sidus
١٧'٩ (Ursae

صَحِيحُ الْبِنْيَةِ (homo bonae corporis
٩'١١٩ (constitutionis

بَنِيَّةٌ (fanum Meccanum, Caaba) ١٧'٢١

اِبْنٌ (filius) بَنُونَ و أَبْنَاءٌ ح ٢٣'٤٤
اِبْنُ آوَى (Schacal, *animal ex*
بَنَاتُ آوَى ح (*cane et vulpe natum*
٢'٧٩ اِبْنُ رِشْدَةٍ معا (filius in le-
١'٤٥ اِبْنُ (gitimo conjugio natus
السَّبِيلِ (viator) أَبْنَاءُ السَّبِيلِ
ح ١١'١٨ اِبْنُ عِرْسٍ (mustella
بَنَاتُ عِرْسٍ ح ٢'٧٩ ابن لَبُونٍ
camelus duorum annorum in tertium
came-) ١٩'٧١ اِبْنُ مَخَاضٍ (ingressus
lus anniculus in secundum annum in-
١٥'٧١ (gressus

اِبْنَةٌ (filia) ١'٤٥

بَوٌّ (pullus cameli mortuus; pellis pulli)
١٣'٧١ (camelini stramine refarta

بَاءَ بِالْإِثْمِ (*fut. u.* in peccando perse-
٩'١٤١ (veravit

وبَاءَ بِغَضَبِ اللّٰهِ (irâ divina se
٧ (dignum reddidit

وبَاءَ بِحَقِّهِ (institit suo ex jure
٨ (postulato

بَوَّأَهُ مَنْزِلًا (excepit alqm hospitio;)
٧'٢٢١ (paravit alcui hospitium

تَبَوَّأَ دَارًا (domum sibi elegit diver-
٨'٢٩٠ (sandi causa

بَوَّبَ الْكِتَابَ (in capita divisit librum)
١٠'٢٢١

تَبَوَّبَهُ (janitorem assumsit sibi alqm)
٩'٢٩٠

بَابٌ (porta, janua) أَبْوَابٌ ح ١٣'٢٥
خَلْفُ الْبَابِ (obex) ١٧'٢٥ رِجْلُ
الْبَابِ (cardo forium) ✱ فُرْضَةُ
الْبَابِ (locus in limine, in quo cardo
١٥'٢٥ (vertitur

بَابَةٌ (modus, ratio) ٢'٨٠

بَوَّابٌ (janitor, ostiarius) ١٣'٢٥

بُوتَقَةٌ (catinus liquatorius auri argenti-
١'٩٩ (que

اِسْتَبَانَهُ (produxit alqd) ١٩'٢٧٩

بَاحَ السِّرُّ (*fut. u.* divulgatum est ar-
٩'١٤٢ (canum

أَبَاحَ لَهُ الشَّيْءَ (licitam reddidit
١١'٢٠٤ (alcui rem

اِسْتَبَاحَهُ (licitum censuit alqd) ١٧'٢٧٩

واسْتَبَاحُوا أَمْوَالَهُمْ (diripuerunt
١٨ (et everterunt aliorum opes

بَاحَةٌ (quod ante fores est, area do-
٨'٢٤ (mus

بَاخَتِ النَّارُ (*fut. u.* exstinctus est
١٣'١٤٢ (ignis

بَارَ (*fut. u.* periit) ٤'١٤٣

أَبَارَهُ (perdidit alqm) ۲۰۴ ٬ ۱۸
بَائِرٌ (periens; perditus) ۱۴۳ ٬ ۵
بُورٌ (id.) وهُمَا بُورٌ (dual.) وهُمْ
بُورٌ (plur.) ه
بَازٍ (بزى falco; v. sub) أَبْوَازٌ ح
۷۷ ٬ ۲۰
بَاسَ لَهُ الأَرْضَ (*fut. u.* osculatus est)
(terram coram alqo ۱۴۴ ٬ ۲
بُوطَةٌ (catinus liquatorius auri argenti-)
(que ۹۹ ٬ ۱
بُوطَقَةٌ (id.) ه
بَاعٌ (cubitus) أَبْوَاعٌ ح ۳۷ ٬ ۴
بَاغٌ (pars terrae vineis et arboribus con-)
(situs; hortus بِيغَانٌ ح ۱۷ ٬ ۱۸
بُوقٌ (lituus) بِيقَانٌ ح ۹۹ ٬ ۲
بَاقَةٌ (fascis herbarum viridium, sar-)
بَاقَاتٌ ح (cina graminum ۱۹ ٬ ۴
بَاكَ الحِمَارُ الأَتَانَ (*fut. u.* inivit)
(asinus asinam ۱۴۵ ٬ ۱۰
مِبَاكٌ (bacillum, quo atramentum)
(permiscent ۵۰ ٬ ۱۱
بَالَ (*fut. u.* urinam reddidit) ۱۴۵ ٬ ۱۴
أَبَالَهُ (fecit, ut urinam redderet alqs)
۲۰۵ ٬ ۱۴
بَالٌ (status, conditio) ۳۸ ٬ ۱۱ (cor)
۸۰ ٬ ۱۹
بَوْلٌ (urina) ۳۸ ٬ ۲۱
بُومَةٌ (bubo) بُومٌ ح ۷۹ ٬ ۳
بَوْنٌ (interstitium, discrimen inter duas)
(res ۸۰ ٬ ۲۳
بَهِئَ (*fut. a.* adsuevit rei) ۱۵۲ ٬ ۹
وبَهَأَ (id.) ه

بَهِتَ (*fut. a.* obstupefactus est et ob-)
(mutuit ۱۵۴ ٬ ۷
وبَهَتَ (*fut. a.* id.) ۸
وبَهُتَ (id.) ه
وبُهِتَ (id.) ۱۵۴ ٬ ۹
بَهَتَهُ (*fut. a.* falsa imputatione, ca-)
(lumnia invectus est in alqm ۱۷۴ ٬ ۱۹
وبَهَتَ عَلَيْهِ (id.) ه
بَاهِتٌ (obstupefactus: obmutescens)
۱۵۴ ٬ ۹
بُهُوتٌ (id.) ه
مَبْهُوتٌ (id.) ه
بَهِجَ (*fut. a.* gavisus est) ۱۵۵ ٬ ۱
وبَهُجَ (pulcher, venustae faciei fuit) ه
أَبْهَجَهُ (laetum reddidit, exhileravit)
(alqm ۱۹۲ ٬ ۲
اِبْتَهَجَ بِهِ (laetitia affectus est alqa)
(re ۲۳۴ ٬ ۴
بَهِجٌ (laetus, hilaris) ۱۵۵ ٬ ۱
بَهِيجٌ (pulcher, venustus) ۱۵۵ ٬ ۲
بَهْجَةُ الجَنَّةِ (amoenitas, deliciae)
(Paradisi ۵۰ ٬ ۲۳
بَهَرَهُ (*fut. a.* superavit alqm) ۱۷۷ ٬ ۱۰
اِنْبَهَرَ (fessus fuit; anhelavit) ۲۴۵ ٬ ۲۳
اِبْهَارَّ اللَّيْلُ (media nox facta est)
۲۴۹ ٬ ۱۱
بُهْرٌ (lassitudo, anhelatio) ۲۴۹ ٬ ۱
بَهَارٌ (flos coloris lutei; primo vere)
(apparens: Buphthalmum ۱۵ ٬ ۱۹
بُهْرَةٌ (media nox: medium cujuslibet)
(rei بُهَرٌ ح ۴ ٬ ۳ (medium vallis) ۲۴۹ ٬ ۱۱

بَهْرَجٌ (drachma argento et pondere)
(praestantior ۹۵ ٬ ۲۳
بَهَطَّةٌ وبَهَطٌ (pulmentum ex oryza cum)
(lacte cocta constans ۹۰ ٬ ۱۸
بَهَقٌ (leuce, *morbus leprae similis,*)
(*neque vero lepra ipsa* ۵۸ ٬ ۱۸
اِبْتَهَلَ إِلَى اللّٰهِ (lamentando ad Deum)
(precatus est ۲۳۸ ٬ ۹
وابْتَهَلَ القَوْمُ (homines sibi invi-)
(cem male dixerunt ۱۰
بُهْلَةٌ (maledictio, exsecratio) ۲۳۸ ٬ ۱۰
أَبْهَمَ الأَمْرَ (celavit, non indicavit,)
(obscurum reliquit alqd ۱۹۹ ٬ ۱۹
اِسْتَبْهَمَ عَلَيْهِ الأَمْرُ (clausa fuit)
(alcui res; obscura fuit ۲۷۳ ٬ ۱۹
بَهْمَةٌ (agnus nuper natus; subrumus)
بِهَامٌ ح ۷۴ ٬ ۱
بَهِيمَةٌ (quadrupes) بَهَائِمُ ح ۷۱ ٬ ۸
إِبْهَامٌ (pollex) أَبَاهِيمُ ح ۳۷ ٬ ۹
بَهَمُوتٌ (nomen piscis cui orbis terra-)
(rum impositus est ۱۲
بَهِيَ (*fut. a.* decorus, pulcher fuit) ۱۷۲ ٬ ۹
وبَهُوَ (*fut. u.* id.) ۷
بَاهَاهُ (de decore, pulchritudine et)
(gloria certavit cum alqo ۲۳۳ ٬ ۳
تَبَاهَوْا (gloriati sunt inter se) ۲۹۹ ٬ ۱۹
بَهْوٌ (gynaeceum) ۲۴ ٬ ۱۰ بَهْوَةٌ *dele*
l. c.
بَهِيٌّ (decorus, pulcher) ۱۷۲ ٬ ۷
بَاتَ يَفْعَلُ كَذَا (*fut. i, a, u.* noctem)
transegit faciendo negotio: noctu fecit
(alqd ۱۱۱ ٬ ۱۲
أَبَاتَهُ اللّٰهُ بِالخَيْرِ (effecit Deus,)
(ut nox fauste transiret alcui ۲۰۹ ٬ ۵

بَيَّتَ العَدُوَّ (hostem noctu invasit)
٢٢٣ ، ٨
وبَيَّتَ أَمْرًا noctu rem curavit,)
ه (perfecit
بَايَتَهُ مَعَهُ noctem transegit una)
٢٣١ ، ٢٢ (cum alqo

بَيْت (domus) بُيُوت ح ٢٣ ، ١٩
أَبْيَات ح ٥٠ ، ٧ (versus, distichon)
هُوَ جَارِي بَيْتَ بَيْتَ ille vicinus)
meus proximus est: adjacentem do-
بَيْتُ الحَرَام ٨٥ ، ٤ (mum habitans
٢٠ ، ١٨ (cognomen fani Meccani, Caabae
بَيْتُ اللُّطْف (taberna vinaria) ٢١ ، ١١
أَثَاثُ البَيْتِ (utensilia domestica)
٢٥ ، ٢٢
مَا لَهُ بِيتُ لَيْلَةٍ non habet victum)
١١١ ، ٤ (unius noctis
مَا لَهُ بِيتَةُ لَيْلَةٍ (id.) ه
بَيَات (nocturnus impetus) ٢٢٣ ، ٨
بِيَاحَة وبَيَّاحَة species piscium par-)
بِيَاحٌ وبَيَّاحٌ ح ٢١٢ (vorum

بَادَ (*fut. i.* periit) ١١٢ ، ٨
أَبَادَهُ اللّٰهُ (perdidit alqm Deus) ٢٠٩ ، ٧

بَيْدَاء desertum viatoribus perni-)
بِيد ح ٨ ، ١٨ (ciosum

بَيْدَانَة (بدن v.)

بَيْذَق (pedes, figura in Schahiludio)
بَيَاذِق ح ٥٥ ، ١٢

بَيْرَم (terebra minor fabri lignarii) ٥٩ ، ١٧
بَيْزَار (falconarius) بَيَازِرَة ح ٧٧ ، ٢١
بَاضَتِ الدَّجَاجَةُ *fut. i.* ova pepe-)
١١٣ ، ١٣ (rit gallina
بَيَّضَهُ (album reddidit alqd) ٢٢٣ ، ١٥
اِبْيَضَّ (albus fuit) ٢٤٩ ، ٩
اِبْيَاضَّ (id.) ١٥
بَيْضَة (ovum) بَيْض ح ٧٩ ، ١٩
media pars ur-) ٧١ ، ٤ (cassis, galea)
ma-) ٣٩ ، ١٩ (testiculus) ٢١ ، ٩ (bis
٣١ ، ١٨ (nux parva hominum
بَيَاض (albedo) ٢٤٩ ، ٩
بُيُوض (gallina multa ova pariens)
١١٣ ، ١٤
أَبْيَض (albus; homo albae cutis) ٤١ ، ٧
أَبْيَض يَقِق معا (valde albus) ٧٩ ، ٢٢
بَيْضَاء (sol) ٩ ، ٨

بَيْطَرَ البَيْطَارُ pecorum medelam fecit)
٢٨٣ ، ٨ (veterinarius
بَيْطَار (veterinarius) ٥٩ ، ٢٠

بَاعَ مِنْهُ الشَّيْءَ *fut. i.* emit ab alqo)
١١٤ ، ١ (rem
وبَاعَهُ الشَّيْءَ (vendidit alcui rem) ه
بَايَعَهُ venditionem *aut* emtionem)
٢٣٢ ، ٢ (pactus est cum alqo
اِبْتَاعَهُ (emit *aut* vendidit alqd) ٢٤٢ ، ١٣
اِسْتَبَاعَ العَبْدُ poposcit servus ut)
٢٧٧ ، ١٣ (ab hero venderetur
بَيِّع (mercator, institor) ٥٩ ، ٥
بَيْعَة (mercatura) ٢٣٢ ، ٢
بِيعَة (templum Christianorum) بِيَع
ح ٢١ ، ٢٣
بَيَّاع (mercator, tabernarius) ٥٩ ، ٥

بَيْلَم nux gossypii immatura, necdum)
١٥ ، ١٣ (aperta

بَانَ مِنْهُ (*fut. i.* separatus est ab alqo)
١١٥ ، ١١
وبَانَ لَهُ الأَمْرُ patuit, manifesta)
١٢ (fuit alcui res
أَبَانَ الكَلَامَ perspicuum reddidit)
٢٠٩ ، ٢٠ (sermonem
وأَبَانَ بِنَفْسِهِ ipsa perspicua, clara)
ه (fuit res
بَيَّنَهُ perspicuum reddidit, explicavit)
٢٢٣ ، ٢١ (alqd
وبَيَّنَ بِنَفْسِهِ ipsum perspicuum,)
٢٢٣ ، ٢٢ (explicitum fuit alqd
بَايَنَهُ (separavit sese ab altero) ٢٣٢ ، ٥
تَبَيَّنَ الشَّيْءُ (explicita fuit res)
٢٩٢ ، ٣
وتَبَيَّنْتُهُ أَنَا explicavi, claram red-)
ه (didi rem
تَبَايَنُوا (se invicem separarunt) ٢٩٨ ، ١٥
اِسْتَبَانَ الأَمْرَ dignovit, clare per-)
٢٧٧ ، ٢٣ (spexit rem
واسْتَبَانَ الأَمْرُ بِنَفْسِهِ res ipsa)
٢٧٨ ، ١ (clara, aperta fuit
بَيْن interstitium, discrimen inter)
بَيْنَ *praepos.*) ٨٠ ، ٢٣ (duas res
٨٢ ، ٥ (inter

بَيِّن (manifestus, clarus) ١١٥ ، ١٢
بَيِّنَة argumentum clarum; testimo-)
بَيِّنَات ح ٤٩ ، ٨ (nium

بَيْهُوج terriculum, formido, *res ad*)
hominis formam efficta et abigen-
darum avium causa in hortis ex-
١٥ ، ٣ (*posita*

بَيَّاكَ اللّٰهُ vitam tibi servet Deus!)
Secundum quosdam idem est ac
بَوَّأَكَ hospitio te excipiat! *i. e.* prae-
٢٢٥ ، ٧ (sidio tibi sit Deus!

ت

تَ *Praefixum juramenti*: تَاللّٰهِ per)
٢٨٧ ، ٣ (Deum!

تَا (haec femina) تَانِ (dual.) ١٠،٨٢

تَابُوتٌ (arca feralis) تَوَابِيتُ ح ١٢،٢٢

تُؤَدَةٌ (v. وَأَدَ)

أَتْأَقَ الْقَدَحَ (implevit poculum) ٢٠،١٩٧

تَاكَ (illa, ista mulier) تَانِكَ وَتَانِّكَ (dual.) ١٣،٨٢

أَتْأَمَتْ (geminos peperit mulier) ٢٠،١٩٩

تَوْأَمٌ (geminus, didymus) تُؤَامٌ وَتَوَائِمُ ح ١،٤٩

مِتْآمٌ (geminos semper pariens mulier) ٩،٤٤

تَبَّ (*fut. i.* periit, interiit) ٨،١٠٣

تَبَّبَهُ (perdidit alqm) ٧،٢١٩

اِسْتَتَبَّ الْأَمْرُ (rectum, bene constitutum est alqd) ٩،٢٧٤

تَبَّرَ الْقَوْمَ (perdidit, evertit homines) ١٥،٢١٢

تِبْرٌ (aurum purum; aurum nondum liquefactum) ٢،١٠

تَبَارٌ (interitus) ١٥،٢١٢

تَبِعَهُ (*fut. a.* secutus est alqm) ٤،١٩٠

أَتْبَعَهُ (pone alqm ivit; secutus est alqm) ١٢،١٩٩

وَأَتْبَعَ الرَّجُلَ الرَّجُلَ (misit alqm post alqm) ﻫ

تَابَعَهُ (pone alqm ivit; vestigiis alcjs inhaesit) ٢٣،٢٢٧

وَتَابَعَ الْكُتُبَ (assidue et sine intermissione libris scribendis occupatus est) ﻫ

اِتَّبَعَهُ (secutus est alqm) ١٩،٢٤٩

تَتَبَّعَ الْأَمْرَ (continuo rei investigandae curam habuit) ١،٢٥٤

تَتَابَعَتِ الْأَخْبَارُ (non interrupta serie ab homine ad hominem transierunt traditiones) ٩،٢٩٥

اِسْتَتْبَعْتُهُ (petii ab alqo ut sequeretur) ١٢،٢٧٢

تَبَعٌ (sequens, *aut plur.* τοῦ تَابِعٌ) أَتْبَاعٌ ح ٤،١٩٠

تَابِعٌ (sequens, discipulus) ٥،١٩٠

تَوَابِعُ (assecla) تَوَابِعُ ح ١٠،٤٨

تَبِيعٌ (sequens, vitulus unius anni) ٤،١٩٠ ١٥،٧٣

تَبِعَةٌ (contentio; mulcta facinoris) ٢٢،٤٧ (grex quadraginta ovium) ١٢،٢٩٨

يَتْبُوعٌ (catulus felis) يَتَابِيعُ ح ٣،٧٩

تَبْلٌ (odium, simultas) تُبُولٌ ح ١٩،٤٣

تَابِلٌ (aromata, quibus olla conditur) تَوَابِلُ ح ١١،٥٩

تِبْنٌ (stramen) أَتْبَانٌ ح ٢٠،١٤

تَبَّانٌ (venditor straminis) ٢١،١٤

مَتْبَنَةٌ (horreum coacervando stramini) ٢٠،١٤ * ٢٣،٢٤

تَجَرَ (*fut. u.* mercaturam exercuit) ٢١،١٢٩

تَاجِرٌ (mercator) تُجَّارٌ وَتِجَارٌ وَتَجْرٌ ح ٢٢،١٢٩

تُجَاهَ (e regione) ٢٢،٨١

تَحْتَ (sub, subter) ٢١،٨١

أَتْحَفَهُ (donum alcui obtulit) ٣،١٩٧

تُحْفَةٌ (donum) تُحَفٌ ح ١٥،٤٧ * ٤،١٩٧

تَخْتٌ وَتَخْتَةٌ (tabula super qua mortuorum corpora lavantur) تُخُوتٌ ح ١٣،٢٢ (vestiarium; solium, thronus principum) ١،٢٩

تَخِذَ (*fut. a.* assumsit) ٢٣،١٥٩

تُخَمَةٌ (v. وَخَمَ)

تَذْرُجٌ (phasianus) معا تَذَارِجُ وَتَذْرُجَةٌ ح ١٩،٧٨

تُرٌّ (amussis architecti, filum fabri lignarii) ٥،٥٢

تَرِبَ (*fut. a.* pauper fuit) ١،١٥٣

أَتْرَبَ الرَّجُلُ (opulentus fuit homo) ١٩،١٩٠

تَرَّبَهُ (pulvere inquinavit alqm) ٩،٢١٠

تَتَرَّبَ (pulvere inquinatus est) ١،٢٥٠

تُرْبٌ معا (pulvis) ٢،٨

تِرْبٌ (coaetaneus) أَتْرَابٌ ح ١،٤٩

تُرَابٌ (pulvis) ٢،٨

تَوْرَبٌ (id.) ﻫ

تَيْرَبٌ (id.) ﻫ

تَرْبَاءُ (id.) ﻫ تُرَبَاءُ (id.) ٣،٨

تُرْبَةٌ (id.) تُرَبٌ ح ﻫ

تَوْرَابٌ (id.) ٢،٨

تَرِيبَةٌ (os pectoris) تَرَائِبُ ح ٨،٣٨

تَرْتَرَهُ (vehementer concussit alqd) ١٠،٢٨١

تُرَاثٌ (v. وَرِثَ)

تَرْجَمَ كَلَامَهُ (interpretatus est alcjs sermonem) ٣،٢٨١

تُرْجُمَانٌ (interpres) ﻫ

تَتَرَّسَ بِالتُّرْسِ (scuto sese munivit) ١،٢٥٣

تُرْسٌ (scutum) تِرَسَةٌ ح ٧،٧١

تَارِسٌ (miles scuto munitus) ٩،٩٩

تَرَّاس (scutorum fabricator) ٧١، ٧

أَتْرَصَهُ (firmum reddidit alqd) ١٩٥، ١٧

أَتْرَعَ الإِنَاءَ (implevit vas) ١٩٩، ١٣

تُرْعَةٌ decursus *seu* transitus fluvii) تُرَع ح (per regionem depressiorem ١٣، ٤

أَتْرَفَهُ (beneficia in alqm contulit) ١٩٧، ٤

رَجُلٌ مُتْرَفٌ homo commoditate vi-) (tae fruens, dives ١٩٧، ٤

تَرَكَهُ (*fut. u.* dimisit, sivit alqm) ١٣٢، ٩

تَرْكَةٌ (cassis) تَرْك ح ٧١، ٥

تُرْكِيٌّ (Turca) تُرْك وأَتْرَاك ح ٣١، ١٤

تُرَّهَةٌ (sermo futilis, nugae) تُرَّهَات ح ٨٠، ٢٢

تِرْيَاق (theriaca) ٧٣، ١٤

تَسَعَ القَوْمَ *f. a.* nonus fuit inter alios;) nonam bonorum partem cepit ab homi-) (nibus ١٧٨، ٢١

تُسْعٌ (pars nona) ٩٥، ١١

تِسْعَةٌ (novem) ٩٤، ١١ تِسْعَةَ عَشَرَ (undeviginti) ١٣ تِسْعَةٌ وعِشْرُونَ (undetriginta) ١٩ تِسْعُمَائِةٍ (-non (genti ١٩ تِسْعَةُ آلَافٍ (novem millia) undeviginti) ٢١ تِسْعَةَ عَشَرَ أَلْفًا (millia ٢٣ تِسْعُمَائِةِ أَلْفٍ (-non (genta millia ٩٥، ٤

تِسْعُونَ (nonaginta) ٩٤، ١٧ تِسْعُونَ أَلْفًا (nonaginta millia) ٩٥، ٢

تَعِبَ (*fut. a.* fessus fuit) ١٥٣، ٢

أَتْعَبَهُ (vexavit alqm) ١٩٠، ١٩

تَتَعْتَعَ فِي الكَلَامِ haesitavit in ser-) (mone ٢٨٤، ١٣

تَعِسَ *fut. a.* periit; in faciem lapsus) (est ١٥٨، ١٠

وتَعَسَ (*fut. a.* id.) ﻫ

أَتْعَسَهُ (perdidit alqm) ١٩٥، ١١

تَعْسًا لَكَ (perniciem tibi! pereas!) ٨٤، ٧

تُفٌّ (sordes unguium) أَتْفَاف ح ٣٧، ١٩

تُفٌّ *particula aversationis et tae-*) (*dii*: phui! ٨٣، ٢٢

تُفَّاحٌ (malus *arbor*; malum) ١٩، ٢٠

تَفَلَ فِي وَجْهِهِ *fut. i.* inspuit in fa-) (ciem alcjs ٩٩، ١٤

تُتْفُلٌ معا (catulus vulpis) ٧٥، ١٥

تَفِهَ الشَّيْءُ *fut. a.* exilis, exigua fuit) (res ١٩٥، ١٠

تَفِهٌ (exilis, res parvi pretii) ١٩٥، ١١

تَافِهٌ (id.) ١٩٥، ١٠

أَتْقَنَ الشَّيْءَ (firmavit rem, stabilivit) ٢٠٠، ١٤

تَقِيٌّ، تَقْوَى (وقى .v)

تِكَّةٌ (fascia femoralium) تِكَك ح ٩٣، ٢

تَكَّاكٌ mercator fasciarum femora-) (lium ٩٣، ٢

تَلَّهُ (*fut. u.* pronum humi stravit alqm) ١٣٩، ١٩

تَلٌّ (collis) تِلَال ح ٨، ٢٣

تَلِيلٌ (collum) ٣٩، ١٢

اِتْلَأَبَّ الأَمْرُ (recte constituta est res) ٢٨٥، ١١

تَوْلَبٌ (pullus onagri) ٧٣، ٨

تَلْتَلَهُ vehementer movit, concussit) (alqm ٢٨١، ١٠

أَتْلَدَ المَالَ coacervando vetustas red-) (didit opes ١٩٣، ١٩

تَالِدٌ opes vetustae: coacervatae *seu*) (haereditate acceptae ٤٧، ٨

تِلَادٌ (id.) ٤٧، ٨ * ١٩٣، ١٩

تَلِيدٌ (id.) ﻫ

تَلْعَةٌ cursus *seu* tractus fluminis per) تِلَاع (regionem elatiorem; origo fontis ح ١٣، ٥

أَتْلَع (homo longi colli) ٤٣، ٩

تَلِفَ (*fut. a.* periit) ١٩١، ٤

أَتْلَفَهُ (perdidit alqm) ١٩٧، ٤

تَلِفٌ (periens) ١٩١، ٤

رَجُلٌ مِتْلَافٌ homo continuo per-) (dens, evertens ١٩٧، ٥ •

تِلْكَ illa, ista *mulier*; femin. τοῦ) ذَلِكَ ٨٣، ١٣

تَلْمَذَ لَهُ (discipulus alcjs fuit) ٢٨٠، ٨

تِلْمَاذٌ (discipulus) تَلَامِيذ وتَلَامِذَةٌ ح ٤٨، ٩

تِلْمِيذٌ (id.) ﻫ

تَلَاهُ (*fut. u.* secutus est alqm) ١٥١، ٣

وتَلَا القُرْآنَ (legit Coranum) ٤

تِلْوٌ (sequens) ١٥١، ٤

تَالٍ equus quartus in certamine) (cursus ٩٧، ٢٣

تَمَّ (*fut. i.* perfectus fuit) ١٠٩، ٢١

أَتَمَّهُ perfectum, absolutum reddidit) (alqd ٢٠٢، ١٣

تَمَّةٌ (id.) ۱۰ ‘ ۲۲۰
تَتَامُّوا عَشَرَةً (integri fuerunt de-
cem: pleno numero decem fuerunt)
۵ ‘ ۲۹۷
اِسْتَتَمَّهُ (plenum reddidit, perfecit
alqd) ۱۱ ‘ ۲۷۵
تَمِيمَةٌ (amuletum, quod collo suspen-
dunt) تَمَائِمُ ح ۱۰ ‘ ۲۲
تَمْرَةٌ (dactylus) تَمْرٌ وتِمَارٌ وتَمَرَاتٌ
ح ۱۵ ‘ ۱۹
تُمْشُكٌ (sandalium Bagdadense) ۱۳ ‘ ۵۲
تِنِّينٌ (dracones) ۱۷ ‘ ۷۹
تَنَأَ فِى الْبَلَدِ (fut. a. commoratus
est, vitam degit in urbe) ۳ ‘ ۱۷۳
تُنَّاءٌ (habitatores, incolae) ۴ ‘ ۱۷۳
تَنُّورٌ (fornax) تَنَانِيرُ ح ۱۳ ‘ ۲۹
تَنَوُّطٌ (fringillae species) ۹ ‘ ۷۸
تَابَ إِلَى اللّٰهِ مِنَ الذَّنْبِ (fut. u.
a peccatis ad Deum rediit, conversus
est) ۱۴ ‘ ۱۴۱
وتَابَ اللّٰهُ عَلَيْهِ (resipiscentia
alcjs grata fuit Deo, condonavit alcui
peccata Deus) ۱۵
اِسْتَتَابَ الْمُذْنِبَ (ad resipiscen-
tiam impulit peccantem) ۱۰ ‘ ۲۷۹
تَوْبَلَ الْقِدْرَ (aromatibus condivit ollam)
۹ ‘ ۲۸۳
تُوتٌ، تُوثٌ (morus *arbor*) ۹ ‘ ۱۹
تَوَّجَهُ (coronavit, cidari induit alqm)
۱۴ ‘ ۲۲۱
تَتَوَّجَ (coronâ sese ornavit) ۱۲ ‘ ۲۹۰
تَاجٌ (corona, cidaris) تِيجَانٌ ح
۳ ‘ ۱۱
تَارَةٌ (vicissitudo) تَارَاتٌ ح ۵ ‘ ۱۰

تَوْرِيَةٌ (Tora, canon Judaeorum) ۱۴ ‘ ۱۵
تَوَزِّيٌّ (vestis Tavasensis, a tribu Arabica
Tavas nomen ducens) ۱ ‘ ۹۲
تَاقَ إِلَيْهِ (*f. u.* desideravit alqd) ۴ ‘ ۱۴۵
تَالَةٌ (surculus palmae) تَالٌ ح ۱۹ ‘ ۱۹
تَوِيَ (*fut. a.* periit) ۱۰ ‘ ۱۷۲
تَوٍ (perditus) ۱۰ ‘ ۱۷۳
تِهْ معا (*i. q.* ذِهْ, haec) ۱۱ ‘ ۸۳
تِى (*i. q.* تَا haec *femina*) تَانِ (*dual.*)
۱۰ ‘ ۸۳
تَاحَ لَهُ (*fut. i.* mensuram rei definivit)
۲۱ ‘ ۱۱۱
أَتَاحَ لَهُ كَذَا (determinavit, men-
suravit alqd ratione alqa) ۹ ‘ ۲۰۹
تَيَّارٌ (unda) تَيَّارَاتٌ ح ۱۴ ‘ ۱۲
تَيْسٌ (hircus) تُيُوسٌ ح ۲۲ ‘ ۷۳
اِسْتَتْيَسَتِ الْعَنْزُ (hircum appetivit
capra; hirci vocem imitata est) ۳ ‘ ۲۷۸
تَامَهُ (*f. i.* amorem injecit alicui) ۴ ‘ ۱۱۵
تَيَّمَهُ (servum fecit alqm) ۲۰ ‘ ۲۲۳
رَجُلٌ مُتَيَّمٌ (vir amore captus) ۲۱ ‘ ۲۲۳
تِينٌ (ficus) ۱۱ ‘ ۱۹
تَاهَ (*fut. i.* superbivit) ۲ ‘ ۱۱۹
وتَاهَ فِى الْمَفَازَةِ (perturbatus in de-
serto erravit) ﻫ
بِلَادُ التِّيهِ (terra quatuordecim
pharasangarum Hierosolyma inter et
Kinisrin) ۴ ‘ ۱۱۹
تَيْهَاءُ (desertum) ۱۸ ‘ ۸
تَيْهُوجٌ (perdix subcana) ۱۸ ‘ ۷۸
تَيْهُورٌ (desertum viatori perniciosum) ۱۹ ‘ ۸
تَيْهُوَةٌ (vortex aquae) ۱۴ ‘ ۱۲

ث

تَثَاءَبَ (oscitavit) ۲۰ ‘ ۲۹۳
ثَأَجَتِ الشَّاةُ (*f. a.* balavit ovis) ۲۲ ‘ ۱۷۴
ثَأَرْتُ الْقَتِيلَ (*fut. a.* occisum caede
ultus sum) ۱۰ ‘ ۱۷۷
وثَأَرْتُ بِهِ قَاتِلَهُ (id.) ۱۱
ثَأْرٌ (odium *ultoris*) ۲۰ ‘ ۴۳ فُلَانٌ
ثَأْرِى (talioni meae obnoxius est; ta-
lione eum persequor) ۱۲ ‘ ۱۷۷
ثُؤْلُولٌ (verruca) ۲۳ ‘ ۵۸
ثَبَتَ (*fut. u.* constitit) ۱۴ ‘ ۱۲۳
أَثْبَتَ الشَّىْءَ (stabilivit, firmavit
alqd) ۱۷ ‘ ۱۹۱
وأَثْبَتَ آسْمَهُ فِى الدِّيوَانِ (intu-
lit nomen alcjs in indicem *seu* album) ﻫ
ثَبَّتَهُ (firmum reddidit, stabilivit alqd)
۴ ‘ ۲۱۱
تَثَبَّتَ (moram traxit) ۱۹ ‘ ۲۵۰
اِسْتَثْبَتَهُ (pedetentim fecit alqd) ۱۹ ‘ ۲۷۰
ثَبَجٌ (medium dorsi) أَثْبَاجٌ ح ۲۰ ‘ ۳۷
أَثْبَجُ (homo lati dorsi) ۵ ‘ ۴۲
ثَبَرَهُ (*fut. u.* perdidit alqm) ۲۲ ‘ ۱۲۹
ثَابَرَ عَلَيْهِ (assiduo institit alcui
rei) ۱۵ ‘ ۲۲۹
ثَبَّطَهُ عن الأَمْرِ (retinuit alqm a re)
۱ ‘ ۲۱۵
تَثَبَّطَ (moram traxit) ۱۹ ‘ ۲۵۳
ثَبْقٌ معا (*i. q.* بَثْقٌ, agger inunda-
tione perruptus) ثُبُوقٌ ح ۸ ‘ ۱۳
ثُبَةٌ (turba, manus hominum) ثُبَاتٌ ح
۱۹ ‘ ۳۱

ثَجَّ المَطَرُ والدَمُ (*fut. i.* fluxit pluvia et sanguis) ١٠٣، ١٨

وثَجَّ الماءَ (*fut. u.* effudit aquam) ١٩

أَثْجَمَ المَطَرُ (continuo decidit pluvia) ١٩٩، ٢٠

ثَخُنَ (firmus, rudis, crassus fuit) ١٨٧، ١

أَثْخَنَهُ بالضَرْبِ (debilitavit alqm verberando) ٢٠٠، ١٥

ثَخِين (crassus; bene contextus) ١٨٧، ١

ثادِق (imber largus) ٧، ٨

ثَدْيٌ (mamma) ثُدِيٌّ ح ٣٨، ٩

ثَرْب (adeps ventrem et viscera operiens) ٢٩٥، ٣

ثَرَدَ الخُبْزَ (in frusta divisit panem) ١٢٤، ١٩

ثَرِيد (panis in frusta divisus) ١٢٤، ١٩

ثَرْط (gluten) ٥٩، ١٣

أَثْرَم (cui dentes anteriores exciderunt) ٤٢، ٩

ثَرْمَلَة (vulpes femella) ٧٥، ١٥

أَثْرَى (opulentus fuit) ٢٠٧، ١١

ثَرًى (pulvis, humus in superficie terrae) ٨، ٣

ثَرَاءٌ (opulentia) ٢٠٧، ١١

ثَرْوَة (id.) ١٢

الثُرَيَّا (Plejades) ٩، ١٧

ثَطَّ (*fut. a.* rarae barbae fuit) ١٩٧، ٤

ثَطّ (homo rarioris barbae) ثِطَاط ح ١٩٧، ٥

أَثَطّ (id.) ثُطّ ح ٤٠، ١٩ * ١٩٧، ٥

اِنْثَعَبَ الماءُ والدَمُ (fluxit aqua et sanguis) ٢٤٥، ١١

ثُعْبان (serpens magnus) ثَعَابِين ح ٧٩، ١٧

مَثْعَب معا (canalis) مَثَاعِب ح ٢٥، ١١

اِنْثَعَجَ الماءُ (effusa est aqua; fluxit) ٢٨٥، ٤

أَثْعَل (cujus dentes solitum numerum excedunt) ٤٣، ٩

ثَعْلَب (vulpes) ثَعَالِب ح ٥٣، ٤ * ٧٥، ١٥

ثُعْلُبان (vulpes mas) ٧٥، ١٥

ثَغْر (dens anterior) ثُغُور ح ٣٥، ١٧ confinia regni; aditus angustus in confiniis: pylae) ثُغُور ح ٢٠، ٢٢

ثُغْرَة (fovea pectoris) ثُغَر ح ٣٨، ٨

ثَغَتِ الشاةُ (*fut. u.* balavit ovis) ١٥١، ٥

اِسْتَثْفَرَ بالثَوْبِ (posteriorem vestis partem inter femora protraxit) ٢٧١، ١١

واسْتَثْفَرَ الكَلْبُ بِذَنَبِهِ (canis caudam per femora arcte applicuit ventri) ١٣

ثَفَر (postilena cameli) أَثْفَار ح ٩٨، ٩

ثُفْرَة (crines axillae) ٣٩، ٢٠

ثُفْرُوق (petiolus uvae et dactyli) ثَفَارِيق ح ٢٠، ٢

ثُفْل (sedimentum turbidum lactis) ٩١، ٢١

ثَفِنَة (genu cameli, *vel potius* quo procumbens camelus terram tangit) ثَفِنَات ح ٨٢، ١٢

ثُفْوَة معا (paropsis) ٢٧، ١٤

أُثْفِيَّة معا (sustentaculum lapideum *seu* tripus cui imposita olla ad ignem admovetur) أَثَافِيّ ح ٢٩، ٢١

ثَقَبَهُ (*fut. u.* perforavit alqd) ١٢١، ١٧

وثَقَبَتِ النارُ (flammam edidit ignis) ١٨

وثَقَبَ النَجْمُ (splenduit stella) ١٩

ثَقْب معا (foramen) ثُقُوب ح ١٢١، ١٨

نَجْم ثاقِب (stella fulgens) ١٢١، ١٩

ثِقَاب (instrumentum, quo planum redditur lignum: runcina) ٥٩، ١٩

ثُقْبَة (foramen) ثُقَب ح ١٢١، ١٨

مِثْقَب (terebra) مَثَاقِب ح ٥٩، ١٩

ثَقِفَهُ (*f. a.* nactus est, reperit alqd) ١٩١، ٤

ثَقَّفَ الرُمْحَ (rectam et planam reddidit bastam) ٢١٥، ١٨

ثِقَاف (instrumentum fabri lignarii, quo lignum reddit rectum et planum: runcina) ٥٩، ١٩

ثَقُلَ (*fut. u.* gravis fuit) ١٨٩، ٥

أَثْقَلَهُ الحِمْلُ (pressit alqm onus) ١٩٨، ٢٠

ثَقَّلَ عَلَيْهِ (oneravit alqm) ٢١٧، ١١

تَثَاقَلَ عَنِ الأَمْرِ (socors fuit in re facienda; destitit, abstinuit a re) ٢٤٥، ٢٠

وتَثَاقَلَ إِلَيْهِ (inclinavit sese ad alqd) ه

ثِقْل (onus, sarcina) ٢٢، ١١ * ١٨٩، ٩

ثِقْلانِ (daemones et homines) ٣٢، ٤

ثَقَل (sarcina et servi viatoris) أَثْقَال ح ١١، ٢١

ثَقِيل (gravis) ثُقَلاء وثِقَال ح ٤٢، ٤ * ١٨٩، ٥

مِثْقَال (aequipondium denarii, libramentum gravitati unius denarii aequivalens) مَثَاقِيل ح ٩٥، ١٧ مِثْقَال

ذَرَّةٍ (aequipondium formiculae) ١٢،٨٥

ثَكِلَتْ وَلَدَهَا (*fut. a.* liberis orbata est mulier; liberorum mortem luxit) ٢٢ ، ١٩٢

ثَاكِلٌ (mulier liberis orba; liberorum mortem lugens) ٢٣ ، ١٩٢

ثَاكِلَةٌ (id.) ١ ، ١٩٣

ثُكْلَانُ ، ثَكْلَى (vir, *aut* femina cui liberi mortui sunt) ثَكَالَى ح ١،١٩٣

ثَلَّهُ (*fut. u.* fidit, fodit alqd) ١٩،١٣٩

ثَلَّةٌ (grex ovium) ثِلَلٌ ح ٢٣ ، ٧٣ ✱ ١١ ، ٢٩٨

ثُلَّةٌ (turba, manus hominum) ثُلَلٌ ح ٢ ، ٣١

ثَلَبَهُ (*fut. i.* et *u.* vitiosum habuit, vituperavit alqd) ٨ ، ٨٩

مَثْلَبَةٌ (vituperium) مَثَالِبُ ح ٩ ، ٨٩

ثَلَثَ القَوْمَ (*fut. i.* tertius fuit inter homines, tertius accedit ad eos) ٣ ، ٨٨

ثَلَثَ القَوْمَ (*fut. u.* tertiam partem hominum eorum*ve* opum cepit) ٢٠،١٢٣

ثُلْثٌ (pars tertia) ١٠ ، ٩٥ (tertia pars τοῦ مِثْقَال *seu* aequipondium ternionis denarii, quae par est duobus pondus) دانك ثُلْثٌ وَرُبْعٌ ١٥ ، ٩٥ دانك dimidio denario cum dimidio (aequivalens ﻫ ثُلْثَانِ quatuor) دانك ثُلْثَانِ وَرُبْعٌ ١٥ ، ٩٥ (quinque دانك cum dimidio) ١٩

ثُلَاثُ (terni) ١٢ ، ٩٥

ثَلَاثَةٌ (tres) ١٠ ، ٩٤ ثَلَاثَةَ عَشَرَ (tredecim) ١٢ ثَلَاثَةٌ وَعِشْرُونَ (viginti tres) ١٥ ثَلَاثُمِائَةٍ (trecenti) ١٨ ثَلَاثَةُ آلَافٍ (tria millia) ١٩ ثَلَاثَةَ عَشَرَ أَلْفًا (tredecim millia) ٢٢ ثَلَاثُمِائَةِ أَلْفٍ (trecenta millia) ٢ ، ٩٥

ثَلَاثُونَ (triginta) ١٩،٩٤ ثَلَاثُونَ أَلْفًا (triginta millia) ١ ، ٩٥

يَوْمُ الثَّلَاثَاء (dies tertius hebdomadis) ثَلَاثَاوَاتٌ ح ٢٠ ، ٤

مَثْلَثُ (terni) ١٢ ، ٩٥

مَثْلُوثٌ (funis triplex) ٢١ ، ٧٢

شَيْءٌ مُثَلَّثٌ (res triangularis) ٣،٢١١

مُثَلَّثٌ (potus, qui decoquendo duas partes tertiae amisit) ﻫ

ثَلَجَتْنَا السَّمَاءُ (*fut. u.* nive nos obruit coelum) ٤ ، ١٢٤

وَثَلَجَتْ نَفْسُهُ (ninxit coelum) ٥

وَثَلِجَتْ (*fut. a.* id.) ﻫ

ثَلْجٌ (nix) ثُلُوجٌ ح ١٣ ، ٧

مَثْلَجَةٌ (cella nivaria) ١١ ، ١٣

ثَلَطَ البَعِيرُ (*fut. i.* fimum liquidiorem ejecit camelus) ٧ ، ٩٥

ثَلَمَ الحَائِطَ (*fut. i.* fidit, perfregit murum) ٩ ، ١٠١

ثَلَّمَ الحَائِطَ (id.) ١ ، ٢١٨

اِنْثَلَمَ الجِدَارُ (fissuras habuit paries) ٧ ، ٢٤٧

تَثَلَّمَ الجِدَارُ (id.) ٢٣ ، ٢٥٩

ثُلْمَةٌ (fissura, rima) ٩ ، ١٠١

ثَمَّ (illic, istic) ٢ ، ٨٢

ثُمَّ (tum, deinde) ١١ ، ٢٨٨

ثُمَّتَ (id.) ١٢ ، ٢٨٨

ثَمَدٌ معا (aqua pauca) ثِمَادٌ ح ٢٣،١١

إِثْمِدٌ معا (stibium) ٤ ، ١٠

أَثْمَرَتِ الشَّجَرَةُ (fructus tulit arbor) ٢٢ ، ١٩٣

ثَمَّرَ المَالَ (coacervavit opes) ١٩،٢١٢

ثَمَرَةٌ (fructus) ثَمَرٌ معا وأَثْمَارٌ وثِمَارٌ وثَمَرَاتٌ ح ١ ، ١٩

ثَمَّارٌ (pomarius) ٢ ، ١٩

ثَمَنَ القَوْمَ (*fut. u.* septimum quemque hominum, septimam*ve* opum partem ab iis cepit) ٧ ، ١٣٤

ثُمْنٌ (pars octava) ١١ ، ٩٥ (pondus) طَسُّوجٌ trium aequivalens octavae (parti unius مثقال) ١٤ ، ٩٥

ثَمَنٌ (pretium) أَثْمَانٌ ح ٢٢،٤٧

ثَمَانِيَةٌ (octo) ١١ ، ٩٤ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ (duodeviginti) ١٣ ثَمَانِيَةٌ وَعِشْرُونَ (duodetriginta) ١٩ ثَمَانُمِائَةٍ (octingenti) ١٩ ثَمَانِيَةُ آلَافٍ (octo millia) ٢١ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ أَلْفًا (duodeviginti millia) ٢٣ ثَمَانُمِائَةِ أَلْفٍ (octingenta millia) ٤ ، ٩٥

ثَمَانُونَ (octoginta) ١٧،٩٤ ثَمَانُونَ أَلْفًا (octoginta millia) ٢ ، ٩٥

ثُنَّةٌ (pili super posticam partem ungulae equinae) ١٠ ، ٩٧

ثُنْدُوَةٌ وثَنْدُوَةٌ (mamma virilis) ١٠،٣٨

ثَنَاهُ عَنِ الأَمْرِ (*fut. i.* avertit, removit alqm a re) ٧ ، ١١٩

وَثَنَى جِيدَهُ (reflexit collum suum) ٨

أَثْنَى عَلَيْهِ (laudavit alqm) ١ ، ٢٠٩

ثَنَّى الشَّيْءَ (duplicavit rem) ٢٢،٢٢٤

اِنْثَنَى السَّيْفُ عَنِ الضَّرِيبَةِ ensis sese reflexit *i. e.* retractus est a (percutiendo) ١٠ ، ٢٤٨

تَثَنَّى الغُصْنُ (se inflexit, huc illuc
(inclinavit ramus ٩،٢٩٣
إِسْتَثْنَاهُ (excepit alqd) ٢١،٢٧٨
وحَلَفَ واسْتَثْنَى (sub conditione
(aut reservatione juravit ٢٢
ثِنْيٌ أَثْنَاءٌ ح (duplex) ١،٨١
ثَنِيٌّ (equus trimus) ثُنْيَانٌ وثِنَاءٌ
ح (camelus quinquennis in ١٨،٩٩
(bos) ١٨،٧١ (sextum ingressus annum
(ovis trima, *vel* in ١٥،٧٣ (trimus
(tertium annum ingressa ٩،٧٤
(dorcas annosa ٣،٧٥
ثَنَاءٌ (laudatio, laus) ١،٢٠٩
ثُنَاءُ (bini) ١٢،٩٥
ثَنِيَّةٌ (unus e quatuor anterioribus
(dentibus) ثَنَايَا ح ٢١،٣٥ (via dif-
(ficilis per montes) ثَنَايَا وثَنِيَّاتٌ
ح ٨،٩
اِثْنَانِ (duo) ١٠،٩٤ اِثْنَانِ
وعِشْرُونَ (duo et viginti) ١٤ اِثْنَا
عَشَرَ (duodecim) ١٢،٩٤ اِثْنَا
عَشَرَ أَلْفًا (duodecim millia) ٢١
يَوْمُ الاِثْنَيْنِ (secunda feria hebdo-
(madis ٢٠،٤
مَثْنَى (bini) ١١،٩٥
المَثَانِي (prima sura Corani) ٢٢،٢٢٤
سَبْعُ المَثَانِي (id.) ٩،٤٩
مَثْنَاةٌ (carmen duplice disticho con-
(stans ٣،٥٥
مَثْنَوِيَّةٌ (exceptio) ٢٣،٢٧٨
ثَابَ إِلَيْهِ عَقْلُهُ (*fut. u.* mens ad
(alqm rediit ١٥،١٤١
وثَابَ إِلَى المَكَانِ (rediit in locum
١٩

أَثَابَهُ عَلَى عَمَلِهِ (operis facti remu-
(nerationem dedit alcui ٤،٢٠٤
وأَثَابَ الرَّجُلُ (revaluit alqs) ٥
ثَوَّبَ الدَّاعِي (continuo precibus
(institit precator ١٠،٢٢١
اِسْتَثَابَهُ (mercedem petiit ab alqo
١١،٢٧٩
ثَوْبٌ (vestis) أَثْوَابٌ وثِيَابٌ ح
٢١،٩١
ثَوَابٌ (praemium, merces) ٢٣،٤٨
✻ ٤،٢٠٤
ثُوَبَاءُ (oscitatio, *a rad.* ثَأَبَ) ١٣،٥٨
مَثَابَةٌ (locus reditus) ١٧،١٤١
مَثُوبَةٌ (merces, praemium) ١،٤٩ ✻
٤،٢٠٤
ثَارَ (*fut. u.* surrexit) ٩،١٤٣
أَثَارَ الغُبَارَ والفِتْنَةَ (excitavit pul-
(verem et seditionem ١٨،٢٠٤
وأَثَارَ الأَرْضَ (aravit terram) ﻫ
اِسْتَثَارَ الأَرْنَبَ (exagitavit lepo-
(rem ٣،٢٧٧
ثَوْرٌ (taurus) ثِيرَانٌ ح ١٣،٧٣
(nomen signi Zodiaci) ٥،٩
ثَوْلَاءُ (ovis insana, vertiginosa) ١٩،٧٤
ثُومَةٌ (allium) ثُومٌ ح ٩،١٥ ثُومٌ
عِنِيفٌ (species allii mordacis) ١٠،١٥
ثَوَى بالمَكَانِ (*fut. i.* commoratus est
(in loco ١٥،١٢٠
مَثْوًى (domus in qua quis moratur;
(mansio ١٩،١٢٠
ثَيِّبٌ (mulier virum experta) ثَيِّبَاتٌ
ح ٩،٤٤
ثِيلٌ (vagina veretri camelini) ١١،٧٢

ج

جَاثَلِيقٌ (Catholicus, praefectus *seu*
(judex Christianorum ١٢،٥١
جُؤْجُؤٌ (prora navis) ١٩،٥٣
جُوذُرٌ معا (vitulus bovis silvestris
جَآذِرُ ح ٥،٧٥
جَأَرَ العِجْلُ (*fut. a.* mugivit vitulus
١٢،١٧٧
وجَأَرْتُ إِلَى اللّٰهِ (cum planctu
(ad Deum precatus sum) ﻫ
جَأْشٌ (pectus) ٢١،٢٩٤
جَامٌ (poculum) ٧،٥٩
جَامُوسٌ (bufalus) جَوَامِيسُ ح ١٨،٧٣
جُونَةٌ وجُؤْنَةٌ (capsula reservandis aro-
(matibus) جُوَنٌ ح ١٢،٣٠ ✻ ١٣،٢٩٣
جَاوَرْسٌ (milium) ١٤،١٤
جَبَّهُ (*fut. u.* abscidit alqd) ٧،١٣٥
تَجَبَّبَ (vestem جُبَّة induit) ٥،٢٥٨
جُبٌّ (puteus profundus) ١٤،١٣
جُبَّةٌ (*nomen vestis apud Orien-*
tales frequentissimae: tunica gossi-
(pina) جِبَابٌ ح ١٧،٩٢
مَجْبُوبٌ (exsectus, spado) ٢١،٣٩
مُجَبَّبٌ (equus cujus pedes usque ad
(genua albi sunt) ١٥،٩٧ ✻ ٧،٢١٩
جَبْأَةٌ (lignum super quo sutor corium
(secat) ٨،٥٢
جُبْجُبَةٌ معا (jusculum ex intestinis
(paratum) ١٩،٩٠
جُبْجُبِيَّةٌ (jusculum de farciminibus) ١٤،٩٠

جَبَرَ العَظْمَ (fut. u. junxit, solidum
(reddidit os *fractum* ١٢٩ ‘ ٢٢

وجَبَرَ بِنَفْسِهِ (junctus, constri-
(ctus est ٢٣

أَجْبَرَهُ على كَذَا (adstrinxit, coëgit
(alqm ad alqd ١٩٣ ‘ ٢٢

جَبَّرَ العِظَامَ (ligavit, junxit ossa
(*fracta* ٢١٢ ‘ ١٩

اِنْجَبَرَ (conjunctum est, quod fractum
(fuit ٢٤٩ ‘ ١

تَجَبَّرَ (majestatem prae se tulit) ٢٥٢ ‘ ٣

وتَجَبَّرَ النَّبْتُ (planta depasta denuo
(progerminavit ٤

جَبَّارٌ (magnificus) ٢٥٢ ‘ ٣

جِبَارَةٌ (ferula, qua os fractum mu-
(nitur ٥٧ ‘ ٤

جَبِيرَةٌ (id.) جَبَائِرُ ٥٧ ‘ ٣

مَجْبَرٌ (ligamen fracti ossis) ٥٧ ‘ ٣
٢١٢ ‘ ١٩ ✱

جِبْرَائِيلُ (Gabriel *archangelus*) ٣٠ ‘ ٢٣

جُبُلٌ معا (turba hominum) ٢٩٣ ‘ ٢٠

جَبَلٌ (mons) جِبَالٌ وأَجْبَالٌ ح ١٩

جِبِلَّةٌ معا (homines; hominum turba)
٢٩٣ ‘ ٢٠ ✱ ٣٠ ‘ ٢١

جَبُنَ (*fut. u.* pusillanimis fuit) ١٨٧ ‘ ٢

تَجَبَّنَ اللَّبَنُ (caseo simile fuit lac)
٢٥٧ ‘ ٢١

جُبْنٌ (caseus) ٩١ ‘ ٢٠

جَبَانٌ (pusillanimis, ignavus) جُبَنَاءُ
ح ٢٤ ‘ ٢ ✱ ١٨٧ ‘ ٢

جَبِينٌ (latus frontis) ٣٤ ‘ ١٧

جَبِينَانِ (utrumque latus frontis)
٣٤ ‘ ١٧

جَبَّانَةٌ (locus *seu* sacellum in coe-
meterio, ubi pro mortuis preces fa-
(ciunt ٢١ ‘ ١٤

جَبْهَةٌ (frons) جِبَاهٌ ح ٣٤ ‘ ١٩

جَبَى الخَرَاجَ (*f. i.* exegit tributum) ١١٩ ‘ ٥

وجَبَى (*f. u et a.* id.) ٩

اِجْتَبَاهُ (elegit alqd) ٣٤٢ ‘ ٢٢

جَابِيَةٌ (cisterna magna) جَوَابِي ح
١٣ ‘ ٢٣

اِجْتَثَّهُ (radicitus evertit alqd) ٢٤٠ ‘ ١

جُثَّةٌ (persona, figura corporis hu-
(mani sedens جُثَثٌ ح ٣٣ ‘ ١

جَاثُوثٌ (melo) ١٥ ‘ ٥

جُثَفٌ (ventriculus) ٣٨ ‘ ١٩

جَثَمَ الطَّائِرُ (*fut. i. et u.* sedit avis)
١٠١ ‘ ٩

جُثْمَانٌ (persona, figura corporis hu-
(mani ٣٣ ‘ ٢

جَاثُومٌ (incubus) ٣٢ ‘ ٧

جَثَا عَلَى رُكْبَتَيْهِ (*fut. u.* in genubus
(subsedit ١٤٧ ‘ ٢٠

جَاثَاهُ (suis cum alterius genubus
(junctis consedit ٢٣٢ ‘ ٩

جَاثٍ (super genua conquiniscans)
جُثِيٌّ ح ١٧٤ ‘ ٢١

جَحْجَاحٌ (vir magnae auctoritatis) ٤٩ ‘ ١٩

جَحَدَهُ حَقَّهُ (*fut. a.* recusavit, detrecta-
(vit alcui jus suum ١٧٧ ‘ ٧

وجَحَدَهُ بِحَقِّهِ (id.) ﮤ

جُحْرٌ (foramen in terra) جِحَرَةٌ ح
٢٢ ‘ ١٥ ✱ ٢٩٢ ‘ ١٣

جَحْشٌ (pullus asini mas) جِحَاشٌ ح ٧٣ ‘ ٧

جَحْشَةٌ (pullus asini femella) ﮤ

جَحَظَتْ عَيْنُهُ (*fut. a.* exstitit, prodivit
(oculus alcjs ١٧٨ ‘ ١٨

جَاحِظٌ (homo cujus oculus exstat)
١٧٨ ‘ ١٨

أَجْحَفَ بِهِ (noxa, detrimento affecit
(alqm ١٩٧ ‘ ٥

جَحْفَلَةٌ (labium equi) جَحَافِلُ ح ٩٧ ‘ ١

جَاحِلَةٌ (rota molaris) جَوَاحِلُ ح
٢٩ ‘ ٤

أَجْحَمَ عَنْهُ (non ausus est facere alqd;
(recessit a re ١٩٩ ‘ ٢١

جَحِيمٌ (Infernus) ٥١ ‘ ١٩

جَخَّى الشَّيْخُ (senex deorsum inclina-
(tus est ٢٢٤ ‘ ٥

وجَخَّى فِي سُجُودِهِ (inter precationem
brachia humo innixus et reliquo cor-
(pore sursum reclinatus est ﮤ

جَدَّ فِي الأَمْرِ (*fut. i. et u.* vires
(intendit in negotio ١٠٤ ‘ ٥

وجَدَّ الشَّيْءُ (nova fuit res) ﮤ

جَدَّ النَّخْلَ (*fut. u.* amputavit
(palmam ١٣٩ ‘ ٣

جُدَّ (usus est fortuna secunda) ١٨٩ ‘ ٣

أَجَدَّهُ (novum reddidit alqd) ٢٠١ ‘ ٩

وأَجَدَّ فِي العَمَلِ (operam et studium
(impendit operi faciendo ﮤ

جَدَّدَهُ (novum reddidit alqd) ٢١٩ ‘ ١٥

تَجَدَّدَ (novus fuit) ٢٥٨ ‘ ٩

اِسْتَجَدَّ الشَّيْءَ (novam reddidit rem)
٢٧٤ ‘ ٩

واسْتَجَدَّ بِنَفْسِهِ (ipse novus fuit) ﮤ

جَدٌّ (avus *et paternus et mater-*
(*nus* أَجْدَادٌ وجُدُودٌ ح ٤٤ ‘ ٢٠

جُدُودٌ ح (fortuna secunda) ١٨٩ ‘ ٤

أَجِدَّكَ (num serio hoc dicis? ve-
٨٤ ، ٩ (rumne est?

جَدَّة (avia et materna et paterna)
جَدَّات ح ٤٤ ، ٢٠

جُدَّة (lineae seu signa vestigiorum
quae inter montes tramitum loco sunt)
جُدَد ح ١١ ، ٩ (striae in dorso asini)
جُدَد ح ٧٣ ، ٩

جَدَد (terra plana, aequa) ٨ ، ٨

جَادَّة (via media; via recta) ١١ ، ٩

شَيْءٌ جَدِيد (res nova) أَشْيَاء
جُدُد ح ١٠٤ ، ٩ جَدِيدَانِ (nox
٢٣ ، ٣ (et dies

مَجْدُود (felix) ٤٢ ، ١٧ ✱ ١٨٩ ، ٣

أَجْدَبَ جَنَابُ القَوْمِ pluviae ino-
١٩٠ ، ١٧ (pia laboravit terra populi

جَدْب (penuria pluviae, sterilitas)
جُدُوب ح ه

جُدُوبَة (id.) ١٩٠ ، ١٨

جَدَث (sepulchrum) أَجْدَاث ح ٢٢ ، ١١

جَدَرَ (fut. u. dignus fuit alqa re) ١٨٤ ، ١٣

جُدِرَ (variolis, furunculis laboravit)
١٨٨ ، ١٠

جَدْر (arvum septum) جُدُور ح
١٧ ، ١٩

جِدَار (murus, paries) جُدُر معا
وجُدْرَان ح ٢٣ ، ١٩

جَدِير (dignus) ١٨٤ ، ١٣

جُدَرِيّ (variolae, furunculi) ٥٨ ، ٢٠
٧٤ ، ١٧ (ovis variolis laborans)

مَجْدُور (furunculis laborans) ١٨٨ ، ١١

جَدَعَ أَنْفَهُ (fut. a. naso mutilavit
١٧٨ ، ٢٢ (alqm

أَجْدَع (naso mutilatus) ٤٠ ، ١٧ ✱
١٧٨ ، ٢٣

جَدَف (sepulchrum) أَجْدَاف ح ٢٢ ، ١١
مِجْدَاف (i. q. مِجْذَاف

جَدَّلَهُ (in terram prostravit alqm) ٢١٧ ، ١٣

جَادَلَهُ (luctatus vel rixatus est cum
٢٢٨ ، ٢٢ (alqo

اِنْجَدَلَ (in terram conjectus est)
٢٤٧ ، ٤

تَجَادَلُوا (litigarunt inter se) ٢٩٥ ، ٢٠

جَدَل (lis, altercatio, disputatio)
٢٢٨ ، ٢٣

جَدْوَل (rivulus) جَدَاوِل ح ١٣ ، ٣

جَدَالَة (terra) ٨ ، ٤

جَدِيلَة (cavea avis) جَدَائِل ح
٧٨ ، ١٩

أَجْدَل (accipiter) أَجَادِل ح ٧٧ ، ٢٢

مَجْدُولَة (robusta membra habens
٤٣ ، ١٧ (mulier

جَدَاهُ (fut. u. donavit alcui alqd) ١٤٨ ، ١٨
أَجْدَاهُ (id.) ٢٠٧ ، ٩
وأَجْدَى عَلَيْهِ (id.) ه
اِجْتَدَاهُ (donum petiit ab alqo) ٢٤٣ ، ٥

جَدًا (donum) ١٤٨ ، ١٩ (commodum,
٢٠٧ ، ٩ (emolumentum

جَدْي (haedus) جِدَاء ح ٧٤ ، ٢
(Capricornus *signum Zodiaci*) ٩ ، ٩

جِدَاء (donum) ١٤٨ ، ١٩

جَدْيَة (pulvillus ephippio suppo-
٩٨ ، ١٢ (situs

جَدْوَى (donum) ١٤٨ ، ١٩ (utilitas,
٢٠٧ ، ٧ (commodum

جَذَّهُ (abscidit alqd) ١٣٩ ، ١٧
اِنْجَذَّ (abscissus est) ٢٤٧ ، ١٩

مِجَذَّة (scalpellum veterinarii) ٥٩ ، ٢١

جَذَبَهُ (*fut. i.* traxit alqm) ٨٩ ، ٩
جَاذَبَهُ الشَّيْءَ (contendit cum
٢٢٥ ، ١٤ (alqo de re
اِجْتَذَبَهُ (traxit alqm) ٢٣٣ ، ١٣
تَجَاذَبَاهُ (sese invicem traxerunt
٢٩٣ ، ٢١ (ambo

جَذْبَة (tractus viae) ٨٩ ، ٩

جِذْع (tignum domus) جُذُوع ح
جِذْعُ النَّخْلَةِ ٢٥ ، ٤ (truncus pal-
٢٢ ، ١٠ (patibulum) ١٩ ، ١٣ (mae

جَذَع (equus bimus) جِذَاع
وجُذْعَان ح ٩٩ ، ١٧ (camelus qua-
tuor annorum, in quintum ingressus)
(ovis bima) ٧٤ ، ١٥ (bos bimus) ٧١ ، ١٨
٧٤ ، ٥

جَذَفَ السَّفِينَةَ بِالمِجْذَافِ معا
(*fut. i.* propulit navem remo) ٩٩ ، ١١

مِجْذَاف معا (remus) مَجَاذِيف
معا ح ٥٣ ، ٢٠ و٢٢

جَذِلَ (*fut. a.* laetus fuit) ١٩٣ ، ٢
أَجْذَلَهُ (laetum reddidit alqm) ١٩٨ ، ٢٠

جِذْل (caudex ligni; truncus arboris)
أَجْذَال وجُذُول ح ١٧ ، ١٠

جَذِل (laetus) ١٩٣ ، ٢

جَذْلَان (id.) ه

جُذِمَ (elephantiasi laboravit) ١٨٨ ، ١٩
اِنْجَذَمَ الحَبْلُ (abscissus est funis)
٢٤٧ ، ٨

جِذْمٌ (truncus arboris) ١٨ ، ١٨

جِذْمٌ جُذُوم (radix arboris)

وأَجْذَام ح ١١ ، ١٧ (radix dentis) ٣٩ ، ٤

أَجْذَمُ (mutilatus manu) ٤٢ ، ١٥ (elephantiasi laborans) ١٨٨ ، ٢٠

جَذْمَاءُ (ovis, cujus aures in latere fissae sunt) ٧٤ ، ١٤

مَجْذُوم (elephantiasi laborans) ٤٢ ، ٧ ✻ ١٨٨ ، ١٩

جِذْوَةٌ ملب (lignum semiustum) ٢٧ ، ٥

جَرَّ الشَّىْءَ (*fut. u.* traxit rem) ٣٩ ، ١٨

أَجَرَّهُ الرَّسَنَ (fecit, ut funem traheret) ٣٠٠ ، ٥

اِجْتَرَّ البَعِيرُ (ruminavit camelus) ٢٤٠ ، ٨

اِنْجَرَّ الثَّوْبُ (tracta est vestis) ٢٤٧ ، ١٩

جَرَّةٌ (hydria) جَرٌّ وجِرَارٌ ح ٢٨ ، ٥

جَرَّةٌ (duo ligna in superiore retis parte) جُرَرٌ ح ٥٤ ، ١٤

جِرَّةٌ (ruminatio) ٢٤٠ ، ٨

جِرِّيٌّ (anguilla *piscis*) جَرَارِيُّ ح ١٢ ، ٢٢

جَرِيرَةٌ (peccatum, crimen) جَرَائِرُ ح ٤٩ ، ٤

جَرَّارَةٌ (scorpio femella) ٧٩ ، ١٢

جَارُورٌ وجَارُورَةٌ (locus *seu* lignum in limine ubi cardo vertitur) ٢٥ ، ١٥

مَجَرَّةٌ (tractus viae lacteae) ٩ ، ٢

مِجَرَّةٌ ومِجَرٌّ (*instrumentum rusticum ad trahendas frangendasque glebas:* rastrum) ١٨ ، ٣

مِجَرَّتَانِ (instrumentum ferreum textoris ad trahenda filia.) ٥٣ ، ١٣

جَرُؤَ (*fut. u.* fortis, animosus fuit) ١٨٣ ، ١٩

جَرَّأَهُ عَلَيْهِ (animum injecit alcui contra alqm) ٢١٠ ، ٤

اِجْتَرَأَ عَلَيْهِ (animosum sese praebuit contra alqm) ٢٣٣ ، ١٢

تَجَرَّأَ عَلَيْهِ (id.) ٢٤٩ ، ١٧

جَرِىءٌ (fortis, animosus) ١٨٣ ، ١٢

جَرِبَ (*fut. a.* scabiosus fuit) ١٥٣ ، ٢

جَرَّبَهُ (expertus est alqd) ٢١٠ ، ٩

جَرَبٌ (scabies) ٥٨ ، ١٨

جَرِبٌ (scabiosus) ١٥٣ ، ٢

جِرَابٌ (pera coriacea) أَجْرِبَةٌ وجُرُبٌ ح ٣٠ ، ١

جَرِيبٌ (ager, qui centum modiorum semente conseritur) أَجْرِبَةٌ ح ١٧ ، ٢١

جَرْبَاءُ (coelum) جَرْبَاوَاتٌ ح ٥ ، ٢٠

أَجْرَبُ (scabiosus) ٤٢ ، ٧ جَرْبَى ح ١٥٣ ، ٢

جِرِّيثٌ (anguilla) ١٢ ، ٢٢

جُرْثُومٌ (origo nobilis) ٤٤ ، ١٨

جُرْثُومَةٌ (id.) ٤٤ ، ١٨

جَرْجَرَ (sonum edidit) ٢٨١ ، ١٠ وجَرْجَرْتُ الشَّرَابَ (potum sorpsi interruptis haustibus) ه

جَرْجَرٌ (rota frumentaria *instrumentum ad terendas fruges*) ١٨ ، ٥

جُرْجُرٌ ملب (faba) ١٤ ، ١٤

جِرْجِيرٌ (herba saporis acerbi nasturtio similis; eruca) ١٩ ، ٩ ✻ ٢٩١ ، ١٠

جَرَحَهُ (*fut a.* vulneravit alqm) ١٧٥ ، ٣

وجَرَحَ الخَيْرَ والشَّرَّ (conciliavit, acquisivit sibi bonum et malum) ٤

وجَرَحَتِ الجَوَارِحُ الصَّيْدَ (aves rapaces praedam prehenderunt) ه

وجَرَحَ القَاضِي الشَّاهِدَ (judex rejecit, non admisit testem) ٥

اِجْتَرَحَ السَّيِّئَةَ (contraxit, comparavit sibi malum) ٢٣٤ ، ٩

جُرْحٌ (vulnus) ١٧٥ ، ٤

جَارِحَةٌ (avis venatica; canis venaticus) جَوَارِحُ ح ٧٧ ، ٢٠ ✻ ٢٩٨ ، ١٤

جَوَارِحُ (membrum corporis humani) ح ٣٣ ، ١٢

جِرَاحَةٌ (vulnus) ٥٩ ، ٤ ✻ ١٧٥ ، ٤

جَرِدَ (*fut. a.* breves crines habuit) ١٥٩ ، ١

جَرَّدَهُ مِن ثِيَابِهِ (denudavit alqm vestibus) ٢١٢ ، ٣

تَجَرَّدَ مِن ثِيَابِهِ (nudatus est vestibus suis) ٢٥١ ، ١٣

وتَجَرَّدَ لِلْأَمْرِ (paravit sese ad faciendam rem) ٢٥١ ، ١٤

جَرَادَةٌ (locusta) جَرَادٌ ح ٧٧ ، ١٢

جَرِيدَةٌ (liber computus) جَرَائِدُ ح ٥٠ ، ١

جُرْدَانٌ (veretrum equi) ٩٧ ، ٩

أَجْرَدُ (crinibus nudatus) جُرْدٌ ح (equus breves crines habens) ٩٩ ، ٢٣ خَيْلٌ جُرْدٌ ح ١٥٩ ، ٢

جَرْدَبَ (manum sinistram super cibum mensae impositum porrexit, ne quis alius eum caperet) ٢٧٩ ، ٢٣

جَرْدَبَانٌ (panis custos, *qui manu imposita cibum ab aliis defendit*) ٢٧٩ ، ٢٣

جَرْدَقَةٌ (panis orbicularis, libum)
جَرَادِقُ ح ٩١ ، ٩

جُرَذٌ (mus *mas;* mus agrestris)
جِرْذَانٌ ح ٧٩ ، ٢٠

جَرَزٌ معا وجُرُزٌ معا (terra pluviâ non
rigata *ideoque* sterilis) ٨ ، ١١

جُرْزٌ (clava ferrea) ٧٠ ، ١٩

جَرَسٌ (tintinabulum) أَجْرَاسٌ ح ٧٣ ، ١٩

جِرْشَّى (corpus animatum) ٣٢ ، ٢١

جَرِضَ بِرِيقِهِ (*fut. a.* fauces compres-
sit et intercepit spiritum alcui saliva)
١٥٩ ، ١٢

جُرْضَةٌ (homo pinguis) ٤٢ ، ١٩

جَرِعَ الماءَ (*fut. a.* repetitis haustibus
sorpsit aquam) ١٩٠ ، ٥

جَرَّعَهُ الغُصَّةَ (gustandum dedit *i. e.*
effecit alcui moerorem) ٢١٥ ، ٩

تَجَرَّعَ الغَيْظَ (devoravit, cohibuit
iram) ٢٥٤ ، ١

جُرْعَةٌ (haustus aquae) جُرَعٌ ح ١٢ ، ٤

جُرْفٌ معا (quod torrens secum fert;
ripa *vel* alveus a torrente excavatus)
١٤ ، ٥

مِجْرَفٌ (rastrum ad trahendas fran-
gendasque glebas) ١٨ ، ٣

اِجْرَنْفَشَ الدِّيكُ (pennas colli *vel*
alas sursum vertit pugnandi causa
gallus) ٢٨٥ ، ٩

جَرَمَ النَّخْلَ (*fut. i.* amputavit palmam)
١٠١ ، ٩

أَجْرَمَ (peccata commisit) ١٩٩ ، ٢٠

اِجْتَرَمَ (id.) ٢٣٩ ، ٣

واجْتَرَمَ النَّخْلَ (amputavit palmam) ٤

تَجَرَّمَتِ السِّنُونَ (praeterierunt,
expleti sunt anni) ٢٥٩ ، ٢٣

جُرْمٌ (peccatum, crimen) أَجْرَامٌ
ح ٤٩ ، ٤ ✱ ١٩٩ ، ٢١

جِرْمٌ (corpus) أَجْرَامٌ ح ٣٢ ، ٢٢

لَا جَرَمَ (non evitandum est; neces-
sario) ٨٥ ، ٥

جَرِيمٌ (homo robusti corporis) ٤٢ ، ١٧

جَرِيمَةٌ (peccatum, crimen) جَرَائِمُ
ح ٤٩ ، ٣ ✱ ١٩٩ ، ٢١

أَجْرَمُ (peccata committens, maleficus)
٤٢ ، ١٧

حَوْلٌ مُجَرَّمٌ (totus, plenus annus) ٢١٨ ، ١

اِجْرَنْمَزَ (simul convenit) ٢٨٥ ، ٩

جَرْمُوقٌ (caliga, quae calceo superin-
duitur) ٥٢

جِرْمِلٌ (ruta sylvestris) ١٩ ، ١٤

جِرَانٌ (interior pars colli camelini) ٧٢ ، ١٢

جِرْوٌ كلب (catulus canis) جِرَاءٌ
وأَجْرٍ ح ٧٥ ، ٢٣

جَرْوَهَقٌ معا (glomus filorum) ٥٧ ، ١٤

جَرَى (*fut. i.* fluxit, cucurrit) ١١٩ ، ٢١

أَجْرَى الفَرَسَ والماءَ (fecit, ut
curreret equus et aqua) ٢٠٧ ، ١٢

جَارَاهُ (cucurrit cum alqo) ٢٣٢ ، ١٥

تَجَارَوْا (simul cucurrerunt) ٢٩٩ ، ٢

جَارٍ (aqua fluens, aqua viva) ١٢ ، ٧

مِنْ جَرَّاكَ (propter te) ٨٤ ، ١٩

جَارِيَةٌ (puella) جَوَارٍ ح ٤٨ ، ٥

جَوَارٍ (navis magna) ١١٩ ، ٢٢ (ancilla)
ح ٥٣ ، ١٧ ✱ ١١٩ ، ٢٣

جَزَّ الشَّاةَ (*fut u.* totondit ovem) ١٣٧ ، ١٠

وجَزَّ الزَّرْعَ (messuit fruges) ه

جِزَّةٌ (lana tonsa in fascem redacta)

جَزِئَتِ الماشِيَةُ بالرُّطْبِ عَنِ الماءِ
(*fut. a.* pecora pabulo viridi contenta
aqua abstinuerunt) ١٥٣ ، ٧

وجَزَأَتْ (id.) ٨

أَجْزَأَهُ الشَّيْءُ (sufficiens fuit alcui
res) ١٩٠ ، ٣

جَزَّأَهُ (in partes divisit alqd) ٢١٠ ، ٤

اِجْتَزَأَ بِهِ (contentus fuit alqa re)
٢٣٣ ، ١٢

تَجَزَّأَ الشَّيْءُ (in partes divisa est
res) ٢٤٩ ، ١٨

جُزْءٌ (pars) أَجْزَاءٌ ح ٩٥ ، ٧

جَزَرَ الجَزُورَ (*fut. i.* immolavit came-
lum sacrificalem) ٨٩ ، ٢٣

جَزَرَ الماءُ (*fut. u.* defluxit, evanuit
aqua) ١٢٧ ، ١

جَزَرٌ (pastinaca) ١٥ ، ١٠

جَزِيرَةٌ (insula) جَزَائِرُ ح ١٢ ، ١٥

جَزِعَ (*fut. a.* impatiens fuit) ١٩٠ ، ٩

جَازِعٌ (impatiens) ١٩٠ ، ٩

جَزُوعٌ (id.) ٤٢ ، ١٨ ✱ ١٩٠ ، ٧

جَزْعَةٌ (concha Iemenensis, *quae*
propter pulchritudinem ornamento
mulierum inservit) جَزْعٌ ح ١٠ ، ١٠

جَزُلَ (*fut. u.* magnus, perfectus, prudens
fuit) ١٨٩ ، ٩

أَجْزَلَ لَهُ العَطَاءَ (respectu alcjs
auxit donum) ١٩٨ ، ٢١

جَزُلَ (magnus; intelligens) ۴۲، ۱۸
(lignum crassum et siccum) ۲۱، ۲۹۹ ✻
جُزُولٌ وأَجْزَالٌ ح ۱۷، ۱۳
جَزِيلٌ (magnus; intelligens) ۴۲، ۱۸
✻ ۲۹۹، ۲۱
جَوْزَلٌ (pullus columbae) جَوَازِلُ ح
۷۸، ۱۵
أَجْزَلُ (homo magnus et robustus)
۴۲، ۱۸
جَزَمَ الْمُضَارِعَ (*fut. i.* signo Dschesm)
۱۰۱، ۱۰ (instruxit Futurum
اِنْجَزَمَ الفِعْلُ (intermissa, infecta)
۲۴۷، ۸ (est actio
جَزَاهُ عَلَى فِعْلِهِ (*fut. i.* compensavit,)
۱۱۷، ۱۱ (retribuit alcui beneficium
جَازَاهُ (remunerationem, mercedem)
۲۳۲، ۱۹ (dedit alcui
تَجَازَيْتُ دَيْنِي عَلَى فُلَانٍ (effla-)
۲۲۹، ۳ (gitavi debitum meum ex alqo
جِزْيَةٌ (census in capite, *tributum*
quod a Christianis atque Judaeis regno muslemico subditis exigitur)
جِزًى ح ۴۷، ۲
جَسَّهُ (*fut. u.* palpavit alqm) ۱۳۷، ۱۳
تَجَسَّسَ الخَبَرَ (investigavit, explo-)
۲۵۸، ۱۴ (ravit nuntium
جَاسُوسٌ (explorator, speculator)
جَوَاسِيسُ ح ۹۸، ۱۹ ✻ ۲۵۸ ✻ ۱۴
مَجَسَّةٌ (locus palpationis, *locus ubi corpus palpatur, ad explorandam*
۱۳۷، ۱۴ (*ejus naturam et conditionem*
جَسَأَتْ يَدُهُ (*fut. a.* sicca facta est)
manus alcjs *i. e.* dura, aspera et cal-
۱۷۳، ۴ (losa facta est multo labore
جَسَدٌ (corpus animatum) أَجْسَادٌ ح

cro-) ۲۹۴، ۱ (sanguis siccus) ۳۲، ۲۱
۵۵، ۲۰ (cus nondum contritus
جَاسِدٌ (sanguis siccus) ۲۹۴، ۱
جِسَادٌ (crocus non comminutus) ۵۵، ۱۹
جَسَرَ (*f. u.* audax fuit) ۱۸۴، ۱۴
تَجَاسَرَ عَلَيْهِ (audacem se praestitit)
۲۹۴، ۱۳ (contra alqm
جَسْرٌ معا (pons minor) جُسُورٌ ح
۱۴، ۹
جَسُورٌ (audax) ۱۸۴، ۱۴
جَسُمَ (*f. u.* corpulentus fuit) ۱۸۹، ۱۱
تَجَسَّمَ (id.) ۲۵۷، ۱
جِسْمٌ (corpus) أَجْسَامٌ ح ۲۳، ۲۱
جُسَامٌ (crassus, corpulentus) ۴۲، ۱
جَسِيمٌ (id.) جِسَامٌ ح ۴۲، ۱ ✻
۱۸۹، ۱۲
جَشَّ الحَبَّ بالمِجَشَّةِ (*f. u.* crassius)
۱۳۷، ۱۹ moluit grana mola manuaria)
جَشِيشٌ (frumentum crassius mo-)
۱۳۷، ۱۹ ✻ ۵۹، ۹ (litum; far
جَشِيشَةٌ (id.) ۱۳۷، ۱۹
مِجَشَّةٌ معا (mola manuaria, qua fru-)
۲۹، ۹ (mentum levius constringitur
تَجَشَّأَ (ructavit) ۲۴۹، ۱۸
جُشَاءٌ (ructus) ه
تَجَشَّعَ (avidus fuit) ۲۵۴، ۲
جَشِمَ الأَمْرَ (*fut. a.* molestia affectus)
۱۹۳، ۲۳ (est alqa re
جَشَّمَهُ الأَمْرَ (obligavit alqm, vi ad-)
۲۱۸، ۱ (egit alqm ad faciendam rem
تَجَشَّمَ الأَمْرَ (sibi ipsi imposuit rem)
۲۵۷، ۱ (faciendam

جَوْشَنٌ (pectus) ۲۹۴، ۲۱ (lorica coria-)
(cea جَوَاشِنُ ح ۷۱، ۳
جَصَّصَ البَيْتَ (gypsum *vel* calcem)
adhibuit in exstruenda domo; gypso
۲۱۹، ۲۱ (oblivit domum
جَصٌّ معا (gypsum; calx) ۱۰، ۴
جَصَّانَةٌ (avis aquatica flavis pedibus)
جَصَّانَاتٌ ح ۷۸، ۱۲
جَعْبَةٌ (pharetra) جِعَابٌ ح ۷۰، ۹
جَعَّابٌ (qui pharetras consuit) ه
جُعْبُوبٌ (apex ellychnii, *fortasse* scin-)
جَعَابِيبُ (tillans ellychnii fungus
ح ۲۸، ۲۲
جِعْثِنٌ (radix arboris) ۲۹۱، ۲۱
جَعْجَعَتِ الرَّحَى (strepuit mola) ۲۸۱، ۱۸
جَعْجَعَةٌ (carcer) جَعْجَعَةُ الرَّحَى
۱۹ (strepitus molae)
جَعُدَ الشَّعَرُ (*fut. u.* crispus fuit)
۱۸۴، ۱۱ (crinis
جَعَّدَ الشَّعَرَ (crispavit crinem) ۲۱۲، ۳
جَعْدٌ (crispus) ۴۱، ۵ ✻ ۱۸۴، ۱۱
أَبُو جَعْدَةَ (cognomen lupi) ۷۵، ۱۴
مُجَعَّدٌ (crinis crispatus) ۲۹۴، ۸
جَعَلَ الشَّيْءَ (*fut. a.* fecit, effecit alqd)
۱۸۱، ۱۴
وجَعَلَ يَفْعَلُ كَذَا (initium fecit,)
۱۵ (coepit facere alqd
أَجْعَلَتِ الكَلْبَةُ والهِرَّةُ (catulivit)
۱۹۸، ۲۲ (canis et felis
جُعْلٌ (merces laboris) أَجْعَالٌ
وجِعَالَةٌ معاح ۴۹، ۳۲
جُعَلٌ (scarabaeus) جِعْلَانٌ ح
۷۷، ۱۰

جِعَالٌ (panniculus quo olla prehenditur) ٨٥ ، ٢٧

جَعِيلَةٌ (merces laboris) جَعَائِلُ ح ١ ، ٤٧

جَفَّ (*fut. i. et a.* siccus fuit) ١٠ ، ١٠٥

جَفَّفَهُ (siccum reddidit alqd) ١ ، ٢٢٠

جَافُوفٌ (melo, *pecul.* oblongus in medio tenuis) ٥ ، ١٥

تِجْفَافٌ (lorica ferrea) تَجَافِيفُ ح ٤ ، ٧١

جُفَاءٌ (quod torrens adluendo in ripam ejicit: *spuma, sordes, alia*) ٢ ، ١٤

جَفْتٌ (ventriculus) ١٩ ، ٣٨

جَفْرٌ (agnus quatuor mensium) ٤ ، ٧٤

جَفِيرٌ (pharetra amplior) ١٠ ، ٧٠

أَجْفَلَ الْقَوْمُ (celerarunt fugam homines) ٢٢ ، ١٩٨

اِنْجَفَلَ الْقَوْمُ (loco moverunt celeriterque profecti sunt homines) ٣ ، ٣٤٧

جُفَالَةٌ (crinis densus; copia capilli) جُفَالٌ ح ٣ ، ٣٤

جَفَلَى (invitatio communis, qualis ad convivium publicum fieri solet) ٢٣ ، ١٩٨

أَجْفَلَى (id.) ﻫ

جَفْنٌ (palpebra oculi) أَجْفَانٌ و جُفُونٌ ح ٢١ ، ٣٤

جَفْنَةٌ (patera lignea) جِفَانٌ ح ١٤ ، ٢٧

جَفَاهُ (*fut. u.* injuria affecit alqm; removit alqm) ٩ ، ١٥٠

وَجَفَا جَنْبُهُ عَنِ الْفِرَاشِ (abstitit, declinavit latus alcjs a pulvinari) ﻫ

تَجَافَى جَنْبُهُ عَنِ الْفِرَاشِ (id.) ٩ ، ٢٩٩

اِسْتَجْفَاهُ (injuriosum censuit alqm) ١٤ ، ٢٧٨

جَلَّ (*f. i.* magnus, excelsus fuit) ١ ، ١٠٩

أَجَلَّهُ (magnum, excelsum, aestimavit alqm) ٣ ، ٢٠٢

جَلَّلَ الْفَرَسَ (stragula texit equum) ٤ ، ٢٢٠

جِلٌّ (quod demessa segete in agro remanet: stipula) ١٢ ، ١٤

جُلٌّ (stragula equi) جِلَالٌ ح ١٣ ، ٩٨

جُلُّ الشَّيْءِ (major, praestantior pars rei) ١ ، ١٠٩

جَلَّةٌ (stercus camelinum) ١٩ ، ٧٣

جُلَّةٌ (sarcina convasata dactylorum siccorum) ١ ، ٣٠

الْجُلَّى (negotium magnum, res eximia) ٢ ، ١٠٩

دَارُ الْجَلَالِ (Paradisus) ٢٢ ، ٥٠

جَلِيلٌ (magnus; magnificus) ١ ، ١٠٩

مَجَلَّةٌ (ager stipulis tectus) ١٣ ، ١٤

جُلَّابٌ (potus quidam ex aqua et syrupo mixtus) ١ ، ٥٩

جُلَاهِقٌ (lapis, qui balista mittitur) ١٠ ، ٥٥

قَوْسُ الْجُلَاهِقِ (arcus *seu* balista ad mittendos lapides; *in textu pro* م *lege* ف) ﻫ

جَلَبَهُ (*fut. i.* e regione in regionem deduxit alqm, *ut servum venditandi causa*) ١٠ ، ٨٩

أَجْلَبَ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِهِ (clamore excitato et repentino impetu supervenit alcui) ١٨ ، ١٩٠

جَلِيبٌ (ex loco in locum ductus, *ut servus venumdatus*) ١١ ، ٨٩

جَلَبَةٌ (clamor bellicus; concursus hostium) ١٩ ، ١٩٠

جُلْبَانٌ (pisa) ١٧ ، ١٤

تَجَلْبَبَ (induit vestem, amiculum) ١ ، ٢٨٤

جِلْبَابٌ (vestis, amiculum) جَلَابِيبُ ح ١ ، ٢٨٤

جَلْجَلَ الْجُلْجُلُ (sonuit tintinnabulum) ٥ ، ٢٨٣

وَجَلْجَلَ الرَّعْدُ (fragorem edidit tonitru) ﻫ وَجَلْجَلَتِ السَّمَاءُ (vehementer tonuit coelum) ٩ ، ١٢٥

جُلْجُلٌ (tintinnabulum) جَلَاجِلُ ح ١ ، ٥٥

جُلْجُلَانٌ (semen coriandri siccatum) ٩ ، ١٩ ✱ ١٧ ، ١٤

مُجَلْجَلٌ (nubes tonans) ٩ ، ٧

جَلِحَ (*fut. a.* in anteriore capitis parte capillos amisit; calvus fuit) ١٣ ، ١٥٥

أَجْلَحُ (qui in anteriore capitis parte capillos amisit; calvus a fronte ad verticem) ١٣ ، ١٥٥ ✱ ٢ ، ١٤١

اِجْلَخَّ (cecidit ita ut neque surgere neque se movere posset) ٢٠ ، ٢٤٨

جَلَدَهُ السُّلْطَانُ (*fut. i.* flagellavit alqm princeps) ٢٠ ، ٨٨

جَلُدَ (*f. a.* ingeniosus, sagax fuit) ٢ ، ١٥٩

وَجَلَدَ (*fut. u.* id.) ٣

جَالَدَهُ (flagello dimicavit cum alqo; certavit cum alqo) ٩ ، ٢٢٩

تَجَلَّدَ (durum, robustum, alacrem se praestitit) ١٤ ، ٢٥١

تَجَالَدُوا (digladiati sunt inter se) ٢٩٤، ٨

جَلْد (ingeniosus, sagax) ١٥٩، ٢

جِلْد (cutis) جُلُود ح ٣٣، ١٣

جَلِيد (ingeniosus; sagax) ١٥٩، ٢

(pruina) ٧، ١٣

مُجَلِّد (qui tegumenta librorum con-
ficit) ٤٩، ١٧

اِجْلَوَّذَ البَعِيرُ (festinanter incessit
camelus) ٢٧٩، ٢٠

واجْلَوَّذَ اللَّيْلُ (admodum longa
fuit nox) ۞

جِلَّوْز (nux avellana) ١٩، ١٨

جَلَسَ (*fut. i.* sedit) ٩٢، ٢٠

أَجْلَسَهُ (sedere fecit alqm) ١٩٥، ١٢

جَالَسَهُ (assedit alcui; consedit cum
alqo) ٣٢٧، ١٠

جَلْس (camelus magnus et robustus;
etiam de camela) ٧٢، ٣

جَلِيس (qui cum altero considet,
conviva) جُلَسَاء ح ٤٩، ٩

مَجْلِس (locus sedendi; consessus)
مَجَالِس ح ٢٢، ١

أَجْلَع (cujus labia inter loquendum non
clauduntur) ٤٢، ٧

جِلْف (homo vilis, stupidus, rusticus)
جُلُوف وأَجْلَاف ح ٤١، ١

جِلْفَة (decidua pars calami) ٥٠، ٩

جُلَنْجَبِين (mel rosatum) ٥٨، ٣

جَلَمَان (forfex ad lanam tondendam)
٧٤، ١٩

جَلْمَد (lapis magnus) جَلَامِد ح ٩، ١٠

جُلْمُود (id.) جَلَامِيد ح ٩، ١١

جَلَا العَرُوسَ عَلَى زَوْجِهَا (*fut. u.*
sponsam ornatu indutam ostendit ma-
rito suo) ١٥١، ٥

وجَلَوْا عَنِ الأَوْطَانِ (emigrarunt
e domiciliis suis *homines*) ٩

وجَلَا المِرْآةَ (polivit speculum) ٧

وجَلَا الشَّيْءُ (clara, manifesta fuit
res) ۞

جَلِيَ (*fut. a.* calvus fuit) ٢٩٩، ١٩

أَجْلَاهُم عَنْ مَنَازِلِهِمْ (emigrare
coëgit homines e domiciliis suis) ٢٠٨، ١٩

وأَجْلَوْا بِأَنْفُسِهِمْ (ipsi emigra-
runt homines) ٢٠٨، ١٧

جَلَّى الشَّيْءَ (claram, manifestam
reddidit rem) ٣٢٤، ١٧

اِجْتَلَى العَرُوسَ (solenniter ornatam
nudoque vultu adspexit sponsam *ma-
ritus*) ٣٤٤، ١١

واجْتَلَيْتُ العِمَامَةَ عَنْ رَأْسِي
(cidarim devolvi de capite) ٣٤٤، ١٢

اِنْجَلَى الهَمُّ (recessit moeror) ٣٤٨، ١٠

تَجَلَّى (in conspectum venit, apparuit,
patuit res) ٢٩٣، ٢

جَلِيّ (manifestus, clarus) ١٥١، ٨

وعِنْدَهُ جَلِيَّةُ ذَاكَ (claram rei
cognitionem habet: res ei perspecta
est) ۞

أَجْلَى ، جَلْوَاء (calvus, a) ٤١، ١٣ ✲
٢٩٩، ٢٠

جَالِيَة (homines qui patriam dese-
ruerunt; exules) ١٥١، ٧

مُجَلِّي (equus reliquis anterior in cer-
tamine cursus) ٩٧، ٢٢

جَلِهَ (*fut. a.* calvus fuit) ١٩٥، ١١

أَجْلَه (calvus) ۞

جَمَّ الكَبْشُ (*fut. a.* cornibus caruit
aries) ١٩٧، ١٤

جَمَّ الفَرَسُ (*fut. i. et u.* quievit,
respiravit equus) ١٠٩، ٢١

وجَمَّتِ البِئْرُ (aqua abundavit, ple-
nus fuit puteus) ۞

أَجَمَّ الدَّابَّةَ (quietem concessit
jumento) ٢٠٢، ١٣

اِسْتَجَمَّ البِئْرَ (plenum fieri sivit,
non exhausit puteum) ٢٧٥، ١١

واسْتَجَمَّ الفَرَسُ (quievit, respiravit
equus) ١٢

جَمَّة (puteus aquae plenus) جِمَام
ح ١٠٩، ٢٢

جُمَّة (coma in humeros promissa)
جُمَم ح ٣٤، ٨

أَجَمّ (aries cornibus destitutus)
١٩٧، ١٤ (miles hasta destitutus) ٩٩، ٩

جَمَّاء (ovis cornibus destituta) ٧٤، ١٣

جُمَانَة (conchula, sphaerula colore ar-
genteo) جُمَان ح ١٠، ١٣

جَمْجَمَ الكَلَامَ (obscurum sermonem
protulit) ٢٨٣، ١٠

وجَمْجَمَ الرَّجُلُ (obscure locutus
est homo) ١١

وجَمْجَمَ فِي صَدْرِهِ شَيْئًا (cela-
vit alqd in animo) ۞

تَجَمْجَمَ (obscure locutus est) ۞

جُمْجُمَة (calva) جَمَاجِم ح ٣٣، ١٧

جَمَحَ الفَرَسُ (*fut. a.* refractarius fuit
equus) ١٧٥، ٩

جَمُوح (equus refractarius) ١٧٥، ٧

جَمَدَ المَاءُ (*f. u.* congelata est aqua)
١٢٤، ٢٠

جَمَدٌ (glacies) ١٢، ١١

جَمَادٌ (res inanimata) ٣٢، ١١

جُمَادَى الْأُولَى (Dschumada prior, nomen mensis Arabici) ٣، ٢١
جُمَادَى الْأُخْرَى والآخِرَة (Dschumada posterior, mensis ordine antecedentem sequens) ٣، ٢٢٣ ✱ ٢٩٠، ٤

مَجْمَدَةٌ (locus asservandae glaciei) ١٢، ١١

اِسْتَجْمَرَ (post reddita excrementa corpus lapillo abstersit) ٢٧١، ١٣

جَمْرَةٌ (carbo ardens: pruna) جَمْرٌ وجِمَارٌ ح ٢٧، ٣ (lapis, quo peregrinationem sacram Meccanam facientes in valle Muna Satanam petunt) جَمَرَاتٌ وجَمْرٌ وجِمَارٌ ح ٩، ١٩

مِجْمَرٌ (thuribulum) مَجَامِرُ ح ٢٨، ٢٣

جَمَزَ الْبَعِيرُ (fut. i. et u. festinanter incessit camelus) ١٠، ٢٣

جَمَّازَةٌ (camela festinanter incedens) ٩٣، ١

مُجَمِّزٌ (qui tale jumentum possidet, aut eo vehitur) ٩٣، ١

جَمَعَهُ (fut. a. conjunxit, congregavit alqd) ١٧٨، ٢٣
أَجْمَعَ عَلَى كَذَا (decrevit de alqa re) ١٩٩، ١٣
وأَجْمَعَهُ (id.) ه
وأَجْمَعَ بِهِ (id.) ه
جَمَّعْنَا (sacris publicis interfuimus die Veneris) ٢١٥، ٧
وجَمَّعَ مَالًا (cumulavit opes) ه
جَامَعَهَا (inivit feminam) ٢٢٨، ١
اِجْتَمَعُوا (convenerunt homines) ٢٣٩، ١٩
تَجَمَّعُوا (undique convenerunt; ad sacra publica celebranda congregati sunt die Veneris) ٢٥٤، ٢
اِسْتَجْمَعَتْ أُمُورُهُ (ex voto cesserunt res alcjs) ٢٧٢، ١٢
واسْتَجْمَعَ الْقَوْمُ (congregati sunt homines) ه
جَمْعٌ (copia congregata, multitudo) جُمُوعٌ ح ١٧٩، ١ يَوْمُ الْجَمْعِ (dies resurrectionis mortuorum) ٥، ١٥
جُمْعُ الْكَفِّ (pugnus) أَجْمَاعٌ ح ٣٧، ٧
جَامِعٌ (templum Mohammedanorum, in quo sacra diei Veneris habentur) جَوَامِعُ ح ٢١، ١٥ ✱ ٢٩٢، ١١
جَمِيعًا (omnino; simul) ٨٤، ٢٠
يَوْمُ الْجُمْعَةِ (dies Veneris, quo sacra publica faciunt Mohammedani) جُمُعَاتٌ ىلس ح ٤، ٢٢
جَمَاعَةٌ (multitudo hominum) ٣١، ١٥
أَجْمَعُونَ (omnes) ٨٤، ٢٠
مَجْمَعٌ (locus, ubi conveniunt homines) مَجَامِعُ ح ٢٢، ٣
مُجْتَمِعٌ (qui ad plenam virilitatem pervenit) ٤٢، ٧

جَمُلَ (fut. u. pulcher fuit) ٢٩٩، ٢١
أَجْمَلَ الْحِسَابَ (in summam redegit computum) ١٩٨، ٢٣
وأَجْمَلَ فِي الْأَمْرِ (pulchre seu leniter versatus est in negotio) ١٩٩، ١
وأَجْمَلَ فِي الطَّلَبِ (moderate, nec avide se gessit in petendo) ه
جَامَلَهُ (benigne, humaniter egit cum alqo) ٢٢٩، ١
تَجَمَّلَ بِالشَّيْءِ (exornavit sese alqa re) ٢٥٩، ٧
جَمَلٌ (camelus *mas*) أَجْمَالٌ وجِمَالٌ وجُمَالَةٌ معا وجِمَالَاتٌ معا ح ٧١، ١١
جُمَّلٌ (rudens) ٥٣، ٢١
جَمِيلٌ (pulcher, decorus) ٢٩٩، ٢٢ (adeps liquefactus) ٩٠، ٧
جَمَّالٌ (camelarius) ٧١، ١٢
جُمْلَةٌ (summa; universitas) ١٩٨، ٢٣
جُمَالَةٌ (rudens) جُمَالَاتٌ ح ٥٣، ٢١ (pars adipis liquefacti) ٢٩٧، ٩

جَمْهَرَ الشَّيْءَ (collegit rem) ٢٨٠، ١٠
جُمْهُورُ الشَّيْءِ (major, potior pars rei; plurimum rei) ه

جَنَّ اللَّيْلُ (*f. u.* tenebrosa fuit nox) ١٤٠، ٢١ (super alqd, caligine texit alqd)
وجَنَّ اللَّيْلُ عَلَيْهِ (id.) ه
جُنَّ (vesanus fuit) ١٨٠، ١١
أَجَنَّهُ اللَّيْلُ (caligine texit alqd nox) ٢٠٢، ١٥
وأَجَنَّ عَلَيْهِ (id.) ه
اِسْتَجَنَّ بِالْمِجَنِّ (tectus, munitus est scuto) ٢٧٥، ١٤
جَانٌّ (pater Daemonum) ٣٢، ٣ (serpens albus et parvus) ٧٩، ١٩
جَنَّةٌ (hortus arboribus consitus) جَنَّاتٌ وجِنَانٌ ح ١٥، ١٩ (Paradisus, *sedes beatorum*) ٥٠، ١٧ جَنَّةُ الْمَأْوَى (id.) ه جَنَّةُ الْخُلْدِ (id.) ه جَنَّةُ الْعَدْنِ (id.) ه جَنَّةُ النَّعِيمِ (id.) ه

جُنَّةٌ (scutum, clypeus) جُنَنٌ ح ٧،٧١

جِنِّيٌّ (Daemon) جِنٌّ وجِنَّةٌ ح ٣،٣٢

جَنَانٌ (cor) أَجِنَّةٌ ١١،٣٨

جَنِينٌ (embryo) أَجِنَّةٌ ح ٢٠،٤٢

مِجَنٌّ (scutum) مَجَانٌّ ح ٨،٧١

مَجْنُونٌ (vesanus) ١١،١٨٩

أَجْنَأُ (homo pectoris et dorsi introrsum (flexi ٨،٤٢

جَنَبَهُ الشَّرَّ *fut.* *u.* removit, retraxit (alqm a scelere ٢٠،١٢١

وجَنَبَ الفَرَسَ ad latus traxit (equum; equo alteri adjunxit ۞

جَنَبَ *fut.* *u.* seminis effluxu pollu-(tus est ١٩،١٨٣

جُنِبَ (pleuritide laboravit) ٩،١٨٨

أَجْنَبَ (seminis effluxu pollutus est) ١٩،١٩٠

جَنَّبَهُ الشَّرَّ avertit, abduxit alqm (a scelere ٩،٢١٠

جَانَبَهُ (a latere alcjs fuit) ١١،٢٢٥

اِجْتَنَبَهُ (aversus est ab alqo) ١٤،٢٢٣

تَجَنَّبَهُ (declinavit, abfuit ab alqo) ١،٢٥٠

جَنْبٌ (latus, pars, tractus *regionis*) ٢٠،٢٣ (latus *hominis*) جُنُوبٌ ح ٢٣،٣٧

جُنُبٌ seminis effluxu pollutus, (*de* *sing. et plur. adhibetur* ١٩،١٨٣

جَانِبٌ (latus, pars) جَوَانِبُ ح ٢٠،٢٢

الجَانِبُ الأَيْسَرُ pars si-(nistra ١٩،٣٩

الجَانِبُ الأَيْمَنُ (pars dextra) ١٨،٣٩

جَنَابٌ (latus, pars *regionis*) ٢٣،٢٠

جَنُوبٌ (auster *ventus*) ١٧،٧

جَنْبَةٌ (latus, plaga) جَنَبَاتٌ ح ٢٣،٢٠

جَنِيبَةٌ equus ad latus tractus; equus (alteri adjunctus جَنَائِبُ ح ٢٠،٩٩ ۞ ٢١،١٢١

أَجْنَبِيٌّ alienus, *qui familiae non* (*adnumeratur* أَجَانِبُ ح ١٤،٤٤

مَجْنُوبٌ (pleuritide laborans) ٧،١٨٨

جُنْبُذَةٌ fornix, *ut arcus fenestrae*) جَنَابِذُ ح ٥،٢٤

جَنَحَ إِلَيْهِ ولَهُ *f. i. a. u.* inclinavit, (propendit ad alqd ١٤،٨٨

جُنْحٌ (tenebrae, caligo) ٢١،٩

جَنَاحٌ (ala *avis*) أَجْنِحَةٌ ح ١٧،٧٩ Quod super janua prominet, *ut sug*-(*grundium* ٤،٢٤ ala *seu* cornu) *dual.* جَنَاحَانِ (exercitus utrum-(que cornu exercitus ١٧،٩٨

جُنَاحٌ (peccatum, scelus) ٤،٤٩

جَانِحَةٌ costa pectoralis, *quae costa*-(*rum minima est* جَوَانِحُ ح ٩،٣٨

جُنْدٌ (exercitus) جُنُودٌ ح ١٥،٩٨

جُنْدُبٌ (locusta *mas*) معا جَنَادِبُ ح ١٢،٧٧

جَنْدَلٌ lapis rotundus, *de magnis* (*lapidibus adhibetur* جَنَادِلُ ح ١٢،٩

جِنَازَةٌ (feretrum) جَنَائِزُ ح ١٤،٢٢

جَانَسَهُ (ejusdem generis fuit cum alqo) ١١،٢٢٧

جِنْسٌ (genus; ratio) أَجْنَاسٌ ح ٢،٨٠

تَجَانَفَ لِإِثْمٍ (inclinavit se ad peccatum) ٩،٢٩٥

جَنَى عَلَيْهِ شَرًّا *fut. i.* vitii crimi-(natus est alqm ٩،١١٩

وجَنَى الثَّمَرَ (decerpsit poma) ١٠

اِجْتَنَى الثَّمَرَ (decerpsit poma) ١٥،٢٤٤

تَجَنَّى عَلَيْهِ crimen alcui falso im-(putavit ٧،٢٩٣

جَنِيٌّ (fructus decerpti) جَنَايَا ح ١١،١١٩

جَنَاءٌ (fructus arboris, poma) ١٩،١٨

جَنَاةٌ (fructus decerpti) جَنًى ح ١١،١١٩

جِنَايَةٌ (crimen alcui imputatum) ٩،١١٩

جَوٌّ (spatium inter coelum et terram; aër) أَجْوَاءٌ ح ١٥،٧

جُوَارِشٌ ، جُوَارِشْنٌ معا cibus *sive* (remedium, quod digestionis causa edunt) ٥،٥٨ ۞ ٤،٢٩٧

جُوَالِقٌ (saccus) جَوَالِقُ وجَوَالِيقُ ح ١٧،٢٩

جَابَ الفَلَاةَ *fut. u.* permigravit de-(sertum ١٧،١٤١

وجَابَ القَمِيصَ sinu instruxit in-(dusium ١٨

وجَابُوا الصَّخْرَ saxa exciderunt (ad aedificandas domus ۞

أَجَابَهُ (responsum dedit alcui) ٥،٢٠٤

جَاوَبَهُ (id.) ٣،٢٣١

اِجْتَابَ الفَلَاةَ desertum permi-(gravit ٢١،٢٤١

واجتاب القميص (indusium sinu instruxit) ۲۴۱، ۲۲

انجاب الغيم (dissipata est, discessit nubes) ۲۴۸، ۲

تجاوبوا (invicem sibi responderunt) ۲۹۷، ۱۹

استجاب الله دعاءه (Deus preces alcjs exaudivit) ۲۷۹، ۱۱

جواب (responsum) ۲۰۴، ۵

جابة (id.) ۲۰۴، ۹

اجتاحه (radicitus evertit alqd) ۲۴۳، ۴

جائحة (calamitas ad exitium alqd redigens) ꝏ

جادت السماء الارض (*f. u.* larga pluvia rigavit coelum terram) ۱۴۲، ۱۵

وجادت السماء على الارض (id.) ꝏ

وجاد عليه بماله (liberalis fuit erga alqm opibus suis) ꝏ

وجاد بنفسه (mortuus est) ۱۴۲، ۱۹

وجاد عمله (bonum, laudabile fuit opus alcjs) ۱۷

وجاد الفرس (velox fuit, originis Arabici fuit equus) ۱۸

جيد وجيد (sitivit) ۱۸۹، ۱۲

اجاد الشىء (fecit rem bonam, praestantem) ۲۰۴، ۱۵

جود الشىء (id.) ۲۳۱، ۱۸

استجاد الشىء (habuit, aestimavit rem bonam, egregiam) ۲۷۹، ۲۳

جود (pluvia larga) ۷، ۱۰

شىء جيد (res bona, praestans) جياد ح ۱۴۲، ۱۷

رجل جائد (homo liberalis, munificus) اجواد ح ۱۴۲، ۱۹

رجل جواد (vir liberalis) اجواد ح ۴۲، ۳ ✱ ۱۴۲، ۱۹ جواد (equus velox, Arabicus) جياد ح ۹۹، ۲۰ ✱ ۱۴۲، ۱۹

جادي (crocus) ۵۵، ۱۹

مجود (Qui facultate velociter currendi quaestum facit: cursor) ۴۲، ۱۸

جوذاب (cibi genus ex oryza cum carnibus mixta constans) ۹۰، ۱۵

جار عليه (*fut. u.* injuriam intulit alcui) ۱۴۳، ۹

وجار عن الطريق (declinavit a via) ۷

اجاره (liberavit, adjuvit, tuitus est alqm) ۲۰۴، ۱۹

جاوره (vicinus fuit alcjs) ۲۳۱، ۷

تجاوروا (vicinitate juncti sunt) ۲۹۷، ۲۱

استجاره (tutelam alcjs imploravit) ۲۷۷، ۴

جار (vicinus) جيران ح ۴۹، ۴

الله جارك (Deus protector, adjutor tuus est) ۲۰۴، ۱۹

جارة (mulier vicina) جارات ح ۴۹، ۵

جوربه (tibialibus obvolvit pedes alcjs) ۲۸۳، ۳

جورب (tibiale) جوارب ح ۹۳، ۳

جوز (nux) ۱۹، ۱۸

جاز المكان (*fut. u.* transiit, praeteriit locum) ۱۴۳، ۲۱

وجاز له الامر (licitum fuit alcui negotium) ۲۲

اجازه بجائزة (dedit alicui donum, viaticum) ۲۰۵، ۴

واجازه على الماء (trajecit alqm trans aquam) ꝏ

واجاز الامر (dignum, convenientem censuit negotium) ۲۰۵، ۵

واجاز شعر فلان بمثله (carmini alcjs simili carmine respondit) ꝏ

جاوز النهر (transiit flumen) ۲۳۱، ۱۰

اجتازه (praeteriit alqm) ۲۴۳، ۹

تجوز فى الامر (leviter, celeriter versatus est in negotio) ۲۹۰، ۱۹

تجاوز الله عنه (ignovit alcjs peccatum Deus *i. e.* praetermisit) ۲۹۸، ۱

وتجاوز الغاية (transiit, excessit terminum) ۲

جائز (trabs domus) جوائز ح ۲۵، ۴ (prelum olearii; trapetum) ۵۷، ۱۰

جائزة (donum) ۲۰۵، ۴

جوزاء (sidus geminorum, *signum Zodiaci*) ۹، ۵ (ovis medio corpore alba) ۷۴، ۱۰

مجاز (locus transitûs) ۱۴۳، ۲۲

مجازة (nucetum) ۱۹، ۱۹

جوزقة (nux gossypina) جوزق ح ۱۵، ۱۲

جوزقي (qui nuces gossypinas vendat) ۱۵، ۱۳

جوزينج (dulciarium ex nucibus confectum) ۹۱، ۷

جاسوا خلال الديار (*f. u.* penetraverunt in medias domus, *praedae faciendae causa*) ۱۴۴، ۳

جوسق (palatium) جواسق ح ۲۴، ۷ (*pro* م *in textu lege* ف)

جَوْش (pectus) ۲۹۴، ۲۱

جَاعَ (*fut. u.* esurivit) ۱۴۴، ۱۸

جَوَّعَهُ (famelicum reddidit alqm) ۲۲۲، ۷

تَجَوَّعَ (data opera famem tulit) ۲۹۰، ۲۲

جُوع (fames) ۱۴۴، ۱۹

مَجَاعَة (id.) ه

رَجُلٌ مُسْتَجِيع (homo, qui semper famelicum se commonstrat) ۲۷۷، ۱۴

اِجْتَافَهُ (penetravit in viscera alcjs, in interius rei penetravit) ۲۹۱، ۱

تَجَوَّفَهُ (id.) ه

جَوْف (interius ventris humani; cavum rei) أَجْوَاف ح ۳۸، ۱۴

أَجْوَف (cavus) ۲۲۲، ۹

شَيْءٌ مُجَوَّف (res cava; *de jumentis*, quae ad ventrem usque albo colore sunt) ه

جَالَ فِي الْمَيْدَانِ (*fut. u.* obivit, agitavit in palaestra) ۱۴۵، ۱۵

جَوَّلَ فِي الْبِلَادِ (oberravit in regionibus) ۲۲۲، ۱۹

اِجْتَالَتْهُمُ الشَّيَاطِينُ (averterunt eos Diaboli a vera religione ad errorem) ۲۴۲، ۱۵

بَيْنَهُمْ مُجَاوَلَة (impetum fecerunt invicem hostes) ۲۳۱، ۱۴

جُونَة (جُؤْنَة v.)

جَوْهَرَة (gemma) جَوْهَر وجَوَاهِر ح ۱۰، ۱۱

جَوْهَرِيّ (negotiator gemmarius) ۱۰، ۱۱

جَوِيَ (*f. a.* corruptum ventrem habuit, stomacho laboravit) ۱۷۲، ۱۰

اِجْتَوَى الْبَلَدَ (ingratam habuit urbem, quia regio ad valetudinem suam non conduxit) ۲۴۴، ۲۲

جَوٍ (homo corrupti ventris, stomacho laborans) ۱۷۲، ۱۲

جَهَدَ (*fut. a.* vires intendit, studium impendit) ۱۵۹، ۳

جَهَدَهُ (*f. a.* molestia affecit alqm) ۱۷۷، ۷

جَاهَدَ الْكُفَّارَ (bellum sacrum gessit contra infideles) ۲۲۹، ۷

اِجْتَهَدُوا (studuerunt, laboraverunt) ۲۳۴، ۱۱

وَاجْتَهَدَ فِي الْأَمْرِ (diligentiam adhibuit in negotio) ۲۳۴، ۱۲

وَاجْتَهَدَ رَأْيَهُ (verum et rectum invenire diligenter secum meditatus est) ه

جُهْد (studium, diligentia, opera) ۱۵۹، ۳

مَجْهُود (id.) ۴

جَهَرَ بِالْقِرَاءَةِ (*f. a.* alta voce legit) ۱۷۷، ۱۳

جَهُرَ صَوْتُهُ (*fut. u.* alta fuit vox alcjs) ۱۸۴، ۱۴

جَاهَرَ بِالْعَدَاوَةِ (aperte protulit, manifestavit inimicitiam) ۲۲۹، ۱۵

رَأَيْتُهُ جَهْرًا (manifesto, oculis vidi alqm) ۲۲۹، ۱۲

رَأَيْتُهُ جِهَارًا (id.) ه

جَهِير (homo altae vocis) ۱۸۴، ۱۵

أَجْهَر (qui interdiu cernere nequit) ۴۱، ۱۲

أَجْهَزَ عَلَى الْجَرِيحِ (properans occidit saucium) ۱۹۵، ۹

جَهَّزَ بِجَهَازِهِ مَعًا (instruxit alqm apparatu suo) ۲۱۳، ۲۳

تَجَهَّزَ لِلسَّفَرِ (paravit se ad iter faciendum) ۲۵۳، ۲۲

جَهَاز مَعًا (apparatus; supellex sponsae) ۴۴، ۲

جَهِلَ الْأَمْرَ (*fut. a.* ignoravit negotium) ۱۹۳، ۴

جَهَّلَهُ (ignorantem censuit alqm) ۲۱۷، ۱۳

تَجَاهَلَ (inscium sese simulavit) ۲۹۵، ۲۰

جَاهِل (inscius, ignarus) ۱۹۳، ۳

جَهُول (id.) ه

مَجْهَل (desertum signis viae carens) مَجَاهِل ح ۸، ۱۹

جَهُمَ وَجْهُهُ (*f. u.* austera fuit facies alcjs) ۱۸۹، ۱۲

تَجَهَّمَ (austerae faciei fuit) ۲۵۷، ۱

وَتَجَهَّمَهُ بِالْقَوْلِ (austera facie allocutus est alqm) ۲

جَهْم (homo austeri vultus) ۴۰، ۱۵
✱ ۱۸۹، ۱۲

جَهَام (nubes pluviae expers) ۷، ۹

جَهِين (rubigo, sordes, quibus speculum obducitur) ۳۰، ۱۱

جَهَنَّم (Gehenna, Infernus) ۵۱، ۱۹

جَهْوَرَ الْكَلَامَ (alta voce protulit sermonem) ۲۸۳، ۱۵

جَهْوَرِيّ (altae vocis homo) ۴۰، ۱۸

جَاءَهُ (*fut. i.* venit ad alqm) ۱۱۰، ۲۰

وَجَاءَ إِلَيْهِ (id.) ه

جِيئَة (cisterna ampla, magnum receptaculum aquae) ۱۳، ۲۳

جِيَة (id.) جِيَات ح ۲۲

جَابَ الْقَمِيصَ (fut. i. et u. sinu instruxit indusium) ۱۱۰، ۲۳

جَيْبٌ (sinus indusii) جُيُوبٌ ح ۹۲، ۱۱

جَيِدَ (f. a. longum collum habuit) ۱۷۰، ۷

جِيدٌ (collum) أَجْيَادٌ ح ۳۹، ۱۲

أَجْيَدُ (homo longi colli) ۱۴، ۱۹ * ۱۷۰، ۷

جَيَّارٌ (calx viva) ۲۹۰، ۱۷

جَاشَتْ نَفْسُهُ (fut. i. commotus est) ۱۱۳، ۷

وجَاشَتِ الْقِدْرُ (aestuavit olla) ۸

اِسْتَجَاشَ جَيْشًا (collegit exercitum) ۲۷۷، ۹

جَيْشٌ (exercitus) جُيُوشٌ ح ۹۸، ۱۹

جَاضَ (fut. i. effugit, in fugam se convertit) ۱۱۳، ۱۵

جِيفَةٌ (cadaver) جِيَفٌ ح ۳۲، ۱۹

جِيلٌ (turba hominum) ۳۱، ۱۹

جَيْهَبُوقٌ (stercus murinum) ۷۹، ۲۲

ح

أَحَبَّهُ (amavit, carum habuit alqm) ۲۰۱، ۳

حَبَّبَ إِلَيْهِ الإِيمَانَ (caram reddidit alcui religionem Moslemicam) ۲۱۹، ۸

حَابَّهُ (amore, amicitia conjunctus est cum alqo) ۲۲۹، ۲۳

تَحَبَّبَ إِلَيْهِ (amorem habuit alcui, amicum se praestitit alcui) ۲۵۸، ۵

تَحَابُّوا (amaverunt se invicem) ۲۹۹، ۱۸

اِسْتَحَبَّهُ عَلَيْهِ (elegit *sive* amavit alqm prae alio) ۲۷۴، ۹

حُبٌّ (vas figulinum vinarium) حِبَابٌ ح ۲۸، ۹
(amor, caritas) ۲۰۱، ۳

حُبًّا وكَرَامَةً (amorem et honorem tibi impertio! *phrasis, qua post accepta beneficia grates habentur*) ۸۴، ۹

حِبٌّ (amicus) أَحْبَابٌ ح ۴۵، ۲۲

حَبَّةٌ (granum *herbarum, leguminum, frumenti*) حَبٌّ وحُبُوبٌ ح
pondus aurarium duobus granis) ۱۴، ۹
۹۵، ۱۳ (hordeaceis aequivalens

حَبُّ الرَّشَادِ (grana nasturtii) ۱۹، ۱۵

حَبَّةُ الْقَلْبِ (nigrum cordis) ۳۸، ۱۲

حَبُّ الْقُطْنِ (grana gossypina) ۱۵، ۱۵

حَبُّ الْمُلُوكِ (cerasum) ۲۹۲، ۱

حَبِيبٌ (amicus) أَحِبَّاءُ ح ۴۵، ۲۰

حَبَابَةٌ (bulla aquae) حَبَابٌ ح ۱۲، ۳

مَحَبَّةٌ (amor) ۲۰۱، ۳

حَبْحَبٌ (melo) ۱۵، ۴

حَبَّذَا الرَّجُلُ (*phrasis exclamativa, ex* حَبَّ *et* ذَا *composita:* Quam amicus, benevolus homo est!) ۸۵، ۴

حَبَرَهُ (*f. u.* laetum reddidit alqm) ۱۲۷، ۱

حَبَّرَ الْقَصِيدَةَ (eleganter composuit casidam *carmen*) ۲۱۲، ۱۹

حَبْرٌ (doctor Judaeorum, Rabbinus) أَحْبَارٌ ح ۵۱، ۱۵

حَبَرٌ معا (laetitia) ۱۲۷، ۱

حِبْرٌ معا (atramentum) أَحْبَارٌ ح ۵۰، ۱۴

حُبُورٌ (laetitia) ۱۲۷، ۲

حَبْرَةٌ (id.) ه

حُبَارَى (tarda, otis) حُبَارَيَاتٌ ح ۷۸، ۲۰

مَحْبَرَةٌ (atramentarium) مَحَابِرُ ح ۵۰، ۱۴

حَبَسَهُ (*fut. i.* retinuit, abstinuit alqm) ۹۲، ۲۰

أَحْبَسَ فَرَسًا فِى سَبِيلِ اللّٰهِ (destinavit et donavit equum ad bellum sacrum) ۱۹۵، ۱۳

اِحْتَبَسَهُ (retinuit alqm) ۲۳۵، ۲۱

واحْتَبَسَ بِنَفْسِهِ (abstitit) ۲۳۵، ۲۲

حَبِيسٌ (Quod in pios usus dicatum est, *ut equus ad bellum sacrum gerendum militi donatus*) ۱۹۵، ۱۳

مِحْبَسٌ (involucrum capitis inter dormiendum; pannus qui super lectum sternitur) مَحَابِسُ ح ۹۴، ۷

مِحْبَسَةٌ (vitta, fascia capitis) ۹۲، ۹

حَبَشِىٌّ (Habessinus, *incola Africae orientalis ad exitum maris rubri adjacentis*) حَبَشٌ ح ۳۱، ۱۲

مِحْبَضٌ (instrumentum ferreum, quo gossypium semine mundatur) ۵۷، ۲۰
carmen, pecten carminarii quo diducit gossypium) ۲۹۷، ۲

حَبِطَ عَمَلُهُ (*fut. a.* perditum, inane factum est opus alcjs) ۱۵۹، ۱۵

أَحْبَطَ اللّٰهُ عَمَلَهُ (perditum, inane reddidit Deus opus alcjs) ۱۹۹، ۲

اِحْبَنْطَأَ (iratus est; magno, protumido ventre fuit) ۲۸۵، ۴

حَبَقَتِ الْعَنْزُ (crepitum ventris edidit capra) ۹۷، ۲۲

حِبَاكٌ (via *seu* tractus *stellarum* coeli) حُبُكٌ ح ۹، ۱

حَبِيكَةٌ (id.) حَبَائِكُ ح ٥، ٢٣

حَبِلَتْ (f. a. gravida fuit mulier) ٣،١٩٣

أَحْبَلَ ٱلْمَرْأَةَ (ingravidavit mulierem)
١، ١٩٩

اِحْتَبَلَهُ (laqueo venatus est feram)
١٠، ٢٣٨

حَبْلٌ (laqueus, funis) حِبَالٌ ح
٢٠، ٧٢

حَابِلٌ (stamen telae) ١٠، ٥٣

حُبْلَى (mulier gravida) حَبَالَى ح
٣، ١٩٣

حَبَّالٌ (restio) ٢٠، ٧٢

حِبَالَةٌ (pedica *venatoris*) حَبَائِلُ
ح ١٤، ٥٤

أُمُّ حُبَيْنٍ (Chamaeleon *femella*) ١٢، ٧٩

حَبَاهُ ٱلشَّيْءَ (*f. u.* dedit alcui rem)
١٢، ١٤٧

وحَبَاهُ بِالشَّيْءِ (id.) ١٣

حَابَاهُ فِى ٱلْبَيْعِ de pretio remisit)
٨، ٢٣٢ (alcui alqd in venditione

اِحْتَبَى بِثَوْبِهِ vestibus se induit)
in dorso et cruribus fasciis eas com-
٢٢، ٢٤٢ (prehendendo

حُبْوَةٌ (cingulum, fascia) معا حُبًى
معا ح ٢٣، ٢٤٢ عَقَدَ فُلَانٌ
حُبْوَتَهُ وحَلَّ حُبْوَتَهُ circumde-)
ﻫ (dit cingulum suum et solvit cingulum

حَتَّ ٱلْوَرَقَ عَنِ ٱلْغُصْنِ *f. u.* de-)
١٤، ١٣٥ (strinxit folia ex ramo

تَحَاتَّتْ أَسْنَانُهُ excidérunt dentes)
١٩، ٢٩٩ (alcjs

مَحْتِدٌ (origo, genus *hominis*) ١٨، ٤٤

حَتْفٌ (mors) حُتُوفٌ ح ١٣، ٣٢

حَتَمَ ٱلأَمْرَ *f. i.* necessarium reddidit)
١٠، ١٠١ (negotium

حَتْمٌ (mors) ١٣، ٣٢

حَاتِمٌ (corvus niger) ٨، ٧٩

تَحَاتَنُوا (aequales inter se fuerunt)
١٤، ٢٩٩

وهُمَا حِتْنَانِ aequales in jacu-)
١٤، ٢٩٩ (lando

حَتَّى *praepositio seq. genit.* usque ad:)
سَمَرْتُ حَتَّى ٱلصَّبَاحِ confabu-
lando noctem transegi usque ad dilu-
sequente) ٩، ٢٨٧ (culum matutinum
حَتَّى *futuro nasbato idem est ac*
أَنْ donec, usque dum; in finem ut)
sequente accusativo con-) ٤، ٢٨٨
jungendi augendique vim habet:
١٢، ٢٨٨ (deinde etiam; imo etiam, quin

حَثَّهُ عَلَى ٱلأَمْرِ *f. u.* incitavit alqm)
١٨، ١٣٥ (ad faciendum alqd

تَحَاثُّوا (se invicem incitarunt) ١٩، ٢٩٩

اِسْتَحَثَّهُ (instigavit alqm) ٨، ٢٧٤

سَيْرٌ حَثِيثٌ (iter velox) ١٨، ١٣٥

حَثْحَثَ ٱلْمِيلَ فِى ٱلْعَيْنِ inseruit)
٧، ٢٨١ (stilum collyrio tinctum in oculum

حَثَى عَلَيْهِ ٱلتُّرَابَ *f. i. et u.* con-)
١٠، ١١٩ (jecit, confudit alqm pulvere

حَجَّ ٱلْبَيْتَ *fut. u.* sanctam peregri-)
nationem ad fanum Meccanum susce-
١٩، ١٣٥ (pit alqs

حَاجَّهُ argumentis certavit cum alqo)
١، ٢٣٠

اِحْتَجَّ عَلَيْهِ بِكَذَا argumenta)
protulit iisque usus est contra alqm in
٣، ٢٤٠ (alqa re

تَحَاجُّوا inter se invicem argumen-)
٢٠، ٢٩٩ (tis certarunt

حَجِيجٌ (peregrinatores) ٢٠، ١٣٥

حَاجٌّ (id.) ١٩

حَجَّةٌ (lobulus auris) ١٣، ٣٤

حُجَّةٌ (argumentum, probatio) حُجَجٌ ح
٧، ٤٩

حِجَّةٌ (annus) حِجَجٌ ح ١٩، ٣ ذُو
ٱلْحِجَّةِ mensis Arabicus, in quo per-)
٢٢، ٣ (egrinatio Meccana fit

حَجَاجٌ معا os oculum cingens, in)
أَحِجَّةٌ ح ٢٠، ٣٤ (quo supercilia sunt

حَجِيجٌ (peregrinatores) ٢٠، ١٣٥

حُجَّاجٌ (id.) ﻫ

مَحَجَّةٌ (via recta, ampla) ١٠، ١١

حَجَبَهُ (*fut. u.* prohibuit alqm) ٢٢، ١٢١

اِحْتَجَبَ ٱلْمَلِكُ post velum *aut* in)
conclavi occultus et seclusus est rex
١٤، ٢٣٣ (ab hominum conspectu

حَاجِبٌ (supercilium) حَوَاجِبُ
ح ٢٠، ٣٤ حَاجِبُ ٱلشَّمْسِ
supercilium solis, *i. e.* primi radii
حَوَاجِبُ ٱلشَّمْسِ (exorientis solis
janitor; custos *seu* prae-) ٩، ٩ ح
حَوَاجِبُ (fectus conclavis regii
وحُجَّابٌ ح ١٩، ٤٩ ✱ ٩، ٤٨

حِجَابٌ (velum) حُجُبٌ ح ١٤، ٩٣

حِجَابُ ٱلْقَلْبِ (pericardium) ١٤، ٣٨

حِجْذَمٌ (terra seminata, arvum) حَجَاذِمُ
ح ١٩، ١٧

حَجَرَهُ (*f. u.* prohibuit, retinuit alqm) ٣، ١٢٧

وحَجَرَ عَلَيْهِ ٱلْقَاضِى libero opum)
ﻫ (usu prohibuit alqm magistratus

اِسْتَحْجَرَ (durus factus est) ١٤، ٢٧١

Samachsch. Mocadd. ul Edeb.

margo syrmatis s. laciniae) حِجْر معا
١٩ ٬ ٩٣ حُجُور ح (vestis
prohibitio, *ut liberi opum*) حِجْر
intellectus,) ٣ ٬ ١٢٧ (*usus;* vetitum
(equa) ١٤ ٬ ٤٣ حُجُور ح (ingenium
١٣ ٬ ٩٩ حُجُورَة ح
حَجَر (lapis) أَحْجَار وحِجَارَة وأَحْجُر
ح ٩ ٬ ١٠
١٤ ٬ ٤٣ حَجْرَة (intellectus) حُجْرَة
٨ ٬ ٨٣ (a latere, seorsim
(domicilium parvum, cubiculum) حُجْرَة
٧ ٬ ٢٥ حُجُرَات وحُجَر ح
مَحَاجِر ح (caverna oculi) مَحْجِر
٢١ ٬ ٣٤
٥ ٬ ١٢٩ (*f. u.* cobibuit, retinuit alqm) حَجَزَهُ
interceden-) وحَجَزَ بَيْنَ الشَّيْئَيْنِ
٩ (do distinuit duas res
٩ ٬ ٢٢٧ (prohibuit alqm) حَاجَزَهُ
intercessor extitit) بَيْنَهُمَا حَاجِز
inter duos ut alterum ab altero cohi-
٩ ٬ ١٢٩ (beret
locus, ubi zona *seu* fascia fe-) حُجْزَة
٢٣ ٬ ٩٣ (moralium constringitur
٧ ٬ ٧١ حَجَف ح (scutum) حَجَفَة
(*fut. i.* saliendo incessit حَجَلَ الطَّائِرُ
١٩ ٬ ٩٩ (avis
fut. i. et u. subsili-) وحَجَلَ الغُلَامُ
١٧ ٬ ٩٩ (endo cucurrit puer
حِجَال ح (velum sponsarum) حَجَلَة
١٤ ٬ ٩٣ (perdix *femella*) حَجَل
١٧ ٬ ٧٨ وحِجْلَى ح
(equus pedibus quatuor albus) مُحَجَّل
١٤ ٬ ٩٧

fut. u. cucurbitulas im- حَجَمَهُ الحَجَّامُ
١٥ ٬ ١٣٣ (posuit alcui chirurgus
defuit rei faciendae propter) أَحْجَمَ
٢١ ٬ ١٩٩ (timiditatem; retro cessit
٤ ٬ ٢٣٩ (cucurbitulas imposuit) إِحْتَجَمَ
crassitudo libri, am-) حَجْمُ الكِتَابِ
١٩ ٬ ٤٩ (bitus voluminis
chirurgus cucurbitulas impo-) حَجَّام
٢٢ ٬ ٥٩ (nens
حَوْجَمَة (rosa rubra) حَوْجَم ح
١٨ ٬ ١٥
locus in dorso hominis, ubi) مَحْجَمَة
مَحَاجِم (cucurbitulae imponuntur
taberna chirurgi cucur-) ٢٢ ٬ ٣٧ ح
٢٣ ٬ ٥٩ (bitulas imponentis
ampulla chirurgi, in qua) مِحْجَمَة
ه مَحَاجِم ح (cucurbitulas reservat
baculus, in cujus capite ferrum) مِحْجَن
١٩ ٬ ٧٠ (aduncum est
quaestione *s.* aenigmate pro-) حَاجَاهُ
١٠ ٬ ٢٣٢ (posito contendit cum alqo
avidus fui rei;) تَحَجَّيْتُ بِالشَّيْءِ
٨ ٬ ٢٩٢ (addictus fui rei
sibi invicem aenigmata pro- تَحَاجَوْا
١٩ ٬ ٢٩٨ (posuerunt
١٤ ٬ ٤٣ (intellectus, ingenium) حِجًى
أُحْجِيَّة (aenigma) أَحَاجِيّ وأَحَاجٍ
ح ٥٥ ٬ ١٥ ✡ ٢٣٢ ٬ ١٥ ✡ ٢٩٨ ٬ ٢٠
fut. i. acutus fuit gla-) حَدَّ السَّيْفُ
٩ ٬ ١٠٤ (dius
fut. u. poena affe-) حَدَّ السَّكْرَانَ
cit, castigavit ebrium *magistratus*)
٣ ٬ ١٣٩
terminis circumscrip-) وحَدَّ الدَّارَ
٤ (sit domum

٤ ٬ ١٨٩ (infelix, infaustus fuit) حُدَّ
acutum reddidit) أَحَدَّ السِّكِّينَ
١٠ ٬ ٢٠١ (cultrum
orna-) وأَحَدَّتِ المَرْأَةُ عَلَى زَوْجِهَا
tu deposito mulier mariti obitum luxit)
ه
١٥ ٬ ٢١٩ (acuit alqd) حَدَّدَهُ
adversatus est alcui, hostili-) حَادَّهُ
٣ ٬ ٢٣٠ (ter se gessit erga alqm
(totondit crines circa pubem) إِسْتَحَدَّ
٩ ٬ ٢٧٤
terminus,) ١٣ ٬ ٩٩ (acies gladii) حَدّ
حُدُود ح ٨٠ ٬ ١٠ حُدُود (finis
termini quibus domus circum-) الدَّارِ
٤ ٬ ١٣٩ (scribitur
١١ ٬ ٩٩ (mucro) ١ ٬ ٥٤ (ferrum) حَدِيد
(gladius acutus) سَيْف حَدِيد
سُيُوف حِدَاد ح ٧ ٬ ١٠٤
١ ٬ ٥٤ (faber ferrarius) حَدَّاد
١١ ٬ ٢٠١ (mulier mariti obitum lugens) مُحِدّ
١٣ ٬ ٢٠١ (vestis lugubris) حِدَاد
homo adversae fortunae, in-) مَحْدُود
٤ ٬ ١٨٩ ✡ ١٩ ٬ ٤٣ (faustus
٣ ٬ ٣٠ حَدَأ ح (securis bipennis) حَدَأَة
١ ٬ ٧٨ حِدَأ ح (milvus *avis*) حِدَأَة
fut. a. benevolus fuit) حَدِبَ عَلَيْهِ
٣ ٬ ١٥٣ (erga alqm; miseruit alcjs
ه (gibbosus fuit) وحَدِبَ
curvi *seu* gibbosi dorsi) إِحْدَوْدَبَ
٩ ٬ ٢٧٩ (fuit
benevolus, propensus, mise-) حَدِب
٤ (homo gibbosus) ٣ ٬ ١٥٣ (ricors
٥ (gibbositas dorsi; gibba) حَدَبَة

أَحْدَبُ (gibbosus) ٢٠٬٤١ ✱ ٨٬٤٢ ✱ ٤٬١٥٣

حَدَثَ الأَمْرُ (*f. u.* novum fuit alqd) ٢١٬١٢٣

حَدُثَ (*f. u.* novus evasit; juvenis fuit) ٣٬١٨٤

أَحْدَثَ شَيْئًا (de novo existere fecit, produxit alqd) ١٬١٩٢

وأَحْدَثَ الرَّجُلُ (excrementis ex inopinato editis pollutus et a precatione prohibitus est alqs) ه

حَادَثَهُ (verba fecit cum alqo, narravit alcui alqd) ٢٣٬٢٢٥

تَحَدَّثُوا (novi aliquid protulerunt; collocuti sunt) ٢١٬٢٥٠

تَحَادَثُوا (sibi invicem nova narraverunt) ٤٬٢٩٤

حَدَثٌ (juvenis) أَحْدَاثٌ ح ٥٬٤٣ ✱ ٤٬١٨٤

حَدِيثٌ (dictum *et factum* Mohammedis prophetae posteris traditum) أَحَادِيثُ ح ١١٬٤٩ حَدِيثُ السِّنِّ (juvenilis, homo tenerae aetatis; adolescens) أَحْدَاثٌ ح ٤٬١٨٤

حَادِثَةٌ (aliquid de novo accidens, res nova; casus) حَوَادِثُ ح ٢١٬١٢٣

حَدَثَانٌ (id.) ٢٢

أُحْدُوثَةٌ (res nova, novi aliquid) ٣٢٬٨٠

حِدْجٌ (pilentum, in quo super jumentis exstructo mulieres vehuntur) حُدُوجٌ وأَحْدَاجٌ ح ٧٬٢٩

حَادِجٌ (avis rapacis species) ٢٣٬٧٧

حَدَجَةٌ (pepo immaturus) حَدَجٌ ح ٩٬١٥

أَحْدَرَتِ السَّفِينَةُ (celeriter mare percurrit navis) ٢٣٬١٩٣

اِنْحَدَرَ (descendit; decurrit) ١٬٢٤٩

تَحَدَّرَ الدَّمْعُ مِنْ عَيْنِهِ (defluxit lacryma ex oculo alcjs) ٤٬٢٠٢

حَدُورٌ (locus declivis) ٢٢٬٨

حَيْدَرٌ (leo) ١١٬٧٥

حَيْدَرَةٌ (id.) ه

حَدَسَ (*fut. i.* opinatus est, conjectavit) ٢٠٬٩٢

أَحْدَقُوا بِهِ (cinxerunt, circumdederunt alqm) ٢١٬١٩٧

حَدَّقَ إِلَيْهِ (acute intuitus est alqm) ٩٬٢١٩

حَدَقَةٌ (nigrum oculi) حَدَقٌ وأَحْدَاقٌ وحِدَاقٌ ح ٢٬٣٥

حَدِيقَةٌ (hortus muro septus) حَدَائِقُ ح ١٣٬١٨

حَدَا الإِبِلَ (*fut. u.* propulit camelos) ١٩٬١٤٨

وحَدَاهُ عَلَى الأَمْرِ (instigavit alqm ad faciendum negotium) ٢٠

أَحَذُّ (homo levis, agilis manu *ad furandum alqd*) ١٤٬٢٩٥

حَذِرَ مِنْهُ (*f. a.* cavit ab alqo, timuit alqm) ٧٬١٥٧

حَذَّرَهُ (timorem injecit alcui) ١٧٬٢١٢

حَاذَرَ مِنْهُ (cavit ab alqo; avertit se ab alqo) ١٩٬٢٢٩

خُذْ حِذْرَكَ (cautionem adhibe! cave!) ٨٬١٥٧

حَذِرٌ (cautus, providus) ٧٬١٥٧

حِذْرٌ (id.) ه

مِحْذَارٌ ، مِحْذَارَةٌ (terriculum, formido *ad abigendas aves in hortis collocata*) ٢٬١٥

حَذَفَ الحَرْفَ مِنَ الحَرْفِ (*fut. i.* demsit literam a litera, literam *sive* syllabam vocabulf scribendo non expressit) ١٣٬٩٩

حَذَقَ القُرْآنَ (*fut. i.* didicit et memoriter tenuit Coranum) ٢٣٬٩٧

وحَذِقَ (*fut. a.* id.) ه

وحَذَقَ فِي صَنْعَتِهِ (*f. i.* peritissimus fuit artis suae alqs) ١٬٩٨

حَاذِقٌ (rem bene callens, peritissimus rei) ٢٬٩٨

حِذْلٌ (inferius, radix *arboris*) ٢١٬٢٩١

أَحْذَلُ (homo cui cilia eciderunt) ٧٬٤٢

تَحَذْلَقَ (se ipsum laudavit, gloriatus est) ٩٬٢٨٤

حَذَا النَّعْلَ بِالنَّعْلِ (*fut. u.* mensurando comparavit calceum cum calceo) ٣٬١٤٩

اِحْتَذَى عَلَى مِثَالِهِ (imitatus est exemplar suum, se accommodavit illi) ٩٬٢٤٣

واحْتَذَى (calceum induit) ١٠٬٢٤٣

حِذَاءٌ (calceus) ٧٬٥٢ حِذَاءٌ (e regione) ٢٢٬٨١

حَذَّاءٌ (calcearius) ٧٬٥٢

مِحْذَاةٌ (culter, quo coria secat calcearius) ٩٬٥٢

حَرَّ يَوْمُنَا (*f. i. a. u.* caluit dies, nos calefecit) ١٢٬١٠٤

حَرَّ الرَّجُلُ (*fut. a.* sitivit) ١٤٬١٩٩

وحَرَّ المَمْلُوكُ (liber factus est servus) ١٥

حَرَّرَ رَقَبَةً libertum fecit, manu mi-)
١٨‘٢١٩ (sit servum
وحَرَّرَ الكَاتِبُ الكِتَابَ conscrip-)
☙ (sit librum scriptor
إِسْتَحَرَّ القَتْلُ exarsit, vehemens)
١٢‘٢٧٤ (facta est pugna
حَرٌّ (calor) ١٥‘٧
حُرٌّ (liber) أَحْرَارٌ ١٤‘١٩٩ (vir
سَاقُ حُرٍّ (ingenuus, nobilis ٧‘٤٩
١٩‘٧٨ (turtur *mas*)
حِرٌ (pudendum muliebre) أَحْرَاحٌ
ح ٢٣‘٣٩
حُرَّةٌ mulier libera, genuina, nobili)
حَرَائِرُ ح (stirpe oriunda, ٧‘٤٩ ✻
١٩‘٢٩٥
حَرِيرٌ (sericum) ٩‘٤٢
حَرُورٌ (ventus calidus noctu flans) ٢٠‘٧
حَرِيرَةٌ edulii species e farina, lacte)
٤‘٩١ (et butyro compositi
حَرَّانُ ‘ حَرَّى (sitiens vir, femina)
١٤‘١٩٩
حَرَبَهُ (*f. u.* opibus spoliavit alqm) ٢٢‘١٢١
وحَرِبَ بِنَفْسِهِ *fut. a.* opibus ca-)
٢٣ (ruit, spoliatus est
حَارَبَهُ (bellum gessit cum alqo) ١٢‘٢٢٥
إِحْتَرَبُوا (inter se bellum gesserunt)
١٥‘٢٣٣
تَحَارَبُوا (id.) ٢١‘٢٩٣
حَرْبٌ (bellum) حُرُوبٌ ح ٢١‘٩٨
حَرِيبٌ homo inops, opibus spolia-)
٢‘١٢٢ (tus
حَرْبَةٌ hasta brevis; jaculum cuspi-)
حِرَابٌ ح (dis latioris ١٨‘٩٩ ✻
٢١‘١٠

حَرِيبَةٌ (exuviae; victus sufficiens)
حَرَائِبُ ح ٢‘١٢٢
حِرْبَاءٌ (chamaeleon *mas*) حَرَابِيُّ
ح ١١‘٧٩
حِرْبَاءَةٌ (chamaeleon *femella*) ١٢‘٧٩
مِحْرَابٌ locus in templo, ubi consi-)
مَحَارِيبُ ح (stit antistes concionis
١٥‘٢١
مَحْرُوبٌ (homo opibus exutus, inops)
٢‘١٢٢
حَرَثَ (*fut. u.* sevit) ٢٢‘١٢٣
وحَرَثَ النَّارَ بِالمِحْرَاثِ dimo-)
☙ (vit et irritavit ignem rutabulo
حَارِثٌ (leo) ١١‘٧٥
حَرَّاثٌ (seminator, agricola) حَرَثَةٌ
ح ٢٠‘١٧
مِحْرَاثٌ (rutabulum) مَحَارِيثُ ح
١٤‘٢٦
حَرِجَ الرَّجُلُ *fut. a.* peccata com-)
٢‘١٥٥ (misit homo
وحَرِجَ القَلْبُ angustus, anxius,)
٣ (afflictus fuit animus
أَحْرَجَهُ إِلَى كَذَا coëgit, compulit)
٢‘١٩٢ (alqm ad alqd
تَحَرَّجَ (peccato abstinuit) ٢‘٢٥١
حَرَجٌ (angustia, angor) ٤‘١٥٥
حَرِجٌ (angore pressus, afflictus) معا
١٦‘٢٩٩
حِرْحٌ (pudendum muliebre) أَحْرَاحٌ
ح ٢٣‘٣٩
حَرِدَ (*fut. a.* iratus est) ٤‘١٥٩
حَرِدٌ (iracundus) ٤‘١٥٩

حِرْذَوْنٌ (lacertae viridis species)
حَرَاذِينُ ح ١١‘٧٩
أَحْرَزَ الشَّيْءَ abscondidit, custodivit,)
٩‘١٩٥ (fovit rem
إِحْتَرَزَ مِنْهُ defendit sese, cavit ab)
١٨‘٢٣٥ (alqo
تَحَرَّزَ (cavit, custodivit se) ٢٢‘٢٥٣
حِرْزٌ (locus munitus; asylum) ٢٢‘٢٠
٧‘١٩٥ ✻
حَرَزٌ nux laevigata *ludo puerorum*)
١٥‘٥٥ (*inserviens*
حَرَسَهُ (*fut. u.* custodivit alqm) ١٠‘١٢٩
إِحْتَرَسَ مِنْهُ servavit se, cavit ab)
٢٢‘٢٣٥ (alqo
واحْتَرَسَ الشَّاةَ noctu furatus est)
٢٣‘٢٣٥ (ovem
واحْتَرَسَ (ovem de monte furatus est) ☙
تَحَرَّسَ (in tuto fuit) ١‘٢٥٣
حَارِسٌ (custos) حُرَّاسٌ وحَرَسٌ
ح (*pro* م *in textu lege* ح) وأَحْرَاسٌ
ح ١١‘١٢٩
حَرِيسَةٌ (ovis furto nocturno ablata)
وحَرِيسَةُ الجَبَلِ ovis de) ٢٣‘٢٣٥
☙ (monte furto ablata
حَرَشَ الضَّبَّ *fut. i.* venatus est la-)
٢٣‘٩٣ (certam Libycam)
حَرَّشَ بَيْنَ الكِلَابِ canes adver-)
٩‘٢١٤ (sus se invicem concitavit
إِحْتَرَشَ الضَّبَّ venatus est lacer-)
٤‘٢٣٩ (tam Libycam
حَرْشَفٌ (squama piscis) ١٢‘٩٣ cina-)
١٩‘١٩ (ra *carduus*
حَرَصَ عَلَى الشَّيْءِ *f. i* et *u.* avide)
٤‘٩٤ (cupivit rem

حَرِصَ (*fut. a.* id.) ٥ ، ٩٤
حَرِيصٌ (avidus, appetens) ٥ ، ٩٤
حَرِضَ (*f. a.* valde aegrotus fuit) ١٣ ، ١٥٩
حَرَّضَهُ على القِتَالِ (instigavit alqm ad pugnam) ١٩ ، ٢١٤
حُرْضٌ (herba Alcali) ٢٠ ، ٥٩
حَرَضٌ (valde aegrotus) ١٣ ، ١٥٩
حَرِضٌ (id.) ه
حُرْضِيٌّ معا (herbae Alcali venditor) ٢٠ ، ٥٩
مَحْرَضَةٌ (vas in quod cineres herbae Alcali infunduntur) مَحَارِضُ ج ١٤ ، ٢٨
حَرَّفَ القَلَمَ (praesecuit inversum calamum) ١٨ ، ٢١٥
وحَرَّفَ الكَلَامَ عَنْ مَوَاضِعِهِ mutavit sermonem verbis inversis, *ut in anagrammate*) ١٩ ، ٢١٥
حُورِفَ الرَّجُلُ (victum non habuit, penuria pressus est alqs) ١١ ، ٢٢٨
اِحْتَرَفَ (artem exercuit, professus est) ٩ ، ٢٣٧
اِنْحَرَفَ عَنْهُ (deflexit, declinavit ab alqo) ١٩ ، ٢٤٧
تَحَرَّفَ عَنْهُ (id.) ١٧ ، ٢٥٤
اِحْرَوْرَفَ (ad extremitatem inclinatus est) ١٣ ، ٢٧٩
حَرْفٌ حُرُوفٌ وأَحْرُفٌ ج (litera) ٣ ، ٤٩ (camelus tenuis, macer) ٤ ، ٧٢
حُرْفٌ (nasturtii acrioris species) ١٥ ، ١٩
حَرِيفٌ (qui cum altero eandem artem profitetur, socius) حُرَفَاءُ ج ٤ ، ٤٩
بَصَلٌ حِرِّيفٌ (species cepae acerrimae) ٩ ، ١٥

حِرْفَةٌ (ars) ٩ ، ٢٣٧
حُرْفَةُ الأَدَبِ (defectus lucri literarum humaniorum, *ea literarum mala fortuna, qua hominiunde vivat vix praebent*) ١٢ ، ٢٢٨
مِحْرَافٌ (specillum vulnerarium) ٨ ، ٣٠
مُحَارَفٌ (vir tristis, miserae sortis; victus penuria pressus) ١١ ، ٢٢٨
حَرَقَ نَابَهُ (*fut. i. et u.* collisit dentes suos alqs) ٢ ، ٩٨
أَحْرَقَهُ (incendit, combussit alqd) ٢١ ، ١٩٧
حَرَّقَهُ (accendit, inflammavit alqd) ٩ ، ٢١٩
اِحْتَرَقَ (incensus est, arsit) ١٩ ، ٢٣٧
تَحَرَّقَ (id.) ٩ ، ٢٥٥
حَرِيقٌ (accensus, ardens) ٢١ ، ١٩٧ (flamma, incendium) ٩ ، ٢١٩
حُرَّاقٌ وحُرَاقٌ (fomes) ٨ ، ٢٧
حُرْقَةٌ (ardor, flamma) ١٩ ، ٢٣٧
حَرَّكَهُ (movit alqd) ٣ ، ٢١٧
تَحَرَّكَ (motus est, se commovit) ٢٢ ، ٢٥٥
ما بِهِ حَرَاكٌ (non motio in eo est) ٣ ، ٢١٧
حَرَكَةٌ (motus, commotio) ه
مِحْرَاكٌ (bacillum quo atramentum versant) ١٠ ، ٥٠
حَرَمَهُ العَطَاءَ (*fut. i.* prohibuit alqm quo minus donum daret) ١١ ، ١٠١
حَرَمَ الشَّيْءُ (*f. u.* illicita fuit res) ١٥ ، ١٣٣
وحَرُمَ (*fut. u.* id.) ١٩
أَحْرَمَ المُحْرِمُ (intravit in sacrum urbis Meccae territorium, et veste

إِحْرَامٌ appellata se cinxit peregrinator in itinere sacro Meccam suscepto) ٢٢ ، ١٩٩
وأَحْرَمَ (intravit in locum, qui alieni juris est et violari nequit) ٢٣
وأَحْرَمَ (ingressus est mensem sacrum) ه
حَرَّمَ عَلَيْهِ الشَّيْءَ (vetuit alcui rem) ٣ ، ٢١٨
اِحْتَرَمَهُ (observantiam, reverentiam habuit alcui) ٤ ، ٢٣٩
تَحَرَّمَ بالصَّلٰوةِ (ingressus est precationem; animum demersit in preces rite faciendas) ٣ ، ٢٥٧
حِرْمٌ (illicitum, nefas) ١٩ ، ١٣٣
حَرَمٌ (sacrum urbis Meccae territorium) ٢٢ ، ١٩٩
حَرَامٌ (vetitum, nefas) ١٩ ، ١٣٣ (sacrum urbis Meccae territorium) ٢٢ ، ١٩٩
المَسْجِدُ الحَرَامُ (fanum Meccanum, id.) البَيْتُ الحَرَامُ (Caaba) ٢٠ ، ١٨
المَشْعَرُ الحَرَامُ (locus Musdalifa) ه ١٧ ، ٢٠
حَرِيمُ البِئْرِ (ambitus putei) ١٣ ، ١٣
حُرْمَةٌ (dignitas, reverentia, quae alicui debetur) حُرَمٌ ج ١٣ ، ٤٧ ✱ ٤ ، ٢٣٩
جِلْدٌ مُحَرَّمٌ (corium non perfecte subactum et concinnatum) ٣ ، ٢١٨
المُحَرَّمُ (Moharrem, *mensis Arabicus*) ٢١ ، ٣
نَاقَةٌ مُحَرَّمَةٌ (camela non perfecte condocefacta et domita) ٣ ، ٢١٨
حَرْمَلٌ (ruta sylvestris) ١٤ ، ١٩
حَرَنَتِ الدَّابَّةُ (*fut. u.* refractarius, inobsequens fuit equus) ٧ ، ١٣٤
وحَرُنَتِ الدَّابَّةُ (*fut. u.* id.) ٨

حَرُونٌ (equus refractarius, inobsequens) ٢١ ، ٩٩ ✲ ٣٣ ، ٨

حَرِيَ بِكَذَا (f. a. dignus fuit alqa re) ٢٢ ، ١٧٠

تَحَرَّى الأَمْرَ (verum, optimum, quod maxime placuit intendit) ١٥ ، ٢٩٢

حَرٍ بِهِ (dignus alcjs rei) ٢٢ ، ١٧٠

حَرًى (area domus) ٩ ، ٢٤ (dignus) (alqa re, seq. praep. ب) ٢٣ ، ١٧٠

حَرِيٌّ بِهِ (dignus alqa re) ه

أَحْرَى (dignissimum, maxime conveniens) ه

حَزَّهُ (fut. u. secuit alqd) ١١ ، ١٣٧

اِحْتَزَّ رَأْسَهُ (abscidit caput alcjs) ١٣ ، ٢٤٠

حَزَازَةٌ (furfures capitis) حَزَازٌ ح ٢ ، ٣٤

تَحَزَّبُوا عَلَيْهِ (turbatim invaserunt alqm) ٢ ، ٢٥٠

حِزْبٌ (multitudo hominum, turba)

أَحْزَابٌ ح ١٩ ، ٣١

حَزَرَهُ (f. i et u. mensuravit alqd) ١ ، ٩٠

حَزَرٌ (siser) ٩ ، ٢٩١

حَزَمَ (fut. i. firmitatem animi, constantiam ostendit) ١١ ، ١٠١

وحَزُمَ (fut. u. id.) ١٣ ، ١٠١

وحَزَمَ الدَّابَّةَ بِالحِزَامِ (f. i. cingulo circumdedit jumentum) ه

تَحَزَّمَ (medium corpus cinxit sibi) ٣ ، ٢٥٧

حِزَامٌ (cingulum jumenti) حُزُمٌ ح ٩ ، ٩٨

حُزْمَةٌ (fascis, sarcina lignorum)

حُزَمٌ ح ١٥ ، ١٧

حَيْزُومٌ (carnes et ossa pectus cingentia; pectus medium) حَيَازِيمُ ح

(sinus navis; prora) ٧ ، ٣٨ ، ٥٣ ، ١٨

مَحْزِمٌ (locus in ventre jumenti, ubi cingulum circumdatur) ٥ ، ٩٧

حَزِنْتُ (fut. a. tristis fui) ١٠ ، ١٣٤

وهَذَا أَمْرٌ يَحْزُنُنِي (fut. u. hoc est, quod me tristem reddit) ٩ ، ١٣٤

أَحْزَنَهُ (tristem reddidit alqm) ١٥ ، ٢٠٠

حَزْنٌ (terra dura, sterilis) حُزُونٌ

وحُزُونَةٌ ح ١٣ ، ٨

حَزِنٌ (tristis) ١٠ ، ١٣٤

حَزِينٌ (id.) ه مَالِكُ الحَزِينِ (ardea *avis*) ١٠ ، ٧٩

مَحْزُونٌ (tristis) ٩ ، ١٣٤

حَسَّهُ (fut. u. occidit alqm) ١٤ ، ١٣٧

وحَسَّ الدَّابَّةَ بِالمِحَسَّةِ (pectinavit jumentum strigili) ١٥

أَحَسَّ بِالشَّيْءِ (scivit, cognovit rem) ٢١ ، ٢٠١

وأَحَسَّهُ (id.) ه

تَحَسَّسَ الخَبَرَ (exploravit nuntium) ١٥ ، ٢٥٨

حَسِّ (particula doloris: O!) ٢٣ ، ٨٣

مِنْ حَسِّكَ وبَسِّكَ (prout tibi libet) ١٥ ، ٨٥

حَاسَّةٌ (membrum, quo alqd percipimus: unus e quinque sensibus) حَوَاسُّ ح ١١ ، ٣٤

حَسِيسٌ (sonus lenis, submissus) ١٩ ، ١٣٧

حُسَاسَةٌ (piscis siccari solitus) حُسَاسٌ وحُسَاسَاتٌ ح ٢٢ ، ١٢

مِحَسَّةٌ (strigil) ١٣ ، ٩٨

حَسَبَ الشَّيْءَ (fut. u. numeravit, computavit rem) ٤ ، ١٢٢

حَسِبَ الخَيْرَ شَرًّا (fut. a et i. putavit, existimavit bonum esse malum) ٥ ، ١٥٢

حَسُبَ (fut. u. origine nobili oriundus fuit) ١٩ ، ١٨٣

حَسَّبَهُ (cervical substravit alcui) ١٠ ، ٢١٠

حَاسَبَهُ (computavit alqd, rationem rei subduxit) ١٣ ، ٢٢٥

اِحْتَسَبَ أَجْرًا (speravit mercedem rei) ١٥ ، ٢٣٣

حَسْبُ (sufficit!) ١٩ ، ٨٣ حَسْبُكَ (sufficiens tibi est) ١٩ ، ٨٤

أَحْسَنْتُ إِلَيْهِ حَسْبَ الطَّاقَةِ وعلى حَسْبِ الطَّاقَةِ (beneficia in eum contuli pro ratione facultatis) ٥ ، ١٢٢

حَسَبٌ (affinitas paterna; genus, origo hominis; stirps nobilis) أَحْسَابٌ ح ١٥ ، ٤٤ ✲ ٢٠ ، ١٨٣

يَوْمُ الحِسَابِ (dies computus, cogn. extremi judicii) ١٥ ، ٥

حِسْبَةٌ (merces, spes mercedis) ١٩ ، ٢٣٣

حُسْبَانٌ (ignis coelo demissus: fulmen) ٣ ، ٧

حُسْبَانَةٌ (sagitta brevis) ٥ ، ١٠ (cervical minus) ١٠ ، ٢١٠

أَحْسَبُ (rufus) ٩ ، ٤٢

حَسَدَهُ (f. i et u. invidit alcui) ٢٠ ، ٨٨

تَحَاسَدُوا (sibi invicem inviderunt) ٨ ، ٢٩٤

حَسَرَ عَنْ رَأْسِهِ وعَنْ ذِرَاعَيْهِ (f. i. et u. nudavit caput et brachia) ١، ٩٠

حَسَرَ البَعِيرَ (defatigavit camelum) ٣، ٩٠

حَسِرَ بنَفْسِهِ معا fut. i. et a.) (ipse defatigatus est ٣، ٩٠

وحَسَرَ البَصَرُ (hebetata est acies) (oculi ob nimium rei adspectum ٤

اِنْحَسَرَ الشَعْرُ عَنْ رَأْسِهِ (defluxe-runt crines de capite alcjs ٢، ٢٤٩

تَحَسَّرَ عَلَيْهِ (doluit de alqa re, cum desiderio suspiravit de re ٤، ٢٥٢

اِسْتَحْسَرَ (lassus fuit, aeger fuit) ١٤، ٢٧١

حَاسِرٌ (miles casside non indutus) ٧، ٩٩

حَسِيرٌ (lassus, defatigatus) ٤، ٩٠

حَسْرَةٌ (dolor, suspirium cum desi-derio) ٥، ٢٥٢ يَوْمُ الحَسْرَةِ (dies extremi judicii) ١٥، ٥

حَسَكَةٌ (tribulus, *planta spinosa foliis tricuspidibus*) حَسَكٌ ح ٩، ١٧

حِسْلٌ حُسُولٌ (fetus lacertae Libycae) ٧، ٧٩

حَسَمَهُ (*fut. i.* secuit alqd) ١٣، ١٠١

وحَسَمَ العِرْقَ (venam secuit) ه

سَيْفٌ حُسَامٌ (ensis acutus) ١١، ٩٩ ✻ ١٣، ١٠١

أَيَّامٌ حُسُومٌ (dies perniciosi) ه

حَسُنَ (*fut. u.* pulcher fuit) ٢، ١٨٧

أَحْسَنَ إِلَيْهِ (benefecit alcui) ١٥، ٢٠٠

وهو يُحْسِنُ بالعَرَبِيَّةِ (bene cal-luit linguam Arabicam) ١٩، ٢٠٠

حَسَّنَهُ (bonum reddidit alqm) ١٧، ٢١٨

اِسْتَحْسَنَهُ pulchrum *aut* bonum (existimavit alqm) ٤، ٢٧٤

حَسَنٌ (pulcher; bonus) ✻ ٩، ٤١ ٣، ١٨٧

حُسَّانٌ حُسَّانَةٌ (pulcher, a; bonus, a) ه

حَسْنَاءُ (femina pulchra) ه

حُسْنَى (benefactum; bonum) ٩، ٣٠٠

الحُسْنَى (Paradisus) ه

حَسَنَةٌ (bona actio, benefactum) حَسَنَاتٌ ح ٢٣، ٤٨

حَسَا المَرَقَةَ (*fut. u.* sorpsit, bibit jus-culum) ١٠، ١٤٩

اِحْتَسَى المَرَقَةَ (id.) ١٩، ٢٤٣

حَسَاءٌ (sorbitio una edulii) liquidioris genus ex farina paratum ١١، ١٤٩ ١٧، ٩٠

حَشَّ النَارَ (*f. u.* accendit ignem) ٢٠، ١٣٧

حُشٌّ (latrina) ١، ٣٥

حَشِيشٌ (herba siccata) ١٩، ١٩

مِحَشَّةٌ (falx qua gramina demetunt) ٨، ١٨

حُشَاشَةٌ (reliquiae vitae in corpore humano) حُشَاشٌ ح ٤، ٣٣

حَشَدَ القَوْمَ (*fut. i.* et *u.* congregavit homines) ٢١، ٨٨

وحَشَدُوا بِأَنْفُسِهِمْ (*fut. i* et *u.* se congregarunt, convenerunt) ٢٢، ٨٨

اِحْتَشَدُوا (convenerunt) ١٣، ٢٣٤

حَشَرَ اللّٰهُ النَاسَ (*fut. i et u.* con-gregavit Deus homines *pec.* a mortuis eos resuscitando) ٥، ٩٠

يَوْمُ الحَشْرِ (dies congregationis, *cogn. extremi judicii*) ١٤، ٥

حَشَرَةٌ (animalia minima *pec.* insecta et vermes) حَشَرَاتٌ ح ٢٣، ٧٩

يَوْمُ المَحْشَرِ معا (dies congrega-tionis: extremum judicium) ٩، ٩٠

حَشْرَجَ المَرِيضُ (vehementi agitatione concussum est et vacillavit pectus aegroti in agone mortis) ٣، ٢٨٠

حَشْرَجَةٌ (vas vinarium) ٨، ٢٨

حَشَفٌ (palmae vilioris genus) ١٧، ١٩

حَشَفَةٌ (glans penis) حَشَفَاتٌ و حَشَفٌ ح ١٥، ٣٩

اِحْتَشَمَهُ (habuit alcui verecundiam, reverentiam) ٤، ٢٣٩

واحْتَشَمَ مِنْهُ (id.) ٥، ٢٣٩

حَشَمٌ (familia alcjs *pec.* servi et servae) ٥، ٢٣٩ ✻ ١٨، ٤٩

حِشْمَةٌ (pudor, verecundia, reveren-tia alcui habita) ٥، ٢٣٩

حَاشَاهُ (exemit, excepit alqm; abfuit ab alqo) ١٨، ٢٣٣

حَشًا (interius hypochondri, viscera) أَحْشَاءٌ ح ٥، ٣٨

حَشْوٌ (interiora ventris) ١، ٢٩٥

حِشْوَةٌ معا (id.) ه

حَاشَا (*particula exceptionis:* praeter) ٩، ٢٨٧

حَشِيَّةٌ (pulvinar farctum) حَشَايَا ح ٤، ٩٤

حَاشِيَةٌ (margo libri) حَوَاشِي ح (latus vestis circa sinum; margo *seu* limbus indusii) ٢١، ٤٩ ١٤، ٩٢

حَصَّهُ *fut. u.* portionem dedit alcui, participem fecit alqm) ١٣٨، ٣

اِنْحَصَّ شَعْرُهُ (defluxit capillus alcjs) ٢٤٧، ١٧

حِصَّةٌ (portio) حِصَصٌ ح ٩٥، ٩

أَحَصُّ (homo rarioris capilli) ٤٢، ٩

حَصَبَهُ بِالْحَصْبَاءِ *fut. i.* glareâ petivit alqm) ٨٩، ١١

حُصِبَ (morbillis laboravit) ١٨٨، ٧

حَصَّبَ الْمَسْجِدَ glareâ conspersit templum) ٢١٠، ١٠

حَصَبٌ lapides minutissimi: glarea; lignum sectum, quale in ignem conjicitur) ٨٩، ١٢

حَصْبَةٌ بلب (morbilli) ١٥٩، ١

حَصْبَاءُ glarea; locus glarea abundans) حَصْبَاتٌ ح ٩، ١٤

مَحْصُوبٌ (morbillis laborans) ١٨٨، ٧

حَصْحَصَ الْحَقُّ manifestum fuit jus alcjs) ٢٨١، ١٩

حَصَدَ الزَّرْعَ (*f. u.* demessuit segetes) ١٢٤، ٢٠

أَحْصَدَ الزَّرْعُ ad maturitatem pervenerunt ita ut demeti possent segetes) ١٩٢، ١٩

زَرْعٌ حَصِيدٌ (segetes demessae) ١٢٤، ٢٠

مِحْصَدٌ (falx messoria) ١٨، ٧

حَصَرَهُ (*fut. u.* retinuit alqm) ١٢٧، ٣

حَصِرَ صَدْرُهُ *fut. a.* angore pressus est animus alcjs) ١٥٧، ٨

حُصِرَ (obstructa alvo fuit alqs) ١٨٨، ١١

أَحْصَرَ الْعَدُوُّ الْحَاجَّ (ab itinere prohibuit hostis peregrinatores Meccam proficiscentes) ١٩٣، ٢٣

حَاصَرَ الْعَدُوَّ cingendo coërcuit hostem) ٢٢٩، ١٩

حَصِرٌ homo angusti pectoris, afflictus) ١٥٧، ٨

حِصَارٌ moenia, murus urbem cingens et muniens) ٢١، ٤

حَصِيرٌ (storea) حُصُرٌ ح ٩٣، ٢٢

مَحْصُورٌ (homo obstructa alvo) ١٨٨، ١١

حِصْرِمَةٌ (dactylus immaturus) حِصْرِمٌ ح ١٩، ٢٢

حِصْرِمِيَّةٌ edulium e dactylis immaturis confectum) ٩٠، ١٣

حَصُفَ *fut. u.* firmi consilii fuit; prudens fuit) ١٨٥، ١٢

اِسْتَحْصَفَ الشَّيْءُ (firma fuit res) ٢٧٢، ١٩

حَصِيفٌ (homo firmi consilii) ١٨٥، ١٣

حَصَلَ عَلَيْهِ *fut. u.* obtinuit alqd; superstes mansit alcui alqd) ١٣٢، ١٨

حَصَّلَهُ effecit, ut id quo res rediit, remaneret; ad summam reduxit alqd) ٢١٧، ١٢

حَاصِلٌ quod alcui superstes manet; residuum rei) ١٣٢، ١٩

حَوْصَلَةٌ (ingluvies *avium*) حَوَاصِلُ ح ٧٩، ١٥

مَحْصُولٌ quod alqs obtinet et possidet; quod alcui superstes manet, residuum) ١٣٢، ١٩

حَصُنَتِ الْمَدِينَةُ *fut. u.* munita fuit urbs) ١٨٧، ٣

وَحَصُنَتِ الْمَرْأَةُ (casta fuit femina) ٤

أَحْصَنَ الشَّيْءَ custodivit, munivit rem) ٢٠٠، ١٩

وَأَحْصَنَتِ الْمَرْأَةُ (casta fuit mulier) ٢٠٠، ١٧

حَصَّنَهُ (firmavit alqd) ٢١٨، ١٧

تَحَصَّنَ (in loco munito se inclusit) ٢٥٧، ٢١

حِصْنٌ (locus munitus, arx) حُصُونٌ ح ٢٠، ٢٠

حَاصِنٌ (femina casta) ١٨٧، ٥

حَصَانٌ (id.) ٤٣، ٢٣ ✱ ١٨٧، ٥

حِصَانٌ (equus mas, admissarius) حُصُنٌ ح ٩٩، ١٣

حَصِينَةٌ (locus munitus) ١٨٧، ٤

مُحْصِنَةٌ (mulier casta, pudica) ٢٠٠، ١٧

مُحْصَنَةٌ (id.) ﻫ

حُصِيَ الرَّجُلُ calculo vesicae laboravit alqs) ١٨٩، ١٩

أَحْصَى الْجَوْزَ وَغَيْرَهُ numeravit nuces aut alias res) ٢٠٧، ٢٠

حَصَاةٌ (lapillus parvus) حَصًى ح ٩، ١٥

مَحْصِيٌّ homo vesicae calculo laborans) ١٨٩، ١٨

حَضَّهُ عَلَى الْأَمْرِ *fut. u.* instigavit alqm ad faciendum negotium) ١٣٨، ١٠

حَضْحَضَهُ عَلَى الْقِتَالِ incitavit alqm ad pugnam) ٢١٩، ٢٢

تَحَاضُّوا عَلَى الْأَمْرِ se invicem instigaverunt ad faciendum alqd) ٢٩٧، ٣

حَضِيضٌ (pes montis) ٩، ٥

حَضَرَ الْمَكَانَ *fut. u.* praesens fuit in loco) ١٢٧، ٣

attulit rem in) أَحْضَرَهُ الشَّيْءَ
١، ١٩٤ (conspectum alcjs
celeriter cucurrit) وَأَحْضَرَ الْفَرَسُ
ه (equus
praesentes fu-) اِحْتَضَرُوا الشَّرَابَ
erunt, interfuerunt compotationi)
٢٢، ٢٣٤
(morte obiit homo) وَاحْتُضِرَ الرَّجُلُ
٢٣، ٢٣٤
ad cursum impu-) اِسْتَحْضَرَ الْفَرَسَ
١٥، ٢٧١ (lit equum
arcessere vo-) وَاسْتَحْضَرَ الضَّيْفَ
luit hospitem, cupivit ut veniret hospes
ه
٢، ١٩٤ (cursus equi) حُضْرٌ
٤، ١٢٧ (praesentia) حَضَرٌ
٢، ١٩٤ (cursus equi) حِضَارٌ
gradus s. locus) حَضْرَةُ الْفِرْدَوْسِ
١٨، ٥٠ (honoris beatorum in Paradiso
praesente) وَكَلَّمْتُهُ بِحَضْرَةِ فُلَانٍ
٤، ١٢٧ (alqo locutus sum cum alqo
ه (praesentia) حِضْرَةً مَعًا
documentum testium) ه (id.) مَحْضَرٌ
nominibus adscriptis confirmatum)
مَحَاضِرُ ح ه
٩، ٤٨ حَوَاضِنُ ح (obstetrix) حَاضِنَةٌ
f. u. deminuit,) حَطَّ لَهُ مِنَ الثَّمَنِ
١٥، ١٣٨ (remisit alcui alqd de pretio
depressus) اِنْحَطَّ بَعْدَ الْاِرْتِفَاعِ
١٨، ٣٤٧ (est post elationem
deminutum, vilius) وَانْحَطَّ السِّعْرُ
١٩ (factum est annonae pretium
remit-) اِسْتَحَطَّ مِنْ ثَمَنِ السِّلْعَةِ
tere voluit alqd de annonae pretio)
١٩، ٢٧٤

(quod de pretio rei remittitur) حَطِيطَةٌ
١٩، ١٣٨
١٣، ٨٩ (*fut. i.* lignum caedit) حَطَبَ
١٩، ٢٣٣ (lignatus est) اِحْتَطَبَ
١٣، ١٧ أَحْطَابٌ ح (lignum) حَطَبٌ
١٣، ٨٩ ✲
١٣، ١٧ (negotiator lignarius) حَطَّابٌ
٩، ٤٣ (homo valde macer) أَحْطَبُ
cella *seu* horreum coacer-) مَحْطَبٌ
٢١، ٢٤ مَحَاطِبُ ح (vandis lignis
١٤، ١٠١ (*f. i.* fregit alqd) حَطَمَ الشَّيْءَ
cibum) وَحَطَمَ الْحَاطُومُ الطَّعَامَ
ه (concoctu facilem reddidit digestivum
٩، ٣٤٧ (fracta est res) اِنْحَطَمَ الشَّيْءُ
٣، ٢٥٧ (fractus, contritus est) تَحَطَّمَ
planta *pec. milii* matura) حُطَامٌ
suppellex) ١٣، ١٤ (ideoque arida facta
١٨، ٤٧ (domus
١٩، ٥١ (Infernus) حُطَمَةٌ
fut. a. portionem habuit; bona) حَظَّ
٩، ١٩٧ (sorte, felicitate fruitus est
٩، ١٨٩ ✲ ٩، ١٩٧ (id.) وَحُظَّ
حُظُوظٌ ح (portio; sors bona) حَظٌّ
٨، ٩٥
particeps, voti compos: for-) حَظِيظٌ
٧، ١٩٧ (tunatus
٩، ١٨٩ ✲ ٧، ١٩٧ (id.) مَحْظُوظٌ
٥، ١٢٧ (*fut. u.* prohibuit alqm) حَظَرَهُ
caulam, chortem) اِحْتَظَرَ حَظِيرَةً
١، ٢٣٥ (fecit
(chors ovium, camelorum) حَظِيرَةٌ
حَظَائِرُ ح ٢٠، ٢٢ حَظِيرَةُ
١٨، ٥٠ (Paradisus) الْقُدْسِ

f. a. voti compos, for-) حَظِيَ بِكَذَا
١١، ١٧١ (tunatus est alqa re
commodis et honore) اِحْتَظَى عِنْدَهُ
٢١، ٢٤٣ (fruitus est apud alqm
homo bonae sortis, fortuna-) حَظِيٌّ
equus octavus in certa-) ١٢، ١٧١ (tus
١، ٩٨ (mine cursus
fut. i. sonum, strepi-) حَفَّ الْفَرَسُ
١١، ١٠٥ (tum edidit equus in cursu
fut. i et u. undique cir-) وَحَفُّوا بِهِ
١٢، ١٠٥ (cumdederunt alqm
fut. i. hominibus) وَحَفَّهُ بِالْقَوْمِ
ه (alqm cinxit
pilos e facie evulsit) اِحْتَفَّتِ الْمَرْأَةُ
١٨، ٣٤٠ (sibi mulier
(evulsit olera e terra) وَاحْتَفَّ بَقْلًا
ه
٥، ٥٣ (jugum textorium) حَفٌّ
lignum oblongum super quo) حَفَّةٌ
٨، ٥٣ (textum convolvit textor
٨، ٢٩ (pilentum mulierum) مِحَفَّةٌ
١٩، ٣٨ (ventriculus) حَفِثٌ
ه (id.) حِفْثٌ
١٨، ٧٩ (serpens non venenatus) حُفَاثٌ
fut. i. properavit, promtus fuit) حَفَدَ
٢٢، ٨٨ (in praestando servitio
حَافِدٌ (nepos) حَفَدَةٌ وَحَوَافِدُ
famuli celeres et) ح ١، ٤٥ حَفَدَةٌ
٢٣، ٨٨ (promti
٩، ٩٠ (*f. i.* fodit puteum) حَفَرَ الْبِئْرَ
١، ٢٣٥ (id.) اِحْتَفَرَ بِئْرًا
حَوَافِرُ ح (ungula equina) حَافِرٌ
٨، ٩٧

حُفْرَةٌ (fovea sepulchri) حُفَر ح ۲۲، ۱۱

حُفْرَةُ ٱلْحَائِكِ (fossa seu foramen in solo textrinae in quo textoris pedes inhaerent inter texendum) ۵۳، ۱۲

حَفِيرَةٌ (fovea) حَفِيرٌ ح ۲۲، ۱۲

مَحْفُورٌ ، مَحْفُورِيٌّ (stratum majus, tapes major) ۹۳، ۱۸

حِفْشٌ (theca, in qua fusi reconduntur) أَحْفَاشٌ ح ۵۷، ۱۹

حَفِظَهُ (fut. *a.* conservavit, custodivit alqd) ۱۹۰، ۱

أَحْفَظَهُ (ad iram incitavit alqm) ۱۹۹، ۹

حَافَظَ عَلَيْهِ (custos, tutor alcjs fuit) ۲۲۷، ۲۱

اِحْتَفَظَ بِهِ (custodivit alqd) ۲۳۹، ۱۷

تَحَفَّظَ (seipsum custodivit, cavit) ۲۵۳، ۲۱

وتَحَفَّظَهُ (retinuit, cohibuit alqm) ۲۲

اِسْتَحْفَظَ ٱلْمَالَ وَٱلْكِتَابَ (rogavit, ut custodiret opes, et memoria teneret librum) ۲۷۲، ۱۰

حَافِظٌ (observator, custos) ۱۹۰، ۲

حَفَظَةٌ (*plur.* τοῦ حَافِظ custodes; Angeli, *pecul. opera hominum adnotantes*) ﻫ

حَفِيظَةٌ (ira) ۱۹۹، ۹

حَفَلَ (*f. i.* convenit; cohibuit) ۲۳۸، ۱۱

اِحْتَفَلُوا (convenerunt, congregati sunt) ﻫ

لَا يَحْتَفِلُ بِهِ (curam rei non habet, non curat alqd) ۲۳۸، ۱۲

مَحْفِلٌ (locus, ubi conveniunt homines) مَحَافِلُ ح ۲۲، ۲

حُفْنَةٌ معًا (vola manus; quantum manu capi potest) ۳۷، ۹

حَفَا بِهِ (*f. u.* propitius fuit alcui) ۱۵۰، ۱۰

وحَفِيَ بِهِ (*fut. a.* id.) ۱۱

حَفِيَ (*f. a.* nudis pedibus fuit) ۱۷۱، ۱۹

وحَفِيَتِ ٱلْقَدَمُ (eundo detrita est planta pedis) ۱۳

وحَفِيَ عَنِ ٱلشَّيْءِ (multum percontatus est de re) ۱۴

وحَفِيَ بِهِ (multum interrogavit alqm, *ut hospitem*, ad statum ejus cognoscendum et ad honorandum eum) ﻫ

أَحْفَى ٱلشَّارِبَ (totondit mystacem) ۲۰۸، ۴

وأَحْفَاهُ فِي ٱلْمَسْأَلَةِ (nimis interrogando molestiam attulit alcui) ۲۰۸، ۵

حَفٍ (vir detritas eundo plantas habens) ۱۷۱، ۱۳

حَافٍ (homo nudis pedibus) ۱۷۱، ۱۳

حَفِيٌّ بِهِ (propitius alcui) ۱۵۰، ۱۱

وحَفِيٌّ عَنْهُ (gnarus rei) ﻫ وحَفِيٌّ عَنْهُ (homo multum percontans, sciscitans de alqa re) ۱۷۱، ۱۴

حَقَّ ٱلشَّيْءُ (*fut. i. et u.* res necessaria fuit; vera, recta fuit; substitit) ۱۰۵، ۲۱

حَقَّ ٱلْأَمْرَ (*fut. u.* verum posuit, revera existere fecit alqd; scivit rem) ۱۳۹، ۳

حُقَّ ٱلرَّجُلُ بِٱلْأَمْرِ (dignus fuit re) ۱۸۹، ۷

وحُقَّ لَهُ كَذَا (convenit alcui alqd) ۸

أَحَقَّ ٱلْحَقَّ (reddidit veritatem conspicuam, claram) ۲۰۲، ۱

حَقَّقَ ظَنَّهُ (rectam, veram reddidit alqs opinionem suam) ۲۲۰، ۲

حَاقَّهُ (altercatus est, de jure contendit cum alqo) ۲۳۰، ۹

اِحْتَقُّوا (inter se altercati sunt) ۲۳۰، ۲۳

واحْتَقَّتْ طَعْنَتُهُ (rectus fuit ictus alcjs *i. e.* feriit letalem corporis partem) ﻫ

تَحَقَّقَ ٱلْأَمْرَ (recte constituit alqd) ۲۵۸، ۲۰

وتَحَقَّقَ عِنْدَهُ ٱلْأَمْرُ (verum censuit alqd) ۲۱

اِسْتَحَقَّ ٱلشَّيْءَ (dignus fuit alqa re) ۲۷۵، ۲

حَقٌّ (justus, verus; jus, veritas) حُقُوقٌ ح ۱۰۵، ۲۲ * ۱۳۹، ۴

حِقٌّ (camelus trimus in quartum annum ingressus) حِقَاقٌ ح ۷۱، ۱۷

حِقَّةٌ (camela trima in quartum annum ingressa) حِقَّاتٌ ح ۷۱، ۱۸

حُقَّةٌ (capsula, in qua mulieres mundum, odores, alia reservant) حُقٌّ و حِقَاقٌ ح ۳۰، ۱۳

ٱلْحَاقَّةُ (extremum judicium) ۵، ۱۵ * ۱۳۹، ۳

حَقِيقٌ بِٱلْأَمْرِ (dignus alqa re) ۱۸۹، ۸

حَقَّاقٌ (qui capsulas reservandis gemmis, odoribus, aliis, حُقَّة dictas conficit) ۳۰، ۱۳

حَقِيقَةٌ (vera rei conditio, natura rei) ۱۰۵، ۲۱

مَحْقُوقٌ بِٱلْأَمْرِ (dignus alqa re) ۹

حَقَبٌ (cingulum ventrale cameli posterius) ۷۳، ۱۰

حُقْبٌ معا (tempus) أَحْقَابٌ ح
١٢،٣
حِقْبَةٌ (id.) حِقَبٌ ح ﻫ
bulga, mantica posteriori) حَقِيبَةٌ
sellae equinae et camelinae parti adligata, *in qua res ad iter faciendum necessarias secum fert eques*)
حَقَائِبُ ح ٣،٧٣
fut. i. odium fovet con-) حَقَدَ عَلَيْهِ
١،٨٩ (tra alqm
حَقِدَ ﻫ (*fut. a.* id.)
exodit alqm) اِحْتَقَدَ عَلَيْهِ كَذَا
١٣،٢٣٤ (propter alqd
حِقْدٌ (odium) حُقُودٌ ح ٢٠،٤٣
fut. i. vilem habuit, contemsit) حَقَرَهُ
٧،٩٠ (alqm
(*fut. u.* vilis, contemtus est) حَقُرَ
٧،٩٠ ✱ ١٥،١٨٤
(vilem, ignobilem censuit alqm) حَقَّرَهُ
١٧،٢١٣
اِحْتَقَرَهُ (id.) ١،٢٣٥
(contemtui habuit alqm) اِسْتَحْقَرَهُ
١٩،٢٧١
حَقِيرٌ (vilis, contemtus) ١٥،١٨٤
حَيْقُطَانٌ (attagen mas) ١٩،٧٨
ad incurvos flexus) اِحْقَوْقَفَ الرَّمْلُ
١٣،٢٧٩ (formata est arena *in deserto*
arena, s. tumulus arenae) حِقْفٌ
incurvorum flexuum formam exhibens *quales reperiuntur in Arabia au-*
strali) أَحْقَافٌ ح ٢١،٨
dorcas inter somnum) ظَبْىٌ حَاقِفٌ
١٤،٢٧٩ (in se convoluta jacens
ظَبْىٌ مُحْقَوْقِفٌ (id.) ﻫ

fut. u. rasit) حَكَّ الحَرْفَ بِالمِحَكِّ
٩،١٣٩ (literam scalpello
وحَكَّ القَرْحَةَ (scabit ulcus) ١١
fricuit, at-) وحَكَّ الحَجَرَ بالحَجَرِ
ﻫ (trivit lapidem lapide
(arbori se attrivit) تَحَكَّكَ بِالشَّجَرَةِ
٢١،٢٥٨
مِحَكٌّ (culter eradendis literis) ٩،١٣٩
حُكْدَةٌ (paronychia) ١،٥٩
coacervavit frumen-) اِحْتَكَرَ الطَّعَامَ
١،٢٣٥ (tum spe caritatis annonae)
fut. u. dijudicavit,) حَكَمَ بَيْنَ القَوْمِ
١٩،١٣٣ (arbiter fuit inter homines
حَكُمَ (*fut. u.* sapiens fuit) ١٣،١٧٩
أَحْكَمَ الشَّىْءَ (firmavit rem) ٢٣،١٩٩
jus et liberum arbi-) حَكَّمَهُ فى مَالِهِ
trium in opes suas exercendum con-
٣،٢١٨ (cessit alcui
ad judicem *seu* praetorem) حَاكَمَهُ
١١،٢٢٩ (venit cum alqo
judicium) اِحْتَكَمَ عَلَيْهِ فى مَالِهِ
tulit de alqo *seu* plena potestate usus
٩،٢٣٩ (est in alqm respectu ejus opum
simul ad) تَحَاكَمُوا إِلَى القَاضِى
٧،٢٩٩ (praetorem venerunt
(firma fuit res) اِسْتَحْكَمَ الشَّىْءُ
١٧،٢٧٣
حَكَمٌ (arbiter; judex) ١٧،١٣٣
حَاكِمٌ (id.) ﻫ
حَكِيمٌ (sapiens) ١٣،١٨٩
dictum verum; scientia;) حِكْمَةٌ
حِكَمٌ ح ٩،٤٩ (sapientia
annulus freni, *ea freni*) حَكَمَةٌ
pars, quae mentum equi constrin-
حَكَمَاتٌ ح ٤،٩٨ (*git*

fut. i. narravit tra-) حَكَى الحَدِيثَ
١٠،١١٨ (ditionem
similis fuit alcui) وحَكَاهُ فى فِعْلِهِ
١١،١١٨ (in opere suo
حَاكَاهُ (similis fuit alcui) ٢٣،٢٣٢
f. i. licita fuit alcui) حَلَّ لَهُ الشَّىْءُ
٣،١٠٩ (res
adfuit terminus sol-) وحَلَّ الدَّيْنُ
٣ (vendi aeris alieni
supervenit) وحَلَّ عَلَيْهِ العَذَابُ
٤ (alicui poena divina
pervenit in locum) وحَلَّ الهَدْىُ
ﻫ (immolationis victima
exiit e statu) وحَلَّ المُحْرِمُ (إِحْرَام
appellato, peractis solennibus Mecca-
٥ (nis
f. u. devertit in domo) حَلَّ الدَّارَ
٢٠،١٣٩ (*viator*
وحَلَّ فِيهَا (id.) ﻫ
وحَلَّ بِهَا (id.) ﻫ
وحَلَّ العُقْدَةَ (solvit nodum) ﻫ
e statu) أَحَلَّ المُحْرِمُ (إِحْرَام exiit,
vitam asceticam religione praescriptam
٣،٢٠٣ (vulgari et profana commutavit
demisit alqm in lo-) وأَحَلَّهُ المَكَانَ
ﻫ (cum
وأَحَلَّهُ بِالمَكَانِ (id.) ﻫ
licitam reddidit rem) وأَحَلَّ الحَرَامَ
٤،٢٠٣ (illicitam
(licitam fecit rem) حَلَّلَ الشَّىْءَ
٤،٢٢٠
exceptionem *aut*) وحَلَّلَ فى يَمِينِهِ
reservationem mentis supposuit juriju-
ﻫ (rando suo
اِحْتَلَّ (deversatus est *viator*) ٣،٢٤١

انْحَلَّتِ العُقْدَةُ (solutus est nodus)
٢٢ ، ٣٤٧
تَحَلَّلَ فِي يَمِينِهِ (exceptione inter
jurandum facta jusjurandum non ser-
٢٣ ، ٢٥٨ (vat
اِسْتَحَلَّ الحَرَامَ (licitum censuit quod
٤ ، ٢٧٥ (nefas est
حَلٌّ (oleum sesaminum) ٥ ، ٥٧
رَجُلٌ حِلٌّ (إِحْرَامٍ vir e statu
٩ ، ١٠٩ (egressus; liber
حُلَّةٌ (synthesis, *vestitûs genus ex*
interula et pallio, aliis ex indusio,
femoralibus et pallio constans)
حُلَلٌ ح ٩ ، ٩٣
حَلَالٌ (licitus) ٣ ، ١٠٩
حَلِيلٌ (maritus, conjux *in utroque*
أَحِلَّاءُ ح ١٢ ، ٤٥ (*sensu*
حَلِيلَةٌ (uxor viri) حَلَائِلُ ح ١٢ ، ٤٥
إِحْلِيلٌ (foramen uberis) أَحَالِيلُ
ح ١٠ ، ٣٨ (foramen penis) ١٥ ، ٣٩
مَحَلَّةٌ (platea) مَحَلَّاتٌ ومَحَالُّ ح
٨ ، ٢١
حَلَّأَ الإِبِلَ عَنِ المَاءِ (retinuit ab
٤ ، ٢١٠ (aqua camelos
حَلَبَ (*fut. u.* mulsit) ٧ ، ١٢٢
اِحْتَلَبَ النَّاقَةَ (mulsit camelam)
١٧ ، ٢٣٣
تَحَلَّبَ فُوهُ (salivâ manavit os alcjs)
٢ ، ٢٥٠
حَلَبٌ (lac recens mulctum) ٨ ، ١٢٢
حَلُوبٌ (camela quae mulgetur) ٥ ، ٧٢
حَلِيبٌ (lac recens mulctum) ٨ ، ١٢٢
حَلْبَةٌ (equi ad certamen in hippo-

حَلَبَاتٌ ح ٢١ ، ٩٧ (dromum ducti
حُلْبَةٌ (foenograecum) ١١ ، ١٩
حَلُوبَةٌ (camela, quae mulgetur, *s.*
٥ ، ٨٣ ((mulgeri potest
مِحْلَبٌ (mulctrum) مَحَالِبُ ح ١٥ ، ٢٧
حِلْتِيتٌ ، حِلْتِيثٌ (laser) ٨ ، ٥٨
حَلَجَ القُطْنَ (*f. i.* a semine munda-
٥ ، ٨٨ (vit gossypium
حَلِيجٌ (gossypium a semine munda-
٩ ، ٨٨ (tum
حَلَّاجٌ (qui gossypium a semine
١٩ ، ٥٧ (mundat
مِحْلَجٌ ، مِحْلَجَةٌ (tabula lignea, super
qua gossypium a semine mundatur)
٢٠ ، ٥٧
حَلْحَلَهُ عن مَكَانِهِ (emovit alqd e
٩ ، ٢٨٢ (loco suo
تَحَلْحَلَ (commotus est, abiit) ١٩ ، ٢٨٤
حُلَاحِلٌ (fortis, nobilis) ٣ ، ٤٢
إِحْلَسَّ (colore nigro cum rubro mixto
١ ، ٢٤٩ (fuit
اِسْتَحْلَسَ النَّبْتُ (texit herba ter-
٥ ، ٢٧٣ (ram propter multitudinem
حِلْسٌ (pannus crassior, stratum,
stragula clitellis camelinis supponi
أَحْلَاسٌ ح ١٩ ، ٩٣ (solita
أَحْلَسُ (spadix, rubescens e nigro)
١ ، ٢٤٩
حَلَفَ بِاللّٰهِ (*f. i.* per Deum juravit)
١٣ ، ٩٩
أَحْلَفَهُ بِاللّٰهِ على دَعْوَاهُ (jusju-
randum detulit alcui, ut quod postulat
٩ ، ١٩٧ (Deo teste invocato confirmet
حَلَّفَهُ (ad jusjurandum adegit alqm)
١٩ ، ٢١٥

حَالَفَهُ (juravit cum alqo; jureju-
١٣ ، ٢٢٨ (rando foedus iniit cum alqo
تَحَالَفُوا (inter sese jusjurandum
٩ ، ٢٩٥ (praestiterunt
اِسْتَحْلَفَهُ (poposcit ut alqs juraret)
٢٠ ، ٢٧٣
حُلْفٌ معا (jusjurandum) ١٤ ، ٩٩
حَلِيفٌ (confoederatus) حُلَفَاءُ
وأَحْلَافٌ ح ١٤ ، ٩٣
حَلْفَاءُ (juncus *ad texendas corbes*)
١ ، ١٧
حَلَقَ الرَّأْسَ (*f. i.* rasit caput) ٣ ، ٩٨
حَلَّقَ الطَّائِرُ (gyros faciendo voli-
٧ ، ٢١٩ (tavit avis
وحَلَّقُوا رُؤُسَهُمْ (raserunt capita
ﻫ (sua homines
تَحَلَّقُوا (circulum effecerunt, in circu-
٩ ، ٢٥٥ (lum consederunt
حَلْقٌ (gula, guttur) حُلُوقٌ ح ٧ ، ٣٩
حِلْقٌ (annulus signatorius) ٣ ، ١١
حَلَّاقٌ (tonsor, chirurgus) ٢٣ ، ٥٩
حَلْقَةٌ (annulus portae) حَلَقٌ معا
ح ١٨ ، ٢٥ حَلَقٌ (lorica) ح ١ ، ٧١
corona hominum considentium; turba,
حَلْقٌ ح ١٨ ، ٣١ (cohors
حُلْقُومٌ (fauces, canalis gulae, larynx)
حَلَاقِيمُ ح ٧ ، ٣٩
أَسْوَدُ حَالِكٌ (valde niger) ٢٣ ، ٧٩
حَلُمَ (*fut. u.* mitis, mansuetus fuit)
١٣ ، ١٨٩
اِحْتَلَمَ (somniavit) ٩ ، ٢٣٩
تَحَالَمَ (mansuetum se ostendit) ٧ ، ٢٩٩
حَلِيمٌ (mitis, mansuetus) ١٣ ، ١٨٩

حَلَمَة (papilla mamilaris) حَلَمات ح ٣،٧٧

حَلَم (ricinus magnus) ١٠،٣٨ ح

مُحْتَلِم (adultus, puber) ١٩،٤٣

حَلَا فى الفَمِ (f. u. dulcis fuit in ore) ٩،١٥١

وحَلُوَ (fut. u. id.) ﻫ

وحَلِيَ بالعَيْنِ والصَدْرِ (fut. a. pulchra, jucunda fuit res oculo et animo) ١٠

اِسْتَحْلَى الشَىْءَ فى فِيهِ (dulcis fuit res in ore alcjs) ١٨،٢٧٨

واسْتَحْلاهُ (dulce aestimavit alqd) ١٩

اِحْلَوْلَى الشَىْءُ (dulcis fuit res) ١٨،٢٧٩

شَىْءٌ حُلْوٌ (res dulcis) ٩،١٥١ ✱ ٢،٩١

حَالٍ (pulcher, jucundus) ١٠،١٥١

حَلْوَى ، حَلْواء (dulciaria) حَلاوِى ح ١،٩١

حَلَاهَا (f. i. ornavit mulierem) ١٣،١١٨

حَلِيَتْ (fut. a. ornata fuit mulier) ٢١،١٧١

حَلَاهُ (descripsit externam hominis formam) ١٨،٢٢٤

وحَلَّاهَا (ornavit mulierem) ﻫ

تَحَلَّى بالحِلْيَةِ (mundo se ornavit) ٣،٢٩٣

حَالٍ (ornata mulier) ٢١،١٧١

حَلْىٌ (mundus muliebris) حُلِىّ ح ٩،١٠

حِلْيَة (ornatus, mundus) حِلًى معا ح (descriptio s. imago formae) ٨،١٠ (externae hominis) حِلًى ح ١٧،٣٢

حَمَّ (fut. a. niger fuit) ١٥،١٩٧

حُمَّ (febri correptus est) ١٠،١٨٩

اِسْتَحَمَّ (sudavit) ١٢،٢٧٥

واسْتَحَمَّ (in balneum ingressus aqua frigida se lavit) ﻫ

حَمٌّ (cauda ovina cujus adeps frigendo liquefactus et extractus est) ٧،٩٠

حَمَّة (fons aquae calidae) ١١،١٣

حُمَم (cineres et pulvis carbonum) ٩،٥٤

حُمَّى (febris) حُمَّيات ح ١١،٥٨

حِمَام (mors) ١٣،٣٢

حَمِيم (aqua calida) ١،١٢ (damnatorum in Inferno potus) ٢١،٥١ (propinquus affinis) ١٣،٤٤ (sudor) ١٢،٢٧٥

حَمَّام (balneum) حَمَّامات ح ٨،٣١

حَمَامَة (columba) حَمَام وحَمَائِم ح ١٣،٧٨

حَمَّامِىّ (balneator) ٩،٢١

أَحَمّ (niger) ١٩،١٩٧

مِحَمَّة (gutturnium ad aquam calefaciendam) ١١،٢٨

مَحْمُوم (febri correptus) ١٠،١٨٩

يَحْمُوم (fumus calidus et niger) ٣،٢٧

أَسْوَدُ يَحْمُوم (valde niger) ٢٣،٧٩

حَمِئَتِ العَيْنُ (fut. a. coeno nigro impletus est fons) ٨،١٥٣

وحَمَأْتُ البِئْرَ (a coeno nigro purgavi puteum) ١٠

حَمٌ (pater mariti: socer) أَحْمَاء ح ١٧،٤٥

حَمًا (id.) ﻫ

حَمَاة (mater mariti: socrus) ١٧،٣٥

حُمَاة (id.) ٢١،٢٩٥

حَمْأَة (coenum nigrum) حَمَأٌ ح ٧،٨

عَيْنٌ حَمِئَة (fons coeno nigro impletus) ٩،١٥٣

حَمِدَهُ على الأمرِ (f. a. laudavit alqm propter alqd) ٤،١٥٩

أَحْمَدَهُ (laude dignum censuit alqm) ١٧،١٩٣

وأَحْمَدَ فِعْلَهُ (approbavit opus alcjs) ١٨،١٩٣

حَامِد (laudans, laudator) ٥،١٥٩

حَمِيد (id., aut laudabilis) ٩،١٥٩

حَمَّرَ الشَىْءَ ﻫ (rubram reddidit rem) ١٧،٢١٢

اِحْمَرَّ (ruber fuit) ٢٢،٢٤٨

اِحْمَارَّ (id.) ١١،٢٤٩

حِمَار (asinus) حُمُر وأَحْمِرَة وحَمِير ح ٥،٧٣ حِمَارُ قَبَّانَ معا (asellus terrester, *insectum e scarabaeorum genere*) ٩،٧٧

حُمْرَة (rubedo) ٢٢،٢٤٨

حُمَّرَة (rubecula) حُمَّر ح ٥،٧٨

حِمَارَة (pedis superior pars, quae parti solum tangenti opposita est) ٩،٤٠

حَمِيرَة (lorum coriaceum quo calcei consuuntur) ١٨،٥٣

حَمِسَ الرَجُلُ (f. a. fortis fuit) ١١،١٥٨

وحَمُسَ (f. u. id.) ١،١٨٥ ✱ ١١،١٥٨

حَمِس (fortis) ١،١٨٥

حَامِس (id.) ١١،١٥٨

أَحْمَس (id.) ﻫ

اِحْتَمَشَ (incensus est ira) ٢٣٩، ٥

وَاحْتَمَشَ الدِيكَانِ (dimicarunt
(duo galli ۞

حِمَّصٌ (cicer) ١٤، ١٥

حَمَضَ (*fut. a.* acidus fuit) ١٣٠، ٩

وَحَمُضَ (*fut. u.* id.) ۞

حَمْضٌ (herba *quaelibet* amara) ١٩، ٣

حَمِقَ (*fut. a.* insipidus, stultus fuit)
١٩١، ٢٠

وَحَمُقَ (*fut. u.* id.) ۞

حَمَّقَهُ (stultum dixit alqm) ٢١٩، ٨

تَحَامَقَ (stultum se ostendit, stulti-
(tiam simulavit ٢٩٥، ١٣

حُمْقٌ (homo intellectu carens, stu-
(pidus ١٩١، ٢١

أَحْمَقُ (id.) حَمْقَى ح ۞ بَقْلَةُ
الحَمْقَاءِ (portulaca) ١٩، ١٠

حَمَلَ الشَّيْءَ عَلَى ظَهْرِهِ أَوْ عَلَى
رَأْسِهِ (*fut. i.* portavit rem in dorso
(aut in capite ٩٩، ١٨

وَحَمَلَتِ المَرْأَةُ وَالشَّجَرَةُ (fructus
(tulit arbor et gravida fuit mulier ١٩

وَحَمَلَ عَلَيْهِ فِى الحَرْبِ (impetum
(fecit in alqm in praelio ٢٠

وَحَمَلَ عَلَى نَفْسِهِ فِى السَّيْرِ (onera
(et molestias tulit in itinere viator ٢١

حَمَّلَهُ كَذَا (imposuit alcui rem
(portandam ٢١٧ ١٣

اِحْتَمَلُوا (onus portaverunt) ٢٣٨، ١٢

وَاحْتَمَلَ جَرِيمَتَهُ (indulsit peccato
(alcjs; patienter tulit peccatum alcjs ۞

وَاحْتَمَلَ الحَيُّ (castra movit, man-
(sionem reliquit populus ۞

تَحَمَّلُوا (castra moverunt, profecti sunt)
٢٥٩، ٧

وَتَحَمَّلَ الغُرْمَ (debitum suscepit,
(aes alienum contraxit ٨

تَحَامَلَ عَلَيْهِ (molestia affecit, ini-
(que tractavit alqm ٢٩٥، ٢١

حَمْلٌ (fructus arboris, poma) أَحْمَالٌ
ح (foetus in utero) ٩٩، ٢٢ ✱ ١٩، ١٨
٩٩، ٢٢

حِمْلٌ (onus *pec. quod in dorso et*
capite alqs portat; onus jumenti)
أَحْمَالٌ ح ١١، ٢٢ ✱ ٧٣، ١٢ ✱ ٩٩، ٢٢

حَمَلٌ (agnus) حُمْلَانٌ ح ٧٤، ٤
signum Zodiaci, quod nos Arietem di-
(cimus ٩، ٥

حَامِلٌ (mulier gravida; arbor fructus
(ferens ٩٩، ٢٠

حَمِيلٌ (infans expostitius, projecti-
(tius ٣٥، ٥

حَمَالَةٌ (pretium sanguinis *s.* lytrum,
quo caedem expiare cogitur occisoris
(familia ٨٠، ١٩

حِمَالَةٌ (balteus) حَمَائِلُ ح ٩٩، ١٤

حَمُولَةٌ (camelus onerarius, jumentum)
٧٣، ٧

حُمْلَانٌ (equus alicujus honorandi
(causa dono datus; xenium ٩٩، ١٩

مَا عَلَى فُلَانٍ مَحْمِلٌ (non est in
(alqo fiducia ponenda ٩٩، ٢٣

مِحْمَلٌ (balteus) مَحَامِلُ ح ٩٩، ١٤

حِمْلَاقٌ (circuitus oculi a palpebris for-
matus; margo palpebrarum oculum
(tangens حَمَالِيقُ ح ٣٥، ١

حَمْنَانَةٌ (ricinus minor *insectum*) ٧٧، ٤

حَمَاهُ (*fut. i.* tuitus est alqm) ١١٨، ٢٠

حَمِيَتِ النَّارُ (*fut. a.* ferbuit ignis)
١٧١، ٢٢

أَحْمَى الحَدِيدَةَ (calefecit ferrum)
٢٠٨، ٢٢

وَأَحْمَى عَلَيْهِ المِيسَمَ (cauterium
(impressit alcui ۞

حَامَى عَلَيْهِ (defendit, custodivit
(alqm ٢٣٣، ١

اِحْتَمَى المَرِيضُ (abstinuit, jejunavit
(aegrotus ٢٤٤، ١٣

تَحَامَاهُ (cavit ab alqo) ٢٩٩، ١٢

اِحْمَوْمَى (niger fuit) ٢٧٩، ١٨

حِمًى (locus quem accedere *s.* violare
(nefas est ١١٨، ٢٠

حَامٍ (camelus admissarius sacer,
*is dicitur, quo vehi, cui onera im-
ponere, quem ab aqua et pascuo
repellere nefas est; quod fit, ubi
camelus e pullo ejus natus ad ve-
hendum idoneus est, aut, ut alii
tradunt, ubi decem camelae ex eo*
(*pepererunt* ١١٨، ٢١

حُمَّى (febris, *v. s.* حمّ) ٥٨، ١١

حُمَيَّا (vinum) ٥٩، ٢

حُمَةٌ (venenum scorpionis) ٧٩، ١٤

حِمْيَةٌ (abstinentia, continentia aegroti)
٢٤٤، ١٣

نَارٌ حَامِيَةٌ (ignis ardens) ١٧١، ٢٢

حَامِيَتَانِ (latus ungulae equinae)
٩٧، ١٠

حَنَّ إِلَيْهِ (*fut. i.* desiderio alcjs affe-
(ctus est ١٠٧، ٣

وَحَنَّتِ النَّاقَةُ (gemente mugitu
(pullum desideravit camela ٤

وَحَنَّ عَلَيْهِ (misertus est alcjs) ٥

تَحَنَّنَ عَلَيْهِ (misericordia affectus
(est in alqm ٨ ، ٢٥٩

حَنَّةٌ (soror mariti) ١٩ ، ٤٥

حَنَانَكَ (misericordia tibi contingat!)
حَنَانَيْكَ (id.) ٣ ، ٨٤ ✱ ١٠٧ ، ٥
(miserere!) ٣ ، ٨٤ ، ١٠٧ ، ٩

حِنَّاءٌ (cyprus *herba*, qua comam,
(barbam et ungues tingunt Arabes ١٨ ، ٥٩

حَانُوتٌ (taberna, officina) حَوَانِيتُ
ح ٩ ، ٢١

حَنْتَمَةٌ (hydria viridis; cantharus minor)
حَنْتَمٌ وحَنَاتِمُ ح ٧ ، ٢٨

حَنِثَ فِى يَمِينِهِ (*fut. a.* perfidus fuit
in jurejurando suo; perjurium com-
(misit ١٢ ، ١٥٤

تَحَنَّثَ (abstinuit a peccato) ٢١ ، ٢٥٠

حَانِثٌ (perjurus) ١٢ ، ١٥٤

حَنْجَرَةٌ (canalis gutturis, larynx)
حَنَاجِرُ ح ٧ ، ٣٩

حِنْدِسٌ (tenebrae) حَنَادِسُ ح ٢٣ ، ٩

حَنْدَقُوقٌ (trifolium nigrum) ٧ ، ١٩

حَنَذَ اللَّحْمَ (assavit carnem) ١٧ ، ٨٩

حَنِيذٌ (caro assata) ١٨ ، ٨٩

حِنْزَابٌ (pastinaca campestris) ٩ ، ٢٩١

حَنَشٌ (serpens) ١٥ ، ٧٩

حَنَّطَ الْمَيِّتَ (bonis odoribus unxit mor-
(tuum ١ ، ٢١٥

حَنُوطٌ (odores quibus ungentur cor-
(pora mortuorum ٢٠ ، ٥٩

حِنْطَةٌ (triticum) ١١ ، ١٤

حَنَّاطٌ (qui triticum vendit) ✿

حَنْظَلَةٌ (علقم; fructus fruticis
(colocynthis حَنْظَلٌ وحَنَاظِلُ ح
٢٢ ، ١٩

حَنِيفٌ (religionis moslemicae verus
(assecla حُنَفَاءُ ح ١٥ ، ٤٨

حَنَّكَتْهُ السِّنُّ (expertum, negotiorum
(peritum reddidit alqm aetas ٣ ، ٢١٧

وحَنَّكْتُ الصَّبِىَّ (mandi puero
dactylos et alia iisque porrectis puerum
(sub mento fricui ٤ ، ٢١٧

حَنَكٌ (palatum) أَحْنَاكٌ ح ١٤ ، ٣٥

حُنْكَةٌ (dexteritas, experientia, pru-
(dentia ٤ ، ٢١٧

حَنَا عَلَيْهِ (*f. u.* propitius fuit alcui)
٢٠ ، ١٥١

حَنَاهُ (*f. i et u.* inflexit alqd) ١٣ ، ١١٩

اِنْحَنَى (inflexus est) ١١ ، ٢٤٨

حِنْوٌ (lignum inflexum ephippii)
أَحْنَاءٌ ح ٥ ، ٩٨

حَنِيَّةٌ (arcus) حَنَايَا ح ٢٢ ، ٩٩

مَحْنِيَةٌ (flexus fluvii) مَحَانِى ح
١٣ ، ١١٩

حَابَ (*fut. u.* peccavit) ١٩ ، ١٤١

هو يَتَحَوَّبُ مِنْ كَذَا (abstinet ab
(alqa re *illicita* ٩ ، ٢٩٠

وتَحَوَّبَ (dolore et tristitia affectus est) ✿

حَوْبَاءٌ (corpus, persona hominis)
٢١ ، ٣٢

حُوتٌ (piscis magnus) حِيتَانٌ ح ١٨ ، ١٢
(signum Zodiaci: pisces) ٧ ، ٩

أَحْوَجَهُ إِلَى كَذَا (effecit, ut alqs rei
indigeret, necessarium reddidit alcui
(alqd ١٠ ، ٢٠٤

اِحْتَاجَ إِلَيْهِ (indiguit rei, opus
(fuit alcui alqa re ٣ ، ٢٤٢

حَاجَةٌ (leucacanthe, rhamnus) حَاجٌ
ح ٥ ، ١٧

حَاجَاتٌ (indigentia, necessitas; res
(s. negotium necessarium
وحَوَائِجُ ح ٨ ، ٨٠ ✱ ١٠ ، ٢٠٤

اِسْتَحْوَذَ عَلَيْهِ الشَّيْطَانُ (potitus
(est alqo, occupavit alqm Satanas ٣ ، ٢٧٧

أَحْوَذِىٌّ (agilis, sollers, ingeniosus)
١٥ ، ٢٩٥

حَارَ (*fut. u.* rediit) ٧ ، ١٤٣

حَوِرَ (*fut. a.* oculis valde nigris fuit
(alqs ١٢ ، ١٩٩

حَاوَرَهُ (colloquium habuit cum alqo)
٨ ، ٢٣١

اِحْوَرَّتْ عَيْنُهُ (niger fuit oculus alcjs)
٤ ، ٢٤٩

حَوَرَةٌ (corium album ovillum vel
caprinum ab alutario concinnatum,
(subducturae calceorum inserviens
حُوَرٌ ح ١٧ ، ٥٢

أَحْوَرُ (vir nigris oculis) ٩ ، ٤١ ✱
١٣ ، ١٩٩

حُوَّارَى (panis albus) ١٠ ، ٩١

مِحْوَرٌ (radius, quo panem explanat
(pistor مَحَاوِرُ ح ١٤ ، ٢٩

حَازَهُ (*f. u.* collegit, coacervavit alqd)
٢٣ ، ١٤٣

اِحْتَازَ (id.) ١٠ ، ٢٤٢

اِنْحَازَ إِلَيْهِ (inclinavit, convertit se
(ad alqm ٤ ، ٢٤٨

تَحَوَّزَ (contractus, convolutus est)
٢٠ ، ٢٩٠

حَوْزَةٌ (turba, multitudo hominum)
١٥ ، ٣١

أَحْوَزِيٌّ (*vox vulgari et seriori pronuntiationis vitio ex* أَحْوَذِيٌّ *orta, quod vide.*) ۱۹ ، ۴۲

حَاسُوا (*fut. u.* invaserunt et perscrutati sunt domos praedandi causa) ۴ ، ۱۴۴

أَحْوَسُ (strenuus, fortis) ۱۹ ، ۴۲

حَاصَ الثَّوْبَ (*fut. u.* consuit vestem) ۸ ، ۱۴۴

وحَاصَ عَيْنَ البَازِى (occlusit oculum falconis) ۹

حَوِصَ (*fut. a.* angustos oculos *vel* angustos oculi angulos habuit) ۱۷ ، ۱۹۹

حِيَاصَةٌ (fibula lori ephippii) ۹ ، ۹۸

أَحْوَصُ (homo angustis oculis) ۱۸ ، ۱۹۹ (unum oculum angustum habens) ۱۲ ، ۴۲

حَوْصَلَ الطَّائِرُ (implevit ingluviem avis) ۷ ، ۲۸۳

حَوْصَلَةٌ (*v. s.* حصل)

حَوْضٌ (cisterna) حِيَاضٌ ح ۲۰ ، ۱۳

حَاطَهُ (*fut. u.* custodivit alqd) ۱۵ ، ۱۴۴

أَحَاطَ بِهِ (cinxit alqd) ۸ ، ۲۰۵

وأَحَاطَ بِهِ عِلْمًا (perfecta scientia amplexus est alqd) ۵

اِحْتَاطَ فى الأَمْرِ (cautelam adhibuit in negotio; providus fuit in re) ۱۱ ، ۲۴۲

حَائِطٌ (septum, murus horti) حِيطَانٌ ح ۱۰ ، ۲۰

تَحَوَّفَهُ (diminuit in lateribus rem) ۱ ، ۲۹۱

حَافَةٌ (latus, margo) حَافَاتٌ ح ۲ ، ۲۱

مِحْوَقَةٌ (scopae) مَحَاوِقُ ح ۲ ، ۳۰

حَوْقَلَ الرَّجُلُ (valde annosus fuit vir) ۷ ، ۲۸۳

حَاكَ الشِّعْرَ (*fut. u.* carmen composuit) ۱۸ ، ۱۱۴

حَوْكٌ (ocimum) ۸ ، ۱۹

حَالَ فى مَتْنِ الفَرَسِ (*fut. u* insiliit in dorsum equi) ۱۵ ، ۱۴۵

وحَالَ عَلَيْهِ الحَوْلُ (transiit alcui annus, transegit annum alqs) ۱۹

وحَالَ بَيْنَهُمَا (disjunxit, separavit duas res) ۱۷

وحَالَ عَنِ العَهْدِ (recessit a foedere) ۵

وحَالَتِ النَّاقَةُ (sterilis fuit camela) ۱۸ ، ۱۴۵

حَالَتْ عَيْنُهُ (*fut. a.* obliquus et distortus fuit oculus alcjs) ۲۲ ، ۱۹۹

وحَوِلَتْ (*fut.* تَحْوَلُ id.) ۲۳

أَحَالَ رَأْيَهُ فى الأَمْرِ (mutavit consilium suum in re facienda alqs) ۱۴ ، ۲۰۵

وأَحَالَتِ الدَّارُ (uno anno exstitit domus) ۱۵ ، ۲۰۵

وأَحَالَ الكَلَامَ (a veritate alienum, absurdum protulit sermonem) ۵

وأَحَالَ عَلَيْهِ بالسَّوْطِ (petiit, irruit in alqm flagello) ۵

وأَحَالَهُ عَلَى فُلَانٍ بِأَلْفِ دِرْهَمٍ (delegavit *seu* remisit alqm ad alium, *qui sibi deberet*, ut solveret mille drachmas) ۱۹ ، ۲۰۵

حَوَّلَهُ (convertit, mutavit alqd) ۱۹ ، ۲۲۲

حَاوَلَهُ ٱللَّهُ (expetivit, quaesivit alqm Deus) ۱۵ ، ۲۳۱

بِكَ أُحَاوِلُ (punio te) ۵

اِحْتَالَ (dolum adhibuit, technam struxit) ۱۹ ، ۲۴۲

اِحْوَلَّتْ عَيْنُهُ (obliquus, distortus fuit oculus alcjs) ۵ ، ۲۴۹

اِحْوَالَّتْ عَيْنُهُ (id.) ۱۴ ، ۲۴۹

تَحَوَّلَ مِنْ مَوْضِعِهِ (abiit, cessit e loco suo) ۹ ، ۲۹۱

اِسْتَحَالَ الشَّىْءُ (e loco suo in alterum commutata est res) ۱۵ ، ۲۷۷

حَالٌ (status, conditio) أَحْوَالٌ ح ۱۵ ، ۸۰

حَوْلٌ (annus) أَحْوَالٌ ح ۱۹ ، ۳ (dolus) ۱۹ ، ۲۴۲ حَوْلَ فُلَانٍ (circum alqm) ۷ ، ۸۳ حَوْلَيْهِ (id.) ۵

حَوَالَيْهِ (id.) ۵

نَاقَةٌ حَائِلٌ (camela sterilis) ۱۹ ، ۱۴۵

حَالَةٌ (status, conditio) حَالَاتٌ ح ۱۹ ، ۸۰

حِيلَةٌ (dolus, techna) ۱۹ ، ۲۴۲

حَوْلِىٌّ (equus anniculus) حَوَالِىُّ ح ۱۷ ، ۹۹

عَلَى حِيَالِهِ (seorsim; solus) ۱۴ ، ۸۵

حَوَالَيْهِ (*vide* حَوْلَ)

حَوَالَةٌ (delegatio debiti ad alium) ۱۷ ، ۲۰۵

أَحْوَلُ ، حَوْلَاءُ (vir *et* femina obliquis et distortis oculis, strabo) ۲۳ ، ۱۹۹ ✱ ۱۰ ، ۴۱

مُحَالٌ (impossibilis, absurdus *sermo*, *opinio*) ۱۵ ، ۲۰۵

مُحْوِلٌ (infans anniculus) ۲۲ ، ۴۲

مُحَالَةٌ (dolus, machinatio) ۱۹ ، ۲۴۲

لا مُحَالَةَ (necessario) ۵ ، ۸۵

sermo a veritate) كَلَامٌ مُسْتَحِيلٌ
١٩،٢٧٧ (alienus, absurdus
dixit verba حَوْلَقَ (لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ
إِلَّا بِاللّٰهِ) ٩،٢٨٣
fut. u.) حَامَ الْعَطْشَانُ حَوْلَ الْمَاءِ
circumivit, obivit sitiens aquam)
١٤،١٤٩
medium et *ferventior pars*) حَوْمَةٌ
١٤،٩٨ (campi pugnae
f. i. collegit, coacervavit) حَوَى الْمَالَ
١٨،١٢٠ (opes
fut. a. subnigris fuit oculis;) حَوِىَ
١٣،١٧٣ (subniger fuit
(coacervavit opes) اِحْتَوَى الْمَالَ
١،٢٤٥
in potesta-) وَاحْتَوَى عَلَى الشَّيْءِ
☙ (tem suam redegit alqm rem
Eva *nomen propr. primae*) حَوَّاءُ
٧،٣١ (*mulieris*
حَوَايَا(omentum intestinorum) حَوِيَّةٌ
pannus fartus, qui gibbo) ٢٠،٣٨ ح
٤،٧٣(cameli imponitur, ne sella laedat
homo subnigris oculis; sub-) أَحْوَى
(homo subnigris labiis) ١٣،١٧٣ (niger
١٧،٤٠
١٣،١٧٣ (*fut. a.* vivus fuit) حَيِىَ
١٤ (puduit, pudibundus fuit) وَحَيِىَ
(vitam alcui dedit Deus) أَحْيَاهُ اللّٰهُ
٢٢،٢٠٩
cultam et) وَأَحْيَا الرَّجُلُ الْمَوَاتَ
foecundam reddidit alqs terram antea
☙ (incultam et sterilem
insomnis egit, pervi-) وَأَحْيَا لَيْلَتَهُ
٢٣،٢٠٩ (gilavit noctem
imperium et) حَيَّاكَ اللّٰهُ وَبَيَّاكَ
salutem tibi servet Deus! *Formula*

ad salutandum et honorandum
٧،٢٢٥ (*principem adhibita*
(superstitem sivit alqm) اِسْتَحْيَاهُ
٥،٢٧٩
٩(alcjs pudorem habuit) وَاسْتَحْيَا مِنْهُ
٢٣،١٣١ ح أَحْيَاءٌ (tribus major) حَيٌّ
١٣،١٧٢ ✽ ١١،٣٢ ح أَحْيَاءٌ (vivus)
partic. excitandi: cito! ages-) حَيَّ
١٢،٨٣ (dum!
٧،٧ (pluvia) حَيًا
١٤،١٧٣ (pudibundus) حَيِىٌّ
١٤،٧٩ ح حَيَّاتٌ (serpens) حَيَّةٌ
١٥ (cutis serpentis) سِلْخُ الْحَيَّةِ
١٠،٧٢(vulva camelae) حَيَاءُ النَّاقَةِ
١٠،٣٢ (animal) حَيَوَانٌ
٨،٢٢٥ (imperium; salutatio) تَحِيَّةٌ
١٤،٣٤ (facies, vultus) مُحَيًّا
٢٣،٨١ حَيْثُمَا (eo loco quo; ubi) حَيْثُ
☙ (omni loco quo; ubicunque)
٨،١١٢(*fut. i.* deflexit, declinavit) حَادَ
fut. a. praestrictus, animo per-) حَارَ
٨،١٧٠ (culsus, attonitus est
praestrictum, perturbatum,) حَيْرَةٌ
١١،٣٢٣ (attonitum reddidit alqm
١٥،٢٩١(attonitus, perturbatus est) تَحَيَّرَ
locus domibus consitus; nu-) حَارَةٌ
٩،٢٣ (merus aedium conjunctarum
confusus, perturbatus, attoni-) حَائِرٌ
٩،١٧٠ (tus
☙ حَيَارَى ح (id.) حَيْرَانُ
(in latus inclinatus est; a latere fuit) تَحَيَّزَ
١٧،٢٩١

١٨،٢٩١ ح أَحْيَازٌ (locus; latus) حَيِّزٌ
١٢،١١٣ (*fut. i.* fugit alqm) حَاصَ عَنْهُ
f. i. menstrua passa est) حَاضَتِ الْمَرْأَةُ
١٥،١١٣ (mulier
menstruorum diebus) أُسْتُحِيضَتْ
elapsis sanguine remanente laboravit
١٠،٢٧٧ (mulier
١٩،١١٣ (mulier menstruans) حَائِضٌ
menstruorum diebus) مُسْتَحَاضَةٌ
praeteritis sanguine superstite laborans
١٠،٢٧٧ (mulier
formulam حَيْعَلَ (حَيَّ عَلَى الصَّلٰوةِ
„precibus faciendis intenti estote“
١١،٢٨٣ (pronuntiavit
(*fut. i.* vim intulit alcui) حَافَ عَلَيْهِ
٥،١١٤
f. i. incidit, penetravit) حَاقَ بِهِ الْمَكْرُ
in alqm dolus i. e. succubuit alqs fraudi
١٢،١١٤ (et machinationi alterius
(*f. i.* et *u.* texuit vestem) حَاكَ الثَّوْبَ
١٨،١١٤
haeret in ani-) وَحَاكَ فِيهِ الْكَلَامُ
٢٠ (mo, occupavit animum alcjs sermo
commovit, affe-) وَحَاكَ فِيهِ الْمَلَامُ
☙ (cit animum alcjs opprobrium
٥،٥٣ (textor) حَائِكٌ
(officina textoris, textrina) مَحَاكَةٌ
١١،٣١
fut. i.) حَانَ لَكَ أَنْ تَفْعَلَ كَذَا
tempus opportunum tibi adfuit rei faci-
١٢،١١٥ (endae
١٤ (periit) وَحَانَ
expectavit tempus) تَحَيَّنَ الْوَارِشُ
edendi parasitus, quo intrare convivii-
٤،٢٩٢ (que particeps esse posset

حِينٌ (tempus) أَحْيَانٌ ح ٣، ١١

حِينَئِذٍ (illo tempore, tunc; *contract.* ex حِينَ إِذٍ *proprie*: tempore τοῦ tunc) ٥، ١٢

حَانَةٌ (taberna oenopolae) حَانَاتٌ ح ٢١، ١٠

حَيَّهَلْ معا (*particula excitativa*: cito! agedum! accede!) ٨٣، ١٣

حَيَّهَلَا (id.) ٨٣، ١٣

خ

خَبَّ الفَرَسُ (*fut. u.* cucurrit equus) ١٣٥، ٧

خَبَّ (*f. a.* fallax, vafer fuit alqs) ١٩٥، ٢٢

خَبٌّ (homo fallax, vafer; deceptor) ١٩٥، ٢٢

خُبَّةٌ (fascia venae, *vittae species s. segmentum panni oblongum*) خُبَبٌ ح ٩٢، ٨

خَبِيبَةٌ (id.) ٩٢، ٨

خَبَأَ الشَّيْءَ (*fut. a.* celavit, abscondidit rem) ١٧٣، ٥

خَبْءُ السَّمَاءِ (pluvia) ١٧٣، ٩

وخَبْءُ الأَرْضِ (plantae) ٧

خَبِيئَةٌ (occultum, absconditum alquid) خَبَايَا ح ١٧٣، ٩

مَخْبَأٌ (domus abscondita; locus *seu* conclave clandestinum) مَخَابِئُ ح ٢٤، ٢٠

جَارِيَةٌ مُخَبَّأَةٌ (virgo abscondita, velata, nondum nupta) ٢١٠، ٥

أَخْبَتَ لِلّٰهِ (obedivit, submisit se Deo) ١٩١، ١٨

وأَخْبَتَ الى اللّٰهِ (id.) ﻫ

خَبُثَ (*fut. u.* impurus fuit) ١٨٤، ٥

وخَبُثَتِ الرَّائِحَةُ (ingratus fuit odor) ﻫ

وخَبُثَ بِالْمَرْأَةِ (scortatus est cum muliere) ٩

خَبَثُ الحَدِيدِ (sordes, rubigo ferri) ٢٩٩، ١٢

خَبِيثٌ (impurus, turpis) خِبَاثٌ وخُبَثَاءُ ح ١٨٤، ٥

خَبِيثَةٌ (adultera) خَبَائِثُ ح ١٨٤، ٩

خَبَرَهُ (*fut. u.* expertus est, probavit alqd) ١٢٧، ٩

خَبِرَ الأَمْرَ (*f. a.* novit, scivit rem) ١٥٧، ٩

أَخْبَرَهُ الأَمْرَ (certiorem fecit alqm de re, annuntiavit alcui alqd) ١٩٤، ٢

وأَخْبَرَهُ بِالأَمْرِ (id.) ﻫ

خَبَّرَهُ (nuntium attulit alcui) ٢١٢، ١٨

اِخْتَبَرَهُ (probavit, expertus est alqd) ٢٣٥، ٢

تَخَبَّرَ (nuntium quaesivit ex alqo) ٢٥٢، ٥

اِسْتَخْبَرَهُ (id.) ٢٧١، ١٩

خَبَرٌ (nuntius, historia) أَخْبَارٌ ح ٤٩، ١٠

خَبِيرٌ بِهِ (gnarus alcjs rei) ١٥٧، ٩

خَبَزَ الخُبْزَ (*f. i.* coxit panem) ٩٢، ١

وخَبَزَ القَوْمَ (*f. i.* panem praebuit hominibus) ٩٢، ٢

خُبْزَةٌ (panis) خُبْزٌ وأَخْبَازٌ ح ٩١، ١١

مَخْبَزٌ (furnus) مَخَابِزُ ح ٢٤، ٢١

تَخَبَّسَ الشَّيْءَ (pro praeda cepit rem) ٢٥٣، ١

خُبَاسَةٌ (res pro praeda capta) ٢٥٣، ٢

خَبِيصٌ (dulciarii domestici species albi coloris et ex butyro, melle et farina parati) ٩١، ٥

مِخْبَصَةٌ (cochlear s. rudicula ad miscendum dulciarium خبيص adhibita) مَخَابِصُ ح ٢٩، ١٨

خَبَطَ الشَّجَرَةَ (*f. i.* decussit folia ex arbore) ٩٥، ٨

وخَبَطَ البَعِيرُ (tutudit, percussit camelus anteriore pede terram) ٩٥، ٩

تَخَبَّطَهُ الشَّيْطَانُ (noxa affecit, perdidit alqm Satanas) ٢٥٣، ١٩

خُبَعْثِنَةٌ (leo) ٧٥، ١١

خَبَلَهُ الحُبُّ (*fut. i et u.* corrupit, noxa affecit alqm amor) ١٠٠، ١

خَبَالٌ (corruptio, noxa, pernities) ١٠٠، ١

مَخْبُولٌ (homo intellectu destitutus, demens) ٤٢، ١٩

خَبَتِ النَّارُ (exstinctus est ignis) ١٤٧، ١٣

خِبَاءٌ (tentorium e panno laneo constans) أَخْبِيَةٌ ح ٢٩، ١٢

خَابِيَةٌ (vas figulinum majus condendo vino) خَوَابِي ح ٢٨، ٧

خِتِيعَةٌ (digitale sartoris) ٥٧، ١٥ (digitale sagittarii, quo pollicem munit contra renisum nervi) خَتَائِعُ ح ٧٠، ٧

خَتَلَهُ (*fut. i. et u.* decepit alqm) ١٠٠، ١١

خَاتَلَهُ (id.) ٢٢٩، ١

ختم القرآن (fut. i. perlegit totum
١٥ ، ١٠١ (Coranum
وختم على الشىء (-sigillum im
ه (pressit alcui rei
اختتم القرآن (ad exitum perduxit
٩ ، ٢٣٩ (lectionem Corani
تختم بالفضة (annulum argenteum
٣ ، ٢٥٧ (induit
خاتم معا (annulus signatorius)
خواتم ح ١ ، ١١ (-nota qua frumen
٢٣ ، ١٤ (tum obsignatur
خاتمة ١٥ ، ٨٠ (finis; exitus operis)
خاتام ٢ ، ١١ (annulus signotorius)
٢٣ ، ١٤ (nota, qua frumentum obsignatur)
خيتام (id.) ٢ ، ١١ * ١٤ ، ٢٣
ختن الصبى (-f. i et u. circumci
٢٢ ، ١٠٢ (dit puerum
اختتن (circumcisionem passus est)
١٩ ، ٢٣٩
ختن (gener) اختان ح ١٥ ، ٤٥
خثر اللبن (f. u. crassum, spissum)
٩ ، ١٢٧ (fuit lac
رب خاثر (defrutum, succus dulcis)
٧ ، ٢٩٧ (decoctione inspissatus
أختم ١٢ ، ٤٢ (simus)
خثو ١٩ ، ٣٨ (stercus ventris)
خثى البقر (fut. i. fimum reddidit bos)
١١ ، ١١٩
خثى (fimus bovis) أخثاء ح ١٨ ، ٧٣
اخثج الجمل فى سيرة (-corpore incur
٣ ، ٢٤٠ (vato festinanter incessit camelus
ريح خجوج (ventus turbinis instar in
٣ ، ٢٤٠ (gyrum flans

خجل (fut. a. pudibundus fuit) ٣ ، ١٩٣
خد فى الأرض (fut. u. foramen fecit
٥ ، ١٣٩ (in terra
خددة (perforavit alqd) ١٥ ، ٢١٩
تخدد جلده (rugosa et foraminosa
٩ ، ٢٥٨ (fuit cutis alcjs
خد (gena) خدود ح ١٩ ، ٣٤ (-fora
٥ ، ١٣٩ (men
أخدود (fissura in humo facta) ١٣ ، ٨
٥ ، ١٣٩ (foramen)
مخدة (pulvinar capitis) ١ ، ٩٤
خدب (vulneratio alcjs percussis cute
٣ ، ٢٥٠ (et carne
رجل كمل خدب (homo pulchrae
ه (et robustae staturae
خيدب (via recta, aperta) ١٠ ، ١١
رجل أخدب (-homo longae statu
(rae et simul fatuus et praeproperus
٣ ، ٢٥٠
رجل متخدب (id.) ٣ ، ٢٥٠
خدجت الناقة ولدها (-f. i. abor
٩ ، ٨٨ (tivit camela foetum
أخدجت الناقة (imperfectum
٢ ، ١٩٢ (foetum peperit camela
خدرت رجله (-fut. a. torpore corre
٩ ، ١٥٧ (ptus est pes alcjs
خدر (velamen) خدور ح ١٤ ، ٩٣
خدرة (pes torpore correptus) ١٠ ، ١٥٧
جارية مخدرة (-puella velata, a pa
١٩ ، ٢١٢ (rentibus custodita
خدرنق (aranea *mas*) ٤ ، ٧٧
خدش الوجه وغيره (,f. i. scalpsit
١ ، ٩٤ (laceavavit *manu* faciem et aliud

خدعه (fut. a. decepit alqm) ١ ، ١٧٩
خادعه (id.) ١ ، ٢٢٨
تخادعوا (se invicem deceperunt
٩ ، ٢٩٥
خديعة (-id, quo homines decipiun
١ ، ١٧٩ (tur, dolus, technae
أخدع (vena colli, cui cucurbitulae
أخادع ح ١٣ ، ٣٩ (applicari solent
مخدع معا (apotheca in qua thesauri
١٩ ، ٢٤ (reconduntur; aerarium
خدمه (f. u. famulatus est alcui) ١٧ ، ١٣٣
خدم (coll. famuli, servi) ١٨ ، ٤٩
خادم (famulus) خدام ح ٧ ، ٤٨
١٩ ، ١١٧ (castratus, eunuchus)
مخدم (locus cruris, quem compede
٩ ، ٢٩٥ (ornant mulieres
خدن (amicus) أخدان ح ٢٢ ، ٤٥
خدى (f. i. celeriter incessit camelus)
١٤ ، ١١٩
خذروف (-orbiculus s. turbo, quem funi
٨ ، ٥٥ (culi ope in gyrum agitant pueri
خذله (f. u. dimisit, neglexit, deseruit
١٩ ، ١٣٢ (alqm
تخاذلوا (se invicem deseruerunt *in*
٢١ ، ٢٩٥ (*rebus adversis*
خر لله (fut. i. in faciem prostratus
١٣ ، ١٠٤ (Deum adoravit
وخر الماء (cum murmure fluxit
١٤ ، ١٠٤ (aqua
خرت (orificium molae) ٢ ، ٣٩
خرارة (-orbiculus quem pueri funi
culi ope humi circumagitant, ut sibilus
٩ ، ٥٥ (edat
خرى (fut. a. cacavit) ١١ ، ١٥٢

وخَرَأَ ۝ (*fut. a.* id.)

خُرْءٌ معا (stercus) خُرُوءٌ ح ١١،١٥٢

خَرَّبَهُ (vastum reddidit alqd) ١١،٣١٠

خَرَبٌ (tarda s. otis *mas*) خِرْبَانٌ ح ٢٠،٧٨

خَرَابٌ (vastatio; vastum, desertum) ١١،٣١٠

خَرِبَةٌ regio deserta, vastum; locus) (declivis خَرِبَاتٌ ح ٨،٢٣

خُرْتٌ (foramen securis) أَخْرَاتٌ ٩ وخُرُوتٌ (*sic!*) ح ٣٠،٤

خِرِّيتٌ (dux viae peritus) ١٥،١١

خَرَجَ مِنَ الدَّارِ (*f.u.* exiit e domo) ٩،١٢٤

أَخْرَجَهُ إِلَى مَكَانِ كَذَا eduxit,) (ejecit alqd in locum alqm ٣،١٩٢

خَرَّجَهُ (instituit, docuit alqm) ٩،٣١١

اِخْرَجَّتِ النَّعَامَةُ albo et nigro) colore variegata est struthiocamela, (*aut* pedibus alba fuit ١٩،٢٤٨

تَخَرَّجَ فى الأَدَبِ penetravit in li-) teras humaniores ita ut bene citoque (docere eas posset ٢،٢٥١

اِسْتَخْرَجَهُ (eduxit, produxit alqd) ١٩،٢٧٠

واسْتَخْرَجَهُ كَذَا rogavit alqm, ut) (educeret alqd ۝

خَرْجٌ tributum quod ex proventu) (agrorum penditur ٢،٤٧

خُرْجٌ (hippopera) ١٨،٢٩

خَارِجُ البَلَدِ quod extra urbem est:) (foris ٥،٢١

خَرَاجٌ proventus agri; tributum) quod ex proventu fundorum penditur: (solarium أُخْرُجَةٌ ح ١،٤٧

خُرَاجٌ omne quod e corporis huma-) (ni cute erumpit ut variolae, ulcera ٣،٥٩

يَوْمُ الخُرُوجِ dies resurrectionis) (mortuorum ١٤،٥

خِرِّيجُ فُلَانٍ (discipulus alcjs) ٧،٢١١

خَرْجَاءُ ovis pedibus usque ad hypo-) (chondria albis ١١،٧٤ struthioca-) mela albo nigroque colore variegata) ١٩،٢٤٨

مَخْرَجٌ (latrina) مَخَارِجُ ح ١،٢٥

أَرْضٌ مُخَرَّجَةٌ terra partim herbosa) (partim nuda ١٩،٢٤٨

خَرِيدَةٌ (femina pudica, honesta) خَرَائِدُ وخُرَّدٌ ح ٩،٤٤

خَرْدَلٌ (nasturtium) ١٤،١٩

خَرَزَ الخُفَّ وغَيْرَهُ *fut. i.* et *u.* con-) (suit ocream *et alia* ٢،٩٣

خَرَّازٌ qui vestes coriaceas consuit:) (sartor zonarius, crumenarius ١٤،٥٧

خُرْزَةٌ (sutura) خُرَزٌ ١٧،٩٣

خَرَزَةٌ conchula, quae Veneris dici-) tur; *habenarum et cingulorum or-* (*namento inservit* خَرَزٌ وخَرَزَاتٌ ح ٩،١٠

خَرَزِىٌّ qui conchulas Veneris venun-) (dat ٩،١٠

خَرِسَ (*fut. a.* mutus fuit) ١١،١٠٨

أَخْرَسَهُ (mutum reddidit alqm) ١٣،١٩٥

تَخَرَّسَتْ cibum quem puerperae edere) solent sibi paravit edit*ve* mulier) ٢،٢٥٣

خُرْسٌ convivium propter partum) (mulieris paratum ١،٩٠

خُرْسَةٌ (cibus a puerpera edi solitus) ٢،٢٥٣

أَخْرَسُ (mutus) ٤١،٢٣ ✲ ١٤،١٥٨

خُرْشَاءُ (cutis serpentis) خَرَاشِىُّ ح ١٩،٧٩

خَرَصَ (*fut. u.* mentitus est) ٢١،١٢٩

وخَرَصَ النَّخْلَ ex conjectura sup-) (putavit proventum palmae ٢٢

خَرَّاصُونَ (mendaces) ٢١،١٢٩

اِخْتَرَطَ سَيْفَهُ (evaginavit gladium) ١٤،٢٣٩

اِنْخَرَطَتِ الخَرَزَةُ فى السِّلْكِ in) filo serie conjunctae sunt conchulae) ١٢،٢٤٩

وانْخَرَطَ فى السَّيْرِ perseveravit in) (itinere faciendo, institit itineri ٣

اِخْرَوَّطَ السَّيْرُ longe se extendit) (iter ٢٠،٢٧٩

خَرَّاطٌ capsularum faber; qui fusos) (muliebres tornat ٣٠،٢١ ✲ ٣١،٢٩٣

خُرَّاطٌ pars extrema papyri plantae) (et medulla ibi insita ٣،١٧

خَرِيطَةٌ loculus *seu* culleus recon-) dendis libris pretiosioribus inserviens) خَرَائِطُ ح ٢،٥٠

مَخْرُوطُ الوَجْهِ (homo oblongae fa- (ciei ١٥،٤٠

خُرْطُومٌ (nasus magnus) خَرَاطِيمُ ح ٨،٣٥

خِرْوَعٌ (ricinus *herba*) ١٧،١٩

خَرَفَ الثِّمَارَ (*f. u.* decerpsit fructus) ١،١٣١

خَرِفَ *fut. a.* decrepitus, senectute) (delirus fuit senex ٥،١٩١

اِخْتَرَفَ الثِّمَارَ (decerpsit fructus) ٩،٢٣٧

خَرِفَ (decrepitus, deliranѕ senex)
١٩١ ‘ ٥

خَرُوفٌ agnus anniculus; agnus au-)
(ctumnalis خِرْفَانٌ ح ٧٤ ‘ ٤

خَرِيفٌ (auctumnus) ١٨ ‘ ٣ senex)
٥ ‘ ١٩١ (decrepitus, delirans, amens

خَرَقَ الثَّوْبَ (f. i. laceravit vestem)
٣ ‘ ٩٨

خَرَقَ القَصَّارُ الثَّوْبَ fut. u. tu-)
(tudit fullo vestem ١٣١ ‘ ١٥

خَرُقَ fut. u. insuetus, ignarus rei)
(fuit ١٨٥ ‘ ٢٠

خَرَّقَ الثِّيَابَ (dilaceravit vestes)
٢١٩ ‘ ٨

اِنْخَرَقَ الثَّوْبُ (lacerata est vestis)
٢٤٩ ‘ ٢١

تَخَرَّقَ الثَّوْبُ (id.) ٢٥٥ ‘ ٩

والسَّخِيُّ يَتَخَرَّقُ فِى السَّخَاءِ
liberalis laceratur i. e. effunditur nimia)
(liberalitate ١٠

خَرْقٌ (foramen, fissura) خُرُوقٌ ح
خَرْقُ الفَمِ (fissura oris) ٩٨ ‘ ٣
٢٩٤ ‘ ١٠

خِرْقَةٌ (lacinia) خِرَقٌ ح ٩٣ ‘ ٢

أَخْرَقُ (perforatus aure) ٤١ ‘ ١٥
male aptus rei faciendae, ignarus,)
خَرْقَاءُ ١١٥ ‘ ٢٠ (stultus ovis perfo-)
(rata aure ٧٤ ‘ ١٥

مِخْرَاقٌ (gladius ligneus) ٥٥ ‘ ١٠

خَرْقَاهَةٌ (tentorium magnum) ٢٩ ‘ ١٣

خَرْكَاهَةٌ (id.) ٢٩ ‘ ١٣

خَرِمَ (fut. a. perforatum nasum habuit)
١٩٤ ‘ ١

تَخَرَّمَتْهُ المَنِيَّةُ exstirpavit populum)
(alqm mors ٢٥٧ ‘ ٤

وتَخَرَّمَ (خَرَّمِيَّة religioni eorum qui)
(nominantur addictus est ه

أَخْرَمُ cui mollis nasi pars perforata)
(est ٤٢ ‘ ٩ و ١٣ ✱ ١٩٤ ‘ ١

الخُرَّمِيَّةُ secta eorum qui metem-)
(psychosin et licentiam docuerunt ٢٥٧ ‘ ٥

خِرْنِقٌ (pullus leporis) ٧٥ ‘ ٧

خَزٌّ pannus s. vestis cujus stamen et)
خُزُوزٌ (subtegmen bombycina sunt
ح ٩١ ‘ ٢٣

خَزَّازٌ (qui talia serica vendit) ٩٢ ‘ ١

خُزَزٌ (lepus mas) خِزَّانٌ ح ٧٥ ‘ ٧

تَخَازَرَ contraxit oculos, ut acutius rem)
(conspiceret ٢٩٤ ‘ ١٤

خَزِيرَةٌ pulmentum ex farina cum)
(lacte et butyro confectum ٩١ ‘ ٤

أَخْزَرُ qui ex angulis oculi alqm in-)
(tuitur ٤٢ ‘ ١٣

تَخَزَّعَ عَنْ أَصْحَابِهِ retromansit, desci-)
(vit ab amicis suis ٢٥٤ ‘ ٣

خَزَفٌ vasa figulina, te-) ٨ ‘ ٧ (argilla)
(stacea ٢٨ ‘ ٨

خَزَّافٌ qui vasa testacea vendit;)
(figulus ٢٨ ‘ ٨

خَزَقَ السَّهْمُ الغَرَضَ fut. i. per-)
(tigit sagitta ad scopum ٩٨ ‘ ٤

اِخْتَزَلَهُ (dissecuit, abrupit alqd) ٢٣٨ ‘ ١٣

اِنْخَزَلَ (abscissus est; dissolutus est)
٢٤٧ ‘ ٤

خِزَامَةٌ annulus e pilis contortus qui)
capistri loco interfinio narium cameli
(inseritur خَزَائِمُ ح ٧٢ ‘ ١٨

خَزَنَ المَالَ fut. i. recondidit in aera-)
(rio pecuniam ١٠٢ ‘ ٢٣

وخَزَنَ اللِّسَانَ fut. i. et u. co-)
(hibuit, custodivit linguam ه

خِزَانَةٌ (aerarium; thesaurus) خَزَائِنُ
ح ١٠٣ ‘ ١

خَزِىَ (f. a. vilis, contemtus fuit) ١٧١ ‘ ٥

أَخْزَاهُ infamia, ignominia affecit,)
(contemtum reddidit alqm ٢٠٧ ‘ ١٥

خَزٍ infamiae, ignominiae expositus;)
(vilis, contemtus ١٧١ ‘ ٥

خَسَّ (fut. i. vilis, ignobilis fuit) ١٠٥ ‘ ١

وخَسَّ نَصِيبَهُ fut. u. parvam red-)
(didit, diminuit portionem alcjs ١٠٥ ‘ ٣

خَسٌّ (lactuca) ١٩ ‘ ٧

رَجُلٌ خَسِيسٌ (homo ignobilis, vilis)
١٠٥ ‘ ٢

خَسَأَ الكَلْبَ (fut. a. abegit canem)
١٧٣ ‘ ٧

وخَسَأَ بِنَفْسِهِ (abactus est, recessit)
ه

خَسِرَ (fut. a. periit) ١٥٧ ‘ ١٠

وخَسِرَ التَّاجِرُ jacturam fecit)
(mercator ١١

أَخْسَرَ الرَّجُلُ المِيزَانَ diminuit)
alqs libram ad decipiendum alterum)
١٩٤ ‘ ٢

خَسْرَةٌ perdidit alqm; damnum pa-)
(ravit alcui ٢١٢ ‘ ١٩

خَاسِرٌ (jacturam faciens mercator)
١٥٧ ‘ ١١

خَسَفَ اللّٰهُ بِهِمِ الأَرْضَ f. i de-)
mersit Deus homines sub terram i. e.
(perdidit eos ٩٩ ‘ ١٤

وخَسَفَ القَمَرُ deliquium passa est)
(luna ٩٩ ‘ ١٤

خَسًا (singularis, simplex) ٥، ٩٥ خَسًا
أَوْ زَكًا (parum aut multum) ٩

خِشَاش (capistrum ligneum cameli, est
lignum quod interfinio narium cameli
inseritur) أَخِشَّة ح ١٨، ٧٣

خَشَبَة (lignum aridum) خَشَب
وخُشُب ح ١٥، ١٨

خَشَّاب (lignorum venditor) ☸

أَخْشَب (mons magnus) معا
أَخَاشِب ح ٢، ٩

خَشْخَاش (papaver) ١٧، ١٩ بَزْر
الخَشْخَاش (semen papaveris) ☸

خَشْرَم (domus crabronum) ١٣، ٧٧

خَشَعَ لِلّٰهِ (fut. a. submisit se Deo)
٢، ١٧٩

وخَشَعَت الأَصْوَات (obmutuerunt
voces prae nimio timore) ٣

تَخَشَّعَ (cum studio humiliavit, sub-
misit se) ٣، ٢٥٤

أَرْض خَاشِعَة (terra quieta) ٣، ١٧٩

خِشْف (pullus dorcadis modo natus)
١، ٧٥

خُشْكَار (panis asper; panis furfuraceus)
١٠، ٩١

خَيْشُوم (interius nasi) خَيَاشِيم ح
١٢، ٣٥

أَخْشَم (cujus nares odorem non per-
cipiunt) ١٣، ٤٢

خَشُنَ (fut. a. asper fuit) ٢٣، ١٩٤
وخَشُنَ (fut. u. id.) ☸

خَاشَنَهُ (asperum, durum se prae-
buit alteri) ١٨، ٢٢٩

اِسْتَخْشَنَهُ (asperum judicavit alqm)
٤، ٢٧٤

اِخْشَوْشَنَ الشَّيْءُ (multum aspera
fuit res) ١٩، ٢٧

خَشِن (asper, durus) ٢٣، ١٩٤

خَشِين (id.) ٢٣، ١٩٤

أَخْشَن (id.) ٢٣، ١٩٤

خَشِيَهُ (fut. a. timuit alqm) ٧، ١٧١

خَصَّهُ بِكَذَا (f. u. proprium et pecu-
liare attribuit alcui alqd) ٣، ١٣٨

اِخْتَصَّهُ بِكَذَا (id.) ١٤، ٢٤٠

اِسْتَخَصَّهُ لِنَفْسِهِ (sibi alqd attribuit
proprium et peculiare) ١٨، ٢٧٤

خُصّ (casa e canna *pec. in hortis*
et vineis exstructa) خُصُوص ح
١٠، ٢٠

خَصَاصَة (paupertas) ٩، ٤٧

خَصِبَ المَكَانُ (*fut. a.* fertilitate et
proventu abundavit locus) ٩، ١٥٣

أَخْصَبَت الأَرْضُ (foecunda, herbosa
fuit terra) ١٩، ١٩٠

خِصْب (fertilitas et proventus; ubertas)
٢٠، ١٩٠

خَصِيب (locus fertilis, foecundus)
٩، ١٥٣

اِخْتَصَرَ الكَلَامَ (brevem reddidit ser-
monem, compendiose locutus est) ٣، ٢٣٥

تَخَاصَرُوا (uterque alterius manum
prehendit) ١٤، ٢٩٤

خَصْر (hypochondrium corporis hu-
mani) خُصُور ح ٤، ٣٨

خَاصِرَة (hypochondrium, latus)
خَوَاصِر ح ٤، ٣٨

خَصَفَ النَّعْلَ (*f. i.* consuit calceum)
١٩، ٩٩

أَخْصَف (equus hypochondriis albis)
١٤، ٩٧

مِخْصَف (subula sutoris) ٩، ٥٣ ✽
١٧، ٩٩

خَصْل (certamen de pignore exposito
pignus in certamine jaculis) ١١، ٥٥
(facto depositum) ١١، ٧٠

خَصْلَة (praestantia; indoles bona;
negotium bonum) خِصَال ح ١٩، ٨٠

خَاصَمَهُ (altercatus est cum alqo) ١١، ٢٢٩

اِخْتَصَمُوا (altercati sunt) ٧، ٢٣٩

تَخَاصَمُوا (litigarunt inter se) ٧، ٢٩٩

خَصْم (litigator, adversarius) ١٢، ٢٢٩

خَصِيم (id.) خُصُوم وخُصَمَاء ح ☸

خَصَاهُ (*fut. i.* castravit alqm) ١٩، ١١٧

اِخْتَصَى (semet ipsum castravit)
١٨، ٢٤٣

خَصِيّ (castratus, eunuchus) خِصْيَة
وخِصْيَان ح ٢، ٣٩ ✽ ١٩، ١١٧

خُصْيَة (testiculus) خُصًى ح ١٨، ٣٩

خُصْيَان (ambo viri testiculi) ١٩

خَضَبَ الشَّعْرَ (*fut. i.* tinxit crinem)
١٣، ٨٩

خَضَّبَ البَنَانَ (tinxit extremos di-
gitos) ١١، ٢١٠

اِخْتَضَبَ (tinxit) ١٧، ٢٣٣

خِضَاب (tinctura *pec. rubra*, qua
comam colorant) ١٤، ٨٩

مِخْضَب (catinus, quo continetur
color tingendis crinibus et unguibus)
١٤، ٢٨

خَضَدَ الشَّجَرَةَ (*fut. i.* fregit, resecuit)
(spinas ex arbore ١٨٩ ، ١

خَضِرَ النَّبْتُ (*fut. a.* viruit herba)
١٥٧ ، ١٢

خَضَّرَ الشَّيْءَ (viridem reddidit rem)
٢١٢ ، ١٨

أُخْتُضِرَ (juvenili aetate mortuus est)
٢٣٥ ، ٤

اِخْضَرَّ (viridis fuit) ٢٤٨ ، ٢٢

اِخْضَارَّ (id.) ٢٤٩ ، ١٢

خَضِرٌ (viridis) ١٥٧ ، ١٢

خُضْرَةٌ (color viridis) ٢٤٨ ، ٢٢

خُضَارَةٌ (mare) ١٢ ، ١٤

أَخْضَرُ (viridis; equus cinerei coloris)

أَخْضَرُ نَاضِرٌ (valde viridis) ٩٧ ، ١٩

٨٠ ، ١ خَضْرَاءُ (coelum) ٢٠ ، ٥ حَبَّةٌ

الْخَضْرَاءِ (bacca viridis *i. e.* granum)
terebinthinum; *adhibetur in medi-*
(*cina ad solvendam alvum* ١٩ ، ١٢

خَضَعَ لَهُ (*fut. a.* submisit se et obedi-)
(vit alcui ١٧٩ ، ٢

أَخْضَعُ (cujus collum ad pedes se in-)
(clinat, *ut struthiocamelus* ٤٢ ، ١٢

اِخْضَلَّ خَدُّهُ بِالدَّمْعِ (maduit gena)
(alcjs lacrymis ٢٤٩ ، ٢

خُضُلَّةٌ (uxor) ٤٥ ، ١٣

خَطَّهُ (*fut. u.* scripsit alcui) ١٣٨ ، ١٧

اِخْتَطَّ (lineas traxit) ٢٤٠ ، ١٧

وَاخْتَطَّ دَارًا (locum sibi electum)
lineis circumscripsit ad aedificandam
(ibi domum ﻫ

وَاخْتَطَّ الْغُلَامُ (lanugine tectus)
(est adolescens ﻫ

خَطٌّ (linea; stria; scriptura calami)
خُطُوطٌ ح ١٣٨ ، ١٨

خُطَّةٌ (negotium magnum, opus difficile)
٨٠ ، ١٧

خِطَّةٌ (locus lineis *s.* signis circum-)
scriptus ad domum ibi exstruendam
خِطَطٌ ح ٢٣ ، ١٠ ✱ ٢٤٠ ، ١٧

كِسَاءٌ مُخَطَّطٌ (vestis striata) ٢١٩، ٢٣

خَطِيءَ (*fut. a.* peccavit) ١٥٢ ، ١٢

أَخْطَأَ فِي الْكَلَامِ (erravit in ser-)
(mone ١٩٠ ، ٣

وَأَخْطَأَ الطَّرِيقَ (aberravit a recta)
(via ١٩٠ ، ٤

خَطَّأَهُ (erroris, peccati arguit alqm)
٢١٠ ، ٥

خَطَأٌ (error, peccatum) ١٩٠ ، ٤

خَطَاءٌ (id.) ١٩٠، ٤ خَطَايَا (peccata)
١٥٢ ، ١٢

خَطَبَ إِلَيْهِ بِنْتَهُ (*f. u.* expetivit in)
(matrimonium ab alqo filiam ١٢٢ ، ٨

وَخَطَبَ الْخَطِيبُ الْقَوْمَ وَعَلَى الْقَوْمِ (orationem sacram habuit coram)
(populo concionator publicus ٩

وَخُطِبَ (concionatoris publici mu-)
(nere functus est ١٠

خَاطَبَهُ (praesentem allocutus est)
(alqm ٢٢٥ ، ١٣

خَطْبٌ (negotium magnum) خُطُوبٌ
ح ٨٠ ، ١٧

خُطْبَةٌ (sermo concionatoris publici)
١٢٢ ، ١١

خَطِيبٌ (concionator publicus) ١٠

خِطَابَةٌ (munus concionatoris publici)
ﻫ

أَخْطَبُ (avis rapax e nisi genere,)
passere paulo major eique insidians)
٧٨ ، ١

خَطَرَ الْبَعِيرُ (*fut. i.* caudam agitavit,)
(jactavit camelus ٩٠ ، ٧

وَخَطَرَ الرَّجُلُ (agitato corpore)
(*i. e.* jactanter et fastuose incessit alqs ٨

وَخَطَرَ الرُّمْحُ (vibravit hasta) ٩٠، ٩

خَطَرَ الْأَمْرُ بِبَالِهِ (*fut. u.* incidit)
(res in animum alcjs ١٢٧ ، ٧

وَخَطَرَ عَلَى بَالِهِ (id.) ٨

خَطُرَ (*fut. u.* dignitate et potentia)
(polluit ١٨٤ ، ١٥

خَاطَرَ بِنَفْسِهِ (exposuit se periculo)
(*aut* certamini ٢٢٩ ، ١٧

وَخَاطَرَهُ عَلَى كَذَا (de pignore alqo)
(certavit cum altero ١٨

خَطَرٌ (certamen de pignore deposito)
٥٥ ، ١١

خَطِيرٌ (pollens dignitate et potentia)
١٨٤ ، ١٩

خَطَفَهُ (*fut. i.* rapuit alqd) ٩٩ ، ١٧

وَخَطِفَهُ (*fut. a.* id.) ١٨

اِخْتَطَفَهُ (celeriter abripuit alqd)
٢٣٧ ، ١٠

تَخَطَّفَهُ (id.) ٢٥٤ ، ١٨

بَرْقٌ خَاطِفٌ (fulgur rapiens *i. e.*)
(oculos praestringens, obcaecans ٩٩، ١٨

خُطَّافٌ (hirundo) خَطَاطِيفُ ح
٧٨ ، ١٠

خَطِلَ فِي الْكَلَامِ (*fut. a.* futilia ser-)
(mocinatus est ١٩٣ ، ٤

أَخْطَلُ (longas pendulasque aures)
(habens ٤١ ، ٥

خَطَمَ البَعِيرَ fut. i. capistro instruxit
(camelum ١٩،١٠١
خَطْمٌ (nasus) ١٩،١٠١
خِطَامٌ (capistrum) خُطُمٌ ح ١٨،٧٢
✱ ١٩،١٠١
خِطْمِيٌّ معا (althaea) ٢،١٩
أَخْطَمُ (qui magnum nasum habet)
١٢،٤٢
مَخْطِمٌ (nasus) ١٩،١٠١
خَطَا f. u. passum posuit, progressus)
(est ٢٣،١٤٩
اِخْتَطَى (id.) ٢٠،٢٤٣
تَخَطَّاهُ gradum avertit ab alqo, prae-)
(teriit alqm ١٩،٢٩٢
خَطْوَةٌ (passus, gressus) ٢٣،١٤٩
خَطِّيٌّ hasta quaedam a gente arabica)
(Chass originem et nomen habens ١٨،٩٩
خَظَا لَحْمُهُ crassa, compacta fuit caro)
(alcjs ٢،١٥٠
لَحْمُهُ خَظًا بَظًا caro alcjs com-)
(pacta, densa est ٢،١٥٠
خَظْوَانٌ vir multa et compacta)
(carne ٢،١٥٠
خَفَّ (*fut. i.* levis fuit pondere) ١٣،١٠٥
وخَفُّوا عَنِ الدَّارِ discesserunt,)
(migrarunt e domibus suis ١٤،١٠٥
خَفَّفَهُ (levem reddidit, levavit alqd)
١،٢٢٠
تَخَفَّفَ (ocreis indutus est) ١٩،٢٥٨
اِسْتَخَفَّ الشَّىْءَ (levem putavit rem)
٢٠،٢٧٤
واسْتَخَفَّ بالرَّجُلِ vilem, abie-)
(ctum aestimavit alqm ه
واسْتَخَفَّهُ الخَوْفُ inquietum reddi-)

(dit alqm timor ٢١
خُفٌّ (ocrea) خِفَافٌ ح ١٢،٥٢
ungula pedum *et anteriorum et po-*
أَخْفَافٌ ح (*steriorum* cameli ١٥،٧٢
خَفِيفٌ (levis pondere) ١٤،١٠٥
خَفَّافٌ (qui ocreas conficit) ١٢،٥٢
خَفَتَ صَوْتُهُ *f. i* et *u.* lenis, submissa)
(fuit vox alcjs ٢٠،٨٧
خَافَتَ بالقِرَاءَةِ leniter et sub-)
(misse legit alqd ٢٢،٢٢٥
تَخَافَتُوا clanculum sibi invicem ar-)
(cana dixerunt ٢،٢٩٤
خَفْتَانٌ indumentum, quod multo gos-)
sypio effartum in bello sub lorica in-)
(duunt ٣،٧١
خَيْفُوجٌ (semen gossypii) ١٥،١٥
خَفَرَ بالعَهْدِ *fut. i.* servavit pactum,)
(foedus ١٠،٩٠
خَفِرَتِ الجَارِيَةُ *fut. a.* pudorem,)
(verecundiam habuit puella ١٢،١٥٧
أَخْفَرَ العَهْدَ pactum solvit, datam)
(fidem violavit ٣،١٩٤
تَخَفَّرَ (puduit, verecundus fuit) ٥،٢٥٢
خَفِيرٌ qui pactum servat, patronus,)
(protector خُفَرَاءُ ح ١٠،٩٠
خَفِرَةٌ (puella pudibunda, verecunda)
خَفِرَاتٌ ح ١٣،١٥٧
خِفَارَةٌ معا pactum; praesidium,)
(tutela ١٠،٩٠
خَفِشَ *fut. a.* angustos oculos habuit)
(vir ٩،١٥٩
خُفَّاشٌ (vespertilio) خَفَافِيشُ ح
١٠،٧٨

أَخْفَشُ (homo angustis oculis) ١١،٤١
✱ ٩،١٥٨
خَفَضَ الشَّىْءَ *fut. i.* demisit, humi-)
(lem reddidit rem ١٣،٩٤
وخَفَضَ العُودَ (flexit lignum) ١٤،٩٤
وخَفَضَ لَهُ جَنَاحَهُ (*tropice i. q.*)
submisit se, humiliavit se coram alqo)
١٤،٩٤
اِنْخَفَضَ dejectus est; humilis fuit;)
(infra sedit ٩،٢٤٩
خَفَقَ الفُؤَادُ *fut. i.* et *u.* palpitavit)
(cor ٤،٩٨
وخَفَقَ النَّجْمُ (*f. i.* occidit stella) ٥
وخَفَقَتِ الرَّايَةُ vento agitatum)
(est, volitavit vexillum ه
خَفَقَ النَّجْمُ (*f. u.* occidit stella)
١٩،١٣١
أَخْفَقَ الصَّائِدُ والغَازِى prae-)
(dam non fecit venator et miles ٢٢،١٩٧
خَافِقَانِ utraque plaga coeli: occi-)
(dens et oriens ٢٣،٥
مِخْفَقَةٌ corium contortum, nervus tau-)
(rinus, *quo alios percutiunt* ٢٣،٧٠
خَفَيْتُ الشَّىْءَ *fut. i.* manifestavi)
(*aut* abscondidi alqd ١،١١٨
خَفِىَ الأَمْرُ عَلَيْهِ *f. a.* occultum,)
(absconditum est alcui alqd ١٥،١٧١
أَخْفَاهُ (absconditum reddidit alqd)
٥،٢٠٨
اِخْتَفَى مِنْهُ (latuit ab alqo) ٣،٢٤٤
واخْتَفَى الشَّىْءَ eduxit, apertam)
(reddidit rem ه
اِسْتَخْفَى (latuit) ١٥،٢٧٨
خُفْيَةٌ (occultatio; abditum) ١٩،١٧١

pennae minores, quae post) خَافِيَةٌ
alam avis, *aut* post primarias alae pennas
١٨،٧٩ ح خَوَافِي (absconditae sunt
qui sepulcra aperit, ut invo-) مُخْتَفٍ
٣،٢٤٤ lucro cadaverali potiatur)
fut. u. mun-) خَلَّ أَسْنَانَهُ بِالخِلَالِ
٢٠،١٣٩ (davit dentes dentiscalpio
٤،٢٠٢ (sivit, deseruit alqm) أَخَلَّ
disten-) خَلَّلَ أَصَابِعَهُ فِي الوُضُوءِ
dit digitos in lotione, quo melius eos
٩،٢٢٠ (purgaret
in acetum conver-) وخَلَّلَتِ الخَمْرُ
٧،٢٢٠ (sum est vinum
(amicitiam habuit cum alqo) خَالَّهُ
١٠،٢٣٠
fissuras habuit, foraminosus) إِخْتَلَّ
٢،٢٤١ (fuit
herbis dulci sapore) واخْتَلَّ المَكَانُ
٤ (abundavit locus
٥ (egenus fuit) واخْتَلَّ
sagitta alqm con-) واخْتَلَّهُ بِسَهْمٍ
٥ (fodit
intravit inter medios) تَخَلَّلَ القَوْمَ
٢٣،٢٥٨ (homines
dentes sibi purga-) وتَخَلَّلَ بِالخِلَالِ
٥ (vit dentiscalpio
١٥،٩١ خَلُّ ثَقِيفٍ (acetum) خَلٌّ
١٥،٩١ (acetum acre
negotium praestans; ratio) خَلَّةٌ
١٧،٨٠ ح خِلَالٌ (bona; indoles
fissura, rima,) ٣،٢٤١ و٤ (paupertas)
٥ ح خَلَلٌ (foramen
٣،١٩ (planta dulcis saporis) خُلَّةٌ
١١،٢٣٠ ٤،٢٤١ (amicitia) ح خُلَلٌ
١٢ (amicus)
خِلَالٌ ٩،٣٠ (dentiscalpium) خِلَالٌ

٩،٨٢ (*idem quod* بَيْنَ, inter)
خَلِيلٌ (amicus) أَخِلَّاءُ وأَخِلَّةٌ و
خُلَّانٌ ح ٤٥ ٢ ✻ ١١،٢٣٠
خَلَّالٌ (aceti venditor) ١٥،٩١
خَلَبَ (*fut. u.* fefellit) ١٢،١٢٢
quod) ١٣،٣٨ (pericordium) خِلْبٌ
jecori adhaeret, ut scrophula, gan-
٣ ٢٩٥ (glion
fulmen fallax, *i. e.*) بَرْقٌ خُلَّبٌ
fulmen quod pluvia non subsequitur)
٢،٧ ✻ ١٢،١٢٢
falx dentibus carens; falx) مِخْلَبٌ
(scalprum veterinarii) ٧،١٨ (parva
ungula quadrupedum rapa-) ٢١،٥٩
unguis) ١٣،٧٥ ح مَخَالِبُ (cium
١٩،٧٩ (avium rapacium
crumena s. theca sartorum, in) خَلِيتَةٌ
٣،٢٩٧ (qua digitale, acus, alia reponunt
fut. i. et *u.* palpitavit,) خَلَجَتْ عَيْنُهُ
٧،٨٨ (micuit oculus alcjs
٨ (*fut. a.* id.) وخَلِجَتْ عَيْنُهُ
٤،٢٣٤ (id.) إِخْتَلَجَتِ العَيْنُ
extraxit, con-) واخْتَلَجَ الشَّيْءَ
٥ (cutiendo protulit alqd; abstulit rem
perplexum, intri-) إِخْلَوْلَجَ الأَمْرُ
١٢،٢٧٩ (catum fuit negotium
خَلِيجٌ (brachium fluminis) خُلْجَانٌ
ح ١،١٣
٨،٨٨ (oculus micans, nictans) خَلِجَةٌ
(compede tibiam ornavit mulier) تَخَلْخَلَتْ
١٩ ,٢٨٤
compes, quam tibiae induunt) خَلْخَلٌ
خَلَاخِلُ (mulieres ornamenti gratia
ح ٣،١١

خَلْخَالٌ (id.) ٣،١١
locus in tibia, cui compedem) مُخَلْخَلٌ
٧،٤٠ (affigunt mulieres
خَلَدَ (*fut. u.* sempiternus fuit) ٢١،١٢٤
perpetuo fruitus) وخَلَدَ فِي النَّعِيمِ
٢٢ (est vitae commoditate
aeternum) أَخْلَدَهُ اللّٰهُ فِي الجَنَّةِ
١٨،١٩٢ (collocavit alqm Deus in Paradiso
inclinatus est) وأَخْلَدَ إِلَى الأَرْضِ
١٩،١٩٢ (in terram; requievit in terra
aeternum reddidit alqm) خَلَّدَهُ اللّٰهُ
٣،٢١٢ (Deus
٢٢ ، ٧٩ ح خِلَدَةٌ (talpa) خُلْدٌ
جَنَّةُ الخُلْدِ ٢٢،١٣٤ (aeternitas)
٢٢،٥٠ (Paradisus)
خَلَدٌ (cor; mens) ١١،٣٨
puellae armillis) وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ
٣،٢١٢ (ornatae
(eripuit alcui rem) خَالَسَهُ الشَّيْءَ
١١،٢٢٧
إِخْتَلَسَهُ (rapuit alqd) ١،٢٣٩
coma ex nigra et alba com-) خَلِيسٌ
٤،٣٤ (mixta: cana
f. u. pura, mera) خَلَصَ لَهُ الشَّيْءُ
٢٢،١٢٩ (fuit alcui res
pervenit ad) وخَلَصَ إِلَيْهِ كَذَا
٢٣ (alqm alqd
sincero ani-) أَخْلَصَ لِلّٰهِ الدِّينَ
١٧،١٩٥ (mo coluit Deum
liberavit Deus alqm) خَلَّصَهُ اللّٰهُ
١١،٢١٤ (a sollicitudine
sinceram ami-) خَالَصَهُ فِي العِشْرَةِ
citiam tuitus est alcui in consortio)
١٩،٢٢٧

تَخَلَّصَ مِنَ الهَمِّ (liberatus est a
٢٥٣، ٨ (moerore
اِسْتَخْلَصَهُ لِنَفْسِهِ (exquisivit sibi
٢٧٢، ٩ (alqd
خَلَاصٌ (immunitas, libertas, salus)
٢٥٣، ٩
خَالِصَةُ فُلَانٍ (amici sinceri alcjs)
١٢٩، ٢٣
خُلَاصَةٌ (purissimum rei) ١٢٩، ٢٢
خَلَطَ الشَّىْءَ بِالشَّىْءِ (fut. i. mis-
٩٥، ٩ (cuit rem cum re
خَلَّطَ فِى الأَمْرِ (confudit, implicuit,
٢١٥، ٢ (impedivit negotium
خَالَطَهُ (commiscuit se cum alqo)
٢٢٧، ٢٠
اِخْتَلَطَ (mixtus est) ٢٢٩، ١٣
خِلْطٌ (commixtus, res cum re mixta)
أَخْلَاطٌ ح ٩٥، ١٠ و أَخْلَاطٌ
٤٩، ١٣ (turba hominum ignobilium)
خَلِيطٌ (socius; amicus) خُلَطَاءُ
ح ٤٥، ٢٠
أَوَّلُ العِيِّ الاِخْتِلَاطُ (Quod om-
nium maxime hominem sui impotem
٢٣٩، ١٤ (reddit, excandescentia est
خَلَعَ عَلَيْهِ الثَّوْبَ (fut. a. veste
١٧٩، ٥ (alqm ornavit
وخَلَعَ عَنْهُ الثَّوْبَ (alcui exuit
٩ (vestem
وخَلَعَ العِذَارَ (remisit habenam) ﻫ
وخَلَعَ ٱمْرَأَتَهُ (dimisit uxorem,
postquam illa divortii gratia doti spon-)
١٧٩، ٧ (salitiae renuntiavit
خَلُعَ (f. a. impudens fuit; flagitiosus)
١٨٥، ١٩ (fuit
اِخْتَلَعَتْ مِنْ زَوْجِهَا (redemit se
٢٣٩، ١٩ (mulier a marito suo

خُلْعٌ (divortium mulieris tale, quod
fit, si mulier marito dotem sponsalitiam
١٧٩، ٨ (reddit donatque
خِلْعَةٌ (vestis honoraria, quae a prin-
١٧٩، ٥ (cipe alicui dono datur
خَلِيعٌ (impudens, flagitiosus, homo)
١٨٥، ٨٩ (nequam
شِوَاءٌ مُخَلَّعٌ (caro assata, ex qua
٢١٥، ٨ (ossa extracta sunt
خَلَفَهُ (fut. u. successit alcui) ١٣١، ٢
وخَلَفَ اللَّيْلُ النَّهَارَ (nox secu-
٣ (ta est diem
وخَلَفَ فَمُ الصَّائِمِ (malum odo-
٤ (rem edidit os jejunantis
أَخْلَفَ الوَعْدَ (promisso non sa-
١٩٧، ٩ (tisfecit
وأَخْلَفَ اللّٰهُ عَلَيْهِ ولَهُ (com-
pensationem rei dedit alcui Deus)
١٩٧، ٧
خَلَّفَهُ (post se reliquit alqd) ٢١٥، ١٩
خَالَفَهُ (aversatus est, repugnavit
٢٢٨، ١٢ (alcui
اِخْتَلَفُوا (dissenserunt) ٢٣٧، ١٠
وهو يَخْتَلِفُ إِلَى فُلَانٍ (conten-
dit, se convertit ad alqm, ut ab eo disce-
٢٣٧، ١١ (ret
تَخَلَّفَهُ عَنْ أَصْحَابِهِ (retromansit ab
٢٥٤، ١٨ (amicis suis
اِسْتَخْلَفَهُ (successorem voluit, crea-
٢٧٢، ٢٠ (vit alqm
خَلْفُ البَابِ (obex portae) ٢٥، ١٧
خَلْفُ سَوْءٍ (pravus posterus)
أَخْلَافٌ ح ٢٩٩، ١٢ خَلْفَ (prae-
٨١، ٢٢ (positio: post, pone
خِلْفٌ (uber, pec. cameli et ovis)
أَخْلَافٌ ح ٧٤، ٢٠

خَلَفُ صِدْقٍ (probus posterus)
أَخْلَافٌ ح ١٣١، ٢
خِلَافٌ (salix arbor) ١٧، ٨
خَلِيفٌ (successor, vicarius) خُلَفَاءُ
ح ١٣١، ٣
خَلِفَةٌ (camela praegnans) ١٧٢ (-pro
٥٨، ١٨ (fusio ventris morbus
خَلِفَةٌ (camela praegnans) ٨٣، ١
خَلِيفَةٌ (successor, vicarius) خَلَائِفُ
ح ١٣١، ٣
مُخْلِفٌ (camelus novem annorum, in
decimum ingressus; camelus decennis
٧١، ٢٠ مُخْلِفُ عَامٍ (camelus unde-
٧١، ٢١ (cim annorum مُخْلِفُ عَامَيْنِ
ﻫ (camelus duodecim annorum
رَجُلٌ مِخْلَافٌ (vir promissis non sa-
١٩٧، ٧ (tisfaciens, fidem fallens
مَخْلَفَةٌ (locus ubi salices crescunt)
١٧، ٨
خَلَقَ اللّٰهُ الشَّىْءَ (f. i. et u. crea-
٩٨، ٥ (vit Deus rem
خَلَقَ الأَدِيمَ (fut. u. emetitus est
antequam dissecaret sutor corium
١٣١، ١٩
وخَلَقَ الإِفْكَ (mendacium finxit)
١٧
خَلُقَ (fut. u. tritus, vetustus fuit)
١٨٥، ٢١
وخَلُقَ بِالشَّىْءِ (aptus, idoneus
ﻫ (fuit ad alqd
أَخْلَقَ الثَّوْبُ (trita fuit vestis)
١٩٧، ٢٢
وأَخْلَقْتُهُ أَنَا (tritam reddidi vestem)
١٩٧، ٢٣

خَلَّقَهُ (bonis odoribus imbuit alqd)
٨،٢١٩

وخَلَّقَ اللّٰهُ المُضْغَةَ (in pulchram formam redegit Deus massam carnis) ٩

اِخْتَلَقَ الحَدِيثَ (finxit, excogitavit narrationem) ١٩،٢٣٧

تَخَلَّقَ بالخَلُوقِ (imbutus, conspersus est odoramento خَلُوق apellato) ١٠،٢۵۵

وتَخَلَّقَ بِغَيْرِ خُلُقِهِ (natura sua s. moribus suis exutis, aliam naturam aliosve mores induit) ١١

اِخْلَوْلَقَ الشَّيْءُ (valde trita fuit res) ١۴،٢٧٩

خَلْق (creaturae; homines) ١٩،٣٠

خُلُق (quod homini innatum est, natura; indoles, mores) أَخْلَاق ح ١۴،۴٣

خَلَق (tritus) ٢١،١٨۵ و ثِيَاب أَخْلَاق (vestes tritae) خُلْقَانٌ ح ٥

خَلَاق (portio, sors) ٨،٩۵

خَلُوق (odoramenti genus: galia moscata) ٩،٢١٩

خَلِيقٌ بِشَيْءٍ (aptus, idoneus ad rem) ٢٢،١٨۵

خِلْقَة (creatio; creatum, innatum alqd) ٩،٩٨

خَلِيقَة (creatura) خَلَائِق ح ١٩،٣٠

(quod a natura homini inditum est; indoles) خَلَائِق ح ١۴،۴٣

مُضْغَة مُخَلَّقَة (in pulchram formam redacta massa carnis) ١٠،٢١٩

خَلَا المَنْزِلُ مِنْ أَهْلِهِ (f. u. vacuus fuit locus ab incolis suis) ١٠،١۵١

وخَلَوْتُ بِفُلَانٍ (solus fui cum aliquo) ١١

وخَلَا الشَّهْرُ والنَّاسُ (praeteriit, elapsus est mensis; transierunt homines) ١٢

أَخْلَى المَوْضِعَ (vacuum reddidit locum) ١٧،٢٠٨

خَلَّى سَبِيلَهُ (missum fecit alqm, dimisit) ١٩،٢٢۴

وخَلَّى عَنْهُ (id.) ٢٠،٢٢۴

اِخْتَلَى الخَلَا (resecuit herbas virides) ١٢،٢۴۴

أَنَا مِنْهُ خِلْوٌ (liber sum ab eo) ١٢،١۵١

خَلَا (*particula exceptionis*: praeter, excepto) ٩،٢٨٧ و ١٠

خَلًى (herba viridis) ١٨،١٩

خَلَاء (latrina) ٢٣،٢۴

خَلِيَّة (alveare) ١٣،٧٧

مِخْلَاة (saccus pabulatorius, qui de capite jumenti suspenditur ut inde comedat) مَخَالٍ ح ١١،٧٣

خَمَّ البَيْتَ (*f. u.* verrit domum) ٩،١۴٠

خُمَامَة (sordes quae scopis converruntur) ١٠،١۴٠

مِخَمَّة (scopae) ٣،٣٠ * ٩،١۴٠

خَمَدَتِ النَّارُ (*fut. u.* exstincta est flamma ignis) ٢٣،١٢۴

أَخْمَدَ النَّارَ (exstinxit flammam ignis, ut prunae ardentes remanerent) ٢٠،١٩٢

خَمَرَ العَجِينَ (*fut. i.* et *u.* fermentavit massam) ١١،٩٠

خَمِرَ (crapula laboravit) ١١،١٨٨

خَامَرَهُ (commiscuit se cum alqo) ١٧،٢٢٩

اِخْتَمَرَتْ (peplo velata est mulier) ۴،٢٣۵

تَخَمَّرَتْ (peplum induit mulier) ۵،٢۵٢

خَمْر (vinum) ٢،۵٩

خِمَار (peplum, *operimenti genus quo caput et faciem tegunt mulieres Orientalium*) خُمُر ح ٨،٩٣

خَمِير (farina cum aqua subacta: massa; massa fermentata) ١٣،٩١

خَمَّار (oenopola) ٢،۵٩

خُمْرَة (stratum minus, super quo precationem sacram absolvunt Muhammedani) خُمَر ح ٢٢،٩٣

مَخْمُور (capitis dolore laborans ex vino intemperantius hausto) ١٢،١٨٨

خَمَسَ القَوْمَ (*fut. i.* quintus fuit inter homines, quintus ad eos accedit) ٢١،٩٢

خَمَسَ القَوْمَ (*fut. u.* quintum hominum eorumve opum partem cepit) ١٢،١٢٩

خُمْس (quinta pars) ١٠،٩۵

خَمْسَة (quinque) ١٠،٩۴ خَمْسَةَ عَشَرَ (quindecim) ١٢،٩۴ خَمْسَة وعِشْرُونَ (viginti quinque) ١۵

خَمْسُمِائَةٍ (quingenti) ١٨ خَمْسَةُ آلَافٍ (quinque millia) ٢٠ خَمْسَةَ عَشَرَ أَلْفًا (quindecim millia) ٢٢،٩۴

خَمْسُمِائَةِ أَلْفٍ (quingenta m.) ٣،٩۵

خَمْسُونَ (quinquaginta) ١٧،٩۴

خَمْسُونَ أَلْفًا (quinquaginta millia) ١،٩۵

خُمَاس (quini) ١٢،٩۵

يَوْمُ الخَمِيسِ (quinta feria hebdo-) (madis أَخْمِسَةٌ وأَخْمِسَاءُ ح ۲۲،۴
مُخَمَّسٌ (quini) ۹۵، ۱۲
شَيْءٌ مُخَمَّسٌ (res quinque angulos) (habens ۲۱۴، ۲
خَمَشَهُ الوَجْهَ (fut. i. et u. scalpsit,) (laceravit unguibus faciem ۹۴، ۱
خَمَصَ بَطْنُهُ (f. u. macer fuit venter) (alcjs ۱۳۰، ۱
وخَمِصَ (fut. a. id.) ۲
وخَمُصَ (fut. u. id.) ۳
خَمِيصُ البَطْنِ، خَمِيصَةُ البَطْنِ (vir, femina macri ventris; famelicus, a) ۱۳۰، ۳
خُمْصَانٌ، خُمْصَانَةٌ (id.) ﻫ
أَخْمَصُ (media et concava pars plan-) tae pedis, quae terram non tangit) أَخَامِصُ ح ۴۰، ۱۰
تَخَمَّطَ (iratus est; superbivit) ۲۵۳، ۱۷
خَمْطٌ (arboris spinosae species, cujus) fructus eduntur et cujus lignum defricandis et purgandis dentibus inservit) ۱۹، ۵
خِمْعٌ (lupus) أَخْمَاعٌ ح ۷۵، ۱۳
أَخْمَلَ الكِسَاءَ (fimbriis instruxit) (amiculum ۱۹۹، ۲
خَمْلٌ (fimbria) ۱۹۹، ۲
خَمْلَةٌ (fimbria fasciae capitis) خَمْلٌ ح ۹۴، ۹
كِسَاءٌ مُخَمَّلٌ (amiculum fimbriis in-) (structum ۱۹۹، ۲
قَالَهُ بالتَّخْمِينِ (opinando et dubi-) (tando alqd dixit ۲۱۸، ۱۸

أَخَنَّ (vocem per nares reddens) ۴۲، ۸
خَنِثَ (fut. a. mollis, lenis fuit; debilis) (et ad Venerem impotens fuit ۱۵۴، ۱۳
تَخَنَّثَ فِي كَلَامِهِ (leniter et submisse) (locutus est ۲۵۰، ۲۲
خَنِثٌ (mollis; lenis; debilis et ad) (Venerem impotens ۱۵۴، ۱۴
خُنْثَى (homo neutrius aut utriusque) (sexus: Hermaphroditus ۳۹، ۲۱
مُخَنَّثٌ (debilis, contractus; impotens) (ad Venerem ۳۹، ۲۱
مُخَنِّثٌ (qui se cinaedis prostituit;) (puer scortum ﻫ
خَنْجَرٌ (pugio) خَنَاجِرُ ح ۷۰، ۱۲
خَنْدَفَ (superbe, jactanter incessit) ۲۸۰، ۲۲
خَنْدَقٌ (fossa circum moenia urbis) خَنَادِقُ ح ۲۱، ۵
خِنْزِيرٌ (porcus) خَنَازِيرُ ح ۷۵، ۱۸
خَنَسَ (f. i. et u. retromansit) ۹۲، ۲۱
خَنِسَ (fut. a. globosum nasum ha-) (buit; resimum nasum habuit ۱۵۸، ۱۲
خُنَّسٌ (stellae ad occasum vergentes;) (aliis septem Planetae ۹۲، ۲۲
خَنَّاسٌ (cognomen Diaboli) ۹۲، ۲۳
أَخْنَسُ (qui deformem nasum habet) ۴۱، ۱۵ ✱ ۱۵۸، ۱۳
خِنَّوْصٌ (porculus) خَنَانِيصُ ح ۷۵، ۱۹
خِنْصِرٌ (digitus quintus et minimus) ۳۷، ۱۳
خُنْفَسَاءُ معا (scarabaeus femella) خَنَافِسُ ح ۷۷، ۱۱

خَنَقَهُ (f. u. strangulavit alqm) ۱۳۱، ۱۷
خَنَّقَهُ (id.) ۲۱۹، ۱۱
وخَنَّقَ التِّسْعِينَ (fere attigit) (nonum annum ﻫ
إِنْخَنَقَ (strangulatus est) ۲۴۹، ۲۲
خُنَاقٌ (angina, morbus in gutture,) quo fauces anguntur et strangu- (lantur ۵۸، ۱۹
مُخَنَّقٌ (homo strangulatus; locus in) collo strangulaturi, ubi funis adstrin-) (gitur ۲۱۹، ۱۱
مِخْنَقَةٌ (collare mulierum) مَخَانِقُ ح ۱۰، ۱۸
أَخْنَى عَلَيْهِ (perdidit, detrimento affe-) (cit alqm ۲۰۹، ۱
خَوْخَةٌ (malum Persicum) خَوْخٌ ح ۱۹، ۱۰ (fenestella in medio januae) ۲۵، ۱۳
خَوْدٌ (femina pulchro habitu et gratis) (moribus خُودٌ ح ۴۴، ۹
خَارَ الثَّوْرُ (f. u. mugivit bos) ۱۴۳، ۷
خَوِصَ (f. a. oculos in capite depressos) (habuit ۱۹۹، ۱۸
خُوصٌ (folium palmae) ۱۹، ۱۳
خُوصٌ (ramus mollis et) ﻫ (id.) (tener ۱۸، ۲۰
أَخْوَصُ (qui depressos in capite ocu-) (los habet ۱۹۹، ۱۹ خَوْصَاءُ (ovis) (uno oculo nigra et altero alba ۷۴، ۹
خَاضَ المَاءَ (f. u. ingressus est aquam) ۱۴۴، ۱۱
وخَاضَ فِي الحَدِيثِ (aggressus est,) (inchoavit narrationem ۱۲
مَخَاضَةٌ (locus, quo aquam inire,) (transire licet ۱۴۴، ۱۲

خُوطٌ (ramus parvus et tener) ١٩ ، ١٨

خَافَهُ (*fut. a.* metuit alqm) ٢٠ ، ١٩٩

وخَافَ مِنْهُ (id.) ه

أَخَافَ السَّبِيلَ (effecit, ut via timeretur *a viatoribus:* formitatam eam reddidit) ١٠ ، ٢٠٥

خَوَّفَهُ (terruit alqm) ١٠ ، ٢٢٢

تَخَوَّفَهُ (metuit alqm; deminuit alqd) ١ ، ٢٩١

خَوَّلَهُ مَالًا (opes dedit alcui) ١٩ ، ٢٢٢

خَالٌ (frater matris, avunculus maternus) أَخْوَالٌ ح ٢١ ، ٤٤

خَوَلٌ (servi, mancipia) ٨ ، ٤٨

خَالَةٌ (soror matris, matertera) خَالَاتٌ ح ٢٢ ، ٤٤

خَانَهُ (*fut. u.* fefellit, decepit alqm) ٨ ، ١٤٧

خَوَّنَهُ (fraudulentum, perfidum dixit alqm) ٢٣ ، ٢٢٢

اِخْتَانَ نَفْسَهُ (semetipsum fefellit) ٢٠ ، ٢٤٢

خَانٌ (hospitium publicum ubi caravanae *s.* mercatores cum mercibus diversantur) خَانَاتٌ ح ١٠ ، ٢١

خِوَانٌ (mensa cui cibi non impositi sunt) خُونٌ ح ٢١ ، ٢٧

خَوَى الْمَنْزِلُ (*fut. i.* vacuum fuit domicilium ab incolis) ١٨ ، ١٢٠

وخَوَى النَّجْمُ (occidit stella) ١٩

وخَوَتِ الْمَرْأَةُ (vacuum ventrem habuit, *i. e.* non gravida fuit mulier) ٢٠

وخَوِيَتِ الْمَرْأَةُ (*fut. a.* id.) ٢١

خَابَ أَمَلُهُ (*fut. i.* irrita, perdita fuit spes alcjs; desperavit) ١ ، ١١١

خَيَّبَهُ (exspem reddidit alqm) ٩ ، ٢٢٣

خَيْبَةً لَكَ (*formula imprecandi:* spe et successu careas!) ٧ ، ٨٤

خَارَ اللّٰهُ لَهُ (*fut. i.* electionem et liberum arbitrium concessit Deus alcui in re) ١٧ ، ١١٢

خَيَّرَهُ بَيْنَ الشَّيْئَيْنِ (eligendi copiam dedit alicui inter duas res) ١٢ ، ٢٢٣

خَايَرَهُ فِي الْخَطِّ (certamen iniit cum alqo de praestantia scripturae) ٢٣ ، ٢٣١

اِخْتَارَهُ (elegit alqm) ٩ ، ٢٤٢

تَخَيَّرَ (selegit) ١٥ ، ٢٩١

تَخَايَرُوا بالخَطِّ (invicem certarunt in scribendo) ١١ ، ٢٩٨

اِسْتَخَارَ اللّٰهَ (optimum a Deo rogavit, petiit) ٤ ، ٢٧٧

خَيْرٌ (bonus; bonum) أَخْيَارٌ وخِيَارٌ ح ٢ ، ٤٩

خَيِّرٌ (vir prae ceteris bonus, perbonus) ٣ ، ٤٩

خِيرِيٌّ (viola lutea; flos althaeae) ١ ، ١٩

خَاسَ بِهِ (*f. a.* fefellit alqm) ٣ ، ١١٣

وخَاسَتِ الْجِيفَةُ (foetuit cadaver) ٤

خَيْشٌ (linteum crassius et vilius) خُيُوشٌ ح ٤ ، ٩٢

خَاطَ الثَّوْبَ (*fut. i.* consuit vestem) ٢٠ ، ١١٣

خَيْطٌ (filum) خُيُوطٌ ح ١٤ ، ٥٧

خَيْطُ الرَّقَبَةِ (filum cervicis i. e. medulla spinalis) ٢١ ، ٣٧

خِيَاطٌ (acus) ١١ ، ٥٧

خَيَّاطٌ (sartor) ١٤

مِخْيَطٌ (acus) ١١ ، ٥٧ ✱ ٢٠ ، ٥٣

خَيِفَ (*fut. a.* unum oculum nigrum et alterum viridem aut caesium habuit) ١١ ، ١٧٠

خَيْفٌ (declive latus montis) خُيُوفٌ ح

أَخْيَافٌ (modus, species, genus) ٩ ، ٥ ح

أَوْلَادُ أَخْيَافٍ (liberi unius matris et diversorum patrum) ٥ ، ٨٠ ؛ ٩ ، ٤٥

أَخْيَفُ (vir uno oculo niger et altero viridis aut caesius) ✱ ١١ ، ٤٢ ؛ ١٢ ، ١٧٠

خَالَ الرَّجُلَ كَرِيمًا (*fut. a.* opinatus est, putavit alqm generosum) ١٣ ، ١٧٠

خُيِّلَ إِلَيْهِ كَذَا (visum est alcui alqd ita) ١٨ ، ٢٢٣

تَخَيَّلَ إِلَيْهِ الْأَمْرُ (imaginatio rei alcui apparuit; imaginatus est et in animo concepit sibi alqd) ٢٢ ، ٢٩١

وتَخَيَّلَ فِيهِ الْخَيْرَ (vidit in alqo indicia praestantiae) ٢٣

وتَخَيَّلَ (coloribus ornatus est) ه

اِخْتَالَ (superbe et jactanter incessit) ١٩ ، ٢٤٢

خَالٌ (naevus in gena) خِيلَانٌ ح ١٩ ، ٣٤

خَيْلٌ (equi) خُيُولٌ ح ١٤ ، ٩٩

خَيَالٌ (phantasma, spectrum; visus nocturnus) ٢ ، ٣٣

خُيَلَاءُ (superbus incessus; superbia; superbus) ١٧ ، ٢٤٢

خَيَّالَةٌ (equites; equitatus) ١٩ ، ٩٨

أَخْيَلُ (qui multos naevos habet) ١٩ ، ٤٠

٥ ، ٧٩ (merops *avis*) أَخْيَلُ

constitit, mansit, mo-) خَيَّمَ بِالْمَكَانِ
٢١ ، ٢٢٣ (ratus est in loco

(tentoria fixit in loco) تَخَيَّمَ بالمَكَانِ
٢ ، ٢٩٢

(tentorium; tabernaculum) خَيْمٌ
خِيَامٌ ح ٢٩ ، ٩

١٥ ، ٤٣ (natura, indoles; mores) خِيمٌ

casa ramea; tabernaculum) خَيْمَةٌ
coriaceum *pec.* tentorium laneum et
٩ ، ٢٩ خِيَمٌ ح (linteum

١٠ ، ٢٩ (qui tentoria consuit) خَيَّامٌ

د

fut. a. continuo oc-) دَأَبَ فِي العَمَلِ
٨ ، ١٧٤ (cupatus est in opere faciendo

١٩ ، ٤٣ (consuetudo, mos) دَأْبٌ

٢٣ ، ٣ (nox et dies) دَائِبَانِ

٨ ، ١٠٣ (*fut. i.* lente incessit) دَبَّ

١٧ ، ٧٥ دِبَبَةٌ ح (ursus) دُبٌّ

دِبَابٌ ح (urceus olearius) دَبَّةٌ
٢٢ ، ٢٨

propr. animal quod rependo) دَابَّةٌ
se movet; animal quodvis terrestre,
١ ، ٣٢ دَوَابُّ ح (bestia; jumentum
٥ ، ٧٧ (termes) دَابَّةُ الأَرْضِ

٧ ، ١٥ دُبَّاءٌ ح (cucurbita teres) دُبَّاءَةٌ

sonus ungularum solum ferien-) دَبْدَبَةٌ
دَبَادِبُ (tympanum) ٥ ، ٢٨١ (tium
١ ، ٩٩ ح

fut. u. successit,) دَبَرَ اللَّيْلُ النَّهَارَ
٨ ، ١٢٧ (subsecuta est nox diem

(*fut. a.* laeso dorso laboravit) دَبِرَ
١٣ ، ١٥٧

retrocessit, avertit se ab) أَدْبَرَ عَنْهُ
٣ ، ١٩٤ (alqo

laesit, vulneravit) وأَدْبَرَ الدَّابَّةَ
٤ (dorsum jumenti

(disposuit, instituit rem) دَبَّرَ الأَمْرَ
١٩ ، ٢١٢

manumisit servum) ودَبَّرَ العَبْدَ
٢٠ (post heri mortem

cum studio et considerate) تَدَبَّرَ الأَمْرَ
٩ ، ٢٥٢ (tractavit negotium

cum attentione) وتَدَبَّرَ القُرْآنَ
ه (legit Coranum

tergum vertit ad) إِسْتَدْبَرَ القِبْلَةَ
١٧ ، ٢٧١ (Meccam

دَبْرٌ (examen apum) دِبَارٌ وأَدْبُرٌ
ح ١٥ , ٧٧

(postica pars, *pec.* podex) دُبْرٌ معا
أَدْبَارٌ ح ٩ ، ٣٩

١٤ ، ١٥٧ (vulnus s. ulcus in dorso) دَبَرٌ

١٤ ، ١٥٧ (laesus dorso) دَبِرٌ

١٧ ، ٧ (ventus ab Occidente flans) دَبُورٌ

دَبْرَةٌ (agri pars, arvum minus) دِبَارٌ
(receptus, fuga in proelio) ٢١ ، ١٧ ح
٤ ، ١٩٤

٤ ، ١٩٤ (fuga) دَبَرَةٌ

(pars postrema ungulae equinae) دَابِرَةٌ
٩ ، ٩٧

١٩ ، ٩ (Hyadum sidus) دَبَرَانِ

mel s. defrutum uvarum et dacty-) دِبْسٌ
٨ ، ٥٩ (lorum

١٩ ، ٧٠ (clava *pec.* capite ferreo) دَبُّوسٌ

٢٣ ، ٧٨ (columba silvestris) دُبْسِيٌّ

fut. i. u. a. subegit, con-) دَبَغَ الجِلْدَ
٧ ، ٩٩ (cinnavit corium

(subactum est corium) اِنْدَبَغَ الجِلْدُ
١٩ ، ٢٤٩

res qua subigitur corium *ut*) دِبَاغٌ
٨ ، ٩٩ (*cortex, folia arborum, alia*

٨ ، ٩٩ (cerdo coriarius) دَبَّاغٌ

٥ ، ١٥ (anguria) دَابُوغٌ

gummi species *pec.* viscum au-) دِبْقٌ
١٢ ، ٥٩ (cupis

species locustae minoris *pec.* non) دَبَاةٌ
١٢ ، ٧٧ دَبًى ح (volans

(*fut. u.* vetus fuit domus) دَثَرَ المَنْزِلُ
٨ ، ١٢٧

٧ ، ٢٥٢ (in vestibus se involvit) تَدَثَّرَ

superavit alqm *hostem,*) وتَدَثَّرَهُ
ه (et super eo tanquam equo consedit

٩ ، ٩٤ دُثُرٌ ح (vestis externa) دِثَارٌ

دَجَاجَةٌ (gallina) دَجَاجٌ ودَجَاجَاتٌ
ح ١٢ ، ٧٩

٨ ، ٤ (nox tenebrosa) لَيْلٌ دَجُوجِيٌّ

miles plenae armatu-) رَجُلٌ مُدَجَّجٌ
١٣ ، ٢١٩ (rae

١٤ ، ٢١٩ (id.) ومُدَجِّجٌ

fut. u. cicur, man-) دَجَنَت العِنَاقُ
١٠ ، ١٣٤ (sueta fuit capra

(capra cicur, mansueta) دَاجِنٌ
٢٣ ، ٧٣ ✻ ١١ ، ١٣٤

دُجُنَّةٌ (tenebrae) دُجُنٌ ودُجُنَّاتٌ
ح ٢٢ ، ٩

دَجَا اللَّيْلُ (*f. u.* tenebrosa fuit nox)
١٤٧ ، ٢٢

وَدَجَا الإِسْلَامُ (valuit, firmatus)
٢٣ (est in regione alqua Islamismus

دَاجَاهُ (inimicitiam et simultatem)
٢٣٢ ، ٩ (fovit in alqm

دُجْيَةٌ (tenebrae) دُجًى ح ٢١ ، ٩
✻ ١٤٧ ، ٢٢

دَخْدَاحٌ (brevis, parvus) ٤٢ ، ٢

دَحَرَهُ (*fut. a.* propulit, abegit alqm)
١٧٧ ، ١٤

دَحْرَجَ الحَجَرَ (devolvit lapidem) ٢٨٠ ، ٥

تَدَحْرَجَ (devolutus est) ٢٨٤ ، ٤

دَاحِسٌ (paronychia) ٥٩ ، ١

دَحَضَتْ حُجَّتُهُ (*fut. a.* falsum fuit)
١٧٨ ، ١٥ (argumentum alcjs

أَدْحَضَ اللّٰهُ حُجَّتَهُ (falsum reddi-)
١٩ ، ١٩٥ (dit Deus argumentum alcjs

دَحَقَتِ الرَّحِمُ (*fut. a.* rejecit neque)
٢٤٩ ، ٢٣ (admisit semen uterus *camelae*

اِنْدَحَقَتِ الرَّحِمُ (exiit post partum)
٢٤٩ ، ٢٣ (matrix *camelae*

نَاقَةٌ دَحُوقٌ (camela cujus matrix)
٢٤٩ ، ٢٢ (post partum exit

دَحَا اللّٰهُ الأَرْضَ (*fut. u.* et *a.* ex-)
١٤٨ ، ٧ (pandit Deus terram

أُدْحِيٌّ (nidus struthiocameli) أَدَاحِيُّ
ح ٢٢ ، ١٧

دَخَرَ (*fut. a.* contemtus, vilis fuit) ١٧٧ ، ١٥

دِخْرِيصٌ (segmentum panni, quod in
inferiore interulae parte inseritur)
دَخَارِيصُ ح ٩٢ ، ١٢

دَخَلَ الدَّارَ وفي الدَّارِ (*fut. u.* in-)
١٣٢ ، ٢٠ (travit domum

وَدَخَلَ عَلَى آمْرَأَتِهِ (intravit in)
ᴥ (gynaeceum coeundae uxoris causa

وَدَخَلَ عَلَى فُلَانٍ وإِلَى فُلَانٍ
ᴥ (subito venit ad alqm

أَدْخَلَهُ الدَّارَ وفي الدَّارِ (intro-)
١٩٩ ، ٢ (duxit alqm in domum

دَاخَلَهُ فِي أَمْرِهِ (convenit, concor-)
٢٢٩ ، ١ (davit cum alqo in negotio suo

اِدَّخَلَهُ (ingressus est, cum studio)
٢٣٨ ، ١٤ (penetravit in alqd

دَخَلٌ (suspicio; simultas) دُخُولٌ
ح ٤٣ ، ١٨ (vitium) ٨٠ ، ٧

دَخْلٌ (vitium) ٨٠ ، ٧

دُخَّلٌ (curruca *avis*) دَخَاخِلُ ح
٧٨ ، ٥

دَاخِلُ الدَّارِ (domus interior)
١٣٢ ، ٢٢

دَاخِلُ البَلَدِ (interior pars oppidi)
٢١ ، ٩

دَخِيلٌ (amicus intimus; interius)
(rei) دُخَلَاءُ ح ١٣٢ ، ٢١

دِخْلَةٌ (interior et abdita pars rei,)
١٣٢ ، ٢١ (negotii

دَوْخَلَّةٌ ، دَوْخَلَةٌ (corbis ex foliis)
palmae contexta reponendis dactylis
٢٩ ، ٢٢ (inserviens

دَخْمَسَ الشَّيْءَ (celavit, abdidit rem)
٢٨٠ ، ١٥

دَخَنَتِ النَّارُ (*fut. u.* fumavit ignis)
١٣٤ ، ١١

دُخْنٌ (milium) ١٤ ، ١٣

دُخَانٌ (fumus) دَوَاخِينُ
وأَدْخِنَةٌ ح ٢٧ ، ٢

دُخْنَةٌ (suffimentum omnis generis)
٥٥ ، ١٧

دَرَّ اللَّبَنُ (*fut. i.* et *u.* larga copia)
١٠٤ ، ١٤ (effluxit lac ex ubere

أَدَرَّتِ الرِّيحُ المَطَرَ (effecit ventus)
٣٠٠ ، ٥ (ut pluviam effunderet nubes

اِسْتَدَرَّتِ الرِّيحُ السَّحَابَ
emulsit ventus nubem *i. e.* effecit ut
٢٧٤ ، ١٣ (pluviam effunderet

لِلّٰهِ دَرُّكَ (salus et felicitas tibi sit!)
لَا دَرَّ دَرُّكَ ٨٤ ، ٤ (macte esto!
٨٤ ، ٤ (salute destitutus esto! pereas!

دِرَّةٌ (res contorta, *ut funis,* quo alios)
دِرَرٌ ح (percutiunt: nervus taurinus
٧٠ ، ٢٣ ✻ ٢٩٨ ، ٩

دُرَّةٌ (unio, margarita major) دُرٌّ
ودُرَرٌ ح ١٢ ، ١٩

دُرِّيٌّ (stella fulgens) دَرَارِيُّ ح
٩ ، ١٣

دَرَّارَةٌ (fusus, *instrumentum mulie-*)
٥٧ ، ١٧ (*bre*

دَرَأَ الحَدَّ (*f. a.* exiit terminum, aber-)
١٧٣ ، ٨ (ravit a termino

وَدَرَأَ الكَوْكَبُ بِضَوْئِهِ (fulsit stella)
ᴥ (lumine suo

اِدَّرَءُوا (litigarunt homines inter se de)
٢٩٣ ، ٢٠ (re

تَدَارَأَ الرَّجُلَانِ (se invicem tru-)
٢٩٣ ، ١٩ (serunt, propulerunt duo viri

وتَدَارَأَ القَوْمُ (litigarunt inter se)
ᴥ (homines de re

كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ (stella fulgens) ١٧٣ ، ٩

دَرِبَ بِالشَّيْءِ (*fut. a.* assuevit rei,)
١٥٣ ، ٩ (exercitatus est in re

دَرَّبَهُ (exercitatum, assuefactum red-)
١٢ ، ٢١٠ (didit alqm

دَرْبٌ (porta urbis) دُرُوبٌ ح ٢١،٣

دَرَّابٌ (custos portae, janitor) ٢١ ، ٥

أَدْرَجَ الكِتَابَ (complicuit librum, in-)
١٩٣ ، ٣ (volucrum dedit libro

دَرَّجَهُ إِلَى كَذَا (gradatim admovit)
٢١١ ، ٧ (alqm ad rem aliquam

اِسْتَدْرَجَهُ (gradatim admovit, ad-)
٢٧٠ ، ١٩ (duxit alqd

فِي دَرْجِ الكِتَابِ كَذَا (interius)
libri continet alqd *i. e.* in libro relatio
١٩٣ ، ٣ (quaedam continetur

دُرْجٌ (loculus, capsula mulierum ad)
٣٠ ، ١١ (reponendum ornatum et alia

دُرَّاجٌ (attagen) دَرَارِيجُ ح ٧٨، ١٨

دَرَجَةٌ (gradus scalae; gradus digni-)
(tatis) دَرَجَاتٌ وَدَرَجٌ ح ٢٥ ، ١٠
٥١ ، ٢١ (locus honoris in Paradiso)

دَرِنَ (*f. a.* dentium erosione laboravit)
١٥٩ ، ٩

دُرْدِيٌّ (sedimentum turbidum lactis,)
٩١ ، ٢١ (*olei, vini*

أَدْرَدُ (erosione dentium laborans)
دُرْدٌ ح ١٣ ، ١٧ * ١٥٩ ، ٩

دُرْدُورٌ (vortex aquae) ١٢ ، ١٣

دَرْزٌ (sutura *vestis*) دُرُوزٌ ح ٩٣ ، ١٩

دَرَسَ الكِتَابَ (*fut. u.* legit librum)
١٢٩ ، ١٢

وَدَرَسَ الطَّعَامَ (excussit, extrivit)
١٣ (frumentum

وَدَرَسَتِ الرِّيحُ الدَّارَ (evertit)
ﻫ (ventus domum

وَدَرَسَتْ بِنَفْسِهَا (eversa est domus)
١٣

دَارَسَهُ الكُتُبَ (studiose legit cum)
٢٢٧ ، ١١ (alqo libros;

تَدَارَسُوا الكُتُبَ (studiose lege-)
٢٩٤ ، ٢٢ (runt inter se libros

مَدْرَسَةٌ (locus ubi litterarum studia)
مَدَارِسُ ح (tractantur: Academia
٢١ ، ١٩

دَارِشٌ (corium concinnatum nigri colo-)
٥٣ ، ١٩ (ris

دِرْصٌ (foetus muris) دِرَصَةٌ وَأَدْرَاصٌ
ح ٧٩ ، ٢١

تَدَرَّعَ (loricam induit) ٢٥٤ ، ٣

دِرْعٌ (lorica) دُرُوعٌ ح ٧١ ، ١

دَارِعٌ (miles lorica munitus) ٩٩ ، ٧

دَرْعَاءُ (ovis nigro collo) ٧٤ ، ٩

دُرَّاعَةٌ (indusium largum, tunica)
(major) دَرَارِيعُ ح ٩٣ ، ٩

مِدْرَعَةٌ (indusium laneum, tunica)
(lanea) مَدَارِعُ ح ٩٣ ، ١٧

دَرَقَةٌ (scutum e corio taurino factum)
دَرَقٌ ح ٧١ ، ٨

أَدْرَكَ الغُلَامُ وَالثِّمَارُ (ad pubertatem)
perveuit adolescens, et ad maturitatem
١٩٨ ، ١٢ (fructus

وَأَدْرَكْتُ الهَارِبَ (assecutus sum)
١٩٨ ، ١٣ (fugientem

تَدَارَكَهُ اللّٰهُ بِرَحْمَتِهِ (participem)
fecit Deus alqm misericordiae suae)
٢٩٥ ، ١٧

وَتَدَارَكُوا وَٱدَّارَكُوا (assecuti)
ﻫ (sunt se invicem

وَتَدَارَكَ الشَّيْءَ (reparare studuit)
٢٧٣ ، ٧ (quod evanuit

اِسْتَدْرَكَ عَلَيْهِ الشَّيْءَ (repre-)
٢٧٣، ٩ (hendit in alqo rem *vituperabi-*
lem reparare) وَاسْتَدْرَكَ مَا فَاتَ
ﻫ (voluit quod elapsum est

دَرَكٌ (recompensatio jacturae *in mer-*)
٢٤٧، ٢٣ (*catura;* rixa in emtione orta
دَرَكَاتٌ ٥١ ، ٢٠ (pars ima Inferni)
octo gradationes damnationis in Infer-)
٢١ (no

أَدْرَمُ (homo cujus tali ob nimiam pigue-)
dinem justam formam non exhibent)
٤٣ ، ١١

دَوْرَمَزُ (serpens) ٧٩ ، ١٩

دَرَوْمَسٌ (id.) ﻫ

دَرِنَ (*fut. a.* sordibus inquinatus est)
١٩٥ ، ١

دِرْهَمٌ (dirhem, drachma *nummus ar-*)
genteus notissimus; nomen ponderis
دَرَاهِمُ (aequivalens sex دَانِق *q. v.*
ح ٩٥ ، ٢١

دَرَى (*fut. i.* scivit) ١١٩ ، ٢٢

أَدْرَاهُ بِالأَمْرِ (annuntiavit alcui)
٢٠٧ ، ١٢ (alqd, certum fecit de re

دَرِيَّةٌ (annulus jaculatorum, *est an-*)
nulus quem in ludo jaculatorio
٥٥ ، ٩ (*hastâ percutere student*

دِرْيَاقٌ (theriaca) ٧٩ ، ١٣

دَسَّ الشَّيْءَ فِي التُّرَابِ (*fut. a.* ab-)
١٣٧ ، ١٩ (didit rem in pulvere

وَدَسَّ إِلَيْهِ رَسُولاً (clam legatum)
١٧ (ad alqm misit

دَسْتٌ (sedes superior accubitus, quam
occupat hospes prae ceteris honoratus)
دُسُوتٌ ح ٩٣، ٢٣

دَيْسَقٌ (pelvis mensae; paropsis
(magna ٢٨، ١٢

دَسَّمَ سِبَالَهُمْ (inunxit pinguedine my-
(staces hominum ٢١٨، ٣

دَسَمٌ (adeps; pinguedo) ٩٠، ٩

دَيْسَمٌ (catulus ursi) ٧٥، ١٧

دَسَّاهُ (obtexit, occultavit alqd) ٢٢٤، ١٠

دَعَّ الْيَتِيمَ (fut. u. trusit, abegit or-
(phanum ١٣٨، ٢٢

دَاعَبَهُ (lusit, jocatus est cum alqo)
١٣، ٢٢٥

دَعِجَ (fut. a. nigrum oculum habuit)
١٥٥، ٤

أَدْعَجُ (homo nigris oculis) ٤١، ٩ ✻
١٥٥، ٤

مِدْعَسٌ (lignum arcus, quo carmina-
(rius utitur ٥٧، ٢٢ ✻ ٢٩٧، ٣

اِدَّعَمَ (fulcro innixus est) ٢٣٩، ٧

دِعَامَةٌ (fulcrum vitis) دَعَائِمُ ح
٢٠، ٨

دُعْمُوصٌ (animalculum nigrum in aqua
stagnante et exsiccescente nascens,
(fetus bufonis دَعَامِيصُ ح ١٢، ٢٣

دَعَا لَهُ (f. u. bona precatus est alcui)
١٥٠، ٣

وَدَعَا عَلَيْهِ (mala imprecatus est
(alcui ﻫ

وَدَعَا الرَّجُلَ (vocavit virum) ٤

وَدَعَا بِالرَّجُلِ (id.) ﻫ

وَدَعَاهُ زَيْدًا (nominavit, appellavit
(alqm Seidum ﻫ

وَدَعَاهُ بِزَيْدٍ (id.) ﻫ

وَدَعَاهُ إِلَى الْمَدْعَاةِ وَإِلَى الدَّعْوَةِ
(invitavit alqm ad convivium) ٥

اِدَّعَى عَلَيْهِ كَذَا (arrogavit sibi
(contra alqm alqd ٢٤٣، ٢٢

تَدَاعَوْا (vocarunt, provocarunt se in-
(vicem ٢٩٩، ٧

وَتَدَاعَى الْبُنْيَانُ وَالثَّوْبُ (rui-
nam minavit aedificium et trita facta
(est vestis ﻫ

وَتَدَاعَوْا فِى الْحَرْبِ (jactanter de
se et genere suo gloriati sunt invicem
(in proelio ٨

اِسْتَدْعَاهُ (ad se vocavit, advocavit
(alqm ٢٧٨، ١٣

دَعِىٌّ (filius adoptivus) أَدْعِيَاءُ ح
٤٥، ٢

دَعْوَةٌ (invitatio ad convivium; invi-
tatio ad arripiendam religionem doctri-
(namve alquam ١٥٠، ٥

دَعْوَى (praetentio, vindicatio rei;
(usurpatio ٢٤٣، ٢٣

دَعَّاءَةٌ (index digitus) ٣٧، ١١

أُدْعِيَّةٌ (quaestio obscura, aenigma)
٥٥، ١٥

مَدْعَاةٌ (invitatio ad convivium;
(convivium ١٥٠، ٥

دَاغِصَةٌ (os rotundum genu obtegens,
(patella ٤٠، ٥

دَغْفَلٌ (pullus elephanti) ٧٥، ١٨

دَفَّفَ عَلَى الْجَرِيحِ معا (subito occidit
(saucium ٢٢٠، ١

اِسْتَدَفَّ الشَّىْءُ (expedita et facile
(tractanda fuit res ٢٧٤، ٢٢

دَفٌّ (latus) دُفُوفٌ ح ٣٧، ٢٣

دُفٌّ معا (tympanum) دُفُوفٌ ح
٥٤، ٢٣

دَفَّةٌ (latus) ٣٧، ٢٣ دَفَّتَانِ (duo
(latera ephippii ٩٨، ٧

دَفَّافٌ (qui tympanum pulsat) ٥٥، ١

دَفِئَ الْمَكَانُ (f. a. calidus fuit locus)
١٥٢، ١٣

وَدَفُؤَ (f. u. id.) ﻫ

أَدْفَأَهُ (calefecit alqd) ١٩٠، ٥

اِسْتَدْفَأَ بِالثَّوْبِ (fovit se, calefe-
(cit se veste ٢٧٠، ١١

دِفْءٌ (calor) ١٥٢، ١٤ (crines, pullus
(et lac cameli ٧٢، ٩

دَفِئٌ (calidus) ١٥٢، ١٣

دَفِئٌ ، دَفِىٌّ (id.) ٤، ٧ ✻ ١٥٢، ١٣

دَفْتَرٌ (plura folia chartae in unum con-
juncta et inscripta; liber; liber com-
(putus دَفَاتِرُ ح ٤٩، ١٤

دَافِرَةٌ (velum ante portam) ٢٥، ١٤

دَفَعَ عَنْهُ (f. a. avertit ab alqo) ١٧٩، ٨

وَدَفَعَ إِلَيْهِ الْمَالَ (dedit alcui pe-
(cuniam ﻫ

دَافَعَ عَنْهُ (prohibuit alqm, avertit ab
(alqo ٢٢٨، ١

اِنْدَفَعَ فِى الْحَدِيثِ (in sermonem
(longum incidit ٢٤٩، ١٤

تَدَافَعُوا (se invicem repulerunt)
٢٩٥، ٩

اِسْتَدْفَعَ اللّٰهَ الْبَلِيَّةَ (rogavit
Deum, ut averteret calamitatem)
٢٧٢، ١٤

دَفْعَةٌ (*propr.* impulsus unus, *deinde*
Gallorum un coup, *nostrum* ein
(Mal دَفَعَاتٌ ح ٥، ٩

دُفْعَةٌ (aqua vehementer effusa; flu-
(xus vehemens دُفَعٌ ح ١٣، ٩

سَيِّدُ قَوْمِهِ غَيْرُ مُدَافَعٍ (sui dominus est a nemine prohibitus populi) ۲۲۸، ۲

دَفَقَ الماءَ (f. i. et u. effudit aquam) ۹۸، ۹

وَ دَفِقَ الماءُ (effusa est aqua) ﻫ

اِنْدَفَقَ الماءُ (id.) ۲۴۹، ۲۳

تَدَفَّقَ الماءُ (effluxit, effudit se aqua) ۲۵۵، ۱۲

دَفَنَهُ (f. i. sub terram posuit alqd; sepelivit alqm) ۱۰۳، ۲

دَقَّ (f. i. tenuis fuit) ۱۰۵، ۲۲

دَقَّ الشَّيْءَ (f. u. tundendo contrivit, comminuit rem) ۱۳۹، ۴

دُقٌّ (hectica febri correptus est homo) ۱۸۹، ۹

أَدَقَّ فِيهِ النَّظَرَ (subtilem disquisitionem instituit de alqa re) ۲۰۲، ۱

دَقَّقَهُ (tenue, subtile reddidit alqd) ۲۲۰، ۳

اِنْدَقَّ الشَّيْءُ (contrita, comminuta facta est res tundendo) ۲۴۷، ۲۱

اِسْتَدَقَّ الشَّيْءُ (minuta, tenuis, subtilis facta est res) ۲۷۵، ۳

دِقٌّ (hectica *febris*) ۱۸۹، ۹

دُقَّةٌ (sal contusum, comminutum) دُقٌّ ح ۲۸، ۲

دَقِيقٌ (tenuis) ۱۰۵، ۲۲ (farina) ۹۱، ۱۲

دُقَاقٌ (comminutus, contritus; mica) ۱۳۹، ۵

دَقَّاقٌ (qui farinam venundat) ۹۱، ۱۲

دَقِيقِيٌّ (id.) ۹۱، ۱۲

مِدَقَّةٌ ومُدُقَّةٌ (pistillum, instrumentum quo res in mortarium impositae contunduntur) مُدُقٌّ ح ۲۹، ۱۰

مَدْقُوقٌ (hectica febri laborans) ۱۸۹، ۹

مِدْقَاقٌ (mortarium ligneum ad contundendum allium) مَدَاقِيقُ ح ۲۷، ۲۲

دَقْدَقَةٌ (sonitus ungularum) ۲۸۲، ۳

دَقْعَاءُ (terra mollis, neque arena nec glareis mixta) ۷، ۲۲

دَقَلٌ (dactyli viliores) ۱۹، ۱۷ (trabs transversa navis) ۵۳، ۲۱

دَكَّ الأَرْضَ (*f. u.* contudit, tundendo aequalem reddidit humum) ۱۳۹، ۱۲

دَكَّةٌ (locus ante domum ad sedendum) دِكَاكٌ ح (aptatus; officina parva) ۲۳، ۲۲

دَكَّاءُ (locus elatior, collis parva) ۸، ۲۰

دُكَّانٌ (locus elatior ante domum, in quo merces venundantur; officina mercatoris) دَكَاكِينُ ح ۲۳، ۲۳

هُمْ يَتَدَكَّلُونَ على السُّلْطَانِ (se efferunt, et principi prae nimia superbia obsequium praestare recusant) ۲۵۹، ۹

دَكِنَ الثَّوْبُ (*f. a.* colorem fumi habuit; coloris cineracei *s.* carbonacei fuit vestis) ۱۹۵، ۱

أَدْكَنُ (colorem fumi habens) ۱۹۵، ۲

دَلَّهُ عَلَى الشَّيْءِ (*f. u.* indicavit alcui rectam viam ad aliquam rem) ۱۳۹، ۲۱

أَدَلَّ عَلَيْهِ (insolens, arrogans fuit contra alqm) ۲۰۲، ۴

تَدَلَّلَتْ (proterva et nimis audax fuit erga amasium mulier) ۲۵۹، ۱

اِسْتَدَلَّ بِهِ عَلَيْهِ (argumentum quaesivit *s.* fecit ex re contra alqm) ۲۷۵، ۴

دَالَّةٌ (protervitas, insolentia *pec.* mulieris erga timidum amasium) ۲۰۲، ۴ ✱ ۲۵۹، ۲

دَلَالٌ (protervitas, insolentia) ۲۵۹، ۲

دَلِيلٌ (dux viae) ۱۱، ۱۵ (index viae) أَدِلَّاءُ ح ۴۸، ۱۱ ✱ ۱۳۹، ۲۳

دَلَائِلُ وأَدِلَّةٌ ح (argumentum) ۴۹، ۹ ✱ ۱۳۹، ۲۲

دِلَالَةٌ (munus *s.* negotium ducis viae) ۱۳۹، ۲۳

دُلْبَةٌ (platanus; populus *arbor*) دُلْبٌ وَدُلَبٌ ح ۱۷، ۱۲ ✱ ۲۹۱، ۱۴

مَدْلَبَةٌ (locus populis aut platanis consitus) مَدَالِبُ ح ۱۷، ۱۲

أَدْلَجَ (inita nocte iter fecit) ۱۹۲، ۵

اِدَّلَجَ (sub finem noctis iter fecit) ۲۳۴، ۵

دَلَجٌ (susceptio itineris prima nocte) ۱۹۲، ۵

دُلْجَةٌ (id.) ﻫ

أَدْلَعُ (qui in eundo genua concludit) ۴۲، ۱۱

تَدَلْدَلَ الشَّيْءُ (deorsum pendens huc illuc mota est res) ۲۸۴، ۱۷

دَلَّسَ عَلَيْهِ (celavit emtori vitia mercium) ۲۱۴، ۲

دَلَعَ لِسَانَهُ (*f. a.* exeruit linguam suam) ۱۷۹، ۹

دَلَفَ الشَّيْخُ والمُقَيَّدُ (*f. i.* lente brevibusque passibus incedit senex et vinctus) ۹۴، ۱۸

دُلْفِينٌ معا (delphinus piscis) ۱۲، ۱۹

دَلَقٌ (mustella foenaria) ۵۳، ۴

دَلَكَ الخُفَّ عَلَى الأَرْضِ (f. u. fricuit ocream super terra) ۹، ۱۳۲

وَدَلَكَ فِي الحَمَّامِ بِالدَّلُوكِ (fricuit in balneo lapide fricatorio) ۱۰

وَدَلَكَتِ الشَّمْسُ (occidit sol) ه

تَدَلَّكَ فِي الحَمَّامِ (fricuit se in balneo) ۲۲، ۲۵۵

دَلَّاكٌ (fricator in balneis, balneator, tonsor) ۲۳، ۵۹

دَلُوكٌ (lapis quo in balneis membra fricant) ۱۰، ۱۳۲

دَيْلَمٌ (omnis locus muribus frequentatus) ۲۲، ۷۹

دَيْلَمِيٌّ (Deilemita *nomen gentile*) دَيْلَمٌ ح ۱۴، ۳۱

أَدْلَمُ (vir longo mento) ۱۱، ۴۲

دَلَا الدَّلْوَ مِنَ البِئْرِ (f. u. etraxit situlam e puteo) ۱۲، ۱۵۱

أَدْلَى الدَّلْوَ فِي البِئْرِ (demisit situlam in puteum) ۱۷، ۲۰۸

وَأَدْلَى بِالحُجَّةِ وَالقَرَابَةِ (argumentum attulit et affinitate se conjunxit cum alqo) ۱۸، ۲۰۸

دَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ (utrumque eo perduxit, ut eos deciperet) ۲۰، ۲۲۴

تَدَلَّى (deorsum pependit) ۳، ۲۹۳

دَلْوٌ (situla) دِلَاءٌ ح ۱۷، ۱۳

(signum Zodiaci: Aquarius) ۷، ۹

دَالِيَةٌ (rota aquaria) دَوَالِي ح ۱۸، ۱۳

مُدَلَّهٌ (homo perculsus et alienatus mente ob amorem) ۲، ۲۱۹

دِلْهَاثٌ (leo) ۱۱، ۷۵

اِدْلَهَمَّ اللَّيْلُ (perquam tenebrosa fuit nox) ۹، ۲۸۹

دَمَّ (f. i. et u. turpi facie fuit) ۲۳، ۱۰۹

دَمِيمٌ (homo turpi facie) ۱، ۱۰۷

دَمْدَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِم (perdidit eos Deus) ۱۱، ۲۸۲

وَدَمْدَمَ الغَضْبَانُ (irâ correptus est iracundus) ۱۲

دَمَّرَهُ (perdidit alqm) ۲۰، ۲۱۲

وَدَمَّرَ عَلَيْهِ (id.) ه

دَمَارٌ (interitus) ۲۰، ۲۱۲

دَمَّارَةٌ (podex) ۱۱، ۳۹

دَمَسَ اللَّيْلُ (f. u. tenebrosa fuit nox) ۱۴، ۱۲۹

لَيْلٌ دَامِسٌ (nox tenebrosa) ۸، ۴

۱۵، ۱۲۹ *

دَيْمَاسٌ (balneum) ۹، ۲۱

دَمَعَتِ العَيْنُ (f. a. lacrymas effudit oculus) ۹، ۱۷۹

دَمْعَةٌ (lacryma) دَمْعٌ وَأَدْمُعٌ وَدُمُوعٌ ح ۷، ۳۵

دِمَاغٌ (cerebrum) أَدْمِغَةٌ ح ۱۹، ۳۳

دَمَقٌ (ventus nive mixtus: nives volantes) ۱۳، ۷

دِمَقْسٌ (sericum album) ۱۳، ۵۳

اِنْدَمَلَ (convaluit e morbo; consanuit vulnus) ۴، ۲۴۷

دُمَّلٌ (tuber) ۲۲، ۵۸

دُمْلُجٌ (brachiale, ornamentum muliebre in superiore brachio) دَمَالِجُ ح ۱۹، ۱۰

دُمْلُوجٌ (id.) دَمَالِيجُ ح ۱۹، ۱۰

أَدْمَنَ الأَمْرَ (perpetuo et sine interruptione fecit alqd; incubuit tractandae rei) ۱۷، ۲۰۰

وَأَدْمَنَ عَلَى الأَمْرِ (id.) ۱۸، ۲۰۰

دِمْنَةٌ (fimus in uno loco accumulatus: fimetum) دِمَنٌ ح ۱، ۲۳

دَمِيَ (f. a. sanguine inquinatus est) ۲۲، ۱۷۱

دَمَّاهُ (sanguine inquinavit alqm) ۲۱، ۲۲۴

دَمٌ (sanguis) دِمَاءٌ ح ۵، ۳۳ دَمُ الأَخَوَيْنِ (sanguis draconis, *gummi rubri species*) ۱۷، ۵۹

شَيْءٌ دَمٌ (res sanguine inquinata) ۱۳، ۱۷۱

شَيْءٌ دَامٍ (id.) ه

دُمْيَةٌ (effigies coloribus picta) ۱۷، ۳۲

دُمًى ح ۴، ۵۵ (pupa qua luditur)

دَنٌّ (*del.* دَنَّةٌ, seria vini) دِنَانٌ ح ۷، ۲۸

أَدَنُّ (homo curvo tergo) ۱۰، ۴۲

دَنَأَ (f. a. sequior, vilis fuit) ۱۰، ۱۷۳

وَدَنُوَ (f. u. id.) ۱۱

دَنِيءٌ وَدَنِيٌّ (sequior, vilis) ۱۱، ۱۷۳

دَنِسَ (f. a. sordibus contaminatus est) ۱۳، ۱۵۸

دَنَّسَ الثَّوْبَ (sordidum reddidit vestem) ۳، ۲۱۴

تَدَنَّسَ عِرْضُهُ (sordidus fuit sudor alcjs) ۳، ۲۵۳

أَدْنَاسٌ (sordidi homines) ۱۴، ۱۵۸

دَنِفَ (f. a. valde aegrotus fuit; macilentus fuit aegrotus) ۵، ۱۹۱

أَدْنَفَهُ (gravi morbo affecit alqm) ۸، ۱۹۷

وَأَدْنَفَ بِنَفْسِهِ (valde aegrotus fuit) ه

دَنِف (aegrotus et macer) ١٩١ ، ٩

مُدْنَف (valde aegrotus) ١٩٧ ، ٩

مُدْنِف (id.) ﻫ

دَنَّق التَّاجِرُ (accurate et subtiliter computavit mercator) ٢١٩ ، ١٢

دَانِق (pondus numarium, sex granis hordaceis aequivalens; dimidium دانق caratum, sex دانق dirhemum, et in pondere aurario dinarium efficiunt) ٩٥ ، ١٤

دَنَا مِنْهُ (f. u. propinquus fuit alcui) ١٥١ ، ٢٠

وَدَنَا لَهُ وَإِلَيْهِ (id.) ﻫ

أَدْنَاهُ مِنْهُ (propinquum reddidit, admovit alqm ad alqd) ٢٠٩ ، ٢

دَانَاهُ (appropinquavit se alteri) ٢٣٣ ، ٢

تَدَانَوْا (sibi invicem propinqui fuerunt) ٢٩٩ ، ١٥

إِسْتَدْنَاهُ (attraxit ad se alqm; voluit ut alqs se appropinquaret) ٢٧٩ ، ١

دَنِيٌّ (vilis, abjectus. *cf.* دنأ) ٤٣ ، ٤

دُنْيَا (mundus, hic mundus *in quo vivimus, oppos.* τῷ الأُخْرَى *illi mundo, nim.* Paradiso et Inferno) ٥ ، ١٩

داء (morbus) أَدْوَاء ح ٥٨ ، ١٠

دُوَّاج وَدُوَاج (vestis quae super alias induitur) ٩٢ ، ١٨

دَوْحَة (arbor quaevis magna, *pec.* Punica Granatum) دَوْح ح ١٩ ، ٣

دَوَّخَ فِى الْبِلَادِ (obivit in terris, peragravit regiones) ٢٢١ ، ١٨

دُودَة (vermis) دُود وَدِيدَان ح ٧٧ ، ٨

دَوْدَى الصِّبْيَانُ (oscillarunt pueri) ٢٨٢ ، ٢١

دَوْدَاة (oscillum) ٢٨٢ ، ٢٣

دَارَ (*f. u.* circumivit, obivit, conversus est) ١٤٣ ، ٨

وَدِيرَ بِهِ (capitis vertigine correptus est) ١٠

أَدَارَ الرَّحَى (circumvertit molam) ٢٠٤ ، ٢٠

إِسْتَدَارَتِ الرَّحَى (circumivit mola) ٢٧٧ ، ٥

وَاسْتَدَارُوا حَوْلَهُ (gyrum duxerunt circum alqm) ٩

دَار (domus, domicilium) دِيَار و دُور ح ٢٣ ، ١٧ دَارُ الجَلَالِ (Paradisus) ٥٠ ، ٢٢ دَارُ السَّلَامِ (id.) ٥٠ ، ١٧ دَارُ الشِّفَاء (nosocomium) ٢١ ، ٢٢ دَارُ الضَّرْبِ (domus in qua numi cuduntur: moneta) ٢١ ، ٢٣ دَارُ المُقَامَةِ (Paradisus) ٥٠ ، ١٧ دَارُ المَرَضِ (nosocomium) ٢١ ، ٢١

دَيْر (monasterium Christianorum) ٢١ ، ١٨

دَارِيّ (incola domus) ٢٣ ، ١٧ (aromata vendit qui) ٢٩٩ ، ١٧

دَارَة (halo solis *et lunae*) دَارَات ح ٦ ، ١٠

دُوَار (vertigo capitis) ٥٨ ، ١٤

دَوَرَان (id.) ١٥

دَيَّار (incola domus) ٢٣ ، ١٨ مَا فِى الدَّارِ دَيَّارٌ (non incola in domo est *i. e.* nemo, nullus inest. *Hinc opinio orta,* ديار *significare i. q.* ullus, quisquam) ٢٩١ ، ١٩

دَائِرَة (circumvolutio, conversio) دَوَائِرُ ح ١٤٣ ، ٩ وَعَلَيْهِم دَائِرَةُ السَّوْء (accidit iis mala conversio fortunae *ut clades, frustratio spei*) ١٤٣ ، ٨ يتربّص بكم الدَّوَائِرُ (manent vos adversae vicissitudines temporis) ١٠

دَوَّارَة (circinus) دَوَّارَات ح ٥٣ ، ٤ (canthus rotae vehicularis) ١٨ ، ٩

شَيْءٌ مُدَوَّر (res rotunda) ٢٢١ ، ٢١

مُسْتَدِيرُ الوَجْهِ (rotundus, *carnosus facie*) ٤٠ ، ١٩ قَمَرٌ مُسْتَدِير (luna se convertens) ٢٧٧ ، ٩

دَاسَ الكُدْسَ (*f. u.* tundendo excussit acervum frumenti) ١٤٤ ، ٤

وَدَاسَ السَّيْفَ بِالْمِدْوَسِ (polivit, laevigavit ensem instrumento laevigatorio) ٥

مِدَاس (sandalium) ٥٢ ، ١٣

مِدْوَس (instrumentum laevigatorium quo gladios et alia polit faber ferrarius) ٥٤ ، ٣

دَافَ الدَّوَاءَ (*f. u.* miscuit medicamentum) ١٤٥ ، ٢

مَدَاك (lapis paullum excavatus super quo odores terit aromatarius) ٥٥ ، ٢١

مِدْوَك (lapis teres, quo odores et aromata teruntur) ٢٣

دَالَتْ لَهُ الدَّوْلَةُ (*f.u.* contigit alicui prospera rerum vicissitudo; nactus est bonam fortunam) ١٤٥ ، ٢٠

وَدَالَتْ عَلَيْهِ (res alcjs in pejus mutatae sunt; infelix factus est) ﻫ

أَدَالَهُ اللّٰهُ مِنْ عَدُوِّهِ (victoriam de hostibus concessit alcui Deus; imperium super hostes ei dedit) ٢٠٥ ، ١٧

يُدَاوِلُ الأَيَّامَ بَيْنَ النَّاسِ (vi-
cissim convertit Deus tempora inter
homines, ita ut mox fausta mox in-
(fausta iis essent ١٥ ، ٢٣١

تَدَاوَلُوا الشَّيْءَ (sibi invicem rem
(eripuerunt ٥ ، ٢٩٨

دَوْلَة (mutatio fortunae diversis)
(temporum periodis دِوَل ح ٢١ ، ١٤٥
prosperitas; imperium; Dynastia)
١٣ ، ٤٧

دُولَة (id.) دُوَل معا ح ٢٢ ، ١٤٥

دُولَاب (rota aquaria) دَوَالِيب ح
١٩ ، ١٣

دَامَ الأَمْرُ (*f.u.* perpetua, continua fuit
(res ١٤ ، ١٤٩

ودَامَ الرَّجُلُ عَلَى الأَمْرِ (perse-
(veravit alqs in re ١٥

ودَامَ الماءُ (stetit, non fluxit aqua)
١٩

أَدَامَ الأَمْرَ (continuo tractavit ne-
(gotium ٢٢ ، ٢٠٥

دَوَّمَ الطَّائِرُ (se gyravit avis in
(aëre ١٩ ، ٢٢٢

دَاوَمَ عَلَى الأَمْرِ (assiduus fuit in
(tractando negotio ١٨ ، ٢٣١

اِسْتَدَامَ الخَيْرَ (perpetuum esse vo-
(luit bonum ٢٠ ، ٢٧٧

دَوْمَة (palmae pumilae species, quae
(fructum مُقْل profert دَوْم ح ٤ ، ١٩

مَاءٌ دَائِمٌ (aqua stagnans) ١٧ ، ١٤٩

دِيمَة (pluvia per diem et noctem con-
(tinuata دِيَم ح ١٠ ، ٧

دُوَّامَة (turbo missilis, quem puer fu-
niculi ope in solo convertit, ut sibilum
(edat ٩ ، ٥٥

مُدَامَة (vinum merum) مُدَام ح
٣ ، ٥٩

دَوَّنَهُ (collegit et in librum conscripsit
(alqd ٢٣ ، ٢٢٢

دُونَ (*praepositio genitivum re-*
(*gens* infra, ultra, praeter ٢١ ، ٨١

دُونَكَ (cape!) ١٩ ، ٨٣

دَوِيَ (*fut. a.* aegrotus fuit) ١٤ ، ١٧٢

دَاوَاهُ (medicatus est alcui) ٨ ، ٢٣٣

تَدَاوَى بِهِ (medicatus est sibi alqa
re, remedio alqo se ipsum juvare voluit)
٢٢ ، ٢٩٩

دَوٍ (aegrotus) ١٥ ، ١٧٢

دَوًى (id.) ﻫ

دَوَاءٌ (medicamentum) أَدْوِيَة ح
١ ، ٥٨

دَوَاةٌ (atramentarium) دَوًى ودُوِيّ
ودِوِيّ ح ١١ ، ٥٠

دَوَاتِيّ (Atramentarium tenens; *est*
(*munus aulicum*: scriba regius ١٨ ، ٤٩

دَوَوِيّ (id.) ١٨ ، ٤٩

دُوَايَة معا (quod superficiem lactis
(obtegit *ut* pellicula ١٩ ، ٩١

دَهْدَهَ الحَجَرَ (convolvit lapidem)
١٤ ، ٢٨٢

تَدَهْدَهَ الحَجَرُ (convolutatus, con-
(versus est lapis ٢٠ ، ٢٨٤

دَهْدَى الحَجَرَ (circumvertit, commovit
(lapidem ٢٠ ، ٢٨٢

تَدَهْدَى (convolutatus est) ٢٠ ، ٢٨٤

دَهْر (tempus) دُهُور وأَدْهُر ح ١٢ ، ٣

دَهِشَ (*f. a.* mente perculsus est) ٨ ، ١٥٩

ودُهِشَ (id.) ﻫ

أَدْهَشَهُ (perculsum reddidit alqm)
١٥ ، ١٩٥

دَهِش (perculsus, attonitus) ٨ ، ١٥٩

مَدْهُوش (perculsus) ٧ ، ١٥٩

أَدْهَقَ الكَأْسَ (implevit poculum)
٢٣ ، ١٩٧

دَهَق (tormentum *pec.* quo ad ex-
torquendam veritatis confessionem
(comprimuntur crura alcjs ٨ ، ٢٢

دِهَاق (poculum plenum) ٨ ، ٥٩ ✱
٢٣ ، ١٩٧

دِهْلِيز (spatium inter portam et do-
(mum; atrium دَهَالِيز ح ٢ ، ٢٥
(tentorium magnum ١٤ ، ٢٩

اِدْهَمَّ (niger fuit) ١٣ ، ٢٤٩

اِدْهَامَّ (id.) ﻫ

أَدْهَم (equus niger) ١٩ ، ٩٧

مُدْهَامَّتَانِ (*sunt in Corano* duo
Paradisi; *nigri dicuntur propter
obscurum vigorem plantarum in*
(*iis crescentium* ١٣ ، ٢٤٩

دَهَنَ رَأْسَهُ (*f. u.* oleo unxit caput
(suum ١١ ، ١٣٤

أَدْهَنَ فِي الأَمْرِ (leniter egit, ver-
(satus est in re ١٨ ، ٢٠٠

دَاهَنَ (tenere, leniter tractavit
(alqm ١٨ ، ٢٢٩

دُهْن (oleum) ٥ ، ٥٧

دِهَان (corium concinnatum rubri
(coloris ١٨ ، ٥٢

دَهَّان (qui oleum conficit; qui ole-
(um vendit ٥ ، ٥٧

مُدْهُن (lecythus) مَدَاهِن ح ٧ ، ٥٧
(vas axungiarium ١٢ ، ١٨

مَدْهَنَة (mola olearia) ٨ ، ٥٧

دَهْوَرَ اللُّقْمَةَ (magnam buccellam sum-
sit) ١٦ ' ٢٨٣

دِيبَاجٌ (pannus sericus aureis argen-
teisve filis intextus) ٤ ' ٦٢

دِيبَاجِيٌّ (qui talia serica vendit)
٥ ' ٦٢

دَيُّوثٌ (zelotypiae expers, qui adulteri-
um uxoris admittit) ١١ ' ٤٩

دِيذَبَانٌ (speculator, explorator pec.
exercitus hostilis) ٨ ' ٢٢

دَيْذَبَانٌ (id.) ﻫ

تَدَيَّرَ الْمَكَانَ (domicilium sibi fixit in
loco alqo) ١٥ ' ٢٩١

دَيْرٌ (دور .v)

دَيَّارٌ (دور .v) ١٠ ' ١٤٣

دِيكٌ (gallus) دِيَكَةٌ ح ١٣ ' ٧٩

دِيمَةٌ (دوم .v) ١٠ ' ٧

دَانَ لَهُ (f. i. obedivit alcui) ١٤ ' ١١٥

وَدَانَهُ بِالصَّنِيعَةِ (retribuit alcui
acceptum beneficium) ١٥

وَدَانَ مِنْهُ الدَّيْنَ (mutuatus est
ab alqo debitum) ١٩

وَدَانَهُ غَيْرُهُ (debitum dedit alcui
alqs) ﻫ

أَدَانَهُ (mutuavit alcui alqd) ٢١ ' ٢٠٩

دَيَّنَهُ (reliquit alqm in religione sua,
non vexavit alqm ob relig.) ٢٢ ' ٢٢٣

دَايَنَهُ (mutuo accepit unus ab altero
in mercatura) ٩ ' ٢٣٢

تَدَيَّنَ (observantia religionis excel-
luit) ٤ ' ٢٦٢

تَدَايَنُوا بِدَيْنٍ (mutuo dederunt
et acceperunt invicem in mercatura
excercenda) ١٩ ' ٢٩٨

اِسْتَدَانَ (debitum petiit) ٣ ' ٢١٨

دَيْنٌ (debitum) دُيُونٌ ح ١٨ ' ١١٥

دِينٌ (religio) أَدْيَانٌ ح ١٤ ' ٤٨

يَوْمُ الدِّينِ (dies extre-
mi judicii) ✲ ٤ ' ٢٦٢ ، ١٤ ' ٥

رَجُلٌ دَائِنٌ (debitor) ١٧ ' ١١٥

دِيَانَةٌ (observantia religionis) ٤ ' ٢٩٣

رَجُلٌ مَدِينٌ (debitor) ١٧ ' ١١٥

رَجُلٌ مَدْيُونٌ (id.) ١٨ ' ١١٥

مَدِينَةٌ (urbs) مَدَائِنُ وَمُدْنٌ معا ح ١٥ ' ٢٠

الْمَدِينَةُ (Medina, *proprie*)

مَدِينَةُ النَّبِيِّ urbs Prophetae, se-
(*rior appellatio urbis Jathrib*) ١٧ ' ٢٠

دِينَارٌ (Dinar, numus aureus notissi-
mus, *nomen ducens ex graeco* δη-
νάριον) دَنَانِيرُ ح ١٩ ' ٩٥

دِيوَانٌ (liber; album; collectio carmi-
num; consilium regni; conclave sena-
tus) دَوَاوِينُ ح ١ ' ٢٢

ذ

ذَا (*pronom. demonstr.* hic *vir*) ذَانِ
(*dual.*) ٩ ' ٨٢

ذِئْبٌ (lupus) ذِئَابٌ وَذُؤْبَانٌ ح
١٣ ' ٧٥

ذُؤَابَةٌ (antiae viri) ذَوَائِبُ ح
٤ ' ٣

ذَاتٌ (ذو .v)

ذَاكَ (*pronom. demonst.* ille, iste *vir*)
ذَانِكَ وَذَانِّكَ (*dual.*) ١٣ ' ٨٢

ذَبَّ عَنْهُ الْقَبِيحَ (*f. u.* removit ab alqo
(*admonitione sua* inhonestum) ٨ ' ١٣٥

ذُبَابٌ (musca) ذِبَّانٌ ح ١٧ ' ٧٧

مِذَبَّةٌ (flabellum abigendis muscis
inserviens) مَذَابٌّ ح ١٠ ' ٣٠

ذَبَحَ الشَّاةَ (*f. a.* jugulavit, mactavit
ovem) ٧ ' ١٧٥

ذَبَّحَ فِي الرُّكُوعِ (capnt nimis demi-
sit inter inclinationem rite faciendam
preces faciens) ١٢ ' ٢١١

تَذَابَحُوا (se invicem jugularunt)
٥ ' ٢٦٤

ذِبْحٌ (quod mactatur; victima) ٨ ' ١٧٥

ذُبَحَةٌ (dolor in guttare) ١ ' ٥٩

ذَبِيحَةٌ (animal sacrificatum, hostia,
victima) ذَبَائِحُ ح ٨ ' ١٧٥

تَذَبْذَبَ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ (incertus
fuit, fluctuavit, vacillavit inter duas
res) ١٠ ' ٢٨٤

مُذَبْذَبٌ (incertus in alqa re, va-
cillans) ٩ ' ٢٨١

ذَبَلَ الْبَقْلُ (*f. u.* flaccida fuit herba)
٢٢ ' ٢٣٣

ذُبَالَةٌ (ellychnium ardens) ذُبَالٌ ح
٢١ ' ٢٨

ذَحْلٌ (simultas, odium; vindicta)
ذُحُولٌ ح ١٨ ' ٤٣

ذَخَرَ الشَّيْءَ (*f. a.* abscondidit rem)
١٥ ' ١٧٧

اِدَّخَرَهُ (abscondidit sibi alqd in fu-
turum usum) ٥ ' ٢٣٥

ذُخْرٌ (res recondita, reposita) ١٩ ' ١٧٧

ذَخِيرَةٌ (id.) ﻫ

ذَرَّ الدَّوَاءَ عَلَى الجِرَاحَةِ (f. u. spar-
١٩ ، ١٣٩ (sit medicamentum in vulnus
وذَرَّتِ الشَّمْسُ (ortus est sol) ٢٠
ذَرَّةٌ ذَرّ ح (formica perquam parva)
مِثْقَالُ ذَرَّةٍ (aequipondium) ١ ، ٧٧
formiculae; *dicitur ad pondus per-*
١٣ ، ٨٥ (*quam exiguum exprimendum*
ذَرُورٌ (medicamentum, quo alqd con-
١٩ ، ١٣٩ (spergitur, *ut vulnus, oculus*
ذَرِيرَةٌ (aromata ad unguendos mor-
٢٠ ، ٥٩ (tuos
ذَرَأَ اللّٰهُ الخَلْقَ (*f. a.* creavit Deus
١ ، ١٧٣ (homines
ذُرِّيَّةٌ معا (liberi; proles, progenies)
ذَرَارِيُّ ح (nepotes) ٢٣ ، ٤٢
ذُرِّيَّاتٌ معا ح ٣ ، ١٧٣
ذَرَبَهُ (acuit alqd) ١٢ ، ٢١٠
ذُرُّوحٌ (cantharis insectum) ذَرَارِيحُ
ح ١١ ، ٧٧
ذُرَحْرَحٌ (id.) ه
ذَرَعَ الثَّوْبَ (*f. a.* cubito mensus est
١٠ ، ١٧٩ (pannum
ذِرَاعٌ (brachium, *pec.* a cubito ad
أَذْرُعٌ ح ٣ ، ٣٧ (extremos digitos
ذَرَفَتْ عَيْنُهُ (*f. i.* lacrymas fudit ocu-
٢٠ ، ٩٩ (lus alcjs
ذَرَقَ الطَّائِرُ (*f. i.* merdam reddidit
٧ ، ٩٨ (avis
ذَرَى الظَّبْيُ (*f. i.* properavit dorcas)
٢٣ ، ١١٩
وذَرَى البُرَّ (ventilavit triticum)
١ ، ١١٧
ذَرَتِ الرِّيحُ التُّرَابَ (*f. u.* ventus
٤ ، ١٤٩ (pulverem dispersit

ذَرَّى الطَّعَامَ (ventilavit frumen-
٩ ، ٢٢٤ (tum
ذَرًى (suggrundium domus; tutela)
أَذْرَاءٌ ح ٣ ، ٢١
ذُرَةٌ (dhura, notissima milii spe-
١٣ ، ١٤ (cies
ذِرْوَةٌ معا (ardua montis vertex)
ذُرًى ح ٤ ، ٩
مِذْرًى (furca tricuspis ventilationi
مَذَارِي ح ٢ ، ١٨ (inserviens
ذَعَرَهُ (*f. a.* timorem injecit alcui)
١٩ ، ١٧٧
اِمْرَأَةٌ ذَعُورٌ (mulier cauta, quae
studet, ne in malam suspicionem ca-
١٩ ، ١٧٧ (dat
تَذَعْلَبَ (clanculum abiit) ٣ ، ٢٨٤
ذِعْلِبَةٌ (camela cursu celeri prae-
ذَعَالِيبُ ٣ ، ٢٨٤ (stans panni, laci-
٤ (niae; *aliis* extremus limbus vestium
أَذْعَنَ لَهُ (submisit se, obedivit alteri)
١٨ ، ٢٠٠
ذَفَّفَ عَلَى الجَرِيحِ معا (festinanter
١ ، ٢٢٠ (occidit saucium
ذَفِرَ إِبْطُهُ (*f. a.* foetidis axillis fuit)
١٤ ، ١٥٧
ذِفْرَى (cavitas post aurem) ذَفَارَى
ح ١٣ ، ٣٤
أَذْفَرُ (muscus acrioris odoris) ١٤ ، ١٥٧
ذَقَنٌ (mentum) أَذْقَانٌ ح ٩ ، ٣٩
ذَكَرَهُ بِاللِّسَانِ (*f. u.* commemoravit
٩ ، ١٢٧ (alqd sermone
وذَكَرَهُ فِي القَلْبِ (meminit alcjs
ه (rei in animo

أَذْكَرَهُ (fecit ut alqs recordaretur
٤ ، ١٩٤ (alcjs
ذَكَّرَ الاِسْمَ (masculini generis fecit
٢١ ، ٢١٢ (nomen
وذَكَّرَهُ الشَّيْءَ (in memoriam re-
ه (vocavit alcui rem
وذَكَّرَ المُذَكِّرُ النَّاسَ (adhortatus
ه (est monitor homines
ذَاكَرَهُ الحَدِيثَ (commemoravit
١٨ ، ٢٢٩ (coram alqo traditionem
اِذَّكَرَهُ (recordatus est alcjs rei) ٥ ، ٢٣٥
وادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ (meminit post
ه (tempus aliquod
تَذَكَّرَ الأَمْرَ (meminit rem; secum
٨ ، ٢٥٢ (meditatus est negotium
وتَذَكَّرَ (monitis aurem praebuit) ه
ذَكَرٌ (mas) ذُكُورٌ وذُكْرَانٌ ح ٩ ، ٣٢
مَذَاكِيرُ (membrum genitale maris)
ومَذَاكِيرُ وذُكْرَانٌ ح ١٤ ، ٣٩
١ ، ٥٤ (chalybs)
مُذَكَّرٌ (gladius, cujus acies chalybs
١١ ، ٩٩ (reliqua pars ferrum est
مِذْكَارٌ (mulier, quae semper marem
٤ ، ٤٤ (parit
ذَكَتِ النَّارُ (*f. u.* arsit, flammam edi-
١٨ ، ١٥٠ (dit ignis
وذَكَا المِسْكُ (odorem emisit, fra-
١٩ (gravit mascus
ذَكُوَ (acumine mentis polluit) ٣ ، ١٨٨
أَذْكَى النَّارَ (incendit ignem) ١٣ ، ٢٠٨
ذَكَّى (senex fuit) ١٥ ، ٢٢٤
وذَكَّى الذَّبِيحَةَ (jugulavit, macta-
١٩ ، ٢٢٤ (vit victimam
ذَكِيٌّ (odorans, fragrans) ١٩ ، ١٥٠
(acumine mentis pollens, ingeniosus)
٤ ، ١٨٨

٨ ، ٩ (sol) ذُكَاءُ
(animal sacrificandum, victima) ذَكَاةٌ
١٩ ، ٢٢٤
۞ (senex) مُذَكٍّ
٧ ، ١٠٩ (*f. i.* vilis, abiectus fuit) ذَلَّ
mansuetus fuit et pa-) وذَلَّ الحِمَارُ
٨ (tienter onera tulit asinus
vilem, contemtum reddidit) أَذَلَّهُ
٥ ، ٢٠٢ (alqm
vilem reddidit, appellavit) ذَلَّلَهُ
٧ ، ٢٢٠ (alqm
٢ ، ٢٥٩ (submissus fuit alcui) تَذَلَّلَ لَهُ
vilem habuit, aestimavit) اِسْتَذَلَّهُ
٤ ، ٢٧٥ (alqm
asinus mansuetus et patienter) ذَلُولٌ
٨ ، ١٠٩ (onera portans
٧ ، ١٠٩ (vilis, contemtus) ذَلِيلٌ
f. a. aequabili, parvo, depresso) ذَلِفَ
٩ ، ١٩١ (naso fuit
homo parvo, depresso naso:) أَذْلَفُ
٧ ، ١٩١ ✱ ٢٢ ، ٤١ (simus
١٤ ، ٢٩٤ (mucro linguae) ذَلْقٌ
۞ (id.) ذَوْلَقٌ
١٢ ، ٨٢ (*pron. demonstr.* ille, iste) ذَلِكَ
f. i. et *u.* turpis faciei fuit) ذَمَّ معا
٢٣ ، ١٠٩ (*cnfr.* دَمَّ
١٠ ، ١٤٠ (*fut. u.* vituperavit alqm) ذَمَّهُ
١٠ ، ٢٢٠ (id.) ذَمَّمَهُ
immunem servavit se ab op-) تَذَمَّمَ
٧ ، ٢٥٩ (probrio
fecit alqd, quod ei) اِسْتَذَمَّ إِلَيْهِ
١٣ ، ٢٧٥ (vituperium conflaret

clientela, foedus, quo quis ab) ذِمَّةٌ
٢٠ ، ٤٨ ح ذِمَمٌ (alqo defenditur
۞ (id.) ذِمَامٌ
se ipsum vituperavit ob negle-) تَذَمَّرَ
٨ ، ٢٥٢ (ctam rem praeteritam
increpavit) وتَذَمَّرَ عَلَى فُلَانٍ
۞ (alqm, minatus est alcui
(omnis res, quam tueri fas est) ذِمَارٌ
٢٠ ، ٤٨
f. i. et *u.* celere incessit) ذَمَلَ البَعِيرُ
٢ ، ١٠٠ (camelus
reliquum animae i. e. extremi) ذَمَاءٌ
٥ ، ٣٣ (morientis motus
f. i. manavit, mucum red-) ذَنَّ أَنْفُهُ
٩ ، ١٠٧ (didit nasus alcjs
f. a. nasum muco) وذَنَّ الرَّجُلُ
٨ (manantem habuit vir
(nasus qui mucum effluere sinit) ذَانٌّ
٧ ، ١٠٧
homo qui mucum e naribus) أَذَنُّ
٨ ، ١٠٧ ✱ ١٠ ، ٤٢ (effluere sinit
٢٠ ، ١٩٠ (peccata commisit) أَذْنَبَ
fimbriam ex cidari) تَذَنَّبَ المُعْتَمُّ
٤ ، ٢٥٠ (deorsum pendere sinit
، ٤٩ ح ذُنُوبٌ (peccatum) ذَنْبٌ
٢٠ ، ١٩٠ ✱ ٣
cauda animalium quadrupe-) ذَنَبٌ
fimbria in) ٣ ، ٩٧ ح أَذْنَابٌ (dum
ذَنَبُ السِّرْحَانِ ٤ ، ٢٥٠ (cidari
١٢ ، ٤ (primum diluculum)
١٧ ، ١٣ (situla aquae plena) ذَنُوبٌ
٨ ، ٩٥ ح ذَنَائِبُ (portio rei)
(exitus fluminis i. e. ostium) ذَنَبَةٌ
٣ ، ١٣

١٩ ، ٧٩ (cauda avium) ذُنَابَى
ذِنَابٌ (ostium fluminis) ذُنَابَةٌ
٣ ، ١٣ ح وذَنَائِبُ
ذُو مَالٍ ٢ ، ٨٣ (possessor alcjs rei) ذُو
ذَوَا (possessor opum, opulentus vir)
مَالٍ (*dual.*) ذَوُو مالٍ (*plur.*) ۞
٢٢ ، ٤٣ (nomen mensis Arabici) ذُو الحِجَّةِ
nomen mensis) ذُو القَعْدَةِ معا
۞ (Arabici priorem antecedentis
ذَاتٌ ٣ ، ٨٣ (domina rei) ذَاتٌ
femina opes possidens: opu-) مَالٍ
ذَوَاتٌ (*dual.*) ذَوَاتَا مالٍ (lenta
ali-) ذَاتَ مَرَّةٍ ۞ (*plur.*) مَالٍ
anno) ذَاتَ سَنَةٍ ٨ ، ٥ (quando
٩ (quodam
f. u. liquefacta est gla-) ذَابَ الجَمَدُ
١٩ ، ١٤١ (cies
(liquefecit adipem) أَذَابَ الشَّحْمَ
٩ ، ٢٠٤
(v. ذُؤَابَةٌ) ذُوَابَةٌ
f. u. abegit) ذَادَ المَاشِيَةَ عن الماء
١٩ ، ١٤٢ (pecora ab aqua
agmen camelorum a tribus) ذَوْدٌ
١١ ، ٧١ ح أَذْوَادٌ (ad decem
f. u. miscuit medica-) ذَافَ الدَّوَاءَ
٢ ، ١٤٥ (menta
١٠ ، ٤٢ (homo brevis menti) أَذْوَطُ
٥ ، ١٤٥ (*f. u.* gustavit rem) ذَاقَ الشَّيْءَ
gustandum dedit) أَذَاقَهُ الشَّيْءَ
١١ ، ٢٠٥ (alcui rem
(*f. i.* aridum fuit lignum) ذَوِيَ العُودُ
٢٣ ، ١٢٠

ذِهْ معا (pronom. demonstr. haec
(femina ١١'٨٣

ذَهَبَ إِلَيْهِ (f. a. adiit, abiit ad alqm)
٩'١٧٤

وذَهَبَ عَلَيْهِ كَذَا (difficile, obscu-)
١٠ (rum, ambiguum fuit alcui alqd

أَذْهَبَهُ (abduxit, removit alqd) ٢١'١٩٠

وأَذْهَبَ الْمُصْحَفَ (inauravit li-)
ه (brum

ذَهَّبَ الْمِنْطَقَةَ (inauravit zonam)
١٢'٢١٠

ذَهَبٌ (aurum) ٢٣'٩

مَذْهَبٌ (via qua quis abit; doctri-)
مَذَاهِبُ (na quam quis sectatur
ح ١١'٩ (latrina) مَذَاهِبُ ح ١'٢٥

ذَهِلَ عَنْهُ (f. a. non curavit alqd, aliis)
٥'١٩٣ (rebus occupatus

أَذْهَلَهُ عن كذا (distraxit alqm)
٤'١٩٩ (a re, aliis rebus eum occupando

ذَهِنَ (f. a. intelligens, ingeniosus fuit)
٢'١٩٥

ذِهْنٌ (ingenium, intellectus) أَذْهَانٌ
ح ١٣'٤٣

ذِي (pronom. demonstr. haec femina)
١٢'٨٣

ذَيْتَ وذَيْتَ (sic et sic, hoc et illo)
٢٣'٨١ (modo

ذَاعَ السِّرُّ (f. i. patuit arcanum) ٢'١١٤

أَذَاعَ السِّرَّ (patefecit arcanum)
١٢'٢٠٩

وأَذَاعَ بِالسِّرِّ (id.) ه

ذِيكَ (pron. demonstr. illa femina)
١٣'٨٣

ذَيْلٌ (inferior pars vestis: syrma)
ذُيُولٌ وأَذْيَالٌ ح ١١'٩٢

ذَائِلٌ (lorica longa) ٣'٧١

ذَيَّالَةٌ (acus simul cum immisso filo)
١٢'٥٧

مُلَاءٌ مُذَيَّلٌ (amiculum longo syr-)
١٩'٢٢٣ (mate

ذَامَهُ (f. i. vitii arguit aliqm) ٤'١١٥

ر

رَأَبَ الشَّيْءَ (f. a. conjunxit rem; re-)
١٠'١٧٤ (paravit rem fissam

تَرَأَّدَ الغُصْنُ (flexus est et huc illuc)
١٥'٢٥١ (motus est ramus viridis

رَأَسَ القَوْمَ (f. a. princeps fuit populi,)
١١'١٧٨ (praefuit populo

ورَؤُسَ الرَّجُلُ (f. u. caput, prin-)
ه (ceps fuit vir

تَرَأَّسَ عَلَى القَوْمِ (praefuit populo,)
٣'٢٥٣ (imperio rexit populum

رَأْسٌ (caput) رُؤُوسٌ رُؤُسٌ وأَرْؤُسٌ
ح ١٥'٣٣ (caput, primus, princeps)
١٣'١٧٨

رَئِيسٌ (primus, princeps) رُؤَسَاءُ ح
١٩'٤٩ ✡ ١٣'١٧٨

رُؤَاسِيٌّ (homo magno capite: capito)
١٢'٤٠

أَرْأَسُ (id.) ١٢'٤٠ رَأْسَاءُ (ovis ni-)
٨'٧٤ (gro capite

رَأَفَ (f. u. misericors fuit) ٤'١٣١

ورَئِفَ (f. a. id.) ٥

ورَؤُفَ (f. u. id.) ه

رَؤُوفٌ ورَؤُفٌ (misericors) ٥'١٣١

رَأْلٌ (pullus struthiocameli) رِئَالٌ ورِئْلَانٌ
ح ٢٢'٧٨

رِئْبَالٌ (leo) ١٠'٧٥

رِئْمٌ (dorcas alba) أَرْآمٌ وآرَامٌ ح ٣'٧٥

رَانِجٌ (nux Indica) ١٩'١٩

رَآهُ (f. a. vidit alqm) ١٩'١٨٣

ورَأَى إِلَيْهِ (consideravit, contem-)
١٧ (platus est alqd

ورَأَى فِي الْمَنَامِ (somniavit) ١٨

ورَأَى فِي الفِقْهِ رَأْيًا (protulit)
in jurisdictione sententiam, placi-
ه (tum

أَرَاهُ الشَّيْءَ (ostendit alcui rem)
٢٢'٢٠٩

رَاءَى النَّاسَ بِعَمَلِهِ (conspectui)
hominum opera sua proposuit: simu-
٧'٢٣٢ (late et per hypocrisin egit

اِرْتَأَى فِي الشَّيْءِ رَأْيًا (statuit in)
re sententiam; visum ei quid est in re
٢١'٢٤٢

تَرَاءَى الجَمْعَانِ (sibi invicem in)
conspectum venerunt duo agmina)
١٧'٢٩٨

وتَرَاءَى لَهُ (putavit, se alqm vi-)
ه (dere

رِءْيٌ (forma pulchra; facies pec. ve-)
١٧'١٨٣ (nusta

رِئَةٌ (pulmo) ١٨'٣٨

رَايَةٌ (signum, vexillum minus)
رَايَاتٌ ح ٣'٩٩

رَجُلٌ مُرٍ (vir qui alcui alqd ostendit)
٢٢'٢٠٩

شَىْءٌ مُرًى (res quae ostenditur)
٢٠٩، ٢٣
مِرْآةٌ (speculum) مَرَائِى ح ٣٠، ١٠
رُبَ (رُبَّ .v)
رَبَّهُ (*f. u.* aluit, nutrivit alqm) ١٣٥، ٨
وَرَبَّ النِّحْىَ بالرُّبِّ (succo dulci
condivit utrem, ut grato sapore donaret
(butyrum ﻫ
أَرَبَّ بالمَكَانِ (commoratus est, sub-
(stitit in loco ٢٠١، ٣
رَبَّبَهُ (educavit alqm) ٢١٩، ٨
رَبٌّ (nutritor; *qui omnia alit et*
(*conservat:* Deus ٣٠، ١٨
رُبٌّ (succus avarum et dactylorum
رُبٌّ خَاثِرٌ ٥٩، ٨ (expressus et coctus
talis succus multa coctione inspissatus
(et dulcissimus ١٣٥، ٨ ✱ ٢٩٧، ٧
رُبَّ (*particula quam genit. inde-*
terminatus sequitur: haud raro,
رُبَتَ ، رُبَ ، ٢٨٧، ٥ (multum, saepe
، رُبَتَ (.id) ﻫ رُبَّمَا id. *Praepo-*
رُبَّمَا *nitur etiam praeterito verbi:*
خَرَجْتُ (haud raro exii ٢٨٧، ٩
رَابٌّ (vitricus) ٤٥، ٧
رَابَّةٌ (noverca) ٤٥، ٨
رَبَابٌ (instrumentum musicum for-
mae teretis cidari non dissimilis, cujus
fides autem plectro pulsantur: pandura)
٥٤، ٢٢
رَبِيبٌ (privignus) أَرِبَّاءُ ح ٤٥، ٧
رَبَابِىٌّ (qui instrumentum musicum
pulsat رَبَاب) ٥٤، ٢٢
رَبِيبَةٌ (privigna) رَبَائِبُ ح ٤٥، ٧
رَبَأَ الرَّبِيئَةُ القَوْمَ فى المَرْبَإِ (*f. a.* in
specula observavit homines explorator
١٧٣، ١٣
رَبِيئَةٌ ورَبِيَّةٌ (explorator exercitus
رَبَايَا ح ٩٨، ١٩ (hostilis; procubitor
مَرْبَأٌ (specula exploratoris) ١٧٣، ١٣
اِرْبَثَّ أَمْرُهُمْ (infirma fuit et lente
processit res hominum, ita ut dissipa-
(rentur ٢٤٨، ١٨
رَبِحَ (*f. a.* lucrum fecit, lucratus est
١٥٥، ١٣
أَرْبَحَهُ (lucrum dedit alcui) ١٩٢، ٩
رُبَّاحٌ (simia *mas*) ٧٥، ٢٠
اِرْبَدَّ (colore cineraceo fuit) ٢٤٨، ٢١
وارْبَدَّ وَجْهُهُ (mutavit colorem fa-
(cies alcjs ﻫ
أَرْبَدُ (colorem cineraceum habens
(vir commutato colore faciei) ٢٤٨، ٢١
٤٢، ١٤
مِرْبَدٌ (locus ubi continentur vel alli-
(gati sunt cameli مَرَابِدُ ح ٢٣، ٢
رَبْرَبٌ (grex boum silvestrium) ٧٥، ٩
رِيبَاسٌ (rumex acetosa; bulapathum
١٩، ٢٣
رَبِّيثَا (piscis quidam versicolor et per-
(quam exiguus ١٢، ٢١
تَرَبَّصَهُ (exspectavit alqd) ٢٥٣، ٩
رِيبَاصٌ (ريباس .*i. q*) ١٩، ٢٣.
رَبَضَ السَّبُعُ والطَّائِرُ (*f. i.* procu-
buit complicatis pedibus fera et avis)
٩٤، ١٤
رَبَضٌ (quod oppidum circumdat: moe-
(nia; suburbium أَرْبَاضٌ ح ٢٠، ١٨
رَبَطَ الفَرَسَ (*f. i.* ligavit equum) ٩٥، ١٠
وَرَبَطَ اللّٰهُ عَلَى قَلْبِهِ (firmavit,
(corroboravit animum alcjs Deus ٩٥، ١١
رَابَطُوا (in confiniis regni stationes
habuerunt et ad incursum hostilem
(praecavendum excubias egerunt ٢٢٧، ٢٠
اِرْتَبَطَهُ (ligavit alqd) ٢٣٩، ١٤
رَابِطُ الجَأْشِ (homo firmi, intrepidi
(animi ٩٥، ١٢
رِبَاطٌ (equi ligati; vinculum) ٩٥، ١١
aedificium firmum; diversorium publi-
(cum رِبَاطَاتٌ ح ٢٠، ١٩
رَبِيطُ الجَأْشِ (homo firmi, intrepidi
(animi ٩٥، ١٢
مَرْبَطٌ (stabulum camelorum) ٢٤، ٢٣
رَبَعَ القَوْمَ (*f. a.* et *i.* quartus homi-
(num fuit ١٧٩، ١٠
ورَبَعَ القَوْمَ (*f. u.* quartum quemque
hominum eorum*ve* opum quartam
(partem sumsit ﻫ
اِرْتَبَعَ الحَجَرَ (sustulit lapidem) ٢٣٩، ٢٠
تَرَبَّعَ (quadrata forma sedit) ٢٥٤، ٤
رَبْعٌ (domicilium; patria) رُبُوعٌ
ورِبَاعٌ ح ٤٣، ١٩
رُبْعٌ (quarta pars) ٩٥، ١٠ (quadrans
τοῦ مِثْقَال seu ponderis Dinarii
دَانِق (aequivalens uno ١٥ et dimidio
رِبْعٌ (febris quartana) ٥٨، ١٣
رُبَعٌ (pullus cameli verno tempore
(natus رِبَاعٌ وأَرْبَاعٌ ح ٧١، ١٤
رُبَاعُ (quaterni) ٩٥، ١٢
رَبِيعٌ (ver) ٣، ١٨ شَهْرُ رَبِيعٍ الأَوَّلِ
(mensis anni arabici Safarum sequens
(mensis شَهْرُ رَبِيعٍ الآخِرِ ٣، ٢١
(mensem memoratum sequens ﻫ

capsula reponendo speculo in-) رَبْعَةٌ
homo mediocris) ١١‘٣٠ (serviens
٢١‘٤٠ (staturae
camelus septuennis, *vel* in) رَبَاعِيٌّ
١٩‘٧١ (septimum annum ingressus
ovis quadri-) ١٥‘٧٣ (bos quadrimus
ma *vel* in quartum annum ingressa)
٩‘٧٤ ✱ ١٥‘٧٣ (quadrimus) رَبَاعٍ
رَبَاعِيٌّ معا (equus quadrimus) رَبَاعٌ
معا ح ١٨‘٩٩
unus e quatuor dentibus po-) رَبَاعِيَةٌ
sterioribus, qui dentes quatuor priores
ثنايا) رَبَاعِيَاتٌ appellatos sequuntur
ح ٢٢‘٣٥
أَرْبَعَةٌ (quatuor) ١٠‘٩٤ أَرْبَعَةَ عَشَرَ
١٢ (quatuordecim) أَرْبَعَةٌ وعِشْرُونَ
quadrin-) أَرْبَعُمِائَةٍ ١٥ (viginti quatuor)
quatuor) أَرْبَعَةُ آلَافٍ ١٨ (genti
qua-) أَرْبَعَةَ عَشَرَ أَلْفًا ٢١ (millia
أَرْبَعُمِائَةِ أَلْفٍ ٢٢ (tuordecim millia
٣‘٩٥ (quadringenta millia)
أَرْبَعُونَ ١٧‘٩٤ (quadraginta)
(quadraginta millia) أَرْبَعُونَ أَلْفًا
١‘٩٥
feria quarta hebdo-) يَوْمُ الأَرْبَعَاءِ
أَرْبِعَاوَاتٌ ح ٢١‘٤ (madis
habitaculum quod verno tem-) مَرْبَعٌ
٢٠‘٢٣ (pore habitatur
مَرْبَعٌ ١٢‘٩٥ (quaterni)
res quadrangula, qua-) شَيْءٌ مُرَبَّعٌ
٨‘٢١٥ (drata
(homo mediocris staturae) مَرْبُوعٌ
٢١‘٤٠ ٢٢‘٧٢ (funis quadruplex)
locus quadrilaterus in urbe,) مُرَبَّعَةٌ

sive sit domibus consitus: Stadt-
viertel, sive vacuus ad modum fori)
٨‘٢١
يَرْبُوعٌ (mus campester) يَرَابِيعُ ح
٢١‘٧٩
رِبْقَةٌ (laqueus in collari jumenti) ٢١‘٧٢
haesitavit in nego-) اِرْتَبَكَ فِى الأَمْرِ
٤‘٢٣٨ (tio, neque expedire se potuit
رَبَا (*f. u.* auctus est) ١٣‘١٤٧
surrexit, intumuit spu-) ورَبَا الزَّبَدُ
١٤ (ma
(fenus exercuit alqs) أَرْبَى الرَّجُلُ
٢٣‘٢٠٩
plus dedit,) وأَرْبَى عَلَيْهِ فِى كَذَا
١‘٢٠٧ (addidit alcui in alqa re
رَبَّاهُ (aluit, nutrivit alqm) ١‘٢٢٤
(tumulus elatior; collis) رَبْوَةٌ ىلب
رُبًى ح ٢٣‘٨
رَابِيَةٌ (id.) رَوَابٍ ح ﻫ
rosae saccharo conditae;) وَرْدٌ مُرَبًّا
saccharum rosatum, *saluberrimi me-*
٣‘٥٨ (*ticamenti species*
disposuit, ordinavit) رَتَّبَ الأَشْيَاءَ
١٣‘٢١٠ (res
رُتْبَةٌ (gradus unus scalae) رُتَبٌ ح
١٠‘٢٥
gradus) ﻫ مَرَاتِبُ ح (id.) مَرْتَبَةٌ
١٣‘٤٧ (s. ordo honoris; dignitas
أُرْتِجَ البَابُ (clausit portam) ٥‘١٩٢
impeditus est) وأُرْتِجَ على المُتَكَلِّمِ
ﻫ (quominus loqueretur alqs
رِتَاجٌ (porta magna) ١٣‘٢٥
libere) رَتَعَتِ الدَّابَّةُ فِى المَرْتَعِ
١١‘١٧٩ (pastus est equus in pascuo

f. i. et *u.* conjunxit,) رَتَقَ الشَّيْءَ
٧‘٩٨ (compegit, consuit rem *fissam*
compacta, colli-) اِرْتَتَقَ الشَّيْءُ
٢٠‘٢٣٧ (gata est res
(*f. a.* splendidis dentibus fuit alqs) رَتِلَ
٥‘١٩٣
lente et distincte le-) رَتَّلَ القُرْآنَ
١٣‘٢١٧ (git Coranum
filum quod circa digitum ligatur) رَتَمَةٌ
١٣‘٣٧ (reminiscendae rei causa
رَتِيمَةٌ (id.) ﻫ
مُرَتَّنٌ (panis cum adipe subactus) ١٢‘٩١
(*f. i.* et *u.* trita est vestis) رَثَّ الثَّوْبُ
١٥‘١٠٣
miles saucius semi-) أُرْتُثَّ الجَرِيحُ
١‘٢٤٠ (animis e pugna exportatus est
ثَوْبٌ رَثٌّ (vestis trita) ١٥‘١٠٣
(*equus* superiore labio albus) أَرْثَمُ
١٣‘٩٧
f. i. deflevit mortuum; oratione) رَثَاهُ
١١‘١١٩ (funebri laudavit mortuum
١٢ (miseruit alcjs) ورَثَى لَهُ
f. u. commovit, tre-) رَجَّ اللّٰهُ الأَرْضَ
٢٠‘١٣٥ (mefecit Deus terram
f. a. reveritus sum, magnifeci) رَجِبْتُهُ
٩‘١٥٣ (alqm
(reveritus est, magnifecit alqm) رَجَّبَهُ
١٣‘٢١٠
fulcivit arborem,) ورَجَّبَ الشَّجَرَةَ
ﻫ (ne frangeret
mensis anni arabici, mensi) رَجَبٌ
شعبان antecedens, *sic dictus pro-*
pter reverentiam, quam ei decla-
rarunt eo quod praelia in eo com-
✱ ٢٢‘٣ (*mittere nefas haberetur*
٩‘١٥٣

أَرْجَأَ الأَمْرَ (distulit negotium) ٥ ، ١٦٠
مُرْجِئَة (qui bona opera differunt)
et suspendunt. Nomen sectae Mur-
٩ ، ١٩٠ (jiorum
رَجَحَ المِيزَانُ f. i, a, u. praeponde-)
١٥ ، ٨٨ (ravit bilanx
رَجَحَ هَذَا عَلَى ذَاكَ (effecit, ut
una res pondere superaret alteram)
١٣ ، ٢١١
تَرَجَّحَ المِيزَانُ (praeponderavit bi-
٩ ، ٢٥١ (lanx
أُرْجُوحَة (oscillum) أَرَاجِيحُ (sic!)
ح ٩ ، ٥٥ ✱ ٢٢ ، ٢٨٢
اِرْجَحَنَّ (praeponderavit; ponderosus)
٩ ، ٢٨٣ (fuit
تَرَجْرَجَ الرِّدْفُ (vacillavit clunis equi)
١١ ، ٢٨٤
رَجَزَ الشَّاعِرُ f. u. carmen رجز fecit)
١ ، ١٢٩ (poëta
اِرْتَجَزَ (carmen in metro رجز compo-)
١٩ ، ٢٣٥ (suit
رِجْزٌ (poena) ١ ، ٥٣
رَجَزٌ (carminis arabici species cujus)
versus metro مُسْتَفْعِلُنْ sexies re-
١٩ ، ٢٣٥ ✱ ٨ ، ١٩٩ (petito constat
أُرْجُوزَة (carmen longius in metro)
رجز compositum) أَرَاجِيزُ ح ٨ ، ١٢٩
رَجُسَ (f. a. turpis, sordidus fuit) ١٤ ، ١٥١
وَرَجَسَ (f. u. id.) ﻫ
وَرُجِسَ (id.) ١٥
اِرْتَجَسَتِ السَّمَاءُ (vehementer to-)
٥ ، ١٣٥ (nuit coelum
رِجْسٌ (sordidus) ١٥ ، ١٥٨ (poena)
٢ ، ٥٣
رَجَعَهُ (f. i. revertit alqm, reduxit) ٢ ، ٩٩

وَرَجَعَ بِنَفْسِهِ (reversus est, rediit) ﻫ
رَجَّعَ فِي صَوْتِهِ (reciprocavit in gut-)
٩ ، ٢١٥ (ture vocem
رَاجَعَهُ فِي كَذَا (iterate ad alqm re-)
٢ ، ٢٢٨ (versus est in negotio alqo
وَرَاجَعَ المَرْأَةَ (denuo ad se reduxit)
٣ (uxorem postquam dimiserat eam
اِرْتَجَعَ الهِبَةَ (resumsit donum) ٢١ ، ٢٣٩
اِسْتَرْجَعَ المُصَابُ (in calamitate)
إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيهِ رَاجِعُونَ verba
١٥ ، ٢١٢ (pronunciavit
رَجْعٌ (pluvia iterata) ١ ، ١
رِجْعَة (mulieris dimissae reductio)
٤ ، ٢٢٨ (in matrimonium
رَجَفَ (f. u. contremuit) ٩ ، ١٣١
رَجَّافٌ (mare) ١٢ ، ١٢
رَجْفَة (tremor, motus terrae) ٩ ، ١٣١
رَجِلَ (f. a. pedes fuit) ٩ ، ١٩٣
أَرْجَلَهُ (peditem fecit alqm) ٣ ، ١٩٩
اِرْتَجَلَ الخُطْبَةَ (non praemeditate,)
ex tempore habuit orationem sacram)
١٤ ، ٢٣٨
وَارْتَجَلَ الفَرَسُ (cursu inter cele-)
rem et commodum medio usus respi-
١٥ (rare voluit equus
تَرَجَّلَ (pedes fuit, pedibus incessit)
٨ ، ٢٥٩
رِجْلٌ (pes) أَرْجَالٌ وَأَرْجُلٌ ح ٨ ، ٤٠
رِجْلُ البَابِ (cardo forium) ١٧ ، ٢٥
رَجُلٌ (vir) رِجَالٌ ح ٩ ، ٣١ (pedes)
٩ ، ١٩٣
رَجِلٌ (pedes) ٩ ، ١٩٣
رَاجِلٌ (id.) ﻫ

رِجْلَة (portulaca) ١١ ، ١٦
رَجَّالَة (pedites exercitus, v. (رَجْلَانٌ
١٩ ، ٦٨
رَجْلَانُ (pedes) رَجْلٌ وَرَجْلَةٌ وَ
رَجْلَى وَرِجَالٌ وَرَجَّالٌ وَرَجَّالَةٌ
وَرُجَّالٌ ح ٩ ، ١٩٣
أَرْجَلُ (equus pedibus albis) ١٩ ، ٩٧
رَجْلَاءُ (ovis totis pedibus alba) ١١ ، ٧٤
مِرْجَلٌ (ahenum, olla aenea) مَرَاجِلُ
ح ٢٠ ، ٢٩
مِرْجَلِيٌّ (qui ahena vel ollas aeneas)
٢١ (conficit
رَجَمَهُ (f. u. lapidibus jecit alqm) ١٧ ، ١٣٣
وَرَجَمَ بِالظَّنِّ (conjectanter pro-)
١٩ (nunciavit alqd
تَرَاجَمُوا بِالحِجَارَةِ (se invicem la-)
٨ ، ٢٩٩ (pidibus jecerunt
رَجِيمٌ (lapidatus) ١٨ ، ١٣٣
رُجُومٌ (id.) ﻫ
مَرْجُومٌ (exsecratus) ﻫ
حَدِيثٌ مُرَجَّمٌ (dictum ex conje-)
٣ ، ٢١٨ (ctura prolatum
رَاجِنٌ (cicur, mansueta ovis, capra)
رَوَاجِنُ ح ٢٣ ، ٧٣
رَجَاهُ (f. u. speravit alqd) ٢٣ ، ١٤٧
وَرَجِيَ (f. a. id.) ١ ، ١٤٨
أَرْجَى الأَمْرَ (distulit negotium) ٣ ، ٢٠٧
رَجَّاهُ (speravit alqd) ٩ ، ٢٢٤
اِرْتَجَاهُ (id.) ٢ ، ٢٤٣
رَجًا (latus, margo) أَرْجَاءٌ ح ١ ، ٢١

رَحِبَ المَكَانُ (f. a. amplus fuit locus)
٧،١٥٣
وَرَحُبَ (f. u. id.) ﻫ
رَحَّبَ بِهِ (alqm) مَرْحَبًا لَكَ formula
salutavit; felicitatem apprecatus est
(alcui ١٤،٢١٠
رَحْبٌ (locus amplus) ٨،١٥٣
رَحِيبٌ (id.) ﻫ
رَحْبَةٌ (area *ampla* domus) رَحَبَاتٌ
ح ٨،٢٤
مَرْحَبًا بِكَ (amplitudine et com-
(moditate fruaris! ٩،٨٤
رُحَضَاءُ (sudor *sub finem* febris) ١٥،٥٨
رَحِيقٌ (vinum merum) ٣،٥٩ (nomen
(fluvii *vel* fontis in Paradiso ٢٠،٥٠
رَحَلَ (*f. a.* iter fecit, migravit) ١٥،١٨١
وَرَحَلَ النَّاقَةَ (sella instruxit ca-
(melam ١٩
اِرْتَحَلَ (migravit) ١٩،٢٣٨
تَرَحَّلُوا (castra moverunt; e loco
in alium locum migrarunt *nomades*)
٨،٢٥٩
رَحْلٌ (sella camelina) رِحَالٌ ح ٢،٧٣
رَحُولٌ (camelus quo vehitur, ad ve-
(cturam idoneus ٩،٧٢
رَاحِلَةٌ (id.) رَوَاحِلُ ح ﻫ
رَحُولَةٌ (id.) ﻫ
أَرْحَلُ (dorso albus *equus*) ١٣،٩٧
رَحْلَاءُ (dorso alba *ovis*) ١٠،٧٤
مَرْحَلَةٌ (mansio publica, ubi in iti-
nere homines et jumenta recipiuntur)
مَرَاحِلُ ح ١٧،١١
رَحِمَهُ (*f. a.* miseruit alcjs) ١،١٩٤

وَرَحُمَ (*f. u.* id.) ﻫ
تَرَحَّمَ عَلَيْهِ (misericordem se prae-
(buit erga alqm ٥،٢٥٧
تَرَاحَمُوا (sui invicem miserti sunt)
٩،٢٩٩
رَحِمٌ (uterus) أَرْحَامٌ ح ١،٣٩
(cognatio, propinquitas germana)
١٣،٤٤
رَاحِمٌ (misericors) ٢،١٩٤
رَحِيمٌ (cognatus propinquus; amicus
(sincerus ١٣،٤٤ (misericors) ٢،١٩٤
رَحْمَانُ (Deus miserescens) ﻫ
تَرَحَّتِ الحَيَّةُ (in gyrum se compli-
(cuit serpens ٩،٢٩٢
رَحًا (mola) أَرْحَاءٌ ح ٢٣،٢٥
رَحَا اليَدِ (dens molaris) ٣،٣٩
(mola manuaria) ١،٢٩
مَرْحًى (domus, *vel* locus ubi mola
(est مَرَاحِي ح ١،٢٩
رُخٌّ (figura in Schahiludio in utroque
cornu s. latere aciei, *unde nomen ha-*
(*bet,* posita رِخَاخٌ ح ١٣،٥٥
رَخَاخٌ (felix et bonis abundans vita)
١٢،٤٧
رَخْبِينٌ (oxygala, qua acidum redditur
(lac ٢٠،٩١
رَخُصَ السِّعْرُ (*f. u.* vilis fuit annona)
٣،١٨٥
رَخَّصَ لَهُ فِي كَذَا (veniam, per-
(missionem dedit alcui in alqa re ١٢،٢١٤
اِرْتَخَصَ السِّلْعَةَ (pro vili pretio e-
(mit frumentum ٧،٢٣٩
تَرَخَّصَ فِي حَقِّهِ (indulgentiam con-
(cessit alcui in solvendo debito ٩،٢٥٣
اِسْتَرْخَصَ المَتَاعَ (vilis pretii esse
(censuit merces ٧،٢٧٢

رَخِيصٌ (vilis *de pretio*) ٤،١٨٥
رُخْصَةٌ (venia, indulgentia) ١٢،٢١٤
رِخْلٌ (agna) رِخَالٌ ح ٤،٧٤
رَخُمَ الصَّوْتُ (*f. u.* lenis, subtilis
(fuit sonus, vox ١٤،١٨٩
رَخَّمَ الاِسْمَ (inter vocandum ulti-
mam vocabuli partem non enunciavit
٣،٢١٨
رَخِيمٌ (lenis *sonus*) ١٤،١٨٩ (homo
(leni et subtili voce ١٨،٤٠
رُخَامٌ (marmor, *a lenitate nomen*
(*ducens* ١٧،٩
رَخَمَةٌ (avis e vulturis genere: vultur
(percnopterus *Linn.*) رَخَمٌ ح ٧،٧٩
أَرْخَمُ (*equus* niger capite) ١١،٩٧
رَخْمَاءُ (*ovis* nigra capite) ٨،٧٤
رَخُوَ (*f. u.* laxus, mollis fuit) ٣،١٨٨
أَرْخَى السِّتْرَ (deorsum pendere si-
(vit velum ٥،٢٠٧
تَرَاخَى الكِتَابُ (retardatus est
liber *i. e.* conscriptio libri interrupta
(et in posterum dilata est ٢١،٢٩٨
اِسْتَرْخَى (laxus, languidus fuit),
٩،٢٧٨
رِخْوٌ معا (laxus) ٣،١٨٨
رَخَاءٌ (amplitudo opum et commodi-
(tas vitae ١٢،٤٧
رُخَاءٌ (ventus lenis) ١٩،٧
عَيْشٌ رَخِيٌّ (vita commoda et ju-
(cunda ١٤،٤٧
رَدَّهُ (*f. u.* retro vertit, repulit alqd) ٩،١٣٩
رَدَّدَهُ (repulit, avertit alqm) ١٥،٢١٩
اِرْتَدَّ (avertit se; defecit a religione)
٥،٢٤٠

تَرَدَّدَ إِلَيْهِ iterate adiit ad alqm et)
(abiit; venit ivitque ٢٥٨، ١٠

وتَرَدَّدَ فِي الرَّأْيِ fluctuavit, ambi-)
(guus fuit in opinione ﻫ

تَرَادَّا البَيْعَ solverunt invicem pa-)
(ctam emtionem ٢٩٩، ٢٢

إِسْتَرَدَّ الشَّيْءَ resumsit rem; vo-)
(luit sibi redderetur res ٢٧٤، ١٠

دَرَاهِمُ رَدٌّ (numi pravi, sequiores)
١٣٩، ٩

رَجُلٌ مُرَدَّدٌ vir mente perculsus,)
(attonitus ٢١٩، ١٩

مَرْدُودَةٌ (mulier dimissa) ١٣٩، ٩

رَدَأَهُ (*f. a.* adjuvit alqm) ١٧٣، ١٣

رَدُوَ (*f. u.* malus, pravus fuit) ١٨٣، ١٧

رِدْءٌ (auxilium; auxiliator) ١٧٣، ١٣

رَدِيءٌ (pravus, corruptus) ١٨٣، ١٧

رَدَعَهُ عَنْهُ (*f. a.* retinuit alqm ab alqo)
١٧٩، ١٢

وَرَدَعَ أَنْفَهُ بِالزَّعْفَرَانِ croco)
(tinxit nasum suum ﻫ

رَدِغَ المَكَانُ (*f. a.* limosus fuit locus)
١٩٠، ٢١

رَدِغٌ (limosus *locus*) ١٩٠، ٢١

رَدْغَةٌ معا رَدَغٌ (lutum densum)
معا ورِدَاغٌ ح ٨، ٩

رَدِفَهُ *f. u.* post alqm in eodem equo se-)
(dit ١٩١، ٧

أَرْدَفَهُ post se in eodem equo sedere)
(sivit alqm ١٩٧، ٩

رِدْفٌ media pars natium equi, ubi)
أَرْدَافٌ ح (sedet secundus eques
٣٩، ١٠

رَدِيفٌ qui post alqm eodem equo)
(vehiter ١٩١، ٨

رَدَمَ الحَائِطَ *f. i.* integram reddi-)
dit parietem reparando hiatum et fis-
(suram ١٠١، ١٩

رَدَّنَ القَمِيصَ tunicae *s.* indusii ma-)
nicam in parte inferiore praetexit lim-
(bo, *ut fimbriis*, *cirris* ٢١٨، ١٨

رُدْنٌ limbus propendulus quo ma-)
أَرْدَانٌ (nicae pars inferior ornatur
ح ٩٢، ١٣

رُدَيْنِيٌّ hasta Rudeinensis, *quae ha-*)
stae species a tribu Rudein nomen
(*habet* ٩٩، ١٧

رَدَى (*f. i.* cucurrit equus) ١١٩، ١٤

رَدِيَ (*f. a.* periit) ١٧٠، ١٨

أَرْدَاهُ (perdidit alqm) ٢٠٧، ٧

رَدَّاهُ (pallio induit alqm) ٢٢٤، ٩

اِرْتَدَى بِالثَّوْبِ veste, pallio in-)
(dutus est ٢٤٣، ٥

تَرَدَّى مِنَ الجَبَلِ decidit, delap-)
(sus est de monte ٢٤٢، ١١

رَدٍ (periens, perditus) ١٧٠، ١٨

رِدَاءٌ (pallium) أَرْدِيَةٌ ح ٩٣، ٤

مِرْدِيٌّ (remus navis) ٥٣، ٢١

مِرْدَاةٌ globulus lapideus, quem)
pueri ludentes in fossulas propellere
(student ٥٥، ١٥

رَذَاذٌ (pluvia tenuis) ٧، ٩

رَذُلَ (*f. u.* vilis fuit) ١٨٩، ٩

رَذْلٌ (vilis) أَرْذَالٌ ح ١٨٩، ٩

رُذَالٌ معا (homines viles, abjecti) ﻫ

رَزَأَهُ مَالَهُ *f. a.* deminui opes alcjs,)
(partem earum sumens ١٧٣، ١٣

رُزْءٌ (detrimentum, calamitas) ١٧٣، ١٤

رَزِيئَةٌ، رَزِيَّةٌ (id.) رَزَايَا ح ١٧٣، ١٤

إِرْزَبَّةٌ baculus ferreus, *seu* clava fer-)
rea minor *ad contundendas glebas*)
٧٠، ١٧

مِرْزَبَةٌ، مِرْزَبَّةٌ (id.) ٧٠، ١٩

رُزْدَاقٌ (pagus, oppidulum) رَزَادِيقُ
ح ٢٠، ٢٠

رَزَقَهُ (*f. u.* victum praebuit alcui) ١٣١، ١٧

اِرْتَزَقَ (sumsit, accepit victum *suum*)
٢٣٧، ٢١

اِسْتَرْزَقَهُ (victum petiit ab alqo) ٢٧٣، ٣

رِزْقٌ res ad vitam sustentandam ne-)
أَرْزَاقٌ ح (cessariae; victus ١٣١، ١٨
(stipendium militare) ٩٨، ٢١

أَرْزَمَتِ السَّمَاءُ valido fragore tonuit)
(coelum ١٢٥، ٥

رِزْمَةٌ ملب fascis *sive* sarcina ve-)
(stium رُزَمٌ ملب ح ٥٩، ١٣

رَزَنَ الشَّيْءَ بِيَدِهِ *f. u.* rei manu)
(sublatae pondus exploravit ١٣٤، ١٢

رَزُنَ gravis moribus, modestus fuit;)
(intelligens fuit ١٨٧، ٥

رَزَانٌ femina gravis moribus, mo-)
(desta, sedata; intelligens ١٨٧، ٩

رَزِينٌ vir modestus, mitis; intelli-)
(gens ١٨٧، ٥

رَسٌّ (puteus vetustus, collapsus) ١٣، ١٤

رَسِيسُ الحُمَّى (initium febris) ٥٨، ١٢

رَسَبَ فِي المَاءِ *f. u.* sub aqua de-)
(mersus est ١٢٢، ٣

رُسْتَاقٌ (pagus, oppidulum) رَسَاتِيقُ
ح ٢٠، ١٩

رَسَخَ فِى العِلْمِ (f. a. firmus fuit in scientia) ١٧٩، ٢١

ورَسَخَ الشَّيْءُ (stabilis fuit res: constitit in loco suo) ﷲ

رَجُلٌ رَاسِخٌ فِى العِلْمِ (homo firmus in scientia et literis) ١٧٩، ٢٢

رُسْغٌ (locus ille tenuis qui jungit manum cum brachio et pedem cum crure) أَرْسَاغٌ ح ٣٧، ٤

رَسَفَ فِى قَيْدِهِ (f. i. et u. incessit in compedibus i. e. rependo aut saliendo incessit) ٩٩، ٢١

أَرْسَلَ إِلَيْهِ رَسُولًا (misit ad alqm legatum) ٩٩، ٤

رَاسَلَهُ (nuntium vel literas misit ad alqm) ٢٢٩، ٢

ورَاسَلَهُ فِى القِرَاءَةِ (adjuvit alqm in legendo libro) ﷲ

تَرَاسَلُوا (sibi invicem legatos miserunt) ٢٩٥، ٢٢

اِسْتَرْسَلَ إِلَيْهِ (pudore abjecto libere et audaciter versatus est cum alqo) ٢٧٣، ١٠

شَعْرٌ رَسْلٌ (coma prolixa, non crispa) ٢٩٤، ٧

عَلَى رِسْلِكَ (e tua sententia rem agas; ut tibi videatur, ad libitum tuum) ٨٣، ١٠

رَسُولٌ (legatus, nuntius) رُسُلٌ ح ٤٨، ١١

رَسِيلٌ (adjutor; assecla alcjs in re) ٢٢٩، ٣

رِسَالَةٌ (legatio, nuntius allatus) ٤٨، ١١

رِسَالَةٌ (epistola; tractatus) رَسَائِلُ ج ١٩٩، ٤

رَسَمَ لَهُ فِى كَذَا (f. u. praescriptum dedit alcui de re) ١٣٣، ١٩

ورَسَمَ البُرَّ (signum vel notam dedit cumulo tritici) ﷲ

اِرْتَسَمَ الرَّسْمَ (paruit, obtemperavit mandato) ٢٣٩، ٧

رَسْمٌ (vestigia et reliquiae domus, ut parietinae) رُسُومٌ ح ٢٣، ٩

رَوْسَمٌ (nota lignea, qua cumulus frumenti obsignatur) ١٥، ١ ✡ ١٣٣، ٢٠

رَسَنٌ (funis) أَرْسَانٌ ح ٧٢، ٢٠

رَاسَنٌ (Juniperus; Helenium) ١٩، ٥

رَسَا (f. u. firmiter stetit in pedibus) ١٤٩، ١١

أَرْسَى اللّٰهُ الجِبَالَ (firmos et immotos fecit montes Deus) ٢٠٧، ١٩

رَوَاسِى (montes firmiter fixi, immoti) ١٤٩، ١٢

قُدُورٌ رَاسِيَاتٌ (ollae stabiles, quae propter magnitudinem a chytropo non moventur) ١٤٩، ١٣

رَشْوَةٌ (brachiale, armilla mulierum) رِشًا ح ١٠، ١٥ (pec. aerea)

مِرْسَاةٌ (ancora navis) مَرَاسِى ح ٥٣، ٢٢

رَشَّ المَاءَ (sparsit aquam) ١٣٧، ٢١

تَرَشَّشَ عَلَيْهِ المَاءُ (sparsa est super alqo aqua) ٢٥٨، ١٩

رَشَاشُ الدَّمْعِ وطَفَنٍ (guttae lacrymarum et cruoris e vulnere alcui adspersae) ١٣٧، ٢٢

مِرَشَّةٌ (instrumentum quo textor telas adspergit: scopula) مَرَاشٌ ح ٥٣، ٨

رَشَأٌ (pullus dorcadis) ٧٥، ١

رَشَحَ الجَبِينُ (f. a. sudavit frons) ١٧٥، ٨

رَشَّحَهُ (aluit, educavit alqm) ٢١١، ١٤

مِرْشَحٌ (pulvillus ad excipiendum sudorem ephippio suppositus) مَرَاشِحُ ح ٩٨، ١٣

رَشَدَ (f. u. recta via incessit) ١٢٤، ٢٣

ورَشِدَ (f. a. id.) ١٢٥، ١

أَرْشَدَهُ لِكَذَا والى كَذَا (viam rectam indicavit alcui ad alqd) ١٩٢، ٢٠

اِسْتَرْشَدَهُ (petiit ab alqo, ut in rectam viam dirigeretur) ٢٧١، ٢

أُمُّ رَاشِدٍ (cognomen muris) ٧٩، ٢٠

حَبُّ الرَّشَادِ (grana nasturtii) ١٩، ١٥

رَشِيدٌ (recta via incedens) ١٢٥، ١

رَشَفَ المَاءَ (f. i. et u. suxit, sorpsit aquam) ٩٩، ٢٢

تَرَشَّفَ المَاءَ (id.) ٢٥٤، ١٩

اِرْتَشَفَهُ (sorbendo bibit alqd) ٢٣٧، ١٢

رَشُقَ (f. u. procerae et gracilis staturae fuit) ١٨٥، ٢٢

رِشْقٌ (jaculandi modus unus) ٧٠، ١١

رَشِيقٌ (procerae et gracilis staturae vir) ١٨٥، ٢٣

رَشَمَ البُرَّ (f. u. notâ obsignavit triticum) (v. رسم) ١٣٣، ٢٠

رَوْشَمٌ (signum, quo cumulus tritici adficitur) ١٥، ١ ✡ ١٣٣، ٢٠

رَوْشَنٌ (fenestra) ٢٤، ٤

اِرْتَشَى (largitionem sumsit judex) ٢٤٣، ١٧

اِسْتَرْشَى القَاضِى (dono corrumpi voluit judex; corrumpi passus est) ٢٧٨، ٩

رِشَاءٌ (funis antliae) أَرْشِيَةٌ ح
١٣ ، ١٨

رُشْوَةٌ معا (donum corrumpendi causa)
رُشًى معا ح ٤٧ ، ١ (judici oblatum

رَصَّ الْبُنْيَانَ (fut. u. firmiter junxit)
١٣٨ ، ٤ (aedificium

تَرَاصُّوا (bene compacta serie juncti)
٢٩٧ ، ٢ (fuerunt homines

رَصَاصٌ (stannum) ٩ ، ٢٢

رِصَّةٌ (calyptra) ٢٩٩ ، ١٩

أَرَصُّ (homo bene conjunctis dentibus)
٤٢ ، ١٤

رَصَدَهُ (f. u. expectavit alqm in via;)
١٢٥ ، ٢ (intercepit iter alcjs

أَرْصَدَ لَهُ (custodivit alqm) ١٩٢ ، ٢١

تَرَصَّدَهُ بِالْمُكَافَاةِ (occasionem ar-)
٢٥١ ، ١٥ (ripuit alicui alqd retribuendi

رَصَدٌ (custodes, satellites) ١٢٥ ، ٣

رَصَدٌ (id.) ﻫ

مَرْصَدٌ (locus in via ubi aliquis ex-)
ﻫ (spectatur

مِرْصَادٌ (via, quam insi-) ﻫ (id.)
١١ ، ١٣ (diatores tenent

رِيصَارٌ (salgamorum species, ex cepis)
رَوَاصِيرُ ح (aceto conditis constans
٩٠ ، ٢٣

تَاجٌ مُرَصَّعٌ (corona gemmis ornata)
٢١٥ ، ٩

رَصُفَ (f. u. conjunctus, solidus fuit)
١٨٥ ، ١٣

تَرَاصَفَ الْقَوْمُ فِي الصَّفِّ (stete-)
(runt homines conjuncta serie, ita ut
٢٩٥ ، ١٠ (unus alterius latus tangeret

رَصْفٌ (contabulatio laterum; lateres)
١٢٤ ، ١٩ (per seriem constrati

رَصِيفٌ (conjunctus, solidus) ١٨٥ ، ١٣

رَصُنَ رَأْيُهُ (f. u. firmi fuit consilii) ١٨٧ ، ٩

رَصِينٌ (vir firmi consilii) ١٨٧ ، ٧

رَضَّهُ (f. u. contrivit, comminuit alqd)
١٣٨ ، ١١

رُضَابٌ (saliva, *quae non exspuitur*)
٣٥ ، ١٩

رَضَحَ الْجَوْزَةَ (f. a. confregit nucem)
١٧٥ ، ٩

رَضَخَ الْجَوْزَةَ (f. a. id.) ﻫ

رَضَعَ الثَّدْيَ (f. i. suxit mammam)
٩٩ ، ٣

رَضِعَ (f. a. id.) ٩٩ ، ٤

أَرْضَعَتْ وَلَدَهَا (lactavit infantem)
١٩٩ ، ١٤ (suum mulier

اِسْتَرْضَعَ (lac dare voluit; quaesiit)
٢٧٢ ، ١٥ (lactantem

رَاضِعٌ (dens lactarius) رَوَاضِعُ ح
٣٥ ، ٢١

رَضِيعٌ (infans lactans) رُضَعَاءُ
وَرِضَاعٌ ح ٤٢ ، ٢١

مُرْضِعٌ (mulier lactans) ١٩٩ ، ١٤

رَضْفَةٌ (lapis calidus) ٩ ، ١٩

رَضَفَةٌ معا (unum ex ossibus illis)
(conjunctis, quae inter poplitem et pa-
رَضَفٌ معا ح (tellam genu sunt
٤٠ ، ٤

رَضِيَهُ (f. a. contentus fuit cum alqo;)
١٧١ ، ٩ (gratum habuit alqm
وَ رَضِيَ عَنْهُ (id.) ١٠
وَ رَضِيَ بِهِ وَعَلَيْهِ (id.) ﻫ

أَرْضَاهُ (dedit, quod placeret alcui,)
٢٠٧ ، ٢١ (contentum reddidit alqm

اِرْتَضَاهُ (contentus fuit cum alqo;)
(gratum habuit alqm; approbavit alqd)
٢٤٣ ، ١٩

تَرَاضَوْهُ بَيْنَهُمْ (approbarunt inter)
٢٩٩ ، ٥ (se alqd

اِسْتَرْضَاهُ (operam dedit, ut alicui)
(placeret, *aut* alqm contentum redderet)
٢٧٨ ، ١١

رَضِيٌّ (contentus; gratum habens alqd;)
١٧١ ، ١٠ (gratus, acceptus *de re*

عِيشَةٌ رَاضِيَةٌ (vita accepta, grata,)
١١ (commoda

رِضْوَانُ (Ridwān, nom. pr. Angeli)
٣١ ، ٤ (Paradisum custodientis

مَرْضَاةٌ (gratia; approbatio; bene-)
١٧١ ، ١٠ (placitum

رَطُبَ (f. u. recens, *non aridus* fuit)
١٨٣ ، ٢٠

رَطْبٌ (recens, virens) ١٨٣ ، ٢١

رُطْبٌ (herba, pabulum recens) ١٩ ، ١٨

رَطِيبٌ (recens, virens) ١٨٣ ، ٢١

رَطْبَةٌ (trifolium recens) ١٩ ، ١٩

رُطَبَةٌ (dactylus recens) رُطَبٌ ح
١٩ ، ١٥

رِطْلٌ معا (ponderis species: libra, *di-*)
midium unius Mina, مَنًا; mensurae
species, quae apud Jemenenses et Ira-
censes dimidio modio, مُدّ, aequivalet;
apud Hidjasenses vero unum رطل
ejusque triens plenum modium ef-
أَرْطَالٌ ح ٩٩ ، ١٠ (*ficiunt*

رَطَنَ (f. u. in lingua peregrina, barbara)
١٣٤ ، ١٢ (sermocinatus est

رَاطَنَهُ (lingua peregrina, non arabi-)
(ca locutus est cum alqo ١٨ ، ٢٢٩

تَرَاطَنُوا (lingua peregrina usi sunt)
١٤، ٢٩٩

رَعَبَهُ (*f. a.* terruit alqm) ١١ ، ١٧٤

رَعْثَةٌ معا (inauris) رِعَاثٌ ح ١١ ، ٥

رَعَدَتِ السَّمَاءُ (*f. u.* tonuit coelum)
٣ ، ١٢٥

وَرَعَدَ الرَّجُلُ (minatus est vir) ٩

أَرْعَدَتِ السَّمَاءُ (tonuit coelum)
٢٢ ، ١٩٣

وأُرْعِدَتْ فَرَائِصُهُ (tremuerunt)
(musculi humerorum ejus, *ut equi* ﻫ

اِرْتَعَدَ (tremuit) ١٤ ، ٢٣٤

رَعْدٌ (tonitru) رُعُودٌ ح ٧ ، ٤

رِعْدَةٌ (tremor) ١٤ ، ٢٣٤

تَرَعْرَعَ الصَّبِيُّ (adolevit puer) ١٣، ٢٨٤

مِرْعِزَاءُ ، مِرْعِزَى (pili caprini mollio-)
res sub hispidis abditi; lana caprina)
١٨ ، ٧٤

اِرْتَعَشَ (tremuit) ٥ ، ٢٣٩

رِعْشَةٌ (tremor) ٥ ، ٢٣٩

رَعَفَ أَنْفُهُ (*f. u.* et *a.* sanguinem emi-)
(serunt nares alcjs ٩ ، ١٣١

وَرَعُفَ (*f. u.* id.) ٧

رُعَافٌ (sanguis e naribus profluens)
١٣ ، ٣٥ ❋ ١٣١ ، ٧ ❋ ٢٩٤ ، ١

اِسْتَرْعَلَتِ الغَنَمُ (agmen ovium ita pro-)
cessit, ut una alteram sequeretur)
١١ ، ٢٧٣

رَعُنَ (*f. u.* stultus fuit; magnae sta-)
(turae et stultus fuit ٧ ، ١٨٧

رَعْنٌ (mons difficilis superatu) رِعَانٌ
ح ٩ ، ٩

أَرْعَنُ ، رَعْنَاءُ (stolidus, a) رُعْنٌ
ح ٧ ، ١٨٧ homo procerae staturae et)
(stolidus ١٤ ، ٤٢

اِرْعَوَى عَنْ جَهْلِهِ (avertit se, resi-)
(puit ab ignorantia sua ٧ ، ٢٤٩

مُرْعَوٍ (aversus, conversus *a re in-*)
(*honesta* ٧ ، ٢٤٩

رَعْوَى معا ورُعْيَا (reditus, recessus)
٨ ، ٢٤٩

رَعَاهُ اللّٰهُ (*f. a.* custodivit alqm Deus)
٢١ ، ١٨٢

وَرَعَى الرَّجُلُ حَقَّ صَاحِبِهِ
(curavit, tuitus est, defendit alqs jus
(alterius ﻫ

وَرَعَى الرَّاعِي الغَنَمَ (pavit pastor)
(pecora ٢٢

وَرَعَتْ بِنَفْسِهَا (libere pastum i-)
(verunt pecora ٢٣

أَرْعَاهُ سَمْعَهُ (admovit aurem suam)
(ad alqd; auscultavit alqm ٢ ، ٢٠٨

اِرْتَعَتِ المَاشِيَةُ (pasta sunt pecora)
١ ، ٢٤٤

اِسْتَرْعَاهُ (petiit ab alquo, ut tuere-)
(tur alqd ١٣ ، ٢٧٨

رِعْيٌ (pascuum) ٢٣ ، ١٧٢

رَعِيَّةٌ (imperio alcjs subjecti: subditi)
رَعَايَا ح ١ ، ٤٧

مَرْعًى (pascuum) مَرَاعِي ١٩، ١٩ ❋
٢٣ ، ١٨٢

رَغِبَ فِيهِ (*f. a.* desideravit, expetivit)
(alqd ١٠ ، ١٥٣

وَرَغِبَ عَنْهُ (non desideravit, non)
(expetivit rem ﻫ

رَغْبَةٌ فِي الشَّيْءِ (rei desiderio im-)
(plevit alqm ١٤ ، ٢١٠

رَغِيبَةٌ (multae opes; donum largum)
رَغَائِبُ ح ٤ ، ٤٧

رَغَدَ عَيْشُهُ (*f. a.* commoda fuit vita)
(alcjs ٧ ، ١٥٩

ورَغِدَ عَيْشُهُ (*f. u.* id.) ﻫ

رَغْدٌ معا (homo commoditate vitae)
(fruens ٧ ، ١٥٩

رَغِيدٌ (id.) ٨

رَغَسَهُ اللّٰهُ (*f. a.* multis opibus et feli-)
(citate donavit alqm Deus ١٢ ، ١٧٨

ورَغَسَهُم اللّٰهُ (multos reddidit et)
(auxit homines Deus ﻫ

رَغِيفٌ (panis crassus, orbicularis, non)
(tenuis رُغْفَانٌ ح ٨ ، ٩١

رَغَمَ أَنْفُهُ (*fut. u.* pulvere nares alcjs)
(maculatae fuerunt ٢٠ ، ١٣٣

ورَغِمَ (*f. a.* id.) ٢١

رَغَامٌ (pulvis arenâ mixtus) ٧ ، ٣٣
(pulvis pecorum nares commaculans)
٢١ ، ١٣٣

رَغَا البَعِيرُ (*f. u.* clamavit camelus)
٩ ، ١٥٠

اِرْتَغَى الرُّغْوَةَ (bibit spumam lactis)
١ ، ٢٤٤

تَرَاغَوْا (invicem clamarunt *cameli,*)
(unus hic alteri illic ٨ ، ٢٩٩

رُغْوَةُ لبن (spuma lactis) ١٧ ، ٩١

رَفَّ لَوْنُهُ (*f. i.* fulsit color alcjs) ١٥، ١٠٥

رَفٌّ (opus arcuatum in structura *vel*)
simile, quod ornamento muri inservit.)
رُفُوفٌ ح ١٩ ، ٢٤

رَفَأَ الثَّوْبَ (f. a. sarcivit vestem cf. رفو)
١٥٠ ، ١٢

أَرْفَأَ السَّفِينَةَ (appulit navem ad
١٩٠ ، ٩ (terram

رُفَاءٌ (lacinia) ١٥٠ ، ١٣

رَفَّاءٌ (reparator vestium) ﻫ

رَفَتَ الْعَظْمَ (f. i. et u. contrivit, com-
٨٧ ، ٢٠ (minuit os

ورَفَتَ الْعَظْمُ (contritum, commi-
٨٧ ، ٢١ (nutum est os

رُفَاتٌ (ossa minutatim contrita)
٨٧ ، ٢١

رَفَثَ (f. i. et u. obscoena locutus est)
٨٨ ، ٣

رَفَدَهُ (f. i. donum dedit alcui) ٨٩ ، ٣

أَرْفَدَهُ (id.) ١٩٢ ، ٢٣

تَرَافَدُوا (sibi invicem opem tulerunt)
٢٩٤ ، ٨

إِسْتَرْفَدَهُ (auxilium petiit ab alqo;
٢٧١ ، ٣ (donum petiit ab alqo

رِفْدٌ (donum) ٨٩ ، ٣

رَفْرَفَ عَلَيْهِ (benevolus, propitius fuit
٢٨١ ، ٢١ (erga alqm

ورَفْرَفَ الدِيكُ حَوْلَ الدَجَاجَةِ
٢٢ (gyravit gallus circum gallinam

رَفْرَفٌ (tori, tapetes in Paradiso bea-
٥٠ ، ٢١ (tis substrati

رَفَسَهُ بِرِجْلِهِ (f. i. pede percussit
٩٢ ، ٢٣ (alqm

رَفْشٌ (pala lignea, instrumentum ru-
رُفُوشٌ ح ١٨ ، ٥ (sticum

رَفَضَ الشَّيْءَ (f. i. et u. reliquit, abje-
٩٤ ، ١٥ (cit rem

إِرْفَضَّ الدَّمْعُ (defluxerunt lacrymae)
٢٤٩ ، ١

رَافِضَةٌ (homines e veritate egressi)
i. e. qui de vera religione desciverunt)
رَوَافِضُ ح ٩٤ ، ١٩

رَفَعَهُ عَنِ الْأَرْضِ (f. a. e terra sustu-
١٧٩ ، ١٣ (lit alqd

رَفَعَ الرَّجُلَ (f. u. dignitate polluit
١٨٥ ، ٩ (alqs

ورَفُعَ صَوْتُهُ (alta fuit vox alcjs) ١٠

رَافَعَهُ إِلَى الْحَاكِمِ (detulit alqd ad
judicem; accusavit alqm apud judicem)
٢٢٨ ، ٤

إِرْتَفَعَ (altus fuit) ٢٣٩ ، ٢٢

تَرَفَّعَ عَنْ كَذَا (prae nimia super-
bia negotium neglexit: extulit se ne-
٢٥٤ ، ٤ (gotio tractando

تَرَافَعُوا إِلَى الْقَاضِي (invicem cau-
sam alquam detulerunt ad judicem)
٢٩٥ ، ٧

رَفِيعٌ (vir dignitate pollens) ١٨٥ ، ٩

ورَفِيعُ الصَّوْتِ (homo altae vocis) ١٠

رَفِيعَةٌ (causa ad judicem delata) ٢٢٨ ، ٥

أَرْفَعُ (homo longa coma) ٤٠ ، ١٣

تَرَفَّغَ (commoditate vitae usus est) ٢٥٤ ، ١٥

رُفْغٌ (radix femorum: ea pars corpo-
ris humani, ubi femora conjunguntur)
أَرْفَاغٌ ح ٤٠ ، ٣

هُوَ فِي رَفَاغِيَةٍ (vitâ commodâ et bo-
٢٥٤ ، ١٥ (norum amplitudine gaudet alqs

رَفَقَ بِالْأَمْرِ (f. u. promtus, benignus,
١٣١ ، ١٨ (lenis fuit in negotio

ورَفُقَ (id.) ﻫ

رَافَقَهُ (comitem se praebuit alteri in
٢٢٨ ، ١٥ (itinere

تَرَفَّقَ فِي الْأَمْرِ (promtus, benignus,
٢٥٥ ، ١٢ (officiosus fuit in negotio

تَرَافَقُوا (sibi invicem comites fue-
٢٩٥ ، ١٣ (runt

رَفِيقٌ (promtus, benignus, lenis)

رُفْقَةٌ (comes itineris; socius) ١٣١ ، ١٨

ورِفَاقٌ ح ١١ ، ١٩ ✱ ٢٢٨ ، ١٩

• مِرْفَقٌ (cubitus) مَرَافِقُ ح ٢٣٩ ، ٢٢

مِرْفَقَةٌ (cervical) مَرَافِقُ ح ١٩٤ ، ١

رَفَلَ فِي ثَوْبِهِ (f. u. superbivit veste
suâ, veste quadam indutus jactanter
١٣٢ ، ٢٢ (incessit

رَفَا الثَّوْبَ (f. u. reparavit vestem, v.
رَفَأَ) ١٥٠ ، ١٢

رَقَّ (f. i. tenuis fuit res) ١٠٥ ، ٢٢

أَرَقَّ الْعَبْدَ (in servitudinem abdu-
٢٠٣ ، ٣ (xit mancipium

رَقَّقَهُ (tenue reddidit alqd) ٢٢٠ ، ٣

إِسْتَرَقَّهُ (servum fecit, in servitudinem
٢٧٥ ، ٣ (abduxit alqm

رَقٌّ (charta scriptoria e cute tenui
٥٠ ، ٣ (parata: pergamenum

رَقِّيٌّ (melo pec. tenuis vel teres) ١٥ ، ٥

رَقِيقٌ (tenuis) ١٠٥ ، ٢٣ (mancipium)

أَرِقَّاءُ ح ٤٨ ، ٤

رُقَاقَةٌ (panis tenuis: placenta) رُقَاقٌ
ح ٩١ ، ٩

مِرْقَاقٌ (instrumentum pistoris: cy-
lindrus, quo explanantur placentae)
٢٩ ، ١٥

رَقَأَ الدَّمُ وَالدَّمْعُ (f. a. sedata sunt
١٧٣ ، ١٥ (sanguis et lacrymae

رَقُوءٌ (quod imponitur vulneri ad se-
ﻫ (dandum sanguinem

رَقَبَهُ (*f. u.* custodivit, observavit alqd)
١٣، ١٢٢

رَاقَبَهُ (timuit aliqm; custodivit)
١٤، ٢٢٥ (alqm

اِرْتَقَبَ (exspectavit) ١٧، ٢٣٣

تَرَقَّبَهُ (exspectavit alqm) ٥، ٢٥٠

رَقِيبٌ (custos, observator) ١٤، ١٢٢

رَقِيبُ القَوْمِ (custos hominum) ﻫ

رَقَبَةٌ (collum) رِقَابٌ ح ١٢، ٣٩

خَيْطُ الرَّقَبَةِ (filum album, quod a)
cerebro incipiens per collum in corpus
٢١، ٣٧ (hominis deducitur

رَقَبَانِيٌّ (homo crasso collo) ١١، ٢٩٥

أَرْقَبُ (id.) ﻫ

مَرْقَبٌ (locus *seu* specula observato-)
مَرَاقِبُ ح ٧، ٢٢ (ris

رَقَدَ (*f. u.* dormivit) ٩، ١٢٥

أَرْقَدَهُ (fecit ut dormiret alqs; so-)
٢٣، ١٩٢ (pivit, somnum concessit

اِرْقَدَّ (festinavit) ٢١، ٢٤٨

رَقْدَةٌ (tempus inde a morte usque ad)
١٨، ٥ (resurrectionem

رَاقُودٌ (fistula antliae inserta ad a-)
quam urna excipiendam; canalis mi-
رَوَاقِيدُ ح ٢٠، ١٣ (nor

مُرْقِدٌ (medicamentum soporiferum)
٩، ٥٨

رَقْرَقَ المَاءَ (effudit, motam reddidit)
٣، ٢٨٢ (aquam

ورَقْرَقَ الشَّرَابَ (miscuit potum) ٤

تَرَقْرَقَ المَاءُ عَلَى الأَرْضِ (effusa)
١٥، ٢٨٤ (est aqua super terram

رَقَصَ *f. u.* pede tutudit, subsiliendo)
٥، ١٣٠ (incessit

رَقَّصَتْ وَلَدَهَا (fecit mulier, ut)
subsiliret infans; subsultim motitavit
١٢، ٢١٤ (mulier infantem

رَقْطَاءُ (ovis nigri et albi coloris:)
٧، ٧٤ (ovis maculosa

رَقَعَ الثَّوْبَ (*f. a.* pannum vesti inse-)
١٣، ١٧٩ (ruit; resarsit vestem

رَقَّعَ ثَوْبَهُ (inseruit pannulum vesti,)
١٠، ٢١٥ (resarsit vestem

رَقِيعٌ (coelum; coelorum nobis pro-)

أَرْقَعَةٌ (xima pars: coelum infimum
ح ٥، ٢٠

رُقْعَةٌ (particula, segmentum *pec.* pan-)
ni, quo vestem laceratam resarciunt)
رِقَاعٌ ح ٣، ٩٣ ✻ ١٤، ١٧٩ (-plagu
la chartae, in qua scribitur; libellus
رِقَاعٌ ح ١، ٥٠ (stratum) (parvus
pec. coriaceum in quo exstruitur acies
رِقَاعٌ ح ١٣، ٥٥ (Schahiludii

رَقَمَ الكِتَابَ (*f. u.* scripsit librum)
٢١، ١٣٣

ورَقَمَ التَّاجِرُ الثَّوْبَ (signis no-)
ﻫ (tavit et distinxit mercator pannos

أَرْقَمُ (serpens albo nigroque variega-)
أَرَاقِمُ ح ١٩، ٧٩ (tus colore

مِرْقَمٌ (fasciculus plumarum ex cauda)
avis, quo pistor panem stringit)
مَرَاقِمُ ح ١٩، ٢٩

تَرْقُوَةٌ (os collare; clavicula) تَرَاقِي ح
١٩، ٣٩

رَقَاهُ (*f. i.* fascinavit alqm) ٩، ١١٨

رَقِيَ السَّطْحَ (*f. a.* adscendit tectum)
١٧، ١٧١

ورَقِيَ فِى السَّطْحِ (id.) ﻫ

اِرْتَقَى فِى السُّلَّمِ (adscendit scalam)
٩، ٢٤٤

تَرَقَّى الدَّرَجَةَ (gradum adscendit)
i. e. superior fuit; in honoribus pro-
٢٣، ٢٩٢ (vectus est

وتَرَقَّى إِلَيْهِ الخَبَرُ (pervenit ad)
ﻫ (alqm nuntius

مِرْقَاةٌ معا (scala) مَرَاقِي ح ٩، ٢٥

رَكِبَهُ (*f. a.* equitavit, vectus est alqa re)
١١، ١٥٣

ورَكِبَ عَلَيْهِ (id.) ﻫ

أَرْكَبَهُ الفَرَسَ (inequitandum de-)
dit alcui equum, fecit ut insideret
٢١، ١٩٠ (alqs equo

رَكَّبَ السِّنَانَ فِي الرُّمْحِ (affixit)
١٥، ٢١٠ (cuspidem hastae

اِرْتَكَبَ ذَنْبًا (peccatum commisit)
١٧، ٢٣٣

تَرَكَّبَ السِّنَانُ فى الرُّمْحِ (affi-)
xa est, firmiter haesit cuspis in hasta
٥، ٢٥٠

تَرَاكَبَتِ الأَشْيَاءُ (una res alteri)
٢١، ٢٩٣ (imposita, superstructa est

رَكْبٌ (*coll.* equites *pec.* qui camelis)
أَرْكُبٌ ح ١٢، ١٥٣ (vehuntur

رَكَبٌ (pili super genitalia feminae)
أَرْكَابٌ ح ٢٣، ٣٩

رَاكِبٌ (eques) رُكْبَانٌ ح ١٢، ١٥٣

رِكَابٌ (stapia) رُكُبٌ ح ١٠، ٩٨

رَكُوبٌ (camelus inequitando servi-)
١٢، ١٥٣ ✻ ٩، ٧٢ (ens

رَكِيبٌ (arvum oleribus consitum)
٢، ١٥

رُكْبَةٌ (genu) رُكَبٌ ح ٤، ٤٠

رِكَابِيٌّ (qui stapiam *principis* tenen-)
رِكَابِيَّةٌ ح ١٠، ٤٨ (di munere fungitur

رَكُوبَةٌ (animal, *pec.* camelus inequi-)
١٢ ، ١٥٣ (tando serviens

أَرْكَبُ (homo magnis genubus) ١٣،٤٢

مَرْكَبٌ (vehiculum; equus equitando)
مَرَاكِبُ ح ١٩،٩٩ * ١٢،١٥٣ (serviens

رَكَدَ المَاءُ والرِيحُ (*f. u.* quieta, non)
٧ ، ١٢٥ (mota fuerunt aqua et ventus

رَاكِدٌ (aqua stans, stagnans) ١٢ ، ٧

رَكَزَ (*f. i.* et *u.* posuit, in terram fixit)
٣ ، ٩٢ (hastam

رِكْزٌ (sonus submissus) ٩٢ ، ٤

رِكَازٌ (thesauri in terra abditi; fodinae)
٥ ، ٤٧

هو فى مَرْكَزِ عِزِّهِ (est alqs in sta-)
tione dignitatis suae *i. e.* in summo
٩٣ ، ٤ (ejus fastigio

أَرْكَسَهُ (invertit alqd ut inferiora fie-)
١٣ ، ١٩٥ (rent superiora

رَاكِسٌ (externus duorum illorum)
boum, qui Orientalium more fruges
١٨ ، ١ (exterunt

رَكَضَ الدَابَّةَ بِرِجْلَيْهِ (*f. u.* duobus)
pedibus stimulavit equum *eques*)
٧ ، ١٣٠

وَرَكَضَ البَعِيرُ بِرِجْلِهِ (pede per-)
ﻫ (cussit camelus

رَكَعَ لِلّٰهِ (*f. a.* inclinavit *vel* prostra-)
vit se coram Deo in peragendis preci-
١٤ ، ١٧٩ (bus

وَرَكَعَ الشَيْخُ (inclinato et incurva-)
١٥ (to corpore fuit senex

رَكْعَةٌ (inclinatio corporis, *quae pars*)
necessaria est precum a Moslemo rite faciendarum. Ex ratione illarum precum semel aut bis aut ter repetitur inclinatio illa corporis)
١٥ ، ١٧٩

رَكَلَ الدَابَّةَ بإِحْدَى رِجْلَيْهِ (*f.u.*)
uno pede stimulando percussit equum)
٢٣ ، ١٣٢

تَرَكَّلَ بِالمِسْحَاةِ (pede vehementer)
imposito depressit palam in terram)
٩ ، ٢٥٩

أَرْضٌ مُرَكَّلَةٌ (terra ungulis con-)
٩ ، ٢٥٩ (trita

رَكَمَ الأَشْيَاءَ (*f. u.* alias res aliis im-)
٢٢ ، ١٣٣ (posuit

تَرَاكَمَتِ الأَشْيَاءُ (compositae et)
٨ ، ٢٩٩ (inter se compactae fuerunt res

رُكَامٌ (res cujus partes sibi invicem)
٢٢ ، ١٣٣ (impositae et accumulatae sunt

رَكَنَ إِلَيْهِ (*(f. u.* inclinavit se ad alqd)
١٣ ، ١٣٤

وَرَكِنَ (*f. a.* id.) ﻫ

رُكْنٌ (latus muri, quo nititur; angu-)
أَرْكَانٌ ح ١٢،٢٤ (lus muri; fulcrum

مِرْكَنٌ (labrum, vas lavandis vestibus)
مَرَاكِنُ ح (et manibus serviens
١٤ ، ٢٨

رُكْوَةٌ (uter parvus) رِكَاءٌ ح ٢٣ ، ٥٢

رَكْوَةٌ (uter vinarius, *pec.* parvus)
١٠ ، ٥٩

رَكِيَّةٌ (puteus aqua impletus *pec.*)
parvus et opere latericio non munitus)
رَكَايَا ح ١٢ ، ١٣

رَمَّ العَظْمُ (*f. i.* cariosum fuit os) ١ ، ١٠٧

رَمَّ البِنَاءَ (*f. u.* solidum, firmum)
١١ ، ١٤٠ (reddidit aedificium

اِسْتَرَمَّ الحَائِطُ (reparare voluit mu-)
١٣ ، ٢٧٥ (rum ruinosum

رُمَّةٌ (pars funis vetusti tritique) ٢١ ، ٧٢

رَمِيمٌ (cariosus, *de osse*) ٢ ، ١٠٧

رِمْثٌ (planta amara, pabulo camelino ser-)
viens. Arbore genere myricae; tamarix al-
أَرْمَاثٌ (ba cujus truncus urendo servit
وَرِمَاثٌ ح ١٧ ، ٩

رَمَثٌ (ratis) أَرْمَاثٌ ح ٢٣ ، ٥٣

رَمَّاثٌ (qui rates conficit; remex) ٢٣ ، ٥٣

رَمَحَتِ الدَابَّةُ (*f. a.* calce, pede per-)
١٠ ، ١٧٥ (cussit equus

رُمْحٌ (hasta) رِمَاحٌ وأَرْمَاحٌ ح ٩٩
١٥ ، شَبَاةُ الرُمْحِ (cuspis hastae) ١٩

رَامِحٌ (miles hasta armatus) ٩٩ ، ٩

رَمِدَتْ عَيْنُهُ (*f. a.* dolore affectus est)
٨ ، ١٥٩ (oculus alcjs

رَمَّدَ الشِوَاءَ (carnem assatam cineri-)
٣ ، ٢١٢ (bus inquinavit

اِرْمَدَّ (mutatus est *color faciei;*)
٢١ ، ٢٤٨ (colore cineraceo fuit

رَمَدٌ (oculorum dolor) ١٥ ، ٥٨

رَمِدٌ (homo oculorum dolore laborans)
٩ ، ١٥٩

رَمَادٌ (cinis) ٢٧ ، ٣

أَرْمَدُ (homo oculorum dolore affectus)
٩ ، ١٥٩

رَمَزَ إِلَيْهِ (*f. i.* et *u.* signum fecit alcui,)
٤ ، ٩٢ (*oculis, manu, ore;* innuit alcui

رَمْسٌ (terra *s.* pulvis sepulcri) رُمُوسٌ
ح ١٤ ، ٢٢

رَمِصَتْ عَيْنُهُ (gramiosus fuit oculus)
١٠ ، ١٥٩ (alcjs

رَمَصٌ (gramia; sordes in oculorum)
٩ ، ٣٥ (angulis

أَرْمَصُ (homo gramiosis oculis; homo)
١١ ، ١٥٩ (oculorum morbo laborans

أَرْمَضَهُ (combussit alqd) ١٩ ، ١٩٥

(quasi ustus est tristitia;) اِرْتَمَضَ
٩، ٢٣٩ (perturbatus est moerore
١٥، ٩ (lapis calidus, fervidus) رَمْضَاءُ
mensis anni Arabici men-) رَمَضَانُ
٢٢، ٣ (sem شَعْبَان sequens
٥، ٢٥٤ (tremuit) تَرَمَّعَ
ea bregmatis puerorum pars,) رُمَاعَةٌ
٥، ٢٥٤ (quae se movet; podex
١٩، ١٣١ (*f. u.* intuitus est alqm) رَمَقَهُ
reliquiae vitae in corpore super-) رَمَقٌ
grex) ٤، ٣٣ ح أَرْمَاق (stites
١٠، ٢٩٨ (ovium
١٨، ٥٥ (muscus adulteratus) رَامِكٌ
١٤، ٩٩ ح رِمَاكٌ رَمَكٌ (equa) رَمَكَةٌ
commeatu destituti sunt) أَرْمَلَ الْقَوْمُ
٤، ١٩٩ (homines
sanguine inquinavit) رَمَّلَهُ بِالدَّمِ
١٤، ٢١٧ (alqm
ح وَأَرْمُلٌ رَمْلٌ (arena) رَمْلَةٌ
٢٠، ٨ ح وَرِمَالٌ
أَرَامِلُ (vidua *pec.* pauper) أَرْمَلَةٌ
٧، ٤٤ ح
١٢، ١٩ (malus *arbor*; malum) رُمَّانٌ
١٧، ٣٨ (echinus; ventriculus) رُمَّانَةٌ
٧، ٩٩ (pondus staterae)
(*f. i.* jecit alqm alqa re) رَمَاهُ بِالشَّيْءِ
٢٢، ١١٨
(cum altero simul jaculatus est) رَامَاهُ
٢، ٢٣٣
jaculati sunt inter se) اِرْتَمَى الْقَوْمُ
١٤، ٢٤٤ (homines
١٣، ٢٩٩ (id.) تَرَامَوْا
pervenit ad) وَتَرَامَى إِلَيْهِ الْخَبَرُ
ه (alqm nuntius

مَرَامِي (scopus sagittariorum) مِرْمَاةٌ
٣، ٧٠
ح
f. i. cum gemitu clamavit) رَنَّتِ الْمَرْأَةُ
٩، ١٠٧ (mulier *tempore partus*
١٥، ٢٠٢ (lamentando clamavit) أَرَنَّ
(*f. a.* turbida fuit aqua) رَنِقَ الْمَاءُ
٢١، ١٩١
٢٢ (aqua turbida) رَنْقٌ
٩، ١٢ (id.) رَنَقٌ
ه (id.) رَنِقٌ
(nitor, pulchritudo faciei) رَوْنَقٌ
٢٠، ٣٢
modulatus est; voce suavi et leni) تَرَنَّمَ
٩، ٢٥٧ (cecinit
(*f. u.* contemplatus est alqm) رَنَا إِلَيْهِ
٢١، ١٥١
ه (id.) وَرَنَا لَهُ
ه (id.) وَرَنَاهُ
attente cogitavit de re) رَوَّأَ فِي الْأَمْرِ
٨، ٢٢١ (alqa
attenta cogitatio, consideratio,) رَوِيَّةٌ
ه (meditatio
f. u. coagulatum est lac) رَابَ اللَّبَنُ
٢٠، ١٤١
coagulatum reddidit) رَوَّبَ اللَّبَنَ
١١، ٢٢١ (lac
(fimum excrevit asinus) رَاثَ الْحِمَارُ
٩، ١٤٢
(fimus equi, muli et asini) رَوْثٌ
٩، ١٤٢ ✻ ١٠، ٧٣ ح أَرْوَاثٌ
f. u. bonus fuit, valuit) رَاجَ الدِّرْهَمُ
٨، ١٤٢ (in mercatura numus
vendibilem reddidit) رَوَّجَ السِّلْعَةَ
١٤، ٢٢١ (mercem

f. u. vespere ivit *aut* venit; ves-) رَاحَ
١٠، ١٤٣ (pere exortus est ventus
f. a et *i.* percepit) رَاحَ الشَّيْءَ
٩، ١٩٩ (odorem rei
in stabulum *vel* chor-) أَرَاحَ الْغَنَمَ
tem reduxit vespere oves; tempore
١١، ٢٠٤ (vespertino mulsit pecora
quietem con-) وَأَرَاحَهُ مِنَ التَّعَبِ
١٢، ٢٠٤ (cessit alcui a molestia
putida, foetida facta) وَأَرْوَحَ .اللَّحْمُ
١٣، ٢٠٤ (est caro
١٥، ٢٢١ (quietem concessit alcui) رَوَّحَهُ
ventulum) وَرَوَّحَ عَلَيْهِ بِالْمِرْوَحِ
ه (fecit alcui flabello
aliquamdiu in) رَاوَحَ بَيْنَ رِجْلَيْهِ
uno pede et aliquamdiu in altero stetit
٤، ٢٣١ (*et quievit*
laetus fuit in re perfici-) اِرْتَاحَ لَهُ
٥، ٢٤٣ (enda
alacer fuit in) وَارْتَاحَ لِلْمَعْرُوفِ
٩، ٢٤٣ (exercenda virtute
ventum sibi con-) تَرَوَّحَ بِالْمِرْوَحَةِ
١٣، ٢٩٠ (citavit flabello
١٨، ٢٧٩ (quievit) اِسْتَرَاحَ
fidem ha-) وَاسْتَرَاحَ إِلَى حَدِيثِهِ
٣٠ (buit narrationi alcjs
odorem rei per-) وَاسْتَرَاحَ السَّبُعُ
ه (cepit fera rapax
acquievit in) وَاسْتَرْوَحَ إِلَيْهِ
١٩ (alqo; fretus est
٣، ٥٩ (vinum) رَاحٌ
٢١، ٢٧٩ ✻ ١٣، ٢٠٤ (quies) رَوْحٌ
١٩، ٢٧٩ (misericordia Dei) رَوْحُ اللَّهِ
أَرْوَاحٌ (spiritus; anima, animus) رُوحٌ
spiri-) الرُّوحُ الْأَمِينُ ٤، ٣٣ ح
tus *s.* Angelus, cui Deus revelandam

religionem commisit et credidit: co-
رُوحُ ١‘٣١ (guomen Gabrielis
الْقُدُسِ (spiritus sanctus: cognomen
قَابِضُ الْأَرْوَاحِ ٣٠‘٢٣ (Gabrielis
qui retrahit *ex homine* animos *i. e.*
٢‘٣١ (Israfil, angelus mortis
رِيحٌ أَرْوَاحٌ وَأَرْيَاحٌ (ventus)
وَرِيَاحٌ ح ٧‘١٩ (odor) ١٧‘٥٥
رَاحَةٌ رَاحٌ ح (vola manus) ٧‘٣٧
١٩‘٢٧٩ ✱ ١٢‘٢٠۴ (quies)
رَائِحَةٌ (odor) ١٧‘٥٥
رَوَاحٌ tempus pomeridianum inde a)
prima precatione sacra, quae peragitur
١٥‘۴ (sub meridiem
رَيْحَانٌ رَيَاحِينُ ح (Basilicum)
In loco Coranico verba) ٢٢‘١٥
الرَّوْحُ وَالرَّيْحَانُ *explicantur:*
٢١‘٢٧٩ (quies et victus
رُوحَانِيُّونَ πνεύματα: angeli et)
۴‘٣٢ (daemones
أَرْيَحِيٌّ (homo liberalis) ٣‘۴٢
أَرْيَحِيٌّ homo misericors; qui lu-)
٥‘٢۴٢ (benter benefacit
مُرْتَاحٌ (equus quintus in curriculo)
٢٣‘٩٧
مِرْوَحَةٌ مَرَاوِحُ (flabellum) ٩‘٣٠
✱ ١٩‘٢٢١
اِسْتِرَاحَةٌ (quies) ٢١‘٢٧٩
مُسْتَرَاحٌ (latrina) ١‘٢٥
أَرَادَهُ (voluit alqd) ١٥‘٢٠۴
رَاوَدَهُ عَنْ نَفْسِهِ expetivit ab)
alqo corpus ejus *i. e.* rem cum eo
٥‘٢٣١ (habere voluit
اِرْتَادَ الْكَلَأَ pabulum quaesivit,)

٧‘٢۴٢ (pabulatus est
رَائِدٌ pabulator; vir qui a nomadi-)
bus vel viatoribus praemittitur ad
٧‘٢۴٢ (aquam et pascua quaerenda
٥‘٢٩ (manubrium molae manuariae)
رُوَيْدَ زَيْدًا (moram concede Seido!)
رُوَيْدَكُمَا زَيْدًا ٧‘٨٣ *dual.* moram)
concedite vos, duo viri, Seido!)
رُوَيْدَكُمْ زَيْدًا (*plur.* moram, viri,
٨‘٨٣ (concedite Seido!
مِرْوَدٌ stilus, quo stibium in oculum)
مَرَاوِدُ ح ٧‘٣٠ (illinunt
إِرَادَةٌ (voluntas) ١٥‘٢٠۴
رَاضَ الصَّعْبَ *f. u.* domuit, mansue-)
tum reddidit jumentum indomitum)
١٣‘١۴۴
رَوْضَةٌ locus in quo arbores, flores)
et aves sunt: viridarium, hortus)
رَوْضٌ وَرَوْضَاتٌ وَرِيَاضٌ ح ١٩‘١٥
رَوْضَةٌ أُنُفٌ (viridarium novum)
١٧‘١٥
رَاعَهُ (*f. u.* metum injecit alcui) ١٩‘١۴۴
رَوَّعَهُ (id.) ٧‘٢٢٢
اِرْتَاعَ مِنْهُ (timuit alqm) ١٣‘٢۴٢
رُوعٌ (cor) ١١‘٣٨
فَرَسٌ رَائِعٌ (equus pulcher) ١٩‘١۴۴
أَرْوَعُ qui animos hominum implet)
٩‘۴٢ (timore, pavore, verecundiâ
رَاغَ الثَّعْلَبُ *f. u.* lusit vulpes, *i. e.*)
٢٢‘١۴۴ (versute se subduxit
وَرَاغَ عَلَيْهِ ضَرْبًا convertit se ad)
ﻫ (alqm verberandi ejus causa
رَاوَغَهُ dolo et versutia usus est in)
١٣‘٢٣١ (alqm
رَاقَنِي الشَّيْءُ *f. u.* grata et accepta)

٥‘١۴٥ (fuit mihi res
رَوِقَ (*f. a.* longos dentes habuit)
٢٠‘١٩٩
رَوَّقَ الشَّرَابَ (colavit potum)
١١‘٢٢٢
رَوْقٌ أَرْوَاقٌ ح (cornu *tauri*)
رَوْقُ الشَّبَابِ ١٩‘٧٣ adolescentia)
٧‘۴٣ (prima
رِوَاقٌ ملس res, *ut tentorium*,)
quae inter pluviam refugium praebet;
pec. structura ante portam domus
tecto munita: porticus, vestibulum)
أَرْوِقَةٌ ح ٩‘٢۴
رَاوُوقٌ ، رَاوُقٌ (colum) ١٠‘٢٧
أَرْوَقُ (homo longis dentibus) ١٩‘۴١
✱ ٢١‘١٩٩
رَامَ الشَّيْءَ (*f. u.* quaesiit rem) ١٧‘١۴٩
رُومِيٌّ Rumaeus, *ad imperium*)
Graeco-Syriacum pertinens: By-
رُومٌ ح ١٣‘٣١ (zantinus
رَوَى الْحَدِيثَ عَنْهُ *f. u.* traditio-)
nem ab alqo acceptam, sibi relatam
١‘١٢١ (narravit
رَوِيَ مِنَ الْمَاءِ *f. a.* satiatus est)
١٥‘١٧٢ (aquâ; sitim explevit aquâ
رَوَّيْتُهُ مِنَ الْمَاءِ satiatum reddidi)
alqm aqua; ad satietatem dedi aquam
۴‘٢٢٥ (alcui
وَرَوَّيْتُهُ الشِّعْرَ impuli alqm ad re-)
ﻫ (citandum carmen
أَرْوَاهُ مِنَ الْمَاءِ (satiavit alqm aqua)
١٥‘٢٠٩
تَرَوَّى مِنَ الْمَاءِ sitim suam ex-)
١٥‘٢٩٣ (plevit aqua
رَيًّا (odor bonus, suavis) ١٩‘٥٥
رُوَاءٌ (facies) ١۴‘٣۴

رَيَّانُ ، رَيَّا (satiatus, a) رِوَاءٌ ح
١٧٩، ١٥ و ١٩
رَاوِيَةٌ (uter aqua impletus) ٥٣، ٢
(camelus utrem portans) ٧٢، ٧
أُرْوِيَّةٌ (capra montana) أَرَاوِيُّ
وأَرْوَى ح ٧٥، ٨
يَوْمُ التَّرْوِيَةِ (dies octavus mensis
(Dhul-Hiddschatae ٥، ٣
رَهِبَهُ (*f. a.* metuit alqm) ١٥٣، ١٣
أَرْهَبَهُ (metum alcui injecit) ١٩٠، ٢٢
رَهَّبَهُ (timore affecit alqm) ٢١٠، ١٥
تَرَهَّبَ (vitam asceticam egit, cultui
(Dei devovit se *monachus* ٢٥٠، ٩
اِسْتَرْهَبَهُ (timore affecit alqm) ٢٧٠، ١٤
رَاهِبٌ (monachus Christianorum)
رُهْبَانٌ ح ١٥، ١٠
رَهَجٌ معا (pulvis) ٨، ١
رَهْشٌ (farina sesamina *pec.* paulo ni-
(grior ٥٧، ٩
رَهْصٌ (caementum quo murus obduci-
(tur ٢٣، ١٣
رَهَّاصٌ (qui caementum parat *aut*
(caemento murum illinit ٢٣، ١٢
رَهْطٌ (numerus hominum a tribus ad
(decem ٣١، ٢١
رُهَطَاءُ (foramen muris) ٧٩، ٢٢
رَهُفَ (*f. u.* secans, acutus fuit) ١٨٥، ١٣
أَرْهَفَ السَّيْفَ (acuit gladium) ١٩٧، ٩
رَهِيفٌ (acutus) ١٨٥، ١٤
رَهِقَهُ (*f. a.* appropinquavit alcui;
(paene attigit alqm ١٩١، ٢٢
أَرْهَقَهُ (fecit, ut molestia alqm attin-

geret; difficile aliquid alcui imposuit)
١٩٨، ١
رَاهَقَ الغُلَامُ الحُلُمَ (pubertati
(appropinquavit puer ٢٣٧، ١٩
مُرَاهِقٌ (puer pubertati appropin-
(quans ٤٣، ٤
رَهِلَ (*f. a.* laxa et tremula carne fuit
(alqs ١٩٣، ٧
رِهْمَةٌ (pluvia tenuis) رِهَمٌ ورِهَامٌ
ح ٧، ٩
رَهَنَهُ شَيْئًا (*f. a.* oppigneravit alcui
(rem ١٨١، ٢٢
أَرْهَنَ فى كَذَا (pignus dedit in ne-
(gotio alqo ٢٠٠، ١٩
رَاهَنَهُ عَلَى كَذَا (pignore deposito,
vel sponsione mutua facta, certavit
(cum alqo de re alqua ٢٢٩، ١٩
اِرْتَهَنَ مِنْهُ كَذَا (loco pignoris
(sumsit ab alqo rem ٢٣٩، ١٩
رَهْنٌ (pignus) رُهُونٌ ورِهَانٌ
ورُهُنٌ ح ١٨١، ٢٣
رَهِينَةٌ (id.) رَهَائِنُ ح ﻫ
رَهَا بَيْنَ الرِّجْلَيْنِ (*f. u.* aperuit, di-
duxit pedes duos; diductis, amplis
(passibus incessit alqs ١٥١، ٢٣
رَابَهُ (*f. i.* dubium et incertum reddidit
(alqm ١١١، ٢
أَرَابَ الرَّجُلُ (in dubium incidit; in
suspicionem et malam opinionem in-
(cidit ٢٠٩، ٤
اِرْتَابَ فِيهِ (dubius, ambiguus fuit
(in re; haesitavit in re ٢٤١، ٢٢
اِسْتَرَابَ بِهِ (suspicionem habuit de
re; vidit in re, quod malam opinio-
(nem ei injiceret ٢٧٩، ١٣
رَيْبٌ (conversio temporis; fortuna

(adversa رُيُوبٌ ح ٣، ١٤ رَيْبُ
المَنُونِ (casus adversi temporis, ca-
(lamitates ﻫ
رَاثَ (*f. i.* moram traxit) ١١١، ١٩
اِسْتَرَاثَهُ (censuit, alqm sero *vel* tar-
(de venire ٢٧٩، ١٩
رِيحٌ ، رَيْحَانٌ (v. روح)
رَاشَ السَّهْمَ (*f. i.* pennis instruxit sa-
(gittam ١١٣، ٨
رِيَاشٌ (vestis) ٩١، ٢٢
رِيشَةٌ (penna, qua sagitta instruitur)
رِيشٌ ح ٧٠، ٩
رَيْطَةٌ (operimentum pallio simile ex
una tela constans, non ex pluribus con-
(sutum رَيْطٌ ورِيَاطٌ ح ٩٣، ١٠
رَيْعَانٌ معا (prima juventus) ٤٣، ٧
رِيفٌ (terra culta *i. e.* rigata et virens)
أَرْيَافٌ ح ٨، ١٠
أَرَاقَ المَاءَ ويُقال هَرَاقَ (effudit
(aquam ٢٠٩، ١٤
رِيقٌ (sputum) ٣٥، ١٩ رِيقُ
الشَّبَابِ (prima pars adolescentiae)
٤٣، ٧
رَيِّقُ الشَّبَابِ (prima pars ado-
(lescentiae ٤٣، ٧
رَيِّقُ الشَّبَابِ (id.) ٤٣، ٨
رَانَ عَلَيْهِ السُّكْرُ وغَيْرُهُ (*f. i.* oc-
cupavit et subegit alqm ebrietas vel
(alia res ١١٥، ١٨
رَانٌ (caligae) ٩٣، ٣

ز

زَأْبَرَ الثَّوْبَ (fimbriis instruxit vestem) ٢٨٠ ، ١١

وزَأْبَرَ بِنَفْسِهِ (vestis fimbriis instructa, fimbriata est) ١٢

زِئْبِر (fimbria vestis mollis) ٢٨١ ، ١٢

lanugo in superficie pannorum gossypinorum et sericorum ٢٨١ ، ١٣ ✻

زِئْبِرُ القَطِيفَةِ ٢٨٥ ، ١٣ (villi longiores limbo tegumenti dormitorii adhaerentes) ٢٨٠ ، ١٣ ✻ ٢٨٥ ، ١٣

زَأْبَقَ الدَّرَاهِمَ (argento vivo fucavit numos) ٢٨٠ ، ٢٣

زِئْبَق معا (argentum vivum) ١٠ ، ٥

زَاج (vitriolum) ١٠ ، ٩

زَأَرَ الأَسَدُ (f. i. et a. rugivit leo) ٩٠ ، ١٣

زَاوُوق وزَاوُق (argentum vivum) ١٠ ، ٥ ✻ ٢٩٠ ، ١٨

زِئْنِيّ (canis parvus; catulus canis) ٧٥ ، ٢١

زُوَان (lolium) ١٤ ، ٢١

زَبَّ (f. a. larga supercilia habuit) ١٩٥ ، ٢٢

زَبَّبَ العِنَبَ (passas siccando reddidit uvas) ٢١٩ ، ٩

تَزَبَّبَ شِدْقَاهُ (angulos oris ex multo sermone spumosos reddidit) ٢٥٨ ، ٩

زُبّ (membrum genitale pueri) زُبَبَة وأَزْبَاب ح ٣٩ ، ١٤

زَبِيب (uva passa) ٥٩ ، ٧

زُبَابَة (muris species, qui surdus habetur; talpa) زُبَاب ح ٧٩ ، ٢١

أَزَبّ (homo magnis, largis superciliis) ٤١ ، ٨ ✻ ١٩٥ ، ٢٣

اِزْبَأَرَّ (esse videtur forma quarta verbi quadril. زَأْبَرَ et per metathesin literarum ب et أ ex اِزْأَبَرَّ orta. Erecti sunt pili felis irritatae) ٢٨٥ ، ١٢

أَزْبَدَ البَحْرُ (spumavit mare) ١٩٢ ، ٢٣

زُبْد (cremor lactis; butyrum recens) ٩١ ، ٢٠

زَبَد (spuma maris) أَزْبَاد ح ١٢ ، ١٤

زَبَرَ (f. i. et u. scripsit) ٩٠ ، ١٣

زِبْر (scriptum) ٩٠ ، ١٣

زَبُور (id.) زُبُر ح ☙ (liber Davidis: Psalmi Davidis) ٥١ ، ١٣

زَبِير (scriptum) ٢٩٩ ، ١

زُبْرَة (pars, segmentum ferri) زُبَر ح ٥٤ ، ٢

مِزْبَر (calamus scriptorius) ٩٠ ، ١٤

زَبَرْجَد (topasius *gemma*) ١٠ ، ١٣

زِبْرِقَان (luna) ٩ ، ١١

زَوْبَعَة (turbo) ٧ ، ٢٢

زِبْل (fimus) ٢٢ ، ٢٢

زِبَال (quod formica ore suo portat) ٧٧ ، ١

زَبِيل (corbis *pec.* e curvatis virgis contextus) زُبُل ح ٢٩ ، ٢٠

مَزْبَلَة (fimetum) مَزَابِل ح ٢٣ ، ٢

زَبَنَهُ (*f. i.* repulit, prohibuit alqm) ١٠٣ ، ٢

زَابَنَهُ (retrusit alqm) ٢٢٩ ، ٢٠

نَاقَة زَبُون (camela trudens *pec.* inter mulgendum calcitrans) ١٠٣ ، ٢

زُبَانَى (cornu scorpionis) ٧٩ ، ١٣

زِبْنِيَة (Angelus supplicii, *qui tormento damnatis parato praeest*) زَبَانِيَة ح ٣١ ، ٥

مُزَابَنَة (venditio dactylorum immaturorum et in arbore adhuc pendentium *quod facere vetitum est*) ٢٢٩ ، ٢٠

زُبْيَة (fovea in qua venator se abdit prae metu leonis) ٥٤ ، ١٩

زَجَّ حَاجِبُهُ (*f. a.* supercilia alcjs arcuata fuerunt) ١٩٩ ، ٧

زُجّ (ferrum inferiori hastae parti affixum) زِجَاج ح ٩٩ ، ٢٢

زَجَّاج (qui vitrum vendit *aut* conficit) ٢٨ ، ٩

زَجَاجَة معا (vitrum) زُجَاج معا ح ٢٨ ، ٨

أَزَجّ (vir arcuatis superciliis) ١٩٩ ، ٧

زَجَرَهُ (*f. u.* prohibuit alqm) ١٢٧ ، ١٠

وزَجَرَ الطَّائِرَ (ex volatu avis hariolatus est) ☙

اِزْدَجَرَهُ (prohibuit alqm) ٢٣٥ ، ٩

وازْدَجَرَ بِنَفْسِهِ (prohibitus est) ☙

زُجْر (species acipenseris: sturio minor) ١٢ ، ٢٠

زَجِلَ (*f. a.* vociferatus est) ١٩٣ ، ٨

أَزْجَى اللّٰهُ السَّحَابَةَ (propulit, abegit Deus nubem) ٢٠٧ ، ٢

زَجَّى الأَيَّامَ (fecit ut transirent dies: consumsit, transegit, fefellit dies) ٢٢٤ ، ٢

زَحَرَ (*f. i.* et *a.* cum gemitu anhelavit) ٩٠ ، ١٤

زَحَرَ (diarrhoeâ cum torminibus et sanguinis effluxu juncta laboravit) ١٨٨، ١٢

زَحِيرٌ (anhelitus; diarrhoea cum tor-minibus et sanguinis effluxu conjuncta) ﻫ

مَزْحُورٌ (qui morbo زحير laborat) ١٨٨، ١٣

زَحْزَحَهُ (longe removit alqm) ٢٨١، ٩

زَحَفَ الجَيْشُ إِلَى الجَيْشِ (*f. a.* accessit exercitus ad alium exercitum, *ut se cum illo conjungeret*) ١٨١، ١٠

زَحْفٌ (exercitus numerosus, magnus) زُحُوفٌ ح ١٨١، ١٠

زُحَلُ (Saturnus planeta) ٦، ١٤

زَحَمَهُ (*f. a.* compressit alqm *in loco angusto*) ١٨١، ٢١

زَاحَمَهُ (pressit alterum) ٣٢٩، ١٢

اِزْدَحَمُوا عَلَيْهِ (tantopere copiosi evaserunt, ut premerent alqm) ٣٣٩، ٨

تَزَاحَمُوا (in densam copiam se com-presserunt) ٢٩٩، ٩

زَخَرَ البَحْرُ (*f. a.* aqua impletum fuit mare: exundavit) ١٧٧، ١٧

زَخْرَفَهُ (exornavit alqd) ٢٨٠، ٢٢

زُخْرُفٌ (ornamentum) ١٠، ١ (aurum) زَخَارِفُ ح ٢٨٠، ٢٢

زَرَّ القَمِيصَ (*f. u.* adsuit ad tunicam globulos fibulatorios; globulis in fis-suras insertis clausit tunicam) ١٣٩، ٢٠

أَزَرَّ القَمِيصَ (globulos adsuit ad tunicam) ٣٠٠، ٩

زِرٌّ (globulus vestiarius) أَزْرَارٌ ح ٩٢، ١١

زَرْبٌ (chors, caula gregis) زُرُوبٌ ح ٢٢، ٢١

زَرِيبَةٌ (id.) زَرَائِبُ ح ﻫ

زِرْبِيَّةٌ (tapetum majus et pretiosius striis *pec. albis et rubris* distinctum in regum palatiis sterni solitum) زَرَابِيُّ ح ٩٣، ١٩

زَرِدَهُ (*f. a.* deglutivit alqd) ١٥٩، ٩

زَرَدٌ (lorica *pec. ex annulis ferreis constans*) ٧١، ١

زَرَّادٌ (qui loricas conficit) ٢٩٨، ٩

زَرْدَجٌ (cnicus *herba*) ٢٩٧، ٩

زُرْزُورٌ، زُورْزُورٌ (sturnus *avis*) ٧٨، ١١

زَرَاطٌ (via, semita) ١١، ٧

زَرَعَ فِي الأَرْضِ (*f. a.* sevit in terram) ١٧٩، ١٥

وَزَرَعَ اللّٰهُ الصَّبِيَّ لِلْخَيْرِ (edu-cavit *et vires dedit* Deus puero ad bonum) ١٩

وَزَرَعَ اللّٰهُ الحَرْثَ (fecit Deus ut progerminaret et incrementa caperet satum) ١٧

زَارَعَهُ (seminavit una cum alqo *pec. in eodem agro*) ٢٢٨، ٥

زَرْعٌ (semen; satum) زُرُوعٌ ح ١٤، ٨

زَرَّاعٌ (seminator, sator) ١٧، ٢٠

مَزْرَعَةٌ معا (ager consitus: arvum) مَزَارِعُ ح ١٤، ٨

زَرْغَبٌ (tergora cruda non concinnata subigendo) ٥٢، ١٥

زَرْغَبِيٌّ (qui tergora subigendo con-cinnat) ٥٢، ١٥

زَرَافَةٌ معا (camelopardalis) ٧٥، ١٩

زُرْفِينٌ (annulus portae) ٢٩٣، ١

زَرَقَهُ بِالمِزْرَاقِ (*f. u.* percussit alqm jaculo) ١٣١، ١٩

زَرِقَ (*f. a.* oculos lividos, caeruleos habuit) ١٩١، ٢٢

اِزْرَاقَّتْ عَيْنُهُ (lividus, caeruleus fuit oculus alcjs) ٢٤٩، ١٢

زُرَّقٌ (falco albus) ٧٧، ٢٣

زَوْرَقٌ (navis parva) ٥٣، ١٨

أَزْرَقُ (homo lividi, caerulei oculi) ٤١، ٩ * ١٩١، ٢٣ (aqua pura) ١٢، ٩

مِزْرَاقٌ (jaculum) مَزَارِيقُ ح ٩٩، ١٩

زِرْنِيخٌ (arsenicum) ١٠، ٥

زَرَى عَلَيْهِ فِعْلَهُ (*f. i.* objurgavit alqm ob ejus facinus) ١١٧، ١

أَزْرَى بِهِ (contemsit, vilipendit alqm) ٢٠٧، ١٣

زَعْبُوبَةٌ (mulier candidi coloris et pro-cerae staturae) ٤٤، ١١

أَزْعَجَهُ (quietem alcui non concessit, fu-gitivum et vagum reddidit alqm) ١٩٣، ٩

اِنْزَعَجَ عَنْ مَكَانِهِ (excitatus est e loco suo) ٣٤٥، ١٧

زُعْرُورٌ (prunus silvestris) ٢٩١، ٢٢

زَعْزَعَهُ (agitavit, commovit alqm) ٢٨١، ١٩

زَعْفَرَانٌ (crocus) ٥٥، ١٩ * ٢٩٩، ١٨ و١٩

زُعَاقٌ (aqua amara) ١٢، ١٠

زَعِلَ (*f. a.* hilaris fuit) ١٩٣، ٨

زَعَمَ (*f. u.* sponsionem pro alqo suscepit) ١٣٣، ٢٣

وَزَعَمَ الأَمْرَ (descripsit rem, locutus est de re) ﻫ

(*f. u.* dominus, princeps fuit) زَعُمَ
۱۴ ‘ ۱۸۹
dux, do-) ۲۳ ‘ ۱۳۳ (sponsor) زَعِيمٌ
۱۴ ‘ ۱۸۹ زَعِيمُ القَوْمِ (minus, princeps
۱ ‘ ۲۹۹ (dux gentis suae

(pili foetûs, qui cum eo nascuntur) زَغَبٌ
۱۱ · ۳۴

زَغَفٌ (lorica ferrea mollis) زَغْفَةٌ معا
۲ ‘ ۷۱ ح

portio potus, *ut vini*, quae, ut) زُغْلَةٌ
commodius una vice sorberi possit ex
زُغْلٌ (majore in vas minus effunditur
. ۹ ‘ ۵۹ ح

(vas minus, *ut patera*, in) مَزْغَلَةٌ
quod portio una vice bibenda infunditur)
۱۰ ‘ ۵۹

۱۹ ‘ ۱۰۵ (*f. i.* festinanter incessit) زَفَّ
f. u. deduxit) زَفَّهَا إِلَى زَوْجِهَا
۲۲ ‘ ۱۳۸ (sponsam ad maritum
in) اِزْدَفَّ العَرُوسَ الى زَوْجِهَا
۱۸ ‘ ۲۴۰ (mariti domum misit sponsam

۱۷ ‘ ۷۹ (plumae parvae avium) زِفٌّ

۱۴ ‘ ۹۰ (*f. i.* suspiravit) زَفَرَ
۷ ‘ ۲۳۵ (portavit onus) اِزْدَفَرَ الحِمْلَ
۵ ‘ ۹۸ (ligula in fraeno equi) زُفَانَةٌ

f. u. aluit avis) زَقَّ الطَائِرُ فَرْخَهُ
۵ ‘ ۱۳۹ (pullum suum

(uter ad recondendum vinum) زِقٌّ
۱۰ ‘ ۵۹ ح أَزْقَاقٌ

ح أَزِقَّةٌ (platea augusta) زُقَاقٌ
۲۲ ‘ ۴

(qui utres vinarios vendit) زَقَّاقٌ
۱۰ ‘ ۵۹

۹ ‘ ۲۳۹ (deglutivit alqd) اِزْدَقَمَهُ

arbor poenae infernalis; *fructus*) زَقُّومٌ
ejus similes sunt daemonum capi-
tibus, iique damnatis cibi loco ob-
۳ ‘ ۵۲ (*truduntur*

f. i. et *u.* vo-) زَقَى الدِيكُ والهَامَةُ
۷ ‘ ۱۱۸ (ciferatus est gallus et bubo

۲۰ ‘ ۱۸۸ (coryza laboravit) زُكِمَ
ﻫ (coryza) زُكَامٌ
۲۰ ‘ ۱۸۸ (coryza laborans) مَزْكُومٌ

pili quibuscum nascitur infans;) زُكِينٌ
de voce arabica dubitare licet,
quippe quae in duobus tantum Codd.
۱۱ ‘ ۳۴ (*legitur*

f. u. incrementum cepit) زَكَا الزَرْعُ
۲۰ ‘ ۱۵۰ (seges; crevit
probus, sincerus fuit) وزَكَا الرَجُلُ
ﻫ (vir
۲۱ ‘ ۱۵۰ (id.) وزَكُوَ
pecuniam expendit ad) زَكَّى المَالَ
۱۷ ‘ ۲۲۴ (solvendum tributum sacrum
ﻫ (se ipsum laudavit) وزَكَّى نَفْسَهُ
eleemosynas dedit alqs; tribu-) تَزَكَّى
tum sacrum, زَكَاةٌ appellatum, pependit)
۲ ‘ ۲۹۳

خَسًا أَوْ زَكًا ۵ ‘ ۹۵ (bini: par) زَكًا
۹ (parum aut multum

۲۱ ‘ ۱۵۰ (probus, pius, sincerus) زَاكٍ
ﻫ (id.) زَكِيٌّ

tributum a Corano praescri-) زَكَوةٌ
ptum, quod Moslemi in usum reipubli-
cae propagandaeque religionis aerario
۱۸ ‘ ۴۸ ح زَكَوَاتٌ (publico pendent

f. i. et *a.* caespitavit,) زَلَّتْ قَدَمُهُ
۹ ‘ ۱۰۹ (lapsavit pes alcjs

vitium commisit in) وزَلَّ فِي مَنْطِقِهِ
ﻫ (oratione sua

(*f. a.* macra et tenuia femora habuit) زَلَّ
۱۱ ‘ ۱۹۷

consilio suo avertit,) أَزَلَّهُ عن رَأْيِهِ
۵ ‘ ۲۰۲ (alienavit alqm
donum, beneficium) وأَزَلَّ إِلَيْهِ بِرًّا
۹ ‘ ۲۰۲ (in alqm contulit

fecit Satanas, ut) اِسْتَزَلَّهُ الشَيْطَانُ
۵ ‘ ۲۷۵ (laberetur, errore aufferetur alqs

cibi qui a convivio reliqui sunt:) زَلَّةٌ
۲۲ ‘ ۵۹ (reliquiae convivii

aqua quae facile per guttur de-) زُلَالٌ
۹ ‘ ۱۲ (labitur: aqua pura, bona

gracilis medio corpore) أَزَلُّ ، زَلَّاءُ
vir,) ۲ ‘ ۴۴ ✱ ۲۳ ‘ ۴۰ (*vir, femina*
۱۱ ‘ ۱۹۷ (*femina* clunibus macris

(dulciarium quoddam: pastillus) زُلَابِيٌّ
۲ ‘ ۹۱

claustrum januae *quod vero*) مِزْلَاجٌ
۲ ‘ ۲۹۳ ✱ ۱۹ ‘ ۲۵ (*sola manu aperitur*

tremuit, concussa est) زُلْزِلَتِ الأَرْضُ
۹ ‘ ۲۸۳ (terra
(vehementer concussus est) تَزَلْزَلَ
۱۷ ‘ ۲۸۴

prope admovit, appropinquavit) أَزْلَفَهُ
۱۰ ‘ ۱۹۷ (alqd
propinqui fuerunt; prope) اِزْدَلَفُوا
۱۳ ‘ ۲۳۷ (advenerunt
(propinquitas; gradus honoris) زُلْفَى
۱۰ ‘ ۱۹۷
pars) ﻫ ح زُلَفٌ (id.) زُلْفَةٌ
۱ ‘ ۴ ح زُلَفٌ وزُلَفَاتٌ (noctis

(*f. a.* lapsus est in loco lubrico) زَلِقَ
۲۳ ‘ ۱۹۱

أَزْلَقَهُ (effecit, ut laberetur alqs) ١٩٨ ‘١

زَلَق (locus ubi facile labuntur homines) ١٩١ ‘٢٣

زَلَم (sagitta aleatoria) أَزْلَام ح ٥٥ ‘١٤

زَلَنْبَع (tractorum s. pastillorum species, mixta e farina, amygdalis et melle, cocta in oleo sesamino) ٩١ ‘٢

زَمَّ البَعِيرَ (f. u. capistravit camelum) ١٤٠ ‘١٢

زِمَام (capistrum; frenum) أَزِمَّة ح ٧٢ ‘١٨

زُمَاوَرْد (cibus e polline, contusis amygdalis et melle constans) ٩٠ ‘٢٣

زِمِجَّى (uropygium *avis*, locus e quo cauda enascitur) ٧٩ ‘١٩

زَمْجَرَ الأَسَدُ (rugivit leo) ٢٨٠ ‘١٤

زَمَرَ (*f. i.* et *u.* tibiam inflavit; tibia cecinit) ٩٠ ‘١٥

زُمْرَة (turba hominum) زُمَر ح ٣١ ‘١٩

مِزْمَار (tibia) مَزَامِير ح ٥٤ ‘٢٣

زُمُرُّذ معا (smaragdus *gemma*) ١٠ ‘١٣

زَمْزَمَ الرَّعْدُ (fremuit tonitru) ٢٨٢ ‘١٣

أَزْمَعَ على كَذَا (firmum consilium cepit de re; firmiter sibi proposuit rem alquam) ١٩٩ ‘١٤

وأَزْمَعَهُ (id.) ١٩٩ ‘١٥

وأَزْمَعَ بِهِ (id.) ه

زَمَاع (propositum, intentio) ١٩٩ ‘١٥

زِمِكَّى (uropygium, ex quo cauda avis enascitur) ٧٩ ‘١٩

زَمَّلَهُ فى ثَوْبِهِ (involvit alqd veste sua) ٢١٧ ‘١٤

تَزَمَّلَ فى ثِيَابِهِ (se ipsum involvit alqs vesta sua) ٢٥٩ ‘١٠

زَامِلَة (camelus frumento onustus *vel* portando frumento destinatus) ٧٢ ‘٧

إِزْمِيل (culter sutorius) ٥٢ ‘٩

زَمِنَ (*f. a.* paralyticus fuit) ١٩٥ ‘٣

أَزْمَنَ الشَّىْءُ (diuturna fuit res) ٢٠٠ ‘٢٠

زَمَن (tempus) أَزْمَان ح ٣ ‘١٣

زَمِن (paralyticus) ٤١ ‘٢٢ زَمْنَى ح ١٩٥ ‘٣

زَمَان (tempus) أَزْمِنَة وأَزْمُن ح ٣ ‘١٤

زَمِين (paralyticus) ٤١ ‘٢٢

اِزْمَهَرَّ البَرْدُ (vehemens fuit frigus) ٢٨٥ ,١٩

زَمْهَرِير (frigus vehemens) ٢٨٥ ‘١٩

زُنْبُور (vespa) زَنَابِير ح ٧٧ ‘١٢

زِنْبِيل (corbis ex palmae foliis *vel* virgis contextus) زَنَابِيل ح ٢٩ ‘٢٠

زِنْجِىّ معا (Aethiops) زَنْج معا وزُنُوج ح ٣١ ‘١٢

زَنْجَبِيل (zingiber) ٥٨ ‘٧ (nomen fluvii et potus cujusdam nectarei in Paradiso) ٥٠ ‘٢٠

زِنْجَار (rubigo; aerugo) ٥٩ ‘١٩

زَنْد (igniarium ligneum *pec.* superior ejus pars) زِنَاد ح ٢٧ ‘٩ زَنْد يَشْمٍ (igniarium ligneum) ٢٧ ‘٨

زَنْدَة (id. *pec.* inferior ejus pars) ٢٧ ‘٧

تَزَنْدَقَ (religionem ejus habuit, quem dicunt زنديق) ٢٨٤ ‘٧

زِنْدِيق (homo qui resurrectionem mortuorum negat; falsae religioni addictus; homo sine religione) زَنَادِيق وزَنَادِقَة ح ٥١ ‘٩ * ٢٨٤ ‘٧

تَزَنَّرَ الذِّمِّىُّ (zona indutus est tributarius *Christianus, Judaeus, Magus*) ٢٥٣ ‘٩

زُنَّار (zona, cingulum: signum quo se distinguunt Christiani, *et alii a Moslemis*) ٥١ ‘١٢

زَنِيم (spurius, cujus patrem nemo novit) ٤٥ ‘٤

زَنَى بها (*fut. i.* scortatus est cum muliere) ١١٩ ‘١٣

اِبْنُ زَنْيَةٍ معا (ex scorto natus) ٤٥ ‘٢

أَزْوَجَ الكَلَامَ (conjunxit, inter se bene connexit orationem) ٢٠٤ ‘١١

زَوَّجَهُ المَرْأَةَ وبالمَرْأَةِ (in matrimonium dedit alcui mulierem) ٢٢١ ‘١٤

زَاوَجَهُ (conjunctus est cum altero) ٢٣١ ‘٣

اِزْدَوَجَا (conjuncti sunt duo, ut par essent) ٢٤٣ ‘٤

تَزَوَّجَ المَرْأَةَ (uxorem sibi adscivit mulierem;) ٢٩٠ ‘١٣

وتَزَوَّجَ بِهَا (id.) ١٣

تَزَاوَجُوا (conjuncti sunt inter se) ٢٩٧ ‘٢١

زَوْج (conjux, maritus) أَزْوَاج ح ٤٥ ‘١١

زَوْجَة (conjux, uxor) زَوْجَات ح ٤٥ ‘١٣

زَوَّدَهُ (commeatu instruxit alqm) ١٩،٢٢١
تَزَوَّدَ (commeatum sibi paravit, com-
(meatum sumsit ١٤،٢٩٠
زَادٌ أَزْوَادٌ ح (commeatus *itineris*)
١٤،٢٩٠
مِزْوَدٌ مَزَاوِدُ ح (pera viatoris) ٢،٣٠
مَزَادَةٌ (pera *pec.* coriacea in qua
(commeatum secum fert viator ١،٥٣
زَارَهُ (*f. u.* visitavit alqm) ١١،١٤٣
زَوِرَ (*f. a.* incurvatum pectus habuit
(alqs ١٣،١٩٩
زَوَّرَ (exornavit orationem) ٢١،٢٢١
اِزْوَرَّ عَنْهُ (declinavit ab alqo) ٤،٢٤٩
تَزَاوَرُوا (visitarunt se invicem) ٢٢،٢٩٧
اِسْتَزَارَ صَدِيقَهُ (rogavit ut amicus
(eum visitaret ٩،٢٧٧
زَوْرٌ (superior pars pectoris) ٢٢،٢٩٤
زُورٌ (mendacium) ٤،٤٩ (numen
(falsum: Idolum ٨،٢٩٩
أَزْوَرُ (vir incurvato pectore) ١٤،١٩٩
زُوَرْزُورٌ (*i. q.* زُرْزُورٌ sturnus) ١١،٧٨
زَوَّقَ الْبَيْتَ (exornarunt domum colo-
(ribus et picturis ١١،٢٢٢
وزَوَّقَ الدَّرَاهِمَ (argento vivo fu-
(cavit numos ١٢،٢٢٢
زَالَ عَنْهُ (*f. u.* discessit, abiit ab alqo)
٢٢،١٤٥
وزَالَتِ الشَّمْسُ (ad occasum vergit
(sol ٢٣
أَزَالَهُ عَنِ الْمَوْضِعِ (removit alqm
(a loco ١٨،٢٠٥
زُونٌ (numen falsum: Idolum) ٨،٢٩٩
زَوَى وَجْهَهُ (*f. u.* contraxit faciem

(suam, austerum reddidit vultum ٣،١٢١
اِنْزَوَى الْجِلْدُ (contractum et cor-
(rugatum evasit corium *in igne* ١٢،٢٤٨
زَاوِيَةٌ زَوَايَا ح (angulus domus)
١٧،٢٤
زَهِدَ فِيهِ (*f. a.* non cupivit alqd)
٩،١٥٩
وزَهَدَ فِيهِ (*f. a.* id.) ١٠
زَهَّدَهُ فِي الشَّيْءِ (fecit ut alqs rem
(non cupiret, ut ab ea abstinens esset
٤،٢١٢
زَهَرَ السِّرَاجُ (*f. a.* splenduit lucerna)
١٨،١٧٧
أَزْهَرَتِ الشَّجَرَةُ (flores protulit arbor)
٥،١٩٤
اِزْدَهَرَ بِالشَّيْءِ (fovit alqs rem, non
(neglexit eam ٧،٢٣٥
زَهْرَةٌ معا (flos apertus, explicatus)
زَهْرٌ وأَزْهَارٌ وأَزَاهِيرُ ح ٢٠،١٥
زَهْرَةُ الدُّنْيَا معا (splendor hujus
(mundi ١٧،٥
زُهَرَةٌ (Venus *planeta*) ١٥،٩
أَزْهَرُ (candidus, nitidus vultu) ١٣،٤٠
مِزْهَرٌ مَزَاهِرُ ح (barbiton) ١٨،٥٤
زَهَقَتْ نَفْسُهُ (*f. a.* exiit anima ex
(alqo: mortuus est ١،١٩٢
وزَهَقَتْ نَفْسُهُ (id.) ه
زَهَقَ الْبَاطِلُ (*f. a.* annihilata est,
(periit res vana, falsa ١٢،١٨١
زَاهِقَةٌ (anima quae ex hominis cor-
(pore exiit ٢،١٥٨
زَهِمَ اللَّحْمُ (*f. a.* foetuit caro) ٣،١٩٤
وزَهِمَتْ يَدُهُ مِنَ الشَّحْمِ (pinguis

facta est manus alcjs apprehenso
(adipe ه
زَهِيَ (superbivit) ٢٠،١٨٩
اِزْدَهَاهُ الْفَرَحُ (levem, alacrem
(reddidit alqm laetitia ١٨،٢٤٤
زُهَاءُ مِائَةٍ (numero prope accedens
زُهَاءُ ٨٥،٠ (ad centum, fere centum
أَلْفٍ (fere mille) ه
مَزْهُوٌّ (superbus) ٢١،١٨٩
زَيْتٌ (oleum olivarum) ١٤،٩١
زَيْتُونٌ (olea *arbor*) ٩،١٩
زَاحَتِ الْعِلَّةُ (*f. i.* abfuit praetextus,
(excusatio ٢٢،١١١
أَزَاحَ الْعِلَّةَ (procul removit, absci-
(dit praetextum ٩،٢٠٩
زَادَهُ (*f. i.* auxit alqd) ١٠،١١٣
وزَادَ بِنَفْسِهِ (auctum est alqd) ه
تَزَيَّدَ فِي حَدِيثِهِ (commentum ad-
(didit narrationi suae: mentitus est
١٤،٢٩١
تَزَايَدُوا فِي ثَمَنِ السِّلْعَةِ (data
(opera auxerunt pretium mercium ١١،٢٩٨
وتَزَايَدَ السِّعْرُ (crevit annona) ه
اِسْتَزَادَهُ (augmentum petiit ab alqo)
٢٣،٢٧٩
زِيرٌ (chorda tenuissima instrumenti
musici; sonus *vel* vox summa, tenuis-
(sima: nostrum *Discant* ١٨،٥٤
زِيَارٌ (veterinarii postomis) ٢٠،٥٩
زِيرَبَاجٌ (cibus jure et frustis carnium
(constans ١٠،٩٠
زَازَةٌ زَازَاتٌ ح (clavus in axe currus)
١١،١٨
زَاغَ (*f. i.* declinatus est, praeteriit)
٤،١١٤

زَاغَ (cornix) زِيغَانٌ ح ٩، ٧٩

زَافَتِ الدَّرَاهِمُ (f. i. falsi, improbi)
(fuerunt numi ٥، ١١٤

وزَافَ البَعِيرُ (superbe incessit)
(camelus ٩

زَيَّفَ الدَّرَاهِمَ (adulteratos, sequio-)
(res reddidit numos ١٧، ٢٢٣

زِيقٌ (filum sinûs tunicae, *filum s. redi-*
miculum quod ornandi et constrin-
gendi causa sinum tunicae cingit)
١١، ٩٢

ما زَالَ زَيْدٌ قَائِمًا (non desiit stare)
(Seidus, semper stetit ١٩، ٢٨٩

وما يَزَالُ (id.) ١٧

زَيَّلَهُ (separavit alqd) ١٩، ٢٢٣

زَايَلَهُ (separavit se ab altero) ٤، ٢٣٢

تَزَيَّلَ (separatus, dissolutus est) ٢٣، ٢٩١

تَزَايَلُوا (separati, dissipati sunt inter)
(se ١٤، ٢٩٨

زَانَهُ (f. i. ornavit alqm) ٢٠، ١١٥

زَيَّنَهُ (id.) ٢٢، ٢٢٣

تَزَيَّنَ بِهِ (ornatus est, ornavit se)
(alqua re ٥، ٢٩٢

زِينَةٌ (ornamentum) ٢٠، ١١٥

مُزَيِّنٌ (vir ornans i. e. tonsor; con-)
(cinnator barbae et capillorum ٢٢، ٥٩

تَزَيَّا بالزِّيِّ (induit se ornatu) ١٩، ٢٩٣

زِيٌّ (forma externa; vestis ornata,)
(mundus ١٧، ٣٢

س

سَ (*particula ex* سَوْفَ *decurtata,*)
quae ad indicandum tempus futu-
(*rum aoristo praefigitur*) ١٥، ٢٨٨

سَارَ سُؤْرٌ فى الإِنَاءِ (f. a. residuum)
(aquae remansit in vase ١٨، ١٧٧

أَسْأَرَ فى الإِنَاءِ (residuam reliquit)
(in vase aquam *postquam bibit* ٥، ١٩٤

سُؤْرٌ (paullulum aquae in vase) ١، ٣٠٠

سَائِرُ النَّاسِ (reliqui homines)
١٩، ١٧٧

سَاسَمٌ وسَاسَمٌ (ebenus nigra e cujus)
(ligno arcus conficiuntur ١٤، ٣٠ ✱
١٤، ٢٩٣

سَأَلَهُ مَالًا (f. a. rogavit, petiit ab)
(alqo pecuniam ١٩، ١٨١

وسَأَلَ مِنْهُ مَالًا (id.) ه

وسَأَلَ إِلَيْهِ (id.) ١٧

وسَأَلَهُ عَنِ الشَّىْءِ (interrogavit)
(alqm de re ه

وسَأَلَهُ بِشَىْءٍ (id.) ١٨

تَسَاءَلُوا (rogarunt *aut* interroga-)
(runt se invicem ٢٢، ٢٩٥

سُؤْلٌ وسُوَلٌ (petitio; quod rogatur;)
(necessitas quaedam ١٧، ١٨١

مَسْأَلَةٌ (quaestio, interrogatio) مَسَائِلُ
ح ١٨

سَئِمَهُ (f. a. satietas alcjs cepit alqm;)
(fastidio habuit alqm ٤، ١٩٤

سِيَةٌ (cornu arcus, i. e. utraque arcûs)
cornuata extremitas, cui nervus alli-
(gatur) سِيَاتٌ ح ١، ٧٠

سَبَّهُ (f. u. contumelia affecit alqm)
٩، ١٣٥

سَبَّبَ للأَمْرِ (causam *vel* occasionem)
(fecit negotio ٩، ٢١٩

اِسْتَبُّوا (se invicem contumeliis obru-)
(erunt ١، ٢٤٠

تَسَابُّوا (id.) ١٩، ٢٩٩

سِبٌّ (involucrum capitis virorum,)
(cidaris ٩، ٩٢

سَبَبٌ (reliqua pars funis; causa;)
(occasio) أَسْبَابٌ ح ١٠، ٢١٩

سَبَّةٌ (podex) ١١، ٣٩

سُبَّةٌ (contumelia, convicium) ١٠، ١٣٥

سَبِيبٌ (pili jubae, frontis et caudae)
(equi ٣، ٩٧

سَبَّابَةٌ (index *digitus*) ٩، ٣٧

سَبَأَ الخَمْرَ (f. a. emit vinum) ١٩، ١٧٣

سَبَتَتِ اليَهُودُ (f. i. et u. inter-)
missis laboribus Sabbathum celebrarunt
(Judaei ٢٢، ٨٧

وسَبَتَ (quievit, dormivit) ٢٣، ٨٧

يَوْمُ السَّبْتِ (dies Sabbathi) ١٩، ٤

سِبِتٌّ (anethum) ٩، ١٩

سَبَجَةٌ (conchula nigra) سَبَجٌ ح ٩، ١٠

سَبَحَ فى الماءِ (f. a. natavit in aqua)
١٠، ١٧٥

سَبَّحَ اللَّهَ ولِلَّهِ (extulit, exemit)
Deum ab omnibus vitiis: magnificavit
(veneratus est eum ١٤، ٢١١

سُبُّوحٌ (Deus vitiis vacuus; purus,)
(venerandus ١٥، ٢١١

سُبْحَةٌ (conchula s. globulus unus)
rosarii illius cujus ope preces faciunt
(Moslemi) سُبَحٌ ح ٢٣، ١٠

سَبَّاحَةٌ (digitus, quo globulos rosa-)
(rii promovent: digitus index ١٠، ٣٧

سُبْحَانَ اللَّهِ (*phrasis qua in*)
contextum orationis quasi pharen-
thetice immissa averruncant, quo-

minus res turpis ad Deum refera-
tur vel ex Deo profecta edicatur:
procul abest hujusmodi res a Deo
١٠ ،٨۴ (sanctissimo!
١١ ،٣٧ (digitus index) مُسَبِّحَة
levem red-) سَبَّخَ ٱللّٰهُ عَنْكَ ٱلْحُمَّى
didit alcui, sedavit alcjs febrem Deus)
٢٢ ،٢١١
١٠ ،٨ سَبَخَةٌ معا (sal) سِبَاخ ح
terra ubi sal reperitur; terra) سَبِخَة
٩ ،٨ (salsugine laborans
١٨ ،٧۴ (lana) سَبَد
٢١،٢٧ ح سَبَذ (corbis, sporta) سَبَذَة
f. u. explo-) سَبَرَ ٱلْجُرْحَ بِٱلْمِسْبَارِ
١١ ،١٢٧ (ravit vulnus specillo
de forma arabica dubitare) سَبَر
١١ ،١٨ (*licet:* clavus in axe currus
٨،٣٠ (specillum vulnerarium) مِسْبَار
١٨ ،٨ سَبَاسِب ح (desertum) سَبْسَب
f. a. non crispa, sed de-) سَبِطَ ٱلشَّعَرُ
١٩ ،١٥٩ (pendens fuit coma
١٧ (*f. u.* id.) وَسَبُطَ
٢٢ ،۴۴ أَسْبَاط ح (nepos) سِبْط
١٧ ،١٥٩ (coma demissa, longa) سَبْط
homo libera-) رَجُلٌ سَبْطُ ٱلْيَدَيْنِ
١٨ (lis, munificus
١٨ ،١٥٩ (coma demissa) سَبَط
homo) ١٧ ،١٥٩ (coma demissa) سَبِط
٥ ،۴١ (demissae non crispae comae
locus tecto superstructus) سَابَاط
inter duas parietes, in quo umbram ca-
٢ ،٢۴ (pessere licet
pulvis et quisquiliae, quae) سُبَاطَة

٣٣ ،٧ (converruntur
١٩ ،٢٨٥ (extendit se) اِسْبَطَرَّ
f. a. septimus fuit inter) سَبَعَ ٱلْقَوْمَ
homines; septimum quemque eorum,
eorum*ve* septimam partem opum cepit)
١٧ ،١٧٩
cognomen primae) سَبْعُ ٱلْمَثَانِي
٩ ،۴٩ (Corani suratae
١٠ ،٩٥ (septima pars) سُبْع
٩ ،٧٥ سِبَاع ح (fera rapax) سَبُع
سَبْعَةَ عَشَرَ ١١ ،٩۴ (septem) سَبْعَة
سَبْعَةٌ وَعِشْرُونَ ١٣ (septendecim)
سَبْعُمِائَةٍ ١٩ ،٩۴ (viginti septem)
septem) سَبْعَةُ آلَافٍ ١٨ (septingenti)
septen-) سَبْعَةَ عَشَرَ أَلْفًا ٢٠ (millia
سَبْعُمِائَةِ ٢٠ ،٢٩٧ (decim millia
۴ ،٩٥ (septingenta millia) أَلْفٍ
سَبْعُونَ ١٧ ،٩۴ (septuaginta) سَبْعُونَ
٢ ،٩٥ (septuaginta millia) أَلْفًا
٣٣،۴ أَسَابِيع ح (hebdomas) أُسْبُوع
f. u. et *a.* larga, prolixa,) سَبَغَ ٱلثَّوْبُ
٢١ ،١٣٠ (ampla fuit vestis
largiter in) أَسْبَغَ عَلَيْهِ ٱلنِّعْمَةَ
٢٣ ،١٩٩ (alqm contulit beneficia
(lorica larga, prolixa, ampla) سَابِغَة
١ ،٧١ سَوَابِغ ح
galeae pars inferior collum) تَسْبِغَة
٥ ،٧١ (tegens
f. i. praevertit) سَبَقَهُ إِلَى ٱلْغَايَةِ
alqm ad scopum; prior venit ad scopum)
٨ ،٩٨
praevertere studuit unus) سَابَقَهُ
١٩ ،٢٢٨ (alterum

certarunt duo viri uter) اِسْتَبَقَا
٢١ ،٢٣٧ (alterum cursu vinceret
nos invicem currendo et) وَنَسْتَبِق
٢٢ ،٢٣٧ (jaculando superavimus
certarunt) تَسَابَقُوا إِلَى ٱلْغَايَةِ
inter se homines, uter prius ad metam
١۴ ،٢٩٥ (perveniret
pignus *pec.* in certamine) سَبَق
١١ ،٥٥ (cursus expositum
vincula pedum fal-) سِبَاقَا ٱلْبَازِي
٢٠ ،٧٧ (conis venatici
est ei principatus, locus) لَهُ سَابِقَةٌ
prior; reliquis praestat, praecellit)
٩ ،٩٨ سَوَابِق ح
f. i. lique-) سَبَكَ ٱلذَّهَبَ وَٱلْفِضَّةَ
١ ،٩٩ (fecit aurum et argentum
aurum argentumque lique-) سَبِيكَة
٢ ،٩٩ (factum
justae, pulchrae) اِسْبَكَرَّتِ ٱلْجَارِيَةُ
٢٠ ،٢٨٥ (staturae fuit puella
extensis membris) وَٱسْبَكَرَّ ٱلرَّجُلُ
ﻫ (in latere decubuit vir
velum et fe-) أَسْبَلَ ٱلسِّتْرَ وَٱلْإِزَارَ
٥،١٩٩ (moralia laxa et dissoluta demisit
defluxit, effusa est) وَأَسْبَلَ ٱلْمَطَرُ
٩ ،١٩٩ (pluvia
destinavit ad pium) سَبَّلَ ٱلدَّارَ
١۴ ،٢١٧ (usum domum
اِبْنُ ١١ ،٧ سُبُل ح (via) سَبِيل
١٨ ،١١ (viator) ٱلسَّبِيلِ
١١ ،٣٩ سِبَال ح (barba) سَبَلَة
سَوَابِل ح (*coll.* viatores) سَابِلَة
١٨ ،١١
f. i. captivam fecit, pro) سَبَى ٱلْجَارِيَةَ
٩ ،١١٩ (praeda cepit puellam

سِتَّةٌ (sex) ٩٤ ‘ ١١ سِتَّةَ عَشَرَ (sedecim)
١٢ سِتَّةٌ وعِشْرُونَ (viginti sex) ١٥
سِتُّمِائَةٍ (sexcenti) ١٨ سِتَّةُ آلَافٍ
(sex millia) ٢٠ سِتَّةَ عَشَرَ أَلْفًا (sedecim millia) ٢٣ سِتُّمِائَةِ أَلْفٍ (sexcenta millia) ٩٥ ‘ ٤
سِتُّونَ (sexaginta) ٩٤ ‘ ١٧ سِتُّونَ أَلْفًا (sexaginta millia) ٩٥ ‘ ١

سَتَرَهُ (f. u. texit, velavit alqd) ١٢٧ ‘ ١٢
إِسْتَتَرَ (tectus est) ٢٣٥ ‘ ٨
تَسَتَّرَ (texit se; velo tectus est) ٢٥٢ ‘ ٩
سِتْرٌ (velum) سُتُورٌ و أَسْتَارٌ ح ٩٣ ‘ ١٣ * ١٢٧ ‘ ١٢
سَتَّارٌ (veli praefectus) ٤٩ ‘ ١٧
سُتْرَةٌ (velum) سُتَرٌ ح ٩٣ ‘ ١٣ * ١٢٧ ‘ ١٢
سِتَارَةٌ (id.) سَتَائِرُ ح ه
جَارِيَةٌ مُسْتَتِرَةٌ (puella domi custodita et a virorum adspectu prohibita) ٢١٢ ‘ ٢٢

سَتُّوقٌ (numus non integer, a cujus justo valore vel pondere alqd deficit) ٩٥ ‘ ٢٣

سَجَدَ (f. u. prostravit se Deum adorandi causa) ١٢٥ ‘ ٨
سَجَّادَةٌ (stratum in quo Deum adorandi causa procumbunt) ٩٣ ‘ ٢٣ (locus ubi Dei adoratio fit; vestigia, quae vir adorandi causa prostratus in terra reliquit) ١٢٥ ‘ ٨
مَسْجِدٌ (templum Mohammedanorum) مَسَاجِدُ ح ٢١ ‘ ١٤ الْمَسْجِدُ الأَقْصَى (templum Syriae i. e. templum Hierosolymitanum) ٢٠ ‘ ١٨
مِسْجَدَةٌ (stratum, in quo preces sacras facientes procumbunt) ٩٣ ‘ ٢٣

سَجَرَ التَّنُّورَ (f. u. accendit, fervefecit fornacem) ١٢٧ ‘ ١٢
وسَجَرَ اللَّهُ الْبَحْرَ (implevit Deus aquâ mare) ١٣
سَجَّرَ اللَّهُ الْبِحَارَ (implevit maria Deus) ٢١٢ ‘ ٢٢
سَاجُورٌ (collare canis) سَوَاجِيرُ ح ٧٩ ‘ ١

سَجَعَ الرَّجُلُ والحَمَامُ (f. a. rythmice locutus est vir et gemuit columba) ١٧٩ ‘ ١٨
رَجُلٌ سَجَّاعٌ (vir rythmice loquens, qui versibus suis similes exitus dedit) ١٧٩ ‘ ١٩
رَجُلٌ سَجَّاعَةٌ (id.) ه

سِجْفٌ (velum) ٩٣ ‘ ١٣

سَجَّلَ لَهُ الْقَاضِي (libellum sententiae judicialis scripsit alcui judex) ٢١٧ ‘ ١٥
وسَجَّلَ عَلَيْهِ (sententiam tulit de alqo judex) ه
سَاجَلَهُ (aemulatus est cum alqo; de gloria certavit cum alqo) ٢٢٩ ‘ ٤
سَجْلٌ (situla aquae plena) سِجَالٌ ح ١٣ ‘ ١٧
سِجِلٌّ (folia chartae complicata, libellus) سُجُلٌ ح ٥٠ ‘ ٤
سِجِلٌّ (id.) ٥٠ ‘ ٥ (libellus in quo judicis sententia continetur) ٢١٧ ‘ ١٥
سِجِّيلٌ (lapides magni pec. lapides infernales, qui coelitus in homines improbos dejiciuntur) ٩ ‘ ١٣

سَجَمَ الدَّمْعَ (f. u. lacrymas effudit alqs) ١٣٤ ‘ ١
وسَجَمَ بِنَفْسِهِ (fluxit lacryma) ه
إِنْسَجَمَ الدَّمْعُ (id.) ٢٤٧ ‘ ٩

سَجَنَهُ (f. u. in carcerem conjecit alqm) ١٣٤ ‘ ١٤
سِجْنٌ (carcer) سُجُونٌ ح ٢٢ ‘ ٨
سَجَّانٌ (custos carceris) ٢٢ ‘ ٨

سَجَنْجَلٌ (speculum Sinense) ٣٠ ‘ ١٠

سَجَا اللَّيْلُ (f. u. tenebrosa fuit nox; quieta fuit) ١٤٨ ‘ ٣
سَجَّى الْمَيِّتَ (panno funebri involvit mortuum) ٢٢٤ ‘ ٢
سَجِيَّةٌ (indoles, natura insita) سَجَايَا ح ٤٣ ‘ ١٥

سَحَّهُ (f. u. effudit alqd) ١٣٥ ‘ ٢٢
وسَحَّ بِنَفْسِهِ (effusus est, effluxit) ه

سَحَبَ الشَّيْءَ (f. a. traxit rem) ١٧٤ ‘ ١٢
إِنْسَحَبَ الشَّيْءُ (tracta est res) ٢٤٥ ‘ ١١
تَسَحَّبَ عَلَيْهِ (protervus, audax fuit erga alqm) ٢٥٠ ‘ ٩
سَحَابَةٌ (nubes) سَحَابٌ وسَحَائِبُ وسُحُبٌ ح ٧ ‘ ٥

سَحَتَهُ اللَّهُ بِالعَذَابِ (f. a. evertit, perdidit Deus alqm supplicio) ١٧٤ ‘ ١٧
سُحْتٌ (nefas; facinus lege vetitum) ٤٨ ‘ ٢٣

إِنْسَحَجَ جِلْدُهُ (detracta est cutis alcjs: excoriatus est) ٢٤٥ ‘ ١٧

سَحَرَ عَيْنَهُ (f. a. fascinavit oculum alcjs) ١٧٧ ‘ ٢٠
أَسْحَرَ (primo diluculo venit, exstitit) ١٤ ‘ ٩
سَحَّرَهُ (fascinavit alqm) ٢١٢ ‘ ٢٣

تَسَحَّرَ بالسَّحُورِ (jentaculum edit) ٢٥٢، ٩

سَحَرٌ أَسْحَارٌ ح (primum diluculum) ٤، ٢

سَحُورٌ (cibus matutinus: jentaculum) ٢٥٢، ١٠

سَحْفَةٌ (adeps dorsi) ٩٠، ٤

إِسْحَنْفَرَ فى كَلَامِهِ (celeriter protulit, et vi quadam propulit sermonem suum) ٢٨٥، ٥

سَحَقَ (f. u. procul abfuit) ١٣١، ١٩

وسَحُقَ (id.) ٢٠

سَحَقَ الثَّوْبُ (trita fuit vestis) ١٨٥، ٢٣

سَحْقٌ (tritus, vetustus *de veste*) ه

سُحْقًا لَكَ (procul absis! appage!) ٨٤، ٧

سَحِيقٌ (procul absens, remotus) ١٣١، ٢٠

سَاحِلٌ سَوَاحِلُ ح (litus maris) ١٤، ٤

سَحِيلٌ (filum simplex, non contortum) (e pluribus filis ٥٧، ١٥

سُحَيْلَةٌ (lacerta viridis) ٧٩، ١١

أَسْحَمُ (crinis, capillus niger) ٣٤، ٣

لَيْلٌ أَسْحَمُ (nox atra) ٤، ٩

سَحْنَةٌ (forma externa rei, *hominis*) معا سَحَنَاتٌ ح ٣٢، ١٨

مِسْحَاةٌ (pala, *instrumentum rusticum*) مَسَاحِي ح ١٨، ٨

سَخٌّ (pondus viginti quatuor *seu* مَنّ minas continens) ٩٩، ٨

سَخْتِيَانٌ (corium ex pelle caprina paratum, Maroccanum dictum) ٥٣، ١٧

سَخِرَ مِنْهُ (f. a. irrisit, ludibrio habuit alqm) ١٥٧، ١٥

سَخَّرَهُ (ludibrio habuit alqm: contemtim, insolenter tractavit alqm) ٢١٢، ٢٣

تَسَخَّرَهُ (mercede non data adegit alqm ad faciendum alqd) ٢٥٢، ١٠

إِسْتَسْخَرَ مِنْهُ (irrisit alqm) ٢٧١، ١٧

سُخْرَةٌ (qui mercede non data adigitur ad alqd) ٢٥٢، ١١

سُخْرِىٌّ (id.) ه

مَسْخَرَةٌ مَسَاخِرُ ح (ludibrium) ٤٨، ١٢

سَخِطَ عَلَيْهِ (f. a. ira incensus fuit in alqm) ١٥٩، ١٨

وسَخِطَ الأَمْرَ (improbavit rem) ١٩

أَسْخَطَهُ (ad iram incitavit alqm) ١٩٩، ٣

تَسَخَّطَ فِعْلَهُ (improbavit actionem alcjs) ٢٥٣، ١٧

سَاخِطٌ (qui improbat alqd; non contentus; indignans) ١٥٩، ١٩

سَخُفَ (f. u. parum mentis habuit alqs) ١٨٥، ١٤

سَخِيفٌ (parum mentis habens) ١٥٨، ١٤

وثَوْبٌ سَخِيفٌ (vestis tenuis et rarae texturae) ١٥

سَخْلَةٌ سِخَالٌ ح (agnus modo natus) ٧٣، ٢٣

سُخَامٌ (nigrum ollae, fuligo ollae adhaerens) ٢٩، ١٧ شَعَرٌ سُخَامٌ (crinis mollis, tener) ٢٩٤، ٨

سَخِيمَةٌ (odium) ٤٣، ٢٠

سَخُنَ الشَّىْءُ (f. u. calida fuit res) ١٣٤، ١٤

وسَخِنَ الشَّىْءُ (id.) ١٥

وسَخِنَتْ عَيْنُهُ (f. a. calidas lacrymas emisit oculus) ١٩

سَخَّنَ المَرَقَةَ (calefecit jusculum) ٢١٨، ١٩

مَاءٌ سُخْنٌ (aqua calida) ١٣٤، ١٥

ماءٌ سَخِينٌ (id.) ١٢، ١ * ١٣٤، ١٥

وسَخِينُ العَيْنِ (homo cujus oculi calidas lacrymas emittunt) ١٧

سَخُونٌ (jusculum calefactum) ١٣٤، ١٥

سَخِينَةٌ (jusculum lacteum) ٩٠، ١٧

مُسْخَنٌ (aqua calefacta, calida) ١٢، ١

سَخَا بِكَذَا (f. u. liberalis fuit alqa re) ١٤٨، ١٣

وسَخُوَ (f. a. id.) ه وسَخِيَ (id.) ه

وسَخَا بِنَفْسِهِ عَنْ كَذَا (f. u. abstinuit, animum avertit ab alqa re) ١٤٨، ١٤

سَخَّى نَفْسَهُ وبِنَفْسِهِ عن الشَّىْءِ (animum avertit ab alqa re) ٢٢٤، ٥

سَدَّ قَوْلُهُ (f. i. rectum, verum fuit dictum alcjs) ١٠٤، ٧

سَدَّ الأَمْرُ (f. i. et a. rectum, solidum, bene dispositum fuit negotium) ١٠٤، ٩

سَدَّ البَثْقَ (f. u. obstruxit aggerem) ١٣٩، ٧

سَدَّدَهُ (rectum fecit, bene direxit alqd) ٢١٩، ١٩

إِسْتَدَّ (rectus, firmus fuit) ٢٤٠، ٩

إِنْسَدَّ البَابُ (obstructa, clausa fuit porta) ٢٤٧، ١٥

سَدٌّ (mons altus) ٩، ٣ السَّدَّانِ (duo illi montes quos aggere conjunxit et occlusit Dhul-Carnein, ne prorumperent gentes ياجوج et ماجوج) (agger obstructus) ١٣٩، ٧ ه

سُدَّةٌ (tectum super introitum do-
mus; porta superstructa; vestibulum)
سُدَدٌ ح ۲۳، ۲۱
سِدَادٌ (obturamentum atramentarii)
۵۰، ۱۹
سَدِيدٌ (rectus, firmus, solidus *de*)
قَوْلٌ سَدِيدٌ ۱۰۴، ۹ (*negotio* di-)
(ctum rectum, verum ۱۰۴، ۷
أَسَدُّ (rectus, solidus, bene dispositus)
(*de negotio, re* ۱۰۴، ۹
اِنْسَدَحَ (decubuit in dorso et distendit)
(pedes suos ۲۴۵، ۱۹
سِدْرٌ (*collective* lotus arbor) ۱۹، ۵
سِدْرَةُ ٱلْمُنْتَهَى (Lotus Paradisi,)
(*arbor in coelo septimo* ۵۰، ۲۳
سَدَسَ ٱلْقَوْمَ *f. i.* sextus fuit inter)
(homines ۹۳، ۱
سَدَسَ ٱلْقَوْمَ *f. u.* sextum quem-)
(que cepit ex hominibus ۱۲۹، ۱۵
سُدْسٌ (sexta pars) ۹۵، ۱۰ pondus)
دانق sextae parti Dinarii, *s.* uno
نِصْفُ سُدْسٍ ۱۴ (aequivalens
(pondus dimidii دانق, *s.* duodecima
ه (pars aequiponderis Dinarii
سَدَسٌ camelus septem annorum,)
سُدُسٌ (octavum annum ingressus
ح ۷۱، ۲۰
سُدَاسُ (seni) ۹۵، ۱۲
سَدِيسٌ camelus septem annorum)
سُدْسٌ ح (octavum annum ingressus
ovis) ۷۳، ۱۵ (bos sexennis) ۷۱، ۱۹
(quinquennis ۷۴، ۹
مَسْدَسُ (seni) ۹۵، ۱۳

سَدِيفٌ (adeps gibbi camelini) ۷۲، ۱۷
اِنْسَدَلَ ٱلشَّعَرُ (demissa est coma)
۲۴۷، ۵
سَدَنَهُ *f. u.* servivit, famulatus est)
(alcui ۱۳۴، ۱۷
سَادِنٌ (servus *s.* custos Caabae)
سَدَنَةٌ ح ۲۱، ۱۷ ✱ ۱۳۴، ۱۸
أَسْدَى إِلَيْهِ ٱلْبِرَّ beneficia in alqm)
(contulit ۲۰۷، ۷
سَدًى (ros; ros nocturnus) ۷، ۱۴
(stamen telae) ۵۳، ۱۰
إِبِلٌ سُدًى (cameli libere dimissi)
۷۱، ۱۰
سَذَابٌ (ruta *herba*) ۱۹، ۹
سُوذَقٌ معا (accipiter) ۷۷، ۲۲
سَوْذَانِقُ (id.) ه
سَوْذَنِيقٌ (id.) ه
سَرَّهُ *f. u.* hilarem, laetum reddidit)
(alqm ۱۳۹، ۲۱
وَسَرَّ ٱلصَّبِيَّ resecuit funiculum)
(umbilicarem infantis ۲۳
أَسَرَّ ٱلنَّدَامَةَ clanculum habuit,)
celavit convivium; *et contra* palam
(habuit, aperte instituit ۲۰۱، ۱۵
سَارَّهُ (arcana communicavit cum alqo)
۲۳۰، ۵
تَسَارُّوا (arcana dixerunt inter se)
۲۹۹، ۲۳
اِسْتَسَرَّ ٱلْقَمَرُ abscondita, non con-)
(specta est luna ۲۷۴، ۱۳
سِرٌّ (arcanum, secretum) أَسْرَارٌ ح
أَسِرَّةٌ (linea, stria in fronte) ۲۰۱، ۱۵
وأَسْرَارٌ وأَسَارِيرُ ح ۳۴، ۱۸ linea)
أَسْرَارٌ ح ۳۷، ۸ (in vola manus

سُرَّةٌ (umbilicus) سُرَرٌ ح ۳۷، ۱۷
سَرَّاءُ res laetitiâ afficiens; nego-)
(tium laetum; laetitia ۱۳۹، ۲۲
سِرَارٌ معا exitus mensis; ultima)
(nox mensis ۳، ۲۰
سَرِيرٌ (solium, thronus) سُرُرٌ وأَسِرَّةٌ
ح ۲۹، ۱۴
سُرِّيَّةٌ (concubina) ۲۹۲، ۱۹
سَرِيرَةٌ (arcanum) سَرَائِرُ ح ۲۰۱، ۱۵
سَرَبَ فِى ٱلْأَرْضِ *f. u.* meavit in ter-)
(ra; ivit per terram ۱۲۲، ۱۵
سَرِبَ ٱلْمَاءُ (*f. a.* stillavit aqua)
۱۵۳، ۱۳
اِنْسَرَبَ ٱلثَّعْلَبُ irrepsit vulpes)
(in latibulum suum ۲۴۵، ۱۲
سَرْبٌ (via) ۱۱، ۷
سِرْبٌ (agmen boum silvestrium)
أَسْرَابٌ ح ۷۵، ۹
سَرَبٌ lati-) ۱۵۳، ۱۳ (aqua stillans)
أَسْرَابٌ ح ۲۴، ۱۲ (bulum sub terra
سَرَابٌ vapor in deserto apparens)
(aquae similis ۸، ۱۳
مَسْرَبَةٌ (pratum, pascua) ۱۹، ۱۹
مَسْرُبَةٌ (crines in pectore) ۳۸، ۵
سَرْبَلَهُ (indusio induit alqm) ۲۸۱، ۱
تَسَرْبَلَ (indusio indutus est) ۲۸۴، ۸
سِرْبَالٌ (indusium) سَرَابِيلُ ح
۹۲، ۱۰ ✱ ۲۸۱، ۱
أَسْرَجَ ٱلدَّابَّةَ ephippio exstruxit ju-)
(mentum ۱۹۲، ۹
وأَسْرَجَ ٱلسِّرَاجَ lucernam accen-)
(dit ۱۹۲، ۷

سَرْجٌ (ephippium) سُرُوجٌ ح ٩٨‘٥

سِرَاجٌ (lucerna accensa) سُرُجٌ ح ٢١‘٢٨

سَرَّاجٌ (ephippiarius) ٥‘٩٨

مِسْرَجَةٌ (lampas) مَسَارِجُ ح ١٩‘٢٨

شِرْجَمٌ معا (rapum) ١٠‘١٥

سِرْجِينٌ (fimus) ٢٢‘٢٢

سَرَحَ الإِبْلَ فِى المَرْعَى (f. a. libere dimisit in pascuo camelos) ١١‘١٧٥

وسَرَحَتْ بِنَفْسِهَا (iverunt cameli libere pastum) ١٢

سَرَّحَهُ (libere dimisit in pascuis pecus) ١٥‘٢١١

وسَرَّحَ الشَّعَرَ (pectinavit comam) ١٩‘٢١١

سَرْحٌ (cameli in pascuis libere dimissi) ١٣‘١٧٥

نَاقَةٌ سُرُحٌ (camela cito et leniter incedens) ١٩‘٢٤٥

سَرَاحٌ (locus ubi alqd libere dimittitur; libera dimissio) ١٩‘٢١١

سِرْحَانٌ (lupus) سَرَاحِينُ ح ١٤‘٧٥

نَاقَةٌ مُنْسَرِحَةٌ (camela cito et leniter incedens) ١٩‘٢٤٥

سِرْخَابٌ (seta suilla, qua sutor utitur) ١٩‘٧٥

سَرَدَ الدِّرْعَ (f. i. contexuit loricam) ٢‘٨٩

وسَرَدَ القِرَاءَةَ والحَدِيثَ (continuo, non interrupta serie legit aut narravit alqd) ٣‘٨٩

سَرْدَابٌ (cella subterranea refrigerans dis rebus serviens) سَرَادِيبُ ح ١١‘٢٤

سُرَادِقٌ (cortina, aulaeum quod super domus tectum aut atrium expanditur) سُرَادِقَاتٌ ح ١٣‘٢٩

سِرْسَامٌ (inflammatio capitis; febris ardens cum dolore capitis et inflammatione palati conjuncta) ١٢‘٩٥

سَرَطَهُ (*f. i.* et *u.* deglutivit alqd) ١٣‘٩٥

سَرِطَهُ (*f. a.* id.) ١٣

اِسْتَرَطَهُ (id.) ١٤‘٢٣٩

سِرَاطٌ (via) ٩‘١١

سَرَطَانٌ (cancer) ١‘١٤ (cancer, *signum Zodiaci*) ٥‘٩

سَرُعَ (*f. u.* celer fuit) ١٠‘١٨٥

أَسْرَعَ فِى العَمَلِ (festinavit in opere faciendo) ١٥‘١٩٩

سَارَعَ إِلَيْهِ (properavit ad alqm) ٩‘٢٢٨

تَسَرَّعَ إِلَيْهِ (properavit ad alqd) ٥‘٢٥٤

تَسَارَعَ إِلَيْهِ (id.) ٧‘٢٩٥

سَرِيعٌ (celer, properans) سِرَاعٌ ح ١٠‘١٨٥

سَرْعَانَ (*adverb.* celeriter; *exclam.* quam celeriter est!) ١٩‘٨٣

أَسْرَفَ فِى الأَمْرِ (prodigus fuit in re alqa) ١٢‘١٩٧

سَرَفٌ (profusio, effusio) ١٣‘١٩٧

سُرْفَةٌ (vermis rodendo silvis perniciosus: termes pulsatorius *Linn.*) ٤‘٧٧

أُسْرُفٌ (plumpum) ٢٢‘٩

سَرَقَ مِنْهُ مَالًا (*f. i.* furto abstulit alcui pecuniam) ١١‘٩٨

سَرَّقَهُ (furem dixit alqm; retulit ad alqm furtum) ١٢‘٢١٩

سَارَقَهُ النَّظَرَ (furtim adspexit alqm) ١٧‘٢٢٨

اِسْتَرَقَ السَّمْعَ (furtim, clam auscultavit alqd) ٢٢‘٢٣٧

سِرْقِينٌ (fimus) ٢٢‘٢٢

سُرْمٌ (foramen interius podicis) أَسْرَامٌ ح ١٢‘٣٩

سَرْمَدًا (continuo; semper) ٢‘٨٢

سَرَا (*f. u.* magnificus fuit; generosus fuit) ٥‘١٤٩

وسَرِىَ (*f. a.* id.) ه

وسَرُوَ (*f. u.* id.) ه

تَسَرَّى (prae se tulit magnificentiam) ١٩‘٢٩٢

سَرْوٌ (cupressus *arbor*) ٥‘١٩

سَرِىٌّ (vir magnificus; generosus) ٥‘١٤٩

سَرَاةٌ (dorsum) ١٩‘٣٧

سَرْوَلَهُ (femoralia induit alcui) ١٧‘٢٨٣

تَسَرْوَلَ (sibi induit femoralia, indutus est femoralibus) ٢٢‘٢٧٤

سَرَاوِيلُ (femoralia interna) ٢٣‘٩٢

مُسَرْوَلٌ (equus, cujus pedes ad femora usque albi sunt) ١٥‘٩٧

سَرْهَفَ الصَّبِىَّ (bona alimenta dedit puero) ٢٢‘٩٨٠

سَرَى (*f. i.* noctu ivit) ٢‘١١٧

وسَرَى فِيهِ السَّمُّ (efficax fuit in alqo venenum) ه

وسَرَى عَنْهُ الثَّوْبَ (*f.i.*et*u.* removit ab alqo vestem; deposuit vestem) ٣

أَسْرَى (noctu iter fecit) ١٣‘٢٠٧

تَسَرَّى (concubinae loco habuit *puellam*) ١٥‘٢٩٢

quadringenti milites, pec.) سَرِيَّةٌ
١٩،٩٨ سَرَايَا ح (equites
١٩،٢٩٢ (v. s. سرّ) سُرِّيَّةٌ
٩،٢٥ سَوَارٍ ح (columna) سَارِيَةٌ
٣٠، (ebenus nigra) سَاسَمٌ وسَأْسَمٌ
١٤ ✽ ١٤،٢٩٢
f. a. aequalem, planam) سَطَحَ الدَّارَ
١٣،١٧٥ (reddidit domum
(tectum domus) سُطُوحٌ ح سَطْحٌ
٧،٢٥
١٣،١٢٧ (f. u. scripsit) سَطَرَ
٨،٢٣٥ (id.) اِسْتَطَرَ
(linea; scriptura) سُطُورٌ و سَطْرٌ
١٤،١٢٧ ✽ ٢٢،٤٩ أَسْطَارٌ ح
(id.) أَسْطَارٌ ح ﻫ سَطَرٌ
culter, quo caro in frusta) سَاطُورٌ
١٩،٩٧ (dissecatur a lanio
instrumentum, quo lineae) مِسْطَرٌ
١٤،١٢٧ (trahuntur
f. a. elatus) سَطَعَ الغُبَارُ والضَّوْءُ
١٩،١٧٩ (est pulvis et splendor lucis
catinus ansatus balneorum usui) سَطْلٌ
١٨،٢٨ سُطُولٌ ح (serviens
rutabulum, quo ignis in forna-) إِسْطَامٌ
٨،٢٧ (ce commovetur
(f. u. insiliit in alqm) سَطَا عَلَيْهِ
٢٣،١٤٩
١،١٥٠ (id.) وسَطَا بِهِ
١٥،١٩ (origani species: cunila) سَعْتَرٌ
١٠،١٥٩ (f. a. felix, fortunatus est) سَعِدَ
ﻫ (id.) وسُعِدَ
adjuvit alqm) أَسْعَدَهُ صَاحِبُهُ
١،١٩٣ (socius

fortunatum reddidit) وأَسْعَدَهُ اللّٰهُ
ﻫ (alqm Deus
٧،٢٢٩ (auxilium tulit alcui) سَاعَدَهُ
felix fuit alqa re; fe-) اِسْتَسْعَدَ بِهِ
٣،٢٧١ (licitatem quaesiit in re
(muscus terrae, radix cyperi) سُعْدٌ
١،٥٨
brachium, pec. a cubito ad) سَاعِدٌ
٢٣،٣٩ سَوَاعِدُ ح (manum
bona fortuna tibi sit! felix) سَعْدَيْكَ
٣،٨٤ (esto!
plur. res secundae, prosperae;) سُعُودٌ
١١،١٥٩ (sidera fausta
١٠،١٥٩ (felix, fortunatus) سَعِيدٌ
plur. res prosperae; sidera) أَسْعُدٌ
١١،١٥٩ (fausta
١٠،١٥٩ (felix, fortunatus) مَسْعُودٌ
٢٠،١٧٧(f. a. accendit ignem) سَعَرَ النَّارَ
١٣،١٨٨ (rabie correptus est) سُعِرَ
constituit, indicavit) سَعَّرَ السِّعْرَ
٢٣،٢١٣ (pretium annonae
١،٢١٣ (accendit ignem) وسَعَّرَ النَّارَ
exarsit, flammam) اِسْتَعَرَتِ النَّارُ
٨،٢٣٥ (edidit ignis
١٠،٢٥٣ (id.) تَسَعَّرَتِ النَّارُ
١،٢١٣ (annonae pretium) سِعْرٌ
١٩،٥١ (ignis ardens; Infernus) سَعِيرٌ
rutabulum, quo ignis concu-) مِسْعَرٌ
١٤،٢٩ مَسَاعِرُ ح (titur, ut ardescat
١٤،١٨٨ (rabiosus) مَسْعُورٌ
f. u. et a. instillavit alcui me-) سَعَطَهُ
١١،١٣٠ (dicamentum

instrumentum quo alcui me-) مُسْعُطٌ
١١،١٣٠ ✽ ١٣،٢٨ (dicamentum instillatur
adjuvit alqm in ne-) أَسْعَفَهُ بالحَاجَةِ
١٣،١٩٧ (gotio tractando
٢٣،٥٨ (psora in capite) سَعَفَةٌ معا
١٨،١٨١ (f. a. tussivit) سَعَلَ
١٩،١٨١ ✽ ٢٢،٥٨ (tussis) سُعَالٌ
femella daemonis in deserto) سِعْلَاةٌ
٨،٣٢ سَعَالِي ح (viventis
f. a. festinavit in eundo; studuit,) سَعَى
٢،١٨٣ (intendit
detulit alqd) وسَعَى بِهِ إِلَى العَدُوِّ
ad hostem; indicavit, prodidit alqd hosti)
٢،١٨٣
quaestum facere) اِسْتَسْعَى العَبْدَ
١٣،٢٧٨ (studuit alqs e servo suo
١،١٨٤ (studium, intentio) سَعْيٌ
(cereus accensus) سَعْوٌ ح سَعْوَةٌ
١١،٥٩
studium laudabile; genero-) مَسْعَاةٌ
١،١٨٣ مَسَاعِي ح (sitas
١٥،١٢٢ (f. u. esurivit) سَغَبَ
١٩ (f. a. id.) سَغِبَ
١٧ (famelicus) سَاغِبٌ
ﻫ (id.) سَغْبَانُ
f. a. medicamentum) سَفَّ الدَّوَاءَ
aridum i. e. non aquâ mixtum sumsit)
٨،١٩٧
terrae) أَسَفَّ الطَّائِرُ والسَّحَابُ
٢٣،٢٠١(appropinquavit se avis et nubes
comedit medica-) اِسْتَفَّ الدَّوَاءَ
١٩،٢٤٠ (mentum aridum

سَفُوف (medicamentum *pecul.* aridum, aqua non commixtum) ١٩٧، ٩

سَفَحَ المَاءَ (*f. a.* effudit aquam) ١٧٥، ١٤

وسَفَحَ بِنَفْسِهِ (effluxit, effusa est aqua) ﻫ

سَافَحَهَا (scortatus est cum muliere) ٢٢٩، ١

سَفْح (latus montis; pes montis) سُفُوح ح ٩، ٤

مُسَافِحَة (adultera) ٢٩٥، ٢٠

سَفَدَ الطَّائِرُ أُنْثَاهُ (*f. i.* insiliit avis femellam suam) ٨٩، ٤

سَفِدَ (*f. a.* id.) ٨٩، ٥

سَفُّود (veru ferreum; clavus januae affixus, quo pulsatur) سَفَافِيدُ ح ٢٩، ٢٢

سَفَرَ البَيْتَ (*f. i.* verrit domum) ٩٠، ١٥

وسَفَرَ الكِتَابَ (scripsit librum) ٩٠، ١٥

وسَفَرَتِ المَرْأَةُ وَجْهَهَا (revelavit, detexit uxor faciem suam) ٩٠، ١٩

وسَفَرَ بَيْنَهُمْ (pacem composuit inter homines) ٩٠، ١٨

أَسْفَرَ الصُّبْحُ (splenduit, illuxit exoriens dies) ١٩٤، ٩

وأَسْفَرَ الوَجْهُ (serenus, hilaris fuit vultus) ﻫ

سَافَرَ مِنْ أَرْضٍ إِلَى أَرْضٍ (iter fecit, profectus est e terra in terram) ٢٢٩، ١٩

سَفْر (viatores, peregrinatores) سُفَّار وسِفَار ح ٢٢٩، ٢٠

سِفْر (liber) أَسْفَار ح ٤٩، ١٤ ✱ ٩٠، ١٩

سَفَر (iter) أَسْفَار ح ٢٢٩، ٢٠

سَافِر (mulier revelatae faciei) ٩٠، ١٧

سَفِير (qui pacem componit inter homines) سُفَرَاءُ ح ٩٠، ١٨

سُفْرَة (*propr.* commeatus viatoris; corium mensae loco humi stratum) سُفَر ح ٢٧، ٢١

سَفَرْجَل (malum cydonium) سَفَارِج ح ١٩، ١٢

سَفْسَفَ العَمَلَ (male tractavit negotium) ٢٨١، ٢٣

أَمْرٌ سَفْسَافٌ (negotium malum; res non solida; sequior, nullius pretii) ﻫ

سَفَط (canistrum, quasillus, in quo res pretiosae reponuntur; scrinium) أَسْفَاط ح ٣٠، ١٢

سَفَعَ بِالنَّاصِيَةِ (*f. a.* arripuit crines frontales) ١٧٩، ٢٠

وسَفَعَ الحَرُّ وَجْهَهُ (aestus vultum alcjs adussit) ﻫ

أَسْوَدُ أَسْفَعُ (valde niger) ٧٩، ٢٣

سَفَكَ دَمَهُ (*f. i.* effudit sanguinem alqs) ٩٩، ٢

سَفَلَ (*f. u.* inferus fuit, infra fuit) ١٣٣، ١

وسَفُلَ (*f. u.* humilis, vilis, abjectus fuit) ﻫ ✱ ١٨٩، ٧

سِفْلُ الدَّارِ (infima pars domus) ٢٣، ٢٣

سَفِل (humilis, vilis) ١٣٣، ١

سَفِيل (id.) سَفِلَة وسِفْلَة ح ٢٢، ٤ ✱ ١٣٣، ٢

سِفْلَة (homines viles; plebs) ١٨٩، ٧

أَسْفَل (inferior; infima pars *ut do*mus) ٢٤، ١

سَفَّان (aedificator navium) ٥٣، ١٩

سَفِينَة (navis) سَفِين وسَفَائِن وسُفُن ح ٥٣، ١٧

سَفَتِ الرِّيحُ التُّرَابَ (*f. i.* dispersit ventus pulverem) ١١٨، ١

سَفًا (spina spicae) ١٤، ١١

سَفِهَ (*f. a.* insipidus, stultus fuit) ١٩٥، ١١

سَفَّهَهُ (stultum dixit alqm) ٢١٩، ٣

سَافَهَهُ (contumeliose, insolenter alqm tractavit) ٢٢٩، ٢١

تَسَفَّهَ عَلَيْهِ (imprudentem, temerarium, iniquum se praestitit in alqm) ٢٥٨، ٢

سَفِيه (insipidus, stultus) ١٩٥، ١٢

سَقِيبَة (tabula lignea, super qua panem complanat pistor) ٢٩، ١٥

سَقَر (ignis Inferni) ٥١، ١٩

سَقَطَ (*f. u.* cecidit) ١٣٠، ١٢

أَسْقَطَهُ (dejecit alqm) ١٩٩، ٢

وأَسْقَطَتِ المَرْأَةُ (abortivit mulier) ٣

تَسَقَّطَهُ (in errorem adducere studuit alqm) ٢٥٣، ١٨

تَسَاقَطَ الثَّمَرُ (fructus deciderunt ex arbore) ٢٩٥، ٥

سُقْط معا (ignis ignitabulo excussus) ٢٧، ٧

سِقْط (filius abortivus) ٤٢، ٢١ ✱ ١٩٩، ٣ (ignis ignitabulo excussus) ٢٧، ٧

سَقَط (supellex vilior) أَسْقَاط ح ٤٧، ٢٠

رَجُلٌ سَاقِطٌ (homo vilis) ١٣٠، ١٢

سَقِيط (pruina) ٧، ١٤

سَقْطَة (caespitatio; lapsus) ٢٥٣، ١٩

مَسْقِطُ الرَّأْسِ (locus natalis) ١٣٠، ١٢

سَقَعَ الدِّيكُ (f. a. cecinit gallus) ١٧٩، ٢١

وسَقَعَ (abiit) ﻫ

سَقِيعٌ (pruina) ٧، ١٤

سَقْفٌ (tectum domus) سُقُوفٌ ح ٣٢٥، ٣

سَقِيفَةٌ (superstructio; tectum quod forum vel introitum domus a solis ardore defendit et obumbrat) سَقِيفٌ ح ٤٢، ٣

أُسْقُفٌ (episcopus: judex Christianorum) ١٥، ١٠

سَقِمَ (f. a. aegrotus est) ١٩٤، ٥

وسَقُمَ (f. u. id.) ﻫ

أَسْقَمَهُ (aegrotum reddidit alqm) ٢٠٠، ١

سَقِمٌ (aegrotus) ١٩٤، ٥

سَقِيمٌ (id.) ﻫ

مِسْقَامٌ (id.) ﻫ

سَقَاهُ الماءَ (f. i. aquam, potum praebuit alcui) ١١٨، ٨

وسَقَى بَطْنُهُ (intumuit venter hydropici) ﻫ

وسَقِيَ بَطْنُهُ (f. a. id.) ٩

أَسْقَاهُ اللّٰهُ (rigavit alqm Deus, potum praebuit alicui) ٢٠٨، ٩

إِسْتَقَى ماءً (aquam gessit *utrarius*) ٢٤٤، ٧

تَسَاقَوْا (sibi invicem potum praebuerunt) ٢٩٩، ١١

إِسْتَسْقَى (aquam petiit) ٢٧٨، ١٩

واسْتَسْقَى بَطْنُهُ (laboravit venter alcjs aquâ intercute) ﻫ

بَطْنٌ سَقٍ (venter aquâ intercute inflatus) ١١٨، ١٠

سَقْيًا لَكَ (riget te Deus! satiet te! vota tua expleat!) ٨٤، ٨

سَقَّاءٌ (utrarius, aquator; qui utres conficit) ٥٣، ٢١

سِقَاءٌ (uter *aquae et lactis*) أَسْقِيَةٌ وأَسَاقِي ح ٥٣، ٢١

سَاقِيَةٌ (fluvius parvus, rivus) سَوَاقِي ح ١٣، ٣

سِقَايَةٌ (uter) ١١٨، ٨

سِكَّةٌ (platea) سِكَكٌ ح ٢٢، ٤ (malleus monetarius, pistillum numarium; typus monetae) ٩٩، ١ (vomis aratri) ٢٩١، ١٨

سَكَّاكٌ (cultrifex, faber cultrarius) ٧٠، ١١

سَكَبَ الماءَ (f. u. effudit aquam) ١٢٢، ١٧

وسَكَبَ بِنَفْسِهِ (effusa est, effluxit aqua) ﻫ

إِنْسَكَبَ الماءُ (effusa est aqua) ٢٤٥، ١٣

ماءٌ سَكْبٌ (continuo fluens aqua) ١٢، ١

ماءٌ مَسْكُوبٌ (id.) ١٢، ١

سِكْبَاجٌ (edulium carnibus aceto coctis constans; Turcis jus nigrum dicitur) ٩٠، ٩

سَكَتَ (f. u. tacuit) ١٢٣، ١٥

وسَكَتَ عَنْهُ الغَضَبُ (sedata est ira alcjs) ١٩

أَسْكَتَهُ (fecit ut sileret alqs) ١٩١، ١٩

سُكَيْتٌ (equus decimus in certamine cursus) ٩٨، ١

سُكَّيْتٌ (id.) ﻫ

رَجُلٌ سِكِّيتٌ (homo semper tacens, valde taciturnus) ١٢٣، ١٥

سَكَرَ النَّهْرَ (f. u. obstruxit fluvium) ١٢٧، ١٤

سَكِرَ (f. a. ebrius fuit) ١٥٧، ١٥

سُكِّرَتْ أَبْصَارُنَا (turbati, quasi occlusi et obcaecati sunt oculi nostri) ٢١٣، ١

إِسْتَكَرَتِ السَّمَاءُ (pluviam largam demisit coelum) ٢٣٥، ٩

واسْتَكَرَ الضَّرْعُ (lacte repleta est mamma) ﻫ

سِكْرٌ معا (agger, quo fluvius obstruitur) ١٣، ٩ ✻ ١٢٧، ١٥

سَكَرٌ (potus inebrians ex melle, aut uvis passis, aut dactylis paratus) ٥٩، ٤

سُكَّرٌ (saccharum) ٥٩، ٥

سَكْرَةُ المَوْتِ (agon mortis) سَكَرَاتٌ ح ٣٢، ١٤ ✻ ١٥٧، ١٧

سُكَّرِيٌّ (Marchipanis ex sacchars, farina, amygdalis confectus) ٩١، ٤

سَكْرَانُ، سَكْرَى (ebrius, a) سَكْرَى وسَكَارَى وسُكَارَى ح ١٥٧، ١٩

سُكُرُّجَةٌ (paropsis) ٢٧، ١٣

سَكَعَ (f. u. abiit) ١٧٩، ٢٢

تَسَكَّعَ (id.) ﻫ

إِسْكَافٌ (calcearius, sutor) ٥٣، ١٢

أُسْكُفَّةٌ (limen portae inferius) ٢٥، ١٤

سَكَنَ (f. u. tranquillus fuit; quievit) ١٣٤، ١٨

وسَكَنَ الدَّارَ (habitavit domum) ١٣٤، ١٩

أَسْكَنَ المُتَحَرِّكَ (tranquillam reddidit rem agitatam) ٢٠٠، ٢٠

وأَسْكَنَهُ المَنْزِلَ (alcui domicilium habitandam dedit) ﻫ

سَكَّنَهُ (quietum, tranquillum reddidit alqd) ٢١٨ ، ٢٠

سُكَّانٌ (postica pars navis: puppis) ٥٣ ، ١٩

سِكِّينٌ (culter) سَكَاكِينُ ح ٧٠ ، ١١

سَكِينَةٌ (tranquillitas, quies) ١٣٤ ، ١٩

مَسْكَنٌ معا (locus mansionis, habitaculum) مَسَاكِنُ ح ٢٣ ، ١٩

مِسْكِينٌ (vide sub تَمَسْكَنَ et م)

سِكَنْجُبِينٌ (oxymel) ٥٩ ، ١

سَلَّ السَّيْفَ (*f. u.* evaginavit ensem) ١٣٩ ، ٢٣

سُلَّ (phthisi laboravit) ١٨٩ ، ٩

اِسْتَلَّ السَّيْفَ (evaginavit ensem) ٢٤١ ، ٥

اِنْسَلَّ السَّيْفُ عَنِ الغِمْدِ (e vagina tractus est gladius) ٢٤٧ ، ٢٣

تَسَلَّلَ لِوَاذًا (clam evasit, clanculum se subduxit) ٢٥٩ ، ٢

سِلٌّ (phthisis) ١٨٩ ، ٩

سَلِيلٌ (natus, filius) ٤٢ ، ٢٣

سُلَالَةٌ (pars luti mollior et purior) ٨ ، ٨

مِسَلَّةٌ (acus consuendis saccis: acus major) مَسَالُّ ح ٣٠ ، ٥

مَسْلُولٌ (phthisicus) ١٨٩ ، ١٠

سَلَأَ السَّمْنَ (*f. a.* comprimendo purgavit butyrum) ١٧٣ ، ١٩

سَلَبَ (*f. u.* rapuit) ١٢٢ ، ١٨

اِسْتَلَبَهُ (rapuit, furto abstulit alqd) ٢٣٣ ، ١٨

اِنْسَلَبَتِ النَّاقَةُ (ex cute quasi exiit camela *i. e.* celerrime incessit) ٢٤٥ ، ١٤

تَسَلَّبَتْ (vestem nigram induit mulier *mortuum lugens*) ٢٥٠ ، ٩

سَلَبٌ (res rapta; spolia victoris) ١٢٢ ، ١٩

سِلَابٌ (vestis nigra, vestis lugubris) سُلُبٌ ح ٢٥٠ ، ٧

سُلْتٌ (gluma hordacea) ١٤ ، ١٣

شَلْجَمٌ معا (rapum) ١٥ ، ١٠

سَلَحَ (*f. a.* merdam reddidit *avis*) ١٧٥ ، ١٥

تَسَلَّحَ (armavit se) ٢٥١ ، ٩

سُلَاحٌ (excrementum; merda *avis*) ١٧٥ ، ١٥

سِلَاحٌ (arma) أَسْلِحَةٌ ح ٩٩ ، ٨

مَسْلَحَةٌ (viri armati) مَسَالِحُ ح ٩٩ ، ٥

سُلَحْفَاةٌ (testudo *animal*) سَلَاحِفُ ح ٧٩ ، ٩

سَلَخَ الشَّاةَ (*f. a.* excoriavit ovem) ١٧٩ ، ٢٢

وسَلَخَ الشَّهْرَ (transiit, ad finem pervenit mensis) ه

اِنْسَلَخَ الشَّهْرُ (id.) ٢٤٥ ، ٢١

وانْسَلَخَ الجِلْدُ (detracta est cutis) ٢٤٥ ، ٢٢

سَلْخٌ (finis mensis, *pec.* ultimus dies mensis) ٣ ، ٢٠

سِلْخُ الحَيَّةِ (cutis serpentis) ٧٩ ، ١٥

مَسْلُوخَةٌ (ovis excoriata) ١٧٩ ، ٢٣

سَلِسَ بَوْلُهُ (*f. a.* continuo profluxit urina alcjs) ١٥٨ ، ١٥

وسَلِسَ قِيَادُهُ (alcjs facilis est ductus *i. e.* obedivit) ه

سَلْسَلَ الخَطَّ (non interrupta serie conjunxit scripturam) ٢٨٢ ، ٧

وسَلْسَلَ الماءَ فى حَلْقِهِ (aquam in guttur suum infudit) ه

سَلْسَلٌ (aqua grata, dulcis, frigida) ١٢ ، ٧

سَلْسَالٌ (id.) ه

سِلْسِلَةٌ (catena ad claudendam januam) سَلَاسِلُ ح ٢٥ ، ١٧

شَيْءٌ مُسَلْسَلٌ (res cohaerens, cujus partes inter se conjunctae sunt) ٢٨٢ ، ٨

سَلْسَبِيلٌ (fons *vel* fluvius Paradisi) ٥٠ ، ١٩

سَلَّطَهُ عَلَيْهِ (commisit alcui alqd; sub potestate *s.* dominio alcjs dedit alqd; praefecit alqm alcui rei) ٢١٥ ، ٣

سَلِيطَةٌ (clamosa, rixosa mulier) سَلَائِطُ ح ٤٤ ، ١١

سُلْطَانٌ (princeps, rex) سَلَاطِينُ ح ٤٤ ، ١٣

سَلْعَةٌ (vulnus, fissura in capite) ٥٩ ، ٤

سِلْعَةٌ (supellex; merces) سِلَعٌ ح ٤٧ ، ٢١
(tumor in corpore; struma, ganglion) ٥٩ ، ١

سَلَفَ (*f. u.* praeteriit, praecessit tempore) ١٣١ ، ٨

أَسْلَفَ فى كَذَا (solvit pretium antequam res emta ei traderetur) ١٩٧ ، ١٣

أَسْلَفَ دَرَاهِمَ (mutuo dedit pecuniam) ١٩٧ ، ١٤

تَسَلَّفَ مِنْهُ دَرَاهِمَ (cepit pretium ab alquo ante quam merces traderentur) ٢٥٤ ، ١٩

وتَسَلَّفَ (jentaculum edit) ٢٥٤ ، ٢٠

إِسْتَسْلَفَهُ دَرَاهِمَ (accepit *aut* pe-
tiit pretium mercium ab emtore an-
٢٠،٢٧٢ (tequam merces ipsas traderet

سَلْفٌ (marsupium magnum) سُلُوفٌ
ح ١،٣٠

سِلْفٌ (maritus sororis; maritus so-
٢١،٢٩٥ ✱ ١٨،٤٥ (roris uxoris

سِلْفٌ (id.) ه

سَلَفٌ (solutio pretii antequam mer-
١٩٧ (ces traditur; pecunia mutuo data

الأَسْلَافُ (praeteriti, majores) ١٤،
ح ٧،١٣١

سُلْفَةٌ (jentaculum) ٣،٩٠

سُلَافَةٌ (protropum; vinum) سُلَافٌ
وسُلَافَاتٌ ح ٢،٥٩

مِسْلَفَةٌ (instrumentum rusticum ad
١٩،٢٩١ (complanandum agrum

سَلَقَهُ بِلِسَانِهِ (*f. i.* et *u.* laesit lin-
١٣،٩٨ (guâ, *i. e.* verbis alqm

تَسَلَّقَ الجِدَارَ (conscendit murum)
١٣،٢٥٥

سِلْقٌ (beta *olus*) ١٢،١٥

سُلَاقٌ (tumor in lingua) ١٩،٥٨

سَلِيقٌ (hordeum decorticatum, et
٩،٥٩ (cibus ex eo paratus

سِلْقَةٌ (lupa) ١٥،٧٥

سَلِيقَةٌ (natura, indoles) ١٢،٤٣

سَلُوقِيَّةٌ (canis Selocensis, *ab oppido*
Jemenensi Seloc nomen ducens)
٢٣،٧٥

سَلْقَاهُ (in occiput resupinavit *s.* pro-
٢٢،٢٨٣ (stravit alqm

تَسَلْقَى (in occiput reclinatus cubuit;
١،٢٨٥ (resupinus cecidit

سَلَكَ الطَّرِيقَ (*f. u.* calcavit viam,
١١،١٣٢ (incessit in via

وسَلَكَ الخَيْطَ فِى الإِبْرَةِ (inseruit
ه (filum in acum

سِلْكٌ (filum, quod in acum inseritur)
١٢،١٣٢

سَلِمَ (*f. a.* salvus, incolumis evasit)
٥،١٩٤

أَسْلَمَ فِى البُرِّ (in antecessum solvit
pretium tritici; pactionem iniit qua
pretium frumenti in antecessum ven-
١،٢٠٠ (ditori daret

وأَسْلَمَ الكَافِرُ (religionem Muham-
ه (medicam amplexus est infidelis

وأَسْلَمَهُ لِلهَلَكَةِ (reliquit, dese-
٢،٢٠٠ (ruit alqm in pernicie

وأَسْلَمَ لِأَمْرِ اللّٰهِ (submisit se im-
ه (perio Dei

سَلَّمَهُ اللّٰهُ مِنَ الآفَاتِ (incolu-
mem servavit alqm Deus a calamita-
٤،٢١٨ (tibus

وسَلَّمَ عَلَيْهِ (salutavit alqm) ٥،٢١٨

وسَلَّمَ إِلَيْهِ الشَّىْءَ (tradidit, com-
ه (misit alcui rem

وسَلَّمَ لِأَمْرِ اللّٰهِ (obsequium
٩،٢١٨ (praestitit jussui divino

سَالَمَهُ (pacem fecit cum altero) ١٣،٢٢٩

اِسْتَلَمَ الحَجَرَ (osculo manuve tetigit
٩،٢٣٩ (lapidem

سَلَّمَهُ إِلَيْهِ فَتَسَلَّمَهُ مِنْهُ (tradidit
alteri alqd, accepitque alter ab eo rem
٩،٢٥٧ (traditam

تَسَالَمُوا (pacem inter sese fecerunt)
٩،٢٩٩

اِسْتَسْلَمَ لِأَمْرِ اللّٰهِ (subjecit se
١٧،٢٧٣ (jussui Dei

سِلْمٌ معا (pax) ٢٢،٩٨

سَلَمٌ (pretii mercium in antecessum
١،٢٠٠ (solutio

سُلَّمٌ (scala) سَلَالِيمُ ح ١١،٢٥

سَالِمٌ (incolumis, integer) ٩،١٩٤

سَلَامٌ (vitiis expers, *unum e nomi-*
دَارُ السَّلَامِ ١٩،٣٠ (*nibus Dei*
١٧،٥٠ (sedes salutis: Paradisus)

سَلِيمٌ (incolumis, integer) ٩،١٩٤

سُلَامَى (ossicula in digitis) سُلَامَيَاتٌ
ح ١٤،٣٧

سَلَا عَنِ الحُبِّ (*f. u.* abjecit amorem)
١٣،١٥١

سَلَّاهُ (a sollicitudine liberavit alqm)
٢٠،٢٢٤

تَسَلَّى (a sollicitudine liberatus est)
٣،٢٩٣

سَلًا (uterus, *pec.* membrana, qua
أَسْلَاءٌ ح (foetus in utero involvitur
٢،٣٩

سَلْوَى (coturnix) ٥،٧٩

مُسَلٍّ (equus tertius in certamine
٢٢،٩٧ (cursus

سَمَّ عَدُوَّهُ (*f. u.* dedit adversario suo
١٣،١٤٠ (venenum

وسَمَّ الطَّعَامَ (venenum addidit in
ه (cibum

سَمٌّ (venenum anguinum) سُمُومٌ
وسِمَامٌ ح ١٩،٧٩ (foramen acus)
١،٢٩٧ ✱ ١٣،٥٧

سُمٌّ (foramen acus) سُمُومٌ ح ١٣،٥٧

سَامُّ أَبْرَصَ (species lacertae) سَوَامُّ
أَبْرَصَ ح ١٠،٧٩

سَمُومٌ (ventus fervidus interdiu *al.*
٢١،٧ (nocte flans

سَمَامَةٌ (hirundo montana) ١٢ ‘ ٧٨

اِسْمَأَلَّ الظِّلُّ (brevis, contracta, demi-nuta est umbra) ٤ ‘ ٢٨٩

اِسْمَوْأَلَّ الظِّلُّ (id.) ٩ ‘ ٢٨٥

سَمَّتَ العَاطِسَ (bene precatus est sternutanti) ٣ ‘ ٢١١

سَمْتٌ (via recta) ٨ ‘ ١١ (recta, proba agendi ratio) ١٩ ‘ ٤٨

سَمُجَ (*f. u.* foedus, turpis fuit) ٩ ‘ ١٨٤

سَمْجٌ معا (foedus, turpis) ٧ ‘ ١٨٤

سَمِيجٌ (id.) ٩ ‘ ١٨٤

سَمَحَ بِالْمَالِ (*f. a.* liberalis, gene-rosus fuit opibus) ١٩ ‘ ١٧٥

وسَمُحَ (*f. u.* id.) ﻫ

سَامَحَهُ (leniter et benevole egit cum alqo) ١ ‘ ٢٢٩

تَسَامَحُوا (leniter et benevole se invi-cem tractarunt) ٥ ‘ ٢٩٤

سَمْحٌ سُمَحَاءُ ح (beneficus, generosus) ١٧ ‘ ١٧٥

سَمَدَ (*f. u.* cecinit; lusit; securus fuit) ٩ ‘ ١٢٥

سَمَدَ الأَرْضَ (fimo terram stercora-vit, fimum humo miscuit) ٤ ‘ ٢١٢

سَمَادٌ (fimus humo mixtus; fimus et cineres mixti stercorandis agris servi-entes) ٢٣ ‘ ٢٣ ✱ ٢١٢ ‘ ٥

سَامِدٌ (homo incuriosus, ludo intentus) ٩ ‘ ١٢٥

اِسْمَدَرَّ البَصَرُ (turbidus et debilis fuit visus) ٢٠ ‘ ٢٨٥

سَمَادِيرُ (turbatio oculi; debilitas visus) ٢١ ‘ ٢٨٥

سَمَيْدَعٌ (fortis, strenuus; dominus, princeps populi) ٢ ‘ ٤٢

سَمَرَ (*f. u.* noctem confabulando transe-git) ١٥ ‘ ١٢٧

سَمَرَ البَابَ (pessulum, clavum in-fixit januae) ٢ ‘ ٢١٣

سَامَرَهُ (noctu confabulatus est cum alqo) ٢٠ ‘ ٢٢٩

سَمَرٌ (lumen lunae) ١٢ ‘ ٩ (confabu-latio nocturna) أَسْمَارٌ ح ١٥ ‘ ١٢٧

سَامِرٌ (confabulans; *etiam colle-ctive:* homines noctu confabulantes) سُمَّارٌ ح ١٩ ‘ ١٢٧

سَمِيرٌ (homo confabulando noctem transigens) ٢١ ‘ ٢٢٩

سَمُّورٌ (mustella Zibellina) ٤ ‘ ٥٣

سُمْرَةٌ (umbra lunae) ٢١ ‘ ٢٢٩

سَمُرَةٌ (planta spinosa e genere Rhamni: spina aegyptiaca) سَمُرٌ ح ٥ ‘ ١٧

أَسْمَرُ (colorem tritici habens, fuscus) ٧ ‘ ٤١

مِسْمَارٌ (clavus ferreus) ٥ ‘ ٥٤

سَمْسَمٌ (felis) ٣ ‘ ٧٩

سِمْسِمٌ (sesamum; granum sesaminum) ١٨ ‘ ١٤

سِمْسِمَةٌ (formica rubra) سَمَاسِمُ ح ١ ‘ ٧٧

سِمْطٌ (linea margaritarum) سُمُوطٌ ح

(lorum stapiarum) سُمُوطٌ ح ١٤ ‘ ١٠ ١١ ‘ ٩٨

سِمَاطٌ (agmen hominum) ٢٠ ‘ ٩٨

سَمِعَ (*f. a.* audivit) ٧ ‘ ١٩٠

أَسْمَعَهُ كَذَا (fecit ut audiretur alqs alqd) ١٩ ‘ ١٩٩

اِسْتَمَعَ إِلَيْهِ (aurem praebuit, atten-dit ad alqd) ٢٢ ‘ ٢٣٩

سَمْعًا وَطَاعَةً (audivi et obsequor!) ٥ ‘ ٧٤

سِمْعٌ (catulus lupi) ١٤ ‘ ٧٥

سَامِعٌ (auditor) ٧ ‘ ١٩٠

سَمِيعٌ (auditor) ٧ ‘ ٩

فَعَلَ ذَلِكَ رِيَاءً وَسُمْعَةً (rem fecit ut cerneretur et audiretur *i. e.* simu-late fecit) ﻫ

سَمَقَ (*f. u.* procerus fuit) ٢٠ ‘ ١٣١

سُمَّاقٌ (rhus obsoniorum, cujus fructus piperis instar cibis inspergitur) ٧ ‘ ٥٩

سَمَكَ (*f. u.* altus fuit) ١٢ ‘ ١٣٢

سَمْكٌ (altitudo domus; tectum in-terius domûs) ٤ ‘ ٢٥

السِّمَاكُ (spica virginis *stella*) ١٩ ‘ ٩

سَمَّاكٌ (piscator; venditor piscium) ١٨ ‘ ١٢

سَمَكَةٌ (piscis) سَمَكٌ وسُمُوكٌ ح ١٧ ‘ ١٢

مِسْمَاكَانِ (duo brachia quibus vehi-culum fulcitur) ٢٠ ‘ ٢٩١

سَمِنَ (*f. a.* pinguis fuit) ٤ ‘ ١٩٥

أَسْمَنَ الشَّاةَ (pinguefecit, sagina-vit ovem) ٢١ ‘ ٢٠٠

سَمَّنَهُ (pinguefecit alqd) ٢٠ ‘ ٢١٨

سَمْنٌ (butyrum) ٢٠ ‘ ٩١

سَمِينٌ (pinguis) سِمَانٌ ح ٢٠ ‘ ٤١ ✱ ٤ ‘ ١٩٥

سُمَانَى (coturnix) ٥ ‘ ٧٩

سَمَا (fut. u. altus, elatus, excelsus est)
١٩'١٥١
سَمَّاهُ كَذَا (nominavit alqm alqo
modo; tribuit alcui nomen aliquod)
٢١'٢٢٤
وسَمَّاهُ بِكَذَا (id.) ﻫ
تَسَمَّى بِكَذَا (nominavit se ipsum
alqo modo, imposuit sibi ipsi nomen
alquod) ٤'٢٩٣
تَسَامَى (altus fuit, extulit se) ١٤'٢٩٩
وتَسَامَوْا (certarunt inter se *pec. de*
eminentia) ﻫ
سَمِيّ (qui cum altero unum idemque
nomen habet) أَسْمِيَاءُ ح ٤'٤٩
سَمَاءٌ (coelum) سَمَوَاتٌ وأَسْمِيَةٌ
ح ٢٠'٥
إِسْمٌ (nomen) أَسْمَاءٌ وأَسَامِي ح
٥'٨٠
إِسْمَهَرَّ (rectus, aequalis est; erecta sta-
tura est; durus, validus est) ٢٣'٢٨٥
سَمْهَرِيّ (hasta Samharica, a viro
Samhar nominato nomen ducens; ha-
sta Indica) ١٧'٩٩
سَنَّ عَلَيْهِ الماءَ (*f. u.* defudit super
alqm aquam) ٢١'١٤٠
وسَنَّ الماءَ على وَجْهِهِ (leniter in
faciem alcjs sparsit aquam) ٢٢
وسَنَّ عَلَيْهِ الدِّرْعَ (lorica alqm
munivit) ٢٣
وسَنَّ الحَدِيدَ (acuit ferrum) ﻫ
وسَنَّ سُنَّةً (agendi normam prae-
scripsit) ١'١٤١
أَسَنَّ (provecta aetate fuit) ١٩'٢٠٢
إِسْتَنَّ بِهِ (incedit in via alqa) ٩'٢٤١

سِنٌّ (dens) أَسْنَانٌ ح ١٩'٣٥
أَسْنَانٌ ح ٢٠'٢٥ (pecten clavis)
(congenitus cum altero rostrum) ١'٤٩
أَسْنَانٌ ح ٩'٥٠ (calami scriptorii)
حَدِيثُ السِّنِّ (homo tenerae ae-
tatis; adolescens) ٤'١٨٤
سَنَنٌ (via recta) ٨'١١
سُنَّةٌ (praecepta prophetae Moham-
medis; dicta et facta Mohammedis)
سُنَنٌ ح ١٩'٤٨
سِنَّةٌ (vomis aratri) سِنَنٌ ح ٢'١٨
سِنَانٌ (cuspis ferrea hastae) أَسِنَّةٌ
ح ١٩'٩٩
مِسَنٌّ (lapis, quo acuitur vel laevi-
gatur alqd; cos) مَسَانٌّ ح ٣'٥٧
سَنْبَةٌ (tempus) ١٣'٣
سَنْبُوسَق (artocreas, pastillus carnibus
fructibus et aliis impletus) ١'٩١
سُنْبُك (anterior pars ungulae equinae)
سَنَابِك ح ٩'٩٧
سُنْبُلَةٌ (spica) سُنْبُلٌ وسَنَابِلُ ح
١٤'١٠ (Virgo, *signum Zodiaci*) ٢'٩
أَسْنَتَ القَوْمُ (sterilitate anni et
annonae angustiâ pressi sunt homines)
٢٠'١٩١
سِنْجَابٌ (sciurus) ٣'٥٣
سِنْجَرْف (cinnabaris) ١٥'٥٩
سَنَحَ لَهُ أَمْرٌ (*f. a.* obtulit sese alcui
alqd) ١٧'١٧٥
وسَنَحَ لَهُ السَّانِحُ (fera a manu
dextra venatori occurrit) ﻫ
سَانِحٌ (praeda venatica) ١٤'٥٤
سِنْخٌ (radix dentis) ٤'٣٩

أَسْنَدَ الحَدِيثَ إِلَى النَّبِيِّ (retulit
traditionem usque ad Mohammedem
quod fit, ubi nomina eorum, qui eam
propagarunt continuâ serie ad Moham-
medem usque indicantur) ١'١٩٣
وأَسْنَدَ ظَهْرَهُ الى الحَائِطِ (re-
clinavit dorsum ad murum) ٣'١٩٣
سَنَّدَ الخُشُبَ (ligna posuit alia
super alia) ٥'٢١٢
تَسَانَدَ إِلَيْهِ (tergo reclinatus est
ad alqd; nixus est alqa re) ٩'٢٩٤
إِسْتَنَدَ إِلَيْهِ (id.) ١٤'٢٣٤
سَنَدٌ (id, quo quis nititur; fulcrum;
asylum) ١٤'٢٣٤
سِنْدِيٌّ (Sindus, incola Sindiae *seu*
Indiae citerioris) سِنْدٌ ح ١٣'٣١
سَنْدَانٌ (incus) ٢'٥٤
حَدِيثٌ مُسْنَدٌ (dictum factumve
Mohammedis ad auctorem relatum,
nominatis continuâ serie viris, qui
illud ab aetate ad aetatem tradiderunt)
٢'١٩٣
مِسْنَدَةٌ (cervical, pulvinar majus, cui
incumbitur) ٢'٩٤
سُنْدُس (pannus sericus auro intextus
tenuior) ٣'٩٢
سِنَّوْرٌ (felis) سَنَانِيرُ ح ٢'٧٩
سَنَوَّرٌ (lorica) ١'٧١
سِنْسِنٌ (extremitas costarum inde a ver-
tebris) سَنَاسِنُ ح ٢'٣٨
سِنَاطٌ (imberbis) ١٩'٤٠
تَسَنَّمَهُ (in superiore rei parte fuit) ٧'٢٥٧
سَنَامٌ (gibbus cameli) أَسْنِمَةٌ ح ١٩'٧٢

قَبْرٌ مُسَنَّمٌ (sepulcrum in tumuli)
(formam redactum ٩'٢١٨
وَأَلْفٌ مُسَنَّمٌ (plenum, integrum)
(mille ه
تَسْنِيمٌ (nomen fontis paradisiaci) ١٨'٥٠
سَنَا عَلَى الْبَعِيرِ (f. u. aquam e puteo
(etraxit ope cameli ٢١'١٥١
سَنِيَ (f. a. altus, excelsus fuit) ٢'١٧٢
سَنًا (splendor; lux) ٢٠'٩
سَنَةٌ (annus) سَنَوَاتٌ وَسَنَهَاتٌ
وَسِنُونَ ىلب ح ٣'١٥ ذَاتَ
سَنَةٍ (anno quodam) ١١'٥
سَنِيٌّ (altus, excelsus) ٢'١٧٢
سَانِيَةٌ (-camelus aquam e puteo ex
(trahens) سَوَانِي ح ٢٢'١٥١
مُسَنَّاةٌ (agger, obex aquae) مُسَنَّيَاتٌ
ح ٣'١٤
سَاءَهُ كَذَا (-f. u. res sollicitum reddi
(dit alqm ٨'١٤١
وَسَاءَ فِعْلُهُ (mala fuit actio alcjs) ٩
أَسَاءَ إِلَيْهِ (malum alicui adtulit)
٢'٢٠٤
وَأَسَاءَ بِهِ الظَّنَّ (-malam opinio
(nem habuit de alqo ه
سَيِّءُ الْفِعْلِ (maleficus) ١٠'١٤٢
وَفِعْلٌ سَيِّءٌ (prava actio) أَفْعَالٌ
سَيِّئَةٌ ح ١١
لَهُ فِعْلُ سَوْءٍ (-pravum facinus com
(misit ١٠'١٤١
سَوْءَةٌ (male factum, turpis actio) ١١
سَوْءَةٌ (membrum pudendum) سَوْءَاتٌ
وَسَوَّاتٌ ح ٥'٣٩
سُوءَى (male factum) ١٠'١٤١

اِمْرَأَةٌ سَوْآءُ (mulier mala, turpis)
٢١'١٤١
سَيِّئَةٌ (male facinus) سَيِّئَاتٌ ح
١'٤٩
سَوْجَرَ الْكَلْبَ (collare induit cani)
٣'٢٨٣
سَاجُورٌ (collare canis) ٣'٢٨٣
سَاحَةٌ (-spatium patens ante introitum
(domus; area سَاحَاتٌ ح ٧'٢٤
سَادَهُ (f. u. dominatus est in alqm)
٢٠'١٤٢
أَسَادَ (genuit principem, *aut* filium)
(nigro colore ١٥'٢٠٤
سَوَّدَ الثَّوْبَ (nigro colore tinxit)
(pannum ١٩'٢٢١
وَسَوَّدَ الرَّجُلَ (dominum, principem)
(creavit alqm ه
اِسْوَدَّ (niger fuit) ٣'٢٤٩
اِسْوَادَّ (id.) ١٤
سِيدٌ (lupus) سِيدَانٌ ح ١٣'٧٥
سَيِّدٌ (-dominus, princeps; *ex usu se*
rioris temporis unus e posteris Mo-
(hammedis Prophetae سَادَةٌ و
سَادَاتٌ ح ١٧'٤٩
سَوَادٌ (nigredo) ٣'٢٤٩ (nigrum
cordis: punctum nigrum in medio
(corde; cor intimum ١٢'٣٨ * ٢٤٩
(-nigrum corpus eminus appa ٢٣'
(rens; persona ١'٣٣ (territorium
-urbis: pagae, villae et horti quae ur
(bem cingunt ١٩'٢٠
سُوَيْدَاءُ (-nigrum cordis; cor inti
(mum ١٢'٣٨
أَسْوَدُ (niger) ٧'١٤١ أَسْوَدُ أَسْفَعُ
(valde niger) ٢٣'٧٩

أَسْوَدُ (serpens niger) أَسَاوِدُ ح
١٩'٧٩
سُودَانِيَّةٌ (avicula quaedam, quam
etiam passerem nigrum appellant; ha-
bet longam caudam et vescitur uvas et
(locustas ٩'٧٨
سَارَ عَلَيْهِ (-f. u. insiliit in alqm; im
(petum fecit in alqm ١١'١٤٣
سَوَّرَهَا (-armillâ ornavit manum mu
(lieris ٢٢'٢٢١
تَسَوَّرَ الْحَائِطَ (in summo muro
fuit; conscendit murum, et in altera
(ejus parte descendit ١٩'٣٩٠
سُورٌ (murus urbis) أَسْوَارٌ وَسِيرَانٌ
ح ٣'٢١
سُورَةٌ (Sura: sectio s. caput Corani)
سُوَرٌ ح ٩'٤٩
سِوَارٌ (armilla *mulierum*) أَسْوِرَةٌ
وَأَسَاوِرُ ح ١٥'١٠
إِسْوَارٌ (id.) أَسَاوِيرُ وَأَسَاوِرَةٌ ح
١٩'١٠
مِسْوَرَةٌ (stratum fartum insidendo
(serviens; pulvinar ١'٩٤
سَاسَ الْخَيْلَ وَالرَّعِيَّةَ (,f. u. rexit
domuit equos *equiso*, et imperio rexit
(subditos *princeps, praefectus* ٥'١٤٤
سَوَّسَ الطَّعَامُ (-curculionibus labo
(ravit frumentum ٣'٢٢٢
سُوسٌ (glycyrrhiza) ٢'١٧
سُوسَةٌ (-vermiculus frumentum corro
dens: curculio; vermiculus vestes cor-
(rodens: tinea سُوسٌ ح ٥'٧٧
سَوَاسِيَةٌ (*plur.* του سَوِيٌّ *q. v.*)

سَاطَ القِدْرَ (f. u. commiscuit olam)
۱۵ ، ۱۴۴
وسَاطَ الدَّابَّةَ بالسَّوْطِ (percussit jumentum stuticâ)
۱۷ ، ۱۴۴
سَوْطٌ (scutica, flagellum) سِيَاطٌ
وأَسْوَاطٌ ح ۷۰ ، ۲۱
مِسْوَطٌ (rudicula vel simile instrumentum, quo olla commiscetur) ۱۹ ، ۱۴۴
مِسْوَاطٌ (id.) ه
سَاعَةٌ (hora) سَاعَاتٌ ح ۵ ، ۹
السَّاعَةَ (hoc momento: statim) ۵ ، ۷
السَّاعَةُ (illa hora i. e. hora resurrectionis mortuorum) ۱۳ ، ۵ سَاعَتَئِذٍ
(illo momento: tunc) ۵ ، ۱۳
سَاغَ لَهُ الشَّرَابُ (f. u. facilis concoctu fuit alcui potus) ۱۴۴ ، ۲۳
أَسَاغَ الطَّعَامَ والشَّرَابَ (digestibilem reddidit cibum et potum) ۲۰۵ ، ۹
سَوَّغَ لَهُ كَذَا (permisit, licitum reddidit alcui alqd) ۲۲۲ ، ۸
سَوَّفَهُ (distulit, procrastinavit alqs alqd) ۲۲۲ ، ۱۰
سَافٌ (stratum s. series laterum lutoconjunctorum) ۲۳ ، ۱۹
سَوْفَ (*particula quae futuro praeposita indicat, verbum revera et tantummodo futuri temporis habere significationem*) ۲۸۸ ، ۱۵
مَسَافَةٌ (intervallum inter duas stationes) مَسَافَاتٌ ح ۱۱ ، ۱۹
سَاقَ الإِبِلَ (f. u. propulit camelos) ۱۴۵ ، ۹
وسَاقَ إِلَيْهَا المَهْرَ (misit sponsae donum sponsalitium) ۷
اِنْسَاقَتِ الإِبِلُ (propulsi sunt cameli) ۲۴۸ ، ۷

سَاقٌ (crus) سُوقٌ وأَسْوُقٌ ح ۴۰ ، ۹
سُوقٌ ح (truncus arboris) ۸ ، ۱۸
سَاقُ حُرٍّ (turtur mas) ۷۸ ، ۱۹
سُوقٌ (forum) أَسْوَاقٌ ح ۲۱ ، ۹
سُوقٌ نَائِمَةٌ (forum frigens) ۲۹۲ ، ۹
سَاقَةٌ (postremum agmen exercitus) ۲۹۸ ، ۱
(lorum stapiae) ۹۸ ، ۱۷
سُوقَةٌ (homines in foro degentes: vulgus, plebs) ۲۱ ، ۷ (subditi principis) ۴۹ ، ۲۳
سَوِيقٌ (ptisana) ۵۹ ، ۹
سَاكَ أَسْنَانَهُ (f. u. ligno defricatorio purgavit dentes suos alqs) ۱۵۴ ، ۱۰
سَوَّكَ فَاهُ (purgavit ligno fricatorio os suum alqs) ۲۲۲ ، ۱۴
وسَوَّكَتْ لَهُ نَفْسُهُ أَمْرًا (rem ut exoptabilem sibi finxit et desideravit alqs) ۱۷
اِسْتَاكَ (os dentesve ligno defricuit sibi alqs) ۲۴۲ ، ۱۵
سِوَاكٌ (lignum aliudve instrumentum, quo dentes defricantur) ۱۵۴ ، ۱۵
مِسْوَاكٌ (id.) ه
سُولُ الإِنْسَانِ (quod homini sese acceptum et exoptabile offert) ۲۲۲ ، ۱۸
سَامَتِ المَاشِيَةُ (fut. u. paverunt, pastum iverunt pecora) ۱۴۹ ، ۱۸
وسَامَهُ خَسْفًا (vim et ignominiam intulit alcui) ۱۹
وسَامَهُ بالسِّلْعَةِ (vendibilem declaravit mercem ejusque pretium indicavit alcui) ۲۰
أَسَامَ المَاشِيَةَ (ad pascua duxit, misit pecora) ۲۰۵ ، ۲۲
سَاوَمَهُ بالسِّلْعَةِ (pretium mercium detulit alteri; de pretio licitatus est cum altero) ۲۳۱ ، ۱۹
اِسْتَامَ السِّلْعَةَ (pretium mercium indicavit) ۲۴۲ ، ۱۹
سَوَامٌ (pecora pascentia) ۱۴۹ ، ۱۹
سِيمَةٌ (nota cauterio impressa pecoribus) ۲۲۲ ، ۲۱
سِيمَى (id.) ه
سَائِمَةٌ (pecora pascentia) ۱۴۹ ، ۱۸
سِيمِيَاءُ (nota pecoribus cauterio impressa) ۲۲۲ ، ۲۱
خَيْلٌ مُسَوَّمَةٌ (equi cauterio obsignati) ۲۰
سَوَّاهُ (rectum, aequale reddidit alqd) ۲۲۵ ، ۵
سَاوَى بَيْنَهُمَا (aequitatem statuit inter duos; quod justum erat statuit inter eos) ۲۳۳ ، ۸
وهَذَا الشَّيْءُ لَا يُسَاوِي هَذَا الثَّمَنَ (haec res non convenit, non par est illi pretio) ه
اِسْتَوَى المُعْوَجُّ (rectificata est res curva) ۲۴۵ ، ۲
واسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ (adscendit in coelum) ۵
واسْتَوَى (potitus est, praevaluit) ۹
تَسَوَّى (rectus, aequalis fuit) ۲۹۳ ، ۱۵
تَسَاوَيَا (aequales sibi fuerunt duo viri) ۲۹۹ ، ۲۲
سِوَى (praeter) ۸۵ ، ۹ سِوَاكَ ىلىك (praeter te, excepto te) ۲۴۵ ، ۸
سَوِيُّ الخَلْقِ (vir rectae, bene compositae formae) ۲۴۵ ، ۵
سَوِيَّةٌ (aequalitas) ه

لَا سِيَّمَا (imprimis) ٥، ٨٥

ثُمَّ سَوَاءٌ (aequales) ٥، ٢٤٥

سَوَاسِيَةٌ (id.) ع

سَهٌ (podex) ١١، ٣٩

أَسْهَبَ فِي كَذَا (modum excessit in alqa re) ٣٣، ١٩٠

سَهَدَ (f. u. vigilavit) ١٠، ١٣٥

وَسَهِدَ (f. a. id.) ١١

سَهِرَ (f. a. vigilavit) ١٦، ١٥٧

أَسْهَرَهُ (vigilem reddidit, fecit ut vigilaret alqs) ٧، ١٩٤

سَاهِرَةٌ (superficies terrae; humus) ٨، ٩

سَهُلَ (f. u. facilis fuit) ٧، ١٨٦

سَهَّلَ حِجَابَهُ (facilem reddidit alcui aditum ad rem, veniam rei dedit) ١٦، ٢١٧

سَاهَلَهُ (facilis fuit erga alqm, leniter et benevole versatus est cum alqo) ٥، ٢٢٩

تَسَاهَلُوا (leniter et benevole tractarunt se invicem) ٣٢، ٢٦٥

سَهْلٌ (facilis, terra mollis,) ٩، ١٨٦

سُهُولٌ وَسُهُولَةٌ (lenis, non aspera) ح ١١، ٨

سُهَيْلٌ (nomen stellae, quae e regione Arabiae felicis oritur; stella Jemenensis: Canopus) ١٩، ٦

سَهَمَ وَجْهُهُ (f. u. colorem mutavit facies alcjs) ٣، ١٣٥

وَسَهِمَ وَجْهُهُ (f. u. id.) ع

وَسُهِمَ وَجْهُهُ (id.) ع

سَاهَمَهُ (sortem jecit cum altero; jaculis certavit cum altero) ١٣، ٢٢٩

اِسْتَهَمُوا (sortem inter se jecerunt) ٩، ٢٣٩

سَهْمٌ (sagitta) سِهَامٌ ح ٢، ١٠

سِهَامٌ وَسُهْمَانٌ وَأَسْهُمٌ (portio) ح ٧، ٩٥

(trabs quae per mediam domum in altum erecta est) ٤، ٢٥

سَهْمُ السَّفِينَةِ (malus navis) i. q. دَقَلٌ ٢١، ٥٣

سَهَّامٌ (qui sagittas conficit) ٣، ٧٠

سَهَا عَنِ الْأَمْرِ (f. u. neglexit, non curavit negotium) ١، ١٥٣

سُهَيٌّ (nomen stellae obscurioris in ursae majoris sidere, quae acerrimo tantum oculo conspicitur) ١٦، ٦

سَيِّءٌ (r. سوء)

سَابَ الْمَاءُ (f. i. fluxit aqua) ٣، ١١١

سَيَّبَهُ (libere dimisit alqm) ٦، ٢٢٣

اِنْسَابَتِ الْحَيَّةُ (serpsit serpens) ٣، ٢٤٨

سَيْبٌ (donum, beneficium alicui oblatum) ١٥، ٤٧

سَائِبَةٌ (servus libertate donatus ita ut eum inter herumque nulla intercedat conjunctio) ٣، ١١١ (camela libere dimissa, quam pabulo aquave arcere et abigere nefas est.) ع

سَاجٌ (ebenus arbor) ١٣، ٣٠

سَاجَةٌ (tabula numularii) ٩، ٦٦

سِيَاجٌ (sepe e sentibus factum, sentes quibus septum horti munitur) أَسْوِجَةٌ وَأَسْيَاجٌ ح ١٢، ٢٠

سَاجَةٌ (lignum quod circum focum exstruitur, sepementum ligneum camini, *Anglorum* fender) ١٧، ٢٤

سَاحَ (f. i. obivit per terram; peregrinatus est per terram) ٢٣، ١١١

وَسَاحَ الْمَاءُ (fluxit aqua) ١، ١١٢

مَاءٌ سَيْحٌ (aqua fluens) ١٢، ٧ * ٢، ١١٢

مَاءٌ سَائِحٌ (id.) ٢، ١١٢

سَاحَةٌ (area ante portam domus) سَاحَاتٌ ح ٧، ٢٤

سَيَّاحٌ (peregrinator, qui terram multum peragrat) ١، ١١٢

سِيدٌ ، سَيِّدٌ (r. سود)

سَارَ (f. i. ivit, profectus est) ١٨، ١١٢

سَيَّرَهُ مِنْ بَلَدِهِ (expulit alqm e patria sua) ١٢، ٢٢٣

سَايَرَهُ (profectus est una cum alqo) ١، ٢٣٧

تَسَايَرُوا (simul profecti sunt) ١٣، ٢٩٨

سَيْرٌ (lorum genuale sutoris) سُيُورٌ ح ١٠، ٥٣

سِيرَةٌ (vitae modus; mos) سِيَرٌ ح ١٩، ٤٣

سَائِرَةٌ (turba hominum iter simol facientium) ٢٢، ١١

سَيَّارَةٌ (agmen viatorum et jumentorum) سَيَّارَاتٌ ح ٢، ١١

بَيْنَهُمَا مَسِيرَةُ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ (inter eos distantia itineris diei et noctis est) ١٨، ١١٢

سَيْطَرَ الرَّجُلُ عَلَى الْقَوْمِ (vir praefectus fuit populo; superior fuit) ٩، ٢٨٣

سِيَاعٌ (lutum stramine mixtum in exstruendis muris adhibitum) ٥، ٥٣

مِسْيَعَةٌ (trulla caementaria) ع

سَافَهُ (f. i. ense percussit alqm) ٩، ١١٤

سَايَفَهُ (digladiatus est cum alqo) ٤، ٢٣٣

تَسَايَفُوا (digladiati sunt) ٢٩٨، ١٤

سَيْفٌ (ensis) سُيُوفٌ وأَسْيَافٌ ح ٩٩، ٨

سَائِفٌ (miles ense armatus) ٥

سَالَ المَاءُ (*f. i.* fluxit aqua) ١١٤، ٢

أَسَالَ المَاءَ (effecit ut flueret aqua) ٢٠٥، ١٨

سَيَّلَهُ (effecit, ut flueret alqd) ٢٢٣، ١٩

سَيْلٌ (torrens) سُيُولٌ ح ١٣، ٩

مَسِيلٌ (locus ubi aqua vel torrens fluit) مَسَايِلُ ح ١٣، ٩

سِيلَانٌ (postica pars cultri, quae manubrio inseritur) ٧٠، ١٤

سِيمَةٌ (*v.* سوم)

سِيمَسْكَرْفٌ (cinnabaris, linquor scriptorius colorem cinnabaris habens; *al.* liquor coloris caerulei) ٥٩، ١٩

ش

شُؤْبُوبٌ (pluvia vehementer effusa; primus impetus pluviae) شَآبِيبُ ح ٧، ١١

شَاكِرِيٌّ (alcui addictus: assecla, discipulus) شَاكِرِيَّةٌ ح ٤٨، ١٠

شَئِمَ عَلَى القَوْمِ (infestus fuit hominibus) ١٨٨، ٢٠

أَشْأَمَ (in Syriam *v.* Damascum profectus est) ٢٠٠، ٣

تَشَأَّمَ بِهِ (infaustus factus est alqa re; infausti quid cepit ex re) ٢٥٧، ٧

مَشْؤُومٌ (infaustus) ١٨٨، ٢١

مَشْأَمَةٌ (latus sinistrum) ٣٩، ١٩

شَامَاخٌ (milii species) ١٤، ١٥

شَأْمَلٌ، شَأَمَّلٌ (*v.* شمل) ٧، ١٨

شَأْنٌ (status; negotium, opus) شُؤُونٌ ح ٨٠، ١٩ شُؤُونٌ (sutura cranii) وشُؤُونٌ ح ٣٣، ١٧

شَأْوٌ (terminus, finis) ٨٠، ١٣

شَاهٌ (rex in Schahiludio) ٥٥، ١٢

شَبَّ النَّارَ (*f. u.* accendit ignem) ١٣٥، ١٠

شَبَّ الغُلَامُ (*f. i.* adolevit, juvenis factus est puer) ١٠٣، ٩

وشَبَّ الفَرَسُ (*f. u.* et *i.* pedibus duobus anterioribus simul solum concutiens cucurrit equus) ١٠

شَبَّبَ بِهَا (carmine erotico laudavit mulierem) ١١٩، ١٠

شَبٌّ (alumen) ٥٩، ١٧

شَابٌّ (adolescens, juvenis) شُبَّانٌ وشَبَابٌ ح ٤٣، ٥ * ١٠٣، ٩

شَبَابٌ (adolescentia) رَوْقُ الشَّبَابِ (prima juventus) ٤٣، ٧

تَشَبَّثَ بِهِ (ungues infixos habuit rei; adhaesit, affixus est rei) ٢٥٠، ٢٢

شَبَثٌ (millipes *reptile*) شِبْثَانٌ ٧٧، ٩

شِبِتٌّ (anethum) ١٩، ٩

شُوبَجٌ (*v. infra*) ٢٩، ١٥

شَبَحٌ (corpus rei eminus apparens; persona hominis) أَشْبَاحٌ ح ٣٢، ٢٣

شِبْدِعَةٌ (scorpio mas) ٧٩، ١٢

شَبَرَ الثَّوْبَ (*f. i.* et *u.* spithama emensuravit pannum) ٩٠، ١٩

شِبْرٌ (spithama) أَشْبَارٌ ح ٣٧، ١٧

قِيسُ شِبْرٍ (spatium spithamae) ٨٥، ١١

شَبُّورٌ (lituus militaris) ٩٩، ٢

شَبُّوطٌ معا (piscis minor et rotundior Alosae non dissimilis) شَبَابِيطُ ح ١٢، ٢٠

شَبِعَ (*f. a.* satur fuit) ١٩٠، ٨

شَبْعَانُ، شَبْعَى (vir, femina satur) شِبَاعٌ ح ٩

مُتَشَبِّعٌ (gloribundus, plus de se praedicans, quam revera possidet) ٢٩٤، ٩

شَبِقَ (*f. a.* libidinosus fuit) ١٩٢، ٢

شَبَّكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ (perplexuit digitos unum alteri inserens) ٢١٧، ٥

اِشْتَبَكَ (perplexus est) ٢٣٨، ٤

شَبَكَةٌ (rete venatoris) شَبَكٌ وشِبَاكٌ ح ٥٤، ١٣

ورَحِمٌ مُشْتَبِكَةٌ (propinquitas cognatione et affinitate multum inter se connexa) ٢٣٨، ٤

شِبْلٌ (catulus leonis) أَشْبَالٌ ٧٥، ١٢

شَبِمٌ (aqua frigida) ١٢، ٥

أَشْبَهَهُ (similis fuit alcui) ٢٠١، ١

شَبَّهَهُ كَذَا وبِكَذَا (simile reddidit alqd alcui rei) ٢١٩، ٣

وشَبَّهَ عَلَيْهِ الأَمْرَ (ambiguum reddidit alcui alqd obscurum) ٤

اِشْتَبَهَ عَلَيْهِ الأَمْرُ (dubium fuit alcui alqd obscurum) ٢٣٩، ٢٢

تَشَبَّهَ بِهِ (assimilavit se rei) ٢٥٨، ٢

تَشَابَهَا (sibi invicem similes fuerunt duo viri) ٢٩٩، ١٢

وتَشَابَهَ عَلَيْهِ الأَمْرُ (ambigua fuit alcui res obscura) ٥

شِبْهٌ (similis) أَشْبَاهٌ ح ۴۹، ۲

(aes fusum) ۹، ۲۱

شَبَهٌ (aes fusum) ۹، ۲۱

شَبِيهٌ (similis) ۴۹، ۲

شُبْهَةٌ (dubium, ambiguitas) ۲۳۹، ۲۳

شَبَاةٌ (aculeus scorpionis) ۷۹، ۱۳

شَبَاةُ الرُّمْحِ (cuspis hastae) شَبًا ح ۹۹، ۱۹

شَتَّ (f. i. dispersus est) ۱۰۳، ۱۳

شَتَّتَهُ (dispersum, dissipatum reddidit) alqd) ۲۱۹، ۱۲

تَشَتَّتَ (dispersus, dissipatus est) ۲۵۸، ۷

شَتٌّ (dispersus, separatus) أَشْتَاتٌ ح ۱۰۳، ۱۳

شَتَّى (homines dispersi, disgregati) adverbiatiter, segregatim,) ۱۱۳، ۱۴ (separatim ۸۵، ۹

شَتِيتٌ (dispersus, separatus) ۱۰۳، ۱۳

شَتَّانَ (quantum differt! quantum) interest!) ۸۳، ۱۵

شَتِرَ (f. a. inversis palpebris fuit homo) ۱۵۷، ۱۸

أَشْتَرُ (homo inversis palpebris) ۱۵۷، ۱۸

شَتَمَهُ (f. i. contumelia, convitiis affecit) alqm) ۱۰۱، ۱۷

شَاتَمَهُ (contumeliose tractavit alqm) ۲۲۹، ۱۳

تَشَاتَمُوا (convitiati sunt se invicem) ۲۹۹، ۱۰

شَتِيمَةٌ (contumelia) ۱۰۱، ۱۷

شَتَا فِى مَكَانِ كَذَا (fut. u. hiemem) transegit in loco alqo) ۱۴۷، ۱۸

تَشَتَّى بِالْمَوْضِعِ (id.) ۲۹۲، ۷

شِتَاءٌ (hiems) أَشْتِيَةٌ ح ۳، ۱۸

شَتْوَةٌ (id.) ﻫ

مَشْتًا (id.) ۳، ۱۹

شَجَّ رَأْسَهُ (f. i. et u. fidit, vulneravit) caput alcjs) ۱۰۳، ۱۹

وشُجَّ جَبِينُهُ (f. i. et u. fissa, vulnerata est frons alcjs, *et contra*: cicatrice obducta est frons vulnerata) ۲۰

شَجَّةٌ (fissura vulnerati capitis; vulnus in capite) شِجَاجٌ ح ۵۹، ۳

جَبِينٌ أَشَجُّ (frons fracta, laesa) ۱۰۳، ۲۱

مِشْجَبٌ (ligna in tripodis formam redacta, quibus vestes imponuntur bonisque odoribus imbuuntur) مَشَاجِبُ ح ۲۹، ۴

شَجَرَ الأَمْرُ بَيْنَهُمْ (f. u. controversa est res inter homines) ۱۲۷، ۱۹

تَشَاجَرُوا (inimicitias foverunt, litigati sunt inter se) ۲۹۴، ۱۳

شَجْرٌ (pars oris inter utraque maxillarum ossa protuberantia: media pars oris) ۲۹۴، ۱۱

شَجَرَةٌ (arbor) شَجَرٌ وأَشْجَارٌ ح ۱۸، ۱۴

شَجْرَاءُ (arboribus consita terra, regio:) arboretum) ۱۸، ۱۴

مَشْجَرٌ (locus arboribus consitus) ۱۸، ۱۹

شَجُعَ (f. u. fortis, strenuus fuit) ۱۸۵، ۱۱

شَجَّعَهُ (fortem aestimavit, fortem dixit alqm) ۲۱۵، ۱۰

شُجَاعٌ (fortis, strenuus) شُجْعَانٌ معا وشِجْعَةٌ ح ۴۲، ۲ ✱ ۹۸، ۱۵ ✱ ۱۸۵، ۱۱

شُجَاعٌ (id.) (serpens) ۴۲، ۲ ۷۹، ۱۵

شَجِيعٌ (fortis) ۱۸۵، ۱۲

أَشْجَعُ (serpens) ۷۹، ۱۵ (tendo manus externae) أَشَاجِعُ ح ۲۹۴، ۱۸

شَجِنَ (f. a. tristis fuit) ۱۹۵، ۴

شَجَنٌ (tristitia) أَشْجَانٌ ح ۱۹۵، ۴

شَجَرٌ مُتَشَجِّنٌ (arbores implicitae inter se et perplexae) ۲۵۷، ۲۲

شَجَاهُ (f. u. tristem, sollicitum reddidit alqm) ۱۴۸، ۴

وشَجِىَ بِنَفْسِهِ (tristis, sollicitus fuit) ﻫ

شَحَّ (f. i. a. et u. avarus et avidus fuit) ۱۰۴، ۱

أَنَا أَشَاحُّ عَلَى فُلَانٍ (nimis parcus sum erga alterum avarus,) ۲۳۰، ۳

تَشَاحُّوا عَلَى كَذَا (inter se invicem avari, parci fuerunt in alqua re, ita ut unus alteri rem non permitteret) ۲۹۹، ۲۱

شَحِيحٌ (avarus, avidus) أَشِحَّةٌ ح ۴۲، ۳ ✱ ۱۰۴، ۳

شَحَبَ لَوْنُهُ (f. u. et a. alteratus, mutatus est color alterius) ۱۲۲، ۱۹

وشَحُبَ لَوْنُهُ (f. u. id.) ۲۰

شَحَجَ البَغْلُ (f. i. a. et u. clamavit mulus) ۸۸، ۸

وشَحَجَ الغُرَابُ (crocitavit corvus) ۹

شَحَذَ النَّصْلَ (f. a. acuit cuspidem gladii) ۱۷۷، ۹

اِنْشَحَرَتِ القَوْسُ (fractus est arcus) ۳۰۰، ۱۴

شَحَطَ المَنْزِلُ (f. a. abfuit, remotum est domicilium) ۱۷۸، ۱۹

شَحَطَهُ بِالدَّمِ (sanguine inquinavit alqm) ۲۱۵ ، ۳۴

شَحُمَ (f. u. pinguis fuit) ۱۸۹ ، ۱۴

شَحْمٌ (adeps) شُحُومٌ ح ۳۸ ، ۲۰

شَحِيمٌ (pinguis) ۱۸۹ ، ۱۵

شَحْمَةُ الأُذُنِ (auricula, lobulus auris) ۳۴ ، ۱۳

شَحَنَ السَّفِينَةَ (f. a. implevit navem) ۱۸۲ ، ۱

شِحْنَةٌ praefectus oppidi; miles prae-) (torianus شِحَنٌ ح ۴۹ ، ۱۹

شَخْتٌ (tenuis, gracilis staturâ) ۲۹۵ ، ۱۲

شَخَصَ إِلَيْهِ f. a. ivit, profectus est ad) (alqm ۱۷۸ ، ۱۴

أَشْخَصَهُ (commovit, exagitavit alqm) ۱۹۵ ، ۱۷

شَخْصٌ corpus rei eminus apparens;) (persona hominis أَشْخَاصٌ وشُخُوصٌ ح ۳۲ ، ۲۳

شَدَّهُ (f. i. ligavit, constrinxit alqd) ۱۰۴ ، ۹

شَدَّ الشَّيْءَ f. u. valde constrinxit) (rem ۱۳۹ ، ۸

وشَدَّ عَلَيْهِ (impetum fecit in alqm) ۱۰

شَدَّدَهُ robustum, validum reddidit) (alqd ۲۱۹ ، ۱۹

شَادَّهُ durum, violentum se gessit) (erga alqm ۲۳۰ ، ۴

اِشْتَدَّ durus, molestus, vehemens) (fuit ۲۴۰ ، ۹

تَشَدَّدَ لِلأَمْرِ vires adhibuit ad) (faciendum negotium ۲۵۸ ، ۱۰

شِدَّةٌ vis; violentia; adversitas;) (angustia rerum شَدَائِدُ ح ۴۷ ، ۹

شَدَخَ f. a. percussit alqm in capite;) largiorem maculam habuit frons equi) ۱۷۷ ، ۱

شَدَّخَ الرُّؤُوسَ (fregit, laesit capita) ۲۱۱ ، ۲۳

تَشَدَّقَ فِي كَلَامِهِ inter loquendum) (os dilatavit ۲۵۵ ، ۱۳

شِدْقٌ (angulus oris, chalinus) أَشْدَاقٌ ح ۳۵ ، ۱۵

أَشْدَقُ (vir latis angulis oris) ۲۹۵ ، ۱۰

شَادِنٌ pullus dorcadis, cujus cornua) modo prodierunt; dorcas annicula) ۷۵ ، ۲

شَدَا مِنَ العِلْمِ ومِنَ الغِنَاءِ f. u. literarum et cantus scientia in-) (structus est ۱۴۸ ، ۲۰

شَذَّ عَنْهُ f. i. et u. separatus fuit ab) (alqo, solus fuit ۱۰۴ ، ۱۱

شَذَّبَ النَّخْلَةَ removit, resecuit) (spinas a ramis palmae ۲۱۰ ، ۱۹

مِشْذَبٌ (falx putatoria) ۱۸ ، ۸

شَذْرَةٌ (ramentum auri, pulvis aureus) شَذْرٌ وشُذُورٌ ح ۱۰ ، ۲

شَذَاةٌ (musca canina) شَذًى ح ۷۷ ، ۱۷

شَرَّ (f. a. malus, maleficus fuit) ۱۹۹ ، ۱۹

شَارَّهُ (malus, improbus fuit erga alqm) ۲۳۰ ، ۵

شَرٌّ (malum; actio improba) ۴۹ ، ۳ شُرُورٌ ح ۱۹۹ ، ۱۷ وهُوَ شَرٌّ مِنْهُ (hic pejor est illo) ☼

شِرِّيرٌ homo perquam malus; scele-) (ratus أَشْرَارٌ وشِرَارٌ ح ۱۹۹ ، ۱۹ ☼ ۹۲۹ ، ۵

شَرَرَةٌ (scintilla ignis) شَرَرٌ ح ۲۷ ، ۳

شَرَارَةٌ (id.) شَرَارٌ ح ☼

اِشْرَأَبَّ (caput extulit) ۲۸۵ ، ۱۱

شَرِبَ (f. a. bibit potum) ۱۵۳ ، ۱۴

أُشْرِبَ الأَبْيَضُ حُمْرَةً mixtum) (fuit album cum rubro ۱۹۱ ، ۱

وأُشْرِبَ فِي قَلْبِهِ حُبَّهُ occupavit) (animum hominis amor alterius ۱۹۱ ، ۳

شَارَبَهُ bibit una cum altero, compotor) (alcjs fuit ۲۵۵ ، ۱۴

تَشَرَّبَ الثَّوْبُ العَرَقَ imbibit) (vestis sudorem ۲۵۰ ، ۸

شِرْبٌ (portio aquae) ۱۵۳ ، ۱۴

شَرَابٌ potus; pec. potilenta dulcia;) (vinum أَشْرِبَةٌ ح ۵۹ ، ۱

شَارِبٌ (mystax) شَوَارِبُ ح ۳۹ ، ۱۱

مَاءٌ شَرُوبٌ potus; aqua amara,) (salsa ۱۵۳ ، ۱۹

مَاءٌ شَرِيبٌ (id.) ۱۵

رَجُلٌ شِرِّيبٌ homo multum bibens,) (potui deditus ۱۵۳ ، ۱۵

شَرَابِيٌّ (pocillator; qui vinum vendit) ۵۹ ، ۱

مِشْرَبَةٌ (vas potorium) مَشَارِبُ ح ۲۸ ، ۳

شُرْبَةٌ مَعًا (ocrea) ۵۲ ، ۱۳

شَرْجٌ (laqueolus manticae) شُرُوجٌ ح ۹۳ ، ۱۱

شَرِيجَةٌ arcus e ramis arborum com-) plexus, quo introitum horti super-) (struunt ۲۰ ، ۱۲

شِيرَجٌ (v. infra) ۵۷ ، ۵

أَشْرَج (vir qui altero testiculorum)
(destitutus est ١٥ ، ٤٣

شِرْجَم معا (rapum) ١٥ ، ١٥

شَرَحَ الكِتَابَ f. a. commentario ex-)
(plicavit librum ١٩ ، ١٧٥

وشَرَحَ اللّٰهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ
aperuit Deus pectus alcjs ad arripien-)
(dam religionem Muslemicam ٢٠

وشَرَحَ القَصَّابُ اللَّحْمَ dissecuit)
(in frusta secuit carnem lanius ﻫ

شَرِيحَة (segmentum, frustum carnis)
٢١

شَرْخ (prima juventus) ٨ ، ٤٣ شَرْخُ
الشَّبَابِ (id.) ﻫ

شَارِخ (adolescens imberbis) ٨ ، ٤٣

شَرْخَانِ anterior et posterior pars)
(sellae camelinae ٣ ، ٧٣

شَرَدَ البَعِيرُ (*f. i.* fugit camelus) ٥ ، ٨٩

شَرَّدَهُ (propulit, abegit alqm) ٥ ، ٢١٣

وشَرَّدَ البِطِّيخَةَ in longa segmenta)
(dissecuit peponem ﻫ

شَرِيدَة cordex striatus peponis;)
pepo in oblonga) ٩ ، ١٥ (striae peponis
(segmenta dissectus ٩ ، ٢١٣

شِرْذِمَة manipulus hominum, agmen)
(parvum ١٨ ، ٣١

شِيرَاز (*v. infra*) ١٩ ، ٩١

شُرْسُوف extremitas costae ventri im-)
شَرَاسِيف ح ١ ، ٣٨ (minens

شُرْشُور avis a magnitudine passeris:)
(motacilla *pecul.* caerulea ١١ ، ٧٩

شَرَطَ عَلَيْهِ الشَّىْءَ *f. i.* stipulatus)
est rem ab alqo; rem ut conditionem
(imposuit alcui ١٣ ، ٩٥

وشَرَطَهُ الحَجَّامُ بِالْمِشْرَطِ *f. i.* et *u.*)
(scalpello secavit alqm chirurgus ١٤ ، ٩٥

أَشْرَطَ نَفْسَهُ لِكَذَا paravit, dis-)
(posuit sese ad alqd ٣ ، ١٩٩

شَارَطَهُ كَذَا certam conditionem)
(iniit unus cum altero de re ٢١ ، ٢٢٧

اِشْتَرَطَ كَذَا pactus est rem alquam;)
imposuit *alcui* rem ut conditionem)
١٤ ، ٢٣٩

شَرْط (conditio; stipulatio) شُرُوط
ح ١٤ ، ٩٥

شُرْطِيّ praefectus fori; praetor;)
(miles praetorianus شُرَط ح ٩ ، ٤٩

شُرَط milites ad pugnam et mortem)
(subeundam parati ٤ ، ١٩٩

أَشْرَاطُ السَّاعَةِ indicia extremi)
(judicii ١٩ ، ٥

شَرِيطَة (conditio, stipulatio) شَرَائِط
ح ١٣ ، ٩٥

مِشْرَط (scalpellum chirurgicum)
مَشَارِط ح ١ ، ٥٧

شَرَعَ فِى المَاءِ وفى الأَمْرِ *f. a.* ingres-)
sus est in aquam, et aggressus est
(opus faciendum ٢٢ ، ١٧٩

وشَرَعَ اللّٰهُ لِعِبَادِهِ الإِسْلَامَ
manifestavit Deus religionem Musle-)
(micam hominibus ٢٣

وشَرَعَ البَابُ إِلَى الطَّرِيقِ
patuit janua domus ad viam publicam
(versus ٢ ، ١٨٠

وشَرَعَ الطَّرِيقُ aperta, manifesta)
(fuit via ٥

أَشْرَعَ الرُّمْحَ قِبَلَهُ direxit hastam)
(versus alqm ١٩ ، ١٩٩

وأَشْرَعَ الدَّابَّةَ aquatum duxit)
(jumentum ﻫ

وأَشْرَعَ البَابَ إِلَى الطَّرِيقِ
(aperuit portam versus viam) ١٧ ، ١٩٩

شَرْع institutio religionis, lex reli-)
(gionis ١ ، ١٨٠

شَارِع (via magna publica) شَوَارِع
ح ١٠ ، ١١

حِيتَانٌ شُرَّعٌ pisces magni caput)
(super aquam extollentes ٥ ، ١٨٠

شِرَاع (velum navis) ١٩ ، ٥٣

شِرْعَة institutio religionis, lex re-)
chorda instrumenti) ٢ ، ١٨٠ (ligionis
(musici شِرَع ح ١٨ ، ٥٤

دُورٌ شَارِعَةٌ domus ita sitae, ut)
januae ad viam publicam pertranseant)
٤ ، ١٨٠

شَرِيعَة (praeceptum religionis, lex)
شَرَائِع ح locus) ١ ، ١٨٠ ✱ ١٥ ، ٤٨
(ubi aqua hauritur *s.* bibitur ٢٣ ، ١٧٩

مَشْرَعَة (id.) ١٣ ، ١٧٩

شَرُفَ *f. u.* magnificus, illustris, nobilis)
(fuit ١٥ ، ١٨٥

أَشْرَفَ عَلَيْهِ ex alto prospexit in)
(alqm; imminuit rei ١٤ ، ١٩٧

شَرَّفَهُ magnificum, illustrem, nobilem)
aestimavit alqm; reveritus est alqm)
٢٠ ، ٢١٥

شَارَفَهُ imminuit, ex alto prospexit)
(in alqd ١٣ ، ٢٢٨

تَشَرَّفَ بِهِ magni habitus, honoratus,)
(nobilitatus est alqa re ٢٠ ، ٢٥٤

اِسْتَشْرَفَ الشَّىْءَ *capite elato s.*)
manu superciliis apposita rem bene
(conspicere voluit ٢١ ، ٢٧٢

شَارِف (camela annosa) شُرُف ح
٢ ، ٧٢

شَرِيف (magnificus, illustris; nobilis)
أَشْرَاف وشِرَاف ح ١٨٥، ١٥
شُرْفَة (acroteria domus) شُرَف ح
٩، ٢٤
شَرْيَاف (*v. infra*) ٢٠، ٢٨٣
مِشْرَف (labium cameli) مَشَارِف ح
١٠، ٧٢
مَشْرَفِيّ gladius Masrafensis, *a re*-)
٩، ٤٩ (*gione Musraf nomen ducens*
شَرَقَتِ الشَّمْسُ (*fut. u.* ortus est sol)
٢٠، ١٣١
شَرِقَ بِالماء *f. a.* praefocatus est)
٣، ١٢٢ (in gutture aquâ
أَشْرَقَتِ الشَّمْسُ luxit, splenduit)
١، ١٩٨ (sol
وأَشْرَقَ الوَجْهُ (serenus fuit vultus)
٢
شَرَّقَ اللَّحْمَ in frusta oblonga dis-)
secuit carnem ut siccaretur in sole)
١٣، ٢١٩
وشَرَّقَ المُسَافِرُ orientem versus)
١٤ (profectus est viator
تَشَرَّقَ ١٤، ٢٥٥ (in loco aprico sedit)
شَرْق oriens, plaga coeli ubi sol)
٢٢، ٥ (oritur
شَارِق (sol) شَوَارِق ح ٧، ٩
شَرْقَاء ovis, cujus aures in longum)
١٤، ٧٤ (fissae sunt
مَشْرِق (locus ubi sol oritur, oriens)
مَشَارِق ح ٢١، ٥
مُشَرَّق locus s. templum ubi diebus)
١٣، ٢١ (festis preces publicae habentur
مَشْرُقَة ملب locus apricus, locus)
١، ٧ (luce solari collustratus

Samachsch. Mocadd. ul Edeb.

تَشْرِيق actio, qua caro in frusta)
oblonga secatur, ut solis ardore sicce-
tres) أَيَّامُ التَّشْرِيق ١٣، ٢١٩ (tur
dies post festum victimarum, quod a
Muhammedanis die decimo mensis
ita) ٥، ٥ (Dhul-Hiddjae celebratur
appellatur, quod caro victimarum illis
١٤، ٢١٩ (diebus soli exponitur et torretur
شِرِقْرِق ٤، ٧٩ (merops avis s. apiaster)
شَرِكَهُ فِي كَذَا *f. a.* consortium habuit)
١٤، ١٩٢ (cum alqo in re
أَشْرَكَهُ فِي كَذَا consortem, socium)
١٣، ١٩٨ (fecit alqm in re
وأَشْرَكَ بِاللّهِ socios attribuit Deo;)
١٤ (polytheismum professus est
شَارَكَهُ فِي كَذَا sodalitium iniit)
٢١، ٢٢٨ (cum altero in alqa re
إِشْتَرَكَا sodalitium, consortium ini-)
٥، ٢٣٨ (verunt duo viri
تَشَارَكُوا consortium habuerunt in-)
١٧، ٢٩٥ (ter se
شِرْك (consortium; Polytheismus)
١٤، ١٩٨
شِرَاك (corrigia) شُرُك ح ١١، ٥٢
شَرِيك (consors, sodalis alterius)
شُرَكَاء ح ١٥، ١٩٢ ✱ ٢٢، ٢٢٨
شَرَكَة (recte piscatoris) شَرَك
وشِرَاك وأَشْرَاك ح ١٣، ٥٤
شَرِهَ عَلَى الطَّعَامِ *f. a.* avidus fuit)
١٣، ١٩٥ (cibi
شَرَى ٤، ١١٧ (*f. i.* emit et vendidit)
شَرِيَ جِلْدُهُ *f. a.* papulis laboravit)
٢٣، ١٧٠ (cutis alcjs
اِشْتَرَى المَتَاعَ emit merces; vendi-)
١١، ٢٤٣ (dit

شَرًى ٢١، ١٩ (regio silvosa, saltus)
شَرْوَى ٣، ٤٩ (aequalis, compar)
مُشْتَرِي ١٤، ٩ (Jupiter planeta)
شَرْيَفَ الزَّرْعَ resecuit folia nimis lu-)
٢٠، ٢٨٣ (xuriantia segetis
وشَرْيَفَ الزَّرْعُ folia nimis luxuri-)
ه (antia protulit seges
شَرْيَاف folia segetis nimis luxurian-)
ه (tia, quae resecari solent
شُسْتُجَة pannus lotione facta abster-)
gendis manibus serviens: mantele)
٨، ٩٢
شَسَعَ المَنْزِلُ *f. a.* distitit, abfuit, pro-)
٩، ١٨٠ (cul fuit domicilium
شِسْع (corrigia) شُسُوع ح ١٢، ٥٢
شِصّ ١٨، ١٢ (hamus piscatorius)
شَطَّ (*f. i. et u.* abfuit, remotus est)
٩، ١٠٥
أَشَطّ iniquus, injustus, violentus)
٢٣، ٢٠١ (fuit
شَطّ (ripa fluminis) شُطُوط ح
٤، ١٤
شَاطِئ (id.) شَوَاطِئ ح ٥، ١٤
شَطَرَ ١٧، ١٣٧ (*f. u.* vafer, malignus fuit)
وشَطَرَ الشَّيْءَ ١٨ (bipartivit rem)
شَاطَرَهُ المَالَ bipartivit cum altero)
٢٢، ٢٢٩ (pecuniam
شَطْرَهُ ٥، ٨٢ (*praepos.* versus alqm)
شَاطِر (vafer, malignus) شُطَّار ح
١٨، ١٣٧
شِطْرَنْج ١١، ٥٥ (Schahiludium)
شَطَن (funis, laqueus longus) أَشْطَان
ح ٢٠، ٧٢

شَيْطَانٌ (Satanas,Daemon) شَيَاطِينُ
۱۸ ، ۷۹ (serpens albus) ۴ ، ۳۲ ح

شِطَاظٌ (lignum inflexum ab utraque ex-
tremitate aduncatum: instrumentum
lignum curvum) ۲۱ ، ۵۹ (veterinarii
quod utrique ansae freni inseritur)
أَشِظَّةٌ ح ۹۸ ، ۳

تَشَظَّى الشَّىْءُ (in partes fracta, rupta
۲۱ ، ۲۹۲ (est res

شَظِيَّةٌ (pars,fragmentum ligni) شَظَايَا
ح ۲۲ ، ۲۹۲

شُعَاعٌ أَشِعَّةٌ ح (radius solis, lucis)
۲۰ ، ۹

شَعَبَ القَصْعَةَ (f. a. fregit et repara-
۱۲ ، ۱۸۴ (vit scutellam

اِنْشَعَبَ الطَّرِيقُ (divisa est via,
۱۹ ، ۲۴۵ (in ramos discessit via

تَشَعَّبَ (separatus, dispersus est)
۹ ، ۲۵۰

شَعْبٌ (gens magna, tribus magna)
شُعُوبٌ ح ۳۲ ، ۳

شِعْبٌ (via angusta per montes, pylae)

شِعَابٌ ح ۹ ، ۷

شُعْبَةٌ شُعَبٌ ح (ramus arboris)
۲۱ ، ۱۸

شَعْبَانُ (nomen mensis Arabici mensi
Redjeb subsequentis et Ramadhano
۲۲ ، ۳ (antecedentis

مَشْعَبٌ (via ampla per duos montes)
۷ ، ۱۱

شَعِثَ الشَّعَرُ ورَأْسُ المِسْوَاكِ (f. a.
dispersa est coma et cuspis bacilli quo
۱۴ ، ۱۵۴ (dentes defricantur

شَعَّثَ المِسْوَاكَ (dispersit, attrivit
nimio usu cuspidem bacilli quo dentes
۵ ، ۲۱۱ (defricantur

تَشَعَّثَ رَأْسُ المِسْوَاكِ (dispersa,
dissoluta est cuspis bacilli dentifrica-
۲۳ ، ۲۵۰ (torii

شَعِثٌ (dispersus, dissolutus) ۱۹ ، ۱۵۴

أَشْعَثُ (id.) ه

شَعَرَ بِهِ (f. u. novit rem) ۱۹ ، ۱۲۷

وشَعَرَهُ (id.) ه

وشَعَرَ الرَّجُلُ (carmen fecit poëta) ۲۰

أَشْعَرَهُ الأَمْرَ (certiorem reddidit
۷ ، ۱۹۴ (alqm de re

وأَشْعَرَ الهَدْىَ (signo notavit vi-
۸ (ctimam

وأَشْعَرَ الجَنِينُ (pilosus evasit em-
۹ (bryo

اِسْتَشْعَرَ خَوْفًا (concepit animo
۱۸ ، ۲۷۱ (metum

شِعْرٌ أَشْعَارٌ ح (carmen, poëma)

لَيْتَ شِعْرِى (utinam nossem!) ۹ ، ۵۰
۲۰ ، ۱۲۷

شَعَرٌ (pilus caprinus) ۱۸ ، ۷۴ (panni
۱ ، ۹۲ (serici species

شَاعِرٌ شُعَرَاءُ ح (poëta) ۲۰ ، ۱۲۷
✻ ۷ ، ۵۰

شِعَارٌ (vestis interior corpus tangens)
۹ ، ۹۴

شَعِيرٌ (hordeum) ۱۲ ، ۱۴

شَعَرَةٌ معا شَعْرٌ معا (crinis)
وشُعُورٌ وأَشْعَارٌ ح ۲ ، ۳۴ (crinis
۱۳ ، ۳۹ (pubertatis

شَعِيرَةٌ (pondus uni grano hordaceo
res aenea aliave) ۱۳ ، ۲۵ (aequivalens
quae extremo manubrio cultri affigitur,)
شَعَائِرُ (ut hic in illo firmius resideat
ح ۱۲ ، ۷۰ (signum quo victima nota-

شَعَائِرُ ح ۸ ، ۱۹۴ (ceremonia (tur
religione praescripta tempore peregri-
nationis Meccanae, ut jaculatio silicum,
۹ (cursus inter Mafam et Mervam, alia

المَشْعَرُ الحَرَامُ (locus Musdalifa
۲۰ ، ۱۷ ✻ ۲۹۲ ، ۹

شَعْشَعَ الخَمْرَ (vinum aquâ miscuit
۱۹ ، ۲۸۱

شَعَفَهَا (f. a. amavit mulierem) ۲۱ ، ۱۸۱

أَشْعَلَ النَّارَ (accendit ignem) ۱۹۹ ، ۹

اِشْتَعَلَتِ النَّارُ (accensus est ignis
۱۹ ، ۲۳۸

وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا (canitie
۹ ، ۲۳۸ (micuit caput

شُعْلَةٌ (lignum incensum, torris;
شُعَلٌ ح ۲۷ ، ۵ (flamma

شَعِيلَةٌ (ellychnium accensum)

شَعَائِلُ ح ۲۸ ، ۲۲

مَشْعَلَةٌ (lucerna; candela major)
مَشَاعِلُ ح ۲۸ ، ۱۳

شَعْوَذَ الرَّجُلُ (artem praestigiatoriam
۱۴ ، ۲۸۳ (exercuit vir

شَعْوَذِىٌّ (praestigiator) ۱۵

شَغَبَ (f. a. excitavit tumultum et cla-
۱۲ ، ۱۷۴ (morem

شَغَرَ الكَلْبُ (f. a. pedem sustulit canis
۲۱ ، ۱۷۷ (mingendi causa

شَغَرَبَهُ فى الصِّرَاعِ (pedem pedi alte-
rius implicans prosternere eum studuit
۲ ، ۲۸۰ (in colluctatione

شَغْرَبِيَّةٌ (techna qua quis pedem pedi
alterius implicat, eumque prosternere
۳ (studet in colluctatione

شَغَفَهَا (f. a. amavit mulierem) ۱۲ ، ۱۸۱

١٣ ، ٣٨ (pericardium) شَغَاف
f. a. occupatum red-) شَغَلَهُ عن كَذَا
didit alqm ut eum a re detraheret)
١٩ ، ١٨١
١٧ ، ٢٣٨ (occupatus est) اِشْتَغَلَ
rei curam non) تَشَاغَلَ عن الأَمْرِ
habuit aliis rebus occupatus et deten-
٢٣ ، ٢٩٥ (tus
١٤ ، ٤٢ (homo longis dentibus) أَشْغَى
f. i. tenuis et pellucida fuit) شَفَّ ثَوْبُهُ
١٧ ، ١٠٥ (vestis alcjs
macilentus fuit) وشَفَّ جِسْمُهُ
ه (corpus alcjs
f. u. macilentum red-) وشَفَّهُ الحُبُّ
١٨ (didit alqm amor
bibendo ex-) اِشْتَفَّ ما فى الإِنَاءِ
٢٠ ، ٢٤٠ (hausit quod in vase fuit
omnia exhausit) تَشَافَّ الشَّارِبُ
٤ ، ٢٩٧ (bibens
vidi, obser-) اِسْتَشْفَفْتُ ما وَرَاءَهُ
٢٣ ، ٢٧٤ (vavi quod pone alqm fuit
(velum tenue, pellucidum) شِفٌّ معا
١٤ ، ٩٣ شُفُوف ح
(pars aquae in vase residua) شُفَافَة
٤ ، ١٢
٢٣ ، ٢٨٥ (dispersus est) اِشْفَتَرَّ
١٩ ، ١٣ (margo, crepido putei) شَفِير
(culter magnus) شَفْرَة شِفَار ح
(acies gladii) شَفْرَةُ السَّيْفِ ١٢ ، ٧٠
١٢ ، ٩٩ شِفَار ح
locus ubi pili palpebrarum) شُفْرَة
nascuntur: crepido palpebrarum)

(scalprum sutoris) ٢٢ ، ٣٤ أَشْفَار ح
٩ ، ٥٢
(labium camelinum) مِشْفَر مَشَافِر
١٠ ، ٧٢ ح
dulciariorum species, *pec.* quae) شُفَارِج
ad honorandum hospitem offeruntur)
٣ ، ٩١
f. a. intercessit) شَفَعَ لَهُ إِلَى الأَمِيرِ
٧ ، ١٨٠ (pro alqo apud principem
unam rem) وشَفَعَ الشَّىْءَ بِالشَّىْءِ
conjunxit cum altera, ita ut par fierent)
٨
interces-) شَفَّعَهُ الأَمِيرُ فى المُذْنِبِ
sionem alcjs admisit princeps pro eo,
١١ ، ٢١٥ (qui peccavit
intercessit) تَشَفَّعَ لَهُ إِلَى الأَمِيرِ
٧ ، ٢٥٤ (pro alqo apud principem
rogavit alqm, ut interce-) اِسْتَشْفَعَهُ
١٩ ، ٢٧٢ (deret
par, unus cum altero conjun-) شَفْع
٥ ، ٩٥ (ctus
(intercessor) شَفِيع شُفَعَاء ح ٧ ، ١٨٠
jus vicinitatis, aut jus com-) شُفْعَة
munis possessionis: est jus, vicini aut
sodalis peculium ante alios emendi)
٩ ، ٨٠
٢ ، ١٩٨ (timuit alqm) أَشْفَقَ مِنْهُ
misericors fuit erga) وأَشْفَقَ عَلَيْهِ
ه (alqm
rubor coeli vespertinus post) شَفَق
١٩ ، ٩ (occasum solis
٣ ، ١٩٨ (misericors) شَفِيق
٣ ، ١٩٨ (miseratio) شَفَقَة
f. i. medelam at-) شَفَاهُ مِنَ المَرَضِ
٢ ، ١١٨ (tulit alcui, liberavit alqm a morbo

revaluit a) اِشْتَفَى مِنَ المَرَضِ
٤ ، ٢٤٤ (morbo
utilitatem percepit) واشْتَفَى بِكَذَا
ه (ex alqa re
rediit ad se ex) تَشَفَّى مِنْ غَيْظِهِ
٢٢ ، ٢٩٢ (ira
remedium quaesivit in) اِسْتَشْفَى بِهِ
١٥ ، ٢٧٨ (alqa re
٢ ، ٢١ (ora, margo rei) شَفًا
٢٢ ، ٢١ (nosocomium) دَارُ الشِّفَاءِ
(subula sutoris) إِشْفَى أَشَافٍ ح
٩ ، ٥٢
collocutus est cum alqo e) شَافَهَهُ
٢٢ ، ٢٢٩ (regione ejus
١٣ ، ٣٥ (labium) شَفَة شِفَاه ح
٩ ، ٢٩٥ (vir magnis labiis) شُفَاهِىّ
٩ ، ١٣٩ (*f. u.* fidit alqd) شَقَّهُ
mole-) وشَقَّ فُلَانٌ عَلَى فُلَانٍ
stiam attulit alcui, inique tractavit
٧ (alqm
difficile, mo-) وشَقَّ عَلَيْهِ الأَمْرُ
ه (lestum fuit alcui negotium
٣ ، ٢٢٠ (diffidit alqd) شَقَّقَهُ
controversiam habuit cum) شَاقَّهُ
١٠ ، ٢٣٠ (alqo, adversatus est alqm
se-) اِشْتَقَّ الكَلِمَةَ مِنَ الكَلِمَةِ
paravit vocem a voce *orator;* deriva-
vit vocabulum a vocabulo *grammati-*
٢٣ ، ٢٤٠ (*cus*
ه (cepit dimidium rei) وَاشْتَقَّهُ
dilaceravit) وَاشْتَقَّ فى الكَلَامِ
orationem, huc illuc aberravit in ora-
tione, ita ut, quod intendit, diserte non
١ ، ٢٤١ (ediceret
٢١ ، ٢٤٧ (fissus, laceratus est) اِنْشَقَّ

شِقّ (latus corporis) ٢٣ ، ٣٧ (dimi-
(dium ١٠ ، ٩٥

شُقَّة معا (via longa, via molesta;)
(iter longinquum et molestum ١٧ ، ١١

شُقّة (pars panni tentorii) شِقَاق
ح ١٢ ، ٢٩ شِقَاق ح (lacinia vestis)
(res abscisa) ٩ ، ١٣٩ ١٧ ، ٦٣

شَقِيق (frater uterinus) ٩ ، ٤٥

شَقِيقَة (dolor dimidiam capitis partem)
شَقَائِقُ النُّعْمَانِ ١٤ ، ٥٨ (afficiens
(tulipa montana *i. e.* Anemone ٢٢ ، ١٥

أَشْقَر (equus, cujus juba et cauda rubro
(colore sunt ١٧ ، ٩٧

شِقِرَّاق معا (merops *avis*, apiaster)
٤ ، ٧٩

شَقْشَقَ العُصْفُورُ (pipilavit passer)
٤ ، ٢٨٢

شِقْشِقَة (clamor quem edit camelus
(quando appetit coitum ٢٢ ، ٧١ vin-
(culum quo succingitur tunica Persica
٢٠ ، ٩٢

شِقْص (portio, sors) أَشْقَاص ح ٩ ، ٩٥

مِشْقَص (cuspis larga *hastae*)
مَشَاقِص ح ٥ ، ٧٠

مُشَقِّص (lanius) ١٨ ، ٥٩

شَقِيَ (*f. a.* miser fuit) ١٨ ، ١٧١

أَشْقَاهُ (miserum, infelicem reddidit)
(alqm ١٠ ، ٢٠٨

شَقِيّ (miser) ١٨ ، ١٧١

شَكَّ فِي الأَمْرِ (*f. u.* dubitavit de re)
١٣ ، ١٣٩

شَكَّكَهُ (dubitationem injecit alcui,)
(dubium reddidit alqm ٣ ، ٢٢٠

شَاكٌ (miles plenâ armaturâ) ٧ ، ٩٩

شِكَّة (instrumenta bellica: arma)
٨ ، ٩٩

شَكَرَ الرَّجُلَ النِّعْمَةَ (*fut. u.* gratias
(egit pro beneficio ٢١ ، ١٢٧

شَاكِرِيّ (discipulus) شَاكِرِيَّة ح
١٠ ، ٤٨

أَشْكُز (subductura calceorum coriacea)
١٩ ، ٥٢

شَكِسَ (*fut. a.* prava indole fuit alqs)
١٩ ، ١٥٨

وشَكُسَ (*f. u.* id.) ١٧

تَشَاكَسُوا (sibi invicem adversati
(sunt ٢٣ ، ٢٩٤

شَكْس (homo mala, prava indole)
١٧ ، ١٥٨

شَكِس (id.) ه

شَكَلَ الفَرَسَ (*f. u.* fune constrinxit
(curandi equi pedes veterinarius ٢ ، ١٣٣

وشَكَّلَ الكِتَابَ (signa vocalium
(adscripsit libro ه

شَكِلَ (*f. a.* rubros oculos habuit)
٨ ، ١٩٣

أَشْكَلَ عَلَيْهِ الأَمْرُ (obscura et am-
(bigua fuit alcui res ٧ ، ١٩٩

شَاكَلَهُ (similis fuit alteri) ٥ ، ٢٢٩

تَشَاكَلَا (sibi invicem similes
(fuerunt duo viri ٢٣ ، ٢٩٥

شَكْل (similis) أَشْكَال ح ٢ ، ٤٩
(signa vocalium in alphabeto Arabico)
أَشْكَال ح ٢٣ ، ٤٩ شُكُول ح ٣ ، ١٣٣

شِكْل (gestus feminae amatorius) ه

شِكَال (funis, quo jumentorum curan-
(dorum pedes constringit veterinarius
شُكُل ح ٢١ ، ٥٩

شَاكِلَة (hypochondrium) ٢٠ ، ٢٩٤
(modus, ratio, regula ١٩ ، ٤٣

أَشْكَل (rubros oculos habens) ١٠ ، ٤١

شَكْلَاء (ovis albis hypochondriis)
١٠ ، ٧٤

شَكِيمَة (ansa aheni) شَكِيم وشَكَائِم
ح شَكِيم (lupus fraeni) ٢١ ، ٢٩
شَكَائِم ح ٤ ، ٩٨

شَكَا فُلَانًا إِلَى فُلَانٍ (*f. u.* questus
(est de alqo apud alqm ٢٢ ، ١٥٠
وشَكَا المَرِيضُ مَرَضَهُ (questus est
(aegrotus morbum suum ٢٢

أَشْكَاهُ (fecit ut alqs quereretur)
١٢ ، ٢٠٨

اِشْتَكَى إِلَيْهِ كَذَا (conquestus est
(alqd apud alqm ٩ ، ٢٤٤
وَاشْتَكَى (sumsit, adhibuit utrem
(appellatum شَكْوَة ه

تَشَكَّى (conquestus est) ٢ ، ٢٩٣

شَكْوَة (uter parvus ex corio confectus)
شِكَاء ح ١ ، ٥٣ * ٩ ، ٢٤٤

مِشْكَاة (locus lampadis *i. e.* foramen
in pariete *seu* fenestella non pene-
trans, ubi lampas collocari solet)
مَشَاكِي ح ١٩ ، ٢٨

شَلَّهُ (*f. u.* depulit, abegit alqm) ١ ، ١٤٠
شَلَّتْ يَدُهُ (*fut. a.* arida facta est
(manus alcjs ١٢ ، ١٩٧

شَلَّاء (manus arida) ١٢ ، ١٩٧

شَلْشَلَ المَاءَ (stillatim, guttatim effudit
(aquam ٨ ، ٢٨٢

شَلَقَ المَرْأَةَ (*fut. u.* inivit feminam)
٢١ ، ١٣١

أَشْلَى الكَلْبَ (vocavit, adlectavit ad
(se canem ١٩ ، ٢٠٨

membrum, artus corporis hu-) شِلْوٌ
١٣ ، ٣٣ ح أَشْلَاءٌ (mani
(*f. u.* odoratus est, olfecit alqd) شَمَّهُ
١٤ ، ١٤٠
ﻫ (*f. a.* id.) شَمَّهُ
١٩ ، ١٩٧ (*f.a.* magnum nasum habuit) شَمَّ
fecit ut odoraretur) أَشَمَّهُ الرَّيْحَانَ
١٣ ، ٢٠٢ (alqs basilicum
(odoratus est, olfecit alqd) اِشْتَمَّهُ
٧ ، ١٤١
fasciculus florum, *in texto* ﺵ) شَمَامَةٌ
٢٣ ، ١٥ ✱ ١٥ ، ١٤٠ (*delendum est*
(homo magnum nasum habens) أَشَمُّ
١٩ ، ١٩٧ ✱ ١٣ ، ١٤١
abhorruit a negotio;) اِشْمَأَزَّ عَنِ الْأَمْرِ
٣ ، ٢٨٩ (contraxit se
١٧ ، ٧٠ (*i. q.* شَمَالٌ) شَمْأَلٌ
(*fut. a.* gavisus est alqa re) شَمِتَ بِهِ
٩ ، ١٥٤
bene precatus est) شَمَّتَ الْعَاطِسَ
٣ ، ٢١١ (sternutanti
fecit ut hostis) أَشْمَتَ بِهِ الْعَدُوَّ
٢٠ ، ١٩١ (de alqo gauderet
١٠ ، ١٥٤ (gaudio affectus) شَامِتٌ
(*f. a.* altus fuit mons) شَمَخَ الْجَبَلُ
٢ ، ١٧٧
alto naso fuit *i. e.*) وَشَمَخَ بِأَنْفِهِ
٣ (superbivit
٣ ، ٩ (mons altus) شَامِخٌ
milii species, *frumentum*) شَامَاخٌ
inter milium et oryzam medium
١٥ ، ١٤ (*tenens*
١ ، ٢٨٩ (altus fuit) اِشْمَخَرَّ
sustulit, succinxit) شَمَّرَ الثَّوْبَ
٣ ، ٢١٣ (vestem

(vestem ad se attraxit, sustulit) تَشَمَّرَ
١١ ، ٢٥٢
latioribus ictibus con-) شَمْرَجَ الثَّوْبَ
٥ ، ٢٨٠ (suit vestem
ramulus in quo botrus et uvarum) شِمْرَاخٌ
شَمَارِيخُ ح (et dactylorum pendet
٢ ، ٢٠
f. i. et *u.* lumine solis) شَمَسَ يَوْمُنَا
٢ ، ٩٣ (claruit, apricus fuit dies noster
٢ ، ٩٣ (*f. a.* id.) شَمِسَ يَوْمُنَا
f. u. equitem) شَمَسَتِ الدَّابَّةُ
١٩ ، ١٢٩ (insidere non passus est equus
شَمْسٌ ٧ ، ٩ ح شُمُوسٌ (sol) شَمْسٌ
sol torquetis *i. e.* gemma) الْقِلَادَةِ
in media parte anteriori collaris muli-
٢٢ ، ١٠ (erum
٣ ، ٩٣ (dies apricus) يَوْمٌ شَمِسٌ
ﻫ (id.) يَوْمٌ شَامِسٌ
equus, qui equitem insidere) شَمُوسٌ
١٩ ، ١٢٩ (non patitur, sternax, contumax
✱ ٢٠ ، ٩٩
(*f. a.* crines cum albis mixtos شَمِطَ
٢٠ ، ١٥٩ (habuit; canus fuit
cujus crines canescere coe-) أَشْمَطُ
٢٠ ، ١٥٩ ✱ ١١ ، ٤٣ (perunt; canus
٢٣ ، ٢٧ (candela *pec.* cerea) شَمْعٌ
شَمْعٌ وَشُمُوعٌ (cera; cereus) شَمْعَةٌ
ح ١١ ، ٥٩
مَشَامِعُ ح (candelabrum) مِشْمَعَةٌ
٢٣ ، ٢٨
٤ ، ٢٨٩ (celeriter incessit) اِشْمَعَلَّ
celeriter incedens *de*) مُشْمَعِلٌّ
٥ ، ٢٨٩ (*camela tantum dicitur*
f. u. comprehendit eos) شَمِلَهُمُ الْخَيْرُ

bonum; prospera fortuna eos amplexa
est i. e. ad omnes simul spectavit et
٣ ، ١٣٣ (pertinuit
٤ (*f. a.* id.) وَشَمِلَهُمُ الْخَيْرُ
involvit se alqs in) اِشْتَمَلَ بِثَوْبِهِ
١٧ ، ٢٣٨ (veste suo
١٥ ، ٣١ (cohors, turba, coetus) شَمْلٌ
١٧ ، ٧ (aquilo ventus *i. q.* شَمَالٌ)
ﻫ (ventus septentrionalis) شَمَلٌ
شَمَالٌ ، شَمْأَلٌ ، شَامَلٌ ، شَأْمَلٌ
ventus a septentrionibus oriens: aquilo,
١٧ ، ٧ (boreas
أَشْمُلٌ (manus sinistra) شِمَالٌ
indoles, natura) ١٨ ، ٣٩ ح وَشَمَائِلُ
ventus) ١٤ ، ٤٣ ح شَمَائِلُ (alcjs
٧ ، ٧ (septentrionalis
٣ ، ٥٩ (vinum merum) شَمُولٌ
indumentum amplius *pec.*) شَمْلَةٌ
١٣ ، ٩٣ (totum corpus involvens
(camela celerrime incedens) شِمِلَّةٌ
٨ ، ٧٢
٨ ، ٢٨٢ (celeriter incessit) شَمْلَلَ
camela celeriter, pro-) نَاقَةٌ شِمْلَالٌ
٨ ، ٧٢ ✱ ٨ ، ٢٨٢ (peranter incedens
f. u. sparsit) شَنَّ عَلَيْهِمُ الْغَارَةَ
super eos direptionem *i. e.* diripuit et
١ ، ١٤١ (populatus est eos
arida et macra fuit) تَشَنَّنَ جِلْدُهُ
٩ ، ٢٥٩ (cutis alcjs: corrosa fuit
٢٢ ، ٥٢ (uter vetustus, exsiccatus) شَنٌّ
٢٣ ، ٥٢ ح شِنَانٌ (id.) شَنَّةٌ
Cod. Berol. habet شَانَانِ (شَنَّانَانِ
✱ ٧ ، ٣٥ (duae venae lacrymales
١٠ ، ٢٩٥

مِشَنٌّ (uter vetustus corrugatus) ٣٣ ، ٥٢

شَنِئَهُ (*f. a.* exodit alqm) ١٤ ، ١٥٢

شَنَبٌ (tenuitas et splendor dentium) ١٤ ، ٢٩٥

شَنِجَ (*f. a.* rugosus est) ٥ ، ١٥٥

تَشَنَّجَ (corrugatus est) ٣ ، ٢٥١

شَنِجٌ (rugosus) ٥ ، ١٥٥

شَنَارٌ (vitium, flagitium) ٧ ، ٨٠

شَنَّعَ عَلَيْهِ (deturpavit, infamavit alqm) ١١ ، ٢١٥

شُنْعَةٌ (turpitudo; infamia) ١٢

شَنَّفَهَا (inauri ornavit aurem mulieris) ٢٠ ، ٢١٥

تَشَنَّفَتْ (inauri ornavit sese mulier) ٢٠ ، ٢٥٤

شَنْفٌ (inauris *pec.* superior) شُنُوفٌ ح ١١ ، ٣ ✲ ١٩ ، ٢٩٠

شَابَ الماءَ باللَّبَنِ (*f. u.* aquam lacte miscuit) ٢٠ ، ١٤١

وشَابَ الماءُ اللَّبَنَ (aqua lacte mixta est) ٢١

شَوبَجٌ (radius vel cylinder quo massam farinae subactam explanat pistor) ١٥ ، ٢٩

شَوبَقٌ (id.) ١٥ ، ٢٩

شَارَ العَسَلَ (*f. u.* mel extravit e cera vel ex alveo) ١٢ ، ١٤٣

وشَارَ الدَّابَّةَ فى المِشْوَارِ (venditioni exposuit jumentum in foro) ١٣

أَشَارَ عَلَيْهِ بِكَذَا (mandavit, imperavit alcui alqd) ٢٠ ، ٢٠٤

وأَشَارَ إِلَيْهِ بالإِصْبَعِ (digito signum, nutum fecit versus alqm; indigitavit alcui alqd) ٢١

شَوَّرَ بِهِ (pudibundum, confusum reddidit alqm) ٢٢ ، ٢٢١

شَاوَرَهُ فى كَذَا (deliberavit cum altero de alqa re) ٨ ، ٢٣١

تَشَوَّرَ (pudibundus, confusus est) ١٧ ، ٢٩٠

تَشَاوَرُوا (deliberarunt, consultarunt inter se) ٢٢ ، ٢٩٧

إِسْتَشَارَهُ (deliberare, consultare voluit cum alqo) ٧ ، ٢٧٧

شَارَةٌ (forma, figura; pulchritudo) ١٨ ، ٣٢

شُورَى (mandatum, jussus) ٢١ ، ٢٠٤

مَشَارَةٌ (arvum) ١٩ ، ١٧ (bos triturans, qui in area super excutendo frumento circumagitur) ١ ، ١٨

مُشِيرَةٌ (indigus index) ١٢ ، ٣٧ ✲ ٢١ ، ٢٠٤

مِشْوَارٌ (forum, ubi pecora venditioni exponuntur) ٥ ، ٢٢ ✲ ١٣ ، ١٤٣

مَشُورَةٌ (mandatum, jussus) ٢٠ ، ٢٠٤

مَشْوَرَةٌ (id.) ﻫ

شُوربَاجٌ (jusculum) ١١ ، ٩٠

شَوِسَ (*f. a.* ex oculi angulo adspexit alqm prae superbia) ١٩ ، ١٩٩

تَشَاوَسَ (uno oculo spectavit alqs) ٣ ، ٢٩٨

أَشْوَسُ (qui ex angulo oculi spectat) ١٣ ، ٤١ ✲ ١٩ ، ١٩٩

شَوَّشَ عَلَيْهِ الأَمْرَ (intricavit, conturbavit alcui rem) ٤ ، ٢٢٢

تَشَوَّشَ عَلَيْهِ الأَمْرُ (intricata, conturbata est alcui res) ٢٠ ، ٢٩٠

شَوَصٌ (odontalgia) ٥ ، ٣٩

شُوَاظٌ (flamma ignis) ١ ، ٢٧

تَشَوَّفَ للأَمْرِ (intentus est ad negotium, accinxit se ad opus faciendum) ٢ ، ٢٩١

شَاقَهُ (*f. u.* desiderio affecit alqm) ٧ ، ١٤٥

شَوَّقَهُ (desiderio alqm affecit) ١٣ ، ٢٢٢

إِشْتَاقَهُ (desideravit alqd) ١٤ ، ٢٤٢

وَاشْتَاقَ إِلَيْهِ (id.) ١٥

تَشَوَّقَ إِلَيْهِ (desideravit, concupivit alqd) ٣ ، ٢٩١

شَاكَتِ الشَّوْكَةُ رِجْلَهُ (*f. u.* spina pedem alcjs vulneravit) ١١ ، ١٤٥

وشَاكَ الرَّجُلُ الشَّوْكَةَ (spinam e pede suo etraxit alqs) ١٢

شَوَّكَ رَأْسُ الحَلِيقِ (hirsutum fuit caput tonsi) ١٥ ، ٢٢٢

شَوْكَةٌ (spina) شَوْكٌ ح ٤ ، ١٧ (aculeus scorpionis) ١٣ ، ٧٩

شَالَ المِيزَانُ (*f. u.* sublata est lanx librae ob levitatem) ٢٣ ، ١٤٥

وشَالَتِ النَّاقَةُ (lac sustulit camela, ita ut mulgeri non posset) ١ ، ١٤٩

وشَالَتْ بِذَنَبِهَا (caudam sustulit, camela, quod aut dimicationis aut itineris suscipiendi indicium est) ٢

أَشَالَ الحَجَرَ (lapidem sustulit) ١٨ ، ٢٠٥

شُولٌ (olera) ١١ ، ١٥

شَائِلٌ (camēla caudam tollens) شُوَّلٌ ح ٣ ، ١٤٩

شَوْلَةٌ (aculeus scorpionis) ١٣ ، ٧٩

شَوَّالٌ (nomen mensis Arabici, Ramadhano mensi subequentis) ٢٢ ، ٣

شَائِلَةٌ (camela lac tollens, lacte carens) شُوَّلٌ ح ٢ ، ١٤٩

شَوِهَ (*f. a.* turpis faciei fuit) ٣ ، ١٧٠

شَوَّهَ اللّٰهُ وَجْهَهُ turpem reddidit,)
٣ ، ٢٢٣ (foedavit Deus faciem acjs

شَاةٌ (ovis) شِيَاهٌ ح ١٩ ، ٧٣ bos)
٥ ، ٧٥ (silvester

شَاةٌ (grex ovium) شَوِيٌّ ح ١٩ ، ٧٣

أَشْوَهُ ، شَوْهَاءُ vir, femina turpis)
٢ ، ١٧٠ (faciei

شَوَى اللَّحْمَ (f. u. assavit carnem)
٢ ، ١٢١

أَشْوَى الصَّيْدَ non attigit letali)
١٩ ، ٢٠٩ (loco feram venator

إِشْتَوَى الرَّجُلُ assatam carnem sibi)
٨ ، ٢٤٥ (paravit vir

إِنْشَوَى اللَّحْمُ (assata est caro)
١٢ ، ٢٤٨

شَوًى equi pedes et anteriores et po-)
extremitates in cor-) ٨ ، ٩٧ (steriores
pore ferarum quibus a venatore laesis
١٩ ، ٢٠٩ (animal non occiditur

شِوَاءٌ (caro assata) ٤ ، ٩٠

شَوَاةٌ (cutis capitis) شَوًى ح ١٧ ، ٣٣

إِشْهَبَّ الفَرَسُ cinereo colore fuit)
١٩ ، ٢٤٨ (equus

إِشْهَابَّ الفَرَسُ (id.) ١٠ ، ٢٤٩

شِهَابٌ pars ignis: flamma ardens,)
شُهُبٌ وشُهْبَانٌ (torris ambustus
stella qua Daemones im-) ٤ ، ٢٧ ح
شُهُبٌ ح (pugnantur: stella cadens
١٤ ، ٩

شُهْبَةٌ color cinereus: ex albo nigro-)
١٩ ، ٢٤٨ (que mixtus

أَشْهَبُ equus cinerei coloris; in quo)
color albus potior est quam niger)
١٩ ، ٩٧

شَهِدَ المَجْلِسَ f. a. praesens fuit in)
١١ ، ١٥٩ (conclavi

وشَهِدَ عَلَى فُلَانٍ testimonium)
١٢ ، ١٥٩ (dedit de alqo homine

أَشْهَدَهُ عَلَى كَذَا testem adhibuit)
٣ ، ١٩٤ (alqm in alqa re

شَاهَدَهُ praesentem, coram vidit)
٧ ، ٢٢٩ (alqm

تَشَهَّدَ فِى الصَّلَوةِ majestatem Dei)
et prophetae in precibus suis praedi-
١٩ ، ٢٥١ (cavit vir

تَشَاهَدُوا se invicem coram vide-)
٩ ، ٢٩٤ (runt

إِسْتَشْهَدَهُ voluit ut alqs testimo-)
٣ ، ٢٧١ (nium daret

وَاسْتُشْهِدَ فُلَانٌ marthyr factus)
est alqs; supplicium pro confessione
٤ (religionis suscepit

شَهْدٌ معا (mel album) ٩ ، ٥٩

شَاهِدٌ (testis) ١٣ ، ١٥٩ cincinnus in)
شَوَاهِدُ ح ٣٤ ، ٧ (genas propendulus

شَهِيدٌ (testis) أَشْهَادٌ وشُهُودٌ
وشُهَدَاءُ ح ١٥٩ ، ٥ marthyr qui)
supplicium pro confessione religionis
٤ ، ٢٧١ (subit

شَهَادَةٌ testimonium; marthyrium)
٤ ، ٢٧١ (s. supplicium sanctorum

شَهْدَانِجٌ (semen cannabinum) ١٧ ، ١٤

شَهَرَهُ بِكَذَا f. a. alqâ re alqm divul-)
٢٢ ، ١٧٧ (gavit, publice notavit

وشَهَرَ عَلَيْهِ السِّكِّينَ protraxit)
ﻫ (cultrum adversus alqm

شَهَّرَهُ publice indicavit, manifestavit)
٣ ، ٢١٣ (alqd

شَاهَرَهُ in mensem pactus est, loca-)
٢٢ ، ٢٢٩ (vit alqd

إِشْتَهَرَهُ النَّاسُ celebrarunt homi-)
nes alqm; cognoverunt et agnoverunt
٩ ، ٢٣٥ (alqm

شَهْرٌ (mensis) أَشْهُرٌ وشُهُورٌ ح ١٩ ، ٣
ذَاتَ شَهْرٍ (mense quodam) ١١ ، ٥

مُشْهِرٌ (infans unum mensem natus)
٢٢ ، ٤٢

شَهْرَقٌ rota jugi textorii, super qua)
٧ ، ٥٣ (fila conglomerantur

شَهَقَ الحِمَارُ f. i. et u. vociferavit)
١٢ ، ٩٨ (asinus

شَهِقَ (f. a. id.) ١٣ ، ٩٨

شَاهِقٌ (mons altus) شَوَاهِقُ ح
٢ ، ٩

شَهِلَ f. a. tales oculos habuit quales)
٨ ، ١٩٣ (oves habent, *nim.* rubicundos

شَهْلَةٌ senex, annosus *propr. de*)
١٠ ، ٤٣ (*muliere:* anus

أَشْهَلُ oculos quales ovis habens,)
✲ ١٠ ، ٤١ (homo rubicundis oculis
٩ ، ١٩٣

شَهُمَ (f. u. perspicax, ingeniosus fuit)
١٥ ، ١٨٩

شَهْمٌ (perspicax, ingeniosus) ﻫ

شَهِيمٌ (id.) ١٩

شَيْهَمٌ (erinaceus mas) ٨ ، ٧٩

شَهَا (f. u. bonus, jucundus, gratus fuit)
١ ، ١٥٢

وشَهِيَ (f. a. id.) ٢

شَهِيَ الشَّىْءَ appetivit, cupivit)
١ ، ٢٢٥ (rem

إِشْتَهَاهُ cum desiderio cupivit alqd)
١٧ ، ٢٤٤

تَشَهَّى عَلَيْهِ صَوْتًا desideravit,)
٩ ، ٢٩٣ (efflagitavit ab alqo vocem

طَعَامٌ شَهِيٌّ (cibus bonus, gratus)
۱۵۲، ۲
شَاءَ الأَمْرَ (*f. a.* voluit alqd) ۱۷۰، ۴
شَيْءٌ (res) أَشْيَاءُ ح ۸۰، ۹
شَابَ (*f. i.* canus fuit; senex fuit) ۱۱۱، ۴
شَيَّبَهُ (canum reddidit alquem *moeror*)
۲۲۳، ۹
شَائِبٌ (canus) ۱۴۱، ۵ ✻ ۱۱۱، ۵
أَشْيَبُ (id.) شِيبٌ ح ۱۱۱، ۵ (mons
(nive tectus ۹، ۲
شِيحٌ (absinthium santonicum) ۱۹، ۲۲
شَاخَ (*f. i.* senex fuit) ۱۱۲، ۷
شَيَّخَ (id.) ۲۲۳، ۱۰
شَيْخٌ (senex) أَشْيَاخٌ وشُيُوخٌ
ومَشِيخَةٌ ومَشَايِخُ ح ۴۳، ۱۰
شَيْخَةٌ (vetula, anus) ۴۳، ۱۱
شَادَ القَصْرَ بالشِيدِ (*f. i.* obduxit
(aedificium gypso ۱۱۲، ۱۱
أَشَادَ بِذِكْرِهِ (extulit commemo-
rationem alcjs *i. e.* honorifice eum
(commemoravit ۲۰۹، ۷
شَيَّدَ البِنَاءَ (in altum sustulit,
(exstruxit aedificium ۲۲۳، ۱۰
شِيدٌ (gypsum, calx, aut simile quid
(trullissationi serviens ۲۹۰، ۱۷
قَصْرٌ مَشِيدٌ (aedificium gypso ob-
(ductum; aedificium exstructum ۱۱۲، ۱۲
شِيرَازٌ (oxygala comprimendo vel co-
(lando crassior et spissior facta ۹۱، ۱۹
شِيرَجٌ (oleum Sesaminum) ۵۷، ۵
شِيزَى (arbor e cujus ligno, quod ebenino
simillimum est, pectines et paterae con-
(ficiuntur ۲۹۳، ۱۴

اِسْتَشَاطَ غَضَبًا (ira vel dolore ex-
(canduit ۲۷۷، ۱۲
وَاسْتَشَاطَ البَعِيرُ (commotus est,
(fluctuavit in camelo adeps ه
شَاعَ السِرُّ (patuit arcanum) ۱۱۴، ۲
أَشَاعَ السِرَّ (patefecit arcanum)
۲۰۹، ۱۲
وأَشَاعَ بالسِرِّ (id.) ه
شَيَّعَهُ (secutus est alqm) ۲۲۳، ۱۹
شَايَعَهُ (id.; adjuvit alqm) ۲۳۲، ۳
تَشَيَّعَ (Schiitarum doctrinam profes-
(sus est ۲۹۱، ۲۱
شِيعَةٌ (turba hominum) شِيَعٌ ح
۳۱، ۲ شِيعَةُ الرَجُلِ (assectae et
شِيَعٌ وأَشْيَاعٌ ح (adjutores alcjs
۲۳۲، ۳ الشِيعَةُ (Schiitae) ۲۹۱، ۲۱
رَجُلٌ مُشَيَّعٌ (homo fortis) ۲۲۳، ۱۹
شَامَ البَرْقَ (*f. i.* adspexit fulmen)
۱۱۵، ۴
شَامَةٌ (naevus major in corpore)
شَامٌ ح ۳۴، ۱۹
شِيمَةٌ (natura, indoles) شِيَمٌ ح
۴۳، ۱۵
أَشْيَمُ (vir magnos naevos habens)
۴۰، ۱۹
مَشِيمَةٌ (uterus) ۳۹، ۱
شَانَهُ (*f. i.* vitiosum, turpem, inhonestum)
(reddidit alqm ۱۱۵، ۲۱
شِيَةٌ (*v.* وشى)
شِيَاهٌ (*v.* شوه)

ص

صُوَابٌ (lens) صِئْبَانٌ ح ۷۷، ۲
صَابُونٌ (σάπων, sapo) ۵۹، ۲۱
صَارُوجٌ (calx, *pec.* viva) ۲۹۰، ۱۷
صَبَّهُ (*f. u.* effudit alqd) ۱۳۵، ۱۱
صَبَّ بِهَا (*f. a.* vehementi desiderio
puellae affectus est alqs; valde amavit
(eam ۱۹۵، ۲۲
وصَبَّ إِلَيْهَا (id.) ۱۹۹، ۱
اِنْصَبَّ المَاءُ (effusa est aqua) ۲۴۷، ۱۹
وَانْصَبَّ إِلَى مَكَانِ كَذَا (conten-
(dit in locum alqm ۱۳
تَصَبَّبَ عَرَقًا (effusus est sudore:
(valde sudavit ۲۵۸، ۷
صَبٌّ (desiderio, amore flagrans)
۱۹۵، ۲۳
صُبَابَةٌ (residuum aquae in utre)
۱۲، ۴
صَبَأَ مِنْ دِينِهِ (*f. a.* descivit a reli-
(gione sua ۱۷۳، ۱۷
صَابِئُونَ (Sabaei) ۱۷۳، ۱۸
صَبَحَهُ الصَبُوحَ (*f. a.* potum matu-
(tinum praebuit alcui ۱۷۵، ۲۱
صَبُحَ (*f. u.* pulchra facie fuit alqs)
۱۸۴، ۷
أَصْبَحَ (mane venit, evasit; mane fecit
(alqd ۱۹۲، ۹
صَبَّحَهُمْ (tempore matutino venit ad
homines; potum matutinum praebuit
(iis ۲۱۱، ۱۹
وصَبَّحَكَ اللّٰهُ بِخَيْرٍ (salutem et
prosperitatem tibi det Deus a primo
(mane ۱۷

اِصْطَبَحَ (potum matutinum bibit) ٩،٢٣٤

تَصَبَّحَ (dormivit tempore matutino) ٩،٢٥١

اِسْتَصْبَحَ بِالْمِصْبَاحِ (lucernâ accensâ locum illuminavit alqs) ٢٠،٢٧٠

صُبْحٌ (tempus matutinum, mane) ١٢،٤

صَبَاحٌ (id.) ه صَبَاحَ (tempore matutino) ٩،٢٩٠ صَبَاحَ صَبَاحَ (quocunque tempore matutino) ١٨،٤ صَبَاحَ مَسَاءَ (omni matutino et vespertino tempore) ١٩

صَبِيحٌ (homo pulchra, venusta facie) صِبَاحٌ ح ٧،١٨٤

صُبْحَةٌ (somnus tempore matutino) ٧،٢٥١

مِصْبَاحٌ (lucerna accensa) مَصَابِيحُ ح ٢٠،٢٨

صَبَرَ عَلَى الْمُصِيبَةِ *f. i.* (patientiam praestitit in casu adverso) ١٩،٩٠

صَابَرَهُ (patienter egit cum alqo) ٢٢،٢٢٩

اِصْطَبَرَ (patientiam praestitit) ١٠،٢٣٥

تَصَبَّرَ (patientiam prae se tulit, simulavit) ١٢،٢٥٢

صَبِرٌ (medicamentum amarum) ٧،٥٨

صُبْرَةٌ (acervus frumenti *pec.* ventilatione mundati) صُبَرٌ ح ٢٢،١٤

إِصْبَعٌ ، أُصْبُعٌ (digitus) أَصَابِعُ ح ٨،٣٧

أُصْبُوعٌ (id.) أَصَابِيعُ ح ٩،٣٧

صَبَغَ الثَّوْبَ *f. u. et a.* (fuit vestis larga, ampla) ٢١،١٣٠

وَصَبَغَ الثَّوْبَ (pannum coloribus tinxit) ه

اِصْطَبَغَ فِي الْخَلِّ (obsonium in acetum intinxit, immersit; panem in acetum immersum edit) ٩،٢٣٧

صِبْغٌ (color) ٢٢،١٣٠ (obsonium *propr.* quod intingitur in acetum oleumve) ٧،٢٣٧

صِبْغَةُ اللّٰهِ (lex divina, religio) ٢٢،١٣٠

أَصْبَغُ (equus alba cauda) ١٩،٩٧

صَبَا إِلَيْهِ *f. u.* (inclinavit sese ad alqd, propensus fuit in alqm) ١٤،١٤٧

تَصَابَى الرَّجُلُ (pueriliter se gessit vir; amorem aperte monstravit) ١٨،٢٩٨

صَبًا (ventus ab Oriente flans: eurus) أَصْبَاءٌ وَصَبَوَاتٌ ح ١٩،٧

صَبِيٌّ (puer) صِبْيَانٌ وَصِبْيَةٌ ح ٢٣،٤٢

صَبِيَّةٌ (puella) صَبَايَا ح ١،٤٣

صَحَّ *f. i. et a.* (integer, sanus, perfectus est) ٣،١٠٤

صَحَّحَهُ (sanum, integrum reddidit alqd, alqm) ١٤،٢١٩

صَحِيحٌ (integer, sanus, perfectus) ٣،١٠٤

صَحِبَهُ (*f. a.* socius, comes fuit alcui) ١٩،١٥٣

أَصْحَبَهُ شَيْئًا (associavit alcui rem, conjunxit alqd cum re) ٣،١٩١

صَاحَبَهُ (societatem, sodalitium iniit, habuit cum alqo) ١٤،٢٢٥

اِصْطَحَبُوا (sodalitium habuerunt inter se) ١٨،٢٣٣

تَصَاحَبُوا (societatem inierunt; socii, amici fuerunt inter se) ٢٢،٢٩٣

اِسْتَصْحَبَهُ (conjunxit alqm secum; voluit, ut alqs socius comesve suus esset) ١٤،٢٧٠

صَاحِبٌ (socius, comes) صَحْبٌ وَأَصْحَابٌ وَصِحَابٌ وَصُحْبَةٌ وَصَحَابَةٌ وَصُحْبَانٌ ح ١٩،١٥٣ (herus, dominus) ١٩،٤٩

صَاحِبَةٌ (socia; conjux) ١٣،٤٥

أَصْحَرَ (in deserto fuit, in desertum ivit) ١١،١٩٤

صَحْرَاءُ (campus planus, arenosus et sterilis: desertum) صَحَارَى معا ح ١٥،٨

صَحْصَحٌ ، صَحْصَاحٌ (id.) ١٤

صَحْصَحَانٌ (id.) ه

صَحَّفَهُ (a loco suo amovit alqd; invertit vel pervertit lectionem additis punctis diacriticis; errorem commisit in addendis ad vocem punctis diacriticis) ٢١،٢١٥

صَحْفَةٌ (patina magna) صِحَافٌ ح ١٣،٩٧

صَحِيفَةٌ (folium *pec.* folium chartae inscriptum; libellus, liber scriptus) صَحَائِفُ وَصُحُفٌ ح ١٥،٤٩ (*inversum ex* صَفِيحَةٌ tabula forium, valva) صَحَائِفُ ح ١٣،٤٥

مُصْحَفٌ (codex, liber) ١٥،٤٩ (codex Corani) مَصَاحِفُ ح ١٢

صَحْنٌ (media pars domus) صُحُونٌ ح ١١،٢٤

صَحْنَاةٌ (edulium quod ad excitandum appetitum paratur, quale sunt cepae

aceto et aliis conditae aut acetarium
٢٣ ، ٩٠ (Sardinium

صَحَا مِنَ السُّكْرِ والعِشْقِ (.f. u. so-
brius factus est et ad se rediit a cra-
٨ ، ١٤٨ (pula et amore

أَصْحَتِ السَّمَاءُ (serenum factum)
٣ ، ٢٠٧ (est coelum

يَوْمٌ صَحْوٌ (dies serenus) ٤ ، ٩

صَخَّتْهُ الصَّاخَّةُ (f. u. surdum reddidit)
٢٣ ، ١٣٥ (alqm sonus vehemens

صَاخَّةٌ (-sonus homines surdos red
dens, obtundens, vehementissimus)
الصَّاخَّةُ (dies extremi) ٢٣ ، ١٣٥
١٩ ، ٥ (judicii

صَاخَبَهُ (voce altissima locutus est cum
alqo; ira incensus inclamavit, et in-
١٥ ، ٢٢٥ (crepavit alqm

صَخْرَةٌ (lapis permagnus, saxum) صُخُورٌ
وصَخْرٌ ح ٩ ، ١٣

صَاخِرَةٌ (vas potorium figulinum)
صَوَاخِرُ ح ٢٨ ، ٤

صَدَّ (f. i. et u. clamavit) ١٠٤ ، ١٠

صَدَّهُ (f. u. retinuit, prohibuit alqm)
١٣٩ ، ١٠
وصَدَّ بِنَفْسِهِ (abstinuit, avertit se)
ه

صَدِيدٌ (aqua sanguine mixta quae)
١٠ ، ٣٣ (e vulnere profluit

صَدِئَ الحَدِيدُ (.f. a. rubigine inficia-
١٥ ، ١٥٢ (tum est ferrum

صَدِئٌ (-rubigine inficiatus, rubigino
١٥ ، ١٥٢ (sus

صَدَاءُ الحَدِيدِ (rubigo ferri)
١٣ ، ٢٩٩

صَدَحَ الدِّيكُ (-f. a. vocem edidit gal
٢٢ ، ١٧٥ (lus

صَدَرَ عَنِ المَاءِ (-f. u. rediit ab aqua
٢٢ ، ١٢٧ (tione

أَصْدَرَ الإِبِلَ عن المَاءِ (reduxit
١١ ، ١٩٤ (camelos ab aquatione

صَدَّرَ كِتَابَهُ بِكَذَا (exorsus est
٤ ، ٢١٣ (scriptor librum suum alqa re

وصَدَّرَ الفَرَسُ (-projecto pectore in
ه (incessit equus

وصَدَّرَهُ فِي المَجْلِسِ (primo loco
٥ ، ٢١٣ (collocavit alqm in consessu

وصَدَّرَ عَلَى البَعِيرِ (-cingulum pec
ه (torale induit camelo

صَادَرَهُ على المَالِ (-per vim postu
٢٣ ، ٢٢٩ (lavit ab alqo pecuniam

تَصَدَّرَ (sedit in primo loco) ١٢ ، ٢٥٢
✱ ٥ ، ٢١٣

صَدْرٌ (pectus) صُدُورٌ ح ٥ ، ٣٨
صَدْرُ البَيْتِ (-pars antica, frons ae
صَدْرُ المَجْلِسِ (locus) ١٥ ، ٢٤ (dis
صَدْرُ (primus in consessu) ١٢ ، ٢٥٢
الكِتَابِ (exordium libri) ٤ ، ٢١٣
صَدْرُ النَّهَارِ (initium diei) ٩ ، ٤

صُدْرَةٌ (-vestis brevioris species: tu
١٩ ، ٩٢ (nica pectoralis; thorax

مَصْدَرٌ (locus unde receditur) مَصَادِرُ
ح ٢٢ ، ١٢٧

تَصْدِيرٌ (cingulum pectorale cameli)
١ ، ٧٣

صَدَعَ الشَّيْءَ (f. a. diffidit rem) ٨ ، ١٨٠
وصَدَعَ بِأَمْرِ اللَّهِ (,manifestavit
٩ ، ١٨٠ (exposuit, docuit mandata Dei
صَدَّعَهُ (cephalalgia affecit alqm) ١٢ ، ٢١٥

اِنْصَدَعَ الزُّجَاجُ (-fractum est vi
١٤ ، ٢٤٩ (trum

تَصَدَّعُوا (separati, dissipati sunt)
٧ ، ٢٥٤ (homines

صَدْعٌ (capra montana adulta)
صُدُوعٌ ح ٩ ، ٧٥ (plantae) ٩ ، ١٨٠

صَدَعٌ (capra montana adulta) ٩ ، ٥٧

صُدَاعٌ (cephalalgia) ١٤ ، ٥٨

صُدْغٌ (cincinnus mulierum, qui super)
أَصْدَاغٌ ح ٥ ، ٣٤ (genis dependet

مِصْدَغَةٌ (-pulvinar quod capiti sub
١ ، ٩٤ (sternitur; cervical

صَدَفَ عَنْهُ (*fut.* i. faciem avertit ab)
٢٣ ، ٩٩ (alqo

صَادَفَهُ (occurrit, invenit alqm;)
١٣ ، ٢٢٨ (commercium habuit cum alqo

صَدَفٌ (concha margaritifera)
أَصْدَافٌ ح ١٢ ، ١٥

صَدَقَهُ الخَبَرَ (-f. u. vere et recte re
٢٢ ، ١٣١ (tulit alcui nuntium

أَصْدَقَهَا (donum sponsalitium dedit)
٣ ، ١٩٨ (uxori

صَدَّقَهُ (veracem aestimavit alqm)
١٥ ، ٢١٩

وصَدَّقَ المُصَدِّقُ (,exegit tributum
quod Deo penditur, decimas exegit
ه (exactor publicus

صَادَقَهُ (amicitiam coluit cum alqo)
١٨ ، ٢٢٨

تَصَدَّقَ عَلَيْهِ بالمَالِ (decimas
pependit *aut* eleemosinas dedit alcui
١٥ ، ٢٥٥ (ex opibus suis alqs

تَصَادَقُوا (amicitiam coluerunt inter)
١٤ ، ٢٩٥ (se

صَدَاقٌ معا donum sponsalitium,) (quod sponsae offert maritus ١٩٨، ٣

صَدِيقٌ (amicus sincerus) أَصْدِقَاءُ ح ٤٥، ٢٠

صِدِّيقٌ qui semper verum dicit,) (verax ١٣١، ٢٢

صَدَقَةٌ quidquid datur Deo sacrum,) ut decimae opum, alia; eleemosyna) صَدَقَاتٌ ح ٤٨، ١٨

صُدُقَةٌ معا donum sponsalitium,) (quod uxori offert maritus ١٩٨، ٤

صَدَاقَةٌ (amicitia) ٢٢٨، ١٨

مِصْدَاقٌ argumentum, quod pro) مَصَادِيقُ ح (rei veritate profertur ٤٩، ٧

صَدَمَنِي كَذَا *f. i.* accidit mihi, teti-) (git me alqd ١٠١، ١٧

صَدِيَ (*f. a.* sitivit) ١٧٠، ١٨

صَدَّى بِيَدَيْهِ collisit manus suas) (alqs ٢٢٤، ٧

تَصَدَّى لَهُ obviam venit, occurrit) (alcui ٢٩٢، ١٢

صَدٍ (sitiens) ١٧٠، ١٩

صَادٍ (id.) ١٧٠، ١٩

صَدًى (bubo mas) أَصْدَاءٌ ح ٧٩، ٢
(Daemon silvaticus, vox Daemonis e (monte: echo أَصْدَاءٌ ح ٣٢، ٨

صَدْيَانُ ، صَدْيَا vir, femina si-) (tiens ١٧٠، ١٩

صَرَّ القَلَمُ والبَابُ *f. i.* striduit ca-) (lamus scriptorius et janua ١٠٤، ١٥

صَرَّ الدَّرَاهِمَ *f. u.* illigavit num-) (mos in crumenâ ١٣٧، ١

وصَرَّ الحِمَارُ أُذُنَيْهِ erexit *ad*) ه (*audiendum* aures suas asinus

أَصَرَّ عَلَى الذَّنْبِ perseveravit in) (peccato ٢٠١، ١٩

وأَصَرَّ الحِمَارُ بأُذُنَيْهِ erexit) (asinus aures suas ه

صِرٌّ stridor venti frigidi; ventus fri-) (gidus ٢٢، ٧ يَوْمٌ صِرٌّ (dies frigidus) ٤، ٧

صَرَّةٌ stridor calami scriptorii et) januae; clamor, fragor, tremor terrae) ١٠٤، ١٩

صُرَّةٌ (crumena pecuniaria) صُرَرٌ ح ٩٥، ١٩

صَرَّارُ اللَّيْلِ noctu stridens, *locustae*) *species nigra et in segetibus vi-* (*vens:* gryllus ٧٧، ١٥

صَرَّحَ بالشَّيْءِ manifestavit, apertam,) (claram reddidit rem ٢١١، ١٨

صَرْحٌ aedificium excelsae structurae:) صُرُوحٌ ح ٢٣، ٢٠ (arx, palatium

صَرِيحٌ (manifestus, apertus, clarus) (lac recens mulctum et merum) ٢١١، ١٨ ٩١، ١٩

صُرَاحٌ manifestus, apertus, conspi-) (cuus vinum merum, aqua) ٢١١، ١٨ (non mixtum ٥٩، ٣

صُرَاحِيَّةٌ lagena vinaria minor *pec.*) (longo collo ٥٩، ٥

صَرَخَ (*f. u.* et *a.* clamavit) ١٢٤، ١٩

أَصْرَخَهُ (opem tulit alcui) ١٩٢، ١٤

اِصْطَرَخُوا (clamarunt) ٢٣٤، ١٠

تَصَرَّخَ بالعُطَاسِ clamavit in) (sternutando ٢٥١، ١٠

اِسْتَصْرَخَ (opem petiit) ٢٧٠، ٢٣

صُرَدٌ vulturis parvi species, passeri) (insidians صِرْدَانٌ ح ٧٧، ٢٣

صَرْصَرَ البَازِي voce stridente clama-) (vit falco ٢٨١، ١١

صَرْصَرٌ (ventus frigidus et vehemens) ٧، ٢١

صِرَاطٌ (via) ١١، ٩

صَرَعَهُ (*f. a.* pronum prostravit alqm) ١٨٠، ١٠

صَرَّعَ البَيْتَ januam duabus valvis) (instructam dedit domo ٢١٥، ١٢

صَارَعَهُ (colluctatus est cum alqo) ٢٢٨، ٩

تَصَارَعُوا colluctati sunt inter se,) et prosternere studuerunt se invicem) ٢٩٥، ٧

صَرْعٌ (epilepsia) ٢٩٧، ٩

مِصْرَاعٌ (una e duabus valvis januae) hemistichium) مَصَارِيعُ ح ٢٥، ١٢ (versus ٥٠، ٧

صَرَفَهُ عَنْهُ *f. a.* avertit, removit alqm) (ab alqo ٩٧، ١

صَرَّفَهُ avertit, inflexit, declinavit) (alqd ٢١٥، ٢١

اِنْصَرَفَ (recessit, decessit) ٢٤٩، ١٩

تَصَرَّفَ فِيهِ arbitrio et libera pote-) (state usus est in alqa re ٢٥٤، ٢١

صَرْفٌ conversio temporis, inversio) (fortunae صُرُوفٌ ح ٣، ١٤ * ١٤٣، ١٠

صَرَّافٌ (nummularius) ٩٩، ٢

صَيْرَفِيٌّ (id.) صَيَارِفَةٌ ح ه

صَرَمَ النَّخْلَ (*f. i.* amputavit palmam) ١٠١، ١٨

وصَرَمَ صَدِيقَهُ disjunxit se ab) amico suo, interrupit sodalitium cum (eo ١٩

صَارَمَهُ separavit, disjunxit se ab al-)
(tero ١٤،٢٢٩
تَصَرَّمَ (dissectus, separatus est) ٨،٢٥٧
تَصَارَمُوا (disjuncti, alienati sunt)
(inter se ١٠،٢٩٩
صِرْمٌ (cutis, corium) صُرُومٌ ح ١٩،٥٢
صَرَّامٌ (qui coria concinnat; qui coria)
(vendit ١٩،٥٢
صِرْمَةٌ (agmen camelorum a decem)
صِرَمٌ ح ١٠،٧١ (usque ad quadraginta
صَرِيمَةٌ (separatio ab amico, dissidium)
صُرَمٌ ح ١٩،١٠١
مِصْرَمٌ (culter falcatus tornatoris)
(fusorum ١٩،٥٧
صَرَى الماءَ *fut. i.* aggere cohibuit et)
(coacervavit aquam ٩،١١٧
مَاءٌ صَرًى معا (aqua a profluendo)
(cohibita ideoque accumulata ٩،١١٧
مَصْطَبَةٌ (Xenodochium; diversorium)
publicum recipiendis viatoribus et pau-
مَصَاطِبُ ح ١٢،٢١ (peribus serviens
صَعُبَ الأَمْرُ *fut. u.* difficile, grave,)
(molestum fuit negotium ٢١،١٨٣
اِسْتَصْعَبَ عَلَيْهِ الأَمْرُ (difficile,)
(grave fuit alicui negotium ١٤،٢٧٠
صَعْبٌ (res, negotium grave, molestum,)
أُمُورٌ صِعَابٌ ح ٢١،١٨٣ (difficile ju-)
(mentum contumax, indomitum ١٣،١٤٤
مُصْعَبٌ (admissarius) ٢٢،٧١
صَعِدَهُ *f. a.* in altiore rei parte fuit, ivit;)
(altiorem rei partem adscendit ١٣،١٥٩
وَصَعِدَ إِلَيْهِ (id.) ١٤
أَصْعَدَ فِي الأَرْضِ (permeavit, pere-)
(grinavit terram ٤،١٩٣

وَأَصْعَدَتِ السَّفِينَةُ (ardua petiit,)
(in medium maris excurrit navis ٥
صَعَّدَ فِي الجَبَلِ (montem adscendit,)
(in summo monte fuit ٧،٢١٢
تَصَعَّدَ فِي السَّمَاءِ (adscendit coe-)
(lum ١٩،٢٥١
عَذَابٌ صَعَدٌ (poena hominem gra-)
(vissime affligens ١٤،١٥٩
صَاعِدٌ (superiorem partem tenens,)
عِشْرُونَ ١٥،١٥٩ (supra stans,
دِرْهَمًا فَصَاعِدًا (viginti drachmae)
(et supra ٣،٨٢
صَعُودٌ (mons acclivis; via difficilis)
صَعَائِدُ وصُعُدٌ ح ٩،٩ (per montem
صَعِيدٌ (superficies terrae; humus)
٨،٨
صَعْدَةٌ (hasta quae recta nata est, ut)
صِعَادٌ ح (rectificari non opus habeat
١٩،٩٩
صَعِرَ خَدُّهُ *f. a.* distorta fuit gena)
(alcjs ١٨،١٥٧
صَعَّرَ خَدَّهُ (distorsit genam suam)
(prae superbia ٥،٢١٣
صَاعَرَ خَدَّهُ (id.) ٢٣،٢٢٩
صَعِرٌ (homo distortae genae *qualis*)
(*superbus* ١٩،١٥٧
أَصْعَرُ (id.) ٢٠،١٥٧
صَعَقَتْهُ الصَّاعِقَةُ *f. a.* perculit,)
(percussit alqm fulmen ١٢،١٨٠
صَعِقَ (deliquium animi passus est;)
(mortuus est ٣،١٩٢
صَعِقٌ (deliquium animi passus;)
(mortuus ٤
صَاعِقَةٌ (fulmen) صَوَاعِقُ ح ٢،٧

صَعْلٌ (qui parvum caput habet) ١٣،٤٠
أَصْعَلُ (id.) ٥
صَعْلَكَهُ abstulit, eripuit opes alcjs;)
(inopem reddidit alqm ٢٣،٢٨٠
تَصَعْلَكَ الرَّجُلُ (inops, pauper)
(factus est vir ٧،٢٨٤
صُعْلُوكٌ (pauper, inops) ٨،٢٨٤
صَعْوَةٌ (fringilla) صَعْوٌ وصِعَاءٌ ح
٨،٧٨
صَغِرَ (*f. a.* vilis, contemtus fuit) ٢٠،١٥٧
صَغُرَ (*f. u.* parvus fuit) ١٩،١٨٤
صَغَّرَ الاِسْمَ (nomen in formam dimi-)
(nutivam mutavit ٩،٢١٣
اِسْتَصْغَرَهُ (parvum existimavit alqd;)
(parvi fecit alqd ١٨،٢٧١
صَاغِرٌ (vilis, contemtus) ٢،١٥٧
صَغِيرٌ (parvus, brevis) صِغَارٌ ح ٢١،١٤١
* ١٩،١٨٤
صُغْرَاطٌ (lac coagulatum; oxygala) ١٩،٩١
صَغَانَةٌ (instrumentum musicum quod)
e baculo sceptri instar constat, cui
tria cimbalorum paria affixa sunt; *id.*
instrumentum est pandurae non dissi-
(mile ٢٢،٥٤
صَغَا إِلَيْهِ *f. u.* et *i.* inclinavit se ad)
(alqd ٩،١٥٠
وَصَغِيَ (*f. a.* id.) ٧
أَصْغَى إِلَيْهِ (aurem admovit ad)
(alqd; auscultavit ٣،٢٠٨
صَفَّ القَوْمَ *f. u.* in seriem disposuit)
(homines ٢٣،١٣٨
وَصَفُّوا بِأَنْفُسِهِمْ (in seriem dis-)
(positi sunt homines ١،١٣٩

صَافُوهُمْ (in aciem collocarunt homi-
nes; in seriem dispositi s. acie instru-
(cta hostes aggressi sunt ٢٣٠ ، ٩
اِصْطَفُّوا (aciem instruxerunt, in se-
(riem se ipsos collocarunt viri ٢٤٠ ، ٢٠
صَفٌّ ج صُفُوف (series, acies militum) ٩٨ ، ٢٠

صُفَّةٌ (sofa: torus, lectulus in habita-
culis Orientalium collocatus; scam-
num lapideum vel ligneum in atrio
quod) صُفَفٌ ج ٢٤ ، ١٠ (domus
duabus elatioribus ephippii partibus
interjacet: medium ephippii, ubi se-
(det eques ٩٨ ، ٧

صَفَحَ عَنْهُ (*f. a.* condonavit, ignovit)
(alcui ١٧٥ ، ٢٢
صَافَحَهُ (manum alcjs prehendit) ٢٢٩ ، ٣
تَصَفَّحَ الشَّيْءَ (bene consideravit,
(diligenter perscrutatus est rem ٢٥١ ، ٧
تَصَافَحُوا (manus suas prehenderunt)
(invicem ٢٩٤ ، ٩

صَفْحٌ (unum latus faciei humanae;
(facies ٣٤ ، ١٤
صَفْحَةٌ (latus rei; unum latus *seu*) ج صَفَحَاتٌ (pagina folii chartae
٤٩ ، ١٨
صَفْحَةُ الوَجْهِ (unum latus faciei) ٣٤ ، ١٥
صَفِيحَةٌ (una tabula januae, una val-
(va januae biforis) صَفَائِحُ ج ٢٥ ، ١٣
صَفِيحَةُ الوَجْهِ (unum latus faciei hu-
(manae; ambitus faciei ٣٤ ، ١٥

صَفَدَهُ (*f. i.* ligavit alqd) ٨٩ ، ٩
أَصْفَدَهُ (donum dedit alcui) ١٩٣ ، ٥
صَفَدٌ (vinculum) ٢٢ ، ٩ ✻ ٨٩ ، ٩
(donum) ١٩٣ ، ٥

صِفَادٌ (vinculum, compes) ٨٩ ، ٩

صَفَرَ (*f. i.* sibilavit avis) ٩٠ ، ٢٠
صَفِرَ (*f. a.* vacuus fuit) ١٥٧ ، ٢٠
صَفَّرَ الشَّيْءَ (colore flavo tinxit,
(flavam reddidit rem ٢١٢ ، ١٨
اِصْفَرَّ (flavus fuit) ٢٤٨ ، ٢٢
اِصْفَارَّ (id.) ٢٤٩ ، ١٢
صُفْرٌ (aes fusile; aurichalcum; cu-
(prum ٩ ، ٢٠
صَفَرٌ (Safar, mensis secundus anni)
(Arabici ٣ ، ٢١
صِفْرٌ (vacuus) ١٥٧ ، ٢٠
صُفَارٌ (morbus quidam: collectio aquae
(flavae in ventre ٥٨ ، ١٩
صَفَّارٌ (fusor aeris, fabor cuprarius;
qui vasa ex aurichalco conficit vel cu-
(pro ٩ ، ٢١
صُفْرَةٌ (color flavus, flavedo) ٢٤٨ ، ٢٣
صَفَّارَةٌ (fistula, scalmellum) ٥٥ ، ٨
صُفَارِيَّةٌ (passer lutens) ٧٨ ، ٨
أَصْفَرُ (flavus) أَصْفَرُ فَاقِعٌ (valde
(flavus أَصْفَرُ نَاصِعٌ (id.) ٧٩ ، ٢٣
صِفْرِدٌ (alauda) صَفَارِدُ ج ٧٨ ، ٩
صَفْصَفٌ (locus arenosus, aequabilis et
(sterilis ٨ ، ١٤

صَفْصَافٌ (salix, *pec.* flava) ١٧ ، ٨

صَفَعَهُ (*f. a.* colaphos dedit alicui) ١٨٠ ، ١٠
صَفْعَانٌ (qui colaphos accipit)
صَفَاعِنَةٌ ج ٤٨ ، ١٣

صَفُقَ الثَّوْبُ (*f. u.* densissime, soli-
(dissime textus est pannus ١٨٥ ، ٢٣
صَفَّقَ الشَّرَابَ (clarificavit potum
transfundendo e vase in alterum vas
٢١٩ ، ١٩
وصَفَّقَ بِيَدِهِ (plausit, collisit ma-
(nus ✻
صَفِيقٌ (*pannus* densissime contex-
(tus ١٨٩ ، ١ ورَجُلٌ صَفِيقُ الوَجْهِ
(homo protervi vultus, impudens ✻
صَفْقَةٌ (concussio manuum, plausus)
٢١٩ ، ١٧

صَفَنَ الفَرَسُ (*f. i.* in tribus pedibus
(stetit equus ١٠٣ ، ٣
صَفَنٌ (scrotum) أَصْفَانٌ ج ٣٩ ، ١٩

صَفَا (*f. u.* purus, clarus fuit) ١٥٠ ، ١٣
أَصْفَاهُ (sinceram amicitiam praesti-
(tit alcui ٢٠٨ ، ٩
وأَصْفَاهُ بالشَّيْءِ (elegit alqm prae
alio re alqâ: alio neglecto obtulit alcui
(rem ✻
صَفَّاهُ (purum reddidit alqd) ٢٢٤ ، ١٣
صَافَاهُ (sinceram amicitiam coluit
(cum alqo ٢٣٢ ، ٢٠
اِصْطَفَاهُ (elegit, selegit alqm) ٢٤٤ ، ٤
تَصَافَوْا (amicitiam sinceram tuiti
(sunt inter se ٢٩٩ ، ١٠
اِسْتَصْفَى مَالَهُ (cepit omnes opes
(alcjs ٢٧٨ ، ١٥
صَفِيٌّ (camela lactis abundans)
صَفَايَا ج ٧٢ ، ٥ صَفِيُّ فُلَانٍ
(amicus, amicus sincerus alcjs) ٢٣٢ ، ٣٠
صَفًا (petra laevis) ٢٩٠ ، ١٧ الصَّفَا
والمَرْوَةُ (nom. propr. duorum mon-
(tium prope Meccam ٢٠ ، ١٧
صَفْوَانٌ (petra laevis) ٩ ، ١٣
مِصْفَاةٌ (colum, quo res liquidae cla-
(rificantur ٢٧ ، ١٢

صَقْر (accipiter) صُقُور ح ٧٧ ، ٢١

صُقْرَاط (oxygala, lac coagulatum) ٩١ ، ١٩

صَقَعَ الدِّيكُ (f. a. cecinit gallus)
١٧٩ ، ٢١

وصَقَعَهُ على رَأْسِهِ (percussit alqm
vehementer in capite) ١٨٠ ، ١١

وصَقَعَتْهُ الصَّاقِعَةُ (perculit, per-
cussit alqm fulmen) ✿

صِقَاع (pannus quo mulier inter un-
gendum frontem obvolvere solet, ne
unguento superiorem capitis partem
contaminet) ٩٣ ، ٨

صَقِيع (pruina) ٧ ، ١٣

صَاقِعَة (fulmen) صَوَاقِع ح ٧ ، ٣

أَصْقَع (equus in superiore capite al-
bus) ٩٧ ، ١١

صَقَلَ المِرْآةَ (f. u. polivit, clarum red-
didit speculum) ١٣٣ ، ٤

صَيْقَل (politor speculi) صَيَاقِل
وصَيَاقِلَة ح ٣٠ ، ١٠

مِصْقَلَة (propr. res, qua politur;
concha fullonis) ٥٩ ، ١٢

صَقَالِبَة ح · صِقْلَاب (homines subrubri coloris:
gens Sclavica, Slavi)
٢٩٣ ، ١٨

صَكَّ وَجْهَهُ (f. u. in faciem verberavit
alqm) ١٣٩ ، ١٣

وصَكَّ لَهُ بِكَذَا (cautionem scri-
ptam s. syngrapham dedit alcui de alqa
re) ١٤

صَكِكَ الحِمَارُ (f. a. genua collisit
asinus) ١٩٧ ، ٩

اِصْطَكَّتْ رُكْبَتَاهُ (genua alcjs collisa
sunt) ٢٤١ ، ١

صَكّ (cautio scripta de alqa re s.
syngrapha. Libellus in quo sententia ju-
dicis conscripta est) صُكُوك ح ٥٠ ، ١
✿ ١٣٩ ، ١٥

أَصَكّ (qui in eundo genua collidit)
١٩٧ ، ١٠

صَلَّ المِسْمَارُ (f. i. sonuit, striduit
clavus, ubi pulsando in rem infigitur)
١٠٩ ، ١٠

صِلّ (serpens letaliter vulnerans)
أَصْلَال وصِلَال ح ٧٩ ، ١٧

صَلَبَهُ (fut. i. et u. suspendit alqm)
٨٩ ، ١٤

صَلُبَ (fut. u. durus; vehemens;
asper fuit) ١٨٣ ، ٢١

صَلَّبَ القَوْمَ (suspendit homines in
patibulo vel cruce) ٢١٠ ، ١٩

صُلْب (durus; vehemens; validus,
asper) ١٨٣ ، ٢٢ (spina dorsi) أَصْلَاب
ح ٣٧ ، ١٩

صَالِب (febris fervens) ٥٨ ، ١٢

صَلِيب (durus, validus) صِلَاب ح

صُلْبَان ح (crux) ١٨٣ ، ٢٢ ، ٥١ ، ١١

اِنْصَلَتَ فِى السَّيْرِ (alacer fuit in eun-
do; celeriter incessit) ٣٤٥ ، ١٥

صَلَحَ (f. u. et a. integer, probus, bonus
fuit) ١٢٤ ، ١٢

وصَلُحَ (f. u. id.) ١٣

أَصْلَحَ الأَمْرَ (rectum fecit, integrum
reddidit alqd) ١٩٢ ، ٩

صَالَحَهُ عَلَى كَذَا (pacem composuit
cum alqo de alqa re) ٢٢٩ ، ٢

اِصْطَلَحُوا (pacem fecerunt inter se;
convenerunt inter se de alqa re) ٢٣٤ ، ٧

صُلْح (pax) ٢٢٩ ، ٣ ✿ ٩٨ ، ٢٢

صَالِح (homo bonus, probus, integris
moribus) ٤٩ ، ١٢ ✿ ١٢٤ ، ١٣

والصَّالِحَات (benefacta, bona opera) ✿

صَلِيح (probus) ١٢٤ ، ١٤

أَصْلَخ (homo surdus) ٤٢ ، ١٤

أَصْلَدَ الزَّنْدُ (ignem non edidit ignita-
bulum) ١٩٣ ، ٥

صَلْد (terra dura; petra arida, ste-
rilis) ٩ ، ١٣

صَلُود (equus non sudans; parum
sudans) ٩٩ ، ٢١

صَلْصَلَ الحَدِيدُ (sonuit, strepuit fer-
rum) ٢٨٢ ، ٩

صَلْصَال (coenum aridum) ٨ ، ٧

صَلِعَ (f. a. calvus fuit) ١٩٠ ، ٩

أَصْلَع (calvus; cui in anteriore
capite crines exciderunt) ٤١ ، ٤ ✿
١٩٠ ، ١٠

صَالِغ (bos sexennis) ٧٣ ، ١٥ (ovis sex-
ennis in septimum annum ingressa)
٧٤ ، ٧

صَلِفَ الرَّجُلُ (f. a. gloriatus est vir,
se ipsum laudavit) ١٩١ ، ٨

وصَلِفَتْ عِنْدَ زَوْجِهَا (mulier
non grata fuit marito, non amata est a marito) ٩

وصَلِفَت السَّحَابَةُ (emisit nubes
pluviam non) ١٠

تَصَلَّفَ (gloriatus est, se ipsum lau-
dibus extulit) ٢٥٤ ، ٢١

اِصْطَلَمَهُ (radicitus exstirpavit alqd)
٢٣٩ ، ٩

أَصْلَم (cui aures abscissae sunt) ٤٠ ، ١٩

صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ bene precatus est de)
prophetâ Muhammede: dixit phra-
sin صَلَّى اللّٰهُ عليه وسلّم (
۱۹ ، ۲۲۴

وَصَلَّى لِلّٰهِ adoravit, supplex preca-)
۲۰ ، ۲۲۴ (tus est Deum

صَلٰوةٌ preces Deo factae; invocatio)
templum) ۱۷ ، ۴۸ صَلَوَاتٌ ح (Dei
۲۳ ، ۲۱ صَلَوَاتٌ ح (Judaeorum

مُصَلًّى locus ubi festo tempore pre-)
stra-) ۱۳ ، ۲۱ (ces publicae peraguntur
tum, super quo prostratus preces facit
۲۳ ، ۹۳ (Muhammedanus

مُصَلٍّ equus secundus in certamine)
۲۲ ، ۹۷ (cursus

صَلَى اللَّحْمَ ۱۴ ، ۱۱۸ (*f. i.* assavit carnem)
وَصَلِيَ النَّارَ وبالنَّارِ *f. a.* accen-)
dit ignem; igne adussit, calefecit
۱٥ (alqd
أَصْلَاهُ بالنَّارِ ussit alqd igne, assa-)
۱۹ ، ۲۰۸ (vit alqd igne
اِصْطَلَى النَّارَ وبالنَّارِ sustinuit)
ignem et igne ussit vel calefecit alqd)
۱۲ ، ۲۴۴
تَصَلَّى بالنَّارِ ustus est, assatus est)
۴ ، ۲۹۳ (igne

صَالِيَةٌ (chytropus, cui olla imponitur)
۲۲ ، ۲۹

صَلَاءَةٌ lapis paullo excavatus in quo)
۲۳ ، ٥٥ (odoramenta tundit aromatarius
صَلَايَةٌ (id.) صَلَايَاتٌ ح ۲۲ ، ٥٥

صَمَّ الرَّجُلُ ۱۷ ، ۱۹۷ (*f. a.* surdus fuit)
وصَمَّ الحَجَرُ (durus fuit lapis) ﻫ
أَصَمَّهُ ۱۴ ، ۲۰۲ (surdum reddidit alqm)
صَمَّمَ عَلَى الأَمْرِ consilium rectum)
et firmum cepit in peragendo negotio)
۱۱ ، ۲۲۰
تَصَامَّ الرَّجُلُ se surdum esse si-)
٥ ، ۲۹۷ (mulavit vir

أَصَمُّ (surdus) ۹ ، ۴۱ صُمٌّ ح ۱۷ ، ۱۹۷

وفِتْنَةٌ صَمَّاءُ calamitas grave, in-)
۱۷ ، ۱۹۷ (fortunium ingens

صِمَامٌ obturaculum atramentarii,)
۱٥ ، ٥۰ (ampullae

صَمِيمُ القَوْمِ (optimates populi)
۱۰ ، ۴۹

صَمَتَ (*fut. u.* taciturnus fuit, siluit)
۱۷ ، ۱۲۳
أَصْمَتَهُ taciturnum reddidit, ad silen-)
۲۰ ، ۱۹۱ (tium redegit alqm

صَامِتٌ aurum et argentum *et omni-*)
no peculium hominis inanime, *oppos.*
τῷ ناطق *mancipiis*, *gregibus et*
۷ ، ۴۷ (*armentis alcjs*

مُصْمَتٌ res unicolor, ejusdem ge-)
۹ ، ۸۰ (neris

صِمَاخٌ ۱۳ ، ۳۴ (meatus auricularis)

صَمَدَ إِلَيْهِ (*f. u.* contendit ad alqm)
۱۱ ، ۱۲٥
صَمَدٌ quem in necessitatibus quibus-)
cunque ad vitae cultum usumque opus
est adeunt; refugium indigentium)
ﻫ (Deus) الصَّمَدُ ۱۲ ، ۱۲٥

صَمْصَامٌ ۸ ، ۹۹ (ensis acutus)

أَصْمَعُ ۱۳ ، ۴۰ (homo brevibus auribus)

صَوْمَعَةٌ aedes vitae monachicae et)
asceticae destinata; clostrum mona-
صَوَامِعُ ح (chorum christianorum
۱۷ ، ۲۱

صَمْغٌ ۲۰ ، ٥۹ (gummi)

صِمْلَاخٌ ۱۳ ، ۳۴ (sordes aurium)

صُنَانٌ ۱۹ ، ۳۹ (foetor axillarum)

صِنَابٌ jus uvarum, est cibi condimen-)
tum e nasturtio et uvis passis simul
۲۲ ، ۹۰ (contusis constans

صِنَابِيٌّ equus colorem rufum cum)
۱۹ ، ۹۷ (flavo mixtum habens

صَنَوْبَرٌ ۱۴ ، ۲۹۱ (platanus arbor)

صَنْجٌ instrumentum musicum fidibus)
صُنُوجٌ ح (inductum Persici originis
instrumentum musicum dua-) ۲۰ ، ٥۴
ibus crembalis constans, quae concus-
sae sonum edunt; Arabici originis est,
et in musica militari potissimum adhi-
۱ ، ۹۹ صُنُوجٌ ح (bita

صَنَّاجٌ qui instrumentum musicum)
fidibus inductum صنج appellatum
۲۰ ، ٥۴ (pulsat

صَنْجَةٌ (lapis librae *i. e.* libramen)
٥ ، ۹۹

صُنْدُوقٌ (arca, cista) صَنَادِيقُ ح
۱ ، ۲۹

صَنْدَلٌ sandalium *calceamenti spe-*)
lignum) ۱۴ ، ٥۲ صَنَادِلُ ح (*cies*
Stanalinum, quod rubro albove colore
۲ ، ٥۸ (est et suaviter olet

صِنَّارَةٌ (caput ferreum fusi muliebris)
۱۸ ، ٥۷

صَنَعَ (*f. a.* opus fecit, artem exercuit)
۱۲ ، ۱۸۰

صَانَعَهُ بِمَالٍ opibus suis benignus,)
munificus fuit erga alqm, blanditus est
۹ ، ۲۲۸ (alcui donis

اِصْطَنَعَهُ nutrivit alqm; beneficia in)
(alqm contulit ۲۳۹ ، ۲۲
تَصَنَّعَ (ornavit, compsit se) ۲۵۴ ، ۸
رَجُلٌ صَنَعٌ vir solers, qui artis et)
(opificii peritissimus est ۱۸۰ ، ۱۴
اِمْرَأَةٌ صَنَاعٌ femina artem et opi-)
ficium perfectissime callens, femina
(solers ﻫ
صَنِيعُ فُلَانٍ sustentatus, educatus)
(ab alqo ۱۸۰ ، ۱۳
صَنْعَةُ الفَرَسِ ars bene sustentandi)
(et curandi equum ﻫ
صِنَاعَةٌ (opus; opificium, ars) ﻫ
صَنِيعَةٌ opus, egregie factum, bene)
(factum ۱۸۰ ، ۱۳ صَنِيعَةُ فُلَانٍ su-)
(stentatus, educatus ab alqo ۱۳
مَصْنَعَةٌ معا cisterna magna lapi-)
dibus exstructa, aquae pluviae recep-
(tandae serviens مَصَانِعُ ح ۱۳ ، ۱۲
صَنَّفَ الكِتَابَ composuit, conscri-)
(psit librum ۲۱۵ ، ۲۲
وصَنَّفَ الأَشْيَاءَ discrevit et in)
(diversas species ordinavit res ۲۱۵ ، ۲۳
صِنْفٌ معا (species) أَصْنَافٌ
وصُنُوفٌ ح ۸۰ ، ۴
صَنِفَةٌ margo femoralium *pec.* margo)
vestium in latitudinem, *dum* حاشية
(*margo in longitudinem est* ۹۲ ، ۱۵
صَنَمٌ (Idolum) أَصْنَامٌ ح ۵۱ ، ۱۹
صِنْوٌ (stolo palmae) صِنْوَانٌ ح ۱۸ ، ۲۲
(frater germanus ۴۵ ، ۹
صِنْوَانٌ (*v.* صُوَانٌ)
صَابَ المَطَرُ *f. u.* defluxit, effusa est)
(pluvia ۱۴۱ ، ۲۲

أَصَابَتْهُ المُصِيبَةُ attigit alqm casus)
(infaustus, calamitas ۲۰۴ ، ۹
وأَصَابَ السَّهْمُ الغَرَضَ attigit)
(sagitta scopum ﻫ
وأَصَابَ فِي الجَوَابِ rectum, verum)
(dixit in responso ۲۰۴ ، ۷
صَوَّبَ رَأْيَهُ (probavit consilium alcjs)
۲۲۱ ، ۱۲
وصَوَّبَ رَأْسَهُ pronum demisit ca-)
(put suum ﻫ
تَصَوَّبَ descendit, in loco humili,)
(inferiore ivit ۲۹۰ ، ۱۰
اِسْتَصَابَ الرَّأْيَ verum et rectum)
(existimavit consilium, probavit ۲۷۹ ، ۱۳
وَاسْتَصْوَبَهُ (id.) ﻫ
صَوَابٌ inventio recti et veri; bonus)
(eventus ۲۰۹ ، ۵
صَابٌ (colocynthis amara) ۱۹ ، ۱۲
صَيِّبٌ (pluvia effusa; nubes pluens)
۱۴۱ ، ۲۳
صُوبَجٌ radius pistoris, quo massa exten-)
(ditur ۲۹ ، ۱۵
صَوَّتَ (sonum edidit, clamavit) ۲۲۱ ، ۱۳
صَوْتٌ (vox, sonus) أَصْوَاتٌ ح ۲۲۱ ، ۱۳
أَصَاخَ إِلَيْهِ aurem vertit ad alqm, ut)
(audiret ۲۰۴ ، ۱۳
صَوِرَ (*f. a.* distorto collo fuit alqs) ۱۹۹ ، ۱۴
صَوَّرَهُ formavit, figuravit, effinxit)
(alqd ۲۲۱ ، ۲۲
تَصَوَّرَ (formatus, effictus est) ۲۹۰ ، ۱۷
وتَصَوَّرَ الشَّيْءَ formavit, effinxit,)
(imaginatus est sibi alquam rem ﻫ
صُورٌ (cornu, tuba) صِيرَانٌ ح ۹۹ ، ۳
صُورَةٌ (figura, forma, imago) صُوَرٌ ح
۳۲ ، ۱۵

صُوَارٌ معا (grex boum silvestrium)
۷۵ ، ۹
أَصْوَرُ (homo distorto collo) ۱۹۹ ، ۱۴
صَاعٌ (منى mensura aridorum quatuor
صِيعَانٌ ح (s. modios continens
۹۹ ، ۹
صَوْعٌ وصُوعٌ (id.) ۲۹۷ ، ۲۱
صُوَاعٌ (id.) ۹۹ ، ۹
صَاغَ الحُلِيَّ *f. u.* artificiose formavit)
(ornatum aurifaber ۱۴۵ ، ۱
صَوْغٌ معا (صَاغٌ *i. q.*)
صَائِغٌ (auri faber) صَاغَةٌ وصَوَائِغُ
ح ۱۱ ، ۵ * ۱۴۵ ، ۲
صَوَّاغٌ (id.) ۱۴۵ ، ۲
صُوفٌ (lana) أَصْوَافٌ ح ۷۴ ، ۱۷
صَالَ عَلَيْهِ *f. u.* insiliit in alqm,)
cum vehementiâ impetum fecit in alqm)
۱۴۹ ، ۴
صَاوَلَهُ (insiliit in alterum) ۲۳۱ ، ۱۹
تَصَاوَلَ الفَحْلَانِ in se invicem)
(insilierunt duo admissarii ۲۹۸ ، ۵
صَوْلَجَانٌ baculus adunci capitis quo)
equites *ludentes* pilam propellunt)
صَوَالِجُ وصَوَالِجَةٌ ح ۵۵ ، ۵
صَامَ (*fut. u.* jejunavit) ۱۴۹ ، ۲۱
وصَامَتِ الدَّجَاجَةُ merdam red-)
(didit gallina ﻫ
صَوْمٌ (templum Judaeorum) ۲۱ ، ۲۲
(ecclesia Christianorum) ۲۳
صَانَهُ (*f. u.* custodivit, servavit alqd)
۱۴۷ ، ۸
صُوَانٌ معا (scrinium vestiarium)
أَصْوِنَةٌ ح ۲۹ ، ۱۵

اِصْطَبَحَ (potum matutinum bibit) ۹، ۲۳۴

تَصَبَّحَ (dormivit tempore matutino) ۹، ۲۵۱

اِسْتَصْبَحَ بِالْمِصْبَاحِ (lucernâ accensâ locum illuminavit alqs) ۲۰، ۲۷۰

صُبْحٌ (tempus matutinum, mane) ۱۲، ۴

صَبَاحٌ (id.) ه صَبَاحَ (tempore matutino) ۹، ۲۹۰ صَبَاحَ صَبَاحَ (quocunque tempore matutino) ۱۸، ۴

صَبَاحَ مَسَاءَ (omni matutino et vespertino tempore) ۱۹

صَبِيحٌ (homo pulchra, venusta facie)

صِبَاحٌ ح ۷، ۱۸۴

صُبْحَةٌ (somnus tempore matutino) ۷، ۲۵۱

مِصْبَاحٌ (lucerna accensa) مَصَابِيحُ ح ۲۰، ۲۸

صَبَرَ عَلَى الْمُصِيبَةِ (*f. i.* patientiam praestitit in casu adverso) ۱۹، ۹۰

صَابَرَهُ (patienter egit cum alqo) ۲۲، ۲۹

اِصْطَبَرَ (patientiam praestitit) ۱۰، ۲۳۵

تَصَبَّرَ (patientiam prae se tulit, simulavit) ۱۲، ۲۵۲

صَبِرٌ (medicamentum amarum) ۷، ۵۸

صُبْرَةٌ (acervus frumenti *pec.* ventilatione mundati) صُبَرٌ ح ۱۴، ۲۲

إِصْبَعٌ، أُصْبُعٌ (digitus) أَصَابِعُ ح ۸، ۳۷

أُصْبُوعٌ (id.) أَصَابِيعُ ح ۹، ۳۷

صَبَغَ الثَّوْبَ (*f. u. et a.* larga, ampla fuit vestis) ۲۱، ۱۳۰

وَصَبَغَ الثَّوْبَ (pannum coloribus tinxit) ه

اِصْطَبَغَ فِي الْخَلِّ (obsonium in acetum intinxit, immersit; panem in acetum immersum edit) ۹، ۲۳۷

صِبْغٌ (color) ۲۲، ۱۳۰ (obsonium) *propr.* quod intingitur in acetum oleumve) ۷، ۲۳۷

صِبْغَةُ اللّٰهِ (lex divina, religio) ۲۲، ۱۳۰

أَصْبَغُ (equus alba cauda) ۱۹، ۹۷

صَبَا إِلَيْهِ (*f. u.* inclinavit sese ad alqd, propensus fuit in alqm) ۱۴، ۱۴۷

تَصَابَى الرَّجُلُ (vir; amorem aperte monstravit, pueriliter se gessit) ۱۸، ۲۹۸

صَبًا (ventus ab Oriente flans: eurus) أَصْبَاءٌ وَصَبَوَاتٌ ح ۱۹، ۷

صَبِيٌّ (puer) صِبْيَانٌ وَصِبْيَةٌ ح ۲۳، ۴۲

صَبِيَّةٌ (puella) صَبَايَا ح ۱، ۴۳

صَحَّ (*f. i. et a.* integer, sanus, perfectus est) ۳، ۱۰۴

صَحَّحَهُ (alqd, alqm sanum, integrum reddidit) ۱۴، ۲۱۹

صَحِيحٌ (integer, sanus, perfectus) ۳، ۱۰۴

صَحِبَهُ (*f. a.* socius, comes fuit alcui) ۱۹، ۱۵۳

أَصْحَبَهُ شَيْئًا (conjunxit alqd cum re, associavit alcui rem,) ۳، ۱۹۱

صَاحَبَهُ (habuit cum alqo societatem, sodalitium iniit,) ۱۴، ۲۲۵

اِصْطَحَبُوا (ter se sodalitium habuerunt inter se) ۱۸، ۲۳۳

تَصَاحَبُوا (amici fuerunt inter se societatem inierunt; socii,) ۲۲، ۲۹۳

اِسْتَصْحَبَهُ (conjunxit alqm secum; voluit, ut alqs socius comesve suus esset) ۱۴، ۲۷۰

صَاحِبٌ (socius, comes) صَحْبٌ وَأَصْحَابٌ وَصِحَابٌ وَصُحْبَةٌ وَصَحَابَةٌ وَصُحْبَانٌ ح ۱۹، ۱۵۳ (herus, dominus) ۱۹، ۴۹

صَاحِبَةٌ (socia; conjux) ۱۳، ۴۵

أَصْحَرَ (in deserto fuit, in desertum ivit) ۱۱، ۱۹۴

صَحْرَاءُ (campus planus, arenosus et sterilis: desertum) صَحَارَى معا ح ۱۵، ۸

صَحْصَحٌ، صَحْصَاحٌ (id.) ۱۴

صَحْصَحَانٌ (id.) ه

صَحَّفَهُ (a loco suo amovit alqd; invertit vel pervertit lectionem additis punctis diacriticis; errorem commisit in addendis ad vocem punctis diacriticis) ۲۱، ۲۱۵

صَحْفَةٌ (patina magna) صِحَافٌ ح ۱۳، ۹۷

صَحِيفَةٌ (folium *pec.* folium chartae inscriptum; libellus, liber scriptus) صَحَائِفُ وَصُحُفٌ ح ۱۵، ۴۹ (*inversum ex* صَفِيحَةٌ tabula forium, valva) صَحَائِفُ ح ۱۳، ۴۵

مُصْحَفٌ (codex, liber) ۱۵، ۴۹ (codex Corani) مَصَاحِفُ ح ۱۲

صَحْنٌ (media pars domus) صُحُونٌ ح ۱۱، ۲۴

صِحْنَاةٌ (edulium quod ad excitandum appetitum paratur, quale sunt cepae

aceto et aliis conditae aut acetarium
٢٣ ، ٩٠ (Sardinium

صَحَا مِنَ السُّكْرِ والعِشْقِ (f. u. so-
brius factus est et ad se rediit a cra-
٨ ، ١٤٨ (pula et amore

أَصْحَتِ السَّمَاءُ (serenum factum)
٣ ، ٢٠٦ (est coelum

يَوْمٌ صَحْوٌ (dies serenus) ٤ ، ٩

صَخَّتْهُ الصَّاخَّةُ (f. u. surdum reddidit)
٢٣ ، ١٣٥ (alqm sonus vehemens

صَاخَّةٌ (sonus homines surdos red-
dens, obtundens, vehementissimus)
الصَّاخَّةُ (dies extremi) ٢٣ ، ١٣٥
١٩ ، ٥ (judicii

صَاخَبَهُ (voce altissima locutus est cum
alqo; ira incensus inclamavit, et in-
١٥ ، ٢٣٥ (crepavit alqm

صَخْرَةٌ (lapis permagnus, saxum) صُخُورٌ
وصَخْرٌ ح ٩ ، ١٣

صَاخِرَةٌ (vas potorium figulinum)
صَوَاخِرُ ح ٢٨ ، ٤

صَدَّ (f. i. et u. clamavit) ١٠ ، ١٠٤

صَدَّهُ (f. u. retinuit, prohibuit alqm)
١٠ ، ١٣٩

وصَدَّ بِنَفْسِهِ (abstinuit, avertit se)
ﻫ

صَدِيدٌ (aqua sanguine mixta quae)
١٠ ، ٣٣ (e vulnere profluit

صَدِئَ الحَدِيدُ (f. a. rubigine inficia-
١٥ ، ١٥٢ (tum est ferrum

صَدِئٌ (rubigine inficiatus, rubigino-
١٥ ، ١٥٢ (sus

صَدَاءُ الحَدِيدِ (rubigo ferri)
١٣ ، ٢٤٩

صَدَحَ الدِّيكُ (f. a. vocem edidit gal-
٢٢ ، ١٧٥ (lus

صَدَرَ عَنِ المَاءِ (f. u. rediit ab aqua-
٢٢ ، ١٢٧ (tione

أَصْدَرَ الإِبِلَ عن المَاءِ (reduxit
١١ ، ١٩٤ (camelos ab aquatione

صَدَّرَ كِتَابَهُ بِكَذَا (exorsus est)
٤ ، ٢١٣ (scriptor librum suum alqa re

وصَدَرَ الفَرَسُ (projecto pectore in-
ﻫ (incessit equus

وصَدَّرَهُ فِي المَجْلِسِ (primo loco
٥ ، ٢١٣ (collocavit alqm in consessu

وصَدَّرَ عَلَى البَعِيرِ (cingulum pec-
ﻫ (torale induit camelo

صَادَرَهُ على المَالِ (per vim postu-
٢٣ ، ٢٢٦ (lavit ab alqo pecuniam

تَصَدَّرَ (sedit in primo loco) ١٢ ، ٢٥٢
* ٥ ، ٢١٣

صَدْرٌ (pectus) صُدُورٌ ح ٥ ، ٣٨
صَدْرُ البَيْتِ (pars antica, frons ae-
(dis ٢٤ ، ١٥ صَدْرُ المَجْلِسِ (locus
١٢ ، ٢٥٢ (primus in consessu صَدْرُ
الكِتَابِ (exordium libri) ٤ ، ٢١٣
صَدْرُ النَّهَارِ (initium diei) ٤ ، ٩

صُدْرَةٌ (vestis brevioris species: tu-
١٩ ، ٩٢ (nica pectoralis; thorax

مَصْدَرٌ (locus unde receditur) مَصَادِرُ
ح ٢٢ ، ١٢٧

تَصْدِيرٌ (cingulum pectorale cameli)
١ ، ٧٣

صَدَعَ الشَّيْءَ (f. a. diffidit rem) ٨ ، ١٨٠
وصَدَعَ بِأَمْرِ اللهِ (manifestavit,
٩ ، ١٨٠ (exposuit, docuit mandata Dei
صَدَّعَهُ (cephalalgia affecit alqm) ١٢ ، ٢١٥

اِنْصَدَعَ الزُّجَاجُ (fractum est vi-
١٤ ، ٢٤٩ (trum

تَصَدَّعُوا (separati, dissipati sunt)
١ ، ٢٥٤ (homines

صَدْعٌ (capra montana adulta)
صُدُوعٌ ح ٩ ، ٧٥ (plantae) ٩ ، ١٨٠

صَدَعٌ (capra montana adulta) ٩ ، ٥٧

صُدَاعٌ (cephalalgia) ١٤ ، ٥٩

صُدْغٌ (cincinnus mulierum, qui super
genis dependet) أَصْدَاغٌ ح ٥ ، ٣٤

مِصْدَغَةٌ (pulvinar quod capiti sub-
١ ، ٩٤ (sternitur; cervical

صَدَفَ عَنْهُ (fut. i. faciem avertit ab
٢٣ ، ٩٩ (alqo

صَادَفَهُ (occurrit, invenit alqm;)
١٣ ، ٢٢٨ (commercium habuit cum alqo

صَدَفٌ (concha margaritifera)
أَصْدَافٌ ح ١٢ ، ١٥

صَدَقَهُ الخَبَرَ (f. u. vere et recte re-
٢٢ ، ١٣١ (tulit alcui nuntium

أَصْدَقَهَا (donum sponsalitium dedit
٣ ، ١٩٨ (uxori

صَدَّقَهُ (veracem aestimavit alqm)
١٥ ، ٢١٩

وصَدَّقَ المُصَدِّقُ (exegit tributum,
quod Deo penditur, decimas exegit
ﻫ (exactor publicus

صَادَقَهُ (amicitiam coluit cum alqo)
١٩ ، ٢٢٨

تَصَدَّقَ عَلَيْهِ بالمَالِ (decimas
pependit aut eleemosinas dedit alcui
١٥ ، ٢٥٥ (ex opibus suis alqs

تَصَادَقُوا (amicitiam coluerant inter
١٤ ، ٢٩٥ (se

صَدَاق معا donum sponsalitium,)
(quod sponsae offert maritus ١٩٨، ٣

صَدِيق (amicus sincerus) أَصْدِقَاء ح ٢٠، ٤٥

صِدِّيق qui semper verum dicit,)
(verax ٢٢، ١٣١

صَدَقَة quidquid datur Deo sacrum,)
ut decimae opum, alia; eleemosyna)
صَدَقَات ح ١٨، ٤٨

صَدُقَة معا donum sponsalitium,)
(quod uxori offert maritus ١٩٨، ٤

صَدَاقَة (amicitia) ١٨، ٢٢٨

مِصْدَاق argumentum, quod pro)
مَصَادِيق ح (rei veritate profertur
٧، ٤٩

صَدَمَنِي كَذَا *f. i.* accidit mihi, teti-)
(git me alqd ١٧، ١٠١

صَدِيَ (*f. a.* sitivit) ١٨، ١٧٠

صَدَّى بِيَدَيْهِ collisit manus suas)
(alqs ٧، ٢٢٤

تَصَدَّى لَهُ obviam venit, occurrit)
(alcui ١٢، ٢٩٢

صَدٍ (sitiens) ١٩، ١٧٠

صَادٍ (id.) ١٩، ١٧٠

صَدًى (bubo mas) أَصْدَاء ح ٢، ٧٩
(Daemon silvaticus, vox Daemonis e
أَصْدَاء ح (monte: echo ٨، ٣٢

صَدْيَانُ ، صَدْيَا vir, femina si-)
(tiens ١٩، ١٧٠

صَرَّ القَلَمُ وَالبَابُ *f. i.* striduit ca-)
(lamus scriptorius et janua ١٥، ١٠٤

صَرَّ الدَّرَاهِمَ *f. u.* illigavit num-)
(mos in crumenâ ١، ١٣٧

وَصَرَّ الحِمَارُ أُذُنَيْهِ erexit *ad*)
ه (*audiendum* aures suas asinus

أَصَرَّ عَلَى الذَّنْبِ perseveravit in)
(peccato ١٩، ٢٠١

وَأَصَرَّ الحِمَارُ بِأُذُنَيْهِ erexit)
ه (asinus aures suas

صِرٌّ stridor venti frigidi; ventus fri-)
(gidus ٧، ٢٢ يَوْم صِرٍّ (dies frigidus)
٧، ٤

صَرَّة stridor calami scriptorii et)
januae; clamor, fragor, tremor terrae)
١٩، ١٠٤

صُرَّة (crumena pecuniaria) صُرَر ح
١٩، ٩٥

صَرَّارُ اللَّيْلِ noctu stridens, *locustae*)
species nigra et in segetibus vi-
(*vens:* gryllus ١٥، ٧٧

صَرَّحَ بِالشَّيْءِ manifestavit, apertam,)
(claram reddidit rem ١٨، ٢١١

صَرْح aedificium excelsae structurae:)
صُرُوح ح (arx, palatium ٢٠، ٢٣

صَرِيح (manifestus, apertus, clarus)
(lac recens mulctum et merum) ١٨، ٢١١
١٩، ٩١

صُرَاح manifestus, apertus, conspi-)
(cuus ١٨، ٢١١ vinum merum, aqua)
(non mixtum ٣، ٥٩

صُرَاحِيَّة lagena vinaria minor *pec.*)
(longo collo ٥، ٥٩

صَرَخَ (*f. u.* et *a.* clamavit) ١٩، ١٢٤

أَصْرَخَهُ (opem tulit alcui) ١٤، ١٩٣

اِصْطَرَخُوا (clamarunt) ١٠، ٢٣٤

تَصَرَّخَ بِالعُطَاسِ clamavit in)
(sternutando ١٠، ٢٥١

اِسْتَصْرَخَ (opem petiit) ٢٣، ٢٧٠

صُرَدٌ vulturis parvi species, passeri)
صِرْدَانٌ ح ٢٣، ٧٧ (insidians

صَرْصَرَ البَازِي voce stridente clama-)
(vit falco ١١، ٢٨١

صَرْصَر (ventus frigidus et vehemens)
٢١، ٧

صِرَاط (via) ٩، ١١

صَرَعَهُ (*f. a.* pronum prostravit alqm)
١٠، ١٨٠

صَرَّعَ البَيْتَ januam duabus valvis)
(instructam dedit domo ١٢، ٢١٥

صَارَعَهُ (colluctatus est cum alqo)
٩، ٢٢٨

تَصَارَعُوا colluctati sunt inter se,)
et prosternere studuerunt se invicem)
٧، ٢٩٥

صَرْع (epilepsia) ٩، ٢٩٧

مِصْرَاع (una e duabus valvis januae)
مَصَارِيع ح ١٢، ٢٥ hemistichium)
(versus ٧، ٥٠

صَرَفَهُ عَنْهُ *f. a.* avertit, removit alqm)
(ab alqo ١، ٩٧

صَرَّفَهُ avertit, inflexit, declinavit)
(alqd ٢١، ٢١٥

اِنْصَرَفَ (recessit, decessit) ١٩، ٢٤٩

تَصَرَّفَ فِيهِ arbitrio et libera pote-)
(state usus est in alqa re ٢١، ٢٥٤

صَرْف conversio temporis, inversio)
(fortunae صُرُوف ح ١٤، ٣ * ١٠، ١٤٣

صَرَّاف (nummularius) ٢، ٩٩

صَيْرَفِيّ (id.) صَيَارِفَة ح ه

صَرَمَ النَّخْلَ (*f. i.* amputavit palmam)
١٨، ١٠١

وَصَرَمَ صَدِيقَهُ disjunxit se ab)
amico suo, interrupit sodalitium cum
(eo ١٩

صَارَمَهُ separavit, disjunxit se ab al-)
(tero ١٤ ' ٢٢٩

تَصَرَّمَ (dissectus, separatus est) ٨ ' ٢٥٧

تَصَارَمُوا disjuncti, alienati sunt)
(inter se ١٠ ' ٢٩٩

صَرْمٌ (cutis, corium) صُرُومٌ ح ١٩ ' ٥٢

صَرَّامٌ qui coria concinnat; qui coria)
(vendit ١٩ ' ٥٣

صِرْمَةٌ agmen camelorum a decem)
(usque ad quadraginta صِرَمٌ ح ١٠ ' ٧١

صَرِيمَةٌ (separatio ab amico, dissidium)
صُرُمٌ ح ١٩ ' ١٠١

مِصْرَمٌ culter falcatus tornatoris)
(fusorum ١٩ ' ٥٧

صَرَى المَاءَ *fut. i.* aggere cohibuit et)
(coacervavit aquam ٩ ' ١١٧

مَاءٌ صَرًى معا aqua a profluendo)
(cohibita ideoque accumulata ٩ ' ١١٧

مَصْطَبَةٌ Xenodochium; diversorium)
publicum recipiendis viatoribus et pau-
(peribus serviens مَصَاطِبُ ح ١٢ ' ٢١

صَعُبَ الأَمْرُ *fut. u.* difficile, grave,)
(molestum fuit negotium ٢١ ' ١٨٣

اِسْتَصْعَبَ عَلَيْهِ الأَمْرُ difficile,)
(grave fuit alicui negotium ١٤ ' ٢٧٠

صَعْبٌ res, negotium grave, molestum,)
أُمُورٌ صِعَابٌ ح ٢١ ' ١٨٣ (difficile ju-)
(mentum contumax, indomitum ١٣ ' ١٤٤

مُصْعَبٌ (admissarius) ٢٢ ' ٧١

صَعِدَهُ *f. a.* in altiore rei parte fuit, ivit;)
(altiorem rei partem adscendit ١٣ ' ١٥٩

وَصَعِدَ إِلَيْهِ (id.) ١٤

أَصْعَدَ فِى الأَرْضِ permeavit, pere-)
(grinavit terram ٤ ' ١٩٣

وَأَصْعَدَتِ السَّفِينَةُ ardua petiit,)
(in medium maris excurrit navis ٥

صَعَّدَ فِى الجَبَلِ montem adscendit,)
(in summo monte fuit ٧ ' ٢١٢

تَصَعَّدَ فِى السَّمَاءِ adscendit coe-)
(lum ١٩ ' ٢٥١

عَذَابٌ صَعَدٌ poena hominem gra-)
(vissime affligens ١٤ ' ١٥٩

صَاعِدٌ superiorem partem tenens,)
عِشْرُونَ ١٥ ' ١٥٩ (supra stans,
دِرْهَمًا فَصَاعِدًا viginti drachmae)
(et supra ٣ ' ٨٣

صَعُودٌ mons acclivis; via difficilis)
صَعَائِدُ وَصُعُدٌ ح ٩ ' ٩ (per montem

صَعِيدٌ (superficies terrae; humus)
٨ ' ٨

صَعْدَةٌ hasta quae recta nata est, ut)
صِعَادٌ ح (rectificari non opus habeat
١٩ ' ٩٩

صَعِرَ خَدُّهُ *f. a.* distorta fuit gena)
(alcjs ١٨ ' ١٥٧

صَعَّرَ خَدَّهُ distorsit genam suam)
(prae superbia ٥ ' ٢١٣

صَاعَرَ خَدَّهُ (id.) ٢٣ ' ٢٢٩

صَعِرٌ homo distortae genae *qualis*)
(*superbus* ١٩ ' ١٥٧

أَصْعَرُ (id.) ٢٠ ' ١٥٧

صَعَقَتْهُ الصَّاعِقَةُ *f. a.* perculit,)
(percussit alqm fulmen ١٢ ' ١٨٠

صَعِقَ deliquium animi passus est;)
(mortuus est ٣ ' ١٩٢

صَعِقٌ deliquium animi passus;)
(mortuus ٤

صَاعِقَةٌ (fulmen) صَوَاعِقُ ح ٢ ' ٧

صَعْلٌ (qui parvum caput habet) ١٣ ' ٤٠

أَصْعَلُ (id.) ٥

صَعْلَكَهُ abstulit, eripuit opes alcjs;)
(inopem reddidit alqm ٢٣ ' ٢٨٠

تَصَعْلَكَ الرَّجُلُ inops, pauper)
(factus est vir ٧ ' ٢٨٤

صُعْلُوكٌ (pauper, inops) ٨ ' ٢٨٤

صَعْوَةٌ (fringilla) صَعْوٌ وَصِعَاءٌ ح
٨ ' ٧٨

صَغِرَ (*f. a.* vilis, contemtus fuit) ٢٠ ' ١٥٧

صَغُرَ (*f. u.* parvus fuit) ١٩ ' ١٨٤

صَغَّرَ الاِسْمَ nomen informam dimi-)
(nutivam mutavit ٩ ' ٢١٣

اِسْتَصْغَرَهُ parvum existimavit alqd;)
(parvi fecit alqd ١٨ ' ٢٧١

صَاغِرٌ (vilis, contemtus) ٢ ' ١٥٧

صَغِيرٌ (parvus, brevis) صِغَارٌ ح ٢١ ' ٤١
✲ ١٩ ' ١٨٤

صُغْرَاطٌ (lac coagulatum; oxygala) ١٩ ' ٩١

صَغَانَةٌ instrumentum musicum quod)
e baculo sceptri instar constat, cui
tria cimbalorum paria affixa sunt; *id.*
instrumentum est pandurae non dissi-
(mile ٢٢ ' ٥٤

صَغَا إِلَيْهِ *f. u.* et *i.* inclinavit se ad)
(alqd ٩ ' ١٥٠

وَصَغِيَ (*f. a.* id.) ٧

أَصْغَى إِلَيْهِ aurem admovit ad)
(alqd; auscultavit ٣ ' ٢٠٨

صَفَّ القَوْمَ *f. u.* in seriem disposuit)
(homines ٢٣ ' ١٣٨

وَصَفُّوا بِأَنْفُسِهِمْ in seriem dis-)
(positi sunt homines ١ ' ١٣٩

in aciem collocarunt homi-) صَافُّوهُمْ
nes; in seriem dispositi s. acie instru-
٩، ٢٣٠ (cta hostes aggressi sunt
aciem instruxerunt, in se-) اِصْطَفُّوا
٢٠، ٢٤٠ (riem se ipsos collocarunt viri
صَفّ (series, acies militum) صُفُوف
ح ٢٠، ٩٨
sofa: torus, lectulus in habita-) صُفَّة
culis Orientalium collocatus; scam-
num lapideum vel ligneum in atrio
quod) صُفَف ح ١٠، ٢٤ (domus
duabus elatioribus ephippii partibus
interjacet: medium ephippii, ubi se-
٧، ٩٨ (det eques
f. a. condonavit, ignovit) صَفَحَ عَنْهُ
٢٢، ١٧٥ (alcui
٣، ٢٢٩ (manum alcjs prehendit) صَافَحَهُ
bene consideravit,) تَصَفَّحَ الشَّيْءَ
٧، ٢٥١ (diligenter perscrutatus est rem
manus suas prehenderunt) تَصَافَحُوا
٩، ٢٩٤ (invicem
unum latus faciei humanae;) صَفْح
١٤، ٣٤ (facies
latus rei; unum latus *seu*) صَفْحَة
(pagina folii chartae) صَفَحَات ح
١٨، ٤٩
(unum latus faciei) صَفْحَةُ الوَجْهِ
١٥، ٣٤
una tabula januae, una val-) صَفِيحَة
١٣، ٢٥ ح صَفَائِح (va januae biforis
unum latus faciei hu-) صَفِيحَةُ الوَجْهِ
١٥، ٣٤ (manae; ambitus faciei
٩، ٨٩ (*f. i.* ligavit alqd) صَفَدَهُ
٥، ١٩٣ (donum dedit alcui) أَصْفَدَهُ
٩، ٨٩ ✱ ٩، ٢٢ (vinculum) صَفَد
٥، ١٩٣ (donum)

٩، ٨٩ (vinculum, compes) صِفَاد
٢٠، ٩٠ (*f. i.* sibilavit avis) صَفَرَ
٢٠، ١٥٧ (*f. a.* vacuus fuit) صَفِرَ
colore flavo tinxit,) صَفَّرَ الشَّيْءَ
١٨، ٢١٢ (flavam reddidit rem
٢٢، ٢٤٨ (flavus fuit) اِصْفَرَّ
١٢، ٢٤٩ (id.) اِصْفَارَّ
aes fusile; aurichalcum; cu-) صُفْر
٢٠، ٩ (prum
Safar, mensis secundus anni) صَفَر
٢١، ٣ (Arabici
٢٠، ١٥٧ (vacuus) صِفْر
morbus quidam: collectio aquae) صُفَار
١٩، ٥٨ (flavae in ventre
fusor aeris, faber cuprarius;) صَفَّار
qui vasa ex aurichalco conficit vel cu-
٢١، ٩ (pro
٢٣، ٢٤٨ (color flavus, flavedo) صُفْرَة
٨، ٥٥ (fistula, scalmellum) صَفَّارَة
٨، ٧٨ (passer lutens) صُفَارِيَّة
valde) أَصْفَرُ فَاقِعٌ (flavus) أَصْفَر
(flavus) أَصْفَرُ نَاصِعٌ (id.) ٢٣، ٧٩
٩، ٧٨ ح صَفَارِد (alauda) صِفْرِد
locus arenosus, aequabilis et) صَفْصَف
١٤، ٨ (sterilis
٨، ١٧ (salix, *pec.* flava) صَفْصَاف
١٠، ١٨٠ (*f. a.* colaphos dedit alicui) صَفَعَهُ
(qui colaphos accipit) صَفْعَان
صَفَاعِنَة ح ١٣، ٤٨
f. u. densissime, soli-) صَفُقَ الثَّوْبُ
٢٣، ١٨٥ (dissime textus est pannus

clarificavit potum) صَفَّقَ الشَّرَابَ
transfundendo e vase in alterum vas
١٩، ٢١٩
plausit, collisit ma-) وَصَفَّقَ بِيَدِهِ
☸ (nus
pannus densissime contex-) صَفِيق
١، ١٨٩ (tus وَرَجُلٌ صَفِيقُ الوَجْهِ
☸ (homo protervi vultus, impudens
(concussio manuum, plausus) صَفْقَة
١٧، ٢١٩
f. i. in tribus pedibus) صَفَنَ الفَرَسُ
٣، ١٠٣ (stetit equus
١٩، ٣٩ ح أَصْفَان (scrotum) صَفَن
١٣، ١٥٠ (*f. u.* purus, clarus fuit) صَفَا
sinceram amicitiam praesti-) أَصْفَاهُ
٩، ٢٠٨ (tit alcui
elegit alqm prae) وأَصْفَاهُ بِالشَّيْءِ
alio re alqâ: alio neglecto obtulit alcui
☸ (rem
١٣، ٢٢٤ (purum reddidit alqd) صَفَّاهُ
sinceram amicitiam coluit) صَافَاهُ
٢٠، ٢٣٢ (cum alqo
٤، ٢٤٤ (elegit, selegit alqm) اِصْطَفَاهُ
amicitiam sinceram tuiti) تَصَافَوْا
١٠، ٢٩٩ (sunt inter se
cepit omnes opes) اِسْتَصْفَى مَالَهُ
١٥، ٢٧٨ (alcjs
(camela lactis abundans) صَفِيّ
صَفَايَا ح ٥، ٧٢ صَفِيُّ فُلَانٍ
٣٠، ٢٣٢ (amicus, amicus sincerus alcjs)
الصَّفَا ١٧، ٢٩٠ (petra laevis) صَفًا
nom. propr. duorum mon-) وَالْمَرْوَةُ
١٧، ٢٠ (tium prope Meccam
١٣، ٩ (petra laevis) صَفْوَان
colum, quo res liquidae cla-) مِصْفَاة
١٢، ٢٧ (rificantur

صَقْرٌ (accipiter) صُقُورٌ ح ۲۱ ‘ ۷۷

صُقْرَاطٌ (oxygala, lac coagulatum) ۱۹‘۹۱

صَقَعَ الدِّيكُ (*f. a.* ceciuit gallus) ✿
۲۱ ‘ ۱۷۹

وصَقَعَهُ على رَأْسِهِ (percussit alqm
۱۱ ‘ ۱۸۰ (vehementer in capite

وصَقَعَتْهُ الصَّاعِقَةُ (perculit, per-
✿ (cussit alqm fulmen

صِقَاعٌ (pannus quo mulier inter un-
gendum frontem obvolvere solet, ne
unguento superiorem capitis partem
۸ ‘ ۹۳ (contaminet

صَقِيعٌ (pruina) ۱۳ ‘ ۷

صَاقِعَةٌ (fulmen) صَوَاقِعُ ح ۳ ‘ ۷

أَصْقَعُ (equus in superiore capite al-
۱۱ ‘ ۹۷ (bus

صَقَلَ المِرْآةَ (*f. u.* polivit, clarum red-
۴ ‘ ۱۳۳ (didit speculum

صَيْقَلٌ (politor speculi) صَيَاقِلُ
وصَيَاقِلَةٌ ح ۱۰ ‘ ۳۰

مِصْقَلَةٌ (*propr.* res, qua politur;
۱۲ ‘ ۵۹ (concha fullonis

صِقْلَابٌ (homines subrubri coloris:
صَقَالِبَةٌ ح (gens Sclavica, Slavi
۱۸ ‘ ۲۹۳

صَكَّ وَجْهَهُ (*f. u.* in faciem verberavit
۱۳ ‘ ۱۳۹ (alqm

وصَكَّ لَهُ بِكَذَا (cautionem scri-
ptam s. syngrapham dedit alcui de alqa
۱۴ (re

صَكِكَ الحِمَارُ (*f. a.* genua collisit
۹ ‘ ۱۹۷ (asinus

اِصْطَكَّتْ رُكْبَتَاهُ (genua alcjs collisa
۱ ‘ ۲۴۱ (sunt

صَكٌّ (cautio scripta de alqa re s.
syngrapha. Libellus in quo sententia ju-
صُكُوكٌ ح ۱ ‘ ۵۰ (dicis conscripta est
✿ ۱۳۹ ‘ ۱۵

أَصَكُّ (qui in eundo genua collidit
۱۰ ‘ ۱۹۷

صَلَّ المِسْمَارُ (*f. i.* sonuit, striduit
clavus, ubi pulsando in rem infigitur
۱۰ ‘ ۱۰۹

صِلٌّ (serpens letaliter vulnerans
أَصْلَالٌ وصِلَالٌ ح ۱۷ ‘ ۷۹

صَلَبَهُ (*fut. i.* et *u.* suspendit alqm
۱۴ ‘ ۸۹

صَلُبَ (*fut. u.* durus; vehemens;
۲۱ ‘ ۱۸۳ (asper fuit

صَلَّبَ القَوْمَ (suspendit homines in
۱۹ ‘ ۲۱۰ (patibulo vel cruce

صُلْبٌ (durus; vehemens; validus,
أَصْلَابٌ (spina dorsi) ۲۲ ‘ ۱۸۳ (asper
ح ۱۹ ‘ ۳۷

صَالِبٌ (febris fervens) ۱۲ ‘ ۵۸

صَلِيبٌ (durus, validus) صِلَابٌ ح

صُلْبَانٌ (crux) ۲۲ ‘ ۱۸۳ ح ۱۱ ‘ ۵۱

اِنْصَلَتَ فِي السَّيْرِ (alacer fuit in eun-
۱۵ ‘ ۲۴۵ (do; celeriter incessit

صَلَحَ (*f. u.* et *a.* integer, probus, bonus
۱۲ ‘ ۱۲۴ (fuit

وصَلُحَ (*f. u.* id.) ۱۳

أَصْلَحَ الأَمْرَ (rectum fecit, integrum
۹ ‘ ۱۹۲ (reddidit alqd

صَالَحَهُ عَلَى كَذَا (pacem composuit
۲ ‘ ۲۲۹ (cum alqo de alqa re

اِصْطَلَحُوا (pacem fecerunt inter se;
۷‘۲۳۴ (convenerunt inter se de alqa re

صُلْحٌ (pax) ۳ ‘ ۲۲۹ ✿ ۲۲ ‘ ۹۸

صَالِحٌ (homo bonus, probus, integris
۱۳ ‘ ۱۲۴ ✿ ۱۲ ‘ ۴۹ (moribus

والصَّالِحَاتُ (benefacta, bona opera) ✿

صَلِيحٌ (probus) ۱۴ ‘ ۱۲۴

أَصْلَخُ (homo surdus) ۱۴ ‘ ۴۲

أَصْلَدَ الزَّنْدُ (ignem non edidit ignita-
۵ ‘ ۱۹۳ (bulum

صَلْدٌ (terra dura; petra arida, ste-
۱۳ ‘ ۹ (rilis

صَلُودٌ (equus non sudans; parum
۲۱ ‘ ۹۹ (sudans

صَلْصَلَ الحَدِيدُ (sonuit, strepuit fer-
۹ ‘ ۲۸۲ (rum

صَلْصَالٌ (coenum aridum) ۷ ‘ ۸

صَلِعَ (*f. a.* calvus fuit) ۹ ‘ ۱۹۰

أَصْلَعُ (calvus; cui in anteriore
✿ ۴ ‘ ۴۱ (capite crines exciderunt
۱۰ ‘ ۱۹۰

صَالِغٌ (bos sexennis) ۱۵ ‘ ۷۳ (ovis sex-
ennis in septimum annum ingressa
۷ ‘ ۷۴

صَلِفَ الرَّجُلُ (*f. a.* gloriatus est vir,
۸ ‘ ۱۹۱ (se ipsum laudavit

وصَلِفَتْ عِنْدَ زَوْجِهَا (non grata
fuit marito, non amata est a marito
۹ (mulier

وصَلِفَتِ السَّحَابَةُ (pluviam non
۱۰ (emisit nubes

تَصَلَّفَ (gloriatus est, se ipsum lau-
۲۱ ‘ ۲۵۴ (dibus extulit

اِصْطَلَمَهُ (radicitus exstirpavit alqd
۹ ‘ ۲۳۹

أَصْلَمُ (cui aures abscissae sunt) ۱۹‘۴۰

صَلَّى عَلَى النَبِيِّ bene precatus est de)
prophetâ Muhammede: dixit phra-
sin صَلَّى اللّهُ عليه وسلّم)
١٩، ٢٢٤
وصَلَّى لِلَّهِ adoravit, supplex preca-)
٢٠، ٢٢٤ (tus est Deum
صَلوة preces Deo factae; invocatio)
templum) ١٧، ٤٨ صَلَوَاتٌ ح (Dei
صَلَوَاتٌ ح ٢١، ٣٣ (Judaeorum
مُصَلًّى locus ubi festo tempore pre-)
stra-) ١٣، ٢١ (ces publicae peraguntur
tum, super quo prostratus preces facit
٢٣، ٩٣ (Muhammedanus
مُصَلٍّ equus secundus in certamine)
٢٢، ٩٧ (cursus
صَلَى اللَحْمَ (*f. i.* assavit carnem) ١٤، ١١٨
وصَلِيَ النَارَ وبالنَارِ *f. a.* accen-)
dit ignem; igne adussit, calefecit
١٥ (alqd
أَصْلَاهُ بالنَارِ ussit alqd igne, assa-)
١٩، ٢٠٨ (vit alqd igne
اِصْطَلَى النَارَ وبالنَارِ sustinuit)
ignem et igne ussit vel calefecit alqd)
١٢، ٣٤٤
تَصَلَّى بالنَارِ ustus est, assatus est)
٤، ٢٩٣ (igne
صَالِيَةٌ (chytropus, cui olla imponitur)
٢٢، ٢٩
صَلَاءَةٌ lapis paullo excavatus in quo)
٢٣، ٥٥ (odoramenta tundit aromatarius
صَلَايَةٌ (id.) صَلَايَاتٌ ح ٢٢، ٥٥
صَمَّ الرَجُلُ (*f. a.* surdus fuit) ١٧، ١٩٧
وصَمَّ الحَجَرُ (durus fuit lapis) ﻫ
أَصَمَّهُ (surdum reddidit alqm) ١٤، ٢٠٢
صَمَّمَ عَلَى الأَمْرِ consilium rectum)
et firmum cepit in peragendo negotio)
١١، ٣٢٠
تَصَامَّ الرَجُلُ se surdum esse si-)
٥، ٢٩٧ (mulavit vir
أَصَمُّ (surdus) ١٤، ٩ صُمٌّ ح ١٧، ١٩٧
وفِتْنَةٌ صَمَّاءُ calamitas grave, in-)
١٧، ١٩٧ (fortunium ingens
صِمَامٌ obturaculum atramentarii,)
١٥، ٥٠ (ampullae
صَمِيمُ القَوْمِ (optimates populi)
١٠، ٤٩
صَمَتَ (*fut. u.* taciturnus fuit, siluit)
١٧، ١٢٣
أَصْمَتَهُ taciturnum reddidit, ad silen-)
٢٠، ١٩١ (tium redegit alqm
صَامِتٌ aurum et argentum *et omni-*)
no peculium hominis inanime, *oppos.*
τῷ ناطق *mancipiis, gregibus et*
٧، ٤٧ (*armentis alcjs*
مُصْمَتٌ res unicolor, ejusdem ge-)
٩، ٨٠ (neris
صِمَاخٌ (meatus auricularis) ١٣، ٣٤
صَمَدَ إِلَيْهِ (*f. u.* contendit ad alqm)
١١، ١٣٥
صَمَدٌ quem in necessitatibus quibus-)
cunque ad vitae cultum usumque opus
est adeunt; refugium indigentium)
ﻫ (Deus) الصَمَدُ ١٢، ١٢٥
صَمْصَامٌ (ensis acutus) ٨، ٩٩
أَصْمَعُ (homo brevibus auribus) ١٣، ٤٠
صَوْمَعَةٌ aedes vitae monachicae et)
asceticae destinata; clostrum mona-
صَوَامِعُ ح (chorum christianorum
١٧، ٢١
صَمْغٌ (gummi) ٢٠، ٥٩
صِمْلَاخٌ (sordes aurium) ١٣، ٣٤
صُنَانٌ (foetor axillarum) ١٩، ٣٩
صِنَابٌ jus uvarum, est cibi condimen-)
tum e nasturtio et uvis passis simul
٢٢، ٩٠ (contusis constans
صِنَابِيٌّ equus colorem rufum cum)
١٩، ٩٧ (flavo mixtum habens
صَنَوْبَرٌ (platanus arbor) ١٤، ٢٩١
صَنْجٌ instrumentum musicum fidibus)
صُنُوجٌ ح (inductum Persici originis
instrumentum musicum dua-) ٢٠، ٥٤
ibus crembalis constans, quae concus-
sae sonum edunt; Arabici originis est,
et in musica militari potissimum adhi-
صُنُوجٌ ح ١، ٩٩ (bita
صَنَّاجٌ qui instrumentum musicum)
fidibus inductum صنج appellatum
٢٠، ٥٤ (pulsat
صَنْجَةٌ (lapis librae *i. e.* libramen)
٥، ٩٩
صُنْدُوقٌ (arca, cista) صَنَادِيقُ ح
١، ٢٩
صَنْدَلٌ sandalium *calceamenti spe-*)
lignum) ١٤، ٥٢ صَنَادِلُ ح (*cies*
Stanalinum, quod rubro albove colore
٣، ٥٨ (est et suaviter olet
صِنَارَةٌ (caput ferreum fusi muliebris)
١٨، ٥٧
صَنَعَ (*f. a.* opus fecit, artem exercuit)
١٢، ١٨٠
صَانَعَهُ بِمَالٍ opibus suis benignus,)
munificus fuit erga alqm, blanditus est
٩، ٢٢٨ (alcui donis

اِصْطَنَعَهُ (nutrivit alqm; beneficia in)
(alqm contulit ٢٣٩ ، ٢٢

تَصَنَّعَ (ornavit, compsit se) ٢٥٤ ، ٨

رَجُلٌ صَنَعٌ (vir solers, qui artis et)
(opificii peritissimus est ١٨٠ ، ١٤

اِمْرَأَةٌ صَنَاعٌ (femina artem et opi-)
ficium perfectissime callens, femina
(solers ﻫ

صَنِيعُ فُلَانٍ (sustentatus, educatus)
(ab alqo ١٨٠ ، ١٣

صَنْعَةُ الفَرَسِ (ars bene sustentandi)
(et curandi equum ﻫ

صِنَاعَةٌ (opus; opificium, ars) ﻫ

صَنِيعَةٌ (opus, egregie factum, bene)
صَنِيعَةُ فُلَانٍ ١٨٠،١٣ (factum (su-
(stentatus, educatus ab alqo ١٣

مَصْنَعَةٌ معا (cisterna magna lapi-)
dibus exstructa, aquae pluviae recep-
(tandae serviens مَصَانِعُ ح ١٣ ، ١٢

صَنَّفَ الكِتَابَ (composuit, conscri-)
(psit librum ٢١٥ ، ٢٢

وصَنَّفَ الأَشْيَاءَ (discrevit et in)
(diversas species ordinavit res ٢١٥،٢٣

صِنْفٌ معا أَصْنَافٌ (species)
وصُنُوفٌ ح ٨٠ ، ٤

صَنِفَةٌ (margo femoralium *pec.* margo)
vestium in latitudinem, *dum* حاشية
(*margo in longitudinem est* ٩٢ ، ١٥

صَنَمٌ (Idolum) أَصْنَامٌ ح ٥١ ، ١٩

صِنْوٌ (stolo palmae) صِنْوَانٌ ح١٨ ، ٢٢
(frater germanus ٤٥ ، ٩

صِنْوَانٌ (v. صِوَانٌ)

صَابَ المَطَرُ (*f. u.* defluxit, effusa est)
(pluvia ١٤١ ، ٢٢

أَصَابَتْهُ المُصِيبَةُ (attigit alqm casus)
(infaustus, calamitas ٢٠٤ ، ٩

وأَصَابَ السَّهْمُ الغَرَضَ (attigit)
(sagitta scopum ﻫ

وأَصَابَ فِي الجَوَابِ (rectum, verum)
(dixit in responso ٢٠٤ ، ٧

صَوَّبَ رَأْيَهُ (probavit consilium alcjs)
٢٢١ ، ١٢

وصَوَّبَ رَأْسَهُ (pronum demisit ca-)
(put suum ﻫ

تَصَوَّبَ (descendit, in loco humili,)
(inferiore ivit ٢٩٠ ، ١٠

اِسْتَصَابَ الرَّأْيَ (verum et rectum)
(existimavit consilium, probavit ٢٧٩،١٣

وَاسْتَصْوَبَهُ (id.) ﻫ

صَوَابٌ (inventio recti et veri; bonus)
(eventus ٢٠٩ ، ٥

صَابٌ (colocynthis amara) ١٩ ، ١٢

صَيِّبٌ (pluvia effusa; nubes pluens)
١٤١ ، ٢٣

صُوبَجٌ (radius pistoris, quo massa exten-)
(ditur ٢٩ ، ١٥

صَوَّتَ (sonum edidit, clamavit) ٢٢١ ، ١٣

صَوْتٌ (vox, sonus) أَصْوَاتٌ ح ٢٢١،١٣

أَصَاخَ إِلَيْهِ (aurem vertit ad alqm, ut)
(audiret ٢٠٤ ، ١٣

صَوِرَ (*f. a.* distorto collo fuit alqs) ١٩٩،١٤

صَوَّرَهُ (formavit, figuravit, effinxit)
(alqd ٢٢١ ، ٢٢

تَصَوَّرَ (formatus, effictus est) ٢٩٠ ، ١٧

وتَصَوَّرَ الشَّيْءَ (formavit, effinxit,)
(imaginatus est sibi alquam rem ﻫ

صُورٌ (cornu, tuba) صِيرَانٌ ح ٢٩٩

صُورَةٌ (figura, forma, imago) صُوَرٌ ح
٣٢ ، ١٥

صُوَارٌ معا (grex boum silvestrium)
٧٥ ، ٩

أَصْوَرُ (homo distorto collo) ١٩٩ ، ١٤

صَاعٌ (منى (mensura aridorum quatuor
صِيعَانٌ ح (s. modios continens
٩٩ ، ٩

صَوْعٌ وصُوعٌ (id.) ٢٩٧ ، ٢١

صُوَاعٌ (id.) ٩٩ ، ٩

صَاغَ الحُلِيَّ (*f. u.* artificiose formavit)
(ornatum aurifaber ١٤٥ ، ١

صَوْغٌ معا (صَاغٌ (*i. q.*

صَائِغٌ (auri faber) صَاغَةٌ وصَوَائِغُ
ح ١١ ، ٥ ✱ ١٤٥ ، ٢

صَوَّاغٌ (id.) ١٤٥ ، ٢

صُوفٌ (lana) أَصْوَافٌ ح ٧٤ ، ١٧

صَالَ عَلَيْهِ (*f. u.* insiliit in alqm,)
cum vehementiâ impetum fecit in alqm)
١٤٩ ، ٤

صَاوَلَهُ (insiliit in alterum) ٢٣١ ، ١٩

تَصَاوَلَ الفَحْلَانِ (in se invicem)
(insilierunt duo admissarii ٢٩٨ ، ٥

صَوْلَجَانٌ (baculus adunci capitis quo)
equites *ludentes* pilam propellunt)
صَوَالِجُ وصَوَالِجَةٌ ح ٥٥ ، ٥

صَامَ (*fut. u.* jejunavit) ١٤٩ ، ٢١

وصَامَتِ الدَّجَاجَةُ (merdam red-)
(didit gallina ﻫ

صَوْمٌ (templum Judaeorum) ٢١ ، ٢٢
(ecclesia Christianorum) ٢٣

صَانَهُ (*f. u.* custodivit, servavit alqd)
١٤٧ ، ٨

صُوَانٌ معا (scrinium vestiarium)
أَصْوِنَةٌ ح ٢٩ ، ١٥

صَهْ معا (tace!) ١٩، ٨٣

صَهِبَ (*f. a.* colorem vini habuit) ١٨، ١٥٣

أَصْهَبُ (colorem vini habens) ١٨، ١٥٣

وصَهْبَاءُ (vinum rubrum) ٣، ٥٩ ✱ ١٩، ١٥٣

صَهَرَ الشَّحْمَ (*f. a.* liquefecit adipem) ٢٣، ١٧٧

أَصْهَرَ إِلَى القَوْمِ affinitatem con-(traxit cum familia alqa) ١٢، ١٩٤

وأَصْهَرَ بِهِمْ (id.) ه

صَاهَرَ إِلَيْهِمْ affinitatem iniit cum hominibus *pec.* muliere ex eorum fa-(milia in matrimonium ducta) ٢٣، ٢٢٩

صِهْرٌ أَصْهَارٌ (pater uxoris, socer) ح ١٩، ٤٥

صِهْرَةٌ صِهَرَاتٌ (mater uxoris, socrus) ح ١٨، ٤٥

صُهَارَةٌ segmentum adipis, quod li-(quatur; adeps liquatus) ٩، ٩٠

صِهْرِيجٌ (receptaculum aquae, cisterna) ١٠، ٢٩٢

صَهَلَ الفَرَسُ (*f. i.* et *a.* hinnivit equus) ٢، ١٠٠

صَهْوَةٌ ea dorsi equini pars cui insidet (eques) صَهَوَاتٌ ح ٢، ٩٧

صَاءَ الفَرْخُ *f. i.* fritinnivit pullus (avis) ٢١، ١١٠

صَابَ السَّهْمُ الغَرَضَ *f. i.* et *u.* sco-(pum attigit sagitta) ٥، ١١١

أَصَابَهُ (invenit, assecutus est alqd) ٤، ٢٠٩

صَيِّبٌ (*v. s.* صوب)

صَاحَ (*f. i. generaliter* vociferavit) ٣، ١١٢

تَصَايَحُوا (clamarunt inter se invicem) ١٠، ٢٩٨

صَادَهُ (*f. i.* et *a.* venatus est alqd) ١٣، ١١٢

اِصْطَادَهُ (venatus est alqd) ٨، ٢٤٢

تَصَيَّدُوا venati sunt, venatione oc-(cupati sunt) ١٤، ٢٩١

صَيْدٌ animalia quibus insidiatur ve-(nator, fera; praeda venatoris) ١٤، ٥٤

صَيَّادٌ (venator) ١١، ٥٤

مَصِيدَةٌ مَصَائِدُ (rete venatorium) ح ١٣، ١١٢

مِصْيَدَةٌ (id.) ١٣، ٥٤

صَيْدَلَانِيٌّ (Apothecarius, Aromatarius) صَيَادِلَةٌ ح ٢٢، ٥٧

صَيْدَنَانِيٌّ (id.) ٢٣، ٥٧

صَيْدَنٌ (vulpes *femella*) ١٤، ٧٥

صَارَ الفَقِيرُ غَنِيًّا *f. i.* pauper factus (est dives) ٢٠، ١١٢

صَيَّرَهُ كَذَا effecit ut res fieret hoc vel illud; mutavit alqd in alquam rem) ١٣، ٢٢٣

صِيرٌ acidarium ad excitandum appe-(titum) ٢٣، ٩٠

صِيصِيَةٌ صَيَاصِي ح (arx, palatium) spina textoris, instrumentum) ٢٠، ٢٠ dentatum, quo fila aequaliter distrahit) ١٩، ٧٩ (calcar galli) ١٣، ٥٣

صَافَ الرَّجُلُ فِي البَلَدِ *f. i.* aesta-(tem transegit vir in urbe) ٩، ١١٤

وصَافَ السَّهْمُ عَنِ الرَّمِيَّةِ de-(flexit sagitta a praeda) ٨

اِصْطَافَ بِالمَكَانِ aestatem trans-(egit in loco alqo) ١٤، ٢٤٢

تَصَيَّفَ فِي مَكَانِ كَذَا aestate) (commoratus est in loco alqo ٢١، ٢٩١

صَيْفٌ (aestas) ١٨، ٣

مَصِيفٌ (domus aestiva) ٢٠، ٢٣

ض

ضَؤُلَ (*f. u.* macer, tenuis fuit) ٨، ١٨٩

تَضَاءَلَ imbecillus, exiguus, tenuis,) (macer fuit) ١، ٢٩٩

ضَئِيلٌ (macilentus, tenuis, parvus) ٨، ١٨٩

ضَائِنٌ ضَأْنٌ (ovis mas: aries) وضَئِينٌ ح ٢٠، ٧٣

ضَائِنَةٌ (ovis femella) ه

ضَبٌّ lacerta Libyca, *cui ob carnem* ضِبَابٌ (*suam delicatam insidiantur*) ح ٥، ٧٩

ضَبَّةٌ (femella lacertae Libycae) ه

(ferrum transversum, quo clauditur) ضَبَّاتٌ ح (porta: obex) ١٧، ٢٥

ضَبَابَةٌ (nebula) ضَبَابٌ ح ٩، ٧

بَابٌ مُضَبَّبٌ (janua objice munita) ١١، ٢١٩

ضَبَحَتِ الخَيْلُ *f. a.* inter currendum) spiritum, anhelitum duxerunt equi) ٢٣، ١٧٥

إِضْبَارَةٌ معا (fasciculus chartae) أَضَابِيرُ ح ٥، ٥٠

ضُبَارِمٌ (leo) ١١، ٧٥

ضُبَارِمَةٌ (id.) ه

ضَبَطَهُ (*f. i.* firmum, solidum reddidit)
(alqd; tenuit memoria alqd ١٥ ‹ ٩٥

أَضْبَطُ (homo ambas manus in opere)
adhibens: qui et dextra et sinistra
(manu opus facere potest ٢١ ‹ ٤٠

ضَبِعَت النَّاقَةُ (*f. a.* admissarium ap-)
petivit camela; admissarium quaesiit)
١٠ ‹ ١٩٠

وضَبِعَت النَّاقَةُ (id.) ١١

ضَبْعٌ (brachium *pec.* media ejus pars)
أَضْبَاعٌ ح ٣٩ ‹ ٢٠

ضَبُعٌ (hyaena) ضِبَاعٌ ح ٧٥ ‹ ١٩

ضَبِعَةٌ (camela admissarium appetens,)
(libidinosa ١٩٠ ‹ ١١

ضَابِعَةٌ (id.) ﻫ

ضِبْعَانٌ (hyaena *mas*) ٧٥ ‹ ١٩

ضَجَّ البَعِيرُ (*f. i.* clamavit camelus)
٢١ ‹ ١٠٣

وضَجَّ القَوْمُ (tumultum, strepitum)
(excitarunt homines ٢٢ ‹ ١٠٣

ضَجِرَ (*f. a.* angusto animo fuit; an-)
(gore animi pressus est ٢١ ‹ ١٥٧

أَضْجَرَهُ (anxit, inquietum reddidit)
(alqm; irâ implevit alqm ١٢ ‹ ١٩٤

ضَجَعَ (*f. a.* decubuit, dormivit) ١٥‹١٨٠

أَضْجَعَهُ (fecit, ut alqs decubaret)
١٧ ‹ ١٩٩

ضَاجَعَهَا (concubuit cum femina)
٧ ‹ ٢٢٨

اِضْطَجَعَ (in latere decubuit) ٢٢‹٢٣٩

ضَجِيعٌ (cum altero concumbens;)
(ejusdem lecti particeps ٧ ‹ ٢٢٨

ضَجِمَ فُوهُ (*f. a.* distortum fuit os)
(alcjs ٩ ‹ ١٩٤

أَضْجَمُ (homo distorto ore) ٤١ ‹ ١٥
✱ ١٩٤ ‹ ٩

ضَحْضَاحٌ (aqua non profunda, quae ad)
(talos attingit ضَحَاضِحُ ح ١٢ ‹ ٢

ضَحِكَ (*f. a.* risit) ١٩٢ ‹ ١٥

أَضْحَكَهُ (risum movit alcui) ١٩٨ ‹ ١٥

ضَاحِكٌ (unus e quatuor illis denti-)
bus, qui post dentes انياب dictos
(positi sunt ٢٩٤ ‹ ١٣

ضُحْكَةٌ (homo quem homines deri-)
(dent: ridiculus ١٩٢ ‹ ١٥

ضُحَكَةٌ (homo, qui homines deridet:)
(derisor ٤٨ ‹ ١٣ ✱ ١٩٢ ‹ ١٩

ضَاحِكَةٌ (unus e quatuor illis den-)
tibus, qui post dentes انياب dictos
(positi sunt ضَوَاحِكُ ح ٣٩ ‹ ١

ضَحِيَ لِلشَّمْسِ (*f. a.* in loco aprico)
(consedit: in solem prodiit ١٧٠ ‹ ١٧

وضَحَى (*f. a.* id.) ١٨

أَضْحَى (die paulo provectiore fuit)
(*aut* venit ٢٠٧ ‹ ٤

ضَحَّى بِشَاةٍ (ovem sacrificavit) ٢٢٤‹٣

ضُحًى (tempus matutinum, quo dies)
et sol jam provectior est; tempus quo
(prandium sumitur ٤ ‹ ١٣

ضَحْوَةٌ (id.) ٤ ‹ ١٤

ضَحِيَّةٌ (ovis sacrificata) ضَحَايَا
ح ٢٢٤ ‹ ٣

أَضْحَاةٌ (ovis sacrificata) أَضْحًى
ح ٢٢٤ ‹ ٤ عِيدُ الأَضْحَى (dies)
festus sacrificiorum; *est enim dies*
(*decimus mensis Dhul-Hiddjae* ٥ ‹ ٣

أُضْحِيَّةٌ (ovis sacrificata) أَضَاحِيُّ
ح ٢٢٤ ‹ ٣

ضَخُمَ (*f. u.* crassus, corpulentus fuit)
١٨٩ ‹ ١٩

ضَخْمٌ (corpulentus, crassus, magnus)
ضِخَامٌ ح ٤١ ‹ ٢١ ✱ ٤٢ ‹ ٢ ✱ ١٨٩ ‹ ١٩

ضُخَامٌ (id.) ٤٢ ‹ ٢

ضَادَّهُ (contrarius fuit, repugnavit alcui)
(rei ٢٣٠ ‹ ٤

تَضَادَّ الشَّيْئَانِ (contrariae fuerunt)
(inter se duae res ٢٩٩ ‹ ٢٢

ضِدٌّ (contrarius) أَضْدَادٌ ح ٤٩ ‹ ٣

ضَرَّهُ (*f. u.* nocuit alcui) ١٣٧ ‹ ٢

ضَرَّ (*f. a.* caecus fuit) ١٩٩ ‹ ١٨

أَضَرَّ بِهِ (noxa affecit alqm) ٢٠١ ‹ ١٧

ضَارَّهُ (id.; unus alteri nocuit)
٢٣٠ ‹ ٩

اِضْطَرَّهُ إِلَى كَذَا (fecit ut alcui)
alqd opus esset; coëgit alqm ad alqd)
٢٤٠ ‹ ٩

ضِرٌّ (matrimonium, quo maritus con-)
(jugi ante nuptae alteram jungit ٤٥ ‹ ١٤

ضُرٌّ (noxa; damnum; detrimentum)
١٣٧ ‹ ٣

ضَرَرٌ (id.) ﻫ

ضَرَّةٌ (uxor quam vir conjugi ante)
(nuptae adjungit ضَرَائِرُ وضَرَّاتٌ
ح ٤٥ ‹ ١٤

ضَرِيرٌ (caecus) ٤١ ‹ ١١ ✱ ١٩٩ ‹ ١٨

ضَرَّاءُ (noxa; damnum, calamitas)
١٣٧ ‹ ٢

ضَرُورَةٌ (necessitas) ٢٤٠ ‹ ٩

مُضْطَرٌّ (necessitate *vel* vi coactus)
٤١ ‹ ٢٢

ضَرَبَ مَثَلًا (*f. i.* proverbium protulit)
٨٩ ‹ ١٥

وضَرَبَ فِى ٱلْأَرْضِ (meavit in terra) ه

وضَرَبَ فِى ٱلْمَاءِ (natavit in aqua) ١٩ ، ٨٩

وضَرَبَ عَلَى أُذْنِهِ (fecit ut alqs dormiret, sopivit alqm) ١٧ ، ٨٩

وضَرَبَهُ بِكَذَا (verberavit alqm alqa re) ه

وضَرَبَ عَلَى يَدِهِ (prohibuit alqm) ١٩ ، ٨٩

وضَرَبَ ٱلْفَحْلُ ٱلنَّاقَةَ (inivit admissarius camelam) ه

وضَرَبَ ٱللَّبِنَ (lateres duxit) ٢٠ ، ٨٩

وضَرَبَ عَلَيْهِ كَذَا (reddidit alcui alqd necessarium) ه

وضَرَبَ ٱلْوَتِدَ (clavum infixit) ٢١ ، ٨٩

وضَرَبَ ٱلدَّهْرُ بَيْنَنَا (tempus separavit nos) ه

وضَرَبَ خَاتَمًا (annulum fecit) ه

وضَرَبَ ٱلْجُرْحُ (micuit vulnus) ١ ، ٨٧

وضُرِبَتْ عَلَيْهِ ٱلذِّلَّةُ (in contemtum venit) ه

وضَرَبَ لَهُمْ طَرِيقًا (aperuit hominibus viam) ٢ ، ٨٧

وضَرَبَ عَنْهُ ٱلذِّكْرَ (rei memoriam alcui subtraxit) ه

أَضْرَبَ عن ٱلْأَمْرِ (vultum avertit a re) ٤ ، ١٩١

ضَارَبَهُ (digladiatus est cum alqo) ١٥ ، ٢٢٥

اِضْطَرَبَ (commotus est) ١٨ ، ٢٣٣

تَضَارَبُوا (digladiati sunt inter se) ٢٢ ، ٢٩٣

ضَرْبٌ (species) ضُرُوبٌ ح ٥ ، ٨٠

دَارُ ٱلضَّرْبِ (officina monetaria) ٢١ ، ٢٣

ضَرَّابٌ (qui numos procudit; signator numorum) ١ ، ٩٩

ضَرِيبٌ (pruina) ١٤ ، ٧

ضَرِيبَةٌ (natura, indoles) ١٣ ، ٤٣ . (vectigal; tributum; proventus *servi*) ضَرَائِبُ ح ٢٢ ، ٤٩

مَضْرِبَةُ ٱلسَّيْفِ (acies gladii) مَضَارِبُ ح ١٨ ، ٨٩

مِضْرَابٌ (plectrum) ١٩ ، ٥٤

مُضَرَّبَةٌ (indumentum dormitorium *pec.* duplicatum et gossypio fartum) ٤ ، ٩٤

ضَرَّجَهُ بِٱلدَّمِ (sanguine inquinavit alqm) ٨ ، ٢١١

ضَرِيحٌ (sepulcrum foramine لحد appellato non instructum) ١١ ، ٢٢

مَضْرَحِىٌّ (vultur albus) مَضْرَحِيَّاتٌ ح ٣ ، ٧٨

ضَرِسَتْ أَسْنَانُهُ (*f. a.* hebetes fuerunt dentes alcjs) ١٧ ، ١٥٨

ضِرْسٌ (dens, *pec.* molaris) أَضْرَاسٌ ح ١٧ ، ٣٥

ضُرَاسٌ (dolor dentium) ١٩ ، ٥٨

ضَرِسَةٌ (dens hebes, obtusus) ١٨ ، ١٥٨

ضَرَطَ (*f. i.* crepitum ventris emisit; rhonchum e naribus edidit) ١٥ ، ٩٥

ضَرِعَ (*f. a.* submissus, humilis fuit) ١٢ ، ١٩٠

وضَرَعَ (*f. a.* id.) ١٣

ضَارَعَهُ (similis fuit alcui; congruens fuit) ٧ ، ٢٢٨

تَضَرَّعَ إِلَى ٱللَّهِ (submisit se Deo; humiliavit se) ٨ ، ٢٥٤

ضَرْعٌ (uber animalium, *pec.* vaccarum et ovium) ضُرُوعٌ ح ٢١ ، ٧٤

ضَرَعٌ (humilis, submissus) ١٢ ، ١٩٠

ضَارِعٌ (id.) ١٣ ، ١٩٠

ضَرِيعٌ (spinae *v.* frutices spinosae aridae factae) ٧ ، ١٧

ضِرْغَمٌ (leo) ضَرَاغِمُ ح ١٠ ، ٧٥

ضِرْغَامٌ (id.) ه

أَضْرَمَ ٱلنَّارَ (accendit ignem) ٣ ، ٢٠٠

ضَرَّمَ ٱلنَّارَ (maximopere accendit ignem) ٧ ، ٢١٨

اِضْطَرَمَتِ ٱلنَّارُ (flammam edidit ignis) ١٠ ، ٢٣٩

تَضَرَّمَتِ ٱلنَّارُ (id.) ٨ ، ٢٥٧

ضِرَامٌ (flamma) ٣ ، ٢٧

ضَرِىَ ٱلْكَلْبُ بِٱلصَّيْدِ (*f. a.* exercitatus est canis ad venationem) ٢ ، ١٧١

ضَرٍ (canis ad venationem exercitatus) ٢ ، ١٧١

ضَارٍ (id.) ه

ضِرْوٌ (canis venaticus) ٢٢ ، ٧٥

ضِرْوَةٌ (canis femella venatica) أَضْرٍ وضِرَاءٌ ح ه

ضَعْضَعَهُمُ ٱلدَّهْرُ (dispersit tempus homines) ٢٠ ، ٢٨١

تَضَعْضَعَ ٱلرَّجُلُ (humilis, pauper, contemtus fuit alqs) ١٤ ، ٢٨٤

ضَعُفَ (*f. u.* debilis, infirmus fuit) ١٩ ، ١٨٥

وضُعِفَ (id.) ه

أَضْعَفَهُ ٱلسَّيْرُ (debilem, lassum reddidit alqm iter) ١٥ ، ١٩٧

وأَضْعَفَ الشَّىْءَ (duplicavit, dupli-
cem reddidit rem) ١٩٧، ١٩

وأَضْعَفَ القَوْمُ (duplices fuerunt,
dupliciter steterunt; duplum dederunt
homines) ﻫ

ضَعَّفَ لَهُ العَطَاءَ (duplicavit alcui
donum) ٢١٥، ٢٣

وضَعَّفَهُ السَّيْرُ (debilem, lassum
reddidit alqm iter) ٢١٩، ١

ضُوعِفَ لَهُمْ (duplex portio iis con-
tigit) ١٩٧، ١٧

تَضَعَّفَ الفَقِيرَ (debilem censuit
alqm) ٢٥٤، ٢١

اِسْتَضْعَفَهُ (id.) ٢٧٢، ٢٣

ضِعْفٌ (duplum) أَضْعَافٌ ح ٨١، ١

ضَعِيفٌ (debilis, infirmus) ١٨٥، ١٩

مُضَعَّفٌ (duplicatus) ١٨٥، ١٧

مَضْعُوفٌ (debilis, infirmus) ١٨٥، ١٩
(duplicatus) ١٨٥، ١٧

مُضَاعَفٌ (rosa centifolia) ١٥، ١٨

ضِغْثٌ (manipulus herbarum) أَضْغَاثٌ
ح ١٤، ١٩

ضَغَطَهُ (*f. a.* compressit, expressit alqd)
١٧٨، ١٧

ضَيْغَمٌ (leo) ٧٥، ١٠

ضِغْنٌ (odium) أَضْغَانٌ ح ٤٣، ١٨

ضَغِينَةٌ (id.) ضَغَائِنُ ح ٤٣، ١٨

رَجُلٌ مُضْطَغِنٌ (vir odium fovens,
in odium proclivis) ٢٣٩، ٢٠

ضَغَتِ الهِرَّةُ (*f. u.* clamavit felis) ١٥١، ٧

ضِفَّةٌ معا (آب aqua fluvii; *sed pro*
لب جوى *legendum videtur* جوى
ripa fluvii) ١٢، ٢

ضَفْدَعٌ وضِفْدِعٌ معا (rana) ضَفَادِعُ
ح ١٢، ٢٣ ✡ ٧٩، ١١

ضَفَرَ الشَّعْرَ (*f. i.* plexuit comam) ٩٠، ٢٠

ضَفِيرَةٌ (coma plexa; cincinnus mu-
lierum) ضَفَائِرُ ح ٣٤، ٥ ✡ ٩٠، ٢١

ضَفَا (*f. u.* perfectus, copiosus fuit)
١٥٠، ١٤

ضَلَّ (*f. i.* et *a.* devius fuit, rectam
viam amisit) ١٠٩، ١١

وضَلَّ المَنْزِلَ (a statione aberravit;
diversorium non invenit) ١٢

أَضَلَّهُ عَنِ الطَّرِيقِ (fecit ut a
recta via aberraret alqs) ٢٠٢، ٩

وأَضَلَّ البَعِيرَ (aberrare sivit ca-
melum) ٢٠٢، ٧

ضَلَّلَهُ (seduxit alqm; erroris arguit
alqm) ٢٢٠، ٧

ضَالَّةٌ (camelus errabundus) ٢٠٢، ٧

اِضْطَلَعَ بِهِ (praestare potuit alqd)
٢٣٩، ٢٣

تَضَلَّعَ مِنَ المَاءِ (satiatus est aquâ)
٢٥٤، ٨

ضِلَعٌ (costa) أَضْلَاعٌ وضُلُوعٌ
وأَضْلُعٌ وأَضَالِعُ ح ٣٨، ١

ضَمَّ الشَّىْءَ إِلَى الشَّىْءِ (*f. u.* con-
junxit rem cum re) ١٤٠، ١٥

ضَامَّهُ (propinquus, conjunctus fuit
alteri) ٢٣٠، ١٢

اِنْضَمَّ إِلَيْهِ (conjunctus fuit cum re,
adhaesit rei) ٢٤٨، ١٠

تَضَامُّوا (conjuncti fuerunt inter se;
inter se cohaeserunt) ٢٩٧، ٩

اِضْمَحَلَّ الشَّىْءُ (disparuit, evanuit res)
٢٨٩، ٥

ضَمَّخَهُ بالمِسْكِ (musco illivit alqm)
٢١٢، ١

تَضَمَّخَ بِالزَّعْفَرَانِ (croco se illivit)
٢٥١، ١٠

ضَمَدَ الجُرْحَ (*f. i.* vincturam *vel* em-
plastrum applicavit vulneri) ٨٩، ٧

ضَمَّدَ رَأْسَهُ (vitta, taenia obligavit
caput) ٢١٢، ٧

ضِمَادٌ (vinctura vulneris; emplastrum)
٥٧، ١ ✡ ٨٩، ٧

ضَمُرَ (*f. u.* in medio corpore tenuis, gra-
cilis fuit) ١٢٧، ٢٣

وضَمَرَ (id.) ﻫ

أَضْمَرَ الشَّىْءَ (concepit in animo
rem; consideravit cum animo alqd)
١٩٤، ١٣

ضَمَّرَ الفَرَسَ (*detracto pabulo* ma-
crum reddidit equum) ٢١٣، ٩

اِضْطَمَرَ كَشْحُهُ (gracile, tenue fuit
hypochondrium alcjs) ٢٣٥، ١٠

ضَمِيرٌ (cor; animus) ضَمَائِرُ ح
٣٨، ١١

ضَيْمُرَانٌ (amaranthus *flos*) ١٩، ١

مِضْمَارٌ (stadium; locus hippodromi)
مَضَامِيرُ ح ٩٧، ٢١

ضَمِنَ لَهُ كَذَا (*f. a.* sponsor fuit al-
cui in alqa re) ١٩٥، ٤

ضَمَّنَهُ الشَّىْءَ (sponsorem fecit alqm
in re; sponsioni alcjs tradidit rem)
٢١٨، ٢٠

وضَمَّنَ الكِتَابَ كَذَا (commisit li-
bro alqd *i. e.* scribendo notavit alqd in
libro) ٢١٨، ٢٠

تَضَمَّنَ الكِتَابُ كَذَا (in contextu
suo liber continuit alqd) ٢٥٧، ٢٢

فى ضِمْنِ الكِتَابِ كَذَا (in interiore alqd i. e. in contextu libri scriptum est) ٣١٨، ٢١

ضَامِنٌ (sponsor, praes) ١٩٥، ٥

ضَنَّ بالشَّىْء (f. i. et a. avarus tenaci animo adhaesit rei) ١٠٧، ١٠

رَجُلٌ ضَنِينٌ (vir avarus, tenax) ١٠٧، ١٠ ✱ ٤٢، ٣

ضَنِكَ عَيْشُهُ (f. a. angusta, sollicita fuit vita alcjs) ١٩٢، ١٧

مَعِيشَةٌ ضَنْكٌ (vita angusta, pressa, sollicita) ٤٧، ١٠ ✱ ١٩٢، ١٨

ضَنِىَ (f. a. tenuis, gracilis, macilentus fuit) ١٧٢، ٣

أَضْنَاهُ (macilentum, gracilem reddidit alqm morbus) ٢٠٩، ٢

ضَنٍ (gracilis, tenuis; macilentus) ١٧٢، ٣

اِضْطَهَدَهُ (vim intulit alcui, oppressit alqm) ٢٣٤، ١٥

ضَاهَاهُ (similis fuit alicui) ٣٣٣، ٣

٢٣٣، ٣

أَضَاءَهُ (clarum, lucidum reddidit alqd) ٢٠٤، ٢

وأَضَاءَ بِنَفْسِهِ (clarus fuit, luxit) ﻫ

ضَوْءٌ (lux) أَضْوَاءٌ ح ٩، ١٩

ضِيَاءٌ (id.) ٢٠

تَضَوَّرَ مِنَ الجُوعِ (ejulavit ob famem) ٢٩٠، ١٧

ضَوْضَى القَوْمُ (tumultum, clamorem excitarunt homines) ٢٨٣، ٢٣

ضَوْضَاءٌ (tumultus, clamores hominum) ﻫ

تَضَوَّعَ المِسْكُ (odorem edidit muscus) ٢٩٠، ٢٣

ضُوَعٌ (avis nocturna; bubo mas;) ٧٩، ١١

ضَوِىَ (f. a. macer fuit) ١٧٢، ١٩

ضَوٍ (macer) ﻫ

ضَاوٍ (id.) ﻫ

ضَاوِىٌّ (id.) ﻫ

ضَارَّهُ (f. i. nocuit alcui) ١١٢، ٢٠

ضَازَهُ (f. i et u. inique tractavit alqm injuste egit cum alqo) ١١٣، ١

قِسْمَةٌ ضِيزَى (portio deminuta, non plena, justa) ١١٣، ٢

ضَاعَ الشَّىْءُ (f. i. perdita, amissa est res) ١١٤، ٢

أَضَاعَهُ (perdidit, amisit alqd) ٢٠٩، ١٢

ضَيَّعَهُ (id.) ٢٢٣، ١٩

ضَيْعَةٌ (terra consita: arvum; praedium) ضِيَاعٌ ح ١٧، ١٧

ضَافَهُ (f. a. hospes alcjs factus est) ١١٤، ٨

وضَافَهُ الهَمُّ (supervenit, accidit alcui moeror, sollicitudo) ٩

أَضَافَهُ (hospitium paravit alcui) ٢٠٩، ١٣

وأَضَافَ الشَّىْءَ إلَى الشَّىْءِ (rem rei admovit, cum altera re conjunxit) ﻫ

وأَضَافَ ظَهْرَهُ إلَى الحَائِطِ (acclinavit tergum ad parietem) ٢٠٩، ١٤

ضَيَّفَهُ (fecit ut alqs tamquam hospes alterum accederet) ٢٢٣، ١٨

تَضَيَّفَهُ (hospitem se gessit alcjs) ٢٩١، ٢٢

ضَيْفٌ (hospes, conviva) أَضْيَافٌ وضُيُوفٌ وضِيَافٌ وضِيفَانٌ ح ٩٠، ١

ضَيْفَنٌ (hospes aut conviva non invitatus) ٩٠، ٢

ضَاقَ (f. i. angustus, compressus fuit) ١١٤، ١٣

ضَيَّقَهُ (angustum reddidit, coërcuit alqd) ٢٢٣، ١٨

ضَايَقَهُ (coërcuit, oppressit, afflixit alterum) ٢٣٢، ٤

ضَيْقٌ (angustus; pressus) ١١٤، ١٤

ضَيِّقٌ (id.) ﻫ

ضَامَهُ (f. i. inique tractavit alqm; vim intulit alcui) ١١٥، ٥

اِسْتَضَامَهُ (id.) ٢٧٧، ٢٠

ضَيْوَنٌ (felis silvestris, non domestica) ٧٩، ٣

ط

طَاسٌ (scutella) ٥٩، ٨

طَأْطَأَ رَأْسَهُ (demisit caput suum alqs) ٢٨١، ٤

تَطَأْطَأَ (demisso capite fuit, deorsum inclinatus fuit) ٢٨٤، ١٠

طَأْمَنَهُ (quietum reddidit alqm) ٢٨١، ٤

تَطَأْمَنَ (quietus fuit) ٢٨٤، ٩

طَبَّ (f. a. medicus fuit) ١٩٩، ٢

تَطَبَّبَ (artem medicam exercuit) ٢٥٨، ٧

اِسْتَطَبَّ لِوَجَعِهِ (doloris sui medelam quaesiit; remedium petiit contra dolorem suum) ٢٧٤، ٧

طَبٌّ (medicus) ١٩٩، ٢ طَبٌّ بالأَمْرِ (gnarus rei) ١٩٩، ٣

طَبِيبٌ (medicus; gnarus, solers) ٣'١٩٩

طَبَاهِجَةٌ (cibus ex ovis et carne para- tus; ova cum carnibus in sartagine frixa) ٥'٩٠

طَبَخَ الشَّىْءَ (*f. u.* coxit rem) ١٩'١٢٤

طِبِّيخٌ (melo) ٤'١٥

مَطْبَخٌ (culina) مَطَابِخُ ح ٢١'٢٤

طَبَرْزَذٌ معا (saccharum album durum- que quod securi dividitur) ٩'٥٩

طَبْطَابٌ (lignum bifurcum, quo protru- ditur pila lusoria) ٩'٥٥

طَبَعَ اللّٰهُ على قَلْبِ الكَافِرِ (*f. a.* obsignavit Deus animum infidelis: prohibuit quo minus religio muslemica in eum penetraret) ١٥'١٨٠

وطَبَعَ الرَّجُلُ عَلَى الشَّىْءِ بالطَّابَعِ (sigillum impressit rei alqs) ﻫ

وطَبَعَ الدَّرَاهِمَ (cudit numos) ١٩

طَبْعٌ (indoles homini insita; natura) طِبَاعٌ ح ١١'٤٣

طَابَعٌ معا (sigillum quo frumenti cumulo nota imprimitur) ٢٣'١٤

طَبِيعَةٌ (natura, indoles) طَبَائِعُ ح ١٢'٤٣

أَطْبَقَ الغَيْمُ السَّمَاءَ (operuit nubes coelum) ٤'١٩٨

وأَطْبَقَتْ عَلَيْهِ الحُمَّى (continuo afflixit alqm febris) ﻫ

وأَطْبَقُوا عَلَيْهِ (convenerunt homi- nes contra alqm, circumdederunt alqm) ٥'١٩٨

طَبَّقَ المَفْصِلَ (percussit articulum s. ligaturam duorum ossium non ossa ipsa *gladius*) ١٧'٢١٩

وطَبَّقَ المَطَرُ الأَرْضَ (omnino te- xit, inundavit pluvia regionem) ١٨'٢١٩

طَابَقَهُ (congruit, consensit cum alqo) ١٨'٢٢٨

تَطَابَقُوا عَلَى الأَمْرِ (consenserunt inter se de re) ١٥'٢٩٥

طَبَقٌ (operculum *vasis*; discus esca- rius) أَطْبَاقٌ ح ٢'٢٨

طَبَقَةٌ (turba hominum; classis s. or- do hominum) ١٩'٣١

حُمَّى مُطْبِقَةٌ (febris continua, non intermittens) ٥'١٩٨

طَبْلٌ (tympanum militare *pec.* majus) طُبُولٌ ح ١'٩٩

طِبْىٌ معا (uber animalium) أَطْبَاءٌ ح ٢١'٧٤

طَاجَنٌ (sartago, frixorium) ١٩'٢٩

طَيْجَنٌ (id.) طَيَاجِنُ ح ١٩'٢٩

مُطَجَّنَةٌ (jusculum carneum; car- nes cum aqua aut adipe, aliis in sarta- gine frixae) ١٥'٩٠

طَحْطَحَهُ (dissipando perdidit alqd) ٩'٢٨١

طِحَالٌ (splen) طُحُلٌ ح ١٨'٣٨

طُحْلُبٌ (muscus viridis quo obducitur aqua *stagnans*) طَحَالِبُ ح ١'١٤

طَحَنَ البُرَّ (*f. a.* moluit triticum) ١'١٨٢

طِحْنٌ (farina) ٢'١٨٢ ✡ ١٣'٢٩

طَاحِنٌ (dens molaris) ١٣'٢٩٤

طَحِينٌ (farina) ٢'١٨٢

طَحَّانٌ (molitor) ١٢'٩١

طَاحِنَةٌ (unus e quatuor illis denti- bus, qui post dentes ضواحك dictos positi sunt: dens molaris) طَوَاحِنُ ح ٢'٣٩

طَحَّانَةٌ (mola quae animalium *ut asini, equi, cameli* ope circumfer- tur) ٥'٢٩

طَاحُونَةٌ (mola aquaria) طَوَاحِينُ ح ٤'٢٩

طَحَا اللّٰهُ الأَرْضَ (*f. u.* et *a.* expan- dit Deus terram) ٨'١٤٨

طَرَّ شَارِبُهُ (*f. u.* prodiit, progermina- vit mystax alcjs) ٣'١٣٧

وطَرَّ السِّكِّينَ (acuit cultrum) ٤

وطَرَّ الطَّرَّارُ (crumenam alcjs rapuit sector zonarius) ﻫ

طُرًّا (ad unum omnes; universi) ٢٠'٨٤

طُرَّةٌ (coma cincinnata circa frontem: cirrus) طُرَرٌ ح ٧'٣٤ (margo vestis vel panni non fimbriata) ١٤'٩٢

طَرَأَ عَلَيْنَا (*f. a.* intempestive super- venit nos alqs) ٢١'١٧٣

طَرِبَ من الفَرَحِ والحُزْنِ (*f. a.* valde commotus est alqs laetitia et tristitia) ١٩'١٥٣

أَطْرَبَهُ الفَرَحُ والحُزْنُ (valde commovit alqm laetitia et tristitia) ٤'١٩١

تَطَرَّبَ (animi motum ut laetitiam tristitiamve excitavit) ٩'٢٥٠

طَرَبٌ (motus animi, sive sit prae laeti- tia sive prae tristitia) ٥'١٩١

طَرِبٌ (valde commotus; laetabundus) ٢١'١٥٣

طَرُوبٌ (id.) ﻫ

مُطْرِبٌ (musicus; citharoedus, cantor) ١٧'٥٤

طَرَحَهُ (*f. a.* projecit, conjecit alqm) ١٧٩، ١

وطَرَحَ بهِ (id.) ﻫ

طَارَحَهُ الكَلَامَ (sermonem habuit cum alqo; disputavit cum alqo) ٢٢٩، ٣

طَرْخُونٌ (dracunculus *oleris species*) ١٩، ٧

طَرَدَهُ (*f. u.* abegit, removit alqm) ١٢٥، ١٢

طَارَدَهُ (impetum fecit in alterum) ٢٢٩، ٨

اِطَّرَدَ (fluxit; rectus fuit, bene se habuit) ٢٣٤، ١٥

طَرِيدَةٌ (cameli propulsi, *nim.* agmen camelorum furto abactum) ١٢٥، ١٣

(canna quae fuso muliebri affigitur) ٥٧، ١٧

مِطْرَدٌ (jaculum brevius parva cuspide: venabulum) ٧٠، ٢٠

طَرَّزَ الثَّوْبَ (acu pinxit pannum) ٢١٤، ١

طَرْزٌ (species; modus) أَطْرَازٌ وطُرُوزٌ ح ٨٠، ٤

طِرَازٌ (ornamentum vestis acu pictum, *ut margines pannorum*) ٥٣، ١٥

مُطَرِّزٌ (qui figuris acu pictis ornat pannos) ٥٣، ١٥

طِرْسٌ (charta scribendo serviens) أَطْرَاسٌ ح ٥٠، ٤

أَطْرُوشٌ (valde surdus) ٤١، ٩

طَرُفَ (*f. u.* novus fuit) ١٨٥، ١٧

تَطَرَّفَ الشَّيْءَ (in extremitate, margine cepit rem) ٢٥٤، ٢١

اِسْتَطْرَفَهُ (alqd; novum habuit, censuit) ٢٧٢، ٢٣

طَرْفٌ (oculus) ٣٤، ٢١

طِرْفٌ (equus generosus, nobili stirpe oriundus) ٩٩، ١٥

طَرَفٌ (extremitas, margo rei) أَطْرَافٌ ح ٢١، ٢

طَارِفٌ (opes novae, recens acquisitae) ٤٧، ٨

طِرَافٌ (tentorium, tabernaculum e coriis exstructum) طَرَائِفُ ح ٢٩، ١٠

طَرِيفٌ (novus) ١٨٥، ١٧ (opes novae, recens acquisitae) ٤٧، ٨

طُرْفَةٌ (res nova) ٢٧٣، ١

طَرْفَاءُ (tamarix arbor) ١٧، ١٤

مِطْرَفٌ (vestis *in margine* dupliciter praetexta) مَطَارِفُ ح ٩٢، ٢٢

طَرَقَهُ (*f. u.* noctu venit ad alqm) ١٣١، ٢٣

وطَرَقَ بالمِطْرَقَةِ (concussit, tutudit malleo ferrum *faber*) ﻫ

وطَرَقَ الحَصَى (vaticinandi causa jecit lapillos) ١٣٢، ١

وطَرَقَ الفَرَسُ (equus inivit equam) ﻫ

أَطْرَقَ (caput deorsum inclinavit) ١٩٨، ٥

طَرَّقَ لَهُ (viam fecit alcui) ٢١٩، ١٨

تَطَرَّقَ إلى كذا (reperit, nactus est viam ad alqd) ٢٥٥، ١٥

طَرْقٌ (aqua quam intrantes cameli turbidam reddiderunt) ١٢، ١٠

طَارِقٌ (stella matutina) ٩، ١٣

طَرِيقٌ (via) طُرُقٌ ح ١١، ٩

الطَّرِيقَ الطَّرِيقَ (preme, insiste viam! attente ad viam!) ٨٤، ١٠

طَرُوقَةٌ (camela matura admissario) ٧١، ٢٣

طَرِيقَةٌ (modus agendi, ratio, mos) ٤٣، ١٦

مِطْرَقَةٌ (malleus fabri ferrarii) مَطَارِقُ ح ٥٤، ٣

طَارِمَةٌ (domus lignea) ٢٤، ٥

طَرْمَذَ (de se gloriatus est quae non fecit) ٢٨٠، ٨

مُطَرْمِذٌ (vana de se glorians) ٢٨٠، ٨

طَرَنْجُبِينٌ (manna) ٥٨، ٨

طَرِيَ اللَّحْمُ (*f. a.* recens fuit caro) ١٧١، ٣

أَطْرَاهُ (laudibus extulit alqm) ٢٠٧، ١٣

طَرِيٌّ (recens) ١٧١، ٣

إِطْرِيَّةٌ (cibus turundis similis) ٩٠، ١٧ ✻ ٢٩٧، ١٠

طَازَجَةٌ (numus sive aureus sive argenteus rectus, bonus, non falsus) طَوَازِجُ ح ٩٥، ٢٣

طَزَرٌ (domus longa) ٢٤، ١٨

طَسَّاسٌ (qui scutellas, patellas conficit) ٢٨، ١٢

طَسْتٌ (scutella, patella) طِسَاسٌ ح ٢٨، ١١

طَسُّوجٌ (pondus numarium quartae parti unius دانق aequivalens) ٩٥، ١٤

طَسُّوجَانِ (dimidia pars ponderis دانق appellati) ﻫ

طَشَّتِ السَّمَاءُ (*f. u.* raram et lenem pluviam demisit coelum) ١٣٧، ٢٢

طَعِمَ (*f. a.* cibum edit, sumsit) ١٩٤، ٩

أَطْعَمَهُ كذا (edendum dedit alcui alqd) ٢٠٠، ٤

اِطَّعَمَتِ الْبُسْرَةُ (saporem accepit dactylus immaturus) ۲۳۹، ۱۱

تَطَعَّمَ الطَّعَامَ (gustavit cibum) ۲۵۷، ۸

اِسْتَطْعَمَهُ (cibum petiit ab alqo) ۲۷۳، ۱۸

طُعْمٌ معا (sapor *cibi*) ۱۹۴، ۹

طَعَامٌ (cibus) ۱۹۴، ۷

طُعْمَةٌ (id.) ه

مَطْعَمٌ (id.) ه

رَجُلٌ مِطْعَامٌ (vir semper aliis cibum praebens: hospitalis) ۲۰۰، ۴

طَعَنَهُ بِالرُّمْحِ (*f. u.* et *a.* hasta laesit, percussit alqm) ۱۳۴، ۲۰

وطَعَنَ عَلَيْهِ فِى حَسَبِهِ (verbis laesit alqm de generis nobilitate ejus male loquendo) ۲۱

طَاعُونٌ (pestilentia) ۵۹، ۴

مِطْعَانٌ (vir hastâ bene feriens) ۱۳۴، ۲۱

طَغَامٌ (homo stultus, vilis; *de uno et pluribus adhibetur*) ۲۹۵، ۱۴

طَغَى الكَافِرُ (*f. a.* modum excessit in impietate infidelis) ۱۸۳، ۴

وطَغَى المَاءُ (copiosa fuit, exundavit aqua) ه

أَطْغَاهُ (fecit ut modum excederet alqs) ۲۰۸، ۴

خُذْ مَا طَفَّ لَكَ (cape, quod tibi se obtulit, quod attingere potes) ۲۷۴، ۲۳

طَفَّفَ الْمِكْيَالَ (non implevit mensuram, inique mensuravit *frumentum*) ۲۲۰، ۲

اِسْتَطَفَّ (*i. q.* طفّ) ۲۷۴، ۲۳

طَفِئَ السِّرَاجُ (*f. a.* exstincta est lucerna) ۱۵۲، ۱۵

أَطْفَأَ السِّرَاجَ (exstinxit lucernam) ۱۹۰، ۷

اِنْطَفَأَ السِّرَاجُ (exstincta est lucerna) ۲۴۵، ۱۰

طُفَاحَةٌ (spuma ollae) ۹۰، ۹

طَفَرَ (*f. i.* in altum exsiliit) ۹۰، ۲۲

طَفْشِيلٌ (jusculum e lentibus paratum) ۹۰، ۱۴

طَفْطَفَةٌ (caro in hypochondriis corporis humani) طَفَاطِفُ ح ۳۸، ۲

طَفِقَ يَفْعَلُ كَذَا (*f. i.* et *a.* coepit facere alqd, aggressus est rem faciendam) ۲۸۹، ۱۹

أَطْفَلَتْ (parvum infantem habuit mulier) ۱۹۹، ۷

طِفْلٌ (infans) أَطْفَالٌ ح ۴۲، ۲۱

طَفَلٌ (tempus, quo sol ad occasum vergit) ۴، ۱۷

طُفَيْلِىٌّ (qui non invitatus ad convivium venit, parasitus) ۹۰، ۲

مُطْفِلٌ (mulier quae infantem habet) ۱۹۹، ۷

طَفَا السَّمَكُ (*f. u.* in superficiem aquae venerunt pisces) ۱۵۰، ۱۴

طُفَاوَةٌ (halo lunae) طُفَاوَاتٌ ح ۹، ۱۰

طَقْطَقَةٌ (sonus et strepitus ungularum solum ferientium) ۲۸۲، ۳

طَلَّتِ السَّمَاءُ الأَرْضَ (*f. u.* tenui pluvia terram humectavit coelum) ۱۴۰، ۱

أَطَلَّ عَلَيْهِ (ex alto in rem imminuit) ۲۰۲، ۷

طَلٌّ (pluvia tenuis, raris vel parvis guttis demissa) طِلَالٌ ح ۷، ۹

طَلَّةٌ (uxor mariti) ۴۵، ۱۳

طَلَلٌ (vestigia *s.* reliquiae domus eversae) أَطْلَالٌ وطُلُولٌ ح ۲۳، ۸

طَلَبَهُ مِنْهُ (*f. u.* petiit alqd ex alqo) ۱۲۲، ۲۰

وطَلَبَهُ إِلَيْهِ (id.) ه

أَطْلَبَهُ (effecit ut alqs alqd peteret *v.* quaereret: indigentem reddidit alqm alcjs rei) ۱۹۱، ۵

طَالَبَهُ بِالدَّيْنِ (postulavit ab alqo solvendum debitum) ۲۲۵، ۱۹

تَطَلَّبَ الشَّىْءَ (iteratim rem petiit) ۲۵۰، ۹

طَلِحَ (*f. a.* lassus, defessus est) ۱۵۵، ۱۴

وطَلَحَ (*f. a.* id.) ه

وطَلَحَهُ غَيْرُهُ (lassum reddidit, defatigavit alqm alqs) ه

طِلْحٌ (ricinus *insectum*) ۷۷، ۴

طَالِحٌ (homo pravus, maleficus) ۴۹، ۱۱

طَلِيحٌ (fessus, lassus) ۱۵۵، ۱۹

أَطْلَسُ (pannus holosericus glaber, *nobis eodem nomine Atlas dictus*) ۹۲، ۵ (lupus cinereo colore) ۲۹۸، ۱۳

طَلَعَتِ الشَّمْسُ (*f. u.* ortus est sol) ۱۳۰، ۱۷

وطَلَعَ عَلَى القَوْمِ (supervenit homines; attente adspexit homines) ۱۸

أَطْلَعَهُ عَلَى كَذَا (fecit ut alqs attente rem consideraret) ۱۹۹، ۱۸

طَالَعَهُ (observavit, attente consideravit alqd) ۲۲۸، ۸

اِطَّلَعَ عَلَيْهِ (adspexit alqm; perspexit alqd) ۲۳۹، ۲۳

واطَّلَعَ الجَبَلَ (conscendit verticem montis) ۲۳۷، ۱

intentus fuit ut) تَطَلَّعَ إِلَى لِقَائِهِ
alqm obviam haberet; exspectavit alcjs
٩٬٢٥٤ (adventum et adspectum

exploravit alcjs sen-) اِسْتَطْلَعَ رَأْيَهُ
١٩٬٢٧٢ (tentiam, consulere studuit alqm

١٤٬٣٤ (facies, vultus) طَلْعَةٌ

explorator; procubitores) طَلِيعَةٌ
طَلَائِعُ ح (exercitus, excubiae
١٨٬٩٨

مَطْلَعٌ معا (locus orientis solis) ١٨٬١٣٠

f. u. dimissa est a ma-) طَلَقَتِ الْمَرْأَةُ
١٬١٣٢ (rito uxor

وطَلُقَتْ (f. u. id.) ٢

serena, hilaris fuit) طَلُقَ وَجْهُهُ
٢٬١٨٩ (facies alcjs

libertate donavit) أَطْلَقَ الْأَسِيرَ
٩٬١٩٨ (captivum

dedit alicui pe-) وأَطْلَقَ لَهُ مَالًا
٧٬١٩٨ (cuniam

(dimisit uxorem repudio) طَلَّقَهَا
١٨٬٢١٩

٢٣٬٢٤٩ (abiit, discessit) اِنْطَلَقَ

serena, non austera) تَطَلَّقَ وَجْهُهُ
١٥٬٢٥٥ (fuit facies alcjs

aperta, soluta,) اِسْتَطْلَقَ بَطْنُهُ
٣٬٢٧٣ (mollis fuit alvus alcjs

٩٬١٨٩ (homo sereno vultu) طَلْقٌ

وَلَيْلَةٌ طَلْقٌ ﻫ (nox serena) ويَوْمٌ
طَلْقٌ (dies serena) ٣

(mulier a marito dimissa) طَالِقٌ
٢٬١٣٢

(homo sereno, laeto vultu) طَلِيقٌ
captivus) ٩٬٤١ طُلَقٌ ح ٢٬١٨٩
٩٬١٩٨ (libertate donatus

maritus qui saepe) رَجُلٌ مِطْلَاقٌ
١٨٬٢١٩ (repudio dimittit uxores

f. i. illevit, inunxit) طَلَى الْأَجْرَبَ
١٩٬١١٨ (scabiosum

defrutum, succus uvarum dul-) طِلَاءٌ
cissimarum concoctione inspissatus)
٨٬٥٩

(collum pec. anterior pars ejus) طُلَاةٌ
١٤٬٣٩

طُلْيَةٌ (id.) طُلًى ح ﻫ

qui defrutum طلاء appella-) طَلَّاءٌ
٨٬٥٩ (tum venundat

(f. u. multa, copiosa fuit aqua) طَمَّ الماءُ
١٥٬١٤٠

(tonsilis fuit coma alcjs) أَطَمَّ شَعَرَهُ
١٤٬٢٧٥

اِسْتَطَمَّ شَعَرَهُ (id.) ﻫ

١٢٬١٢ (mare) طَمٌّ

١٩٬١٤٠ (infortunium, calamitas) طَامَّةٌ
١٩٬٥ (dies extremi judicii) الطَّامَّةُ

(quietem capessivit, quievit) اِطْمَأَنَّ
٧٬٢٨٩

٧٬٢٨٩ (quies) طُمَأْنِينَةٌ

(f. i. et u. inivit feminam) طَمَثَ الْمَرْأَةَ
٤٬٨٨

f. u. menstruata est) طَمَثَتِ الْمَرْأَةُ
١٬١٢٤ (mulier

وطَمِثَتِ الْمَرْأَةُ (f. a. id.) ﻫ

٢٬٢٩٤ (sanguis menstruus) طَمْثٌ

١٬١٢٤ (mulier menstruans) طَامِثٌ

f. a. su-) طَمَحَ بِبَصَرِهِ إِلَى الشَّيْءِ
stulit visum in aliquam rem; cum at-
١٬١٧٩ (tentione visum vertit in rem

aufugit cum alqo) وطَمَحَ بِهِ الْفَرَسُ
٣ (equus *refractarius*

sublatis oculis alqd) طَامِحُ الطَّرْفِ
ﻫ (conspiciens; attente alqd adspiciens

٢٣٬١٢٧ (f. u. exsiliit) طَمَرَ

٢٢٬٩٩ (equus saliens, animosus) طِمِرٌّ

folium chartae; folium con-) طُومَارٌ
طَوَامِيرُ ح ٤٬٥٠ (volutum

٤٬٥٢ (amussis) مِطْمَرٌ

fovea s. cella subterranea) مَطْمُورَةٌ
مَطَامِيرُ (condendo frumento serviens
ح ٤٬٢٣

f. i. e conspectu sustu-) طَمَسَ الشَّيْءَ
٣٬٩٣ (lit, delevit rem

وطَمَسَ عَلَيْهِ (id.) ٤٬٩٣

f. i. et u. latuit,) وطَمَسَ الطَّرِيقُ
٤٬٩٣ (non aperta fuit via

e conspectu sublatum, dele-) اِنْطَمَسَ
٨٬٢٤٩ (tum est, evanuit alqd

(vociferavit hirundo) طَمْطَمَ الخُطَّافُ
١٣٬٢٨٣

١٣٬١٩٠ (f. a. concupivit alqd) طَمِعَ فِيهِ

وطَمِعَ بِهِ (id.) ﻫ

١٤٬١٩٠ (concupiscens) طَمِعٌ معا

طَامِعٌ (id.) ﻫ

f. i. et u. multa, copiosa) طَمَى الماءُ
٢٣٬١١٨ (fuit, intumuit aqua

f. i. su-) طَنَّ الذُّبَابُ والطَّسْتُ
surravit musca, et sonum edidit scutella)
١١٬١٠٧

(sarcina, onus dorso gestatum) طُنٌّ
أَطْنَانٌ ح ١٩٬١٧

modum excessit in) أَطْنَبَ فِى كَذَا
alqa re; latius *vel* acuratius versatus
٥ ‘ ١٩١ (est in tractanda re

١١‘٢٩ ح أَطْنَابٌ (funis tentorii) طُنُبٌ

citharae species, duobus plerum-) طُنْبُورٌ
٢٢‘٥٤ ح طَنَابِيرُ (que fidibus inducta

(qui talem citharam pulsat) طُنْبُورِىٌّ
٢٣ ‘ ٥٤

ahenum, olla, conficiendis dul-) طِنْجِيرٌ
١٨‘٢٩ ح طَنَاجِيرُ (ciariis serviens

jusculum carneum; caro in) مُطَنْجَنَةٌ
١٥ ‘ ٩٠ (aqua aliave re assata

(*f. u.* ludibrio habuit alqm) طَنَزَ بِهِ
٩ ‘ ١٢٩

tapes, stratum minus *pec.*) طِنْفِسَةٌ بلس
١٧ ‘ ٩٣ ح طَنَافِسُ (villosum

٢ ‘ ٩ ح أَطْوَادٌ (mons magnus) طَوْدٌ

turundae, cibus ex massa) طُودَمَاجٌ
filatim dissecta et in jure cocta constans)
١٧ ‘ ٩١

أَطْوَارٌ ح (vicissitudo una: semel) طَوْرٌ
١٣ (terminus) ٤ ‘ ٨٠ (species) ١ ‘ ٥
١٩ (conditio, status)

١ ‘ ٩ ح أَطْوَارٌ (mons) طُورٌ

طَاوُوسٌ وطَاوُسٌ (pavo) طَوَاوِيسُ ح
٥ ‘ ٧٩

٣ ‘ ١٧ (junci species) طُوطٌ

f. u. et *a.* paruit, morem gessit) طَاعَهُ
٢٠ ‘ ١٤٤ (alcui

وطَاعَ لَهُ (id.) ﻫ

٨ ‘ ٢٠٥ (obedivit alcui) أَطَاعَهُ

morem) طَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ أَمْرًا
gessit alicui anima sua in faciendo opere

i. e. lubenter rem faciendam aggressus
٧ ‘ ٢٢٢ (est

morem ges-) طَاوَعَهُ عَلَى أَمْرِ كَذَا
١٣ ‘ ٢٣١ (sit alcui in alqua re

preces spontaneas a) تَطَوَّعَ بِصَلَوةٍ
٢٣‘٢٩٠ (lege non postulatas fecit alqs

potestatem, facul-) اِسْتَطَاعَ الأَمْرَ
tatem habuit faciendae rei; potuit ef-
١٥ ‘ ٢٧٧ (ficere alqd

طَاعَةٌ (obedientia) ٩ ‘ ٢٠٥ سَمْعًا
morem tibi gero! obsequor) وطَاعَةً
٥ ‘ ٨٣ (tibi!

vir obsequens, semper) رَجُلٌ مِطْوَاعٌ
٩ ‘ ٢٠٥ (obediens

f. u. Caabam ambivit) طَافَ بِالبَيْتِ
٣ ‘ ١٤٥

circumivit, obivit) أَطَافَ بِالشَّىْءِ
١٠ ‘ ٢٠٥ (rem

obivit, saepe circuitum prae-) طَوَّفَ
١٠ ‘ ٢٢٢ (stitit

٣‘٢٩١ (circumivit, ambivit) تَطَوَّفَ

externus amborum illorum) طَائِفٌ
١ ‘ ١٨ (boum, qui frumentum exterunt

١٩‘٣١ (turba, manus hominum) طَائِفَةٌ
٢ ‘ ٤ (pars rei, *pec.* noctis

٧ ‘ ٢٠ (uva Taifensis) طَائِفِىٌّ

omnia inundans pluvia, di-) طُوفَانٌ
١٥ ‘ ١٢ (luvium

١٣‘٢٠٥ (potuit, potestate polluit) أَطَاقَهُ

(torque collum alcjs ornavit) طَوَّقَهُ
١٣ ‘ ٢٢٢

obstrinxit alqm ad) وطَوَّقَهُ الأَمْرَ
ﻫ (faciendum negotium

٤ ‘ ٢٩١ (collare induit) تَطَوَّقَ

arcuatum opus ad ornanda ae-) طَاقٌ
١٩ ‘ ٢٩٣ (dificia adhibitum

طَوْقٌ (torques) أَطْوَاقٌ ح ١٠ ‘ ١٨
١٣ ‘ ٢٠٥ (potestas)

quod sim-) ١٣ ‘ ٢٠٥ (potestas) طَاقَةٌ
plex exstat, ut unus e pluribus laquei
١ ‘ ٨١ (plexibus

f. u. beneficia contulit in) طَالَ عَلَيْهِ
٥ ‘ ١٤٩ (alqm

١ ‘ ١٨٨ (*f. u.* longus fuit) طَالَ

longam reddidit) أَطَالَ اللّٰهُ بَقَاءَهُ
١٩ ‘ ٢٠٥ (vitam alcjs Deus

duxit, produxit) طَاوَلَهُ فِى العِدَةِ
١٧‘٢٣١ (alqm in praestanda promissione

(auxit alqm beneficiis) تَطَوَّلَ عَلَيْهِ
٩ ‘ ٢٩١

longe se ex-) تَطَاوَلَ عَلَيْهِ العُمْرُ
tendit super alqm vita *i. e.* longa fuit
٩ ‘ ٢٩٨ (alcjs vita

extulit se super) وتَطَاوَلَ عَلَيْهِ
alqm, superbum, arrogantem se exhibuit
٧ (in alqm

١٩ ‘ ٢٧٧ (id.) اِسْتَطَالَ عَلَيْهِ

١٧ (longa fuit res) وَاسْتَطَالَ الشَّىْءُ

nulla utilitas,) لَيْسَ عِنْدَهُ طَائِلٌ
nil boni ab alqo impetrari potest)
٥ ‘ ١٤٩

١ ‘ ١٨٨ (longus *vel* procerus) طَوِيلٌ

٢٠ ‘ ٤١ ح طِوَالٌ

٢ ‘ ١٨٨ (id.) طُوَالٌ

homo valde longus *vel* proce-) طُوَّالٌ
٢ ‘ ١٨٨ ✱ ٢٠ ‘ ٤١ (rus

٢٠‘٤٣ (odium, inimicitia) طَائِلَةٌ

١٧‘٢٧٧ (res longa) شَىْءٌ مُسْتَطِيلٌ

f. u. complicuit, con-) طَوَى الكِتَابَ
٣ ‘ ١٢١ (volvit librum

وَطَوَى البِئْرَ (exstruxit puteum opere latericio intra) ه

وَطَوَى الطَّرِيقَ (calcavit viam, incessit) ١٢١، ٥

طَوِىَ (*f. a.* esurivit) ١٧٢، ١٩

اِنْطَوَى الكِتَابُ (complicatus, convolutus est liber) ٢٤٨، ١٢

وَانْطَوَى عَلَى الحِقْدِ والوُدِّ convolutus est *i. e.* plenus est odio et (amore) ١٣

طَاوٍ (esuriens) ١٧٢، ١٧

طَوِىٌّ (puteus opere latericio intra muratus) ١٢١، ٤

طَوِيَّةٌ (id.) ١٣، ١٥ (cor, animus) ٢٩٤، ٢٢

مَضَى لِطِيَّتِهِ (negotium suum secutus est, obivit, proposito suo intentus est alqs) ١٢١، ٥

طَهَرَتِ المَرْأَةُ (*f. u.* et *a.* pura fuit mulier, menstruum non passa est) ١٢٧، ٢٣

وَطَهُرَتْ (*f. u.* id.) ١٢٨، ١

طَهَّرَهُ (purum reddidit, puravit alqd) ٢١٣، ٩

تَطَهَّرَ (purgavit se *lavando*) ٢٥٢، ١٣

مِطْهَرَةٌ معا (pera, marsupium quo commeatum secum fert viator *pec.* ex corio factum) ٥٣، ٢

طَاهِرٌ (mulier pura, menstrua non patiens) ١٢٨، ١

طَهْفٌ (panis ex milio confectus) ٩١، ١١

طَهْفَةٌ (suffultura ephippii) ٩٨، ١٢

فَرَسٌ مُطَهَّمٌ (equus perfectae formae; equus pulcher, praestans) ٢١٨، ٧

طَهَا اللَّحْمَ (*f. u.* et *a.* coxit carnem) ١٥٢، ٢

طَابَ (*f. i.* bonus, jucundus fuit) ١١١، ٩

أَطَابَ الشَّىْءَ (puram reddidit rem bonam, jucundam,) ٢٠٩، ٥

طَيَّبَهُ (bonis odoribus imbuit alqd) ٢٢٣، ٧

طَايَبَهُ (bono animo fuit una cum alqo) ٢٣١، ٢١

تَطَيَّبَ (bono odore fuit) ٢٩١، ١٢

اِسْتَطَابَ المُحْدِثُ (vir excrementis redditis pollutus sese mundavit) ٢٧٩، ١٣

وَاسْتَطَابَهُ (bonum, gratum censuit alqd) ه

وَاسْتَطَابَهُ الشَّىْءُ (placuit alcui res) ١٤

طِيبٌ (odoramenta, aromata) ٥٥، ١٩

طُوبَى (nomen arboris in Paradiso) ٥٠، ٢٣ طُوبَى لَكَ (beatus sis! gratissima quaeque tibi contingant!) ٨٤، ٥

فَعَلَهُ بِطِيبَةٍ مِنْ نَفْسِهِ (lubentissime fecit alqd) ١١١، ٧

طَيْبَةُ (Medina *urbs*) ٢٠، ١٧

طَاحَ (*f. i.* et *u.* periit; perculsus est)

طَوَّحَهُ (interitum paravit alcui) ٢٢١، ١٩

طَارَ (*f. i.* volavit) ١١٢، ٢١

طَيَّرَهُ (effecit, ut volaret alqd) ٢٢٣، ١٣

تَطَيَّرَ مِنْهُ (malum augurium, malum omen cepit ex re) ٢٩١، ١٩

تَطَايَرَ الشَّىْءُ (est res in aëre dispersa, dissipata) ٢٩٨، ١٣

اِسْتَطَارَ الحَرِيقُ (expansum est incendium *i. e.* dispersum) ٢٧٧، ٧

طَائِرٌ (avis) طَيْرٌ وَأَطْيَارٌ وَطُيُورٌ ح ٧٧، ١٩

طِيَرَةٌ وطِيرَةٌ (augurium malum, omen malum) ٢٩١، ١٩

طَاشَ السَّهْمُ عَنِ الغَرَضِ (*f. i.* aberravit sagitta a scopo) ١١٣، ٩

وَطَاشَ الرَّجُلُ (alacri, levi, inconstante animo fuit alqs) ١٠

طَافَ الخَيَالُ (*f. i.* apparuit spectrum, phantasma *in somno*) ١١٤، ١٠

طَيْفٌ (apparitio spectri; visio *pec.* in somno; spectrum) ٣٣، ٣ طَيْفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ (spectrum a Satana excitatum) ١١٤، ١١

طَائِفٌ (tactus Satanae) ه

طَيْلَسَهُ (pallium induit alcui) ٢٨٣، ١٠

طَيْلَسَانٌ (pallium, amiculum) طَيَالِسَةٌ ح ٩٣، ٥

طَيَّنَ الحَائِطَ (luto obduxit parietem) ٢٢٣، ٢٢

طِينٌ (lutum) أَطْيَانٌ ح ٨، ٤

ظ

ظِئْرٌ (nutrix) أَظْؤُرٌ وأَظْآرٌ ح ٤٨، ٩

ظَبْىٌ (dorcas) ظِبَاءٌ ح ٧٤، ٢٣

ظُبَةٌ (acies gladii) ظُبًى وَظُبَاتٌ ح ٩٩، ١٣

ظَبْيَةٌ (marsupium parvum coriaceum ad reservandum pecten et alia) ٧١، ٩ (dorcas femella) ٩٧، ٩ (rima equae)

ظَبَيَاتٌ ح ٧٤، ٢٣

ظَرِبَانٌ (melis putoria, *animal feli simile odore foetens*) ٧٩، ٢

ظَرُفَ (f. u. ingeniosus, veloci, agili, ex-)
۱۸۵، ۱۷ (pedito ingenio fuit

ظَرْفٌ (theca, loculus) ظُرُوفٌ ح ۲۹، ۱۹

ظَرِيفٌ (vir agili, expedito ingenio,)
۱۸۵، ۱۷ (ingeniosus

ظَعَنَ (*f. a.* profectus est, migravit)
۱۸۲، ۲

ظُعْنٌ معا (*i. q.* ظَعِينَةٌ, *aut plur.*)
أَظْعَانٌ ح ۱۸۲، ۵ (*ejus*

ظَعِينَةٌ (*propr.* jumentum pilento su-)
perstructum, *deinde* pilentum cameli-
۱۸۲، ۳ (num quo vehuntur mulieres
mulier pilento camelino vehi solita,
ظَعَائِنُ (*deinde* mulier quaevis nupta
ح ۵۴، ۱۳

ظَفِرَ بِهِ (*f. a.* victoriam reportavit de)
۱۵۷، ۲۱ (alqo

أَظْفَرَ عَلَى عَدُوِّهِ (victoriam con-)
۱۹۴، ۱۳ (cessit alcui de hostibus

ظُفْرٌ (unguis) أَظْفَارٌ ح ۳۷، ۱۵

ظَفَرٌ (victoria) ۲۱۳، ۷

رَجُلٌ مُظَفَّرٌ (vir victoriosus; fortu-)
ﻫ (natus

ظَلَّ يَفْعَلُ كَذَا (*f. a.* diem transegit)
۱۹۷، ۱۲ (faciendo opere

أَظَلَّهُمُ الشَّهْرُ (appropinquavit iis)
۲۰۲، ۸ (mensis, propinquus factus est

وأَظَلَّتْنَا السَّمَاءُ (obumbravit nos,)
ﻫ (umbram dedit nobis coelum

ظَلَّلَ اللّٰهُ عَلَيْهِمِ الغَمَامَ (effi-)
cit Deus ut nubes umbram daret homi-
۲۲۰، ۸ (nibus

إِسْتَظَلَّ بالشَّجَرَةِ (umbram capta-)
۲۷۵، ۵ (vit sub arbore

ظِلٌّ (umbra) ظِلَالٌ ح ۷، ۱

ظِلٌّ ظَلِيلٌ (umbra larga, continua)
۷، ۲ ✡ ۲۲۰، ۸

ظُلَّةٌ (umbraculum) ۲۹۲، ۵

ظَلَفَ بِنَفْسِهِ (*f. i.* abstinuit a concu-)
۹۷، ۱ (piscentia

ظَلْفٌ (paupertas) ۴۷، ۹

ظِلْفٌ (ungula bisulca bovis, *ovis, ca-*)
أَظْلَافٌ ح ۷۳، ۱۷ (*preoli*

ظَلَمَهُ (*f. i.* injuria affecit alqm) ۱۰۱، ۲۰

أَظْلَمَ اللَّيْلُ (tenebrosa fuit nox)
۲۰۰، ۴

إِضْطَلَمَ وَاظَّلَمَ (injuriam perpes-)
collisi sunt, dimi-) ۲۳۹، ۱۰ (sus est
۱۱ (carunt inter se admissarii

تَظَلَّمَ مِنْهُ (questus est de alcjs in-)
۲۵۷، ۹ (juria

تَظَالَمُوا (se invicem injuria affecerunt)
۲۹۹، ۱۰

ظَلْمٌ (nitor dentium) ۲۹۴، ۱۲

ظَلَامٌ (tenebrae) ۹، ۲۱

ظَلِيمٌ (struthio camelus mas) ظِلْمَانٌ
ح ۷۸، ۲۱

ظُلْمَةٌ (tenebrae) ظُلَمٌ وظُلُمَاتٌ ح
۹، ۲۱

ظُلَامَةٌ (res injuste parta et vi alcui)
۱۰۱، ۲۰ (erepta

مَظْلِمَةٌ (id.) ۱۰۱، ۲۱ يَوْمُ المَظَالِمِ
dies judicialis, quo in querelas pro-
pter illatam injuriam inquiritur, homi-
nique inique tractato recompensatio
ﻫ (fit

ظَمِئَ (*f. a.* sitivit) ۱۵۲، ۱۹

أَظْمَأَهُ (siti affecit alqm) ۱۹۰، ۷

ظِمْءٌ (sitis) أَظْمَاءٌ ح ۱۵۲، ۱۹

ظَمْآنُ ، ظَمْأَى (*vir, femina* si-)
ﻫ (tiens

ظَنَّ بِهِ كَذَا (*f. u.* opinatus est de)
۱۴۱، ۲ (alqa re alqd

ظُنْبُوبٌ (os cruris) ظَنَابِيبُ ح ۴۰، ۹

ظَهَرَ السَّطْحَ (*f. a.* conscendit tectum)
۱۷۷، ۲۳ (domus

وظَهَرَ عَلَى العَدُوِّ (vicit, supera-)
۱۷۸، ۱ (vit hostem

وظَهَرَ الأَمْرُ (apertum, clarum, ma-)
ﻫ (nifestum fuit alqd

ظَهُرَ (*f. u.* dorsum robustum habuit)
۱۸۴، ۱۹

أَظْهَرَ الخَفِيَّ (apertum, manifestum)
۱۹۴، ۱۳ (reddidit occultum

وأَظْهَرَهُ عَلَى الأَمْرِ (adjuvit alqm)
ﻫ (ut re potiretur

ظَاهَرَهُ (opem tulit alcui) ۲۲۷، ۱

وظَاهَرَ مِنَ آمْرَأَةٍ (dimisit uxo-)
rem divortio his verbis: tu mihi ut
۲۲۷، ۲ (dorsum matris meae

وظَاهَرَ بَيْنَ الثَّوْبَيْنِ (unam)
ﻫ (vestem super aliam induit

تَظَهَّرَ مِنَ آمْرَأَتِهِ (dimisit suam)
انت عليّ كظهر (conjugem verbis:
امّي) ۲۵۲، ۱۳

وتَظَاهَرَ مِنَ آمْرَأَتِهِ (id.) ۲۹۴، ۱۵

تَظَاهَرُوا (se invicem adjuverunt) ﻫ

إِسْتَظْهَرَ القُرْآنَ (memoriae mau-)
۲۷۱، ۱۹ (davit Coranum

ظَهْرٌ (dorsum, tergum) ظُهُورٌ ح
۳۷، ۱۹ ظَهْرُ السَّمَاءِ (coeli latus)
nobis *non* obversum: coelum interius)
ظَهْرُ الكَفِّ (latus externum) ۹، ۲
بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ ۳۷، ۹ (manus

بَيْنَ ٩،٨٢ (inter medios homines
ظَهْرَيْهِمْ (id.) ه بَيْنَ ظَهْرَانَيْهِمْ
٧،٨٢ (id.)

ظُهْر (tempus primae precationis:)
١٤،٤ (meridies

ظَهِر (dorsi dolore affectus) ١٩،٢٩٥

ظَاهِرُ البَلَدِ (quod extra urbem)
٥،٢١ (est, foris

ظَهِير (homo robusti, validi dorsi)
١٧،١٨٤ (adjutor, opitulator) ١،٢٢٧

ظِهَارَة (exterior facies vestis τῷ)
بِطَانَة s. subducturae opposita
ظِهَارٌ ح ١٨،٩٢

ظَهِيرَة (tempus primae precationis:)
ظَهَائِرُ ح ٤،١٤ (meridies

مُظَهَّر (vir valido, robusto dorso)
١٩،٢٩٥

ع

عَبَّ المَاءَ (fut. u. uno haustu bibit)
١١،١٣٥ (aquam

عَبَّأَ الجَيْشَ (paravit, exstruxit, colle-)
٥،٢١٠ (git exercitum

عِبْء (onus *in dorso portatum*)
أَعْبَاء ح ١٢،٧٣

عَبَاءَة (pannus grossior laneus, quod)
عَبَاء ح (dorso jumenti imponitur
siccata rursum, *servatur in hiemis*
٢٠،٩٣
٢٠،٩٠ (*usum*

عَبِثَ (*f. a.* lusit) ١٩،١٥٤

عَبِيثَة (alica lacte acetoso cocta et)

عَبَدَ اللّهَ (*f.u.* coluit, adoravit Deum)
١٤،١٢٥

عَبِدَ (*f. a.* indignatus et iracundus)
١٥،١٥٩ (fuit

عَبُدَ (*f. u.* servus fuit) ١٢،١٨٤

تَعَبَّدَ لِلّهِ (cultui Dei addictus est)
١٩،٢٥١

وتَعَبَّدَهُ اللّهُ (pro cultore suo acce-)
١٧ (pit Deus alqm

إِسْتَعْبَدَهُ (id.) ٥،٢٧١

عَبْد (servus) عَبِيدٌ وعِبَادٌ
وعُبْدَانٌ وعِبِدَّى وعِبِدَّاء ح
١٢،١٨٤ ✱ ٣،٤٨

عَبَرَ الوَادِيَ (*f. u.* trajecit fluvium)
١،١٢٨

وعَبَرَ الرُّؤْيَا (interpretatus est som-)
٢ (nium

عَبَّرَ عَنْ كَذَا (explicuit, interpre-)
٧،٢١٣ (tatus est alqd

إِعْتَبَرَ بِهِ (exemplum cepit ex alqa)
١١،٢٣٥ (re; admonitus est alqa re

إِسْتَعْبَرَ (lacrymatus est, flevit) ٢٠،٢٧١

عَبِير (aromatis, *pec.* croci species)
١٩،٥٥

عَبْرَة (lacryma) عَبَرَاتٌ ح ٧،٣٥
✱ ٢٠،٢٧١

عِبْرَة (exemplum: admonitum) عِبَر
ح ١١،٢٣٥

مِعْبَر (navis trajiciendo flumini) مَعَابِرُ
ح ١٩،٥٣

عَبَسَ (*f. u.* austero vultu fuit) ٤،٩٣

عَبَّسَ (tetricum, austerum reddidit)
٣،٢١٤ (vultum suum

تَعَبَّسَ (id.) ٣،٢٥٣

عَبُوس (vir austero, tetrico vultu)
يَوْم عَبُوس ١٤،٤٠ (dies non sere-)
٨،٤ (nus: dies ingratus, infaustus

عَبَطَ البَعِيرَ (*f. i.* morbo *vel vitio*)
١٩،٩٥ (liberum mactavit camelum

عَبِيط (sanguis recens) ١،٢٩٤

مِعْبَلَة (cuspis lata sagittae) ٩،٧٠

عَبَام (homo impeditus lingua) ١٢،٢٩٥

عَبَّى الجَيْشَ (paravit, composuit, con-)
١،٢٢٤ (struxit exercitum

عَبْهَر (narcissus *flos*) ٢٢،١٥

عَتَبَ عَلَيْهِ (*f. i.* et *u.* succensuit al-)
٢،٨٧ (cui, iratus est

أَعْتَبَهُ (contentum reddidit alqm) ٩،١٩١

عَاتَبَهُ عَلَى الذَّنْبِ (corripuit alqm)
١٩،٢٢٥ (ob peccatum

تَعَتَّبَ عَلَيْهِ (corripuit, objurgavit)
١٠،٢٥٠ (alqm; iratus est in alqm

إِسْتَعْتَبَهُ (petiit, ut ab objurgatione)
desisteret alqs, contentum reddere stu-
١٩ و ١٥،٢٧٠ (duit alqm

عَتَبَة (limen portae superius) عَتَب
ح ١١،٢٥ ✱ ٢٣،٢٩٢ (gradus unus)
١٥،٢٥ (scalae

عُتْبَى (comprobatio, beneplacitum, fa-)
٧،١٩١ (vor

عِتَاج (porta ferrea) ١٨،٢٥

أَعْتَدَ الشَّيْءَ (paravit, apparavit alqd)
٥،١٩٣

عَتَاد (apparatus ad rem necessarius)
apparatus bellicus, qui cum) ٩،١٩٣
construendo exercitu conjunctus est)
٢٠،٩٨

عَتُودٌ (caper juvencus, haedus qui gramine jam vesci et ad pascua duci potest) ٧٤، ٣

عَتِيدٌ (paratum, apparatum *alqd*) ١٩٣، ٩

عِتْرَةٌ (cognati et affines stirpis paternae) ٣١، ٢٣

عَتَقَ العَبْدُ *f. i.* (manu missus, liber factus est servus) ٩١، ١٣

عَتُقَ (*f. u.* id.) ﻫ

أَعْتَقَ العَبْدَ (manu misit servum) ١٩٨، ٧

عَاتِقٌ (locus inter humerum et collum) عَوَاتِقُ ح ٣٩، ١٥ (virgo) عَوَاتِقُ ح ٤٣، ٢١

عَتِيقٌ (servus manu missus: libertus) عِتَاقٌ وعُتَقَاءُ ح ٩٨، ١٤

البَيْتُ العَتِيقُ (vetustus) (cognomen Caabae, templi Meccani, vetustissima religione sacrati) ٢٠، ١٨

خَمْرٌ مُعَتَّقَةٌ (vinum vetustum) ٢١٩، ١٩

عَتَلَهُ الى السُّلْطَانِ *f. i.* et *u.* (violenter traxit, raptavit alqm ad principem) ١٠٠، ٣

عُتُلٌّ (homo duris, asperis moribus) ٤٠، ٢٣

عَتَلَةٌ (terebra major fabri lignarii) ٥٩، ١٩

عَتَمَةٌ (tempus precationis, quae, antequam cubitum se conferunt, peragitur) ٤، ١٠

عَتَا (*f. u.* superbivit; modum excessit) ١٤٧، ١٩

وعَتَا الشَّيْخُ (valde decrepitus fuit) (senex) ﻫ

عَتِهَ (*f. a.* parum mentis habuit) ١٨٩، ٢

مَعْتُوهٌ (parum mentis habens) ١٨٩، ٢

عُثَّةٌ (tinea vestes laneas erodens) ٧٧، ٩

عَثَرَ *f. i.* et *u.* (pronus cecidit pedem in lapide offendens) ٩٠، ٢٢

أَعْثَرَهُ عَلَى الأَمْرِ (alqm de re certiorem fecit) ١٩٤، ١٤

تَعَثَّرَ لِسَانُهُ (haesit lingua alcjs in sermone) ٢٥٢، ١٣

عِثَارٌ (pulvis) ٨، ١

عِثْيَرٌ (id.) ﻫ

عِثْكَالٌ ، عُثْكُولٌ (botrus dactylorum) ١٩، ١٥

عُثْمَانٌ (pullus serpentis) ٧٩، ١٨

عُثْنُونٌ (extremitas barbae) عَثَانِينُ ح ٣٩، ١١

عَثَا فى الأَرْضِ *fut. u.* (damnum exhibuit per terram detrimentum,) ١٤٧، ٢١

وعَثِىَ (*f. a.* id) ٢٢

عَجَّ الرَّعْدُ *f. i.* (sonitum edidit tonitru) ١٠٣، ٢٢

عُجَّةٌ (laganum ex ovis cum carnibus, cepis, pipere in sartagine coctis) ٩٠، ٩

عَجَاجٌ (pulvis) ٨، ١

عَجِبَ مِنَ الأَمْرِ *f. a.* (miratus est rem alquam) ١٥٣، ٢١

أَعْجَبَهُ الشَّىْءُ (res alicui grata, jucunda fuit) ١٩١، ٧

وأَعْجَبَ بِنَفْسِهِ (superbivit alqs se ipsum extulit,)

تَعَجَّبَ مِنْهُ (admiratione rei alcjs impletus est) ٢٥٠، ١٠

عَجْبٌ (os coccygis) ٩٧، ٤

عُجْبٌ (elatio sui ipsius, superbia) ١٩١، ٨

أَمْرٌ عَجَبٌ (res mira, admiranda) ١٥٣، ٢١

عُجَابٌ (id.) ﻫ

عَجِيبٌ (id.) ﻫ

عُجَّابٌ (id.) ﻫ

مِعْجَرٌ (pepli species, quo faciem operiunt *mulieres*) ٩٣، ٩

عَجَزَ عَنِ الشَّىْءِ *f. i.* (impar fuit faciendae rei) ٩٢، ٥

عَجُزَتِ المَرْأَةُ *f. a.* (fuit mulier magnis clunibus) ١٥٨، ٨

أَعْجَزَهُ (alqm debilem, impotentem reddidit) ١٩٥، ٧

عَجَّزَهُ (impotentiae arguit alqm, impotentem dixit alqm) ٢١٤، ١

وعَجَّزَتْ (annosa fuit mulier) ﻫ

عَجْزٌ (truncus, inferior pars arboris) أَعْجَازٌ ح ١٧، ١١

عَجُزٌ معا (superior pars natium viri; quod parti clunium intermediae supra est) أَعْجَازٌ ح ٣٩، ٩

عَجُوزٌ (mulier annosa, vetula) عَجَائِزُ ح ٤٤، ١

عَجْزَاءُ (magnis, carnosis clunibus mulier) ٤٤، ٣ ✻ ١٥٨، ٩

عُجَيْزَةٌ (superior pars natium feminae; quod parti clunium intermediae supra jacet) عَجَائِزُ ح ٣٩، ٨

مُعْجِزَةٌ (miraculum, *propr.* factum quod cujuscunque simile quid proferre volentis impotentiam evidenter manifestat) ١٩٥، ٧

عِجْسٌ ٮلٮ (manubrium arcus) ٩٩، ٢٣

superior pars) ٢٣ ، ٩٩ (id.) مَعْجِس
nasi, ubi uterque superciliorum arcus
مَعَاجِس ح ٢٣ ، ٩٩ (conjunctus est
١٠ ، ٣٥

٧ ، ٢٨١ (clamavit) عَجْعَجَ

١٠ ، ١٩١ (*f. a.* macilentus fuit) عَجِفَ

١٩ ، ٣٨ (ventriculus) عَجْف

أَعْجَفُ، عَجْفَاءُ (macer, macra) عِجَافٌ
ح ١٠ ، ١٩١ ✱ ٢١ ، ٤١

٩ ، ١٩٣ (*f. a.* festinavit) عَجِلَ
effecit, ut festi-) أَعْجَلَهُ عَنْ كَذَا
٨ ، ١٩٩ (nanter rem relinqueret
in an-) عَجَّلَ لَهُ مِنَ الثَّمَنِ كَذَا
tecessum solvit alcui de pacto pretio
١٩ ، ٢١٧ (alqd
ad festinationem impulit) عَاجَلَهُ
٥ ، ٢٢٩ (alqm
properanter cepi,) تَعَجَّلْتُ الشَّيْءَ
١٠ ، ٢٥٩ (abstuli rem
(petiit ut festinaret alqs) إِسْتَعْجَلَهُ
١١ ، ٢٧٣
properavit, fe-) وَاسْتَعْجَلَ بِنَفْسِهِ
١٢ (stinavit alqs

١٤ ، ٧٣ (vitulus) عِجْل

٩ ، ١٣٣ (properus, festinans) عَجِل

ﻫ (id.) عَجُل

١٤ ، ٧٣ (vitula) عِجْلَة

vehiculum, *pec.* cisium a bo-) عَجَلَة
٩ ، ١٨ ح عَجَلَاتٌ (bus vectum

qui vehicula, *pec.* cisia a bo-) عَجَّال
٩ ، ١٨ (bus vecta conficit

ح عَجَاجِيل (vitulus *mas*) عِجَّوْل
١٤ ، ٧٣

hic mundus interiturus, ca-) عَاجِلَة
١٧ ، ٥ (ducus

cibus, vel commeatus, qui) عُجَالَة
١١ ، ٢٥٩ (discedenti equiti cito paratur

١٠ ، ١٩٣ (festinans, properus) عَجْلَانُ

f. ligni duritiem expertus) عَجَمَ العُودَ
٣ ، ١٣٤ (est dentibus illud mordendo
punctis diacriticis) أَعْجَمَ الكِتَابَ
٤ ، ٢٠٠ (insignivit verba libri
obscurus, non in-) إِسْتَعْجَمَ الكَلَامُ
١٨ ، ٢٧٣ (tellectus fuit sermo

٣ ، ٢٠ (ossicula uvae et dactyli) عَجَم

barbarus, quicunque non est) عَجَمِيّ
١١ ، ٣١ ح عَجَم وعُجْم (e gente arabica

homo non disserte et distin-) أَعْجَمِيّ
(cte loquens etiamsi Arabs sit) أَعَاجِيم
١١ ، ٣١ ح

f. i. subegit massam fer-) عَجَنَ العَجِينَ
٣ ، ١٠٣ (mentatam *pistor*

interstitium inter podicem et) عِجَان
٣ ، ٤٠ (membrum genitale

subacta farina, subacta massa) عَجِين
١٣ ، ٩١ (fermentata

(*f. u.* numeravit rem) عَدَّ الشَّيْءَ
١١ ، ١٣٩
(praeparavit, apparavit alqd) أَعَدَّهُ
١٣ ، ٢٠١
numerosas, copiosas) عَدَّدَ مَالَهُ
١٩ ، ٢١٩ (reddidit pecunias suas alqs
(gloriatus est de alqa re) إِعْتَدَّ بِهِ
٩ ، ٢٤٠
in statu عِدَّة appellato) وَاعْتَدَّتْ
ﻫ (versata est mulier
paratus, promtus fuit) إِسْتَعَدَّ لِلْأَمْرِ
١٠ ، ٢٧٤ (ad faciendum alqd

١٠ ، ٩٤ ح أَعْدَاد (numerus) عَدَد

apparatus bellicus, armatus) عُدَّة
٢٠ ، ٩٨ ح عُدَد (exercitûs

عُدَد (apparatus; praeparatio) عِدَّة
status mulieris, quo) ١٣ ، ٢٠١ ح
cum ea rem habere nefas est, *qualis*
est luctus ob mortem mariti, repu-
عَنْدَة ٩ ، ٢٤٠ (*dium, menstruatio*
numerus rerum penes) عِدَّةُ أَشْيَاءَ
eum est: possidet copiam rerum)
١٢ ، ١٣٩

numerum are-) هُمْ عَدِيدُ الرَّمْلِ
nae habent *i. e.* innumerabiles sunt)
١١ ، ١٣٩

tres dies, qui) الأَيَّامُ المَعْدُودَاتُ
festum victimarum decimo mensis
Dhul-hiddjae celebratum subsequun-
٥ ، ٥ (tur

١٥ ، ١٤ (lens) عَدَس

f. i. justus fuit in) عَدَلَ فِي القَضِيَّةِ
٤ ، ١٠٠ (ferenda sententia *judex*
aequa-) وعَدَلَ الشَّيْءَ بِالشَّيْءِ
٥ (lem posuit unam rem alteri
deflexit ab) وعَدَلَ عَنِ الطَّرِيقِ
ﻫ (inita via

f. u. justitiae, aequitati dedi-) عَدُلَ
٨ ، ١٨٩ (tus est
justos declaravit te-) عَدَّلَ الشُّهُودَ
١٧ ، ٢١٧ (stes
aequalem, aequilibrem fecit) عَادَلَهُ
٩ ، ٢٢٩ (rem rei
rectum, aequale, proportio-) إِعْتَدَلَ
١٨ ، ٢٣٨ (nale fuit alqd

(vir justus, probus, abstinens) عَدْل
femina ju-) عُدُول ح ٩ ، ١٨٩ وعَدْل
testis) عَدْل و ﻫ (sta, proba, casta
١٧ ، ٢١٧ ح عُدُول (justus, fide dignus

res rei aequalis, aequi-) عَدْلُ فُلَانٍ
٩ ، ٢٢٩ (libris
aequilibrium; onus quod alteri) عِدْلٌ
oneri quantitate et pondere respondet)
duo) أَعْدَالٌ ح ١١ ، ٢٢ عِدْلَانِ
dimidia oneris *camelini*, quae quanti-
tate et pondere inter se aequalia ab
١٨ ، ٢٩ (utroque jumenti latere dependent
res rei aequalis, ae-) عَدِيلُ فُلَانٍ
٩ ، ٢٢٩ (quilibris
(femina justa, proba, casta) عَدْلَةٌ
٩ ، ١٨٩
dies media *i. e.* me-) يَوْمٌ مُعْتَدِلٌ
٧ ، ٤ (ridies
f. a. destitutus est re,) عَدِمَ الشَّيْءَ
٧ ، ١٩٤ (non nactus est rem
destituit alqm re,) أَعْدَمَهُ الشَّيْءَ
٥ ، ٢٠٠ (prohibuit ab re
✿ (pauper fuit alqs) وَأَعْدَمَ الرَّجُلُ
f. i. commoratus est,) عَدَنَ بِالْمَكَانِ
٣ ، ١٠٣ (permansit in loco
paradisus;) عَدْنٌ ، جَنَّةُ الْعَدْنِ
sempiterna mansio beatorum *aliis* pa-
٢٢ ، ٥٠ (radisus peculiaris, praecipuus
✱ ١ ، ٥١
(fodina) مَعْدِنٌ مَعَادِنُ ح ١٩ ، ٩
(*fut. u.* cucurrit equus) عَدَا الْفَرَسُ
٢١ ، ١٤٨
excessit ter-) وَعَدَا الرَّجُلُ طَوْرَهُ
✿ (minum suum alqs
prohibuit alqm) وَعَدَاهُ عَنِ الْأَمْرِ
٢٢ ، ١٤٨ (a re
inique tractavit alqm,) وَعَدَا عَلَيْهِ
✿ (vim intulit alcui
transiit ab alqo ad) أَعْدَاهُ الْجَرَبُ
alterum scabies; ab uno alter scabie
٨ ، ٢٠٧ (infectus est

jus alicui tribuit) وَأَعْدَاهُ عَلَيْهِ
٩ ، ٢٠٧ (*judex* contra alqm
effecit ut transiret alqs; *in*) عَدَّاهُ
grammat. verbo dedit significationem
٧ ، ٢٢٤ (transitivam
infestavit alqm, hostiliter) عَادَاهُ
١٣ ، ٢٣٢ (tractavit alqm
(modum excessit) تَعَدَّى الْحَدَّ
١٢ ، ٢٩٢
iniquus, injustus) وَتَعَدَّى الظَّالِمُ
✿ (fuit tyrannus
inimicitias, dissidia foverunt) تَعَادَوْا
٢٢ ، ٢٩٨ (inter se homines
اِسْتَعْدَى السُّلْطَانَ عَلَى فُلَانٍ
imploravit auxilium principis contra
٧ ، ٢٧٨ (injuriam alcjs
particula genitivum et ac-) عَدَا
cusativum regens: praeter, excepto)
١٠ ، ٢٨٧
عَدُوٌّ (hostis, inimicus) أَعْدَاءٌ
وَأَعَادِي وعِدًى معا وعُدَاةٌ
ح ٢٢ ، ٤٥
٥ ، ١٤ (ripa fluvii) عُدْوَةٌ
aqua sub terra abdita; *sed*) عَدْوَةٌ
pro آب زمين *legendum videtur*
لب زمين terra in ripae formam
٢ ، ١٢ (exaggerata: agger, ripa
transitus scabiei ab uno ad) عَدْوَى
٨ ، ٢٠٧ (alterum, contagium
١٤ ، ٢٣٢ (hostilitas, inimicitia) عَدَاوَةٌ
f. u. bona, dulcis, grato) عَذُبَ الْمَاءُ
٢٢ ، ١٨٣ (sapore fuit aqua
(poena, tormento affecit alqm) عَذَّبَهُ
١٧ ، ٢١٠
bonam, dulcem pu-) اِسْتَعْذَبَ الْمَاءَ
١٩ ، ٢٧٠ (tavit esse aquam

(aqua bona, dulcis) مَاءٌ عَذْبٌ
٢٢ ، ١٨٣ ✱ ٥ ، ١٢ مِيَاهٌ عِذَابٌ ح
١ ، ٥٢ (poena, tormentum) عَذَابٌ
(extremitas, mucro linguae) عَذَبَةٌ
filum, lorum,) ٩ ، ٣٩ عَذَبَاتٌ ح
ح عَذَبَاتٌ (quo suspenditur libra
lorum flagelli; lorum quo fla-) ٤ ، ٩٩
ح عَذَبَاتٌ (gellum suspenditur
٢٢ ، ٧٠
f. i. et *u.* fraeno induit) عَذَرَ الْفَرَسَ
٢٣ ، ٩٠ (equum
(circumcidit puerum) وَعَذَرَ الصَّبِيَّ
١ ، ٩١
excusatum) وَعَذَرَهُ عَنِ الشَّيْءِ
١ ، ٩١ (habuit alqm de alqa re
excusatus est apud) أَعْذَرَ إِلَيْهِ
alqm; excusationem petiit apud alqm;
١٥ ، ١٩٤ (excusatione usus est apud alqm
defuit, impar fuit) عَذَّرَ فِي الْأَمْرِ
faciendae rei, minus fecit quam debuit
٧ ، ٢١٣ (in negotio
com-) اِعْتَذَرَ إِلَيْهِ مِنْ ذَنْبِهِ
missi peccati excusationem petiit ab
١١ ، ٢٣٥ (alqo
difficile, molestum) تَعَذَّرَ الْأَمْرُ
١٤ ، ٢٥٢ (fuit alqd
٢ ، ٩٨ عُذُرٌ ح (fraenum) عِذَارٌ
٢١ ، ٤٣ (virginitas) عُذْرَةٌ
٢٣ ، ٢٢ (stercus humanum) عَذِرَةٌ
(*sic!*) عَذَارَى معا (virgo) عَذْرَاءُ
ح ٢١ ، ٤٣
convivium ob pueri circum-) عَذِيرَةٌ
٢٢ ، ٥٩ (cisionem paratum
(camelus robustus et magnus) عُذَافِرٌ
٣ ، ٧٢

عِذْقٌ عُذُوقٌ (botrus dactylorum) وأَعْذَاقٌ ح ١٩، ١٤

عَذَلَهُ (*f. i.* et *u.* vituperavit, reprehendit alqm) ١٠٠، ٩

عُذَّامَةٌ معا (camelopodium *herba suavi odore*) عُذَّامٌ معا (*sic!*) ح ١٩، ١٣

عَذْيَطَ الرَّجُلُ (vir stercore se inquinavit inter concubitum) ٢٨٣، ١٨

عِذْيَوطٌ (qui inter coitum stercore se inquinat) ٢٨٣، ١٩

تَعَارَّ مِنَ اللَّيْلِ (experrectus est e somno secum loquens) ٢٩٧، ١

عَرٌّ (scabies) ٥٨، ١٨

عَرَارٌ (buphthalmus, *flos suaviter olens*) ١٥، ٢٣

مُعْتَرٌّ (pauper *pec.* qui petere non audet) ٢٤٠، ٩

مَعَرَّةٌ (dolus, fraus, malum alteri illatum) ٢٩٩، ٤

أَعْرَبَ كَلَامَهُ (diserte, distincte protulit sermonem suum) ١٩١، ٨

وأَعْرَبَ (genuit infantem, colore arabicum) ه

عَرَّبَ الفَارِسِيَّةَ (in arabicum transtulit persicum; ad arabicae linguae normam formavit vocem persicam) ٢١٠، ١٧

تَعَرَّبَ بَعْدَ هِجْرَتِهِ (ad Arabes campestres confugit eorumque mores adscivit) ٢٥٠، ١١

عِرَابٌ (equi arabici) ٩٩، ١٣ (*collective:* camelus arabicus) ٧٢، ٩

عَرُوبٌ (mulier maritum amans ab eoque redamata) عُرُبٌ ح ٤٤، ٣

عَرَبِيٌّ (Arabs) عَرَبٌ وعُرْبٌ ح ١٣، ٩

أَعْرَابِيٌّ (Arabs campester, scenita) أَعْرَابٌ وأَعَارِيبُ ح ٣١، ١٠

إِعْرَابٌ (clara, distincta rei descriptio) ١٩١، ٨ (inscriptio vocabulorum signis vocalium; doctrina de mutandis in fine vocalibus) ٤٩، ٢٣

عِرْبُجٌ معا (canis venaticus) ٧٥، ٢٢

رَجُلٌ مُعَرْبِدٌ (qui in ebrietate compotori injuriam infert) ٩٨٠، ٧

عُرْبَانٌ (arrhabo) ٤٨، ١

عُرْبُونٌ (id.) ه

عَرَجَ فِى السُّلَّمِ (*f. u.* conscendit scalam) ١٢٤، ٩

عَرِجَ (*f. a.* claudus fuit) ١٥٥، ٥

عَرَّجَ عَلَيْهِ (inclinatus est in alqo; substitit, commoratus est in loco) ٢١١، ٨

اِنْعَرَجَ الوَادِى (inflexus est, sinuavit se vallis, fluvius) ٢٤٥، ١٨

مِعْرَاجٌ (scala) مَعَارِيجُ ح ٢٥، ١١

أَعْرَجُ (claudus) ٤٢، ٢ ✱ ١٥٥، ٥

عُرْجُونٌ (racemus botri dactylorum) عَرَاجِينُ ح ١٩، ١٣

عَرَّادَةٌ (machina bellica minor) ٩٩، ٤

عِرْزَالٌ (locus *pec.* abditus, ubi sedet et vigilias agit custos horti) ١٩، ٢٣

أَعْرَسَ بِهَا (ad uxorem suam se contulit alqs) ١٩٥، ١٣

عَرَّسَ (circa finem noctis substitit, diversatus est in loco alqo viator) ٢١٤، ٤

عُرْسٌ (convivium nuptiale) أَعْرَاسٌ ح ٤٤، ٢

عِرْسٌ (conjux, uxor) أَعْرَاسٌ ح ٤٥، ١٣

اِبْنُ عِرْسٍ (mustella vulgaris) بَنَاتُ عِرْسٍ ح ٧٩، ٢

عَرُوسٌ (sponsa; sponsus) عَرَائِسُ ح ٤٤، ١

مِعْرَسٌ (locus ubi olla ponitur) ٢٩، ١٨

عَرَشَ الكَرْمَ (*f. i.* et *u.* in altum exstruxit, fulcris alligavit vitem) ٩٤، ٢

عَرَّشَ الكُرُومَ (id.) ٢١٤، ١٠

عَرْشٌ (thronus Dei, coeli excelsissima pars) عُرُوشٌ ح ٥، ٢١ (solium, sella)

١٤، ٢٩ قَرْيَةٌ خَاوِيَةٌ على عُرُوشِهَا (Sur. 2, 261. oppidum vastatum, in quo domorum parietes super tecta collapsae sunt) ٩٤، ٣

عَرِيشَةٌ (casa frondea, umbraculum) عَرِيشٌ ح ٣٠، ١٢

مَعْرُوشَاتٌ وغَيْرُ مَعْرُوشَاتٍ Cor. Sur. 6, 142. vineta exstructa et non exstructa *i. e.* quorum vites fulcris alligatae et sublatae sunt et quorum non sunt) ٩٤، ٣

عَرْصَةٌ (locus spatiosus in medio domo, atrium, impluvium) عَرَصَاتٌ وعِرَاصٌ ح ٢٣، ٩

عَرَضَ لَهُ أَمْرٌ (*f. i.* accidit, contigit, occurrit alcui alqd) ٩٤، ١٧

وعَرِضَ لَهُ أَمْرٌ (*f. a.* id.) ه

وعَرَضَ العُودَ عَلَى الإِنَاءِ (*f. i.* et *u.* imposuit lignum vasi) ٩٤، ١٨

وعَرَضَ عَلَيْهِ الشَّىْءَ (ostendit, exposuit, declaravit alcui rem) ٩٤، ١٩

عَرُضَ (*f. u.* lata, in latitudinem posita est res) ١٨٥، ٥

أَعْرَضَ عَنْهُ (vultum avertit ab alqo)
۲۰ ، ۱۹۵
عَرَّضَهُ لِكَذَا (ex adverso posuit, ex-
۱۹ ، ۲۱۴ (posuit, objecit alqd alcui rei
وعَرَّضَ بِقَوْلِهِ (oblique indicavit,)
ﻫ (metonymice dixit alqd
وعَرَّضَهُم القَادِمُ (ex itinere ad-
۲۰ ، ۲۱۴ (veniens dona obtulit hominibus
عَارَضَهُ (utensilibus et mercibus datis
et sumtis mercaturam exercuit cum
۱۷ ، ۲۲۷ (alqo
وعَارَضَ الكِتَابَ بِغَيْرِهِ (libri cum
۱۸ (libro collationem instituit
اِعْتَرَضَ دُونَهُ (intercessit pro alquo,)
۹ ، ۲۳۹ (ita ut ab altero eum separaret
وَاعْتَرَضَ الشَّيْءُ (accidens fuit res)
۱۰ ، ۲۳۹
وَاعْتَرَضَ عَلَيْهِ (impedivit, prohibuit)
ﻫ (alqm
تَعَرَّضَ لَهُ (se opposuit, objecit alcui)
۱۵ ، ۲۵۳
تَعَارَضَا (sibi invicem adversati sunt,)
۲ ، ۲۹۵ (oppugnarunt se
اِسْتَعْرَضُوا النَّاسَ (occiderunt ex
hominibus quemcunque deprehenderunt)
۸ ، ۲۷۲
عَرْضٌ (latitudo) ۹ ، ۱۸۵ supellex;)
merces, utensilia quae deficiente pecunia
ad exercendam mercaturam adhibentur)
عُرُوضٌ ح ۱۸ ، ۲۲۷ يَوْمُ العَرْضِ
dies lustrationis *i. e.* dies extremi ju-
۱۵ ، ٥ (dicii
عُرْضٌ (tractus, latus rei) أَعْرَاضٌ
ح ۱ ، ۲۱
عِرْضٌ (existimatio, dignitas, honor)
(hominis) أَعْرَاضٌ ح ۲۰ ، ۳۲ -

عَرَضٌ (supellex, utensilia, merces)
أَعْرَاضٌ ح ۱۹ ، ۴۷ (casus, calami-
۱۱ ، ۵۸ (tas
عَارِضٌ (accidens) ۱۱ ، ۲۳۹ (casus,)
عَوَارِضُ ح (nubes) ۱۱ ، ۵۸ (calamitas
جائز) ۴ ، ۷ trabs domus quae trabi
appellatae ex transverso imponitur et
ab uno muro ad alterum pertingit)
عَوَارِضُ ح ۵ ، ۲۵ (dens caninus;)
unus e sedecim dentibus, qui ex labiis
عَوَارِضُ ح ۳۵ ، ۲۳ (promicant
عَرِيضٌ (latus, largus) عِرَاضٌ ح
۴۱ ، ۲۰ * ۱۸۵ ، ۹
عُرْضَةٌ (quod objicitur, ad excu-
sandam rem profertur: praetextus)
۱۷ ، ۲۱۴
عَارِضَةٌ (lignum transversum portae)
۲۵ ، ۱۴ (quod homini accidit; res ad-
عَوَارِضُ ح ۱۸ ، ۹۴ (versa; noxa
عُرَاضَةٌ (donum quod alqs ex itinere
adveniens *vel* redux alteri offert)
۲۱ ، ۲۱۴
مَعْرِضٌ (locus, s. domus ubi mancipia
مَعَارِضُ ح ۷ ، ۲۲ (venundantur
عَرْعَرٌ (cupressus montana) ۱۹ ، ۴
عَرَفَهُ (*f. i.* et *u.* novit, cognovit alqd)
۲ ، ۹۷
عَرَفَ عَلَى القَوْمِ (*f. u.* princeps
۸ ، ۱۳۱ (populi fuit
وعَرُفَ (*f. u.* id.) ﻫ
عَرَّفَهُ الشَّيْءَ (notum fecit alcui
۱ ، ۲۱۹ (alqd, edocuit alqm alqd
وعَرَّفَ اللهُ الجَنَّةَ لِأَهْلِهَا (boni
odoris et gratum fecit Deus Paradisum
۲ ، ۲۱۹ (incolis ejus

وعَرَّفَ الاسْمَ (*in Gramm.* deter-
minavit nomen addito articulo *vel* an-
۳ ، ۲۱۹ (nexione *s.* statu constructo
اِعْتَرَفَ بِالذَّنْبِ (agnovit, confes-
۱۳ ، ۲۳۷ (sus est peccatum
تَعَرَّفَ ما عِنْدَ فُلَانٍ (cognitum
۲۳ ، ۲۵۴ (habuit quod scivit alqs
تَعَارَفُوا (cognoverunt, agnoverunt se)
۱۱ ، ۲۹۵ (invicem
عَرْفٌ (odores boni, *etiam de malo*)
۱۹ ، ۵۵ (*odore adhibetur*
عُرْفٌ (aequum, bonum; beneficium)
۱۲ ، ۴۷ murus inter Paradisum et In-)
(fernum) أَعْرَافٌ ح ۲ ، ۵۱ (juba equi)
أَعْرَافٌ ح ۲ ، ۹۷
عَرِيفٌ (princeps) ۹ ، ۱۳۱
يَوْمُ عَرَفَةَ (dies nonus mensis Dhul-
Hiddjae, quo in monte Arafa sacra per-
۴ ، ٥ (agunt peregrinatores Meccani
عَارِفَةٌ (conveniens, bonum, aequum)
عَوَارِفُ ح ۱۲ ، ۴۷
مَعْرِفَةٌ (*nom. act.* notitia, scientia)
(*terminolog. gramm.* nomen) ۲ ، ۹۷
۳ ، ۲۱۹ (determinatum
مَعْرُوفٌ (res aequa, bona; opus aequum)
۲۲ ، ۴۸
هُوَ مُتَعَارَفٌ بَيْنَهُمْ (cognitum,)
۱۰ ، ۲۹۵ (agnitum est alqd inter homines
عِرْفِجَةٌ (spina flava, *est* plantae species)
grato odore, flavis floribus et baccis,
سُمَّاق (*aliis* est arbor similis arbori
شَهْدَانج (et baccis, quae baccis si-
بَزْرُ الفنجنكشت (miles sunt et ap-
(pellantur) عِرْفِجٌ وعَرَافِجُ ح ۲ ، ۱۷

عَرَقَ الْعَظْمَ (*f. i.* et *u.* rosit, edendo denudavit carne os) ۹۸، ۱۴

عَرِقَ (*f. a.* sudavit) ۱۹۸، ۴

عَرُقَ (*f. u.* radicem, originem habuit; generosus, nobilis fuit) ۱۸۹، ۴

أَعْرَقَ (fuit in Iraca; profectus est in terram Iracensem) ۱۹۸، ۷

تَعَرَّقَ الْعَظْمَ (derosit, carne denudavit edendo os) ۲۵۵، ۱۹

عِرْقٌ (radix arboris) أَعْرَاقٌ وعُرُوقٌ ح ۱۸، ۱۷ (vena, arteria) أَعْرَاقٌ وعُرُوقٌ ح ۳۳، ۱۲

عَرَقٌ (series laterum luto conjunctorum; murus lateribus luto junctis constans) أَعْرَاقٌ وعُرُوقٌ ح ۲۳، ۱۴ (sudor) ۱۹۸، ۴

عُرَاقٌ (os rodendo carne denudatum) ۹۸، ۱۵

عَرِيقٌ (radicem, originem habens; generosus, nobilis) ۱۸۹، ۴

عُرْقُوبٌ (tendo corporis humani a calce in tibiam adscendens) عَرَاقِيبُ ح ۴۰، ۸

عَرَكَ أُذُنَهُ (*f. u.* fricuit aurem suam alqs) ۱۳۲، ۱۲

اِعْتَرَكُوا (presserunt se invicem ob hominum copiam aut loci angustiam) ۲۳۸، ۵

عَرَكِيٌّ (piscator *pec.* ferro cuspidibus instructo) عَرَكٌ وعَرَكَةٌ ح ۵۴، ۱۲

مَعْرَكَةٌ (locus pugnae) مَعَارِكُ ح ۹۸، ۱۴

عَرِمَ الصَّبِيُّ (*f. i.* et *u.* petulans, inhonestus fuit puer) ۱۰۱، ۲۱

عَرِمٌ (agger, objex aquae) ۱۴، ۴

عَرَمَةٌ (cumulus frumenti extriti) عَرَمٌ ح ۱۴، ۲۲

عَرْمَضٌ (lens palustris; muscus viridis aquam obtegens) ۱۴، ۲

عِرَانٌ (lignum quod ad domandum camelum interfinio narium ejus inseritur) ۷۲، ۱۷

عَرِينٌ (silva, densum arboretum) ۱۹، ۲۱ (lustrum, latibulum leonis) ۲۲، ۱۸

عِرْنِينٌ (radix nasi: superior pars nasi, ubi supercilia conveniunt; principium omnis rei) عَرَانِينُ ح ۳۵، ۹

عَرَاهُ أَمْرٌ (*f. u.* contigit, supervenit alicui alqd) ۱۴۹، ۲

عُرِيَ الرَّجُلُ (febrili tremore correptus est alqs) ۱۸۹، ۱۴

اِعْتَرَاهُ هَمٌّ (supervenit, cepit alqm tristitia) ۲۴۳، ۱۱

عُرْوَةٌ (laqueolus globuli vestiarii) عُرًى ح ۹۲، ۱۲

عُرَوَاءُ (tremor, paroxysmus febrilis) ۱۵۹، ۱۵ (vehementia febris) ۵۸، ۱۵

عَرِيَ مِنْ ثِيَابِهِ (*f. a.* nudus fuit) ۱۷۱، ۳

أَعْرَاهُ مِنَ الثِّيَابِ (nudavit alqm vestibus) ۲۰۷، ۱۳

عَرَّاهُ (nudavit alqm) ۲۲۴، ۹

تَعَرَّى (nudus fuit) ۲۹۲، ۱۹

اِعْرَوْرَى الْفَرَسَ (vectus est nudo equo *i. e.* sine ephippio) ۲۷۹، ۱۷

عَارٍ، عَارِيَةٌ (nudus, a) عُرَاةٌ ح ۱۷۱، ۳

عَرَاءٌ (campus vastus, desertum) ۸، ۱۹

عُرْيَانٌ، عُرْيَانَةٌ (nudus, a) ۱۷۱، ۳

عَزَّ (*f. i.* eximius, potens, magnificus fuit) ۱۰۴، ۲۲

وعَزَّ الشَّيْءُ (difficulter nacta est res; rara fuit res) ۱۰۴، ۲۳

عَزَّهُ (*f. u.* superavit, vicit alqm) ۱۳۷، ۱۱

أَعَزَّهُ (magnifecit, honoravit alqm; potentem, magnificum habuit alqm) ۲۰۱، ۲۰

عَزَّزَهُ (potentem, honoratum habuit alqm) ۲۱۹، ۲۰

اِعْتَزَّ بِهِ (potens, honoratus factus est alqua re vel persona) ۲۴۰، ۱۳

تَعَزَّزَ (eximius, honoratus, potens evasit) ۲۵۸، ۱۳

عَزِيزٌ (eximius, magnificus, potens) ۱۰۴، ۲۳

عَزَبَ عَنِّي (*f. i.* et *u.* procul fuit a me) ۸۷، ۳

عَزُبَ (*f. u.* caelebs fuit vir) ۱۸۳، ۲۳

تَعَزَّبَ (id.) ۲۵۰، ۱۱

عَزَبٌ (caelebs *de viro et femina*) عُزَّابٌ ح ۴۴، ۱۱ ✲ ۱۸۳، ۲۳ ✲ ۱۸۴، ۱

عَزِيبٌ (vir caelebs) ۱۸۳، ۲۳

عَزَرَهُ (adjuvit alqm, auxilium tulit alcui; magnifecit, honoravit alqm) ۲۱۳، ۸

وعَزَرَ الْجَانِيَ (reprehendit, verberibus castigavit eum qui contra jus peccavit) ﻫ

عِزْرَائِيلُ (nom. propr. angeli mortis) ۳۱، ۱

عَزَفَتِ الْجِنُّ (*f. i.* clamarunt Daemones, Genii *in desertis*) ۹۷، ۲

وعَزَفَ عَنِ الشَّيْءِ (*f. i.* et *u.* abstinuit a re) ۹۷، ۳

عَزَلَهُ عَنِ الْجُمْلَةِ (*f. i.* separavit alqd a toto) ۱۰۰، ۷

وعَزَلَ الأَمِيرُ العَامِلَ عَنِ العَمَلِ (semovit, deposuit princeps praefectum a munere) ۱۰۰، ۸

اِعْتَزَلَهُ (secessit ab alqo, descivit ab
(alqo ١٨،٢٣٨

عُزْلَةٌ (secessus) ١٩،٢٣٨

عَزْلَاءُ (orificium utris) عَزَالِي ح
٢٢،٥٢

أَعْزَلُ (inermis) ٧،٩٩

هو بِمَعْزِلٍ مِنْ كَذَا (separatus est,
(secessit ab alqua re ٨،١٠٠

عَزَمَ عَلَى الشَّيْءِ (*f. i.* intendit alqd)
٢٢،١٠١

عَزِيمَةٌ (intentio, propositum) ٢٢،١٠١

عَزَاهُ إِلَى أَبِيهِ (*f. i.* et *u.* retulit ge-
nus alcjs ad patrem suum *i. e.* extulit
(alqm ob paternam gloriam ١٢،١١٧

عَزَّاهُ (patientiam suasit alcui; so-
(latium dedit alcui ح ٩،٢٢٤

اِعْتَزَى إِلَيْهِ (retulit sese ad alqm
i. e. gloriatus est de alqo, de genere
(suo ١٥،٢٤٣

تَعَزَّى (patiens fuit) ١٩،٢٩٢

عِزَةٌ (coetus hominum) عِزُونَ ح
١٩،٣١

عَزَاءٌ (patientia) ١٠،٢٢٤ * ١٧،٢٩٢

عَسَّ (*f. u.* vigilias nocturnas egit)
١٨،١٣٧

عُسٌّ (poculum amplum) ٨،٢٩٣

عَاسٌّ (vigil nocturnus) ح ١٢،٤٨ *
١٨،١٣٧

عَسِيبٌ (os caudae *equinae*) ٥،٩٧

يَعْسُوبٌ (rex apum) يَعَاسِيبُ ح
١٣،٧٧

عَوْسَجَةٌ (planta spinosa e genere Rhamni:
(Lycium عَوْسَجٌ ح ٥،١٧

عَسْجَدٌ (aurum) ١،١٠

عَسِرَ الأَمْرُ (*f. a.* difficile fuit alqd)
٢٢،١٥٧

وعَسُرَ (*f. u.* id.) ﻫ

وعُسِرَ (id.) ﻫ

أَعْسَرَ (pauper, egenus factus est)
١٩،١٩٤

عَسَّرَ عَلَيْهِ الأَمْرَ (difficile, mole-
(stum reddidit alcui alqd ٩،٢١٣

وعَسَّرَ عَلَيْهِ الأَمْرُ (difficile, mo-
(lestum fuit alcui alqd ﻫ

عَاسَرَهُ (difficilem, durum se prae-
(buit alcui ٣،٢٢٧

تَعَاسَرُوا (sibi invicem difficultatem,
molestiam pararunt; invicem opus dif-
(ficile aggressi sunt ١٥،٢٩٤

عَسِرٌ (difficilis) ٢٢،١٥٧

عَسِيرٌ (id.) ٢٣ يَوْمٌ عَسِيرٌ (dies
(gravis, infaustus ٧،٤

أَعْسَرُ (scaeva, qui in opere faciendo
(sinistra manu utitur ١٩،٤٠ أَعْسَرُ
يَسَرٌ (qui in agendo et dextra et si-
(nistra manu utitur ٢٠،٤٠

عَسْعَسَ اللَّيْلُ (valde tenebrosa fuit
nox, *et contra* evanuerunt tenebrae
(noctis ١٤،٢٨١

عَسْعَسٌ (lupus) ١٣،٧٥

عَسَفَ (*f. i.* injuste, violenter egit) ٣،٩٧

وعَسَفَ الفَلَاةَ (ivit in deserto sine
(directione ٤،٩٧

اِعْتَسَفَ (inique, injuste egit) ١٤،٢٣٧

وَاعْتَسَفَ الفَلَاةَ (errabundus ivit
(in deserto ﻫ

تَعَسَّفَ الفَلَاةَ (id.) ٢٣،٢٥٤

عَسْكَرٌ (exercitus) عَسَاكِرُ ح ١٥،٩٨

عَسَلَ الرُّمْحُ (*f. i.* agitata, concussa
(est hasta ١٠،١٠٠

عَسَلٌ (mel) ٩،٥٩ عَسَلٌ عَقِيدٌ
(mel inspissatum) ٧،١٩٣

عَسَا اللَّيْلُ (*f. u.* tenebrosa fuit nox)
١٣،١٤٩

عَسَى زَيْدٌ أَنْ يَقُومَ (*verbum*
عَسَى *in praeterito tantum usitatum est:* fieri potest, ut Seidus surgat)
١٢،٢٨٩

عَسَى أَنْ يَقُومَ زَيْدٌ (id.) ﻫ

عَشَّشَ الطَّائِرُ (nidum fecit avis) ٢١،٢١٩

عُشٌّ (nidus avis) أَعْشَاشٌ وعِشَاشٌ
ح ١٩،٢٢

أَعْشَبَتِ الأَرْضُ (herbosa, graminosa
(fuit terra ٩،١٩١

اِعْشَوْشَبَ المَوْضِعُ (gramine, pa-
(bulo abundavit locus ٩،٢٧٩

عُشْبٌ (gramen viride) عِشَابٌ
وأَعْشَابٌ ح ٨،١٤٠

أَرْضٌ عَاشِبَةٌ (terra herbosa, grami-
(nosa ١٠،١٩١

عَشَرَ القَوْمَ (*f. i.* decimus hominum
(factus est; accessit decimus ٣،٩١

عَشَرَ القَوْمَ (*f. u.* decimum quem-
que hominum aut decimam partem opum
(eorum cepit ٢،١٢٨

عَشَّرَ المُصْحَفَ (signo interposito
(denos reddidit versus Corani ٩،٢١٣

عَاشَرَهُ (familiari consortio junctus
(est cum alqo ٣،٢٢٧

تَعَاشَرُوا (familiari consortio juncti
(sunt inter se ١٥،٢٩٤

عُشْرٌ (decima pars) ١١،٩٥

familiaritate et) ١١،٩٥ (id.) عَشِيرٌ
٤،٢٢٧ (consortio junctus cum alqo
(qui decumas colligit *vel* accipit) عَشَّارٌ
٣،١٢٨ ✽ ٢٠،٤٦
familiare consortium, laeta) عِشْرَةٌ
٣،٢٢٧ (hominum conversatio
(decem) ١١،٩٤ أَحَدَ عَشَرَ عَشَرَةٌ
decem mil-) عَشَرَةُ آلَافٍ ١٢ (undecim)
undecim) أَحَدَ عَشَرَ أَلْفًا ٢١ (lia
dies de-) عَشْرُ ذِي الْحِجَّةِ ه (millia
٥،٥ (cem priores mensis Dhul-Hiddjae
camela praegnans decimum) عُشَرَاءُ
(ab initu mensem ingressa عِشَارٌ ح
١،٧٢
tribus; gens et propinqui ho-) عَشِيرَةٌ
عَشَائِرُ ح ٢٢،٣١ (minis
(viginti) ١٤،٩٤ عِشْرُونَ عِشْرُونَ
أَلْفًا (viginti millia) ٢٣
يَوْمُ عَاشُورَاءَ وَيَوْمُ الْعَشُورَاءِ
dies decimus men-) وَيَوْمُ الْعَاشُورَاءِ
٢٣،٤ (sis Moharrem
(coetus hominum) مَعَاشِرُ ح مَعْشَرٌ
١٩،٣١
(decima pars) ١١،٩٥ مِعْشَارٌ
(*f. a.* vehementer amavit alqm) عَشِقَهُ
٥،١٩٢
(amavit mulierem) ١٩،٢٥٥ تَعَشَّقَهَا
(valde amans) ٥،١٩٢ عَاشِقٌ
(*Fut. u.* recedi) ١٨،١٤٩ عَشَوْتُ عَنْهُ
adii, aggressus sum) وَعَشَوْتُ إِلَيْهِ
ه (aliqm
(caecus fuit) ه وَعَشَا
f. a. re-) وَعَشِيَ عَنْ ذِكْرِ اللهِ

cessit a cultu Dei *i. e.* neglexit, omisit
ه (eum
(*f. a.* lusciosus fuit) ٨،١٧١ وَعَشِيَ
lusciosum reddidit) أَعْشَاهُ اللّٰهُ
١٧،٢٠٧ (alqm Deus
jusculum vespertinum dedit) عَشَّاهُ
١١،٢٢٤ (alcui
(jusculum vespertinum sumsit) تَعَشَّى
tempus vespertinum inde ab) عَشِيٌّ
(occasu solis ١٨،٤ ح عَشَايَا
(jusculum vespertinum) ٤،٩٠ عَشَاءٌ
tempus vespertinum inde ab) عِشَاءٌ
(occasu solis ١٧،٤ ذَاتَ عِشَاءٍ
١٢،٥ (vespere aliquo)
(tempus vespertinum) عَشِيَّاتٌ عَشِيَّةٌ
(vespere illo) عُشَيْشِيَةٍ ١٨،٤ ح
١٣،٥
(lusciosus, a) ١١،٤١ أَعْشَى، عَشْوَاءُ
✽ ٨،١٨١
f. i. cinxit,) عَصَبَ رَأْسَهُ بِالْعِصَابَةِ
٤،٨٧ (revinxit vitta caput suum
in favorem et gratiam) تَعَصَّبَ لَهُ
alcjs hostiliter se gessit, fortiter et
constanter defendit amicum suum)
١١،٢٥٠
frontati caput) وَتَعَصَّبَ بِالْعِصَابَةِ
١٧ (vinxit, vitta frontem revinxit
congregati sunt) اِعْصَوْصَبَ الْقَوْمُ
١٠،٢٧٩ (homines
gravis, infau-) وَاعْصَوْصَبَ الْيَوْمُ
١١ (stus fuit dies
(tendo corporis humani) عَصَبٌ
أَعْصَابٌ ح ١٨،٣٧
intestina carne farta et ita) عَصِيبٌ

(assari solita ١٩،٩٠ يَوْمٌ عَصِيبٌ
dies gravis, infaustus; Dies extremi ju-
١١،٢٧٩ ✽ ٧،٤ (dicii
(agmen; cohors equitum) عُصْبَةٌ
عُصَبٌ ح ١٧،٣١
nervus, tendo articulorum) عَصَبَةٌ
(corporis humani ١١،٣٣ عَصَبٌ ح
cohors hominum; agmen) عِصَابَةٌ
(militum et equorum عَصَائِبُ ح
(vitta; cidaris) ١٧،٣١ عَصَائِبُ ح
١٢،٢٥٠ ✽ ١،١١ (*pec.* frontale) ٧،٩٣
rixa, certamen; inimicitiae) عَصَبِيَّةٌ
quae ad defendenda alcjs jura exercentur)
١٢،٢٥٠
(dies gravis, molestus) يَوْمٌ عَصَبْصَبٌ
٨،٤
dulciarium durius et spissius) عَصِيدَةٌ
٩،٩١ (e melle *aut* saccharo paratum
(*f. i.* pressit uvas) ٣،٩١ عَصَرَ الْعِنَبَ
aetati menstruatio-) أَعْصَرَتِ الْمَرْأَةُ
nis propinqua fuit puella, viro matura
١٩،١٩٤ (esse coepit
nubes in eo) وَأَعْصَرَتِ السَّحَابَةُ
ه (fuit ut pluviam mox effunderet
(confugit ad alqm) ١٢،٢٣٥ اِعْتَصَرَ بِهِ
expressit succum) وَاعْتَصَرَ عَصِيرًا
ه (uvarum; cepit
(expressus est) ٢،٢٤٩ اِنْعَصَرَ
(tempus) أَعْصَارٌ عَصْرٌ مثلث وعُصُرٌ
وَأَعْصُرٌ وَعُصُورٌ ح ١،٣ عَصْرَانِ
٢٣،٣ (nox et dies)
(tempus diei, quo secunda) عَصْرٌ معا
Mohammedanis praescripta precatio fit;
tempus pommeridianum usque ad occa-
١٥،٤ (sum solis

عَصِيرٌ (succus uvarum expressus) ١٠ ، ٥٩

عَصَّارٌ (torcularius) ١ ، ٢٩٧

عُصْرَةٌ (refugium) ١٢ ، ٢٣٥

إِعْصَارٌ (turbo, ventus qui pulverem excitat) أَعَاصِيرُ ح ٢٢ ، ٧

مُعْصِرٌ (puella aetati menstruationis propinqua, viro mox matura) ١٧ ، ١٩٤

مُعْصِرَاتٌ (nubes pluviam mox effusurae) ١٨ ، ١٩٤

مِعْصَرٌ (torcular, prelum) ١ ، ٢٩٧ * ١١ ، ٥٩

مُعَصِّرٌ (torcularius, olearius) ١٠ ، ٥٧

عَصَفَتِ الرِّيحُ (*f. i.* vehementer flavit ventus) ٤ ، ٩٧

رِيحٌ عَاصِفٌ (ventus vehementer flans) ٥ ، ٩٧

عَصْفَةٌ (folium culmi segetis) عَصْفٌ وعُصُوفٌ ح ٨ ، ١٤

عُصْفُرٌ (flos cnici; cnicus herba) ١٨ ، ١٤ * ١٩ ، ٥٩

عُصْفُورٌ (passer) عَصَافِيرُ ح ٣ ، ٧٨

عَصَمَهُ اللّهُ (*f. i.* incolumem servavit alqm Deus) ٢٣ ، ١٠١

اِعْتَصَمَ بِهِ (prehensum tenuit alqd) ١٢ ، ٢٣٩

اِسْتَعْصَمَ (defendit se; incolumen servare sese studuit alqs) ١٩ ، ٢٧٣

أَعْصَمُ (*equus* anterioribus pedibus albus) ١٩ ، ٢٧ عَصْمَاءُ (*ovis* anterioribus pedibus alba) ١١ ، ٧٤

مِعْصَمٌ (pericarpii locus in brachio) مَعَاصِمُ ح ٤ ، ٣٧

عُصْمُورٌ (urceus s. situla rotae aquariae ab asino vel bove circumactae) عَصَامِيرُ ح ١٩ ، ١٣

عَصَاهُ بِالْعَصَا (*fut. u.* baculo percussit alqm) ٢٠ ، ١٤٩

وعَصِيَ بالسَّيْفِ (*f. a.* ense percussit alqm) ٢١

اِعْتَصَى الشَّيْءَ (habuit rem loco baculi: innixus est re) ١٩ ، ٢٤٣

عَصًا (baculus) عِصِيٌّ ح ١٧ ، ٧٠

عَصَاهُ (*f. i.* inobediens fuit alcui, rebellis fuit contra alqm) ١٢ ، ١١٧

اِسْتَعْصَى (rebellis fuit) ١٠ ، ٢٧٨

عَاصٍ (inobediens, rebellis) ١٠ ، ٢٧٨

عَصِيٌّ (id.) ١٧ ، ١١٧

عَضَّ يَدَهُ (*f. a.* momordit manum suam) ٢ ، ١٩٧

وعَضَّ بِيَدِهِ (id.) ٣

وعَضَّ على يَدِهِ (id.) ه

وعَضَّ عَلَى يَدَيْهِ (poenituit alqm facti, rem factam doluit) ه

عَضْبَاءُ (*ovis* cui cornu sinistrum praefrictum est) ١٤ ، ٧٤

عَضَدَهُ (*f. u.* adjuvit alqm) ١٤ ، ١٢٥

اِعْتَضَدَ بِهِ (corroboravit sese alqa re; adjutorem suum sumsit alqm) ١٥ ، ٢٣٤

عَضُدٌ (brachium) أَعْضَادٌ ح ٢٠ ، ٣٩

عِضَادَةٌ (postis januae) عِضَادَاتٌ وعِضَادٌ ح ١٤ ، ٢٥

يَعْضِيدٌ (lactuca amara *olus*) ١٠ ، ١٩

عَضَلَ الأَيِّمَ عَنِ الزَّوْجِ (*f. i.* et *u.* impedivit viduam quominus nuberet marito) ١٠ ، ١٠٠

أَعْضَلَ بِهِ الأَمْرُ (difficile et intricatum fuit alcui negotium) ٨ ، ١٩٩

عُضَالٌ (negotium difficile et intricatum) ٩ ، ١٩٩

عَضَلَةٌ (caro, musculus in medio brachio) عَضَلٌ ح ٢١ ، ٣٩

عُضْوٌ معا (membrum corporis humani) أَعْضَاءُ ح ١٢ ، ٣٣

عَطَّ الثَّوْبَ (*f. u.* fidit, laceravit vestem in longum) ١٨ ، ١٣٨

عَطَّرَهُ (odoramentis imbuit alqd) ١٠ ، ٢١٣

تَعَطَّرَتْ (bonis odoribus imbuit sese mulier) ١٤ ، ٢٥٣

عِطْرٌ (aroma, odoramentum) ١٩ ، ٥٥

عَطَّارٌ (qui aromata, odoramenta vendit) ١٩ ، ٥٥

عُطَارِدُ (Mercurius *stella*) ١٥ ، ٩

عَطَسَ (*f. i.* et *u* sternutavit) ٥ ، ٩٣

عُطَاسٌ (sternutamentum) ه

مَعْطَسٌ معا (nasus) ٩ ، ٩٣

عَطِشَ (*f. a.* sitiens fuit) ٨ ، ١٥٩

عَطْشَانُ ، عَطْشَى (sitiens *vir*, *femina*) عِطَاشٌ ح ٨ ، ١٥٩

عَطَفَ العُودَ (*f. i.* inflexit lignum) ٩ ، ٩٧

وعَطَفَ عَلَيْهِ (inclinavit sese in alqm, propitius, bene affectus est erga alqm) ه

تَعَطَّفَ عَلَيْهِ (propensus, bene affectus est erga alqm) ١ ، ٢٥٥

اِسْتَعْطَفَهُ (propensionem, misericordiam petiit ab alqo, propitium sibi reddere studuit alqm) ١ ، ٢٧٣

unum latus colli; latus cor-) عِطْفٌ
١٥٬٣٩ ح أَعْطَافٌ (poris humani
equus in certamine cursus) عَاطِفٌ
٣٣٬٩٧ (ordine sextus
٩٬٩٧ (lignum inflexum) عَطْفَةٌ
animi inclinatio, propensio,) عَاطِفَةٌ
٧٬٩٧ (misericordia
f. a. ornatu, monilibus nuda) عَطِلَتْ
١٠٬١٩٣ fuit mulier
opere faciendo non occupatus) تَعَطَّلَ
١٢٬٢٥٩ (est, otiosus est
monilibus nuda fuit mu-) وتَعَطَّلَتْ
١٣ (lier
١٢٬٥٧ (acus sine inserto filo) عُطُلٌ
١٠٬١٩٣ (mulier ornatu, monilibus nuda)
١٠٬١٩٣ (id.) عَاطِلٌ
ه (id.) عَطَلَةٌ
١٣٬٢٥٩ (otium) عُطْلَةٌ
(mulier ornatu, monilibus nuda) مِعْطَالٌ
١١٬١٩٣
puteus neglectus, de-) بِئْرٌ مُعَطَّلَةٌ
١٨٬٢١٧ (sertus, vastus
f. a. foetuit *putre-*) عَطِنَ الإِهَابُ
٥٬١٩٥ (*factum* corium
locus ubi cameli circum aquae) عَطَنٌ
٣٬٢٣ ح أَعْطَانٌ (receptaculum cubant
٤٬٢٣ ح مَعَاطِنُ (id.) مَعْطِنٌ
f. u. cepit, nactus est) عَطَا الشَّيْءَ
١٬١٥٠ (rem, potitus est re
dedit, donavit alicui) أَعْطَاهُ مالاً
١٬٢٠٨ (pecuniam
cepit, nactus est) تَعَاطَى الشَّيْءَ
٩٬٢٩٩ (rem
١٣٬٢٧٨ (donum petiit ab alqo) اِسْتَعْطَاهُ

٢٬٢٠٨ (donum) عَطَاءٌ
٢٬٢٠٨ عَطَايَا ح (id.) عَطِيَّةٌ
superinsident sibi) تَعَاظَلَ الجَرَادُ
١٬٢٩٩ (invicem locustae
f. u. magnus fuit; magni momenti) عَظُمَ
١٩٬١٨٩ (fuit alqd
(magni fecit, honoravit alqm) أَعْظَمَهُ
٥٬٢٠٠
٧٬٢١٨ (magnificavit alqm) عَظَّمَهُ
majestatem prae se tulit, magni-) تَعَظَّمَ
٩٬٢٥٧ (ficum se ostendit
magni fecit, magnum re-) اِسْتَعْظَمَهُ
١٩٬٢٧٣ (putavit alqm
٧٬٣٣ ح أَعْظُمٌ وعِظَامٌ (os) عَظْمٌ
magnitudo; potior) عُظْمُ الشَّيْءِ
١٧٬١٨٩ (pars rei
magnus, magnificus; magni) عَظِيمٌ
١٧٬١٨٩ (momenti *res*
(vir magnis auribus) أَعْظَمُ الأُذُنِ
١٧٬٤٠
major, potior pars) مُعْظَمُ الشَّيْءِ
١٧٬١٨٩ (rei
magnificentia, majestas) عَظَمَةُ اللّٰهِ
١٧٬١٨٩ (Dei
lacerta versicolor, *animal la-*) عَظَاءَةٌ
٩٬٧٩ (*certae Lybicae simillimum*
f. i. abstinuit a) عَفَّ عَنِ القَبِيحِ
١٩٬١٠٥ (turpi, indecoro
id.; operam dedit ut abstineret) تَعَفَّفَ
١٩٬٩٥٨ (a turpi, indecoro
bibit *vitulus* lac quod post) وتَعَفَّفَ
ه (mulsum in uberibus remansit
abstinuit a) اِسْتَعَفَّ عَنِ المَسْأَلَةِ
١٬٢٧٥ (quaestione

abstinens ab operibus turpi-) عَفِيفٌ
٢٠٬١٠٥ (bus, indecoris
lac post mulsum in uberibus) عُفَافَةٌ
٢٠٬٢٥٨ (remanens
intestinum amplum, in quod sto-) عِفْجٌ
١٧٬٣٨ ح أَعْفَاجٌ (machus exit
pulvere inquinavit) عَفَّرَهُ فِي التُّرَابِ
١٠٬٢١٣ (alqd
ه (albas reddidit *v.* emit oves) وعَفَّرَ
pulvere inquinata est) اِنْعَفَرَ خَدُّهُ
٣٬٢٤٩ (gena alcjs
١٤٬٢٥٢ (pulvere inquinatus est) تَعَفَّرَ
(pulvis in superficie terrae jacens) عَفَرٌ
٨٬٨
٧٬١٧ (salix rubra) عَفَارَةٌ
٤٬٧٥ عُفْرٌ ح (dorcas rubra) أَعْفَرُ
١٣٬٧٩ (crista galli) عِفْرِيَةٌ
٩٬٣٢ (Daemon, Genius violentus) عِفْرِيتٌ
nox gossypii matura) عُفَازَةٌ وعُفَّازَةٌ
٧٬٢٩١ ✱ ١٤٬١٥ (et aperta
١٤٬٥٩ (galla *nux*) عَفْصٌ
f. a. putrida facta est) عَفِنَ الشَّيْءُ
٩٬١٩٥ (res
٩٬١٩٥ (putridus) عَفِنٌ
f. u. condonavit, indulsit alicui) عَفَا عَنْهُ
١٥٬١٥٠ (*delictum*
obliteravit,) وعَفَتِ الرِّيحُ الدَّارَ
evertit ventus domum deletis vestigiis
ه (ejus
obliterata, eversa est) وعَفَتِ الدَّارُ
٩٬١٥٠ (domus
numerosi, multi fuerunt) وعَفَا القَوْمُ
ه (homines

indulsit alicui,) أَعْفَاهُ عَنِ الأَمْرِ
ut a faciendo negotio liberaretur; libe-
rum, immunem reddidit alqm a re)
٩ ، ٢٠٨
obliteravit, delevit) عَفَّى عَلَى أَثَرِهِ
١٣ ، ٢٢٤ (vestigium rei
incolumitatem, salutem) عَافَاهُ اللّٰهُ
٢١ ، ٢٣٢ (dedit alcui Deus
beneficium, donum petiit ab) إِعْتَفَاهُ
٥ ، ٢٤٤ (alqo
خُذِ العَفْوَ (cape optimum!) ١٩ ، ١٥٠
عَافِيَةٌ (incolumitas, salus) ٢١ ، ٢٣٢

f. u. immorigerus, inobse-) عَقَّ أَبَاهُ
٨ ، ١٣٩ (quens fuit erga patrem
عَقُوقٌ (equus praegnans) عِقَاقٌ ح
٢٣ ، ٩٩
عَقِيقٌ (carneola *gemma*) ١٢ ، ١٠
pili foetûs, quibuscum nasci-) عَقِيقَةٌ
convivium quod faciunt,) ١١ ، ٣٤ (tur
quum pili raduntur, quibuscum natus
٢٣ ، ٥٩ (est puer

f. u. diem se-) عَقَبَ اللَّيْلُ النَّهَارَ
٢١ ، ١٢٢ (cuta est nox
effecit, ut rem peractam) أَعْقَبَهُ نَدَمًا
١٠ ، ١٩١ (poenitentia sequeretur
venit post alqm, vestigia alcjs) عَقَّبَهُ
١٧ ، ٢١٠ (pressit
punivit alqm propter) عَاقَبَهُ بِكَذَا
١٧ ، ٢٢٥ (alqd
alternatim, per) وَعَاقَبَهُ فِي السَّيْرِ
ﻫ (vices iter fecerunt
invicem) تَعَاقَبَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ
٢٣ ، ٢٩٣ (successerunt nox et dies
عَقِبٌ (calx *pedis*) أَعْقَابٌ ح ١١ ، ٤٠
avis rapax cadavera devorans:) عُقَابٌ
٢٣ ، ١٧ (aquila nigra) عِقْبَانٌ ح

via aspera, difficilis in monti-) عَقَبَةٌ
٩ ، ٩ عِقَابٌ وَعَقَبَاتٌ ح (bus
١١ ، ٣٣ عَقَبٌ ح (tendo calcis
vices, vicissitudo; quod alter-) عُقْبَةٌ
١٧ ، ٢٢٥ (natim fit;
عُقْبَى (exitus, finis rei) ٢٢ ، ١٢٢
عَاقِبَةٌ (id.) عَوَاقِبُ ح ١٤ ، ٨٠ ✵
٢٢ ، ١٢٢
عُقُوبَةٌ (poena) ١٧ ، ٢٢٥ ✵ ٢ ، ٥٢
mulier alternatim marem et) مِعْقَابٌ
٩ ، ٤٤ (femellam parens
nemo est, qui sen-) لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ
tentiam ejus irritam reddere possit.
١٨ ، ٢١٠ (Sur. 13, 41.
angeli qui sibi invicem die) المُعَقِّبَاتُ
et nocte ad custodiendum hominem suc-
١٨ ، ٢١٠ ✵ ١٩ ، ٢٩٣ (cedunt. Sur. 13, 12.
يَعْقُوبٌ (perdix mas) يَعَاقِيبُ ح
١٨ ، ٧٨

عَقَدَ العُقْدَةَ (*f. i.* nodum nexuit) ٨ ، ٧٩
digitis computa-) وَعَقَدَ الحِسَابَ
ﻫ (vit
inspissatum reddidit) أَعْقَدَ العَسَلَ
٩ ، ١٩٣ (mel
عَقَدَ الكَلَامَ (nexuit orationem) ٧ ، ٢١٢
عَاقَدَهُ (foedus pepigit cum alqo) ٨ ، ٢٢٩
firmiter in animo) إِعْتَقَدَ الشَّيْءَ
١٩ ، ٢٣٤ (tenuit, credidit alqd
nodata, connexa est) إِنْعَقَدَ الشَّيْءُ
٢٣ ، ٢٤٥ (res
تَعَقَّدَ الرَّمْلُ (accumulata est arena)
١٧ ، ٢٥١
عَقْدٌ (foedus, pactum) عُقُودٌ ح ٢١ ، ٤٨
✵ ٨ ، ٢٢٩
عِقْدٌ (monile colli) عُقُودٌ ح ١٧ ، ١٠
٢٣ ، ٢٩٨ (numerus denarius, decas)
عُقُودُ الحِسَابِ (summa computûs) ٩ ، ٨٩
confoederatus generosa) عَقِيدُ الكَرَمِ
confoe-) ٩ ، ٢٢٩ عَقِيدُ اللُّؤْمِ (indole
ﻫ عَسَلٌ (deratus vili, prava indole
عَقِيدٌ (mel inspissatum) ٢ ، ١٩٣
lorum quod *manubrio scuti*-) عُقْدَةٌ
٢٢ ، ١٠ (*cae* alligatur
quod firmiter in animo tene-) عَقِيدَةٌ
١٠ ، ٢٣٤ (tur, articulus fidei, dogma
mel *coquendo* inspis-) عَسَلٌ مُعْقَدٌ
٧ ، ١٩٣ (satum

f. i. tendines pedum ca-) عَقَرَ النَّاقَةَ
٣ ، ٩١ (melae dissecuit; mactavit eam
laesit sella) وَعَقَرَ السَّرْجُ الدَّابَّةَ
٤ ، ٩١ (dorsum cameli
عَقِرَتْ (*f. a.* sterilis fuit mulier) ٢٣ ، ١٥٧
وَعَقُرَتْ (*f. u.* id.) ﻫ
وَعُقِرَتْ (id.) ﻫ
continuo bibit vinum,) عَاقَرَ الخَمْرَ
٤ ، ٢٢٧ (deditus fuit bibendo vino
عَاقِرٌ (mulier sterilis) ٢٣ ، ١٥٧
sella dorsum cameli) سَرْجٌ عَاقِرٌ
٥ ، ٩١ (saucians
fundus, praedium: domus cum) عَقَارٌ
١٨ ، ١٧ (horto et agris
عُقَارٌ (vinum) ٢ ، ٥٩
camelus amputatis pedum ten-) عَقِيرٌ
٤ ، ٩١ (dinibus
mixtura herbarum aromatica-) عُقَّارٌ
عَقَاقِيرُ ح ٢٣ ، ٥٧ (rum
sella dorsum cameli) سَرْجٌ مِعْقَرٌ
٥ ، ٩١ (saucians
(flexit, incurvavit rem) عَقْرَبَ الشَّيْءَ
١ ، ٢١٠

عَقْرَبٌ (scorpio) عَقَارِبُ ح ١٢٬٧٩
(scorpio signum Zodiaci) ٩٬٩

عَقْرَبَةٌ (aculeus scorpionis) عَقْرَبٌ
ح ٥٬٩٨

عُقْرُبَانٌ (scorpio mas) ١٢٬٧٩

صُدْغٌ مُعَقْرَبٌ (antiae inflexae, cir-
(ratae ١٬٢٨٠ وَمَكَانٌ مُعَقْرَبٌ (lo-
(cus scorpionibus frequens ﻫ

عَقْصَاءُ (ovis cornibus retro flexis) ١٢٬٧٤

عَقْعَقٌ (pica avis) عَقَاعِقُ ح ١٠٬٧٩

عَقَلَ الغُلَامُ (f. i. intelligens, sagax)
(fuit puer ١١٬١٠٠

وعَقَلَ القَتِيلَ (pecunia expiavit oc-
(cisum ١٢٬١٠٠

وعَقَلَ عَنِ القَاتِلِ (pecunia accepta)
(caedem condonavit occisori ١٣

وعَقَلَ البَعِيرَ بالعِقَالِ (vinculo
(genuali constrinxit camelum ١٤

وعَقَلَ الدَّوَاءُ البَطْنَ (adstrictam
(reddidit alvum medicamentum ١٥

اِعْتَقَلَ الرُّمْحَ (posuit hastam inter
(crus et stapedem ١٩٬٢٣٨

وَاعْتُقِلَ لِسَانُهُ (adstricta i. e. im-
(pedita est lingua alcjs ٢٠

تَعَاقَلَ (se intelligentem simulavit)
(quum non esset ٢٬٢٩٩

عَقْلٌ (mens, ratio, intelligentia) عُقُولٌ
ح ١٣٬٤٣ (expiaculum caedis) ١٤٬١٠٠

عِقَالٌ (vinculum genuale cameli) ٢٣٬٧٢

عُقْلَةٌ (id.; implicatio linguae) ١٥٬١٠٠

عَاقُولٌ (medicamentum, quod alvum
(reddit adstrictam ١٩٬١٠٠

مَعْقِلٌ (arx, locus refugii) مَعَاقِلُ
ح ٢١٬٢٠

مَعْقُلَةٌ (expiaculum caedis) ١٤٬١٠٠

عَقِمَتْ (*f. a.* sterilis fuit mulier) ٨٬١٩٤

وعُقِمَتْ (id.) ﻫ

رِيحٌ عَقَامٌ (ventus sterilis, non foe-
عُقْمٌ معا ح ١٩٬٧ ✱ ٩٬١٩٤ (cundans

عُقَامٌ (morbus, qui curari nequit) ١١٬٥٨
(ventus sterilis) ١٩٬٧

عَقِيمٌ (mulier sterilis) عُقُمٌ ح ٤٬٤٤

رِيحٌ عَقِيمٌ (ventus non ✱ ٨٬١٩٤
(foecundans ١٩٬٧ ✱ ٩٬١٩٤

مَعْقُومَةٌ (mulier sterilis) ٩٬١٩٤

أَعْقَى الشَّيْءُ (amara fuit res) ١٠٬٢٠٨

عَقْوَةٌ (fovea ante portam domus) ٢٢٬٨
(area ante domum) ٩٬٢٤

عِقْيَانٌ (aurum nativum) ١٬١٠

عَكُوبٌ (herba spinosa quae editur. ci-
(nara *carduus* ١٩٬١٩

عُكْدَةٌ (radix linguae) عُكَدَاتٌ ح ٩٬٣٩

اِعْتَكَرَ (commixtum est inter se *a*-
gmen; post fugam impetum renovavit)
١٣٬٢٣٥

وَاعْتَكَرَ الظَّلَامُ (commixtae sunt
(tenebrae *i. e.* densae sunt ﻫ

عِكْرِشَةٌ (lepus femella) ٧٬٧٥

عِكْرِمَةٌ (columba femella) عَكَارِمُ ح
١٥٬٧٨

عُكَّازَةٌ (baculus cuspide ferrea munitus)
عُكَّازٌ ح ١٧٬٧٠

عَكَسَ الشَّيْءَ والكَلَامَ (*f. i.* inver-
tit, praepostere posuit rem, orationem)
٩٬٩٣

عَكَفَ عَلَى الشَّيْءِ (*f. i.* et *u.* assiduo
(occupatus est re ٧٬٩٧

اِعْتَكَفَ فِي المَسْجِدِ (assiduus fuit
(in templo *preces faciens* ١٤٬٢٣٧

عِكْمٌ (dimidia pars oneris in jumento)
أَعْكَامٌ ح ١٩٬٢٩

تَعَكَّنَ البَطْنُ (plicas habuit venter)
٢٣٬٢٥٧

عُكْنَةٌ (plica ventris) أَعْكَانٌ وعُكَنٌ
ح ١٨٬٣٨

عَكَا ذَنَبَ الفَرَسِ (*f. u.* in nodum
(colligavit caudam equi ٢٣٬١٥٠

عُكْوَةٌ معا (radix caudae equinae,
(qua parte pilis nuda est ٤٬٩٧ (no-
(dus in cauda equi ٢٣٬١٥٠

عَلَّ (*f. i.* et *u.* secunda vice bibendum
(dedit alicui ١٣٬١٠٩

وعَلَّ بِنَفْسِهِ (secunda vice bibit alqs)
١٤٬١٠٩

أَعَلَّهُ (aegrotum reddidit alqm) ٨٬٢٠٢

عَلَّلَهُ (iteratis vicibus bibendum dedit
(alcui ٩٬٢٢٠

اِعْتَلَّ الرَّجُلُ (aegrotus fuit alqs)
٥٬٢٤١

وَاعْتَلَّ عَلَيْهِ بِعِلَّةٍ (causam et
(praetextum protulit de re ٩٬٢٤١

تَعَلَّلَ بِاللَّهْوِ (ludo occupatus, de-
(lectatus est ٤٬٢٠٩

عَلٌّ (ricinus magnus *insectum*) ٤٬٧٧

عَلَّةٌ (noverca, *vel potius* mulier quam
pater praeter matrem in matrimonium
عَلَّاتٌ ح ٨٬٤٥ أَوْلَادُ عَلَّاتٍ (duxit
liberi aliarum conjugum patris praeter
(matrem ﻫ

عِلَّةٌ (morbus; causa, praetextus) ٩٬٢٤١

عُلَّابٌ (plumbi species) ٢٢٬٦٩

عُلْبَةٌ (vas ex corio confectum, in quod mulgetur) ٢٧ ، ١٥

عِلْبَاءُ (tendo colli) ٢٩٤ ، ١٩

عَالَجَهُ مِنَ الدَّاءِ (sanavit alqm e morbo) ٢٢٥ ، ٢٣

عِلْجٌ (barbarus; homo violentus et rudibus moribus; qui religionem Mohammedicam non profitetur; vir magna barba; onager) عُلُوجٌ ح ٤١ ، ١ و ٢٣

عُلْجُومٌ (rana *mas*) ١٢ ، ٢٣

اِعْلَوَّطَ بَعِيرَهُ (adhaesit collo cameli, eumque conscendit) ١٧٩ ، ٢١

وَاعْلَوَّطَنِي فُلَانٌ (adhaesit mihi alqs) ه

عَلَفَ الدَّابَّةَ *f. i.* (pabulum praebuit equo) ٩٧ ، ٨

اِعْتَلَفَتِ الْمَاشِيَةُ (pabulum cepit, carpsit pecus) ٢٣٧ ، ١٥

عَلَفٌ (pabulum quadrupedum) عُلُوفَةٌ ح ١٣ ، ٩

عَلَّافٌ (qui pabulum vendit) ٧٣ ، ١٠

مِعْلَفٌ (locus pabuli, praesepe, stabulum) مَعَالِفُ ح ٧٣ ، ٨

عَلْفَقٌ (muscus viridis vel alga aquae innatans) ١٤ ، ١

عَلِقَهُ *f. a.* (adhaesit alcui; pro amico habuit, amavit alqm) ١٩٢ ، ٥

وعَلِقَ بِهِ (id.) ٩

عَلِقَ يَفْعَلُ كَذَا (coepit facere alqd) ٢٨٩ ، ٢٠

عَلَّقَهُ بِهِ (suspendit alqd alcui rei) ٢١٩ ، ١٩

تَعَلَّقَ بِهِ (suspensus est, adhaesit rei) ٢٥٥ ، ١٧

وتَعَلَّقَ مَعَاذَةً (suspendit sibi amuletum) ه

عِلْقٌ (opes magni pretii) أَعْلَاقٌ ح ٤٧ ، ٤

عَلَقٌ (sanguis valde ruber) ٢٩٤ ، ١ (sanguisuga) ٧٧ ، ٩

عَلِيقٌ (hordeum quod jumentis pabulo datur) عَلَائِقُ ح ٧٣ ، ١١

عُلْقَةٌ (adhaesio; propensio, amor) عَلَائِقُ ح ٢٥٥ ، ١٧

عَلَقَةٌ (sanguis concretus, crassus) ٣٣ ، ٩

عِلَاقَةٌ (lorum cui ensis suspenditur: balteus) ٩٩ ، ١٤ (lorum quod ansae loco baculo *vel* scuticae alligatur) عَلَائِقُ ح ٧٠ ، ٢٣

مُعْلَقٌ (pirum siccatum; *de hac voce dubitari licet*) ١٩ ، ٢١

مِعْلَاقٌ (claustrum januae, quod non manu, sed clave aperitur) ٢٩٣ ، ٢ (harpago aut simile aliquid cui caro suspenditur. Omnis res cui alqd suspenditur) مَعَالِيقُ ح ٢٧ ، ١٩ (lorum stapedum) مَعَالِيقُ ح ٩٨ ، ١١

مُعْلُوقٌ (uva suspensa, ut siccetur) مَعَالِيقُ ح ٢٠ ، ١

عَلْقَمَةٌ (colocynthis, *cujus fructus dicitur* حنظل) عَلْقَمٌ وعَلَاقِمُ ح ١٩ ، ٢١

عَلَكَ الْفَرَسُ اللِّجَامَ *f. u.* (mandit equus fraenum) ١٣٢ ، ١٣

عِلْكٌ (mastiche) ٥٩ ، ١٢

عَلِمَهُ (*f. a.* scivit alqd) ١٩٤ ، ٩

وعَلِمَتْ شَفَتُهُ الْعُلْيَا (labium alcjs superius fissum est) ١٠

أَعْلَمَهُ الْأَمْرَ (certiorem reddidit alqm de re, instruxit alqm alqa re) ٢٠٠ ، ٩

وأَعْلَمَهُ بِالْأَمْرِ (id.) ه

عَلَّمَهُ الْأَمْرَ (docuit alcui alqd) ٢١٨ ، ٨

تَعَلَّمَ الْعِلْمَ (scientiam dedicit) ٢٥٧ ، ٩

اِسْتَعْلَمَهُ (scire voluit alqd, doceri, instrui voluit ab alqo) ٢٧٤ ، ٢٠

عِلْمٌ (scientia) ١٩٤ ، ٩ ✱ ٢٥٧ ، ٩

عَلَمٌ (signum viae indicandae causa exstructum mons) أَعْلَامٌ ح ١١ ، ١١ (altus stria vestis,) أَعْلَامٌ ح ٩ ، ٣ (panni signum,) أَعْلَامٌ ح ٥٣ ، ١٥ (vexillum exercitus) أَعْلَامٌ ح ٩٩ ، ٣

عَالَمٌ (mundus; creaturae *pec.* homines, Genii et angeli: Aeones) عَالَمُونَ وعَوَالِمُ ح ٣٠ ، ٢١

عَالِمٌ (sciens, gnarus) ١٩٤ ، ٩

عَلِيمٌ (id.) ١٠

عَلَّامٌ (id.) ه

عَلَامَةٌ (signum, signum viae indicandae causa exstructum) عَلَامٌ وعَلَامَاتٌ ح ١١ ، ١١

عَلَّامَةٌ (valde sciens, doctissimus) ١٩٤ ، ١٠

أَعْلَمُ (in labio superiore fissuram habens) ٤١ ، ١٤ ✱ ١٩٤ ، ١٠

مَعْلَمٌ (locus *pec.* desertum, in quo signum viam indicans exstat) مَعَالِمُ ح ٨ ، ١٩

أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ (menses festo solutionis jejunii et festo victimarum interjacentes) ٥ ، ٣ الْأَيَّامُ الْمَعْلُومَاتُ

(decem priores dies mensis Dhul-Hiddjae) ۵، ۴

عَلَنَ الأَمْرُ (f. u. palam, publicum, vulgatum fuit alqd) ۱۳۴، ۲۲

وعَلِنَ (f. a. id.) ۲۳

أَعْلَنَ الأَمْرَ (publicum, manifestum reddidit alqd) ۲۰۰، ۲۱

عَلَانِيَةٌ (res publica, vulgata, manifesta) ۱۳۴، ۲۳

عَلَاهُ (f. u. supra re, in superiore ejus parte fuit) ۱۵۱، ۱۴

وعَلَا عَلَيْهِ (id.) ه

وعَلِيَ فى الشَّرَفِ (f. a. excelluit, eminuit nobilitate) ۱۵

أَعْلَاهُ (altum reddidit, extulit alqd) ۲۰۸، ۲۰

وأَعْلَى عَنِ الوِسَادَةِ (surrexit a pulvinari, reliquit illud) ۲۰

عَالَاهُ (extulit, elevavit alqm) ۲۳۳، ۱

اِعْتَلَى (altus fuit) ۲۴۴، ۱۳

تَعَلَّى (id.) ۲۹۳، ۴

تَعَالَى اللهُ (excelsus est; exaltetur Deus!) ۲۹۹، ۱۲

تَعَالَ (veni! adesdum! *in textu post* تَعَالَ *inserendum est persicum* بيا) ۲۸۹، ۱۱

اِسْتَعْلَى عَلَيْهِ (superavit alqm) ۲۷۸، ۱۹

عِلْوُ الدَّارِ (superior pars domus) ۲۳، ۲۳

عَلَى (*praepos.* super, supra) ۲۸۷، ۹

المَالُ عَلَى زَيْدٍ ه (inde, ex tempore)

عَلَى ه (Seido solvenda est pecunia)

عَلَى رِسْلِكَ (leniter, caute agas!) ۸۳، ۱۰

عَلَيْكَ الأَمْرَ (tibi peragendum est negotium!)

وعَلَيْكَ الأَمْرَةُ (id.)

وعَلَيْكَ بالأَمْرِ (id.) وعَلَيْكَ بالأَمْرَةِ (id.) ه

عَلَىَّ بِكَذَا (adducite, afferte mihi hoc illud!) ۸۳، ۱۱

عَالٍ (altus) ۱۵۱، ۱۴

عَلِىٌّ (excelsus, nobilis, magnificus) ۱۵۱، ۱۵

قَوْمٌ عِلْيَةٌ (homines nobilitate et dignitate eminentes, optimates, primores) ۱۵۱، ۱۵

عَلَاةٌ (incus fabri ferrarii) عَلًى ح ۵۴، ۲

عِلِّيَّةٌ ىلر (superior pars domus: coenaculum) عَلَالِيُّ ح ۲۵، ۸

عِلَاوَةٌ (sarcina minor, quae oneri jumenti superimponitur) ۱۱، ۲۲

عِلِّيُّونَ (altissima pars Paradisi, sedes bonorum in coelo septimo) ۵۱، ۲

أَعْلَى (superior pars *domus*) ۲۴، ۱

عَلْوَنَ الكِتَابَ (titulo instruxit librum) ۹۸۳، ۱۸

عَمَّ القَوْمَ بالخَيْرِ (f. u. aequaliter amplexus est omnes homines beneficiis) ۱۴۰، ۱۹

عَمَّمَهُ (fascia, cidari caput suum obvolvit) ۲۲۰، ۱۱

اِعْتَمَّ (cidarim sibi obvolvit) ۲۴۱، ۷

تَعَمَّمَ (indutus est cidari) ۲۵۹، ۷

عَمٌّ (patruus) أَعْمَامٌ ح ۴۴، ۲۱

عَمَّةٌ (amita) عَمَّاتٌ ح ۴۴، ۲۱

عِمَّةٌ (modus cidarim obvolvendi) ۲۵۹، ۸

عَامَّةً (*adverb.* prorsus, penitus, ad unum omnes) ۸۴، ۴۰

عِمَامَةٌ (fascia, cidaris, qua gentes Orientales caput obvolvere solent) عَمَائِمُ ح ۹۲، ۹

عَمَدَهُ (f. i. intendit alqd; contendit ad alqm) ۸۹، ۱۰

وعَمَدَ إِلَيْهِ (id.) ه

وعَمَدَ لَهُ (id.) ه

وعَمَدَ الحَائِطَ (columnâ fulsit murum) ۸۹، ۱۰

وعَمَدَ المَرِيضَ (cervical supposuit aegroto) ۸۹، ۱۱

اِعْتَمَدَهُ (intendit alqd) ۲۳۴، ۱۷

وَاعْتَمَدَ عَلَيْهِ فى الأَمْرِ (innixus est alcui rei in negotio alqo) ه

تَعَمَّدَهُ (contendit ad alqm) ۲۵۱، ۱۸

وتَعَمَّدَ الأَمْرَ (intendit, proposuit sibi alqd) ه

عِمَادٌ (fulcrum, columna) أَعْمِدَةٌ وأَعْمُدٌ وعُمُدٌ معا ح ۲۵، ۷ * ۸۹، ۱۲

عَمُودٌ (palus tentorii) عُمُدٌ وأَعْمِدَةٌ ح ۲۹، ۱۰ (momentum bilancis) ۹۹، ۵

عَمُودُ الفَجْرِ (primi radii exorientis aurorae) ۴، ۱۱

عَمِيدٌ (cervical quod aegrotis supponitur) ۸۹، ۱۲ (dominus) ۴۹، ۱۹ (aegrotus afflictus amore) ۴۱، ۲۲

عُمْدَةٌ (id cui innititur in negotio) ۲۳۴، ۱۸

عَمَرَ الدَّارَ (f. u. cultam et habitatam reddidit domum) ۱۳۸، ۴

وعَمَرَتِ الدَّارُ (habitata est domus) ۹

وعَمِرَتْ (f. a. id.) ۵

عَمِرَ (f. a. longaevus fuit) ۱۵۸، ۱

longam vitam dedit alcui) عَمَّرَهُ اللّٰهُ
١٢، ٢١٣ (Deus
(visitavit, frequentavit alqm) اِعْتَمَرَهُ
١٣، ٢٣٥
cultum, habitatum reddere) اِسْتَعْمَرَهُ
٢١، ٢٧١ (voluit alqm *locum*

عُمْرٌ معا (vita) أَعْمَارٌ ح ١٢، ٢١٣
longam vitam tibi det) عَمْرَكَ اللّٰهُ
(per Deum juro!) لَعَمْرُ اللّٰهِ (Deus!
(per vitam meam!) لَعَمْرِى ١٣، ٨٤
ﻫ (per vitam tuam!) لَعَمْرُكَ ١٤

عَمِرٌ (longaevus) ١، ١٥٨
cultus, habitatus *de loco*,) عَامِرٌ
١، ١٥٨ (longaevus) ٧، ٢٣ (*domo*
عَمَارٌ (myrtus) ٢، ١٩
عُمْرَةٌ (visitatio, frequentatio) ١٣، ٢٣٥
(domus culta, habitata) دَارٌ عَامِرَةٌ
٥، ١٢٨
vir, qui domos, terras) رَجُلٌ مِعْمَارٌ
٥، ١٢٨ (cultas, habitatas reddere solet
(domus habitata, culta) دَارٌ مَعْمُورَةٌ
٥، ١٢٨

f. a. lusciosus fuit; oculi aciem) عَمِشَ
٩، ١٥٩ (nimis lacrymando perdidit
qui nimis lacrymando oculo-) أَعْمَشُ
(lusciosus) ١١، ٤١ (rum aciem perdidit
٩، ١٥٩

(*f. u.* profundus fuit locus) عَمَقَ الْمَكَانُ
٢، ١٣٢
وعَمُقَ الْمَكَانُ (*f. u.* id.) ٣
immersit se in) تَعَمَّقَ فِى الشَّىْءِ
١٨، ٢٥٥ (rem *perscrutandam*
عَمِيقٌ (profundus) ١٣٢

عَمِلَ (*f. a.* operatus est) ١١، ١٩٣
fecit ut operaretur alqs, im-) أَعْمَلَهُ
٩، ١٩٩ (pulit alqm ad opus faciendum
(operatus est una cum altero) عَامَلَهُ
٧، ٢٢٩
voluit, ut operaretur alqs;) اِسْتَعْمَلَهُ
in opere faciendo adhibuit alqm)
١٢، ٢٧٣
عَمِلٌ (opus faciens, operator) ١١، ١٩٣
exactor, admini-) ١١، ١٩٣ (id.) عَامِلٌ
عَوَامِلُ (strator; praefectus provinciae
extremitas hastae) ٢٠، ٤٩ وعُمَّالٌ ح
٢٠، ٤٩ عَوَامِلُ ح (prope cuspidem
عُمَالَةٌ (merces operis facti) ١١، ١٩٣

عَمِهَ (*f. a.* perplexus, attonitus est) ١٣، ١٩٥
عَمِهٌ (perplexus, attonitus) ١٤
عَامِهٌ (id.) ﻫ

عَمِىَ (*f. a.* coecus fuit) ٢٣، ١٧١
Deus oculum) أَعْمَى اللّٰهُ عَيْنَهُ
٢٣، ٢٠٨ (alcjs obcaecavit
(occultavit nuntium) عَمَّى الْخَبَرَ
٢١، ٢٢٤
caecitatem simulavit,) تَعَامَى عَنْهُ
١٤، ٢٩٩ (se alqd ignorare simulavit
أَعْمَى (caecus) عُمْىٌ وعُمْيَانٌ ح
١٠، ٤١ ✻ ١، ١٧٢

praepos. a, ab, *ita ut motum a*) عَنْ
٧، ٢٨٧ (*latere rei significet*) سَمِعْتُ
audivi alqd) عَنِ الْغَائِبِ كَذَا
quod a persona absente profectum, di-
ﻫ (ctum est

f. i. et *u.* obvenit, ob-) عَنَّ لَهُ أَمْرٌ
١١، ١٠٧ (tulit sese alcui res
عَانَّهُ (obtulit sese alcui) ١٣، ٢٣٠
عِنَانٌ (habena fraeni) أَعِنَّةٌ ح

commnnio) شِرْكَةُ الْعِنَانِ ٣، ٩٨
oblationis *i. e.* status quo duobus ho-
minibus simul eadem res sese obtulit
ita ut communiter eam sibi compara-
١٣، ٢٣٠ (rent

(vir ad Venerem impotens) عِنِّينٌ
٢٢، ٣٩

ambae partes coeli) أَعْنَانُ السَّمَاءِ
et exterior, quam conspicimus, et in-
٢، ٩ (terior

عِنَبٌ (uva) أَعْنَابٌ ح ١٩، ٢٣
عُنَّابٌ (Zizypha rubra) ٢٠، ١٩

عَنْبَرٌ (ambarum *odoramentum*) ١٨، ٥٥

عَنْبَسٌ (leo) ١١، ٧٥

f. a. incidit in molestiam, difficul-) عَنِتَ
١٠، ١٥٤ (tatem
in molestiam, difficultatem con-) أَعْنَتَهُ
٢١، ١٩١ (jecit alqm
in molestiam, diffi-) تَعَنَّتَ الرَّجُلُ
١٩، ٢٥٠ (cultatem incidit alqs
عَنَتٌ (peccatum) مَنْ خَشِىَ الْعَنَتَ
Cor. Sur. 4, 30. qui timent ne pecca-
tum committant quod ad cupiditatum
١١، ١٥٤ (victoriam perducere possit

species minima uvarum arabica-) عُنْجُدٌ
rum, quae grana non habet et siccari
٨، ٥٩ (solet

extendit et distorsit labia) عَنْجَرَ الرَّجُلُ
١٤، ٢٨٠ (alqs

(*f. u.* contumax fuit, non obedivit) عَنَدَ
١٥، ١٢٥
repugnavit, adversatus est) عَانَدَهُ
٩، ٢٢٩ (alteri
عِنْدَ (apud, penes) ٣، ٨٢
عَنِيدٌ (contumax, inobediens) ١٥، ١٢٥

عَنْدَلِيبٌ (luscinia mas) عَنَادِبُ ح ٧٩، ٩

عَنْدَمٌ (lignum ex quo flavus color paratur; herba qua cocta utuntur ad res flavo colore tingendas; flava tinctura inde parata) ٥٩، ١٤

عَنْزٌ (capra) أَعْنُزٌ وعُنُوزٌ ح ٧٣، ٢١

عَنْزَرُوتٌ (sarcocolla *gummi species pro medicamento oculari adhibitum*) ٥٨، ٧

عَنَّسَتْ (innupta viro in domo patris remansit virgo adultior) ٢١٤، ٤

عَنْسٌ (camelus robustus et magnus) ٧٢، ٣

عَانِسٌ (puella adultior remanens in patris domo innupta viro) عَوَانِسُ ح ٤٣، ٢٢

عُنْصُرٌ (origo, genus viri) عَنَاصِرُ ح ٤٤، ١٧

عُنْصُلٌ (caepa campestris) ١٥، ٩

عُنْظُوَانَةٌ (nomen plantae amarae, species pulegii) عُنْظُوَانٌ ح ١٩، ١٣

عَنُفَ بِهِ (*f. a.* dure, violenter tractavit alqm) ١٩١، ١١

وعَنُفَ بِهِ (*f. u.* id.) ﻫ

عَنَّفَهُ (id.) ٢١٩، ٣

وعَنَّفَ عَلَيْهِ (id.) ﻫ

عَنِيفٌ (homo durus, violentus) ١٩١، ١٢

عَنْفَقَةٌ (pili inter labium inferius et mentum) ٣٩، ١٠

عُنْفُوَانٌ (principium juventutis) ٤٣، ٨

أَعْنَقَ الفَرَسُ (passu latius diducto celere incessit equus) ١٩٨، ٨

عَانَقَهُ (manibus collo *vel lateribus* injectis amplexus est alqm) ٢٢٨، ١٨

اِعْتَنَقَهُ (manus collo *vel lateribus* alcjs injecit) ٢٣٧، ٢٣

تَعَانَقَا (prehensis collis *vel lateribus* amplexi sunt se invicem) ٢٩٥، ١٥

عُنُقٌ (collum) أَعْنَاقٌ ح ٣٩، ١٢

عَنَاقٌ (capella perquam juvenca quae pabulo vesci incipit) عُنُوقٌ ح ٧٤، ٢

عَنْقَاءُ (avis Anca, *Persis* Simurg, *animal fabulosum immensae magnitudinis*) ٧٩، ٧

عُنْقُودٌ (racemus uvae) عَنَاقِيدُ ح ٢٠، ١

اِعْتَنَكَ البَعِيرُ فِى العَانِكِ (cum difficultate incessit camelus in arenis coagmentatis) ٢٣٨، ٩

عَانِكٌ (arena cumulata difficilis transgressu) ٢٣٨، ٩

عَنْكَبُوتٌ (aranea) عَنَاكِبُ ح ٧٧، ٤

عَنَا لَهُ (*fut. u.* obedivit alcui) ١٥١، ٢٢

عَنْوَنَ الكِتَابَ (titulum libri scripsit) ٢٨٣، ١٨

عُنْوَانٌ (principium rei *pec.* juventutis) ٢٩٥، ١٨ (titulus libri) ٢٨٨، ١٨

عَنَاهُ الأَمْرُ (*f. i.* curis implevit, sollicitavit alqm negotium) ١١٩، ١٤

وعُنِىَ بِكَذَا (curas impendit rei, sollicitus est de re) ١٥

وعَنَى بِقَوْلِهِ كَذَا (voluit, intendit, significavit dicto suo alqd) ١٩

عَنِىَ (*f. a.* defatigatus est) ١٧٢، ٣

عَنَّاهُ (afflixit, sollicitavit alqm) ٢٢٤، ٢٣

عَانَاهُ (pertulit difficultates rei; defatigatus est ob curam rei impensam) ٢٣٣، ٢

اِعْتَنَى بِحَاجَتِهِ (curas impendit rebus suis) ٢٤٤، ١٥

مَعْنًى (significatio, sensus) مَعَانِى ح (intentiones; sententiae) ١١٩، ١٧

مَعْنَاةٌ (id.) ﻫ

مَعْنِىٌّ بِهِ (curas impendens rei) ١١٩، ١٩

عُوثِيَّةٌ (cibus ex frumento cum locustis cocto constans) ٩٠، ٢٠

عَوِيثَةٌ (cibus e lacte acido siccato paratus, quod cum humida oxygala miscetur et coquitur) ٩٠، ١٩

عَوِجَ العُودُ (*f. a.* curvum, inflexum est lignum) ١٩٩، ٧

وعَوِجَ الأَمْرُ (difficile, molestum fuit negotium) ﻫ

عَوَّجَهُ (incurvavit alqd) ٢٢١، ١٥

اِعْوَجَّ (curvus fuit) ٢٤٩، ٣

تَعَوَّجَ الشَّىْءُ (id.) ٢٩٠، ١٣

عَاجٌ (ebur) ٣٠، ١٣

أَعْوَجُ (curvus) ١٩٩، ٨

عَادَ إِلَيْهِ (*f. u.* rediit ad alqm) ١٤٢، ٢٠

وعَادَ المَرِيضَ (visitavit aegrotum) ٢١

أَعَادَ الكَلَامَ (iterata vice dixit, repetivit sermonem) ٢٠٤، ١٩

عَوَّدَهُ كَذَا (assuefecit alqm alcui rei; edocuit alqm alqd) ٢٢١، ٢٠

عَاوَدَهُ (iterata vice rediit ad alqm) ٢٣١، ٩

تَعَوَّدَ الشَّىْءَ (assuevit rei, edoctus est rem) ٢٩٠، ١٥

اِسْتَعَادَ القَوْلَ (voluit, petiit, ut alqs repeteret dictum) ٢٧٩، ٢٣

عَوْدٌ (camelus annosus) عِوَدَةٌ ح
١٧، ٢١
عُودٌ (lignum, ramus aridus) أَعْوَادٌ
barbyton in-) ١٨، ١٧ وعِيدَانٌ ح
(lignum aloës) ٥٤، ١٧ (*strum. music.*
٥٥، ١٩
عَادَةٌ (consuetudo) عَادَاتٌ ح
٤٣، ١٥
عَوَّادٌ (qui barbyton pulsat) ٥٤، ١٧
عَائِدَةٌ (utilitas, commodum) عَوَائِدُ
ح ١٤٢، ٢١
f. u. confugit) عَاذَ بِٱللّٰهِ مِنَ ٱلسُّوءِ
ad Deum *averruncum* a re mala)
dicitur: أَعُوذُ بِٱللّٰهِ (con-) ١٤٣، ٢
٤ (fugio ad Deum averruncum!
liberum,) أَعَاذَهُ ٱللّٰهُ مِنَ ٱلسُّوءِ
incolumem servavit Deus alqm a malo)
٢٠٤، ١٧
عَوَّذَهُ (id.) ٢٢١، ٢١
confugit) تَعَوَّذَ بِٱللّٰهِ مِنَ ٱلشَّرِّ
٢٩٠، ١٥ (ad Deum a malo
id.; tutelam petiit) اِسْتَعَاذَ بِٱللّٰهِ
٢٧٧، ٣ (a Deo
(res averrunca, amuletum) عُوذَةٌ
عُوذٌ ح ١٠، ٢٢
تَعْوِيذٌ (id.) ١٠، ٢٢ ✲ ٢٢١، ٢١
مَعَاذٌ (locus refugii, refugium) مَعَاذَ
Deus confugium meum est!) ٱللّٰهِ
٨٤، ١١ ✲ ١٤٣، ٣ (Deus me servet!
(res averrunca, amuletum) مَعَاذَةٌ
١٠، ٢٢
f. u. obcaecavit oculum) عَارَ عَيْنَهُ
١٤٣، ١٤ (alcjus alqs
f. a. caecus fuit) وعَارَتْ عَيْنُهُ
ه (oculus alcjs

وعَوِرَتْ عَيْنُهُ (*f. a.* id.) ١٥
hiatibus, faucibus) وعَوِرَ ٱلْمَكَانُ
plena fuit regio, in quibus hostes et
٢٠٥، ٤ (latrones insidias struunt
rimosus, fissus, de-) أَعْوَرَ ٱلْمَوْضِعُ
٢٠٤، ٢٢ (hiscens fuit locus
mutuo dedit, commodavit) أَعَارَهُ
٢٠٥، ٤ (alcui alqd
obcaecavit, caecum red-) عَوَّرَ عَيْنَهُ
٢٢١، ٢٣ (didit oculum alcjs
mutuo dedit alteri) عَاوَرَهُ ٱلشَّيْءَ
alqd, mutuo accepit ab altero alqd,
٢٣١، ٩ (par pari reddidit alcui alqd
caecus fuit oculus) اِعْوَرَّتْ عَيْنُهُ
٢٤٩، ٤ (alcjs
اِعْوَارَّتْ عَيْنُهُ (id.) ٢٤٩، ٥
sibi invicem mu-) تَعَاوَرُوا ٱلشَّيْءَ
٢٩٧، ٢٣ (tuati sunt rem
commodatum petiit) اِسْتَعَارَ ٱلشَّيْءَ
٢٧٧، ٨ (ab alqo alqd
عُوَارٌ معا (vitium) ٨٠، ٧
rima; pudendum hominis;) عَوْرَةٌ
عَوْرَاتٌ (omnis res cujus nos pudet
fissurae, fauces,) ح ٣٩، ٢ ✲ ٢٠٤، ٢٢
hiatus; terra faucium et insidiarum
عَوْرَاتٌ ح ٢٠٥، ١ (plena; periculosa
✲ ٢٠٤، ٢٢
(regio faucibus, hiatibus plena) عَوِرَةٌ
٢٠٥، ٢
عُوَّارٌ (hirundo) ٧٨، ١١
عَائِرٌ (morbus oculorum) ٥٨، ١٥
عَائِرَةٌ (oculus caecus) ١٤٣، ١٥
عَارِيَّةٌ (res mutuo data, commodata)
٢٠٥، ٣

أَعْوَرُ (monoculus) ١٤١، ١٢ عَوْرَاءُ (di-
ctum turpe, obscoenum; dictum pravum,
١٤٣، ١٥ (oculus caecus) ٨٠، ٢١ (insipidum
أَعْوَزَ ٱلرَّجُلُ (egenus fuit vir) ٢٠٥، ٩
indigum reddidit,) وأَعْوَزَهُ ٱلدَّهْرُ
ه (ad egestatem redegit alqm tempus
difficulter nan-) وأَعْوَزَهُ ٱلْمَطْلُوبُ
cisci potuit quod optavit; destituit,
٢٠٥، ٧ (fefellit alqm res sperata
pannus, lacinia cunarum, in) مِعْوَزٌ
quo infans involvitur; quo infantis in
cunis jacentis manus colligantur)
مَعَاوِزُ ح ٢٩، ٥
difficile et in-) اِعْتَاصَ عَلَيْهِ ٱلْأَمْرُ
٢٤٢، ١٠ (tricatum fuit alcui negotium
f. u. pro accepto) عَاضَهُ مِنْ هِبَتِهِ
dono compensationem dedit alcui)
١٤٤، ١٤
عَوَّضَهُ مِنَ ٱلْهِبَةِ (id.) ٢٢٢، ٥
cepit ab alquo) اِعْتَاضَ مِنْهُ بِغَيْرِهِ
compensationis loco alqd pro alia re)
٢٤٢، ١١
rei compensationem ha-) اِسْتَعَاضَهُ
٢٧٧، ١١ (bere voluit ab alqo
quod compensationis loco da-) عِوَضٌ
١٤٤، ١٥ (tur et accipitur
f. u. retinuit, aver-) عَاقَهُ عَنِ ٱلْأَمْرِ
١٤٥، ٨ (tit alqm ab alqa re
عَوَّقَهُ عَنِ ٱلْأَمْرِ (id.) ٢٢٢، ١٣
fut. u. erogavit opes) عَالَ أَوْلَادَهُ
pro alendis liberis suis, aluit liberos
١٤٩، ٧ (suos
justum pondus non) وعَالَ ٱلْمِيزَانُ
habuit et in alteram partem propendit
ه (bilanx

وعَالَ الرَّجُلُ multos alendos habuit)
ه (vir

أَعْوَلَتْ (cum ejulatu flevit mulier)
١٩، ٢٠٥

عَوَّلَ عَلَيْهِ (innixus, fretus est re)
١٨، ٢٢٢

عَالَةٌ tugurium ramis contexum ad)
١٣، ٢٠ (arcendam pluviam; umbraculum

عَوِيلٌ luctus con-) ٢٠، ٢٠٥ (ejulatus)
١٤، ٣٢ (jugis ob mortem mariti

عَوْلَةٌ ٢٠، ٢٠٥ (ejulatus, ululatus)

مِعْوَلٌ مَعَاوِلُ (securis anceps major)
ح ٣٠، ٤

عَامَ فِى المَاءِ (*f. u.* natavit in aqua)
٢٢، ١٤٩

عَاوَمَهُ (in annum pactus est alqd)
١٩، ٢٣١

وعَاوَمَتِ النَّخْلَةُ uno anno tulit)
et altero non tulit fructus palma)
٢٠، ٢٣١

عَامٌ (annus) أَعْوَامٌ ح ٣، ١٩ العَامُ
annus pro-) ه عَامٌ أَوَّلُ (hic annus)
١٧، ٣ عَامًا أَوَّلَ (xime praeteritus
ه عَامَئِذٍ (anno proxime praeterito)
١٢، ٥ (anno illo)

●

أَعَانَهُ ٢، ٢٠٩ (opem tulit alcui)

عَوَّنَتِ المَرْأَةُ mediae aetatis fuit)
١، ٢٢٣ (mulier

عَاوَنَهُ ٢١، ٢٣١ (opem tulit alteri)

تَعَاوَنُوا عَلَى الأَمْرِ sibi invicem)
٩، ٢٩٨ (opem tulerunt in negotio

اِسْتَعَانَهُ (auxilium petiit ab alqo)
٢، ٢٧٨

واسْتَعَانَ بِهِ (id.) ه

عَوْنٌ (adjutor; miles praetorianus)
أَعْوَانٌ ح ٤٩، ٢٢

عَوَانٌ (mulier mediae aetatis) ٤٤، ١

عَانَةٌ (pili in pube) ٣٩، ١٣

مَعُونٌ (auxilium) ٢٠٩، ٢

مَعُونَةٌ (id.) ٢٠٩، ٢

رَجُلٌ مِعْوَانٌ adjutor, qui semper)
٢، ٢٠٩ (opem fert

عَاهَةٌ (noxa *pec.* vitium in corpore)
عَاهَاتٌ ح ٥٨، ١١

عَوَى الذِّئْبُ (*fut. u.* ululavit lupus)
٩، ١٢١

تَعَاوَتِ الذِّيَابُ inter se ululati)
٢٣، ٢٩٩ (sunt lupi

عَيْهَبٌ (desertum perniciosum) ٨، ١٨

عَهِدَ إِلَيْهِ *f. a.* foedus, pactum iniit)
cum alqo; testamento praecepit alcui
١٩، ١٥٩ (alqd

وعَهِدَهُ فِى مَكَانِ كَذَا vidit alqm)
١٧ (in alqo loco

عَاهَدَهُ عَلَى كَذَا pactus, stipu-)
١٠، ٢٢٩ (latus est cum alqo alqd

تَعَهَّدَ الضَّيْعَةَ curam habuit prae-)
١٨، ٢٥١ (dii, coluit agros

تَعَاهَدُوا pactum inierunt inter se)
٩، ٢٩٤ (de re

عَهْدٌ (pactum, foedus) عُهُودٌ ١٩، ١٥٩
video,) عَهْدِى بِكَ أَمِيرًا ٢٠، ٤٨ ✱
persuasum habeo, te esse principem)
ac-) كَانَ ذَلِكَ فِى عَهْدِ فُلَانٍ ١٧
ه (cidit aliquid aetate alcjs

عَهْدَةٌ pluvia quae statim post aliam)
عِهَادٌ وعُهْدٌ (pluviam decidit
وعُهُودٌ ح ٧، ٧

عُهْدَةٌ (pactum quod initur in negotio)
١٠، ٢٩٤

عَهَرَ (*f. a.* scortatus est cum muliere)
١، ١٧٨

عَاهِرٌ (adulter, moechus) ٢، ١٧٨

عَوْهَقٌ (color coeli: color caeruleus) ١، ٩
١١، ٧٨ (hirundo montana

عِهْنٌ (lana versicolor, picta) عُهُونٌ
ح ١٨، ٧٤

عَابَهُ *f. i.* vitiosum reddidit alqd; ex-)
٨، ١١١ (probravit alqm

تَعَيَّبَهُ (vitiosum fecit alqd) ١٢، ٢٩١

عَيْبٌ (vitium) ٨، ١١١

عَيْبَةٌ (penularium) عِيَابٌ ح ١١، ٩٣

رَجُلٌ عَيَّابٌ homo multum expro-)
٨، ١١١ (brans

عَيَّابَةٌ (id.) ه

عَاثَ الذِّئْبُ فِى الغَنَمِ *f. i.* damnum)
١٩، ١١١ (intulit lupus gregi

عَيَّثَ الشَّىْءَ manibus palpando)
٩، ٢٢٣ (quaesivit rem

عَيَّدُوا (festum celebrarunt) ١٠، ٢٢٣

عِيدٌ (festum) أَعْيَادٌ ح ٢، ٥
عِيدُ رَمَضَانَ festum solutionis je-)
٢، ٥ (junii mense Ramadhano observati

عَارَ الفَرَسُ *f. i.* effugit et huc illuc)
٢١، ١١٢ (vagatus est equus

عَيَّرَهُ كَذَا opprobravit alcui alqd)
١٣، ٢٢٣

وعَيَّرَهُ بِكَذَا (id.) ١٤، ٢٢٣

عَيْرٌ (asinus silvester) أَعْيَارٌ ح
٥، ٧٣

عَارٌ opprobrium; quod alcui probrum)
١٤، ٢٤٣ (objicitur

عِيرٌ (agmen jumentorum frumentum,)
أَعْيَارٌ ح ٢٠ ، ١١ (annonam portantium
عَيْرَانَةٌ (camela velox et robusta)
٨ ، ٧٢
مِعْيَارٌ (statera auraria) مَعَايِيرُ ح
٢ ، ٩٩
أَعْيَسُ (camelus albus) عِيسٌ ح ١٠ ، ٧١
عَاشَ (f. i. vixit) ١١ ، ١١٣
callide res ad vitam ne-) تَعَيَّشَ بِهِ
١٩ ، ٢٩١ (cessarias sibi comparavit
عَيْشٌ (vita) ١١ ، ١١٣ عَيْشٌ رَخِيٌّ
١٤ ، ٤٧ (vita commoda et jucunda
مَعِيشَةٌ (vita; victus) مَعَايِشُ ح
(vita angusta) مَعِيشَةٌ ضَنْكٌ ١٠ ، ٤٧
١٠ ، ٤٧
f. i. auguratus est ex) عَافَ الطَّيْرَ
١١ ، ١١٤ (avium volatu
stella fulgida prope Plejades;) الْعَيُّوقُ
١٨ ، ٩ (capella
عَالَ (f. i. pauper, egenus fuit) ٢٢ ، ١١٤
ad pro-) عِيلَ صَبْرُهُ وعِيلَ صَبْرُهُ
positum penetravit patientia alcjs,
١٢ ، ١٨٩ (quod intenderat nacta est, vicit
numerosam familiam) أَعَالَ الرَّجُلُ
١٧ ، ٢٠٣ (habuit alqs
libere dimisit equum) عَيَّلَ فَرَسَهُ
٢٠ ، ٢٢٣ (suum
عَيْلَةٌ (paupertas) ٩ ، ٤٧
familia viri, liberi, domestici) عِيَالٌ
١٧ ، ٢٠٩ (quos sustentare debet
f. i. et a. appetivit) عَامَ إِلَى اللَّبَنِ
٥ ، ١١٥ (lac
vir, femina lac ap-) عَيْمَانُ ، عَيْمَى
٩ ، ١١٥ (petens

f. i. oculum vertit in alqm, oculo) عَانَهُ
١٢ ، ١١٥ (petiit alqm
peculiarem reddidit,) عَيَّنَ الشَّيْءَ
٢٣ ، ٢٢٣ (e ceteris exemit rem
عَايَنَهُ (coram vidit alqm) ٩ ، ٢٣٢
عَيْنٌ (oculus) عُيُونٌ وأَعْيُنٌ ١٢ ، ٢٤
١٣ ، ٩٥ (numus aureus) ١ ، ١٠ (aurum)
explorator,) ١١ ، ١٣ عُيُونٌ ح (fons)
عُيُونٌ ح (speculator ٧ ، ٢٢ عَيْنُ
الشَّمْسِ (discus solis) ٩ ، ٨ إِنْسَانُ
imaguncula humana in pu-) الْعَيْنِ
أَنَاسِيُّ ح (pilla oculi apparens
٣ ، ٣٥ لُعْبَتُ الْعَيْنِ (id.) ٤ ، ٢٥
لُجَّةُ الْعَيْنِ (id.) ٤ ، ٣٥ عَيْنُ
الْمِيزَانِ (trutina librae) هُوَ بِعَيْنِهِ
(ipse est) ٢٣ ، ٨٤ ، هُوَ عَيْنُ الرَّجُلِ
١ ، ٨٥ (id.)
vir qui alios multum) رَجُلٌ عَيُونٌ
٢٢ ، ١١٥ (adspicit, qui oculos figit in alio
venditio mercium sine nume-) عِينَةٌ
rata pecunia; mutuum sine usura
٢٣ ، ٤٧ (nostr. Credit, Borg
vir qui alios multum) رَجُلٌ عَيَّانٌ
٢٢ ، ١١٥ (adspicit
sermo bonus, sanus, perspi-) عَيْنَاءُ
٢١ ، ٨٠ (cuus
f. a. hae-) عَيِيَ الرَّجُلُ عَنِ الْكَلَامِ
sitavit in sermone, impeditus fuit quo-
١٧ ، ١٧٢ (minus eum continuaret
impar fuit perficiendae) وعَيِيَ الْأَمْرَ
١٨ (rei
وعَيِيَ بِهِ (id.) ۞
وعَيِيَ عَنْهُ (id.) ۞
lassum, fatigatum red-) أَعْيَاهُ الْمَشْيُ
٢٣ ، ٢٠٩ (didit alqm iter

debilem, imparem) وأَعْيَاهُ الْأَمْرُ
١ ، ٢١٠ (rei faciendae reddidit alqm alqd
difficile, in-) وأَعْيَا عَلَيْهِ الشَّيْءُ
۞ (tricatum fuit alcui alqd
impar perficiendae rei, impotens;) عَيِيٌّ
impeditus lingua et haesitans in ser-
١٩ ، ١٧٢ (mone
عَيِيٌّ (id.) ١٩ ، ١٧٢ ۞ ١٨ ، ٤١
أَعْيَى (impeditus lingua) ٢٣ ، ٤١

غ

f. i. alternis diebus oc-) غَبَّتِ الْحُمَّى
١١ ، ١٠٣ (cupavit alqm febris
وغَبَّ اللَّحْمُ (corrupta foetuit caro) ۞
أَغَبَّ اللَّحْمُ (id.) ٤ ، ٢٠١
inter-) وأَغَبَّ الْكُتُبَ والزِّيَارَةَ
rupit lectionem librorum et visitatio-
nem *sic ut inter singulas lectiones*
et visitationes longiora temporis
٥ ، ٢٠١ (*intervalla interessent*
alqs,) وفُلَانٌ لا يُغِبُّنَا عَطَاؤُهُ
cujus donorum ad nos perlatio non
interrumpitur *proprie* non alternis
diebus sed unaquaque die perferuntur
dona ejus *i. e.* continuo dona nobis
٩ ، ٢٠١ (dat
غِبٌّ (febris tertiana) ١٢ ، ٥٨ (finis rei)
١٤ ، ٨٠
غَبَبٌ (palear bovis) أَغْبَابٌ ح
١٩ ، ٧٣
مَغَبٌّ (finis, exitus rei) ١٣ ، ٨٠
مَغَبَّةٌ (id.) ۞
غَبَرَ (f. u. remansit *aut* abiit) ٩ ، ١٢٧

غَبَّرَ فِى وَجْهِهِ (pulverem conjecit in faciem alcjs) ٣١٣ ، ١٣

إِغْبَرَّ (pulverolento colore fuit) ٣٤٨ ، ٣٣

غُبَارٌ (pulvis) ٧ ، ٣٣

غُبْرَةٌ (color pulverolentus) ٣٤٨ ، ٣٣

غَبَرَةٌ (pulvis) ٨ ، ١

غَبْرَاءُ (terra) ٨ ، ٤

غُبَيْرَاءُ (Zizypha rubra Gilanensis) ٣٠ ، ١٩

أَغْبَرُ (pulverolentum colorem habens) ٣٤٨ ، ٣٣

غَبَسٌ (obscuritas, tenebrae pec. postremae noctis) ٩ ، ٢٢

أَغْبَسُ (equus colorem nigrum cum albo mixtum habens) ٩٧ ، ١٨ (lupus colore cinereo) ٢٩٨ ، ١٤

غَبَشٌ (tenebrae pec. postremae noctis) أَغْبَاشٌ ح ٩ ، ٢٢

غُبْشَةٌ (id.) ٩ ، ٣٣

غَبَطَهُ (f. i. exhilaravit alqm) ٩٥ ، ١٩

إِغْتَبَطَ (hilaris fuit) ٢٣٩ ، ١٥

غَبِيطٌ (sella camelina pilento muliebri superstructa) غُبُطٌ ح ٧٣ ، ٢

غَبْغَبٌ (palear bovis) ٧٣ ، ١٧

غَبَقَهُ الغَبُوقَ (f. u. potum vespertinum praebuit alcui) ١٣٢ ، ٣

إِغْتَبَقَ (potum vespertinum bibit) ٢٣٨ ، ١

غَبُوقٌ (potus vespertinus) ١٣٢ ، ٣

غَبَنَهُ فِى البَيْعِ (f. i. fraudavit alqm in mercatura) ١٠٣ ، ٤

غَبِنَ رَأْيُهُ (f. a. imbecillis et deceptioni obnoxius fuit mens alcjs) ١٠٣ ، ٤

تَغَابَنُوا (se invicem defraudarunt) ٢٩٩ ، ١٥

غَبِينُ الرَّأْيِ والعَقْلِ (imbecillis consilio et mente) ١٠٣ ، ٥

غَبِىَ عَن كَذَا (f. a. socors fuit, non curavit, non perpendit rem) ١٧٠ ، ١٥

وغَبِيَةٌ (id.) ١٩

تَغَابَى (socordiam simulavit) ٢٩٨ ، ١٩

غَبِىٌّ (socors, negligens; inscius, non intelligens) ١٧٠ ، ١٩

غَثَّت الشَّاةُ (f. i. et a. macilenta fuit ovis) ١٠٣ ، ١٩

وغَثَّ الحَدِيثُ (prava, corrupta est relatio) ١٠٣ ، ١٧

غَثٌّ (macer, macilentus) غِثَاثٌ ح — حَدِيثٌ غَثٌّ (relatio prava, corrupta, vitiosa) ٤١ ، ٢١ — شَاةٌ غَثَّةٌ (ovis macilenta) ١٠٣ ، ١٧ ١٠٣ ، ١٩

غَثَتْ نَفْسُهُ (f. i. commota, perturbata est anima alcjs) ١١٩ ، ١٣

غُثَاءٌ (quisquiliae, spuma foliis et festucis mixta, quae aquae innatant) ١٤ ، ٢

غُدَّةٌ (nodus, ulcus in corpore) غُدَدٌ ح (scrophula, ganglion jecori adhaerens) ٣٣ ، ٩ ٢٩٥ ، ٣

غَدَرَ بِهِ (f. i. fefellit datam fidem alcui, perfide egit in alqm) ٩١ ، ٥

غَادَرَهُ (perfide reliquit alterum in statu suo) ٢٢٧ ، ٥

غَدِيرٌ (aqua pluvia in loco alqo stagnans; stagnum) غُدْرَانٌ وغُدُرٌ ح ٧ ، ١٢

غَدِيرَةٌ (cincinnus mulieris) غَدَائِرُ ح

(scrobs, fovea in solo subter textrina) ٣٤ ، ٥ ٥٣ ، ١٢

غُدَافٌ (corvus niger) ٧٩ ، ٨

غَدَقٌ (aqua copiosa et salubris) ١٢ ، ١

غَدَا عَلَيْهِ (f. u. mane venit ad alqm) ١٤٨ ، ٢٣

غَدَّاهُ (prandium dedit alcui, nutrivit alqm) ٢٢٤ ، ٨

غَادَاهُ (tempore matutino venit ad alqm) ٢٣٢ ، ١٤

إِغْتَدَى (tempore matutino ivit *aut* venit) ٢٤٣ ، ٩

تَغَدَّى (pransus est) ٢٩٢ ، ١٣

غَدًا (cras) ١٠٤ ، ٤ بَعْدَ غَدٍ (perendie) ﻫ

غَدَاءٌ (cibus qui mane sumitur, prandium) ٩٠ ، ٤

غَدَاةٌ (tempus matutinum) غَدَوَاتٌ ح — الغَدَاةَ (hoc mane, hoc tempore) ١٣ ، ٤ — غَدَاةَ غَدٍ ﻫ (diernùm mane) — ذَاتَ ﻫ (tempus matutinum crastini diei)

غَدَاةً (tempore matutino alqo) ٥ ، ١١

غَدَاتَئِذٍ (illo matutino tempore) ٥ ، ١٢

غُدْوَةٌ (tempus matutinum) ٤ ، ١٣

غُدُوٌّ (id.) ﻫ

تَغَدَّمَ (manducavit rem mollem) ٢٥٧ ، ٩

غَذَاهُ (*f. u.* saturem reddidit, nutrivit alqm) ١٤٩ ، ٣

إِغْتَذَى بالطَّعَامِ (nutritus est cibo; satur factus est cibo) ٢٤٣ ، ١٠

غِذَاءٌ (nutrimentum, alimentum) ١٤٩ ، ٤

غَرَّ (*f. i. et u.* insipidus, imperitus fuit; experientia rerum caruit) ١٠٤ ، ١٧

غَرَّهُ (*f. u.* decepit, fraudavit alqm) ١٣٧، ٥

غَرَّرَ بِنَفْسِهِ (in periculum incidit alqs) ٢١٩، ١٩

اِغْتَرَّ بِهِ (deceptus est alqa re) ٢٤٠، ١٠

رَجُلٌ غِرٌّ (vir imperitus, inexpertus) ١٠٤، ١٧

غُرَّةٌ (initium mensis) غُرَرٌ ح ٣، ١٩

غِرَارٌ (acies gladii) ٩٩، ١٣

غَرُورٌ (deceptor; Diabolus) ١٣٧، ٩

رَجُلٌ غَرِيرٌ (vir imprudens, imperitus, inexpertus) ١٠٤، ١٨

سُوقٌ غَارَّةٌ (forum frigens) ٢٩٢، ٩

غِرَارَةٌ (saccus magnus *pec.* e lana textus) غَرَائِرُ ح ٢٩، ١٧

أَغَرُّ (vir candida alba facie) ٤٠، ١٤ (equus capite *pec.* fronte albus) ٩٧، ١٢

غَرَبَتِ الشَّمْسُ (*f. u.* occidit sol) ١٢٢، ٢٢

غَرُبَ (*f. u.* peregrinus fuit) ١٨٤، ١ وغَرُبَ مَنْطِقُهُ (inusitata insolita fuit oratio alcjs) ه

أَغْرَبَ فِي كَلَامِهِ (peregrina, inusitata protulit in sermone suo alqs) ١٩١، ١١

غَرَّبَ (in occidentem ivit, tetendit) ٢١٠، ١٩

اِغْتَرَبَ (peregrinus fuit) ٢٣٣، ١٩

تَغَرَّبَ (id.; rei nondum adsuefactus est) ٢٥٠، ١٣

اِسْتَغْرَبَهُ (peregrinum existimavit alqm) ٢٧٠، ١٧ واسْتَغْرَبَ فِي الضَّحِكِ (in cachinnationem effusus est alqs) ه

غَرْبٌ (locus, ubi sol occidit, occidens) ٥، ٢٢

غَرْبٌ (salix) ١٧، ٩ (situla magna)

غُرُوبٌ ح ١٣، ١٧

غَارِبٌ (interscapilium) غَوَارِبُ ح ٣٩، ١٩

غُرَابٌ (corvus) غِرْبَانٌ ح ٧٩، ٨

غَرِيبٌ (peregrinus) غُرَبَاءُ ح ٤٩، ٩ ✻ ١٨٤، ١ (vir inusitata, insolita oratione) ٢

أَسْوَدُ غِرْبِيبٌ (valde niger) ٧٩، ٣

مَغْرِبٌ (tempus quo sol occidit; tempus precum vespertinarum) ٤، ١٥ مَغَارِبُ (locus, ubi sol occidit, occidens) ح ٥، ٢٢

غَرْبَلَ التُّرَابَ (cribravit terram) ٢٨١، ٢

غِرْبَالٌ (cribrum) غَرَابِيلُ ح ٣٩، ١١

غَرِثَ (*f. a.* esuriens famelicus fuit) ١٥٤، ١٩

غَرْثَانُ، غَرْثَى (esuriens vir, femina, famelicus, a) غِرَاثٌ (*gen. comm.*) ح ١٥٤، ١٧

غَرَّدَ الحَمَامُ (cantillavit, sonos modulata est columba) ٢١٢، ٨

طَائِرٌ غِرِّيدٌ (avis multum cantillans, modulans sonos, multum canens) ٩

غَرَزَهُ بِالإِبْرَةِ (*f. i.* seu punxit alqm) ٩٢، ٩

غَرْزٌ (stapes ligneus *pec.* sellae camelinae affixus) ٩٨، ١٠

غُرْزَةٌ (sutura) غُرَزٌ ح ٩٢، ١٩

غَرِيزَةٌ (natura, innata indoles) غَرَائِزُ ح ٤٣، ١٢

مَغْرِزٌ (locus ubi pecten clavi infixus est) ٢٩٣، ٢

غَرَسَ (*f. i.* et *u.* plantavit arborem) ٩٣، ٧

غِرْسٌ (surculus qui plantatur) أَغْرَاسٌ ح ١٩، ٣ ✻ ٩٣، ٨

غَرْسٌ id. *haec forma in nonnullis Codd. deest, ita ut inter alios Lexicographos etiam Samachschari concretam vocis significationem agnoscere non videatur*) ٩٣، ٧-

غَرْضٌ (antilena cameli) ٧٢، ٢٣

غَرَضٌ (scopus sagittariorum) أَغْرَاضٌ ح (intentio, propositum) ٧٠، ٩ أَغْرَاضٌ ح ٨٠، ٨

غُرْضَةٌ (antilena cameli) ٧٣، ١ ✻ ٩٨، ١٠

غُرْضُوفٌ (cartilago) ٣٣، ٧

غَرْغَرَ المَاءَ فِي حَلْقِهِ (gargarizavit aquam in gutture) ٢٨١، ١١ وغَرْغَرَ بِالدَّوَاءِ (pro gargarismo usus est medicamento) ١٢

تَغَرْغَرَ (gargarizavit) ٢٨٤، ١٢

غَرَفَ المَاءَ بِيَدِهِ (*f. i.* hausit aquam manu sua alqs) ٩٧، ٩

اِغْتَرَفَ مِنَ المَاءِ (hausit, in manu haustam tenuit aquam manu) ٢٣٧، ١٥

غَرْفَةٌ (haustus aquae in vola manus) ٩٧، ٩

غُرْفَةٌ (coenaculum in superiore parte domus) غُرَفٌ وغُرُفَاتٌ ح ٢٥، ٨

مِغْرَفَةٌ (haustrum, cochlear despumatorium) مَغَارِفُ ح ٢٧، ٩

غَرِقَ فِي المَاءِ (*f. a.* submersus est in aquam) ١٩٢، ٩

أغْرَقَهُ فى الماء (submersit alqm sub aquam) ۸٬۱۹۸ وأغْرَقَ فى الأمْرِ (immersus est in tractando opere, immodice et plus quam debuit occupatus est alqa re) ۹٬۱۹۸

غَرَّقَهُ (submersit alqm sub aquam) ۱۹٬۲۱۹

إسْتَغْرَقَ الشَّىْءَ (totam cepit rem) ۳٬۲۷۳

إغْرَوْرَقَتْ عَيْنُهُ (lacrymis submersus est oculus alcjs *i. e.* lacrymis manavit) ۱۵٬۲۷۹

غَرِقٌ (submersus sub aquam) ۹٬۱۹۳

غَرِيقٌ (id.) ه مُغْرَقٌ بالفِضَّةِ (fraenum argento obductum, ornatum) ۲۰٬۲۱۹

غِرْقِىٌّ (pellicula interior ovi quod albumen cingit) ۲۰٬۷۹

غَرِمَ الشَّىْءَ (*f. a.* debuit rem *emtam*, debito solvendo obstrictus est) ۱۱٬۱۹۴

أغْرَمَهُ المَالَ (fecit ut alqs deberet pecuniam; imposuit alcui pecuniam tanquam debitum) ۹٬۳۰۰

غَرَّمَهُ (imposuit alcui debitum) ۸٬۲۱۸

غُرْمٌ (debitum) ۸٬۲۱۸

غَارِمٌ (debitor) ۱۲٬۱۹۴

غَرِيمٌ (id.) ه

مَغَارِمُ (debita) ۱۱

غُرْمُولٌ (veretrum asini et equi) ۹٬۹۷

أغْرَاهُ بِهِ (instigavit, impulit alqm ad alqd) ۱۴٬۲۰۷

غِرَاءٌ (gluten) ۱۳٬۵۹

غَزُرَتِ النَّاقَةُ (*f. u.* lacte abundavit camela) ۱۷٬۱۸۴

غَزِيرَةٌ (camela lacte abundans) ۱۷٬۱۸۴

غَزَلَتِ المَرْأَةُ القُطْنَ (*f. i.* in fila duxit, nevit mulier gossypium) ۱۹٬۱۰۰

غَزِلَ (*f. a.* in laudem mulierum carmen fecit; blanditus est mulieribus, confabulatione, carmine) ۱۲٬۱۹۳

غَازَلَهَا (confabulationem amatoriam habuit cum muliere) ۷٬۲۲۹

تَغَزَّلَ (carmen amatorium dixit, amorem ostendit) ۱۳٬۲۵۹

تَغَازَلُوا (se invicem sermone amatorio blanditi sunt) ۲٬۲۹۹

غَزْلٌ (fila *gossypina*) ۱۱٬۵۳

غَزَلٌ (laus alcui tributa, blanditiae, carmen amatorium) ۹٬۵۰

غَزَالٌ (pullus dorcadis) غِزْلَانٌ ح ۱٬۷۵

غَزَّالٌ (qui fila *gossypina* vendit) ۱۱٬۵۳

غَزَالَةٌ (sol) ۸٬۹

أغْزَلُ (praeputiatus, non circumcisus) غُزْلٌ ح ۱۷٬۳۹

مِغْزَلٌ (fusus quo netur) مَغَازِلُ ح ۱۹٬۵۷

مِغْزَلِىٌّ (qui fusos edolat) ۱۹٬۵۷

غَزَا الكُفَّارَ (*f. u.* expeditionem bellicam fecit contra infideles) ۷٬۱۴۹

غَزَاةٌ (expeditio bellica, incursio hostilis) ۸٬۱۴۹

غَزْوَةٌ (id) ۷٬۱۴۹

غَسَقَ اللَّيْلُ (*f. i.* tenebrosa fuit nox) ۱۵٬۹۸

غَسِقَتِ العَيْنُ (*f. a.* lacrymas fudit oculus) ۲۲٬۵۱

غَسَقٌ (tenebrae incipientis noctis) ۲۳٬۹ ✱ ۱۹٬۹۸

غَسَّاقٌ (tapum foetidum, quod effluit e corporibus damnatorum in Inferno) ۲۱٬۵۱

غَسَلَ الشَّىْءَ بالماء (*f. i.* lavit rem aquâ) ۱۹٬۱۰۰

اِغْتَسَلَ (lavit se aqua; faciem suam lavit) ۲۱٬۲۳۸

غُسْلٌ (lotura *pec.* capitis et corporis) أغْسَالٌ ح ۱۹٬۴۸

غَسُولٌ (aqua et omnis res qua manus lavantur) ۱۵٬۲۸

غُسَالَةٌ (aqua sordida in qua alqd ablutum est) ۱۷٬۱۰۰

غِسْلِينٌ (tapum foetidum, quod effluit e corporibus damnatorum in Inferno) ۲۳٬۵۱

غَسَا اللَّيْلُ (*f. u.* tenebrosa fuit nox) ۱۳٬۱۴۹

غَشَّ (*f. u.* fefellit alqm, perfide egit in alqm) ۲۳٬۱۳۷

إسْتَغَشَّهُ (fallacem, perfidum habuit alqm) ۱۷٬۲۷۴

غَشَمَ (*f. i.* injuste, inique egit) ۲۳٬۱۰۱

غَشَمٌ (tenebrae noctis) ۲۳٬۹

غَشِيَهُ (*f. a.* venit ad alqm) ۸٬۱۷۱ وغَشِيَ المَرْأَةَ (inivit feminam) ۹

غُشِيَ عَلَيْهِ (deliquium animi passus est) ۱۵٬۱۸۹

أغْشَاهُ كَذَا (fecit ut alqd ad alqm perveniret, obtexit rem re) ۱۸٬۲۰۷ وأغْشَاهُ (operculo texit alqd) ۱۹

غَشَّاهُ الشَّىْءَ (operuit rem super alqd) ۱۲٬۲۲۴

تَغَشَّاهُ (texit alqd) ۱۷٬۲۹۲ وتَغَشَّاهَا (inivit feminam) ۱۸

اِسْتَغْشَى ثِيَابَهُ (caput obtexit, ob-
volvit veste sua alqs) ٩ ‘ ٢٧٨

غِشَاءٌ (tegumentum cordis) ٢٣ ‘ ٢٩٤

غَاشِيَةٌ (morbus intestinus) ١١ ‘ ٥٨

الغَاشِيَةُ (dies extremi judicii) ١٩ ‘ ٥

غَوَاشٍ (tegumentum ephippii) ح
٨ ‘ ٩٨

غِشَاوَةٌ (operculum ollae) ﻠﺐ

غِشَاءٌ ح ١٧ ‘ ٢٩

مَغْشِيٌّ عَلَيْهِ (deliquium animi pa-
tiens) ١٩ ‘ ١٨٩

غَصَّ بِالطَّعَامِ (f. a. cibo in fau-
cibus haerente anxus est) ٢٢ ‘ ١٩٩

وغَصَّ المَنْزِلُ بِالنَّاسِ (domici-
lium hominibus refertum est) ١ ‘ ١٩٧

غَاصٌّ (vir cujus fauces cibo ob-
structae sunt) ٢٣ ‘ ١٩٩ وَمَجْلِسٌ

غَاصٌّ (domicilium hominibus refer-
tum) ٢ ‘ ١٩٧

غَصَّانُ (cujus fauces cibo obstructae
sunt) ١ ‘ ١٩٧

غَصَبَهُ الشَّيْءَ (f. i. violenter eripuit
alcui alqd) ٥ ‘ ٨٧

وغَصَبَ مِنْهُ الشَّيْءَ (id.) ٩ ‘ ٨٧

وغَصَبَهُ عَلَى الشَّيْءِ (id.) ٩ ‘ ٨٧

اِغْتَصَبَهُ (violenter spoliavit alqm)
١٩ ‘ ٢٣٣

غَصَّابٌ (avis rapax) ٢٢ ‘ ٧٧

غُصْنٌ (ramus pec. viridis) أَغْصَانٌ
غُصُونٌ ح ١٨ ‘ ١٨

غَضَّ بَصَرَهُ وَصَوْتَهُ (f. u. demisit
visum et suppressit vocem) ١١ ‘ ١٣٨

غَضَّ الشَّيْءُ (f. a. recens, virens
fuit res) ٣ ‘ ١٩٧

غَضٌّ (recens, virens floridus) ٣ ‘ ١٩٧

غَضِبَ (f. a. iratus, fuit) ٢٢ ‘ ١٥٣

غَضِبَ لَهُ (succensuit alcui viventi)
١ ‘ ١٥٤

وغَضِبَ بِهِ (succensuit alcui mor-
tuo) ه

أَغْضَبَهُ (iratum reddidit alqm) ١١ ‘ ١٩١

غَاضَبَهُ (id.; irâ invexit in alqm)
١٨ ‘ ٢٢٥

غَضُوبٌ (iratus, iracundus) ٢٣ ‘ ١٥٣

غَضْبَانُ ، غَضْبَى (iratus, a) غِضَابٌ
(gen. comm.) ح ٢٣ ‘ ١٥٢

غَضْرَاءُ (lutum tenax ideoque bonum)
٥ ‘ ٨

غَضَارَةٌ (scutella argillacea) ١٢ ‘ ١٧

غَضَارَةُ العَيْشِ (laeta conditio vitae;
bonorum abundantia) ١٣ ‘ ٤٧

غِضَارَةٌ (scutella argillacea aut lapi-
dea; paropsis magna) غَضَائِرُ ح
١٢ ‘ ٢٧

غُضْرُوفٌ (cartilago) غَضَارِيفُ ح
٧ ‘ ٣٣

تَغَضَّفَ عَلَيْهِ (inclinavit se, pro-
pendit in rem) ٢ ‘ ٢٥٥

غَضِنَ الوَجْهُ (f. u. rugosa fuit fa-
cies; rugosa, maculosa, plicata fuit)
٩ ‘ ١٩٥

تَغَضَّنَ (corrugatus fuit) ٢٣ ‘ ٢٥٧

غَضْنٌ (ruga, plica frontis) غُضُونٌ
وأَغْضَانٌ ح ١٨ ‘ ٣٤

غَضَنْفَرٌ (leo) ١٠ ‘ ٧٥

أَغْضَى عَيْنَهُ (contraxit palpebras
oculi sui) ٢١ ‘ ٢٠٧ وأَغْضَى على
زَلَّتِهِ (ignovit errorem alcjs) ه

غَضًا (arbor in Arabia frequens, cujus
lignum ob prunarum vehementem et
diuturnum ardorem magni habetur:
pyrus montana) ١٤ ‘ ١٧

غَطَّ النَّائِمُ (f. i. rhonchum edidit
dormiens) ٩ ‘ ١٠٥

غَطَّهُ فِي المَاءِ (f. i. in aquam demer-
sit alqm) ١٩ ‘ ١٣٨

اِنْغَطَّ فِي المَاءِ (se demersit in aquam)
٢٠ ‘ ٢٤٧

تَغَطْرَفَ (superbivit) ٩ ‘ ٢٨٤

غِطْرِيفٌ (dominus) ٩ ‘ ٢٨٤

غَطَسَهُ فِي المَاءِ (f. i. demersit alqm
in aquam) ٩ ‘ ٩٣

وغَطَسَ بِنَفْسِهِ (demersus est in
aquam) ٩ ‘ ٩٣

أَغْطَشَ اللَّهُ اللَّيْلَ (reddidit Deus noctem
caliginosam) ١٩ ‘ ١٩٥

غَيْطَلٌ (arboretum, silva) غَيَاطِلُ
ح ٢١ ‘ ١٩

غَيْطَلَةٌ (opulentia) غَيَاطِلُ ح
١١ ‘ ٤٧

غَطَّاهُ (obtexit, operuit alqd) ١٣ ‘ ٢٢٤

تَغَطَّى بِثَوْبِهِ (tectus est veste sua)
١٩ ‘ ٢٩٢

غِطَاءٌ (operculum ollae) أَغْطِيَةٌ ح
١٩ ‘ ٢٩

غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذَنْبَهُ (f. i. condonavit
Deus alcui peccatum suum) ٩ ‘ ٩١

اِسْتَغْفَرَ اللَّهَ عَنْ ذَنْبِهِ (Deo veniam peccati
rogavit. a) ٢١ ‘ ٢٧١

غُفْرٌ (pullus caprae montanae) أَغْفَارٌ
ح ٨ ‘ ٧٥

غِفَارَةٌ (pannus linteus a mulieribus
cidari subditus crines obtegens) ٧ ‘ ٩٣

مِغْفَرٌ (galea militis) مَغَافِرُ ح ٥ ‘ ٧١

ظَلَّ يَتَغَفَّقُ الشَّرَابَ (bibit vinum
per totum diem) ٢١ ‘ ٢٥٥

غَفَلَ عَنِ الشَّىْءِ (*f. u.* neglexit,
(non curavit rem ١٣٣، ٥
أَغْفَلَ الشَّىْءَ (sivit rem non in-
(signitam, nullo signo distinctam ١٩٩، ٩
تَغَافَلَ عَنْهُ (neglexit, non curavit
(alqd ٢٩٩، ٢
غُفْلٌ (res non signata) ح أَغْفَالٌ
(locus *pec.* desertum signo *viam* ٨٠، ٩
(*indicante* carens ٨، ٢٠
رَجُلٌ مُغَفَّلٌ (vir socors, incuriosus)
٢١٧، ١٨
أَغْفَى (dormivit) ٢٠٨، ٧
غَلَّ قَلْبُهُ (*f. i.* odio plenum fuit cor)
(alcjs ١٠٩، ١٥
غَلَّ مِنَ الغَنِيمَةِ (*f. u.* furto *vel*
(fraude surripuit partem praedae ١٤٠، ٢
وغَلَّهُ بِالغُلِّ (numellis vincivit
(alqm ٣
أَغَلَّ مِنَ المَغْنَمِ (furto *vel* fraude
(surripuit partem praedae ٢٠٢، ٧
أَغَلَّهُ (fallacem, deceptorem habuit
(alqm ه وأَغَلَّ القَوْمُ (maturuit
(frumentum hominum ه
وأَغَلَّ الضِّيَاعُ (fruges dederunt
(agri ه وفُلَانٌ يُغِلُّ عَلَى عِيَالِهِ
(frumentum familiae suae paravit alqs) ١٠
غَلَّلَهُ (odoramento غالية appellato
(imbuit alqm ٢٢٠، ٩
اِسْتَغَلَّ الدَّارَ (mercede elocavit do-
(mum ٢٧٥، ٩
غُلٌّ (numellae, vinculum cervicis *aut*
(manuum ح أَغْلَالٌ ٢٢، ٩
غِلٌّ (odium) ٤٣، ١٩
غَلَّةٌ (proventus agri *vel* domus) ٢٠٢، ٩
✲ ٢٧٥، ٩
غُلَّةٌ (ardor animi: ardor aegritudinis)
غُلَلٌ ح ٤٣، ١٧

غَلِيلٌ (id.) ٤٣، ١٧
غِلَالَةٌ (indusium breve) غَلَائِلُ ح
٩٢، ١٠
غَلَبَهُ على الشيء (*f. i.* violenter
eripuit alcui alqd; praevaluit alqm in
(re ٨٧، ٩
غَلِبَ (*f. a.* crasso collo fuit) ١٥٤، ٢
غَلَّبَهُ عَلَيْهِ (superiorem, praeva-
(lentem reddidit alqm alcui ٢١٠، ١٩
غَالَبَهُ (praevaluit, vicit alterum)
٢٢٥، ١٩
تَغَلَّبَ عَلَيْهِ (superavit alqm, vi
(potitus est re ٢٥٠، ١٤
أَغْلَبُ (qui crassum collum habet)
٤١، ١٩ ✲ ١٥٤، ٢
غَلِتَ فِى الحِسَابِ (*f. a.* erravit
(in computo ١٥٤، ١١
غَلَّسَ بِالصَّلَوةِ (tempore tenebrarum
noctis, *pec. sub finem noctis* absol-
(vit preces ٢١٤، ٤ وغَلَّسُوا الماءَ
tempore tenebrarum noctis aquatum)
(ivit ٥
غَلَسٌ (tenebrae nocturnae paulo ante
(exorientem diem ٢٣، ٩ ✲ ٢١٤، ٩
غَلْصَمَةٌ (superior pars gutturis) ٣٩، ٨
غَلِطَ فِى الحِسَابِ (*f. a.* errorem
(commisit in computo ١٥٩، ٢٠
غَلَّطَهُ (erroris arguit alqm) ٢١٥، ٣
غَلُظَ (*f. u.* crassus fuit) ١٨٥، ٧
غَلَّظَ عَلَيْهِ (dure tractavit alqm)
٢١٥، ٩
اِسْتَغْلَظَ الزَّرْعُ (crassior facta est
(seges ٢٧٢، ١٠
غَلِيظٌ (crassus) ١٨٥، ٨
تَغَلْغَلَ فِى الأَمْرِ (immersit se, pene-
(travit in rem ٢٨٤، ١٨

غَلْغَلَةٌ (celer, properans incessus)
مُغَلْغَلَةٌ (epistola quae e terra ٢٨٢، ٩
(in terram perfertur ٢٨٢، ٩
غَلَّفَ لِحْيَتَهُ بِالغَالِيَةِ (Galia mo-
(scata inunxit barbam suam ٢٥٥، ٧
تَغَلَّفَ بِالغَالِيَةِ (imbuit sese Galia
(moscata ه
غُلْفَةٌ (praeputium) ٣٩، ١٨
أَغْلَفُ (praeputiatus, non circum-
(cisus) غُلْفٌ ح ٣٩، ١٧
أَغْلَقَ البَابَ (clausit portam) ١٩٨، ٩
غَلَّقَ الأَبْوَابَ (occlusit portas)
٢١٩، ٢٠
اِنْغَلَقَ البَابُ (clausa est porta)
٢٤٧، ١
اِسْتَغْلَقَ عَلَيْهِ الكَلَامُ (obscura,
(non perspecta fuit alcui oratio ٢٧٣، ٤
غَلَقٌ (claustrum januae, sera) ٢٥، ١٩
مِغْلَاقٌ (id.) مَغَالِيقُ ح ٢٥، ١٨
غُلَامٌ (puer, adolescens; servus ju-
(venis) غِلْمَانٌ وغِلْمَةٌ ح ٤٨، ٩
غَلَا السِّعْرُ (*f. u.* magni pretii fuit
(annona ١٥١، ١٩ وغَلَا فِى الأَمْرِ
(modum excessit in re ه
أَغْلَى السِّعْرَ (effecit ut cara esset
(annona ٢٠٨، ٢
اِغْتَلَى (festinavit) ٢٤٤، ١٣
اِسْتَغْلَى المَتَاعَ (magno pretio emit
merces; magnum pretium statuit mer-
(cibus ٢٧٨، ٢٠
غَلْوَةٌ (spatium terrae, quod jacta sa-
(gitta pervolat) غَلَوَاتٌ ح ١١، ١٤
شِيعَةٌ غَالِيَةٌ (turbae modum exce-
(denter ١٥١، ١٧
غَلَتِ القِدْرُ (*f. i.* bullivit olla) ١١٨، ١٩

أَغْلَى القِدْرَ (effecit ut bulliret olla)
٢٠٨، ٢٠

غَالِيَةٌ aroma notum e mosco aliis adoramentis mixto constans: Galia moscata) ٥٥، ١٩

غَمَّهُ الأَمْرُ f. u. sollicitum, tristem reddidit alqm negotium) ١٤٠، ١٧

اِغْتَمَّ (tristis, moestus fuit) ١٤١، ٧

غُمَّةٌ (sollicitudo, tristitia, moeror)
١٤٠، ١٧

غَمَامَةٌ (nubis) غَمَامٌ وغَمَائِمُ ٧، ٥

غَمَدَ السَّيْفَ f. i. in vaginam im- misit ensem) ٨٩، ١٢

أَغْمَدَ السَّيْفَ (id.) ١٩٣، ٧

تَغَمَّدَهُ اللّٰهُ بِرَحْمَتِهِ misericor- diâ suâ texit Deus alqm) ٢٥١، ١٩

غِمْدٌ (vagina ensis) أَغْمَادٌ ح
٩٩، ١٤ ✻ ٨٩، ١٣

غَمِرَتْ يَدُهُ f. a. pinguedine car- nis commaculata est manus alcjs)
١٥٨، ٢

غَمَرَهُ المَاءُ f. u. superundavit, ob- texit alqm aqua) ١٣٨، ٩

غُمْرٌ non expertus, sine experientia) fuit) ١٨٤، ١٧

غُمْرٌ homo rerum gerendarum inex- pertus, rudis) أَغْمَارٌ ح ٤٩، ١٠ ✻
١٨٤، ١٨

غِمْرٌ (odium) ٤٣، ٢٠

غُمَرٌ (poculum parvum) ٢٨، ٩

غَامِرٌ (terra inculta, inhabitata) ٢٣، ٧

غَمْرَةٌ (aqua multa, copiosa) غَمْرٌ غِمَارٌ
ح ١٢، ٢ ✻ ٢٩٠، ٢٢

غَمْرَةٌ (miseria, angustia rerum)
غَمَرَاتٌ وغِمَارٌ ح ٨٠، ١٨

غَمْرَةُ المَوْتِ (angores mortis) ٣٢، ١٥

غُمْرَةٌ fucus, quo mulieres ope globuli gossypini faciem tingunt) ٥٩، ١٩

مُغَمَّرٌ (homo inexpertus, rudis) ٤٩، ١١

غَمَزَهُ بالعَيْنِ f. i. innuit, signum dedit alcui oculo) ٩٢، ٩

تَغَامَزُوا sibi invicem innuerunt oculis) ٢٩٤، ٢١

غَمَسَهُ (f. i. submersit alqm in aquam)
٩٣، ٨

اِنْغَمَسَ فى المَاءِ submersus est in aquam) ٢٤٩، ٨

يَمِينٌ غَمُوسٌ juramentum in crimen demergens eum qui jurat: juramentum falsum) ٩٣، ١٠

غَمَصٌ (sordes fluida in oculo) ٣٥، ٩

غَمُضَ الكَلَامُ f. u. obscurus fuit sermo) ١٣٠، ٧ وغَمَضَ (f. u. id.) ٨

أَغْمَضَ عَنِ الشَّىْءِ oculos com- pressit, ne videret alquam rem) ١٩٥، ٢٠

وأَغْمَضَ فى الأَمْرِ lenem, liberalem se praebuit in negotio) ١٩٥، ٢١

غَمَّضَ عَيْنَيْهِ compressit, occlusit oculos) ٢١٤، ٢١ وغَمَّضَ الكَلَامَ obscurum reddidit sermonem) ٢١٤، ٢٢

اِغْتَمَضَتْ عَيْنَاهُ compressi, occlusi sunt oculi alcjs) ٢٣٩، ١٠

ما ذُقْتُ غُمْضًا non gustavi ni- ctum, i. e. ne momentum quidem dor- mivi) ٢١٤، ٢٢

غَنَّ (f. u. per nares locutus est)
١٩٧، ١٨

أَغَنُّ (qui per nares loquitur) ١٩٧، ١٩

غُنَّةٌ (vox per nares edita) ✿

غَنِجَتْ f. a. gestibus amatoriis usa est mulier; libidinosa fuit) ١٥٥، ٥

غُنِجَتْ (id.) ٧

تَغَنَّجَتْ (id.) ٢٥١، ٣

غَنِجَةٌ mulier gestibus amatoriis utens) ١٥٥، ٩

مُغْنُوجَةٌ (id.) ١٥٥، ٧

غَنِمَ المَالَ f. a. praedatus est, pro praeda cepit pecuniam) ١٩٤، ١٢

تَغَنَّمَهُ pro praeda arripuit, pro praeda habuit alqd) ٢٥٧، ١٠

غَنَمٌ (oves) أَغْنَامٌ ح ٧٣، ٢٠

غُنْمٌ (praeda) ٩٨، ٢٣

غَنِيمَةٌ (id.) غَنَائِمُ ح ٩٨، ٢٣ ✻
١٩٤، ١٢

مَغْنَمٌ (id.) مَغَانِمُ ح ✿

غَنِىَ (f. a. dives fuit) ١٧٢، ٤

وغَنِىَ عَنِ الشَّىْءِ (re non eguit) ✿

وغَنِىَ بالدَّارِ subsistit, commo- ratus est in domo) ٥

أَغْنَاهُ (contentum reddidit alqm) ٢٠٩، ٣

وَأَغْنَى عَنْهُ carere potuit alqm; non eguit re; vices tenuit alcjs rei) ✿

غَنَّاهُ (carmen cecinit alcui) ٢٢٤، ٢٣

تَغَنَّى (cantavit) ٢٩٣، ٨

تَغَانَوْا se invicem carere, supersedere potuerunt) ٢٩٩، ١٩

اِسْتَغْنَى عَنْهُ (carere potuit alqua re)
٢٧٩، ١

غَانٍ homo qui nulla re eget, con- tentus, dives) ١٧٢، ٥

غَنِىٌّ (dives; qui alqua re non eget)
١٧٢، ٤

غَنَاءٌ (sufficientia; opulentia) ٢٠٩، ٣

غِنَاءٌ (cantus) أَغْنِيَةٌ أُغْنِيَّةٌ أَغَانِىُّ
ح ٥٥، ٢

غَنَّاءٌ (cantator) ٥٥، ٢

conditio qua quis nulla re in-) غُنْيَةٌ
٥ ،١٧٧ (diget, opulentia; sufficientia
virgo quae ornatu non eget:) غَانِيَةٌ
١٠ ،٤٤ ح غَوَانِي (pulchra, pudica
habitatio, domicilium, sedes) مَغْنًى
٩ ،١٧٢ ✱ ١٨ ،٢٣ ح مَغَانِي (patria
٩ ،٢٠٤ (adjuvit alqm) أَغَاثَهُ
(opem petiit ab alqo) اِسْتَغَاثَ بِهِ
١٧ ،٢٧٩
ﻫ (id.) وَاسْتَغَاثَهُ
١٠ ،٢٠٤ (auxilium) غَوْثٌ
ﻫ (id.) غِيَاثٌ
٩ (id.) مَغُوثَةٌ
f. u. subter terra fuit) غَارَ المَاءُ
in) ١٩ ،١٤٣ وَغَارَتْ عَيْنُهُ (aqua
ﻫ (caverna sua repressus fuit oculus
١٧ ،١٤٣ (occidit sol) وَغَارَتِ الشَّمْسُ
in terrâ depressâ, aut) وَغَارَ الرَّجُلُ
١٨ (in regione Gaur (Tehâma) advenit
populabundus in eo-) أَغَارَ عَلَيْهِمْ
٣ ،٢٠٥ (rum regionem excursit
(depopulatus est alcjs terram) غَاوَرَهُ
١٠ ،٢٣١
excurserunt ita ut terras) تَغَاوَرُوا
١ ،٢٩٨ (suas invicem popularentur
٨ ،٢٧٧ (adiposus factus est) اِسْتَغَارَ
غَارٌ (fauces montis; spelunca) غِيرَانٌ
ح ٩ ،٩
✱ ٢٢ ،٨ (regio depressa, vallis) غَوْرٌ
(*nom. terrae* Gaur; Tehâma) ١٨ ،١٤٣
١٨ ،١٤٣ مَاءٌ غَوْرٌ aqua sub terrae)
٨ ،١٢ (superficie latens
mensurae species, duodecim) غُورٌ
٨ ،٩٩ سُحٌ) aequivalens

aqua sub terrae super-) مَاءٌ غَائِرٌ
٩ ،١٢ (ficie latens
depopulatio regionis; expeditio) غَارَةٌ
bellica praedandi causa suscepta)
غَارَاتٌ ح ٩٨ ،٢٣ ✱ ٢٠٥ ؛ ٣
مَغَارَةٌ (spelunca) مَغَارَاتٌ ح ٩ ،٩
populator, qui terras) رَجُلٌ مِغْوَارٌ
hostiles populabundus saepe invadit)
٣ ،٢٠٥
f. u. demersit se in) غَاصَ فِي المَاءِ
٩ ،١٤٤ (aquam, urinatus est
٢٢ ،٢٩٠ (deposuit alvum) تَغَوَّطَ
locus depressus; fovea *pec.*) غَائِطٌ
ster-) ١٥ ،٢٩٠ (ad deponendam alvum
١٤ ،٢٩٢ ✱ ١ ،٢٣ (cus humanum
(hominum vilium turba) غَوْغَاءُ
١٢ ،٤٩
fut. u. longinquum) غَالَتِ المَفَازَةُ
٩ ،١٤٩ (est, longe distat desertum
inopinato perdidit) وَغَالَتْهُ الغُولُ
inopinato) اِغْتَالَهُ ﻫ (alqm Daemon
١٧ ،٢٤٢ (perdidit alqm
Cor Sur. 37, 46. ex) لَا فِيهَا غَوْلٌ
hoc potu non nascetur bibentibus ce-
١٠ ،١٤٩ (phalaea
(repentina invasio, perditio) غِيلَةٌ
inopinato ne-) ١٨ ،٢٤٢ قَتَلَهُ غِيلَةً
ﻫ (cavit alqm
١٠ ،١٤٩ (calamitas, pernicies) غَائِلَةٌ
Daemon deserti; Daemon arte) غُولٌ
أَغْوَالٌ (magica homines infestans
وَغِيلَانٌ ح ٧ ،٣٢
٧ ،١٢١ (*f. u.* devius fuit, erravit) غَوَى
(in errorem induxit alqm) أَغْوَاهُ
١٧ ،٢٠٩
٩ ،٢٧٩ (id.) اِسْتَغْوَاهُ

spurius, non legitimo) اِبْنُ غَيَّةٍ
٣ ،٤٥ (conjugio natus
٧ ،١٢١ (devius; errans) غَوِيٌّ
٢٢ ،٩ (tenebrae, caligo) غَيْهَبٌ
f. i. latuit alqm; absens) غَابَ عَنْهُ
٩ ،١١١ (fuit ab alqo) وَغَابَ فِيهِ الرُّمْحُ
penetravit in rem, et delituit in re
occi-) ١٠ وَغَابَتِ الشَّمْسُ (hasta
١١ (dit sol
invisibile reddidit, abdidit alqd) غَيَّبَهُ
٧ ،٢٢٣
absentem obtrectavit, tra-) اِغْتَابَهُ
٢٣ ،٢٤١ (duxit alqm
١٣ ،٢٩١ (abfuit ab alqo) تَغَيَّبَ عَنْهُ
quidquid latet; arcanum, my-) غَيْبٌ
٩ ،١١١ ح غُيُوبٌ (sterium
١٠ ،١١١ (latentes; absentes) غَيَبٌ
ﻫ (id.) غُيَّبٌ
غَابَةٌ (arundinetum, silva) غَابٌ
وَغَابَاتٌ ح ٢٠ ،١٩
(obtrectatio absentis hominis) غِيبَةٌ
٢٣ ،٢٤١
غَيَابَةٌ (fundus putei) غَيَابَاتٌ
ح ١٩ ،١٣ ✱ ١٠ ،١١١
f. i. pluviam) غَاثَ اللّٰهُ النَّاسَ
١٨ ،١١١ (demisit Deus hominibus وَغَاثَ
attigit pluvia ter-) الغَيْثُ الأَرْضَ
ﻫ (ram
٧ ،٧ (pluvia) غَيْثٌ غُيُوثٌ
١٠ ،٢٠٤ (auxilium, *v. s.* غوث) غِيَاثٌ
f. a. tenera, molli cute *vel*) غَيِدَ
٨ ،١٧٠ (statura fuit alqs
teneram, mollem cutem *vel*) أَغْيَدُ
٨ ،١٧٠ (staturam habens

غَارَ عَلَى الْمَرْأَةِ مِنْ فُلَانٍ (*f. i.*
(zelotypus fuit in mulierem de viro
٩ ' ١٧٠ (quodam
أَغَارَ الْحَبْلَ (funem torsit) ٢٠٩ ' ٨
غَيَّرَهُ (alteravit, mutavit alqd) ٢٢٣ ' ١٤
تَغَيَّرَ عَنْ حَالِهِ (mutatus est ita
ut e statu suo exiret et alium eumque
١٧ ' ٢٩١ (contrarium indueret
تَغَايَرَتِ الْأَشْيَاءُ (diversae, con-
١٣ ' ٢٩٨ (trariae inter se fuerunt res
وَتَغَايَرَ الْقَوْمُ (aemulationem, zelo-
typiam foverunt in se invicem homi-
ﻫ (nes
غَيْرُ (alius, aliud; aliter; *adjectivo
verbali in statu constructo prae-
positum Graecorum a privativo*
٩ ' ٨٥ (*respondet*
غَيْرَةٌ (zelotypia) ٢٩٨ ' ١٤
غِيَارٌ (signum, tessera in vestimento,
quo distinguuntur Judaei *a Moslemis*
١٢ ' ٥١ (*ut pannus flavus*
غَيُورٌ (zelotypus) ١٧٠ ' ٩
غَيْرَانُ ' غَيْرَاى (zelotypus, a)
غَيَارَى معا ح ١٧٠ ' ٩
غَاضَ الْمَاءُ (*f. i.* deminuta est aqua)
١٩ ' ١١٣
وَغَاضَ الْمَاءَ (deminuit aquam,
ﻫ (fecit ut decresceret aqua
غَيْضَةٌ غَيْضٌ وغِيَاضٌ ح ١٩ ' ٣١
غَاظَهُ الْقَوْلُ (*f. i.* iratum reddidit)
٢١ ' ١١٣ (alqm sermo
اِغْتَاظَ عَلَيْهِ (iratus est in alqm)
١٢ ' ٢٤٢
تَغَيَّظَ الرَّجُلُ (ira impletus est alqs,
١٩ ' ٢٩١ (excanduit

أَغَالَتْ (infantem lactavit mulier)
ﻫ (id.) وأَغْيَلَتْ ١٨ ' ٢٠٩
غَيْلٌ (lactatio infantis; lac mulieris
١٩ ' ٢٠٩ (gravidae
غِيلٌ (arboretum, silva) أَغْيَالٌ ح
٢٠ ' ١٩
غِيلَةٌ (exitium repentinum *v. s.* غول
١٧ ' ٢٤٢
وَلَدٌ مُغَالٌ (infans lactatus *pec. a.*
١٩ ' ٢٠٩ (matre denuo gravida
مُغِيلٌ (mulier lactans) ١٨ ' ٢٠٩
وَمُغْيِلٌ (id.) ﻫ
وَلَدٌ مُغْيَالٌ (infans lactatus) ١٩ ' ٢٠٩
غَامَتِ السَّمَاءُ (*f. i.* nubibus obdu-
٧ ' ١١٥ (ctum est coelum
أَغَامَتِ السَّمَاءُ (id.) ٢٠ ' ٢٠٩
تَغَيَّمَتِ السَّمَاءُ (id.) ٢ ' ٢٩٢
غَيْمٌ (nubes) غُيُومٌ ح ٤ ' ٧
غِينَتِ السَّمَاءُ مِنَ الْغَيْنِ (nu-
٢٣ ' ١١٥ (bibus obductum est coelum
غَيْنٌ (nubes *pec.* tenuior) غُيُونٌ
ح ٤ ' ٧ * ٢٣ ' ١١٥
غَايَةٌ (exitus, terminus temporis) ٨ ' ٥
٩ ' ٨٠ (extremitas, finis rei

ف

فَ (*conjunctio ordinativa:* tum,
deinde *ut* ضَرَبْتُ زَيْدًا فَعَمْرًوا per-
١١ ' ٢٨٨ (cussi Seidum deinde Amrum
(*Saepenumero rem futuram, quae ex antecedentibus sequitur, introducens conjunctivum verbi regit et Latinorum* ut, quo fieret, ut *respondet. Antecedit enuntiatio vividior tempore praesenti prolata, ut Imperativus:* زُرْنِى فَأُكْرِمَكَ veni ad me, ut te honorare possim, *vel Prohibitivus:* لَا تَشْتِمْنِى فَأَشْتِمَكَ ne contumelia me affiicias, *hoc enim fieret* ut te contumelia afficerem, *vel Interrogatio:* أَيْنَ بَيْتُكَ فَأَزُورَكَ ubi domus tua est, ut te visitare possim? *vel Negatio:* ما تَأْتِينَا فَتُحَدِّثَنَا non venis ad me, ut nobis narres, *vel particula optativa, ut:* لَيْتَ لِى مَالًا فَأُنْفِقَ utinam haberem pecuniam, ut quam erogare possem! *vel particula excitativa,* ut: أَلَا تَنْزِلُ فَتُصِيبَ خَيْرًا agedum, devertaris, ut beneficiis afficiaris!)
٥ ' ٢٨٨
فُؤَادٌ (cor) أَفْئِدَةٌ ح ١٢ ' ٣٨
مَفْؤُودٌ (in corde laesus) ١٥ ' ٢٩٥
فَأْرَةٌ (mus) فَأْرٌ ح ٢٠ ' ٧٩ (vesica
فَأْرٌ ح (musci ١٧ ' ٥٥
فَأْسٌ (securis) فُؤُسٌ وفُؤُوسٌ ح
٣ ' ٣٠ (ferramentum fraeni, quod equi
٤ ' ٩٨ (palatum premit . extremitas
in protuberantiore parte occipitis)
٤ ' ٢٩٤
تَفَأَّلَ بِهِ (ominatus, auguratus est
١٣ ' ٢٥٩ (ex re
فَأْلٌ (omen) ١٤ ' ٢٠٩
فَالُوذَجٌ وَفَالُوذَقٌ وَفَالُوذٌ معا
pulmentum et potus ex amylo, aqua
٥ ' ٩١ (et melle constans
فَالِيزٌ (*v.* فلز)
فَانِيذٌ معا (saccharum purissi-
٩ ' ٥٩ (mum
فِئَةٌ (agmen hominum) ١٩ ' ٣١

فَتَّ (f. u. comminuit, contregit alqd) ١٩، ١٣٥

فَتَّتَ (valde comminuit, contudit alqd) ١٢، ٢١٩

اِنْفَتَّ (comminutus, contusus est) ١٤، ٢٤٧

تَفَتَّتَ (id.) ٧، ٢٥٨

فُتَاتٌ (comminuta, confricta particula rei, mica) ١٩، ١٣٥

مَا فَتِئَ عَمْرٌو قَاعِدًا (non desiit, non cessavit stare Amrus *i. e.* semper stetit) ١٧، ٢٨٩

وَمَا فَتَأَ (id.) ﻫ

وَمَا يَفْتَأُ (non desinit stare, semper stat) ﻫ

فَتَحَ ٱلْبَابَ (*f. a.* aperuit portam) ٤، ١٧٥ وفَتَحَ عَلَى ٱلْإِمَامِ (suggessit praesuli concionis sacrae, cujus memoria defecit) ﻫ

فَتَّحَ ٱلْأَبْوَابَ (aperuit, aperire solet portas) ١٨، ٢١١

اِفْتَتَحَ ٱلصَّلٰوةَ (incepit, exorsus est preces) ٧، ٢٣٤

اِنْفَتَحَ ٱلْبَابُ (aperta est porta) ٢٠، ٢٤٥

تَفَتَّحَ ٱلنَّوْرُ (aperuit se gemma, flos) ٨، ٢٥١

اِسْتَفْتَحَ ٱللّٰهَ عَلَى ٱلْعَدُوِّ (victoriam et auxilium contra hostem petiit a Deo) ٢١، ٢٧٠

وَٱسْتَفْتَحَهُ ٱلْقُرْآنَ فَفَتَحَهُ (petiit ab alqo explicationem Corani, qui ejus explicationem ei dedit;) ﻫ

فَاتِحَةٌ (initium operis, rei) ١٥، ٨٠

فَاتِحَةُ ٱلْكِتَابِ (Sura prima Corani) ٩، ٤٩

مِفْتَاحٌ (clavis) مَفَاتِيحُ ح ٢١، ٢٥

فَتَخَةٌ (annulus digiti sine gemma) فَتَخٌ وفَتَخَاتٌ ح ٢، ١١

فَتَرَ (*f. u.* debilis, languidus fuit) ٧، ١٢٨

فَتَّرَ عَنْهُ ٱلْعَذَابَ (deminuit ab alqo poenam, remisit de poena) ١٣، ٢١٣

فِتْرٌ (dimidium spithamae:) أَفْتَارٌ ح ١٧، ٣٧

فَتْرَةٌ (intervallum temporis inter missionem duorum prophetarum) فَتَرَاتٌ ح ١٥، ٣

فَتَّشَ عَنْهُ (quaesivit, scrutatus est ex alqo arcanum) ١٠، ٢١٤

فَتَقَ ٱلشَّيْءَ (*f. i.* et *u.* diffidit rem) ١٩، ٩٨

تَفَتَّقَ (fissus, ruptus est) ١٨، ٢٥٥

فُتَاقٌ (fermentum) ١٣، ٩١

مُنْفَتِقَةٌ (nux gossipii fissa aperta) ١٤، ١٥

فَتَكَ بِهِ (*f. i.* et *u.* de improviso occidit alqm) ٣، ٩٩

فَتَلَ ٱلْحَبْلَ (*f. i.* torsit funem) ١٧، ١٠٠

اِنْفَتَلَ مِنَ ٱلصَّلٰوةِ (desiit precari et domum recessit a precatione, ivit) ٩، ٢٤٧

فَتِيلٌ (filum in rima ossiculi dactylorum) ٥، ٢٠

فَتِيلَةٌ (ellychnium *non accensum*) فَتَائِلُ ح ٢١، ٢٨

فَتَنَهُ (*f. i.* tentatione subjecit alqm; tentavit alqm malis) ٩، ١٠٣

أُفْتُتِنَ بِهَا (vehementi amore puellae perturbatus est) ٢٠، ٢٣٩

فِتْنَةٌ (omnis res, qua homo tentatur et probatur; seductio; infortunium; bellum *pec.* intestinum; poena) ٩، ١٠٣

أَفْتَى ٱلْعَالِمُ (edidit jurisconsultus placitum, sententiam,) ١، ٢٠٧

تَفَتَّى (generosus et liberalis fuit) ٧، ٢٩٢

اِسْتَفْتَى ٱلْفَقِيهَ (tum petiit a jurisconsulto sententiam, placitum) ٥، ٢٧٨

فَتًى (adolescens) فِتْيَانٌ وفِتْيَةٌ وفُتُوٌّ ح ٣، ٤٣ (vir generosus, humanus, liberaliter educatus) ١٧، ٢٩٥ ✱ ٥، ٤٣ (servus) ٩، ٤٣ ٨، ٤٨

فَتَاةٌ (puella juvenis, virgo adulta) ١٧، ٢٩٥ (serva, ancilla *juvenca*) ٩، ٤٨

فَتْوَى (placitum, responsum a jurisconsulto datum) ٣، ٢٠٧

فُتْيَا (id.) ﻫ

فُتُوَّةٌ (generositas, liberalitas morum, integritas) ٧، ٤٣

فَثَأَ ٱلْقِدْرَ (*f. a.* sedavit bullientem ollam *affusâ aquâ*) ٢١، ١٧٣

فَاثُورٌ (paropsis magna ex argento facta cui scutellae et vasa reliqua cibis repleta imponuntur. In Syria mensam marmoream significat) ٢٣، ٢٧

تَفَاجَّتِ ٱلنَّاقَةُ لِلْحَلْبِ (distendit camela et divaricavit pedes inter mulgendum) ٢٠، ٢٩٩

فَجٌّ (via ampla inter duos montes) فِجَاجٌ ح ٧، ١١ (stercus in ventriculo) ١٩، ٣٨

فِجٌّ (anguria) ٥، ١٥

فَجَأَهُ (*f. a.* inopinato, importune venit ad alqm) ١٧، ١٥٣

وَفُجَاءَةٌ ه (id.)

فَجَرَ *f. u.* male, improbe egit; mendacia)
وَفَجَرَ الْمَاءَ فِى الْكَرْمِ ٧،١٣٨ (dixit
٨ (aquam in vineam fluere sivit

فَجَّرَ الْأَنْهَارَ (fluere sivit flumina)
١٣،٢١٣

اِنْفَجَرَ الْمَاءُ (rupit, fluxit aqua e fonte)
٣،٢٤٩

تَفَجَّرَتِ الْعُيُونُ large manarunt)
١٥،٢٥٣ (lacrymis oculi

فَجْرٌ ١٣،٤ (diluculum, primum mane)

فَجْرٌ كَاذِبٌ crepusculum matutinum)
fallax *i. e.* quod aurora nonduum sub-
sequitur *oppos.* τῷ فَجْرٌ صَادِقٌ quod
١٢،٤ (aurora revera sequitur

فَجَعَهُ ١٧،١٨٠ (*f. a.* doloribus affecit alqm)

تَفَجَّعَ ٩،٢٥٤ (doloribus afflictus est)

فُجْلٌ ١٠،١٥ (raphanus)

فَجْوَةٌ interstitium amplum inter duos)
٢٣،٨ (montes

فَحَّتِ الْأَفْعَى (*f. i.* et *u.* sibilavit anguis)
٤،١٠٤

فَحْثٌ ١٩،٣٨ (ventriculus; stercus ejus)

فَحَجَ *f. a.* latis passibus incessit, dis-)
٧،١٥٥ (junxit femora in incessu

تَفَحَّجَ فِى مِشْيَتِهِ pedes late dis-)
٤،٢٥١ (junxit in incessu

أَفْحَجُ (pedibus late dimotis incedens)
٨،١٥٥

فَحُشَ (*f. u.* turpis, inhonestus est)
٢،١٨٥

تَفَحَّشَ فِى كَلَامِهِ inhonestum se)
٧،٢٥٣ (gessit in sermone suo

تَفَاحَشَ الْأَمْرُ turpis, inhonesta)
١،٢٩٥ (fuit res, actio

فَاحِشٌ (res, actio turpis, inhonesta)
٣،١٨٥

فَحَّاشٌ homo turpia, inhonesta tra-)
٢،٤٩ (ctans

فَحْشَاءُ ١،٤٩ (actio turpis, inhonesta)

فَاحِشَةٌ (id.) فَوَاحِشُ ح ٢

تَفَحَّصَ عَنْهُ scrutatus est, diligenter)
١٠،٢٥٣ (quaesivit ex alqo alqd

أُفْحُوصٌ (nidus vulturis رَخَمَة dicti)
أَفَاحِيصُ ح ١٥،٢٢

اِسْتَفْحَلَ الْأَمْرُ magni momenti et gra-)
١٣،٢٧٣ (ve fuit negotium

فَحْلٌ (camelus admissarius) فُحُولٌ
وَفِحَالٌ وَفِحَالَةٌ وَفُحُولَةٌ ح ٢٢،٧١

فَحِيلٌ ٢٢،٧١ (id.)

أَفْحَمَهُ (ad silentium redegit alqm *in lite*)
٧،٢٠٠

فَحْمٌ (carbo) فُحُومٌ ح ٩،٥٤

فَاحِمٌ (coma nigra, carbonis instar)
٣،٣٤

فَحَّامٌ carbonarius; qui carbones ve-)
٩،٥٤ (numdat

رَجُلٌ مُفْحَمٌ (impeditus linguâ, blaesus)
٧،٢٠٠

فَحَّ النَّائِمُ (*f. i.* stertuit dormiens)
٤،١٠٤

فَخٌّ (laqueus, rete capiendis avibus)
١٩،٥٤

فَخْتٌ (lumen lunae) فُخُوتٌ ح ١٢،٩

فَاخِتَةٌ (palumbes torquatus) فَوَاخِتُ
ح ٥،٧٩

فَخِذٌ (femur) أَفْخَاذٌ ح ٤،٤٠

فَخَرْتُ بِكَذَا عَلَى فُلَانٍ *f. a.* glo-)
riatus sum de alqa re contra alqm)
٢،١٧٨

فَاخَرَهُ jactavit se contra alterum;)
٥،٢٣٧ (de gloria contendit cum altero

اِفْتَخَرَ عَلَيْهِ بِكَذَا gloriatus est)
١٤،٢٣٥ (contra alqm de alqa re

تَفَاخَرُوا (gloriati sunt inter se)
١٩،٢٩٤

ثَوْبٌ فَاخِرٌ (vestis praestans, eximia)
٢،١٧٨

أَنَا فَخُورٌ بِهِ (glorior de alqa re)
٤،١٧٨

فَخَّارٌ argilla, lutum ex quo vasa figu-)
٧،٨ (lina finguntur

فَخَّارَةٌ hydria, *vas lato orificio et*)
فَخَّارٌ ح ١٧،٢٧ (*angusto fundo*

مَفْخَرَةٌ res, de qua gloriantur homi-)
مَفَاخِرُ ح ٣،١٧٨ (nes

فَخُمَ ١٨،١٨٩ (*f. u.* magnus, crassus fuit)

فَخَّمَهُ ٨،٢١٨ (magnificavit alqm)

فَخْمٌ (magnus, magnificus; crassus)
١٨،١٨٩

فَيْخُمَانٌ ه (id.)

فَدْفَدٌ (desertum) فَدَافِدُ ح ١٧،٨

فَدِمَ *f. u.* impeditâ linguâ fuit; fatuus)
١٨،١٨٩ (fuit

فَدْمٌ (homo impeditâ lingua, blae-)
١٩ (sus

فِدَامٌ (cera, qua os lagenae obturatur)
obturaculum; colum *s.* panni-) ١١،٥٩
culus ad percolandum liquorem vasi
٩،٢١٨ (impositus

اِبْرِيقٌ مُفَدَّمٌ cantharus obturaculo)
٩،٢١٨ (clausus

فَدَّانٌ (par boum; bigae boum arantium) فَدَادِينُ ح ٢٢ ، ١٧

فَدَاهُ مِنَ الأَسْرِ f. i. dato lytro re-(demit alqm e captivitate) ١٥ ، ١١٩

فَدَّاهُ (جُعِلْتُ فَدَاكَ dixit verba (dixit: ego redemi te) ٨ ، ٢٢٤

فَادَاهُ (redemit alqm e captivitate) ١٤ ، ٢٣٢

اِفْتَدَى مِنْهُ بِكَذَا (ipse se redemit alqa re) ٩ ، ٢٤٣

تَفَادَوْا (se invicem redemerunt) ٢٢ ، ٢٩٨

فَدًا (pretium redemtionis: lytrum) ١٥ ، ١١٩

فِدْيَةٌ (id.) ٧ ، ٢٤٣

فَرَّ (*f. i.* fugit) ١٨ ، ١٠٤

فَرَّ الأَسْنَانَ *f. u.* inspexit dentes, (ut cognosceret aetatem equi) ٩ ، ١٣٧

اِفْتَرَّ عَنْ أَسْنَانِهِ ridendo ostendit (dentes suos) ١٠ ، ٢٤٠

فَرَأٌ (asinus silvester, onager mas) فِرَاءٌ ح ٩ ، ٧٣

فُرَاتٌ aqua boni saporis, aqua dul-(cis) ٥ ، ١٢

فُرَانِقُ dulciarium e sapa, prunis sic-catis, nucleis et amygdalis constans (in farciminis formam convolutum) ٧ ، ٥٩

فَرْثٌ (fimus in ventriculo) ٢ ، ٢٩٥ فُرُوثٌ ح ٨ ، ٩٧ (*pec.* fimus equi)

فَرَجَ البَابَ (*f. u.* aperuit portam) ٧ ، ١٢٤

وفَرَجَ الغَمَّ (removit moerorem) ه

فَرَّجَ عَنْهُ الكَرْبَ removit ab alqo (curas) ٩ ، ٢١١

وفَرَّجَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ divaricavit (digitos) ه

اِنْفَرَجَ عَنِّي الهَمُّ remotus est a (me moeror) ١٨ ، ٢٤٥

تَفَرَّجَ animo dilatato a curis liberato (fuit; oblectatus est) ٤ ، ٢٥١

فَرْجٌ (pudenda) فُرُوجٌ ٩ ، ٣٩

فَرَجٌ (dilatatio animi, relaxatio) ٨ ، ١٢٤

فَرْجَةٌ (id.) ه

فُرْجَةٌ (id.) ه (hilaritas) ١٠ ، ٢١١ (interstitium digitorum) ١٨ ، ٣٧

فَرُّوجٌ (pullus gallinae) فَرَارِيجُ ح ١٢ ، ٧٩

فَرَجِيٌّ vestis quae super aliis su-(perinduitur) ١٩ ، ٩٢

مُفَرِّجُ القَلْبِ medicamentum ani-(mum exhilerans) ٤ ، ٥٨

تِفْرِجَةٌ (fissura in togae (caftani) sinu) ٢٠ ، ٩٢

فِرْجَارٌ (circinus ad ducendos circulos) ٤ ، ٥٢

فِرْجَوْنٌ strigil, pecten ad mundandum (equum) فَرَاجِينُ ح ١٣ ، ٩٨

فَرِحَ بِهِ (*f. a.* laetatus est alqa re) ١٥ ، ١٥٥

أَفْرَحَهُ (exhileravit alqm) ٩ ، ١٩٢

فَرَّحَهُ (id.) ١٩ ، ٢١١

فَرِحٌ (hilaris, laetus) ١٩ ، ١٥٥

فَرْحَانُ (id.) فَرْحَى (*fem.*) ه

فَرَّخَ الطَّائِرُ (pullos edidit avis) ١١ ، ٢١١

أَفْرَخَ الطَّائِرُ (id.) ١٤ ، ١٩٢

فَرْخٌ (pullus avis) فِرَاخٌ أَفْرَاخٌ وأَفْرُخٌ ح ٢١ ، ٧٩

أَفْرَدَ إِلَيْهِ رَسُولًا وكِتَابًا separatim (misit ad alqm nuntium et epistolam) ٨ ، ١٩٣

وأَفْرَدَهُ separavit, sejunxit, solum (reddidit, exemit alqd) ه

اِنْفَرَدَ (solus fuit) ٢٣ ، ٢٤٥

تَفَرَّدَ بالأَمْرِ solus fuit in re, se-(paratim egit in negotio) ١٩ ، ٢٥١

فَرْدٌ (solus, exemtus, unicus) أَفْرَادٌ وفُرُودٌ ح ه ٩ ، ١٩٣

فَرَدٌ (id.) ه

فَرِيدٌ (id.) ه

جَاؤُوا فُرَادَى (venerunt singuli) ٧ ، ٨٥

فِرْدَوْسٌ (Paradisus) ١٧ ، ٥٠

فَرَزَ لَهُ نَصِيبَهُ *f. i.* separavit, dis-junxit alcui partem ejus *ab aliis par-tibus* ٧ ، ٩٢

أَفْرَزَ نَصِيبَهُ مِنَ الدَّارِ separavit, discrevit alcui ab eo possessam partem (domus) ٨ ، ١٩٥

إِفْرِيزٌ structura arcuata in externa parte muri prominens ad arcendam (pluviam ab introitu domus) ١٩ ، ٢٤

فِرْزَانٌ (regina in Schahiludio) فَرَازِينُ وفَرَازِنَةٌ ح ١٢ ، ٥٥

فَرْزَدَقَةٌ globus massae, subacta farina (in globi formam redacta; فَرَزْدَقٌ

فُرْزُومٌ (*v.* قرزوم) ٢ ، ٥٤ * ٩ ، ٢٩٩

فَرَسَهُ الأَسَدُ *f. i.* laceravit praedam (leo) ١١ ، ٩٣

فَرُسَ (f. u. gnarus fuit rei equestris;)
physio-) وفَرُسَ ١٨٥ ،١ (eques fuit
gnomicen s. artem e vultu animum
٣ (conjectandi exercuit
اِفْتَرَسَهُ الأَسَدُ (dilacerat leo prae-)
٢٣٩ ،١ (dam
تَفَرَّسَ فِيهِ الخَيْرَ (de alqa re boni)
٢٥٣ ،٤ (quid conjectavit physiognomus
فَرَسٌ (equus) أَفْرَاسٌ ح ٩٩ ،١٢
فَارِسٌ (eques) فُرْسَانٌ وفَوَارِسُ
physiognomus, qui e vultu) ح ١٨٥ ،١
٣ (animum indicat
فَرِيسٌ (annulus in extremitate laquei)
٧٢ ،٢٢-
فَرِيسَةٌ (praeda quam leo dilacerat)
٩٣ ،١٢
فَارِسِيٌّ (Persa) فَارِسٌ وفُرُوسٌ
وفُرْسٌ ح ٣١ ،١٤
فَرْسَخٌ (Parasanga *i. e.* via trium *al.*)
فَرَاسِخُ ح ١١ ،١٣ (duorum milliarium
فِرْسِكٌ (malum Persicum glabrum non)
١٩ ،١١ (hirsutum
فِرْسِنٌ (ungula cameli) فَرَاسِنُ ح
٧٢ ،١٣
فَرَشَ الفِرَاشَ (*f. u.* stravit, expandit)
١٢٩ ،١٧ (stratum
اِفْتَرَشَهُ (pro strato habuit rem, usus)
وَافْتَرَشَ السَّبُعُ ٢٣٩ ،٩ (est re
ذِرَاعَيْهِ (expandit pedes anteriores)
expansa) ﻫ وَافْتَرَشَ الشَّيْءُ (leo
ﻫ (est res
فَرْشٌ (camelus ad onera portanda non)
(stratum, stragulum) ٧٢ ،٨ (adhibitus
١٢٩ ،١٨

فِرَاشٌ (stratum, tapetum) ٢٩٣ ،١٥
lectulus ad considendum et dormien-)
فُرُشٌ (dum ح ٩٤ ،٤
فَرَاشَةٌ (ligula serae) فَرَاشٌ فَرَائِشُ
pyrallis, *insectum can-*) ٢٥ ،٢١ ح
فَرَاشٌ (*delae accensae advolans*
ح ٧٧ ،١٩
مِفْرَشٌ (stratum) مَفَارِشُ ح ١٢٩ ،١٨
فَرِيصَةٌ (caro inter latus corporis humani)
فَرِيصٌ وفَرَائِصُ ح (et scapulas
٣٩ ،٢١
مِفْرَصٌ (forfex fabri ferrarii; forfex)
مَفَارِصُ ح ٥٤ ،٤ (aurifabri
مِفْرَاصٌ (id.) ٥
فِرْصَادٌ (morum rubrum; fructus rubi)
١٩ ،٨
فَرَضَ اللّٰهُ الصَّلٰوةَ (*f. i.* sanxit, prae-)
٩٤ ،٢٠ (cepit Deus precationem
وفَرَضَتِ البَقَرَةُ (*f. i.* et *u.* annosa)
٩٤ ،٢١ (facta est vacca
وفَرُضَتِ البَقَرَةُ (*f. a.* id.) ﻫ
فَرَّضَ اللّٰهُ السُّورَةَ (jussit Deus,)
(ut pro lege esset Sura Coranica
٢١٤ ،٢٣
اِفْتَرَضَ اللّٰهُ الصَّلٰوةَ (Deus ne-)
cessario praestandam jussit precatio-
٢٣٩ ،١١ (nem
فَرْضٌ (crena arcus i. e. incisurae in)
utraque arcus extremitate, cui nervus
٧٠ ،٢ (inseritur
فَارِضٌ (vacca annosa) ٩٤ ،٢٢
فُرْضَةٌ (os atramen) ١٤ ،٩ (navale
locus) ٥٠ ،١٢ فُرْضَةُ البَابِ (tarii
(in limine, in quo pes portae vertitur
٢٥ ،١٥

فَرِيضَةٌ (jussum, praeceptum divinum,)
فَرَائِضُ ح ٤٨ ،١٨ (res sancita a Deo
مِفْرَضٌ (forfex fabri ferrarii; forfex)
مَفَارِضُ ح ٥٤ ،٤ (aurifabri
مِفْرَاضٌ (id.) ٥٤ ،٥
فَرَطَ إِلَى الحَوْضِ (*f. u.* praecessit ad)
cisternam, *ut genti omnia praepara-*
(*ret quae aquationi necessaria sunt*
وفَرَطَ عَلَيْنَا ١٣٠ ،١٢ (necopinato)
modum) أَفْرَطَ ١٣ (supervenit alcui
excessit in re, plus fecit quam par es-
٢١٥ ،٤ (set
فَرَّطَ فِي الأَمْرِ (negligenter se ges-)
(sit, minus fecit in re quam par esset
٢١٥ ،٣
فَرَطٌ (qui prae ceteris ad aquam venit)
(ut aquationi necessaria praepararet
١٣٠ ،١٣
فَرِعَ (*f. a.* longam comam habuit) ١٩٠ ،١٤
اِفْتَرَعَهَا (virginitate privavit puel-)
٢٣٧ ،١ (lam
فَرْعٌ (ramus arboris; summa pars)
فُرُوعٌ (rami; summum cujuslibet rei
ح ١٨ ،٢٠ (coma longa, caesaries)
فُرُوعٌ ح ٣٤ ،٢
أَفْرَعُ (homo longae et prolixae comae)
٤١ ،٤ * ١٩٠ ،١٥
فُرْعُلٌ (catulus hyaenae) ٧٥ ،١٩
فَرَغَ مِنَ الشُّغْلِ (*f. u.* et *a.*)
vacuus, liber fuit ab occupatio-
١٣٠ ،٢٢ (ne; absolvit negotium
وفَرِغَ مِنَ الشُّغْلِ (*f. a.* id.) ٢٣
أَفْرَغَ اللّٰهُ عَلَيْهِ صَبْرًا (largiter)
١٩٧ ،١ (dedit alcui patientiam Deus

وأَفْرَغَ الماءَ والصُفْرَ المُذَابَ فى
effudit aquam, effudit aes) القَالَبِ
ه (liquefactum in formam
effecit, ut operi va-) فَرَّغَهُ لِلْعَمَلِ
١٩،٢١٥ (caret
vacavit negotio; para-) تَفَرَّغَ لِلأَمْرِ
(tus est ad tractandum negotium
١٩،٢٥٤
omne studium) اِسْتَفْرَغَ مَجْهُودَهُ
١٨،٢٧٧ (suum et facultatem impendit

فَرْفَجٌ (portulaca) ١١،١٩ حَبُّ الفَرْفَجِ
ه (semen portulacae)

laceravit lupus) فَرْفَرَ الذِئْبُ الشاةَ
(ovem ١٢،٢٨١ وفَرْفَرَ الفَرَسُ اللِجَامَ
(mandit fraenum idque excutere studet
١٣ (capite huc illuc jactato equus
laceravit *i. e.* obtre-) وفَرْفَرَ فُلَانًا
ه (ctavit honorem alcjs
(leo *propr.* praedam lacerans) فُرَافِرٌ
١٣،٢٨١

f. u. diffidit,) فَرَقَ بَيْنَ الشَيْئَيْنِ
٤،١٣٢ (discrevit, separavit duas res
فَرِقَهُ (*f. a.* timuit alqd) ٩،١٩٣
وفَرِقَ مِنْهُ (id.) ٧
separavit,) فَرَّقَ بَيْنَ الأَشْيَاءِ
٢١،٢١٩ (disjunxit res
separavit se ab alqo, discessit) فَارَقَهُ
١٩،٢٢٨ (ab alqo
separati sunt; discesserunt) اِفْتَرَقُوا
١،٢٣٨ (a se invicem
تَفَرَّقُوا (dispersi sunt) ١٩،٢٥٥

locus in medio capite, ubi dis-) فَرْقٌ
٢٠،٣٣ (crimen capillorum est

فِرْقٌ (parvus grex ovium) ١١،٢٩٨

mensura tria صاع. *al.* sede-) فَرَقٌ
٢٢،٢٩٧ (cim رطل continens

فَرِقٌ (vir timidus, pavidus) ٧،١٩٣

فَرُوقٌ (id.) ه

فَرِيقٌ (turba, agmen hominum) ١٥،٣١

فُرْقَةٌ (separatio, discessus) ١٩،٢٢٨

فِرْقَةٌ (agmen, cohors hominum) فِرَقٌ
ح ١٩،٣١

فَرُوقَةٌ (vir timidus, pavidus) ٧،١٩٣

cognomen Corani, *quatenus*) فُرْقَانٌ
٥،٤٩ (*verum et falsum* distinguit

locus in vertice capitis,) مَفْرِقٌ معا
(ubi discrimen capillorum مَفَارِقُ ح
١٩،٣٣

duae stellae lucidiores prope) الفَرْقَدَانِ
ursae sidus, Persis duo fratres dictae)
١٨،٩

(concrepavit digitis alqs) فَرْقَعَ أَصَابِعَهُ
٢٠،٢٨٠
crepitum edide-) تَفَرْقَعَتْ أَصَابِعُهُ
٥،٢٨٤ (runt inflexi digiti alcjs

f. u. confricuit manibus) فَرَكَ السُنْبُلَ
(spicam ١٣،١٣٢ وفَرَكَ المَنِيَّ مِنَ
offricuit sperma genitale ex) الثَوْبِ
١٤ (veste
f. a. odit) فَرِكَت المرأةُ زَوْجَهَا
١٨،١٩٣ (maritum mulier
فَارِكٌ (mulier maritum odiens) ه
فَرُوكٌ (id.) فُرُكٌ ح ٣،٤٤ * ١٨،١٩٣

panis bis coctus; panis crassus or-) فُرْنِيٌّ
(bicularis فَرَانِيُّ ح ١٠،٩١
فُرْنِيَّةٌ (id.) ه

فِرِنْدٌ (natura ensis) ١٣،٩٩

dux viae *pec.* qui exercitui) فُرَانِقٌ
١٩،١١ (viam indicat

(vestem pelliceam indui) اِفْتَرَيْتُ الفَرْوَ
١٣،٢٤٣
qui vestes pelliceas consuit,) فَرَّاءٌ
٣،٥٣ (pellio
فَرْوٌ (vestis pellicea) فِرَاءٌ ح ٣،٥٣
فَرْوَةٌ (cutis capitis) ١٧،٣٣

f. a. alacer, agilis, solers, prom-) فَرِهَ
ه (*f. u.* id) وفَرُهَ ١٤،١٩٥ (tus fuit
equus alacer, promtus,) دَابَّةٌ فَارِهٌ
(bene currens ١٥،١٩٥ ودَوَابُّ فُرْهٌ
وفُرُهٌ وفُرْهَةٌ ح ه

فَرَى (*f. i.* secuit, diffidit,) ٧،١١٧
finxit contra) اِفْتَرَى عَلَيْهِ كَذِبًا
١٢،٢٤٣ (alqm mendacium
اِنْفَرَى (fissus est) ٩،٢٤٨
(res mirabilis, stupenda) شَيْءٌ فَرِيٌّ
٧،١١٧
فِرْيَةٌ (fictio mendacii) ١٣،٢٤٣

inquietum reddidit, ex-) اِسْتَفَزَّهُ الخَوْفُ
١٩،٢٧٤ (citavit alqm metus

فَزِعَ مِنْهُ (*f. a.* metuit alqd) ١٥،١٩٠
أَفْزَعَهُ (metum injecit alcui) ١٨،١٩٩
(*id.*, metu liberavit alqm) فَزَّعَهُ
١٣،٢١٥
فَزِعٌ (metuens) ١٥،١٩٠
terriculum, formido in horto) فَزَّاعَةٌ
٣،١٥ (ad aves abigendas posita

فُسْتُقٌ (pistacia *arbor*) ١٨،١٩

فَسَحَ لَهُ فى المَجْلِسِ (*f. u.* locum ampliorem fecit alcui in consessu) ۴ ، ۱۷۹

وفَسُحَ المَكَانُ (*f. u.* amplus, spatiosus fuit locus) ۵

اِنْفَسَحَ (amplus fuit) ۲۱ ، ۲۴۵

وَانْفَسَحَ صَدْرُهُ (dilatatum, exhilaratum fuit pectus alcjs) ۷۰

تَفَسَّحُوا فى المَجْلِسِ (spatiosam et commodam habuerunt in consessu) ۸ ، ۲۵۱

فَسِيحٌ (*locus* amplus, spatiosus) ۹ ، ۱۷۹

فَسَخَ البَيْعَ (*f. a.* solvit, irritam reddidit emtionem) ۳ ، ۱۷۷

اِنْفَسَخَ البَيْعُ (soluta, irrita reddita est emtio) ۲۲ ، ۲۴۵

تَفَسَّخَ اللَّحْمُ (in frusta dissecta est caro) ۱۱ ، ۲۵۱

فَسَدَ (*f. u.* corruptus est) ۱۹ ، ۱۲۵

وفَسُدَ (*f. u.* id.) ۱۷

أَفْسَدَهُ (corrupit, perdidit alqd) ۹ ، ۱۹۳

فَاسِدٌ (corruptus) ۱۹ ، ۱۲۵

فَسِيدٌ (id.) ۱۷ ، ۱۲۵

فَسَّرَ القُرْآنَ (explicuit, interpretatus est Coranum) ۱۳ ، ۲۱۳

اِسْتَفْسَرَهُ (explicationem *rei* petiit ab alqo) ۲۲ ، ۲۷۱

تَفْسِرَةٌ (vasculum vitreum urina repletum, quod medico ad dignoscendum morbum inservit) ۹ ، ۲۸

فُسْطَاطٌ (tentorium magnum) ۱۱ ، ۲۹

فَسَقَ عَنْ أَمْرِ اللّٰهِ (*f. i.* et *u.* exivit ex jusso Dei *i. e.* reliquit a Deo praescriptum agendi modum; improbus factus est) ۱۷ ، ۹۸

فَسَّقَهُ (improbum, sceleratum dixit, habuit alqm) ۲۱ ، ۲۱۹

فِسْكِلٌ (equus decimus in certamine; equus omnium ultimus in certamine) ۲ ، ۹۸

فَسْلٌ (homo avarus, vilis) ۴ ، ۴۲

فَسِيلَةٌ (surculus palmae) فَسِيلٌ وفُسْلَانٌ ح ۱۹ ، ۱۹

فَسَا (*f. u.* pepedit) ۱۳ ، ۱۴۹

تَفَاسَتِ الخُنْفُسَاءُ (podicem exercuit pedendi ergo scarabaeus) ۴ ، ۲۹۹

فَشَّ الزِّقَّ (*f. u.* expressit ventum ex utre) ۲۳ ، ۱۳۷

فَشِلَ (*f. a.* pusillanimis fuit) ۱۲ ، ۱۹۳

فَيْشَلَةٌ (glans penis) فَيْشَلٌ وفَيَاشِلُ ح ۱۹ ، ۳۹

فَشَا السِّرُّ (*f. u.* dimanavit, divulgatum est arcanum) ۱۹ ، ۱۴۹

أَفْشَى السِّرَّ (divulgavit arcanum) ۱۹ ، ۲۰۷

فَصٌّ (gemma annuli) فُصُوصٌ ح ۲ ، ۱۱

فَصُحَ (*f. u.* facundus, disertus fuit) ۷ ، ۱۸۴

أَفْصَحَ الأَعْجَمِيُّ (perspicue, diserte locutus est, Arabice locutus est barbarus) ۱۰ ، ۱۹۲

تَفَصَّحَ فِي الكَلَامِ (perspicuitatem, facundiam commonstravit in sermone) ۹ ، ۲۵۱

فِصْحٌ (Pascha, festum Christianorum, in quo carnem edunt et jejunium solvunt) ۱۴ ، ۵۱

فَصِيحٌ (facundus, disertus, perspicuo sermone vir) ۱۸ ، ۴۰ فُصَحَاءُ ح ۸ ، ۱۸۴

أَفْصَحَ (id.) ۱۸ ، ۴۰

فَصَدَ العِرْقَ (*f. i.* secuit venam *chirurgus*) ۱۳ ، ۸۹

اِفْتَصَدَ (secuit venam) ۱۸ ، ۲۳۴

فَصِيدٌ (sanguis sectione venae detractus) ۱۳ ، ۸۹ ✱ ۲ ، ۲۹۴

فَصَّادٌ (*chirurgus*, qui venam secat) ۲۱ ، ۵۹

مِفْصَدٌ (scalpellum chirurgi venam secantis) ۵ (scalpellum chirurgi scarificantis) ۱ ، ۵۷

فِصْفِصَةٌ (medica herba *pec.* recens) ۱۷ ، ۱۹

فَصَلَ القَاضِى الخُصُومَةَ (*f. i.* disjunxit, decisit, data sententia finivit judex litem) ۱۸ ، ۱۰۰ وفَصَلَ الرَّضِيعَ عن أُمِّهِ (separavit e matre, ablactavit pullum) ۱۹ ، ۱۰۰ وفَصَلَ عَنِ المَكَانِ (egressus est e regione reliquit locum) ۲۰ ، ۱۰۰

فَصَّلَ اللُّؤْلُؤَ (in filo junxit margaritas ita ut singulae *interpositâ baccâ* distinguerentur) ۱۹ ، ۲۱۷ وفَصَّلَ المُجْمَلَ (dividit rem in summam collectam) ۵

اِنْفَصَلَ الشَّيْءُ (separata, disjuncta est res) ۹ ، ۲۴۷

فَصْلٌ (unum e quatuor temporibus anni *ut ver, aestas, cet.*) فُصُولٌ ح (sectio inter singulas partes) ۱۷ ، ۳ فُصُولٌ ح ۱۸ ، ۴۹ فَصْلُ الخِطَابِ (orationis distinctio exordii orationis laudem Dei et Prophetae continentis ab oratione ipsa. *Distinctio illa fit solenniter phrasi* أَمَّا بَعْدُ فَ) ۱۹ ، ۴۹

فَصِيلٌ (pullus camelae ablactatus)
فُصْلَانٌ ح ١۴ ، ٧١ murus minor)
et depressus extra moenia urbis et ca-
٧ ، ٢٩٢ (stelli

فَيْصَلٌ judex, arbiter; decisum judi-)
١٩ ، ١٠٠ (cis, judicium

فَصَّالٌ qui semper et ubique loqui-)
١٩ ، ۴٩ (tur, garrulus; adulator

فَصِيلَةٌ familia ut proxima affinitas)
٢ ، ٣٢ (viri: tribus parva

مَفْصِلٌ articulus corporis, artuum)
com-) ٨ ، ٣٣ مَفَاصِلُ ح (compages
١۴ ، ٣٧ (pages, articuli digitorum

مُفَصَّلٌ posterior pars Corani, quae)
minoribus Suris *s.* capitibus constat)
٥ ، ۴٩

فَصَمَ الشَّيْءَ *f. i.* fregit *pec.* sine par-)
، ٢٣ ، ١٠١ (tium separatione
اِنْفَصَمَتِ الْعُرْوَةُ ruptus, fissus dis-)
solutus est laqueolus globuli vestiarii)
١٠ ، ٢۴٧
تَفَصَّمَ ١٠ ، ٢٥٧ (fractus est)

تَفَصَّى مِنْهُ liberatus est, liber eva-)
١٨ ، ٢٩٢ (sit ex alqa re

فَضَّ الْخِتَامَ *f. u.* diffregit annulum si-)
١٣ ، ١٣٨ (gnatorium
اِنْفَضُّوا separati, dissipati sunt ho-)
وَانْفَضَّ الشَّيْءُ ١٧ ، ٢۴٧ (mines
١٨ (fracta est res
فِضَّةٌ ٣ ، ١٠ (argentum)
لِجَامٌ مُفَضَّضٌ fraenum argento ob-)
٢٣ ، ٢١٩ (ductum

فَضَحَهُ *f. a.* infamia, ignominia affecit)
٩ ، ١٧٩ (alqm
فَضْفَاضَةٌ ٢ ، ٧١ (lorica ampla)

فَضَلَهُ *f. u.* excessit rem, praecelluit, su-)
وَفَضَلَ عَلَيْهِ ٥ ، ١٣٣ (peravit alqm
ه (id.)
أَفْضَلَ عَلَيْهِ (benefecit alqui; opti-)
١٠ ، ١٩٩ (me meritus est de alqo
فَضَّلَهُ عَلَيْهِ praetulit alqm alteri,)
praestantiorem reddidit rem rei)
١٩ ، ٢١٧
فَاضَلَهُ de praestantia certavit cum)
٧ ، ٢٢٩ (alqo
تَفَضَّلَ عَلَيْهِ ١۴ ، ٢٥٩ (benefecit alcui)
يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ Sur.)
23, 24. praestantiam et eminentiam
(super vos sibi arrogare studet
تَفَاضَلُوا de excellentia contende-)
٣ ، ٢٩٩ (runt inter se
فَاضِلَةٌ beneficentia, beneficia *pec.*)
فَوَاضِلُ ح ١١ ، ١٩٩ (continuata
فَضِيلَةٌ excessus; praestantia; vir-)
فَضَائِلُ ح ٩ ، ١٣٣ (tus
مِفْضَلٌ ٢٢ ، ٩٢ (vestis quotidiana)
رَجُلٌ مِفْضَالٌ ١ ، ١٩٩ (vir beneficus)
مُتَفَضِّلٌ qui praestantiam et emi-)
nentiam super alios sibi arrogat)
١۴ ، ٢٥٩
أَفْضَى الى الْمَرْأَةِ adiit mulierem in se-)
٢٣ ، ٢٠٧ (cessu; iniit eam
فَضَاءٌ ١٥ ، ٨ (desertum amplum)

فَطَرَ اللّٰهُ الْخَلْقَ *f. i.* et *u.* crea-)
٩ ، ١٢٨ * ٩ ، ٩١ (vit Deus homines
فَطَرَ الْعَجِينَ *f. u.* non fermentavit)
٩ ، ١٢٨ (massam
وَفَطَرَ الْعُودَ ١٠ (fidit lignum)
أَفْطَرَ الصَّائِمُ jejunium solvit jeju-)
٨ ، ١٩۴ (nans
فَطَّرَ الصَّائِمَ effecit ut jejunium)
١۴ ، ٢١٣ (solveret jejunans
اِنْفَطَرَ الْعُودُ (fissum est lignum)
۴ ، ٢۴٩
تَفَطَّرَ الْعُودُ ١٥ ، ٢٥٣ (id.)
عِيدُ الْفِطْرِ festum solutionis je-)
junii. ***Dicitur etiam*** festum Ramadhani, *et* festum magnum *ex oppos. festi victimarum quod festum par-*
٢ ، ٥ (*vum dicitur*
فَطُورٌ res quaevis, qua jejunium sol-)
١٨ ، ١٩۴ (vitur
فَطِيرٌ ١٣ ، ٩١ (*massa* non fermentata)

فَطِسَ ١٩ ، ١٥٨ (*f. a.* latum nasum habuit)
فِطِّيسٌ (magnus malleus fabri ferrarii)
٩ ، ٥۴
أَفْطَسُ ١۴ ، ۴١ * (homo lati nasi)
١٩ ، ١٥٨

فَطَمَ الصَّبِيَّ عَنْ أُمِّهِ *f. i.* separavit)
٢ ، ١٠٢ (puerum a matre: ablactavit eum
فَطِيمٌ ٢ (puer ablactatus)

فَطِنَ لِلْأَمْرِ *f. u.* intelligens, perspi-)
٢٣ ، ١٣۴ (cax fuit in opere faciendo
وَفَطِنَ (*f. a.* sagax, perspicax fuit)
١ ، ١٣٥

فَظَّ *f. a.* duris, asperis moribus, verbis)
٧ ، ١٩٧ (fuit
فَظٌّ (durus, asper moribus *vel* verbis)
٨ ، ١٩٧

فَظُعَ الْأَمْرُ *f. a.* terribile, horribile)
وَفَظِعَ ١٩ ، ١٩٠ (fuit alqd; turpe fuit
١٩ (id.)
أَفْظَعَهُ الْأَمْرُ terrore, horrore im-)
plevit alqm alqd; durum, difficile, molestum compertum est alcui negotium)
١٨ ، ١٩٩

فَظِيعٌ (terribilis, horribilis; turpis) ١٩٠، ١٧

فَعَلَ الأَمْرَ (*f. a.* rem fecit, egit) ١٨١، ١٩

اِفْتَعَلَ كَذِبًا (mendacium finxit) ٢٣٨، ٢١

فِعْلٌ (actio) ١٨١، ٢٠

فَعَالٌ (id.) ه

أَفْعَمَ الإِنَاءَ (implevit vas) ٢٠٠، ٨

أَفْعَى (anguis femella; vipera) أَفَاعِى ح ٧٩، ١٩

فَغَرَ فَاهُ (*f. a.* diduxit, aperuit os suum alqs) ١٧٨، ٤

وَفَغَرَ بِنَفْسِهِ (patuit, apertum est os) ٤

تَفَغَّمَ القُطْنُ وَوَرْدٌ (aperuit se nux gossypii et rosa) ٢٥٧، ١١

تَفَقَّأَ (diffissum est alqd) ٢٥٩، ١٩

فَقْحَةٌ (foramen podicis, *al.* ambitus podicis) فِقَاحٌ ح ٣٩، ١١

فَقَدَهُ (*f. i.* amisit, perdidit alqd) ٨٩، ١٤

اِفْتَقَدَهُ (id.) ٢٣٤، ١٨

تَفَقَّدَهُ (diligenter quaesivit alqd) ٢٥١، ٢٠

فَقَرَتِ الفَاقِرَةُ (*fut. u.* vertebras dorsi fregit *alcui* pernicies) ١٢٨، ١٠

اِفْتَقَرَ (pauper factus est) ٢٣٥، ١٤

فَقْرٌ (paupertas) ٤٧، ٩ مَفَاقِرُ ح ٢٣٥، ١٥

فَقِيرٌ (pauper) فُقَرَاءُ ح ٢٣٥، ١٥

فِقْرَةٌ بلب (vertebra dorsi) فِقَرٌ ح ٣٧، ٢١

فَقَارَةٌ (id.) فِقَارٌ ح ٣٧، ٢٢

مَفَاقِرُ (*v. s.* فَقْرٌ) ٢٣٥، ١٥

فَقُّوصٌ (species parvi odoriferique melonis) ١٥، ٥

فَقَعَ اللَّوْنُ (*f. u.* et *a.* splenduit color) ١٣٠، ١٩

أَصْفَرُ فَاقِعٌ (valde flavus) ٨٩، ٢٣

فُقَّاعٌ (potus quidam spumans ex aqua, hordeo aliisque rebus paratus, cerevisiae species) فَقَاقِيعُ ح ٥٥، ٢٣

فُقَّاعِيٌّ (qui potum فُقَّاع dictum vendit) ٥٥، ٢٣

تَفَاقَمَ الأَمْرُ (grave et magnum fuit negotium) ٢٩٩، ١١

فَقِهَ الأَمْرَ (*f. a.* intellexit rem) ١٩٥، ١٩

وَفَقُهَ الرَّجُلُ (*f. u.* doctus est vir) ه

فَقَّهَهُ فى الدِّينِ (docuit alqm theologiam) ٢١٩، ٤

تَفَقَّهَ فى الدِّينِ (doctus, peritus est in theologia) ٢٥٨، ٣

رَجُلٌ فَقِيهٌ (vir intelligens; vir doctus, doctor *pec.* juris civilis et ecclesiastici) ١٩٥، ١٩

فَكَّ الخِتَامَ (*f. u.* dissolvit, fregit sigillum) ١٣٩، ١٥

وَفَكَّ اليَدَ (luxavit manum) ١٩

وَفَكَّ الأَسِيرَ (redemit captivum, liberavit eum) ١٧

وَفَكَّ الرَّهْنَ (redemit pignus) ه

فَكَّ (*f. a.* fatuus fuit) ١٩٧، ١٠

اِفْتَكَّ (redemit, liberavit pignus) ٢٤١، ٢

اِنْفَكَّ العَظْمُ (luxatum est os) ٢٤٧، ٢١

ما انْفَكَّ بَكْرٌ خارِجًا (non desiit Bekrus foris esse: semper foris est) ٢٨٩، ١٨

وَمَا يَنْفَكُّ (id.) ه

فَكٌّ (mandibula; junctura utriusque mandibulae) فُكُوكٌ ح ٣٥، ١٤

فَاكٌّ (fatuus, stultus) ١٩٧، ١٠

فَكَّرَ فِيهِ (cogitavit de re) ٢١٣، ١٤

تَفَكَّرَ فى الأَمْرِ (id.) ٢٥٢، ١٩

فِكْرٌ (cogitatio, attenta rei consideratio) أَفْكَارٌ ح ٢١٣، ١٤

فِكْرَةٌ (id.) فِكَرٌ ح ٢١٣، ١٥

فَكِهَ (*f. a.* laeto, hilari animo fuit) ١٩٥، ١٧

وَفَكُهَ (*f. u.* id.) ه

وَفَكَهَ (*f. a.* id.) ه

فَاكَهَهُ (jocatus est cum altero) ٢٢٩، ٢٢

تَفَكَّهَ (admiratione impletus est) ٢٥٨، ٣

وَتَفَكَّهَ بِهِ (fruitus est alqa re; laetatus, delectatus, felix factus est alqa re) ه

وَتَفَكَّهَ (edit fructus) ٢٥٨، ٤

وَتَفَكَّهَ بِهِ (delectatus est alqa re) ه

فَكِهٌ (hilaris,) ١٩٥، ١٨

فَاكِهَةٌ (poma, fructus *arboris*) فَوَاكِهُ ح ١٩، ٢

فَاكِهَانِيٌّ (qui fructus, poma venundat) ١٩، ٢

فَلَّ العَدُوَّ (*f. u.* fugavit hostem) ١٤٠، ٣

وَفَلَّ السَّيْفَ (rimis implevit aciem gladii) ه

وَفَلَّ السَّيْفُ (fissa, rimosa fuit acies gladii) ٤

إنْفَلَّ نَابُهُ (ruptus fuit alcjs dens caninus) ٢٤٧، ٢٣

تَفَلَّلَ السَّيْفُ (fissa, rimosa fuit acies ensis) ٢٥٩، ٤

فَلُّ السَّيْفِ (rima in acie gladii) فُلُولٌ ح ١٤٠، ٥

أَفَلُّ (ensis, rimarum plenus) ١٤٠، ٤

أَفْلَتَهُ (liberavit alqm) ١٩١، ٢١

وأَفْلَتَ بِنَفْسِهِ (evasit, effugit) ه

إنْفَلَتَ مِنْهُ (effugit alqm, liberatus est ab alqo) ٢٤٥، ١٥

تَفَلَّتَ مِنْهُ (id.) ٢٥٠، ١٩

فَلَجَ عَلَى خَصْمِهِ (f. u. victoriam reportavit de adversario suo alqs) ١٢٤، ٨

فَلِجَ ثَغْرُهُ (f. a. dissiti et distantes fuerunt dentes alcjs) ١٥٥، ٨

فُلِجَ (hemiplexia laboravit) ١٨٨، ٨

أَفْلَجُ (homo dissitis et distantibus dentibus) ١٥٥، ٩

مَفْلُوجٌ (hemiplexia laborans) مَفَالِيجُ ح ١٨٨، ٨

مُفَلَّجُ الثَّنَايَا (homo distantibus inter se dentibus) ٢١١، ١١

فَلِحَتْ شَفَتُهُ السُّفْلَى (f. a. fissum fuit labium alcjs inferius) ١٥٥، ١٩

أَفْلَحَ (prospera fortuna usus est, felix fortunatusque fuit) ١٩٢، ١٠

فَلَاحٌ (prospera fortuna; felicitas, salus) ١٩٢، ١١

فَلَّاحٌ (arator) ١٧، ٢٠

أَفْلَحُ (cui labium inferius fissum est) ٤١، ١٤ * ١٥٥، ١٧

مُفَلَّحُ الأَسْنَانِ (id.) ٤١، ١٩

فِلْذَةٌ (pars jecoris) ٢٩٥، ٣

فِلِزٌّ معا (metallum, aes, lapides pec. preciosi e fodinis fossi) فِلِزَّاتٌ معا وفُلُزَّاتٌ ح ٢٠، ٩

فَلَّازٌ (olitor) ١٥، ١

فَالِيزٌ (hortus olitorius) فَوَالِيزُ ح ه

فَالِيزِيٌّ (olitor) ١٥، ٢

أَفْلَسَ التَّاجِرُ (ad inopiam redactus est mercator) ١٩٥، ١٤

فَلَّسَهُ القَاضِي (inopem pronuntiavit alqm judex) ٢١٤، ٩

فَلْسٌ (obolus) فُلُوسٌ وأَفْلُسٌ ح ٩٥، ٢٣

مُفْلِسٌ (inops) ٢١٤، ٩

فَلَقَ الشَّيْءَ (f. i. fidit rem) ٩٨، ١٨

إفْتَلَقَ (rem miram produxit) ٢٣٨، ١٢

إنْفَلَقَتِ الحَبَّةُ (diffissa, aperta est bacca, nux) ٢٤٧، ٢

تَفَلَّقَ الشَّيْءُ (diffissa est res) ٢٥٥، ١٩

فَلْقُ الفَمِ (fissura oris) ٣٥، ١٣

سَمِعْتُ كَذَا مِنْ فَلْقِ فِيهِ (audivi alqd ex ipso ore alcjs) ٩٨، ١٨

فَلَقٌ (prima lux exorientis diei) ٤، ١٣

ومُفَلَّقٌ (pirum siccatum) ١٩، ٢١

مُفَلَّقٌ (poma siccata) ١٩، ١١ بَيْضٌ مُفَلَّقٌ (ova fracta) ٢١٩، ٢٢

فَلَّكَ ثَدْيُ المَرْأَةِ (rotunda facta est mamma mulieris) ٢١٧، ٩

فُلْكٌ (navis major) فُلْكٌ وفُلْكٌ ح ٥٣، ١٧

فَلَكٌ (orbis coelestis; sphaera) أَفْلَاكٌ وفُلُكٌ ح ٩، ٣

فَلْكَةٌ (orbiculus fusi muliebris) ٥٧، ١٨

فَلَا المُهْرَ (f. u. ablactavit pullum) ١٥١، ١٨

فَلَاةٌ (desertum) فَلَوَاتٌ وفَلًا ح ٨، ١٧

فَلْهَمٌ (radius textoris) ٥٣، ١٠

فَلَى رَأْسَهُ بالسَّيْفِ (f. i. fidit, percussit caput alcjs ense) ١١٨، ١٧

وفَلَى رَأْسَهُ وثِيَابَهُ (perscrutatus est caput et vestes pediculorum quaerendorum causa) ١٨

فَمٌ (os) أَفْوَاهٌ ح ٣٥، ١٣ خَرْقُ الفَمِ فَلْقُ الفَمِ (fissura oris) ٢٩٤، ١٠

فَمُ النَّهْرِ (id.) ٣٥، ١٣ (ostium fluvii) ١٣، ٢

فَنَّنَ الحَدِيثَ (in varias species distribuit traditionem) ٢٢، ١٢

تَفَنَّنَ فِي العُلُومِ (species edoctus est in literis diversas doctrinae) ٢٥٩، ٩

فَنٌّ (species; pars; modus) فُنُونٌ ٨٠، ٥ * ٢٢٠، ١٢

فَنَنٌ (ramus) أَفْنَانٌ ح ١٨، ٢٢

شَعْرٌ فَيْنَانٌ (coma longa) ٢٩٤، ٨

رَجُلٌ مُتَفَنِّنٌ (vir qui complures literarum species callet) ٢٥٩، ١٠

فَنَّدَهُ (mendacii arguit alqm) ٢١٢، ٩

فَنَدٌ (mendacium) ٢١٢، ١٠

فُنْدُقٌ (nux avellana) ١٩، ١٩

فَنَكٌ (mustella foenaria) ٥٣، ٣

فَنِيَ (f. a. evanuit) ١٧٢، ٩

أَفْنَاهُ (fecit ut alqd evanesceret, dispareret; perdidit alqd) ٢٠٩، ٣

تَفَانَوْا (se invicem perdiderunt, deleverunt) ٢٩٩، ١٩

فِنَاءٌ (locus patens domum circumdans; locus ante portam domus;) أَفْنِيَةٌ ح ٢٤، ٧

فَاتَ الوَقْتُ (f. u. praeteriit tempus) ١٤٢، ٣

وفَاتَنِى فُلَانٌ (praeteriit me alqs) ٣

أَفَاتَهُ (effecit, ut res praeteriret, fugeret alqm) ٢٠٤، ٨

اِفْتَاتَ عَلَيْهِ بِأَمْرِ كَذَا (praevertit, *non consuluit*, alterum in exigendo negotio) ٢٤٢، ٢

وفُلَانٌ لَا يُفْتَاتُ عَلَيْهِ (aliquis cujus injussu *s.* quo non consulto nihil fit) ه

تَفَوَّتَ عَلَيَّ بِأَمْرِ كَذَا (transiit me *i. e.* non consuluit me in faciendo negotio) ٢٩٠، ١١

تَفَاوَتَتِ الأُمُورُ (discesserunt *i. e.* diversae fuerunt inter se res) ٢٩٧، ٢٠

فَوْجٌ (coetus, agmen hominum) أَفْوَاجٌ ح ٣١، ٢٠

فَادَ (*f. u.* mortuus est) ١٤٢، ٢٢

فَوْدٌ (unum latus capitis) ٣٣، ١٩

فَارَتِ القِدْرُ (*f. u.* aestuavit, bullivit olla) ١٤٣، ١٩

وفَارَ المَاءُ (scaturivit aqua) ه

أَتَيْتُ مِنْ فَوْرِى (veni antequam quiescerem, statim post adventum, statim veni) ١٤٣، ٢٠

فَوْرَةُ الحَرِّ (vehementia et fervor caloris) ٧، ١٩

فِيرَانٌ (duo ferramenta inter quae versatur lingula bilancis; manubrium) ٦٦، ٤

فَازَ بِكَذَا (*f. u.* prosperitatem, salutem, victoriam nactus est alqa re) ١٤٣، ٢٣

وفَازَ المُقَامِرُ (vicit aleâ ludens) ١٤٤، ١

فَائِزٌ (limen portae superius) ٢٥، ١٥

مَفَازَةٌ (desertum) مَفَازَاتٌ ومَفَاوِزُ ح ٨، ١٩

فَوَّضَ إِلَيْهِ الأَمْرَ (commisit alcui, tradidit alcjs arbitrio alqd) ٢٢٢، ٩

فَاوَضَهُ فِى الأَمْرِ (consortium iniit cum altero in negotio) ٢٣١، ١٠

تَفَاوَضُوا (sermonem habuerunt inter se; commercium habuerunt) ٢٩٨، ٤

فَوْضَى (*adject. indecl.* mixtus) ٨٥، ٩

نَاسٌ فَوْضَى (homines pares inter se, qui principi non subjecti sunt) ٢٣١، ١٢

شِرْكَةُ المُفَاوَضَةِ (consortium quod duo viri ad negotia communiter tractanda ineunt) ٢٣١، ١١

فُوطَةٌ (species panni Indici striati) فُوَطٌ ح ٢٩، ٧

فُوفٌ (medulla papyri) ١٧، ٣

فُوفَةٌ (puncta albicantia, quae in unguibus humanis apparent) فُوفٌ ح ٣٧، ١٥

بُرْدٌ مُفَوَّفٌ (pannus lineis albis striatus) ٢٢٢، ١٠

فَاقَهُ فِى العِلْمِ (*f. u.* superavit alqm eruditione) ١٤٥، ٨

وفَاقَ (singultivit) ٩

فُوقَ السَّهْمُ (*f. a.* ruptam crenam habuit sagitta) ١٩٩، ٢١

أَفَاقَ من السُّكْرِ والمَرَضِ والجُنُونِ والغَشْيِ (convaluit a crapula, morbo et ad se rediit a delirio et deliquio animi) ٢٠٥، ١٣

فَوَّقَ السَّهْمَ (crena instruxit sagittam *aut* nervum arcûs crenae sagittae applicuit sagittarius) ٢٢٢، ١٤

فَوْقَ (supra) ٨١، ٢١

فُوقٌ (crena) أَفْوَاقٌ ح ٧٠، ٧

فُوَاقٌ معا (interstitium inter duo mulgendi tempora) ٥٨، ١٧ (singultus) ٥، ٧

فَاقَةٌ (paupertas) فَاقَاتٌ ح ٤٧، ٨

سَهْمٌ أَفْوَقُ (sagitta ruptam crenam habens) ٧٠، ٧ * ١٩٩، ٢١

فُولٌ (faba) ١٤، ١٤

فُولَاذٌ (chalybs) ٥٤، ١

فُومٌ (triticum) ١٤، ١١

فَامِىٌّ (qui fructus vendit) ٥٩، ٥

فَاهَ بِالكَلِمَةِ (*f. u.* pronunciavit verbum) ١٤٧، ١٢

فَوِهَ (*f. a.* amplum os habuit) ١٧٠، ٣

تَفَوَّهَ بِكَلِمَةٍ (ore extulit, pronunciavit verbum) ٢٩١، ١٠

فُوهٌ (boni odores, res aromaticae) أَفْوَاهٌ أَفَاوِيهُ ٥٥، ١٩

فُوَّةٌ (tinctura rubra: rubia) ٥٩، ١٩

فُوَّهَةُ النَّهْرِ (ostium fluvii) ١٣، ٣

أَفْوَهُ (homo amplo ore) ٤١، ١٥ * ١٧٠، ٣

رَجُلٌ مِفْوَهٌ (loquax) ٢٢٣، ٤

فَهَّ (*f. a.* haesit in sermone) ١٩٧، ٢٠

فَهٌّ (haerescens in sermone) ١٩٧، ٢٠

فَهْدٌ (pardi species cujus ope venantur)
فُهُودٌ ح ٧٥ ، ١٧
فَهَّادٌ (custos pardi venatorii; qui
(pardum venandi arte instruit ٧٥ ، ١٧
فُهْرٌ (gymnasium, schola Judaeorum)
٢١ ، ٢٢
فِهْرٌ (lapis manus explens *pec.* quo-
cum odoramenta super lapide alio ex-
فُهُورٌ وأَفْهَارٌ (cavato contunduntur
ح ٩ ، ١١ * ٥٥ ، ٢١
فَهِمَ الأَمْرَ (*f. a.* intellexit, animo per-
(cepit rem ١٩٤ ، ١٣
وفَهِمَ الرَّجُلُ (intelligens, sagax
(fuit ١٤
أَفْهَمَهُ الحَرْفَ (docuit alqm literam)
٢٠٠ ، ٨
فَهَّمَهُ (docuit, instruxit alqm) ٢١٨ ، ١٠
تَفَهَّمَ الكَلَامَ (intellexit sermonem,
alia ejus parte post aliam perspecta)
٢٥٧ ، ١١
اِسْتَفْهَمَهُ (percipere intelligere stu-
(duit alqd ٢٧٣ ، ٢٠
فَهِمٌ (vir intelligens sagax) ١٩٤ ، ١٤
فِي (praepositio loci: in, ut زَيْدٌ فِي
الدَّارِ Seidus in domo est) ٢٨٧ ، ٤
فَاءَ الظِّلُّ (transiit in alium locum,
(mutata est umbra ١١٠ ، ٢١
أَفَاءَ اللّٰهُ عَلَى المُسْلِمِينَ مَالَ
الكَفَرَةِ (ut praedam dedit Deus Mu-
(sulmanis opes Infidelium ٢٠٤ ، ٣
تَفَيَّأَ الظِّلَّ (abiit a loco et transiit
(in alium umbra ٣٩١ ، ١١
وتَفَيَّأَ بالشَّجَرَةِ (umbram capessivit
ه (sub arbore

فَيْءٌ (umbra) ح أَفْيَاءٌ ٧ ، ١ (praeda
أَفْيَاءٌ ح ٩٨ ، ٢٢ (*militum*
فَيْجٌ (cursor ad epistolas et mandata ce-
فُيُوجٌ (leriter perferenda dispositus
ح ٤٨ ، ١٠
فَيَّجَنَ القِدْرَ (rutam jecit in ollam)
٢٨٣ ، ١٢
فَيْجَنٌ (ruta) ١٩ ، ٧
فَاحَ المِسْكُ (*f. i.* et *u.* fragravit muscus)
١١٣ ، ٤
فَيِحَ (*f. a.* amplos gressus fecit; am-
(plus fuit ١٧٠ ، ٩
أَفْيَحُ (homo longe gradiens; amplus),
٤٠ ، ٢١ ، ١٧٠ ، ٩
فَيْحَةٌ (paropsis) ٢٧ ، ١٤
فَادَ (*f. i.* et *u.* mortuus est) ١١٢ ، ١٤
أَفَادَهُ فَائِدَةً (utilitatem adtulit,
(profuit alcui
وأَفَادَهَا بِنَفْسِهِ (utilitatem perce-
(pit ٢٠٩ ، ٨
اِسْتَفَادَ عِلْمًا (fructum percepit s.
(utilitatem petiit ex doctrina ٢٧٧ ، ١
فَيَّادٌ (noctua mas) ٧٩ ، ٤
فَائِدَةٌ (utilitas) فَوَائِدُ ح ٢٠٩ ، ٨
فَيْرُوزَجٌ (nomen gemmae: turcosa)
١٠ ، ١٢
فَيْشَةٌ (glans penis) فَيْشٌ ح ٣٩ ، ١٩
فَاضَ المَاءُ (*f. i.* copiosa fuit aqua,
(effusa est ١١٣ ، ١٧
أَفَاضُوا مِنْ عَرَفَاتٍ (redierunt a
(monte Arafat peregrinatores ٢٠٩ ، ١٠
وأَفَاضَ فِي الحَدِيثِ (immersit se
ه (in sermonem

اِسْتَفَاضَ الخَبَرُ (divulgatus est nun-
(tius ٢٧٧ ، ١١
فَاضَةٌ (lorica ampla, larga) ١٧ ، ٣
مُفَاضَةٌ (id.) ه
فَاظَ (*f. i.* et *u.* mortuus est) ١١٣ ، ٢٢
فَيْفَاءُ (desertum perniciosum) فَيَافٍ
ح ٨ ، ١٩
فَيَّلَ رَأْيَهُ (debilem, infirmum censuit
(consilium, prudentiam alcjs ٢٢٣ ، ٢٠
فِيلٌ (elephas) فُيُولٌ ح ٧٥ ، ١٨
(lapis in Schahiludio ٥٥ ، ١٣
فَيَّالٌ (rector elephantis) ٧٥ ، ١٨
فَيْلَقٌ (bombyx) ٥٣ ، ١٤
فَيْنَةٌ (particula, momentum temporis;
فَيْنَاتٌ ح ٥ ، ٩ (hora

ق

قُودٌ (v. قَادَ)
قَبَّ (*f. a.* medio corpore gracilis fuit)
١٩٩ ، ٣
قَبٌّ (axis currus) قُبُوبٌ ح ١٨ ، ١٠
(dactylus vilis, sequior ١٩ ، ١٧
قُبَّةٌ (fornix, opus concameratum et
قِبَابٌ ح (rotundum *ut* tale sacellum
umbraculum in tentorii ro- ٢٤ ، ٩
tundi formam redactum et sellae came-
(linae superimpositum ٢٩ ، ٩
قِبَّةٌ وقِبَةٌ (echinus) ٣٨ ، ١٥ * ٢٩٥ ، ١
حِمَارُ قَبَّانٍ معا (asellus terrester,
(insectum locustae simile ٧٧ ، ٩
أَقَبُّ ، وقَبَّاءُ (vir, femina medio
(corpore gracilis ١٩٩ ، ٣ ، ٤٠

قَبْجَةٌ (perdix) قَبْجٌ وقِبَاجٌ ح ١٧٬٧٨

قَبَحَ ٱللّٰهُ ٱلْكَافِرَ (f. a. Infidelem misericordia sua destitutum reddidit Deus) ٩٬١٧٩

قَبُحَ (f. u. turpis fuit) ٨٬١٨٤

قَبَّحَ عَلَيْهِ فِعْلَهُ (reprobavit alcui, turpe declaravit facinus alcjs) ١٩٬٢١١

اِسْتَقْبَحَهُ (turpe censuit alqd) ٢٢٬٢٧٠

قَبِيحٌ (turpis) قِبَاحٌ ح ٩٬٤١ * ٨٬١٨٤

هو مِنَ ٱلْمَقْبُوحِينَ (a Deo reprobatis, maledictis, aeterna salute destitutis adnumerandus est alqs) ٨٬١٧٩

قَبَرَ ٱلْمَيِّتَ (f. i. et u. sepelivit mortuum) ٧٬٩١

أَقْبَرَهُ (sepulcrum fecit alcui; sepeliendum curavit alqm) ١٩٬١٩٤

وأَقْبَرَهُ ٱلْمَيِّتَ (jussit alqm sepelire mortuum) ﻫ

قَبْرٌ (sepulcrum) قُبُورٌ ح ١٠٬٢٢

قُبَّرَةٌ (alauda) قُبَّرٌ ح ٤٬٧٨

مَقْبَرَةٌ معا (coemiterium) مَقَابِرُ ح ١٠٬٢٢

قَبَسَهُ نَارًا وعِلْمًا (f. i. accendit alcui ignem et docuit alqm literas) ١٣٬٩٣

أَقْبَسَهُ نَارًا وعِلْمًا (id.) ١٤٬١٩٥

اِقْتَبَسَ نَارًا وعِلْمًا (accepit ignem et comparavit sibi scientiam) ١٬٢٣٩

وَاقْتَبَسَ مِنْهُ (utilitatem percepit ex alqo) ﻫ

قَبَسٌ (ignis qui a majore igne accenditur) ٤٬٢٧

مِقْبَسٌ (id.) مَقَابِسُ ح ٤٬٢٧

مِقْبَاسٌ (id.) مَقَابِيسُ ح ٥٬٢٧

قَبَصَ (f. i. extremis digitis cepit alqd) ٥٬٩٤

قُبْصَةٌ (res quae extremis digitis capitur) ٩٬٩٤

قَبَضَ ٱلشَّيْءَ (f. i. cepit rem) ٢٢٬٩٤

قَبَضَ يَدَهُ (contraxit manum suam, comprehendit) ﻫ

قَبَضَ بِيَدِ صَاحِبِهِ (manum alcjs cepit, apprehendit) ٢٣٬٩٤

قُبِضَ ٱلْإِنْسَانُ (mortuus est homo) ٢٬٩٥

اِنْقَبَضَ ٱلْجِلْدُ (contracta, rugosa facta est cutis) ١٠٬٢٤٩

وانْقَبَضَ عن النَّاسِ (retraxit, cohibuit se ab hominibus) ﻫ

تَقَبَّضَ (contractus est; continuit se) ١٥٬٢٥٣

تَقَابَضَ ٱلْمُتَبَايِعَانِ (duo mercatores post pactum negotium rem emtam et venditam invicem acceperunt) ٢٬٢٩٥

قَابِضُ ٱلْأَرْوَاحِ (qui animas hominum retrahit, cognomen Israfilis, angeli mortis) ٢٬٣١

هو فى ٱلْقَبْضَةِ (in possessione alcjs est alqd) ٢٣٬٩٤ وأَعْطَانِي قَبْضَةً مِنْ كَذَا (dedit mihi manipulum rei, s. quantum manu capi potest) ١٬٩٥

وأَعْطَانِي قُبْضَةً مِنْ كَذَا (id.) ﻫ

مِقْبَضٌ (manubrium instrumenti, quo gossypium mundatur; manubrium pectinis carminarii (ansa mortarii) ٢٠٥٧

مَقَابِضُ ح ٨٬٢٩ (capulus ensis)

مَقَابِضُ ح ١٣٬٩٩

قِبْطٌ (Copti, genuini Aegypti incolae) ١٩٬٢٩٣

ٱلْقِبْطِيَّةُ (panni Aegyptiaci, apud Aegyptios usitati) ﻫ

قُبَيْطَاءُ (bellarium candidum quod ex uvarum succo additisque aliis rebus in candorem et duritiem coquitur) وقُبَيْطَى ٧٬٩١

قَبَعَ ٱلْقُنْفُذُ (f. a. caput retraxit erinaceus) ١٨٬١٨٠

وقَبَعَ ٱلذَّكَرُ (caput in praeputium retraxit penis) ﻫ

قَبِيعَةٌ (zona argentea aliave, quae manubrium cultri sub lamina cingit) قَبَائِعُ ح ١٣٬٧٠

قَبْقَبَ ٱلْبَطْنُ (murmuravit venter) ٥٬٢٨١

قَبْقَبَةٌ (sonus, vox equi) ٥٬٢٨١

قَبَلَ بِهِ (f. i. et u. fidejussit, sponsor fuit pro alqo) ٢١٬١٠٠

قَبَلَتِ ٱلْقَابِلَةُ ٱلْوَلَدَ (f. u. obstetricando infanti naturo succurrit obstetrix) ٩٬١٣٣

وقَبِلَتْ (f. a. id.) ﻫ

قَبِلَ ٱلشَّيْءَ (admisit acceptavit rem) ١٢٬١٩٣ وقَبِلَتْ عَيْنُهُ (distortus est oculus alcjs) ١٣

أَقْبَلَ عَلَيْهِ بِوَجْهِهِ (advertit faciem ad alqm) ١١٬١٩٩

وأَقْبَلَ ٱلْقَادِمُ (accessit, appropinquavit, adveniens) ١٢٬١٩٩

قَبَّلَهُ (osculatus est alqm) ٢٠٬٢١٧

قَابَلَهُ (e regione alcjs posuit se; opposuit se alcui) ٨٬٢٢٩

وقَابَلَ ٱلْكِتَابَ بِغَيْرِهِ (comparationem instituit, contulit librum cum alio) ﻫ

تَقَبَّلَ الطَّاعَةَ (accepit, gratam habuit obedientiam) ٢٥٩، ١٥

تَقَابَلُوا (se invicem oppositi sunt, e regione steterunt) ٢٩٩، ٣

اِسْتَقْبَلَ القِبْلَةَ (advertit, obvertit se regioni, ubi fanum Meccanum situm est) ٢٧٣، ١٣

قَبْلَ (ante) ٨١، ٢٠

قُبُلٌ معا (pudenda maris et feminae) ٣٩، ٩

قِبَلَ فُلَانٍ (prope alqm) ٨٢، ٢

قَابِلٌ (qui rem admittit, probat, gratam habet) ١٩٣، ١٣ القَابِلُ (proxime veniens, futurus annus) ٣، ١٧

قَبُولٌ (ventus ab ortu flans) ٧، ١٩

قَبِيلٌ (turba hominum) ٣١، ١٨ (praes, sponsor) قُبُلٌ وقُبَلَاءُ ح ١٠٠، ٢١

قُبْلَةٌ (osculum) ٢١٧، ٢٠

قِبْلَةٌ (regio, plaga, ubi fanum Meccanum situm est, cui inter precandum faciem obvertunt Mohammedani) ٢١، ١٥

قَابِلَةٌ (obstetrix) ١٣٣، ٩

قَبَالَةٌ (sponsio) ١٠٠، ٢١ قَبَالَاتٌ ح (syngrapha judicis) ٤٩، ٢٣

قُبَالَةَ (e regione) ٨١، ٢٢

قِبَالَةٌ (munus obstetricium) ١٣٤، ٧

قَبِيلَةٌ (gens, tribus *pec.* Arabica, iisdem parentibus prognata) قَبَائِلُ ح ٣١، ٢٢ (una partium capitis, quae suturâ cranii inter se junctae sunt) قَبَائِلُ ح ٢٩٤، ٥

أَقْبَلُ (vir distortis oculis) ١٣٣، ١٤

قَبْلَاءُ (ovis cornibus antrorsum flexis) ٧٤، ١٢

مُقْتَبَلُ الشَّبَابِ (prima juventus; juvenis) ٢٣٨، ٢١

قَبَّانٌ (statera magna) ٩٩، ٩

تَقَبَّى (tunicam قَبَاءٌ dictam induit) ٢٩٢، ٩

قَبَاءٌ (tunica brevis Persica intus munita et in anteriore parte aperta: *turc.* *Caftan*) أَقْبِيَةٌ ٩٢، ١٩

قَتٌّ (trifolium aridum) ١٩، ١٩

قِتْبٌ (intestina) أَقْتَابٌ ح ٣٨، ٢٠

قَتَبٌ (clitella minor *asino imposita*) أَقْتَابٌ ح ٧٣، ١

قُتُودٌ (ligna sellae camelinae et clitellae asini) ٧٣، ٣

قَتَادَةٌ قَتَادٌ ح ١٧، ٥

قَتَرَ فِي المَعِيشَةِ (*f. i.* et *u.* parcus, tenax fuit in acquirendo victu) ٩١، ٨

أَقْتَرَ (pauper fuit) ١٩٤، ٢٠

وأَقْتَرَ عَلَى عِيَالِهِ (tenax fuit erga familiam suam) ﻫ

قَتَّرَ على عِيَالِهِ (id.) ٢١٣، ١٥

قُتْرٌ (latus, plaga, tractus) أَقْتَارٌ ح ٢١، ١

قِتْرٌ (cuspis minor et paulo rotundior sagittae) ٧٠، ٩

قُتَارٌ (odor et vapor ollae carnisque assatae) ٩٠، ٨

قَتَرَةٌ معا (pulvis) ٨، ١

قُتْرَةٌ (casa frondea in qua latet venator) ٥٤، ١٥ * ٢٩٩، ١٤

قَتَلَهُ (*f. u.* occidit alqm) ١٣٣، ٨

قَاتَلَهُ (armis pugnavit, hostiliter conflixit cum alqo) ٢٢٩، ٨

اِقْتَتَلُوا (pugnam commiserunt inter se) ٢٣٨، ٢٢

اِسْتَقْتَلَ (prae nimia fortitudine periculum mortis subiit) ٢٧٣، ١٣

قَتِيلٌ (occisus, interfectus) قَتْلَى ح ١٣٣، ٨

قَتَامٌ (pulvis) ٨، ١

قِثَّاءٌ (cucumis) قِثَاءٌ ح ١٥، ٩

قَثَدَةٌ (cucumis seminalis) قَثَدٌ ح ١٥، ٧

قَحْبَةٌ (meretrix, scortum) قِحَابٌ ح ٤٤، ١٠

قَحَدَةٌ (basis tuberis camelini, ea pars tuberis, qua dorso insidet) ٧٣، ١٩

قُحِطَ المَطَرُ (defecit pluvia) ١٨٨، ١٥

وقُحِطَتِ الأَرْضُ (pluviâ caruit terra) ١٩

وقُحِطَ القَوْمُ (pluviae penuria laboravit populus) ١٧

أَقْحَطَ القَوْمُ (id.) ١٩٩، ٥ قَحْطٌ (defectus, inopia pluviae) ﻫ

قِحْفٌ (os cerebrum cingens, cranium) أَقْحَافٌ ح ٣٤، ١

أَقْحَمَ الفَرَسَ فِي النَّهْرِ (adegit, propulit equum in fluvium) ٢٠٠، ٨

وأَقْحَمَ نَفْسَهُ فِي الهَلَكَةِ (conjecit se, irruit in perniciem) ٢٠٠، ٩

اِقْتَحَمَ (demissus est ex alto in locum inferiorem; temerarius et inconsulto rem aggressus est) ٢٣٩، ١٤

اِقْتَحَمَ النَّهْرَ (in fluvium se projecit) ٢٣٩، ١٢

وَاقْتَحَمَتْهُ عَيْنِي (aspernatus sum, despexi alqm) ٢٣٩، ١٤

تَقَحَّمَ فى الأَمْرِ (inconsulto aggres-
١٣ ٬ ٢٥٧ (sus est negotium
أُقْحُوَانٌ (anthemis) أَقَاحِىُّ وأَقَاحِى
٢١ ٬ ١٥ (*sic!*)

قَدْ (*particula praeterito verbi prae-*
posita indicat, actionem v. statum perfectum esse et finitum, ut:
equo vectus est قَدْ رَكِبَ الأَمِيرُ
aoristo verbi) ١٥ ٬ ٢٨٨ (princeps
praeponitur ad indicandum, actionem v. statum esse possibilem eumque interdum fieri et inveniri: nonnumquam, passim, *nostr.* auch wohl, vielleicht, mitunter, ut إِنَّ الكَاذِبَ
seq. genit. et) ﻫ قَدْ يَصْدُقُ
accusativo significat sufficiens est
١٨ ٬ ٨٣ (alcui, sufficit

قَدَّهُ (*f. u.* per longum secuit alqd)
١٢ ٬ ١٣٩
قَدَّ اللَّحْمَ (in oblonga segmenta)
dissecuit carnem ut in aëre eam sic-
١٧ ٬ ٢١٩ (caret
اِنْقَدَّ (dissectus est *pec.* per longum)
١٥ ٬ ٢٤٧
قَدٌّ statura hominis *pec.* alta, pro-
قُدُودٌ ح ٣ ٬ ٣٣ (cera
قِدٌّ (lorum coriaceum) قُدُودٌ ح
١٠ ٬ ٥٢
قِدَّةٌ cohors, agmen hominum haud
قِدَدٌ ح ٢١ ٬ ٣١ كُنَّا (numerosum
طَرَائِقَ قِدَدًا (diversas doctrinas
vel agendi normas secuti sumus)
١٣ ٬ ١٣٩
قَدِيدٌ caro in aëre et solis ardore
٥ ٬ ٩٠ (siccata
مَقْدُودٌ homo procerae, bonae sta-
٢١ ٬ ٤٠ (turae

قَدَحَ النَّارَ *f. a.* ignem elicuit ex)
٨ ٬ ١٧٩ (ignitabulo
وقَدَحَ فِيهِ obtrectavit alqm; iu-
٩ (dignatus est alqm
قِدْحٌ lignum sagitta *sine cuspide*)
(sagitta aleatoria) ٤ ٬ ٧٠ (*et alis*
أَقْدَاحٌ وقِدَاحٌ ح ١٣ ٬ ٥٥
قَدَحٌ (scyphus, poculum) أَقْدَاحٌ
ح ٣ ٬ ٢٨
قَدَّاحٌ (silex ignitarius) ٩ ٬ ٢٧ ✱
٩ ٬ ٢٩٣
قَدَّاحَةٌ (id.) ﻫ
مِقْدَحٌ (cochlear) ﻫ (ignitabulum)
٩ ٬ ٢٩٣
مِقْدَحَةٌ coch-) ٩ ٬ ٢٧ (ignitabulum)
٩ ٬ ٢٩٣ -(lear

قَدَرَ عَلَيْهِ *f. i.* validus, potens fuit de)
٨ ٬ ٩١ (alqa re; par fuit faciendae rei
وقَدِرَ عَلَيْهِ (*f. a.* id.) ٩
وقَدَرَ الشَّىْءَ *f. i.* et *u.* mensu-
ravit, justa mensura determinavit
ﻫ (rem
قَدَّرَ الشَّىْءَ mensuravit, juste de-
١٥ ٬ ٢١٣ (finivit rem
اِقْتَدَرَ عَلَيْهِ compos, par fuit fa-
١٥ ٬ ٢٣٥ (ciendae rei
قَدْرٌ (potestas) ٩ ٬ ٩١ قَدْرُ الشَّىْءِ
(mensura, quantitas rei) ١١ قَدْرُ رَاحَةٍ
(mensura, quantitas volae manus ١٣ ٬ ٨٥
قِدْرٌ (olla, lebes) قُدُورٌ ح ١٧ ٬ ٢٩
قَدَرٌ (mensura, quantitas rei) أَقْدَارٌ
ح ١١ ٬ ٩١
قَدِيرٌ caro) ٩ ٬ ٩١ (potens, validus)
٥ ٬ ٩٠ (in ollâ assata

مِقْدَارٌ mensura; quantitas definita)
مَقَادِيرُ ح ١٠ ٬ ٩١ (rei

قَدَّسَ اللّٰهَ ولِلّٰهِ (sanctivicavit Deum)
٩ ٬ ٢١٤
تَقَدَّسَ (purus, sanctus est) ٥ ٬ ٢٥٣
قُدْسٌ (puritas, sanctitas) ٧ ٬ ٢١٤ ✱
cognomen) رُوحُ القُدْسِ ٥ ٬ ٢٥٣
حَظِيرَةُ ٣١ ٬ ١ (Gabrielis archangeli
القُدْسِ sepimentum sanctitatis,)
١٨ ٬ ٥٠ (*cognomen* medii Paradisi
قُدُّوسٌ معا (Deus sanctissimus)
٧ ٬ ٢١٤

قَدَمَهُ (*f. u.* praecessit alqm) ٣ ٬ ١٣٤
وقَدِمَ البَلَدَ *f. a.* advenit in urbe)
١٤ ٬ ١٩٤ (*pec. ex itinere redux*
وقَدِمَ عَلَى الرَّجُلِ accessit ad)
ﻫ (alqm
قَدُمَ *f. u.* praecessit tempore; anti-
١٩ ٬ ١٨٩ (quus fuit
أَقْدَمَ عَلَيْهِ prae ceteris aggressus)
٩ ٬ ٣٠٠ (est hostem
قَدَّمَهُ (praemisit alqm) ١١ ٬ ٢١٨
وقَدَّمَ بِنَفْسِهِ prior fuit, anteces-
ﻫ (sit
وقَدَّمَ إِلَيْهِ الأَمِيرُ أَنْ يَفْعَلَ كَذَا
imperavit alcui princeps, ut fa-
ﻫ (ceret alqd
تَقَدَّمَهُ (altero anterior fuit, ivit)
١٣ ٬ ٢٥٧
وتَقَدَّمَ عَلَيْهِ (id.) ﻫ
وتَقَدَّمَ إِلَيْهِ فى كَذَا jussit alqm)
ﻫ (alqd
وتَقَدَّمَ إِلَيْهِ كَذَا (id.) ﻫ
اِسْتَقْدَمَ الرَّجُلُ a parte anteriore)
٢١ ٬ ٢٧٣ (stetit vir; praeire voluit

وَاسْتَقْدَمَهُ (praetulit, praemisit alqd) ٢٢

قَدَمٌ (anterior v. inferior pars pedis humani) أَقْدَامٌ ح ٩، ٤٠

قَادِمٌ (adveniens *ex itinere*) ١٥، ١٩٤

قُدَامٌ (antiquus, vetus) ١٩، ١٨٩

قَدُومٌ (securis fabri lignarii) قُدُمٌ ح ١٤، ٥٩

قَدِيمٌ (antiquus; aeternus) ١٩، ١٨٩

قُدَّامَ (ante) ٢١، ٨١

قَادِمَةٌ (anterius sellae camelinae)

قَوَادِمُ ح ٣، ٧٣ (pennae primariae in alis avium) ١٨، ٧٩

مُقْدِمُ العَيْنِ (angulus oculi anterior) ٢٢، ٣٤

مُقَدَّمُ البَيْتِ (vestibulum domûs) ١٩، ٢٤

مِقْدَامٌ ومِقْدَامَةٌ (praevertens in hostem; audax) ١٠، ٢٠٠

مُقَدَّمَةٌ معا (agmen primum exercitûs) ١٧، ٩٨

اِقْتَدَى بِهِ (secutus est, imitatus est alqm) ٧، ٢٤٣

قِدْوَةٌ (antecessor, quem alii exempli instar sequuntur v. imitantur) ٨، ٢٤٣

قُذَّةٌ (pennâ s. ala qua sagitta instructa est) قُذَذٌ ح ٩، ٧٠

سَهْمٌ أَقَذُّ (sagitta alis non instructa) ٧، ٧٠

قَذِرَ الشَّيْءُ (*f. a.* immunda, sordida fuit res) ٣، ١٥٨

وقَذُرَ (*f. u.* id.) ه

تَقَذَّرَ مِنَ الشَّيْءِ (semet custodivit cavitque a re; immunis, non contaminatus est re alqa) ١٩، ٢٥٢

قَذِرٌ (immundus, sordidus) ٣، ١٥٨

قَذَفَهُ بِالحِجَارَةِ (*f. i.* lapidibus conjecit alqm) ١٠، ٩٧

وقَذَفَ المُحْصَنَةَ (conviciis petiit mulierem castam) ه

تَقَاذَفُوا بِالحِجَارَةِ (se invicem petierunt lapidibus) ١١، ٢٩٥

قَذَّافَةٌ (trutina; balista jaculandis lapidibus) قَذَّافَاتٌ ح ٧، ٥٥

مِقْذَافٌ (remus navis) ٢٠، ٥٣

قَذَالَانِ (duo latera occipitis) قُذُلٌ وأَقْذِلَةٌ ح ١٩، ٣٣

اِنْقَذَمَ (properavit) ١١، ٢٤٧

قُذَمٌ (celer) ١١، ٢٤٧

أَقْذَى عَيْنَهُ (injecta festuca, sorde laesit oculum suum alqs) ١١، ٢٠٧

قَذَاةٌ (festuca, sordes quae in oculum incidit) قَذًى ح ٩، ٣٥

قَرَّ فِى المَكَانِ (*f. i.* et *a.* substitit permansit in loco) ١٨، ١٠٤

وقَرَّتْ بِهِ عَيْنُهُ (oblectatione rei splenduit oculus alcjs) ١٩، ١٠٤

قُرَّ (frigore laesus est) ٥، ١٨٩

أَقَرَّ بِالشَّيْءِ (confessus est rem) ١٧، ٢٠١

وأَقَرَّهُ فِى المَوْضِعِ (firmiter alqm collocavit in loco) ه

وأَقَرَّهُ عَلَى عَمَلِهِ (sivit reliquit alqm in opere suo faciendo) ١٩

قَرَّرَهُ (effecit ut subsisteret alqs; constituit alqd) ١٩، ٢١٩

قَارَّهُ عَلَى كَذَا (perseveravit cum alqo in re; conquievit) ٩، ٢٣٠

اِقْتَرَّ بِالقُرُورِ (lavit se aquâ frigidâ) ١١، ٢٤٠

وَاقْتَرَّ بِالقُرَرَةِ (comedit cibum in fundo ollae residuum) ه

واقْتَرَّ بِالقُرَارَةِ (pro obsonio habuit) ١٢

تَقَرَّرَ الأَمْرُ (firmata, stabilita est res) ١٢، ٢٥٨

اِسْتَقَرَّ فِى المَكَانِ (firmiter mansit in loco) ١٤، ٢٧٤

قَرَارٌ (firma mansio, locus mansionis) ١٩، ١٠٤

قُرُورٌ (aqua frigida) ١١، ٢٤٠

قَرِيرُ العَيْنِ (vir qui re oblectatus splendentem oculum habet) ٢٠، ١٠٤

قُرَرَةٌ (cibus fundo ollae adhaerens) ه

قُرَارَةٌ (reliquiae cibi fundo ollae adhaerentis, quae aquâ affusâ eluuntur) ١٢، ٢٤٠

قَارُورَةٌ (ampulla *pec.* vitrea) قَوَارِيرُ ح ١٠، ٢٨ قَارُورٌ ح ٧، ٥٩

مَقْرُورٌ (frigore laesus) ٩، ١٨٩

قَرَأَ الكِتَابَ (*f. a.* legit librum) ٢١، ١٧٣

وَقَرَأَ عَلَيْهِ السَّلَامَ (pertulit alcui salutem) ٢٣

أَقْرَأَهُ القُرْآنَ (docuit alqm Coranum, legendum dedit alcui Coranum) ٨، ١٩٠

وأَقْرَأَهُ السَّلَامَ (pertulit alcui salutem) ه

وَأَقْرَأَتِ المَرْأَةُ (menstruis laboravit, *et contra* menstruis libera et munda fuit mulier) ١٩٠، ٩

تَقَرَّأَ (lectioni Corani, abstinentiae et cultui Dei devovit se *monachus*) ٢٤٩، ١٩

اِسْتَقْرَأَهُ (petiit ab alqo ut legeret) ٢٧٠، ١٢

قَرْءٌ معا (menstruatio, *et contra* puritas) قُرُوءٌ وأَقْرَاءٌ ح ١٩٠، ١٠

قَارِئٌ (lector) قُرَّاءٌ وقَرَأَةٌ ح ١٧٣، ٢٢

قُرَّاءٌ (lectioni Corani, abstinentiae et cultui Dei deditus et devotus: monachus) ٢٤٩، ١٩

قُرْآن (Coranus) ٤٩، ٥

قَرُبَهُ (*f. u.* propinquus fuit alcui) ١٥٤، ٢

قَرُبَ مِنْهُ (id.) ١٨٤، ٢

قَرَّبَهُ (propinquum effecit, admovit alqd) ٢١٠، ١٩

وقَرَّبَ قُرْبَانًا (Deo obtulit victimam) ﻫ

قَارَبَهُ (prope fuit, accessit alteri) ٢٢٥، ١٩

اِقْتَرَبَ (prope fuit) ٢٣٣، ١٩

تَقَرَّبَ إِلَى اللّٰهِ بِكَذَا (Deo sese appropinquare studet alqa re) ٢٥٠، ١٤

تَقَارَبُوا (propinqui fuerunt inter se) ٢٩٣، ٢٣

قُرْبٌ (hypochondrium) قُرُوبٌ و أَقْرَابٌ ح ٣٨، ٤

قَارِبٌ (navis parva) ٥٣، ١٨

قُرَابٌ (propinquus) ١٨٤، ٢

قِرَابٌ (vagina cultri) قُرُبٌ ح ٧٠، ١٥

قَرِيبٌ (propinquus) ١٨٤، ٢ (cognatus, affinis) أَقْرِبَاءُ وأَقَارِبُ ح ٤٤، ١٢

قُرْبَةٌ (propinquitas *in gradu*) قُرُبَاتٌ ح ٢٥٠، ١٥

قِرْبَةٌ (uter coriaceus) قِرَبٌ ح ٥٢، ٢٢

قُرْبَى (propinquitas, affinitas) ٤٤، ١٢

قَرَابَةٌ (id.) ٤٤، ١٢

قُرْبَانٌ (omnis res, qua Deo se appropinquare studet homo; victima, sacrificium) ٢١٠، ٢٠

شَيْءٌ مُقَارِبٌ (res mediocris, media *inter bonum et pravum*) ٢٢٥، ١٩

مَقْرَبَةٌ (propinquitas, cognatio) ٤٤، ١٣

قَرَبُوسٌ (locus prominentior in anteriore parte ephippii) ٩٨، ٩

قَرَحَ الفَرَسُ (*f. u.* et *a.* annosus fuit equus) ١٢٤، ١٥

قَرِحَ (*f. a.* ulceribus laboravit) ١٥٥، ١٨

اِقْتَرَحَ عَلَيْهِ كَذَا (importune postulavit alqd ab alqo) ٢٣٤، ٨

قَرْحٌ (ulcus) ٥٩، ٣

قَرِحٌ (ulcerosus) ١٥٥، ١٨

قَارِحٌ (equus novem annorum, equus annosus) قَوَارِحُ وقُرَّحٌ ح ٩٩، ١٨

قَرَاحٌ (aqua pura) ١٢، ١١ (terra non salsuginosa) ١٧، ٢٢

قَرِيحٌ (ulcerosus) ١٥٥، ١٨

قَرْحَةٌ (ulcus) قَرْحٌ وقُرُوحٌ ح ٥٩، ٣

قِرْوَاحٌ (campus vastus) ٨، ١٩

قِرْدٌ (simia) قِرَدَةٌ وقُرُودٌ ح ٧٥، ١٩

قُرَادٌ (ricinus) قِرْدَانٌ ح ٧٧، ٢

قُرْزُومٌ (lignum, super quo corium dissecat sutor) ٥٢، ٨ ✻ ٢٩٩، ٩ (incudis fabri ferrarii lignum) ٥٤، ٢

قَرِيسٌ (pisces in aceto *vel* aquâ cocti) ٩٠، ٢٠

قَرَصَهُ بِإِصْبَعَيْهِ (*f. i.* et *u.* duobus digitis prehendit alqd) ٩٤، ٩

قُرْصٌ (panis rotundus, discus panis) أَقْرَاصٌ ح ٩١، ٨ قُرْصُ الشَّمْسِ (discus solis) ٩، ٨

قَارِصٌ (oxygala aciditate mordax) ٩١، ١٩

قَرَضَتِ الفَأْرَةُ الثَّوْبَ (*f. i.* rodit mus vestem) ٩٥، ٣

وقَرَضَ الشِّعْرَ (dixit, recitavit carmen) ٩٥، ٢

أَقْرَضَهُ دَرَاهِمَ (dedit alcui pecuniam mutuo creditoque) ١٩٥، ٢١

اِنْقَرَضَ القَوْمُ (consumtus et exstirpatus est populus) ٢٤٩، ١١

تَقَارَضُوا الزِّيَارَةَ (visitarunt se invicem, visitationem, *salutationem*, *laudem*, antea factam retribuerunt sibi invicem) ٢٩٥، ٣

اِسْتَقْرَضَهُ (aes alienum, debitum petiit ab alqo) ٢٧٢، ٨

قَرْضٌ (aes alienum, debitum) قُرُوضٌ ح ١٩٥، ٢٢

قَرِيضٌ (carmen *pec.* recitatum) ٩٥، ٤

قُرَاضَةٌ (ramenta auri) قُرَاضَاتٌ ح
١ ، ٩٩

مِقْرَضٌ (forfex ad secandum aurum)
مَقَارِضُ ح ٤ ، ٥٤

مِقْرَاضٌ (forfex) مَقَارِيضُ ح ١٩ ، ٥٧

قُرْضُوبٌ (fur) ١٤ ، ٤٨

قَرَّطَ أُذُنَهَا inauri ornavit aurem mu- (lieris ٤ ، ٢١٥

وقَرَّطَ الفَرَسَ العِنَانَ habenam (pone aurem equi posuit ه

تَقَرَّطَتْ (inauribus ornata est mulier) ١٩ ، ٢٥٣

قُرْطٌ inauris infimae parti auris in- (serta قِرَطَةٌ ح ٤ ، ١١

قِيرَاطٌ κεράτιον, ponderis species (dimidio دانق aequivalens ١٤ ، ٩٥

قَرْطَسَ الرَّامِي scopum attigit sagit- (tarius ١٥ ، ٢٨٠

قِرْطَاسٌ folium, charta scriptoria) قَرَاطِيسُ ح ٤ ، ٥٠

تَقَرْطَقَ veste قرطق appellata in- (dutus est ٧ ، ٢٨٤

قُرْطَقٌ (nomen tunicae cujusdam) قَرَاطِقُ ح ٢٠ ، ٩٢

قِرْطَالَةٌ (calathus pomarius) ٢٠ ، ٢٩

قُرْطُمٌ (grana cnici) ١٩ ، ١٤

قَرَّظَهُ (laudavit alqm) ٩ ، ٢١٥

قَرَظٌ cortex coriarius; folia arboris) سَلَم appellatae ad depsenda coria) ١٤ ، ٥٩

قَرِعَ (*f. a.* calvus fuit) ١٧ ، ١٩٠

قَرَعَهُ (*f. a.* contudit alqd) ١٩ ، ١٨٠

قَرَّعَهُ (increpuit, vituperavit alqm) ١٣ ، ٢١٥

قَارَعَهُ (sortem jecit cum altero) ٨ ، ٢٢٨

اِقْتَرَعُوا (sortem jecerunt inter se)

تَقَارَعُوا (id.) ٨ ، ٢٩٥

قَرِيعٌ (camelus admissarius) ٢٢ ، ٧١

قَرْعَةٌ (cucurbita) قَرْعٌ ح ٧ ، ١٥

قَارِعَةٌ (noxa, malum) ١١ ، ٥٨ القَارِعَةُ (dies extremi judicii) ١٥ ، ٥ قَارِعَةُ الطَّرِيقِ (quadrivium; compitum) ١٢ ، ١١

أَقْرَعُ (calvus) ١٧ ، ١٩٠ ✱ ٣ ، ٤١

مِقْرَعَةٌ (instrumentum quo pulsatur) مَقَارِعُ ح ١ ، ٩٩ (tympanum

اِقْتَرَفَ السَّيِّئَةَ (commisit scelus) ١٩ ، ٢٣٧

قِرْفَةٌ species cinnamoni; canella;) قِرَفٌ ح ١٧ ، ٥٩ (cortex mali Punici

مُقْرِفٌ equus nobilior, *nim.* patre) arabico et matre non arabica natus, ١٥ ، ٩٩ (*vel vice versa*

قَرْقَرَتِ الحَمَامَةُ (gemuit columba) ١٢ ، ٢٨١

وقَرْقَرَ البَطْنُ (murmuravit venter) ٥

قِرْقِسٌ (musca in desertis frequens) ١٨ ، ٧٧

قَرِمَ languide lenteque comedit infans et) ١٤ ، ٢٥٧ (puer, quum primum edere incipit

قَرِمَ إِلَى اللَّحْمِ *f. a.* valde appeti-) ١٥ ، ١٩٤ (vit carnem

تَقَرَّمَ الصَّبِيُّ والبَهْمُ languide et) lente edit puer et agnus quum primum ١٤ ، ٢٥٧ (edere incipiunt

قَرْمٌ (camelus admissarius) ٢٢ ، ٧١

قُرُومٌ (dominus, princeps familiae) ح ١٧ ، ٤٩

قِرَامٌ velum coloratum; sindon, pan-) قُرُمٌ ح (nus qui lecto supersternitur ٧ ، ٩٤

مُقْرَمٌ (camelus admissarius) ٢٢ ، ٧١

مِقْرَمٌ (*i. q.* قِرَامٌ) مَقَارِمُ ح ٩ ، ٩٤

مِقْرَمَةٌ pannus s. tegumentum, quod) ه (lecto supersternitur: *Betttuch*

قِرْمِدٌ (lapis *pec.* calcarius) ٧ ، ٢٨٠

قِرْمِيدٌ (later coctilis) قَرَامِيدُ ح ٩ ، ٥٢

بِنَاءٌ مُقَرْمَدٌ aedificium lateribus) coctis vel lapidibus calcariis exstru- ٧ ، ٢٨٠ (ctum

قُرْمُوصٌ fovea in terram facta ubi latet) قَرَامِيصُ ح ١٤ ، ٢٤ (venator

قَرْمَطَ المَشْيَ angustis et contractis) ١٨ ، ٢٨٠ (gressibus incedit

خَطٌّ مُقَرْمَطٌ compressis et arcte) ١٩ ، ٢٨٠ (contractis literis facta scriptura

قُرْمُولٌ (vinculum cincinnorum) قَرَامِيلُ وقَرَامِلُ ح ٢٠ ، ١٠

قَرَنَ بَيْنَهُمَا *f. i.* et *u.* conjunxit duas) ٩ ، ١٠٣ (res *v.* personas

قَرِنَ *f. a.* conjuncta inter se super-) ٧ ، ١٩٥ (cilia habuit

أَقْرَنَ لَهُ (adstitit, adjuvit alqm) ٢١ ، ٢٠٠

قَرَّنَهُمْ فِى الأَصْفَادِ binos colliga-) vit funibus, ut compluria fierent paria) ٢٢ ، ٢١٨

قَارَنَهُ (sodalium iniit cum altero)
١٩ ، ٢٢٩
اِقْتَرَنَ بِهِ (consociatus est cum alqo)
٢٠ ، ٢٣٩
قَرْنٌ (cornu bovis) قُرُونٌ ج ١٦ ، ٧٣
(spatium octoginta, *aliis* triginta an-
homines aequales unius) ١٥ ، ٣ (norum
٥ ، ٣٤ (cirrus mulieris) (aetatis
primi radii orientis) قَرْنُ الشَّمْسِ
١٠ ، ٩ (solis
compar) ١ ، ٤٩ (coaetaneus alcui) قِرْنٌ
أَقْرَانٌ ج ١٤ ، ٩٨ (fortitudine
قَرَنٌ (pharetra) أَقْرَانٌ ج ٩ ، ٧٠
(conjunctus cum altero; socius) قَرِينٌ
قُرَنَاءُ ج ٧ ، ١٠٣
qui juncta supercilia ha-) أَقْرَنُ
ovis) قَرْنَاءُ ٧ ، ١٩٥ ✲ ٧ ، ٤١ (bet
١٥ ، ٧٤ (cornuta
(juncta supercilia habens) مَقْرُونٌ
(id.) مَقْرُونُ الحَاجِبَيْنِ ٧ ، ١٩٥
٧ ، ٤١
brassicae species, crambe cris-) قِرَنْبِيطٌ
١١ ، ١٥ (pata
f. i. coenam hospitalem) قَرَاهُ الطَّعَامَ
٨ ، ١١٧ (alicui paravit
aquam in) وَقَرَى المَاءَ فِى المِقْرَاةِ
٩ ، ١١٧ (cisterna collegit
permigravi regio-) اِقْتَرَيْتُ البِلَادَ
٢٣ ، ٢٤٣ (nes
اِسْتَقْرَيْتُ البِلَادَ (id.) ﻫ
قَرًا (dorsum) أَقْرَاءٌ ج ١٩ ، ٣٧
(convivium hospiti paratum) قِرًى
٨ ، ١١٧
قَرْيَةٌ (orbs minor, pagus) قُرًى ج
٢٠ ، ٢٢ (acervus formicarum) ١٩ ، ٢٠

qui ex eadem urbe cum altero) قَرَوِىٌّ
٥ ، ٤٩ (ortus est
قَارِيَةٌ (sturnus viridis) قَوَارِى ج
١٣ ، ٧٨
مِقْرًى (vas; poculum ligneum) ٨ ، ١١٧
مِقْرَاةٌ (cisterna magna) مَقَارِى ج
٢٠ ، ١٣
تَقَزَّزَ مِنْهُ (fugit, aversatus est alqd)
١٣ ، ٢٥٨
قَزٌّ (sericum) قُزُوزٌ ج ١ ، ٩٢
قَازُوزَةٌ (patera vinaria minor) قَوَازِيزُ
ج ٧ ، ٥٩
قَوْسُ قُزَحَ معًا (arcus coelestis: iris)
٢ ، ٩
قَزْدِيرٌ (stannum) ٩ ، ٢٣٩
f. a. celeriter) قَزَعَ الظَّبْىُ وغَيْرُهُ
٥ ، ٢٨٣ (cucurrit; agilis expeditus est
noctu) تَقَسَّسْتُ أَصْوَاتَهُمْ بِاللَّيْلِ
١٥ ، ٢٥٨ (clamores eorum auscultavi
قَسٌّ (Presbyter christianus) قُسُوسٌ
ج ٩ ، ٥١
قِسِّيسٌ (id.) قِسِّيسُونَ ج ١٠ ، ٥١
exaruit, valde annosus) اِقْسَأَنَّ الشَّيْخُ
٨ ، ٢٨٩ (fuit senex
f. i. vi et invitum) قَسَرَهُ عَلَى الأَمْرِ
١١ ، ٩١ (adegit alqm ad opus faciendum
قَسَطَ (*f. i.* iniquus fuit) ١٧ ، ٩٥
أَقْسَطَ (justitiam exercuit) ٥ ، ١٩٩
Costus, aromatis species ex) قُسْطٌ
١ ، ٥٨ (radice plantae marinae parata
قِسْطٌ (portio rei) أَقْسَاطٌ ج ٧ ، ٩٥
mensura aridorum dimidium τοῦ صاع
٩ ، ١٩٩ (justitia) ١١ ، ٩٩ (continens
قَاسِطٌ (iniquus) ٩ ، ١٩٩

قُسْطَانٌ (prelum olearum) ٩ ، ٥٨
مُقْسِطٌ (justus) ٩ ، ١٩٩
cortina magna super tectum) قُسْطَاسٌ
statera) ١٣ ، ٢٩ (aut atrium expansa
٩ ، ٩٩ (major
قِسْطَاسٌ (statera major) ﻫ
قَسْطَلٌ (pulvis) ١ ، ٨
f. i. divisit, partitus est) قَسَمَ المَالَ
٣ ، ١٠٢ (pecuniam
قَسُمَ (*f. u.* pulchra facie fuit) ٢٠ ، ١٨٩
(juravit per Deum) أَقْسَمَ بِاللّٰهِ
١٠ ، ٢٠٠
قَسَّمَهُ (in partes divisit alqd) ١٢ ، ٢١٨
partitus est cum al-) قَاسَمَهُ المَالَ
١٤ ، ٢٢٩ (tero pecuniam
unus alteri jusjurandum de-) وقَاسَمَهُ
ﻫ (dit
partiti sunt prae-) اِقْتَسَمُوا الغَنِيمَةَ
١٥ ، ٢٣٩ (dam
(divisa est pecunia) اِنْقَسَمَ المَالُ
١٠ ، ٢٤٧
تَقَسَّمَ الشَّىْءُ (divisa est res) ١٥ ، ٢٥٧
disgregavit, dis-) وتَقَسَّمَهُمُ الدَّهْرُ
ﻫ (persit homines tempus, *fortuna*
partiti) تَقَاسَمُوا الشَّىْءَ بَيْنَهُمْ
١١ ، ٢٩٩ (sunt inter se rem
jurarunt inter se) وتَقَاسَمُوا بِاللّٰهِ
١٢ (per Deum
voluit ut partitio fieret;) اِسْتَقْسَمَ
٢٢ ، ٢٧٣ (portionem petiit
قِسْمٌ (pars, portio) أَقْسَامٌ ج
٣ ، ١٠٢ ✲ ٨ ، ٩٥
قَسَمٌ (jusjurandum) ١٠ ، ٢٠٠
قَسِيمٌ (homo pulchra facie) ٢٠ ، ١٨٩

قَسِيمُ فُلَانٍ (qui jure jurando dato
alteri obstrictus est) ٢٢٩، ١٥

قَسِمَةٌ (facies) ٢٩٤، ٩

مَقْسِمٌ (portio, pars rei, *al.* locus ubi
partitio fit) ١٠٢، ٤

رَجُلٌ مُقَسَّمٌ (vir pulcher) ٢١٨، ١٢

قَسَا قَلْبُهُ (*f. u.* durus fuit animus
alcjs) ١٤٩، ١٤

وقَسُوَ قَلْبُهُ (id.) ه

قَاسَاهُ (duritiem alcjs, molestiam
rei pertulit; duro et iniquo animo fuit
in alqm) ٢٣٢، ١٨

قَلْبٌ قَاسٍ (animus durus) ١٤٩، ١٥

قَلْبٌ قَسِيٌّ (id.) ه

قِسِيٌّ (v. قَوْس)

قِشَّةٌ (simia femella) ٧٥، ٢٠

قَشَرَ العُودَ (*f. i.* decorticavit lignum)
٩١، ١٢

قَشَّرَ السِمْسِمَ (decorticavit, folliculis
privavit sesamum) ٢١٣، ١٩

اِنْقَشَرَ (decorticatus, excoriatus est)
٣٤٩، ٤

تَقَشَّرَ (id.) ٢٥٣، ١٧

قِشْرٌ (cortex; putamen melonis; fol-
liculus) قُشُورٌ ح ١٥، ٩

قَاشُورٌ (equus decimus isque ultimus
in certamine cursus) ٩٨، ١

قَشَطَ (*f. i.* removit ab equo stragulam)
٩٥، ٢١

اِنْقَشَعَ السَّحَابُ (dispersae sunt, nubes)
٢٤٩، ١٥

تَقَشَّعَ الغَيْمُ (abiit, dispersa est nubes)
٢٥٤، ١٠

اِقْشَعَرَّ الجِلْدُ (contracta et corru-
gosa facta est cutis) ٢٨٩، ١

قَشْعَمٌ (vultur annosus) قَشَاعِمُ ح
٧٨، ٣

رَجُلٌ مُتَقَشِّفٌ (vir parco victu conten-
tus, vili vestitu indutus et corporis
mundiciem non curans) ٢٥٥، ١

قِشْمِشٌ (uvae vinaceis carentes, uvae
Corinthiacae) ٥٩، ٧

قَصَّ شَارِبَهُ (*f. u.* praecidit mystacem
suam alqs) ١٣٨، ٥

وقَصَّ أَظْفَارَهُ (resecuit ungues
suas) ه

وقَصَّ الأَمْرَ (narravit alqd) ٩

وقَصَّ العَالِمُ (concionem habuit
vir doctus, *theologus*) ٧

وقَصَّ أَثَرَهُ (secutus est vestigium
alcjs) ٨

أَقَصَّهُ مِنْ فُلَانٍ (copiam vindictam
sumendi ab alqo concessit alcui) ٢٠١، ٢٢

قَاصَّهُ فِي الحِسَابِ (retaliavit, coae-
quavit cum alqo rationes) ٢٣٠، ٧

اِقْتَصَّ أَثَرَهُ (secutus est vestigium
alcjs) ٢٤٠، ١٥

وَاقْتَصَّ مِنْهُ (vindictam cepit ab
alqo) ه

تَقَاصُّوا (vindictam a se invicem ce-
perunt) ٢٩٧، ٣

قُصَاصُ الشَعَرِ (locus in capite ubi
capilli crescunt) ٣٤، ٩

قَصَصٌ (*nom. act.* expositio, narratio)
١٣٨، ٧

قِصَّةٌ (narratio) قِصَصٌ ح ه

مِقَصٌّ (forfex praecidendis unguibus
serviens) مَقَاصٌّ ح ٣٠، ٥

قَصَبَهُ (*f. i.* dissecuit) ٨٧، ٨

قُصْبٌ (intestina) أَقْصَابٌ ح ٣٨، ١٩

قَصَبٌ (linum subtile; species panni
linei mollis et subtilis, qui in Aegypto
texitur) ٩٢، ٢

قَصَّابٌ (lanius) ٥٩، ١٨

قُصْبَةٌ (intestinum) ٣٨، ١٩

قَصَبَةٌ (arundo) قَصَبٌ ح ١٧، ٣

قَصَبَاتٌ ح (media pars urbis) ٢١، ٩

قَصَبَاتٌ وقَصَبٌ (canalis narium)
ح ٣٥، ١٠

قَصَدَهُ (*f. i.* intendit alqd) ٨٩، ١٤

وقَصَدَ إِلَيْهِ (id.) ه

وقَصَدَ لَهُ (id.) ه

أَقْصَدَهُ فِي الرَّمْيِ (confodit alqm in
jaculando) ١٩٣، ١٠

اِقْتَصَدَ فِي النَّفَقَةِ (modum rectum
tenuit in erogandis opibus) ٢٣٤، ١٨

قَصِيدَةٌ (poëma *pec.* longius)
قَصَائِدُ وقَصِيدٌ ح ٥٠، ٥

قَصْدِيرٌ (stannum) ٩، ٢٣

قَصَرَهُ (*f. u.* cohibuit, retinuit alqm)
١٢٨، ١١

وقَصَرَ بِنَفْسِهِ (destitit, abstinuit) ه

وقَصَّرَ القَصَّارُ الثَوْبَ (lavit fullo
vestem) ه

قَصُرَ (*f. u.* brevis fuit) ١٨٤، ١٨

أَقْصَرَ عَنْهُ (destitit a facienda re)
١٩٤، ٢٠

قَصَّرَ فِي الحَاجَةِ (minus fecit quam
debuit in re necessaria) ٢١٣، ١٩

وقَصَّرَ الحَاجُّ مِنْ شَعَرِهِ (pere-
grinationem sacram Meccanam faciens
ه (comam suam decurtavit

وقَصَّرَ عَنْهُ (destitit, impar fuit fa-
١٧ ، ٢١٣ (ciendae rei; recessit a re

اِقْتَصَرَ عَلَيْهِ (substitit in re; ea so-
١٩ ، ٢٣٥ (la contentus est

اِسْتَقْصَرَهُ (brevem *vel* abbreviatum
٢٢ ، ٢٧١ (censuit alqm

قَصْرٌ (palatium, arx) قُصُورٌ ح
٢٠ ، ٢٣

قَصِيرٌ (brevis) قِصَارٌ ح ١٤ ، ٢١ *
١٨ ، ١٨٤

قَصَّارٌ (fullo, lotor vestium) ١٢ ، ٥٩

قَصَرَةٌ (cortex grani triticei) قَصَرَاتٌ ح
٢ ، ٢٩١

قُصَارَةٌ (palea frumenti spicis inter-
٢١ ، ١٤ (mixta

قِصَارَةٌ (ars fullonis *v.* lotoris vestium)
١٢ ، ١٢٨

قُصَارَى (extremum, terminus) ١٣ ، ٨٠

قُصَيْرَى (costa retorta *quae ultima*
٢ ، ٣٨ (*est in latere*

قَوْصَرَّةٌ (canistrum asservando saccharo)
٢٢ ، ٢٩ (serviens

تِقْصَارٌ (torques) تَقَاصِيرُ ح ١٨ ، ١٠

تِقْصَارَةٌ (id.) ٢٠ ، ٢٩٠

مَقْصُورَةٌ (adytum templi) ١٥ ، ٢١
conclave mulierum; mulier in conclavi
١٥ ، ٢٩ (retenta

قَصْطَلٌ (pulvis) ١ ، ٨

قَصَعَ القَمْلَةَ (*f. a.* contrivit, necavit)
١٩ ، ١٨٠ (pediculum

قَصْعَةٌ (scutella) قِصَاعٌ ح ١٣ ، ٢٧

قَصَفَ الشَّيْءَ (*f. i.* fregit rem)
١٠ ، ٩٧

وقَصَفَتِ العِيدَانُ (sonuerunt ci-
١١ ، ٩٧ (tharae

وقَصَفَ الرِعْدُ (mugivit tonitru)
١٢ ، ٩٧

قَصَفَتِ السَّمَاءُ (*f. u.* valde tonuit
٤ ، ١٢٥ (coelum

تَقَصَّفَ (fractus est) ٢ ، ٢٥٥

قَاصِفٌ (ventus arbores frangens et
١٩ ، ٧ (nubes pluvias non afferens

قَصِيلٌ (hordeum viride, recens quod pro
١٢ ، ١٤ (pabulo resecatur

قَصَمَ الشَّيْءَ (*f. i.* fregit rem ita ut
٤ ، ١٠٢ (separentur partes

تَقَصَّمَ (fractus est) ١٠ ، ٢٥٧

قَصْمَاءُ (ovis fracta cornua habens)
١٣ ، ٧٤

قَصَا (*f. u.* procul fuit, abfuit) ٢١ ، ١٤٩

أَقْصَاهُ (longe removit alqd) ٢٠ ، ٢٠٧

اِسْتَقْصَى الخَبَرَ (ad finem perduxit
١٠ ، ٢٧٨ (narrationem

وَاسْتَقْصَى الأَمْرَ (prorsus perscru-
١١ (tatus est rem

قُصْوَى (extremitas, terminus rei)
١٣ ، ٨٠

قَصْوَاءُ (in extremis auribus mutilata)
١٥ ، ٧٤ (ovis

قَاصِيَةٌ (fluvius parvus) قَوَاصِي ح
٣ ، ١٣

أَقَضَّ عَلَيْهِ المَضْجَعُ (durum et aspe-
٢٢ ، ٢٠١ (rum fuit alcui cubile

اِقْتَضَّهَا (virginitate privavit puellam)
١٩ ، ٢٤٠

اِنْقَضَّ البَازِي (ex aëre demisit se)
١٨ ، ٢٤٧ (falco

اِسْتَقَضَّ مَضْجَعَهُ (durum asperum-
١٨ ، ٢٧٤ (que comperit cubile suum alqs

قِضَّةٌ (sanguis virginitatis) ٢٣ ، ٢٩٣

قَضَبَهُ (*f. i.* abscidit alqd) ٨ ، ٨٧

قَضَّبَ الكَرْمَ (putavit vitem) ٢٠ ، ٢١٠

اِنْقَضَبَ الحَبْلُ (dissectus est funis)
١٤ ، ٢٤٥

تَقَضَّبَ (abscisus, resectus est) ١٥ ، ٢٥
١٥ ، ٢٥٠

قَضِيبٌ (ramus tener, virga) قُضْبَانٌ
ح ١٨ ، ١٩ (nervus in arcu carminarii)
٢٢ ، ٥٧

قُضَاعَةٌ (castor) ٤ ، ٥٣

قَضِمَتِ الدَابَّةُ الشَعِيرَ (*f. a.* come-
١٥ ، ١٩٤ (dit equus hordeum

قَضِيمٌ (hordeum pecorum *pabulo ser-*
١٠ ، ٧٣ قَضْمَانٌ ح ١٢ ، ١٤ (*viens*

قَضَى لَهُ عَلَيْهِ (*f. i.* sententiam pro-
nuntiavit pro alqo contra alqm judex)
١٨ ، ١١٧

وقَضَى الصَلَوةَ (absolvit, persolvit)
١٩ (precationem sacram

وقَضَى نَحْبَهُ (mortuus est) ه

وقَضَى عَلَيْهِ (necavit occidit alqm)
٢٠

وقَضَى الشَّيْءَ (decrevit, praedesti-
navit alqd; ad finem perduxit, perfectum
ه (reddidit alqd

اِقْتَضَاهُ حَقَّهُ (efflagitavit, exegit de-
١٩ ، ٢٤٣ (bitum suum ab alqo

اِنْقَضَى الأَمْرُ (finitum est, praeteriit,)
٩ ، ٢٤٨ (cessavit alqd

تَقَضَّى (praeteriit, evanuit, cessavit)
١٩ ، ٢٩٢ (alqd

تَقَاضَاهُ efflagitavit, exegit debitum)
٢٩٩، ٩ (ab alqo

قَضِيَّةٌ (sententia, decisum judicis)
قَضَايَا ح ١١٧، ١٨

قَاضِيَةٌ (mors) ١١٧، ٢٠

قَطْ (sufficit) ٨٣، ١٨

قَطُّ معا (semper; unquam) ٨٢، ٢

قَطَّهُ (in latitudinem alqd dis[illegible]cuit) ١٣٨، ١٩

قَطِطَ الشَّعَرُ *f. a.* crispus fuit ca-)
١٩٧، ٥ (pillus

قَطٌّ (crispus) ١٩٧، ٩

قِطٌّ libellus principis) ٤٩، ١٩ (liber
quo beneficium alicui decernitur; portio)
١٣٨، ٢٠

قَطَطٌ (crispus) ١، ٥ ✱ ١٩٧، ٩

مِقَطَّةٌ ومِقَطٌّ instrumentum, super)
quo calamum scriptorium secando ap-
مَقَاطُّ ح ٥٠، ١١ (tant

قَطَبَ الشَّرَابَ *f. i.* et *u.* miscuit po-)
٨٧، ٨ (tum

قَطَّبَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ caperatam et)
٨٧، ٩ (asperatam reddidit frontem

قَطَّبَ ما بَيْنَ عَيْنَيْنَ contraxit)
et rugosam reddidit partem oculis in-
٢١٠، ٢١ (termediam frontis

قُطْبٌ axis ferrea circum quam con-)
أَقْطَابٌ ح (vertitur lapis molaris
axis circum quam sphaera coe-) ٢٩، ٢
٩، ٤ (lestis circumagitur

قَاطِبَةً simul; ad unum omnes,)
٨٤، ٢٠ (cuncti

قَطَابَةٌ canalis subterraneus aquae,)
١٣، ٢٣ (*nostr. Schleusse*

قَطَرَ الماءُ (*f. u.* stillavit aqua) ١٢٨، ١٢

وقَطَرَ الماءَ fecit ut stillaret aqua,)
ه (guttatim effudit aquam

أَقْطَرَ الماءَ فى فَمِهِ stillatim in os)
١٩٤، ٢١ (influere sivit aquam

قَطَّرَهُ (in latus conjecit alqm) ٢١٣، ١٧

وقَطَّرَ الماءَ (stillatim effudit aquam)
٢١٣، ١٨

قُطْرٌ (latus; tractus terrae) أَقْطَارٌ
ح ٢١، ١

قِطْرٌ (aes fusile) ٩، ٢١

قَطْرَةٌ (gutta) قَطْرٌ وقُطُورٌ وأَقْطَارٌ
وقِطَارٌ وقَطَرَاتٌ وأَقْطُرٌ ح ٧، ١١

قِطْرَانٌ معا وقَطِرَانٌ (pix liquida)
١٠، ٩

مِقْطَرَةٌ معا compes latronum, est)
tabula lignea foraminibus instructa
in qua captivorum pedes includuntur)
٢٢، ١٠

قَطَعَ الشَّىْءَ (*f. a.* secuit, abscidit rem)
١٨٠، ٢٠

وقَطَعَ أَخَاهُ separavit se, secessit)
ه (a fratre suo

وقَطَعَهُ الثَّوْبُ vestis apta, com-)
٢١ (moda est alcui

وهَذا الثَّوْبُ لا يَقْطَعُنِى haec)
vestis non apta accommodata mihi est)
٢٢

أَقْطَعَهُ أَرْضًا assignavit alcui in)
١٩٩، ١٩ (feudum terram alquam

قَطَّعَهُ (in plures partes dissecuit alqd)
٢١٥، ١٣

قَاطَعَهُ عَلَى كَذَا discors factus)
٢٢٨، ٨ (est cum alqo de alqa re

اِنْقَطَعَ الشَّىْءُ abscisa, abrupta est)
٢٤٩، ١٥ (res

وَانْقَطَعَ بِهِ السَّفَرُ دُونَ طِيَّتِهِ
(impeditus est continuare iter contra
١٩ (voluntatem et propositum

تَقَطَّعَ الأَمْرُ dissolutum est nego-)
٢٥٤، ١٠ (tium

وتَقَطَّعَهُ غَيْرُهُ dissolvit negotium)
ه (alqs

تَقَاطَعُوا disjuncti et alienati sunt)
٢٩٥، ٨ (inter se

اِسْتَقْطَعَهُ أَرْضًا petiit ab alqo ter-)
٢٧٢، ١٧ (ram in feudum ei assignandam

قُطَاعٌ (*i. q.* سُكَّرِىٌّ) ٩١، ٤

قَطِيعٌ (grex ovium) قُطْعَانٌ ح
٧٣، ٢٣ ✱ ٢٩٨، ١١

قِطْعَةٌ (pars terrae separata; ager,)
قِطَعٌ ح ١٧، ٢٠

قِطْعَةٌ (segmentum, pars abscisa)
pars noctis; tenebrae ultimae) ١٨٠، ٢٠
(crinis brevis) ٣، ٢٣ قِطَعٌ ح (noctis
٥٠، ٧

قَطِيعَةٌ portio terrae *pec.* in feudum)
١٩٩، ١٩ (assignatae

أَقْطَعُ (truncatus manu) ٤٠، ٢١

فُلَانٌ مُنْقَطِعٌ إِلَى فُلَانٍ longe)
post alqm remanens in itinere; alcui
٢٤٩، ١٥ (deditus

قَطَفَ العِنَبَ (*f. i.* decerpsit uvam)
٩٧، ١٣

قَطَفَ البِرْذَوْنُ *f. u.* arcto gressu)
١٣١، ٩ (incessit equus Turcicus

قِطْفٌ (poma) قُطُوفٌ ح ١٨، ١٩
botrus sic-) ٩٧، ١٣ (botrus decerptus)
٢٠، ١ (cando suspensus

قَطِيفَةٌ tegumentum amplius; tegu-)
قَطَائِفُ (mentum dormitorium

وقُطْف ح ٩٣، ١٢ زِئْبِرُ القَطِيفَةِ (villi longiores in limbo tegumenti)

قَطَائِف ٢٨٠، ١٣ (placentulae dulciariae ex polline, nucleis, melle, aliis confectae) ٩١، ٧

قِطْمِير (pellicula tenera ossiculum dactyli cingens) ٢٠، ٩

قَطَنَ الدَّارَ (*f. u.* incoluit domum) ١٣٥، ٢

قُطْن (gossypium) ١٥، ١٢

قَطَّان (qui gossypium vendit) ه

قَطِنَة (echinus, ventriculus brutorum) ٣٨، ١٧ ✱ ٢٩٥، ٢

بَزْر قَطُونَا (semen psyllii) ١٤، ١٨

قَيْطُون (conclave parvum domûs; cella penaria *idiomate Aegyptiorum*) ٢٤، ١٨

مَقْطَنَة (locus, ager ubi gossypium colitur) ١٥، ١٢

يَقْطِين (palmes cucurbitarum) ١٥، ٨

قَطَاة (ardea stellaris) قَطًا ح ٧٨، ١٩

قَعْب (poculum ligneum mediocris ambitus) قِعَاب ح ٢٨، ٣

قَعَدَ (*f. u.* sedit) ١٢٥، ١٧

أَقْعَدَهُ (effecit ut consideret alqs) ١٩٣، ١٠

وأُقْعِدَ (claudus, loco detentus, paralyticus fuit) ه

تَقَاعَدَ عَنِ الأَمْرِ (supersedit, neglexit negotium) ٢٩٤، ١٠

قَعُود (camelus insidendo idoneus) ٧٢، ٧

قَعِيد (alteri assidens) ١٢٥، ١٨ (venatoris praeda) ٥٤، ١٣

قَعْدَة (camelus inequitando idoneus) ٧٢، ٧

قَاعِدَة (fundamentum domus) قَوَاعِد ح ٢٣، ١٤

قَعِيدَة (conjux, uxor) ٤٥، ١٣

مَقْعَد (locus sedendi: nates) مَقَاعِد ح ٣٩، ٧

مُقْعَد (claudus, loco detentus, paralyticus) ٤١، ٢٢ ✱ ١٩٣، ١١

مُقَاعِد (alteri assidens) ١٢٥، ١٨

اِنْقَعَرَتِ الشَّجَرَةُ (radicibus evulsa est arbor) ٢٤٩، ٤

تَقَعَّرَ فِي الكَلَامِ (profundius se immisit in sermonem) ٢٥٢، ١٧

قَعْر (imum, fundus putei) قُعُور ح ١٣، ١٥

قَعِسَ (*f. a.* depresso introrsum dorso et protuberante pectore fuit) ١٥٨، ١٩

تَقَاعَسَ عَنِ الأَمْرِ (abstinuit, recessit a tractando negotio) ٢٩٤، ٢٣

أَقْعَس (homo inflexi dorsi et gibberi pectoris) ٤١، ١٩ ✱ ١٥٨، ٢٠

قَعْسَرِيّ (vectis molae affixus, quo asini ope mola vertitur) ٢٩، ٥

تَقَعْقَعَتِ السَّمَاءُ (fragore tonuit coelum) ١٢٥، ٥

تَقَعْقَعَتِ الأَسْلِحَةُ (strepitum dederunt arma) ٢٨١، ٢٠

تَقَعْقَع (commotus est) ٢٨٤، ١٥

قُعْقُع (ciconia) ٧٩، ١

أَقْعَى الكَلْبُ (super cauda sedit canis) ٢٠٨، ٣

اِسْتَقَفَّ الشَّيْخُ (in se contractus est senex) ٣٧٥، ١

قُفَّة (cophinus in quo mulieres utensilia sua reponunt *ut fila, acus*) قُفَف ح ٢٩، ٢١

قَفَّاف (homo qui numos furtim inter digitos surripit) ٢٩٥، ١٣

أَقْفَرَ المَوْضِعُ (vacuus vastusque fuit locus) ١٩٤، ٢١

قَفْر (locus vastus et desertus) قِفَار ح ٢٣، ٨ ✱ ١٩٤، ٢٢ ●

قَفَار (panis solus sine obsonio *nostr.* *trockenes Brod*) ٩١، ١١

قَفْرَة (locus vacuus vastusque) قِفَار ح ١٩٤، ٢٢

قَفَزَ (*f. i.* in altum saluit) ٩٢، ٧

قَفِيز (mensurae species; *est Iracensibus idem quod* إِرْدَبّ *incolis Syriae*) ٩٩، ٧

قُفْس (nomen gentis in Germaniae finibus latrocinium exercentis) ٢٩٣، ١٨

قَفَص (cavea avis) أَقْفَاص ح ٧٨، ١٩

قَفْعَة (sporta ex foliis palmae contexta in qua dactyli recens decerpti colliguntur) ٥٧، ٩

قَفَلَ عَنِ الغَزْوِ (*f. u.* reversus est ex expeditione bellica) ١٣٣، ٨

أَقْفَلَ البَابَ (serâ clausit januam) ١٩٩، ١٢

وأَقْفَلَ الجُنْدَ (reduxit exercitum ex expeditione bellica) ه

قُفْل (sera januae) أَقْفَال ح ٢٥، ٢١

قَفَّال (faber serarius: *Schlosser*) ه

قِيفَال (vena capitis: *κεφαλική*) ٣٧، ٥

قَافِلَة (agmen virorum iter Meccanum

simul facientium; cohors viatorum)
قَوَافِلُ ح ١٩،١١

قَفَا أَثَرَهُ (*f. u.* secutus est vestigium alcjs, pone alqm ivit) ١٧،١٥٠

تَقَفَّى بِهِ عَلَى أَثَرِهِ (effecit ut alqs vestigia alcjs premeret *v.* alqm sequeretur) ١٣،٢٢٤

اِقْتَفَى أَثَرَهُ (secutus est alqm) ٥،٢٤٤

قَفًا (postica pars capitis: occiput)
أَقْفَاءٌ وَأَقْفِيَةٌ وَقُفِيٌّ ح ١٨،٣٣

قَافِيَةٌ (exitus versus) قَوَافٍ ح ٨،٥٠

قَاقُوزَةٌ (scyphus vinarius; poculum) ٧،٥٩

قَاقُمٌ (mustella erminea) ٤،٥٣

قَلَّ الشَّيْءُ (*f. i.* pauca fuit res) ١٩،١٠٩

أَقَلَّ الْمُكْثِرُ (pauper factus est dives) ١٠،٢٠٢

وَأَقَلَّتِ الرِّيحُ السَّحَابَ (extulit, ascendere fecit nubem ventus) ﻫ

قَلَّلَهُ (paucum effecit, imminuit alqd) ٩،٢٢٠

اِسْتَقَلَّ الشَّيْءَ (paucum paramve censuit alqd) ٩،٢٧٥

وَاسْتَقَلَّ بِالْحِمْلِ (sustulit in se et portavit onus) ٧

وَاسْتَقَلُّوا عَنِ الدَّارِ (e domo profecti sunt, iter aggressi sunt homines) ٨

قُلَّةٌ (vertex montis) قُلَلٌ ح ٤،٩
قِلَالٌ (hydria maior) ٩،٢٨

قَلِيلٌ (paucus) ٩،٩٥ ✱ ١٩،١٠٩

قَلَبَهُ (*f. i.* invertit alqd) ١٠،٨٧

قَلَّبَ الشَّيْءَ (id.) ٢٢،٢١٠

اِنْقَلَبَ (inversus est) ١٤،٢٤٥

وَانْقَلَبَ الى وَطَنِهِ (in patriam reversus est) ﻫ

تَقَلَّبَ (invertit se, convertit commutavit se) ١٩،٢٥٠

قَلْبٌ (cor) قُلُوبٌ ح ١١،٣٨

حَبَّةُ (media acies exercitus) ١٨،٩٨
الْقَلْبِ (punctum nigrum in medio)

حِجَابُ (corde, cor medium) ١٢،٣٨
الْقَلْبِ (pericardium) ١٤،٣٨

مُفَرِّجُ الْقَلْبِ (medicamentum animum dilatans exhilaransque) ٤،٥٨

قَالَبٌ معا (forma ad quam res fingitur; tentipellium sutoris; καλπόδιον)
قَوَالِبُ ح ١٩،٥٢

قَلِيبٌ (puteus antiquus, *al.* intra non muratus) قُلُبٌ ح ١٤،١٣

مِقْلَاتٌ (mulier liberos in vivis non habens) ٩،٤٤

قَلِحَتْ أَسْنَانُهُ (*f. a.* flavi fuerunt dentes alcjs) ١٨،١٥٥

أَقْلَحُ (flavis dentibus homo) ١٧،٤١ ✱ ١٩،١٥٥

قَلَّدَهُ الْإِمَارَةَ (praeposuit alqm principatui) ١٠،٢١٢

تَقَلَّدَتْ (collare induit mulier) ٢٠،٢٥١

وَتَقَلَّدَ الْعَمَلَ (subduxit se operi faciendo, suscepit illud) ٢١

قِلَادَةٌ (monile colli, torques, collare)
قَلَائِدُ ح ١٧،١٠

إِقْلِيدٌ (clavis januae) ٢٠،٢٥

مِقْلَدٌ (id.) ٢٠،٢٥

مُقَلَّدٌ (locus in collo ubi collare est) ١٤،٣٩

مِقْلَادٌ (clavis januae) مَقَالِيدُ ح ٢٠،٢٥

قَلَسَ (*f. i.* vomuit) ١٤،٩٣

قَلَّسَهُ (pileum, mitram capiti imposuit) ٧،٢١٤

قَلْسٌ (rudens navis) قُلُوسٌ ح ٢٠،٥٣

قَلْسٌ معا (vomitus) ١٤،٩٣

قَلَّاسٌ (qui pileos, mitras conficit) ٩،٩٢

قَلْسَاهُ (induit pileo alqm) ٢١،٢٨٣

تَقَلْسَى (pileo indutus tectus est) ٢٣،٢٨٤

قَلَصَ الظِّلُّ وَالثَّوْبُ (*f. i.* et *u.* brevis fuit umbra et vestis) ٧،٩٤

تَقَلَّصَ الظِّلُّ (brevis facta est umbra) ١٠،٢٥٣

قَلُوصٌ (camela juvenca) قَلَائِصُ وَقِلَاصٌ ح ١،٧٢ ✱ ٧،٢٩٨

قَلَعَهُ (*f. a.* evulsit alqd) ٢٣،١٨٠

قُلِعَ اللِّسَانُ (micuit lingua; aphthis laboravit) ١٨،١٨٨

أَقْلَعَ الْمَطَرُ (defuit pluvia) ٢٠،١٩٩

وَأَقْلَعَتْ عَنْهُ الْحُمَّى (desiit, recessit ab alqo febris) ﻫ

وَأَقْلَعَ من الشَّيْءِ (abstinuit a re) ﻫ

اِقْتَلَعَهُ (radicitus evulsit alqd) ٢،٢٣٧

اِنْقَلَعَتِ الشَّجَرَةُ (radicitus extracta, avulsa est arbor) ١٧،٢٤٩

قِلْعٌ (velum navis) ١٩،٥٣

قُلَاعٌ (morbus linguae cum convulsionibus et dolore juncta; aphthae) ١٨،١٨٨

قَلْعَةٌ (castellum in monte exstructum pec. ad hostem a transitu pylarum arcendum) قِلَاعٌ ح ٢٠، ٢١

مَجْلِسُ قُلْعَةٍ (sedes turbationis: locus sedendi, in quo saepius surgere cogitur homo) ١٨٠، ٢٣

قَلْعِيٌّ معا (stannum) ٩، ٢٣

قُلَاعَةٌ وقُلَّاعَةٌ (compacta gleba terrae, luti; saxum magnum quod balista jaculatur) ٩، ١٨

أَقْلَفُ (non circumcisus; praeputium habens) قُلْفٌ ح ٣٩، ١٩

قُلْفَةٌ (praeputium) ٣٩، ١٧

قَلِقَ (*f. a.* inquietus fuit) ١٩٢، ٧

أَقْلَقَهُ (inquietum reddidit alqm) ١٩٨، ٩

قَلِقٌ (inquietus) ١٩٢، ٨

قَلْقَلَهُ (commovit alqd) ٢٨٢، ١٠

تَقَلْقَلَ (inquietus, exagitatus est) ٢٨٤، ١٨

قَلَمَ الظُّفْرَ (*f. i.* praecidit unguem) ١٠٢، ٤

قَلَّمَ الأَظْفَارَ (*multum* praecidit ungues) ٢١٨، ١٢

قَلَمٌ (calamus scriptorius) أَقْلَامٌ ح (sagitta aleatoria) أَقْلَامٌ ح ٥٠، ٩ ٥٥، ١٤

قُلَامَةٌ (praesegmen unguium) ١٠٢، ٥

مِقْلَمٌ (veretrum cameli) ٧٢، ١١

مِقْلَمَةٌ (theca in qua reponuntur calami scriptorii) مَقَالِمُ ح ٥٠، ٨

قَلَمَّسٌ (undae maris) ١٢، ١٤

قَلَنْسُوَةٌ (pileus, apex, mitra) قَلَانِسُ ٩٢، ٨

قَلَا بالقُلَةِ (*f. u.* ligno قُلَةٌ dicto lusit puer) ١٥١، ١٨

قُلَةٌ (lignum, quod majore ligno percutitur et e loco movetur *in ludo puerorum*) قُلُونَ ح ٥٥، ٤

قَلَوْلَى (anser) ٧٨، ٢٢

قَلَاهُ (*f. i.* et *a.* odio habuit alqm) ١١٨، ١٨

وقَلَى البُرَّ بالمِقْلَاةِ (*f. i.* et *u.* frixit triticum in sartagine) ه

قِلْيٌ (cineres herbarum quarundam, qui ad lavandas supellectiles inserviunt) ٥٩، ٢٠

قَلِيٌّ (inimicus) ٤٥، ٢٣

قَالٍ (id.) ه

قَالِيٌّ (aulaeum) ٩٣، ١٨

مِقْلَاةٌ (sartago) مَقَالِي ٢٩، ١٩

قَلِيَّةٌ (frixum, assum) قَلَايَا ح ٩٠، ١٤

قَمَّ البَيْتَ (*f. u.* domum everrit) ١٤٠، ١٨

قِمَّةٌ (medium summi capitis; vertex) قِمَمٌ ح ٣٣، ٢٣

مِقَمَّةٌ (scopae) ٣٠، ٣ * ١٤٠، ١٨

قُمَامَةٌ (quod scopis everritur) ١٤٠، ١٩

قَمَحَ السَّوِيقَ (*f. a.* ptisanas edit) ١٥٥، ١٩

أَقْمَحَ البَعِيرُ (sustulit caput suum camelus) ١٩٢، ١١

قَمْحٌ (triticum) ١٤، ١١

قَمِيحَةٌ (ptisanae; medicamentum aridum digestivum) ١٥٥، ٢٠

قَمَحْدُوَةٌ (occiput) ٢٩٤، ٥

قَمَرَهُ المَالَ (*f. u.* lucratus est ab alqo pecuniam aleis ludendo) ١٢٨، ١٣

قَامَرَهُ (aleis lusit cum alqo) ٢٢٧، ٥

تَقَامَرُوا (aleis luserunt inter se) ٢٩٤، ١٩

قَمَرٌ (luna) أَقْمَارٌ ح ٩، ١١ قَمَرَانِ (sol et luna) ٩، ١٢

قِمَارٌ (lusus aleatorius) ٢٢٧، ٥

قُمْرِيٌّ (turtur) قَمَارِيُّ ح ٧٨، ١٩

قَمْرَاءُ (splendor lunae) ٩، ١٢

قُمَاشٌ (supellex, utensilia domus) أَقْمِشَةٌ ح ٤٧، ٢١

قَمَصَ العَيْرُ (*f. i.* et *u.* saliit asinus) ٩٤، ٨

تَقَمَّصَ (indusio, tunica vestitus est) ٢٥٣، ١١

قَمِيصٌ (indusium; tunica) قُمُصٌ أَقْمِصَةٌ ح ٩٢، ٩

قَمَطَ الصَّبِيَّ بالقِمَاطِ (*f. i.* et *u.* vinculis cunarum obvolvit infantem) ٩٥، ١٧

قِمَاطٌ (vinculum cunarum, quo obvolvitur infans) قُمُطٌ ح ٢٩، ٩

اِقْمَطَرَّ اليَوْمُ (gravis, calamitosus fuit dies) ٢٨٩، ٣

قَمْطَرِيرٌ (dies gravis, calamitosus) ٨، ٤ * ٢٨٩، ٣

قَمَعَهُ (retinuit, avertit alqm *violenter*; subiectum reddidit alqm; confregit) ١٨١، ١

اِنْقَمَعَ (subjugatus est; reversus est, se retinuit) ٢٤٩، ١٨

قِمْعٌ (infundibulum *olearii*) أَقْمَاعٌ ح ٥٧، ٧

قِمَعٌ (id.) ه

قَمَعَة (musca camelina) قَمَع ح ١٧'٧٧

مِقْمَع clava ferrea; tormentum quo) مَقَامِع (damnati in inferno excrutiantur ح ١'٥٣

قُمْقُم (multitudo magna hominum) ١٨'٣١

قُمْقُمَة (urceus, situla) قَمَاقِم ح ١٠'٢٨

قَمْقَام (undae maris: mare) ١٤'١٢

قَمْقَامَة (minima species ricini *insecti*) ٣'٧٧

قَمِلَ (*f. a.* pediculosus fuit) ١٤'١٩٣

قَمِل (pediculosus) ١٤'١٩٣

قَمْلَة (pediculus) قَمْل ح ٢'٧٧

قُمَّلَة ricini vel pediculi species quae) قُمَّل ح ١٥'٧٧ (frumento insidet

تَقَمَّنْتُ مُوَافَقَتَكَ intendi, studui te-) ٢٣'٢٥٧ (cum consentire

قُنَّة (vertex montis) قُنَن ح ٩'٤

قِنَّة وقِنَّة (galbanum) ٨'٥٨ ❋ ٥'٢٩٧

قُنَان (manica indusii) ٢'٩٣

قِنِّينَة (ampulla vitrea; lagena vinaria) ٥'٥٩

قَنَأَ (*f. a.* valde ruber fuit) ١'١٧٤

أَحْمَرُ قَانِئٌ (valde ruber) ❋ ١'٨٠ ١'١٧٤

قُنْب (vagina veretri equini) ٩'٩٧

قِنَّب (cannabis) ١٧'١٤

قُنَّبِيط (crambe, brassica) ١١'١٥

قَنَتَ لِلّٰهِ (*f. u.* obedivit Deo) ١٧'١٢٣

قَنْد saccharum rubrum *i. e.* saccharum) ٩'٥٩ (candi

قِنْدِيلٌ معا (candela accensa) قَنَادِيل ح ١٩'٢١

قِنَّارَة harpago, ferrum aduncum quo) ١٩'٥٩ (suspendit carnes lanius

قَنْزَعَ الدِّيكُ cristam sustulit gallus) ٢١'٢٨٠ (pugnandi ergo

قُنْزُعَة (crista galli) قَنَازِع ح ٢١'٢٨٠

قَنَصَ (*f. i.* venatus est) ٩'٩٤

اِقْتَنَصَ الصَّيْدَ (venatus est feram) ٨'٢٣٩

تَقَنَّصَهُ (id.) ١١'٢٥٣

قَنَص (praeda venatoris) ٩'٩٤

قَنِيص (venator) ١٢'٥٤ praeda vena-)

قَنِيصَة (toris, plur. τοῦ ٩'٩٤

قَانِصَة (intestina avis) قَوَانِص ح ١٥'٧٩

قَنِيصَة (praeda venatu facta) ١٠'٩٤

قَنَطَ مِنْ كَذَا *f. i. a.* et *u.* despera-) ١٨'٩٥ (vit de re

أَقْنَطَهُ مِنَ الخَيْرِ omni spe salutis) ٩'١٩٩ (exuit, destituit alqm

قَنُوط omni spe destitutus; despera-) ١٩'٩٥ (bundus

قَنِيط (id.) ه

قِنْطَار cutis taurina auro impleta: ta-) قَنَاطِيرُ ح ١٩'٩٥ (lentum

قَنْطَرَة (pons magnus) قَنَاطِر وقَنَاطِير ح ٩'١٤

قَنِعَ (*f. a.* contentus est) ١٧'١٩٠

قَنَعَ السَّائِلُ *f. a.* mendicavit men-) ١'١٨١ (dax

أَقْنَعَ رَأْسَهُ (sustulit caput suum) ٢١'١٩٩

قَنَّعَهَا (calantica induit mulierem) ١٤'١٥

تَقَنَّعَتْ (calantica induta est mulier) ١١'٢٥٤

قَانِع (contentus) ١٨'١٩٠

قِنَاع calantica mulierum Orienta-) ٩'٩٣ (lium

مُقَنَّع (miles galeâ munitus) ٩'٩٩

مِقْنَعَة calantica, peplum faciem ope-) مَقَانِع ح ٩'٩٣ (riens

أَقْنَف (equus albus) ١٢'٩٧

قُنْفُذ (erinaceus) قَنَافِذ ح ٨'٧٩

قَنْفَشَ الشَّيْءَ (collegit, contraxit rem) ١٨'٢٨٠

قَنْقَرِيص cibi species, turundis, *s.* ver-) ١٨'٩٠ (micellis similis

أَقْنَاهُ (opes dedit alicui) ٤'٢٠٩

اِقْتَنَى المَالَ (accumulavit opes) ١٩'٢٤٤

قِنَة (*v.* قِنَّة)

قِنْو botrus) ١٩'١٨ (surculus tener) قِنْوَان ح ١٤'١٩ (palmae

قَنَاة (canalis) قُنِيّ وقَنَوَات ح ١٣'٢٣ (hastile) قِنًا وقَنَاةٌ وقَنَوَات وقُنِيّ ح ١٥'٩٩

قَنَوَّر (magnum caput habens) ١٢'٤٠

اِنْقَابَتِ البَيْضَةُ ovum sese aperuit;) ١٠'٢٩٠ (ruptum est ovum

تَقَوَّبَتِ البَيْضَةُ (id.) ه

وتَقَوَّبَ مِنْ رَأْسِهِ مَوَاضِعُ deco-) riata fuerunt loca quaedam capitis ه (alcjs

قَابُ قَوْسَيْنِ (distantia duorum arcuum *quae longitudini duarum ulnarum aequivalet*) ٨٥، ١١

قُوبَاءُ (lichen) ٥٨، ٢٣

قَاتَهُ (*f. u.* et *a.* alimenta dedit alicui) ١٤٢، ٤

أَقَاتَ عَلَيْهِ (potis, compos fuit faciendae rei) ٢٠٤، ٨

اِقْتَاتَ كَذَا (pro alimento habuit rem) ٢٤٢، ٣

قُوتٌ (alimentum) أَقْوَاتٌ ح ١٤٢، ٤

مُقِيتٌ عَلَيْهِ (par, compos faciendae rei; *al.* testis *nutrimentis quasi rem corroborans et* conservans) ٢٠٤، ٩

قَادَهُ (*f. u.* traxit, duxit alqd) ١٤٢، ٢٣

وقَادَ القَوَّادُ عَلَى المَرْأَةِ (lenocinium cum femina exercuit leno) ١٤٣، ١

قَوِدَ الفَرَسُ والبَعِيرُ (*f. a.* longo collo fuit equus et camelus) ١٩٩، ١١

أَقَادَهُ بِفُلَانٍ (vindictam concessit alcui pro alqo) ٢٠٤، ١٩

اِنْقَادَ لَهُ (obedientiam praestitit alcui) ٢٤٨، ٣

اِسْتَقَادَ لَهُ (se ductilem praebuit alteri) ٢٧٧، ١

وَاسْتَقَادَ مِنْهُ (petiit ab alquo vindictam pro occiso) ٢

قَوَدٌ (talio, vindicta) ٢٠٤، ١٧

قَائِدٌ قُوَّادٌ ح ٤٨، ٩ القُوَّادُ (appellatio regum Arabum veterum) ٢٩٥، ٢٣

قَوَّادٌ (leno) ٤٩، ١١

أَقْوَدُ (qui longum collum habet) ١٩٩، ١٢

مِقْوَدٌ (lorum quod freno alligatur ad ducendum equum; habena) مَقَاوِدُ ح ٩٨، ٣

أَعْطَاهُ مَقَادَتَهُ (obediens fuit alicui) ١٤٢، ٢٣

قَوَّرَ البِطِّيخَةَ (excidit peponem; foramen fecit in peponem) ٢٢١، ٢٣

قَوَارِيٌّ (sartor) ٥٧، ١٤

قَوْزَعَ الدِيكُ (victus aufugit gallus) ٢٨٣، ٤

قَوَّسَ الشَيْخُ (incurvatus est senex) ٢٢٣، ٤

اِسْتَقْوَسَ الهِلَالُ (tenuis et arcuatim curvata est luna) ٢٧٧، ٨

وَاسْتَقْوَسَ الشَيْخُ (dorso curvato est senex) ٩

قَوْسٌ (arcus) قِسِيٌّ ح ٩٩، ٢٢ (signum Zodiaci) ٩، ٩ قَوْسُ الجُلَاهِقِ (arcus *s.* balista ad jaculandos lapides) ٥٥، ١٠ قَابُ قَوْسَيْنِ (spatium *s.* dimensio duorum arcuum) ٨٥، ١١

قَوَّاسٌ (qui arcus conficit) ٩٩، ٢٣

مِقْوَسٌ (theca arcus) ٩٩، ٢٣

قَوَّضَ البِنَاءَ (diruit aedificium) ٢٢٣، ٩

تَقَوَّضَ البِنَاءُ (collapsum *vel* dirutum est aedificium) ٢٩٠، ٢١

قَاعٌ (terra montibus expers, campus planus) أَقْوَاعٌ ح ٨، ١٤

قِيعَةٌ (id.; *aut plur. voc. anteced.*) قِيعَانٌ ح ٨، ١٤

قَافَهُ (*f. u.* vestigia alcjs pressit) ١٤٥، ٤

قَوْقَأَتِ الدَجَاجَةُ عِنْدَ البَيْضِ (cacabavit gallina ova pariens) ٢٨٣، ١

قَوْقَتِ الدَجَاجَةُ (cacabavit gallina) ٢٨٣، ١

قَالَ (*f. u.* dixit) ١٤٩، ١١

أَقَالَهُ البَيْعَ (irritam reddidit alicui emtionem) ٢٠٥، ٢٠

وأَقَالَهُ عَثْرَتَهُ (condonavit peccatum alcjs) ٢١

قَاوَلَهُ (sermocinatus est cum alqo) ٢٣١، ١٧

تَقَوَّلَ عَلَيْهِ مَا لَمْ يَقُلْ (dixit finxitque de alqo quod hic non edixerat) ٢٩١، ٧

اِسْتَقَالَ البَيْعَ (emtionem solvere voluit) ٢٧٧، ١٧

واسْتَقَالَ العَثْرَةَ (peccati condonationem petiit) ٢٧٧، ١٨

قَالٌ (sermo) ه ١٤٩، ١١

قِيلٌ (id.) ١٤٩، ١١

قَالَةٌ (id.) ه

الأَقْيَالُ (appellatio regum Himjaridarum) ٢٩٥، ٢٣

مِقْوَلٌ (lingua) مَقَاوِلُ ح ٣٩، ٥

قُولَنْجٌ (tormina viscerum: colon) ٥٨، ١٨

قَامَ (*f. u.* surrexit) ١٤٩، ٢٣

وقَامَ بِكَذَا (collocavit, constituit, exegit) ه

وقَامَتْ عَلَيْهِ السِلْعَةُ بِكَذَا (tanto ei constitit merx) ١٤٧، ٣

وقَامَتِ السُوقُ (fervuit *aut* friguit forum) ٤

وقَامَتِ الدَابَّةُ (stetit jumentum) ٥

أَقَامَ بِالمَكَانِ (substitit in loco) ٢٠٥، ٢٣

وأَقَامَ الصَلٰوةَ (preces persolvit) ه

وأَقَامَ العَوَجَ (rectificavit curvum) ٢٠٩، ١

وَأَقَامَ الْمُؤَذِّنُ (iteravit exclamator publicus admonitionem ad faciendas preces) ه

قَوَّمَ السِّلْعَةَ (constituit pretium mercis) ٢٢٢، ٢١

قَاوَمَهُ فِي الْحَرْبِ (opposuit se alteri in proelio) ٢٣١، ٢١

اِسْتَقَامَ (errectus est, recte constitutus est) ٢٧٧، ٢١

قَوْمٌ (homines) أَقْوَامٌ ح ٣١، ٩

دِينٌ قَيِّمٌ (recta religio) ١٤٧، ٢

هو قَيِّمٌ بِهَذَا الْأَمْرِ (qui rem curat, exigit) ه

قَوَامٌ (statura aut plur. τοῦ قامة) ٣٣، ٣

قِوَامُ الْأَمْرِ (fundamentum rei) ١٤٧، ١

دِينٌ قَوِيمٌ (recta religio) ٢

قَامَةٌ (statura) قَامَاتٌ ح ٣٣، ٣ (truncus indusii) ٩٢، ١١

قِيمَةٌ (pretium) ٤٧، ٢٣ * ٢٢٢، ٢٢

الْقَيُّومُ (Deus) ١٤٧، ٢

قَائِمَةٌ (truncus vitis) قَوَائِمُ ح ٢٠، ٩ (pes equi et anterior et posterior) ٩٧، ٧ (capulus ensis) ٩٩، ١٤

يَوْمُ الْقِيَامَةِ (dies resurrectionis) ٥، ١٤

إِقَامَةٌ (iterata exclamatoris publici admonitio ad faciendas preces) ٢٠٩، ١

مُقَامٌ (locus quo quis subsistit) ٢٠٥، ٢٣

مِقْوَمٌ (manubrium aratri) مَقَاوِمُ ح ١٨، ٤

مَقَامَةٌ (locus stationis) ١٤٩، ٢٣

دَارُ الْمُقَامَةِ (cognomen Paradisi) ٥٠، ١٧

قَوْنَسَ الدَّابَّةَ (percussit in fronte vel interstitio duarum aurium equum, asinumve) ٢٨٣، ٤

قَوْنَسٌ (capitis equini pars, quae duabus auribus interjacet) قَوَانِسُ ح (summa pars galeae ferreae) ٩٧، ١

قَوَانِسُ ح ٧١، ٥

قَوِيَ (robustus, validus fuit) ١٧٢، ١٩

أَقْوَى الْقَوْمُ (absumtus est commeatus, victus populi cujusdam) ٢٠٩، ١٧

وَأَقْوَتِ الدَّارُ (vacua et ab incolis deserta est domus) ٢٠٩، ١٨

وَأَقْوَى الشَّاعِرُ (exitus versuum diversis vocalibus finientes reddidit poëta) ٢٠٩، ١٩

قَوَّاهُ (corroboravit alqd) ٢٣٥، ٥

قَاوَاهُ (robur dedit, validum reddidit alqm) ٢٣٣، ٩

تَقَوَّى بِهِ عَلَى الْأَمْرِ (corroboravit se contra alqd; cavit sibi a re) ٢٩٣، ١٥

قُوَّةٌ (robur; potentia) ١٧٢، ٢٠ (e pluribus plexibus funis unus) ٨١، ٢

قَوِيٌّ (robustus, validus) ١٧٢، ٢٠

قَهَرَهُ (f. a. domuit, subegit alqm) ١٧٨، ٥

قُهِرَ (subjugatus est) ٩ وَقُهِرَ اللَّحْمُ (cocta est caro ita ut succus emanaret) ه

قَهْرٌ (nom. act. superatio, vis praepollens)

قَاهِرٌ (domans, subjugans) ١٧٨، ٥

قَهْرَمَانٌ (a Persico كَهْرُبَا i. e. stramen attrahens: succinum, electrum) ١٠، ١٤

قَهْقَهَ (in cachinum effusus est, immodice risit) ٢٨٢، ١٥

قَهْوَةٌ (vinum) ٥٩، ٢

قَاءَ (f. i. vomuit) ١١٠، ٢١

قَيَّأَهُ (effecit ut vomeret alqs) ٢٢٣، ٥

تَقَيَّأَ (vomuit) ٢٩١، ١٢

تَقَيَّحَ الْجُرْحُ (purulentum fuit vulnus) ٢٩١، ١٣

قَيْحٌ (pus in vulnere) ٣٣، ١٠

قَيَّدَهُ (vinculis constrinxit alqm) ٢٢٣، ١١

وَقَيَّدَ الْكِتَابَ (signis vocalium insignivit librum) ه

قَيْدٌ (compes, vinculum) قُيُودٌ ح ه

قِيدُ رُمْحٍ (dimensio hastae) ٨٥، ١١

قَيَّرَهُ (pice obduxit alqd) ٢٢٣، ١٤

قَارٌ (pix) ١٠، ٧

قِيرٌ (id.) ه

قَاسَ الشَّيْءَ عَلَى الشَّيْءِ (f. i. et u. mensuravit, comparavit rem cum re) ١١٣، ٥

وَقَاسَ الشَّيْءَ بِالشَّيْءِ (id.) ه

اِنْقَاسَ الشَّيْءُ (res mensurata, secundum normam definita est) ٢٤٨، ٥

قِيسُ شِبْرٍ (dimensio spithamae) ٨٥، ١١

مِقْيَاسٌ (mensura) ١١٣، ٩

قَيَّضَ اللَّهُ فُلَانًا (adduxit alqd alicui rei; destinavit alqd alcui) ٢٢٣، ١٥ وَقَيَّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ (Sur. 41, 24: et destinavimus Infidelibus socios Satanas, qui tantopere iis potirentur, ut eos circumdarent sicut testa -الْقَيْضُ- ovum) ه

قَيْضٌ (exterior cortex ovi: testa) ٧٩، ٢٠

قَاظَ فِي الْبَلَدِ (f. i. aestivum tempus transegit in urbe) ١١٣، ٢٢

tempore aestivo degit) تَقَيَّظَ الرَّمْلَ
٢٠'٢٩١ (in deserto

posterior pars prominentior) قَيْقَبٌ
٦'٦٩ (ephippii

٢٢'١١٤ (*f. i.* meridiatus fuit) قَالَ

patrem suum imitatus est) تَقَيَّلَ أَبَاهُ
٢٣'٢٩١ (alqs

١٥'٤ (tempus meridianum) قَائِلَةٌ

١٠'٥٤ (faber ferrarius) قَيْنٌ

قَيْنَةٌ (serva fidicina) قَيْنَاتٌ وقِيَانٌ
ح ٤'٤١

ك

Particula nominibus et particulis) كَ
praefixa: sicut, ac si: زَيْدٌ كَعَمْرٍو
Seid sicut Amr; كَأَنَّ زَيْدًا الأَسَدُ
١٢'٨'٢٨٧ (ac si Seidus leo sit.

pron. suff. sec. pers. sing. nomi-) كَ
nis: tuus, a; *et verbi:* te *ut* غُلَامُكَ
ضَرَبَكَ (*et* ١٨،١٠'١٨

ﻫ (id., *fem. generis* tuus, a; te) كِ

٢'١٥٤ (*f. a.* tristis, moestus fuit) كَئِبَ

٢٠.٢٣٣ (id.) اِكْتَأَبَ

٣'١٥٤ (tristis, moestus) كَئِيبٌ

٢٠'٢٣٣ (tristitia, moeror) كَأْبَةٌ

(mons difficilis ascensu, acclivis) كَؤُودٌ
٩'٩

poculum, *pec.*) كَأْسٌ كُؤُوسٌ وكُؤُسٌ ح
٢٠'٢٩٩ (vino repletum

nomen floris suaviter olentis: so-) كَاكَنْجُ
lanum alkakengi, *nostr. Nachtschat-*
١٩'١٤ (semen Santonici) ٨'٢٩١ (*ten*

كَأَنَّ (كَ *cfr.* ac si) ١٧'٢٨٧ كَأَنِّي
وكَأَنَّنِي (ac si ego) كَأَنَّا وكَأَنَّنَا
١٩'٢٨٧ (ac si nos)

(*f. u.* pronum prostravit alqm) كَبَّهُ
١٢'١٣٥

(pronus concidit) أَكَبَّ عَلَى وَجْهِهِ
١'٢٠١

assiduo occupa-) وأَكَبَّ عَلَى عَمَلِهِ
ﻫ (tus est tractando negotio

(pronus concidit) اِنْكَبَّ لِوَجْهِهِ
١٣'٢٤٧

(glomus convolutorum filorum) كُبَّةٌ
١٤'٥٧

caro in frusta secta et in veru) كَبَابٌ
٤'٩٠ (frixa

sacculum in quo discum esca-) مِكَبَّةٌ
٧'٩٢ (rium secum fert peregrinator

f. i. perdidit, prostravit,) كَبَتَهُ اللَّهُ
٢٣'٨٧ (evertit alqd Deus

f. a. fraeno) كَبَحَ الفَرَسَ بِاللِّجَامِ
١٠'١٧٩ (traxit equum

pars oxygalae, qua indita lac) كَبْحٌ
٢٠'٤١ (recens coagulatur

manubrium) أَكْبَادٌ (jecur) كَبِدٌ ح
medium) ٢٣'٩٩ كَبِدُ السَّمَاءِ (arcus
٢٣'٥ (coeli

١٨'١٨٤ (*f. u.* magnus fuit) كَبُرَ

f. a. senex, profectae aetatis) كَبِرَ
٣'١٥٨

(magni aestimavit alqd) أَكْبَرَ الأَمْرَ
٢٢'١٩٤

magnificit Deum, majestatem) كَبَّرَ اللَّهَ
Dei praedicavit, dixit verba) اللَّهُ أَكْبَرُ
١٨'٢١٣

٥'٢٢٧ (superbe egit cum alqo) كَابَرَهُ

١٧'٢٥٢ (extulit se, superbivit) تَكَبَّرَ

٢٢'٢٧١ (superbus fuit) اِسْتَكْبَرَ

magnitudo rei; major) كِبْرُ الشَّيْءِ
٢٠'١٨٤ (pars rei

sui ipsius) ﻫ (id.) كُبْرُ الشَّيْءِ
١٨'٢٥٢ (elatio, superbia

تَوَارَثُوا العِزَّ كَابِرًا عَنْ كَابِرٍ
haereditariam fecerunt inter se digni-)
tatem ita ut continua serie a patre
٢٠'١٨٤ (ad filium transiret

١'٤٢ (magnus) كُبَارٌ

profectae aeta-) كِبَارٌ ح (id.) كَبِيرٌ
magnificus, aucto-) ٤'١٥٨ (tis, senex
١٩'١٨٤ كُبَارٌ ح (ritate pollens

(magnificus, excellens; potens) كُبَّارٌ
١٩'١٨٤

(cibus ex capparibus paratus) كَبَرِيَّةٌ
١٢'٩٠

magnificentia, maje-) كِبْرِيَاءُ اللَّهِ
superbia, sui ipsius) ٢٠'١٨٤ (stas Dei
١٨'٢٥٢ (elatio

٣'١٠ (sulphur) كِبْرِيتٌ

f. i. opplevit terrâ flu-) كَبَسَ النَّهْرَ
١٤'٩٣ (vium

(homo magnum caput habens) كُبَاسٌ
١٣'٤٠

incubus *quo in somno premi-*) كَابُوسٌ
٩'٣٢ (*tur homo*

(botrus dactylorum) كِبَاسَةٌ كِبَاسَاتٌ
ح ١٥'١٩

كَبْشٌ (aries) كِبَاشٌ ٢١'٧٣ كَبْشُ
aries, qui adipatam caudam) أَلْيَانُ
١٩'٧٤ (habet

كَبْكَبَهُ عَلَى وَجْهِهِ (pronum prostravit alqm) ٢٨١، ٩

أَسِيرٌ مُكَبَّلٌ (captivus compedibus vinctus) ٢١٧، ٢٠

كَبَا ٱلْفَرَسُ (f. u. in caput procidit equus) ١٤٧، ١٥

وَكَبَا ٱلزَّنْدُ (ignem non edidit igniculum) ه

كَتَبَ (f. u. scripsit) ١٢٢، ٢٣

أَكْتَبَهُ قَصِيدَةً (ad scribendum dedit, dictavit alcui carmen) ١٩١، ١٢

كَاتَبَهُ (epistolam scripsit alteri; commercium epistolarum habuit cum alquo) ٢٢٥، ٢٠

وَكَاتَبَ ٱلْعَبْدَ (herus de certo pretio cum servo convenit, quo dato hic redimere se posset) ه

اِكْتَتَبَ ٱلْأَسَاطِيرَ (fabulas scripsit) ٢٣٣، ٢٠

تَكَاتَبُوا (literarum commercium habuerunt inter se) ٢٩٤، ١

اِسْتَكْتَبَهُ (rogavit alqm, ut scriberet) ٢٧٠، ١٨

كَاتِبٌ (scriba) ٢١، ٢٠

كِتَابٌ (scriptum, liber, epistola) كُتُبٌ ح ٤٩، ١٣

كُتَّابٌ (plur. vocis كَاتِبٌ scribae,) pueri scribendi artem discentes. *Ex seriore linguae usu:* schola scriptoria) ٢١، ٢١

كِتَابَةٌ (*nom. act.* scriptio) ١٢٢، ٢٣ (conventio heri cum servo, qua hic certo pretio redimere se potest) ٢٢٥، ٢٠

كَتِيبَةٌ (exercitus conscriptus; agmen equitum, *pec.* a centum ad millia) كَتَائِبُ ح ٩٨، ١٩

مَكْتَبٌ (locus ubi scribitur, schola scriptoria) مَكَاتِبُ ح ٢١، ٢٠

مُكَاتَبٌ (servus qui de redemtionis pretio cum hero convenit) ٢٢٥، ٢٠

أَكْتَعُونَ (ad unum omnes) ٨٤، ٢٠

كَتَفَ ٱلرَّجُلَ (*f. i.* ligavit junctis post tergum manibus virum) ٩٧، ١٣

كَتَّفَ ٱلْقَوْمَ (ligavit homines manibus post tergum constrictis) ٢١٩، ٣

كَتِفٌ (scapula, humerus corporis humani) أَكْتَافٌ ح ٣٩، ١٩

مِكْتَلٌ (corbis, sporta quindecim صاع continens) مَكَاتِلُ ح ٢٩، ١٩

كَتَمَهُ (*f. u.* celavit alqd) ١٣٤، ٤

كَاتَمَهُ سِرَّهُ (celavit alcjs secretum) ٢٢٩، ١٥

اِسْتَكْتَمَ ٱلسِّرَّ (rogavit ut celaret secretum) ٢٧٣، ٢٣

حَدِيثٌ مُكَتَّمٌ (eventum in quo celando summa diligentia adhibetur) ٢١٨، ١٣

كَتَّانٌ (linum) ٩٢، ٤ (pannus linteus) ١٤، ١٩

بَزْرُ ٱلْكَتَّانِ (semen lini) ١٤، ١٨

كَثَّتْ لِحْيَتُهُ (*f. a.* densa fuit barba alcjs) ١٩٩، ٥

كَثٌّ (homo densis crinibus) ٤١، ٥

كَثَّةٌ (barba densa) ١٩٩، ٢

أَكْثَبَهُ ٱلصَّيْدُ (appropinquavit, prope venit alcui *venatori* fera) ١٩١، ١٢

وَرَمَاهُ مِنْ كَثَبٍ (e propinquo percussit praedam venaticam) ١٩١، ١٣

كَثِيبٌ (arenae tumulus collisve) كُثْبَانٌ وَكُثُبٌ ح ٨، ٢٠

كَثُرَ (*f. u.* multus fuit) ١٨٤، ٢٠

أَكْثَرَ ٱلرَّجُلُ (multis opibus fuit alqs) ١٩٤، ٢٣

وَأَكْثَرَ ٱلْكَلَامَ (multa verba fecit) ه

كَثَّرَ ٱلْمَالَ (multiplicavit opes) ٢١٣، ١٩

كَاثَرَهُ (de multitudine certavit cum alqo; suas alterius opibus majores esse contendit) ٢٢٧، ٩

تَكَاثَرُوا فِي ٱلْأَمْوَالِ وَٱلْأَوْلَادِ (de multitudine opum et liberorum certarunt inter se) ٢٩٤، ١٧

اِسْتَكْثَرَ مِنَ ٱلشَّيْءِ (multum de re habere voluit; multum cepit de re) ٢٧١، ٢٣

كَثِيرٌ (multus) ١٨٤، ٢١

كَوْثَرٌ (nomen fontis *vel* fluvii *vel* cisternae in Paradiso) ٥٠، ١٩

كَثِيرَاءُ (resina tragacanthae) ٥٨، ٩

مِكْثَارٌ (multiloquus) ٤١، ١٧ ✱ ١٩٥، ١

كَثُفَ (*f. u.* densus, crassus, plenus fuit) ١٨٥، ١٨

تَكَاثَفَ ٱلشَّيْءُ (densa, compacta est res) ٢٩٥، ١١

كَثِيفٌ (densus, crassus, copiosus) ١٨٥، ١٨

كِثْكِثٌ معا (pulvis lapillis mixtus) ٧، ٢٣

كَحَلَ عَيْنَهُ (*f. u.* illivit stibio oculum suum) ١٣٣، ٩

اِكْتَحَلَ (stibio sibi illivit oculos) ٢٣٨، ٣٢

تَكَحَّلَ (id.) ٢٥٩، ١٥

كُحْلٌ (stibium, quo marginem palpebrarum oculos tangentem illinunt mulieres Orientalium) ٥٩، ١٨

أَكْحَل (vena de capite in brachium descendens; vena, quae mediana dicitur) ٣٧، ٥ (qui valde nigros oculos habet) ٤١، ١٠

مُكْحُلَة (pyxis ad asservandum stibium) مَكَاحِل ح ٣٠، ٧

كَدَّهُ (f. u. molestia affecit alqm) ١٣٩، ١٤

وكَدَّ بِنَفْسِهِ (molestia affectus est) ه

كَدَحَ (f. a. studium et operam posuit in tractando opere) ١٧٩، ١٠

كَدِرَ المَاءُ (f. a. impura, turbida fuit aqua) ١٥٨، ٤

وكَدُرَ (f. u. id.) ه

وكَدِرَ العَيْشُ (turbata fuit vita malis et incommodis) ٥

وكَدِرَ اللَّوْنُ (impurus fuit color) ه

كَدَّرَ المَاءَ (turbidam, impuram reddidit aquam) ٢١٣، ١٩

اِنْكَدَرَ الصَّقْرُ (ex aëre se demisit accipiter) ٢٤٩، ٥

وَانْكَدَرَ النَّجْمُ (decidit stella) ٩

تَكَدَّرَتْ مَعِيشَتُهُ (incommodis et malis turbata est vita alcjs) ٢٥٣، ١٨

كَدِرٌ معا (aqua turbida) ١٢، ٩

كُدْس (acervus frumenti non excussi) أَكْدَاس ح ١٤، ٢٢

كَدَمَ الحِمَارُ (f. i. et u. momordit asinus) ١٠٢، ٥

كَوْدَن (equus clitellarius, ignobilis) ٩٩، ١٩

أَكْدَى (abstinuit a largitione, tenax fuit; tardavit alqd) ٢٠٧، ٩

كَذَبَهُ (f. i. mendacium dixit alcui) ٨٧، ١٠

وكَذِبَهُ (f. a. id.) ه

أَكْذَبَهُ (mendacem dixit alqm; mendacii arguit alqm) ١٩١، ١٣

كَذَّبَهُ كِذَابًا (id.) ٢١٠، ٢٢

وكَذَّبَ بالأَمْرِ (abnegavit revera alqd existere) ه

تَكَذَّبَ (mendacia dixit) ٢٥٠، ١٩

كَذَّاب (mendax) ١٩١، ١٣

كَذِينَق (tudes fullonum) ٥٩، ١٢

كَرَّ (f. u. rediit, recessit) ١٣٧، ٧

وكَرَّهُ غَيْرُهُ (repulit alqm alqs) ه

وكَرَّ عَلَيْهِ (impetum fecit in alqm) ٨

كَرَّرَهُ (repetivit alqd pec. iteratis vicibus) ٢١٩، ١٩

تَكَرَّرَ الكَلَامُ (iteratus est sermo) ٢٥٨، ١٣

كُرّ (species mensurae aridorum, duodecim وَسْق continens) ٩٩، ١١

كَرَّة (repetitio semel facta; vicis una: ein Mal) كَرَّات وكِرَار ح ٥، ١٠

كَرَبَ الأَرْضَ (f. u. sulcavit terram ad serendum) ١٢٢، ٢٣

وكَرَبَهُ الأَمْرُ (sollicitum reddidit, afflixit alqm alqd) ١٢٣، ١

وكَرَبَتِ الشَّمْسُ (occasui propinquus fuit sol) ٣

كَرَبَ زَيْدٌ يَفْعَلُ (prope fuit ut faceret, parum abfuit quin faceret Seidus) ٢٨٩، ١٥

كَرْب (sollicitudo, cura) كُرُوب ح ١٢٣، ٣

كُرْبَة (id.) كُرَب ح ه

مِكْرَب (aratrum) مَكَارِب ح ١٨، ١

الكَرُوبِيُّون (principes angelorum Deo proximorum: Cherubim) ٣١، ٤

كِرْبَاس (carbasus: pannus gossypinus tenuis et candidus) كَرَابِيس ح ٩١، ٢٢

كَرْبَاسِيّ (qui carbasum venundat) ٩١، ٢٢

كِرْبَال (cribrum) كَرَابِيل ح ٢٩، ١١

مَا أَكْتَرِثُ بِهِ (non curo alqd) ٢٣٤، ٣

كُرَّاث (porrum) ١٩، ٤

تَكَرَّجَ الخُبْزُ (mucidus factus est panis) ٢٥١، ٥

كُرْدَة (ager, arvum quod conseritur) كُرَد ح ١٧، ١٨

كُرْدِيّ (nom. gent. Curdus) كُرْد وأَكْرَاد ح ٣١، ١٥

كُرْز (saccus minor) ٢٩، ١٧

كَرَّاز (aries qui peram aliaque utensilia pastoris portat) ٧٣، ٢٢

كُرْسِيّ (solium, sella) كَرَاسِيّ ح ٢٩، ١٥

كَرُوس (homo magno capite) ٤٠، ١٣

كِرْيَاس (latrina in tecto domus quae demissam in terram canalem habet) ٢٥، ٢

كُرْسُوع (extremitas duorum ossium brachii inferioris, ubi manus cum brachio conjuncta est) ٣٧، ٣

كُرْسُف (gossypium vetustum) كَرَاسِف ح ٩٤، ٥

كَرِش (ventriculus hominis) كُرُوش ح

(ventriculus equi) كَرِش ٣٨، ١٧

كُرُوش ح ٩٧، ٩

كَرَعَ فِي المَاءِ (f. a. pronus decidens et os aquae immittens bibit) ١٨١، ٢

كُرَاعٌ crus bovis, pec. tenuior ejus)
أَكْرُعٌ وأَكَارِعُ ح (pars circa talum
cruris corporis humani circa) ١٧ ، ٧٣
equi; agmen) ٧ ، ٢٩٥ (genua pars
٧ ، ٢٩٥ ✱ ١٢ ، ٩٩ (equorum

كَرَفَ الحِمَارُ *f. i.* et *u.* stercus odora-)
١٣ ، ٩٧ (tus est asinus

كَرَفْسٌ ٤ ، ١٩ (apium)

كُرْكِيٌّ ١ ، ٧٩ (grus *avis*)

كِرْكِرَةٌ pectus callosum cameli cui im-)
١١ ، ٧٢ كَرَاكِرُ ح (cumbit

كَرُمَ ٢٠ ، ١٨٩ (*f. u.* generosus, beneficus fuit)

أَكْرَمَهُ generosum declaravit, *inde*)
١١ ، ٢٠٠ (honore affecit alqm

كَرَّمَهُ generosum habuit alqm; ho-)
١٣ ، ٢١٨ (noravit alqm

تَكَرَّمَ (generositatem prae se tulit)
١٩ ، ٢٥٧

كَرْمٌ ٢١ ، ١٩ كُرُومٌ ح (vinea)

كَرَمٌ generosus, *vox quae primitive*)
nomen actionis est, diversas ge-
neris et numeri formas non ad-
(homines generosi) قَوْمٌ كَرَمٌ (*mittit*
٢١ ، ١٨٩

كُرَامٌ ٢٠ ، ١٨٩ (generosus, liberalis)

كَرِيمٌ ٣٣ ، ٤ كِرَامٌ وكُرَمَاءُ (id.)
ح ٢٠ ، ١٨٩

كَرَّامٌ ٢١ ، ١٩ (vinitor)

كُرَّامٌ ٢١ ، ١٨٩ (valde generosus)

كَرَامَةٌ ١١ ، ٢٠٠ (honor; dignitas)
١٧ ، ٢٩ كَرَامٌ ح (operculum ollae)

حُبًّا وكَرَامَةً amor et honor tibi sit!)
gratias tibi ago! *hac phrasi utuntur*
ubi acceptis beneficiis gratias a-
gunt. Explicatio verborum in Gram-
matica De Sacii et in lexico Frey-
tagii obvia acute quidem sed ridi-
٩ ، ٨٤ (*cula dictum est.*

كَرِيمَةٌ ٢٠ ، ١٨٩ (generosus)

مَكْرُمَةٌ (opus generosum , nobile)
مَكَارِمُ ح ٢١ ، ١٨٩

كَرَنْبٌ ١١ ، ١٥ (crambe)

كَرَنْبِيَّةٌ ١٢ ، ٩٠ (cibus e crambe paratus)

كَرَا بِالكُرَةِ ٩ ، ١٤٩ (*f. u.* lusit pilâ)

أَكْرَاهُ الدَّارَ (locavit alcui domum)

اِكْتَرَى دَارًا (certo pretio conduxit)
١٤ ، ٢٤٣ (domum

كَرًا ١ ، ٧٩ (cygnus mas)

كُرَةٌ ٥ ، ٥٥ كُرَاتٌ ح (pila lusoria)

كِرَاءٌ ١٥ ، ٢٠٧ (pretium conductionis)

كَرِيٌّ (locator mulorum asinorumve)
٥ ، ٧٣

كَرَوَانٌ كِرْوَانٌ ح (cygnus, olor)
١ ، ٧٩

مُكَارٍ locator asinorum mulorumve;)
٥ ، ٧٣ (asinarius, mulio

كَرِهَ الشَّيْءَ *f. a.* aversatus est rem, in-)
١٨ ، ١٩٥ (visam, exosam habuit

وكَرُهَ وَجْهُهُ *f. u.* turpis, invisa fuit)
٥ (facies alcjs

أَكْرَهَهُ على كَذَا vi et invitum ad-)
٢ ، ٢٠١ (egit alqm ad alqd

كَرَّهَ إِلَيْهِ الكُفْرَ invisam, exosam)
٤ ، ٢١٩ (reddidit alcui incredulitatem

كَرْهٌ status quo alqs invitus ad alqd)
٢ ، ٢٠١ (adigitur

كُرْهٌ ٢ ، ٢٠١ (vis alcui illata; afflictio)

كَرِيهُ الوَجْهِ homo turpi, invisa, exo-)
١٩ (sa facie

كَرِيهَةٌ ١٨ ، ١٩٥ ✱ ٢١ ، ٩٨ (bellum)

كَرَى ٤ ، ١٧١ (*f. a.* dormivit)

كَرٍ ٤ ، ١٧١ (dormiens)

كَرْيَانُ ٥ (id.)

كُزْبُرَةٌ ٨ ، ١٩ (Coriandrum)

كَسَّ ١٩ ، ١٩٩ (*f. a.* breves dentes habuit)

أَكَسُّ ✱ ١٩ ، ٤١ (breves dentes habens)
١٩ ، ١٩٩

كَسَبَ المَالَ *f. i.* acquisivit pecuniam,)
١١ ، ٨٧ (quaestum fecit

وكَسَبَهُ كَذَا effecit ut acquireret)
١٢ ، ٨٧ (alqs alqd

اِكْتَسَبَ الشَّيْءَ acquisivit, compa-)
٢١ ، ٢٣٣ (ravit sibi, lucratus est rem

تَكَسَّبَ quaestum fecit, quaestui)
١٩ ، ٢٥٠ (studuit

كُسْبٌ ٧ ، ٥٧ (sedimen, faeces olei)

كَسَدَ *f. u.* friguit forum; emtores non)
١٨ ، ١٢٥ (invenerunt merces

سُوقٌ كَاسِدٌ وكَاسِدَةٌ forum fri-)
٨ ، ٢٩٢ ✱ ١٨ ، ١٢٥ (gens

كَسَرَ الشَّيْءَ ١٣ ، ٩١ (*f. i.* fregit rem)

كَسَّرَهُ confregit *in multas partes*)
١٩ ، ٢١٣ (alqd

كَاسَرَهُ in eodem muro fuit cum alqo,)
eandem domûs partem incoluit, tenuit
٩ ، ٢٣٧ (cum alqo

اِنْكَسَرَ الشَّيْءُ ٩ ، ٢٤٩ (fracta est res)

تَكَسَّرَ ١٨ ، ٢٥٢ (confrictus est)

كَسْرُ البَيْتِ ١٥ ، ٢٤ (una latus domûs)

كِسْرَةٌ (frustum panis) ٩١، ١٢
عُودٌ صُلْبُ ٱلْمَكْسِرِ lignum quod)
(difficulter frangitur ٩١، ١٣
كَسَعَ ٱلدُّوَّامَةَ بِٱلْمِكْسَعِ f. a. tur-)
binem missilem funiculo percussit puer
(ut sonum ederet ١٨١، ٣
مِكْسَعٌ funiculus quo turbo missilis)
(percutiendo circumagitur ه
كَسَفَ ٱللّٰهُ ٱلشَّمْسَ f. i. eclipsi affe-)
(cit Deus solem ٩٧، ١٤
وَكَسَفَتِ ٱلشَّمْسُ eclipsin passus)
(est sol ٩٧، ١٥
كِسْفَةٌ (pars nubis) كِسَفٌ معا ح
٩، ٧
كَسِلَ (*f. a.* segnis fuit) ١٩٣، ١٤
تَكَاسَلَ (segnitiem prae se tulit) ٢٩٩، ٤
كَسِلٌ (segnis) ١٩٣، ١٤
كَسْلَانُ، كَسْلَى (id.) كُسَالَى معا
ح ١٥
مِكْسَالٌ (id.) ه
كَسَاهُ (*f. u.* vestivit alqm) ١٤٩، ١٥
وَكَسِيَ بِنَفْسِهِ *f. a.* veste se in-)
(duit ه
اِكْتَسَى (veste indutus est) ٢٤٣، ١٧
كَاسٍ (veste indutus; vestiens) ١٤٩، ١٩
كِسَاءٌ (indumentum amplum) ج أَكْسِيَةٌ
كِسَاءٌ مُخْمَلٌ indumen-) ح ٩٣، ١٢
(tum fimbriatum ١٩٩، ٢
كُسْوَةٌ (indumentum; vestis) معا
كُسًى معا ح ٩١، ٢٢ * ١٤٩، ١٩
كَشَحَ *f. a.* clandestinam in alqm inimici-)
(tiam habuit ١٧٩، ١١

كَاشَحَهُ odio *pec.* clandestino affectus)
(est in alqm ٢٢٩، ٤
كَشْحٌ (hypochondrium, latus) كُشُوحٌ
ح ٣٨، ٣ كَشْحٌ مُخْتَصَرٌ hypochon-)
(drium gracile, tenue ٢١٢، ١٩
كَاشِحٌ (adversarius) ٤٥، ٢٣ * ١٧٩، ١١
كَشَرَ عَنْ أَنْيَابِهِ *f. i.* denudavit den-)
tes suos alqs *inter ridendum;* risit)
٩١، ١٤
كَاشَرَهُ (arrisit alqm) ٢٢٧، ٧
كَشَطَ جِلْدَ ٱلْبَعِيرِ *f. i.* excoriavit)
(asinum ٩٥، ١٩
وَكَشَطَ ٱلْجُلَّ عَنِ ٱلْفَرَسِ dimo-)
vit, sustulit stragulum a dorso equi)
٩٥، ٢٠
كَشَفَ عَنْهُ ٱلثَّوْبَ *f. i.* detraxit ab)
(alqo vestem ٩٧، ١٥
كَشِفَ *f. a.* capillis elapsis utramque)
frontis partem denudatam et detectam
(habuit ١٩١، ١٢
كَاشَفَهُ بِٱلْعَدَاوَةِ palam ostendit)
(alcui inimicitiam ٢٨٨، ١٤
وَكَاشَفَهُ ٱلْعَدَاوَةَ (id.) ه
اِنْكَشَفَتِ ٱلظُّلْمَةُ وَٱلْحُزْنُ de-)
tecta *i. e.* remota est caligo et tristitia)
٢٤٩، ٢٠
تَكَشَّفَ (detectus est, aperte patuit)
٢٥٥، ٢
أَكْشَفُ (miles clypeo destitutus) ٩٩، ٩
(cui in utraque frontis parte capilli ex-
(ciderunt ١٩١، ١٣
كَشَفَةٌ locus in fronte ubi capilli ex-)
(ciderunt ١٩١، ١٣
كَشْكِيَّةٌ (cibus e hordeo decocto paratus)
٩٠، ١٣
كُشْيَةٌ (ٱلضَّبِّ (adeps lacertae Lybicae
٧٩، ٩

كَظَّهُ ٱلطَّعَامُ *f. u.* gravis fuit alcui et)
(difficilis concoctu cibus ١٣٨، ٢٠
كِظَّةٌ gravatio ventris ex cibo non)
(digestibili ١٣٨، ٢٠
كَظَمَ غَيْظَهُ *f. i.* cohibuit *iram suam*)
(alqs ١٠٢، ٩
وَكَظَمَ عَلَى غَيْظِهِ (id.) ١٠٢، ٧
وَكَظَمَهُ ٱلْغَيْظُ occlusit ira fauces)
(alcjs ١٠٢، ٨
كُظِمَ irae plenus fuit; cohibuit iram;)
(sollicitus et tristis fuit ١٨٨، ٢١
كَظْمٌ (meatus spiritus) ١٠٢، ٨
كَظِيمٌ qui iram suam cohibet; vir)
(moerore et sollicitudine pressus ه
كِظَامَةٌ puteus e quo canalis dedu-)
(citur ١٣، ٢٣
مَكْظُومٌ (ira pressus; moerore pressus)
١٨٨، ٢٢
كَعَبَتْ *f. u.* et *a.* sororiantes, tumescen-)
(tes mammas habuit puella ١٢٣، ٤
كَعْبٌ (talus) كِعَابٌ وَكُعُوبٌ ح
(nodus in hastili arundineo) ٤٠، ٧
كُعُوبٌ ح ٩٩، ٢٠
كَاعِبٌ puella sororiantes, tumescen-)
(tes mammas habens ١٢٣، ٥ * ٤٣، ٢٢
كَعَابٌ (id.) ه
كَعْبَةٌ Caaba *nom. propr. fani cele-)*
berrimi Meccani a forma quadrata
(*dictum* ٢٠، ١٨ * ٢١، ١٧
مِكْعَبٌ (calceus, ocrea brevis) مَكَاعِبُ
ح ٥٢، ١٣
كُعْبُرَةٌ (nodus in culmo frumenti) كَعَابِرُ
ح ١٤، ٢١
كَعْدَلٌ كَعَادِلُ corbis e virgis saligneis)

contexta, in qua oleum e semine ex-
٨ ، ٥٧ (primitur

(panis bis coctus; panis exsiccatus) كَعْكٌ
١١ ، ٩١

(f. u. repulit, avertit, prohibuit alqm) كَفَّهُ
١ ، ١٣٩

ﻫ (restitit, abstinuit) وكَفَّ بِنَفْسِهِ

٧ ، ١٨٩ (obcaecatus fuit) كُفَّ

manum superciliis) إِسْتَكَفَّ الشَّيْءَ
١ ، ٢٧٥ (imposuit ut conspiceret rem

circum-) واسْتَكَفُّوا حَوْلَ الشَّيْءِ
٢ (steterunt rem spectandi ergo

كَفٌّ (manus) أَكُفٌّ ح ٣٧ ، ٩ بَطْنُ
الكَفِّ (latus internum manus) ٣٧ ، ٨
جُمْعُ الكَفِّ (pugnus) ٣٧ ، ٧ ظَهْرُ
الكَفِّ (latus externum manus) ٣٧ ، ٩

كَفَّةً كَفَّةً (coram) ٨٥ ، ٣

كُفَّةٌ (praetexta, limbi indusii) ٩٢ ، ١٣

كِفَّةٌ (annulus in reti venatoris) كِفَفٌ
(lanx s. discus librae) ٥٤ ، ١٤ ح

كِفَفٌ ح ٩٩ ، ٥

كَافَّةً (ad unum omnes; prorsus omnes)
٨٤ ، ٢٠

كَفَافٌ (sufficientia victus, bona et)
١٠ ، ٤٧ (commoda vitae conditio

مَكْفُوفٌ (caecus) ١٨٩ ، ٧ قَمِيصٌ
مَكْفُوفٌ ذَيْلُهُ (indusium cujus lim-
١٣ ، ٩٢ (bus praetextatus est

كَفَأَ الإِنَاءَ (f. a. invertit vas) ١٧٤ ، ١

كَفُؤَ (f. u. aequalis, compar fuit)
١٧ ، ١٨٣

أَكْفَأَ الإِنَاءَ (invertit vas) ١٩٠ ، ١١

(compensationem dedit alcui) كَافَأَهُ
١١ ، ٢٢٥

(inversum est vas) إِنْكَفَأَ الإِنَاءُ
١٠ ، ٢٤٥

reversus est) وَانْكَفَأَ مِنَ الغَيْبَةِ
ﻫ (e secessu

١٨ ، ١٨٣ (aequalis, compar) كُفْؤٌ وكُفْءٌ
أَكْفَاءٌ ح ٤٩ ، ٣

١٨ ، ١٨٣ (id.) كَفِيءٌ

f. i. collegit merces, par-) كَفَتَ المَتَاعَ
١ ، ٨٨ (temque parti adjunxit

opposuit se alteri in praelio, cer-) كَافَحَهُ
٤ ، ٢٢٩ (tamen singulare iniit cum alqo

f. u. abnegavit beneficium,) كَفَرَ النِّعْمَةَ
١٣ ، ١٢٨ (beneficii immemor fuit

١٤ (non credidit in Deum) وكَفَرَ بِاللَّهِ

texit, ignovit,) كَفَّرَ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِم
٢٠ ، ٢١٣ (expiavit malefacta hominum

٢٠ ، ١٧ (sator, agricola) كَافِرٌ

١٩ ، ٥٥ (camphora) كَافُورٌ

٢٠ ، ٢٥٢ (armis tectus, opertus) مُتَكَفِّرٌ

(repetite avertit, prohibuit alqm) كَفْكَفَهُ
١ ، ٢٨٢

f. u. praes sponsorque fuit pro) كَفَلَ بِهِ
٩ ، ١٣٣ (alqo

١٠ (id.) وكَفَلَ عَنْهُ

tutelam orphani susce-) وكَفَلَ اليَتِيمَ
١١ ، ١٣٣ (pit

spopondit alcui pecu-) أَكْفَلَهُ المَالَ
niam; et effecit ut alquis sponsionem
١٣ ، ١٩٩ (pecuniae praestaret

spopondit alcui rem;) كَفَّلَهُ الشَّيْءَ
٢٠ ، ٢١٧ (et sponsorem rei alqm fecit

sponsionem praestitit pro) تَكَفَّلَ بِهِ
١٩ ، ٢٥٩ (alqo

٨ ، ٩٥ (portio) كِفْلٌ

(ea pars natium cui insident) كَفَلٌ
أَكْفَالٌ ح ٣٩ ، ٧

كَفِيلٌ (sponsor, praes) كُفَلَاءُ ح
١١ ، ١٣٣

(panno funebri involvit alqm) كَفَّنَهُ
٢٣ ، ٢١٨

pannus funebris, involucrum) كَفَنٌ
١٤ ، ٢٢ أَكْفَانٌ ح (cadaveris

(austerus fuit vultus alcjs) إِكْفَهَرَّ وَجْهُهُ
٢ ، ٢٨٩

f. i. sufficienter dedit) كَفَاهُ الشَّيْءَ
alcui rem; suffecit alcui in alqa re)
٢ ، ١١٨

satis fuit, sufficit) وكَفَاهُ الشَّيْءُ
٣ (alcui res

sufficit Deus) وكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا
quatenus est curator, nostr. es genügt
٤ (an Gott als Fürsorger

sufficienter habuit alqd:) إِكْتَفَى بِهِ
٥ ، ٢٤٤ (er hatte zur Genüge daran

١٩ ، ١٠٩ (f. u. obtusus est ensis) كَلَّ السَّيْفُ

lassus, defessus est ca-) وكَلَّ البَعِيرُ
١٧ (melus

hebes fuit, nimio ad-) وكَلَّ البَصَرُ
١٨ (spectu rei defatigatus est visus

patre et liberis caruit) وكَلَّ الرَّجُلُ
١٩ (vir

١١ ، ٢٠٢ (defatigavit alqm) أَكَلَّهُ

vir patre) ١٣ ، ٩٩ (ensis obtusus) كَلٌّ
٢٠ ، ١٠٩ (et liberis carens

كُلُّ القَوْمِ (universitas; omnis) كُلٌّ
(id.) القَوْمُ كُلُّهُمْ (omnes homines)
٢٠ ، ٨٤

كِلَّةٌ (velamentum subtile in tentorii
forma exstructum ad arcendos culices)
كِلَلٌ ح ٢٩، ٩ ✱ ٢٩٣، ١١
كَلِيلٌ (obtusus ensis) ١٠٩، ١٧
إِكْلِيلٌ (vitta capitis, cidaris gemmis
ornata; corona) أَكَالِيلُ ح ١٠، ٢٣
كَلَأَهُ ٱللّٰهُ (f. a. servavit alqm Deus)
١٧٤، ٢
أَكْلَأَتِ ٱلْأَرْضُ (terra gramine tecta fuit)
١٩٠، ١١
كَلَأٌ (gramen viride) ١٩، ١٨ ✱ ١٩٠، ١٢
كَلِبَ ٱلْكَلْبُ (f. a. rabiosus fuit canis)
١٥٤، ٣
تَكَالَبُوا عَلَى ٱلشَّيْءِ (avide cupi-
verunt rem, avide invecti sunt in rem)
٢٩٤، ١

كَلْبٌ (canis) كِلَابٌ وأَكْلُبٌ
وأَكَالِبُ ح ٧٥، ٢١
كَلِبٌ (canis rabiosus) ١٥٤، ٣
كَلْبَةٌ (canis femella) ٧٥، ٢١ كَلْبَتَانِ
(forceps fabri ferrarii) ١٥٤، ٩
كَلَّابٌ (custos canis) ٧٥، ٢١
كَلُّوبٌ (ferrum incurvum, harpago)
١٥٤، ١١
كَلَابِزِيٌّ (custos canis) كَلَابِزَةٌ ح
٧٥، ٢١
كِلْتَا (v. كِلَا) ٨٥، ٣
كَلْثُومٌ (rotundam, carnosam faciem ha-
bens) ١٤٠، ١٩
مُكَلْثَمٌ (id.) ١٥
كَلَحَ وَجْهُهُ (f. a. austerus fuit vultus
alcjs) ١٧٩، ١٢
كَلَّحَ وَجْهَهُ (austerum reddidit vul-
tum suum) ٢١١، ١٩

كَالِحٌ (vir austero vultu) ١٤٠، ١٥
كِلْسٌ (calx viva; calx; calx arenâ mix-
ta ad murificandum) ١٠، ٣
كُلْشَكَرٌ (saccharum rosatum) ٥٨، ٣
كُلْغُبٌ (species herbae اشنان dictae
lavando serviens) ٥٩، ٢١
كَلِفَ بِهِ (f. a. amore alcjs captus est)
١٩١، ١٤
وكَلِفَ وَجْهُهُ (rubris punctis sesa-
mo similibus obtecta est facies) ه
كَلَّفَهُ ٱلْأَمْرَ (obstrinxit alqm ad prae-
standam rem difficilem) ٢١٩، ٣
تَكَلَّفَ ٱلْأَمْرَ (rem molestam prae-
standam suscepit) ٢٥٥، ٢
كَلَفٌ (captus amore alcjs) ١٩١، ١٤
كُلْفَةٌ (molestia praestandi officii)
ea conditio faciei, qua rubris) ٢٥٥، ٣
punctis sesamo similibus obtecta est)
١٩١، ١٤
أَكْلَفُ (vir in cujus facie puncta ru-
bra sesamo similia apparuerunt) ١٩١، ١٥
كَلْكَلٌ (pectoris superior et elatior pars)
كَلَاكِلُ ح ٣٨، ٧
كَلْكَلٌ (pectoris camelini pars quae in
cubando terram tangit) كَلَاكِلُ ح
٧٢، ١٢
كَلَمَهُ (f. i. vulneravit alqm) ١٠٣، ٨
كَلَّمَهُ (locutus est cum altero)
٢١٨، ١٣
تَكَلَّمَ (locutus est) ٢٥٧، ١٩
كَلَامٌ (sermo) ٢١٨، ١٤
كِلَامٌ وكُلُومٌ (vulnera) ١٠٣، ٩
كَلِيمٌ (loquens cum altero) ٢١٨، ١٤

كَلِمَةٌ (vocabulum, verbum unum)
كَلِمَاتٌ وكَلِمٌ ح ٤٩، ٢٢
كِلَا (omnes duo, ambo, *seq. gen. ut:*)
كِلَاهُمَا et كِلَا ٱلرَّجُلَيْنِ *in cas.*
obliq. كِلَيْهِمَا *ut* كِلَيْ) ٨٥، ٢
كِلْتَا (*fem. vocis antecedentis ut:*)
كِلْتَا ٱلْمَرْأَتَيْنِ unaquaeque ambarum
(feminarum, *in cas. obliq.* كِلْتَيْ) ٣
كُلْيَةٌ (ren) كُلًى ح ٣٨، ١٩
كَمْ (quantum, quot?) ٨٣، ١
كُمْ (*pron. suffix. sec. pers. plur. masc.*
nominis: vester *ut:* غُلَامُكُمْ *et verbi:*
vos *ut:* ضَرَبَكُمْ) ٨١، ١٠ و١٩
كُمَا (*pron. suff. sec. pers. dualis masc.*
et fem. nominis: vester *et verbi:* vos)
٨١، ١٠ و١٩
كُمٌّ (manica indusii) أَكْمَامٌ ح ٩٢، ١٣
(involucrum floris) ١٥، ٢١
كِمٌّ (folliculus *seu* involucrum floris)
أَكْمَامٌ ح ه
كَمْءٌ (tuber terrae) كَمْأَةٌ ح ١٩، ١٤
اِكْمَتَّ ٱلْفَرَسُ (colorem كُمْتَة babuit
equus) ٢٤٨، ١٧
اِكْمَاتَّ ٱلْفَرَسُ (id.) ٢٤٩، ١٠
اِكْمَوْمَتَ ٱلْفَرَسُ ٢٧٩، ١٢
كُمَيْتٌ (equus nigra juba et cauda;
equus colorem rubrum cum nigro mix-
tum habens) ٩٧، ١٧
كُمْتَةٌ (color ruber cum nigro mixtus)
٢٤٨، ١٧
كُمْثَرَى وكُمَّثْرَى (pirum) ١٩، ٢٠
كَمِدَ (*f. a.* tristis fuit) ١٥٩، ١٩
كَمِدٌ (tristis) ١٥٩، ١٩

كَمَرَةٌ (glans penis) كَمَرَاتٌ ح ٣٩، ١٥

اِنْكَمَشَ فِى السَّيْرِ (properanter incessit) ٢٤٩، ٩

تَكَمَّشَ (id.) ٢٥٣، ٧

كَمَلَ (*f. i.* et *u.* perfectus fuit) ١٠٠، ٢٢

وكَمِلَ (*f. a.* id.) ﻫ

وكَمُلَ (*f. u.* id.) ﻫ

أَكْمَلَهُ (perfectum reddidit alqd) ١٩٩، ١٤

كَمَّلَهُ (id.) ٢١٧، ٢١

تَكَامَلَ الشَّيْءُ (perfecta fuit res) ٢٩٩، ٤

اِسْتَكْمَلَهُ (perfecit, perfectum reddidit alqd) ٢٧٣، ١٤

كَمَلٌ (perfectus) ١٠٠، ٢٢

كَامِلٌ (id.) ﻫ

كَمِيلٌ (id.) ﻫ

كَمَنَ لَهُ فِى مَوْضِعِ كَذَا (*f. u.* delituit alcjs causa in loco alqo, insidias struxit alcui in loco alqo) ١٣٥، ٢

كَمِينٌ (absconditus; locus insidiarum) ١٣٥، ٣

كَمُّونٌ (cuminum) ١٤، ١٧

كَمُوَ (*f. u.* fortis strenuus fuit) ١٨٨، ٤

كَمِيٌّ (fortis, strenuus) كُمَاةٌ ح ٩٨، ١٥ * ١٨٨، ٤

كَمِهَ (*f. a.* caecus genitus fuit) ١٩٥، ١٩

كَمِهٌ (caecus genitus) ﻫ

أَكْمَهُ (id.) ٤١، ١٢ * ١٩٥، ٢

كُنَّ (*pron. suffixum sec. pers. plur. gen. fem. nominis:* vester, o mulieres *ut:* غُلَامُكُنَّ, *et verbi:* vos, o mulieres *ut:* ضَرَبَكُنَّ) ٨١، ١١ و٢٠

كَنَّهُ (*f. u.* texit; custodivit alqd) ١٤١، ٢

أَكَنَّهُ (id.) ٢٠٢، ١٩

اِسْتَكَنَّ (tectus, munitus est) ٢٧٥، ١٥

كِنٌّ (tegumentum; velamentum; asylum) أَكِنَّةٌ ح ١٤١، ٣

كَنَّةٌ (uxor filii, nurus) ٤٥، ١٩

كَانُونٌ (focus) كَوَانِينُ ح ٢٩، ٢٣

كِنَانَةٌ (pharetra) كَنَائِنُ ح ٧٠، ١٠

كَنَدَ النِّعْمَةَ (*f. u.* ingrato animo fuit erga acceptum beneficium) ١٢٥، ١٨

كَنُودٌ (homo ingrati animi) ١٢٥، ١٩

كُنْدُشٌ (pica *avis*) ٧٩، ١٠

كُنْدُلٌ (vas cuprinum ad aquam ferendam) ٢٨، ١٠

كَنَزَ الْمَالَ (*f. i.* collegit, coacervavit pecuniam) ٩٢، ٨

اِكْتَنَزَ (confertus, congestus, compactus est) ٢٣٥، ١٩

كَنْزٌ (opes coacervatae, thesaurus) كُنُوزٌ ح ٩٢، ٨

كَنَسَ الظَّبْيُ (*f. i.* in lustrum, latibulum se recepit dorcas) ٩٣، ١٥

وكَنَسَ الْبَيْتَ (*f. i.* et *u.* scopis purgavit domum) ٩٣، ١٩

تَكَنَّسَ الظَّبْيُ (in latibulo, lustro fuit dorcas) ٢٥٣، ٥

كُنَّسٌ (stellae ad occasum vergentes) ٩٣، ١٩

كِنَاسٌ (dorcadis cubile, latibulum) كُنُسٌ ح ٢٢، ١٩

كُنَاسَةٌ (quisquiliae quae converruntur) ٢٣، ٧

كَنِيسَةٌ (ecclesia, templum Christianorum; synagoga Judaeorum) كَنَائِسُ ح ٢١، ٢٢

مِكْنَسَةٌ (scopae quibus verritur) مَكَانِسُ ح ٣٠، ٢

كَنْعَدٌ (sturio; xiphias gladius *piscis*) كَنَاعِدُ ح ١٢، ١٨

اِكْتَنَفُوهُ (circumdederunt, cinxerunt alqm) ٢٣٧، ١٩

تَكَنَّفَهُ الْعَدُوُّ (cinxerunt alqm hostes) ٢٥٥، ٣

تَكَانَفُوا (in circulum, orbem converunt, coronam effecerunt) ٢٩٥، ١٢

كِنْفٌ (acuarium sartorum) أَكْنَافٌ ح ٥٧، ١٢

كَنَفٌ (area circumsepta ante domum; atrium tecto munitum; asylum) ٢١، ٢

كَنِيفٌ (latrina) كُنُفٌ ح ٢٥، ١

كَنَاهُ (*f. i.* nominavit alqm cognomine; cognomen dedit alcui) ١١٩، ١٨

وكَنَى عَنْهُ (significavit alqd nomine improprio, metonymice usus est alqa voce) ١٩

اِكْتَنَى بِكَذَا (cognomen sibi assumsit a re) ٢٤٤، ١٩

تَكَنَّى بِالْكُنْيَةِ (cognomen sibi dedit) ٢٤٣، ٨

كَنِيٌّ (eodem cognomine ac alius utens) أَكْنِيَاءُ ح ٤٩، ٤

كُوبٌ (cantharus non ansatus) أَكْوَابٌ ٢٨، ١٩

كُوبَةٌ (tympanum exile) ٥٥، ٢

كَوْثٌ (calceus, ocrea) أَكْوَاثٌ ح ٥٢، ١٢

كَاوَحَهُ (pugnavit cum alqo; pugnando vicit alqm) ٢٣١، ٥

كَارَ الْعِمَامَةَ عَلَى رَأْسِهِ (*f. u.* capiti circumvolvit cidarim) ١٤٣، ٢٠

كُوِّرَتِ الشَّمْسُ (obscuratus est, lucis defectum passus est sol) ٢٢٢ ‘ ١

وكَوَّرَ الْمَتَاعَ (in cumulum conjecit merces) ﻫ

يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ (immittit Deus noctem in diem, *i. e.* efficit ut nox diem sequatur) ٢٢٢ ‘ ٢

كُورٌ (focus fabri ferrarii) ٥٤ ‘ ٨ (sella camelina cum apparatu suo) أَكْوَارٌ وكِيرَانٌ ح ٧٣ ‘ ٢

كَارَةٌ (fascis vestium, quam fullo in dorso portat) ٥٩ ‘ ١٣

كُورَةٌ (urbs minor) كُوَرٌ ٢٠ ‘ ١٥

كُوَّارَةٌ (alveare; domus crabronum) ٧٧ ‘ ١٣

كُوزٌ (cantharus ansatus) كِيزَانٌ ح ٢٨ ‘ ٤

كَاسَ الْبَعِيرُ *f. u.* (fracta suffragine tribus pedibus incessit camelus) ١٤٤ ‘ ٧

كُوسٌ (tympanum majus militare) ٩٩ ‘ ٢

كَوْسَجٌ (homo barbae raripilae) ٤٠ ‘ ١٩

كُوعٌ (extremitas amborum ossium زَنْدَانِ appellatorum, ubi attingunt pollicem) ٣٧ ‘ ٢

كَوْكَبٌ (stella) كَوَاكِبُ ٩ ‘ ١٣ كَوْكَبُ الْعَيْنِ (pupilla) ٣٥ ‘ ٥

كَوْلَانٌ (juncus ex quo storeas faciunt; papyri species) ١٧ ‘ ٤

كَامَ الْفَرَسُ الْحِجْرَ *f. u.* (femellam inivit equus) ١٤٧ ‘ ٥

كَانَ الْأَمْرُ (*f. u.* fuit, exstitit alqd) ١٤٧ ‘ ٨

كَوَّنَهُ اللّٰهُ (effecit Deus, ut alqd existeret) ٢٢٣ ‘ ١

تَكَوَّنَ الشَّيْءُ (fuit, exstitit res) ٢٩١ ‘ ٩

كَوَى الْقَرْحَةَ *f. i.* (cauterio ussit vulnus) ١٣١ ‘ ٨

كُوَّةٌ معا (fenestra) كِوَاءٌ وكِوًى معا ح ٢٥ ‘ ٩

مِكْوًى (cauterium, quo stigma equo inuritur) ١٣١ ‘ ٨

مِكْوَاةٌ (id.) مَكَاوِي ح ١٢١ ‘ ٩ ✱ ٩٨ ‘ ١٣

اِكْهَبَّ (colorem caeruleum habuit) ٢٤٨ ‘ ١٩

اِكْهَابَّ (id.) ٢٤٩ ‘ ١٠

كُهْبَةٌ (color caeruleus) ٢٤٨ ‘ ١٧

أَكْهَبُ (caeruleus) ٢٤٨ ‘ ١٧ أَكْهَبُ لَامِعٌ (valde caeruleus) ٨٠ ‘ ١

كَهْفٌ (spelunca) كُهُوفٌ ح ٩ ‘ ٩

كَهْكَبٌ (melongena) ١٥ ‘ ٨

اِكْتَهَلَ (canescere coepit, provectiore aetate fuit) ٢٣٨ ‘ ٢٢

كَهْلٌ (canus, vir provectioris aetatis) كُهُولٌ ح ٤٣ ‘ ٨

كَاهِلٌ (interscapilium) كَوَاهِلُ ح ٣٩ ‘ ١٥

كَهْلَةٌ (femina cana, mulier mediae aetatis) كَهَلَاتٌ وكُهَلَاءُ ح ٤٣ ‘ ٩ ✱ ٢٩٥ ‘ ١٨

كَهَنَ *f. u.* et *a.* (praesagivit, hariolum egit) ١٣٥ ‘ ٥

وكَهُنَ (*f. u.* id.) ٩

كَيْ (*sequente fut. nasb.* ut, quo) ٢٨٨ ‘ ٩

كَيْتَ وكَيْتَ (hoc et illo modo) ٨١ ‘ ٢٢

كَادَهُ (*f. i.* dolum struxit alcui) ١١٢ ‘ ١٤

كَادَ زَيْدٌ يَضْرِبُ *f. a.* (prope fuit Seidus, ut percuteret) ٢٨٩ ‘ ١٤

كَايَدَهُ (dolos, insidias struxit alcui; infestavit alqm) ٢٣١ ‘ ٢٣

كِيرٌ (follis fabri ferrarii) ٥٤ ‘ ٧

كَايَسَهُ (astutiâ et ingenio certavit cum alqo) ٢٣٢ ‘ ٢

تَكَيَّسَ (astutum, ingeniosum se praestitit) ٢٩١ ‘ ١٨

كِيسٌ (crumena) ٩٣ ‘ ٧

كَيْفَ (quomodo?) ٨٥ ‘ ٥

كَالَ الطَّعَامَ *f. i.* (mensuravit frumentum) ١١٤ ‘ ٢٣

كَايَلَهُ (alter alteri mensuravit; certavit cum altero) ٢٣٢ ‘ ٥

اِكْتَالَ (mensuravit) ٢٤٢ ‘ ١٨

كَيْلٌ (mensura aridorum) ٩٩ ‘ ٨

مِكْيَالٌ (id.; species mensurae quartam partem unius صاع continens) مَكَايِيلُ ح ٩٩ ‘ ٨

كَيْمَا (*compos. ex* كَيْ *et* مَا ut, quo, *sequente fut. nasbato*) ٢٨٨ ‘ ٧

كَيْمُخْتٌ (tergora cruda, non concinnata subigendo) ٥٢ ‘ ١٩

ل

ل *i. q.* لِ, *ut:* هُوَ ٱبْنٌ لَهُ لَنَا أَخٌ (ei filius est, nobis frater) ٢٨٧ ‘ ٥ (affirmationi inservit: لَأُلْزِمَنَّكَ profecto te cogam! إِنَّهُ لَكَرِيمٌ profecto generosus est!) ٢٨٨ ‘ ٤ و٢٠ (apodosin τοῦ لَوْ *et* لَوْلَا *introducit:*

لَوْ أَكْرَمْتَنِي لَأَكْرَمْتُكَ quod si mihi
honorem habuisses, tibi honorem ha-
١٤ ، ٢٨٨ (buissem.

لِ (praepositio dativum commodi ex-
primens: اَلْمَالُ لِزَيْدٍ pecunia Seido
conjunctio causalis) ٤ ، ٢٨٧ (est
vices τοῦ أَنْ explens: جِئْتُكَ
لِتُكْرِمَنِي veni ad te, ut me hono-
particula jussiva ut:) ٥ ، ٢٨٨ (res
لِيَضْرِبْ زَيْدٌ percutiat Seidus!)
٩ ، ٢٨٨

لَا (i. q. لَيْسَ, non est) ١٢ ، ٢٨٨ (non
quo sensu indeterminato tantum sub-)
ne, ut:) ٢ ، ٢٨٨ (jecto adhiberi potest
minime!) ٩ ، ٢٨٨ (لَا تَخْرُجْ ne prodi!
in responso: لَا وَاللّٰهِ minime, per
لَا رَجُلَ nullus ho-) ١٨ ، ٢٨٨ (Deum!
٢ ، ٢٨٨ (minum, cfr. Grammat.

أَللَّاءِ وَٱللَّائِي (plur. τοῦ أَلَّتِي: illae
٢٣ ، ٨٢ (feminae

أَللَّاؤُونَ وَٱللَّائِينَ (plur. τοῦ أَلَّذِي
٢٢ ، ٨٣ (illi viri

أَللَّاتِ وَٱللَّاتِي (illae, cfr. أَلَّتِي
٢٣ ، ٨٢

تَلَأْلَأَ ٱلْبَرْقُ (coruscavit fulmen) ١٠ ، ٢٨٤

لُؤْلُؤَةٌ (margarita minor) لُؤْلُؤٌ وَلَآلِئُ
ح ١٩ ، ١٢

لَأَمَهُ (f. a. conjunxit, colligavit, consuit
٢١ ، ١٨١ (alqd

لَؤُمَ (f. u. vilis, contemtus est) ٢٢ ، ١٨٩

لَاءَمَ بَيْنَ ٱلشَّيْئَيْنِ (conciliavit,
١٥ ، ٢٣٩ (recte composuit inter duas res

اِلْتَأَمَ (convenerunt, congruerunt)
١٥ ، ٢٣٩

اِسْتَلْأَمَ (loricam induit) ١ ، ٢٧٤

لَئِيمٌ (vilis, abjectus) لِئَامٌ ح ٢٢ ، ١٨٩

مُسْتَلْئِمٌ (lorica indutus) ٧ ، ٩٩

لَبَّ (f. a. et u. intelligens, prudens fuit)
٤ ، ١٩٩

أَلَبَّ (substitit, commoratus est in
٤ ، ٢٠١ (loco alqo

لَبَّةٌ (in sinu tunicae circa jugulum
١١ ، ٢١٩ (comprehendit alqm

لُبٌّ (medulla rei, pec. fructuum)
أَلْبَابٌ ح ٩ ، ٥٩ (nucleus) ٢ ، ٢٩٢
أَلْبَابٌ ح ١٣ ، ٤٣ (cor, animus)

لَبَّةٌ (media pars sinûs, jugulum) لَبَّاتٌ
ح ٢ ، ٣٨

لَبَّيْكَ (morem tibi gero! ecce adsum
٢ ، ٨٤ (et tibi obedio!

لَبَبٌ (antilena, quae equi pectus prope
٨ ، ٩٨ (jugulum succingit

لُبَابٌ (medulla pec. fructuum) ٩ ، ٥٩

لَبِيبٌ (intelligens, prudens) ٥ ، ١٩٩

لَبِيبَةٌ (jugulum, ea pectoris pars in
quam collare dependit; pars superior
٩ ، ٣٨ (et anterior cujuslibet rei

تَلْبِيبٌ (pars tunicae circa pectus,
تَلَابِيبُ ح ١٣ ، ٢١٩ (jugulum; sinus

لِبَأٌ (colostra, lac primum post partum)
١٩ ، ٩١

لَبْوَةٌ (i. q. لَبُوَةٌ)

لَبِثَ بِٱلْمَكَانِ (f. a. moratus, cunctatus
١٧ ، ١٥٤ (est in loco

أَلْبَثَهُ (retardavit, retinuit alqm) ٢ ، ١٩٢

لَبَّثَهُ (id.) ٩ ، ٣١١

تَلَبَّثَ (cunctatus est, moram traxit)
١ ، ٢٥١

تَلَبَّدَ ٱلشَّيْءُ (cohaesit, compacta est
٢١ ، ٢٥١ (res

لِبْدٌ (pannus crassus e lana coactili
لُبُودٌ ح ٢٠ ، ٩٣ (confectus

لِبَدٌ (lana) ١٨ ، ٧٤

مَالٌ لُبَدٌ (opes multae, coacervatae)
٢٢ ، ٢٥١

لَبَّادٌ (qui e lana compacta pannos
conficit; qui lanam compactam venun-
٢٠ ، ٩٣ (dat

لُبَّادَةٌ (penula coactilis) ٢١ ، ٩٣

لَبَسَ ٱلْحَقَّ بِٱلْبَاطِلِ (confudit verum
١٧ ، ٩٣ (cum falso

وَلَبَسَ عَلَيْهِ ٱلْأَمْرَ (confusum, ob-
١٨ (scurum reddidit alcui alqd

لَبِسَ ٱلثَّوْبَ (f. a. induit vestem)
٢١ ، ١٥٨

أَلْبَسَهُ ثَوْبًا (induit alqm veste)
١٥ ، ١٩٥

لَبَّسَ عَلَيْهِ ٱلْأَمْرَ (confusum, ob-
٨ ، ٢١٤ (scurum reddidit alcui alqd

لَابَسَ ٱلْأَمْرَ (immiscuit se negotio;
١٣ ، ٢٢٧ (assuevit se rei

اِلْتَبَسَ عَلَيْهِ ٱلْأَمْرُ (obscurum, du-
٣ ، ٢٣٩ (bium fuit alcui alqd

لِبْسٌ معا (indumentum, vestis) ٢١ ، ١٥٨

لِبَاسٌ (id.) ٢٢ ، ٩١ ✱ ٢٢ ، ١٥٨

لَبُوسٌ (id.) ٢٢ ، ١٥٨

مَلْبَسٌ (id.) ✱

تَلَبَّطَ (volutavit se equus) ١٩ ، ٢٥٣

وَتَلَبَّطَ ٱلْبَعِيرُ (anterioribus pedi-
bus simul solum quatiens cucurrit ca-
٢٠ ، ٢ (melus

لَبِقَ بِهِ ٱلْأَمْرُ (f. a. pulchrum, elegans,
decorum fuit alcui alqd; convenit, con-
٨ ، ١٩٣ (gruit, aptum fuit alcui alqd

رَجُلٌ لَبِقٌ (sollers; peritus, versatus (in re; ornatus, elegans ١٩٢، ٩

لَبِيقٌ (id.) ه

ثَرِيدَةٌ مُلَبَّقَةٌ (frustum panis adipe (emollitum ٢١٩، ٢٢

لَبْلَابٌ (hedera) ١٩، ٢٢

لَبَنٌ (lac) أَلْبَانٌ ح ٩١، ١٥

لَبَانٌ (pectus) ٢٩٤، ٢١ (*pec.* equi) ٩٧، ٢

لَبُونٌ (ovis lac copiosum praebens)

اِبْنُ لَبُونٍ (camelus bimu- (lus, in tertium annum ingressus ٢٩٨، ١١ ٧١، ١٩

بِنْتُ لَبُونٍ (camela bima in tertium) بَنَاتُ لَبُونٍ ح (annum ingressa ٧١، ١٩

لِبْنَةٌ (later crudus, igne non coctus) لِبْنٌ ح ٥٢، ٩

لَبِنَةٌ (id.) لَبِنٌ ح ٥٢، ٩ (cuneus, qui sub utraque indusii axilla imponi- (tur لَبِنَاتٌ ح ٩٢، ١٢

لَبَّانٌ (venditor lactis) ٩١، ١٥

لُبَانَةٌ (res necessaria; quod desidera- (tur لُبَانَاتٌ ح ٨٠، ٨

مِلْبَنٌ (modulus in quo lateres for- (mantur ٥٢، ٥ (mulctrum) ٢٧، ١٩

مُلَبِّنٌ (fictor laterum) ٥٢، ٥

لَبُوَةٌ معا ولَبُؤَةٌ (leaena) ٧٥، ١١

لَبَّاهُ (dixit alicui لَبَّيْكَ *quod v. sub*) لبب ٢٢٤، ١

لَتَّ السَّوِيقَ بالعَسَلِ (*f. u.* melle (miscuit ptisanas ١٣٥، ١٩

أَلَّتِى (illa *mulier*) أَللَّتَانِ، اللَّاتِى (*dual.* et *plur.* illae *mulieres*) ٨٣، ٢٣

لَثِغَ (*f. a.* blaesam linguam habuit; loco literae س literam ث pronunciavit) ١٩٠، ٢٢

أَلْثَغُ (vir blaesae linguae) ٤١، ١٧ * ١٩٠، ٢٢

لَثَمَتِ المَرْأَةُ (*f. i.* operuit faciem *et pec.*) (inferiorem faciei partem mulier ١٠٢، ٩

لَثِمَ خَدَّهُ (*f. a.* osculatus est genam) (alcjs ١٩٤، ١٩

اِلْتَثَمَ (velamen لثام dictum induit) ٢٣٩، ١٩

تَلَثَّمَ (id.) ٢٥٧، ١٩

لِثَامٌ (velamen oris) ه

لِثَةٌ (gingiva) لِثَاتٌ ح ٣٩، ٤

لَجَّ فى الأَمْرِ (*f. i.* et *u.* assiduus et pertinax fuit in tractando negotio) ١٠٣، ٢٣

لَجَّجَتِ السَّفِينَةُ (medium mare in- (gressa est navis ٢١٩، ١٤

لَاجَّهُ (pertinaciter litigavit cum alqo) ٢٣٠، ٢

لُجَّةٌ (medium mare) لُجَجٌ ح ١٢، ١٣

لُجَّةُ العَيْنِ (imago hominis in pu- (pilla oculi apparens ٣٥، ٤

لَجُوجٌ (serio et pertinaciter negotium (tractans ١٠٤، ١

لَجِئَ إِلَيْهِ (*f. a.* confugit ad alqm) ١٥٢، ١٧

ولَجَأَ إِلَيْهِ (*f. a.* id.) ه

أَلْجَأَهُ إِلَيْهِ (vi adegit alqm ad alqd) ١٩٠، ١٢

لَجَّأَهُ إِلَى بَيْعِ الدَّارِ (vi adegit (alqm ut venderet domum ٢١٠، ٢

اِلْتَجَأَ إِلَيْهِ (confugit ad alqm) ٢٣٣، ١٣

مَلْجَأٌ (refugium, asylum) ١٢٠، ١٥

لَجْلَجَ المُضْغَةَ فى فِيهِ (huc illuc versa- vit in ore frustum carnis manducando) ٢٨١، ٧

أَلْجَمَ الدَّابَّةَ (freno instruxit equum) ٢٠٠، ١١

تَلَجَّمِى (alliga tibi pannum ad exci- (pienda menstrua, *cfr.* لِجَامٌ ٢٥٧، ١٩

لِجَامٌ (fraenum equi) لُجُمٌ ح ٩٨، ٢ (pannus quem ad excipienda menstrua (sibi alligat mulier ٢٥٧، ١٩

لُجَيْنٌ (argentum) ١٠، ٣

أَلَحَّ عَلَيْهِ بِحَاجَتِهِ (importune institit, molestiam attulit alcui postulato suo) ٢٠١، ٩

لَحْبٌ (via aperta, recta) ١١، ١٠

لَاحِبٌ (id.) ١١، ١٠

أَلْحَدَ إِلَيْهِ (inclinavit se ad alqm) ١٩٣، ١١

وأَلْحَدَ فى الحَرَمِ (patravit quod ve- (titum fuit; injuste egit ه

وأَلْحَدَ لِلْمَيِّتِ (paravit mortuo fo- ramen in latere sepulchri, *quo angelis* (*examinaturis aditus pateret* ١٩٣، ١٢

اِلْتَحَدَ (inclinatus est) ٢٣٤، ١٩

لَحْدٌ (foramen in latere sepulchri fa- (ctum لُحُودٌ ح ٢٢، ١٢

لَحِسَ القَصْعَةَ (*f. a.* linxit paropsidem) ١٥٨، ٢٢

لَحَظَهُ (*f. a.* adspexit alqm) ١٧٨، ١٩

لَاحَظَهُ (ex angulis oculorum adspexit (alqm ٢٢٧، ٢٢

تَلَاحَظُوا (adspexerunt se invicem (*pec.* ex angulis oculorum ٢٩٥، ٥

أَلْحَفَهُ الثَّوْبَ (induit alqm veste) ١٩٧، ١٧

وأَلْحَفَ فى المَسْأَلَةِ (importunus (fuit in rogando ١٩٧، ١٨

الْتَحَفَ بِهِ (alqa indutus, opertus est veste) ١٣٧، ١٧

لِحَافٌ (vestis densa intus munita et reliquis corporis vestibus superinduta; thorax) لُحُفٌ ح ٩٤، ٩

مِلْحَفَةٌ (id.; lodix, tegumentum dormitorium) مَلَاحِفُ ح ٩٣، ٩

لَحِقَهُ *f. a.* (pervenit ad alqd, assecutus est alqd) ١٩٣، ٩

وَلَحِقَ بِهِ (id.) ١٠

أَلْحَقَ بِهِ (id.) ١٩٨، ١٠

وَأَلْحَقَ بِهِ غَيْرَهُ (effecit ut alius alqd assequeretur; adjunxit, adjecit alqd alcui rei) ه

تَلَاحَقَتِ الْمَطَايَا (jumenta se assecuta sunt, unum post alterum sensim venerunt) ٢٩٥، ١٩

لَحُمَ (*f. u.* carnosus fuit) ١٨٩، ٢٢

لَحْمٌ (caro) لُحُومٌ وَلِحَامٌ ح ٣٣، ٩

لِحَامٌ (stannum plumbo mixtum) معا ٩، ٢٢

لَحِيمٌ (carnosus) ١٨٩، ٢٣

لُحْمَةٌ (subtegmen telae) ٥٣، ١٠

لَحَّامٌ (qui carnem vendit; lanio) ٣٣، ٩

مُلْحَمٌ (pannus seu vestis cujus stamen sericum est nec vero subtegmen) ٩١، ٢٣

لَحَنَ فِي الْقِرَاءَةِ *f. a.* (erravit in legendo) ١٨٣، ٥

وَلَحِنَ فِي الْغِنَاءِ (modulatus est in cantu) ٩

لَحَّنَهُ (erroris arguit alqm in pronunciando; dixit alqm errasse in legendo) ٢١٨، ٢٣

رَجُلٌ لَحَّانٌ (vir multum errans in pronunciando) ١٨٣، ٩

رَجُلٌ لَحَّانَةٌ (id.) ه

أَلْحَانٌ (modulationes, melodiae cantūs) لُحُونٌ ح ١٨٣، ٧

لَحَا الْعُودَ (*f. u.* decorticavit lignum) ١٤٨، ٩

وَلَحَاهُ اللّٰهُ (perdidit alqm Deus) ١٠

وَلَحَا اللَّاحِي *f. u.* et *a.* (vituperavit alqm vituperator) ١١

لَاحَاهُ (contumeliâ affecit, vituperavit alqm) ٢٣٢، ١٢

الْتَحَى (barbatus evasit *juvenis*) ٣٤، ٣

تَلَحَّى (cidarim sub mento religavit) ٢٩٢، ٩٠

لَاحٍ (qui reprehendit alqm, vituperator) ٢٤٨، ١١

لَحْيٌ، لِحْيٌ (maxilla) لُحِيٌّ ح ٣٥، ١٤ ✲ ٢٩٤، ١١

لُحِيٌّ (dorsum. *Hoc vocabulum in Codd.* ٤ *et* ٩ *tantum et in utroque* لُحِيٌّ *scriptum legitur. Cfr.* لُحٌّ *in lexico Freyt.*) ٣٧، ١٩

لِحَاءٌ (cortex arboris) ١٩، ٣ ✲ ١٤٨، ١٠

لِحْيَةٌ (barba) لُحًى معا ح ٣٩، ١٠

لِحْيَانِيٌّ (vir longâ barbâ) ٤١، ٢٣

سَكْرَانُ مُلْتَخٌ (ebrius, qui mentis suae non compos est, se non continere potest) ٢٤٠، ٤

لَخْشَةٌ (turundae, cibus ex massa filatim dissecta et in jure cocta constans) ٩٠، ١٧

لَخَّصَ الْقِصَّةَ (bene explicuit, exposuit narrationem) ٢١٤، ١٣

لَخْلَخَةٌ (species odoramenti e diversis rebus commixti) ٥٥، ٢٠

لَدَّ *f. a.* (acriter litigavit, summo studio altercatus est) ١٩٩، ٨

أَلَدُّ (vir acerrime litigans) قَوْمٌ لُدٌّ ح ١٩٩، ٩

أَلَنْدَدٌ (id.) ٩

يَلَنْدَدٌ (id.) ه

لَدَغَتْهُ الْعَقْرَبُ *f. a.* (pupugit alqm scorpio) ١٨١، ٨

لَدَمَتْ وَجْهَهَا *f. i.* (percussit faciem suam mulier in luctu) ١٠٣، ١٠

لَدُنَ الرُّمْحُ *f. u.* (tenera fuit, lenta fuit hasta) ١٨٧، ٨

لَدْنٌ (tener; lentus *de hastâ*) ١٨٧، ٨ وَرِمَاحٌ لُدْنٌ وَلِدَانٌ ح ه

لَدَى (*praep.* apud) ٨٣، ٣ لَدَيَّ (apud me) ه

لَذَّ الشَّيْءُ (*f. a.* dulcis, suavis fuit res) ١٩٩، ١٠

وَلَذَّ الرَّجُلُ الشَّيْءَ (suavem, dulcem, jucundam comperit alqs rem) ه

الْتَذَّهُ (id.; delectatus est alqâ re) ٢٤٠، ٧

وَالْتَذَّ الشَّيْءُ بِنَفْسِهِ (dulcis, suavis, jucunda fuit res) ه

تَلَذَّذَ بِهِ (voluptatem percepit ex re, delectatus est alqa re) ٢٥٨، ١٢

اِسْتَلَذَّهُ (dulce, gratum et jucundum comperit alqd) ٢٧٤، ١٢

لَذٌّ (dulcis, suavis, jucundus) ١٩٩، ١٠

لَذِيذٌ (id.) ه

لَذَعَهُ (*f. a.* ussit, laesit alqm *ignis*) ١٨١، ٤

أَلَّذِى (ille *vir*) أَللَّذَانِ (*dual.*)
أَلَّذِينَ (*plur.* illi *viri*) ٨٣، ٢٢
لَزَبَ الطِّينُ (*f. u.* firmiter cohaesit lu-
(tum ١٢٣، ٥
لَزِبَ بِهِ الطِّينُ (*f. a.* firmiter ad-
(haesit alcui rei lutum ١٥٤، ٤
طِينٌ لَازِبٌ (lutum firmiter adhae-
(rens *rebus* ١٥٤، ٤
لَزِقَ بِهِ (*f. a.* adhaesit alcui) ١٩٢، ١٠
أَلْزَقَهُ بِهِ (compegit, conjunxit alqd
(cum alqo ١٩٨، ١٠
اِلْتَزَقَ بِهِ (cohaesit cum alqa re)
٢٣٨، ١
لِزْقَ فُلَانٍ (vicinus proximus) ١٩٢، ١١
هَذِهِ الدَّارُ بِلِزْقِ هَذِهِ (haec
domus in proxima vicinitate illius
(est ١٢
لَزِيقُ فُلَانٍ (vicinus proximus alcjs)
١٢
لَزِمَهُ (*f. a.* adhaesit alcui rei; obstrictus
fuit ad rem, necessarium fuit alcui
(alqd; cepit, occupavit alqd ١٩٤، ١٩
أَلْزَمَهُ الأَمْرَ ٢٠٠، ١١
لَازَمَهُ (assiduo adhaesit alcui, semper
(conversatus est cum alqo ٢٢٩، ١٩
اِلْتَزَمَهُ (obstrinxit se ad rem, impo-
(suit sibi praestandum alqd ٢٣٩، ١٩
لَازِمٌ (adhaerens, cohaerens; neces-
(sarium ١٩٤، ١٧
لِزَامٌ (qui assiduo versatur cum alqo)
٢٢٩، ١٧
مِلْزَمٌ (retinaculum ligneum fabri fer-
(rarii ٥٤، ٤
مُلَازِمٌ (qui assiduo versatur cum alqo)
٢٩٩، ١٧

لَسَعَتْهُ العَقْرَبُ (*f. a.* pupugit alqm)
(scorpio ١٨١، ٥
لَسِقَ (*f. a.* adhaesit alcui) ١٩٢، ١٠
لَسِنَ (*f. a.* eloquens, disertus fuit)
١٩٥، ٨
لَسِنٌ (eloquens, facundus) ٤٠، ١٨
*١٩٥، ٨
لِسَانٌ (lingua) أَلْسِنَةٌ وأَلْسُنٌ ح
٣٩، ٥ لِسَانُ الْمِيزَانِ (lingula li-
(brae *i. e.* momentum ٩٩، ٣
أَلْسَنُ (eloquens, disertus) ٤٠، ١٨
تَلَصَّصَ (latrocinia exercuit) ٢٥٨، ١٧
لِصٌّ (latro) لُصُوصٌ ح ٤٩، ١١
لُصُوصِيَّةٌ (latrocinium; ars exercendi
(latrocinii ٢٥٨، ١٨
لَصِقَ (*f. a.* adhaesit alcui) ١٩٢، ١٠
أَلْصَقَهُ بِهِ (compegit, conjunxit alqd
(cum alqo ١٩٨، ١١
اِلْتَصَقَ بِهِ (compactus est, cohaesit
(cum alqa re ٢٣٨، ٢
مُلْصَقٌ (filius adoptivus) ٤٥، ٣
مِلْطَاطٌ (mola, qua semina *pec.* grana
(sesamina moluntur ٥٧، ١٠
لَطِئَ بِالأَرْضِ (*f. a.* adhaesit terrae)
١٥٢، ١٨
وَلَطَأَ بِالأَرْضِ (*f. a.* id.) ١٩
لَطَخَهُ (*f. a.* inquinavit, contamina-
(vit alqd ١٧٧، ٤
تَلَطَّخَ بِالطِّينِ (luto contaminatus
(est ٢٥١، ١١
لَطُفَ (*f. u.* subtilis fuit res) ١٨٥، ١٨
وَلَطَفَ اللّٰهُ بِعِبَادِهِ (benignus fuit
(Deus, beneficia contulit in homines

لَاطَفَهُ (benignus fuit erga alqm)
٢٢٨، ١٤
تَلَطَّفَ لِلْأَمْرِ (favit rei; lenem se
praebuit *vel* gnarus, peritus fuit in
(tractando negotio ٢٥٥، ٣
لُطْفٌ (*nom. act.* lenitudo, favor)
١٨٥، ١٩ بَيْتُ اللُّطْفِ (cogn. ta-
(bernae oenopolae ٢١، ١١
لَطَفٌ (donum, beneficium) أَلْطَافٌ
ح ٤٧، ١٥
لَطِيفٌ (subtilis) ١٨٥، ١٨ (benignus,
(beneficus ١٩
لَطَمَهُ (*f. i.* alapam inflixit alcui) ١٠٢، ١٠
لَاطَمَهُ (alapam inflixit alter alteri)
٢٢٩، ١٩
اِلْتَطَمَ المَوْجُ (collisae sunt undae)
٢٣٩، ١٧
تَلَاطَمُوا (sibi invicem alapas inflixe-
(runt ٢٩٩، ١٣
لَطِيمٌ (unda maris) ١٢، ١٤ (equus in
(una gena albus) ٩٧، ١٢ (equus nonus
(in certamine cursus ٩٨، ١
لَطِيمَةٌ (agmen camelorum aromata
لَطِيمٌ (portans; forum aromatarium
وَلَطَائِمُ ح ١١، ٢٠
اِلْتَظَتِ النَّارُ (flammam edit ignis)
٢٤٣، ٢١
تَلَظَّتِ النَّارُ (id.) ٢٩٢، ٢٢
لَظًى (flamma ignis) ٢٤٣، ٢٢
لَعِبَ (*f. a.* lusit) ١٥٤، ٥
تَلَعَّبَ بِهِ (iterato lusit alqa re) ٢٥٠، ١٩
تَلَاعَبُوا (luserunt inter se) ٢٩٤، ١
لُعَابٌ (saliva *pec.* ex ore fluens)
٣٥، ١٥

اِمْرَأَةٌ لَعُوبٌ (femina ludens, lepida)
١٥٤، ٥
لُعَبٌ (ludus; res qua luditur) لُعْبَةٌ
لُعْبَةُ الْعَيْنِ ٥٥، ٣ ح (imago ho-
٣٥، ٤ ✱ (minis in pupilla apparens
٢٩٤، ١٠
لَعَّابٌ (lusor) ٥٥، ٣
تَلَعْثَمَ (haesitavit in sermone, substitit,
٢٨٤، ٩ (cunctatus est in loquendo
لَعَجَهُ (f. a. ussit alqm; dolore affecit
١٧٤، ٢٣ (alqm
أَلْعَسُ (vir subnigris labiis) ٤٠، ١٧
لَعِقَ الْعَسَلَ بِالْمِلْعَقَةِ (f. a. cochleari
١٩٢، ١٣ (mel edit
لَعُوقٌ (cibus *vel* medicamentum quod
١٩٢، ١٣ (cochleari sumitur
مِلْعَقَةٌ (cochlear parvum, *pec.* ad su-
ح مَلَاعِقُ (mendam medicinam
٢٧، ١٠
لَعْلٌ (rubinus *gemma*) ١٠، ١٢
لَعَلَّ (*particula, quam subjectum in*
accus. et praedicatum in nomina-
tivo positum sequitur: forte, forsi-
(forte لَعَلِّي وَلَعَلَّنِي ٢٨٧، ١٨ (tan
(ego ٢٠ لَعَلَّنَا (forte nos) ه
لَعَنَهُ (*f. a.* exsecratus, detestatus est
١٨٢، ٧ (alqm
تَلَاعَنُوا (se invicem exsecrati sunt)
٢٩٩، ١٥
لَعِينٌ (terriculum quod ad abigendas
aves ferasque in hortis et agris erigi-
(tur ١٥، ٣ (maledictus, exsecrandus)
١٨٢، ٨
لَعْنَةٌ (exsecratio, maledictio) ه
لَعًا (*formula, qua caespitanti bene pre-*
٨٣، ١٨ (*catur, ut:* surgas a lapsu!
Samachsch. Mocadd. ul Edeb.

لَغَبَ (*f. u.* et *a.* fatigatus, lassus fuit)
١٢٣، ٩
أَلْغَزَ الْكَلَامَ (obscurum, ambiguum red-
١٩٥، ٩ (didit sermonem
لُغْزٌ (sermo obscurus, difficilis intel-
١٠ (lectu
لُغَزَةٌ (aenigma) ٥٥، ١٥
لُغَامٌ (spuma, quae ex ore cameli admis-
٧١، ٢٣ (sarii fluit
لَغَا (*f. u.* et *a.* lusit; verba inania, fu-
١٥٠، ٧ (tilia dixit
وَلَغِيَ (*f. a.* id.) ٨
أَلْغَى الشَّيْءَ (inanem reddidit, fru-
٢٠٨، ٤ (stravit rem; abjecit rem
لَغْوٌ (ludus; res inanis, inutilis) ١٥٠، ٨
لُغَةٌ (vocabulum; λέξις; idioma, dia-
ح لُغَاتٌ (lectus; thesaurus linguae
٤٩، ١٢
لَاغِيَةٌ (ludus; res vana, inanis; ver-
١٥٠، ٨ (bum temerarium
لَفَّ الشَّيْءَ بِالشَّيْءِ (*f. u.* involvit,
١٣٩، ٢ (circumvolvit rem re
اِلْتَفَّ النَّبْتُ (luxuriavit foliis inter
٢٤٠، ٢٠ (se perplexis planta
لَفَّةٌ (pastillus carnibus, fructibus et aliis
ح لَفَّاتٌ ٩١، ١ (impletus
لَفِيفٌ (undique conflata miscella ho-
١٣٩، ٣ (minum
لِفَافَةٌ (involucrum pedis, soccus) ٩٣، ٣
جَنَّاتٌ أَلْفَافٌ (horti arboribus inter
٢٤٠، ٢١ (se perplexis consiti
مَلْفُوفٌ (brassica; Χάχανον) ١٥، ١١
لَفَتَ عَنْهُ وَجْهَهُ (*f. a.* avertit ab alqo
٨٨، ١ (faciem suam

اِلْتَفَتَ إِلَيْهِ (se convertit ad alqm,
٢٣٤، ٢ (conspexit ad alqm
تَلَفَّتَ إِلَيْهِ (spectavit ad alqm; ite-
٢٥٠، ٢٠ (rato se convertit ad alqm
لِفْتٌ (rapum) ١٥، ١١
لِفْتِيَّةٌ (cibus e rapis paratus) ٩٠، ١٢
لَفَحَهُ الْحَرُّ (*f. a.* ussit alqm ardor)
١٧٩، ١٢
لُفَّاحٌ (mandragora *flos*) ١٥، ٢٣
لُفْطٌ (rapum) ١٥، ١١
لَفَظَ اللُّقْمَةَ مِنْ فِيهِ (*f. i.* ejecit, red-
٩٥، ٢٣ (didit ex ore buccellam panis
وَلَفَظَ بِكَذَا (protulit, enunciavit
٩٩، ١ (*verbum* alquod
تَلَفَّظَ بِكَذَا (pronunciavit alqd)
٢٥٣، ٢٢
لَفْظٌ (enunciatio; verbum, vocabulum)
أَلْفَاظٌ ح ٩٩، ١
لَفْظَةٌ (verbum, vocabulum unum)
لُفَظٌ ح ٤٩، ٢٢
تَلَفَّعَ بِالثَّوْبِ (involvit se in veste, ut
٢٥٤، ١١ (ubique operiretur
أَحَادِيثُ مُلَفَّقَةٌ (narrationes falso
et mendaciter compositae et inventae)
٢١٩، ٢٣
أَلْفَاهُ (invenit, offendit alqm) ٢٠٨، ٧
تَلَافَى التَّقْصِيرَ (reparavit sibi defe-
ctum; restituit sibi, denuo assecutus
٢٩٩، ١٠ (est alqd
لَقَّبَهُ بِكَذَا (cognominavit alqm alqa
٢١٠، ٢٣ (re
تَلَقَّبَ بِكَذَا (cognominatus est alqâ
٢٥٠، ١٧ (re; cognomen sibi dedit
لَقَبٌ (cognomen) أَلْقَابٌ ح ٢١٠، ٢٣

لَقِحَتِ النَّاقَةُ (*f. a.* praegnans fuit)
(camela ١٥٥، ٢٠
أَلْقَحَ الفَحْلُ النَّاقَةَ (foetam, prae-
gnantem reddidit admissarius camelam)
١٩٢، ١٢
لَاقِحٌ (camela praegnans) ٢٠،١٥٥ (ven-
tus pluviam afferens et arbores foe-
(cundans لَوَاقِحُ ح ٧، ٢٠
لَقُوحٌ (camela admissionem passa et)
لِقَاحٌ (praegnans facta ٧٢، ٥ *
١٥٥، ٢٠
لِقْحَةٌ (id.) لِقَحٌ ح ٧٢، ٥

لَقَطَ الشَّيْءَ (*f. u.* collegit *de humo* rem)
١٣٠، ١٤
اِلْتَقَطَهُ (sustulit, collegit rem *humi*)
(*jacentem* ٢٣٩، ١٩
تَلَقَّطَ الثَّمَرَ (hic inde collegit fru-
(ctus humi jacentes ٢٥٣، ٢٠
لَقِيطٌ (infans projectitius, qui de hu-
(mo legitur ٤٥، ٥
لُقْطَةٌ (res collecta, de humo sublata)
لُقَطٌ ح ١٣٠، ١٤

تَلَقَّفَ الكَلَامَ مِنْ فِيهِ (celerrime
(arripuit dicta alcjs ٢٥٥، ٤
لَقْلَقٌ (ciconia) ٧٩، ١
لَقِمَ اللُّقْمَةَ (*f. a.* deglutivit buccellam)
١٩٤، ١٧
اِلْتَقَمَهُ (deglutivit alqd) ٢٣٩، ١٧
تَلَقَّمَ (sensim deglutivit alqd) ٢٥٧،١٧
لُقْمَةٌ (buccella, offa, frustum) لُقَمٌ
٩٠، ٣
لَقَّنَهُ (docuit alqm) ٢١٨، ٢٣
تَلَقَّنَ الكَلَامَ (percepit, intellexit ser-
(monem; edoctus est rem ab alqo ٢٥٨،١

لَقَنٌ (labrum, vas magnum lavandis
أَلْقَانٌ ح (pedibus, vestibus, aliis
٢٨، ١٣
لَقِيَهُ (*f. a.* occurrit, obviam venit alcui)
١٧١، ١٨
لُقِيَ الرَّجُلُ (distortâ facie fuit alqs,)
(morbo لَقْوَة laboravit ١٨٩، ١٨
أَلْقَاهُ (conjecit, projecit alqm) ١٠،٢٠٨
وأَلْقَى عَلَيْهِ كَذَا (attribuit, imper-
(tivit alcui alqd ١١
وأَلْقَى إِلَيْهِ الأَمْرَ (tradidit, com-
(misit alcui negotium ۞
لَقَّاهُ الشَّيْءَ (admovit ad alqm alqd,)
ostendit, declaravit, exposuit alcui alqd
١٤ ،٢٢٤
لَاقَاهُ (obviam factus est alcui; con-
(spexit alqm ٢٣٢، ٢٢
اِلْتَقَى الرَّجُلَانِ (occurrerunt sibi,)
(convenerunt duo viri ٢٤٤، ٧
وَالْتَقَيْتُ بِفُلَانٍ (obviam habui,)
(conspexi alqm ٢٤٤، ٨
تَلَقَّاهُ (obviam habuit, vidit alqm)
٢٩٢، ٢٣
وتَلَقَّى الكَلَامَ مِنْ فِيهِ (excepit,)
accepit sermonem ex ore alcjs, didicit
(ab alqo ٢٩٣، ١
تَلَاقَوْا (sibi invicem obviam habue-
(runt ٢٩٩، ١١
اِسْتَلْقَى (in dorsum, cervicem relapsus)
(est, vel decubuit in eo ٢٧٨، ١٧
شَيْءٌ لَقًى (res projecta, abjecta)
٢٠٨، ١٠
لِقَاءٌ (occursus, praelium) ٩٨، ٢١ *
١٧١، ١٩
لَقْوَةٌ (morbus quo alcjs os distorque-
(tur ٥٨، ٢٢

شَيْءٌ مُلْقًى (res projecta) ٢٠٨، ١١
مَلْقُوٌّ (qui morbo لَقْوَة affectus est)
١٨٩، ١٨
تِلْقَاءَ (e regione) ٨١، ٢٢

لُكٌّ (lacca: succus ruber, quo tinguntur)
(coria caprina ١٠، ٧
تَلَكَّأَ عَنِ الأَمْرِ (recessit, destitit a)
(negotio ٢٤٩، ١٩
لُكَكٌ (farina sesamina *pec.* alba *cfr.*)
رَهْشٌ) ٥٧، ٩
لَكَمَهُ (*f. i.* pugno percussit alqm) ١٠٢، ١١
تَلَاكَمُوا (se invicem pugnis percusse-
(runt ٢٩٩، ١٣
لَكِنْ (*conjunctio adversativa*, sed,)
(autem, tamen ٢٨٨، ١٣
لَكِنَّ (id. *sequente nomine in accus.*)
cum suffixo per-) ٢٨٧، ١٧ (*posito*
sonae primae conjuncta has for-
لَكِنِّي ولَكِنَّنِي، لَكِنَّا (*mas exhibet:*
ولَكِنَّنَا ٢٠
لَكَنٌ (labrum, vas majus lavandis pedi-
أَلْكَانٌ ح bus, vestibus aliis serviens
٢٨، ١٣
لُكَانَةٌ (farcimen) ٩٠، ١٧

لَمْ (*particula negativa*, non. *Sequitur*
verbum in futuro djesmato pos.
٢٨٨، ٨
لَمَّهُ (collegit; conjunxit; in integrum re-
(stituit ١٤٠، ١٩
أَلَمَّ بِهِ (divertit ad alqm;) ٢٠٢، ١٤
لِمَّةٌ (capillus ad humeros pertingens)
لِمَمٌ ح ٣٤، ٩
لَمَّا (cum, postquam) ٨٢، ٢ (*partic. ne-*
gativa ex لم *et* ما *composita ideo-*

que cum *fut. djesm. adhibita*, hon-
٩ ، ٢٨٨ (dum

(*f. a.* intuitus est, adspexit alqm) لَحَظَهُ
١٣ ، ١٧٩

ﻫ (id.) وَلَمَحَ إِلَيْهِ

compos. ex لِ *et* مَا *et partic.*) لِمَاذَا
٣ ، ٨٢ (*demonstr.* ذا ، cur?

f. i. et *u.* convitiatus est alcui, ob-) لَمَزَهُ
٩ ، ٩٢ (trectavit alqm

٩ ، ٩٢ (diffamator, obtrectator) لُمَزَة

f. i. et *u.* palpavit, manu tetigit) لَمَسَهُ
١٨ ، ٩٣ (alqd

١٣ ، ٢٢٧ (inivit mulierem) لَامَسَهَا

quaesivit, petiit) اِلْتَمَسَ مِنْهُ شَيْئًا
٣ ، ٢٣٩ (rem ex alqo

linguam post edendum in ore cir-) تَلَمَّظَ
cumvertit et per labia duxit ad colli-
٢٢ ، ٢٥٣ (gendas cibi reliquias

particulae cibi quae post eden- لُمَاظَة
٢٣ ، ٢٥٣ (dum in ore remanserunt

equus in labio inferiore macu-) أَلْمَظُ
١٣ ، ٩٧ (lam albam habens

٥ ، ١٨١ (*f. a.* rutilavit fulmen) لَمَعَ

١ ، ٨٠ (valde caeruleus) أَكْهَبُ لَامِعٌ

locus in corpore, ad quem in) لُمْعَة
١٧ ، ٤٨ (lavando aqua non pertingit

Ebenus maculosus, variegatus,) مُلَمَّع
١٤ ، ٣٠ (albo nigroque mixtus

(homo perspicax, acris ingenii) أَلْمَعِيّ
١٩ ، ٤٢

١٩ ، ٤٢ (id.) يَلْمَعِيّ

f. a. fusca, subnigra fue-) لَمِيَتْ شَفَتُهُ
١ ، ١٧٢ (runt labia alcjs

١٨ ، ٤٠ (vir fuscis, subnigris labiis) أَلْمَى

(femina fuscis, subnigris labiis) لَمْيَاءُ
١ ، ١٧٢

particula negativa ex لا *et* (أَنْ) لَنْ
composita, *quapropter cum futuro*
٩ ، ٢٨٨ (*subjunctivo adhibetur*

particula hypothetica, quod si; *apo*-) لَوْ
dosi plerumque لَ *praeponitur*)
ﻫ (quod si non; nisi) لَوْلَا ١٤ ، ٢٨٨

١٩ ، ١٤ (phaseolus) لُوبِيَاءُ

plur. τοῦ (أَلَّتِي) أَللَّوَاتِ وأَللَّوَاتِي
٢٣ ، ٨٢ (illae *feminae*

f. u. ob-) لَاثَ الْعِمَامَةَ عَلَى رَأْسِهِ
٧ ، ١٤٢ (volvit capiti fasciam

١٣ ، ٢٢١ (inquinavit alqd) لَوَّثَهُ

(luto inquinatus est) تَلَوَّثَ بِالطِّينِ
١٢ ، ٢٩٠

١١ ، ١٤٢ (*f. u.* apparuit res) لَاحَ الشَّيْءُ

١٢ (adussit alqm calor) وَلَاحَهُ الْحَرُّ

adussit alqm, fu-) لَوَّحَتْهُ الشَّمْسُ
١٩ ، ٢٢١ (scum reddidit alqm sol

ostendit,) وَلَوَّحَ لِلْكَلْبِ بِرَغِيفٍ
١٧ ، ٢٢١ (admovit cani panem

tabula, *pec.* in qua scribitur,) لَوْحٌ
١٩ ، ٥٠ أَلْوَاحٌ ح (aut scriptum est alqd
tabula, qua ad purgandum a semine)
٢٠ ، ٥٧ (gossypium utuntur

١٥ ، ٧ (aër) لُوحٌ

noctua ad capiendas aves al-) مِلْوَاحٌ
ligata; illex aut illecebrae aucupis)
١٤ ، ٥٤

f. u. confugit ad alqm, praesi-) لَاذَ بِهِ
٤ ، ١٤٣ (dium quaesivit apud alqm

٧ ، ٢٣١ (id.) لَاوَذَ بِهِ

١٨ ، ١٩ (amygdalum) لَوْزٌ

dulciarium ex amygdalis con-) لَوْزِينَجٌ
٧ ، ٩١ (fectum

٥ ، ٣٩ (dolor dentium) لَوْصٌ

hoc cordi meo) يَلْتَاطُ هَذَا بِصَفَرِي
nón adhaeret, *i. e.* hoc non amo)
١٢ ، ٢٤٢

f. u. ussit, arsit,) لَاعَ الْحُزْنُ قَلْبَهُ
٢١ ، ١٤٤ (afflixit sollicitudo animum alcjs

f. u. mandit) لَاكَ الْفَرَسُ اللِّجَامَ
١٣ ، ١٤٥ (fraenum equus

(*v.* لو) لَوْلَا

f. u. vituperavit, cul-) لَامَهُ عَلَى فِعْلِهِ
pavit alqm propter factum aliquod)
٩ ، ١٤٧

ﻫ (id.) وَلَامَهُ فِي فِعْلِهِ

vituperio dignus fuit;) أَلَامَ الرَّجُلُ
١ ، ٢٠٩ (fecit rem vituperandam

٨ ، ٢٩١ (exspectavit; cunctatus est) تَلَوَّمَ

(se invicem vituperarunt) تَلَاوَمُوا
٨ ، ٢٩٨

٧ ، ١٤٧ (vituperium) لَائِمَةٌ

(coloravit, coloribus ornavit alqd) لَوَّنَهُ
٢ ، ٢٢٣

colorata, coloribus) تَلَوَّنَ الشَّيْءُ
٩ ، ٢٩١ (ornata est res

ح أَلْوَانٌ (color; species) لَوْنٌ
٥ ، ٨٠

٧ ، ٩ (sol) لَاهَةٌ

٩ ، ١٢١ (*f. i.* torsit funem) لَوَى الْحَبْلَ

alqs alterius) وَلَا يَلْوِي عَلَى أَحَدٍ
rationem et curam non habuit; non
propensus fuit in alqm; non exspecta-
ﻫ (vit alqm

ولوى الغريم دينه (distulit creditori debitum solvendum debitor) ۱۰

ولواه بدينه (id.) ۱۲

ألوى به (abstulit, rapuit alqd; indicium fecit, innuit alqa re) ۲۰۹، ۱۹

لووا رؤوسهم (inflexerunt, obverterunt capita sua) ۲۲۵، ۹

التوى (tortus, flexus, inflexus est) ۲۴۵، ۸

تلوّى (contortus, inflexus est *ut serpens*) ۲۹۳، ۱۹

لواء (signum, vexillum militare major) ألوية ح ۶۹، ۳

ألهب النار (inflammavit, accendit ignem) ۱۹۱، ۱۴

التهبت النار (flammam edidit, arsit ignis) ۲۳۳، ۲۱

تلهّبت النار (id.) ۲۵۰، ۱۷

لهب (flamma) ۲۷، ۱

لهث الكلب (*f. a.* linguam exseruit canis *prae* siti vel lassitudine) ۱۵۴، ۱۸

ولهث (*f. a.* id.) ۲۱

لاهث (canis linguam exserens) ۱۵۴، ۲۰

لهثان (id.) ۲۰

لهج به (*f. a.* deditus fuit rei, desideravit, amavit alqd) ۱۵۵، ۹

لهجة معا (ea pars linguae, qua verba pronuntiantur; apex linguae; lingua) ۳۹، ۹

لهف (*f. a.* doluit, moestus fuit, lamentatus est *ob rem praeteritam*) ۱۹۱، ۱۵

لُهف (id.) ۱۷

تلهّف (tristitiam commonstravit, doluit, ingemuit) ۲۵۵، ۵

يا لهف فلان ، يا لهفا فلان heu! *dolentis ob rem praeteritam, ut mortem alcjs*) ﻫ

لهف (tristis, sollicitus, suspirans) ۱۹۱، ۱۵

لهيف (id.; vi adactus, injuriam passus) ۱۹

لهفان (prae dolore suspirans, gemens) ۱۹

ملهوف (id.) ﻫ

ألهمه صبرا (inspiravit, injecit alcui patientiam) ۲۰۰، ۱۲

التهمه (deglutivit alqd) ۲۳۹، ۱۷

استلهم الله لصبر (rogavit Deum, ut patientia inspiraretur) ۲۷۳، ۲۳

لاهمّ (*i. q.* أللّهمّ o mi Deus!) ۸۵، ۱۴

أللّهمّ (*v.* أله)

لهنة (jentaculum) ۹۰، ۳

لها (*f. u.* lusit) ۱۵۲، ۳

لهى عنه (*f. a.* non curavit alqd) ۱۷۲، ۷

ألهاه عن الشيء (deduxit alqm a cura rei) ۲۰۹، ۴

وألهيت الرحى (in orificium molae rem لهوة dictam injecit) ۲۰۹، ۵

تلهّى به (occupatus est alqa re) ۲۹۳، ۱۰

وتلهّى عنه (re non amplius occupatus est) ﻫ

لهو (*nom. act.* lusus, *tum concr.* res ludicra, *sic Cor. Sur.* 21, 17. لو أردنا أن نتّخذ لهوا si voluissemus assumere nobis rem ludicram *i. e.* mulierem *aliis* puerum, infantem) ۱۵۲، ۳

لهاة (columella, uvula) لهوات ولهى ح ۳۹، ۸

لهوة (quantitas frumenti, quam molitor unâ simulque in molae orificium injicit) لهى ح ۲۹، ۳

لهوج الشواء (non satis percoxit assum) ۲۸۳، ۱۴

تلهوج اللحم (non bene assavit carnem) ۲۸۴، ۲۱

وتلهوج اللحم (semicocta fuit caro) ۲۲

لات الشيء (*f. i.* deminuit rem) ۱۱۱، ۱۵

ولاته حقّه (deminuit jus, detraxit de jure alcjs) ﻫ

ولاته عن حاجته (impedivit, avertit alqm a proposito suo) ﻫ

ليت (utinam! *cum Subj. in accus. et Praedic. in nomin. ut* ليت زيدا خارجا utinam Seidus exiret:) ۲۸۷، ۱۸ (*cum suffixo verbali*, ut: ليتني وليتنا utinam ego, nos!) ۲۸۷، ۲۰

ليث (leo) ليوث ح ۷۵، ۱۰

ليس (*verbum imperfect. ex* لا *et* أيس *compositum*, non fuit, non est. *Praedicatum in acc. positum assumit ut* ليس زيد ذاهبا non abiit *v.* abit Seidus) ۲۸۹، ۲۰

لاق الدواة (*f. i.* bene instruxit *lanâ aliave re atramentum continente inditâ* atramentarium) ۱۱۴، ۱۵

وما لاقت (non inhaeret conjux animo mariti, *Dicitur* ما عاقت ولا لاقت non curae cordique est) ۱۹

ولاق به الأمر (aptum est, congruit alcui alqd) ۱۷

ألاق الدواة (lanâ atramento repletâ bene instruxit atramentarium) ۲۰۹، ۱۵

وما يُلِيقُ كَفُّهُ دِرْهَمًا (prae liberalitate manus alcjs ne drachmam quidem continere potest) ١٩، ٢٠٩

لِيقَةٌ (lana aliave res atramento referta, quae atramentario inditur) ١٢، ٥٠

دَوَاةٌ مَلِيقَةٌ (atramentarium lanâ aliave re atramentum continente bene instructum) ١٥، ١١٤

لَيْلٌ (pullus avis كَرَوَان dictae) ١، ٧٩ (collect. nox) ٢٣، ٣ لَيْلٌ أَسْحَمُ (nox caliginosa) ٩، ٤

لَيْلَةٌ (nox) لَيْلٌ ولَيَالٍ ح ٢٣، ٣

اللَّيْلَةَ (haec nox) ٣، ٤ لَيْلَةُ غَدٍ (nox sequens, crastina) ه

السَّذَقِ لَيْلَةُ (nox, qua accenduntur ignes festivi ritu Persico, quod fit die quinquagesimo post initam hiemem) ٢، ٤

لَيْلَةُ القَدْرِ (nox, qua fata hominum decreto divino praedestinantur, quod fit nocte vicesima et octava mensis Ramadhani) ه لَيْلَةُ القَضَاءِ (id.) ٥، ٤

ذَاتَ لَيْلَةٍ (nocte aliqua) ١١، ٥

لَيْلَتَئِذٍ (illâ nocte) ١٣، ٥

لَانَ (f. i. lenis, mollis fuit) ١، ١١٩

أَلَانَ الشَّيْءَ (lenem, mollem reddidit rem) ٢١، ٢٠٩

لَيَّنَهُ (id.) ٢٣، ٢٢٣

اِسْتَلَانَ الشَّيْءَ (mollem invenit, mollem putavit rem) ٢، ٢٧٨

لَيِّنٌ (lenis mollis) ١، ١١٩

لِينَةٌ (palma generosa, reliquis optima) لِينٌ ح ١٧، ١٩

م

مَا (non i. q. لَيْسَ: non est) ٢٠، ٢٨٨ ut مَا زَيْدٌ خَارِجًا Seidus non foris est) ١، ٢٨٨ مَا ـ إِلَّا (non - nisi) ١٢، ٢٨٧

مَا (id quod) ٢٢، ٨٢ (interrog. quid? quid est?) ١، ٨٣

مَارِسْتَانٌ (nosocomium) ٢١، ٢١

مَازِيَارَجٌ (nomen cujusdam dulciarii) ٣، ٢١

مَاسٌ (adamas) ٥، ٥٤

مَاشٌ (pisum) ١٩، ١٤

مَأْقٌ (angulus oculi interior prope nasum) ٢٣، ٣٤

مُوقٌ (id.) ه

مَاقٍ (id.) مَآقٍ ح ه

مَالَقٌ (instrumentum, quo arator terram planam reddidit) ٣، ١٨

مُؤْنَةٌ (molestia et difficultas in opere faciendo) مُؤَنٌ ح ٢٠، ٨٠

مَؤُونَةٌ (id.) مَؤُونَاتٌ ح ٢١، ٨٠

مِائَةٌ (centum) ١٧، ٩٤ مِائَتَانِ (ducenti) ه ثَلَاثُمِائَةٍ (trecenti) ١٨

مِائَةُ أَلْفٍ (centum millia) ٢، ٩٥

مِائَتَا أَلْفٍ (ducenta millia) ه

ثَلَاثُمِائَةِ أَلْفٍ (trecenta millia) ٣

مَتَحَ المَاءَ مِنَ البِئْرِ (f. a. extraxit aquam e puteo) ١٣، ١٧٩

مَتَّعَهُ بِهِ (copiam, usumfructum rei concessit alcui) ١٤، ٢١٥

ومَتَّعَ المَرْأَةَ (dedit mulieri donum مُتْعَة dictum) ه

أَمْتَعَهُ اللَّهُ بِوَلَدِهِ (concessit Deus alicui, ut liberis frueretur, prolem dedit alcui Deus) ٢١، ١٩٩

تَمَتَّعَ بِالشَّيْءِ (fruitus est re; usum fructum rei habuit) ١٢، ٢٥٤

اِسْتَمْتَعَ (id.) ١٧، ٢٧٢

مَتَاعٌ (supellex; utensilia, merces) أَمْتِعَةٌ ح ١٨، ٤٧ (fructus qui ex re percipitur, ususfructus) ٢٢، ١٩٩

مُتْعَةٌ (donum quod mulieri post paucarum dierum consuetudinem datur) ١٥، ٢١٥

رَجُلٌ مُمَتَّعٌ (vir unoculus) ١٥، ٢١٥

مُتْكٌ (cibus aliter زُمَّارِد dictus, aliis malum citreum) ١، ٩١

مَتُنَ (f. u. valde robustus, nervosus fuit) ٩، ١٨٧

مَتْنٌ (latus unum dorsi) مُتُونٌ ح ٢٠، ٣٧

مَتِينٌ (firmus, robustus) ٩، ١٨٧

مَتَى (particula interrog. temporis: quando?) ٧، ٥

مَثَلَ بَيْنَ يَدَيْهِ (f. u. erectus stetit coram alqo) ١٢، ١٣٣

ومَثَّلَ بِهِ (exemplum in alqo statuit supplicio publico) ه

مَثَّلَهُ (effigiavit, sua forma descripsit alqm) ٢١، ٢١٧

ومَثَّلَ لَهُ مِثَالًا (repraesentavit alcui imaginem rei, ut descriptione vel alia ratione) ه

مَاثَلَهُ (similis fuit alteri) ٩، ٢٢٩

اِمْتَثَلَ أَمْرَهُ (mandato alcjs morem gessit, obedivit) ٢٣، ٢٣٨

تَمَثَّلَ البَيْتَ (parabolae loco adhibuit versum) ١٩، ٢٥٩

وتَمَثَّلَ بِالبَيْتِ (id.) ه

وتَمَثَّلَ بَشَرًا (imagine hominis efformatus est; se ipsum effigiavit ه

تَمَاثَلَ مِنَ ٱلْمَرَضِ (convalescere
(coepit ex morbo ۲۹۹ ، ۴

مِثْلٌ أَمْثَالٌ (similitudo; similis, par)
ح ۴۹ ، ۲

مَثَلٌ (id.; parabola; descriptio; quali-
أَمْثَالٌ ح ۴۹ ، ۱۰ (tas; status

مِثَالٌ أَمْثِلَةٌ ح (stratum, lectus)
res alteri similis, exemplar;) ۶۴ ، ۴
(imago rei; descriptio, talio ۲۱۷ ، ۲۱ ✻
۲۲۹ ، ۹

مُثْلَةٌ (exemplum, quod in alqo statui-
(tur, *pec.* supplicio publico) ۱۳۳ ، ۱۲

مَثُلَةٌ (poena, supplicium, quod homi-
(nibus exemplo est ۵۲ ، ۲

مَاثِلَةٌ (lychnuchos, candelabrum)
۲۸ ، ۱۹

تِمْثَالٌ (effigies, imago hominis picta)
تَمَاثِيلُ ح ۳۲ ، ۱۹

مَثَانَةٌ (vesica urinaria) ۳۸ ، ۲۱

مَجَّ ٱلشَّيْءَ (*f. u.* ejecit rem ex ore)
۱۳۵ ، ۲۱

مَجٌّ (pisum) ۱۴ ، ۱۹

مُجَاجٌ (quod ex ore ejicitur *ut saliva*)
۱۳۵ ، ۲۱

مُجَاجَةٌ (quod textor ex ore ejicit, ut
مُجَاجٌ ح (fila mordicus abscissae
۵۳ ، ۱۱

مَجَدَ ٱلرَّجُلُ (*f. u.* gloria et honore
(excelluit vir ۱۲۵ ، ۱۹

وَمَجُدَ (id.) ۲۰

مَجَّدَ ٱللَّهَ (glorificavit, extulit Deum)
۲۱۳ ، ۱۰

مَاجِدٌ (vir gloria et honore conspi-
(cuus ۱۲۵ ، ۲۰

مَجِيدٌ (id.) أَمْجَادٌ ح ه

تَمَجَّسَ (Magorum religioni addictus
(est ۲۵۳ ، ۹

مَجُوسِيٌّ (Magus, Gebrorum religioni ad-
(dictus مَجُوسٌ ح ۱۵۱ ، ۱۵

مَجِيعٌ (cibus e dactylis cum lacte subactis
(constans ۹۱ ، ۹

مَجِلَتْ يَدُهُ (*f. u.* pustulas contraxit
(manus alcjs ۱۳۳ ، ۱۲

وَمَجَلَتْ (*f. a.* id.) ۱۳

مَجْلَةٌ (manus quae ex opere pustulas
(contraxit ۱۳۳ ، ۱۳

مَاجِلَةٌ (id.) ه

مَجْمَجَ ٱلْكِتَابَ (literis inter se non
(satis distinctis scripsit librum ۲۸۱ ، ۸

مَجَنَ (*f. u.* negligens fuit) ۱۳۵ ، ۵

تَمَاجَنُوا (impudici fuerunt inter se)
۲۹۹ ، ۱۹

وَتَمَاجَنَ عَلَيْهِ (impudicus fuit in
(alqm ه

مَجَّانٌ (res gratuito data) ۴۸ ، ۱

مُحٌّ (luteum ovi) ۷۹ ، ۲۱

مَحَّصَهُ ٱللَّهُ (a peccato purum, immu-
(nem reddidit alqm Deus ۲۱۴ ، ۱۴

مَحُضَ (*f. u.* merus, purus fuit) ۱۸۵ ، ۹

مَاحَضَهُ ٱلْوُدَّ (sincero amore jun-
(ctus est cum alqo ۲۲۷ ، ۱۸

اِمْتَحَضَ (bibit lac merum) ۲۳۹ ، ۱۲

شَيْءٌ مَحْضٌ (res mera, pura) ۱۸۵ ، ۷
(lac merum, aquâ non mixtum) ۹۱ ، ۱۹

مَحَقَ ٱللَّهُ ٱلرِّبَوا (*f. a.* benedictione
s. felici successu destituit Deus fenus
(iniquum ۱۸۱ ، ۱۳

اِمْتَحَقَ ٱلشَّيْءُ (periit res) ۲۳۸ ، ۲

اِمَّحَقَ ٱلشَّيْءُ (periit res) ۲۴۷ ، ۲

وَٱمَّحَقَ ٱلْهِلَالُ (decrevit luna, in-
(visibilis facta est ه

مُحَاقٌ ملب (exitus mensis *lunaris*,
tempus quo luna invisibilis facta est)
۳ ، ۲۰

أَمْحَلَ ٱلْمَكَانُ (exaruit, aquae pabulique
(penuriâ laboravit regio ۱۹۹ ، ۱۴

تَمَحَّلَ (dolum struxit, versute egit)
۲۵۹ ، ۱۷

مَحْلٌ (sterilitas loci, penuria aquae
(et pabuli ۱۹۹ ، ۱۴

اِمْتَحَنَهُ (tentavit, probavit alqm) ۲۳۹ ، ۲۱

مِحْنَةٌ (tentatio; afflictio) ه

مَحَاهُ (*f. a.* et *a.* delevit, obliteravit alqd)
۱۴۸ ، ۱۲

اِمَّحَى وَٱنْمَحَى ٱلْكِتَابُ (deletus
(est; obliterata est scriptura ۲۴۸ ، ۸

تَمَخَّخَ ٱلْعَظْمَ (medullam ex osse extra-
(xit ۲۵۸ ، ۸

مُخٌّ (medulla *ossis*) ۳۳ ، ۸

مَخَرَتِ ٱلسَّفِينَةُ ٱلْمَاءَ (*f. a.* sulcavit
(navis aquam ۱۷۸ ، ۹

مَاخُورٌ (taberna vinaria) مَوَاخِيرُ
ح (consessus improborum) ۲۱ ، ۱۱
۵۹ ، ۱۱

مَخَضَ ٱللَّبَنَ (*f. a. i.* et *u.* agitavit
(lac, ut butyrum fieret ۹۵ ، ۴

مَخِضَتْ (*f. a.* partûs dolores passa
(est mulier ۱۵۹ ، ۱۳

وَمُخِضَتْ (id.) ه

مَاخِضٌ (mulier partûs dolores pa-
(tiens ۱۵۹ ، ۱۴

١،٧٣ (camela mox parturiens) مَخَاضٌ
camelus anniculus se-) إِبْنُ مَخَاضٍ
بِنْتُ ١٥،٧١ (cundum ingressus annum
مَخَاضٍ بَنَاتُ مَخَاضٍ (talis camela)
ح ٩،٢٩٨ * ١٩،٧١

lac restans post confectionem) مَخِيضٌ
٥،٩٥ * ٢٠،٩١ (butyri

vas in quo lac agitatur, ut) مِمْخَضَةٌ
٥،٩٥ (butyrum fiat

a muco purgavit nares, emun-) إِمْتَخَطَ
١٩،٢٣٩ (xit
٢١،٢٥٣ (id.) تَمَخَّطَ

ح أَمْخِطَةٌ (mucus narium) مُخَاطٌ
١٢،٣٥

f. u. traxit, extendit pan-) مَدَّ الثَّوْبَ
١٥،١٣٩ (num
aquâ impletus est, abun-) وَمَدَّ النَّهْرُ
ه (davit fluvius
suppetias misit exer-) أَمَدَّ الجَيْشَ
١٢،٢٠١ (citui
atramentum infudit) وأَمَدَّ الدَّوَاةَ
١٣،٢٠١ (atramentario
pus produxit vul-) وأَمَدَّ الجُرْحُ
ه (nus
succurrit alicui pe-) وأَمَدَّهُ بالمالِ
١٤،٢٠١ (cuniâ
٧،٢٤٠ (extensus est, longus est) إِمْتَدَّ
١١،٢٥٨ (id.) تَمَدَّدَ
suppetias, auxilium petiit) إِسْتَمَدَّهُ
١١،٢٧٤ (ab alqo
atramen-) وَٱسْتَمَدَّ من الدَّوَاةِ
tum ex atramentario sumsit scribendi
ه (ergo

ح مُدُودٌ (aqua redundans) مَدٌّ
١٩،١٣٩

mensura aridorum pondere unius) مُدٌّ
مَنًا) أَمْدَادٌ ح ٩،٩٩

١٣،٢٠١ (suppetiae, auxilium) مَدَدٌ

ح مُدَدٌ (spatium temporis) مُدَّةٌ
٩،٥

ح مِدَدٌ (pus in vulnere) مِدَّةٌ
١٠،٣٣

١٣،٥٠ (atramentum) مِدَادٌ

١٤،١٧٩ (*f. a.* laudavit alqm) مَدَحَهُ
٨،٢٣٤ (id.) إِمْتَدَحَهُ
captavit laudem, se ipsum) تَمَدَّحَ
١٠،٢٥١ (laudavit
٩،٢٩٤(laudarunt se invicem) تَمَادَحُوا

١٥،١٧٩ (laus) مَدْحٌ

١٤،١٧٩ (id.) مَدِيحٌ

ه (laus) مِدْحَةٌ

ه ح مَدَائِحُ (id.) مَدِيحَةٌ

٢٠،٢١١ (vir laudatus) رَجُلٌ مُمَدَّحٌ

ح مَدَرٌ (gleba, frustum luti) مَدَرَةٌ
١٨،٩

longe processit, mo-) تَمَادَى فى الغَيِّ
٢٣،٢٩٨ (dum excessit in errore
haesitavit, dubitavit) وتَمَادَى فِيهِ
ه (in re

١٣،٨٠ * ٨،٥ (meta, terminus) مَدًى

مُدًى (culter magnus lanii) مُدْيَةٌ
ح ١٩،٥٢

contractum ex مُنْذُ: ex illo inde) مُذْ
sequitur aut nomina-) ٨،٥ (tempore
٨،٢٨٧ (*tivus aut genit. temporis*

١٨،٩١ (lac aquâ mixtum) مَذِيقٌ

seminis effluxum passus est) أَمْذَى
propter osculum aliumque contactum
١١،٢٠٧ (mulieris

semen genitale effluens propter) مَذْىٌ
٢٢،٣٨ (contactum mulieris *ut osculum*

٩،٥٩ (mel) مَاذِىٌّ

٨،١٣٧ (*f. u.* transiit, praeteriit) مَرَّ
١٨،١٩٩ (*f. a.* amarus fuit) مَرَّ
traxit) أَمَرَّ السِّكِّينَ على حَلْقِهِ
١٩،٢٠١ (cultrum super jugulum alcjs
ه (amara fuit res) وأَمَرَّ الشَّىْءُ
valde solideque torsit) وأَمَرَّ الحَبْلَ
ه (funem
solidum, firmum fuit) إِسْتَمَرَّ مَرِيرُهُ
١٤،٢٧٤ (robur alcjs

٤،١٨ مُرُورٌ ح (ligo; pastinum) مَرٌّ
١٢،٨٠ (terminus, finis)

١٨،١٩٩ * ٢،٩١ (res amara) شَىْءٌ مُرٌّ
* ١٩،٢٠١

propr. transitus unus, *inde*) مَرَّةٌ
ذَاتَ ٩،٥ مَرَّاتٌ ومِرَارٌ ح (semel
١٠،٥ (aliquando) مَرَّةٍ

una partium) ٥،٣٣ (fel, bilis) مِرَّةٌ
ro-) ٢٠،٢٠١ (e quibus tortus est funis
١٥،٢٧٤ (bur

٢٢،٩٠ (*v.* مرى) مُرِّىٌّ

planta amara e genere Colocyn-) مُرَارٌ
١٣،١٩ (thidis

(propositum) ١٩،١٩٩ (amarus) مَرِيرٌ
funis tenuis, lon-) ١٩ (robur) ١٥،٢٧٤
١٥ (gus et firmiter contortus

٢١،٣٨ (fel; bilis) مَرَارَةٌ

(nervus in arcu carminatoris) مَرِيرَةٌ
١٥،٢٧٤ (propositum) ٢١،٥٧

f. u. facilis concoctu, sa-) مَرُؤَ الطَّعَامُ
١٨،١٨٣ (luber fuit cibus

ﻫ (vir, virilis, masculus fuit) وَمَرُؤَ
digestu facilem) إِسْتَمْرَأَ الطَّعَامَ
١٢ ، ٢٧٠ (censuit cibum
٨ ، ٣١ (vir) مَرْءٌ
✲ ٨ ، ٣٩ (oesophagus) مَرِيءٌ ، مَرِئَ
salutaris sit) ١٤ ، ٢٩٤ هَنِيئًا مَرِيئًا
٨ ، ٨٤ (et proficiat tibi cibus!
٨ ، ٣١ (mulier, femina) مَرْأَةٌ
٨ ، ٣١ (vir) اِمْرُؤٌ
٨ ، ٣١ (mulier) اِمْرَأَةٌ
٥ ، ١٠ (lithargyrum) مُرْتَكُ ملب
f. u. commiscuit,) مَرَجَ اللّٰهُ الْبَحْرَيْنِ
٩ ، ١٢٤ (confluere sivit Deus duo maria
libere) وَمَرَجَ الدَّابَّةَ فِي الْمَرْجِ
١٠ (dimisit equum in prato
f. a. commixtum, con-) مَرِجَ الأَمْرُ
١٠ ، ١٥٥ (fusum est negotium
١٩ ، ١٩ مُرُوجٌ ح (pratum) مَرْجٌ
commixtum, confusum *nego-*) مَرَجٌ
٩ ، ١٥٥ (*tium*
١ ، ٣٧ (flamma) مَارِجٌ
٩ ، ١٥٥ (commixtus, confusus) مَرِيجٌ
(margarita minor) مَرْجَانٌ مَرْجَانَةٌ
ح ١٣ ، ١٠
٢١ ، ١٥٥ (*f. a.* laetus fuit) مَرِحَ
٢١ ، ١٥٥ (laetus) مَرِحٌ
(inunxit alqd oleo) مَرَّخَهُ بِالدُّهْنِ
٢١ ، ٢١١
(inunctus est oleo) تَمَرَّخَ بِالدُّهْنِ
١٢ ، ٢٥١
٨ ، ١٧ (salix campestris) مَرْخٌ

sagitta) ١٤ ، ٩ (Mars planeta) مِرِّيخٌ
alata; sagitta longa, quatuor alis in-
٣ ، ٧٠ (structa
f. u. assuevit se ne-) مَرَدَ عَلَى الأَمْرِ
٢١ ، ١٢٥ (gotio
(*f. a.* imberbis fuit) مَرِدَ الغُلَامُ
١٩ ، ١٥٩ (adolescens
(*f. u.* insolens et rebellis fuit) مَرُدَ
١٢ ، ١٨٤
laevigavit aedificium;) مَرَّدَ البِنَاءَ
firmam altamque reddidit structuram)
١٠ ، ٢١٢
(inobsequens et rebellis fuit) تَمَرَّدَ
٢٢ ، ٢٥١
١٠ ، ٢٩ (pistillum mortarii aenei) مَارِدٌ
١٢ ، ١٨٤ (insolens et rebellis) مَرِيدٌ
✲ ٤ ، ٤٣ مُرْدٌ ح (imberbis) أَمْرَدُ
٢٠ ، ١٥٩
cellula in columbario, in qua) تِمْرَادٌ
(par columbarum nidulantur تَمَارِيدُ
ح ١٧ ، ٧٨
operam rei navavit, summo stu-) مَارَسَهُ
١٣ ، ٢٢٧ (dio curavit, tractavit alqd
١٤ ، ١٥٩ (*f. a.* aegrotus, fuit) مَرِضَ
(aegrotum reddidit alqm) أَمْرَضَهُ
٢٢ ، ١٩٥
٢٣ ، ٢١٤ (curam habuit aegroti) مَرَّضَهُ
١٤ ، ١٥٩ مَرْضَى ح (aegrotus) مَرِيضٌ
homo perpetuo aegro-) رَجُلٌ مِمْرَاضٌ
١٥ ، ١٥٩ (tus
f. u. evulsit, defluvio) مَرَطَ شَعَرَهُ
١٤ ، ١٣٠ (amisit crinem suum
f. a. capillorum de-) وَمَرِطَ بِنَفْسِهِ
١٥ (fluvio affectus est

defluxerunt, exciderunt) مَرِطَ شَعَرُهُ
٢١ ، ١٥٩ (crines alcjs
٤ ، ٩٣ (femoralia bombycina) مِرْطٌ
defluvio capillorum affectus;) أَمْرَطُ
١٥ ، ١٣٠ ✲ ٢٢ ، ١٥٩ (calvus
graminibus abundavit) أَمْرَعَ الْمَوْضِعُ
٢٢ ، ١٩٩ (locus
volutari sivit equum in) مَرَّغَ دَابَّتَهُ
١٩ ، ٢١٥ (pulvere
equus volutavit se) تَمَرَّغَتِ الدَّابَّةُ
١٩ ، ٢٥٤ (in pulvere
f. u. de-) مَرَقَ السَّهْمُ مِن الرَّمِيَّةِ
٥ ، ١٣٢ (flexit a scopo sagitta
de-) وَمَرَقَ الرَّجُلُ مِنَ الطَّاعَةِ
scivit, defecit vir a praestanda obedien-
٩ ، ١٣٢ (tia
٧ ، ٩٠ مَرَقٌ ح (jusculum) مَرَقَةٌ
qui jusculum vendit *aut* co-) مَرَّاقٌ
٧ ، ٩٠ (quit
qui a religione vera descive-) مَارِقَةٌ
٩ ، ١٣٢ (runt, Schismatici
f. u. assuevit se ne-) مَرَنَ عَلَى الأَمْرِ
٥ ، ١٣٥ (gotio
١٠ ، ٢٩ (pistillum mortarii aenei) مَارِنٌ
١١ ، ٣٥ (mollior pars nasi)
(lapis, silex albus et splendens) مَرْوَةٌ
duo) الصَّفَا وَالْمَرْوَةُ ١٩ ، ٩ مَرْوٌ ح
١٧ ، ٢٠ (montes prope Meccam
f. a. oculus ob negle-) مَرِهَتِ العَيْنُ
ctum stibii illitum male sese habuit)
٢٠ ، ١٩٥
ocu-) رَجُلٌ أَمْرَهُ ، اِمْرَأَةٌ مَرْهَاءُ
lum stibio non illinitum ideoque labo-
ocu-) وَعَيْنٌ مَرْهَاءُ (rantem habens
lus stibii illiniendi omissione labo-
ﻫ (rans

مَرَى (f. i. dubitavit) ١١٧، ١٠
وَمَرَى النَّاقَةَ (mulsit camelam) ﻫ
وَمَرَاهُ حَقَّهُ (abnegavit alcui debitum suum) ١١
مَارَاهُ (contendit, altercatus est cum alqo) ٢٣٢، ١٩
اِمْتَرَى فِى الْأَمْرِ (dubitavit in alqa re) ٢٤٣، ١٤
وَٱمْتَرَى النَّاقَةَ (mulsit camelam) ٢٤٣، ١٥
تَمَارَوْا فِيهِ (contenderunt, altercati sunt de re) ٢٩٩، ٣
مِرِّىٌّ ومُرِّىٌّ ومُرْىٌ (aqua acida, quam ad excitandum appetitum et digerendum cibum bibunt) ٩٠، ٢٢
تَمَزَّزَ الشَّرَابَ (paulatim suxit potum) ٢٥٨، ١٣
مُزٌّ (saporem ex dulcedine et aciditate mixtum habens) ٩١، ٢
مَزَجَ الشَّرَابَ (f. u. miscuit, temperavit aquâ vinum) ١٢٤، ١٢
مَازَجَهُ (commiscuit se alteri i. e. rem, consuetudinem habuit cum altero) ٢٢٩، ١
اِمْتَزَجَ بِهِ (mixtus est cum alqa re) ٢٣٤، ٩
تَمَازَجَ الشَّيْئَانِ (inter se commixtae sunt duae res) ٢٩٤، ٤
مِزَاجٌ (mistura, mistio) ١٢٤، ١٢
مَزَحَ (f. a. jocatus est) ١٧٩، ١٥
مَازَحَهُ (collusit, jocatus est cum altero) ٢٢٩، ٤
تَمَازَحُوا (jocati sunt inter se) ٢٩٤، ٩
مِزْرٌ - مِزْرٌ - (cerevisiae inebriantis species ex milio - ذُرَة - parata) ٥٩، ٩

مِيزَرٌ (id.) ٢٩٩، ٢١
مَزَّقَ الثِّيَابَ (laceravit vestes) ٢١٧، ١
تَمَزَّقَ الثَّوْبُ (lacerata est vestis) ٢٥٥، ١٩
مُمَزَّقٌ (تَمْزِيقٌ nom. act. i. q.) ٢١٧، ١
مَزْمَزَهُ (commovit, huc illuc agitavit alqd) ٢٨١، ١٤
مَازِنٌ (ova formicarum) ٧٧، ١
مُزْنَةٌ (nubes alba) مُزْنٌ ح ٧، ٥
مَزِيَّةٌ (praestantia, excellentia) مَزَايَا ح ٤٧، ١٢
مَسَّهُ (f. a. tetigit alqd) ١٩٩، ٢٠
مَاسَّهُ (tetigit alterum, manum ei imposuit) ٢٣٠، ٧
تَمَاسَّا (tetigerunt se in concubitu.) (cfr. C. Sur. 58, 4. 5.) ٢٩٧، ٣
بِهِ مَسٌّ مِنْ جُنُونٍ (in alqo contactus insaniae est, i. e. insaniae quid alcui inest) ١٩٩، ٢٠
مَسَحَ بِرَأْسِهِ (f. a. manu tetigit, palpavit caput alqs) ١٧٩، ١٥
وَمَسَحَ الْأَرْضَ (dimensus est agrum) ١٩
مِسْحٌ (pannus crassior, quo vestimenti loco utuntur Ascetae) مُسُوحٌ ح ٩٣، ١٩
أَمْسَحُ (planities deserta, vasta) ٨، ١٧
مِمْسَحَةٌ (instrumentum, quo textor stamen adspergit, pannus, quo) ٥٣، ٨ (post lotionem facies abstergitur et siccatur) ٩٢، ٧
تِمْسَاحٌ (crocodilus) تَمَاسِيحُ ح ١٢، ٢٠

مَسِخَ الطَّعَامُ (f. a. insipidus fuit cibus) ١٥٥، ٢١
وَمَسُخَ (f. u. id.) ﻫ
مَسَخَهُ اللّٰهُ قِرْدًا (f. a. transformavit Deus hominem in simiam) ١٧٧، ٤
مَسِيخٌ (insipidus cibus) ١٥٥، ٢٢
مَسِيخٌ (id.) ١٥٥، ٢٢
مَسَدٌ (fibrae palmae, funis e palmae fibris contortus; funis firmus) ١٧، ٣
أَمْسَكَ الشَّيْءَ (retinuit, cohibuit rem)
وَأَمْسَكَ عَنِ الشَّيْءِ (abstinuit a re) ﻫ
وَأَمْسَكَ عَلَيْهِ زَوْجَهُ (tenuit, retinuit, non dimisit uxorem suam) ١٩
مَسَّكَ بِعِصَامِهِ (prehensas tenuit habenas equi, metaph. conservare sibi studuit alqd) ٢١٧، ٧
وَمَسَّكَ الشَّيْءَ (musco imbuit rem) ﻫ
اِمْتَسَكَ بِهِ (prehensum tenuit alqd) ٢٣٨، ٧
تَمَسَّكَ بِهِ (id.) ٢٥٥، ٢٣
اِسْتَمْسَكَ بِهِ (id.) ٢٧٣، ٧
مَسْكٌ (cutis) مُسُوكٌ ح ٣٣، ١٣
مِسْكٌ (muscus) ٥٥، ١٨
تَمَسْكَنَ (pauper, egenus factus est) ٢٨٥، ٢
مِسْكِينٌ (pauper, egenus) ٢٨٥، ٢
أَمْسَى (vesperi fuit, vesperi venit) ٢٠٧، ١٧
مَسَّاكَ اللّٰهُ بِخَيْرٍ (vesperam feliciter concedat tibi Deus!) ٢٢٤، ١٠
مَسَاءٌ (vesper) ٤، ١٥ مَسَاءٌ (vesperi) ٢٩٠، ٧ مَسَاءَ مَسَاءَ (omni)

omni) صَبَاحَ مَسَاءً ١٩،٤ (vesperi
ﻫ (mane et vesperi

تَمَشَّشَ العَظْمَ (exsuxit os) ١٩،٢٥٨

مُشَاشٌ caput ossis medullosum, quod)
١٧ (mandi exsugique potest

مَشُوشٌ linteum, quod mensae super-)
sternitur manibusque abstergendis ser-
٨،٩٢ (vit

مَشَجَهُ (f. i. et u. commiscuit alqd) ١٠،٨٨

مَشَطَ الشَّعَرَ (f. u. pectinavit crines)
١٩،١٣٠

اِمْتَشَطَ (pectinavit se) ١٩،٢٣٩

مُشْطٌ (pecten) أَمْشَاطٌ ح ٩،٣٠
(pecten textoris, quo extendit et distinet
٩،٤٠ (digiti pedis) ٩،٥٣ (tela texenda

مِشْمِشٌ (prunum flavum) ٩،١٩

مَشَى (f. i. ivit, incessit) ١٣،١١٧

وَمَشَتْ multam prolem habuit mu-)
ﻫ (lier

وَمَشِيَتْ (f. a. id.) ﻫ

أَمْشَى الدَّوَاءُ بَطْنَهُ alvum alcjs)
١٩،٢٠٧ (solvit medicamentum

مَشَّاهُ (fecit, ut iret, incederet alqs)
١٢،٢٢٤

وَمَشَّى بِنَفْسِهِ (ivit, incessit) ﻫ

مَاشَاهُ (ivit una cum alqo) ١٩،٢٣٢

تَمَشَّى (ivit, pedes fuit) ١٨،٢٩٢

تَمَاشَوْا (simul iverunt) ٥،٢٩٩

مَشِيٌّ وَمَشُوٌّ medicamentum alvum)
١٥،١١٧ (solvens

اِمْرَأَةٌ مَاشِيَةٌ mulier multos liberos)
وَنَاقَةٌ مَاشِيَةٌ ca-) ١٤،١١٧ (habens
مَوَاشِي (mela multam prolem enixa
ح ١٥

مَصَّ المَاءَ (f. u. et a. sugendo bibit)
٨،١٣٨ (aquam

اِمْتَصَّهُ (suxit alqd) ١٥،٢٤٠

تَمَصَّصَهُ (id.) ١٣،٢٥٨

مَصُوصٌ pulli columbarum in aceto)
٢١،٩٠ (cocti; pisces in aceto cocti

مِصْرٌ (urbs magna) أَمْصَارٌ ح ١٩،٢٠

مَصِيرٌ (intestinum) مُصْرَانٌ
وَمَصَارِينُ ح ٢٠،٣٨

مَصْلٌ (serum lactis) ٢٠،٩١

مَصْلِيَّةٌ jusculum e sero lactis para-)
١١،٩٠ (tum

مَصْطَكَى (mastiche, lacryma lentisci)
١٢،٥٩

مَصْمَصَ المَاءَ فِي فِيهِ agitavit in an-)
١٩،٢٨١ (teriore oris parte aquam

مَضَّهُ الأَمْرُ (f. u. tristem, sollicitum)
١٣،١٣٨ (reddidit alqm res

وَمَضَّ مِنَ الأَمْرِ f. a. doluit, tri-)
١٤ (stis fuit ob rem

أَمَضَّهُ الحُزْنُ adussit, dolore affecit)
٢٣،٢٠١ (alqm tristitia

مِضّ (nolo! minime!) ١٨،٨٣

تَمَضَّرَ (similis fuit Modharidis) ٢٠،٢٥٢

المُضَرِيَّةُ Modharidae, gens Arabica a)
ﻫ (Modharo originem ducens

مَضِيرَةٌ (jusculum) ١١،٩٠

مَضَغَ العِلْكَ (f. u. et a. manducavit)
٢٣،١٣٠ (resinam

مَاضِغٌ (mandibula) ١٤،٣٥

مُضْغَةٌ (frustum carnis) ٩،٣٣

مَضْمَضَ المَاءَ فِي فِيهِ agitavit, com-)
١٨،٢٨١ (movit in ore aquam

مَضَى (f. i. et u. praeteriit, transiit)
٢١،١١٧

مَضَى لِطِيَّتِهِ ivit ad peragendum)
٥،١٢١ (negotium

أَمْضَى الأَمْرَ praeterire, transire)
٢٣،٢٠٧ (sivit alqd

تَمَطَّطَ (extendit, distraxit) ١٩،٢٥٨

مَطَرَتِ السَّمَاءُ f. u. pluviam demisit)
١٤،١٢٨ (coelum

أَمْطَرَتِ السَّمَاءُ (id.) ١،١٩٥

وَأَمْطَرَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ pluviâ per-)
ﻫ (niciosâ obruit Deus gentem

اِسْتَمْطَرَ (pluviam petiit a Deo)
٢٣،٢٧١

مَطَرٌ (pluvia) أَمْطَارٌ ح ٧،٧

مِمْطَرٌ (indumentum contra pluviam)
مَمَاطِرُ ح ٢١،٩٣

تَمَطَّقَ linguâ superiori palato illisâ so-)
٢٠،٢٥٥ (num edidit edens aut gustans

مَطَلَهُ (f. u. prolongavit, prorogavit alqd)
١٣،١٣٣

مَاطَلَهُ بِحَقِّهِ procrastinavit alicui)
٩،٢٢٩ (solutionem debiti

اِمْتَطَى النَّاقَةَ inequitavit, insedit ca-)
٢٠،٢٤٣ (melae

تَمَطَّى (pandiculatus est; extensus est)
وَتَمَطَّى فِي مِشْيَتِهِ jactanter et su-)
ﻫ (perbientis more incessit

مَطًا (dorsum) ١٩،٣٧

مَطِيٌّ camelus, quo vehuntur; ju-)
٧،٧٢ (mentum

مَطِيَّةٌ (id.) مَطَايَا ح ٩،٧٢

مُطَوَاءُ (pandiculatio) ١٣،٥٨

مَعْ مَعًا (cum, una cum) ٥،٨٢

مَعِدَةٌ ومِعْدَةٌ (stomachus) ١٨ ،٣٨

مَعْزٌ (pecus caprinum) ٢١ ،٧٣

مَاعِزٌ (caper) ٢١ ،٧٣

مِعْزَى (pecus caprinum) ٢١ ،٧٣

مَاعِزَةٌ (capra) مَوَاعِزُ ح ٢١ ،٧٣

تَمَعَّكَتِ الدَّابَّةُ (volutavit se equus) ١ ،٢٥٩

مَعْمَعَةٌ (strepitus incendii in arundineto) ٢١ ،٢٨١

يَوْمٌ مَعْمَعَانٌ (dies valde fervidus) ٢١ ،٢٨١

أَمْعَنَ فِي الأَمْرِ (longe penetravit in rem, immersit se in negotium) ٢٢ ،٢٠٠

مَعِينٌ (aqua super terrae superficie fluens) ٩ ،١٢

مَاعُونٌ (utensilia domûs) ٢٢ ،٢٥ (vectigal quod Muslimi pendent, oppositum tributo, quod ex Infidelibus exigitur) ١٨ ،٤٨

مِعًى (intestinum) أَمْعَاءٌ ح ١٩ ،٣٨

مَغْرَةٌ معا (lutum rubrum) مَغَرَاتٌ ح ٧ ،٨

مِغْنَاطِيسُ (magnes) ١٤ ،٩

مَقَتَهُ (f. u. exodit, pro inimico habuit alqm) ١٨ ،١٢٣

مُقْلٌ (gummi species; resina arboris) مُغَيْلَانٍ ٩ ،٥٨

مُقْلَةٌ (album oculi) مُقَلٌ ح ١ ،٣٥

مَكُّوكٌ (صاع mensura aridorum, unum et dimidium continens) ٢٢ ،٢٤٧

مَكَثَ (f. u. moratus est, cunctatus est) ١ ،١٢٤

ومَكُثَ (f. u. id.) ﻫ

تَمَكَّثَ (id.) ١ ،٢٥١

مَكَرَ (f. u. dolum struxit, decepit) ١٥ ،١٢٨

مَاكَرَهُ (dolum struxit alteri, decepit unus alterum) ٨ ،٢٢٧

مَاكَسَهُ فِي البَيْعِ (rixatus est cum altero in exercenda mercatura) ١٣ ،٢٢٧

تَمَاكَسُوا فِي البَيْعِ (rixati sunt inter se in commercio) ٢٣ ،٢٩٤

مَكْسٌ (tributum, decimae) ٢١ ،٤٩

مَكَّاسٌ (qui tributum, decimas exigit; publicanus) ٢١ ،٤٩

مَكُنَ (f. u. dignitate polluit) ١٠ ،١٨٧

أَمْكَنَهُ الأَمْرُ (possibile fuit alcui alqd) ٢٢ ،٢٠٠

وأَمْكَنَهُ مِنْ كَذَا (potestatem alcjs rei concessit alcui) ٢٣ ،٢٠٠

مَكَّنَهُ فِي الأَرْضِ (locum dedit, stabilivit alqm in terra; potentem fecit alqm in terra) ١ ،٢١٩

ومَكَّنَ لَهُ فِي الأَرْضِ (id.) ﻫ

تَمَكَّنَ مِنَ الأَمْرِ (rem in potestate habuit; potitus est re) ١ ،٢٥٨

مَكْنٌ (ova lacertae Lybicae) ٩ ،٧٩

مَكَانٌ (locus) أَمْكِنَةٌ وأَمَاكِنُ ح ١٤ ،٢٠

مَكُونٌ (lacerta Lybica ovis foecunda) ٩ ،٧٩

مَكِينٌ (dignitate pollens) ١٠ ،١٨٧

مَكْنِنٌ (lacerta Lybica ovis foecunda) ٩ ،٧٩

مَكَا الطَّائِرُ (f. u. sibilavit avis) ١ ،١٥١

مُكَّاءٌ („delusor pastoris" nomen avis canorae) ٩ ،٧٨

مَلَّ الخُبْزَةَ فِي المَلَّةِ (f. u. coxit panem in cineribus calidis) ٥ ،١٤٠

مَلَّهُ (f. a. fastidivit rem; taedio rei captus est) ١٣ ،١٩٧

ومَلَّ مِنْهُ (id.) ١٤

أَمَلَّهُ (taedio affecit alqm) ١١ ،٢٠٢

وأَمَلَّ عَلَيْهِ كِتَابًا (dictavit alcui epistolam) ﻫ

مَلَّةٌ (cineres fervidi; pruna) ٣ ،٢٧

خُبْزَةُ مَلَّةٍ (panis in cineribus calidis coctus) ٩ ،١٤٠

مِلَّةٌ (religio) مِلَلٌ ح ١٥ ،٤٨

مَلِئَ الإِنَاءُ (f. a. impletum est vas) ١٩ ،١٥٢

ومَلَأْتُهُ أَنَا (implevi alqd) ﻫ

اِمْتَلَأَ (plenus fuit) ١٣ ،٢٣٣

تَمَلَّأَ غَيْظًا (irae plenus fuit) ٢٠ ،٢٤٩

تَمَالَئُوا (adjuvarunt se invicem) ٢٠ ،٢٩٣

مِلْءُ الأَرْضِ (id quod terram implet) ٢٠ ،١٥٢

مَلَأٌ (turba, coetus) ١٥ ،٣١

مُلَاءَةٌ (amiculum largum dormitorium) ١٠ ،٩٣

مَلْآنُ، مَلْأَى (impletus, a.) ٢٠ ،١٥٢

أَمْلَجُ (v. sub ا)

مَلَحَ القِدْرَ (f. i. et a. sal injecit in ollam) ١٥ ،٨٨

مَلُحَ (f. u. salsus est) ٨ ،١٨٤

ومَلُحَ الماءُ (amara fuit aqua) ٩

أَمْلَحَ القِدْرَ (salivit ollam) ١٢ ،١٩٣

مَلَّحَ القِدْرَ (id.) ٢٠ ،٢١١

اِسْتَمْلَحَهُ (salsum, facetum, pulchrum censuit alqd) ٢٢ ،٢٧٠

مِلْحٌ (sal) ١٠، ٨ (aqua amara) ✻ ١٢، ١٠ ١٨٤، ١٠

مُلَحٌ (verba lepida, faceta) ١٨٤، ٩

مَلِيحٌ salsus; lepidus, facetus; pul-cher) أَبُو المَلِيحِ (passer luteus) ٧٨، ٧

مَلَّاحٌ (qui sal vendit) ١٠، ٨ (nauta) ٥٣، ١٩

مِلْحِيٌّ (qui sal vendit) ١٠، ٨

مُلَاحِيٌّ (species uvae albicantis) ٣٠، ٨

مَلَّاحَةٌ (salina) مَلَّاحَاتٌ ح ١٠، ٧

مِمْلَحَةٌ vas ad recondendum salem:) (salinum) مَمَالِحُ ح ٢٧، ٣٣

مَلِسَ (*f. a.* lenis, laevis fuit) ١٥٨، ٣٣

إِمْلَاسٌ (id.) ٢٤٩، ١٢

أَمْلَسُ (lenis, laevis) ١٥٨، ٣٣

مِمْلَسَةٌ instrumentum agricolae ad) (complanandum agrum) مَمَالِسُ ح ٢١٨، ٣

أَمْلَصَتِ المَرْأَةُ بِوَلَدِهَا amisit mu-) (lier foetum suum: abortivit) ١٩٥، ١٨

سَيْرٌ إِمْلِيصٌ (incessus celer) ١٩٥، ١٨

مِلَاطٌ lutum caementumve quo lateres) (inter se conjunguntur) ٢٣، ١٩

أَمْلَقَ ad paupertatem, inopiam reda-) (ctus est) ١٩٨، ١١

مَلَكَ الشَّيْءَ (*f. i.* possedit rem) ٩٩، ٤

وَمَلَكَ العَجِينَ subegit massam) (fermentatam) ٩٩، ٧

أَمْلَكَهُ خَطِيبَةً in matrimonium de-) (dit alcui feminam) ١٩٨، ١٩

مَلَّكَهُ الشَّيْءَ rei possessorem fecit) (alqm) ٢١٧، ٨

تَمَلَّكَهُ redegit alqd in potestatem) (suam alqs) ٢٥٩، ١

لَمْ يَتَمَالَكْ أَنْ قَالَ كَذَا non) (potuit dicere alqd) ٢٩٥، ١٨

مُلْكٌ (pisum) ١٤، ١٩ imperium,) (dignitas regia) ٩٩، ٩

مَلَكٌ (*contract. ex* مَلْأَكٌ angelus) مَلَائِكَةٌ ح ٣٠، ٢٣ مَلَكُ المَوْتِ angelus mortis, *cogn. Israilis Arch-* (*angeli*) ٣١، ١

مَلِكٌ (rex) مُلُوكٌ ح ٤٩، ١٤

حَبُّ المُلُوكِ (cerasum) ٢٩٢، ١

مَالِكٌ *nom. pr.* Angeli qui Inferno) (praeest) ٣١، ٥ مَالِكُ الحَزِينِ ardea) (*avis*) ٧٩، ١٠

مِلَاكُ الأَمْرِ basis, sustentaculum) rei; omne illud, quo alqd substitit) ٩٩، ٩

مَلَكُوتٌ (imperium; regnum;) ٩٩، ٩

مَمْلُوكٌ servus, mancipium *pec.* em-) (tum) مَمَالِيكُ ح ٤٨، ٧ ✻ ٩٩، ٥

مَمْلَكَةٌ imperium, regnum, dignitas) (regia) ٩٩، ٩

كُنَّا فِي الإِمْلَاكِ desponsati vel) (matrimonio juncti sumus) ١٩٨، ١٧

تَمَلْمَلَ عَلَى فِرَاشِهِ de latere in latus) se revolvit in lecto, inquietus est) ٢٨٤، ١٩

مُلْمُولٌ stylus, quo stibium oculo in-) (ditur) ٣٠، ٨

أَمْلَى عَلَيْهِ الكِتَابَ dictavit alcui li-) (brum) ٢٠٨، ٢١

وَأَمْلَى اللّٰهُ لَهُ فِي العُمْرِ moram) concessit, vitae spatium prolongavit (alcui Deus) ﻫ

إِسْتَمْلَى الكِتَابَ rogavit, ut dicta-) (ret librum alqs) ٢٧٨، ٢٠

مَلِيًّا (*adv.* diu; aliquamdiu) ٨٥، ٩

مَلَوَانِ utrumque tempus diei *i. e.*) (nox et dies) ٣، ٢٣

مَنْ (is qui, ea quae) ٨٢، ٢١ quis?) (quae?; quis est? quae est?) ٨٣، ١

مِنْ (*praepositio:* ex) ٢٨٧، ٣

مَنَّهُ (*f. u.* abscidit alqd) ١٤١، ٣

وَمَنَّ عَلَيْهِ exprobravit alcui *in-*) (*grato* beneficia; benefecit alcui) ﻫ

إِمْتَنَّ عَلَيْهِ exprobravit alcui bene-) (ficia) ٢٤١، ١٠

مَنٌّ Manna, *ros ille seu liquor sua-vis, qui in Oriente arborum ramis, herbis, aliis adhaeret ibique in gru-mina aequiva-*) ٥٨، ٩ (*mas coalescit lens duobus* رطل *seu libris, pondere drachmarum ducentarum quinquaginta septem;* mensura aridorum (aequivalens uni مُدّ *seu* modio) أَمْنَانٌ ٩٩، ٨

مَنُونٌ (tempus) ٣، ١٣ (mors) ٣٢، ١٣

رَيْبُ المَنُونِ adversi casus temporis,) (calamitates) ٣، ١٣

مَنْجَنُونٌ machina frumentaria ad ex-) (terendos fruges) ١٨، ٥

مَنْجَنِيقٌ machina bellica, qua lapides) (jaculantur) ٩٩، ٤

مَنَحَهُ (*f. i.* et *a.* donum dedit alcui) ٨٨، ١٤

مِنْحَةٌ (donum) مِنَحٌ ح ﻫ

مَنِيحَةٌ (id.) مَنَائِحُ ح ﻫ

مُنْذُ ex isto inde tempore: *contractum*) (*ex* إِذْ *et* مِنْ) ٥، ٩ *sequitur no-*) *minativus aut genitivus temporis*) ٢٨٧، ٨ و٩

مَنَعَهُ الأَمْرَ (*f. a.* prohibuit alqm a re) ١٨١، ٩

وَمَنَعَهُ مِنَ الأَمْرِ (id.) ﻫ

مَانَعَهُ الشَّيْءَ (retinuit, denegavit
(alcui rem ٢٢٨، ٩
اِمْتَنَعَ (abstinuit; impedivit) ٢٣٧، ٣
تَمَنَّعَ (robustus, validus fuit) ٢٥٤، ١٣
مَنَعَة (robur, vis) ٢٥٤، ١٣
مَنَى الأَمْرَ (*f. i.* definivit rem) ١١٩، ١٩
وَمَنَى النُّطْفَةَ (sperma genitale emi-
(sit ٢٠
مُنِيَ بالأَمْرِ (optavit aliqd) ١٨٩، ٢٠
أَمْنَى (sperma genitale emisit) ٢٠٩، ٤
مَنَّاهُ الشَّيْءَ (desiderium rei exci-
tavit alcui; fecit ut optaret alqs rem)
٢٢٤، ٢٣
تَمَنَّى (optavit) ٢٩٣، ٨
وتَمَنَّى الكِتَابَ (legit librum) ه
وتَمَنَّى القَوْلَ (finxit dicta) ه
مَنًا (mina, μνᾶ, ponderis et mensurae)
مَنٌّ species, et in utraque ratione τῷ
أَمْنَاء ح (aequivalens ٩٩، ٨
مَنِيّ (sperma genitale hominis) ٣٨، ٢١
مُنْيَة (optatum, votum) مُنًى ح
٢٩٣، ٩
مَنِيَّة (quod definitum est; fatum) ١١٩، ٢٠
مَنَايَا ح (mors) ٣٢، ١٣
أُمْنِيَّة (optatum; votum) أَمَانِيّ ح
٢٩٣، ٨
مُمَنُّوٌ بِهِ (desiderio rei captus, optans
(rem ١٨٩، ٢٠
مَاتَ (*f. u.* mortuus est) ١٤٢، ٥
أَمَاتَهُ (fecit, ut moriretur alqs; ne-
(cavit alqm ٢٠٤، ٩
تَمَاوَتَ (se mortuum finxit) ٢٩٧، ٢٠
اِسْتَمَاتَ (morti se exposuit) ٢٧٩، ١٥

مَوْت (mors) غَمْرَةُ المَوْتِ (agon
مَلَكُ المَوْتِ (mortis ٣٢، ١٥ (ange-
(lus mortis, *cogn. Israïlis* ٣١، ١
مَيْت (mortuus) أَمْوَاتٌ ومَوْتَى
ح ٣٢، ١١
مَيِّت (id.) ه أَمْوَات ح ١٤٢، ٥
مَوَات (inanimis) أَرْض مَوَات (ter-
(ra non culta, vasta)
مَيْتَة (cadaver) ٣٢، ١١ * ١٤٢، ٥
مَوْتَان (inanimis) ٣٢، ١١
مُسْتَمِيت (morti se exponens: te-
(merarius, fortis ٢٧٩، ١٥
مَاجَ القَوْمُ (*f. u.* confluxerunt homi-
(nes ١٤٢، ٨
ومَاجَ البَحْرُ (undas jactavit mare) ٩
مَوْج (unda, fluctus maris) أَمْوَاج
ح ١٢، ١٣
مَارَ (*f. u.* inversus est; huc illuc ver-
(satus est ١٤٣، ٢١
مَوْز (uva Syriaca, species uvae majoris)
٢٠، ٧
مَاق (angulus oculi) آمَاق وأَمْآق
ح ٣٤، ٢٣
مُوق (caliga ocreae superinduta)
أَمْوَاق ح (angulus oculi) ٣٤، ٢٣
٥٢، ١٤
تَمَوَّلَ (opes habuit, dives fuit) ٢٩١، ٨
مَال (quod quis possidet, opes; pe-
(cunia أَمْوَال ح ٤٧، ٣
مُوم (cera) ٥٩، ١١
مَانَ عِيَالَهُ (*f. u.* prospexit familiae
(suae, aluit, sustentavit eam ١٤٧، ٩

أَمَاهَتِ الرَّكِيَّةُ (aquâ abundavit pu-
(teus ٢٠٩، ٣
مَوَّهَهُ (auro illivit vel ornavit alqd)
٢٢٣، ٤
مَاء (aqua) مِيَاه وأَمْوَاه ح ١١، ٢٣
مَهْ معا (abstine!) ٨٣، ١٩
مُهْجَة (spiritus) ٢٩٣، ٢٣ (sanguis
مُهَج ح (cordis ٣٨، ١٣
مَهَدَ الفِرَاشَ (*f. a.* expandit stratum)
١٧٧، ٨
مَهَّدَ الفِرَاشَ (aequaliter expandit
(stratum ٢١٢، ١١
ومَهَّدَ العُذْرَ (excusationem pro-
(tulit et exposuit ه
مَهْد (lectus infanti substratus, cunae)
مُهُود ح ٢٩، ٤
مَهَّاد (qui cunas vendit) ٢٩، ٤
مَهَرَهَا (*f. a.* donum sponsale dedit mu-
(lieri ١٧٨، ٧
ومَهَرَ بالعَمَلِ (peritus, solers fuit
(in opere faciendo ٨
أَمْهَرَ المَرْأَةَ (dedit mulieri donum
(sponsale ١٩٥، ٢
مَهْر (donum sponsale, quod sponsus
مُهُور ح (futurae conjugi promittit
١٧٨، ٧
مُهْر (pullus equi) أَمْهَار ومِهَار
ومِهَارَة ح ٩٩، ١٩
مُهْرَة (id., *gen. fem.*) مُهَرَات ح
٩٩، ١٧
مَهِيرَة (femina nobili genere orta)
مَهَائِر ح ٤٩، ٧ ابْنُ المَهِيرَةِ
وأَبْنَاء (filius a matre nobili natus
المَهَائِر ح ٤٩، ٨

مِهْرَجَانٌ (tempus autumni) ٥، ١

تَمَهَّقَ الشَّرَابَ (per totam diem repetitis vicibus bibit potum) ٢٥٥، ٢١

أَمْهَلَ الغَرِيمَ (excusationibus usus produxit creditorem debitor) ١٩٩، ١٥

مَهَّلَهُ (moram concessit alcui) ٢١٧، ٢٢

تَمَهَّلَ (lente et cunctanter se gessit) ٢٥٩، ١٧

اِسْتَمْهَلَهُ (petiit ab alqo ut moram concederet) ٢٧٣، ١٤

مَهْلًا (lente et cunctanter agas!) ٨٣، ٩

مُهْلٌ (aes fusum) ٩، ٢١

مُهْلَةٌ (mora, moratio) ١٩٩، ١٥

مَهْمَا (omne id quod; quotiescunque) ٨٣، ١

مَهْمَةٌ (desertum) مَهَامِهُ ح ٨، ١٨

مَهَنَهُ (f. u. et a. servivit, famulatus est alcui) ١٣٥، ٩

مَهُنَ (f. u. vilis, contemtus, abjectus fuit) ١٨٧، ١٠

اِمْتَهَنَهُ (quotidiano usui destinavit alqd; vile aestimavit alqd) ٢٣٩، ٢١

مَهِينٌ (vilis, abjectus, despectus) ١٨٧، ١٠

مِهْنَةٌ (quotidianus rei usus) ٢٣٩، ٢٢

مَهَاةٌ (femella bovis silvestris) مَهًا ح ٧٥، ٤

مَهْيَمْ (quid est?) ٨٥، ٩

مَيْثَاءُ (terra non arenosa, mollis) مِيثٌ ح ٨، ١٢

مَاحَ الماءَ (f. i. et u. e puteo sustulit aquam; effudit; manu hausit) ١١٢، ٥

ومَاحَهُ (donavit alqm *re*) ٩

اِسْتَمَاحَهُ (donum petiit ab alqo) ٢٧٩، ٢١

مَاحٌ (albumen ovi) ٧٩، ٢١

مَاحَةٌ (atrium domus) ٢٤، ٩

مَادَ (*f. i.* inclinavit se; abiit, jactanter incessit) ١١٢، ١٥

مَائِدَةٌ (mensa cibis impleta) مَوَائِدُ ح ٢٧، ٢٠

مَيْدَانٌ معا (palaestra, hippodromus) مَيَادِينُ ح ٢٢، ٥

مَارَ الطَّعَامَ (*f. i.* frumentum aliunde in terram importavit) ١١٢، ٢٢

اِمْتَارَ (frumentum aliunde sibi apportavit) ٢٤٢، ٩

مِيرَةٌ (commeatus, frumentum e terra alqa in aliam terram importatum) ١١٢، ٢٣

مَازَ الشَّيْءَ مِنَ الشَّيْءِ (*f. i.* disjunxit rem a re) ١١٣، ٣

اِمْتَازَ (disjunctus est) ٢٤٢، ١٠

اِمَازَ وانْمَازَ العَظْمُ (disjunctum, fractum est os) ٢٤٨، ٥

تَمَيَّزَ الشَّيْءُ مِنَ الشَّيْءِ (disjuncta, distincta est res ab re) ٢٩١، ١٨

مَاسَ (*f. i.* superbivit, superbe incessit) ١١٣، ٩

مَيْسٌ (nomen arboris, e cujus ligno ephippia sellasque camelinas conficiunt) ١٩، ٧

أَمَاطَ الأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ (removit e via rem, ex qua noxa percipi posset) ٢٠٩، ١١

مِيطَانٌ (*i. q.* مَيْدَانٌ) مَيَاطِينُ ح ٢٢، ٥

مَاعَ الشَّيْءُ (*f. i.* liquefacta est et leniter fluxit res) ١١٤، ٣

مِيكَائِيلُ (Michaël *Archangelus*) ٣١، ٢٠

مَالَ (*f. i.* inclinavit) ١١٤، ٢٣

أَمَالَهُ (inflexit alqd, fecit ut inclinaret alqs) ٢٠٥، ٢١

مَيَّلَ بَيْنَ الشَّيْئَيْنِ (dubius et incertus haesit inter duas res) ٢٢٣، ٢٠

مَايَلَهُ (cum altero propensus est in alqd) ٢٣٢، ٥

تَمَايَلَ الجُلُّ عَنِ الفَرَسِ (in latus dependit stragula equi *ita ut* de dorso decidere videretur) ٢٩٨، ١٥

اِسْتَمَالَهُ (ad suam partem attrahere studuit alqm, sibi propensum reddere studuit alqm) ٢٧٧، ١٩

مِيلٌ (milliarium, spatium dimidii parasangae *al.* tertiae partis parasangae) أَمْيَالٌ ح ١١، ١٣ (stylus, qo stibium oculis inditur; specillum ad exploranda vulnera) مُيُولٌ ح ٣٠، ٨

أَمْيَلُ (miles ense destitutus) ٩٩، ٩

مَانَ (*f. i.* mendacium dixit) ١١٩، ١

مِينَاءٌ ومِينًا (*v.* ونى)

مَاهَتِ الرَّكِيَّةُ (*f. i. a.* et *u.* abundavit aquâ puteus) ١١٩، ٤

ن

نَا (*pronomen suffix. primae pers. plur. nominis et verbi* noster; nos, *ut* ضَرَبَنَا et غُلَامُنَا) ٨١، ١٢ و٢٠

نَارَبَاجٌ (cibus e malis Punicis paratus) ٩٠، ١٠

نَارِنْجٌ ونَارَنْجٌ (aurantium malum) ۱۹ ، ۱۲

نَأَى عَنْهُ *f. a.* abfuit, remotus fuit ab (alqo) ۱۸۳ ، ۱۹

ونَآهُ (id.) ۲۰

اِنْتَأَى عَنْهُ (id.) ۲۴۲ ، ۲۱

تَنَاءَوْا (remoti fuerunt a se invicem) ۲۹۸ ، ۱۷

وتَنَاءَتِ الدِيَارُ (longe abfuerunt domicilia; distiterunt inter sese) ۲۹۸ ، ۱۸

نُؤْىٌ fossa circum tentorium facta ad arcendam aquam نُوِىٌّ ح ۱۳ ، ۴

نَبَّ التَيْسُ (*f. i.* mutivit caper) ۱۰۳ ، ۱۲

أُنْبُوبٌ spatium inter duos hastilis arundinei nodos أَنَابِيبُ ح ۹۹ ، ۲۰

أَنْبَأَهُ كَذَا (annunciavit alcui alqd) ۱۹۰ ، ۱۳

وأَنْبَأَهُ بِكَذَا (id.) ه

نَبَّأَهُ الأَمْرَ (id.) ۲۱۰ ، ۹

ونَبَّأَهُ بِالأَمْرِ (id.) ه

تَنَبَّأَ (munus propheticum sibi vindicavit, prophetam se dixit) ۲۴۹ ، ۲۰

اِسْتَنْبَأَهُ (nuncium rogavit ex alqo) ۲۷۰ ، ۱۳

نَبَأٌ (res annunciata, nuncius) أَنْبَاءٌ ح ۴۹ ، ۱۰

نَبِىٌّ (propheta) أَنْبِيَاءُ ونَبِيُّونَ ح ۳۱ ، ۹

نُبُوَّةٌ (prophetia) ه

نَبَاتٌ (*vox Persica* sacchari purissimi, candidissimi species) ۵۹ ، ۹

نَبَتَ العُشْبُ (*f. u.* germinavit, pullulavit gramen) ۱۲۳ ، ۱۸

أَنْبَتَ اللّٰهُ البَقْلَ (Deus effecit, ut germinaret, cresceret olus) ۱۹۱ ، ۲۲

وأَنْبَتَ اللّٰهُ الغُلَامَ (educavit Deus puerum) ه

وأَنْبَتَ الغُلَامُ (pilos pubertatis nactus est puer) ه

نَبْتٌ (planta, herba) نَبَاتٌ ونَبَاتَاتٌ ح ۱۴ ، ۷

نَبَحَ الكَلْبُ (*f. i.* et *a.* latravit canis) ۸۸ ، ۱۷

نَبَذَ الشَيْءَ (*f. i.* abjecit, projecit) ۸۹ ، ۱۸

ونَبَذَ النَبِيذَ (vinum palmeum paravit) ۸۹ ، ۱۸

اِنْتَبَذَ مِنَ القَوْمِ (ad latus hominum et seorsim fuit *vel* consedit; recessit ab iis) ۲۳۴ ، ۲۰

نَبْذٌ (exigua res, portio; parum) ۹۵ ، ۹

نَبِيذٌ (potus e dactylis paratus, vinum palmeum) أَنْبِذَةٌ ح ۵۹ ، ۴

نَبْذَةً (*adverb.* ex obliquo, ad latus)

جَلَسَ نَبْذَةً (ad latus et separato loco consedit) ۸۳ ، ۸ ه

نِبْرٌ (ricini species, *insectum quod in camelis reperitur eamque corporis partem, per quam incessit tumore afficit*) أَنْبَارٌ ونِبَارٌ ح ۷۷ ، ۷

مِنْبَرٌ (suggestum concionatoris publici in templo) مَنَابِرُ ح ۲۱ ، ۱۹

نَبَزَهُ (*f. i.* cognomen contumeliosum dedit alcui) ۹۲ ، ۹

تَنَابَزُوا بِالأَلْقَابِ (sibi mutuo cognomina contumeliosa dederunt) ۲۹۴ ، ۲۱

نَبَزٌ (cognomen contumeliosum; convicium) ۹۳ ، ۱۰

ما نَبَسَ بِكَلِمَةٍ (*f. i.* haud unum verbum dixit) ۹۳ ، ۱۹

نَبَضَ العِرْقُ (*f. i.* pulsavit vena) ۹۵ ، ۹

أَنْبَضَ القَوْسَ (attraxit nervum arcus; attractum nervum arcus ita remisit, ut tinniret) ۱۹۵ ، ۲۲

مِنْبَضٌ (arcus carminatoris) ۵۷ ، ۲۱

أَنْبَطَ المَاءَ (etraxit aquam e puteo) ۱۹۹ ، ۷

اِسْتَنْبَطَ شَيْئًا (produxit rem ex se ipso, excogitavit, invenit rem) ۲۷۲ ، ۹

نَبَطٌ (Nabataei, *populus in Arabia Iracensi*) ۲۹۳ ، ۱۹

أَنْبَطُ (*equus* albo ventre) ۹۷ ، ۱۴

نَبْطَاءُ (*ovis* albo ventre, *al.* albis hypochondriis) ۷۴ ، ۱۰

نَبَعَ المَاءُ مِنَ الأَرْضِ (*f. i. a.* et *u.* scaturivit e terrâ aqua) ۹۹ ، ۴

نَبْعَةٌ (arbor ad speciem populi albae pertinens, e cujus ligno arcus conficiuntur) نَبْعٌ ح ۱۷ ، ۷

يَنْبُوعٌ (fons aquae) يَنَابِيعُ ح ۱۳ ، ۱۱

نَبَغَ الصَبِىُّ (*f. a.* agilis, ingeniosus, prudens factus est puer) ۱۸۱ ، ۹

نَابِغَةٌ (agilis, alacer mente, ingeniosus) ۱۸۱ ، ۱۰

نَبِقَةٌ (fructus loti arboris) نَبِقٌ ح ۱۹ ، ۱۰

نَبُلَ (*f. u.* potentiâ, dignitate polluit, venerabilis fuit) ۱۸۹ ، ۱۰

نَبْلٌ (sagitta) نِبَالٌ ح ۷۰ ، ۲

نَابِلٌ (sagittis armatus, sagittarius) ۹۹ ، ۷

نَبِيلٌ (potentiâ, dignitate pollens; generosus, venerabilis) ۱۸۹ ، ۱۰

نَبَّالٌ (qui sagittas conficit) ٧٠، ٣

نَبَا السَّيْفُ عن الضَّرِيبَةِ (f. u. re-
tusus est gladius ab icta re, non pene-
١٤٧، ١٩ (travit in eam

ونَبَا بِهِ المَكَانُ (non tranquillus
fuit, vacillavit in alqo locus *corpo-*
١٧ (*ris*

نَبُهَ (*f. u.* inclytus, nobilis fuit) ١٨٧، ١١

نَبَّهَهُ مِنْ نَوْمِهِ (expergefecit alqm
٣١٩، ٥ (e somno

وَنَبَّهَهُ عَلَى الشَّيْءِ (commonefecit
ﻫ (alqm de re, indigitavit alcui alqd

اِنْتَبَهَ مِنْ نَوْمِهِ (expergefactus est
٢٣٩، ٢٣ (e somno suo alqs

تَنَبَّهَ (evigilavit) ٢٥٨، ٤

نَبِيهٌ (inclytus, nobilis) ١٨٧، ١٢

نَتَأَ العَظْمُ (prodiit os e corpore; elatus
١٧٤، ٢ (est, eminuit

نَتَجَ النَّاقَةَ (*f. i.* parientem juvit ca-
٨٨، ١٠ (melam, foetum excipiens

نُتِجَتِ النَّاقَةُ (foetum enixa est ca-
٨٨، ١١ (mela

نَتُوجٌ (camela praegnans; camela pa-
٩٧، ١ (riendi tempori propinqua

مِنْتَاخٌ (volsella, instrumentum ad ex-
٣٠، ٩ (trahendas e cute spinas

مِنْتَاشٌ (id.) ٣٠، ٩

نَتَفَ الشَّعْرَ (*f. i.* evulsit pilos) ٩٧، ١٩

نُتَفَةٌ (subtilis, ingeniosa sententia,
ﻫ (acute dictum

رَجُلٌ نُتَفَةٌ (vir subtiles sententias,
٩٧، ١٧ (acute dicta proferens

تَنَاتَلَ النَّبْتُ (convoluta est et partes
plus vel minus longas habuit planta)
٢٩٩، ٥

اِسْتَنْتَلَ مِنَ الصَّفِّ (prodiit ex-
acie, commilitones praecedens miles)
٢٧٣، ١٤

أَنْتَنَ اللَّحْمُ (foetuit caro) ٢٠٠، ٢٣

نَثَرَ الشَّيْءَ (*f. u.* dispersit rem) ١٢٨، ١٥

ونَثَرَ (*f. i.* naribus intro attraxit
aquam ad eluendam ex iis sordem, mu-
٢٧٢، ١ (cum

اِنْتَثَرَ المُنْتَظِمُ (dispersa est linea
٢٣٥، ١٩ (margaritarum

اِسْتَنْثَرَ (naribus intro attraxit aquam,
aliis attractam naribus aquam emisit)
٢٧٢، ١

نَثُورٌ (mulier multos liberos pariens)
٤٤، ٥

نَثْرَةٌ (thorax amplus) ٧١، ٢

نَثْلَةٌ (thorax amplus) ٧١، ٢

نَجُبَ (*f. u.* exquisitus, egregius fuit)
١٨٤، ٢

أَنْجَبَ الرَّجُلُ (egregium, genero-
١٩١، ١٤ (sum filium genuit vir

اِنْتَجَبَهُ (elegit, selegit alqd) ٢٣٣، ٢٢

نَجِيبٌ (exquisitus, egregius, prae-
نُجَبَاءُ ١٨٤، ٣ (stans

نَجَحَ الرَّجُلُ (*f. u.* prosperum succes-
sum habuit vir in perficiendo negotio)
١٨٤، ١٠

أَنْجَحَ الحَاجَةَ (prospere expedi-
١٩٢، ١٣ (vit, prosperavit negotium

نَجِيحٌ (vir felix et prosperum succes-
١٨٤، ١٠ (sum habens

نَجَدَ (*f. a.* animosus, fortis fuit) ١٥٩، ٢٠

ونَجُدَ (*f. u.* id.) ١٥٩، ٢٠ ✱ ١٨٤، ١٢

أَنْجَدَ (in terram Nadjd *seu* Arabiam
١٩٣، ١٣ (superiorem profectus est

وأَنْجَدَهُ (opitulatus est alicui) ١٤

اِسْتَنْجَدَهُ (auxilium petiit ab alqo)
٢٧١، ٥

نَجُدٌ (animosus, fortis) ١٨٤، ١٣ (lo-
نَجْدٌ وأَنْجَادٌ (cus seu terra elatior
ونُجُودٌ ح ٨، ٢١ (Arabia superior)
(via super terram elatiorem) ١٩٣، ١٤
أَنْجِدَةٌ وأَنْجُدٌ ح ١١، ٧

نَجُدٌ ونَجِدٌ (animosus, fortis) ١٥٩، ٢١
✱ ١٨٤، ١٣

نِجَادٌ (vestis trita, lacera; stratum)
٩٤، ٥ (balteus gladii) ٩٩، ١٤

نَجِيدٌ (fortis) ١٥٩، ٢١ أَنْجَادٌ ح
١٨٤، ١٣

نَجَّادٌ (stratorum venditor; mercator)
٩٤، ٥ (pannicularius

نَاجُودٌ (operimentum poculi; vas
٥٩، ٨ (vinarium; poculum majus

نَاجِذٌ (unus e quatuor dentibus, qui post
dentes طواحن dictos positi sunt;
نَوَاجِذُ (dens qui dicitur sapientiae
ح ٣٩، ٣

نَجَرَ الخَشَبَةَ (*f. i.* et *u.* asciavit lignum)
٩١، ١٥

نَجِيرٌ (solarium domûs *vel* locus cla-
thris circumdatus, qui toris stratus
✱ ٢٤، ١٧ (quieti capiendae inservit
٥٣، ٨ (amylum, gluten textoris) ٢٩٢، ١٨

نِجَارٌ معا (origo *generis;* color; ra-
٤٤، ١٧ (tio

نَجَّارٌ (faber lignarius) ٥٩، ١٤

نُجَارٌ (origo; color) ٤٤، ١٧

أَنْجَرٌ وأَنْجَرَةٌ (ancora, *v. sub* ا)

نَجْرَانٌ (lignum, postis, in quo pes
٢٥، ١٩ (*seu* cardo januae circumvertitur

نَجَزَ (f. a. evanuit, periit; ad finem per-)
venit) ١٥٨ ، ١٠
أَنْجَزَ الوَعْدَ (complevit promissum)
١٩٥ ، ٨
نَاجَزَهُ (dimicavit cum alqo) ٢٢٧ ، ١٠

نَجِسَ المَاءُ (f. a. impura, spurca fuit)
aqua) ١٥٨ ، ٢٣
وَنَجُسَ (f. u. id.) ه
أَنْجَسَهُ (impurum, spurcum reddidit)
alqd) ١٩٥ ، ١٥
تَنَجَّسَ الشَّيْءُ (impura, spurca fuit)
res) ٢٥٣ ، ٩
شَيْءٌ نَجِسٌ (res impura, spurca)
١٥٩ ، ١
نَجَسٌ معا (impurus, spurcus) ه

نَجَعَ فِيهِ الوَعْظُ (f. a. effectum habuit
in alqo, bene profuit alcui admonitio)
١٨١ ، ٩
وَنَجَعُوا (pabulum quaesierunt) ٧
اِنْتَجَعَ الكَلَأَ (pabulum quaesiit)
٢٣٧ ، ٣
وَانْتَجَعَ الرَّجُلَ (vir beneficium quae-
siit ex alqo) ه
نَجِيعٌ (sanguis recens; sanguis nigri-
cans) ٢٩٣ ، ٢٣
نُجْعَةٌ (pabulatio) ٢٣٧ ، ٣

نَجِلَ (f. a. amplis oculis fuit) ١٩٣ ، ١٥
اِسْتَنْجَلَ المَوْضِعُ (abundavit locus
aquâ e terra emanente) ٢٧٣ ، ١٥
نَجْلٌ (proles, propago) ٤٢ ، ٢٣ (aqua
e terra emanens) ١٧٣ ، ١٥
أَنْجَلُ (vir amplis oculis) ١٤١ ، ٨ * ١٩٣ ، ١٩
عَيْنٌ نَجْلَاءُ (oculus amplus) وطَعْنَةٌ
نَجْلَاءُ (ictus amplus, vulnus hians) ه

مِنْجَلٌ (falx messoria) مَنَاجِلُ ح
١٨ ، ٧

نَجْمٌ (stella, sidus) نُجُومٌ وأَنْجُمٌ ح ٩ ، ١٣
النَّجْمُ (Plejades) ٩ ، ١٩
مِنْجَمٌ (jugum librae) ٩٩ ، ٣ * ٩٩ ، ٥

نَجَا مِنْهُ (f. u. evasit, liberatus est ex-
alqo) ١٤٨ ، ٤
وَنَجَا (festinavit) ه
وَنَجَا (excrevit merdam, cacavit) ه
أَنْجَاهُ اللهُ مِنَ الهَلَكَةِ (liberavit
Deus alqm ab exitio) ٢٠٧ ، ٣
نَجَّاهُ (liberavit alqm) ٢٢٤ ، ٣
نَاجَاهُ (clam locutus est cum alqo)
٢٣٢ ، ١١
اِنْتَجَى القَوْمُ (clam inter se egerunt
vel locuti sunt; arcana secum commu-
nicaverunt) ٢٤٣ ، ٣
تَنَاجَوْا (clam inter se locuti sunt)
(نَجِيٌّ) ٢٩٨ ، ٢٠
اِسْتَنْجَى (corporis locum stercore
pollutum mundavit) ٢٧٨ ، ٥
وَاسْتَنْجَى الشَّجَرَ (radicitus excidit
arbores) ٩
وَاسْتَنْجَى (properavit, festinavit) ه
نَجْوٌ (excrementa hominis et animalium)
٢٢ ، ٢٣ * ١٤٨ ، ٩
نَجِيٌّ (arcanum; homo arcani consors,
particeps arcani) ٢٣٢ ، ١١ وقَوْمٌ نَجِيٌّ
(homines consortes arcani, participes
arcani) ه
نَجْوَةٌ (collis altior) ٩ ، ١
نَجْوَى (arcanum, secretum) ٢٣٢ ، ١١

نَحَبَ (f. i. flevit, ploravit) ٨٧ ، ١٣
نَحَبَ (f. u. vovit) ١٢٣ ، ٩
اِنْتَحَبَ (flevit) ٢٣٣ ، ٢٢
قَضَى نَحْبَهُ (absolvit votum suum
i. e. mortuus est) ١٢٣ ، ٩
نَحِيبٌ (ejulatio, luctus ob mortem
alcjs) ٣٣ ، ١٤

نَحَتَ الخَشَبَةَ (f. i. u. et a. dolavit *vel*
serrâ divisit lignum) ٨٨ ، ٢
مِنْحَاتٌ (securis magna fabri lignarii)
٥٩ ، ١٥

نَحَرَ النَّاقَةَ (f. a. jugulavit, mactavit
camelam) ١٧٨ ، ٨
وَنَحَرَ بِالصَّلَوةِ (manum dextram si-
nistrae imposuit in precatione) ٩
نَحْرٌ (superior pars pectoris, jugulum)
نُحُورٌ ح ٣٨ ، ٥ نَحْرُ النَّهَارِ (ini-
tium diei) ٤ ، ٩ يَوْمُ النَّحْرِ (dies
jugulationis, *dies festus quo Meccae solennis victimarum mactatio fit; dies decimus mensis Dhul Hiddjae*)
٥ ، ٣

نَحِيزَةٌ (natura) ٤٣ ، ١٢
مِنْحَازٌ (pistillum mortarii) ٢٩ ، ١٠

نَحِسَ (f. a. infelix, infaustus fuit)
١٥٩ ، ٢
نَحُسَ (id.) ه
نَحْسٌ (infortunium; infaustus, infelix)
نُحُوسٌ ح (infortunia) ٣ .
نَحِسٌ (infelix, infaustus) ٢
نُحَاسٌ معا (aes, aes fusile) ٩ ، ٢١
مَنْحُوسٌ (homo infelix, infaustus)
١٥٩ ، ٢٠
مَنَاحِسُ (infortunia; res infaustae) ٣

نَحُفَ (f. u. gracilis, macer, tenuis fuit)
١٨٥ ، ١٩

أَنْحَفَهُ (emaciavit, gracilem reddidit alqm) ١٩٧ ، ١٨

نَحِيفٌ (macer, gracilis) ١٨٥ ، ١٩

نَحَلَ جِسْمُهُ (f. a. emaciatum, extenuatum fuit corpus alcjs) ١٩٣ ، ١٧

ونَحَلَ (f. a. id.) ﻫ

ونَحُلَ (id.) ﻫ

نَحَلَهُ (f. a. donum vel remunerationem dedit alcui) ١٨١ ، ٢٠

ونَحَلَهُ (id.) ﻫ

اِنْتَحَلَ شِعْرَ غَيْرِهِ (falso sibi arrogavit carmen alterius) ٢٣٩ ، ١

نَحْلٌ (macer, tenuis gracilis) ١٩٣ ، ١٨ (donum) ١٨١ ، ٢١

نُحْلٌ (donum; res dono datae) ﻫ

نَاحِلٌ (macer, tenuis gracilis) ١٩٣ ، ١٨

نَحِيلٌ (id.) ﻫ

نَحْلَةٌ (apis mellifera) نَحْلٌ ح ٧٧ ، ١٣

مَنْحُولٌ (macer, gracilis) ١٩٣ ، ١٨

نُحَامٌ (avis aquatica rubro colore) ٧٨ ، ٢٣

نَحْنُ (plur. vocis أَنَا) ٨١ ، ٥

تَنَحْنَحَ (اخون اخون tussiendo sonum edidit) ٢٨٤ ، ١٢

نَحَاهُ (f. u. intendit, petivit alqd) ١٤٨ ، ١٢

أَنْحَى عَلَيْهِ بِالسَّوْطِ (impetum fecit in alqm, adortus est alqm scuticâ) ٢٠٧ ، ٤

نَحَّاهُ عَنْ مَوْضِعِهِ (removit, amovit alqd a loco suo) ٢٢٤ ، ٤

اِنْتَحَاهُ (intendit, petivit alqd) ٢٤٣ ، ٤

تَنَحَّى عَنْهُ (remotus est, recessit ab alqo) ٢٤٢ ، ٩

نَحْوٌ (grammatica) ٤٩ ، ١٣ (tractus, latus; *unde in casu locat.* نَحْوَ *seq. gen.* ad, versus, e regione) ٨٢ ، ٥

نِحْيٌ معا (uter butyraceus) ٢٧ ، ١٧

نَاحِيَةٌ (latus, tractus, plaga) نَوَاحِي ح ٢٠ ، ٢٢

اِنْتَخَبَهُ (elegit, selegit alqd) ٢٣٣ ، ٢٢

نَخَرَ الحِمَارُ (f. i. et u. per nares sonum edidit asinus; ronchum edidit) ٩١ ، ١٥

نَخِرَ العَظْمُ (f. a. cariosum, attritum est os) ١٥٨ ، ٩

نَخِرٌ (cariosus, attritus, *de osse*) ﻫ

نَاخِرٌ (id.) ﻫ

مَنْخِرٌ معا (foramen nasi) ٩١ ، ١٩

مَنَاخِرُ ح ٣٥ ، ١١

نَخَسَهُ (f. i. a. et u. punxit, fodit alqd; instigavit fodicando *jumentum*) ٩٣ ، ١٩

نِخَاسٌ (lignum incurvatum, quod foramini nimis dilatato rotae vehicularis inseritur, ut coangustetur) ١٨ ، ٩

تَنَخَّعَ (salivam crassam, *pec.* pituitam ejecit) ٢٥٤ ، ١٣

نُخَاعٌ ىلب (medulla spinalis) ٣٧ ، ٢١

نُخَاعَةٌ (saliva crassa, *pec.* pituita quae ore ejicitur) ٢٥٤ ، ١٤

نَخَلَ الدَّقِيقَ (f. u. cribravit farinam) ١٣٣ ، ١٣

نَخْلَةٌ (palma arbor) نَخْلٌ ونَخِيلٌ ح ١٩ ، ١٢

نُخَالَةٌ (quod post cribrationem remanet, paleae, furfures, alia) ٩١ ، ١٣

مُنْخُلٌ معا (cribrum) مَنَاخِلُ ح ٢٩ ، ١٣

تَنَخَّمَ (exspuit) ٢٥٧ ، ١٧

نُخَامَةٌ (sputum) ٢٥٧ ، ١٧

نَخِيَ الرَّجُلُ (superbivit vir) ١٨٩ ، ١٤

اِنْتَخَى فُلَانٌ عَلَيْنَا (superbum *vel* magnificum se gessit alqs in nos) ٢٤٣ ، ٤

نَخْوَةٌ (superbia; magnificentia) ٢٤٣ ، ٤

نَدَّ البَعِيرُ (*f. i.* aufugit camelus) ١٠٤ ، ١١

نَدٌّ (odoramenti species: ambarum) ٥٥ ، ١٨

نِدٌّ (e contrario respondens; similis) أَنْدَادٌ ح ٤٩ ، ٣

نَدَبَ المَيِّتَ (f. u. deflevit mortuum) ١٢٣ ، ٧

ونَدَبَهُ لِلْأَمْرِ (instigavit, impulit alqm ad faciendum negotium) ﻫ

ونَدَبَهُ إِلَى الأَمْرِ (id.) ٨

اِنْتَدَبَ لِكَذَا (cito et lubenter movit se, rem gessit et annuit alcui rei) ٢٣٣ ، ٢٢

نَدْبٌ (certamen de pignore) ٥٥ ، ١١

نُدُوبٌ وأَنْدَابٌ (cicatrix *vulneris*) ح ٥٩ ، ٤

نَدَرَ مِنْ فِيهِ كَلَامٌ (f. u. ex improviso et temere ex ore alcjs excidit verbum) ١٢٨ ، ١٩

لَقِيتُهُ نَدْرَةً (fortuito offendi alqm) ١٢٨ ، ١٧

نَادِرَةٌ (verbum intempestivum, insolitum; vox singularis, rara) نَوَادِرُ ح ١٩

نَدَفَ القُطْنَ (f. i. concutiendo dividit gossypium) ٩٧ ، ١٧

نَدَّافٌ (qui instrumento مندفة dicto gossypium discutit) ٥٧ ، ٢١

مِنْدَفَةٌ (arcus carminatoris ad discu-
tiendum gossypium) ٥٧ ، ٢١

تَنَدَّلَ بِالْمِنْدِيلِ (manum suam abster-
sit manteli; fasciam capiti obvolvit)
٢٥٩ ، ١٧

مِنْدِيلٌ (fascia capitis cirro instructa)
مِنْدِيلُ الْغَمَرِ (mantele men-) ٩٢ ، ٩
sae impositum ad abstergendas sordes,
quae ex contactu ciborum manibus ad-
haerent) مَنَادِيلُ ح ٢٧ ، ٢٢

نَدِمَ (*f. a.* poenitentiâ affectus est) ١٩٤ ، ١٨

نَادَمَهُ عَلَى الشَّرَابِ (alcjs socium)
se praebuit in potando, compotor alcjs
fuit) ٢٢٩ ، ١٨

تَنَادَمُوا عَلَى الشَّرَابِ (compota-
tionem habuerunt inter se) ٢٩٩ ، ١٣

نَادِمٌ (poenitens) ١٩٤ ، ١٨

نَدِيمٌ (compotor) نُدَمَاءُ ح ٤٩ ، ٩

يَوْمُ النَّدَامَةِ (dies poenitentiae,
dies extremi judicii) ٥ ، ١٥

نَدْمَانٌ (compotor) نَدَامَى ح ٤٩ ، ٩

نَدِيَ (*f. a.* humidus, uvidus fuit; virens
fuit *herba*) ١٧٠ ، ١٩

نَادَاهُ (convocavit; vocavit ad se alqm)
٢٣٢ ، ١٥

اِنْتَدَى الْقَوْمُ (convenerunt, con-
gregati sunt homines; consederunt in
conventu) ٢٤٣ ، ٨

تَنَدَّى الْقَوْمُ (conventum, conses-
sum habuerunt homines) ٢٩٢ ، ١٣

تَنَادَوْا (vocarunt se invicem; conve-
nerunt et concionem habuerunt inter se)
٢٩٨ ، ٢٣

نَدٍ (madidus, uvidus; virens) ١٧٠ ، ٢٠

نَادٍ (conventus, consessus hominum)
٢٤٣ ، ٩

نَدِىٌّ (id.) ﻫ

نَدًى (mador; pruina; ros) أَنْدَاءٌ
ح ٧ ، ١٤

نِدَاءٌ (vox, qua quis vocatur; excla-
matio, acclamatio) ٢٩٩ ، ١

مُتَنَدًّى (locus ubi consessus, conci-
lium fit) ٢٩٢ ، ١٤

نَذَرَ الشَّىْءَ (*f. i.* et *u.* vovit alqd, voto
facto sibi imposuit faciendam rem)
٩١ ، ١٩

نَذِرُوا بِالْعَدُوِّ (*f. a.* perspectum
habuerunt *et caverunt* hostem) ١٥٨ ، ٩

أَنْذَرَهُ كَذَا (effecit, ut metueret alqd;
indicavit alcui alqd, praemonuit alqm
de re) ١٩٥ ، ٢

نَذِيرٌ (metum injiciens, praemonens,
indicans) ١٩٥ ، ٣

نَذُلَ (*f. u.* despectus, vilis fuit) ١٨٩ ، ١٠

نَذْلٌ (vilis, contemtus, despectus)
أَنْذَالٌ ح ١٨٩ ، ١١

نَرْجِسٌ (narcissus *flos*) ١٥ ، ٢٢

نَرْدٌ (nerdiludium) ٥٥ ، ١١

نَزٌّ معا (aqua destillans, demanans) ١٣ ، ١٠

نَزَحَ (*f. a.* etraxit, exhausit aquam *e*
puteo) وَنَزَحَ (procul abfuit) ١٧

نَزُرَ (*f. u.* paucus, exilis fuit) ١٨٤ ، ٢١

تَنَزَّرَ (assimilavit se genti Nasâridarum)
٢٥٢ ، ١٩

نَزْرٌ (paucus; parum) ٩٥ ، ٩ * ١٨٤ ، ٢١

نَزُورٌ (mulier parum prolifera) ٤٤ ، ٥

نَزَارِيَّةٌ (gens Nasâridarum) ٢٥٢ ، ١٩

نَزَعَ الدَّلْوَ مِنَ الْبِئْرِ (*f. i.* etraxit
situlam e puteo) ٩٩ ، ٥

وَنَزَعَ عَنِ الْأَمْرِ (recessit, abstinuit
a re) ٩٩ ، ٩

نَزَعَ إِلَى أَهْلِهِ (desiderio ad suos
redeundi affectus est) ﻫ

نَزِعَ (*f. a.* calvus factus est) ١٩٠ ، ١٨

نَازَعَهُ (contendit, litigavit cum alqo)
٢٢٨ ، ٩

اِنْتَزَعَهُ (etraxit, evulsit alqd) ٢٣٧ ، ٤

تَنَازَعَاهُ (altera pars huc altera illuc
traxerunt rem, litigarunt inter se de
alqa re) ٢٩٥ ، ٨

وَتَنَازَعُوا الْكَأْسَ (in gyrum sum-
serunt invicem poculum) ﻫ

نَزْعٌ (etractio animae e corpore, quud
fit ab angelo mortis; agon) ٣٢ ، ١٥

أَنْزَعُ (vir cujus comae exciderunt, cal-
vus) ١٩٠ ، ١٩

نَزَعَةٌ (calvitium) ﻫ

مِنْزَعٌ (sagitta) ٧٠ ، ٢

نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنَهُمَا (*f. i.* excita-
vit dissidia inter homines Satanas)
٩٩ ، ٨

وَنَزَغَهُ الشَّيْطَانُ (*f. i.* et *a.* im-
pulit Satanas alqm ad peccatum, se-
duxit alqm) ١٠

نَزَفَهُ الدَّمُ (*f. i.* et *u.* exhausit et de-
bilitavit alqm nimius effluxus sangui-
nis) ٩٧ ، ١٧

وَنَزَفَ الْبِئْرَ (prorsus exhausit pu-
teum) ١٨

نَزْكٌ (membrum genitale maris lacertae
Libycae) ٧٩ ، ٩

نَزَلَ (*f. i.* descendit; diversatus est) ١٠٠ ، ٢٣

أَنْزَلَهُ (demisit alqd; hospitio excepit
alqm) ١٩٩ ، ١٥

وأَنْزَلَ الْجَامِعُ (sperma genitale)
(emisit vir concubitum exercens ١٩ ‘ ١٩٩
نَزَّلَهُ (demisit alqd) ٢٢ ‘ ٢١٧
نَازَلَهُ (descendit *a jumento* pugnandi)
(causa contra alqm ١٠ ‘ ٢٢٩
تَنَزَّلَ (descendit) ١٨ ‘ ٢٥٩
تَنَازَلُوا (descenderunt a jumentis pe-
dibusque pugnam commiserunt inter se)
٥ ‘ ٢٦٩
اِسْتَنْزَلَهُ عَنِ الحِصْنِ (demisit,
(expulit alqm ex asylo ١٥ ‘ ٢٧٣
نُزُلٌ أَنْزَالٌ ح (coena hospiti parata)
١٩ ‘ ١٩٩
نَزِيلٌ (hospes, diversor) ١ ‘ ١٠١
نَازِلَةٌ (calamitas, infortunium homini)
(accidens نَوَازِلُ ح ٢٣ ‘ ١٠٠
مَنْزِلٌ (locus ubi quis diversatur, ho-
(spitium mansio, statio viato- ١ ‘ ١٠١
(rum مَنَازِلُ ح ١٨ ‘ ١١
مَنْزِلَةٌ (gradus, classis; gradus hono-
(ris مَنَازِلُ ح ١٣ ‘ ٤٧ ✱ ١ ‘ ١٠١
نَزَا (*f. u.* assilivit; exsultavit) ٨ ‘ ١٤٩
ونَزَا الفَحْلُ عَلَى الطَّرُوقَةِ (in-
(siliit femellam admissarius ﻫ
أَنْزَى الفَحْلَ على الحِجْرِ (effecit
(ut insiliret admissarius equam ١٥ ‘ ٢٠٧
نُزَاءٌ (morbus, quo correptae oves ad
saltum agi non desinunt, donec mo-
(riantur ﻫ
نَزِهَ المَكَانُ (*f. a.* purus, amoenus, sa-
(luber fuit locus ٢٠ ‘ ١٩٥
ونَزُهَ المَكَانُ (*f. u.* id.) ﻫ
نَزَّهَ نَفْسَهُ عَنْ كَذَا (purum, im-
(munem servavit se a *turpi* alqo ٩ ‘ ٢١٩
تَنَزَّهَ عَنِ القَبِيحِ (purus et integer
(fuit ab inhonesto ٤ ‘ ٢٥٨

اِسْتَنْزَهَ مِنَ البَوْلِ (mundavit se a
(pollutione urinae ٥ ‘ ٢٧٤
نَزِهٌ (purus, *de aëre et climate loci;*
(amoenus ٢١ ‘ ١٩٥
نَزِيهٌ (id.) ﻫ
نَسِيسٌ (reliquiae spiritus, extremus
vitae spiritus in corpore humano)
٤ ‘ ٣٣
نَسَأَ اللّٰهُ فِى أَجَلِهِ (*f. a.* distulit,
(produxit Deus mortem alcjs ٣ ‘ ١٧٤
ونَسَأَ الدَّيْنَ (procrastinavit sol-
(vendum debitum ﻫ
ونَسَأَ الدَّابَّةَ بِالمِنْسَأَةِ (baculo
(verberavit jumentum ٤
أَنْسَأَ اللّٰهُ أَجَلَهُ وفِى أَجَلِهِ (di-
stulit, produxit Deus mortem alcjs)
١٣ ‘ ١٩٠
وأَنْسَأَهُ الدَّيْنَ (procrastinavit
(solvendum debitum ١٤ ‘ ١٩٠
نَسَاءٌ (dilatio, procrastinatio) ٤ ‘ ١٧٤
نَسِىءٌ (id.) ﻫ
نَسِيئَةٌ (id.) ﻫ
مِنْسَأَةٌ (baculus, *cui innititur ae-*
(*grotus et debilis* ١٩ ‘ ٧٠
نَسَبَ بِالمَرْأَةِ (*f. i.* et *u.* carmine lau-
(davit mulierem ١٤ ‘ ٨٧
نَسَبَهُ إِلَى أَبِيهِ (*f. u.* retulit genus
(alcjs ad patrem suum ٨ ‘ ١٢٣
نَاسَبَهُ (genere junctus fuit cum alqo,
affinis fuit alcui; similis fuit alcui)
٢١ ‘ ٢٢٥
اِنْتَسَبَ إِلَيْهِ (genus suum retulit
(ad alqm ٢٣ ‘ ٢٢٣
تَنَاسَبُوهُ (eodem genere juncti sunt
(cum alqo ٢ ‘ ٢٩٤

نَسَبٌ (genus, *pec.* affinitas paterna)
٩ ‘ ١٢٣ ✱ ١٩ ‘ ٤٤
نِسْبَةٌ (id.) ﻫ
رَجُلٌ نَسَّابَةٌ (gnarus genealogiae)
٩ ‘ ١٢٣
نَسَجَ الثَّوْبَ (*f. i.* texuit pannum) ١٣ ‘ ٨٨
نَسِيجٌ (textus) ١٣ ‘ ٨٨ نَسِيجُ وَحْدِهِ
(qui sui non parem habet incompara-
(bilis, unicus ﻫ
نَسَّاجٌ (textor) ٥ ‘ ٥٣
مِنْسَجٌ (pecten textrinae, quae distinet
(fila texenda ٩
نَسَخَ الكِتَابَ (*f. a.* descripsit librum)
٥ ‘ ١٧٧
ونَسَخَ اللّٰهُ الآيَةَ بِالأُخْرَى (ab-
rogavit Deus versiculum Corani sub-
(stituto alio ﻫ
اِنْتَسَخَ الكِتَابَ (descripsit, exscri-
(psit librum ١٠ ‘ ٢٣٤
اِسْتَنْسَخَ الكِتَابَ (exscripsit librum
vel cupivit, petiit ut exscriberet alqs
(librum ٢٣ ‘ ٢٧٠
نُسْخَةٌ (exemplar libri ex alio descri-
ptum *vel* liber ex quo exemplar aliud
(describitur ونُسَخٌ ح ٥ ‘ ١٧٧
نَسْرٌ (vultur) نُسُورٌ ح ٤ ‘ ٧٨
نِسْعٌ (lorum latius, laqueis plexum, quo
onus *vel* clitella cameli adstringitur,
(*nostr. ein Gurt.* أَنْسَاعٌ ونُسُوعٌ
ح ٢٠ ‘ ٧٢ ✱ ١٤ ‘ ١١٠ ✱ ٨ ‘ ٢٩٨
مِنْسَعَةٌ (ala avis, vel fasciculus pluma-
(rum quo panem stringit pistor ١٩ ‘ ٢٩
نَسَفَ الطَّعَامَ (*f. i.* ventilando mun-
(davit frumentum ١٩ ‘ ٩٧

ونَسَفَ البِنَاءَ (diruit aedificium) ﻫ
مِنْسَفٌ مَنَاسِفُ ح (ventilabrum)
١٢ ' ٢٩
نَسَقَ اللَآلِيَ *f. u.* in filo junxit mar-)
٩ ' ١٣٢ (garitas
نَسَقٌ (margaritae in filo junctae) ٩'١٣٢
١٢ ' ٩٩ (pondus viginti drachmarum)
نَسَكَ لِلّٰهِ *f. i.* et *u.* sacrificavit Deo;)
٧ ' ٩٩ (cultui Dei devotus ést
نَسُكَ لِلّٰهِ (*f. u.* id.) ١٤ ' ١٣٢
تَنَسَّكَ لِلّٰهِ cultui Dei addictus et)
١ ' ٢٥٩ (devotus est
نَسِيكَةٌ (sacrificium, victima) ١٤'١٣٢
نَسَلَ الذِّئْبُ *f. i.* et *u.* celere cucur-)
١ ' ١٠١ (rit lupus
نَسْلٌ (proles, progenies, liberi) ٢٣'٤٢
٢ ' ١٧٣ (nepos)
نَسَمَتِ الرِّيحُ *f. i.* leniter spiravit)
١١ ' ١٠٢ (ventus
نَاسَمَهُ in propinquitate alcjs fuit, et)
١٧'٢٢٩ (clanculum locutus est cum alqo
تَنَسَّمَ الرِّيحَ percepit odoratu ven-)
tum *suavem odorem exhalescentem*)
وتَنَسَّمَ بِنَفْسِهِ leniter spiravit ven-)
ﻫ (tus
وتَنَسَّمَ الخَبَرَ quaesiit, acquisivit)
ﻫ (sibi nuntium
وتَنَسَّمَ (spiritum duxit, anhelavit) ١٩
نَسِيمٌ ventus leniter et suaviter spi-)
١٩ ' ٧ (rans
نَسَمَةٌ animae spiritus; corpus homi-)
نَسَمٌ ح (nis vivum, animatum ٢١'٣٢
مَنْسِمٌ مَنَاسِمُ ح (ungula cameli)
١٤ ' ٧٢

نَسِيَهُ (*f. a.* oblitus est alcjs rei) ٧'١٧١
أَنْسَاهُ الشَّيْءَ effecit ut oblivisce-)
١٧ ' ٢٠٧ (retur rei alqs
نَسَّاهُ الشَّيْءَ (id.) ١١ ' ٢٢٤
تَنَاسَاهُ consulto oblitus est alcjs)
rei; simulavit se ejus esse oblitum)
٣ ' ٢٩٩
نَاسٍ (obliviscens, obliviosus) ٧'١٧١
نَسًا أَنْسَاءٌ (vena, arteria femoris)
ح ٤٠ ' ٤
نَسِيٌّ (obliviscens, obliviosus) ٧'١٧١
نِسَاءٌ نِسْوَةٌ ح (mulieres) ٨ ' ٣١
نِسْوَانٌ (id.) ﻫ
نَشَّ الغَدِيرُ *f. i.* exsiccatum est sta-)
٣ ' ١٠٥ (gnum
ونَشَّ المَاءُ striduit aqua vasi figlino)
٥ ' ١٠٥ (novo infusa
ونَشَّ الخُبْزُ فِي التَّنُّورِ in furnum)
ﻫ (incidit panis
نَشٌّ pondus dimidiam unciam seu vi-)
٢٢ ' ٩٥ (ginti drachmas continens
نَشَأَ الغُلَامُ (*f. a.* crevit, adolevit puer)
٥ ' ١٧٤
ونَشَأَتِ السَّحَابَةُ surrexit, ad-)
٩ (scendit nubes
أَنْشَأَ شِعْرًا produxit, protulit car-)
١٥ ' ١٩٠ (men
وأَنْشَأَتِ الرِّيحُ السَّحَابَةَ in al-)
ﻫ (tum sustulit, elevavit ventus nubem
وأَنْشَأَهُ اللّٰهُ finxit, creavit alqm)
ﻫ (Deus
وأَنْشَأَ يَفْعَلُ كَذَا incepit facere)
١٩ (alqd
نُشِّيَ فِي الحِلْيَةِ adolevit, educatus)

est in ornamentis *i. e.* laetissima vitae
٧ ' ٢١٠ (conditione a pueris usus est alqs
تَنَشَّأَ إِلَى حَاجَتِهِ extulit se, sur-)
٢٢'٢٤٩ (rexit ad peragendum negotium
نَاشِئٌ (adultus; juvenis) نَشَأٌ وأَنْشَاءٌ
ح ٢ ' ١٧٤
أَنْشَأَ (id.) ٧
نَشًا *ex seq. vocabulo decurtatum*)
amylum, corroboramentum linteorum;
٩ ' ٥٩ (*nostr. Stärke.*
نَشَاسْتَج (id.) ١٠ ' ٥٩
نَشِبَ الظَّبْيُ فِي الحِبَالَةِ *f. a.* in-)
haesit, capta est dorcas in reti vena-
٥ ' ١٥٤ (torio
أَنْشَبَ فِيهِ أَظْفَارَهُ infixit in alqd)
١٥ ' ١٩١ (ungues suas
نَشَبٌ (opes multae) ٣ ' ٤٧
نَاشِبٌ reti venatoris inhaerens capta)
٩ ' ١٥٤ (*dorcas*
نُشَّابَةٌ sagitta Turcica; sagitta cu-)
نُشَّابٌ ح (spide destituta ٤ ' ٧٠
نَشَدَ الضَّالَّةَ *f. u.* quaesiit camelum)
٢١ ' ١٢٥ (aberratum et amissum
ونَشَدَهُ بِاللّٰهِ obtestatus est alqm)
٢٢ (per Deum;
ونَشَدَهُ اللّٰهَ (id.) ٢٣
أَنْشَدَهُ شِعْرًا (recitavit alcui carmen)
١٤ ' ١٩٣
وأَنْشَدَهُ اللّٰهُ الضَّالَّةَ indicavit)
١٥ ' ١٩٣ (alcui camelum amissum
وأَنْشَدَهُ اللّٰهَ Deum tanquam in-)
tercessorem commemoravit erga alqm,
١٩ ' ١٩٣ (obtestatus est alqm per Deum
نَاشَدَهُ اللّٰهَ (id.) ١٠ ' ٢٢٩
تَنَاشَدُوا الشِّعْرَ recitarunt inter)
١٠ ' ٢٩٤ (se carmina

اِسْتَنْشَدَهُ شِعْرًا (petiit, voluit, ut
(carmen recitaret alqs ٢٧١، ٥
نَشِيدٌ (carmen recitatum) ١٩٣، ١۴
نَشَرَ الشَّيْءَ (f. i. dispersit rem; ex-
(plicavit, expandit rem ٩١، ١٧
نَشَرَ اللّٰهُ المَيِّتَ (f. u. resuscitavit
(Deus mortuum ١٢٨، ١٧
ونَشَرَ بِنَفْسِهِ (revixit, vivus factus
(est alqs ١٨
ونَشَرَ الخَشَبَةَ (dividit serrâ lignum) ه
أَنْشَرَ اللّٰهُ المَيِّتَ (resuscitavit
(Deus mortuum ١٩٥، ٣
نَشَّرَ المُصْحَفَ (explicavit Codicem)
٢١٣، ٢٠
اِنْتَشَرَ الخَبَرُ (divulgatus est nuntius)
٢٣٥، ١٧
نَشْرٌ (bonus odor; odoramentum)
نُشُورٌ ح ٥٥، ١٩
يَوْمُ النُّشُورِ (dies resuscitationis
(mortuorum: dies extremi judicii ٥، ١۴
نُشَارَةٌ (serrago) ٥٩، ١٥
مِنْشَارٌ (serra) مَنَاشِيرُ ح ٥٩، ١٥
نَشَزَ مِنْ مَكَانِهِ (f. i. surrexit e loco
(suo ٩٢، ١١
ونَشَزَتْ عَلَى زَوْجِهَا (f. i. et u.
adversata est oditque maritum; obse-
(quens fuit marito ٩٢، ١١
أَنْشَزَهُ (e loco suo sustulit, commovit,
(perturbavit alqd ١٩٥، ٩
نَاشِزَةٌ (mulier maritum inique tra-
(ctans; inobsequens marito ٩٢، ١٢
نَشَصَتْ عَلَى زَوْجِهَا (f. i. et u. ad-
verso animo fuit in conjugem, inobse-
(quens fuit marito mulier ٩۴، ١٠

نَاشِصٌ (mulier inobsequens infesto-
(que in maritum animo ٩۴، ١١
نَشَطَ الحَبْلَ (f. i. nodavit, nodo junxit
(funem laceratum ٩٥، ٢١
نَشِطَ لِلْأَمْرِ (f. a. laetus fuit ob
rem; alacri et propenso animo fuit in
(alqd ١٥٩، ٢٢
أَنْشَطَ العُقْدَةَ (solvit nodum) ١٩٩، ٧
نَشَّطَ لِكَذَا (incitavit, alacrem red-
(didit alqm ad alqd ٢١٥، ٥
نَشِيطٌ (laetus, alacer, lubens, pro-
(pensus in alqd ١٥٩، ٢٣
أُنْشُوطَةٌ (nodus) ٩٥، ٢٢ *pec.* no-
(dus facilis solutu, *nostr.* *Schleife.*
١٩٩، ٨
نَشِفَتِ الأَرْضُ المَاءَ (imbibit terra
(aquam ١٩١، ١٨
تَنَشَّفَ الثَّوْبُ العَرَقَ (imbibit
(sudorem vestis ٢٥٥، ٥
أَرْضٌ نَشِفَةٌ (terra aquam absorbens,
(imbibens ١٩١، ١٨
اِسْتَنْشَقَ (naribus intro attraxit aquam)
٢٧٣، ٥
نَشَا (f. u. ebrius fuit) ١۴٩، ١٩
ونَشِيَ (f. a. id.) ه
اِنْتَشَى (id.) ٢۴٣، ١٨
نَشْوَانُ، نَشْوَى (ebrius, a) ١۴٩، ٢٠
نَشْوَرَتِ الدَّابَّةُ (ruminavit pecus)
٢٨٣، ١٩
نِشْوَارٌ (ruminatio) ٧٣، ١٠
نَصَّ الحَدِيثَ (f. u. retulit, ad aucto-
(rem suum reduxit traditionem ١٣٨، ٩
نَصَبَ الشَّيْءَ (f. i. posuit, erexit, ex-
(tulit rem ٨٧، ١۴
ونَصَبَ الحَرْفَ (*in grammat.* in

casu accusativo posuit *seu*, vocali A
(instruxit vocabulum ١٥
ونَصَبَ لَهُ (hostiliter se gessit contra
(alqm ٨٧، ١٥
نَصِبَ (*f. a.* molestiâ affectus, lassus,
(fuit ١٥۴، ٧
نَاصَبَهُ الحَرْبَ (intulit alcui bellum)
٢٢٥، ٢١
اِنْتَصَبَ (erectus est, erectus stetit)
٢٣٣، ٢٣
نَصْبٌ (molestia; malum, calamitas)
١٥۴، ٧ (signum erectum, idolum) ٥١، ١٨
نُصْبٌ (molestia, malum, calamitas)
١٥۴، ٧
نَصْبٌ (omnis res quae adorationis
نُصْبٌ (causa erigitur, idolum
وأَنْصَابٌ ح ٥١، ١٧
نُصُبٌ (id.) ٨
نِصَابٌ (radix; origo *generis*) ۴۴، ١٨
(manubrium cultri ٧٠، ١٣
نَصِيبٌ (pars, portio) أَنْصِبَاءُ ٩٥، ٧
نَصْبَاءُ (*ovis* erecta cornua habens)
٧۴، ١٣
مَنْصِبٌ (radix; origo *generis*)
مَنَاصِبُ ۴۴، ١٩
مِنْصَبٌ (chytropodium ferreum)
مَنَاصِبُ ح ٢٩، ٢٢
أَنْصَتَ لَهُ (aurem praebuit alcui; ta-
(cuit, ut audiret alqm ١٩١، ٢٣
وأَنْصَتَهُ (id.) ١٩٢، ١
نَصَحَهُ (*f. a.* monitum dedit alcui, ad-
(monuit alqm ١٧٩، ١٧
ونَصَحَ لَهُ (id.) ه
ونَصَحَ الثَّوْبَ (consuit vestem) ١٨

admonuit alqm; sincere ver-) نَاصَحَهُ
٥ ، ٢٢٩ (satus est cum alqo

(admonuerunt se invicem) تَنَاصَحُوا
٧ ، ٢٩٤

homo sincero) رَجُلٌ نَاصِحُ الجَيْبِ
١٩ ، ١٧٩ (animo

نِصَاحٌ (filum) ١٩

(poenitentia sincera) تَوْبَةٌ نَصُوحٌ
١٨

نَصَّاحٌ (sartor) ١٤ ، ٥٧

نَصِيحَةٌ (monitum, admonitio) ١٨ ، ١٧٩

مِنْصَحٌ (acus) ١٩

f. u. victo-) نَصَرَهُ اللهُ عَلَى العَدُوِّ
riam de hostibus dedit alcui Deus)
١٨ ، ١٢٨

ونَصَرَهُ مِنَ العَدُوِّ (.id) ١٩ ، ١٢٨

jus suum vindicavit ab) اِنْتَصَرَ مِنْهُ
١٧ ، ٢٣٥ (alqo

Christianismum amplexus est,) تَنَصَّرَ
١٩ ، ٢٥٢ (Christianus factus est

(sibi invicem opem tulernut) تَنَاصَرُوا
١٨ ، ٢٩٤

(auxilium petiit ab alqo) اِسْتَنْصَرَهُ
٣ ، ٢٧٢

نَصِيرٌ (adjutor) أَنْصَارٌ ح ١٩ ، ١٢٨

نَصْرَانِيٌّ (Christianus) نَصَارَى ح
٧ ، ٥١

نَصْرَانِيَّةٌ (religio Christiana) ٢٠ ، ٢٥٢

نَاصِعٌ (purus) أَبْيَضُ نَاصِعٌ (valde
valde) أَصْفَرُ نَاصِعٌ ٢٢ ، ٧٩ (albus
٢٣ (flavus

f. u. ad dimidiam vitae) نَصَفَ العُمْرَ
٩ ، ١٣١ (aetatem pervenit

ad medium) ونَصَفَ الإِزَارُ سَاقَهُ
١٠ (alcjs pertigerunt femoralia

أَنْصَفَهُ (jus tribuit alicui) ١٩ ، ١٩٧

bifariam divisit, bipartitus est) نَصَّفَهُ
٤ ، ٢١٩ (alqd

(aequis partibus divisit) نَاصَفَهُ المَالَ
١٤ ، ٢٢٨ (cum alqo opes

meridies factus est) اِنْتَصَفَ النَّهَارُ
١٧ ، ٢٣٧ (dies, medius exstitit dies

dimidia parte) وَانْتَصَفَ الشَّهْرُ
١٨ ، ٢٣٧ (elapsus est mensis

sibi justitiam vindi-) وَانْتَصَفَ مِنْهُ
ﻫ (cavit ab alqo

peplo opertus est) تَنَصَّفَتِ المَرْأَةُ
٩ ، ٢٥٥ (mulier

justitiam sibi invicem tri-) تَنَاصَفُوا
١٢ ، ٢٩٥ (buerunt

(dimidium) ١٩ ، ١٩٧ (justitia) نِصْفٌ
١٠ ، ٩٥ ١٥ نِصْفٌ (dimidium denarii)
pondus quinque دانك con-) وثُلْثٌ
quinque (دانك نِصْفٌ ورُبْعٌ (tinens
pondus) نِصْفٌ سُدْسٍ (et dimidium
aequivalens uni قِيرَاطٌ *sive* dimidium
دانك) ٩٥ ، ١٤ ، ١٥ ، ١٩

mulier pro-) ١٩ ، ١٩٧ (justitia) نَصَفٌ
٣٣ ، ٣٣ (vectae aetatis

نَصَفَةٌ (justitia) ١٩ ، ١٩٧

إِنْصَافٌ (.id) ١٢ ، ٢٩٥

(medius mensis) مُنْتَصَفُ الشَّهْرِ
٣ ، ١٩ ✲ ١٨ ، ٢٣٧

نَصَلَ الخِضَابُ (*f. u.* abiit color) ١٤ ، ١٣٣

liber et inte-) تَنَصَّلَ مِنَ الذَّنْبِ
١٨ ، ٢٥٩ (ger fuit a crimine

نَصْلٌ (cuspis sagittae) نُصُولٌ ح
cuspis, acies) نَصْلُ السَّيْفِ ٥ ، ٧٠
نِصَالٌ ونُصُولٌ ح ١١ ، ٩٩ (ensis

sagitta cuspide instru-) سَهْمٌ نَاصِلٌ
٧ ، ٧٠ (cta

qui cuspides sagittarum con-) نَصَّالٌ
٥ ، ٧٠ (ficit

مُنْصُلٌ معا (ensis) مَنَاصِلُ ح ٨ ، ٩٩

unus alterius antias prehendit) نَاصَاهُ
١٩ ، ٢٣٢ (et ita dimicarunt

hoc de-) هَذِهِ فَلَاةٌ تُنَاصِي فَلَاةً
sertum conjunctum est cum alio deserto)
٢٠

نَاصِيَةٌ (antiae) نَوَاصِي ح ٨ ، ٣٤

f. i. et *u.* aqua descendit) نَضَبَ المَاءُ
١٩ ، ٨٧ (et disparuit in terra

نَضِجَ الشَّيْءُ (*f. a.* cocta est res) ١١ ، ١٥٥

coxit, bene coxit) أَنْضَجَ اللَّحْمَ
٧ ، ١٩٢ (carnem

نَضِيجٌ (coctus) ١١ ، ١٥٥

f. i. a. et *u.* aquâ con-) نَضَحَهُ بالمَاءِ
١٧ ، ٨٨ (spersit alqm

f. a. repulit, removit) نَضَحَ عَنْهُ
٢٠ ، ١٧٩ (*alqd* ab alqo

f. a. scaturiendo erupit e) نَضَخَ المَاءُ
٩ ، ١٧٧ (fonte aqua

f. i. et *u.* composuit) نَضَدَ الثِّيَابَ
vestes ita ut alias aliis superimponeret)
١٥ ، ٨٩

vestes ita compositae ut aliae) نَضَدٌ
١٩ (super alias collocatae sint

نَضِيدٌ (.id) ١٧

f. u. lacte viruit,) نَضَرَ العُودُ والوَجْهُ
floruit arbor, *et metaph.* nituit, flori-
٢٠ ، ١٢٨ (dus fuit vultus

ونَضُرَ (*f. u.* id.) ٢١

ونَضِرَ (*f. a.* id.) ﻫ

وَنَضَرَهُ ٱللّٰهُ (floridum, pulchrum creavit alqm Deus) ٢٣

نَضِرٌ (virens,) ٩، ٢٣ (aurum purum) (florens arbor) ١٢٨، ٢٢

نَاضِرٌ (virens, florens *arbor*) ١٢٨، ٢٢

أَخْضَرُ نَاضِرٌ (valde viridis) ٨٠، ١

نُضَارٌ (aurum purum) ٩، ٢٣

نَضُورٌ (virens, florens, *de arbore et vultu*) ١٢٨، ٢٢

نَضِيرٌ (id.) ﻫ

نَضْرَةٌ (pulchritudo et nitor faciei,) (*propter vitam commodam*) ٢٢

نَاضَلَهُ (sagittis jaculando certavit cum alqo) ٢٢٩، ١٠

تَنَاضَلُوا (jaculando certarunt inter se) ٢٩٩، ٩

نَضْنَضَتِ ٱلْحَيَّةُ لِسَانَهَا (motitavit serpens linguam suam) ٢٨١، ١٧

نَضَا ٱلثَّوْبَ عَنْ نَفْسِهِ (*f. u.* exuit vestem) ١٤٩، ٢٢

أَنْضَاهُ (emaciavit alqm) ٢٠٨، ١

اِنْتَضَى ٱلسَّيْفَ (strinxit ensem) ٢٤٣، ٢٠

نِضْوٌ (camelus emaciatus) أَنْضَاءٌ ح ٧٣، ٤ * ٢٠٨، ١

نَطَحَهُ ٱلثَّوْرُ (*f. i.* et *a.* cornu petiit alqm taurus) ٨٨، ١٨

اِنْتَطَحَتِ ٱلْكِبَاشُ (cornibus se invicem petiverunt arietes) ٢٣٤، ٩

نَاطِحٌ (praeda venatica, fera) ٥٤، ١٣

نَاطِرٌ (custos vineae) نَوَاطِرُ ١٩، ٢٢

نَاطُورٌ (id.; custos arvorum et segetum ad arcenda pecora) ١٩، ٢٢

نَطْعٌ معا ونِطَعٌ معا (stratum ex corio concinnato, *al.* uter coriaceus) أَنْطَاعٌ ونُطُوعٌ ح ٩٣، ٢١

نَطَفَ ٱلْمَاءُ (*f. i.* et *u.* stillavit aqua) ٩٧، ٢٠

تَنَطَّفَتْ (inauribus ornata est mulier) ٢٥٥، ٧

نَاطِفٌ (species bellarii, quod et قُبَّيْطَى dicitur, *q. v.*) ٩١، ٨

نُطْفَةٌ (sperma) ٩٧، ٢٠ (stilla, gutta) (genitale maris) نُطَفٌ ح ٣٨، ٢٣

نَطَفَةٌ (inauris mulierum) ٢٥٥، ٧

نَاطِفِيٌّ (qui bellarium نَاطِف dictum vendit) ٩١، ٨

نَطَقَ (*f. i.* et *u.* articulatam et significantem vocem protulit; locutus est) ٩٨، ١٩

أَنْطَقَهُ (loquendi facultatem dedit alicui) ١٩٨، ١١

نَطَّقَهُ (zonâ cinxit alqm) ٢١٧، ١

اِنْتَطَقَ بِالنِّطَاقِ (zonâ constrictus, indutus est) ٢٣٨، ٢

تَنَطَّقَ (id.) ٢٥٥، ٢١

اِسْتَنْطَقَهُ (petiit ex alqo ut sermonem proferret) ٢٧٣، ٥

نَاطِقٌ (opes animatae, ut mancipia et pecora) ٤٧، ٧

نِطَاقٌ (zona, qua medium corpus constringitur) ٧١، ٩

مِنْطَقَةٌ (id.) مَنَاطِقُ ح ٧١، ٥

نَطْلٌ (vasculum ad reservandam aquam rosatam) ٢٨، ١٩

نَاطِلٌ (patera; vas majus quo metiuntur vinum) نَيَاطِلُ ح ٥٩، ٩

نَظَرَ إِلَيْهِ (*f. u.* oculos convertit ad alqd, contemplatus est alqd) ١٢٨، ٢٣

وَنَظَرَهُ (id.) ﻫ

وَنَظَرَهُ (moram concessit alcui; indulsit) ١٢٩، ١

أَنْظَرَهُ (moram concessit alcui) ١٩٥، ٤

نَاظَرَهُ (similis fuit alcui; comparationem instituit cum alqo) ٢٢٧، ٨

اِنْتَظَرَهُ (exspectavit alqm) ٢٣٥، ١٨

اِسْتَنْظَرَهُ (petiit ex alqo, ut moram sibi concederet) ٢٧٢، ٣

نَاظِرٌ (custos vineae) نَوَاظِرُ ١٩، ٢٢ (acies *vel* pupilla oculi; imago hominis in oculo) نَوَاظِرُ ح ٣٥، ٢ نَاظِرَانِ (duae venae ex oculorum angulis descendentes) ٣٤، ٢٠

نَظِيرٌ (similis, aequalis *alteri*) نُظَرَاءُ ح ٤٩، ٢

نَظْرَةٌ معا (dilatio, mora, indulgentia) ١٩٥، ٤

نَاظُورٌ (custos vineae; custos segetum ad arcenda pecora) ١٩، ٢٢

مَنْظَرٌ (facies) ٣٤، ١٤

مَنْظَرٌ (locus in quo alqd adspici potest, specula) ١٢٩، ١

مَنْظَرَانِيٌّ (vir pulchrâ facie) ﻫ

نَظُفَ (*f. u.* purus, castus fuit) ١٨٥، ١٩

نَظَّفَ ٱلثَّوْبَ (mundavit vestem) ٢١٩، ٥

تَنَظَّفَ (mundus fuit, mundiciei cum studio deditus est) ٢٥٥، ٩

اِسْتَنْظَفَ ٱلْخَرَاجَ (cepit totum tributum impositum) ٢٧٣، ٢

نَظِيفٌ (purus, castus) ١٨٥، ٢٠

نَظَافَةٌ (puritas, mundicies) ٢٥٥، ٧

نَظَمَ اللُّؤْلُؤَ (f. i. in filo conjunxit margaritas) ١٢ ، ١٠٢

نَظَمَ اللُّؤْلُؤَ والكَلَامَ (certa serie conjunxit margaritas et legibus metricis composuit verba) ١٤ ، ٢١٨

اِنْتَظَمَ الأَمْرُ (recte dispositum et ordinatum est negotium) ١٧ ، ٢٣٩

نِظَامٌ (linea margaritarum) ١٣ ، ١٠٢

نَعَبَ الغُرَابُ والدِّيكُ (f. i. et a. crocitavit corvus et cecinit gallus) ١٧ ، ٨٧

نَعَتَهُ (f. a. descripsit alqd; in gramm. epithetum nomini addidit) ١٨ ، ١٧٤

نَعْجَةٌ (ovis femella) نِعَاجٌ ح ٢٠ ، ٧٣

نَعْجَةٌ أَلْيَانَةٌ (ovis quae adiposam caudam habet) ١٩ ، ٧٤

نَعَرَ (f. i. et a. clamavit) ١٨ ، ٩١

نَعِيرٌ (clamor validus) ﻫ

نُعَرَةٌ (musca quae asinos infestat) نُعَرٌ ح ١٧ ، ٧٧

نَاعُورٌ (cisterna magna) نَوَاعِيرُ ح ٢١ ، ١٣

نَعَسَ (f. u. somnolentus fuit) ١٧ ، ١٢٩

نَعَشَهُ اللّٰهُ (f. a. elevavit alqm Deus) ١٣ ، ١٧٨

اِنْتَعَشَ (subsiliit; erexit se) ٩ ، ٢٣٩

نَعْشٌ (feretrum in quo defertur funus; *ex usu vulgari de feretro funeris muliebris adhibetur*) ١٣ ، ٢٢

بَنَاتُ النَّعْشِ و بَنَاتُ نَعْشٍ (*sic!*) (sidus vergiliarum) ١٧ ، ٩

نَعَقَ الرَّاعِي بالغَنَمِ (f. i. acclamavit, increpuit pecora pastor) ٢٠ ، ٩٨

ونَعَقَ المُؤَذِّنُ (tempus precationis indixit praeco publicus) ٢١ ، ٩٨

ونَعَقَ الغُرَابُ (crocitavit corvus) ﻫ

أَنْعَلَ الخُفَّ (soleam affixit ocreae) ١٩ ، ١٩٩

اِنْتَعَلَ (soleas calceasve induit) ١٠ ، ٢٣٩

نَعْلٌ (solea *ad muniendum pedem*; calceus) نِعَالٌ ح ٨ ، ٥٣

نَعِمَ (f. a. i. et u. commoda et jucunda vita usus est alqs) ١٨ ، ١٩٤

ونَعُمَ (f. u. id.) ١٩

أَنْعَمَ عَلَيْهِ (contulit in alqm beneficia) ١٢ ، ٢٠٠

وأَنْعَمَهُ (laetum, jucundum reddidit alqd) ﻫ

وأَنْعَمَ (dixit نَعَمْ ita est!) ﻫ

نَعَّمَهُ اللّٰهُ (opulentia vitaeque commoditate donavit alqm Deus) ١٥ ، ٢١٨

تَنَعَّمَ (commoda et jucunda vita usus est) ١٩ ، ٢٥٧

نِعْمَ الرَّجُلُ زَيْدٌ (Seidus, quam bonus vir est!) ١٠ ، ٢٨٩

نَعَمْ (*particula affirmationis*, ita est!) ١٩ ، ٢٨٨

نَعَمٌ (quadrupedes domestici *ut* cameli, boves, oves, capelli) أَنْعَامٌ وأَنَاعِيمُ ح ٩ ، ٧١

نَاعِمٌ (vitae commoditate et divitiis utens) ١٩ ، ١٩٤

نَعِيمٌ (bona, grata conditio; vitae commoditas; divitiae, gratia, beneficentia) ١٩ ، ١٩٤ ✲ ١٩ ، ٢٥٧ جَنَّةُ النَّعِيمِ (Paradisus) ٢٢ ، ٥٠

نِعْمَةٌ (commoda et jucunda vivendi ratio; gratia; beneficium; laetitia, gaudium) نِعَمٌ ح ١١ ، ٤٧

نُعْمَى (id.) ١١ ، ٤٧

نَعْمَاءُ (id.) ١١ ، ٤٧

نَعَامَةٌ (struthiocamelus) نَعَامٌ ونَعَائِمُ ح ٢١ ، ٧٨

إِنْعَامٌ (collatio beneficiorum in alqm) ١٢ ، ٢٠٠

نَعْنَعٌ (mentha) ٩ ، ١٩

نَعْنَاعٌ (id.) ٩ ، ١٩

نَعَى المَيِّتَ إِلَى القَوْمِ (f. a. attulit nuntium de morte alcjs hominibus) ٢ ، ١٨٣

نَاعٍ (nuntius mortis, qui mortem alcjs annuntiat) ٣ ، ١٨٣

نَعِيٌّ (id.) ﻫ

نُغَرَةٌ (pullus passeris) نُغَرٌ ونِغْرَانٌ ح ٤ ، ٧٨

نَغَّصَ عَيْشَهُ (turbidam et ingratam reddidit vitam alcjs) ١٤ ، ٢١٤

تَنَغَّصَتْ عَلَيْهِ المَعِيشَةُ (turbida et ingrata fuit alcui vita) ١١ ، ٢٥٣

نَغَضَتِ السِّنُّ (f. i. u. et a. vacillavit, infirmus fuit dens) ٧ ، ٩٥

أَنْغَضَ رَأْسَهُ (agitavit, commovit caput suum alqs) ٢٣ ، ١٩٥

نُغْفَةٌ (sordes narium; mucus) ١٣ ، ٣٥

نَغَقَ الغُرَابُ (f. i. crocitavit corvus) ٢١ ، ٩٨

نَغِلَ الأَدِيمُ (f. a. corruptum est corium inter depsendum) ١٨ ، ١٩٣

نَغَمَ (f. i. et u. cecinit, submisse locutus est) ١٤ ، ١٠٢

نَفَثَ فِي العُقَدِ (f. i. flavit in nodos *quod fit in incantatione*) ٤ ، ٨٨

نَافِجَةٌ (vesicula moschi) ١٨ ، ٥٥

مِنْفَجَةٌ (arcus carminatoris) ٢١ ، ٥٧

نَفَجَ المِسْكُ (f. a. fragravit, odorem diffudit moschus) ١٧٩، ٢٠

نَفَخَ فِي الزِّقِّ والنَّارِ (f. u. flavit in utrem et ignem) ١٣٤، ١٧

اِنْتَفَخَ (inflatus est, intumuit) ٢٣٤، ١١

نُفَّاخَةٌ (bulla aquae) ١٢، ٣

نُفَاخَةٌ (id.) ٢٩٠، ٢٣

أَنْفَخُ (inflatione testiculorum laborans; al. herniosus) ٢٩٥، ١٤

مِنْفَاخٌ (follis fabri ferrarii vel aurifabri) ٥٤، ٨

نَفِدَ (f. a. evanuit, abiit, periit) ١٥٩، ٢١

أَنْفَدَ المَالَ (perdidit, exhausit opes) ١٩٣، ١٤

إِسْتَنْفَدَ وُسْعَهُ (omnes divitias suas profudit et perdidit) ٢٧١، ٩

نَفَذَ الأَمْرُ (f. u. penetravit mandatum, effectum habuit) ١٢٩، ٨

وَنَفَذَ الكِتَابُ (pervenit ad alqm, perlata est epistola) ٩

أَنْفَذَ السَّهْمَ (transmisit, trajecit sagittam) ١٩٣، ١٧

وَأَنْفَذْتُ إِلَيْهِ كَذَا (transmisi, pertuli alqd ad alqm) ه

مَنْفَذٌ (locus penetrandi, introitus) ٢٤، ١٣

نَفَرَتِ الدَّابَّةُ (f. i. et u. aufugit jumentum) ٩١، ١٨

نَفَّرَهُ (fugavit, abegit alqm) ٢١٣، ٢١

تَنَافَرُوا (rem suam simul ad judicem contulerunt; de gloria certarunt inter sese) ٢٦٤، ١٨

إِسْتَنْفَرَ (aufugit) ٢٧٢، ٣

وَاسْتَنْفَرَهُ (in fugam convertit alqm) ٤

لَيْلَةُ النَّفْرِ معا (nox in qua peregrinatores e valle Mina Meccam redeunt) ٩١، ١٩

نَفْرٌ (turba hominum usque ad decem numero) ٣١، ٢١

نَفِيرٌ (id.) ٣١، ٢٠ (turba hominum una fugientium vel contra hostem praecedentium) ٩١، ١٩

نَفَزَ السَّهْمَ (convertit super ungue sagittam) ٢١٤، ٢

نَفِسَتْ (f. a. peperit mulier, sanguinem effudit post partum) ١٥٩، ٣

وَنُفِسَتْ (id.) ٤

وَنَفُسَ الشَّيْءُ (f. u. bona et pretiosa fuit res) ٥

نَفَّسَ عَنْهُ (sustulit ab alqo moerorem) ٢١٤، ٨

نَافَسَ فِي الشَّيْءِ (desideravit, expetivit rem) ٢٢٧، ١٤

تَنَفَّسَ الصُّعَدَاءَ (spiritum longiorem duxit *prae* moerore) ٢٥٣، ٩

تَنَافَسُوا فِي الشَّيْءِ (expetiverunt et desiderarunt rem *anhelando*) ٢٩٥، ١

نَفْسٌ (anima; corpus hominis) أَنْفُسٌ وَنُفُوسٌ ح ٣٢، ٢٢ الرَّجُلُ نَفْسُهُ (vir ipse) ٨٤، ٢١ الرَّجُلَانِ أَنْفُسُهُمَا (duo viri ipsi) ه النِّسَاءُ أَنْفُسُهُنَّ (mulieres ipsae) ٢٣

نَفَسٌ (spiritus, anhelitus) أَنْفَاسٌ ح ٣٣، ٤

نَفِيسٌ (bonus, pretiosus) ١٥٩، ٩ نَفَائِسُ ح ٤٧، ٤ (opes pretiosae)

نِفَاسٌ (partus; sanguis qui post partum defluit) ١٥٩، ٤

نُفَسَاءُ (puerpera) نِفَاسٌ ح ١٥٩، ٤

مَنْفُوسٌ (infans natus) ١٥٨، ٥

نَفَشَ الصُّوفَ (f. u. concutiendo divisit lanam) ١٢٩، ١٨

وَنَفَشَتِ الغَنَمُ (noctu in pascuis fuerunt oves *absque pastore*) ١٩

تَنَفَّشَتِ الهِرَّةُ (felis pilos colli et caudae erexit) ٢٥٣، ٧

اِنْتَفَشَتِ الهِرَّةُ (id.) ٢٣٩، ٧

نَفَضَ الثَّوْبَ (f. u. excussit vestem) ١٣٠، ٨

وَنَفَضَ الشَّجَرَةَ (concussit arborem) ه

وَنَفَضَتْهُ الحُمَّى (concussit alqm febris) ٩

أَنْفَضَ القَوْمُ (penuriâ commeatus et pecuniae laborarunt homines) ١٩٥، ٢٣

اِنْتَفَضَ (quassus, excussus est) ٢٣٩، ١٢

نَفَضٌ (fructus arboris quatiendo delapsi) ١٣٠، ٩

نَافِضٌ (febris horrore conjuncta) ٥٨، ١٢

نَفِطَتْ يَدُهُ (f. a. pustularum plena fuit manus alcjs) ١٥٩، ٢٣

تَنَفَّطَتْ يَدُهُ (pustulis affecta est manus alcjs) ٢٥٣، ٢١

نِفْطٌ معا (naphtha) ١٠، ٦

نَفِطَةٌ (manus pustularum plena) ١٩٠، ١

نَفَّاطَةٌ (tormentum quo naphtha in hostes conjicitur) ٩٩، ٤

نَفَعَهُ بِكَذَا (f. a. utilis fuit alcui alqâ re) ١٨١، ٧

اِنْتَفَعَ بِهِ (utilitatem cepit ex alqâ re) ٢٣٧، ٤

نَفَقَتِ الدَّابَّةُ (f. u. interiit, mortuum est jumentum) ١٣٢، ٧

وَنَفَقَ المَتَاعُ (vendibiles fuerunt et emtores facile invenerunt merces) ١٣٢، ٨

أَنْفَقَ مَالَهُ عَلَى عِيَالِهِ (erogavit
pecuniam suam pro familia sua alqs)
١٩٨، ١١
نَافَقَ (hypocrita fuit *in religione*)
٢٢٨، ٢٠
نَفَقٌ (quidquid duos exitus habet;
latibulum subterraneum quod introitum
et exitum habet; foramen in muro ad
(permeatum aquae ٢٤، ١٣
نَفَقَةٌ (expensa, pecunia erogata)
نَفَقَاتٌ ح ١٩٨، ١٢
تَنَفَّلَ عَلَى أَصْحَابِهِ (majorem praedae
partem sumsit, quam socii ejus sum-
(serunt ٢٥٩، ١٩
وتَنَفَّلَ (opera spontanea a lege non
(praescripta fecit ٢٠
نَفْلٌ (bonum opus supererogatorium,
نُفُولٌ ح ٤٨، ١٩ (a lege non postulatum
نَفَلٌ معا (praeda bellica) أَنْفَالٌ
ونُفُولٌ ح ٩٨، ٢٢
نَافِلَةٌ (bonum opus supererogatorium,
نَوَافِلُ ح (a lege non praescriptum
٤٨، ١٩ (nepos) نَوَافِلُ ح ٤٥، ١
نَوْفَلَةٌ (salinum) ٢٧، ٢٣
نَفَى أَخَاهُ أَوِ ٱبْنَهُ (*f. i.* removit, re-
legavit fratrem suum aut filium suum)
١١٨، ٥
ونَفَاهُ مِنَ ٱلْبَلَدِ (ejecit, expulit
(alqm ex urbe ٩
هَذَا يُنَافِي ذَاكَ (hoc excludit illud;
(hoc negat, annihilat illud ٢٣٢، ٢١
اِنْتَفَى مِنْ وَلَدِهِ (abdicavit filium
(suum ٢٤٤، ٩
نُفَايَةٌ (bombyx deterior) ٥٣، ١٥
نَقَّ ٱلضِّفْدَعُ (*f. i.* coaxavit rana)
١٠٥، ٢٣

نَقَبَ عَلَى ٱلْقَوْمِ (*f. u.* princeps, do-
(minus populi est ١٢٣، ٩
ونَقُبَ (*f. u.* id.) ١٠
ونَقَّبَهُ (perfodit, perforavit alqd) ١١
نَقَّبُوا فِي ٱلْبِلَادِ (peragrarunt regio-
(nes ٢١١، ١
ونَقَّبَ عَنْهُ (perscrutatus est alqd) ﻫ
اِنْتَقَبَتْ (operimentum نِقَاب dictum
(induit mulier ٢٣٤، ١
تَنَقَّبَتْ (id.) ٢٥٠، ١٨
نُقْبَةٌ (vestimenti genus, quod medio
(corpori succingitur ٩٢، ٧، ١٩
نِقَابٌ (operimentum superioris partis
(faciei mulierum نُقُبٌ ح ٩٣، ٩
نَقِيبٌ (dominus, princeps populi)
نُقَبَاءُ ح ١٢٣، ١١
مَنْقَبَةٌ (praestantia, virtus) مَنَاقِبُ
ح ٤٩، ١٣
نَقَّحَ ٱلْكَلَامَ (ornate et eleganter com-
(posuit orationem ٢١١، ٢٠
نُقَاخٌ (aqua frigida, refrigerans et re-
(creans ١٢، ٧
نَقَدَ ٱلدَّرَاهِمَ (*f. u.* discrevit et elegit
(numos meliores a sequioribus ١٢٩، ١
ونَقَدَهُ ٱلثَّمَنَ (solvit alcui pretium
emtarum mercium praesente et nu-
(meratâ pecuniâ ﻫ
اِنْتَقَدَ ٱلدَّرَاهِمَ (elegit numos me-
(lioris notae a sequioribus ٢٣٤، ١٩
نَقْدٌ (praesens et numerata pecunia)
نُقُودٌ ح ١٢٩، ٢
نَقَدَةٌ (parvum genus ovium brevibus
(cruribus نَقَدٌ ونِقَادٌ ح ٧٤، ٢
أَنْقَذَهُ مِنَ ٱلْهَلَكَةِ (liberavit alqm
(ab interitu ١٩٣، ١٨

اِسْتَنْقَذَهُ مِنَ ٱلْهَلَكَةِ (id.) ٢٧١، ٩
نَقَرَ ٱلطَّائِرُ ٱلْحَبَّ (*f. u.* collegit avis
(*granum* ١٢٩، ٢
ونَقَرَ ٱلْخَشَبَةَ (excavavit lignum) ﻫ
ونَقَرَ ٱلرَّحَاءَ (exacuit molas) ٣
ونَقَرَ فِي ٱلنَّاقُورِ (tuham inflavit) ﻫ
نَقِيرٌ (fossa ad conficiendos late-
(res scrobiculus in osse da- ٥٣، ٧
(ctyli mactra, alveus ad subi- ٣٠، ٤
(gendam massam farinae ٢٩، ١٩
نَقَّارٌ (qui lapidem molarem exacuit)
٢٩، ٢
نُقْرَةٌ (argentum) ١٠، ٣ (scrobs in
posteriore collo *seu* inferiore occipite)
٣٩، ١٣
نُقَرَةٌ معا (torpor in pedibus) ٥٩، ١
نَاقُورٌ (tuba militaris) ٩٩، ٢
مِنْقَارٌ (rostrum avis) مَنَاقِيرُ ح
(malleus rostratus molitoris ad ٧٩، ١٤
(acuendam molam ١٢٩، ٣
نِقْرِسٌ (arthritis; podagra) ٥٨، ٢٢
نَقَزَ (*f. i.* et *u.* salivit, assilivit) ٩٢، ١٣
نِقْسٌ (atramentum scriptorium) أَنْقَاسٌ
ح ٥٠، ١٤
نَقَشَ ٱلشَّيْءَ (*f. u.* coloravit, diversis
(coloribus adornavit rem ١٢٩، ٢٠
ونَقَشَ ٱلشَّوْكَةَ مِنْ رِجْلِهِ (ex-
(traxit spinam e pede suo ﻫ
نَقَّشَ (coloribus pinxit) ٢١٤، ١١
نَاقَشَهُ فِي ٱلْحِسَابِ (scrupulo ver-
(satus est cum alqo in calculo ٢٣٧، ١٥
مِنْقَاشٌ (instrumentum, cujus ope
(extrahitur spina e cute ٣٠، ٩

نَقَصَهُ (*f. u.* diminuit alqd) ١٣٠، ٥
imminutus, deminu-) وَنَقَصَ بِنَفْسِهِ
٩ (tus est
اِنْتَقَصَهُ (diminuit alqd) ٢٣٩، ٨
وَانْتَقَصَ بِنَفْسِهِ (diminutus est) ٩
(vituperavit, obtrectavit alqm) تَنَقَّصَهُ
٢٥٣، ١٢
voluit de-) اِسْتَنْقَصَ مِنَ الثَّمَنِ
trahere de pretio *vel* petiit ut remitte-
٢٧٢، ٩ (retur de pretio
نَقِيصَةٌ (vitium; vituperium) ٢٥٣، ١٣
f. u. rupit pa-) نَقَضَ العَهْدَ والبِنَاءَ
٣٠، ٩ (ctum et destruxit aedificium
gravavit onus) أَنْقَضَ الحِمْلُ ظَهْرَهُ
١٩٩، ١ (dorsum alcjs
contra-) نَاقَضَ آخِرُ قَوْلَيْهِ الأَوَّلَ
dixit posterior orationis pars priori
٢٢٧، ١٩ (ejus parti
fractus, dissolutus, destru-) اِنْتَقَضَ
٢٣٩، ١٢ (ctus est
تَنَقَّضَ (id.) ٢٥٣، ١٥
contrarii fuerunt) تَنَاقَضَ القَوْلَانِ
inter se et contradixerunt sibi duo
٢٩٥، ٤ (sermones
نَقِيضٌ (contrarius) ٤٩، ٣ (sonus
quem edit dorsum, *sellave jumenti*,
cui onus nimis grave impositum est)
١٩٩، ١
نَقَطَ المُصْحَفَ *f. u.* punctis diacriticis)
١٣٠، ١٩ (instruxit codicem
نَقَّطَ المُصْحَفَ (id.) ٢١٥، ٥
نُقْطَةٌ punctum quo litera alphabeti)
نُقَطٌ (arabici ab altera distinguitur
gutta, cfr. *J. L. Burck*-) ح ٤٩، ٢٢
hard's Reisen in Nubien, *Weimar*
١٣٠، ١٧ (1820. *pag.* 484.

اِنْتَقَعُوا نَقِيعَةً ove mactata homini ex)
itinere redeunti convivium pararunt)
٢٣٧، ٥
stagnavit collecta) اِسْتَنْقَعَ المَاءُ
٢٧٢، ١٨ (aqua
نَقْعٌ (pulvis) ٨، ١
convivium quod ex itinere re-) نَقِيعَةٌ
ovis *al.* quod-) ٥٩، ٢٣ (deunti paratur
vis pecus, quod ad excipiendum hospi-
٢٣٧، ٥ (tem mactatur
نَقَلَهُ transtulit, translocavit, movit alqd)
١٣٣، ١٤ (e loco
translatus est e loco in locum,) اِنْتَقَلَ
٢٣٩، ١ (transiit; migravit
translatus est e) تَنَقَّلَ مِنَ المَوْضِعِ
٢٥٩، ٢٠ (loco in locum; e loco motus est
fructus نُقْل dictos) وَتَنَقَّلَ بِالنُّقْلِ
ه (edit
fructus, qui, dum vinum bibitur,) نُقْلٌ
٥٩، ٩ (potoribus praebetur
transitus e loco in locum; mi-) نُقْلَةٌ
٢٣٩، ٢ (gratio
instrumentum agricolae; cor-) مِنْقَلٌ
bis major e virgis foliisque palmae con-
texta ad stercus in agros transferen-
١٨، ٧ ح مَنَاقِلُ (dum
f. i. vindictam cepit ab) نَقَمَ مِنْهُ كَذَا
alqo propter alqd; vituperavit in alqo
١٠٢، ١٥ (alqd
وَنَقِمَ عَلَيْهِ كَذَا (id.) ه
وَنَقَّمَ (*f. a.* id.) ه
(vindictam cepit ab alqo) اِنْتَقَمَ مِنْهُ
٢٣٩، ١٨
نَقْنَقَ الضِّفْدَعُ (coaxavit rana) ٢٨٢، ٤
f. a. convaluit ex) نَقَهَ مِنَ المَرَضِ
١٨٢، ٩ (morbo

نَاقِهٌ (convalescens ex morbo) ١٨٢، ١٠
نَقِيَ (*f. a.* purus fuit) ١٧١، ٢٠
(purum reddidit, mundavit alqd) نَقَّاهُ
٢٢٤، ١٥
purgavit sibi, sele-) اِنْتَقَى الشَّيْءَ
٢٤٤، ٨ (git rem
forma dialect. pro (اِسْتَلْقَى) اِسْتَنْقَى
٢٧٨، ١٨ (*quod vide*
نَقًا (collis arenarum) أَنْقَاءٌ ح
٨، ٢١
نِقْيٌ (medulla ossis) أَنْقَاءٌ ح ٢٩٤، ٣
purus,) نَقِيٌّ (id.; cerebrum) ٣٣، ١٩
١٧١، ٢٠ (mundus
bombyx praestans, prae ceteris) نُقَايَةٌ
٥٣، ١٤ (bonus
species uvarum passarum qui-) مُنَقًّى
٥٩، ٧ (bus ossicula extracta sunt
f. a. crustâ *seu* escharâ) نَكَأَ القَرْحَةَ
١٧٤، ٧ (nudavit vulnus
f. u. deflexit a) نَكَبَ عَنِ الطَّرِيقِ
١٢٣، ١٢ (via
وَنَكِبَ عَنِ الطَّرِيقِ (*f. a.* id.) ه
noxâ affecit alqm,) وَنَكَبَهُ الزَّمَانُ
ه (afflixit alqm tempus
تَنَكَّبَهُ (deflexit ab alqo) ٢٥٠، ١٨
وَتَنَكَّبَ مِنْهُ (id.) ه
adversitas fortunae, calamitas,) نَكْبَةٌ
(malum) نَكَبَاتٌ وَنُكَبٌ ح ١٢٣، ١٣
vir humerum inclinantem ha-) أَنْكَبُ
ventus curvus) نَكْبَاءُ ٢٩٥، ١٢ (bens
i. e. obliquus, lateralis, qui non recto
cursu ex meridie vel oriente vel occi-
٧، ١٨ (dente vel septentrione spirat
مَنْكِبٌ (humerus) مَنَاكِبُ ح ٣٩، ١٤

نَكَتَ الأَرْضَ بِالْخَشَبَةِ f. u. tutudit,)
(concussit terram ligno ١٩، ١٢٣
نَكَّتَ فِى كَلَامِهِ acute dictum pro-)
(tulit in sermone ٣، ٢١١
نُكْتَةٌ punctum, naevus, macula in)
(equo نُكَتٌ ح ٢٠، ٩٧ (acute dictum)
٣، ٢١١
نَكَثَ الْعَهْدَ f. u. rupit, violavit pa-)
(ctum ٢، ١٢٤
اِنْتَكَثَ الْحَبْلُ (dissolutus est funis)
٣، ٢٣٤
نِكْثٌ (res soluta, rupta, corrupta)
أَنْكَاثٌ ح ٣، ١٢٤
نَكَحَ الْمَرْأَةَ f. i. inivit, matrimonio sibi)
(junxit feminam ١٩، ٨٨
أَنْكَحَهُ امْرَأَةً in matrimonium dedit)
(alcui mulierem ١٣، ١٩٢
نَاكَحَهَا (inivit feminam) ٥، ٢٢٩
تَنَاكَحُوا a se invicem in matrimo-)
nium expetiverunt mulierem; se in-
(vicem futuerunt ٧، ٢٩٤
نِكَاحٌ (matrimonium; concubitus) ٢٠، ٨٨
نَكِدَ f. a. nil boni habuit in se; inutilis)
(fuit ٢٢، ١٥٩
نَكِدٌ (homo nequam; inutilis) ٢٢، ١٥٩
نَكِرَهُ (f. a. nescivit, non cognovit alqd)
٧، ١٥٨
نَكُرَ f. u. incognitum, insuetum fuit)
(alqd; acuminosus fuit homo ٢١، ١٨٤
أَنْكَرَ الأَمْرَ abnegavit alqd; impro-)
(bavit alqd ٤، ١٩٥
نَكَّرَ الاسْمَ in Gramm. indetermi-)
natum sivit, articulo non instruxit no-
(men ٢١، ٢١٣
تَنَكَّرَ لَهُ abalienatus est ab alqo; mu-)
tatus est, ut ab altero non cognoscere-
(tur ١٩، ٢٥٢
تَنَاكَرَ (se nescire simulavit) ١٩، ٢٩٤
وتَنَاكَرُوا hostiliter se gesserunt)
(erga se invicem ه
اِسْتَنْكَرَ الأَمْرَ abnegavit, impro-)
(bavit alqd ٤، ٢٧٢
شَىْءٌ نُكْرٌ res ignota; res inusitata,)
(nova; res ingrata, turpis ٨، ١٥٨
نُكْرٌ معا (acuminosus, ingeniosus)
٢٢، ١٨٤ (actio improba, turpis) ٢٢، ٤٨
نَكِيرٌ improbatio, in textu pro)
يا اِنْكَارٌ lege يا اِنْكَار ; ingratus,
invisus, pec. actio turpis, improba,)
ح ٢٢، ٤٨ nom. pr. alterius duorum)
Angelorum, qui tormentis sepultorum
(praesunt ٤، ٣١
نَكِرَةٌ nomen non indeterminatum,)
pec. articulo carens, in Gramm.)
٢٢، ٢١٣
مُنْكَرٌ (actio turpis, improba) مَنَاكِرُ
ح ٢٢، ٤٨ nom. propr. Angeli qui)
una cum Angelo Nekir sepultos excru-
(ciat ٤، ٣١
نَكَسَ رَأْسَهُ (f. u. invertit caput suum)
١٧، ١٢٩
نُكِسَ الْمَرِيضُ denuo aegrotus fa-)
(ctus est; recidit in morbum ١٤، ١٨٨
نَكَّسَهُ (invertit alqd) ٩، ٢١٤
نِكْسٌ (humilis, illiberalis; imbecillis)
٤، ٤٢
نَكَصَ على عَقِبَيْهِ f. i. et u. retro-)
cessit in vestigiis suis, destitit a re)
١٢، ٩٤
اِسْتَنْكَفَ مِنْهُ recusavit alqd; destitit)
(ab alqo ٢، ٢٧٣

نَكَلَ عَنِ اليَمِينِ f. i. et u. retro-)
(cessit, se abstinuit a jurejurando ٢، ١٠١
نَكَّلَ بِهِ punivit alqm exempli sta-)
(tuendi causa ٢٢، ٢١٧
نَكَالٌ poena, pec. exempli statuendi)
(causa أَنْكَالٌ ح ٢، ٥٢
نَكْهَةٌ odor halitusve oris sive bonus)
(sit sive malus ١٣، ٣٥
نَكَى فِى الْعَدُوِّ (f. i. nocuit hosti)
١٢، ١١٨
نَمَّ عَلَيْهِ الْحَدِيثَ f. i. et u. manife-)
stavit, pec. clam detulit et insusurra-
(vit alcui alterius dictum factumve ٤، ١٠٧
تَنَمَّرَ (leopardo similis fuit) ٢٠، ٢٥٢
نَمِرٌ (Pardus) نُمُورٌ ح ١٧، ٧٥
نَمِيرٌ (aqua salubris) ٩، ١٢
أَنْمَرُ (equus colore pardi, maculosus)
٢٠، ٩٧
نُمْرُقَةٌ pulvinar minus pec. com-)
modioris insessus ergo ephippio sup-
(positum نَمَارِقُ ح ٢، ٩٤
نَامُوسٌ (latibulum venatoris) نَوَامِيسُ
ح ١٩، ٥٤ النَّامُوسُ الأَكْبَرُ cogno-)
(men Gabrielis Archangeli ١، ٣١
نَمِشٌ (bos puncta maculasve habens)
١٩، ٧٣
تَنَمَّصَتْ mulier evellit sibi pilos pec.)
(superciliorum ١٣، ٢٥٣
مِنْمَاصٌ (volsella ad evellendos pilos)
٩، ٣٠
نَمَطٌ stratum, tapes; in Mauritania)
pannus laneus qui pilento camelino
superinjicitur; theca vel quasillus)
أَنْمَاطٌ ح ١٥، ٦٣

نَمَّقَ الكِتَابَ bene, pulchre scripsit (
(librum ٢١٧ ، ٢

نَمْلَةٌ (formica) نَمْلٌ ونِمَالٌ ح ٢٣،٧٩

أَنْمُلَةٌ (extremum digiti) أَنَامِلُ ح
١٤ ، ٣٧

نَمْنَمَ الكِتَابَ eleganter et ornate scri-)
١٣ ، ٢٨٣ (psit librum

نَمَى *f. i.* et *u.* auctus est, incrementum)
١ ، ١١٩ (cepit

وَنَمَاهُ حَسَبُهُ extulit, excelsum)
reddidit alqm nobilitas vel generositas
ه (sua

وَنَمَى الحَدِيثَ إِلَيْهِ detulit, retulit)
pertulit ad alqm, indicavit alcui di-
cendo scribendove dictum factumve
٢ (alqd

أَنْمَى اللّٰهُ مَالَهُ auxit Deus opes)
٣٢ ، ٢٠٨ (alcjs

نَمَّى الخَبَرَ detulit ad alqm, insusur-)
٢٢ ، ٢٢٤ (ravit alcui nuntium

اِنْتَمَى إِلَيْهِ genus suum retulit ad)
١٤،٢٤٤ (alqm; genere pertinuit ad alqm

نَاءَ بِهِ الحِمْلُ *f. u.* pressit, gravavit)
١٢ ، ١٤١ (alqm onus

وَنَاءَ بالحِمْلِ sustulit alqs cum la-)
bore et molestiâ onus; onere gravatus
ه (surrexit

وَنَاءَ النَّجْمُ *significatione con-*)
١٣،١٤١ (*trariâ* occidit et orta est stella

نَابَهُ أَمْرٌ *f. u.* pervenit ad alqm, acci-)
٢٣ ، ١٤١ (dit, supervenit alcui alqd

وَنَابَ عَنِ الرَّجُلِ vicem subiit)
١ ، ١٤٣ (explevitque viri alcjs

أَنَابَ إِلَى اللّٰهِ rediit ad Deum *re-*)
٧ ، ٢٠٤ (*sipiscens*

اِنْتَابَهُمْ ٢٣،٢٤١ (iterato accessit alqm)

وانْتَابَهُ أَمْرٌ incidit, supervenit al-)
١ ، ٢٤٣ (cui alqd

اِسْتَنَابَهُ فِي الأَمْرِ vicarium con-)
stituit alcui in re; vicarium petiit ab
١٤ ، ٢٧٩ (alqo in re

نَائِبَةٌ casus fortunae incidens; *pec.* in-)
نَوَائِبُ (fortunium; inversio fortunae
ح ١ ، ١٤٣

نُوتِيٌّ (praefectus nautarum; nauclerus)
نَوَاتِيٌّ ح ١٩ ، ٥٣

نَاحَتْ عَلَى المَيِّتِ *f. u.* planxit, de-)
١٢ ، ١٤٣ (flevit mortuum mulier

أَنَاخَ البَعِيرَ procumbere fecit came-)
١٤ ، ٢٠٤ (lum

اِسْتَنَاخَ البَعِيرُ in genua procubuit)
٢٢ ، ٢٧٩ camelus

مُنَاخٌ (locus ubi procumbit camelus)
١٤ ، ٢٠٤

أَنَارَ الشَّيْءُ luxit, nituit, lucida fuit)
٤ ، ٢٠٥ (res

وَأَنَارَهُ غَيْرُهُ lucidam, nitentem,)
ه (splendentem reddidit rem alqs

نَوَّرَ الشَّجَرُ floruerunt, gemmas pro-)
٢ ، ٢٢٢ (tulerunt arbores

وَنَوَّرَ السِّرَاجَ illuminavit lucer-)
٣ (nam

تَنَوَّرَ (luxit, splenduit) ١٨ ، ٢٩٠

وَتَنَوَّرَ بالنُّورَةِ illevit se unguento)
ه (depilatorio نُورَة dicto

وَتَنَوَّرَ النَّارَ eminus conspexit lu-)
ه (cem

نَارٌ (ignis) نِيرَانٌ ح ٢٣ ، ٢٩

نُورٌ (lumen, lux) أَنْوَارٌ ح ٢٠ ، ٦

نَوْرَةٌ (flos arboris, gemma) نَوْرٌ
وَأَنْوَارٌ ح ١٩ ، ١٥

نُورَةٌ linimentum depilatorium e calce)
(viva et arsenico constans نُورٌ ح ٣ ، ١٠

نَيِّرَانِ (sol et luna) ١٢ ، ٩ .

مَنَارَةٌ signum viae; via signis certis-)
(que indicibus instructa مَنَارٌ ح ١١ ، ١١

مَنَارٌ ح (lychnuchus, candelabrum)
turris templo apposita ex quâ) ١٨ ، ٢٨
precationis hora indicatur Mohamme-
١٩ ، ٢١ (danis

نَوْرَجٌ (tribulum, trahea) ١٨ ، ٥

نَوْرُوزٌ Naurus, *propr.* novus dies: Pri-)
mus dies anni Persici, qui simul pri-
١ ، ٥ (mus dies veris est

نَاسٌ homines, *forma collectiva*, *cui*)
pro singulari vocabulum إِنْسَانٌ
٧ ، ٣١ (*substituitur*

نَوَّشَهُ convivium paravit alcui; ad con-)
٥ ، ٢٢٣ (vivium invitavit invitum alqm

تَنَاوَشَ (sumsit, manu cepit) ٣،٢٩٨

نُوشَادِرٌ معا (sal ammoniacum) ١٩ ، ٥٩

نَاصَ *f. u.* fugit; retromansit, retro-)
١٠ ، ١٤٤ (cessit

نَاطَ بِهِ كَذَا *f. u.* suspendit, appendit)
١٧ ، ١٤٤ (rem ad alqd

نِيَاطٌ (vena cordis) ١٤ ، ٣٨

نَوْعٌ (species *rei*) أَنْوَاعٌ ح ٣ ، ٨٠

أَنَافَ على الشَّيْءِ ex alto despexit)
١١ ، ٢٠٥ (in rem

مِائَةٌ وَنَيِّفٌ centum et nonnulli)
١٠ ، ٨٥ (supra

تَنَوَّقَ فِي العَمَلِ solers et bene versa-)
٤ ، ٢٩١ (tus est in tractando negotio

نِيقٌ (altissimum cacumen montis)
٤ ، ٩

نَاقَةٌ (camela) نُوقٌ ونِيَاقٌ وأَنْيُقٌ وأَيْنُقٌ وأَيَانِقُ ح ٧١، ١٢

نِيقَةٌ (solertia et peritia) ٢٩١، ٥

نَوِكَ (*f. a.* insipidus stultus fuit) ١٩٩، ٢٢

أَنْوَكُ (homo stupidus, insipidus) ٤٩، ١٣
نَوْكَى ح ١٩٩، ٢٢

نَالَهُ عَطِيَّةً (*f. u.* donavit, obtulit, largitus est alcui donum) ١٤٩، ١٢

أَنَالَهُ كَذَا (donavit alcui alqd) ٢٠٥، ٢١

نَوَّلَهُ (dedit, praebuit, obtulit alqd) ٢٢٢، ١٨

نَاوَلَهُ كَذَا (donavit alcui alqd) ٢٣١، ١٨

تَنَاوَلَهُ (cepit, sumsit alqd) ٢٩٨، ٨

نَوْلُكَ (ita tibi convenit! hoc facere te decet!) ٨٥، ٩

نَائِلٌ (donum) ١٤٩، ١٢

نَوَالٌ (id.) ١٤٩، ١٣

مِنْوَالٌ (lignum cylindriforme super quo textum obvolvit textor) ٥٣، ٧

نَامَ (*f. a.* dormivit) ١٧٠، ١

أَنَامَهُ (fecit ut dormiret alqs, sopivit alqm) ٢٠٩، ٣

نَوَّمَهُ (id.) ٢٢٢، ٢٢

تَنَاوَمَ (somnum finxit, dormire se simulavit) ٢٩٨، ٩

إِسْتَنَامَ إِلَيْهِ (acquievit in alqo) ٢٧٧، ٧

سُوقٌ نَائِمَةٌ (forum frigens) ٢٩٢، ٩

تَنَبَّهْ يا نَوْمَانُ (vigil esto, o somnolente!) ١٧٠، ١

نَوَّنَ ٱلاسْمَ (*in Gramm.* nunatione insignivit nomen) ٢٢٣، ٢

نُونٌ (piscis major) نِينَانٌ ح ١٢، ١٨

نُونَةٌ (scrobiculus in mento) ٣٩، ٩

نَوَى الخُرُوجَ (*f. i.* sibi proposuit, intendit exire) ١٢١، ١٢

نَاوَاهُ (adversatus est, infestavit alqm) ٢٣٣، ١٠

نِيٌّ (adeps) ٣٨، ٢١

نَوًى (regio, tractus, ad quem tendit alqs; intensio) ١٢١، ١٣

نِيَّةٌ (intensio, propositum) ه

نَوَاةٌ (ossiculum dactyli) نَوًى ح ٢٠، ٤ (pondus quinque drachmarum) ٩٩، ١١

نَهِئَ اللَّحْمُ (*f. a.* semicocta, subcruda fuit caro) ١٥٢، ٢٠
ونَهَأَ اللَّحْمُ (id.) ٢١
ونَهُوَ (*f. u.* id.) ه

نَهِيءٌ (caro semicocta, subcruda) ١٥٢، ٢١

نَهَبَ المَالَ (*f. a.* praedando rapuit opes) ١٧٤، ١٤

أَنْهَبَهُمِ المَالَ (diripiendas dedit iis opes) ١٩١، ١٩

إِنْتَهَبُوهُ (diripuerunt alqd) ٢٣٤، ١

تَنَاهَبُوهُ (se invicem spoliarunt re; sibi diripuerunt rem) ٢٩٤، ٢

نَهْبٌ (res rapta, praeda) نِهَابٌ ونُهُوبٌ ١٧٤، ١٤

نُهْبَى (opes direptioni permissae, praeda) ١٩١، ١٧

نُهْبَةٌ (res praedando rapta, spolium) نُهَبٌ ح ١٧٤، ١٥

نَهَجَ الطَّرِيقَ (*f. a.* apertam, conspicuam reddidit viam) ١٧٤، ٢٣
ونَهَجَ بِنَفْسِهِ (patuit, aperta, conspicua fuit via) ١٧٥، ١
أَنْهَجَ الطَّرِيقَ (apertam et manifestam reddidit viam) ١٩٢، ٨
وأَنْهَجَ الطَّرِيقُ (patuit, aperta, conspicua fuit via) ه

نَهْجٌ (via conspicua, aperta) ١١، ٨

مَنْهَجٌ (id.) مَنَاهِجُ ح ١١، ٩

مِنْهَاجٌ (id.) مَنَاهِجُ ح ١١، ٩

نَهَدَتْ (*f. i.* et *a.* turgescentes mammas habuit puella) ١٢٩، ٢

تَنَاهَدُوا (aequalibus partibus distribuerunt inter sese; aequalibus partibus impensas fecerunt inter se) ٢٩٤، ١١

نَهْدٌ (aequalis partitio inter plures) ٢٩٤، ١٢

نَاهِدٌ (*puella* turgescentibus mammis) ١٢٩، ٤

نَهَرَ السَّائِلَ (*f. a.* increpuit, inclamando abegit mendicum) ١٧٨، ١٠

نَهْرٌ معا (fluvius, flumen) أَنْهَارٌ ح ١٣، ١

نَهَارٌ (dies, *oppos. nocti*) نُهُرٌ ح ٤، ٥
نُهَرٌ (pullus tardae *avis*) ٧٨، ٢٠

مَنْهَرَةٌ (locus ubi quisquiliae et sordes colliguntur) مَنَاهِرُ ح ٢٣، ٥

إِنْتَهَزَ الفُرْصَةَ (quaesiit *vel* arripuit occasionem) ٢٣٥، ٢٠

نُهْزَةٌ (occasio) ه

نَهَسَتْهُ الحَيَّةُ (*f. a.* momordit eum serpens) ١٧٨، ١٣

نَهَسَ اللَّحْمَ (anterioribus dentibus cepit carnem) ٢٣٩، ٤

إِنْتَهَسَ اللَّحْمَ (id.) ه

نَهَشَتْهُ الحَيَّةُ (*f. a.* momordit eum serpens) ١٧٨، ١٤

نَهَضَ (*f. a.* assilivit, assurrexit) ١٧٨، ١٩

assilivit contra alqm; alter-) نَاهَضَهُ
١٩ ، ٢٢٧ (catus est cum alqo

excitavit, insti-) اِسْتَنْهَضَهُ لِلْأَمْرِ
٨ ، ٢٧٢ (gavit alqm ad faciendum alqd

(*f. i. a.* et *u.* rudit asinus) نَهَقَ الْحِمَارُ
٢٢ ، ٩٨

f. a. afflixit *aut* emacia-) نَهِكَهُ الْمَرَضُ
١٩ ، ١٩٢ (vit alqm morbus

ونَهَكَهُ (id.) ٢٠

violavit, non respe-) اِنْتَهَكَ حُرْمَتَهُ
xit dignitatem, reverentiam alcjs)
٧ ، ٢٣٨

f. a. prima vice bibit) نَهِلَ الشَّرَابَ
١٩ ، ١٩٣ (potum

locus ubi aqua est; *pec.* lo-) مَنْهَلٌ
١١ ، ١٣ مَنَاهِلُ ح (cus aquationis

non satiatus; avidus; qui etiam-) مَنْهُومٌ
si satiatus sit, tamen nunquam satis
٢٣ ، ٤٠ (habere putat

retinuit alqm a) نَهْنَهَهُ عن الشَّيْءِ
١٥ ، ٢٨٢ (re

تَنَهْنَهَ (abstinuit) ٢٠ ، ٢٨٤

f. a. retinuit, pro-) نَهَاهُ عَنِ الْأَمْرِ
٥ ، ١٨٣ (hibuit alqm a re

pertulit, fecit) أَنْهَى إِلَيْهِ الْقَوْلَ
ut perveniret ad alqm dictum alqd)
٥ ، ٢٠٩

pervenit, per-) اِنْتَهَى إِلَيْهِ الْخَبَرُ
١٧ ، ٢٤٤ (latus est ad alqm nuntius

restitit, ab-) وَانْتَهَى عَنِ الشَّيْءِ
١٨ ، ٢٤٤ (stinuit se a re

retinuerunt,) تَنَاهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ
prohibuerunt se invicem ab inhonesto)
١٧ ، ٢٩٩

ad finem termi-) وتَنَاهَى الشَّيْءُ
١٨ (numve pervenit res

نُهًى معا (stagnum) نِهَاءٌ ح ١٢ ، ٧

نُهْيَةٌ (mens; intelligentia) نُهًى ح
١٣ ، ٤٣

(extremum rei, finis, terminus) نِهَايَةٌ
٥ ، ٨ نِهَايَاتٌ ح ١٠ ، ٨٠

pronomen suffix. verbi primae) نِي
personae: me, *ut* ضَرَبَنِي percussit
٢٠ ، ٨١ (me

(annosa fuit camela) نَيَّبَتِ النَّاقَةُ
٧ ، ٢٢٣

(dens incisor, dens caninus) نَابٌ
(camela annosa) أَنْيَابٌ ح ٣٥ ، ٢٣
أَنْيَابٌ ونِيبٌ ح ٢ ، ٧٢ ✱ ٢٩٨ ، ٧

أَنَارَ الثَّوْبَ (strias intexuit panno) ٢٠٩ ، ٩

striae et) ٢ ، ١٨ (jugum aratri) نِيرٌ
notae coloratae panni *pec.* in margi-
١٥ ، ٥٣ (nibus ejus

ثَوْبٌ مُنَيَّرٌ (pannus striatus) ٢٢٣ ، ١٥

نَيْرُوزٌ (*i. q.* نَوْرُوزٌ *qd vide*) ٥ ، ١

نَيْزَكٌ (hasta brevis) نَيَازِكُ ح ٩٩ ، ١٩

نَيْفَقٌ (fascia femoralium) ٩٣ ، ١

نَاكَ (*f. i.* concubitum exercuit) ١١٤ ، ٢١

f. a. assecutus, nactus) نَالَ الشَّيْءَ
١٣ ، ١٧٠ (est rem

ونَالَهُ أَمْرٌ (pervenit ad alqm alqd) ١٤

noxam, detri-) ونَالَ مِنْ عَدُوِّهِ
mentum paravit hosti, *et contra* noxam
ه (passus est ab hoste

paxillum *tentorii* extra-) ونَالَ الوَتِدَ
١٥ (xit

نِيلٌ (Isatis tinctoria; Indicum) ٥٩ ، ١٨

و

وَ (et) ٢٨٨ ، ١٠ (*sequente genitivo in*
juramento adhibetur: وَاللّٰهِ per
accusativo sequente) ٢٨٧ ، ٣ (Deum!
١٥ ، ٢٨٧ (*locum particulae* مَعْ *tenet*
(*futuro nasbato sequente idem est*
وَأَنْ (*atque* ٢٨٨ ، ٤

f. i. vivam sepelivit filiam) وَأَدَ ابْنَتَهُ
suam, *quod ante Muhammedem*
١ ، ١٠٨ (*Arabes facere solebant*

(cunctatus est, moram traxit) اِتَّأَدَ
١٢ ، ٢٤١

تُؤَدَةٌ (cunctatio) ٢٤١ ، ١٢

f. i. confugit ad locum) وَأَلَ إِلَى الْمَكَانِ
٢٢ ، ١٠٩ (alqm

effugit, salvus evasit ex) ووَأَلَ مِنْهُ
١ ، ١١٠ (alqo loco

مَوْئِلٌ (locus refugii) ١٠٩ ، ٢٣

وَأَى (*f. i.* promisit alqd) ١١٩ ، ٢١

f. a. morbo endemio la-) وَبِئَ الْبَلَدُ
٢١ ، ١٩٧ (boravit urbs

ووَبُؤَ (*f. u.* id.) ٢٢

وُبِئَ (id.) ه

morbo endemio, contagioso la-) وَبِئٌ
٢٣ ، ١٩٧ (borans *regio*

وَبِيءٌ (id.) ١٩٧ ، ٢٣

وَبَّخَهُ (exculpavit alqm) ٢٢٠ ، ١٥

f. a. multos pilos mul-) وَبِرَ الْبَعِيرُ
٤ ، ١٩٨ (tamve lanam habuit camelus

(pili molles lanae similes cameli) وَبَرٌ
أَوْبَارٌ ح ٧٤ ، ١٨

(turba hominum ex infima plebe) أَوْبَاشٌ
١٣ ، ٤٩

وَبَصَ (*f. i.* splenduit; fulguravit) ١٠٩، ٢

وَبَطَ (*f. i.* debilis fuit) ١٠٩، ٤
ووَبِطَ (*f. a.* id.) ٥

وَبَقَ (*f. i.* periit) ١٠٩، ١٧
ووَبِقَ (*f. a.* et *i.* id.) ﻫ
أَوْبَقَهُ (perdidit alqd) ٢٠٣، ١٥

وَبَلَتِ السَّمَاءُ (*f. i.* imbrem effudit coelum) ١١٠، ١

وَبْلٌ (imber, pluvia magnis guttis demissa) ٢٩٠، ١٣
وَابِلٌ (id.) ح وُبَّلٌ ١٠٧، ١٠
وَبِيلٌ (fustis, tudes fullonis) ٥٩، ١٢

مَا وَبَهْتُ لَهُ (*f. a.* non curavi alqd, non rationem rei habui) ١١٠، ١٩
وَمَا وَبِهْتُ لَهُ (id.) ١٧

وَتِدٌ (paxillus tentorii) ح أَوْتَادٌ ٢٩، ١٢
مِيتَدَةٌ (malleus ad infigendos palos) ٥٩، ١٧

وَتَرَهُ حَقَّهُ (*f. i.* detraxit de jure alcjs) ١٠٨، ١٣
ووَتَرَهُ (exodit alqm) ١٤
وَتَّرَ القَوْسَ (nervum annexuit arcui) ٢٢، ١٩
وَاتَرَ الكُتُبَ (libros composuit alios post alios; *aut* continuo et pauco intermisso tempore misit literas) ٢٣٠، ١٧
تَوَاتَرَتِ الأَخْبَارُ (continuo se subsecuti sunt nuntii; non interrupta serie dicta factave alcjs ad nostra tempora tradita sunt) ٢٩٧، ١٠
وِتْرٌ (odium) ح أَوْتَارٌ ٤٣، ١٩ (unicus; singulus) ٩٥، ٥
وَتَرٌ (chorda barbiti, citharae) ح أَوْتَارٌ (nervus arcus carminatoris) ٥٤، ١٨ (nervus arcus sagittarii) ح أَوْتَارٌ ٥٧، ٢١ ح أَوْتَارٌ ٩٩، ٢٣
تِرَةٌ (odium) ح تِرَاتٌ ٤٣، ١٩
وَتَرَةٌ (isthmus narium) ٣٥، ١١
تَتْرَى (continuo, non interrupta serie) ٨٥، ٩
وَتِيرَةٌ (rosa alba) ح وَتِيرٌ ١٥، ١٨ (modus, ratio agendi, mos) ٤٣، ١٩

أَوْتَغَهُ (perdidit, exitio dedit alqm) ٢٠٣، ١٣

وَتِينٌ (vena cordis) ح وُتُنٌ ٣٨، ١٤

وَثَبَ (*f. i.* saluit, assiluit, insiluit) ١٠٧، ١٣
وَاثَبَهُ (insiluit, irruit in alqm) ٢٣٠، ١٥
تَوَاثَبُوا (insiluerunt, irruerunt in se invicem) ٢٩٧، ٨

مِيثَرَةٌ (stragulum ephippii) مَيَاثِرُ ومَوَاثِرُ ٩٨، ٨

وَثِقَ بِهِ (*f. a.* confisus, fretus, nixus est alqo) ١٨٣، ١٠
وَثُقَ الأَمْرُ (*f. u.* firmum, certum, stabile fuit alqd) ١٨٧، ٢١
أَوْثَقَهُ (firmum, solidum, certum reddidit alqd) ٢٠٣، ١٥
اِسْتَوْثَقَ مِنَ البَابِ (firmiter occlusit portam) ٢٧٩، ٤
ثِقَةٌ (*gen. com.* fiduciâ dignus vir et femina) ثِقَةٌ وثِقَاتٌ ح ١٨٣، ١٠
وَثِيقٌ (firmus, stabilis, certus, constans) ١٨٣، ١١ ✱ ١٨٧، ٢١
وَثِيقَةٌ (pactum; stabilitas, fiducia) ح وَثَائِقُ ٤٨، ٢١
مَوْثِقٌ (pactum, foedus) ح مَوَاثِقُ ٤٨، ٢١ ✱ ١٨٣، ١١
فَرَسٌ مُوَثَّقُ الخَلْقِ (equus firmâ corporis constitutione) ٢٢١، ١
مِيثَاقٌ (pactum, foedus) ح مَوَاثِيقُ ٤٨، ٢١ ✱ ١٨٣، ١٢

وَثِيلَةٌ (funis e libro palmae contortus) ح وَثَائِلُ ٢٠، ٩

وَثَنٌ (idolum) ح أَوْثَانٌ ٥١، ١٩

وَجٌّ (acorum) ٥٨، ٧

وَجَأَهُ (*f. a.* cultro secuit, vulneravit alqm) ١٨٢، ١٠
ووَجَأَ الفَحْلَ (castravit admissarium destructis testiculorum venis) ١١

وَجَبَ عَلَيْهِ الشَّيْءُ (*f. i.* necessaria fuit alcui res) ١٠٧، ١٣
ووَجَبَتِ الشَّمْسُ (occidit sol) ١٤
ووَجَبَ بِجَنْبِهِ (cecidit in latus suum alqs) ١٥
ووَجَبَ قَلْبُهُ (palpitavit, agitatum est cor alcjs) ﻫ
ووَجَبَ الحَائِطُ (collapsus est murus) ١٩
أَوْجَبَ عَلَيْهِ الأَمْرَ (necessarium reddidit *vel* imposuit alcui alqd) ٢٠٢، ١٧
وأَوْجَبَ لَهُ حَقَّهُ (custodivit, servavit alcui jus suum) ٢٠٢، ١٨
اِسْتَوْجَبَ الأَجْرَ (meruit mercedem; dignus est mercede) ٢٧٥، ١٩

وَجَدَ الشَّيْءَ (*f. i.* et *u.* invenit, reperit rem) ١٠٨، ٣
ووَجَدَ عَلَيْهِ (iratus est alcui) ﻫ
ووَجَدَ بِهِ (tristis, sollicitus fuit de alqa re) ٣
ووَجَدَ (nihil indiguit; dives fuit) ﻫ
أَوْجَدَهُ (fecit ut existeret alqd; de novo produxit, creavit alqd) ٢٠٢، ٢١

وَجَرَهُ الدَّوَاءَ (*f. i.* in os indidit alcui medicamentum) ١٠٨، ١٤

أَوْجَرَهُ الدَّوَاءَ (id.) ٢٠٣، ٢

وِجَارٌ معا (latibulum lupi *et hyaenae*) ٣٣، ١٩

وَجُورٌ (medicamentum quod alcui in os inditur) ١٠٨، ١٥

وَجَزَ الْكَلَامُ (*f. u.* brevis fuit sermo) ١٨٧، ١٨

أَوْجَزَ الْكَلَامَ (brevem et compendiosum habuit sermonem) ٢٠٣، ٤

وأَوْجَزَ بِنَفْسِهِ (brevis et compendiosus fuit in sermone) ه

وَجِيزٌ (sermo brevis et compendiosus) ١٨٧، ١٨

كَلَامٌ مُوجَزٌ معا (id.) ٢٠٣، ٤

أَوْجَسَ خِيفَةً (concepit in animo timorem) ٢٠٣، ٥

وَجِعَ (*f. a.* doluit, dolore affectus est) ١٩٨، ٨

أَوْجَعَهُ (dolore affecit alqm) ٢٠٣، ٧

تَوَجَّعَ (dolore affectus est; condoluit mutatum alterius statum) ٢٥٩، ١٧

وَجَفَتِ الْإِبِلُ (*f. i.* celeriter cucurrerunt cameli) ١٠٩، ١٠

ووَجَفَ قَلْبُهُ (palpitavit cor alcjs) ١١

أَوْجَفَ الدَّابَّةَ (ad celerem cursum impulit jumentum) ٢٠٣، ١٤

وَجِلَ (*f. a.* timuit) ١٩٨، ١٤

وَجِلٌ (timidus) ١٩٨، ١٤

أَوْجَلُ (id.) ه

وَجَمَ (*f. i.* conticuit prae moerore) ١١٠، ٨

وَجْنَةٌ ملب (gena *pec.* protuberans ejus pars) وَجَنَاتٌ ح ٣٤، ١٩

مِيجَنَةٌ (tudes fullonum) مَوَاجِنُ ح ٥٩، ١٢

وَجُهَ (*f. u.* dignitate et honore polluit) ١٨٧، ٢٢

وَجَّهَهُ (faciem suam convertit ad alqm; misit alqm) ٢٢١، ٥

وَاجَهَهُ (e regione alcjs fuit, facie obversâ allocutus est alqm) ٢٣٠، ٢٢

اِتَّجَهَتْ عَلَيْهِ الْحُجَّةُ (convertit, inclinavit se ad alqd argumentum *i. e.* rem ut veram, necessariam affirmavit) ٢٤١، ١٩

وَاتَّجَهَ لَهُ فِي الْأَمْرِ (conveniens fuit alcui in re, placuit, visum est alcui in re) ٢٠

وَاتَّجَهَتْ لَهُ ضَرْبَةٌ فِي الشِّطْرَنْجِ (in mentem alicui venit ictus in Schabiludio: *es fiel ihm beim Schachspiel ein Zug ein*) ه

تَوَجَّهَ تِلْقَاءَهُ (faciem advertit ad alqm) ٢٩٠، ٦

وَجْهٌ (latus, tractus rei) وُجُوهٌ وأَوْجُهٌ ح ٢٠، ٢٣ (facies humana,) (vultus) وُجُوهٌ وأَوْجُهٌ ح ٣٤، ١٤

وَجْهُ النَّهَارِ (initium diei) ٤، ٩

جِهَةٌ (latus rei, tractus, regio) جِهَاتٌ ح ٢١، ١٠

وَجِيهٌ (dignitate et honore spectabilis; nobilis) وُجَهَاءُ ح ١٨٧، ٢٢

وِجْهَةٌ (latus rei, tractus) وِجْهٌ ح ٢٠، ٢٣

وَجِيَ الرَّجُلُ والفَرَسُ (*f. a.* longo itinere attritos et saucios pedes habuit homo et equus) ١٧٢، ٨

وَجٍ (attritos et saucios pedes habens *homo vel* equus) ١٧٢، ٩

وَحَدَ (*f. i.* unicus, solus fuit) ١٠٨، ٤

وَحَّدَ اللهَ (unum esse dixit Deum) ٢٢٠، ١٩

تَوَحَّدَ بِرَأْيِهِ (singulare et egregium cepit consilium) ٢٥٩، ١٣

وَحْدَ ملب (unicus, solus) ١٠٨، ٥

وَحْدَهُ (ille solus) ٨٤، ١٩ وَحْدَهَا (illa sola) ه وَحْدَكُمْ (vos soli) ١٨

وَحْدِى (ego solus) ١٩

عَلَى حِدَةٍ (seorsim, separatim) ٨٥، ١٣

وَاحِدٌ (unus) ٦٤، ١٠

وَحِيدٌ (unicus, solus) ١٠٨، ٥

مَوْحَدُ (singuli *i. q.* أُحَادُ) ٩٥، ١١

أَوْحَشَهُ (contristavit alqm) ٢٠٣، ٥

وأَوْحَشَتِ الدَّارُ (deserta et desolata est domus) ٦

وأَوْحَشَ (esurivit) ه

تَوَحَّشَ لِلدَّوَاءِ (vacuum reliquit stomachum propter sumendam medicinam) ٢٥٩، ١٩

اِسْتَوْحَشَ مِنْهُ (moestus, tristis factus est ob rem) ٢٧٩، ١

وَحْشِىٌّ (animal quadrupes ferum, fera) وَحْشٌ ووُحُوشٌ ح ٧٤، ٢٣ (latus pedis exterius, *i. e.* quod oculis non obversum est) ٤٠، ١١

شَعَرٌ وَحِفٌ (coma perplexa) ٢٩٤، ٧

وَحِلَ فِي الْوَحْلِ (*f. a.* incidit in lutum) ١٩٨، ١٥

ووُحِلَ فِي الْوَحْلِ (id.) ه

وَحَلٌ معا (coenum in platea, lutum molle) أَوْحَالٌ ووُحُولٌ ح ٨، ٣

وَحِلٌ (homo qui in lutum incidit) ١٩٨، ١٥

مَوْحُولٌ (id.) ه

indicavit, revelavit *inspiratione*) وَحَى
divinâ alqd; scripsit; ivit lente et
٢١ ،١١٩ (pedetentim

revelatio-) أَوْحَى اللّٰهُ الى النَّبِيِّ
nis, inspirationis supernaturalis par-
٩ ،٢٠٩ (ticipem fecit Deus prophetam

f. i. celeriter cucurrit) وَخَدَ البَعِيرُ
٥ ،١٠٨ (camelus

(*f. i.* pupugit alqm acu) وَخَزَهُ بِإِبْرَةٍ
٢٣ ،١٠٨

f. i. albos pilos inter) وَخَطَهُ الشَّيْبُ
٥ ،١٠٩ (alios miscuit alcui canities

١٩ ،١٩٨ (*f. a.* indigestione laboravit) وَخِمَ
وَوَخُمَ (*f. u.* id.) ه
ex cibo noxio) اِتَّخَمَ مِنَ الطَّعَامِ
gravatum stomachum habuit et indige-
١٩ ،٢٤١ (stione laboravit
concoctu diffici-) اِسْتَوْخَمَ الطَّعَامَ
٩ ،٢٧٩ (lem invenit cibum
١٧ ،١٩٨ (indigestione laborans) وَخِيمٌ
✱ ١٧ ،٥٨ (cruditas; indigestio) تُخَمَةٌ
١٧ ،٢٤١

(intendit, quaesiit, studuit alqd) تَوَخَّاهُ
١ ،٢٥٨ ✱ ١١ ،٢٩٣

(*f. u.* et *a.* amavit, dilexit alqm) وَدَّهُ
٥ ،١٤١
f. u. desideravit, cupivit,) وَدَّ الأَمْرَ
٢٠ ،١٩٨ (optavit alqd
amorem suum common-) تَوَدَّدَ إِلَيْهِ
stravit alcui; amicum se praestitit al-
١١ ،٢٥٨ (cui
بِوُدِّى ٥ ،١٤١ (amicus) وُدٌّ ح
in votis meis est ut) لَوْ كَانَ كَذَا
٢١ ،١٩٨ (hoc vel illud fiat

٩ ،١٤١ ح أَوِدَّاءُ (amicus) وَدِيدٌ

f. i. incidit) وَدَجَ أَوْدَاجَ الدَّابَّةِ
٢٠ ،١٠٧ (venas jugulares equi
وَدَجٌ (vena jugularis) أَوْدَاجٌ ه
duae venae jugulares ex-) وَدَجَانِ
١٩ ،٢٩٤ (ternae

non missum facit, non sinit,) لَا يَدَعُهُ
١٣ ،١٨٣ (non relinquit alqm
asservandum dedit) أَوْدَعَهُ وَدِيعَةً
٧ ،٢٠٣ (alcui depositum
in libro de-) وَأَوْدَعَ الكِتَابَ كَذَا
posuit *i. e.* edixit, commemoravit alqd)
٨ ،٢٠٣
٢١ ،٢٢٠ (valedixit alcui) وَدَّعَهُ
non reliquit, non) مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ
ه (neglexit te Deus
pacem fecit cum alqo, in) وَادَعَهُ
١٨ ،٢٣٠ (gratiam rediit
rogavit alqm ut) اِسْتَوْدَعَهُ وَدِيعَةً
٢ ،٢٧٩ (asservaret depositum

concha parva albo co-) وَدْعَةٌ معا
lore collo appendi solita, quam Persae
معا وَدْعٌ (aurem piscis dicunt
وَوَدَعَاتٌ ح ١٠ ،١٠
depositum quod alcui com-) وَدِيعَةٌ
٢ ،٢٧٩ ✱ ٧ ،٢٠٣ (mittitur

f. i. defluxit *pec.* vehe-) وَدَقَ المَطَرُ
١٧ ،١٠٩ (menter et magnis guttis pluvia
admissarium cu-) وَوَدَقَتِ الأَتَانُ
١٨ (pivit asina
٧ ،٧ (pluvia *continua*) وَدْقٌ
(asina admissarium cupiens) وَادِقٌ
١٩ ،١٠٩

٩ ،٩٠ (adeps carnis; liquamen) وَدَكٌ

cou-) اِسْتَوْدَهَتِ الإِبِلُ وَاسْتَيْدَهَتْ
٧ ،٢٧٩ (gregati sunt cameli et compulsi
vi-) وَاسْتَوْدَهَ الخَصْمُ وَاسْتَيْدَهَ
ه (ctus est et se submisit adversarius

f. i. datâ pe-) وَدَى القَاتِلُ المَقْتُولَ
cuniâ expiavit hominem interfectum
٢٢ ،١١٩ (occisor
post lotium paulu-) وَوَدَى الرَّجُلُ
٢٣ (lum urinae edidit vir
penem exeruit equus) وَوَدَى الفَرَسُ
٢ ،١٢٠ (mingendi vel ineundi ergo
٧ ،٢٠٩ (periit) أَوْدَى
أَوْدِيَةٌ (fluvius) ٧ ،٩ (vallis) وَادٍ
(alveus) بَطْنُ الوَادِى ١ ،١٣ ح
٧ ،٩

paululum urinae quod post lo-) وَدْيٌ
١ ،١٢٠ ✱ ٢٣ ،٣٨ (tium effluit
pretium sanguinis, expiaculum) دِيَةٌ
دِيَاتٌ (caedis ab occisore pendendum
١٩ ،٨٠ ح
ح وَدِيٌّ (surculus palmae) وَدِيَّةٌ
١٩ ،١٩

(oesypus caudis ovium adhaerens) وَذَحٌ
١٩ ،٧٤

non missum facit, non sinit,) لَا يَذَرُهُ
١٢ ،١٨٣ (non relinquit alqm

f. a. haereditate ac-) وَرِثَ أَبَاهُ مَالًا
٨ ،١٨٣ (cepit a patre suo pecuniam
ه (id.) وَوَرِثَ مِنْهُ مَالًا
ه (id.) وَوَرِثَ عَنْهُ مَالًا
haereditate dedit alcui) أَوْرَثَهُ مَالًا
pecuniam, haeredem pecuniae consti-
١٩ ،٢٠٢ (tuit alqm
sollicitudinem paravit) وَأَوْرَثَهُ هَمًّا
ه (alcui

(haereden. constituit alqm) وَرَّثَهُ
١٤٬٢٣٠
haereditate accepe-) تَوَارَثُوا الْكَرَمَ
٩٬٢٩٧ (runt a se invicem generositatem
٧٬١٨٣ ه (haereditas) إِرْثٌ
وَارِثٌ (haeres) وُرَّاثٌ وَوَرَثَةٌ ح
٧٬١٨٣
تُرَاثٌ (haereditas) ه
مِيرَاثٌ (id.) ه
f. i. venit, advenit ad aquam) وَرَدَ الْمَاءَ
٦٬١٠٩ (*aquandi ergo*
f. u. colore inter fla-) وَرُدَ الْفَرَسُ
vum, rufumque medio fuit equus)
١٩٬١٨٧
ad aquam duxit) أَوْرَدَ الْإِبِلَ الْمَاءَ
٢١٬٢٠٣ (camelos
attulit alcui) أَوْرَدَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ
٢٣ (librum
una cum alqo adiit ad aquam) وَارَدَهُ
١٦٬٢٣٠ (bibendi ergo
(rosea fuit gena alcjs) تَوَرَّدَ خَدُّهُ
١٣٬٢٥٩
rosae saccharo conditae:) وَرْدٌ مُرَبًّا
فَرَسٌ وَرْدٌ ١٨٬٥٣ (saccharum rosatum
equus colore roseo *vel* colore inter
كُمَيْتٍ et أَشْقَرَ medio) وَخَيْلٌ وُرْدٌ
وَوِرَادٌ ح ١٧٬١٨٧ ✲ ١٨٬٩٧
وِرْدٌ (locus aquationis) ١٣٬١٢ ✲ ٦٬١٠١
opus quotidianum; pensum quotidia-
أَوْرَادٌ ح ٢٠٬٤٩ (num lecturae
١٢٬٥٨ (febris quotidie rediens)
وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ
Sur. 19, 89. propellimus im-) وِرْدًا
probos ad Infernum ut locum aquatio-
nis *i. e.* propellimus eos ad Infernum
٦٬١٠٩ (sitientes

equa) ١٧٬١٥ وَرْدَةٌ (rosa) وَرْدٌ ح
colore inter كُمَيْتٍ et أَشْقَرَ medio;
١٨٬٩٧ (equa colore roseo, flavo
(vena jugularis externa) حَبْلُ الْوَرِيدِ
duae venae jugu-) وَرِيدَانِ ١٤٬٣٦
١٥٬٢٩٤ (lares externae
vermes in sordibus) نَبَاتُ وَرْدَانٍ
١٨٬٧٧ (et stercore
locus, quo pecora aquatum du-) مَوْرِدٌ
٩٬١٠١ ✲ ١٢٬١٣ مَوَارِدُ ح (cunt
خَدٌّ مُوَرَّدٌ (gena rosea) ١٩٬٢٣٠
(qui non vocatus ad coenam venit) وَارِشٌ
٢٬٦٠
columba torquata; columba) وَرَشَانٌ
وِرْشَانٌ ح ٩٬٧٩ (silvestris
٢٠٬٢٣٠ (in perniciem conjecit alqm) وَرَّطَهُ
incidit in calamitatem, pericu-) تَوَرَّطَ
١٧٬٢٥٩ (lum
lutum, coenum in quod inci-) وَرْطَةٌ
negotium difficile) ٦٬٨ (dunt pecora
et periculosum; praecipitium; perni-
١٧٬٩٠ (cies
f. a. immunis, ab-) وَرِعَ عَنِ الذَّنْبِ
٩٬١٨٣ (stinens fuit a peccato
f. u. debilis, vilis, contemtus) وَرُعَ
fuit; abstinens scelerisque purus fuit)
٢٠٬١٨٧
١٨٬٢٥٩ (abstinuit a rebus illicitis) تَوَرَّعَ
٢١٬١٨٧ (debilis, vilis, contemtus) وَرَعٌ
abstinens *a peccatis*, integer) وَرِعٌ
٩٬١٨٣ (vitae
f. i. viridis fuit et vigore) وَرَفَ النَّبْتُ
١١٬١٠٩ (nituit planta
larga et jucunda fuit) وَوَرَفَ الظِّلُّ
١٢ (umbra

umbra larga extensa, ju-) ظِلٌّ وَارِفٌ
١٣٬١٠٩ (cunda
folia protulit arbor) أَوْرَقَتِ الشَّجَرَةُ
١٥٬٢٠٣
argentum signatum, numi) وَرِقٌ مِلْحٌ
أَوْرَاقٌ ح ٢٠٬٦٥ (argentei
رِقَةٌ (id.) رِقُونَ ح ٢٠٬٦٥
وَرَقَةٌ (folium arboris) وَرَقٌ وَأَوْرَاقٌ
ح ٢٣٬١٨ (folium chartae) وَرَقٌ
وَأَوْرَاقٌ ح ١٦٬٤٩
chartarius: qui libros scribit.) وَرَّاقٌ
١٧٬٤٩ (vel codices scriptos venundat
in alterutra coxa sedit, in una) تَوَرَّكَ
٢٣٬٢٥٩ (clune sedens dormivit
alterutrâ clu-) وَتَوَرَّكَ عَلَى دَابَّتِهِ
ه (nium suarum innixus insedit equo
وَرِكٌ (coxa, clunis) أَوْرَاكٌ ح ٢٬٣٩
وَرَلٌ (species lacertae Libycae) وِرْلَانٌ
٧٬٧٩
وَرِمَ (*f. a.* intumuit) ١٢٬١٨٣
percussit alqm et ita) ضَرَبَهُ فَوَرَّمَهُ
٣٬٢٣١ (effecit ut intumesceret
intumuit ex) تَوَرَّمَ مِنَ الضَّرْبِ
٤٬٢٦٠ (percussione
f. i. ignem emisit ignita-) وَرَى الزَّنْدُ
٢٬١٢٠ (bulum
وَوَرِيَ الزَّنْدُ (*f. i.* id.) ١٠٬٢٩٩
f. i. laesit.) وَرَى الدَّاءُ الْجَوْفَ
exedit morbus partes corporis inte-
٣٬١٢٠ (riores
f. i. laesus, destru-) وَوَرِيَ الْجَوْفُ
٤ (ctus est morbo corpus interius
f. i. morbo interno affectus est) وَرِيَ
١٣٬١٨٣ (homo

أَوْرَى الزَّنْدَ (fecit ut ignem ederet)
(ignitabulum ٢٠٩ ، ٧
وأَوْرَى النارَ مِنَ الزَّنْدِ (ignem
(ex ignitabulo elicuit ٢٠٩ ، ٨
وَرَّى عَن الشَّىْء بِغَيْرِهِ (indigi-
tavit rem per aliam, metonymice rem
(pro re adhibuit ٢٢٥ ، ٢
وَارَاهُ (occultavit rem) ٢٣٣ ، ٥
تَوَارَى فى بَيْتِهِ (absconditus est in
(domo suo ٢٩٩ ، ١٩
وَرًى (creaturae, homines) ٣٠ ، ٢٠
وَرَاءَ (pone, post *et contra* ante) ٨١ ، ٢٢
مِيزَابٌ ومِئْزَابٌ (canalis) مَوَازِبُ
ومَآزِيبُ ح ٢٥ ، ١٢
وَزَرَ الوِزْرَ (*f. i.* onus portavit) ١٠٨ ، ١٩
وَوَزَرَ لِلأَمِيرِ (primarius principis)
(minister fuit ١٧
وَوَزُرَ (*f. u.* id.) ﻫ
وَازَرَ الأَمِيرَ (id.) ٢٣٠ ، ١٨
وَوَازَرَهُ (opitulatus est alicui) ٢٠٠ ، ١٣
وِزْرٌ (onus) ١٠٨ ، ١٩ (peccatum) أَوْزَارٌ
ح ٤٩ ، ٤
وَزَرٌ (locus refugii, asylum) أَوْزَارٌ ح
٣٠ ، ٢٢
وَزِيرٌ (primarius principis minister)
وُزَرَاءُ ٤٩ ، ١٤ ✱ ١٠٨ ، ١٨
وَزَعَهُ (*f. i. et a.* retinuit, cohibuit alqm)
١٠٩ ، ٨
أَوْزَعَهُ اللّٰهُ شُكْرًا (gratias refer-
rendi potestatem dedit alcui Deus; au-
xilio suo secundavit alqm Deus ut gra-
(tias referre posset ٢٠٣ ، ٨
وَزَّعَ المَالَ (distribuit, partitus est)
(pecuniam ٢٢٠ ، ٢٢

تَوَزَّعُوهُ فِيمَا بَيْنَهُم (distribuerunt
(alqd inter sese ٢٥٩ ، ١٨
وَزَغَةٌ (سامٌّ fetus lacertae; *al.* lacerta
أَبْرَصَ (dicta وَزَغٌ ح ٧٩ ، ١٠
وَزَنَهُ (*f. i.* ponderavit, libravit alqd) ١١٠ ، ١١
وَازَنَهُ (ponderavit rem cum re; aequi-
(librium inter duas res restituit ٢٣٠ ، ٢٢
اِتَّزَنَ الشَّيْئَانِ (aequales fuerunt
(duae res ٢٤١ ، ١٩
وَزَّانٌ (ponderator) ٩٩ ، ٣
مِيزَانٌ (libra) مَوَازِينُ ح ﻫ
عَيْنُ المِيزَانِ (signum Zodiaci) ٩ ، ٩
لِسَانُ المِيزَانِ (trutina bilancis) ٩٩ ، ٤
(momentum bilancis) ﻫ
وَسِخَ (*f. a.* spurcus, sordidus est) ١٩٨ ، ٣
اِتَّسَخَ (id.) ٢٤١ ، ١٢
تَوَسَّخَتْ يَدُهُ (spurca, sordida fuit
(manus alcjs ٢٥٩ ، ١٣
وَسَخُ الحَدِيدِ (spurcities in ferro:
(ferrugo ٢٩٩ ، ١٣
وَسِخٌ (spurcus, sordidus) ١٩٨ ، ٣
وَسَّدَهُ (cervical posuit alicui) ٢٢٠ ، ١٧
تَوَسَّدَ بِيَدِهِ (manum pro cervicali
habuit, manu innixus est, fulcivit caput)
٢٥٩ ، ١٤
وِسَادَةٌ (cervical) وَسَائِدُ ح
٩٣ ، ٢٣
وَسَطَ القَوْمَ (*f. i.* inter medios homi-
(nes fuit ١٠٩ ، ٩
وَسُطَ (*f. u.* medius fuit; auctoritate
(polluit ١٨٧ ، ١٨
وَسَّطَهُ (medium reddidit alqd; in me-
(dio collocavit alqd ٢٢٠ ، ٢١

تَوَسَّطَ القَوْمَ (medius, in medio ho-
(minum fuit ٢٥٩ ، ١٧
وَسْطَ (*accus. locat. et in annexione*
in medio, inter, *ut* وَسْطَ القَوْمِ
inter homines *et* وَسْطَ الشَّىْءِ in
(media re ٨٣ ، ٩
وَسَطٌ (medium) أَوْسَاطٌ وأَوَاسِطُ
ح ٢١ ، ٣ وَسَطٌ (*i. q.* وَسْطٌ) ٨٣ ، ٩
(vir magnificus, auctoritate pollens)
(cibi genus ex carne et ovis) ١٨٧ ، ١٩
أَوْسَاطٌ ح ٩١ ، ١ (parati
وَسِيطٌ (medius; auctoritate pollens)
١٨٧ ، ١٩
وُسْطَى (digitus medius) ٣٧ ، ١٢
وَاسِطَةٌ (me- *i. q.* وَاسِطَةُ القِلَادَةِ
dia pars collaris *nim.* margarita *vel*
أَوَاسِطُ (gemma major in medio collari
ح ١٠ ، ٢١
أَوَاسِطُ الشَّهْرِ (medium mensis) ٣ ، ٢٠
وَسِعَ (*f. a.* amplus fuit) ١٩٨ ، ٨
وَوَسِعَ المَكَانَ (tenuit locum, ob-
(tinuit locum ﻫ
وَوَسِعَهُ المَكَانُ (tenuit, continuit, am-
(plexus est alqd locus ﻫ
ولَا يَسَعُكَ أَنْ تَفْعَلَ كَذَا (tibi
(facultas non est rei faciendae ١٩٨ ، ١٠
أَوْسَعَ الرَّجُلُ (potens, dives fuit
(alqs ٢٠٣ ، ٩
وأَوْسَعَهُ بِرًّا (beneficia in alqm con-
(tulit ١٠
وَسَّعَ عَلَيْهِ (copiam fecit, facultatem
(concessit alcui ٢٢٠ ، ٢٢
اِتَّسَعَ (amplus, patens fuit) ٢٤١ ، ١٣
تَوَسَّعَ الرَّجُلُ فى مَعَاشِهِ (divitiis
et commoditate vitae usus est alqs)
٢٥٩ ، ١٩

وتوسّعوا فى مجالسهم (sibi invicem locum dederunt in consessu, ut commodiorem sedem haberent) ه

ذو سعة (potens, dives) ١٠، ٢٠٣

وسع (copia, facultas faciendae rei) ١١

واسع (amplus, capax) ٩، ١٩٨

وسيقة (agmen camelorum furto abactorum) ١٣، ١٢٥

وسق (*f. a.* onus tulit, portavit) ٢٠، ١٠٩

اتّسق (congregatus est, et integer, absolutus, perfectus est) ١٤، ٢٤١

وسق (mensura quaedam sexaginta صاع continens onus, *pec.* quantum camelus portare potest) ١١، ٩٩ أوساق ح ٣، ٧٣ * ٢١، ١٠٩

توسّل إليه بوسيلة (appropinquavit se alcui re alqâ) ٢٣، ٢٥٩

وسيلة (res qua ad alqm appropinquatio fit; propinquitas, affinitas) وسائل ح ١، ٢٩٠

وسمه (*f. i.* stigma inussit alcui) ٩، ١١٠

اتّسم بكذا (signavit semet ipsum alqâ re) ١٧، ٢٤١

توسّم فيه الخير (*e signis exterioribus* conjectavit in alqo bonum, bonam opinionem cepit de alqo) ٤، ٢٩٠

وسمة (folia glasti tinctorii et succus ejus inspissatus; Indigo) ١٨، ٥٩

وسمى (prima veris pluvia) ٨، ٧

موسم (nundinae Arabum *habentur tempore quo peregrinatores Meccam veniunt*) مواسم ح ٧، ٢١

ميسم (cauterium, quo stigma equo inuritur; stigma inustum) ١٣، ٩٨ * ١٠، ١١٠

وسن (*f. i.* somno oppressus est, dormivit) ١٣، ١١٠

ووسن (*f. a.* id.) ه

وسن (dormiens; somnolentus) ١٣، ١١٠

وسنان (id.) وسنى (*fem.*) ١٣، ١١٠

وسوس الرجل (voce submissa mussavit vir) ١٩، ٢٨٢

ووسوس الشيطان فى صدره (insusurravit Satanas in pectus alcjs) ١٧، ٢٨٢

ووسوس الحلى (sonuit ornatus puellae *ut numi aurei, qui de capillis in multos nodulos collectis dependent*) ١٨، ٢٨٢

وسواس (insusurrator *i. e.* Satanas) ١٨، ٢٨٢

موسى (novacula) مواسى ح ٢، ٥٧

وشيج (arbor ex qua hastae conficiuntur) ١٨، ٩٩

وشّحه وشاح (balteo dicto induit alqm) ١٥، ٢٢٠

توشّح بثوبه (accinxit, balteo succinxit vestem suam) ١٢، ٢٥٩

وشاح معا (balteus largus gemmis consitus, qui humeris impositus super pectus demittitur et in hypochondriis colligitur; *est pars vestimenti mulierum*) أوشحة ح ١٨، ١٠

وشرت المرأة سنانها (*f. i.* acuit, acutos reddidit dentes suas mulier) ١٨، ١٠٨

ووشر الخشبة (serrâ dissecuit lignum) ١٩

وشيعة (glomus filorum calamo textorio circumvolutus, *nostr. Weberspuhle;* talis calamus radio insertus) ٩، ٥٣ (glomus filorum sartoris) ١٥، ٥٧

ميشعة (radius textoris *pec.* inserto calamo cui fila circumvoluta sunt) ١٠، ٥٣

أوشك زيد يفعل (parum abfuit quin faceret Seidus) ١٥، ٢٨٩

وشكان (quam prope est! quam celer est! quam celeriter illud fit!) ١٥، ٨٣

وشل (parum aquae; exigua pars aquae) أوشال ح ٢٣، ١١

وشم يده (*f. i.* punctis acu factis et pulvere colorato pictis ornavit manum suam) ١٠، ١١٠

وشى الثوب (*f. i.* coloribus pinxit pannum) ٤، ١٢٠

ووشى به (calumniose detulit alqd *ad alqm*) ٥

شية (macula; nota diversi coloris in equo) شيات ١٠، ٩٧

وصب الشىء (*f. i.* perennis, continua fuit res) ١٩، ١٠٧

وصب (*f. a.* dolore affectus est) ١، ١٩٨

وصب (dolor) أوصاب ح ٢، ١٩٨

وصب (dolore affectus) ه

وصيب (id.) ه

وله الدين واصبا (*Sur.* 16, 54.) eique obedientia necessario praestanda est *aut* apud eum retributio fidei et incredulitatis sempiterna est) ١٧، ١٠٧

أوصد القدر (obtexit ollam) ٢٢، ٢٠٢

وأوصد الباب (occlusit portam) ٢٣، ٢٠٢

وصيد (area ante limina domus) ٨، ٢٤

chors pecuaria lapidibus) وَصِيدَةٌ
٢١ ، ٣٠٠ (exstructa

٧ ، ٧٨ ح وَصَعٌ (fringilla) وَصَعَةٌ

١٣ ، ١٠٩ (descripsit alqd) وَصَفَهُ

f. u. eam aetatem) وَصُفَ الغُلَامُ
nactus est servus, qua ad famulandum
٣ ، ٤٣ (jam idoneus est

١٤ ، ٢٤١ (descriptus est) اِتَّصَفَ

sibi invicem de-) تَوَاصَفُوا الشَّيْءَ
١١ ، ٢٩٧ (scripserunt rem

medelam mor-) اِسْتَوْصَفَ الطَّبِيبَ
bi petiit a medico; petiit a medico, ut
morbi medicamentum ei indicaret)
٣ ، ٢٧٩

servus nondum adultus, ve-) وَصِيفٌ
rum ad famulandum idoneus; *etiam*
٢ ، ٤٣ ح وُصَفَاءُ (*de serva dicitur*

(aptitudo ad famulandum) وَصَافَةٌ
٣ ، ٤٣

serva nondum adulta, puella) وَصِيفَةٌ
٣ ، ٤٣ ح وَصَائِفُ (parva

١ ، ١١٠ (*f. i.* junxit rem) وَصَلَ الشَّيْءَ

pervenit ad) وَوَصَلَ إِلَيْهِ الكِتَابُ
٢ (alqm epistola

conjunctus est) وَوَصَلَ إِلَى القَوْمِ
cum hominibus *genere, consuetudine,*
٣ (*aliis*

dedit, donavit alcui) وَوَصَلَهُ بِكَذَا
٤ (alqd

pertulit, misit) أَوْصَلَ إِلَيْهِ المَالَ
١٩ ، ٢٠٣ (ad alqm pecuniam

oppos. صَارَمَهُ conjunctus) وَاصَلَهُ
est cum alqo, *foedere*, amicitiâ)
٢١ ، ٢٣٠

(conjunctus est cum alqo) اِتَّصَلَ بِهِ
١٥ ، ٢٤١

ه (genus retulit ad alqm) وَاتَّصَلَ إِلَيْهِ

٣ ، ٢٩٠ (pervenit ad alqm) تَوَصَّلَ إِلَيْهِ

conjuncti fuerunt inter se;) تَوَاصَلُوا
١٣ ، ٢٩٧ (conjunctim versati sunt inter se

articulus, compages *in corpore*) وِصْلٌ
٨ ، ٣٣ ح أَوْصَالٌ (*humano*

mulier quae alienam comam) وَاصِلَةٌ
٥ ، ٢٧٩ (suae ipsius comae annectit

mulier quae suam co-) مُسْتَوْصِلَةٌ
٥ ، ٢٧٩ (mam alii mulieri concedit

foramen in velamine بُرْقُع dicto,) وَصْوَصٌ
per quod prospicere possit mulier)
٥ ، ٩٣

rica; velamen faciem ope-) وَصْوَاصٌ
٥ ، ٩٣ (riens

testamento) أَوْصَى الأَمِيرَ بِالرَّجُلِ
٩ ، ٢٠٩ (commendavit principi virum

testamento) وَأَوْصَى لَهُ بِالثُّلُثِ
ه (reliquit alcui tertiam partem opum

curatorem) وَأَوْصَى إِلَيْهِ فِي مَالِهِ
bonorum suorum constituit alqm te-
١٠ ، ٢٠٩ (stamento

(testamento praecepit alqd) وَصَّاهُ
٣ ، ٢٢٥

testamento sibi invicem) تَوَاصَوْا بِهِ
praeceperunt, commendarunt alqd)
١٩ ، ٢٩٩

testamento) اِسْتَوْصَى بِهِ خَيْرًا
٣ ، ٢٧٩ (benefecit alcui

administrator, curator bono-) وَصِيٌّ
١٠ ، ٢٠٩ (rum post mortem alcjs

testamentum, res testamento) وَصِيَّةٌ
١٠ ، ٢٠٩ ح وَصَايَا (mandata

(*f. u.* nitida, pulchra facie fuit alqs) وَضُؤَ
١٣ ، ١٨٧

lotionem praestitit) وَضَّأَ المَرِيضَ
aegroto; faciem et manus lavit aegroto)
١٣ ، ٢٢٠

lavit se ad peragen-) تَوَضَّأَ لِلصَّلَوةِ
١٠ ، ٢٥٩ (dam precationem sacram

lotio *pec.* sacra quae) وَضُوءٌ وَوُضُوءٌ
✻ ١٩ ، ٤٨ (fit ante precationem legalem
٤ ، ٢٩٩

(vir nitida, pulchra facie) وَضِيءٌ
١٣ ، ١٨٧ ح وِضَاءٌ

i. q. وَضِيءٌ *ex quo contra-*) وَضِيٌّ
١١ ، ٢٩٥ ✻ ٧ ، ٤١ (*ctum est*

f. i. manifestum, clarum) وَضَحَ الأَمْرُ
٢٣ ، ١٠٧ (fuit alqd

manifestum reddidit,) أَوْضَحَ الأَمْرَ
٢٠ ، ٢٠٢ (clare exposuit alqd

manifestum, clarum,) اِتَّضَحَ الأَمْرُ
١١ ، ٢٤١ (evidens fuit alqd

bene considera-) اِسْتَوْضَحَ الشَّيْءَ
vit, perscrutatus est, clare perspexit
١٩ ، ٢٧٥ (rem

٢٠ (id.) وَاسْتَوْضَحَ عَنْهُ

f. a. spurcitie et sordibus) وَضِرَ الإِنَاءُ
٥ ، ١٩٨ (contaminatum est vas

(spurcus, sordibus inquinatus) وَضِرٌ
٩ ، ١٩٨

١٣ ، ١٨٣ (*f. a.* posuit alqd) وَضَعَهُ

ad cursum impulit) أَوْضَعَ الدَّابَّةَ
١٠ ، ٢٠٣ (equum

pacem composuit cum alqo,) وَاضَعَهُ
١٩ ، ٢٣٠ (concordavit cum alqo

١٤ ، ٢٤١ (vilis, abjectus fuit) اِتَّضَعَ

pars panni, quae vesti inse-) وَضِيعَةٌ
١٩ ، ٢٩٧ (ritur

مَوْضِعٌ (locus) مَوَاضِعُ ح ٢٠، ١٤ ✻ ١٨٣، ١٣

وَضَمٌ (tabula lanii, omnis res ,sive sit lignea sive lapidea, cui imponuntur carnes) ٥٩، ١٨

وَضِيمَةٌ (epulum ferale, quod in luctu instruitur) ٥٩، ٢٣

وَضَنَ النِّسْعَ (*f. i.* plexuit e pluribus partibus lorum) ١١٠، ١٤

وَضِينٌ (lorum largum e pluribus corrigiis, aliis plexum) ١١٠، ١٥

وَطِئَ الأَرْضَ (*f. a.* conculcavit et planam reddidit terram) ١٩٧، ٢٣

ووَطِئَ المَرْأَةَ (inivit mulierem) ١٩٨، ١

وَطُؤَ الفِرَاشُ (*f. u.* molle fuit stratum, lectus) ١٨٧، ١٤

وَطَّأَ الفِرَاشَ (molle, lene reddidit stratum) ٢٢٠، ١٣

وَاطَأَهُ عَلَى الشَّيْءِ (consensit cum alqo in re) ٢٣٠، ١٤

ووَاطَأَ الشَّيْءَ (convenientem, aptatam *alteri* reddidit rem) ه

تَوَاطَؤُوا عَلَى الأَمْرِ (convenerunt, consenserunt inter se de re) ٢٩٧، ٧

اِسْتَوْطَأَ المَرْكَبَ والفِرَاشَ (lenem et equitabilem invenit camelum et molle invenit stratum) ٢٧٥، ١٩

وِطَاءٌ (res mollis, quae corpori substernitur, pulvillus mollis) ٢٢٠، ١٤

وَطِيءٌ (mollis, lenis) ١٨٧، ١٥

وَطْبٌ (uter cui lac infunditur) وِطَابٌ ح ٢٧، ١٩

وَطَّدَهُ (firmum, stabile, solidum reddidit alqd) ٢٢٠، ١٧

وَطَرٌ (res necessaria, necessitas) أَوْطَارٌ ح ١٠، ٩

وَطِيسٌ (fornax ferrea) وُطُسٌ ح ٢٩، ٢٣

وَطِفَ الحَاجِبُ (*f. a.* pilosum fuit supercilium) ١٩٨، ١٣

أَوْطَفُ (vir valde pilosis superciliis) ١٩٨، ١٤

أَوْطَنَ المَكَانَ (commoratus est loco, elegit sibi locum quo habitaret) ٢٠٣، ١٨

وَطَّنَ البَلَدَ (domicilium fixit in regione) ٢٢١، ٤

ووَطَّنَ نَفْسَهُ عَلَى الأَمْرِ (applicavit se tractando negotio) ه

تَوَطَّنَ البَلَدَ (pro domicilio elegit sibi regionem) ٢٩٠، ٥

اِسْتَوْطَنَ البَلَدَ (id.) ٢٧٩، ٩

وَطَنٌ (locus ubi quis degit, domicilium) أَوْطَانٌ ح ٢٣، ١٩

مَوْطِنٌ (id.) مَوَاطِنُ ح ٢٣، ١٨

وَطْوَاطٌ (hirundo) ٧٨، ١١

وَاظَبَ عَلَى الأَمْرِ (perseveravit in tractando negotio) ٢٣٠، ١٥

وَظَّفَ عَلَيْهِمْ وَظَائِفَ (stipendia dedit iis) ٢٢٠، ٢٣ ✻ ٣٠٠، ١٠

وَظِيفٌ (anterior brachii et inferior pedis pars, cui armilla et compes induitur) أَوْظِفَةٌ ح ٤٠، ٧ ✻ ٢٩٥، ٩

وَظِيفَةٌ (portio rei, *ut alimenti*, quae in singulos dies praebetur; stipendium, quo quis sustentatur, *nostr. Gehalt*) وَظَائِفُ ح ٤٩، ٢٠

أَوْعَبَهُ (radicitus exstirpavit alqd) ٢٠٢، ١٨

اِسْتَوْعَبَ الشَّيْءَ (id.; totam cepit rem) ٢٧٥، ١٧

وَاسْتَوْعَبَ الخَرَاجَ (totum exegit tributum) ١٨

وَعَدَهُ الشَّيْءَ (*f. i.* promisit alcui alqd) ١٠٨، ٧

أَوْعَدَهُ بِكَذَا (comminatus est alcui alqâ re) ٢٠٢، ٢٣

وَاعَدَهُ لِوَقْتٍ (respectu temporis promisit alcui; constituit alcui tempus) ٢٣٠، ١٩

تَوَاعَدُوا (promiserunt sibi invicem) ٢٩٧، ١٠

مِيعَادٌ (promissum; tempus *aut* locus promissionis) ١٠٨، ٨

وَعِرَ الطَّرِيقُ (*f. i.* aspera, molesta fuit via) ١٠٨، ٢٠

ووَعَرَ الطَّرِيقُ (*f. a.* id.) ه

ووَعُرَ الطَّرِيقُ (*f. u.* id.) ٢١

وَعْرٌ (terra aspera) أَوْعَارٌ ح ٢٩٠، ١٥

طَرِيقٌ وَعْرٌ (via aspera, molesta, difficilis incessu) طُرُقٌ أَوْعَارٌ ح ١٠٨، ٢١

أَوْعَزَ إِلَيْهِ فِي كَذَا (jussit alqm alqd *vel* indicavit alcui alqd) ٢٠٣، ٤

وَعَاطَةٌ معا (rosa flava) وَعَاطٌ معا ح ١٥، ١٩

وَعَظَهُ (*f. i.* monita dedit alcui, exhortatus est alqm) ١٠٩، ٧

اِتَّعَظَ (monita admisit iisque paruit) ٢٤١، ١٣

وَعِلٌ (caper montanus) أَوْعَالٌ ووُعُولٌ ح ٧٥، ٧

وَعْوَعَ الذِّئْبُ (latravit, ululavit lupus) ٢٨٢، ١٨

وَعَى العِلْمَ (*f. i.* memoriâ tenuit scientiam) ١٢٠، ٥

أَوْعَى المَتَاعَ (reposuit utensilia in theca) ٢٠٩، ١١

وَأَوْعَى الشَّىْءَ فِى قَلْبِهِ (animo re-
ه (conditam habuit rem

وِعَاءٌ (repositorium ubi utensilia re-
أَوْعِيَةٌ ح (conduntur ٢٩ ، ١٥

وَاعِيَةٌ (lamentatio et luctus de mor-
٣٢ ، ١٣ (tuo

وَغَدَ (*f. u.* abjectus, vilis fuit) ١٨٧ ، ١٧

وَغْدٌ (vilis, abjectus) أَوْغَادٌ ح
١٨٧ ، ١٧

وَغَلَ عَلَى الشَّرْبِ (*f. i.* non vocatus)
١١٠ ، ١٤ (compotationi aliorum supervenit

أَوْغَلَ فِى الأَرْضِ (longe intravit,)
٢٠٣ ، ١٩ (penetravit in terram

تَوَغَّلَ فِى الأَرْضِ وفِى الأَمْرِ (longe)
profectus est in terram; penetravit in
٢٩٠ ، ٣ (rem

وَغًى (tumultus pugnantium, proelium;)
٩٨ ، ٢١ (bellum

وَفَدَ القَوْمُ عَلَى الأَمِيرِ (*f. i.* vene-
١٠٨ ، ٨ (runt homines ad principem

أَوْفَدَ إِلَيْهِ وَفْدًا (misit ad eum)
٢٠٢ ، ٢٣ (multitudinem hominum

وَفْدٌ (turba hominum advenientium)
وُفُودٌ ح ١٠٨ ، ٩

وَفَرَهُ (*f. i.* plenum, perfectum reddidit)
١٠٨ ، ٢١ (alqd

وَوَفَرَ بِنَفْسِهِ (plenus, perfectus fuit)
٢٢

وَفَّرَ عَلَيْهِ الحَقَّ (plenum, integrum)
٢٢٠ ، ١٩ (dedit alcui debitum

تَوَفَّرَ عَلَى الشَّىْءِ (reverentiam tri-
٢٥٩ ، ١٥ (buit, respectum habuit rei

اِسْتَوْفَرَهُ (totum cepit alqd; totum)
٢٧٥ ، ٢٢ (exegit debitum

وَفْرٌ (multae opes) وُفُورٌ ح ٤٧ ، ٣

وَفْرَةٌ (coma prolixa ad auriculam per-
٣٤ ، ٩ (tingens

اِسْتَوْفَزَ (in digitis pedis consedit *i. e.*)
non tranquillus et paratus ad assilien-
٢٧٥ ، ٢٢ (dum sedit

هو عَلَى وَفْزٍ (digitis pedum insidens)
i. e. expeditus et paratus ad assurgen-
١٧٥ ، ٢٣ (dum; festinans; non tranquillus

وعَلَى أَوْفَازٍ (id.) وعَلَى وِفَازٍ (id.)
٢٧٩ ، ١

وَفْضَةٌ (pharetra e *corio facta*) وِفَاضٌ
ح ٧٠ ، ١٠

وَفْعَةٌ (involucrum atramentarii) ٥٠ ، ١٥

وَفِيعَةٌ (panniculus quo abstergitur)
٥٠ ، ١٣ (calamus scriptorius

وَفَّقَهُ اللّٰهُ بِالْخَيْرِ (felici successu se-
٢٢١ ، ١ (cundavit Deus alqd

ووَفَّقَهُ بَيْنَ الشَّيْئَيْنِ (conciliavit)
inter duas res; recte composuit duas
ه (res

وَافَقَهُ (consensit, congruit cum alqo)
٢٣٠ ، ٢١

اِتَّفَقُوا عَلَيْهِ (consenserunt de re)
٢٤١ ، ١٥

تَوَافَقُوا (consenserunt, concordarunt)
٢٩٧ ، ١٣ (inter se

وَفَى بِالعَهْدِ (*f. i.* servavit pactum)
١٢٠ ، ٩

ووَفَى الشَّىْءُ (completa, integra, per-
١٢٠ ، ٧ (fecta fuit res

أَوْفَى لَهُ بِالعَهْدِ (servavit alcui pa-
٢٠٩ ، ١٢ (ctum

وأَوْفَى عَلَيْهِ (eminuit super alqd, de-
٢٠٩ ، ١٢ (spexit e loco elatiore in alqd

وَفَّاهُ حَقَّهُ (prorsus totumque solvit)
٢٢٥ ، ٢ (alcui debitum

وَافَاهُ (venit ad alqm; sinceram ami-
٢٣٣ ، ٩ (citiam praestitit alcui

تَوَفَّاهُ اللّٰهُ (effecit Deus ut mortem)
٢٩٣ ، ١١ (subiret alqs

وتُوُفِّىَ الرَّجُلُ (mortuus est, obiit)
١٢ (vir

وتَوَفَّى حَقَّهُ (prorsus totumque acce-
١٣ (pit debitum suum alqs

تَوَافَوْا (completi, perfecti fuerunt)
٢٩٩ ، ٢٠

اِسْتَوْفَاهُ حَقَّهُ (prorsus totumque)
٢٧٩ ، ٣ (cepit ab alqo debitum suum

وَفِىٌّ (qui pactum servat, promissis)
١٢٠ ، ٩ (stat

وَفَاةٌ (mors, obitus) ٢٩٣ ، ١٢

وَقَبَ اللَّيْلُ (*f. i.* tenebrosa fuit nox)
١٠٧ ، ١٨

قِبَةٌ (echinus) ٢٩٥ ، ١

وَقَتَ اللّٰهُ الصَّلٰوةَ (*f. i.* definivit cer-
to tempore faciendas preces Deus)
١٠٧ ، ١٩

وَقَّتَ لَهُ (tempus constituit, definivit)
٢٢٠ ، ١٤ (alcui

وَقْتٌ (tempus definitum, ὁ καιρός)
أَوْقَاتٌ ح ٣ ، ١١

مِيقَاتٌ (tempus statutum) ١٠٧ ، ٢٠

وَقُحَ (*f. u.* impudicus, ferox fuit) ١٨٧ ، ١٥

وَقِحٌ (homo impudicus, ferox) ه

وَقَاحٌ (id.) ٤٠ ، ١٤ * ١٨٧ ، ١٩

وَقَدَتِ النَّارُ (*f. i.* arsit ignis) ١٠٨ ، ١٠

أَوْقَدَ النَّارَ (accendit ignem) ٢٠٣ ، ١

اِتَّقَدَتِ النَّارُ (accensus est ignis)
٢٤١ ، ١٢

تَوَقَّدَتِ النَّارُ (id.; arsit ignis)
٢٥٩، ١٤

إِسْتَوْقَدَ النَّارَ (accendit ignem)
٢٧٥، ٢١

وَقُودٌ ignis accensus; *pec.* lignum)
١٠٨، ١٠ (accensum; materia ignis

وَقَذَهُ *f. i.* defatigavit, lassum, aegrum)
١٠٨، ١٢ (reddidit alqm

وَقِيذٌ (defatigatus; lassus, aeger)
١٠٨، ١٢

وَقُرَ الرَّجُلُ *f. i.* mansuetus, tranquil-)
١٠٨، ٢٢ (lus fuit vir

وَوَقُرَ (*f. u.* id.) ٢٣

وَقِرَتْ أُذُنُهُ *f. a.* auditûs hebetu-)
١٩٨، ٩ (dine laboravit auris alcjs

وَوُقِرَتْ أُذُنُهُ (id.) ٧

أَوْقَرَ السَّفِينَةَ (oneravit navem)
٢٠٣، ٢

وَأَوْقَرَتِ النَّخْلَةُ multis fructibus)
٣ (onusta est palma

وَقَّرَ الشَّيْخَ magni fecit, reveritus)
٢٢٠، ٢٠ (est senem

وِقْرٌ (onus grave) أَوْقَارٌ ح ١١، ٢٢
أَوْقَارٌ (onus asino mulove impositum
ح ٧٣، ١٣

وَقُورٌ mansuetus, tranquillus, mode-)
١٠٨، ٢٣ (stus

نَخْلَةٌ مُوقِرٌ وَمُوقِرَةٌ وَمُوقَرٌ (-mul
٢٠٣، ٣ (tis fructibus onusta palma

وَقَصَهُ (*f. i.* fregit cervicem alcjs) ١٠٩، ٣

وَقِصَ (*f. a.* brevi collo fuit) ١٩٨، ٧

أَوْقَصُ (breve collum habens) ١٩٨، ٨

وَقَعَ فِيهِ *f. a.* obtrectavit, calumniavit)
١٨٣، ١٣ (alqm

وَوَقَعَ الشَّيْءُ عَلَى الشَّيْءِ (-ceci
١٤ (dit res in rem

وَوَقَعَ الطَّائِرُ عَلَى الشَّجَرَةِ (-de
ه (misit se, delapsa est avis in arborem

أَوْقَعَ بِالْعَدُوِّ irruit, impetum fecit)
٢٠٣، ١١ (in hostem

وَأَوْقَعَهُ فِي الْهَلَكَةِ conjecit alqm)
ه (in perniciem

وَقَّعَ فِي الْكِتَابِ signum regium)
٢٢٠، ٢٣ (adjecit epistolae, *diplomati*

وَاقَعَهَا (inivit mulierem) ٢٣٠، ١٩

وَوَاقَعَ الْأَمْرَ irruit in alqd; aggres-)
ه (sus est rem difficilem

تَوَقَّعَ الْخَبَرَ (exspectavit nuntium)
٢٥٩، ٢٠

إِسْتَوْقَعَ الشَّيْءَ (id.) ٢١

وَاقِعٌ (dies extremi judicii) ١٨٣، ١٤

وَقْعَةٌ conflictus, concursus pugnan-)
٩٨، ٢١ (tium

الْوَاقِعَةُ (dies extremi judicii) ٥، ١٥
✡ ١٨٣، ١٩

وَقِيعَةٌ panniculus quo calamus scri-)
conflictus,) ٥٠، ١٣ (ptorius abstergitur
٩٨، ٢٢ (concursus pugnantium

تَوْقِيعٌ signum principis quod diplo-)
٢٢٠، ٢٣ (mati imprimitur

مَوْقِعٌ (locus in quem alqd cadit)
١٨٣، ١٥

مَوْقِعَةٌ (id.) ١٩

مِيقَعَةٌ malleus fabri ferrarii *et* lapis)
oblongior ad acuendos cultros: cos)
مَوَاقِعُ ح ٥٤، ٣ (-lignum laeviga
tum, super quo vestes contundit fullo)
٥٩، ١٤

وَقَفَهُ *f. i.* stare fecit alqd; retinuit, co-)
١٠٩، ١٤ (hibuit alqd

وَوَقَفَ بِنَفْسِهِ (stetit, constitit) ١٥

وَوَقَفَ عَلَيْهِ الدَّارَ legavit alcui)
ه (domum

وَاقَفَهُ stetit cum alqo, opposuit se)
٢٣٠، ٢٠ (alteri in proelio

تَوَقَّفَ عَنِ الْأَمْرِ abstitit a nego-)
٢٥٩، ٢١ (tio

تَوَاقَفَ الْفَرِيقَانِ فِي الْقِتَالِ
(sibi invicem opposita steterunt agmina
٢٩٧، ١٢ (in proelio

وَقْوَقَ الْكَلْبُ (latravit canis) ٢٨٢، ١٩

وَقَاهُ الشَّرَّ *f. a.* custodivit, servavit)
١٢٠، ٧ (alqm a malo

إِتَّقَى اللَّهَ (coluit, timuit Deum)
٢٤٤، ١٩

وَاتَّقَاهُ بِالتُّرْسِ scuto defendit, mu-)
٢٠ (nivit semet ipsum ab alqo

تَوَقَّاهُ (cavit ab alqo) ٢٩٣، ١٣

تُقًى timor Dei; abstinentia ab illici-)
٢٤٤، ١٩ (tis; pietas

تَقِيٌّ (abstinens; timens Deum, pius)
أَتْقِيَاءُ ح ٢٤٤، ٢٠.

وِقَاءُ الشَّيْءِ id, quo res custoditur)
١٢٠، ٨ (et servatur

تُقَاةٌ timor Dei, abstinentia ab illici-)
٢٤٤، ١٩ (tis; pietas

تَقِيَّةٌ (id.) ٢٤٤، ٢٠

تَقْوَى (id.) ٢٤٤، ١٩

إِتَّكَأَ عَلَيْهِ (innixus est alqo) ٢٤١، ١٠

تَوَكَّأَ عَلَى الْعَصَا nixus, suffultus)
٢٥٩، ١١ (est baculo

تُكَأَةٌ (fultura) ٢٤١، ١٠

مَوْكِبٌ (turba militum) مَوَاكِبُ ح
٩٨، ١٩

وَكَّدَهُ firmum, solidum, constrictum red-)
٣٢٠، ١٧ (didit alqd

وِكَادٌ (lorum ephippii) أَوْكِدَةٌ وَوَكَائِدُ
ح ٩٨، ٩

وَكْرٌ (nidus avis in muro) أَوْكَارٌ و وُكُورٌ
ح ٢٢، ١٧

وَكِيرَةٌ convivium quod finito aedificio)
٥٩، ٢٣ (paratur

وَكَزَهُ (*f. i.* pugno percussit alqm) ١٠٩، ١

وَكَعَ *f. a.* unum digitum *pedis* alteri)
١٩٨، ١١ (digito superimpositum habuit

أَوْكَعُ digitum *pedis* alteri digito su-)
١٩٨، ١٣ (perimpositum habens

وَكَفَ الْبَيْتُ *f. i.* stillavit *aquâ, plu-*)
١٠٩، ١٩ (*viâ* domus

وَكَلَ إِلَيْهِ الْأَمْرَ *f. i.* commisit alcui)
١١٠، ٩ (alqd

وَوَكَلَهُ إِلَى نَفْسِهِ reliquit alqm)
٧ (tradiditque eum proprio arbitrio

وَكَّلَهُ بِالْأَمْرِ procuratorem, admi-)
٢٢١، ٣ (nistratorem rei alqm constituit

اِتَّكَلَ عَلَيْهِ (confisus, fretus est alqo)
٢٤١، ١٩

تَوَاكَلُوا الْأَمْرَ unus alteri commi-)
٢٩٧، ١٣ (sit, tradidit negotium

وَكِيلٌ (curator, administrator rei)
وُكَلَاءُ ح ٢٢١، ٣

وَكَالَةٌ معا administratio, munus)
ه (procuratoris

أَوْكَى السِّقَاءَ (religavit orificium utris)
٢٠٩، ١٣

اِسْتَوْكَتِ النَّاقَةُ adiposa est ca-)
٢٧٩، ٣ (mela

وِكَاءٌ (vinculum quo religatur orificium)
أَوْكِيَةٌ ح ٥٢، ٢٣ (utris

وَلَجَ (*f. i.* intravit) ١٠٧، ٢١

أَوْلَجَهُ (immisit alqd) ٢٠٢، ٢٠

وَلِيجَةُ الرَّجُلِ familiaris et inti-)
١٠٧، ٢١ (mus amicus alcjs

وَلِيجَةٌ (saccus magnus) وَلَائِجُ ح
٢٩، ١٩

وَلَدَتِ الْمَرْأَةُ (*f. i.* peperit mulier)
١٠٨، ١١

أَوْلَدَ الْجَارِيَةَ fecit ut pareret puel-)
٢٠٣، ١ (la, parientem reddidit eam

وَلَّدَهَا أَوْلَادًا liberorum genitri-)
cem reddidit mulierem, liberos genuit
٣٢٠، ١٨ (ex ea

تَوَلَّدَ مِنْهُ apparuit, in lucem pro-)
٢٥٩، ١٥ (lata est ex alqo res

اِسْتَوْلَدَ الْجَارِيَةَ liberos genuit ex)
٢٧٥، ٢١ (puella

وُلْدٌ filius, natus; proles *de mare*)
٤٢، ٢٢ (*et feminina*

وَلَدٌ (id.) أَوْلَادٌ ح ٤٢، ٢٢

لِدَةٌ cum altero simul natus, conge-)
لِدَاتٌ ح ٤٩، ١ (nitus.

وَالِدٌ (genitor, pater) ٤٤، ١٨ وَالِدَانِ
٤٤، ١٩ (pater et mater: parentes

وَلِيدٌ (natus, puer) وِلْدَانٌ ح
٤٣، ١.

وَالِدَةٌ (genitrix, mater) وَالِدَاتٌ ح
٤٤، ١٩

وَلِيدَةٌ (nata, puella) وَلَائِدُ ح
٤٣، ٢

شَيْءٌ مُوَلَّدٌ (res nova) ٣٢٠، ١٧

غُلَامٌ مُوَلَّدٌ puer inter Arabes na-)
tus et una cum Arabum liberis educa-
tus Arabumque disciplinam et literas
٣٢٠، ١٨ (edoctus

كَلَامٌ مُوَلَّدٌ vox, dictio recens, pe-)
٣٢٠، ١٩ (regrina, non mere Arabica

مِيلَادٌ (natale tempus) ١٠٨، ١٣

أَوْلَعَهُ بِكَذَا avidum, cupidum rei red-)
٢٠٣، ١١ (didit alqm

لَهُ وُلُوعٌ بِهِ cupiditate rei affectus)
٢٠٣، ١٣ (est

مُولَعٌ بِهِ (cupiditate rei affectus)
٢٠٣، ١٢

وَلَغَ الْكَلْبُ فِي الْإِنَاءِ *f. i.* et *a.* os)
suum in vas inseruit canis, ore in vas
١٠٩، ٩ (inserto bibit

أَوْلَغَ الْكَلْبَ فِي الْإِنَاءِ potum e)
٢٠٣، ١٣ (vase bibendum praebuit cani

وَلَقَ الْبَعِيرُ (*f. i.* properavit camelus)
١٠٩، ٢١

وَوَلَقَ perseveravit in eundo *et* in)
١٠٩، ٢٢ (mendacio

أَوْلَمَ (epulum nuptiale paravit) ٢٠٣، ١٩

وَلِيمَةٌ (epulum nuptiale) ٥٩، ٢٢

وَلْوَلَتْ وَا وَيْلَا dixit, lamentata est)
٢٨٢، ١٩ (mulier

وَلِهَتْ *f. a.* mente turbata summâ tri-)
stitiâ affecta est mulier *ob mortem in-*
١٩٨، ١٨ (*fantis*

وَالِهٌ mulier turbata mente, perculsa)
١٩٨، ١٩ (*ob tristitiam*

وَالِهَةٌ (id.) ٢٠

الْوَلْهَانُ nom. pr. Daemonis aqua-)
tici, *incitat homines, ut in lotione*
٢٩٣، ٢٠ (*multum aquae adhibeant*

وَلَى الْمَطَرُ الْأَرْضَ *f. i.* repetita vice)
١٢٠، ٨ (terram rigavit pluvia

وَلِيَ *f. i.* dominus, praefectus fuit,)
١٨٣، ١٣ (praefuit rei, rexit

أَوْلَاهُ إِحْسَانًا (benefecit alcui, bene meritus est de alqo) ۱۳‘۲۰۹

وَلَّاهُ الْعَمَلَ (dedit alcui praefectu-ram provinciae) ۳‘۲۲۵

وَوَلَّى عَنْهُ بِوَجْهِهِ (faciem avertit ab alqo) ھ

وَالَاهُ (amicitiam coluit cum alqo) ۹‘۲۳۳

وَوَالَى بَيْنَ الشَّيْئَيْنِ (conjunxit duas res; continuo tractavit duas res) ھ

اِتَّلَى الْأَمْرَ (sub dominio suo habuit alqd; praefuit rei, rexit rem) ۲۱‘۲۴۴

تَوَلَّى عَنْهُ (faciem suam avertit ab alqo) ۱۳‘۲۹۳

وَتَوَلَّى الْأَمْرَ (praefuit, imperio suo rexit alqd) ۱۴

تَوَالَتِ الْكُتُبُ (successive, continua-tâ serie se invicem secutae sunt literae) ۲۰‘۲۹۹

اِسْتَوْلَى عَلَيْهِ (potitus est re, sub potestatem suam redegit alqd) ۴‘۲۷۹

وَالٍ (dominus; praefectus rei) ۱۴‘۱۸۳

وَلِيٌّ (pluvia vernalis iterato terram rigans) ۸‘۷

وَلِيٌّ (amicus) ھ (id.) أَوْلِيَاءُ ح ۲۳‘۴۰ (dominus) أَوْلِيَاءُ ح ۱۴‘۴۹

أَوْلَى لَكَ (conveniens tibi) ۱۵‘۸۴

مَوْلًى (dominus, herus) مَوَالٍ ح ۱۵‘۴۹

أَرْضٌ مَوْلِيَّةٌ (iteratâ pluviâ rigata terra) ۱۰‘۱۲۰

أَوْمَأَ إِلَيْهِ (innuit alcui) ۱۷‘۲۰۲

وَمِدَ الْيَوْمُ (*f. a.* valde calidus fuit dies) ۳‘۱۹۸

وَمِدٌ (dies valde calidus, fervidus) ۴‘۱۹۸

وَمْدَانُ (id.) ھ

مُومِسَةٌ (impudica mulier, scortum) ۲۰‘۲۹۵

وَمَضَ الْبَرْقُ (*f. i.* micuit fulmen) ۳‘۱۰۹

أَوْمَضَ الْبَرْقُ (id.) ۷‘۲۰۳

وَمِقَهُ (*f. i.* pro amico habuit, dilexit alqm) ۱۲‘۱۸۳

أَوْمَى إِلَيْهِ (signum dedit alcui; innuit) ۱۴‘۲۰۹

مَوْمَاةٌ (desertum) ۱۷‘۸

وَنَمَ الذُّبَابُ (*f. i.* stercus reddidit musca) ۱۱‘۱۱۰

وَنَى (*f. i.* debilis, languidus fuit) ۱۰‘۱۲۰

وَوَنِيَ (*f. a.* id.) ۱۱

وَوَنِيَ (*f. i.* id.) ھ

وَوَنَى فِى الْأَمْرِ (*f. i.* debilis, langui-dus fuit in opere faciendo) ھ

وَلَا يَنِي يَفْعَلُ كَذَا (non cessat fa-cere alqd; continuo facit) ۱۲

تَوَانَى فِى الْأَمْرِ (debilis fuit, defuit in perficienda re) ۲۱‘۲۹۹

مِينَاءٌ وَمِينًا (gemma vitrea) ۸‘۱۰

وَهَبَ لَهُ مَالًا (*f. a.* donavit alcui pe-cuniam) ۱۱‘۱۸۲

هَبْنِى فَعَلْتُ كَذَا (cogita, pone, me hoc illud fecisse) ۱۱‘۴۸۹

اِتَّهَبَ (accepit donum) ۱۱‘۲۴۱

تَوَاهَبُوا (donarunt invicem) ۸‘۲۹۷

اِسْتَوْهَبَهُ الشَّىْءَ (dono petiit ab alqo rem) ۱۸‘۲۷۵

وَهَجَتِ النَّارُ (*f. i.* arsit ignis) ۲۲‘۱۰۷

وَوَهِجَتِ النَّارُ (*f. a.* id.) ۲۳

تَوَهَّجَتِ النَّارُ (arsit, flammam edi-dit ignis) ۱۱‘۲۵۹

وَهْدَةٌ (locus depressus; fovea) وَهْدٌ وِوِهَادٌ ح ۲۲‘۸

وَهْطِىٌّ (uva parva nigro colore) ۹‘۲۰

وَهَقٌ (laqueus, vinculum *captivi*) ۹‘۲۲

وَهِمَ فِى الْحِسَابِ (*f. a.* et *i.* hallucina-tus est, erravit in calculo) ۱۷‘۱۹۸

وَهِمَ (*f. i.* falso cogitavit, opinatus est; erravit) ۱۲‘۱۸۳

أَوْهَمَ مِنَ الْحِسَابِ شَيْئًا (praeter-misit, omisit alqd in calculo) ۱۷‘۲۰۳

وَأَوْهَمَهُ كَذَا (suspicionem injecit al-cui alqd) ھ

اِتَّهَمَهُ (opinatus est alqd; suspectum habuit alqm) ۱۸‘۲۴۱

تَوَهَّمَ الْأَمْرَ (opinatus est alqd) ۵‘۲۹۰

تُهَمَةٌ (opinio; suspicio) ۱۸‘۲۴۱

وَهَنَ فِى الْأَمْرِ (*f. i.* debilis, imbecillis fuit in tractanda re) ۱۵‘۱۱۰

وَوَهِنَ فِى الْأَمْرِ (*f. a.* id.) ۱۹

أَوْهَنَ الْأَمْرَ (debile, imbecille red-didit alqd) ۱۸‘۲۰۳

وَهْنٌ (media nox) ۲‘۴

مَوْهِنٌ (id.) ھ

وَهَى (*f. i.* imbecillis et laxus, remissus fuit) ۱۳‘۱۲۰

أَوْهَاهُ (debile, laxum, remissum red-didit alqd) ۱۴‘۲۰۹

وَاهًا (*interjectio laudis*, bene fe-cisti! egregie! *interj. doloris*, vae!) ۱‘۸۴

وَىْ (*interj. admirativa:* quam mirum est! papae!) ۱‘۸۴

وَيْلَكَ (vae tibi!) ۱۵‘۸۴

وَيْجٌ (lignum in aratro, cui infigitur vo-mer) ۱‘۱۸

وَيْحَكَ (vae tibi!) ۱۴‘۸۴

وَيْلَكَ (vae tibi!) ۸۴، ۱۴ وَيْلًا ، وَا
وَيْلًا (vae!) ۸۲، ۱۹
وَيْنَةٌ (uva nigra) وَيْن ح ۲۰، ۹
وَيْهًا (age! agedum! cito!) ۸۳، ۱۷

ه

هُ ، ةُ (pron. suffix. tert. pers. masc. *singul. nominis:* suus, a; ejus, *et verbi:* eum, *ut* غُلَامُهُ *et* ضَرَبَهُ) ۹، ۱۸ و ۲۱
هَا (id. *fem. generis*) ه
هَا (*particula pron. person. et demonstr. praefixa:* hic! ecce! ۸۲، ۱۰ (*part. secundae personae pronom. pers. praefixa:* cape! agedum! agitedum! ۸۳، ۱۹
هَاءِ (agedum, o vir!) هَاءِ (agedum, o femina!) ۸۳، ۲۰
هَاؤُمْ (*pluralis τοῦ* هَاءِ capite!) ۸۳، ۲۰
هَاؤُمَا (*dualis τοῦ* هَاءِ et هَاءِ) ه
هَاؤُنَّ (*plur. τοῦ* هَاءِ) ۲۱
هَأَنَا ذَا (ecce ego mas!) ۸۲، ۱۴ هَأَنَا ذِي وهَأَنَا تَا (ecce ego femina!) ه
هَأَنْتَ ذَا (ecce tu!) ۸۲، ۱۹
هَأَنْتِ ذِهِ (id., *fem.*) ه
هَأَنْتُمَا ذَانِ (*dual., masc.*) ۱۷
هَأَنْتُمَا تَانِ (id., *fem.*) ۱۸
هَأَنْتُمْ أُولَاءِ (ecce vos!) ۱۷
هَأَنْتُنَّ أُولَاءِ (id., *fem.*) ۸۲، ۱۸
هَاتَا وهَاتِي وهَاتِيكَ (haecce femina)
هَاتَانِ (*dual.* hae duae feminae)
هَاتَيْنِ (id. *in cas. obliq.*) ۸۲، ۱۰ ه
هَاكَ (cape!) ۸۳، ۱۹ هَاكِ (id.; *fem.*) ه
هَاكُمَا (*dual.*) ه هَاكُمْ (capite!) ه
هَاكُنَّ (id., *fem.*) ۸۳، ۱۹
هَؤُلَاءِ وهَؤُلَى (hi, hae *plur. τοῦ* هَاتَا et هَذَا) ۸۲، ۱۰
هَأَنَاذَا (*i. q.* هَا أَنَا ذَا) ۸۲، ۱۴
هَأَنْتُمْ (*i. q.* هَا أَنْتُمْ) ۸۲، ۱۷
هَانَحْنُ ذَانِ، هَانَحْنُ تَانِ، هَانَحْنُ هَؤُلَاءِ (*dual. et plur. τοῦ* هَأَنَاذَا) ۸۲، ۱۴
هَاوَنٌ وهَاوُونٌ (mortarium) ۲۹، ۸
هَاهُنَا (hocce loco, hic) ۸۲، ۱
هَاهُوَ ذَا (ecce ille vir!) ۸۲، ۱۹ هَاهِيَ تَا (ecce illa femina!) ۲۰ هَاهُمَا ذَانِ (*dual. masc.*) ۱۹ هَاهُمَا تَانِ (*dual. fem.*) ۲۰ هَاهُمْ أُولَاءِ (*plur. masc.*) ۲۰ هَاهُنَّ أُولَاءِ (*plur. fem.*) ه
هَبَّتِ الرِّيحُ (*f. u.* flavit ventus) ۱۳۵، ۱۳
وهَبَّ النَّائِمُ (experrectus est e somno dormiens) ه
مُهَبَّجُ الوَجْهِ (homo tumefacta facie) ۲۱۱، ۱۱
هَبَطَ (*f. i.* decidit, descendit) ۹۵، ۲۳
أَهْبَطَ (dejecit, demisit alqd) ۱۹۹، ۹
اِنْهَبَطَ (demisit se, demissus, dejectus est) ۲۴۹، ۱۳
هَبُوطٌ (locus depressus; barathrum) ۸، ۲۲
هُبَعٌ (pullus cameli auctumno natus, *al.* intempestive natus) هُبَاعٌ ح ۷۱، ۱۵
اِهْتَبَلَ الصَّيْدَ (dolos struxit, versute insidiatus est ferae) ۲۳۹، ۲
واهْتَبَلَ كَلِمَةً (dictionem proferendi occasionem captavit, arripuit) ه
هَبَاءٌ (pulvis) ۷، ۲۳
هَبْوَةٌ (id.) ه
تَهَاتَرَ الرَّجُلَانِ (unus virorum contra alterum arrogans fuit) ۲۹۴، ۱۹
هَتَفَ بِهِ (*f. i.* inclamavit alqm) ۹۷، ۲۱
وهَتَفَتِ الحَمَامُ (gemuit columba) ه
هَتَكَ سِتْرَهُ (*f. i.* laceravit velum suum) ۹۹، ۹
اِنْهَتَكَ سِتْرُهُ (disruptum, laceratum est velum alcjs) ۲۴۷، ۳
تَهَتَّكَ فِي البَطَالَةِ (submersus est in pigritie, immoderate pigritiei deditus est) ۲۵۹، ۱
تَهَتَّمَتْ أَسْنَانُهُ (effracti sunt dentes alcjs) ۲۵۷، ۲۰
هَاتِ كَذَا (da mihi aliquid!) ۲۸۹، ۲۰
تَهَجَّدَ (insomnis noctem transegit precibus faciendis intentus) ۲۵۱، ۲۲
تَهَجَّدْنَا (vigilavimus *et contra* dormivimus) ۲۳
هَجَرَهُ (*f. u.* reliquit alqm; sejunxit se ab alqo) ۱۲۹، ۴
وهَجَرَ (futilia dixit, deliravit) ه
هَجَّرَ (tempore diei fervido ivit, meridie iter fecit) ۲۱۳، ۲۲
هَاجَرَ مِنْ أَرْضٍ إِلَى أَرْضٍ (e terra in terram migravit) ۲۲۷، ۸
تَهَجَّرَ (fervido diei tempore *i. e.* meridie iter fecit) ۲۵۲، ۲۱

reliquerunt, sejunxerunt) تَهَاجَرُوا
١٩ ، ٢٩٤ (se invicem

tempus diei fervidum; meri-) هَجِيرٌ
١٥ ، ٧ (dies

discessus a suis, migratio) هِجْرَةٌ
٩ ، ٢٢٧ (e terra in terram

tempus diei fervidum; meri-) هَاجِرَةٌ
٢٢ ، ٢١٣ * ١٥ ، ٧ هَوَاجِرُ ح (dies

١٩ ، ٤٣ (mos, consuetudo) هِجِّيرَةٌ

وهِجِّيرَى (id.) هـ

f. i. incidit) شَيْءٌ هَجَسَ فِي صَدْرِهِ
٢٠ ، ٩٣ (in mentem alcjs res

٨ ، ١٨١ (f. a. dormivit noctu) هَجَعَ

f. u. intempestive vel de) هَجَمَ عَلَيْنَا
٤ ، ١٣٤ (improviso supervenit nobis

f. u. ignobilis fuit; alacer, agi-) هَجُنَ
١١ ، ١٨٧ (lis, praestans fuit

ignobilem dixit, obtrectavit) هَجَّنَهُ
١ ، ٢١٩ (alqm

(equus praestans et nobilis) هِجَانٌ
١٥ ، ٩٩

equus ignobilis pec. patre) هَجِينٌ
Arabico et matre non Arabica natus)
(ignobilis; alacer, praestans) ١٤ ، ٩٩
١١ ، ١٨٧ هُجُنٌ ح

(f. u. satyra perstrinxit alqm) هَجَاهُ
٩ ، ١٤٨

f. u. satyricus fuit) وهَجُوَ الشَّاعِرُ
هـ (poëta

in syllabam, voca-) هَجَّى الْحُرُوفَ
bulumve composuit literas alphabeti)
٣ ، ٢٢٤

(satyrâ perstrinxit alqm) هَاجَاهُ
١٢ ، ٢٣٢

vocabulum forma-) تَهَجَّى الْكَلِمَةَ
vit annexis inter se literis alphabeti)
٨ ، ٢٩٢

satyrâ perstrinxerunt se in-) تَهَاجَوْا
٢٠ ، ٢٩٨ (vicem

٩ ، ٥٠ (carmen satyricum) هَجْوٌ

satyricus; qui satyram ad-) هَجَّاءٌ
٧ ، ١٤٨ (hibet *poëta*

٩ ، ٢٩٢ (alphabetum) هِجَاءٌ

١٩ ، ١٣٩ (f. u. fregit alqd) هَدَّهُ

(timorem, metum injecit alcui) هَدَّدَهُ
١٧ ، ٢١٩

collapsus est; fractus, ruptus) إِنْهَدَّ
١٩ ، ٢٤٧ (est;

metum injecit *vel* commina-) تَهَدَّدَ
١١ ، ٢٥٨ (tus est alcui

هُدْبٌ (pili palpebrarum) أَهْدَابٌ ح
(cirri in cidari Orientalium) ٢٢ ، ٣٤
٩ ، ٩٤ أَهْدَابٌ ح
٩ ، ٩٤ (id.) هُدَّابٌ

pilentum camelinum in tentorii) هَوْدَجٌ
forma exstructum in quo vehuntur
٩ ، ٢٩ هَوَادِجُ ح (mulieres

f. i. et u. mugivit came-) هَدَرَ الْبَعِيرُ
٢١ ، ٩١ (lus

sine vindicta sivit effu-) أَهْدَرَ دَمَهُ
٥ ، ١٩٥ (sum sanguinem

هَدَفٌ (scopus sagittariorum) أَهْدَافٌ
٨ ، ٧٠ ح

(f. i. gemuit turtur) هَدَلَ الْقُمْرِيُّ
٣ ، ١٠١

تَهَدَّلَتِ الشَّفَةُ وأَغْصَانُ الشَّجَرَةِ
(laxe dependit labium et ramus arboris)
٢١ ، ٢٥٩

١٥ ، ٧٨ (columba mas) هَدِيلٌ

(vir labio laxe dependente) أَهْدَلُ
١٧ ، ٤٠

f. i. diruit, destruxit do-) هَدَمَ الدَّارَ
١٩ ، ١٠٢ (mum

diruit, destruxit, va-) هَدَّمَ الْبُيُوتَ
١٥ ، ٢١٨ (stavit domos

destructa et collapsa) إِنْهَدَمَ الْجِدَارُ
١١ ، ٢٤٧ (est paries

corruit, collapsus, vastatus) تَهَدَّمَ
٢٠ ، ٢٥٧ (est

(domus destructa, vastata) هَدَمٌ
١٧ ، ١٠٢

vehementissimum) هَدْهَدَتِ السَّمَاءُ
٩ ، ١٢٥ (tonitru edidit coelum

هُدْهُدٌ (upupa *avis*) هَدَاهِدُ ح
٢ ، ٧٩

f. i. rectam viam ali-) هَدَاهُ الطَّرِيقَ
١٩ ، ١١٩ (cui indicavit
وهَدَاهُ لَهُ (id.) هـ
وهَدَاهُ إِلَيْهِ (id.) هـ
duxit eum ad re-) وهَدَاهُ لِلْإِسْلَامِ
١٧ (ctam religionem

rectam viam inve-) وهَدَى بِنَفْسِهِ
هـ (nit

deduxit ali-) وهَدَى إِلَيْهِ الْعَرُوسَ
١٨ (cui sponsam

agendi ra-) وهَدَى هَدْيَ فُلَانٍ
١٩ (tionem alcjs secutus est

misit, obtu-) أَهْدَى إِلَيْهِ الْهَدِيَّةَ
٩ ، ٢٠٧ (lit, attulit alcui donum

misit,) وأَهْدَى إِلَى الْكَعْبَةِ هَدْيًا
١٠ ، ٢٠٧ (duxit ad Caabam hostiam

rectam viam invenit; bene) إِهْتَدَى
٩ ، ٢٤٣ (directus est

(viam invenit ad alqm) تَهَدَّى إِلَيْهِ
١٤ ، ٢٩٢

تَهَادَوْا (sibi invicem dona dederunt)
١‘٢٩٩

اِسْتَهْدَى donum petiit; ut ad ve-)
٨‘٢٧٨ (ram viam dirigeretur petiit

هَادٍ taurus) ١٥‘١١ (index, dux viae)
in media area consistens, circum quem
٢٣‘١٧ (obeuntes alii fruges exterunt
✱ ٢٩١‘١٧ (collum) هَوَادِى ح
١٢‘٣٩

هَدْىٌ hostia, camelus sacrificalis)
١٠‘٢١٧ (qui Meccam ducitur

هَدِىٌّ (sponsa) ١٨‘١١٩

هَدِيَّةٌ (donum, quod alcui offertur)
هَدَايَا ح ١٥‘٤٧

مِهْدًى vas, vel aliud quid quod)
٢٣‘٢٧ (dono alcui oblato imponitur

هٰذَا (*pronomen demonstr.:* hic *vir*)
٩‘٨٢ هٰذَانِ (*dual.*) ه

هٰذَاكَ (id.) ه

هَذَّبَهُ purum, mundum, integrum red-)
١‘٢١١ (didit alqd

هَذَرَ فِى ٱلْمَنْطِقِ *f. i.* et *u.* deliravit)
in sermone, absurda, futilia protulit)
٢٢‘٩١

مِهْذَارٌ in sermone semper delirans,)
✱ ١٨‘٤١ (vana, futilia, turpia loquens
٢٣‘٩١

هٰذِهِ *pronomen demonstr.:* haec *fe-*)
٩‘٨٢ (*mina*

هٰذِى (id.) ه

هَذَى (*f. i.* absurda, futilia locutus est)
١٩‘١١٩

رَجُلٌ هَذَّاءٌ vir futilia, absurda)
٢٠ (loquens

هَرَّ ٱلْكَلْبُ (*f. i.* gannitû latravit canis)
٢١‘١٠٤

هِرٌّ (felis *mas*) هِرَرَةٌ ح ٣‘٧٩

هِرَّةٌ (felis *fem.*) هِرَرٌ ح ٣‘٧٩

تَهَرَّأَ ٱللَّحْمُ in particulas dissoluta est)
٢١‘٢٤٩ (caro

لَحْمٌ مُهَرَّأٌ multum et bene cocta est)
٧‘٢١٠ (caro

هَرَبَ ١٤‘١٢٣ (*f. u.* fugit)

هَارُوتُ وَمَارُوتُ nom. pr. duorum)
Angelorum qui Salomonis tempore cum
hominibus versati sunt et magiam eos
٣‘٣١ (docuerunt

هَرَّاسٌ qui cibum هريسة dictum co-)
١٩‘٩٠ (quit

هَرِيسَةٌ spissum pulmentum, ex con-)
tuso coctoque tritico constans, cui car-
nes, butyrum, cinnamomum et herbae
هَرَائِسُ (aromaticae additae sunt
وهَرِيسٌ ح ه

مِهْرَاسٌ ٧‘٢٩ (mortarium ligneum)

هَرَاقَ ٱلْمَاءَ *fut.* يُهْرِيقُ *inf.* (هِرَاقَةٌ
١٥‘٢٠٩ (*i. q.* أَرَاقَ) effudit aquam

هَرْقَاعَةٌ tentorium magnum; tentorium)
١٣‘٢٩ (nigri coloris

هَرْوَلَ festinavit in incessu *prae laeti-*)
١٧‘٢٨٣ (*tiâ*

هَرِمَ *f. a.* senio confectus et decrepitus)
٢٠‘١٩٤ (fuit

هَرَّمَهُ ٱللّٰهُ decrepitum reddidit alqm)
١٩‘٢١٨ (Deus

هَرِمٌ (senio confectus, decrepitus)
هَرْمَى ح ١٠‘٤٣ ✱ ٢٠‘١٩٤

هِرَاوَةٌ (baculus crassus) هَرَاوَى ح ١٧‘٧٠

هَزَّهُ ١٢‘١٣٧ (*f. u.* commovit, quassit alqd)

اِهْتَزَّ ١٤‘٢٤٠ (commotus est)

هَزِئَ بِهِ (*f. a.* ludibrio habuit alqm)
٢١‘١٥٢

وهَزِئَ مِنْهُ (id.) ٢٢

وهَزَأَ (id.) ه

تَهَزَّأَ بِهِ (id.) ٢١‘٢٤٩

اِسْتَهْزَأَ بِهِ (id.) ١٣‘٢٧٠

هِزَبْرٌ (leo) ١١‘٧٥

هَزِيعٌ (pars noctis) ١‘٤

هَزَلَ ٱلرَّجُلُ (*f. i.* jocatus est vir) ٣‘١٠١

هَزَلَ دَابَّتَهُ (emaciavit equum suum) ه

هَزَلَتِ ٱلدَّابَّةُ (emaciatus est equus)
٤‘١٠١

دَابَّةٌ هَزِيلٌ (emaciatus *equus*)
ودَوَابُّ هَزْلَى ح ه

هَزَمَ ٱلْجَيْشَ *f. i.* in fugam conjecit,)
١٧‘١٠٢ (profligavit exercitum

اِنْهَزَمَ ٱلْجَيْشُ profligatus, in fugam)
١١‘٢٤٧ (conjectus est exercitus

هَزِيمَةٌ (profligatio, fuga exercitus)
١٨‘١٠٢

هَزْهَزَهُ ١٤‘٢٨١ (commovit alqd)

هَشَّ ٱلْوَرَقَ عَلَى غَنَمِهِ *f. u.* decus-)
sit ex arbore folia super gregem suam)
١‘١٣٨

هَشَّ لَهُ *f. a.* laeto vultu et comis)
٢١‘١٩٩ (fuit erga alqm

وهَشَّ إِلَيْهِ (id.) ه

هَشٌّ vir laeto vultu, benigno animo,)
٢٢‘١٩٩ (comis

هَشَمَ الثَّرِيدَ (*f. i.* confregit in frusta panem) ١٠٢، ١٨

هَشِيمٌ (culmus frumenti aridus, fragilis) ١٤، ١٣

هَشِيمَةٌ (arbor arida facta) هَشِيمٌ ح ١٩، ٩

اِهْتَضَّهُ (confregit alqd) ٢٤٠، ١٩

هِضَبٌّ (equus multum sudans) ٩٩، ٢٢

هَضْبَةٌ (mons humilis) هَضَبَاتٌ وهِضَابٌ وهَضْبٌ ح ٩، ٣

هَضَمَ الطَّعَامَ (*f. i.* digessit, concoxit cibum) ١٠٢، ١٩

اِنْهَضَمَ الطَّعَامُ (facilis concoctu fuit cibus) ٢٤٧، ١٢

هَاضُومٌ (remedium digestivum) ١٠٢، ١٠

رَجُلٌ مُهَضَّمٌ (vir tenui gracilique hypochondrio) ٢١٨، ١٩

أَهْطَعَ فِى السَّيْرِ (celer fuit in cursu suo) ١٩٩، ٢٢

هَطَلَ المَطَرُ (*f. i.* continuo *vel* magnis guttis fluxit pluvia) ١٠١، ٥

هَطِلٌ (pluvia continua) ١٠١، ٩

هَادِلٌ (id.) ﻫ

تَهَافَتَ الفَرَاشُ فِى النَّارِ (volitavit in ignem papilio) ٢٩٤، ٣

هَفَا (*f. u.* lapsavit, caespitavit) ١٥٠، ١٨

مُهَفْهَفَةٌ (mulier gracilis, tenuibus hypochondriis) ٤٠، ٢٢

هَيْقَمٌ (struthiocamelus mas *cfr.* هَيْقٌ) ٧٨، ٢١

تَهَكَّمَ بِهِ (derisit, ludibrio habuit alqm) ٢٥٧، ٢٠

هَلْ (*particula interrogativa:* num? an?) ٢٨٨، ١٥

أَهَلَّ (extulit vocem, clamavit; dixit formulam لا اله الا الله) ٢٠٢، ١٢

وأُهِلَّ الهِلَالُ (apparuit nova luna) ﻫ

أَهَلَّ الهِلَالَ (conspexit lunam novam) ﻫ

هَلَّلَ (dixit formulam لا اله الا الله) ٢٢٠، ٩

اِنْهَلَّ الدَّمْعُ (profluxerunt, stillarunt lacrymae) ٢٤٧، ٢٣

تَهَلَّلَ وَجْهُهُ (splenduit, nituit facies alcjs *prae laetitia*) ٢٥٩، ٥

وتَهَلَّلَ السَّحَابُ بِبَرْقِهِ (splenduit nubes fulgore suo) ﻫ

وتَهَلَّلَتْ دُمُوعُهُ (profluxerunt lacrymae alcjs) ٩

اِسْتَهَلُّوا الهِلَالَ (conspexerunt lunam novam) ٢٧٥، ٨

وَاسْتَهَلَّ الصَّبِيُّ (extulit infans modo natus cum fletu vocem) ٩

وَاسْتَهَلَّ المَطَرُ (copiose effusa est pluvia) ١٠

وَاسْتَهَلَّ وَجْهُهُ (splenduit vultus alcjs *prae laetitia*) ﻫ

هِلَالٌ (nova luna) أَهِلَّةٌ ح ٩، ١١

مُسْتَهَلُّ الشَّهْرِ (initium mensis) ٢٧٥، ٩

هَلَّا (*compos. ex* هَلْ *et* لا: quid non?) ٢٨٨، ١٩

هُلْبٌ (crines in cauda equi) ٢٩٧، ٣ (setae porci) ٧٥، ١٨ (setae, quae filo sutorio praefiguntur) ٥٢، ٢٠

هُلْبَةٌ (seta porci) هُلْبٌ ح ٥٢، ٢٠

هَلِعَ (*f. a.* impatiens fuit) ١٩٠، ٢٠

هَلِعٌ (impatiens) ١٩٠، ٢٠

هَلُوعٌ (id.) ٢١

هَلَكَ (*f. i.* periit, interiit) ٩٩، ٩

أَهْلَكَهُ (perdidit alqm) ١٩٨، ١٧

تَهَالَكَ عَلَى الشَّيْءِ (nimiâ aviditate irruit in rem, aggressus est rem) ٢٩٥، ١٩

اِسْتَهْلَكَهُ (perdidit, exitio dedit alqd) ٢٧٣، ٧

هَلُوكٌ (mulier impudica, scortum) ٢٩٥، ٢٠

هَلُمَّ (adesdum!) ٨٣، ١٤ هَلُمَّ زَيْدًا (affer Seidum!) ﻫ

هَلْمَمَ (vocavit alqm voce هَلُمَّ) ٢٨٣، ١٤

هَلْهَلَ النَّسْجَ (tenuiter et raris filis texuit texturam) ٢٨٣، ١٠

هَلْهَلٌ (cribrum largum, amplis foraminibus) هَلَاهِلُ ح ٢٩، ١٢

هَلْهَالٌ (id.) ٢٩٣، ٣

هُمْ (*pron. suffix.*) ٨١، ٢ (*plur. τοῦ* هُوَ) *tert. pers. plur. masc. nominis:* eorum, ipsorum *et verbi* eos, ipsos *ut* ضَرَبَهُمْ *et* غُلَامُهُمْ ٨١، ٩، ١٧

هَمَّ بِالأَمْرِ (intendit alqd; sollicitus est de re) ١٤٠، ٢٠

أَهَمَّهُ الأَمْرُ (tristem, sollicitum reddidit alqm res) ٢٠٢، ١٤

أَهْتَمَّ بِأَمْرِهِ (curam et diligentiam adhibuit ad tractandam rem) ٢٤١، ٨

هُمَامٌ (res graves et summi momenti animo cogitans) ٤٢، ٣

هَامَّةٌ (reptile terrae) هَوَامٌّ ٧٩، ٤

هُمَا (*dual. τοῦ* هِيَ et هُوَ) ٨١، ٣ (*pron. suff. tert. pers. dual. masc. et fem. nominis:* suorum, suarum *et verbi:* eos, eas.) ٨١، ١٠، ١٧

هَمَجَة musca taurina, *est parva musca-*
rum species, quae in faciem oculos-
هَمَج ح (*que pecorum incidit*
۱۸، ۷۷

هَمَدَتِ النَّارُ (*f. u.* exstinctus est ignis)
۴، ۱۲۹

أَهْمَدَ النَّارَ (exstinxit ignem) ۲۰، ۱۹۳

هُمْدَة interstitium inter mortem ho-)
۱۹، ۵ (minis et resurrectionem

أَرْضٌ هَامِدٌ terra arida, sterilis)
۵، ۱۲۹ (omnino herbis carens

اِنْهَمَرَ المَاءُ (fluxit aqua) ۷، ۲۴۹

هَمَزَهُ *f. i.* obtrectavit, calumniatus est)
۱۳، ۹۲ (alqm

وهَمَزَ السِّنَّوْرُ الفَأْرَةَ prehendit,)
۱۵، ۹۲ (cepit felis murem

وهَمَزَ الحَرْفَ *in Gramm.* hamsâ in-)
۱۵، ۹۲ (struxit literam

هَمْزَة *in Gramm.* Signum hamsae,)
stimulus qui literis quiescentibus ad-
ه (ditur

هُمَزَة obtrectator, diffamator, *de viro*)
۱۴، ۹۲ (*et femina dicitur*

هَمَزَاتُ الشَّيَاطِينِ insussuratio-)
۱۹، ۹۲ (nes et incitamenta diabolorum

هَمَسَ الكَلَامَ *f. i.* submissa voce lo-)
۲۱، ۹۳ (cutus est

هَمَلَتْ عَيْنُهُ *f. i.* et *u.* lacrymis ma-)
۹، ۱۰۱ (navit oculus alcjs

أَهْمَلَهُ libere dimisit alqd; libere)
۱۷، ۱۹۹ (pascere sivit *gregem*

هَمْلَجَ الفَرَسُ facile, commode incessit)
۹، ۲۸۰ (equus

هِمْلَاج equus facile, commode in-)
هَمَالِيج ح ۲۱، ۹۹ * ۹، ۲۸۰ (cedens

هَمَى السَّيْلُ (*f. i.* fluxit torrens) ۳، ۱۱۹

هِمْيَانٌ معا zona; loculus *s.* cru-)
۹، ۷۱ (mena oblongior zonae alligata

هُنَّ (هِيَ *plur.* τοῦ) ۳، ۸۱ *pron. suff.*)
pers. tert. plur. fem. nominis: sua-
rum, ipsarum, earum *et verbi:* se, eas,
۱۹، ۱۰، ۸۱ (ipsas

هُنَا (hoc loco, hic) ۱، ۸۲

هَنَأَهُ الطَّعَامُ *f. i. a.* et *u.* digestibi-)
۲، ۸۹ (lis et saluber fuit alcui cibus

وهَنِئَهُ (*f. a.* id.) ۳، ۸۹

هَنُؤَ الطَّعَامُ *f. u.* digerendo aptus,)
۴ (saluber fuit cibus

وهَنَأَ البَعِيرَ بالقِطْرَانِ *f. i. u.*)
۹ (et *a.* inunxit camelum pice liquida

تَهَنَّأَ بالطَّعَامِ digestibilem et sa-)
۲۲، ۲۴۹ (lubrem invenit cibum

وتَهَنَّأَ الطَّعَامَ (id.) ه

هِنَاءٌ (pix liquida) ۷، ۸۹

هَنِيءٌ (facilis concoctu, saluber *cibus*)
هَنِيئًا مَرِيئًا *cibus* saluber) ۵، ۹۸
۸، ۸۴ (et proficiens tibi sit!

هَنَّا (illo loco, illuc) ۱، ۸۲

هُنَاكَ (id.) ه

هُنَالِكَ (id.) ه

هِنْدِيٌّ (*nom. gent.* Indus) هِنْدٌ وهُنُودٌ
ح ۱۳، ۳۱ peponis species: pepo ci-)
۴، ۱۵ (trullus

مُهَنَّد (ensis Indicus) ۱۰، ۹۹

هِنْدُوَانِيٌّ (id.) ۱۰، ۹۹

هِنْدَبٌ (cichorium *endivia*) ۱۰، ۱۹

هِنْدَبَى (id.) ۱۱، ۲۹۱

هِنْدَبَاءٌ معا (id.) ۱۰، ۱۹

هَنْدَسَ rei faciendae gnarus, peritus)
fuit; artem geometricam exercuit)
۱۹، ۳۸۰

هَنْدَسَة ه (Geometria)

مُهَنْدِس gnarus, peritus rei; Geo-)
ه (metra

هَنَة (res parva, exigua) هَنٌ ح ۹، ۸۰

هُوَ (pronomen: is, ille) ۲، ۸۱

أَهَابَ بِهِ إِلَى كَذَا vocavit alqm ad)
۸، ۲۰۴ alqd

هَوِجَ الرَّجُلُ (*f. a.* demens fuit vir)
۸، ۱۹۹

وهَوَّجَتِ الرِّيحُ vehementer flavit)
۹ (ventus

أَهْوَج ۸ (homo demens, stultus)

وهَوْجَاءُ ۹ (ventus vehementer flans)

هَادَ (*f. u.* Judaeus fuit) ۲، ۱۴۳

وهَادَ إِلَى اللهِ reversus est ad)
ه (Deum *poenitens*

تَهَوَّدَ الرَّجُلُ Judaeus factus est)
۱۵، ۲۹۰ (vir

هَارَ الجُرُفُ *f. a.* avulsa, proluta est)
۱۵، ۱۹۹ (terra aggeris, ripae

اِنْهَارَ البِنَاءُ corruit, collapsum est)
۴، ۲۴۸ (aedificium

تَهَوَّرَ الحَوْضُ destructa est cisterna,)
۱۹، ۲۹۰ (*collapso aggere*

وتَهَوَّرَ فِي الأَمْرِ inconsiderate et)
ه (temere ruit in tractandum negotium

هَارٍ prolutus, avulsus, *ut ripa a*)
۱۹، ۱۹۹ (*torrente*

هَائِر (id.) ۱۵

هَوَس status insaniae similis, mania)
۴، ۲۲۳ (quaedam

رَجُلٌ مُهَوَّسٌ (vir qui secum ipso loquitur *dementis more*) ٢٢٢، ٤

تَهَوَّعَ (vomuit datâ operâ) ٢٩٠، ٢٣

تَهَوَّكَ (perculsus, perplexus est) ٢٩١، ٥

هَالَهُ *f. u.* terruit alqm, metum injecit alcui) ١٤٩، ١٣

هَوَّلَ الشَّىْءَ عِنْدَهُ (terribilem, extimescendam reddidit alcui rem) ٢٢٢، ١٨

أَهْوَالٌ (timores, casus terribiles) ١٤٩، ١٣

هَوَّمَ (nutavit capite ob somnolentiam, leviter dormivit) ٢٢٢، ٢٢

هَامَةٌ (vertex capitis) هَامَاتٌ وهَامٌ ح ٣٣، ٢١ (bubo) هَامٌ ح ٧٩، ٢

هَانَ عَلَيْهِ *f. u.* facilis, levis fuit alcui alqd) ١٤٧، ١٠

وهَانَ فى مِشْيَتِهِ (leniter et pedetentim incessit) ﻫ

أَهَانَهُ (parvi aestimavit, contemsit alqd) ٢٠٩، ٣

هَوِّنْ عَلَيْكَ (ne habeas rationem! exhilara te! vilipende *rem!*) ٢٢٣، ٣

تَهَاوَنَ بِهِ (vilipendit, contemsit alqd) ٢٩٨، ١٠

اِسْتَهَانَ بِهِ (id.) ٢٧٨، ٣

هَيِّنٌ (facilis, levis) ١٤٧، ١٠

هُوَيْنَى (incessus lenis, lentus) ١٤٧، ١١

هَوَى الجَبَلَ (*f. u.* ascendit montem) ١٢١، ١٤

وهَوَى فى البِئْرِ (descendit, decidit in puteum) ﻫ

هَوِيَهُ (*f. a.* amavit alqm) ١٧٢، ٢٠

أَهْوَى اللّٰهُ المُؤْتَفِكَةَ (invertit Deus urbes Loti) ٢٠٩، ٢٠

أَهْوَى بِيَدِهِ الى الشَّىْءِ (porrexit, protendit manum suam ad rem) ٢١

اِسْتَهْوَاهُ الشَّيْطَانُ (seduxit, fascinavit alqm Satanas) ٢٧٩، ٧

هَوٍ (amans) ١٧٢، ٢١

هَاوٍ (id.) ﻫ

هُوَّةٌ عَمِيقَةٌ (locus depressus *v.* delapsus terrae, barathrum, hiatus) ١٩٠، ١٥

هَوَاءٌ (spatium inter coelum et terram: aër) أَهْوِيَةٌ ح ٧، ١٤

هَاوِيَةٌ (Orcus, Infernus) ١٥٠، ١٩

مَهْوَاةٌ (locus depressus terrae, barathrum, hiatus) ١٩٠، ١٥

هِيَ (*pronomen:* ea, illa femina) ٨١، ٣

هَيَا (*partic. vocativa:* o!) ٢٨٧، ١٤

هَيَّأَهُ (paravit, bene disposuit, concinnavit rem) ٢٢٣، ٥

تَهَيَّأَ لِلأَمْرِ (paravit se ad alqd; paratus est ad alqd) ٢٩١، ١٢

هَيْأَةٌ وهَيْئَةٌ (forma *externa;* status, conditio laeta) ٣٢، ١٧

هَابَهُ (*f. i.* timuit, reveritus est alqm) ١٧٠، ٥

تَهَيَّبْتُ الشَّىْءَ (timui rem) ٢٩١، ١٣

وتَهَيَّبَنِى (timorem mihi injecit) ﻫ

هَيْتَ (veni! adesdum!) ٨٣، ١٣

هَيْتَلَكَ (id., citissime accede!) ٨٣، ١٣

هَاجَ غُبَارًا (*f. i.* concitavit pulverem) ١١١، ١٨

وهَاجَ حَرْبًا وفِتْنَةً (excitavit bellum et seditionem) ١٩

وهَاجَ بِنَفْسِهِ (concitatus, excitatus est) ٢٠

وهَاجَ البَعِيرُ (spuman ejecit camelus prae libidine) ﻫ

وهَاجَ النَّبْتُ (exaruit planta) ٢١

هَيَّجَهُ (concitavit alqd) ٢٢٣، ٩

هَيْجَاءُ (bellum; praelium) ٩٨، ٢١

هَادَ السَّقْفَ *f. i.* struxit, posuit tectum domûs) ١١٢، ١٩

هَاضَ العَظْمَ بَعْدَ الجَبْرِ *f. i.* denuo fregit os postquam sanatum erat) ١١٣، ١٨

اِنْهَاضَ العَظْمُ (denuo fractum est os) ٢٤٨، ٩

هَيْضَةٌ (fluxus alvi) ٥٨، ١٨

هَيِفَ (*f. a.* tenuibus hypochondriis fuit) ١٧٠، ١٢

أَهْيَفُ (vir tenuibus hypochondriis) ﻫ

هَيْقٌ (struthiocamelus mas) ٧٨، ٢١

هَيْقَةٌ (struthiocamelus femella) ٧٨، ٢٢

هَيْقَمٌ (struthiocamelus mas) ٧٨، ٢١

هَالَ الطَّعَامَ *f. i.* effudit cibum e vase *in aliud vas*) ١١٥، ١

وهَالَ الرَّمْلَ (effudit arenam) ٢

وهَالَ الدَّقِيقَ فى الجِرَابِ (effudit farinam in crumenam, peram) ٣

تَهَيَّلَ الرَّمْلُ (effusa est arena) ٢٩٢، ١

هَالَةٌ (halos lunae) هَالَاتٌ ح ٩، ١١

كَثِيبٌ مَهِيلٌ (tumulus effusae arenae) ١١٥، ٣

هَامَ فِي الْبَرِّيَّةِ (f. i. perplexus, per-
۸ ، ۱۱۵ (turbatus desertum permigravit

وَهَامَ فُؤَادُهُ (amore captus fuit
۹ (animus alcjs

اِسْتَهَامَ بِهِ (amavit alqm) ۲۷۷ ، ۲۲

وَٱسْتَهَامَتْهُ الْمَرْأَةُ (amore cepit
ﻫ (alqm mulier

هَامٍ (sitiens) ۱۱۵ ، ۹

إِبِلٌ هِيمٌ (cameli sitientes) ۲۹۹ ، ۸

مُسْتَهَامٌ (homo mente captus)
وَقَلْبٌ مُسْتَهَامٌ (animus) ۲۷۷ ، ۲۳
ﻫ (amore perturbatus

هَيْمَنَ عَلَيْهِ (custodivit, defendit, fovit
۲۸۳ ، ۱۲ (alqd

مُهَيْمِنٌ (custos, defensor, tutor)
۲۸۳ ، ۱۳

هَيْنَمَ (oppressit vocem *ut non intelli-*
۲۸۳ ، ۱۲ (*geretur quod dixit*

هَيْهَاتَ معا (quam procul est, quan-
tum abest; *et* procul esto! apage!)
۸۳ ، ۱۴

ى

ى (*praecedente Kesra pronom. suffix.*
nominis primae personae sing. meus,
غُلَامِي (mea *ut* ۸۱ ، ۱۱

يَا (*particula vocativa:* o! *sequente*
nomin. ut يَا رَجُلُ o vir! *seq. accu-*
sativo, *si res vocata plus minusve*
determinata est, *ut* يَا عَبْدَ ٱللّٰهِ
o serve Dei! يَا خَيْرًا مِنْ زَيْدٍ
۲۸۷ ، ۱۴ , ۱۵ (o tu, qui Seido melior es!

يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ (Gog et Magog,
۳۱ ، ۲۰ (duae gentes a Japheto oriundae

يَارَقٌ (metacarpium) ۱۰ ، ۱۷

يَاقُوتٌ (hyacinthus gemma) يَوَاقِيتُ
ح ۱۰ ، ۱۱

يَاقُوتِيٌّ (uva rubra) ۲۰ ، ۸

يَئِسَ مِنَ الشَّيْءِ (f. a. desperavit
۱۹۸ ، ۲۲ (de re

وأَيِسَ (f. a. id.) ﻫ

ويَئِسَ (f. i. id.) ۲۳

ويَئِسَ الأَمْرَ (novit, scivit alqd
۱۹۸ ، ۲۳

أَيْأَسَهُ (effecit ut alqs desperaret)
۲۰۳ ، ۲۰

اِسْتَيْأَسَ مِنْهُ (desperavit de alqo)
۲۷۹ ، ۹

يَأْسٌ (desperatio) ۸۰ ، ۱۸

يَؤُوسٌ ويَؤُوسٌ (desperans) ۱۹۸ ، ۲۳

يُونٌ ويُونٌ (pellis leopardi *vel* stragu-
lum coloratum quo ephippium tegitur)
۹۸ ، ۱۱

يُويُو (accipiter turcicus, avis rapax niso)
يَآيِيُّ ح ۷۸ ، ۱ (similis

أَرْضٌ يَبَابٌ (terra vasta; desertum) ۸ ، ۱۰

يَبِسَ (f. a. aridus, siccus fuit) ۱۹۹ ، ۱

يَبُسَ (f. i. id.) ﻫ

خَطَبٌ يَبْسٌ (lignum aridum) ۲

مَكَانٌ يَبَسٌ (locus siccus) ﻫ

يَابِسٌ (aridus, siccus) ﻫ

يَتِمَ (f. a. orbatus est patre) ۱۹۹ ، ۳

ويَتُمَ (f. u. id.) ۴

يَتِيمٌ (patre orbatus, orphanus) يَتَامَى
ح ۱۹۹ ، ۴

دُرَّةٌ يَتِيمَةٌ (margarita preciosa, in-
۵ (comparabilis

أَيْتَنَتِ الْمَرْأَةُ (inversum peperit infan-
tem mulier *i. e.* cujus pedes prius pro-
۲۰۳ ، ۲۲ (dierunt quam manus

يَتْنٌ (infans inverse natus) ۲۰۳ ، ۲۳

يَثْرِبُ (nomen antiquum urbis Medinae)
۲۰ ، ۱۷

أَيْدَيْتُ على الرَّجُلِ (beneficia con-
۲۰۹ ، ۹ (tuli in virum

يَدٌ (manus) أَيْدٍ وأَيَادٍى ح
۳۹ ، ۱۷ (beneficium) ۲۰۹ ، ۷ يَدُ الفَأْسِ
۳۰ ، ۴ (manubrium securis

اِسْتَيْدَعَ (v. اِسْتَوْدَعَ)

يَرَاعَةٌ (calamus ad scribendum nondum
aptatus, nondum laevigatus; arundo
(crassior يَرَاعٌ ح ۱۷ ، ۲ (tibia arun-
(dinea, fistula يَرَاعٌ ح ۵۴ ، ۲۳

يَرَقَانٌ (arquatus morbus) ۵۸ ، ۱۵

يَرَنْدَجٌ (corium concinnatum nigro co-
۵۲ ، ۱۷ (lore

مِيزَرٌ (v. s. مزر)

يَسَرَ (f. i. alea lusit) ۱۱۰ ، ۱۸

يَسُرَ الأَمْرُ (f. u. facilis ad perficien-
۱۸۷ ، ۲۳ (dum fuit res

ويَسِرَ (id.) ﻫ

أَيْسَرَ (opulentus fuit) ۲۰۳ ، ۱۹

يَسَّرَ الأَمْرَ (facile reddidit negotium) ٢٢١ ، ٩

وَيَسَّرَهُ اللّٰهُ لِلْيُسْرَى (adjuvit, secundavit alqm Deus, ut bonum prosperumque eventum assequeretur) ه

يَاسَرَهُ (facilem, lenem se praebuit erga alqm) ٢٣٠ ، ٢٣

وَيَاسِرْ بِأَصْحَابِكَ (ad sinistram manum sociorum tuorum incede!) ٢٣١ ، ١

تَيَسَّرَ الأَمْرُ (facilis, prosper fuit alqd) ٢٩٠ ، ٩

تَيَاسَرُوا (ad sinistrum latus iverunt invicem; se invicem secundarunt, adjuverunt) ٢٩٢ ، ١٤

اِسْتَيْسَرَ الأَمْرُ (facile fuit negotium, prospere evenit) ٢٧٩ ، ٨

أَعْسَرُ يَسَرٌ (qui in opere faciendo et dextra et sinistra manu utitur) ٢٤٠ ، ٢٠

يَسَارٌ (sinistra manus) ٣٢ ، ١٨ (opulentia) ٢٠٣ ، ١٩

يَسِيرٌ (paucus, exiguus; parum) ٩٥ ، ٩

يُسْرَى (sinistra manus) ٢٩٤ ، ١٩ (prosperitas; bonus eventus) ٢٢١ ، ٩

يَسْرَةً (ad manum sinistram, ad latus sinistrum) ٨٢ ، ٨

الجَانِبُ الأَيْسَرُ (latus sinistrum) ٣٩ ، ١٩

مَيْسِرٌ (lusus alearum) ١١٠ ، ١٨

مَيْسَرَةٌ (latus sinistrum) ٣٩ ، ١٨ (cornu sinistrum aciei) ٩٨ ، ١٧ (opulentia) ٢٠٣ ، ٢٠

مَيْسُرَةٌ (opulentia) ٢٠٣ ، ٢٠

أَمْرٌ مَيْسُورٌ (res ad perficiendum facilis) ١٨٨ ، ١

زَنْدٌ يَشْمٌ (igniarium ligneum) ٢٧ ، ٨

يَعَرَتِ المَاعِزَةُ (*f. i.* et *a.* mutivit capra) ١١٠ ، ١٨

يَافُوخٌ وَيَأْفُوخٌ (anterior pars verticis capitis) يَوَافِيخُ وَيَآفِيخُ ح ٣٣ ، ٢٢ ✱ ٢٩٤ ، ٧

أَيْفَعَ الغُلَامُ (adultus est puer) ٢٠٣ ، ٢١

يَافِعٌ (adultus) يَافِعُونَ ح ٢٠٣ ، ٢١ ✱ ٢٩٥ ، ١٧

يَفَعَةٌ (id.) ٢٢

يَفَاعٌ (locus altus, collis, mons) ٨ ، ٢٢

أَبْيَضُ يَقَقٌ معا (valde albus) ٧٩ ، ٢٢

يَقِظَ (*f. a.* vigilavit, vigil fuit) ١٩٩ ، ٣

أَيْقَظَهُ مِنْ نَوْمِهِ (expergefecit alqm e somno) ٢٠٣ ، ٢٠

تَيَقَّظَ (evigilavit) ٢٩٠ ، ٩

اِسْتَيْقَظَ (id.) ٢٧٩ ، ٩

يَقِظٌ وَيَقُظٌ (vigilans) أَيْقَاظٌ ح ١٩٩ ، ٣

يَقْظَانُ (id.) يَقْظَى (*fem.*) ١٩٩ ، ٣

أَيْقَنَ الأَمْرَ (certo cognovit, persuasum habuit alqd) ٢٠٣ ، ٢٣

وَأَيْقَنَهُ (id.) ٢٠٤ ، ١

اِسْتَيْقَنَ الأَمْرَ (certam cognitionem rei habuit) ٢٧٩ ، ٩

وَاسْتَيْقَنَ بِالأَمْرِ (id.) ه

يَقِينٌ (certus; certum, certitudo, certa cognitio) ٢٠٤ ، ١

يَلْمَعِيٌّ (*v.* لمع)

يَلْمَقٌ (tunica mediocris longitudinis) يَلَامِقُ ح ٩٢ ، ٢٠

يَلَنْدَدٌ (*v.* لَدَّ)

يَمَّمَهُ (intendit alqd) ٢٢١ ، ٧

تَيَمَّمَهُ (id.) ٢٥٩ ، ٩

تَيَمَّمَ لِلصَّلٰوةِ (membris, ubi lotio rite facienda fieri nequit, arenâ abstersis praeparavit se ad precationem sacram) ه

يَمٌّ (mare) ١٣ ، ١٢

يَمَامَةٌ (columba domestica) يَمَامٌ وَيَمَائِمُ ح ٧٨ ، ١٤

يَمَنَ (*f. a.* fortunatus, felix fuit) ١٩٩ ، ٥

وَيَمُنَ (*f. u.* id.) ٩

وَيُمِنَ (id.) ه

يَامِنْ بِأَصْحَابِكَ (ad latus dextrae manus sociorum tuorum incede!) ٢٣١ ، ١

تَيَمَّنَ بِهِ (bonum auspicium, faustum omen habuit in alqua re; prosper evasit alqua re) ٢٩٠ ، ٧

تَيَامَنُوا (ad latus dextrum fuerunt; secundarunt, adjuverunt se invicem) ٢٩٧ ، ١٥

يَمِينٌ (manus dextra) أَيْمَانٌ ح

يَمِينَ اللّٰهِ (per Deum!) ٣٩ ، ١٧

٨٤ ، ١٣

يُمْنَى (manus dextra) ٣٩ ، ١٧

يَمْنَةً (ad manum dextram, ad latus dextrum versus) ٨٢، ٧

أَيْمَنُ (fortunatus, felix) ١٩٩، ٩

الجانب الأَيْمَنُ (latus dextrum) ٣٦، ١٨

مَيْمُونٌ (fortunatus, felix) ١٩٩، ٩

مَيْمَنَةٌ (latus dextrum) ٣٦، ١٨ (cor-nu dextrum aciei) ٩٨، ١٧

يَنَعَ الثَمَرُ (*f. i.* maturuit fructus) ١١٠، ١٩

أَيْنَعَ العِنَبُ (matura facta est uva) ٢٠٣، ٢٢

يَانِعٌ (maturus) ٢٠٣، ٢٢

يَاوَمَ الأَجِيرَ (in singulos dies pactus est mercenarium) ٢٣٣، ٤

يَوْمٌ (dies) أَيَّامٌ ح ٤، ٥ يَوْمَ ه (hodie) ٤، ٩ اليَوْمُ (quotidie)

ذَاتَ يَوْمٍ (die aliquo, quodam die) ٥، ١١

يَوْمَئِذٍ (illo die) ٥، ١٣

يَوْمٌ أَيْوَمُ (dies clarus) ٤، ٩

يُونُ (يُونُ *v.*) ٩٨، ١١

يَهُودِيٌّ (Judaeus) يَهُودٌ ح ١٥، ١٥

JOANNES AMBROSIUS BARTH

LECTORI BENEVOLO SALUTEM.

Quartum hunc fasciculum lexici arabici persici Samachscharii a Godofredo Wetzstenio editi in publicum emittentes, aegre ferimus, quod huic neque indicem vocabulorum persicorum, qui in hoc libro inveniuntur, neque doctissimi editoris prolegomena adjungere possumus. Clarissimus enim Godofredus Wetzstenius jam ante biennium in Syriam profectus, gravioribus muneris sui negotiis occupatus, ut videtur, otio ad hoc suum opus conficiendum necessario caret. Diutius autem nos hunc fasciculum retinere noluimus, quem ab iis, qui libri Samachscharii textum arabicum, manu ipsius editoris scriptum et lapide excusum, possident, vehementer desiderari putamus, quum libro illo vix uti possint, nisi qui indicem ad manum habent, in quo vocabula arabica, quae ab auctore in singulis libri capitibus secundum materiem dispositis, persice explicantur, in ordinem alphabeti redacta sunt, quem ordinem etiam iis linguarum orientalium cultoribus, prae ceteris autem tironibus gratum fore speramus, qui vel majoribus Golii et Freytagii operibus carentes, vel propter minus et levioris ponderis volumen hoc Samachscharii lexico ad faciliores sermonis arabici scriptores intelligendos uti volent.

Indicem persicum, a doctissimo Godofredo Wetzstenio promissum, una cum ejusdem prolegomenis suo tempore in lucem emittemus.

Ceterum speramus atque optamus, ut hoc libro linguae arabicae studium adjuvetur et magis magisque excitetur. Vale nobisque fave!

Lipsiae Idibus Junii CIↃIↃCCCL.

SAMACHSCHARII

LEXICON ARABICUM PERSICUM

EX CODICIBUS MANUSCRIPTIS

LIPSIENSIBUS, OXONIENSIBUS, VINDOBONENSI ET BEROLINENSI

EDIDIT

ATQUE

INDICEM ARABICUM

ADIECIT

Dr. **IOANNES GODOFREDUS WETZSTEIN,**

REGIS BORUSSORUM CONSUL DAMASCENUS.



LIPSIAE

SUMTU IOANNIS AMBROSII BARTH.

CIↃIↃCCCL.

SAMACHSCHARII

LEXICON ARABICUM PERSICUM

CUM

INDICE ARABICO.

McGill University
Montreal Canada

Institute of Islamic Studies



University of Tehran
Tehran-Iran

Muqaddimat al-Adab

Abu al-Qasim Mahmûd Zamakhsharî
Khârazmî

From the 1843 Leipzig Edition

With Persian Introduction

by

M. Mohaghegh

Tehran 2007

Publications of the Iranian Society for the Promotion of Persian Language and Literature

No. 18

Under the Supervision
of
M. Mohaghegh

Tehran 2007



McGill University
Montreal Canada

Institute of Islamic Studies



University of Tehrn
Tehran- Iran

Muqaddimat al-Adab

Abu al-Qâsim Mahmûd Zamakhsharî
Khârazmî

From the 1843 Leipzig Edition

Persian Introduction
by
M. Mohaghegh

Tehran 2007